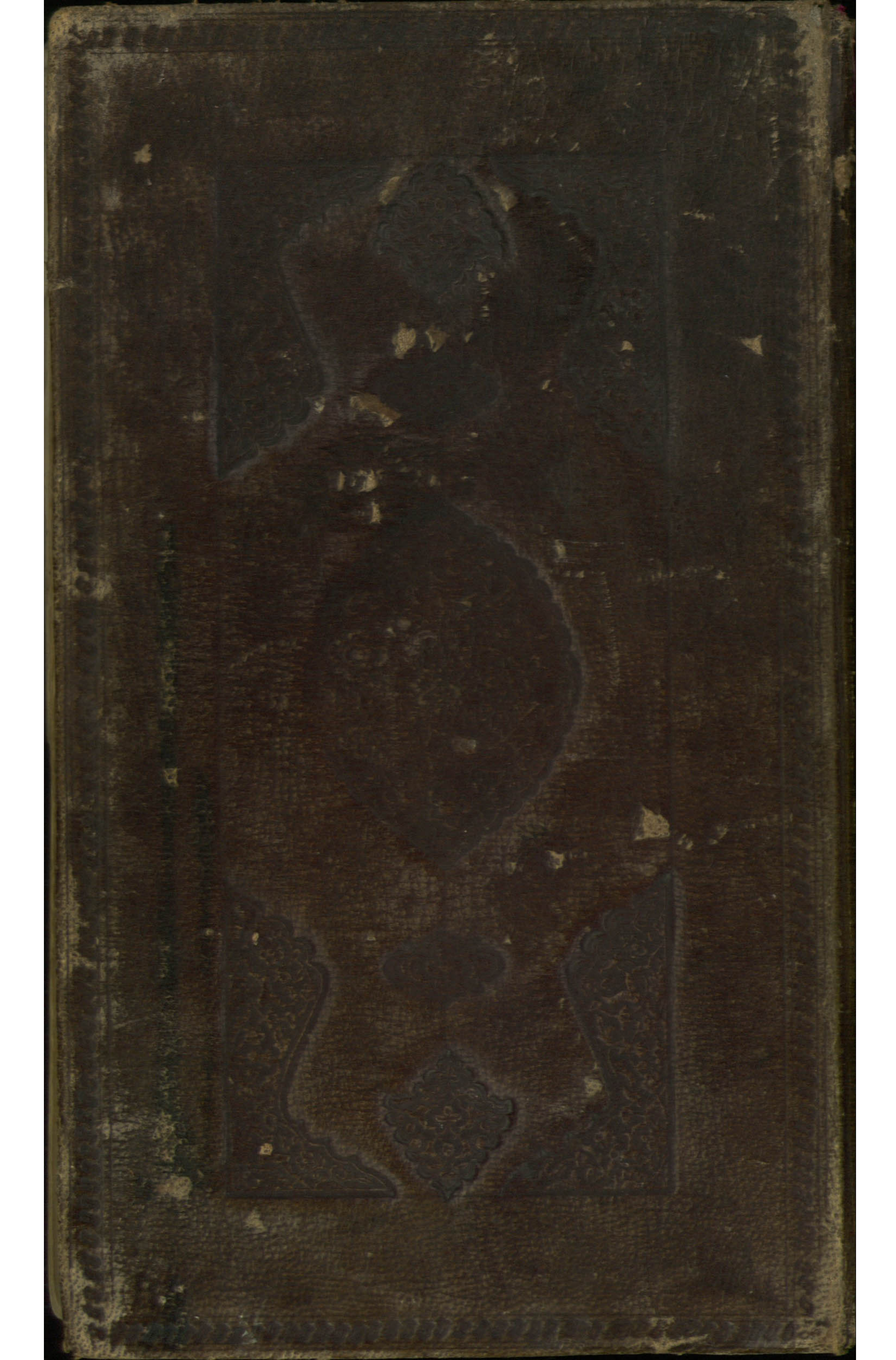
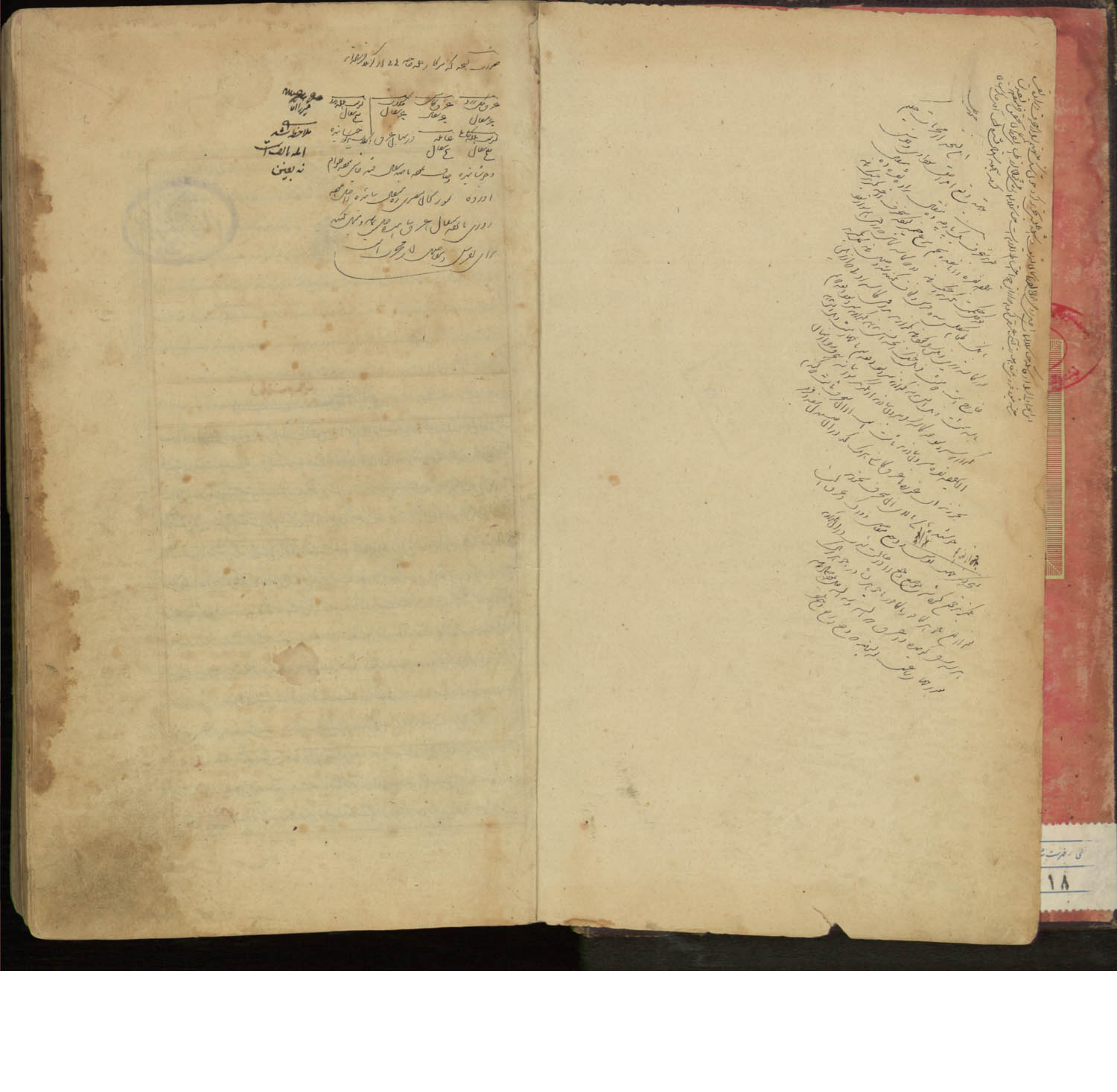




۱۲
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
نام کتاب تحفهٔ حکیم مؤمن
مؤلف
موضوع تألیف
شمارهٔ دفتر
۲۶۲۸۰
۶۱۱۸
۶۱۱۸



بازدید شد
۱۳۸۲
بازرسی شد
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
نام کتاب تحفهٔ حکیم مؤمن
مؤلف
موضوع تألیف
شمارهٔ دفتر
۶۱۱۸





و به نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانك اللهم یا قدوس ؛ ویا طبیب النفوس ؛ اتمم لنا انوار معرفتك ؛ واذقنا حلاوة مغفرتك
شکر شیرین شربت حیات حکیمی را جل شانه که به یک نصیب ذات عرصه امکان مانده و بجوشش سیده طفلیان نهان خانه نیستی
از روایح وجود جان و از تن هستی دمیده مجردات به تعلق در سرادقات حرم تنش قایم بذات و لباس پوشان عوارض در بارگاه
حضرتش متلون به شیون صفات بزم سازان شبستان طاق علوی از کیفیت لطف خانه در گردش و بی سر و پایان محفل سفلا از حکمت
مانده ظهور در جوشش از حکمت محکمش آبای علوی با امهات سفلی نهایت ارتباط و روح مقدس با جسم از بینش عنایت اختلاط
از دور آتش عالی وجودش خاک کالبد معلول انسان گلعذار را ایجاد و اجزاء هر کل و خار و تراکیب هر برگ و بار از
وضعت نزار و باغ سایه پرور لاله از سحاب فیض نم های امید به بار و دشت خاک نشین را از بهار لطفش گلهای رنگارنگ
در جیب و کنار مدبران کشور ناسوت در دهقانیه روزگار از قدرتش صاحب اقتدار خطه خاک نایب مناب امر کل که خاتم
انبیا و سرور رسل است از قرب سر منزلش حاجب لوای افتخار لولاک و امیر الامراء بارگاه کبریا که صاحب سریر لو کشف
الغطا است از ارتباط ازلیش مسند نشین دستگاه وصایت و والیان ولایات شارستان و به گرامی ائمه هدی انوار [illegible]
اندیش آئین امانت ولایت **نظم** رخش خطی کشیده در کوثر ؛ که بیرون نیست حسن از خوب رو بی

اما بعد ناظران حقایق را مکشوف میدارد که چون والدین ذره بمقدار میر محمد زمان تنکابنی دیلمی طاب الله ثراه با وجود
حدت صایب و ذهن ثاقب مرتبت در امر معالجات به دستور اجداد و استادان امجاد کوشنده و مجربات چندی
از او مخلف گشته شده خواست که در سلک جمع و ترتیب آورده با آنچه این خادم مخادیم نجیب محمد مؤمن حسینی طلب مجرب

یافته و از صاحبان تجربه اقتباس نموده مجموعه سازد بنابراین لازم دانست که بقدر امکان در تشخیص ادویه بار عایت
اختصار پردازد و باعث دیگر آنکه چون مؤلف اختیارات بدیعی بلغت فارسی نوشته و سایر اهل تحقیق ادویه بیان
خواص نموده و عطاران به بضاعتشان اکتفا کرده کتب معتبره متروک گشته و از جهت اشتباهات اکثر ادویه موثره مبدل
بعدیم الخاصیه شده خواست که بقدر امکان آنچه محققین این فن تحقیق نموده اند و هر چه صاحب اختیارات ذکر کرده در
سلک تحریر آورد و لهذا کتاب ما لابد للطبیب جمله مشهور بجامع بغدادی را در اکثر امور مناط اعتبار دانسته و فی الواقع
مؤلفان جزاه الله تعالی خیراً نهایت بذل جهد نموده و هر چه از جامع ابن بیطار و غیر کتب نقل آن ضرور و باعث
انتفاع بوده استخراج کرده و دقیقه نامرعی نگذاشته و هر چه از کتاب تذکره اولوا الالباب مشهور بجامع انطاکی که شیخ
داود انطاکی بعد از جامع بغدادی تالیف نموده و در بعضی امور مزیتی داشته الحاق آن را واجب دیده و بدستور
هر چه این تلمیذ مؤلف مغنی مؤلف شامل و مصنف کامل الادویه و جامع الادویه امین الدوله وغیرهم ایراد نموده در
جامع بغدادی بنظر نرسیده بیان آن را لازم دانسته و هر چه از کتب معتبره مثل قانون و معالجات بقراطی و اختیارات
ابن هبل و حاوی کبیر و صغیر و شفاء الاسقام و معالجات ایلاقی و کناش فاخر و ساهر و بختیشوع و منقذ السموم
جالینوس و کامل الصناعه و مصنفات محمد ابن ذکریا و سایر کتب و منقولات حنین بن اسحق و مصنفات
حکمای هند مثل ترجمه باهر و کتاب چرک و ست جوکت و الهو و غیره و نسخه شاهی و سیرت افغانی [illegible] لازم
ملحق ساخته و بجهة اختصار اسامی قائلین هر اثری را و دواء مجهول الماهیه را که در کتب ملاحظه شده بقید تحریر
در نیاورده و در ذکر درجات کیفیات آنچه به تجربه و قیاس انسب دانسته بهمان اکتفا نموده مگر در بعضی که
اشاره بآن لازم بوده ذکر نموده و در یافته زیاده تر این مجموعه بر اختیارات بدیعی و سایر کتب بر صاحبان
انصاف و دانش و استقراء پوشیده نخواهد بود و چون والد و جد این بی بضاعت منسوب بخادم درگاه
خواقین کامکار و سلاطین عالی تبار خاندان رتبه مرتضوی و دودمان مصطفوی علیه صفویه بوده اند و این
بمقدار نیز بمیامن اخلاص موروثی بملازمت رکاب بهمایون انتساب [illegible] به خیر البشر ناصر چاکران
ائمه اثنی عشر ؛ حافظ بیضای ملت بیضای خاتم الانبیا ؛ ناشر مذاهب حق ائمه هدی شاهنشاه بالاستحقاق
خاقان ابن خاقان ابن خاقان ؛ سلطان خواقین جهان ؛ سکندر حشمت صاحب قران ؛ سلیمان
شان عالی القدر والاسم والمکان ؛ لا زال مؤیدا بالتاییدات السبحانیه و مؤیدا بالایدیة الجلالیة الربانیة
مفتخر و سرافراز بوده لهذا این مجموعه مسمی بتحفة المؤمنین را باسم سامی و نام گرامی آن مالک الرقاب مزین

ساحت و با وجود عدم لیاقت این اراده از آنست که خدمتی لایق تر ازاین بدرگاه شاهنشاه نمیدانست

پای ملخی نزد سلیمان بردن عجیب است و لکن هنر است از مروت الناس از ناظران این نسخه مستقیم الکرام آنکه حظ

مشاهده نمایند لباس اصلاح پوشند و بمجرد کتابت کاتبان لفظ آفرین بدون مقابله و تصحیح صاحب دیوان

بر امور کتب طبی نکردند و این مجموعه مشتمل است بر تنقیحات و دستورات و تنقیحات مبنی است بر پنج تنقیح

تنقیح اول در بیان سبب اختلاف قول اطباء در ماهیه و قوت و خواص و قدر شربت ادویه و شروط اغذیه

و ذکر هر دوا و ذکر درجات و اقسام قوتها با قسام تنقیح دویم در ذکر صفات افعال ادویه مفرده و اغذیه

مفرده و بیان افعال کلیه و شناختن کلی آن و تغیرات آنها و معاینه نقائیکه در طی آنست و این مجموعه مذکور میشود و در

سایر کتب ادویه مفرده مدار علیها است تنقیح سیوم در بیان ماهیت و خواص و کیفیات ادویه مفرده

و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت و آنچه بان مناسب است تنقیح چهارم در بیان مداوی

سموم تنقیح پنجم در بیان اوزان و آنچه بان متعلق است و دستورات منقسم است بر سه قسم قسم اول در بیان

جامع دستورات و اعمالی که متعلق است بادویه مفرده مثل شستن و سوختن ادویه و تکلیس و تشویه و امثال آن

و طریق آشامیدن عشبه و چوب چینی و ماء الجبن و مانند آن و اعمال عرقیه قسم ثانی از دستورات جامع در

بیان اعمالیکه متعلق است بادویه مرکبه و ذکر معاجین و حبوب و سایر اقسام مرکبات قسم ثالث در معالجات

با رعایت اختصار و التسهیل و التتم و حقیقی لا انه ما لا یدرک کله لا یترک کله تنقیح اول در بیان سبب

اختلاف قول اطباء در ماهیه اقوال اطباء در ماهیه و قوت و خواص و قدر شربت ادویه و شروط اغذیه هر دوائی

و ذکر درجات و اقسام قوتها بحسب اقسام مراتب بر ارباب فطنت پوشیده نماند که چون اکثر ادویه بحسب اماکن و فصول اربعه

و بجهت خشکی و تری و تازگی و امثال آن مختلف الصورة و الماهیه میشوند هر گاه شخصی آنرا در بلدی و زمان بلدی و یا در فصلی و زمانی

حفظ یا در حین تازگی یا در حین خشکی آن یا در وقتی که نارس بوده مثلاً مشاهده کرده باشند بموجب محسوس خود بیان شکل

و رنگ و طعم و غیر آن نموده و دیگری در غیر آن اوقات و احوال مذکوره ملاحظه کرده بیان ماهیه از امر اتفاق اول نموده و اطلاع

بر جمیع احوال هر چیزی متعذر از شخص واحد نیست و بدستور هر یک از خاصیت و نفع و مزاج آن بحسب اطلاع خود ذکر کرده

و ظاهر است که منحصر در آن نیست و بحسب اختلاف اوضاع و ملک و امزجه مختلفه تغیر بسیار واقع شده و میشود و لهذا باعث

اشتباه در ماهیة و قوت و خاصیت اکثر ادویه گردیده و ظاهر است که قدر شربت را بعضی نسبت بامزجه سابق و جمعی بحسب

معتدل المزاج و بعضی قدری سوء منظور داشته اند که کمتر از آن را موثر ندانسته اند و برخی اکثر مقدار را باعتبار منفعه اند که زیاده

ازان

ازان نتوان استعمال نمود و جمعی نسبت بضعیف المزاج و قوی مزاجی و قوی المزاج قدری معین ساخته اند و دوام

حد وسط و احتیاط است تا شرط اغذا و ادویه چنان است که هر چه حیوانی باشد از حیوان صحیح الجسم جوان در فصل

بهار و در حین حیات و بلا فاصله بعد از ذبح باید گرفت و آنچه معدنی باشد در اوایل زمستان و باید مغشوش

کاکل سیاه و بسیار کثافات نبوده و در رنگ و جوهر معیوب نباشد از معادن مشهوره بان بلده بهتر است و از

نباتات ثمر را بعد از رسیدن و قبل از سقوط مگر آنچه نارس آن مطلوب باشد و در آن صورت قبل از نهایت نمو و پرآب شدن

باید گرفت و برگ را بعد از نهایت نمو و قبل از زرد شدن و تخمها را بعد از استحکام و اعتدال خشکی و گلها و شکوفها را بعد از شکفتن

و قبل از پژمرده شدن مگر گل سرخ را که قبل از نهایت شکفتن بهتر است و شاخها را بعد از نهایت نمو و قبل از خشک شدن و بیخها

بعد از استحکام ثمر تا وقت ریختن برگ بلکه احسن فصل خریف و صمغ و عصاره را در اول ریختن شکوفه باید گرفت و حیوانات

و قت اغذا فردا و قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب نمو هم صاف باشد و حفظ ادویه در مکان نمناک و جای

بسیار گرم و در آفتاب نباید نمود مگر مطلب خشک او باشد و هر چه از آفتاب قوتش زایل نشود در سایه باید خشک کرد

چرا که تاثیر دوا بالذات کیفیت است و غذا بالذات تاثیرش بکمیت و تاثیر دوا در مزاج معتدل انحصار است بچهار مرتبه

چه هر چه بقدر اعتدال مقدار بعد از ورود بدن معتدل و متغیر شدن او لا از کیفیت بدن اگر بدن تا نیا تغیر محسوس

از اثر او نیابد و از تکرار و زیادتی مقدار از اثر او بقدر سهل محسوس شود از معتدل گویند و اگر تغیر خفی دهد و از تکرار استعمال

و زیادتی مقدار بحد ظهور رسد در جزء اول نامند و هر گاه تغیر ظاهر فاسد غیر خفی دهد در جزء ثانی نامند و اگر نهایت

تغیر دهد و بمرتبه ضرر طبیعت نرسد در جزء ثالث و هر گاه طبیعت را فاسد سازد و بحد هلاک رساند در جزء رابع نامند

و هر یک از درجات را عرض سه باشد که اول و وسط و آخر آن درجه گویند و تقسیم درجات نوعی دیگر که در کتب

قدما و متاخرین ملاحظه شده و ذکر آن را لایق نزد انسته چنان است که برهان ثابت شده که معتدل

حقیقی ممتنع است و مادامیکه کیفیت بحد غلبه محسوسه نرسد در عرض معتدل مجازی خواهد بود و غلبه آن بکدیگر بحدیکه زایل

بر سایر کیفیات باشد که اول مرتبه حس زایل شده است در جزء اول نامیده اند و غلبه دو چندان را در درجه دوم و تا

درجه چهارم که مرتبه افراط تاثیر است پس در حار درجه دویم مثلا دو جزء حار غالب خواهد بود و در سیم سه چندان

و علی هذا القیاس تا درجه چهارم چهار چندان و شدت و ضعف کیفیات در مرکبات امر بدیهی است چنانچه در فلفل

و کندم مشاهده میشود و آن منوط بر کثرت و قلت اجزاء حاره هر یک بسایر اجزاء و قدر شربت هر یک منوط است

بر اثر غلبه جزء غالب در مزاج معتدل که بتجربه و قیاس متحقق است پس اگر بحسب زیادتی و کمی مقدار هر یک از

ادویه در کیفیات محسوسه مشتبه باشد پس کیفیت ذی مزاج مافوق و ماتحت آن شود بسبب اشتباه مذکور قلت و کثرت
مقدار و کمیت خواهد بود نه نفس کیفیت و مع هذا اشتباه مذکور قلت و کثرت مقدار و کمیت خواهد بود نه نفس کیفیت
کیفیت ذی مزاج مافوق و ماتحت آن شود بسبب اشتباه مذکور بود قلت و کثرت مقدار و کمیت خواهد بود نه نفس کیفیت
و مع هذا اشتباه کیفیت مثلا کیفیت محسوسه بسبب قلت خلاف و کثرت کمیت باعث اشتباه سایر خواص مزاجی مرکبات
نمی‌توان شد و بجهت تعیین مراتب اربعه تاثیر کیفیت غالبه بنهج دیگر غیر آنچه اولا مذکور شده بیان نموده‌اند که چون بدن
مشتمل است بر اعضا مثل معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبت ثانیه محصوره در عروق
شعریه و فوهات سواقی و بر اعضا و روح در جمیع اجزاء مذکورات ساری است پس هر چه بقدری که خالی از افراط
و تفریط باشد وارد بدن شود خالی از آن نخواهد بود که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدن تاثیر در هوای شاغل افضیه کند
مفقود الاثر خواهد شد که معتدل عبارت از اوست یا اثر آن باقی خواهد بود پس اگر تاثیر او منحصر در روح مجاور مجاری
و تجاوز از آن در شان آن نیست درجه اول اثر و اگر در روح و اخلاط تاثیر کند درجه دویم و اگر در روح و اخلاط
و رطوبت ثانیه اثر نماید درجه سیم و اگر تاثیر آن روح و غلط و رطوبت ثانیه و اعضا را شامل گردد که نهایت تاثیر است
درجه چهارم و اکثر آنچه تاثیر او بمرتبه چهارم باشد سم و قاتل است مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقیه باد و باشد و مراتب
قوای ادویه منحصر است بسه مرتبه و قوت عبارت است از سبب موجب افعال آن و فی الحقیقه افعال منحصر است در سه نوع
طائفه مرتبه اول فعل محسوس ادویه است بسبب کیفیت متشابهه که در مبدا ایجاد او از عناصر حاصل شده و مزاج او بدان نامند
مرتبه دویم فعل محسوس مزاج ثانیه ذی مزاج ثانوی است در طائفه و آن از لوازم مرتبه اول است چه آن ذی مزاج
ثانوی مرکب است از اجزائی که هر یک سوی کیفیت مزاجی او مختلف الآثار است مثل تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع آن
کیفیات شاده کیفیات ثانوی حاصل شده و از او غیر آثار مزاج اجزاء خواهد بود چون ردع و قبض مثلا و هر گاه مزاج
ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانی را اثر موافق آثار اجزاء مفرده است
آن مرکب متوافق القوة گویند و اگر مخالف باشد مثلا هم تسخین و هم تبرید کند متضادة القوة نامند و طبیعت نادر عمل
هر یک از قوت متضاده را در مکان خود استعمال می‌نماید در صورتی که عایق در میان نباشد مرتبه سیم از لوازم مرتبه اول و ثانی است
بواسطه افعال صورت نوعیه و بالخاصیه عبارت از اوست مثل فعل حجر الیهود در تفتیت حصاة که از لوازم کیفیت مزاجی
اوست که تقطیع اخلاط لازم دارد و مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاجی اوست که تلطیف
اخلاط خاصه دماغی بواسطه صورت نوعیه میکند و مثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی اوست که بواسطه صورت نوعیه

رفع

رفع سم مینماید و اگر بنا بر مذهب شیخ الرئیس قدس سره و محققین که ببقای صور عنصری در مرکبات قائلند
باید مراتب قوتها چهار باشد چه تصریح نموده‌اند که مرکب را مزاج اولی از کیفیات اجزاء متفاعله متماسه میباشد
و تاثیر او مرتبه‌ایست از مراتب و بدستور مزاج ثانوی را هم اثری است غیر آن مثل تریاق که مرکب است از مائیه و دهنیه
و جلیه و تاثیر او بمزاج ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و همچنین صورت نوعی ترکیبی اثری است غیر آثار مذکوره
و تاثیر اجزاء غیر متفاعله مرکبات را مرتبه از مراتب شمرده‌اند و قیاس مقتضی است که قوتها بقدر فواعل باشند
و اندراج مرتبه صور نوعیه اجزاء غیر متفاعله غیر متماسه در تحت مرتبه از صور نوعیه ترکیبی مخفی نماند که بعضی از
مرکبات بی صور نوعیه‌اند مثل خاک مخلوط باب و گلی که مرکب است از آب و هوا و بخاری که مؤلف است از آب
و آتش و هر چه با صورت نوعیه است یا محکم الترکیب میباشد بحدی که تحلیل اجزاء عنصری او ممکن نباشد مثل طلا یا تحلیل بسیار
دشوار باشد مانند سایر منطرقات و آن معادن سبعه است و گویند سبب انطراق منطرقات زیبق و گوگرد است چه هر گاه
هر دو جزو در نهایت خوبی جوهر لطیف و گوگرد و قوت ناریه صابغه غالب باشد صورت ذهبی پذیرد و اگر زیبق
غالب باشد یا قوت بارده صورت فضی گیرد و چون اجزاء ردی الجوهر بوده کبریت کم باشد یا قوت مائیه صورت
قلعی یابد و هر گاه بری جوهر بیشتر باشد سرب سکون گردد و اگر زیبق جید الجوهر بوده اسباب طبخ وفور داشته
بری جوهر کبریت مانع باشد صورت کانسی پذیرد و چون با این حال پیوسته شدید غالب باشد صورت روی و توتیا
که خارصینی نامند فایض شود و اگر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد با عدم اسباب طبخ صورت حدیدی
عارض گردد و انقلاب بعضی ببعضی بافعال مخصوصه که رفع بری جوهر هر یک شود ممکن است و غیر محکم الترکیب سه مرتبت
میباشد چه بعضی را تفریق اجزا بسیار سهل است مانند گوگرد و نمک و بعضی را بسیار دشوار نیست و قدما فرموده‌اند
که هر گاه مزاج دوائی را خواهند در تحلیل اجزاء و استنباط میزان نمود چه هر گاه قدر معین او را بقرع و انبیق تقطیر
کنند سایل و اجزاء مائی و زیران اجزاء هوائیه و صاعد شش اجزاء ناری و ثفلش اجزاء ارضی خواهد پس مزاج
او را نسبت بقدر اغلب اجزاء متفرقه استنباط نمایند و از آنچه تشخیص از نسبه قوت آن منوط طعوم است چه هر دو نه طعم
را از کیفیت حاره و بارده و معتدله است در ماده لطیفه و غلیظه و متوسطه است پس از فعل حار در لطیف حرافت خام
بلیغه و در غلیظ مرارت و در متوسطه ملوحت و از فعل بارد در لطیف حموضت و در غلیظ عفوصت و در متوسط قبوضت
و از فعل معتدل الحرارة و البرودة در لطیف دسومت و در غلیظ حلاوت و در متوسط از لطیف و غلیظ تفاهت و
تعریف هر یک و بیان و افعال آن بعد از این مذکور خواهد شد **تنبیه ثانی** در ذکر صفات ادویه مفرده

واغذیه مفرده و مرکبه و بیان افعال کلیه و مشابه کلیات ان و تفسیر اسامی و معانی و لغاتی که در این تالیف مذکور میشوند
و در سایر کتب ادویه مفرده مدار علیها است پوشیده نماند که ادویه و اغذیه را افعال کلیه میباشد مثل تسخین و
تفریق حار و تبرید و تکثیف بارد و نرم کردن و سیلان کردن رطب و خشک کردن و امساک نمودن یابس و هر یک
از ادویه سوا صفات مخصوصه بسیار که مشابه افعال کلیات است مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و امثال ان و اغذیه
مفرده را صفات منحصر است در هجده قسم اول لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت کبک و زرده
تخم نیم برشت دویم لطیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کبوتر بچه سیوم لطیف صالح الکیموس قلیل الغذاء
مثل کاهو و سیب و کاهو چهارم لطیف ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند ترب و پیاز و هر چه تند و تلخ و تیز
باشد پنجم غلیظ صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند گوشت گوسفند و زرده تخم که زیاده پخته شده باشد ششم
غلیظ ردی الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت گاو و اب و کبش هفتم غلیظ صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند مرد
هشتم غلیظ ردی الکیموس قلیل الغذا مثل گوشت خشک که قدید گویند و مانند کومه نهم متوسط اللطافه
والکثافه که صالح الکیموس کثیر الغذا باشد مثل گوشت بره یک ساله که تغذیه نماید دهم متوسط ردی الکیموس کثیر الغذا مانند
کلم رومی که قنبیط عبارت از اوست یازدهم متوسط صالح الکیموس قلیل الغذا مثل انگور دوازدهم متوسط ردی الکیموس
قلیل الغذا مانند زردک سیزدهم متوسط صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند جوجه که خوب پخته باشد چهاردهم متوسط
ردی الکیموس متوسط الغذا مانند جوجه که خوب پخته باشد پانزدهم لطیف صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند نان گندم
بسیار خوب پخته شانزدهم غلیظ صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت گوساله هفدهم لطیف ردی الکیموس
متوسط الغذا مثل نان برشته هجدهم غلیظ ردی الکیموس متوسط الغذا مانند کلم و بته دار که کرنب عبارت
از اوست و تفسیر اسامی و بیان فعل هر یک و صفات ان بترتیب حروف بدین نهج است حرف همزه اکال یعنی خورنده عضو
هر چه بسبب افراط تحلیل و جلا و تفریق و نفوذ نقصان جوهر عضو نماید بدین اسم نامند اصل یعنی بیخ است اعم از انکه
از شجر یا از گیاه باشد اغصان یعنی شاخهاست و مخصوص شجر و گیاه ساق دار است اکلیل یعنی تاج
و ابرو باریک و غیر ان امده و در ادویه مراد از او چیزی بودن شکوفه و بار نباتات است و اکله و اکالیل جمع ان
اجام یعنی نیزارهاست اودیه جمع وادی بمعنی کنار رود و غارهاست انکباب مراد از او نگاه
داشتن عضو است ببخار ادویه که جوشیده یا گرم کرده باشند اکتحال بچشم کشیدن چیزی استنشاق
یعنی کشیدن چیزی مایع که بسیار سایل باشد حرف با بشع یعنی بدمزه است و هر چه را طعم مرکب از مرارت و قبض

اغصان
اکلیل
اجام اودیه
انکباب
اکتحال
استنشاق
بشع

باشد باین اسم خوانند بصیص نور دهنده و درخشنده بطایح زمینها که اب در ان جمع شده باشد و نقعها
مرداب نامند بخور هر چه بخار او را استعمال نمایند بنک کرمهای که در ساق اشجار مسکون شوند بادزهر
اسم فارسی تریاق است و گویند هر چه رفع سم کند و مصنوع نباشد مخصوص باین اسم است بربور بفارسی
بلغور نامند بزر انچه از بار نباتات در غلاف و در قشر باشد مثل خشخاش باقور جمع بقره است باکوره
نخستین میوه که برسد بتر برین بصاق و بزاق اب دهن بعر بفتح اول سرگین بکر اشتر جوان
و بکسر اول دوشیزه حرف تا تفه یعنی بی مزه است و مراد از او طعمی است که نه لذیذ باشد و نه کریه و تاثیر او
ترطیب و تلیین و ارخای بسیار و تولید بلغم است تریاق بفارسی تریاک نامند هر چه در شان او باشد که حفظ
قوت و صحت مزاج و روح بکند که رفع ضرر سم نماید باین اسم نامند و گویند مخصوص ضماعیت و انکه افیون
تریاک می نامند بجهة حفظ قوت است که در این امر با تریاق اشتراک دارد تصفیق امیختن شراب با اب
تعلیق اویختن چیزی بگردن و بسایر اعضا تکرج بفارسی کپور گویند و ان متغیر شدن طعم است یا بو یا هر دو
تکلیس یعنی صلایه کردن و بر آب نمودن و بهره برداشتن آمده و مراد از او مهیا ساختن بعضی از ادویه است
بجهة نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن ثقل و کثافت ان خواه باحراق باشد یا بعمل دیگر تصعید انچه باتش اجزاء
او سو صعود نماید و لطیف او را اخذ کنند حرف ثا ثمش لغت یونانی است و مراد از او هر چه از نباتات مانند حشیش
و گیاه باشد ثمر بار نبات است مثل خوشه و میوه و امثال ان ثقیل یعنی گران امدن بر طبع و دیر
فعل یعنی سریع النزول نباشد حرف جیم جرجیر بیگوفه که بلغور نامند جرله براه حجله زمین سنگلاخ جبر
شکسته سو بستن جلاء یعنی پاک کننده است و فعل او رفع کردن رطوبات لزجه و جامده است از سطح عضو
مانند انزروت و هر جا ملین طبع است اگر چه بقوت مسهله باشد جاذب یعنی کشنده است بطرف خود و فعل
او تحریک فضلات است بسبب حرارت از مکان ان بجانب خود مثل ناخن و انچه شدید الجذب باشد پیکان و خار
را از عمق بدن میکشد مثل گوشت حلزون جامد یعنی بسته شده است که در شان او سیلان باشد و بالفعل سایل
نباشد مثل موم جمه بفتح اول کانا اب گرد امده و جمع شده و جزو چیزی جفاف خشکی حامض یعنی ترش است
و فعل او تلطیف و تفتیح و تقطیع و تنقیه مجاری و تبرید و تجفیف و تسکین صفرا و اطفای تندی خون و تولید
سپاه و ضرر اعصاب است و هر چه بیان را اندک بگزد و با قلیل جلا و غوص و تقطیع باشد حامض نامند حکاک
انچه از خاییدن و جویدن چیزی جدا شده حلو هر چه از زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در او احداث کند و لذیذ

بصیص بطایح
بخور بنک بادزهر
بربور
بزر باقور باکوره
بتر بصاق بزاق بعر بکر
ت تفه
تریاق
تصفیق
تعلیق تکرج
تکلیس
تصعید
ث ثمش
ثمر ثقیل
ج جرجیر جرله جبر
جلا
جاذب
جامد
جمه جفاف حامض
حکاک
حلو

باشد نیرین نامند و فعل او تفتیح نضج و تلین و جلا است و کثیر الغذا و مجوب قوتها و معطش میباشد حریف بمعنی
گزنده است که اجزاء او در زبان فرو رفته و بسیار بگزد و تفریق اجزاء او نماید و فعل آن تکلیل و تنقیه و تعفین و احراق
و تلطیف است بجهت شدت حرارت حاد بمعنی تند است و آن مرکب از تلخی و حرافت است و فعل او مثل افعال اجزاء
اوست حلاق سترنده حمول اعم از فتیله و فرزجه است حب انچه در شیر بارز باشد و به غلاف شکل کنند
و جو حمل بار نباتات است اعم از ثمر و مشابه ثمر است حلیب شیره کنجدها و غیر آن و شیر تازه دوشیده است
حشیش گیاه خشک و شبیه بچنگ شده و گویند مخصوص نباتات است که بر روی زمین پهن بنفسه باساق باشد
و بجد نمش زبر سرخ خاش‌ها انچه اجزاء خلط را بهم آورده خفیف بمعنی سبک و انچه بر طبع احتمال در آسان
بوده سریع النزول بوده باشد خمل معنی پرز است و در ادویه هر چه شبیه به پرز بر سطح ظاهر افتاده باشد مثل انچه
بر روی پرسیاوشان باشد خاتم بمعنی تمام کننده و عبارت از چیزی است که بسبب تجویف در سطح جراحت قرحه که اشتر
پرست بر آید خلع بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود خلع سست خلعلع اسم صنع است حزق سرگین
طیور است دد سم هر چه بیان رازم ساز دو اجزاء او را منبسط نماید با احداث حرارت و بخار سیی حرب باشند
و فعل آن ترطیب و تلین و ارخاء با احداث سوختگی دواء مطلق انچه تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن نشود دواء غذائی
انچه تاثیر کیفیت او زیاده بر تاثیر کمیت باشد دواء سمی انچه کیفیت تاثیر او موافق مزاج بوده بالخاصیه کشنده
باشد مثل افیون دابق انچه بجهت از چه کثیف درست چسبد مثل دبق دهنی انچه در جوهر او مرجو باشد و باعث
سرعت اشتعال او گردد مثل مغزها و تخمها دلوک بمعنی مالیدن است و مراد از او انچه از سنونات با انگشت بر دندان
بمالند دذفر بدبوی ذرور انچه ساییده با مایعی بر عضو بپاشند دواء خاصیه انچه تاثیر بصورت نوعیه کند
اعم از انکه زهر باشد یا دفع زهر کند رذ کرفس رخو نرم و سست رخص بفتح اول ثانیه باز پرورده
و در ادویه هر چه نازک و زود شکن باشد رزین آرمیده و مرد بردبار و در ادویه انچه در متانت و خوش جرم
تمام باشد رادع انکه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را قابل ورود آن نسازد و ردع مقابل جذب است
رمص رطوبت غلیظ که در اطراف پلک چشم جمع شده چسبیده باشد ردی الکیموس انچه از او اخلاط غیر معتدل
القوام و الکیفیه متکون شود رجیع فضله هضم اول آن رسوب ته نشین مایعات و انچه در مایعات
انداز ثفل و بر روی آن نایستد راسب نامند روث سرگین چرندگان زعفران طعم بسیار کریه و مرکب از مرارة
و ملوحت است زهر شکوفه زغب اول مویی که در حیوانات برآید و اسم کیچ است که ساعی باشد و در ادویه

بانچه

حریف
حاد
حلاق حمول حب
حمل حلیب
حشیش
خ خاش‌ها خفیف
خمل
خاتم
خلع خلع خلعلع خزق
د دسم
دواء مطلق دواء غذائی
دواء سمی
دابق دهنی
دلوک
دذفر ذرور دواء خاصیه
ر رذ رخو رخص
رزین
رادع
رمص ردی الکیموس
رجیع رسوب
روث زعفران
زهر زغب

انچه بر سطح او چیزی شبیه ببوی تازه باشد مرغب مانند س سائل انچه اجزاء او در جهات حرکت کند
اعم از انکه انفصال اجزاء آن منقطع شود یا نشود مثل آب و روغنها سیاح شوره زار سبط پیه کره ساحل
کنار دریا سم انچه بفارسی زهر نامند و بسبب ضدیه کیفیت و خاصیت مزاج را منحرف سازد مانند
بیش سنون انچه بدندان بمالند و جلا دهد و مقوی جوهر او باشد سحیق انچه بسیار نرم ساییده باشد سهک
بدبو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن آید سهل زمین نرم ش شطب بضم اول ثانیه از قانون
... بچوب هر چه شبیه د بفتح اول و سکون ثانیه ... جدا گردیدن و در شدن و پوست باز کردن و در ادویه
هر چه باین صفات باشد شطب گویند شجر نباتی که با ساق خشبی باشد و کامل او انکه با اجزاء تسعه نباتیه باشد
و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره و حب است مثل درخت خرما شرف بضم اول و فتح
ثانیه کنگرهای کوشک و در ادویه انچه در اطراف زوایه برآمدگیها داشته باشد شمه انچه بو کنند شتر بفتح اول و ثانی
دریدن پلک زیرین چشم شامخ کره بلند شدق بفتح اول و سکون ثانیه فراخی گوشه دهان شدغ بفتح اول
و سکون ثانیه ترکستن و فراخی سفیدی بر روی آب و شدغ عضل یعنی از هم باز شدن است ص صفیق پوست
درخت صخریه زمین سنگستان صفق بفتح اول ثانیه انچه که برادیم مایل بسرخی پس زرد گردد
و بمعنی طرف و کنار و در نباتات انچه چین دار و باز زدی و میل بطرفه داشته باشد مستقیم نباشد مصفق نامند
صالح الکیموس انچه از او خون متولد گردد که بهمه جهات اعتدال داشته سایر اخلاط مخلوط باو بقدر طبیعی باشد و خلط
بد از او بهم نرسد ض ضماد انچه از غلیظ القوام که مایع و نرم باشد بر عضو بالند و به بندند اعم از انکه موم
و روغن داشته باشد یا نداشته باشد ط طلاء انچه از رقیق القوام بر عضو بالند طبیخ انچه جوشاینده آب با سو استعمال
کنند طری طیب بسکون ثانی خوشبو و چیزهای پاکیزه طری تازه طحن خرد کردن و طاحونه که آسیا
باشد سمی باسم لازم اوست طافی انچه بر روی آب ایستد ع عفص بکسر فا طعم زمختی که زبان را
درشت سازد و اجزاء او بسبب برودت باهم آورد و فعل او تبرید و تکثیف و تصلیب و خشونت و ردع است
عاصی انچه با وجود بهم آوردن اجزاء عضو یفث زود مانند ضماد و دانه تمر هندی در دل و بفارسی
رنده گویند عشب بضم اول و سکون ثانیه گیاه است عصیر آب افشرده از نباتات که منجمد
نشده باشد عصاره بمعنی عصیر است الا در انچه با فتاب و آتش منعقد کرده باشند استعمال می نمایند
عنقود خوشه نباتات و عناقید جمع آنست عطر بوی خوش غرغره بمعنی آواز مخلف است که از حلق

س سائل
سیاح سبط ساحل
سم
سنون سحیق سهک
سهل ش شطب
شجر
شرف
شمه شتر
شامخ شدق شدغ
ص صفیق
صخریه صفق
صالح الکیموس
ض ضماد
طلاء طبیخ
طیب طری طحن
طافی ع عفص
عاصی
عشب عصیر
عصاره
عنقود عطر غرغره

آید و مراد از حرکت دادن مایعات است در حلق و فرو بردن آن **عفص** بعضا و بعجمه مازس از نباتات **غسال**
یعنی شست و شو دهنده آنچه جلای سطح عضو باعانه رطوبت مایعه دهد مانند ماء الشعیر **غلیظ** یعنی کثیف است و در
اغذیه بیشتر متداول است و استعمال لفظ کثیف در ادویه **فتیله** یعنی شافه که مخصوص دبر باشد **فرزجه** شافه
که قبل و رحم را مخصوص باشد **فرفیری** یعنی رنگ بنفشه است **فاتر** نیم گرم **فتح** از هم جدا شدن **قابض** طعم کرته
مانند که اجزاء زبان بهم آرد و درشت سازد و فعل او بر مبرد تکثیف و تغلیظ و تقویه و قوتها است و در غیر طعم مراد از او
حابس است که بسبب بهم برآوردن اجزاء عضو حبس و امساک نماید **قطور** آنچه در گوش و اعضا چکانند **قاشر** هر چه
تجزی جلای باشد که حرکت از سطح استخوان تواند زد و در سطح جلد تقشیر نمود **قاتل** آنچه از ضد به هلاک سازد و مراد
سم است و بعضی گفته از زهر حیوانیه مخصوص باسم سم و غیر حیوانیه مختص بقاتل است **قضبان** شاخهای گیاه باریک
و قضیب واحد است **قنبعه** بضم اول و ثالث سکون ثانی جای خوشه گشت **کیلوس** کشکاب که از هضم
معدی باسم رسیده بکشک محلول **کیموس** اخلاط متولده از هضم کبدی است **کثیر الغذا** آنچه اکثر مقدار او جزو
بدن شود **کماد** آنچه گرم کرده بر عضو بر بندند مثل کیسه سبوس گندم **کثیف** بخلاف لطیف التجزی است
که اجزاء آن بدشواری قبول انفعال از کیفیت نماید و نفوذ سلسله اجزاء بدان بسرعت ننماید **کاسر الریاح** آنچه
قوام ریاح غلیظه را بحرارت رقیق ساخته دفع نماید مانند تخم سداب **کاوی** یعنی داغ کننده و مراد از آن
آنچه جلد سو بجهت احراق و تکثیف بهم آورد و مجاری خلط سایل بسته مسدود سازد مثل زاج در رفع نزف الدم و امثال آن
لطوخ یعنی اندودن چیزی است بر عضو که از طلاء غلیظ‌تر و از ضماد رقیق‌تر باشد **لصوق** و **لزاق** آنچه بر عضو
بچسبانند و بچسبد که باشد **لعوق** یعنی انگشت لیس است که از معجون رقیق‌تر باشد **لعابی** آنچه از ضیا... ... مایدن
او در آب اجزاء آن مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد و چون برشته کنند الزاق او دفع می‌شود
لجنه آنچه در شأن او باشد بعد از ورود به بدن منقسم گردیدن باجزاء بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزاء
بدن بسرعت کند مثل زعفران **لزج** آنچه در شأن او به باشد بالفعل یا بالقوه در حین تاثیر حرارت مزاجی
در او که قابل امتداد گشته منقطع گردد مثل خبازی **لحا** ریشهای باریک نباتات **لخلخه** آنچه با مایعات
در ظرفی کرده بر هم زده بو کنند **لیف** آنچه از اصول و لحاء نباتات روید و باریک‌تر از لحا باشد **لاذع**
هر چه بکیفیت حاره لطیفه نفوذ در اجزاء عضو نموده تفرق اتصال در منافذ کثیره قریب بهم احداث کند و نفوذ
هر جزو آن با نفوذ دیگر محسوس نباشد مثل ضماد خردل با بر که **ملح** شور آنچه در زبان نفوذ کند بدون گزندگی

و جلا دهد و فعل او تفتیح و تحلیل و تلطیف و تسخین و جلا و غسل باعتدال است **مر** تلخ هر چه بسطح ظاهر
زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهت بوده طبع را بهم زند و فعل او تسخین و جلا و منع تعفن است
ملطف آنچه بحرارت معتدله رقیق کردن خلط غلیظ در شأن او باشد مثل ماء الشعیر **مغلظ** آنچه بخلاف او باشد
محلل هر چه در شأن او باشد که تفریق خلط بحرارت متبخره اجزاء اجزاء آن جزو بعد جزو از موضع احتباس
خلط کند مانند جند **مجمد** هر چه ضد محلل باشد و گویند مخصوص بارد قابض است **مخشن** هر چه سطح عضو سو
درشت کند و اجزاء او را در بلندی و پستی مختلف سازد اعم از آنکه بسبب تکثیف او باشد مثل عفص یا بجهت تفریق اجزاء
مانند خردل **مملس** آنچه سطح عضو را نرم و یکسان سازد و او ضد مخشن است **مفتح** آنچه منافذ عضو را از
مواد دور سازد تا آن که اجزاء خلط مجتمع از مسالک آن مانند فطراسالیون و هر چه حریف و لطیف
و سیال لطیف مایل بحرارت و مایل باعتدال و هر چه حامض لطیف باشد مفتح است **مرخی** هر چه عضو را سست کند
بحرارت و رطوبت مزاجی و قابل تمدید سازد مثل تخم کتان **مصلب** آنچه ضد مرخی باشد **منضج** آنچه
خلط سو قابل دفع سازد اعم از آنکه رقیق سو غلیظ کند چون خشخاش یا بعکس آن مانند طبیخ حاشا
یا جنس سو نرم سازد چون حلبه **مقطع** آنچه بسبب حرارت لطیفه نفوذ کند مابین خلط لزج و سطح عضو ملاصق
او و رفع او نماید بدون تفرق در قوام خلط مانند سکنجبین **مفشی** هر چه ریاح مجتمعه سو متفرق ساخته
قابل دفع نماید **محکک** هر چه بسبب قوت نافذه حاره تحریک اجزاء لذاعه اعمات کند مثل انجره **مقرح** آنچه
بقوت حرارت نافذه تفریق اجزاء عضو نموده اخلاط او را بسبب حرارت فاسد و واجب الدفع ساخته بطبیعت
رفع اجزاء فاسده کند مثل بلادر **محمر** آنچه بسبب حرارت جذابه جذب خون بظاهر جلد کند مثل ضماد انجیر
یا خردل **محرق** هر چه بقوت نافذه تحلیل اجزاء لطیفه و رطبه کرده احداث رمادیه نماید مثل فرفیون **مفتت**
آنچه تفریق اجزاء خلط منجمد کند مثل زجاج محرق **معفن** هر چه رطوبت عضو را فاسد سازد بنوعیکه بحال یا تحلل
او نتواند شد خواه بالخاصیه باشد مثل گل مختوم یا بسبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل سرخ **مرقق** آنچه
بخلاف منضج باشد در تغلیظ **منفج** هر چه در همه جهت بخلاف منضج و هاضم باشد **مفرح** هر چه روح
حیوانیه و نفسانیه را منبسط ساخته تعدیل مزاج او کند و حزن را رفع نماید مانند شراب **مشهی** آنچه تحریک
طبع بخواهش غذا کند **مبهی** آنچه سبب تولید ریاح لطیفه در مجاری اعصاب و عضلات اعضای تناسل
گردیده محرک شهوت و باعث تکون ماده منوی گردد مثل لبوب **مدر** آنچه اخراج مائیه اغذیه و فضول سایله

مانند بول وحیض وعرق وشیر باشد **مسهل** هرچه اخراج فضول اعضا از طریق امعا نماید **معرق** انچه بسبب تلطیف
رطوبات محتبسه تحت جلد را از مسامات ظاهر اخراج کند **مقیئی** هرچه اخراج فضول از طریق مری کند **ملین**
اعم از منضج ومزلق ومجرح مانع المعده وامعاات **مسکن** هرچه اخلاط وروح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد
مطفی انچه اخلاط حاره را کسر حدت نماید **مخدر** انچه تکثیف روح حساس که نفسانی باشد وروح محرک
که حیوانیت نوعی کند که مانع حس وحرکت گردد مثل افیون واکثر مخدرات سرد وخشک میباشد **مزلق** هرچه ترطیب
وتلیین سطح عضو کند لغزندگی کند انچه دران محتبس باشد بحرکت آورد وحرکت نماید مثل الوی بخارا **مجفف** انچه افنا رطوبات
یا تقلیل ان کند مانند سندروس **مسدد** انچه بسبب کثافت ویبوست در مجاری محتبس شده منع دفع مواد واجب
الدفع کند مثل سفیداب یا بسبب لزوجه باعث تسدید گردد مانند لعابها **مغری** انچه بالفعل یابس لصق دراو رطوبت
لزجه باشد که سبب حبس سیلان مواد گردد مثل آهک شسته **معطش** انچه طبیعت سو مشتاق ترویح سازد اعم از انکه
ترویح او باب شود مثل معده وجگر یا بهوا مثل دل وریه **معطس** هرچه بقوت نافذه تحریک مواد دماغی کرده
خیشوم کند وبسبب دفع ان عطسه حادث گردد **مصلح** انچه اصلاح حال ماکول ومشروب نماید اعم از انکه
رفع ضرر ان کند یا معاونت بر فعل او نماید یا حفظ قوت یا کسر حدت او کند یا بدرقه بجهت وصول او باعضا
گردد **مونبخ** هرچه منع خشک شدن جراحت کند ورطوبت او را زایل سازد مثل موم روغن **مدمل** هرچه بسبب
تجفیف وتکثیف رطوبت سطح جراحت را ابریخ و چسپنده کرده و دهن زخم را بهم آورد مانند دم الاخوین
ملحم انچه بسبب تجفیف لطیف وتعدیل مزاج خونی که وارد موضع جراحت شده منعقد ساخته مستحیل بگوشت
کند واو را انبت اللحم نیز گویند **مبیخ** بی مزه وبا تفه مرادف است **مایع** انچه ضد جامع باشد
وسیلان کند ورقیق القوام باشد **مزاة** پراکنده **مفنغ** بفتح اول وکسر ثالث تارک سرو در اثمار وکلها
هرچه سرا او هموار بقصه زواید داشته باشد مفرق گویند **معقف** خمیده وکج شده **مضغ** خاییدن چیزی
ممضوغ هرچه سو خاییده باشند **مبت** انچه خواب آورد وبا منوم مرادف است **مسکر** هرچه مستی
آورد اعم از انکه با تفریح باشد یا نباشد **مضمضه** هر مایعی که در دهن حرکت دهند **مروخ** مالیدن چیزی
بر اعضا **مسوح** انچه در مالیدن ان بر بدن بسیار مبالغه در دلک عضو کنند **مبرود** انچه ببوهان خولند
کرده باشند **مخول** انچه بچه باشند **منتن** بدبو **مصئول** انچه در شستن او مبالغه کرده باشند **محرق**
انچه در سوختن بحد رماد تیز رسد **ناشف** انکه جذب رطوبت سیاله کند اعم از انکه منافذ او مرئی باشند

مثی

۱۴

مثل آهک آب رسیده یا مرئی باشد چون اسفنج وکشنیز ومحل بیمز مانند **منجم** نبات مساقت **منطی** در لغت
مراد از لغت قومی است وفزاد دویه مراد از خود رویها که گشته باشند **نفاخ** هرچه دراو رطوبت غریبه باشد
وازحرارت بدن تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه در معده وامعا مثل میوها وخواه در عروق مانند مغزها واکثر تخمها
وقسم ثانی را فعل تقویه باه است **نفوخ** انچه از ادویه یابس ساییده را بمایع در بینی دمند **نقوع** و**نقیع** خیسانیده
کمرنکون ساییده صاف نموده استعمال نمایند **نشاره** انچه بسوهان ودم اره ریزه شده باشد **نطول**
هرچه سو جوشانیده وآب سو بر اعضا ریزند چه شویه قسمی از اوست **نشوق** انچه بر بینی کشند **دوغ** بعین
معجمه زبان سحق **وهن** سستی **وهب** جستن از جای **وخز** گزنده **وقود** برافروختن آتش **هاضم**
انچه اعانت طبیعت بر طبخ وگوارانیدن غذا وخلط کند وسبب قبول هضم او شود مثل مصطکی **هش** انچه جرم
او سست وریزنده باشد وبا دندان فشردن ریزه شود مثل حب صنوبر وخارپشت **هتک** پاره شدن **تتخیص**
ثالث در بیان ماهیت وکیفیت خواص ادویه مفرده ومرکبه وذکر مصلح وبدل وقدر شربت بترتیب حروف
وذکر نامهای ادویه بلغت یونانی وسریانی وعربی وفارسی وهندی وترکی واشال ان ان مخفی نماند که هرچه مجرب
دیگران است بلفظ گویند مجرب است یا مجرب دانسته اند داخل شود وانچه حقیر تجربه نموده بلفظ مجرب است مذکور حیث لفظ
ودرهر دوا افعال کلیه او بیان میشود مثل انکه مفتح است یا رادع است واشال ان تا اثار او سو منحصر بافعال
مذکوره که با فلان چیز عمل میکند ودر فلان مرض فلان اثر دارد نداشته با چیزهای موافق غیر مذکور ودرام امر
غیر مسطور تواند استعمال نمود تجارب دیگر حاصل گردد والتزام نموده که خواص ثمر وبیخ وصمغ وروغن وبرگ
وغیره را در ضمن اصل ان دوا بیان نموده متفرق مذکور نسازد مگر در بعضی که قابل ذکر بانفراده باشد وبدستور
تا جمع خواص برگ سو مثلا ذکر نماید مرکب بیان خاصیت جزو دیگران چیز نشود بخلاف سایر کتب که مشوش ذکر
کرده اند بلکه خاصیتی از بیخ چیزی مثلا بیان نموده اند وخاصیتی از برگ وبار وباز مرکب ذکر سایر آثار
بیخ او شده اند وعلی هذا القیاس وچون مداوای چندی از سموم بیک نسق است وهر یک بانفراد
دوا مختص نیست بنابر مراعات اختصار علاج هر یک را در طی ذکر ماهیت ان بیان نموده در تشخیص رابع
که مخصوص انست مرقوم خواهد شد انشاء ما اقتباس از متون کتب طاهر میشود که اول کسیکه تالیف در ادویه
مفرده نموده دیسقوریدوس یونانیست که در نزد بعضی لقمان عبارت از اوست وتالیف مزبور مسمی بمقالات
الستة فی الحشایش است وثانی فولس که ادویه علیل را جمع نموده وثالث اندروماخس اصغر که ادویه تریاق کبیر سو

تحریر کرده و رابع جالینوس ملقب براس البغل که منافع ادویه مفرده را بیان نموده و متعرض بدل و مصلح و سایر احوال
نگشته و اول کسیکه از یونانی بسریانی نقل نموده دیسقوریدوس انصاری بابطاست و زیاده بر ترجمه چیزی بیان نکرده پس اسحق بن
حنین نیشابوری از یونانی و سریانی نقل بعربی کرده با بزرافادات و تالیف مذکور مسمی بمنقولات اسحق گشته و حنین
ولد او اغذیه را از ادویه جدا کرده پس کاتبعه دران باب تالیفات نموده اند و اول کسیکه از اهل اسلام
تالیف نموده محمد ابن احمد ابن زکریا است که کتاب کامل الادویه و کتاب شامل التحریر فرموده اند پس شیخ الرئیس و ابن اشعث
و ابوحنیفه دینوری و شریف و یحیی ابن جزله صاحب منهاج و جرجیس ابن یوحنا و صایغ و امین الدوله و ابن تلمیذ و مولف
مغنی و ابن بیطار و مولف مالایسع مشهور بجامع بغدادی است پس شیخ داود مصری تذکره تالیف نموده و مولف
اختیارات بدیعی بعضی را بفارسی نقل کرده و بعد از ان حکیم علی گیلانی شارح قانون بسطی در ادویه مفرده بردن
تحقیق داده و تا این زمان که سنه الف و ثمانین است بنظر رسیده که بلغت فارسی کتابی مبسوط تالیف شده باشد

حرف الالف مع الالف **اطریلال** لغت بربری و بمعنی رجل الطیر است بجهت مشابهت شاخ گیاه او بچنگال
مرغ و برگ غازیا یا عی گویند و مراد از او تخمیت بسیار ریزه و تیره مایل بکبودی و طولانی و بغایت تلخ و با حرافت
و گیاه او شبیه برشت و گلش سفید و برگش متفرق و ساقش مربع و در اواخر بهار میرسد و انچه سبز و تیره و شبیه برازیانه است
قسمی از زرد قوت و تخم حلال وان گویند در اخر سیم گرم و خشک و محلل ریاح و جالی آثار تنفس و مدر فضلات و منقی
سره و منقی کرده و مثانه و چون با زجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند مفتت حصاة و دیگر هم او را با عسل جهت
رفع ریاح و ایلاوس بسیار مجرب دانسته اند و ضماد او مجفف قروح و زایل کننده آثار جلد و نفوخ او در مینی
و بدستور شراب و مسقط جنین و مضر بکبد حار و مصلحش سکنجبین و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش در اطلیه برص
کندس و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم است با عسل یا شراب چون در فصل گرمی هر ایک درهم او را با عاقرقرحا
و تربد و زنجبیل از هر دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه بمسهلات بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص
مکشوف دارند تا آفتاب بر او افتد و آب ننوشند و عرق کنند در روز اول نهایت مار و زیسم موضع برص اطلیه
کرده بعد از رفع زرد آب با طلیه برطرف میشود و مجرب است و گفته اند که از مفرد او هر روز سه درهم با عسل تا پانزده
روز بنوشند یا از مرکب او بدستور مذکور در مدت مزبور استعمال نمایند یقینا رفع برص میشود **السن** لغت یونانی
بمعنی هبری الکلب است بجهت رفع کردن او زهر سگ دیوانه را و ان نباتیست ساقش بقدر زرعی و شبیه بساق
رازیانه و برگش شبیه ببرگ فراسیون و از ان درشت تر و خارناک و ما بین سرخی و سیاهی و تخم او مایل

بهی و سبز و تیره و در غلاف سه طبقه و از ترش کوچکتر و در طعم بحرافت و تلخی و تندی نانخواه و گلش سرخ مایل بتیره یک
ذراع زیر برگها میرود و مبد در اول سیم گرم و در آخر دوم خشک و محلل و جلا و مقطع و مدر فضلات و هاضم و منقی بلغم
در ریاح معده و گرده و مفاصل و وریکین و مجفف باعتدال و طبیخ او جهت جمود و برهوت و سقط و سعوطان جهت زکام
و ضیق النفس و بلغم مجمع و در قصبه ریه نافع و تخم او در اطعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد یا در زهران و ضمادش
جهت کلف و با عسل جهت جوشها سر که زرد آب از او آید مفید و قدر شربتش تا درهم و مضر بجگر حار و مصلحش کتیرا و بدلش
مصعف وزنش حب الغار یا دو وزن ان نانخواه است و جالینوس فرموده که چون او را در وسط تابستان خشک کرده
کهنه نگاه دارند و با سی و سه مثقال عسل بدفعات باید و دفعه که روز در میان سگ دیوانه گزیده بنوشند بغایت سودمند است
و دو درهم از طبیخ او که با شیر تازه بیاشامند بیقین رفع زهر سگ دیوانه گزیده نماید و هر چند که از آب بترسد
و گویند چون گیاه او با جمیع اجزاء بپارچه سرخی بسته بر اعضاء دردناک مرتشی ببندند رفع الم میکند و صاحب جامع
انطاکی مخصوص در دسر ان میداند و گویند تعلیق او بر در خانه موجب حفظ صحت اهل ان خانه است و مولف جامع
الادویه از محمد ابن احمد نقل میکند که این گیاه در شام بسیار است و حشیشه السلحفات نامند خوردن او بغایت مقوی
باه و نگاه داشتن او بغایت مورث تعشق زنان است بحدی که اصلا ممانعت بکامل و کنند **ارغیس** جلیلین ابن
اسحق در الف مع الزاء ذکر کرده و ان پوست بیخ درخت زرشک است در اول گرم و در دوم خشک جاقوت
بارده و قابضه و مانع تعفن اخلاط و طبیخ او مقوی جگر بارد و مفتح و با قوت رادعه و جرم او بشراب جهت درد
جگر بارد و مفتح و بلوتح اگر بدبت باشد و با آب سرد با وجوبت مفید و بدستور شراب و سرکه که دران جوشیده
باشد همین خاصیت دارد و طبیخ او در دفع کرم جگر گوسفندان مجرب است و حقنه بطبیخ ان منقی چرک و قرحه امعا
و مضمضه او جهت قلاع جلیله در دندان و تقویه لثه و اکتحال او مقوی باصره و در جمیع افعال مثل مامیران و قطور مثانه
او در گلاب جهت تجفیف رطوبت و حفظ صحت چشم و دفع بقایای رمد مزمن بغایت مفید و عصاره بطبیخ منعقد او در افعال
مانند حضض و قدر شربت از جرم او در شقاف و از طبیخش ماشی از سه درهم مضر قصبه سعال و مصلحش عسل است **املیس**
لغت بربری و معنی بنا نباتیست شجری و در بلاد مغرب بهم میرسد طول او بقدر قامت و زیاده از ان و برگش
مانند مورد و نرم و ثمرش بقدر بار سرو و سبز و چون برسد سیاه و نرم شود و چوب او بسیار صلب و اندرون
او سفید و زرد مایل بسرخی و مستعمل از او در لبنهای باریک است مرکب القوی و برودت و یبوست در او غالب و بسیار
قابض و آب جوشانیده او که رنگ آب بگردد جهت استسقا و زردی رخسار مجرب دانسته اند و بدستور چون

چون با گوشت طبخ نمایند گوشت آنرا بپاشاند بهمین عمل کند و جرم و طبیخ او مقوی جگر و سپرز و مفتح سده
ان قدر شربتش از جرم او دو درهم است اباب لغت عربیه و آن سرب سوخته است و طریق احراق او در دستورات
مذکور است در دویم سرد و خشک و بغول او جهت قرحه چشم و جوشش آن و جراحت خبیثه و اعضا و بواسیر در جوفها کهنه و نزف
الدم و سیلان رطوبات و با روغن گل سرخ جهت قروح مقعد و بواسیر که جهت تحلیل ورمها و استسقا نافع و بدلش سرنج
و خوردنش کشنده است اثرون بلغت یونانی اسم ساق است امولن یونانی و اسم نشسته است که نشا [illegible] اغلس
یعنی طاهر بیونانی اسم [illegible] است انیس بیونانی اسم انیسون است ادن بلغت یونانی لوف الکبیر است
ادن مارن بیونانی لوف الصغیر است اغلس بیونانی [illegible] است ابونیس بیونانی اثراش است ابی بیونانی
ناخواه است ابنوس معرب آبنس بیونانی درختیست شبیه بدرخت عناب و ثمرش مثل انگور و زرد و با حلاوت
و برگش شبیه برگ صنوبر و عریض تر از آن و خزان نمیکند و کنجش مانند تخم حنا قسم هندی با خطوط سفید و قسم
حبشی سیاه و املس و بهترین اقسام است در اول سیم گرم و در آخر دویم خشک و ملطف و مدر بول و مفتت
حصاة و محلل ریاح و محلل نفخ معده و مفتح سده سپرز و اکتحال حکاکه او بابت و ذرورش جهت بیاض رقیق و قرحه
و بثور و دمعه و مری زنانه و جرب و حکه در مدیابس و حفظ صحت چشم و در رویانیدن مژگان و نشاره او جهت
حبس خون زخمهای تازه نافع و معمول نشاره او لطیف تر در افعال مذکوره اثر آن سریع تر و طلای مسحوق
مطبوخ او در شراب محلل خنازیر است و گویند بالخاصیه اطفای خون جاری میکند و با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی
آتش و با انفراده جهت تجفیف و گوشت آوردن قروح خبیثه و منع جوششهای پر آب و آماس کردن اعضا مجرب است
و قدر شربتش تا یک درهم و مضر معده و مصلحش عسل و بدلش چوب کنار است آذر دارو لغت فارسی عاقرقرحه است
الوجکا اسم فارسی [illegible] است از کنت آب دارو مرسیا است و محلان و دیگر نادرای دیگر را ابابیل اسم
خوانده اشجکان اسم فارسی جند است آهن اسم فارسی حدید است آهن ربا اسم فارسی حجر المقناطیس است
اردمیده بفارسی اسم سمید است ارد سبوس دار اسم فارسی خشکار است ارد جو بریان کرده اسم سویق الشعیر است
ارد کنار سویق النبق است آلوی سفید اسم شاه آلوج است آلو بالو اسم فارسی قراصیا است آهو اسم فارسی
آمله اسم فارسی املج است ارد جو دقیق الشعیر است اب بی نکی اسم فارسی عسل العفیف است
اب باران ماء المطر است اب چکیده از کوزه و غیره ماء القطرات است اب جوشانیده اسم فارسی ماء الشعیر است
اب جو افشرده اسم کشک الشعیر است اب پنیر اسم فارسی ماء الجبن است اب آهن اسم فارسی ماء الحدید است

اثرون امولن اغلس
انیس ادن
ادن مارن اغلس ابونیس ابی
ابنوس
آذر دارو
الوچه کارا
اشجکان آهن آهن ربا
اردمیده ارد سبوس دار ارد جو بریان
ارد کنار آلوی سفید آلو بالو آهو
آمله ارد جو اب بی نکی
اب باران اب چکیده اب جوشانیده
اب جو افشرده اب پنیر اب آهن

اب ماهی نمک سوده اسم ماء النون است آب درخت کافور اسم ماء الکافور است آب کامه اسم فارسی مری است
اهک اسم فارسی نوره است اپی اسم فارسی سفرجل است افتاب پرست اسم حرباء است آبک بابای
مرغده باصطلاح اهل کیمیا زیبق است انک بزبان رصاص اسود است اش یاران از اغذیه و در مزوره
مذکوره است آش اسم فارسی اغذیه مطبوخه مایعه است و بعضی از آن در مزورات و در سایر
مواضع مذکور میشود آینه چینی آنچه از مس و نقره و برنج سازند آردوج بلغت ترکی اسم درخت ابهل است
اغو بترکی اسم دفلا است اغوز بترکی اسم لبا است اغاج دلن بترکی اسم سودابات است ابلوج
بفارسی قند مکرر است اذریویه بفارسی گل اشنان نامند ابق باصطلاح اکسیریان زیبق است اوریس
اسم فارسی ابهل است و ابرس نیز گویند [illegible] اسم فارسی سنبل الطیب است اهوری بهندی خردل
ال بلغت هندی لغت اسم آتش است اته بهندی اسم سویق است ابقر بفارسی شوره گویند
و آن بخار مانند بر روی زمین شوره زار بهم میرسد و بعد از تصفیه آن با آتش شبیه نمک میشود و در اول سیم
گرم و خشک و مفتح سده و منقی بلغم و اوسخ بدن و مسهل در نهایت حدت و قوی تر از نمک و لعبده
در افعال و جهت علل سپرز و در دکر نافع و مجرب دانسته اند و مضر معده و گرده و مصلحش کتیرا و عسل و قدر شربتش تا نیم درهم
و بدلش نیم وزن او نمک و ربع درهم او تا ربع درهم با شکر جهت حبس بول که بهیچ چیز دفع نشود مجرب است
و از خواص او سرد کردن آب است بعمل مخصوص که آب را در ظرف بر روی توتیا [illegible] کرده در آب شوره
حرکت دهند و او جزو اعظم باروت است ابل بهندی اسم [illegible] است ابرع بفارسی اسم صمغ است
ابوخلسا بفارسی هواچوبه گویند و اصناف میباشد قسم اول نباتیست شبیه برگ کاهو و باریک تر
و با خشونت و سیاه لون ملاصق زمین و ساقش زغب دار و گلش کبود و دانه او سیاه و بیخش بقدر انگشتی و بسیار
سرخ و قوتش تا چهار سال باقی میماند در اول گرم و خشک و محلل اخلاط مراری و مالحه و قابض اسهال
و مدر حیض و دافع معده و مجفف و طبیخ او جهت درد سپرز و جگر و نقرس و درد گرده و حصاة و یرقان
و بثورهای کهنه و طلای او جهت بهق و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل خنازیر و با آرد جو جهت حمره که باد
سرخ گویند نافع و مصدع و مصلحش دهن بنفشه و کدو و قدر شربتش تا درهم است و چون بیخ او را
در روغن بجوشانند و قیر و موم ترتیب دهند جهت سوختگی آتش و حمول آن و به ستر حمول و بیخش با ماء العسل
مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ او قوی تر است و قسم ثانی را برگ بزرگتر و خشن تر و ساقش دراز و خشن

اب ماهی اب درخت کافور اب کامه
اهک اپی افتاب پرست ابک
انک اش یاران
آش
آینه چینی آردوج
اغو اغوز اغاج دلن ابلوج
اذریویه ابق اوریس
اهوری
ال اته ابقر
جهت حبس البول مجرب است
ابل ابره
ابوخلسا

ابریشم

و برشعبه و کلش مایل به بنفشی و ریزه قابض تر از قسم اول و ضمادش جهت حمره و منع عرق انفع و بسیار حابس طبیعت و قسم سیم را برک ریزه تر از اول و خشونت کمتر و شاخهای او ریزه و کلش بنفش و بیخش درازتر و سرخ و تند طعم تر از همه و جهت کزیدن افعی دو مثقال از بیخ او با شراب بهترین اشیاست و تعلیق او مانع کزیدن هوام و قسم چهارم شبیه بثالث و از ان کلش ریزه تر و بغایت سرخ تر در آخر دویم کرم و خشک و یک مثقال بیخ او با شنبلید در دفع دیدان و قروح ماناجهت حب القرع و سایر کرم امعا بغایت نافع و ضمادش با پیه بز یا پیه خوک جهت خنازیر و نقرس و اورام صلبه و عصاره با عسل جهت قلاع و حمول و جلوس در طبیخ او جهت ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و سعوط او جهت تنقیه دماغ و رفع آثار و غلظ طبقات چشم و بابرک شبت ضماد او جهت سپرز مفید و قطور روغنیکه در او جوشانیده باشند جهت درد گوش و ثقل سامعه بهترین ادویه و جاذب جمیع چشم و محلل در ... و کلش در جمیع افعال قوی تر از برک او و نشاسیدن بیخ او و کل و تخم او بقدر یکمثقال بغایت مدر حیض و مخرج جنین مرده و زنده است ابریشم بکسر اول و ثالث و فتح ثانی و سکون سین مهمله ابریشم است و کویند مراد از او فیله است که کرم ابریشم است سوراخ نکرده و بپردن یا نده باشد چه سوراخ کرده او سوق ... باشند و آنچه در آب بجوشند نخ از او کشیده باشند از قسم ابریشم خام نیست بلکه حریر عبارت از اوست در اول کرم و خشک و با تقطیع و تلطیف و بغایت مقوی دل و روح و باه و سمن بدن و جهت خفقان و ضعف معده و ریه و آب مطبوخ او با شکر جهت تفتیح سده و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و محرقان ضعیف تر و جهت قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم و پوشیدن حریر جهت منع بهم رسیدن قمل از آزموده و محرق او مضر کرده و مصلحش ... و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم و بدلش مروارید سوخته شسته است و بهترین طریق استعمال او بسیار ریزه مقراض کردن و با جواهر و سایر ادویه بر روی سنگ سائیدن است آبهل بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و کسر اول و ثالث ... است و ان از قسم سرو کوهی است و مراد از او دیار ... شبیه بطبق تازه او سرخ و رسیده اش سیاه و با اندک شیرینی و قبض و عده و عطریه و بزرگتر از بادیه و کرد قسم از اینهم سرد کوهی باشند و برکش شبیه برک ... کرد و در سیم کرم و خشک و بغایت لطیف و با قوت مجففه و قابضه و لذاعه و محلل و مدر حیض و مسقط جنین و زایل کننده عفونت قروح خبیثه مزمنه و سحوق او با عسل جهت ربو و بواسیر و مطبوخ او جهت استسقا و چون ده درم او را بروغن دانه کرده با روغن کاوی تازه بقدر آنکه او فرا کیرد بر آتش بکذارند تا روغن سوخته کند پس سائیده باده درهم فانید مخلوط نمایند هر صبح دو درهم سوباب کرم باردالمزاج بنوشند جهت دردهای اسافل بدن و بواسیر و باد بواسیر و رفع جنس کرم امعا بغایت نافع و چون با عسل سرشته هر روز از یکدرهم تا سه درهم او مداومت

ابهل
... از براند وارد ... دل ... ناشد ... از ... ار ... وحد ... وهو ... نامند

مجربات ...

نمایند حیض منقطع را جاری سازد و بجهت ربو و بواسیر مجرب دانسته اند و چون در روغن زیتون بجوشانند و تا روغن نیم شود قطور او جهت کری تازه و کهنه مجرب و ضماد او بدستور ضماد برکش جهت اورام حاره و سیاهی جلد و حرق و آثاری که از فضول بهم رسد و ورمی که بعد از بسته شدن زخم در عضو باشد و جهت قروح ساعیه و آکله و نمله و اندمال جراحات مفید و طلاء او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و با انجیر جهت جلو اعضا و با عسل جهت جراحت دندان و تعفن و آکله آن و لعوق یکشاد فیهاو بالضعف او فیه روغن تازه کاوی و مثل آن عسل که تا مایکفته مداومت کنند جهت ربو مجرب دانسته اند و مضر جگر و مصلحش خولنجان و مضر معده و مصلحش حماما و عسل و بدلش بوزن او جوز السرو و مثل آن سلیخه و در لطیف بودنش دارچینی و قدر شربتش تا سه درهم است

ابوقانس

ابوقانس بلغت یونانی اسم غاسول رومی است و ابو قادوس و او قادس نیز کویند و در بلاد شام و مصر و نواحی آن بسیار است نباتیست ما بین درخت و کیاه و برکش از برک زیتون باریکتر و ما بین برکها خارهای سفید دارد و شکوفه آن سفید و شبیه بکل لبلاب و شاخهای او پراکنده و بیخش قوی و پر از رطوبت و تلخ و مستعمل در تداوی بیخ و عصاره و رطوبات اوست که با آرد کرسنه آمیخته خشک کرده باشند برک و شاخ و کل او را سائیده و ... میشوند و باین سبب غاسول نامند و مؤلف تذکره اولوالالباب او را اشنان دانسته و مؤلف جامع بغدادی اوراق لطاهما نمفه و ظاهرا غاسول رومی غیر اشنان باشد چه اشنان را برکی نمی باشد و عطریه بزرگ و دستی بغاسول فارسی است و در اکثر صفات مشابه بهم نیستند در اول و سیم کرم و خشک و مقطع و ملطف و جالی و مفتح و سه قیراط از رطوبت خالص خالص و بدستور دوازده قیراط از خلوط مجفف با ماء العسل سهل مرار و بلغم و زرداب و کویند جهت استسقای حاره مجرب است و همچنین سه قیراط از بیخ و یکمثقال از عصاره اش با ماء العسل ... ... میکند و مضر حشا و مصلحش عسل و خوردن آب سرد و نشستن در آن قاطع اسهال است ابوقیطس نباتیست شبیه بابوقانس و بی ساق و بی شکوفه و مفروش بر روی زمین و بیخش صبط در سیم کرم و خشک و جهت ضیق النفس و صرع و درد اعصاب و استسقا نافع و مصلحش عسل است و در مضر معده و قدر شربتش یکمثقال است ابیل نباتیست بیخش شبیه بشلغم و خوش طعم و برکش مثل است و شاخهای او بسیار و کلش شبیه بنجم زرد و در کنار دریا ... مؤلف اختیارات کوید که آنچه در نی خشک رسته باشد قاتل است در دوم کرم و خشک و مدر بول و جهت سپرز آزموده و قدر شربتش تا دو درهم است ابرکاکتاب ... عنکبوت است و در حرف عین از آن است مذکور میشود آبرون لغت یونانی بمعنی دائم الحیوة است و بعربی حی العالم و بفارسی

ابوقانس
کونیه مجرب
ابوقیطس
ابیل
ابرکاکتاب
ابرون

جهت بهار نامند از جمله ریاحین و حبیبه بزرگتر است گیسرا و رایحت بیشتر که بهار است ساقش بقدر زرعی و زنانه و سبطری
انگشت و بار طولی که بهت چیده و برگش شبیه بریان و باریک و بار طوبت و گلش با یمن زردی و سفیدی و بستانی
او بهتر از کوهی است و صغیر او رایحت ستکلاخ و مخوطها و موضعی که سایه داشته باشد و شاخهای او ریزه و از یکجا
بیرون آمده و پر برگ و ریزه و پر آب و بقدر شبری و گلش کوچک و زرد مایل بسرخی و تخمش مثل تخم خبازی و در باغهای
اصفهان و غیره بلاد بسیار است و در آخر دوم سرد و در اول خشک و با قوت قابضه و رادع و مفتح سده جگر و زهره
و مسهل صفراست ملکم امعا و معده و مسکن حده خون و مقوی معده حاره و مانع نزف الدم و جهت سحج و اسهال
کهنه و قیء از آب و شراب نافع و ضماد او با آرد جو جهت قروح چشم و مفاصل حاره و زخمهای کهنه و سوختگی آتش و نمله و اورام
حاره چشم و نقرس مجرب و نطول عصاره او جهت کزیدن رتیلا با روغن گل بسخ جهت درد سر و اکتحال او جهت رمد و حول
آن جهت قطع رطوبات سائله جسم مفید و طلاء او جهت بواسیر که تیغ زده خون آن منقطع با آب او ملطخ کرده مجربست
و با خامو جهت خارش بدن بدستور ازموده و برگ خشک از موده و برگ خشک ساییده او را جهت رفع اسهال مزمن مجرب
دانسته‌اند و فرزجه برگ او از جهت سیلان رحم و نطول روغن زیتون که برگ با عصاره او در آن جوشانیده باشند
جهت درد گوش حار بسیار نافع و گویند مضر سپرز است و مصلحش گل ارمنی و قدر شربت از عصاره او تا سه مثقال و سیم تا هفت
مثقال و از برگش تا پنج مثقال و بدلش کاهو است و از دیسقوریدوس منقول است که نوعی از حی العالم میباشد در قدر
و برگ شبیه بجرفه و مزغب و غبار آلوده و در نهایت ترشی و شرح جلد و ضماد او با پیه کفته محلل خنازیر است **ابزار** کیاهیست
ساقش باریک و بکننده و در انتهای آن ساق برگها بهم پیچیده بجای گل و در بهار در بلاد بارده و جاهای سایه و مکانی
که نمناک باشد و مواضعی که مدتی آب در او ایستاده باشد میروید و در بغداد و موصل و در دیار کجه مجوزند با انگه
تلخی و تندی است در صورت شبیه بهلیون در دوم گرم و منضج و در سیم هضم و عصاره او جهت اورام رخوة و رکبته و کتف
نافع و چون در آب و نمک بخیسانند تا تلخی و تندی او زایل شود بغایت محرک باه و مصلحش کتیر ارفع ثقل و نفاخ
و سنونیز و سرکه و کرد مایه است **ابت** بلغت مغربی کوشت بالنگ است و در اترج مذکور میشود **ابن عرس** حیوانیست
بری و معروف و بفارسی راسو و موش خرما نامند شبیه بموش و سر و پاهای او درازتر از موش است و از او بزرگتر
و موی وحش او فان و در مصر بخانها بسیار الفت میگیرد در انجا عرسه نامند در سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح
غلیظه و مبهی و مقوی جگر و موافق صاحب استسقاء و باردالمزاج و پادزهر سموم است چون با نبیذ و روغن کنجد یا روغن
زیتون فارسی با آب پخته باشند و چون پوست او سوخته جوشش سو بعد از پاک کردن بنمک آغشته در سایه خشک کنند

ابزار

ابن عرس
هندی ... نکول ... سنکوس نامند

دو مثقال او را با شراب جهت سموم هوام در رفع زهر طفیقون و چون بجای نمک گشنیز بر کرده خشک کرده باشند
جهت صرع و گزیدن هوام بهترین ادویه است و چون مجموع سو در ظرفی بسوزانند ضماد خاکستر او با سرکه جهت
نقرس بسیار مفید و خوردن دو مثقال از خون او با آب و عسل جهت صرع و طلای خون او جهت خنازیر و صلابات
و ضماد گوشت او جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و پیکان از بدن و مضر محرورین و مصلحش سرکه و کاسنی
و لاغر ترش و مضر حبش و اصلاح او در روغن کنجد و زیتون پختن است و گویند چون کعب و سر او زنده او
بیرون آورده نشان تعلیق نماید منع حمل کند و چون او طعام زهردار مشاهده کند بلرزد و موی تن او راست
شود **اباذیر** آنچه در طعامها کنند اعم از آنکه بقول باشد یا ادویه یابسه **ابم کلماچی** برنگ خبازی است
ابتل بهندی فرنجمشک است **ابزک** بهندی طلق است **ابزار** مؤلف تذکره گوید بلغت شام کیاه
سوریجان است **ابو فروه** اسم شاه بلوط است **ابن آدای** کلب بری است و بفارسی شغال نامند **ابو تمروی**
بلغت رومی نعنع است **ابزار القطه** بلغت مغربیه ابرون صغیر است **ابو الاجساد** کبریت است **ابو الارواح** زیبق است
ابلیوا بلغت عربیه ابرونت است **ابریز** براء المهمله مکسوره و زاء معجمه ذهب خالص است **ابرودون** بلغت
یونانی اسم انجره است **ابلیثون** یونانی در اسخ است **اباروش** بیونانی وج است **ابکون** ... **اب** سبل الطیب
ابو قلون حجر الیشف است **ابلیز** طین مصری است **ابرق** شقیقین بحری است **ابو عماره** صعتر است **ابر بیمون**
برومی اسم ایرسا است **ابر قلیا** برومی اسم اسفاناخ است **ابو غلس** برومی کل خیریست **ابر نف** بردی
اسم لرف الصغیر است **ابو طامون** بیونانی اسم قفر الیهود است **ابریخ** برنج کابلی است **ابو اهیمید** از جمله اغذیه
دوائیه است که با آب خوره و قند و عود و ادویه حاره و بادام و گلاب ترتیب دهند مقوی معده و دل
و جگر و مفرح است **اُترُج** بفارسی بالنگ و ترنج نامند پوستش در دوم گرم و خشک و تخمش در اول و سیم
گرم و در دوم خشک و برگ شکوفه آن در آخر دوم گرم و مجفف و محلل و ملطف اند و ترشی او مقوی دل و در
آخر دوم سرد و خشک و قابض و مسکن تب صفراوی و مقطع مرة الصفراء و با قوت تریاقیه و ملطف و منهی
و صاف کننده رنگ و خون از صفرا و مانع ریختن صفرا بمعده و امعا و جهت خفقان حاره تقویت معده
و جگر و تسکین حرارت جش و یرقان و تشنج و اسهال صفراوی و کبدی و خمار و گزیدن عقرب و زنبور
و مار شاخ در نافع و طلاء او جهت کلف و قوبا و قلع رنگ سیاهی و مرکب از حنایه و قطور او جهت یرقان
که در چشم باقی مانده و غرغره مطبوخ او در سرکه جهت اخراج زلو که در حلق مانده باشد مفید و مضر سینه و عصب

اباذیر | ابم کلماچی
ابتل | ابزک | ابزار
ابو فروه | ابن آدای | ابو تمرون
ابزار القطه | ابو الاجساد | ابو الارواح
ابلیوا | ابریز | ابرودون
ابلیثون | اباروش | ابکون | اب
ابو قلون | ابلیز | ابرق | ابو عماره | ابر بیمون
ابر قلیا | ابو غلس | ابر نف
ابو طامون | ابریخ | ابو اهیمید

... مشکله
اترج

ومصلحش شربت خشخاش وشراب التین وبدلش آب نارنج وآب لیمو وچون جواهر ومروارید دران کبابند سنحل
سازد وآب او درافعال قوی تر از رب حوزه است وجهة جلبه صفرا وتسکین مغوط وقطع قی ودفع سموم واکتحال
او جهة بیاض و طلاء او جهة قوبا نافع وکوشت او که شحم باشند در اول سرد وتر ودیر هضم ومضر حرارت غریزی معده
ومانع صعود بخارات از معده بدماغ ومورث قولنج ومصلحش عسل است وپوست او مقوی دل ودماغ ومعده واحشا
ومفرح ومشهی وباقوت تریاقیه ومعطش ومفتح ومحلل نفخ معده خصوصا چون با عسل پرورده باشند وطبیخ خشک
او مسکن قی صفراوی ومفرح او جهة خوشبو کردن دهان وعصاره پوست وکوشت او که با هم کوبیده باشند جهة
گزیدن افعی نافع وهمچنین ضماد او وهمین اثر دارد وطلاء پوست محرق او با شراب جهة برص بسیار مفید وغیر محرق
او را چون در جامه گذارند مانع کرم زدن وچون پوست یکعدد او را با تمام در شراب اندازند در ساعت ترش کند
ومضر جگر حار ومصدع ومصلحش بنفشه وقدر شربت از خشک او پنج درهم ووزن تا هفت مثقال است وتخمش در
افعال مانند پوست او وباقوت مسهله ودو مثقال از مقشر او مقاوم جمیع سموم حیوانی وقوی تر از تریاق کبیر وبا آب
گرم وبا شراب جهة گزیدن عقرب مجرب وبدستور ضماد او ودو شامیدن یکدرهم از مغز مقشر او بغایت مدر حیض
وکشنده جنین ومخرج آن وطلاء او جهة تحلیل ورم بلغمی وستون جهة تقویه لثه وروغن تخم او جهة اکسیر طلاء
وشراب بغایت مزکی ومفتح سده کوش وسریع النفوذ در اعضاء ومحلل قوی ولطیف وچون کسی با او تدهین
کند کو نیش عقرب نزدیک او نکند ومجرب است وضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه با شراب جهة مفاصل وداو ورم
ودوپلات نافع وبرگ او هاضم طعام ومسخن معده ومقوی احشا ومفتح سده وجهة حبس القی بلغمی مفید ونکوهرا او
در افعال مثل برگ او واز او لطیف تر وبوییدن ترنج مقوی دل ومفرح وجهة رفع ضرر هوا وبا بهی از آن زرد
وهمچنین فرش کردن برگ او وهمین اثر دارد ومؤلف جامع انطاکی مروارید محلول در آب ترنج که در قاروره
کرده در حمام گذاشته تا حل شده باشد جهة رفع جمیع سموم وامراض اعضا ورئیسه وجهة زحیر مجرب میداند
چون با شربت مناسبه بنوشند وروغن ترنج که پوست خالص شش عدد او سه درم در روغن زیبق ورد وروغن خیری
از هر یک یک رطل یا در دو رطل روغن کنجد انداخته و بهر سه شبانه روز بر روی آب او تقد و پوست تازه ریخته
باشند تا سه دفعه و بستر کرم و خشک و محلل و تدهین او جهة امراض بارده و عصبانی و درد مفاصل
و رفع لرز تب ربع و برسام و وقرم جهة رفع برصت هواله اسفار و برمدن جهة استرخاء و خوشبو کردن
عرق و فالج ورعشه ولقوه واختلاج وعرق النسا ودرد گرده ومثانه وجهة رهانیدن مو وسعوط او

جهة درد سر ومحل سوداوی و در شقیقه ومضمضه او جهة درد دندان نافع است **اتنگن** بهندی انجره است
اتویك بهندی دروغ است **انمیر** یونانی واسم او ببابونج است **آثان** عربیه واسم حمار شیرده است
اتری بهندی اسم امعا است **اثباطون** شرابیست که از آب انگور وعسل واد ویه حاره دهند بسیار گرم و ملطف
وجالی وموافق مزاج پیران ومرطوبین است **اثاویون** بیونانی اسم اشترغاز است **اثانفوس** بیونانی اسم اثق
اثق وهو بیونانی اسم بنفسج **اثامیطقون** بلغت رومی مرداسنج **اثمد** بفارسی سرمه مانند سنگیست سیاه
وبار صاصیه واهل کثیر سوا اعتقاد داشت که چون چند روز با صابون سبک آینه قلعی خوب میشود بهترین او
اصفهانی است که از نواحی قهستان خیزد در درجه دوم سرد در سیم خشک وگویند در چهارم خشک است وبمراتب
درجات در او اختلاف نموده اند قابض ومجفف قوی وباقوت سمیه قاطع جریان خون از جمیع اعضا ومقوی
اعصاب ومنقی چرک زخمها وکوشت زیاد وجهة تقویه باصره وحفظ صحت چشم ودفع حرارت رطوبت وقروح
وادمال آن والتیام سایر اعضا وبا اندک مشک مقوی باصره پیران وحمول آن جهة قطع جریان حیض وجرح
مقعد وضماد او بر پیشانی ونصف سر جهة قطع رعاف که از حجب دماغ باشد وبا پیه تازه جهة سوختگی آتش
وبا روغنها چون بر بدن طلا کنند جهة کشتن ورفع قمل وذرور او جهة جراحت تازه وقطع خون او وقروح
ذکر وخصیه وطبقه قرنیه چشم بغایت مفید ومحرق او با پیه سرشته که بر آتش گداخته باشند تا مشتعل و رکشته سوزد
لطیف تر ومغسول او الطف است وبا مروارید وسرگین حردون وشکر جهة غشاوه وبیاض چشم مجرب وجهة ضعف
وساق وجهة دمعه وجرب بدستور مجرب است ومضر شش ومفاصل وخوردن او قاتل است وبدلش لاجورد ومصلحش
شکر وکتیرا **اثناد** بلغت اهل بادیه اسم اثرباریس است **آتل** بلغت عربیه اسم نوع بزرگ درخت گز است بقدر
درخت سرو وعظیم وبرگش خشن وبازعبا اندک وبا ثمرش بی شکوفه وبقدر نخودی وبزرگتر از آن وتیره رنگ
مایل بزردی ودر جوف او دانههای ریزه وبهم چسبیده وگویند ابتدا سرخ است و غذیه وثمرة الاثل نامند
ومؤلف اختیارات وجامع انطاکی ومغنی وجامع الادویه ومنهاج وکامل الادویه وصیدنه وقانون اقسام
سرو کوهی ودرخت گز را مشتبه ذکر کرده اند واز جامع ابن بیطار وجامع بغدادی ظاهر میشود که عرب اقسام
سرو کوهی وطرفا واثل اقسام گز است وجوز الابهل غیر ثمرة العرعر وحذیه غیر ثمرة الطرفا است واثل در اول
سرد ودر دوم خشک وباقوت جالیه واندک طلاوه ومراره وجالی ومفتح ومطبوخ بیخ وشاخ وبرگ او جهة
جذام وسده وورم سپرز ومنع سفیدی مو ودر سرکه وشراب مقوی جگر وطبیخ ورم آن وطبیخ آن با آب

وحقنه و پوست انار قایم مقام ربلیق است وازاله قروح حشفه و آتشک واکله و قلاع و مضمضه او جهة درد دندان و [illegible]
جهة تحلیل ورم جگر و بوزا و نافخ و مضر جهة سقوط دهانهای ابدان و بواسیر و جوشهای ریزه که از ابتدا او برآورده فاستر
دا ب طبیخ او جهة جروح معقد و تقویه مر نافع و در قطع خون همه اعضا خاکستر او مجرب و قدر شربت از طبیخ او ده [illegible]
پنج مثقال و از عصاره او تا سی مثقال و مضعف معده و بدلش جوز السرو و مصلحش صمغ عربی است و طبیخ دا و داغ که
ونموده که چون کبریت را با آب آتش دو وزن آن استقنه به تقطیر کند صمغ الاول رابعا و ثمرش در دوم سرد
و در سیم خشک و بعضی گرم در دوم میدانند و اصلیا [illegible] قاطع اسهال و سیلان خون و رادع هوا و مقوی معده و جگر
و سپرز و اعصاب و نشانیدن او جهة نفث الدم و ربو و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و بو داده
او با کل خوردنی و به دستور [illegible] در هم نیم او با کبد [illegible] نیم کلنار که در سه دفعه هر دفعه همان مقدار بنوشند جهة قطع اسهال
مجرب و در حبس سیلان خون بسیار مفید و طبیخ یکتا او چه او حلیانیده اش که در آب گرم که با شکر بنوشند جهة [illegible]
و گزیدن رتیلا مجرب رطب و رطوبات رحم و در نزله اطفال جهة دفع رطوبات متعفن نافع و چون نقیع او سه
سه روز تا نصف روز بنوشند و از عقب او [illegible] میده [illegible] باعث فربهی بدن و خوبی رنگ و رخسار
و تقویه معده و تنقیه رطوبات فاسده آن میشود و چون با صندل و خشتین [illegible] آب با [illegible] با شکر بقوام آورند
جهة تقویه اعضا غذا [illegible] و اعصاب و [illegible] سپرز تعدیل و جهة مغص نافع و چون در گلاب حلیانیده در چشم بچکانند
جهة ردع مواد و تقویه اجفان و حدة بصر مفید و ذرور او جهة قطع خون از جراحت و بردن گوشت زاید و غسول
او جهة جرب رطب و نیکو کردن رنگ رخسار و دفع قمل و حمول او جهة رفع رطوبت رحم و فرج و مضمضه به طبیخ او
به دستور خاییدن او جهة تقویه لثه و تاکل دندان و ضماد مطبوخ او در سرکه و آب جهة ورم سپرز نافع و مضر به [illegible]
و مصلحش [illegible] و قدر شربت از نشاییده او در درهم تا چهار درهم و بدلش بوزن آن عفص است **اثلق** بعربی
اسم [illegible] است و بیونانی [illegible] ما بین شجر و گیاه و در مواضع صلب قریب به ابها میروید
شاخهای او قوی و صلب و برگش از برگ زیتون ریزه تر و کم رنگ تر و بر سر [illegible] علد [illegible]
و چون [illegible] مانند بوی او در عطر [illegible] و گلش سفید مایل به سرخی و ازرقی و تخمش از فلفل کوچکتر و بعضی سفید و بعضی
سیاه و شاخ او [illegible] و مداومت تخم او قاطع نسل و کاسر باه است در دوم گرم و خشک و گویند در سیم
خشک است و بعضی در دوم سرد و تر دانسته اند و بعضی در دوم سرد و در اول خشک میدانند و با قوت قابضه و محلل
و ملطف و منقح و مدر حیض و تخمش لطیف تر و پادزهر سموم و مجفف منی و [illegible] بادها و زایل کننده [illegible] و جهة

در قطع بواسیر

[illegible]

گزیدن مار و هوام و سگ دیوانه و سده جگر و سپرز صاحب جنون و با شراب جهة گشودن حیض بغایت مفید
و ضماد او جهة تحلیل ورم صلب و احیا و ورم سپرز و جراحات و التوای عصب و درد پای و درد سر رطوبی و دوای
مثل قرانطیس و ثرغس و به دستور نطول مطبوخ او در سرکه با روغن زیتون و طلای او با آب جهة درد شقاق
مقعد و حمول و بخور ثمر و برگ آن با سنبل آن بودنه بحری جهة ادرار حیض و جلوس در طبیخ او جهة ورم رحم
و مقعد و مرهم او با کره تازه و برگ زر جهة صلابه انثیین و فرش کهون بر گشاد جهة کسر قوت باه و گریزانیدن
هوام موثر و بخور او نیز باعث گریختن هوام میشود و مضر گرده و مصدع و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش یک مثقال
و گویند بدلش هم وزن او شاه دانه است و باعث عقد [illegible] از برگ او و سرل قوی و مجرب است و گویند تکیه کردن
بر چوب او و در تحت فراش گذاشتن مانع احتلام و قاطع نعوظ است **اثاناسیا** بیونانی اسم معجونات منفعت
الامراض و گویند اسم جگر گک است بنابران باین اسم مرسوم شد **اجا** بلغت هندی درختی است برگش
از برگ چنار پهن تر و شکوفه آن چون ریسمانهای سرخ گره زده او نخود و بارش شبیه بهلیله و چوبش در آتش
نسوزد و چون دو درهم پنج او سوده نیکوب بجوشانند و با دو درهم نبات با شهد بنوشند جهة حبس بول بسیار
آزموده است **آجُر** لغت یونانی و در عربی بالف ممدوده و هم بفتح الف مستعمل است و در دوم گرم و در
چهارم خشک و جالی و مقطع و با آب گرفتن نشانیدن منفث حصاة و ضماد او با آب غوره جهة رفع نزی و منع ظهور
آن و با سرکه جهة خراز و با سرکین کاو جهة اورام و بثور بلغمی و استسقاء لحمی و زقی و سوء القنیه و ذرور او جهة
قطع خون جراحات تازه و جلوس بر روی او گرم جهة زحیر رطوبی و بارده و ریگی مجرب جهة هنا و قتی که روغن گل
بر آن ریخته باشند و چون آجر آب ندیده را بسیار تافته در آب یا در شراب انداز [illegible] آب بنوشی او [illegible]
به بخاران بدارد معرق قوی و در تحلیل مواد باشد و امعای و نزلات مزمنه و در درد سر کهنه بعدیل او مجرب است و قدر شربتش
تا یک درهم و روغن او [illegible] آجر [illegible] بقدر یک مثقال ریزه کرده در آتش سرخ نموده بر روغن زیتون انداخته بعد از آن
کوبیده با قرع معکوس تقطیر کرده باشند بغایت گرم و سریع النفوذ و ملطف و محلل و نشانیدن او جهة تفتیت
سنگ مثانه مجرب دانسته اند و مدر بول و جهة سایر علل مثانه نافع و کشنده کرم معده و امعا و جهة مغص بارد
و ریاح و نفخ باطنی و ظاهری و سموم بارده و گزیدن عقرب و فالج و لقوه و رعشه و عرق النسا و مفاصل و تحلیل
خون منجمد و با شربت زوفا جهة ضیق النفس و رفع فضلات ریه مفید و اکتحال او جهة تحلیل آب نازل شده
و تعدیل و حمول او جهة گشودن خون بواسیر و رفع کرمهای مقعد و فرج او جهة گشودن خون حیض و اخراج

مسهل قوی مجرب است

اثاناسیا

اجا

آجر

جنین زنده و مرده و شیمه سریع الاثر و سعوطان جهت سرع و نسیان و در کسا و جهت کشتن کرم دندان و تسکین الم
ان و طلاء او جهت زخم آتش پیه بره و قطور او جهت سقل سامعه و نشوق جهت امراض بارده بینی و دماغ و ضماد او با شحم
جهت ورم سپرز بغایت مفید و قدر شربتش از نیم مثقال تا دو مثقال است و مضر معده و مصلحش سرکه و مغیر کرده ان کثیرا **اجمور**
بلغت هندی اسم ارنس است **اجوابن** هندی اسم نانخواه است **اجری** بهندی کرنس است **اجاص** بفارسی الو نجارا و
مانند اگرچه شامل است ام الوی بخارای زرد و سیاه و الوچه و الوی ترش جنگلی و شاه لوج و الوی سرخ است و مراد از او
الوی سیاه بزرگ است در اول سرد و در دوم تر و ملین و مزلق و مسهل صفرای رقیق و مسکن حرارت دل و قی صفراوی
و تشنگی و جهت تبهای حار و صداع حار و خارش بدن نافع و طبیخ نیم رطل او در دو رطل آب که بنصف رسد با قدری
شکر مسهل خوب و بی اذیت است و مراق شیشه و مثل سایر ترشیها مضر سعال است و مصلحش قند او مرطب معده و جهت قی
و غثیان حاره مفید و غرغره طبیخ برگ و بیخ او جهت ورم لهات و منع نزلات دماغی و ورم لوزتین و تقویت
بن دندان و نشا میدن او جهت کرم معده و ضماد برگ او با سرکه جهت کشتن کرم اعضا مجرب و مضر دماغ و مصلحش
عناب و مضر معده و مصلحش گل قند و در مبرهوین مصطکی و کندر و عسل و قدر شربتش تا نیم رطل و بدلش تمر هندی
و الوی صحرای جنگلی مجفف و طبیخ او در گلاب قابض طبع و منع او کرم تر از صمغ عربی و بوستان کمتر از آن و نفحت صمغ
و جهت سرفه نافع و اکتحال او جهت حدت بصر و ضماد او با سرکه جهت قوبا و جوشش بدن اطفال مفید و ربّ او سرد و ملین
طبع و مسکن تشنگی و در تبهای حاره و التهاب مواد و سایر اسهال مثل رب الو است **لجوان** بهندی بیخ است **اجلاد**
جندن بهندی صندل ابیض است **اجولا** بهندی نوعی بیخ بری است **املی کرونی کری کاشیا** بهندی عصای
قنا و اکاد است **اجاص البیض** او رک است **اجیون** کاهی مهمله لغت یونانی بمعنی راس الافعی است و آن ثمر گیاهی است
شبیه بسر افعی و بی ساق و نبات او خشن و باریک و برگش از برگ ابو حالسا و کاهو ریزه تر و بار طو بیچ که
برت پیچیده و خار دار و مزغب و شاخهای او بسیار مایل بسفیدی و ریزه و از آن جانب او برگ میرو میه و برگش
باریک و ریزه و گلش بنفش و ثمرش شبیه بسر افعی و تخمش بقدر انگشت و مایل بسیاهی و باریک و در ان
در دوم گرم و در اول تر و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و شیر و عرق و بیخ او مقاوم جمیع سموم حیوانات خصوصا
افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند گویند جهت درد کمر مجرب است و مورثی خارش
و جوشش و مصلحش شیر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش دانه ترنج است **لحریص** بفارسی گل کافشه در رنگ زعفران
و بلیث دیلمی کاچره مانند بستانه او در دوم گرم و در اول خشک و بری در سیم گرم و قوتش تا سه سال باقی ماند منفع

و باقوت قابضه و محرک باه و منوم و محلل و مقوی جگر و گرده زنده خون منجمد مطلقا و ضماد او با عسل جهت قوبا و بالمات
بر شانه جهت حبس البول مجرب و طلاء او با عسل جهت بهق و برص و قلاع و با سرکه جهت خارش بدن و داء ورام حاره
و باد سرخ و ورم جگر مفید و مضر سپرز و مصدع و منجر و مغثی معده و مصلحش عسل و قدر شربتش یک مثقال و چون با گوشت
بکوبانند باعث زود مهرا شدن او و لذیذ و ذات الطعم میشود **احداق المرضی** بنا بر است دا و نوعی از اقحوان و خرگوش
حواهر شد **احداق البقر** عنب اسود است **احلب دیا** لبربانه اسم شبرم است **احیدیا و دیا** بیونانی بهمنی است
احشاء البقر بجا بمعنی سرگین گاو است در آخر اول گرم و در دوم محلل و جاذب و نشاسیدن در مثقال با سرکه
از سوخته او جهت استسقا و رفع سموم بسیار آزموده و ضماد تازه او که سرد نشده باشد جهت ورم جراحات حاره نافع
کارد و مثال ان و قطع سیلان خون و نتو جسم و اندمال جراحت و در دمفاصل و عرق النسا و رفع الم گزیدن هوام
و مثانه و با آرد جو جهت جوششهای با سرکه جهت ورم حار و با عسل جهت او ورام بارد و با بوره و گوگرد و مثال آن جهت استسقا
و با زعفران جهت گشودن جراح و با باقلا جهت ورم پستان و با آب اسقیل جهت قوبا و سعفه و داء الثعلب مجرب و با سرکه
جهت خنازیر و اورام صلبه و ثالول و گزیدن زنبور و ورم و درد زانو و مکرر ضماد بچه او در روغن زیتون و مکرر ساختن
بر بدن تا خشک شود جهت بیرون آوردن خار و پیکان و مثال آن از بدن و بر زیر ناف نشستن جهت اخراج جنین مرده و مکرر
مدتی گه زرد باعث کشتن جنین زنده و بر پشت زهار و تهیگاه جهت رفع قولنج و رمی و ریحی سریع الاثر است و بر مقعد
جهت درد و ورم آن و طلاء سوخته او با سرکه بر شانه جهت قطع رعاف و نفوخ او در بینی بدستور جهت رعاف و با روغن
زیتون جهت نوتش و بخور او جهت عسر ولادت و گریزانیدن پشه و قطور سابیده او با روغن بادام تلخ و شراب جهت الم و خبربان
گوش بسیار مفید است **اخدس** بیونانی امار بطون است **لخواس** بیونانی کمثری بری است **اخلّه** بلغت مصری
بستاج است **اخیلوس** بیونانی نانخواه است **اخینه** خردل بری است **اخربط** کراث بری است **اخربطوس**
کرنب بری است **اخیروس** نباتیست غیر گندم صحرائی بلند و کنار ایها شبیه بگیاه ارزن و ثمرش سیاه و ریزه
و گلش سفید و ثمرش در ادویه چشم و گوش مستعمل و باقوت مجففه و محلله و قابضه است **اخینوس** اخیر دس است
ادرک عربیست بفارسی آلو چه سلطانی نامند در اول در سیده در دوم تر و مسکن حدت صفرا و ملین طبع
و رب او قابض و آب برگ او کشنده کرم معده و مدر بول او مسهل بصر و قاطع قی و نفاخ و مغثی معده و
مصلحش گل قند و آب آلوچه رسیده جهت سرفه حار و صاحب حرقت بغایت نافع است **ادارا** بلغت بربری
الشیخ است که اسد الارض عبارت از اوست **ادفوس** بلغت عربست **ادرقن** آذریون است

ادویه خوشبو — اذرکون — اذان الفار

عبارت از ابارد است **ادویه خوشبو** عبارت از افاویه است **اذرکون** بفارسی نام او اذریون است

اذان الفار بعجمیه لغة بفارسی گوش موش گویند در نیکابن و مازندران کلاج دارو نامند و گرم است بدو در دوم و تر ولی

ولیکن تلخ و خشک او بغایت مجرب و از آن که در آب غیبانیده پوست او را گرفته باشند بسوهان ریزه باید

کرد و برگش از برگ بنفشه سبزتر و سطبرتر و گلش مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساقش از ساق بنفشه

سطبرتر و سرخ و در آخر سیم گرم و خشک است و سم حیوانات دم دارد و با خاصیه مبدل مزاج بسیار است

بمزاج طبیعی بدون احتراق اخلاط و جهة فالج و درد کمر و امراض بارده عصبانی مجرب و ضماد او جهة کلف

و جرب و قوبا و عرق النسا و مفاصل و امراض بارده مفید و موثر و ذهن و مسکر و مصلحش سکر و

ادویه خوشبو و قدر شربتش از یک الی تا ده و الف و نیم مثقال رسیده است و در کتب منسوط از خواص او

بسیار ذکر نموده اند و چون بتحقیق نه پیوسته و بجهت و کثرت نموده و حقیر مجهول ازان ترکیب منفعه در دستور ثانوی

مذکور است و در رفع فالج و استرخا و دردهای بارده مجرب و بدلش عدیل **اذربو** بیونانی نوعی از نبات است

رنگش شبیه بشلغم و برودی او چیزهای مثل گره رسته و گیاه او خاردار و بقدر شبری و بسیار شاخ

و برگش شبیه به برگ کرنب و بمزش شبیه بغلاف نخود و در آن ده عدد یا سه عدد و دانه مایل بزردی

و منبت او کشتزارها است و بسریانی طلیشا نامند و بفارسی جوده صباغان گویند و

عنبر جوده کازران است و قسمی از نخود مریم است و در بردن چرک از پشمینه و جامه مثل صعولات

در دویم گرم و خشک و جلا و ملطف و منضج و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و منفث جهة

دمل و جاذب فضول دماغی و باقوه تریاقیه و جهة گزیدن هوام و تسکین وردان و دفع مواد

مفاصل و قوه مسهله و حقنه از حیض و ضماد او با سرکه جهة عرق النسا و دواء الثعلب و ورم سپرز

و حمول آن جهة بواسیر و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و درد دوران جهة جراحات خبیثه و سعوط

او منفع سده مقعدات بغایت ملطف و ملینی و مضر است او جهة مفاصل و درد و ورکت نافع و مقرر

احشا و مصلحش رب مورد و کثیرا و قدر شربتش تا یک مثقال و سه مثقال او کشنده و بدلش در دفع

سم بود و فلش در دانه برنج و وزر او و نطویل و فودانج است **اذری** عراد اذریون است دور

ز رحمه باز دمنت جون مذکور است که آن شبیه بزبرجد در غایت حدت و بغایت محلل

و مسکن دردهای بارده مضمنه است و حوز دو او بقدر دو دانگ کشنده است و در اطلیه

مستعمل است

اذخر — رفع غشیان مجرب — اذارافیون — اذریون

مستعمل است و ظاهر قسمی حجر زبرالبحر باشد **اذخر** بفارسی کاه مکه و گربه دشتی نامند نباتیست شبیه بکولان

که نرمی از اصل است بخش غلیظ و بسیار شاخ و باریک و برگش ریزه تر از کولان و ازان در حجم و قدر کوچکتر و مایل

بزردی و سرخی و تقیلا الرایحه و شکوفه او بسیار و ابنوه و سفید و با عطریه و تند طعم و گزنده و دلیقوریدس قسمی

گر قسمی از او را ثمری میباشد سیاه رنگ در دویم گرم و خشک و محلل و مفتح و مدر بول و حیض و فضلات و مقطع

اخلاط و منضج و مفتت حصاة و مسکن اوجاع بارده باطنی و مقاوم سموم هوام و جهة ورم جگر و سده آن و ورم

فم معده و رفع نفث الدم و بلا و جهة استسقا و علل گرده ریه و تشنج عضل بامعطی جهة تنقیه فضلات رماغی

و امثال اینها جهة سپرز و یکمثقال او را با فلفل بالسویه جهة رفع غشیان مجرب دانسته اند و جهة ازاله خوف نافع و ضماد او

جهة ورم بارد جگر و مثانه و معده و سپرز و ریاح جمیع اعضا و جلوس در طبیخ او جهة ورم رحم و درد مفاصل و مضمضه بسرکه

او جهة درد دندان و تقویه لثه و عمور و رفع رطوبات و مداومت آشامیدن طبیخ او جهة مفاصل بارده بغایت مفید

و باسکهای جهت اورام تهیگاهی مجرب و شکوفه او لطیف است و مضر گرده بسبب شدت ادرار و مضر محرور و مصدع

و مصلحش گلاب و صندل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال راسن و قسط و بدل شکوفه او قصب الذریره است و عرق

اذخر بغایت لطیف و با قوت تریاقیه و در افعال شبیه باوست و روغن که شکوفه اذخر را در روغن زیتون بقدری

که او را بپوشاند کذشته باشند و در ماه تابستان در آفتاب پرورده و سه چهار مرتبه صاف نموده شکوفه را تازه

نموده باشند در سیم گرم و خشک و با قوت قابضه و آشامیدن او جهة تحلیل ورم بارد باطنی و طلای او جهة

دردهای بارده و برص و در مالیدن بر انواع خارش اعضا و رفع ماشرا و دوک او جهة درد دندان و ورم لثه

و جوشیدن دهان نافع است **اذارافیون** باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبرالبحر است پر سوراخ و بسیار سبک

و زرد رنگ از نوع شبیه بزهره اسیوس در افعال از زبرالبحر اقوی است و از سموم قویه و قدر مه دانگ او کشنده و طلای

او با آب جهة عرق النسا و ورم پستان و جرب و کلف و بثور و اکتحال او جهة رفع ناخنه و بیاض قوی چشم

معالجه بسیار موثر است **اذریون** بفارسی گل آفتاب پرست نباتیست ما بین شجره و گیاه بقدر زرعی برگش

بی زوائد و نرم بقدر برگ حجر و با اندک رعیت و گلهای او بزرگ و سفید و مدور و زرد درخشنده در وسط

او برگهای ریزه سیاه مایل بسرخی و بغایت خوش منظر و همیشه رو در آفتاب دارد و دیگر تا دور میکند

و بری او قوی تر از بستانی است و تشویش او قوی است مولف اختیارات بر ارباب نظر پوشیده نخواهد بود

در دوم گرم و خشک و محلل او جالیه و با قوت تریاقیه و مدر حیض و فضلات و مسقط جنین و مبهی و مفتح قوی

ونفث حصات و جهة جراحت ریه و تقویت معده و جگر و وجع فؤاد و بواسیر و گزیدن هوام و گریزانیدن آن و تقطیر
دماغ و جهة رفع قولنج و تفتیح سده دماغی و نقصان شم و استسقا و یرقان و ام الصبیان و امراض بارده
و چهار درهم از آب برگ او با آب گرم مقیئ قوی و یک درهم او مقوی دل بارد المزاج و مورث عضب در محرور المزاج
و دو درهم از برگ کوبیده او جهة اخراج جنین و رفع احتباس حیض و ضماد او جهة درد مفاصل و عرق النسا و خنازیر
و درکمر جهة نقرس و حمول بیخ او مسقط جنین و معین آبستنی عاقر نا و آب بیخ او جهة درد دندان بارد نافع و مضر
سپرز و مصلحش کاسنی و عسل و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از آب گل و برگ و بیخ او تا چهار مثقال
و از جرم یک مثقال و بدلش شل و نصف او سلیخه و ربع آن زعفران است و از خواص اوست که عکس بر گل او بهمی نشینند و آن
دود او موش و چلپاسه میریزد و چون حامله قدری در دست چپ گرفته دست راست را بر روی آن کند او طفل سر عظیم
میرسد و اگر مدتها به ستور نگاه دارد باعث اسقاط طفل میشود **اذان الفار** بفارسی در کنار آبها و در سبزها و سایه ها روید
لبنانه مانند برگ او و مانند دیر شبیه به گوش موش و کیاه او بی ساق و بی گل و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای
او سه ریک است و چون بدست مالند بوی خیار از او ظاهر میشود و این نوع از مزاج در سیم تر و با قوت قابضه و با اندک
قوت محلله و ضمادش با آرد جو جهة ورم کاره چشم و سایر اعضا و حمره و جمره و قطور آبش او جهة درد گوش و ورم
حار آن و سعوط آن جهة صداع حار نافع است و مسکن التهاب و غثیان و سقط کرم معده است و بری آن سه قسم است
قسمی را شاخهای بسیار و باریک از یک اصل میروید و شاخهای سرخ و مجوف و برگهاش بزرگتر و درازتر از نوع بستانی
و مایل بسیاهی و وسط و پشت برگها محدب و اطراف برگها تند و زیر نوع برش خاردار است و شاخ سه شعب سه
شاخهای ریزه و گلش لاجوردی و بعضی را گلش زرد و بیخش بقدر انگشتی و پرشعبه و فرق در میان این و اسقولوقندریون
آنست که این را برگ نرم و دراز و ریزه است و اسقولوقندریون بخلاف آن و سه در حرارت و برودت معتدل
و در دوم خشک و جهة صرع و لقوه و اوجاع بارده و صداع نافع و مقوی معده و محلل و منفتح و مدر بول و ضماد
او جهة گزیدن افعی و سعوط او جهة لقوه و طلای او جهة زهر چشم بسیار مفید و غرغره او با ماء العسل جهة تنقیه
رطوبات دماغ نافع و مضر مثانه و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا دو مثقال است و گویند مصلح او تخم خرفه است
و قسم دیگر را منابت ریگزارهاست و شاخهای آن بر روی زمین پهن میشود و برگش مایل بسبزی و بی گل و بسیار شبیه
بنوع بستانی و از آن ریزه تر و با مرارت است و گویند بی گل نیست بلکه گلش بنهایت ریز است و چندان او شاخهای
چندان مرتفع نمیشود در سیم گرم و خشک و جهة سموم و اورام بارده و رفع آثار و جذب پیکان و خار از بدن

اذان الفار

نافع و ضماد عصاره او بر کمر و عصب و مراق باعث تحریک عظیم باه حتی پیران و سامابرن را بکمال میرساند و مطبوخ
خشک او را چون ضماد کنند و در این اثر عظیم ضعیف تر است و قسم سیم را برگ مایل بسبزی و خارناک و مزغب و شاخش پراکنده
متفرقش بر روی زمین در آخر سیم گرم و خشک و با قوت سمیه و زبون ترین اقسام و مقیئ قوی و مسهل و زیاد او کشنده
و الصاق برگ او بر رخسار باعث سرخی بشره و شیر او مقرح جلد و متولف ما لایسع کوبد که چون سه مثقال نیم او بسوهان نیز
آب او را با نقنقاع بنوشند و از غوغان ماهی شور بخورند جمیع کرم معده را دفع میکند و دیگر سلوق نمیشود و مؤلف
تذکره این خاصیت را بجهة نوع بستانی او ذکر کرده است و این تفند در نسخی سهو مانند که اقسام اذان الفار غیر مرزنجوش است
و همچنین در سایر کتب نیز همین معنی ظاهر میشود مرزنجوش متصف بصفات دیگر و از جمله سایر آن و ماعطریه و برگش شبیه بگوش موش
و مایل به تدویر است و گلش سفید مایل بسرخی است و تخمش شبیه برگ آن و شاخ میباشد و قنوبش در فصل صاحب جنسیت است
بنهایت طهور و ارد **اذان الارنب** بلغت بربری الصیقت **اذان العتر** عصی الراعیت **اذان الثور** لسان الثور است
اذن الدب بلغت عبرانیا نافیافت **اذان العبد** بلغت بربری مزمار الراعیت **اذان الفیل** لوف اکبر است **اذان الجدی**
نوع بزرگ لسان الحمل است **اذان الشاة** و **اذن الغزال** الصیقت و گویند لسان الحمل است و بعضی اذن الغزال را
مانند **اذان الدب** فارسی است **اذان القسیس** نوعی از ابو دست **اذناب الخیل** لحیة التیس است **ارمال و ارمالک**
دلسر یانیا ارمال مانند داود و آن جنسی است شبیه بقرفه و عطر تر مانند آن هند و مین و نبات او بقدر زرعی
و برگش ریزه رنگ و گلش کبود و پیه ثمر و مستعمل پوست او است و مایل بزردی میباشد و در آخر دوم گرم و خشک و با
مناسب قرنفل و دار چینی و مقوی دل و حشا و معین هضم و جمیع قوتها و حابس طبع و مانع انتشار زخمها و آکله و مزیل
فضلات و ضماد او جهة بخور استحکام لثه و اورام دندان و طلا او جهة اصلاح ناخن و تراشیدن او جهة
قطع بخارات کریهه و بوی دهان و رفع رمد بارد نافع و مصدع محرور و مصلحش کزبره و قدر شربتش اثقال و بدلش
سلیخه و در بوی دهان کبابه **ارفقیون** معرب از ارفیتون یونانی و آن نباتیست مزغب و ساقش مربع و ساق
و قریب بزرعی و برگش مایل باستداره و اکلیل و مایل بسرخی و تخمش بقدر ریزه و از آن کوچکتر و سیاه و تند طعم
و بیخش نرم و سفید و شیرین در دوم گرم و خشک و لطیف و جالی و مجفف و در اورام دهان و دندان و درد سینه
و نفث الدم و تسکین درد مفاصل بعدیل و نیم رطل از طبیخ او جهة عسر البول و عرق النسا و ضماد او جهة
سوختگی آتش و مفاصل و شقاق و قرحه سر کشتن آن که از برودت باشد نافع و مضر کلیه و مصلحش روغنها و قدر
شربتش تا مثقال در هم و بدلش بیخ است و مؤلف ما لایسع گوید که ضعف دیگر از او میباشد برگش شبیه برگ

اذان الارنب اذان العتر اذان الثور
اذن الدب اذان العبد اذان الفیل اذان الجدی
اذان الشاة و اذان الغزال
اذان الدب اذان القسیس اذناب الخیل
ارمال و ارمالک

ارفقیون

که و وازان بزرگتر و صلب و مایل بسیاهی درخت جخش بزرگ و سفید و مجفف با قبض و محلل و درد برک او جهت
قروح چشم نافع و بدستور ضماد تازه و طلاء مدقوق آن جهت درد مفاصل که با حکه باشد و چون دو درهم ببنج او را با شل
او جهت صنوبر بنوشند جهت شقیقه محرک شش نافع است **ارمنین** بیونانی اسم نباتیست که بری و بستانی میباشد و بری
او غیر مستعمل و بستانی او را برکش شبیه برک اهل و بیخش بر تنع و بقدر نصف ذراع و غلاف ثمرش شبیه بغلاف لوبیا و مایل
بطرف اسفل و تخمش سیاه و دراز و تخم بری او ستبرتر و اغبر و گویند ارمنین درخت فلفلاست در سیم گرم و محلل و جذاب
و یکدرهم او با شراب بغایت محرک باه و ضماد مطبوخ او محلل اورام صلبی و جاذب پیکان و خار از بدن و مخرج جنین
و قطور او با عسل جهت قرحه چشم نافع است **اردقباقی** بلغت یونانی نباتیست شبیه بکبر و بسیار تند و اکثر و لاذع و در نهایت
حرارت و اجتناب ازان اولیست مگر در اطلیه که با مصلحات استعمال نمایند و مؤلف اختیارات گوید قثاء الحمار است
و سند آن ظاهر نیست و صاحب مغنی گوید ثمر او را غلاف سیاه باشد **اراک** درخت مسواک است شجر او قریب بدرخت
انار و برگش عریض و خزان میکند و خار دارد و گلش مایل بسرخی و ثمرش بقدر بطم و بعد از رسیدن سیاه میشود و با اندک
حلاوت است در اول گرم و در آخر ثانیه خشک و جالی و محلل و مقطع و منقح سده و جهت رفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه
و ضماد مطبوخ او و در روغن زیتون جهت تحلیل ورم رحم و بواسیر و سعفه و طبیخ او جهت عسر البول و تنقیه مثانه و تخم او جهت تقویت
معده و رفع اسهال بغایت نافع و ضماد برگ او محلل و مانع نزلات و با شراد نمله و مسواک کردن بچوب او جالی دندان
و مقوی لثه و اکثار او مورث جوشش است و سیخ و مصلحش کتیرا و قدر شربت از طبیخش با نصف رطل و از تخمش تا سه درهم و بدلش
صندل است **ارتکان** بلغت فارسی سنگ ریزهای سبک است و زرد رنگ و کوچک و محرق او لطیف و طلاء آن با آب
کشنیز و مانند آن جهت اورام حاره و با محللات جهت بردن گوشت زیاده و با قیروطی جهت رویانیدن گوشت و با مدرات
جهت ریزانیدن حصات نافع است و اجتناب از خوردن او اولی است **ارز** معرب از وریزی یونانیست و بفارسی
برنج نامند در دوم خشک و در حرارت و برودت معتدل و با لخاصیه در محرور المزاج حرارت و در بارد المزاج برودت
احداث میکند و ظاهراً بجهت این تاثیر فرموده اکثر متاخرین مرضی را منع کرده از برنج نفرموده اند و مخصوص اصحاب دانسته اند
چه در مرضی احداث کیفیت متضاده و در اصحا کیفیت موافقه شرط است و کلما هستند منتقد با نخوردن از او باعث طول عمر و صحت
بدن است و در حدیث نیز این معنی وارد و دایه در برنج هندی ما از وجه کثرت او را صحیح میدانند و برنج سرخ فارسی را به تحقیق
بیشتر و سفید در تغذیه قوی تر و قسم اوسط دو قابض و تنها یا قلیل الغذا و جهت زحیر و اسهال دموی و اختناقی
رحم و اورام گرده و مثانه مفید و با شیر دیگر کثیر الغذا و مبهی و مسمن بدن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق تسکین

ارمنین
اردقباقی
اراک
ارتکان
ارز

حرارت و جهال اسهال صفراوی و تسکین غثیان نافع و با شیر بز جهت زحیر و با پیه بز و روغن جهت مغص و اکثار او مصلح
مالب بدن و در بحث رجب است و مولد خلط صالح و مورث دیدن خوابهای خوب و مورث قلنج و سده و اشتغال طبع
و مصلحش خشخاش یا بیدن آن در آب کاله و خوردن او با شیر مقتضی و چون با آب قرطم بجوشانند رفع سده آن میکند و نشاسته آن
آب مطبوخ او شل ما الشعیر مسکن لذع اخلاط مراری معده و امعاء و با شیر تازه با ضعف ده روز خوردن جهت تولید منی
مجرب است و حقنه با آب معمول او جهت سحج و قرحه امعاء نافع و در جلا دادن جواهر بعد از آب کاله او در این قوی‌تر
و طلاء او با برگ کرم جهت کلف و اثار ضماد او با پنیر جهت گشودن دمل و دو ورشش جهت جراحات تازه و نشاسته او از برنج کم
بسیار بخته باشد جهت فرط اسهال مرضی و اسهال رو دایه و سحج بغایت مجرب و آب مطبوخ ستگرک مسقط جنین و
پوست ستگرک که بسیار نرم صلایه کرده باشند از جمله سموم است و گویند کمتقال آن کشنده است و مؤلف تذکره
سکراین از است و کرب و صرع میداند و سعوط کردن برنج که در میان سفید کردن او بهم میرسد جهت قطع رعاف
مجرب و بدل برنج آرد جو معمول است **ارزن** بضم اول و سکون زا درخت صنوبر بار است و زوفا رطب ازان
حاصل میشود **ارسطون** شراب غلیظی است که از ثمره و ادویه حاره ترتیب دهند قوی تر از خمر و مقوی احشا
بارده است **ارندبرند** بهیئت شبیه به پیاز شکافته و در بیستان آرند و مؤلف تذکره گوید که آن بیخ سوسن سفید است
که بفارسی او را سوسن آزاد نامند و در نسخ عبارت از ادرت بغایت گرم و جذاب و جالی و طلاء او جهت قطع
خون بواسیر مفید و نشانیدن او بغایت مدر حیض و قدر شربتش تا یکدرهم است و مؤلف مالایسع گوید او بیخ سوسن
احمر بری است که دلبرش نامند **ارجوان** معرب از ارغوان فارسیست گرم مایل باعتدال و مخرج اخلاط لزجه و جهت
برودت معده و کلیه و تصفیه لون و طبیخ او منفی و منقی آلات تنفس و معده و سوخته او حابس نزف الدم و جهت
یکوات و نهان ارا و خطاطه طیا زنم و در ریشه بیخ او را چون بقدر دو درهم بجوشانند مقی اقوی است و مصلحش برگ عناب
و تمام و بدلش صندل سرخ و دانه ارغوان در اوویه عینی قایم مقام تخم خشخاش است **ارزاقوا** بیونانی تحقیقت سیاه
و مدور در تنخ و در میان گندم و عدس میباشد و بفارسی سهیک خیا نامند ملین و محلل و ضماد او با برگ جهت اورام
صلبه حاره و تسکین درد دران نافع و درد قی الغذا دفاع و مورث قلنج ریحی و مصلحش برگ ممزوج بشیرینی است
ارنب بحری بفارسی خرگوش نامند و عوام نمور گویند و ارنب معرب از انبار یونانیست وآن حیوانیست معروف
و گویند مثل زنان حایض میشود و منقلب میکردد نراو بماده و بالعکس و بهترین او سفید است در اول سیم گرم و در
دوم رطب گوشتش خشک است پوشیدن پوستش سخن بدن و معدل خلط و قاطع بواسیر و مانع تاثیر برودت در

جهت سحج مجرب
ارزن
ارسطون
ارندبرند
ارجوان
ارزاقوا
ارنب بحری

بن و موی محرق و عنبر محرق او مابس خون جهة اعضاء و خون برشته او جهة اسهال و قرحه امعاء و رفع سموم و طلاء خون
کرم تازه او جهة کلف و بهق و بثوری که آب سفید از ان ترشح کند و جوشش حکاکه که در سر بهم رسد و تسکین دردهای
کهنه و مغز سر او که مشوی باشد جهة رعشه مرضعی و دلوک او جهة اصلاح امراض لثه و درد دندان و اعانت بر روییدن
دندان اطفال و خاکستر دماغ او با پیه خرس و ماء العسل و یا آب پیاز عنصل جهة داء الثعلب و پنیر مایه او را چون بقدر
قیراطی تا نیم مثقال با سرکه بنوشند جهة صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویه قتاله و شش قیراط او با
شراب جهة تب ربع مجرب دانسته اند و طلاء او جهة سرطان عجیب الفعل و دو مثقال او را چون بنوشند جهة رفع
سیلان رطوبات رحم و تسکین و نشاء میدن و حمول ان بعد از طهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان و زهره
او را تاثیر لعکس نیز باید است و جلوس با طبیخ ان جهة نقرس و مفاصل و خوردن گوشت او مولد خون غلیظ و بهتر
از خون که از گوشت گاو و بز میش بهم رسد و جهة بول در فراش و سلس البول و رعشه و دفع امراض بارده نافع و اصلاح
او کتین او است بچه زاب و با روغن و شبت مضر محرور المزاج و مصلحش کاسنی و سرکه و انار میخوش و چون مجموع او
پخته تناول نمایند جهة حذر نافع و هر گاه مجموع او را بسوزانند و سه مثقال او سوده بنوشند جهة سنگ گرده مفید
و چون جوف او را پاک کرده در ظرفی بسوزانند و با روغن گل رخ طلا نمایند جهة رویانیدن موی سر نسبایک
نرنر و خاید جانچه استخوان او محلل خنازیر و پیه او جهة شقاق و منع ریختن مو و بول او جهة حدت باصره
و سرگین او بقدر نیم درهم تا یکدرهم شربا جهة سلس البول و بول در فراش نافع و تعلیق بر او چشم او مورث
هیبت در نظر و مؤلف تذکره گوید که چون ضعف روز هر روز دو حبه از مغز سر او با دو داوقیه شیر تازه
بنوشند منع سفیدی مو میکند و مجرب است و مؤلف جامع الادویه گوید که چون خصیه او سوده بنمک تلخ و ورس
نمک سوده کنند دو دانگ سعوط نمایند جهة لقوه مجرب است و خوردن ان با روغن سداب جهة اخراج
مشیمه از موده است و بلیناس گوید که چون زهره بنوشند جواب بمرتبه بر او غلبه کند تا سر که با دو زهره فاستنشاق
نفرمایند بهوش نیاید و پنیر مایه او سوده با سرکه با زهر جمیع سموم میدانند و گویند چون زن فرج او سوده پخته
تناول نماید در حال آبستن گردیده و همچنین حمول سرگین او سوده در این باب بسیار موثر دانسته است و دو
دهن کعب او را بجهة رفع چشم بد کو بموثر است **ارنب بحری** حیوانی است صدفی شکل مایل بسرخی سبز مانند
برگ خشان و سر او در صلابت مثل سنگ و ان سم قتال و در نهایت حرارت و احراق ضماد کوبیده او جهة
و بانجم آبکره ستر زهره مری و همچنین طلا و روغن طبیخ سر خشخاش جاده با جره و دندان و طلاء خون او جهة کلف

دهن

[Right margin notes:] حضرت ربیع مجرب … — مجرب — ارنب بحری

وبهق نافع است و خاکستر سر او با پیه خرس و تنهائی نیز جهة داء الثعلب بجایت مفید است و این تمید طلاء او را جهة کردن
زنبور فاوز هر سریع الاثر میدانند **ارجیقن** معرب از ارجیقنه یونانی است و ان زر بر است **ارغامونی** بیونانی
قسمی از مامیثا است **ارجن** بعبرانی عنکبوت است **اراة** مصطکی است **اطاماسیا** بیونانی بربا سعوت
ارسطولوخیا بیونانی زراوند طویل است **ارجانیا** بیونانی لاجورد است **ارسطا** بیونانی نبات بزر البنج است
ارماط درخت کاو بیت **ارطادن** بیونانی دویره است **ارسیان** بلغت شام بهار است و ان غیر روبیان است
که ماهی روبیان گویند **ارنفیس** بیونانی فلفل است **ارسینا** بیونانی نوشادر است **ارقون** خار است **ارماسون**
بیونانی بزر البنج است **ارسانیفی** و **ارسانیقون** بیونانی زرنیخ زرد است **ارسم** و **اریسمین** بیونانی تودری است **ارکمن**
بیونانی و **اربالیس** بعبرانی حمص است **ارطوماس** بیونانی طین قیمولیا است **ارقب** بعربی تیس جبلی است
ارنزا بیونانی بعضی صمغ نبات است **ارطیس** بیونانی نوره است **اروفیس** بیونانی نوعی از مرد است **ارقلس** بیونانی
تمام ستانه است **اربعه اربعین** بعین سقولوفندریا است **ارنیز** بفارسی رصاص ابیض است **ارقان** اسم
حنا است و روغن جلو دراتیز مانند **ارجان** اسم لوز البربر و روغن او است **ارطی** بیونانی درخت غرب است
اروما دو نیمر و **اروشیر** ماهی است **ارطیا** بیونانی عنقود است **ارضیاقن** بیونانی شمش است **ارطیس** بیونانی
علیق است **اروفس** بیونانی کرسنه است **ارطیا** خشخاش زنجری است **اروجلب** ترکه عبکرت است
ارکی ترکه شمس است **اربیا** ترکه شعیرات **ارغیلم** اسم عبران بقلة الحمقا است **ارغول** کافور موثیت
اراموفی بیونانی شقایق النعمان است **ارشد** مرقیشیا است **ارجم** ارزیزیت است **ارقولس** بیونانی ابهل است
ارموفس بیونانی اقاقیا است **ارحایی** بسریانی ابهل است **اروزی** بسریانی او زاست **ارحنی** بیونانی خصی
الکلب است **اردنیا** بیونانی رعورست **ارشد** املح است **اروسه** ابو غلسانه است **ارجانون** کاسر است **ارتقی**
ارتقی بیونانی جلنع است **ارنج** بفارسی زفت رومی است ـــــ بفارسی زفت رومی است **اذوانه**
بفارسی جیزی صحرائیست **ارندی** بهندی خروع است **ارذن** بفارسی دخت است **ارده** بفارسی
دهشی است **اردک** بفارسی بطاست **ازادرخت** بفارسی اسم درختی است عظیم ثمرش شبیه بر عزور و باخوشه
وبخشش مثل تخم زعرور و در اوخر بهار میرسد و مدتها در درخت میماند و برگش سبز املس مایل بسیاهی و شبیه به برگ
تریغ و خزان میکند و در شکابن جبلا و ارامند و در طبرستان طاکف مانند و نوعی را ثمر شبیه بفندق و این
انواع از سموما است و بعربی سبستان و بهندی کهاین مانند و گلش سرخ شبیه بخیری و در غایت خوشبوی

[Left margin index:] ارجیقن ارغامونی — ارجن اراة اطاماسیا — ارسطولوخیا ارجانیا ارسطا — ارماط ارطادن ارسیان — ارنفیس ارسینا ارقون ارماسون — ارسانیفی ارسانیقون ارسم اریسمین ارکمن — اربالیس ارطوماس ارقب — ارنزا ارطیس اروفیس ارقلس — اربعه اربعین ارنیز ارقان — ارجان ارطی — اروما اروشیر ارطیا ارطیس — اروفس ارطیا اروجلب — ارکی اربیا ارغیلم ارغول — اراموفی ارشد ارجم ارقولس — ارموفس ارحایی اروزی ارحنی — اردنیا ارشد اروسه ارجانون ارتقی — ارنج اذوانه — ارندی ارذن ارده — اردک ازادرخت

کلش در سیم گرم و در اجزا اول خشک و مفتح سده و مانعی و برگ او کشنده قمل و جهة دراز کردن موی مژه و ثمرش از تخم
و عصاره برگ او با عسل جهة قولنج نافع و مفتح و مدر و جهة سموم بارده و عرق النسا و حبس بول و حیض و قلیل خون منجمد
در مثانه مفید و قدر شربتش تا سه درهم و عصاره شکوفه‌های با عسل و با سفنج مقاوم جمیع سموم و در گس جراحات و برگش
در دراز کردن مو بهتر از تخم است و چون پوست او را با شاه تره و بلیله سیاه بجوشانند و طبیخ او را بنوشند جهة تپهای
بلغمی آزموده و یکدرهم از تخم او کشنده است و مولف تذکره گوید که عصاره او مفتت حصاة و نافع غثیان و ضماد
برگ و شاخ او محلل خنازیر و لعوق او مسکن صداع بارد است و مولف جامع بغدادی گوید که وقت شرب عصاره او
بهار و پاییز است و در فصل دیگر ممنوع و ثمر و ورق او منقی قروح متعفنه سر و چون عصاره برگ و ثمر او را با قدری از آرد
سائیده با روغن گل سرخ چند روز بر روی یکدیگر بر سر بمالند و هر روز یکبار تجدید کنند و هر سه روز دیگر در حمام روند
و بعد از حمام بدستور بمالند و سر را بلبلابی خفیف بپوشند موی شعر برآید و قروح او را زایل کند ازراد کالوز [illegible]
اذورد بلغت بربری حند قوقا است انعودی دار شیشعان است اذوا بترکی حبرا است اسرودع کرمیست که
در سبزه زار و ریگزار میباشد ضماد او حبیب منقطع را در ساعت التیام میدهد اسفیداج بفارسی سفیداب
مانند آنچه از قلعی ترتیب دهند اسفیداج رومی گویند و بهترین اقسام است چون قلع را صفایح کرده با انگور کوبیده
با تخم آن آغشته بر روی یکدیگر گذاشته در خم سرکه یا ظرفی که سرکه تند داشته باشد سر ظرف سو محکم نمایند که بخار سرکه
قلعی بمرور ایام از هم بریزد پس از سرکه بیرون آورده خشک کنند پس سائیده به بیزند و همین عمل مکرر کنند
تا همه قلعی حل شود و غسل اسفیداج علت یکی زایل شدن ترشی سرکه است و آنچه از سرب ترتیب دهند یکی بهمین
دستور است و یکی احراق اوست و آن ابار است نه اسفیداج و در احراق او اگر مبالغه شود سرنج حاصل میشود در دویم
سرد و در دویم خشک و غسل او شرط است تا لطیف و مجفف بی لذع شود مرهم و سدهد مغزی و قاطع گوشت
زیاد و مدمل قروح و جهة سوختگی آتش و با برگه که روغن گل سرخ جهة درد سر و با شیر در حمای حار و مفاصل حار
مجرب و جهة زخمها و شقاق و درد چشم و بثوران و بیاض رقیق چشم جراحات با شیر دختران و سفیدی تخم
جهة رمد حار و با آب عنب الثعلب و ادعات جهة بادسرخ و بثور و نزف الدم و حکه و در مراهم با اقلیمیا
و آب برج جهة منع روئیدن مو مجرب دانسته اند و جهة رفع بوی زیر بغل و کنج ران و حمول او جهة منع
حمل و قطع سیلان حیض نافع و آشامیدن او مورث خناق و زحیر از یکدرهم او کشنده است و بدلش
ابار و سرنج است اسفیداج الجصاصین بفارسی سفیداب یزدی نامند و آن شی از سنگ و گچ صفایحی براق

و امثال آن در یزد و نواحی اصفهان بعمل می‌آورند جا بجا و غیری در رفع آثار جرب‌ها و صاف کننده بشره و قاطع نزف
الدم جراحات تازه و رعاف و طلاء او با آب جهة بادسرخ و اورام حاره مجرب است و خوردن او کشنده
اسل بفتح اول و ثانی بجمع عربی اسم نباتیست که از آن حصیر میبافند و در کنار آبها و در زمین آب دار میروید
و نر و ماده میباشد نر را گلهان نامند و دانه او سیاه مایل بسبزی است و بزرگتر از تخم ماده و گیاه او خشن و سطبر از
ماده و هر دو را اجزاء مرکب از برودت غالب و حرارت قلیل و محلل و ریاح ضماد او جهة استسقاء و سپرز و [illegible]
و خاکستر بیخ او قاطع نزف الدم جمیع اعضا و محلل خنازیر و جهة حکه نافع و ثمر ریزه او بقدر سه درهم با شراب
جهة اسهال و نزف الدم و باقوت مدره و ضماد برگهای متصل به بیخ او جهة گزیدن هوام و رتیلا نافع و ثمر نوع
غلیظ او بغایت منوم و تا پنج درهم او مورث سبات و مصلحش کل اکلیل [illegible] و فلافلی و قرص دقیق او که ماده است
جهة ابراء [illegible] و مستقی و غلیظ جهة ابراء [illegible] مفید است اسلیخ گیاهیست جنتا در ریگ زارها و ساقش
دراز و زرد رنگ و برگش بزرگتر و مستعمل صباغان و ساقش شبیه بنی و [illegible] و برگش باریک و اجمر در سیم
گرم و در دویم خشک و محلل و منضج اخلاط غلیظ و در رفع اورام و سموم و مغص و ریاح بعدیل و ضماد مطبوخ
ورق او را در رفع اورام بلغمی مجرب دانسته اند و طلاء مطبوخ او با آرد جو جهة حمره نافع و قسمی از او [illegible]
ریزه تر و ساق پر شعبه و بر روی زمین پهن میشود و در اطراف شاخهای او غلافهای بسیار و متراکم مانند
غلافهای پنج داران کاه تر و نرم تر و تخمهای او بسیار ریزه و سیاه و ریشه او سطبری انگشت و رنگش مایل بسرخی
و زردی و بسیار تند طعم و در قسم اول گرم تر و تند تر و در ریگ زارها و کوهها میروید در هم از بیخ و تخمش جهة
درد پشت و ریاح غلیظه و کرم معده و قولنج ریحی و یکدرهم او را جهة گزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب دانسته اند
و گویند ضماد و اکل او انثیان را کوچک میکند و جهة مفاصل مفید و چون او را با شیح بالسویه و چند و کندس
از هر یک مثل نصف آن جمع سازند و هر روز دو درهم بنوشند ریاح انثیین را زایل کند و هرگاه مداومت
نمایند بضعیفی سو با کلیه رفع نماید و مضر ریه و مصلحش [illegible] و قدر شربتش از نیم مثقال تا دو درهم و بدلش مثل
او خولنجان و نصف وزن آن [illegible] و قدر ما نادر صباغی برگش عصفر است و مستعمل از او بیخ و تخم اوست
اسفنج بفارسی ابر مرده گویند و آن چیزیست که بر روی سنگهای کنار دریا متکون میشود و قسمی از او متخلخل
و وسیع الثقب است و نرم و شبیه بقند و پر سوراخ است ماده گویند و قسمی که با صلابت و با ثقبهای صغیر است
نر نامند در اول گرم و در دویم خشک و مجفف و محلل و باقوت جاذبه و چون تازه او را با برکه [illegible] بشراب تر

کرده بر جراحات تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیه قاطع نزف الدم و غسل مطبوخ و مطبوخ با آب جهت
التیام زخمهای کهنه و خشک و مجفف قروح عمیقه و سوخته او جهت منع نزف الدم قوی تر و جهت رعد یابس
و جلاء با جمره و فتیله تازه او ترنقایه و با پنبه و کتان منفتح افواه عروق مغموره و جراحات جاسیه و محرق مغسول
او در ادویه عین نافع زرات و چون قطعه او بقدری توان فرو برد بخیاطه بسته بلع نمایند و یک سر خیاطه را بدست
نگاه دارند و لحظه صبر کنند که جذب رطوبات کرده بعد از آن خیاطه را بکشند تا از گلو او بیرون آورد و در اخراج زلو
و خار که در حلق مانده باشد بعدیل است و سکنجبین که در جوف او جسم میرسد در تفتیت حصات مجرب و چون خواهند که
بجهت زینت اسفنج را سفید کنند باید قسم مالکرا و سوباب ترکرده و مکرر در آفتاب تهند یا با مهتاب که گذاشت **اسراب**
بکسر اول و بعث معرب آن اسم نبات شجری است نبتاو در آبهای ایستاده سواحل دریا خصوص دریای قلزم و ساحل جارست
و در ابتدای روییدن یکسان بقدر زرعی و شبیه بحی العالم است و چون محاذی روی آب شود از او برگ و شکوفه شبیه
بمرو ظاهر شود و ثمرش بقدر فندق مستطیل و مزغب و با ادرک شناعت و چون بکوبند از قلیل او سرد و از کثیر
او سبات عارض میگردد و آن ثمر مرکب القوی و سخن و در دو کثافه کوبند او جهت درد دندان و نشامیدن او با شیر تازه
در محرور و با شراب در مبرود بغایت محرک باه و محلل صلابات و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و حابس نجارات
و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم است و صمغ او برنج و بعد از خشک شدن بکندر در قوت و با رطوبت فضله و جهت
امراض بارده و رفع رطوبات از مفاصل بسیار مفید است **اسد** بفارسی شیر مانند گوشت او دیر هضم و مورث
شجاعت و ضماد پیه او بر کمر و بیخ ران و انثیین و قضیب و مقعد مقوی جماع و قطور او با روغن تخم انجره در احلیل
جهت نعوظ بعدیل و طلاء او جهت کلف و زهره او مقوی باصره و نشامیدن یک انگشتان که زر نباشد با زرده تخم
مرغ نیم برشت جهت کسیکه از زنان بسته باشد گویند مجرب است و وقت استعمال او را در حین هلال ماه شرط دانسته اند
و گویند جلوس بر جلد او جهت رفع نقرس و بواسیر مجرب است و بستن دست او با موبر کردن اطفال پیش از بلوغ جهت
ازاله صرع و بخور موی او جهت گریزانیدن سباع و رفع تب ربع نافع و طلاء پیه و زهره او بر بدن باعث گریختن
سباع از آن شخص و ضماد پیه مابین دو چشم او بر روی مورث مهابت در نظرها و قضای حاجات و کثرت تحتی قطعه
از جلد او در میان جامها مانع کرم زدن او و اگر کرم در جامها موجود باعث قتل آن و چون یکدرهم سرگین او
در شراب حل نموده بمعتادین شراب دهند سبب رفع خواهش ایشان گردد و گویند شیر او از خروس سفید تلخ دارد
میگزد و مؤلف جامع الادویه از ارسطو نقل میکند که کباب خصیه شیر بغایت مقوی دل و باه است و چون [illegible]

و با بوره سرخ و مصطکی بلع نمایند خشک کننده و بر دهن رطوبتی چوب [illegible] با آب گرم ناشتا بنوشند جهت تجمیع دردهای درونی
مثل قولنج و مغص و بواسیر و زحیر و درد رحم و درد جگر بغایت مفید است **اسطوخودوس** بیونانی یعنی حافظ الارواح است
و آن گیاهی است برگش بر برگ صعتر و از آن درازتر و باریکتر و گلش مایل بسفیدی و ساقش واحد و باریک و بلند شاخ و در
قد کمتر از ذراعی شبیه بجو و بذر تخم و مایل بسرخی و تند طعم و با ادرک تلخی در اول دوم گرم و خشک و گویند مرکب القوی است
و اجزای بارده او کمتر و این قول اقرب است محلل و ملطف و مفتح سدد و جالی و با قوت قابضه و مقوی بدن و دل و احشا
و در تقویه ارواح دماغی بعدیل و مانع عفونت اخلاط و منضج و منقی مواد سوداویه و مانعی و مطبوخ او در امراض خبیثه و سعال
و نزله قوی تر از زوفا و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول و با قوت تریاقیه و سعوط یکدرهم او و غسل منقی
قوای دماغی و نشامیدن یکدرهم با ماء العسل جهت [illegible] کم از مرتبه و سقط حادث شده باشد و به تنهایی جهت رشته
دماغی و اوجاع و با بجوز [illegible] بیخ کبر که غسل نرشته باشد جهت برودت معده و بواسیر بغایت مفید و ضماد پخته او جهت درد مفاصل
و نقرس و نقوع مطبوخ او جهت استسقا و ورم بارد جگر و بخیه کرده و طحال و امراض معقده نافع و با [illegible] و نمک هندی
مسهل قوی و جهت صداع مفید و با عاقرقرحا و سکنجبین جهت صرع و با زراب جهت نفخ و درد اعصاب و اضلاع و سموم مشروب
نافع و مضر صفراوی مزاج و مصلحش و مغثی محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند مضر شش است و مصلحش کثیرا و صمغ و قدر شربتش از
دو درهم بجوشش در آلات تنفس قریب و در تنقیه سودا افتیمون و مرادفت بر تابی گل [illegible] کرد و عسل که هر روز
یکمثقال از گلاب او خورده شود جهت رفع سودا و تفریح مجرب دانسته اند و مؤلف تذکره گوید که چون او را با ثلث او کشنیز خشک
و ربع او مرزنجوش و تسع آن هر یک از مصطکی و هلیله کابلی و کندر معجون کنند یا بکوبند هر شب در وقت خواب بمقدار
مانند جهت دفع نزلات و [illegible] سعوط ضعف باصره مجرب است **اسیوس** بالف ممدوده بلغت
یونانی اسم نمک چینی است و آن نمکی است که بر روی سنگ سفید بسته و نوعی بر روی سنگ مایل بزردی از نم دریا بهم میرسد
و آن را اسیوس و نمک را زهره اسیوس نامند و شبیه است بنوشادر و قوی تر از سنگ او [illegible] و بهترین سنگ سریع
التفتت است و رگهای زرد و قلیل غبار داشته باشد در سیم گرم و خشک و با لذع و معفن و جهت قروح کهنه [illegible]
الاندمال و بردن گوشت زاید و غسل منقی زخمها و با موم و روغن مانع انتشار قروح خبیثه و با زرد باقلا جهت
نقرس و طلاء آن با سرکه جهت بهق و کرده و با صمغ البطم و زرفت جهت تحلیل خنازیر و مغسول او بدستور تغسیل قلمیا
ملطف و جالی بصر و جهت بردن بیاض و رفع آثار نافع و بالخاصیه زهره اسیوس قاطع خون امعاء است و [illegible]
او غسل جهت قرحه شش نافع و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم درهم است **اسفیداج**

بفارسی سوز بانامند از جملهٔ اغذیهٔ آن مزعفریست که از ادویهٔ حارّه و گوشت مرغ و غیران و بقول و شلغم ان
که طعم غالب نداشته باشد ترتیب دهند لطیف و مرطب و مصلح الکیموس و موافق امزجهٔ سوداوی و صاحب سعال و ورم
ریه و مثال آن گشت اسقیل لغت یونانیست و پیاز عنصل و پیاز دشتی و پیاز موش نامند برگش شبیه برگ نرگس و بیخش
بزرگ و سبز مایل بزردی و بیخش مثل پیاز و برگ و بهاری سرد سبز میانه و محتاج تعریف نیست و هر چه در زمین تنها بروید
سم و قاتل است در آخر سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و مقوی معده و منقی اعضا و جالی و جاذب
خون بعضا بر جلد و محرق و مقرح اعضا و ملطف اخلاط غلیظ و تریاق زهر هوام و جهت ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو
و استسقا و سپرز و عرق النسا و مفاصل و نقرس و درد گوش و شقیقه و صرع و درد سر بارد و نسیان و قطع الدم و سنگ مثانه
و عسر بول و جمیع امراض سوداوی و قروح باطنی و محرور المزاج و اسهال و مری نافع و شربی از او که بخمیر گرفته در آتش پخته باشند
بقدری که خمیر منضج گردد در شربات مستعمل است و مسهل اخلاط غلیظ و بالخاصیه مقوی معده و چون تخم مرغ را در جوف
او کنده بپزند و تخم را بنوشند مسهل اخلاط غلیظ و معدل آن و چون کوبیده او را با نطرون بقدر ثلث آن در پارچه
بسته بر موضع داء الثعلب بمالند چندان بمالند که خون آورد موی برویاند و اگر محتاج بتکرار باشد بعد از رفع جراحت
تکرار عمل نمایند و هرگاه نصف اوقیه او را در سه اوقیه روغن زیتون بجوشانند تا پخته شود و آن روغن را مکرر
بر کف پاها بمالند و کف پا و اصابع بر زمین نگذارند و کیفیت همین عمل کنند اعادهٔ رغبت باه مأیوسین کند
و اکثر مجربین مجرب دانسته اند و آشامیدن نه قیراط او که در عسل پخته باشند جهت احتباس بول و درد معده و سوء هضم
و تقویه معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث مده و ریه و مغص نافع و آب برگ او را که با چندان عسل بقوام
آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس و آشامیدن آب طبیخ او در خانه و بخور و تعلیق آن جهت طرد حشرات و هوام موثر
و چون ریزه کرده در روغن زیتون بجوشانند تا پیاز خشک شود طلاء آن روغن مزبور جهت جمود اطراف و سرمازدگی
و درد مفاصل و نقرس و درد گوش و سستهٔ آن با مرهم دیاقیلون جهت قروح نهدیه و جرب متقرح و یابس و حکه
و خنازیر و بادخ و خاصه جهت بثور یابسهٔ سر اطفال مفید و قیراطی از عنصل در تنهای او که با هم کوبیده باشند تنقیه قوی
و ضماد پختهٔ او جهت ثالیل و شقاق که از سرما عارض شده باشد مجرب و ضماد مطبوخ او در سرکه جهت گزیدن افعی و دوری
او کشنده سگهای گزنده و بالخاصیه قاتل موش در ساعت و دفن آن با خفه موجب هرب سباع و هوام و بار و قمل
و مورچه و مگس و چون او را کوبیده و با آب او آرد را خمیر کرده بپزند جهت استسقا مفید و چون جوف عنصل
را با سرکه کوبیده در حمام بر بهق بمالند بهقی را که هیچ دوا زایل نکند برطرف سازد و مجرب است و چون از دیگ

اسقیل

است غرس نمایند انگور را باصلاح آورد و غرس او در پای درخت انار و به مانع ریختن شکوفه آن و تخم او ملین طبع و جهت
مغص و درد مقعد و رحم مفید و چون کوبیده با سرکه چهار آب زند و بکوبند و از او در میان انجیر کهنه یک روز در عسل دقیق
عنصل نیم کوفته بیرون آورند و انجیر را بخورند و بعد از آن آب گرم بر اثر آن بنوشند یا اینکه در آن بوره جوشانیده باشند
رفع قولنج صعب نماید و مجرب است و عنصل مضر محرورین و کرب و مغز عصب مسحیح و مصلح و مورث غثیان و مقوی و مقطع و مصلح
بیزی که بسنگ تفته را داغ کرده باشند و ربوب خواکه و قدر شربتش تا ده درم و بدلش ملیس و گویند سیر و گویند اسقورد
که سیر صحرائیست و قردمانا و روح مؤلف تذکره قایل ببدل او نیست و گوید که ماسترا او با روغن گل جهت حکه و شقاق و سقاط
دانه بواسیر نافع است و سرکه عنصل که او را با چوب پوشش کارد ریزه کرده بر ریسمانی کشیده چهل روز در سایه خشک کرده باشند
یک رطل او را در هشت رطل و نیم سرکه کهنه انداخته سر ظرف را بسیار محکم نموده دو ماه در آفتاب گذاشته بعد از آن افشرده بیرون
آورند و یا عنصل تازه را تا شش ماه در سرکه بنهند از آن در نهایت تقطیع اخلاط غلیظه و مقوی معده و ملین و قوتها و جهت
و جهت صاف کردن آواز و بدبوی دهان و مرار سوداوی و مالیخولیا و جنون و صرع و تفتیت سنگ مثانه و عرق النسا و تقویه
اعضاء ضعیفه و اعادهٔ صحت بدن در یک رخسار و حدت بصر و مضمضهٔ او جهت سختی گوشت بن دندان و استحکام دندان
متحرک و قطور او جهت گرانی سامعه و آشامیدن او جهت تنقیه سینه و ربو و یرقان و رفع سموم نافع و قدر شربتش از
مقعد در قلیل تا اوقیه و نیم است که بتدریج اضافه شود و ناشتا باید استعمال نمود و شراب عنصل در جمیع مذکورات انفع
از سرکه او و مضر اعصاب هم نیست بخلاف سرکه و جهت تب ربع و فالج و استسقا و درد سپرز و عرق النسا و قشعریره نافع
و مضر محمومین و صاحبان قرحه است و دستور ساختن شرابش مثل عمل سرکه است که بجای سرکه آب انگور باشد و شراب ما
در آفتاب بگذارند آس معرب از اس سریانیه و بفارسی مورد نامند درخت بستانی او بلندتر از درخت انار و برگش
ریزه تر از برگ انار و مایل باستداره و تخمش سیاه و فراوان میکند و با عطریت است در اول سرد و در دوم خشک و قابض
و با اندک حرارت و مجفف قوی و تخمش با قوت تریاقیه اگرچه برگ و بیخ و گل و جرم او در نسبت بیکدیگر در مراتب
برودت و یبوست تفاوتی هست و مجموع او قاطع خون و عرق و نفث الدم و مقوی دل و معده و احشا
و باصره و مدر بول و قابض و محلل و مقرح و حابس اسهال و جهت نزلات و تفتیت حصاة و قطع خون حیض
و ضعیف کردن بواسیر و رفع جمیع سموم خصوص جهت رتیلا و عقرب که با شراب بنوشند و طلاء او جهت ورم
حار و قروح نافع و رب آن که آب تخم آن را بجوشانند تا غلیظ شود جهت تسکین قی و رفع خمار و منع صعود
بخارات بدماغ و سرفه و خفقان و اسهال و آشامیدن تخم و عصاره او جهت نفث الدم و قرحه مثانه و حرقة البول

آس

واسهال مزمن وصعود بخارات بسر و رطوبات دبه و لثه و سرفه حار و درب مفید و ضماد بخته او جهت سیاه کردن مو و با
شراب جهت قروح پا و کعب و با آرد جو جهت ورم حار چشم و ضماد برگش جهت نمله و حمره و شری و ورم خصیه و ضربه
وسقطه و با آب و دراس و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با گل ارمنی و سرکه جهت حکه و جلاء ناخن و آثار رعاف
و درد سر و با عفص و عدس و گل سرخ و اقاقیا جهت تقویه اعضاء ماوفه مجرب و بخور او جهت رفع وبا و دفع هوام و سقوط
دانه او اسیر نافع و ضماد برگش بر زیر ناف جهت اسهال مراری و چون ربع رطل از آن برگ او که با روغن کنجد بپزند مسهل
قوی بلغم و جلوس در طبیخ او جهت قروح و بروز مقعد و رحم و سیلان رحم و سستی اعصاب و شستن مو با آب او جهت منع ریختن
مو با ریزه زرد چون با ملح کیفه خیسانیده در روغن کنجد با التویه بجوشانند تا روغن بماند جهت رویانیدن مو مجرب است
وقطور آب او جهت چرک گوش و مکسر او در دفع ناخنه و سلاق قوی تر از توتیا و جهت کلف نافع و ذرور ورق او جهت
رفع جراحات و بربوی زیر بغل و دخان مفید و در ساق درخت مورد گرهی بهم میرسد شبیه بکف دست و او را بمکه آس
مانند و مولف اختیارات حمل برصمغ آس نموده و آس بکه نامیده و این دلیل غایت جهل او میتوان برد و مکه آس
در جمیع افعال قوی تر از برگ و ثمر اوست بعد از آن که او را کوبیده و سورانیده با شراب مانرسیده زعفرانی(?) و قرصها ساخته
در سایه خشک کرده باشند و بوئیدن مورد مانع صعود بخارات حاره بدماغ و مولف تذکره گوید که مسواک کردن با چوب
او منع جذام است قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره او تا سه اوقیه و بدلش در حبس اسهال اقاقیا و در دوام حفظ(?)
دیگر گویند بدلش مطلقا برگ توت است و مضر صاحب زکام و مصلح ... و مورث صداع و مصلحش بنفشه و روغن مورد
که آب برگ تازه یا طبیخ آن را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند سرد و خشک و قابض و مقوی
اعضاء و مانع قبول مواد و جهت التحام زخمها و قروح سر و بثور و شقاق و درد و استرخاء مفاصل و سوختگی آتش و تقویت
مو و سیاه کردن او و منع عرق و بخار و ورم بواسیر نافع و گویند چون از چوب تازه او انگشتری ساخته صاحب
درد کنج ران در خنصر مداومت کند بالخاصیه تسکین یابد **آس بری** مورد را برگ ریزه تر و عریض تر از بستانی
و اطراف تند شبیه بستانی و چوب او صلب تر و در قد کمتر از ذرعی و ثمرش بغایت سرخ و مستدیر و از وسط برگ
میروید و شکوفه های بسیار از یک اصل بر می آید و مردم اسفرم نامند و بعضی سکاین جز گویند و در زمستان برگ
نمیریزد بسیار قابض و خاییدن ثمر و برگ او با شراب منفعت حصاة مثانه و جهت یرقان و تقطیر بول
رطوبی و اسهال و رفع ادرار شیر و تقویه معده و جگر و دماغ شربا و جهت اخراج کرم معده حمولا و جهت صداع
و رفع رطوبات دماغ و صداع بلغمی نافع است و ابن ماسرجویه قوت او را مثل آس دانسته اند و بعضی قسم بستانی

تقویه اعضاء رئیسه

جهت ... مجرب است

آس بری

دانسته اند

دانسته اند و این بلیغ جهت ضربه و سقطه که بر جسد واقع شود بالخاصیه مفید دانسته است **اسقولوقندریون**
یونانی و بمعنی ذیل العقرب است و آن نباتیست بی ساق و بی شکوفه و بی ثمر و در سنگلاخها که سایه باشد
و برگش شبیه ببرگ اسفناج و طرف اسفل برگ مایل بسرخی و طرف اعلایش زرد و شرف و مزغب در دوم گرم و در سیم
خشک و لطیف و محلل و مفتح و مدر و جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و یرقان و فواق و صرع و امراض سوداوی
نافع و جهت سپرز شربا و ضمادا و بعد یل و چون چهل روز با سکنجبین تناول نمایند در رفع ورم سپرز گویند مجرب است
و تعلیق او مانع حبل و قدر شربتش تا سه درهم و مضر دل و ریه و مصلحش عسل و بدلش پوست بیخ کبر و گویند دو وزن
او کمافیطوس است و گویند مرجان سوخته بدل اوست و صاحب بحث را اعتقاد اینست که اسقولوقندریون بیخ
کبر است و شیخ الرئیس باین معنی اشاره فرموده اند **اسقوردیون** سیر صحرائیست هر چه را بوته پیدا نماید
باشد جیط مانند و برگ مرکب از دو دندانه بزرگ باشد شاهی گویند و هر چه باد ندانه و بسیار کوچک و پوست
ازو جدا شود مصری مانند و شقوردیون یونانی عبارت از اوست تلخ و قابض و لذاع و برگش ریزه و اغبر و کم عرض
تر از سیر بستانی و گلش مایل بسرخی و نقش ... و قسمی را گلش سفید در اول سیم گرم و خشک و تریاقی
و مدر بول و حیض و محلل و جالی و در جمیع افعال قوی تر از سیر بستانیست و در ثوم چون خواصش شرح است تکرار باعث
تطویل میگردد و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش اسقیل و مخش بغایت بهی بر ... **اساروون** بلغت سریانی
بیخ گیاهیست برگش و دراز و باریک و کج و از در چوبه بار کثیر و بادامک عطر تیز و تندی سفید مایل بزردی و بعضی
اغبر مایل بزردی و بستانی و جنگلی و گیاه او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه ببرگ نیل و لبلاب و از آن کوچکتر
و مایل باستداره و گلش بنفش و در زیر برگ شبیه ببرگ گل بیخ و تخمش مثل تخم کاچره که قرطم عبارت از اوست و قسمی
از آن مع ساق بقدر ذرعی و مدور و برگش مثل برگ قنطوریون دقیق و اعلای ساق پر شعبه بعضی بر بالای بعضی و در
اطراف شعبها مثل دانه گندم و در جوف آن چیزی زغبی و تخمش ببطری حنفر و کم کرده و خوش بو و خوش طعم و قسمی
برگش مثل قسم اول و اغبر و صلب و شاخهای او پراکنده و باریک و گلش برنگ بنفش و ثمرش مثل ثمر کبر و در جوف
او تخمی مثل خطمی و بر اشجار می پیچد و تخمش در ساری در تحت ارمن و بزرگ و قوی الرائحه و تلخ و لذاع و این قسم
مخصوص است در رفع سموم و گزیدن مارها و قسمی را برگ از همه اقسام ریزه تر و شاخهای او منبسط بر روی
زمین و گلش بنفش و تخمش نرم و بی کره و زرد و تلخ و باعطریه و بستانی و کوهی ساده و این قسم ضعیف
ترین اقسام اربعه است و مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک و بهترین اقسام اول است که از فرنگ آورند

اسقولوقندریون

رفع ورم سپرز کبیه مجرب است

اسقوردیون

اساروون

اسد العدس

اسفناخ

دشام خیزد و ملطف و محلل و مدر و مفتح و منقی معده و جگر و سپرز و گرده از اخلاط بارده و با ماء العسل مسهل قوی
بلغم و جهت حصاة و عسر بول و احتباس حیض و درد ورک و مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع حضور مقا که ماه
در آب انگور صاف کرده باشند و با بیر بازاری هر سه مثقال او در آب انگور چهار رطل و نصف باشد و با شیر اشتر و کوسفند
مسهل قوی مبرهن و مرطوب است و جهت تسکین دردهای باطنی و استسقا و یرقان سددی و ورم رخو جگر و تقلیل آن
بول زرد رطوبات لزجه و امراض بارده دماغی و سده جگر و صلابت سپرز و اکحال او جهت امراض طبقه قرنیه و لهات
جهت گریزانیدن عقرب و ضماد او با شیر تازه بریان و نبت زهار جهت نقوط بسیار موثر و مضر و به مصلحش موثر
و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش وج مثل وزن او و بارتنبیل است مضعف و خولنجان و نصف آن وج
و حکمای هند را اعتقاد است که چون قبل از بروز آبله نیم درهم او سوده با شهد برنج بر نشند آبله کم بیرون می آید
و مجرب میدانند اسد العدس گیاهیست شبیه بگیاه عدس و نوعی از طراثیث دانسته اند برگش مزغب و باریک
و گلش سفید و زرد و شبیه گل لبلاب و بسیار از او که جگر و ساقش مثل ریمانه باریکسا جز مایل بسرخی و بیخش مثل زردک و بسیار
کوچک و برگهای که در حوالی او است رسدری جید و مانند میان و امثال کرک نامیده اند در سیم خشک و قوت
بارده و در دویم گرم و محلل بلغم و سودای غیر محرق و مدر بول و مفتت حصاة و با یکچهان جهت یرقان و با آب کرفس
جهت حصاة و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصاة و طلای او بانسر که جهت نمله و منع زیاده شدن او
موثر و چون با سرکه مداومت خوردن او کنند بچه و خام او باعث لاغری بدن فربه میشود و اصلا مضر نیست
نمیرسد و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت را زود مهرا میسازد و گویند مرکب و مغثی است و مصلحش بنفشه و قدر
شربتش تا پنج درهم و بدلش افتیمون و در هزار اشیا و مقدار ربع او سندروس اسفناخ بفارسی اسفناج
نامند و بیونانی سوماجرس نامند و برّی او در افعال مانند بستانی است و بستانی او معروف و در آخر اول سرد
و تر و گویند معتدل است ملین طبع و با قوت جالیه و رادع و دیر الهضم تر و کم نفع تر از سایر بقول و جهت جمیع امراض
سینه و التهاب و تشنج و تبهای حار و درد پشت و سل و عصاره او با شکر جهت یرقان و حصاة و عسر البول و پخته
او جهت درد سر و درد کمر و اخراج اخلاط مراری و خام او جهت درد گلو و لهات و پخته او با اقلا جهت نزلات حاره
مجرب و ضماد پخته او جهت مفاصل حاره و اورام و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد خام او جهت
ورم فلغمونی و گزیدن زنبور و انفجار دمل و طلای مطبوخ او با سفیداب جهت بثور معینه و مضر بارد المزاج و مصدع
است و مصلحش پختن او با روغن بادام و دارچینی و آب کامه و قدر شربت از عصاره تا ده مثقال و بدلش

استنبوب
اسطرطیقوس
اسرنج اسرب اسفنت
اسفیوش اسفنده نغید اسد الارض
اسقولوس اسقیل و اسقیلا اسقیس
اسمالادن اسفنط اسغیرا اسفراج
اسطرارس اسقیلاطیفوس اسا ابرنجم
اسیلوس اسطرطس اسطفلس ابیرطم اسطرخا
اسوسالغ اسقوروں اطاماليس
استراد اسقوالس ایسلی
اسناک اسطام اسنه البتایه
اسرتقون اسماد اسفرم اسپندان
اسقلیانس اسطاقیس اسنافوس
اسکن اسبرک ابیرنه ابغول
اسپند اسفناج رومی اسبرک اسخاخرنما
اسکتو
استر اشق

حرفه و قطف و بخش جهت وجع الفواد و درد حشا و تبهای حاره و تا دو مثقال و بدلش حرفه و قطف و تخمش
جهت وجع الفواد و درد حشا و تبهای حاره و تلیین اورام صلبه بسیار موثر و مضر سپرز و مصلحش گل مختوم و قدر
شربتش دو درهم است استنبوب بلغت فارسی اسم ثمر درختی پیوندی نارنج و ترنج لیمو است که با یکدیگر پیوند کنند
و بعربی متنوع نامند و در افعال ضعیف تر از ترنج و قوی تر از لیمو و مقاوم سموم و مقوی سینه است اسطرطیقوس اطر
الیفوس است اسرنج سرنج است اسرب رصاص اسود است اسفنت معرب از ایا است و ان غذا فرقی
بری است اسفیوش لغت فارسی و ان بزر قطونا است اسفند نغید بفارسی اسم خردل ابیض است اسد الارض نحیض است
و حرباء را نیز باین اسم نامند اسقولوس اشراس است اسقیل و اسقیلا اسقیل است اسقلینس اسقولوقندریون است
اسمالادن بیونانی سوسن بری است اسفنط خمر است اسغیرا قثاء الحمار است اسفراج اسم اندلسی هلیون است
اسطرارس حجر البقر است اسقیلاطیفوس عقار است اسا بربانی آس است ابرنجم بفارسی شاه اسفرم است
اسیلوس بیونانی سلیخه است اسطرطس بیونانی سنگ مرمر است اسطفلس ابیرطم قفر الیهود است اسطرخا زنجبیل است
اسوسالغ عاریسا است اسقوروں بیونانی خث الحدید است اطاماليس بیونانی جرز است و بلغت روم اسطفلین
و بلغت شام اسطون نامند اسخاود بترکی اسم فلفل است اسقوالس بیونانی برنج است ایسلی بلغت تنکابن اسم
جوز است اسناک بلغت تنکابن حماض است اسطام نوعی از حدید است که فولاد باشد اسنه البتایه است
بلغت اسکاره المعدس نودریت اسرتقون زنجفر سوخته است اسماد اسفرم آس بری است اسپندان
بفارسی انباطون است اسقلیانس بیونانی قثاء بری است اسطاقیس بیونانی زبیب است اسنافوس اعرابی زبیب الجبل است
اسکن بهندی اسم بهمن سفید است اسبرک بهندی اسم اکلیل الملک است ابیرنه ابغول بفارسی بزر قطونا است
اسپند بفارسی حرمل است اسفناج رومی روی خلف است اسبرک بفارسی زریر است اسخاخرنما بفارسی اسم نوعی
التمر است اسکتو بلغت تنکابن سعد است و کوهپای ریشه زلم را نیز باین معنی باین اسم نامند و بعربی حب الزلم
گویند و ان مدور و بسیار لذیذ و شیرین و بقدر نخودی میباشد و برگش باریکتر از برگ گراث و زیاده بر علو میباشد
و بیخ شرد با گل و در رنگزارهای آبها میروید استر اسم فارسی بغل است اشق معرب از اوشه فارسیست
و ان صمغیست مایل بزردی نبات او شجری و کوچک و ساقش باریک و مزغب مایل بسفیدی و گلش مایل بسرخی
و ازرقی و منابت او بلاد سیر و گویند صمغ نبات اشترغار است و در دویم گرم و در آخر اول خشک و محلل و ملطف
و جاذب از عمق بدن و جلای و مفتح سده جگر و سپرز و افواه عروق و مسهل بلغم غلیظ و زرد آب و مفتت حصاة

اشترغاز
اشنه
اشخیص

و مخرج جنین و کشنده کرم ر دوده معده و باقوت مجففه و مدر فضلات حتی خون و با سرکه نشاسیدن جهة سپرز
و با ماء الشعیر جهة ربو و عسر نفس انتصابی و با عسل جهة صرع و تنقیه رطوبات سینه و عسر بول و دفع ضرر ادویه مسهله
و درد اسکاه و ورکین و درد کمر و عرق النسا و تحلیل ریاح و فالج و ضماد او جهة تلیین صلابات و مفاصل و با سرکه
جهة ورم جگر و سپرز و ریاح تحتانی و بهق و کلف و خنازیر و جرب و ریاح انثیین و اورام بلغمی و با نطرون و روغن
حنا جهة عصب استرخاء و مواد بارده و اکتحال او جهة بیاض و رمد و جرب و شعیره و رطوبت چشم و مرهم او جهة
بردن گوشت زاید و رویانیدن گوشت تازه و غرغره او با آب جهة تحلیل رطوبات و بلغم و ماهی و خناق مزمن داوی
و بلغمی نافع و مضر معده و گرده و مصلح او انیسون و نانخواه و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش سکبینج
یا جاوشیر یا برنوف **اشترغاز** معرب از اشترغار فارسی است نباتیست شبیه بابادآورد و گلش زرد و سفید و خارهای
او دراز و دانه او کوچکتر از دانه بادآورد و بیخ او شبیه به بیخ الجذان و بدبو و بدطعم و تند و بلغمی و مستعمل بیخ اوست
و گیاه تازه او را مثل کاسنی در سرکه پرورده گویند بیخ الجذان هم اسم نبات است در سوم گرم و خشک و بهترین
او آنکه پرورده است مفتح سده و مدر بول و باقوت تریاقیه و مسخن معده و مشهی و هاضم و یک مثقال از جرم او جهة
تب ربع که از ماده بلغمی باشد و طلاء او با سرکه جهة اورام بارده و تسکین درد ورکه و در قوت مثل سرکه عنصل
و در فعال بهتر از جرم او تا دو درهم و مضر گرده و مغثی و مصلحش شربت غوره و ریباس و بدلش الجذان و حرق او جهة
گرده و جگر و سپرز نافع و قدر شربتش تا سه اوقیه است **اشنه** لغت عربیست بفارسی دواله مانند وان چیزهاست
شبیه بریسمانها و باریک و بهم پیچیده و بر شاخهای درخت صنوبر و بلوط و سایر نباتات متکون میشود و بهترین او سفید
و خوشبو و تازه ترین شاید اوست در اول گرم و خشک و آنچه از درخت بلوط هم اسد سرد و مجموع آن با قوت قابضه و محلله
و ملینه و مفتح سده رحم و مدر حیض و منوم قوی خصوصاً با شراب و مقوی باه و مفرح و مقوی معده و دل و جگر و جهة
رفع غشیان و خفقان و رفع و حفظ روح حیوانی و ازاله اعیا و سنگ مثانه و نشستن در طبیخ او جهة تسکین دردها
و ضماد سحوق او با آب جهة تقویة اعضاء ضعیفه مثل بناگوش و کنج ران و زیر بغل و ما بین کتفها و رفع الم انثیا
و جهة تلیین صلابات و ردع اورام و تقویة جگر و رفع بدبوی زیر بغل و با سرکه جهة سپرز نافع و لعابش منوم اطفال
و اکتحال او جهة تقویة چشم و نفع آنچه از درخت بلوط باشد جهة حرارت و حمرت چشم معینه و مضر معا
و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش فودنج با بورنشش و بوزا و جهة خناق رحم موثر است
اشخیص لغت عربیست سفید و سیاه میباشد برگ نوع سفید او سفید و کبود ماکون کاه هست سرخ و

و ازرق نیز میباشد و بدستور صحرائی و کوهی میباشد مجموع را برگ شبیه به برگ کنگر و یا صاق و گلش سفید و در میان برگش
خارها شبیه بخار کنگر و گلش نقش و تخمش شبیه بقرطم صمغ او را مصطکی زنان استعمال مینمایند و ثمرش مثل کبر و نوع سیاه دارا
برگ از قسم اول نرم تر و در زیره تر و تازه اش سرخ و خشکش سیاه و ساقش بقدر بشری و سرخ و قبه و گلش خار دار و منقط دار
و بیخش سطبر و سیاه و گاه است سوراخها داشته باشد و اندرون او سرخ و لاذع زبان و مستعمل از او بیخ اوست و
گیاهی که در حوالی آن روید فاسد میشود و خراف صاحب اختیارات در کالی ظهور تصریح نموده که مازریون است از تیوعات
است بخلاف اشخیص و اختلاف مهیه هر یک از متون کتب ظاهر است سفید او در دوم گرم و خشک و باقوت تریاقیه و سیاه
جرایط او با شراب و آبزن طبیخ و با طبیخ فودنج جبلی جهة اخراج حب القرع و یک مثقال او جهة رفع جنون و صرع و طبیخ او جهة عسر البول
و گزیدن هوام نافع و مسهل زرداب و صمغ او با شیر مقوی احشا و محلل ورم باطنی و طلاء او با سرکه جهة تحلیل اورام
باطنی و طلاء او با سرکه جهة تحلیل اورام ظاهری بارده و قدر شربتش تا نیم درهم و مصدع و مصلحش کتیرا است و سیاه او در
آخر گرم و خشک و یک مثقال او کشنده و محرق و در شربات غیر مستعمل و طلاء او جهة جرب و قوباء و بهق و بار و غیرها و جهة
تحلیل مواد بارده و ضماد او برد ذرور آن منبت قوی و در جراحات متأکله منقی آن و لطوخ مطبوخ او با سرکه و گوگرد و قفر الیهود
جهة قطع ثالیل موثر و خاکستر بیخ او هر دو نوع را جهة قلاع مجرب دانسته اند **اشنان** گیاهیست بی برگ و شاخهای
آن ریزه و شبیه گرههای خشک شده و گازران بآن جامه شوئید و سفید او را خرء العصافیر و سبز او را غاسول
مانند و آن غیر ابوه لس است و مولف تذکره اشتباه در آن کرده است در سوم گرم و در آخر دوم خشک و جالی
و محرق و منقی و مفتح و مدر قوی و سه درهم سبز او مسهل زرداب و دیگر درهم مدر حیض و نیم درهم مدر بول و ده درهم
او کشنده و بیخ دو درهم او مسقط جنین زنده و مرده و طلاء او جهة بردن گوشت زاید زخمها و سنون او جهة جلاء
دندان نافع و مداومت باو مفسد دندان و مصلحش مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلحش عسل است **اسراش**
بفارسی سریش نامند و آن بیخ نباتیست غیر بیخ خنثی چه ساق خنثی کوتاه و گرهک و گلش سفید است و سریش ساق
بلندتر و عریض تر و برگ قوی تر و گلش سفید مایل بسرخی و ثمرش سفیدتر و تند طعم میباشد و با عفوصت است در اول
گرم و خشک و محرق و در دوم گرم و در سوم خشک و ضماد او جهة جبر کسر و با دقیق و قیله و دمل و قروح خبیثه و ورم
خصیه و کوفتگی عضل و عصب و با سرکه و روغن گنجد جهة جرب و حکه و تلیین صلابات و با آرد جو جهة سعفه و داء التمیدن
او جهة درد پهلو و سرفه و یرقان و صفرا و سرخیه و بیج و خشونت حلق و محرق او مدر بول و حیض و محلل ورم
بلغمی و با سرکه دافع داء الثعلب و بهق سفید و نمش جالی و قاطع اخلاط غلیظ و گرم تر از اصل آن و جهة نفث الدم

جهة قلاع مجرب دانسته اند
اشنان
اسراش

دیا باء البلغم جهة شقیقه جگر و مورث سده و مصلحش سکنجبین و مرخی معده و مصلحش گلقند و قدر شربتش تا پنج درهم و از محرق
او بسکنجبین و از بخمش تا پنج درهم و بدلش در اکثر اعمال غری است و گویند مغاث و بیا گویند اشیران اسم فارسی خصی
الکلب است و مؤلف تذکره ظاهر غافل شده مکرر ذکر نموده است اشموسا نوعی از مرو دکم بوتر از ان است اشقاقل
شقاقل است اشقاقل اسم فارسی زوفای خشک است اشلادیوس دار شیشعان است اشغون اسم ترکی ریباس است
اشنا ماميثا در ماميثا ذکر شود اشیتوان بلغت مصری اسفاناج است اشترکیا اسم فارسی است
اشکانی بلغت تنکابن و طبرستان بقله یمانیه است اشپل بلغت گیلان نوعی از بطارخ است اصابع فرعون
سنگی است بقدر انگشت شبیه بنیا و گره دارد و مجوف و بامدک بهنی و از زمین خیزد و قسمی از او با رطوبت سیاه
لون و آن در فعال قایم مقام مومیائی است و بهترین او مخطط سبک زرد رنگ است در سیم گرم و خشک و قاطع نزف الدم
و محلل اورام بارده و چون با خون جراحت سرشته ضماد نمایند بجهة التحام عدیل ندارد اصابع صفر بهیئت بقدر کف دست
اطفال بشکل پنج انگشت و پر از رطوبت و چون خشک شود رنگش ابلق از زردی و سفیدی میکرد و با اندک حلاوت
و نبت او رنگ زار و نزدیک ابها و جنگلی و برگش شبیه ببرگ کندنا و ساقش باریک و از زمین و گلش بنفش
و قسمی دیگر بهیئت شبیه بناخن پلنگ و زرد و این گرم تر و تند تر است و مؤلف تذکره گوید که ان غیر کف مریم و کف عایشه است
و بیخ دیگر وصف نموده در دوم گرم و خشک و بغایت محلل و مفرح غلیظه و منقی اعضاء عصبانیه و تریاق سموم هوام
و جهة جذام و امراض سوداوی و بلغمی و تقویه مثانه و اعصاب و ضماد او جهة تحلیل صلابات و بخور او جهة گریز هندن
موس و سام ابرص نافع و قسم او مسقط جنین و منزلات بول و مصلحش تخم مورد و بلوط و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش
یکوزن نیم آن هزار چشان و دو ثلث آن سعد است اصابع هرمس شکوفه سورنجان است و در سورنجان مرقوم
اصل الفلفل فلفل موریه است اصل القلت بفارسی بیخ شبتی نامند و آن بیخ ماش هندی است گرم و خشک و مسکر
و مخدر و جهة معده بارده و درد مفاصل و امثال آن شرباً و ضماداً نافع و محرق خون و مورث سدد و تشویش حواس
و مصلحش در شیر حیا بیندن و قدر شربتش یکدانگ است اصابع اللصوص مؤلف مغنی گوید که ابوریحان وصف نبات
او را کرده است و گفته که این درخت هندی و ثمرش مستعمل بلاد ما و شبیه است بشبلوک و چون در دهان ساعتی
نگاه دارند پوست او شق شده مغزی از او ظاهر میگردد مثل پنبه در لکه بسیار موثر است اصول الاربعة
عبارت است از بیخ کبر و بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ کاسنی اصابع العذاری بذال معجمه نوعی از انگور طویل العذق است
اصابع الفتیات فرنجمشک است اصابع الملک اکلیل الملک است اصل الانجدان انجدان انکشتر غاز است اصل السوس در سوس

اشیران — اشموس — اشقاقل — اسنان دارو — اشلادیوس — اشغون — اشنا ماميثا — اشیتوان — اشترکیا — اشکانی — اشپل — اصابع فرعون — اصابع صفر — اصابع هرمس — اصل الفلفل — اصل القلت — اصابع اللصوص — اصول الاربعة — اصابع العذاری — اصابع الفتیات — اصابع الملک — اصل الانجدان — اصل السوس

مرقوم است اصل السوس کلابیعه در سوس مذکور میشود اصل السوس الاسمانجونی ابرسا است اصل الراسن نوعی از فیلگوش است
و بزرگ انرا گویند اصف بیخ کبر است اضطرک میعه یابسه است اصل المرجان بسد است اصل النیلوفر الهندی
بیخ او سپید است اصطفی میعه سائله است اصل العرطنیثا ادریس است اصل اللفاح البری یبروح الصنم است اصمود
اصمرط دفه است اضراس الکلب اسفاناج است اضراس العجوز حسک است اطرابطی بیونانیه بمعنی شبیه الکواکب است
و بعربی جاید نامند و آن نباتیست ساقش کمتر از دریمی و صلب و خشن و بر اطرافش گلها شبیه ببابونج و بعضی از او
مایل به بنفشی و در دوران برگها شبیه بکواکب و برگهای ساق او باریک و دراز و مزغب و تخمش اغبر و تلخ و در دوم
گرم و خشک و باقوت مبرده و قابضه و محلل و مجفف و ضماد برگها جهة ورم حار چشم و بر آمدگی و تسکین
درد ران و طلاء گل او جهة تسکین درد جالینین و کنج ران و ورم آن بغایت موثر و نشامیدن او جهة خناق
و صرع اطفال نافع و قدر شربتش تا دو درهم است اطریه بفارسی آش آرد و رشته نامند از اغذیه معروفه است
و ماهیچه و رشته قطایف و بغرا را شامل است آنچه از آرد گندم و روغن بادام و اسفناج و خرفه و امثال آن ترتیب
دهند بفارسی اوج نامند جهة نفث الدم و خشونت حلق و سینه و قرحه امعاء و مثانه نافع و مرخی معده بارد است
و آنچه با کشک و ماست و ترشیها استعمال نمایند بطی الهضم است و سدد و موافق ابدان قویه و مولد بلغم غلیظ
و مصلحش سیر و ادویه حاره است و آنچه از آرد جو ترتیب دهند جهة سل و تبهای حاره و با ترشی جهة التهاب
مراری و تسکین حدت خون و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذا و مرطب بدن و مسمن و با شیر هم کثیر الغذا و مولد اخلاط غلیظه
و قطایف که بفارسی رشته خطائی گویند بدون طبخ با آب با شیر و غیرها مستعمل است آنچه از آرد برنج ترتیب دهند
سریع الهضم تر از آنچه با آرد گندم و نشاسته سازند قابض تر و سبک تر است و از گندم کثیر الغذا و در رشته
بدوانیه اقرب است اطباء الکلبه بستان است اطماط و اطموط و اطیوط اسم بربری است و فوحقل سونیز نامند
اطریفا اسم سریانی اترج است اطرخیا اسم سریانی بادرنجبویه است اطریون عصاره قثاء الحمار است
اطیطون اسقیل است اطریقون حسک است اطمیسا قیصوم است اطاد و بینانه در حث غرب است
اظفار الطیب بفارسی ناخن بریان گویند و ناخن خرس و ناخن بویا نامند و آن جرم صلبی است صدفی شبیه بناخن
و مدور و خوش بو و سفید مایل بسرخی و از سواحل بحر هند خیزد و از اقسام حلزون است و بعضی از او سرخ
و با تقعیر و بعضی سفید و بزرگ و با وسومت و کم بو و قسمی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانیه و سیاه و ناخن
ربو گویند و بهترین ان قسم اول هندی است و قسم او را چون بسوزانند بوی چند از او ظاهر میشود

اصل السوس الابیض — اصل السوس الاسمانجونی — اصل الراسن — اصف — اضطرک — اصل المرجان — اصل النیلوفر — اصطفی — اصل العرطنیثا — اصل اللفاح البری — اصمود — اضراس الکلب — اضراس العجوز — اطرابطی — اطریه — اطباء الکلبه — اطماط — اطموط — اطیوط — اطریفا — اطرخیا — اطریون — اطیطون — اطریقون — اطمیسا — اطاد — اظفار الطیب

و در دوم گرم و خشک و مدر فضلات و خون و ملطف و اخلاط غلیظ و جهت خناق رحم و صرع و خفقان طوحال
و معدی و درد و باد جگر و رحم و بخور او جهت صرع و سکته و نزلات و غشی و اختناق رحم و احتباس حیض نافع و مصدع
و مصلحش سکنجبین و مورث سحج و مصلحش گل ارمنی و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم و بدلش قصب الذریره است
اطغاالیمن نباتیست برگ و گل او شبیه بناخن چیده و اغبر مایل بسیاهی در اول گرم و خشک جهت یرقان سیاه
و سرفه یابس و بالخاصیه جهت رفع سحج و ابنه نافع و طلاء او که با سرکه پخته باشند جهت تحلیل اورام معده و مضر دماغ
و مصلحش عناب و شربتش تا سه مثقال است **اعین السراطین** گویند اشق است و گویند سنگبویه است **اعیون**
حلبه است **اعلوبوطس** بعبرانی طلق است **اغریوس** قثاء الحمار است **اغلیس** یونانی و بمعنی طاهر است و اسم اشق
اغالوجی اسم یونانی عود البخور است **اغرلیوس** یونانی حنظل است **اغیراطون** یونانی خلفا است **اغش** بلغت
مجاز و یمن اسم زنجار است **اغرسطس** یونانی سیل است **اغلیفس** یونانی دوسر است **اغلس** یونانی
جوز رومی است **اغریا** یونانی بمعنی ارمن است **اغلیقی** اسم یونانی سمنج **اغبر** عبارت است از شیخ
و نبات و توتیای کرمانی که با یکدیگر سائیده باشند **اغلاون آشی** اسم ترکی جند است **افیقطس** اسم
یونانی و بمعنی محلل است و آن نباتیست کمتر از ذرعی و ساقش باریک و گلش مایل بسفیدی و برگش عریض و بیخ
و زغب و تخمش بزرگتر از تخم شلغم و در غلاف شبیه بغلاف تخم ترب و بیخش بی‌ریشه و نرم و با عطریت
و بوی گیاهش شبیه ببوی ترنج و منبت ساحل بکار و مزارعها و جایکه جو و عدس کشته باشند و در مصر و ساحل
دریای شام بسیار است و در مصر او سو صعید شلجم نامند در دوم گرم و خشک و با امر که حدت و برگش و سایر اجزاء
او جهت سده جگر و سپرز و کلیه و اخلاط و اعصا و صلابات و درد باد و نفخ سپرز و احشاء و ضماد بخته او بجهت جمیع سموم
قتاله نافع و باید سه روز با شراب شیرین استعمال نمایند و قدر شربتش تا دو مثقال و از تخمش نیم مثقال و عصاره
بیخش در منافع تر و بعد از مضغ در سینج او در طوبتی نمایند که عصاره توان گرفت و روغن او و در آثار مثل آنست
و رزیت اسلیم نامند **افیقون** یونانی نباتیست شبیه با افیقیطس بکر در بود و در زراعات مبرد و محرور و در اقلیم
را دعه مستعمل و ترنبا و جایز نیست **ایمدون** یونانی اسم نباتیست ما بین شجر و گیاه و منحصر در ساقی
و برگش زیاده بر دوازده علوینی شعبه گل وی بی ثمر در شهای او باریک و سیاه و ثقیل الرایحه و بی طعم
سرد و تر ضمادش مانع بزرگ شدن پستان خصوص با روغن زیتون نارس و آشامیدن او مانع توالد زن
و مرد و قدر شربت از برگ و بیخ او جهت قطع توالد سه مثقال است که با شراب بنوشند **افیعی** اسم عربی

مارات

مارست و بعربی حیه است و اقسام او را اسامی بسیار است و بزرگ و کوچک و سیاه و مایل بسرخی و مایل بتیرگی و ابلق و غیر آن
یافت میشود و بهترین او ماده است و ماده مایل بسرخی است و ماده را چهار دندان میباشد و بر نر او دو دندان و باید جوان
باشد و علامت جوانی سرعت حرکت و همیشه سر را بلند داشتن است و باید چشمش مایل بسرخی و سرش عریض و جلدش
صلب و مایل بباریکی بوده از آب و عمارات و جنگل و شوره زار دور باشد و در آخر بهار صید شود و بعد از صید بی تنبل
در زمانی قطع کنند و طریق آنست که سر او را دنباله او بهم بسته بقدر چهار انگشت از سر و دنباله بیکضرب قطع کنند و بر جرم
خون و بعد از قطع سر و دنباله بد حرکت باشد استعمال نباید کرد پس از قطع باید پوست او را و جوف او سواه داخته و بعد از آن
استعمال کرد بغایت حار و یابس و مجفف و محلل است و چون با آب و شبت و روغن زیتون طبخ نمایند و با کنند
تناول نمایند مواد غلیظه را باطراف جلد دفع کند و تحلیل میدهد و در مجذوم این معنی به تجربه رسیده است و از خوردن بسیار
او بدون تعرق و شره و مثل فلس ماهی پوست میریزد و کم اخلاط متعفنه لطیفه را استحاله بلحم کند و کثیفه را بتقشر جلد دفع میکند
و خوردن او جهت سمومات مشروبه و ملدوغه و ضعف بصر و درد عصب و برص و منع خنازیر و حفظ جوانی و تقویت
قوتهای حیوانی و حواس و طول عمر مؤثر است هرگاه هر سال یکبار تناول نمایند و ضماد گوشت خام او جهت رفع تمیه کرده
افعی و اقسام مارها بغایت نافع و بجهت داء الثعلب و داء الحیه و تحلیل خنازیر و اوجاع مزمنه بارده نافع و اکثار آن
محرق اخلاط و مصدع و مصلحش شیر و رب میوه‌هاست چون هفت عقد از افعی سوی ریسمان سرخ از غزل نافه کرده با رازی
هر یک گره بزنند بستن آن ریسمان را بر گردن صاحب خناق جهت رفع علت بالخاصیه مجرب دانسته‌اند و نمک افعی
که جوف او را پر کرده باشند در افعال ضعیف‌تر از گوشت اوست و قرص افعی در افعال قریب باو و طریق ساختن و اکه بعد
از اخراج جلد و جوف او چند بار بشویند و خشک کرده در دیگ سفال یا مس قلعی خود در یا آب بقدری که او سو
بپوشانند و اندک شبت و اندک نمک چندانکه بجوشانند که مهرا گردد پس گوشت او را از استخوان جدا کرده در هاون
سنگ بکوبند و بقدر ربع او یا مثل او نان خشک میده پاکیزه اضافه نموده با مرق گوشت او خمیر کرده قرصهای تنک
بوزن یکمثقال بسازند و با اندک روغن بلسان ته‌ها چرب کنند تا منکسر نشود و قرص نان اگر ربع او باشد بهتر است
و نخودی که در حین جوشانیدن گوشت او با او بجوشد در افعال قریب بقرص است **افیوس** یونانی اسم نباتیست ما بین
شجر و گیاه و ساقش بی‌زغب و شاخهای او باریک و هر سه عدد و زیاده نمی‌شود و برگش شبیه ببرگ سداب
و بسیار سبز و ثمرش مثل خیار کوچک مدور با شکل سیاه و گلش زرد و صدفی و بیخش بقدر امرودی و پر از رطوبت
و چون خشک شود باطن او سفید و ظاهرش سیاه میباشد و در دوم گرم و خشک و لذاع و آشامیدن او علیل اوقتی

واسافل ان مسهل و مجموع ان منقی و مسهل بلغم و قدر شربتش سه قیراط و از رطوبت ا پنج قیراط است و مولف تذکره گوید

که رطوبت در ثمر اوست و جهت تحلیل صلابات و جلای بیاض چشم نافع است **افیتمون** یونانیست و معنی دواء الجنون است

و ان نباتیست بسیار سرخ و مرفوع ان مثل خیاطه و برگهای بسیار ریزه و گلش سرخ و تیره و تخمش از خردل ریزه تر

و سرخ مایل بزردی و بر نباتات و اشیائی که نزدیک باو باشد می تند و تخمش شبیه بزردک و قصاری گویند که در حوالی

ان چیزی میرویده و طعمش تلخ و با اندک تندی و گلش زنجبه دانه می بندد در سیم گرم و در دویم خشک و محلل و ملطف

و مسهل بلغم و سوداء و جهت نفخ و امراض دماغی و کرم معده و سرطان و جنون و مالیخولیا نافع و بالخاصیه جهت امراض

سوداوی و شقیقه سوداوی بعید و چون یکهفته هر روز ده درهم او را با نصف رطل شیر تازه جوشانیده و پانزده مثقال

سکنجبین بنوشند جهت رفع خفقان و توحش مالیخولیا و تشنج مجرب و چون ده درهم تخم او را در لته بسته در دو ثلث

رطل شراب کهنه جوشانیده روز دیگر فشرده صاف نموده صاف او را با یکنا دقیه شربت بنفشه و شربت گل در روغن

بادام شیرین بنوشند اسهال مره سوداء در نهایت قوت کند بدون مضرت و باعث ضعف نمی شود مولف تذکره نفی

رطل دانسته اند و قدیم بر مولف مالایسع نموده و او سوء اعتقاد داشت که یک رطل او سه و نیم رطل تا چهل روز باید

جوشانید و مطبوخ او با مویز جهت مالیخولیائی که از مداومت شراب بهم رسیده باشد نافع خصوصا که با بنفشه و اصل السوس

و بادرنجبویه و گل گاوزبان باشد و چون ضعیف الترکیب است زیاده از یک دو جوش نباید داد و مضر صفراوی

و حار المزاج و مورث غشی و مصلحش بنفشه و کتیرا و قدر شربتش تا سه مثقال و در مطبوخات تا دو درهم و بدلش لاجورد

و حجر ارمنی است با کوزن و نیم او حاشا و دو دانگ و تربد و تخم او سوزنان ایدرزم گویند **افسنتین** بلغت یونانی

اسم نباتیست مابین شجر و گیاه شبیه ببابونه گاوچشم برگش مثل صعتر و غبار ناک و سفید و ساقش مثل برگ کاف

و ابنوه و ساقش بلند و گل او مثل گل بابونه و از ان ریزه تر و تخمش شبیه باسبند و با تلخی و قبض و بوی او عطری

نقیظ و قسمی سو برگ مثل برگ زردک و سفید و گلش زربی و اوراق سفید و در مصر بسیه نامند و نیکوترین اقسام

اوست و بهترین اقسام رومی طرسوسی و سوریست که با حرافت و تلخی و قبض باشد در اول دویم گرم و در اواخر خشک

و مفتح و ملطف و مقوی و مسهل صفرا و سایر اخلاط معده و منقی عروق و سینه و شش و مقوی بدن و جگر و معده

و سر و مدر بول و حیض و عرق و شیر و کشنده اقسام کرم معده و تریاق سموم مشروبه و ملدوغه و محلل ریاح و جهت

یرقان و رعشه و سکته و تبهای عفنی مزمن و ماء اصفر و طحال و با نار دین جهت درد معده و با افیتمون تنقیه

سودا نافع و چون چند روز از اب طبخ هر روز بیست مثقال بنوشند جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد

حوش رنگی و البسی محل

افسنتین

مجرب در دو درهم او جهت گزیدن عقرب عجیب النفع و با شراب جهت سم شوکران و با سرکه جهت نظر نافع و جهت بواسیر

و شقاق مقعد و اخراج اخلاط حاره که بسبب ادویه مشروبه در معده بهم رسیده باشد بسیار موثر و قطور او با زهره

بز و روغن بادام تلخ جهت امراض گوش و کری قدیم مجرب و فرزجه او با عسل مدر حیض و حمول او با مرهم جهت حب العرق

و ضماد او با اب جهت تری و بکار مطبوخ او در شراب جهت درد گوش و طلاء مطبوخ او در میفتج جهت درد چشم و با عسل جهت

رفع ازرقی تحت پلک چشم و در سرکه جهت مفاصل حار و سائیده او با موم در روغن گل جهت درد سینه و درد جگر

و درد معده کهنه مجرب است و محلل صلابات و جهت داء الثعلب و داء الحیه و بواسیر و صلابت رحم و ورم سپرز ضماد گرم

نافع و اکتحال او جهت دمعه و غشاوه و دستر خا جفن و کد ا شتن او در میان متاع مانع کرم زدن ان و امیختن

ان با مرکب باعث منع ارضه از کتابی که بان مرکب کتابت کرده باشند و طلاء او با روغن زیتون بر بدن

مانع مقاربت پشه و دود او جهت گریزانیدن هوام و پاشیدن اب طبیخ او کشنده کیک و مصدع و مضعف

دماغ و مصلحش انیسون و در محرور شربت انار و قدر شربتش یکمثقال و در مطبوخ از پنج درهم تا دو درهم و بدلش

در معده بوزنش اسارون و نصف او بلیله زرد و بجهت جگر عصاره غافث و جده و مقیرم بیز بدل او می نوید

و عصاره افسنتین که اب او را در افتاب خشک کرده باشند در افعال قوی و مفتح سده و جگر و جهت تبهای

کهنه و مرکبه و تقویه معده و تنقیه ان از اخلاط مراریه و استسقا و نیکو کردن رنگ رخسار و صلاح فساد مزاج نافع

و مورث کرب و صداع و مصلحش ربوب و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش سه وزن افسنتین است یا غافث یا کمافیطوس

و شراب او مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت امراض جگر و سپرز و ربو و تفتیح سده و برانگیختن اشتها و تقویت

هضم و ازاله گزاز و قولنج باطنی و دفع کرم معده و سموم حیوانات و شرب و بر نافع است و مانع وبا و حدوث امراض

و طریق انست که نود مثقال افسنتین را در شش هزار مثقال اب انگور چندان بجوشانند تا ثلث برسد پس ماه

گذاشته بعد از ان صاف نمایند و اگر سی مثقال را با پانزده مثقال دارچینی و پانزده مثقال سلیخه نیم کوب

کرده در ده هزار و ششصد مثقال شراب محفوظ نموده سر ظرف را مستحکم ساخته بعد از ماه صاف کنند پسندیده است

و روغن افسنتین که در چهار رطل روغن زیتون یا روغن کنجد یک رطل گل افسنتین کرده چهل روز در افتاب گذارند

جهت برودت ظاهر و باطن و نشامیدن پنج درهم او جهت رفع یرقان و سده جگر و سپرز خصوصا با سکنجبین

عسلی و جهت تقویت معده و رفع احتباس حیض و سم فطر و اخراج کرم معده و خوردن او قبل از شراب نافع مستی

و بعد از ان دافع خمار و قطور او جهت کرم گوش و ریاح ان و طلاء ان جهت درد چشم با قیروطی جهت تقویت معده

رفع عسر الحمل

[illegible]

افیون

جهه زحیر مجرب

افرنج افیون
افقراسیقون افرزن افسنتین
افراسیون افاریقون افیس
افرنجکان افارن
افلاطون افلوسالین افادیه
افیغرون افودس افیقس افیود
افیوسفاقس افیقون افیمونا
افیغاین اقحوان

در دوران نافع است **افیون** اسم یونانیست و بمعنی سبب است و بفارسی تریاک و بعربی لبن الخشخاش نامند و گویند
مراد از ان شیر منجمد خشخاش سیاه است نه سفید و بهترین او مایل بسفیدی و صاف است که در آب زود حل شود و از آتش
زود مشتعل گردد و در آفتاب بگدازد و قوی الرایحه باشد در چهارم سرد و خشک و از خشخاش در آخر دویم و مخدر و منوم
و مسکن دردها و قابض و مانع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیوانی و جهة اسهال و سحج و قرحه امعا و سرفه و ضیق النفس و رمد
و نزلات و صداع که از حرارت باشند بالطبع نافع و اگر از مواد بارده باشند بسبب تحریر مفید و ضماد او جهة
درد سر و تسکین قروح و ورمهای حار و بازرده تخم مرغ بخته و زعفران جهة حمره و باشیر دختران و زعفران
جهة نقرس حار و رمد و فتیله او با مر مصاف و زعفران بالسویه جهة زحیر مجرب و قطورش با روغن بادام و مرزنجوش
جهة درد گوش و با موم روغن جهة جرب و حکه نافع و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوت ان و مسقط اشتها و قوت
باه بشرط مداومت و مضر فهم و مصلحش جند و فلفل و فرفیون و دارچینی و قدر شربتش یکعدس تا چهار قیراط و زیاده
از کیا انک ممنوع و دود دهد هم ادکشنده و بدلش سه مثل او بزرالبنج و گویند بیخ لفاح و در احتباس طباشیر و کافور
و کهربا **افلنجه** تحقیت شبیه بحب زول و تند بو او با عطریت شبیه ببوی سیب و بغایت سرخ و طعمش تلخ و باشش
بقدر زرعی و برگش مثل برگ بادام و گلش سفید و غلاف تخم او مانند بزرالبنج است و ان هند خیزد و زرد و سیاه
او زبون و گویند او قسم کوچک کبابه است در دویم گرم و در اول خشک و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مفتح
سده و محرک و مقوی دماغ و مسخن معده و مفتح دم سایر سموم و از رفع ارتزه و طلای او با روغن زیتون
در حال رفع گزیدن عقرب بیکند و مصدع و مورث خناق و مصلحش روغن بادام و قدر شربتش تا دو مثقال است
افنج معرب از افشرده فارسی و بعربیه عصیر نامند و ان مخصوص ابب فواکه است **افلیون** بحذف واو
اسم شیخ جبلاست **افقراسیقون** بونجه است که ان حند قوقی باشد **افربنون** فرفیون است **افنتین** بوزن بین
و بیا اسم رومی فرفیون است **افراسیون** نغاست **افاریقون** ربق است و گویند مارزیونست **افیس**
بیونانی اسم فرنجمشک است و افرنجمشک غیر ان است **افروذیطانس** قسم اول ذیقو جنس است **افاسون** اسم رومی
زبرجد است **افلاطون** مقل ازرق است **افلوسالین** حجر القمر است **افادیه** ادویه خوشبوست که در طعامها کنند
افیغرون افنیوس است **افودس** اسم یونانی جراد است **افیقس** اسم یونانی عصفر است **افیود**
بیونانی برور است **افیوسفیاقس** بیونانی تخم خبازی است **افیقون** بیونانی بادآورد است **افیمونا** بیونانی
دارچینی است **افیغاین** بیونانی سداب است **اقحوان** اسم عربیست و بیونانی ادبیاپس و بفارسی بابونه

کاوچشم

کاوچشم نامند و نوع صغیر را بهار گویند بری و بستانی میباشد و شاخهای او باریک و برگش شبیه ببرگ گشنیز و بابونه
و گلش زرد و مدور و بر اطراف او برگهای ریزه سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرایحه و باندک تلخی و فی الحقیقه
صنفی از بابونج و فرق انست که بابونج تخم دارد و او ندارد و مستعمل گل اوست در سیم گرم و در دویم خشک و مسخن
قوی و محلل و مفتح سده جگر و افواه عروق و ملطف و مدر عرق و بول و حیض و مسقط جنین و با قوت تریاقیه و
مفتت حصاة و محلل خون منجمد در مثانه و ورم مقعد و جهة درد مثانه و صلابت سپرز و استسقا و قراقر معده و باه سکنجبین
و با نمک مسهل سودا و بلغم و لعوق او جهة ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس در طبیخ او جهة صلابت رحم و طلاء
اب تازه او بر انثیین و دبیب و کنج ران مقوی باه و جلاء و ضماد او جهة التواء عصب و با موم روغن جهة
ورم صلب و شربت نیم مثقال او با سکنجبین جهة برگتحین اشتها نافع و فرزجه او مدر حیض و منقی رحم و اکثار او
مصدع و مصلحش سکنجبین و مکرب معده و مصلحش انیسون و بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بابونج است و قسم
صغیر او در دویم گرم و در اول خشک و در افعال ضعیف تر از اول و با شراب جهة بیگر شدن رنگ رخسار و تکلیف
ورم صلب و اکتحال خشک او جهة تقویه طبقات چشم و ظلمت بصر و جلا و ثار و قروح و رفع نزول اب نافع است
و روغن اقحوان که گل ان را در چهار مثل ان روغن زیتون با روغن کنجد کرده چهل روز در آفتاب گذاشته
باشند جهة بفتح جراحات اعضاء عصبانیه و التواء عصب و ورم اسافل بدن و مقعد و صلابه رحم و درد گوش
و تفتیح سده و مسامات و ادرار بخون عرق نزد شاشیدن بچند رم او مدر عرق و جهة رفع قولنج مفید است
اقاقیا بلغت یونانیه اسم عصاره قرظ است و او ماء از ثمر نوعی از مغیلان که قرظ نامند قبل از رسیدن ان
افشرده میگیرند و قبل از جفاف یاقوتی رنگ است و بعد از ان سیاه میشود و در دویم سرد و در سیم خشک و مغسول
او در دویم خشک و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مجفف و رادع و غیر مغسول او بالغ و جهة بواسیر
نزلات و اسهال اکلا و ضمادا و مقوی اعصاب مسترخیه از احیا و بسبب امراض و ضمادش جهة ورم حار و باد سرخ
و ورم رحم و مقعد و داحس و براء مدنی حد قره و سوختگی اتش و با گل سرخ و برگ مورد جهة ادرار عرق و با لادن
و روغن گل جهة قطع اسهال اطفال مجرب و مورث سده و مصلحش روغن بادام و شربتش با یکدرهم و بدلش پوست
عل و صندل است و گویند حضض واخیر البدل است **اقیمون** بیونانی نباتیست شبیه ببادآورد و اهل مغرب راس
الشیخ نامند برگش مثل بادآورد و ساقش کوتاه تر و غلیظ تر از ان و گلش مثل او در غار و غارهای جوانب برگش
مثل سوزن و ساقش تازه او سایرت کننده نمیوزند و تخمش از قرطم ریزه تر در دویم گرم و در اول خشک و بسیار

اقاقیا

قطع اسهال اطفال مجرب

اقیمون

لطیف و چون خشک شود تلخ و باشد که میسیاه گویند جهت کزاز و تشنج عرقی با شراب مجرب و جهت مزمن و شدخ
عضل ضمادش مفید و تخمش با شراب جهت رفع سموم نافع و مضر کرده و مصلحش خشخاش و قدر شربتش از [illegible] درهم
تا چهار درهم و بدلش سکاعی است و نزد متاملان فرقی میان افسنتین و نبات نهتر غاز نخواهد بود و ظاهر اسم یافاه نهتر غاز
باشد **اقط** بفارسی کشک نامند و ان دوغی است که از طبخ منجمد کرده پس بخایندن بعد از رفع مایه خشک
کنند سرد و خشک و دیر هضم و قابض و مبرد و بریان کرده او جهت اسهال مزمن بغایت نافع و ضماد سوخته او
جهت داء الثعلب و رفع نزف الدم و برابر سفید و با شیر جشه و جو سوخته با سویه جهت خراز مجرب است که اول سر
بروغن گل سرخ چرب کرده بعد از ان طلا کنند و مولد ریاح و بلغم غلیظ خام و سده و مصلحش جوارشات و گل قند است
اقلیما بیونانیه اسم ان چیزیست که از گداختن جسد مستقر فر مانند مس و نقره و طلا مثل کف و در بر روی ان و در تحت
ان منجمد گردد و انچه در تحت بهم رسد باز جمله کفاوست که بعد از گداختن و بهم رسیدن کف بسبب حرکت ان طرف بعضی اطراف
تحت جمع میشود و بهترین او طلائیه و انچه در رنگ شبیه باصل ان فلز باشند و طلائیه مایل بسبزی و فضی سفید و سیاه
و طلائیه از غلبه بوره است که بر طلا میزنند و گویند کاذه هم میسیاه و در قشت نیز هست هر یک در طبع مثل معدن ان
و پیوسته زایل براد غالب و مجفف و مقوی باصره و منقی جراحات و جهت بردن گوشت زاید و رویانیدن گوشت تازه
و رفع تعفن زخمها و بیاض عین و بهق و جرب و سبل و ناخنه و دمعه و غشاوه و نزول اب و طلاء او رادع
اورام و جایا کلف و اثار سیاه و رافع سرز و با زعفران و افیون رافع مفاصل و نقرس است و خوردن طلائی
و یک قیراط جهت خفقان و تقویه دل نافع و مستعمل از و محرق مغسول و بدلش مرداسنگ محرق مغسول است و مولف
تذکره گوید که چون جمع کنند ذهبی و مرقشیی او را که خفتن و بعد از گداختن در عسل بریزند تا سرد شود یک جزو او
پانزده جزو مشتری سیاه کشش کنند و مجرب است و حقیر این معنی را موقوف بشروط صحیحه مخفیه میداند **اقماع الرمان**
نارمشک است **اقرقو معسا** قرقر معارات **اقیوس** بیونانه کمرزی است **اقسا** ماذریون سفید است **اقاقلس**
بیونانه تشیز جست **ابو قسطاقوس** دبق است **افاردن** اسم رومی وج است **افوطیطاطس** گل طبق عدس است **افونوسیون**
رعی الابل است **افارد** کرویا است **اقطی** بیونانه خمان کبیر است **اقسا** [illegible] بیونانه سکاعی است **اقسا** [illegible] بیونانه
بادآورد است **افولاوسموم** دهن بلسان است **ایتمارون** بیونانه سورنجان است **اقوبیض** بیونانه خانق النمر است
بیونانه ماش است **اقوماردن** [illegible] زبانه بری است **اقوقوا** هندی عاقر قرحات **اقواص الملک** جوز الکوثر است **اقلادوس**
بیونانه طرفا است **اقلادیوس** بیونانه الحزه است **اکلیل الملک** نباتیست برگش مدور و بقدر درهم و شاخهای او باریک

و دراز

و درشت و صلب و بعضی منبسط بر روی زمین و بعضی را ساق بقدر زرعی و گلش زرد و ریزه و بعضی را گلش و بعضی
سفید و پراکنده و ثمرش مثل غلاف تخم ترب و هلالیا شکل و در غلاف تخم مدور ریزه تا بخردل و بعضی را تخم شبیه
بحلبه و بعضی را غلاف غیر هلالیه مرکب القوی و حرارت و یبوست در او غالب و محلل و منضج و قابض و مجفف و ملطف و مقوی
اعضا و ملین اورام و جهت صداع و شقیقه و حبس نزلات و درد جگر و معده و سپرز و امراض مقعده و رحم شربا و ضمادا نافع
و جهت تحلیل فضول باطنی و طلای بجهت او با سفنج جهت اورام مرکبه و حاره و چشم و رحم و مقعد و انثیین و طبیخ او با
شراب بجهت قروح شهدیه سر و با افسنتین جهت ورم جگر و سپرز و معده و قطور عصاره او جهت درد گوش و اشامیدن سه درهم
او با تخم سفنج جهت ورم احشا نافع و عصاره او با زعفران در تسکین گل [illegible] مجرب و طبیخ او جهت ربو و تفتیت حصاة و
جهت تقویه امعا و تنقیه و تسکین درد معا مفید و شربا مضر انثیین و مصلحش عسل و انجره و مرزه و قدر شربتش از مثقال [illegible]
عصاره او بیست درهم و بدلش بابونج است **اکلیل الجبل** نباتیست بقدر زرعی و برگش دراز و باریک و انبوه مایل
بسیاهی و شاخ او صلب و گلش در میان برگها مایل بسفیدی و ازرقی و ثمرش صلب و مایل باستداره و تخمش ریزه و برگ
شکوفه او بادرنگ تلخی و تندی و خوشبو و او غیر فرد ماناست در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و محلل ریاح و مفتح سده
جگر و سپرز و منقی ریه و جهت درد جگر و یرقان سوداوی و سرفه مزمن و استسقا و سنگ گرده و مثانه و ضماد او جهت تحلیل اورام
مزمنه نافع و مضر محرور و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش افسنتین است و چون اشکم صید را از احشا خالی
کرده و از این گیاه پر کنند منع تعفن او بکند و در منع تعفن لحوم بهتر از نمک است **اکمکت** بلغت هندی سنگی است
بقدر مازو مستدیر و سیاه و سبک و قسمی مایل بطول بقدر بلوط و چون حرکت دهند صدا از جوف او مسموع شود
و در جوف او سنگ کوچک موجود است و قسمی انطالیا مستدیر و کوچک تر و قسمی دیگر شبیه با او بزرگتر و سفید و در جوف او
چیزی سفیدی مثل ریگ در سیم سرد و خشک و محلل اورام و حابس نزف الدم و چون در پوستی بسته بر بازوی چپ زنان
ببندند جهت عسر ولادت بغایت ازموده و تعلیق بار لسیان سرخ جهت حفظ جنین و منع اسقاط و نگاه داشتن
او در دست راست جهت غالب شدن بر خصم و تعلیق او بر درخت جهت منع ریختن ثمران و حمول ان که با شیر دختران ساییده
باشند جهت حامله شدن زنان عقیم بسیار موثر است و مراد از اکمکت دو قسم سیاه است و دو قسم سفید و در احجار مذکور
میشود **اکارع** جمع کراع و ان را بفارسی پاچه نامند بهترین او پاچه گوسفند است و بزغاله است لزج و دیر هضم
و بعد از انهضام مولد خون صالح رقیق و معتدل الاعضا و جهت ناقهین و صاحبان سهر و سوداء محترقه و سبج و خشونت
حلق و سینه و تشقق لب و زبان و گرفتگی اواز و سرفه یابس و سل و دق و نفث الدم و عسر بول و هزال مفرط و [illegible]

رخم و التیام شکستگی استخوان و با صمغ عربی جهت تجفیف و اسهال مراری و منع لذع مواد حاره و رفع سفرت و دواء حار مشروب و آب پاپیه جهت سرفه حار و تلیین طبع یابس المزاج و حقنه او جهت مغص و زحیر سوداوی مجرب و نطول او جهت یبوست دماغ و ضعف آن و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلاء روغن جوف پاپیه با زعفران و زعفران و روغن گل جهت تسکین درد سر و صرمان مفاصل مجرب و مولد خون و قوت و مصلحش شراب کهنه و سرکه و عسل و نانخواه و ماکرفس و دارچینی و مانند آن و استخوان سوخته او در رفع زحیر الدم جراحت و جبر جهت ساقط کردن دانه بواسیر موثر است

اکشوث کشوث است اکوهک ارزوت است اکو دس جوز رومی است اکو البحر لفیف البحر است اکل نفسه فرفیون است و گویند کافور است اکراد نوع کبر صامر یوماست اکسیانوس بیونانی جنده است اکوفیلس بیونانی حرمانه است اکو مالس ابوخلسا است اکرمس کرفس است اکیس اسم ترکی روح است اکی بفتح الف و سکون کاف اسم هندی عود است اکرحت بهندی جوز است الیه بفارسی دنبه گوسفند است گرم و تر و محلل اورام صلبه و ملین اعصاب و چون یک عدد دنبه گوسفند نر را حصه کرده هر روز یک حصه را با عاقرقرحا و زنجبیل و ترب بخورند جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند و چون دنبه را ورق کرده بر عضو ببندند تا متعفن شود جهت تشنج یبسی و گزاز و مواد متحجره مجرب و دیر هضم و مکرب و ردی الغذا و ضعف قوت هاضمه و مولد تخمه که چرب باشند در معده مرجب مغاثه شود و مصلحش آب کوه و سرکه و ادویه حاره است الوین بیونانی اسم نباتیست کمتر از ذرعی مایل بسرخی شاخهای او باریک و صلب و پوست او سیاه و برگش ریزه و گلش نرم مایل بسرخی و زردی و تخمش شبیه بکفدر و با رطوبت و تند طعم و تخمش شبیه بتخم افتیمون و نبت او در کنار و کنار آبها در سیم گرم و خشک و جالی و مفتح و مقطع و یکدرهم از تخم او تا دو مثقال با یکدرهم نمک و چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهت رفع جنون مستحکم و مرض البلاغ بغایت موثر و پوست بیخ او در این فعل قوی تر و جهت یرقان اسود نافع و مورث سحج و مصلحش کتیرا و عناب و قدر شربتش تا سه درهم و از پوست بیخ او تا دو درهم است البب بعربی اسم درخت خار داری است شبیه بدرخت اترج و برگش ریزه تر و شبیه ببرگ زیتون و خارش بیشتر و نضارت و سبزی او زیاده تر و سم کل حیوان و از دفلی قوی تر چون داخل غذا کنند هر حیوانی که بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کنند در ساعت کور شود و منبت زیون ترین این نبات بلاد تهامه و جبل شراة است الوس و الوس بیونانی بمعنی نیز نابات الکلب و آن گیاهیست شبیه بگیاه پنبه و با خشونت و برگهای اسفل و سفید تر و مابین برگهای تخمش شبیه به ترمس و آن در میان دو پرده است رنگش مابین سیاهی و سرخی و گویند از عکرش و ثیل است در دوم گرم و خشک و جالی

انار و محلل اورام و با شوکران جهت ورم خصیه عجیب النفع و بالخاصیه جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب است و صداع و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا یک مثقال است البنج بلام ساکنه و نون مفتوحه لغت یونانیه بمعنی الاصل است و آن بیخ نباتیست شبیه ببرزد و گل و برگش منبسط و بقدر برگ ... گلش سفید مانند گل زرد و گل و تخمش سفید و طولانی و خار دار و طولانی و کمتر از برنج و در شاخهای او قبه مثل جوز و بهترین او هندی در آخر دوم گرم و خشک و با ادراک تلخی ... تذکره سرد و تر در سیم میدانند و بالخاصیه تخم او جهت نزف در هر خلطی که باشد مجرب میدانند و باید روز اول نیم درم او را با سه اوقیه سکنجبین بخورند و روز دوم نیم مثقال برگ و تخم ... هر یک که باشد با شراب و عسل جهت سقوط مشیمه مجرب دانسته اند و بیخ او جهت تقطیر البول رطوبتی نافع است الومالی بیونانیه بمعنی عسل تخیین است و آن رطوبتی است شبیه بصمغ بلکه از ساق درختی حاصل میشود و بهترین او براق و صاف شیرین غلیظ است در سیم گرم و در دوم تر و شراب او قیه او با شراب او قیه آب مسهل فضول خام و مره الصفراء و اخلاط ردیه و جهت جرب و قروح و در مفاصل نافع و روغنی که از شاخهای درخت از جوشانیدن آن بار و غنها میگیرند طلاء او جهت درد عصب و جرب متقرح و اکتحال او جهت ظلمت بصر نافع و شارب الومالی را کسالت و سبات بهم میرسد و باید بخواب و حرکت دهند و مصلحش سکنجبین و قی است النافی لسان الابل است الیام بیونانی خطمی است ابج زعرور است الیون بیونانی اسم است الط سوسنبر است الاو بیونانی زیت است الوین بیونانی صنوبر مکی است السین بیونانی ملح است المقطرون کهربا است الـسا نانخواه است السنر العصافیر لسان العصافیر است الاطنی لبلاب است الوج مؤلف جامع الادویه گوید که چون او شبیه به پیش است در شکل و در بلاد عجم کار زرگ مانند و مؤلف اختیارات نوعی از مخلصه شمرده الاینون بیونانی راسن است الماس ماس است البطوط کشت برکشت است الاکلند اسم ترکی زرد آلو است الوع اسم فارسی عقاب است الـمه اسم ترکی تفاح است الاملاک بلغت دیلمی فاشرا است الیک اسم ترکی نخ است السنی اسم هندی بزر کتان است الاچی اسم هندی قاقله است الماقن بیونانی لبسان است ابلج درخت هندی و معروف است و مستعمل قشر میوه آن و چون در شیر کیف سازند اچار مانند و گویند شرط است که تازه او را چند روز و بعد از آن خشک کنند و آنچه در شیر پرورده نشده باشد تلخ و بسیار عفص در دوم سرد و در سیم خشک قابض و مانع ریختن مواد بمعده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن و دافع اخلاط سوداوی و محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب دهن و خون بواسیر و زحیر الدم و مجفف رطوبت معده و مقوی دل و چشم و معده و احشا و اعصاب و ملطف و مسهل سودا

و بلغم رقیق بعصر و بارز و کنار و آب تقاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و دشمیدن سفوف او با قند بالسوید هر روز
پنج درهم با آب گرم جهت سحج و جرب بواسیر و نواصیر و ضعف معده و باصره و تاریکی چشم مجرب و قطورات منقوع او
که گویند حیف اینده باشند جهت ازاله بیاض عین آزموده است حضر شاهر گاه بعد از در شعشا آمله را افشرده تا شراب
آمله را تازه کنند و شربت معمول از آمله و افسنتین در تقویه معده بعدیل در روغن او که با برگ مورد یا پوست پنج صنوبر با تیر
بحثه دا آب تسبیح آن با مثل آن روغن کنجد و زیتون جوشانیده باشند جهت تقویه معده و سیاه کردن و رویانیدن
و رفع اعیا و تقویه اعصاب و جروح مقعد و رعشه نهوض اطفال مجرب دانسته‌اند و چون خار را با آب آمله خضاب کنند
موی را سیاه کند و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و در مطبوخ تا ده درهم و مضر سپرز و مبرودین و مصلحش سنبل و عسل و مولد
قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال بوزنش هلیله کابلی است و آمله پرورده ملین طبع و مقوی اعضا
باطنی و ماحمر و قاطع نزف الدم و جهت بواسیر و نواصیر و مدادمت او حافظ سیاهی موی است ام غیلان درخت خار
داری است جبلی و بادیه و عوام طلح نامند و اهل بادیه ثمر و بفارسی مغیلان گویند و صمغ او را صمغ عربی گویند
و ثمرش را قرظ و ضبط و عصاره ثمر او را اقاقیا گویند و قسمی بقدر درخت سیب و از ان کوچکتر و ساقش سطبر و در اول
سفید و چون کهن گردد مثل آبنوس سیاه شود و قسمی پر خارتر و ساقش سیاه رنگ و بسیار بلند میشود و برگ او از
ریزه‌تر از برگ سیب و گلش سفید و ثمرش مثل غلاف باقلا و لوبیا و دانهای او بقدر ترمس و سرخ و بان چوب
جیرفات سوداغی میکنند جمیع اجزاء او در دوم سرد و خشک و حابس فضلات و رادع و نطول مطبوخ خار و برگ او
جهت تقویه اعضاء مسترخیه و نشا میدن او قاطع اسهال و مفتح سدد و ضماد برگ تازه او جهت التحام جراحات
و رفع اورام و بوس و مطبوخ او جهت بروز مقعد و رطوبات رحم و ثمرش در کشی بچه زائیده و قائم مقام مازو و عصاره
و برگش و ثمرش تازه قاطع نزف الدم و نفث الدم و پوست شاخ و ساق او جهت خون جراحات تازه بسیار نافع و عمده
اجزاء و روغن طبیخ صمغان است و طبیخ او جالیه و سنون آن جهت استحکام لثه و مسواک او مقوی دندان است و اکثر
اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده اند اشتباه میشود که قرظ و ام غیلان در طلح غیر کیکر باشند و بعد از تامل
رفع اشتباه میگردد ام دربان بلیسانی نام است شجری است برگش شبیه به برگ کبر و رایحه برگش با تندی و ثمرش بقدر نخودی
کوچک و با سفیدی غالب و سیاهی کمتر و او را تسبیح میکنند منبت او اکثر مقابر بیت المقدس و آن نواحی است و مجموع
ایوب و شجره التسبیح نامند در اول سیم گرم و خشک و مفتح سدد و ملطف و محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنی
و مسکن بجنبش که معص گویند و تخمش در غلافی و بقدر دانه کتار و مایل بسردی و خشکی و آب تازه او و آب مطبوخ

ام غیلان

ام دربان

۴۲

برگ و شاخ او جهت رفع سموم هوام و سگ دیوانه گزیده و حضر ضماد عقرب و ضماد و شراب او جهت اورام و جرب یابس و عسر
بول و فواق و طلا او جهت کلف و قطور او جهت بیاض چشم و ذرور برگش جهت جراحات تازه نافع و قدر شربتش
از عصاره تازه او هفت مثقال و از مطبوخ آن چهار ده مثقال است امسوخ لغت بربری است یعنی آلیفی و آن نباتیست
مابین شجر و گیاه و مثل نی بند دار و مجوف و منبت او دشت سنگلاخ کنار آبها کبر و مغز سیاه میغزش بقدر شبر و زیاده و ساقش
خشنی و بقدر سطبری انگشت و از ساق ان شاخهای بسیار مجمع رویده و بند دار و چون کشیدن جواهر بندها را از هم جدا کند
و برگش مثل برگ زیتون و ثمرش بقدر نخودی و سرخ و بعد از خشک شدن سیاه گردد و بیخش خشنی و صلب و مرکب القوی
و در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی اعضا باطنی و مانع نزلات و شراب قابض جهت اسهال و طبیخ او جهت
فتق و قیله و منع علل مثانه و گرده و مطبوخ او با ابخره جهت سرفه و تنگی نفس و چون خشک او را بجوشانند تا آب بنصف رسد
و صاف او را تا نیم رطل بنوشند جهت ضعف جگر و احشا و دل مفید و هر گاه با آب انگور بجوشانند و هر روز تا کیل طل بنوشند
جهت فربه کردن بدن لاغر و بیکدرم و تنقیه رحم و ذرورش جهت قطع نزف الدم جراحات و رویانیدن گوشت موثر و قدر
شربتش تا پنج درهم است و مولف تذکره جنت امسوخ را منحصر در ذنب الخیل میداند اماریطن یونانی اسم نباتیست از نوع قیصوم
قدرش از ذرعی و برگش باریک و پراکنده و قبه او مستدیر و سفید و بعضی سرخ و بقدر فندقی و برگرد قبه دایره زرد
و بیخش باریک و منبت او کوه‌های پر جنگل در تنکابن بسیار دانند و در بلاد روم و فرنگ جهت ... ان تاج ترتیب
دهند گرم و لطیف و ملطف و مقطع اخلاط غلیظه و مدر بول و حیض و مانع ریختن مواد بمعده و منشف رطوبت
آن و با ماء العسل و محلل آنچه در معده و مثانه منجمد شده باشند و با شراب ممزوج با آب جهت قطع نزلات مجرب دانسته اند
و مستعمل از او حیران و کدنشتن در میان جامه مانع کرم زدن آن و مضر فم معده و مصلحش آب به و قدر شربتش سه قیراط است
ام وجع الکبد فنیقطس است و مولف جامع بغدادی حیران دانسته است ام الکلب شجری است ربیعی بقدر ذرعی
مایل بزردی برگش شبیه به برگ لاعیه و با ادنی خشونه و گلش زرد و شبیه بگل لاعیه و بدبو و منبت او مزارع و در بلاد
مصر بسیار است عصاره تازه او را دو مثقال برگ خشک او را دو درهم جهت گزیدن سگ دیوانه و تمام
مار و عقرب مجرب دانسته‌اند و با به و روغن زیتون بنوشند امعا جهت جمیع معاء آن روده جرانات است
از جمله اعضا عصبانی و قلیل الغذا و در سیم سرد و خشک و مولد قولنج و مصلحش جوارش عود و شراب و مطبوخ او
با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره جهت معده که از صفرا رقیق مانند سترالدم نافع است امبرباریس بفارسی
زرشک نامند و معروف است و از مطلق او مراد دانه بیرون کرده او است و در دوم سرد و خشک و با قوت

امسوخ

اماریطن

ام وجع الکبد

ام الکلب

امعا

امبرباریس

قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع ریختن مواد باعضا و قاطع صفرا و تشنگی و مسکن حرارت معده و جگر و غلیان
خون و با ادویه حاره خوشبو مثل سنبل و امثال آن مفتح سده جگر و مقوی جگر سرد و تر و سایر حمیات و اسهالها که از سردی و ضعف
جگر و احشا باشد و جهة استسقا و با ادویه حاره جهة مرطوبین و با اسفناج جهة تقویه اشتها و ابتدا و مانع قی و غثیان و مازعونی
جهة صلابه جگر نافع و ضماد او جهة [illegible] و با ادویه مناسبه جهة قرحه امعاء و اسهال که از ضعف احشا باشد نافع و ضماد زرشک رادع
اورام حاره و شربت آن که از آب زرشک و آب سیب ساده و آب لیمو نصف یکی باشند با شکر بقوام آورند و جهة رفع
سموم قتاله و گزیدن افعی و خفقان و غثیان و ضعف اشتها مؤلف تذکره مجرب دانسته و گویند چون آب زرشک و مروارید
اضافه کنند در اکثر امراض قائم مقام تریاق فاروق است و زرشک مضر [illegible] و مصلحش قرنفل و قابض الطبع و مصلحش شکر و شربتها
و قدر شربت از آب او تا پنج مثقال و جرم او تا یازده مثقال و از دانه او تا سه مثقال و بدلش مثل او گل سرخ و ثلث
آن صندل سفید است و عصاره زرشک در افعال قوی تر و الطف است و بدلش دو وزن آن زرشک دانه بیرون کرده است
و پوست بیخ زرشک ارغیس است و مذکور شد مؤلف مالایسع زرشک و قال [illegible] و آنیا دانسته و در خواص مثل زرشک
بیان فرموده و ظن حقیر آنست که قراقاطه قریب الطبع با زرشک باشد و زرشک قال قرانیا است و مذکور خواهد شد امونیاقی
بیونانی اشق است امبوس نانخواه است امامون بیونانی حماما است امعاء الارض خراطین است امیرسیا
عنقود است و معجونی را نیز مانند ام الخلول نوعی از حلزون است و بلغت مصریان دلینس است اماغیرون
خرنوب نبطی است اماطیطس بیونانی شادنج است امولیقون بیونانی ابار است امعالیا بیونانی بالنگو است
اموهمی برومی عکر الزیت امعاسین برومی آب غوره است امرود اسم فارسی کمثری است المدسا
بهندی کوکر و فارسی است انیلیس بیونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه در شوره زار و مواضع نمناک
روید برگش مثل برگ عدس و تخمش بقدر بزری و بیخش باریک و کوچک و گلش سرخ مایل ببنفشی و بد بو و تخمش
در غلاف رقیقی و قسمی از او کوچک و برگ و ساقش مرتفع نمیشود در اول گرم و در دوم خشک و مفتح و محلل
و مدر بول و باقوت قابضه و تخم و بیخ و گلش جهة عسر بول و درد گرده بغایت مفید و با سکنجبین جهة صرع
و فرزجه او با روغن گل و کثیرا جهة صلابت رحم و ورم آن بسیار نافع و ذرور برگش جهة زخمها و رویانیدن
گوشت مؤثر و قدر شربتش از یکمثقال تا نیم مثقال است انغرا بیونانی اسم نباتیست کوچکتر از درخت
انار و برگش مثل برگ بادام و عریض تر از آن و گلش شبیه بگلنار و دانه آن بزرگتر و تخمش سفید و کوچک و چون
خشک شود بوی او شراب ازو آید و منبتش کوهها است و مخصوص به زمانه یست معتدل و مفرح در نشاط و ابکار

قریب بشراب و بالخاصیه جهة رفع وحشت و حزن و تقویه حواس و ذهن بغایت مفید حتی اکثر حیوانات چون
از بیخ و برگ و شاخ او بخورند باعث انس ایشان و ضماد برگش و جهة منع زیادتی قروح خبیثه نافع و مؤثر است
انف العجل بلغت مغربی اسم ثمری است شبیه ببینی گاو و نبات او مابین شجر و گیاه و ربیعی و برگش شبیه ببرگ
کاسنی و از آن ریزه تر و گلش بنفش و شبیه بشب بوی بنفش و از او ریزه تر معتدل و باقوت محلله و مدر حیض
و آشامیدن طبیخ برگش او بالخاصیه جهة رفع سموم نافع و طول او [illegible] صلابات و مسکن درد و گزیدن هوام است اندروطالیس
بیونانی اسم نباتی است منبتش سواحل بحر روم شبیه بستان و بسیار سرخ و بد بو برگ و تخمش در غلافی مثل غلاف نخود و تلخ
و تند و در مغرب کلخ و طلاح نامند و ظاهراً نوعی از او قاقلی باشد در اول سیم و خشک و مدر بول و مفتح و محلل و تخم
او و طبیخ او جهة استسقا مجرب اطباء و جهة نقرس و سنگ مثانه و عسر بول و احتباس حیض بغایت نافع و طلاء او جلوساً
نافع و قدر شربت از تخمش یکمثقال است با شراب و امثال آن و از طبیخش با شراب تا یک ربع رطل انکیفی مؤلف
جامع الادویه امین الدوله گوید که آن گیاهی است منبتش حریم جبال گیلان چون بر روی او نشسته بر روی
زمین بخوابانند روز دیگر آنچه قسم نر است بار زهر است مشاهده کنند و آنچه ماده است بهمان هیات میماند و بلغت
ضعالبه خاوای نامند گرم و خشک و ضماد برگ حشیشا و با آب کوکر در یک روز بهق را زایل میکند و تخم نر او
بغایت مورث نعوظ مردان و از قسم ماده موجب شدت شبق زنان و آنکه از او با شراب مسموم کبدی که تا سه
شبانه روز شارب را بیدار نگذارد و خوردن روغن زیتون با آب گرم رفع خواب او میکند و قدر شربتش تا دو
درهم است اناغالس بیونانی اسم گیاهی است برگش شبیه بمرزنجوش و مایل باستداره و شاخهای او منبسط بر روی زمین
و مربع و ثمرش مثل غلاف و دانهای او بقدر خشخاش و بسیار تند و تلخ و گلش دو قسم او لاجوردی و قسم نر او
بغایت سرخ میباشد در آخر دوم گرم و خشک و جالی و جاذب و مجفف بالذع و مفتح سده و آشامیدن
آب او و تخم او جهة گزیدن افعی و ضمادش جهة بیرون آوردن خار و پیکان از اعضا و منع زیاده شدن
قروح خبیثه و طلاء آثار و غرغره آب برگ قسم ماده او جهة تنقیه دماغ از بلغم و سعوط او در طرف مخالف
جهة درد دندان و اکتحال او با عسل جهة قروح چشم و جلاء باصره و جرب کهنه و سبل نافع و مضر ریه و مصلحش
صمغ عربی و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش عرطنیثا است انف النفس نباتیست ربیعی شبیه
به جرجر و برگش بی تزنیف و گلش مثل ترهتیزک زرد مستطیله و برگهای سفید احاطه بر گل او دارد و با جرم آفتاب
میل میکند و مثل شاه دانه با عدم حرکت هوا حرکت می نماید و ساقش مربع مایل بسیاهی و در مصر و اطراف مصر و شام

بسیار است و در مجاری اینها میرود و چون حیوان نیز در ازار و بجوز و سیر کش زیاده میشود و خوردن او نیز باعث درد میکرد و در دویم گرم و در سیوم خشک و معتدل و در رغل نایب مناب شراب صرف و مدر فضلات که عبارت از حیض و بول و شیر و عرق باشد و مقوی حواس و طبیخ او در ازاله هموم و تفریح مثل شراب است بدون مستی و خمار و اندکی از کشنی بدستور همین اثر میکند و خلل بعقل میرساند و مقوی حافظه و قطور عصاره او جهت رفع بیاض چشم مفید و چهار درم از تخم او با مثل بیجی با شیر گوسفند بنج باه شخص صحیح است و مجرب دانسته اند و مفتح سده و رنگ رخسار را سرخ کند و بدن را فربه سازد و یرقان را زایل کند و مضر گرده و مصلحش عسل و اکثار او مورث درد مفاصل و قدر شربتش تا پنج درم و از عصاره و طبیخش تا بیست درم و بدل او آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران و چون کوبیده او را با شکر مرتب سازند جهت مالیخولیا و مراد سوداوی بغایت نافع است **انسان** چرک گوش او بی مولد ریاح و کشنده و ضماد او جهت شقیقه نافع و استخوان او موضع امراض مهلکه و مداومت او مورث کوری و ذرور استخوان پوسیده در منع زیادتی گوشت زخم مجرب و نشامیدن استخوان سوخته سه روز هر روز یکمثقال با مثل آن شکر جهت صرع و عرق النسا و مفاصل بغایت از مواد آب دهن ناشتا کشنده کرم گوش و هوای در گوش رفته باشد و تریاق گزیدن عقرب و رتیلا و کشنده مار و هوام است و جهت قوبا و آثار قروح و ظفره و بیاض چشم و با برگ عصفور جهت قطع ثالیل و قوبا و بر قدمها جهت قطع رعاف الدم و اندمال و با عسل جهت کلف و طلاء قرحه نافع و ضماد کندم مضغوغ انسان حضرها که ناشتا باشد جهت نفع و تحلیل اورام و بستن دندان او بر بازوی چپ مسکن درد دندان و جهت دشوار زائیدن و رفع مو و زهره او مسمن بدن و خون حجامت و فصد مسکن نقرس و مفاصل و عرق النسا و نشامیدن آن مورث بلادت است و خون حیض سم قاتل و مورث جذام و طلاء او مسکن دردهای صعب و بول انسان مانع حمار دبور است حیض شود جهت رفع بت از مجرب از آنست و بول انسان حضرها اطفال جهت برقه کهنه و جرب متقرح و حکه و قوبا و قروح چشم و عسر النفس و باب کوز و ماء العسل و جهت یرقان و قطور او جهت بیاض عین و نمک منعقد از بول جهت رفع بیاض چشم مجرب و در اطعال امثل شیرزق و در صناعت بدل او است و فضله طفل را که غذای لطیف داده باشند خشک کنند جهت نفخ او در حلق و ورم و بدستور ضماد او با عسل محلل قوی است و طلاء او جهت حمره و جراحات و التحام آن و رفع عفونت اعضا و اشامیدن یکمثقال آن جهت یرقان و قطع اسهال و رفع سمیت جراحت حربه زهردار و قولنج و حکه با عدیل و عسل در شراب جهت رفع گزیدن هوام و ادویه قتاله و تبهای دایره و یکمثقال او را با یکمثقال نوشادر مصعد جهت رفع سموح مصعد مثل دارچینی و زیبق مصعد مجرب دانسته اند و سنون محرق جهت قطع تعفن بن دندان و آکله و نفقان

لثه

لثه و رویانیدن گوشت بن دندان مجرب است و چون دود ناخن دست را سوزانیده با عسل بشخصی بیاشامانند آن شخص در محبت صاحب ناخن بحد تعشق رسد و بعضی گفته اند که ناخن پا نیز همین خاصیت دارد و موی سر ختنه انسان نیز با جهت منع سفیدی موی و استسقا و رفع سموم قتاله و در زیر بینی سک کرده و مثانه و رفع ربو و بهر و داکحال او جهت بیاض چشم و قطور او با روغن گل جهت درد دندان و درد گوش و ذرور او جهت آکله و رعاف الدم و تجفیف جراحات و منع زیادتی زخمها و قروح چشم و باعث مجرب است و چون بول انسان را در ظرف مس با عسل بمالند بکوبانند جهت بیاض چشم و ظفره نافع و عرق موی انسان که با کبریت مدبر کرد آتش در گیرد و در روغن مقطع تقطیر کنند در صناعت نظیر ندارد و در بسر زرات و نشادر ذکر میشود و ارسطو گوید آنکه بعضی انسان دانسته باشند جهت صاحب تب و ورم جگر و وجع فواد نفع عظیم دارد و چون طفل را بسر مات بتدریج تغذیه کنند جمیع اجزا و انفاس او قاتل گردد و هیچ حیوان قابل این تعفن نیست و منی انسان جالی بهق و برص و کلف و خوردن آن مورث جذام است و مجرب دانسته اند **انوطیلون** نباتیست شبیه بنبات که در این قسمتد کو جهت جراحات تازه بغایت نافع است و در حال التیام دهد **اندروطون** شبیه است ببرگ خشک شده و وزن عوبص از گرم و خشک مفتح سده احشا و جهت درد مفاصل نافع است **انبج** هندی ابنبه مانند تمر در هیئت هندی بقدر درخت گردکان و تمر بعضی مثل بادام سبز و در اول تکون تا رسیدن سبز است و بعد از رسیدن زرد میشود و بعضی را تمر مثل سیب و نارس او با عفوصه و اندک ترشی و چون با رسد سرخ و ترش شیرین گردد و در آنها زرد و شیرین شود و هر دو قسم او خوشبو است در دویم گرم و خشک و گویند غیر رسیده او در اول سرد است غاسل اخلاط لزجه و بد نقل و مقوی نفس و جهت نیکو کردن رایحه دهان و منع خفقان و در دسر بارد و رفع بواسیر و تقویه مری و ترشی او جهت قطع طحال و برانگیختن اشتها و در بر هنیدن سک کرده و مثانه و دانه او جهت سفید کردن دندان و خاکستر چوب او جهت رعاف الدم و طلاء شاخ و برگ او جهت دراز کردن و سیاه داشتن مو نافع و از بیخ مضعف جگر است و مصلحش مربا **انجبار** نباتیست برگش شبیه ببرگ رطبه و باندک رغبتی مثل غبار و شاخهای او دو ذرع از شاخ رطبه و مایل بسرخی و بقدر قامتی و در اکثر بر حلیق مشتبک میشود و آنچه در نزدیکی او باشد و گلش سرخ و بعد از ریختن گل غلافها که بیک ارز او هم میرسد و در آن تخمهای ریزه است و بیخش خشبی و سرخ و مستعمل از او عصاره بیخ تازه آن در لیفهای باریک او است و آن را انجبار گویند در سیم سرد و خشک و قاطع خون جمیع اعضا خصوصا از سینه و نواصیر و حابس اسهال مزمن و نزلات و مسکن قی و مقوی معاده و اعضا و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف اشتها و بول الدم تازه و مزمن و رفع سموم و انفتاح افواه عروق منعقد و سل تازه و کهنه حتی زنبول را نافع

رطایل اکثر ... [illegible]

مجرب است

ارطیون

اندروطون

اینج

انجبار

انسان

انجدان

و ضماد او در نشانیدن اورام و سیح و اسهال کبدی و خستگی اعضا و کوفتگی عضل و تشنج رطب و درد ورشن جهت رویانیدن گوشت
و قطع نزف الدم زخمها بغایت نافع و قدر شربتش یک مثقال و از عصاره او یک درهم و از برگش بقدر درهم و مضر سپرز و دین و مصلحش
انیسون و بدلش مثل او زرنیخ و ربع گل ارمنی است **انجدان** بفارسی انگدان و نبتش دارالمرز گوله بر مانند تخم بابادیان
ساقش مجوف و سطبر و بلند تر از قامتی نیز میشود و برگش شبیه به برگ کلم و از آن بزرگتر و گلش چیزی مثل شبت و سفید و ثمرش
بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن و شبیه بهم و بسیار خوشبو و ساق او را بزرگ بالنگرغان و بیخش را بعربی محروث و صمغ
او را حلتیت طیب مانند و دستی از آن را ثمرش سیاه و بدبو و برگش مثل صفحه سوخته پر سوراخ و ساقش ضعیف تر از قسم سفید و صمغ
او سفید بدبو و حلتیت منتن و بفارسی انگوزه و گیاه او را کاه مانند و سفیدش بهتر از سیاه و در دویم گرم و خشک و سیاه
او در سیم مدر بول و حیض و شیر و سخن کرده و رود و ملطف اغذیه و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح
و جهت عسر بول بلغمی و بر انگیختن اشتها و تقویه هاضمه و دفع ضرر اغذیه غلیظه و ادویه سمیه و اخلاط غلیظه و سده سپرز و سکنجبین
او سیح جهت تب ربع مجرب دانسته اند و بدستور جهت تب بلغمی و ضمادهای مرکبه بغایت موثر و جهت درد سینه و سرفه و عرق النسا
و مفاصل و استسقا و یرقان و دفع فواق حقی بریدن آب مجرب و با شراب در جراح جبین قوی الاثر و ضمادش با موم روغن
جهت خنازیر و جراحات و عرق النسا و امثال آن و با روغن زیتون جهت کیته تحت جبین و طلاء مطبوخ او با سرکه و پوست انار
جهت بواسیر و درد او دبر کساد و جهت اکله نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم خرزه و مضر امعاء و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش
تا دو مثقال و بدلش محروث بوزن او و دو دانگ آن حلتیت و گویند بوزنش زوفا و این انسب است و مضر جگر و ربع
و مصلحش زرشک و سکنجبین و ترشی او که زنباق و سیح آن آنکه ترتیب دهند بسیار گرم و خشک و جالی معده و قاطع
غلیظه و جهت برودت و رطوبت معده و تب ربع و سقوط اشتها و اختلاف هضم اغذیه نافع و محرق اخلاط و مورث خشکی
و التهاب و مصلحش کاهو و سرکه و بدلش ترشی اشترغاز و بیخ او و در افعال قوی تر از سایر اجزاء او و طلاء او محلل اورام و مانع
زیاده شدن خنازیر و لحم زخمها و قدر شربتش نیم مثقال و گویند مضر ریه است و مصلحش عسل و صاحب جامع الطب گوید
که چون زن بعد از حیض بلا فاصله هر روز یک درهم از انجدان بنوشد تا یک هفته هرگز آبستن نشود و تخصیص نداده که از نوع

انیسون

سفید باشد یا سیاه **انیسون** بفارسی بادیان رومی مانند تخم بابونه بلند از ذرعی و ساقش مربع و برگش باریک
و خوشبو و گلش مایل بسفیدی و تخمش در غلاف لطیف طولی و از رازیانه کوچکتر و سبز مایل بسفیدی و زردی در آخر
دویم گرم و خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح معده و سایر اعضا و مبهی و قابض طبع خصوصا بریشته کرده
او و مقوی گرده و مفتح سده جگر و سپرز و جالی مجاری النفس و جهت صداع بارده و شقیقه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس

و اعیا و استسقا و حصات و تب بلغمی و سوء القنیه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول نافع و با قوت تریاقیه و بخورش جهت
درد سر و نزلات بارده و اخراج دیدان و سنون او جهت جلاء دندان خصوصا محرق او و در دفع بر بوده آن و کحال او جهت
سبل کهنه مجرب دانسته اند و قطور روغن گل که انیسون در آن جوشانیده باشند جهت کری و ثقل سامعه و خایندن او جهت
خفقان و طلاء مطبوخ او جهت درد سر که جهت تحلیل ورم و کشتن قمل و طبیخ او با شکر جهت رفع زردی رخسار زنان زاییده نافع و مضر
امعاء و مصلحش رازیانه و مصدع و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از درهم تا دو درهم و بدلش تخم شبت و ربع او رازیانه و در

انجره

تقویت مثل انجره است **انجره** لغت فارسی است و بعربی قریص و نبتش دارالمرز گزنه مانند و سترکی کچتکی بنام ایداست
برگش پر ترنیف و انبوه و با خارهای بسیار ریزه و خارهای ساقش اظهر و چون ملاصق جلد شود باعث حمرت جلد و شورش و خارش
گردد و گلش زرد و تخمش براق و نرم و با اندک پهنی و تیره رنگ و از رازیانه کوچکتر و از انجره مطلقا تخم او است در اول سیم
و خشک و ملطف اخلاط لزجه و جاذب و مقرح اعضا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مبهی و منقی سینه و شش و معده و مفتح
فم رحم و سده جگر و سپرز و محلل گرهائی برگ کوبیده او در بینی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال او و دم حاف با الماء عسل
بغایت مدر حیض و ضماد برگ تازه او جهت بر آمدگی رحم و کلید و پیله و گشودن دمل و قطع ثالیل خصوصا با عسل و جهت
التواء عصب و با نمک جهت جراحت سگ دیوانه گزیده و با قیه و طلی جهت ورم سپرز و پخته او با روغن زیتون جهت قروح
جراحت و ورم پشت گوش و طبیخش با ماء الشعیر جهت تنقیه شش و سینه و تخمش ربو و آلات نفس و استسقا و علل گرده و سپرز
و اخراج ماء اصفر و بلغم لزج و با بچگان جهت درد سپرز و درد پهلو و درد گرده و سکن درعال و طبیخ او با اصل السوس جهت
تنقیه مثانه از چرک و ریم و شاشیدن او و بوزن تخم کرفس و شیر گوسفند بغایت مهیج باه و با شراب مسهل با اعتدال بلغم و فتیله او
با عسل بدستور مسهل است و ضماد او بدستور برگش محلل دو حمام و با برابهم جهت آکله و قروح و سرطان و با عسل بر تضیف
و کنج محرک باه و مضر گرده و امعاء و مصلحش صمغ عربی و کتیرا و مضر معده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش قدرها
با عرف و عفصه عصاره او محلل ورم اساس و درد و زخم و برگش مجفف زخمهای متاکله و سرطان متقرح است بی لذع

انزروت

و حدتی **انزروت** در صفاهان کنجد و در تنکابن کنیجه مانند صمغ درختی است خاردار بقدر دو ذرع و برگش
شبیه برگ مورد و درخت کندر و نبات او بلاد فارس و ترکستان و سرخ و سفید مایل بزردی مشابه و بهترین او
اجزات کم در بالید که مثل کندر صغار و زود شکن و در طعمش تلخی باشد در آخر دویم گرم و در اول دویم
خشک و مجفف بی لذع و بهترین مسهلات بلغم غلیظ و با لوس مسهل صفرا و محلل ریاح غلیظه و مفتح سده و مسقط
جنین و کرم معده و امعاء و جهت مفاصل و ورک و عرق النسا بالخاصیه نافع و جاذب بلغم غلیظ از عمق بدن است

حضض عصا با هلیله و ترید و سکنج و امثال آن و در تسمین مهزول بغایت مؤثر و گویند چون بجذر هم او را با شیر قیراط
شحم البقر که عوام اندر گویند و ده درهم نارجیل مخلوط کرده بچهار حصه کنند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن
چند عدد در زرده تخم مرغ نیم برشت بنوشند باعث تسمین عجیب گردد و بغدادی گوید که زنان مصر انزروت را در آب
هند و دانه تا نصف روز میخیسانیده بجهت تسمین ماده در هم او را می آشامند و گویند پنج درهم ساییده آن سبب تسدید
مسام و چسپیدن او باحشا گشته است حضض عصا با طلی مخلول و از اسرار مکتوبه شمرده و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام است
و هرگاه مفرد استعمال نمایند باید روغن ده چندان او باشد و قدر شربتش مفرد از نیم مثقال و مرکبا با سایر
مسهلات یک مثقال و بدلش بوزنش صبر است و استعمال او در خارج جهت التحام و زایل کردن گوشت زیاد و پاک
کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و رفع آثار جدری و با نطرون جهت ورم شبیه بخنازیر که در حلق بهم رسد
و با عسل سرشته و بفتیله آلوده و در گوش گذاشتن جهت پاک کردن چرک گوش بسیار مؤثر است و اکتحال او حضض عصا
بعد از آنکه در شیر الاغ یا شیر دختران پرورده کرده باشند جهت رمد و چسپیدن پلک چشم و دفع نزلات
و جرب و سلاق مفید است و چون با مروارید و مرجان سوخته و شکر با تسویه در در ب اسفند جهت ازاله بیاض
عین مؤلف تذکره مجرب دانسته است **انفحه** بفارسی پنیر مایه نامند و از هر حیوانی در جای ذکر
آن حیوان مذکور میشود و مجموع آن تا درجه سیم گرم و خشک و ملطف و محلل و باقوت تریاقیه و منجمد کننده کل ذایب
و ذایب کل منجمد مثل خون و شیر که در معده و اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حابس اسهال مزمن
و سحج و نزف الدم و نفث الدم و سیلان رحم و رافع اختناق رحم و درد شکم و روده و با سرکه محلل خون
منجمد در معده و مجرب دانسته اند و پنیر مایه خرگور و بز کوهی و آهو و شتر و گوسفند و فیل بقدر نخودی تریاق
سمهای اند **انثله** جدوار اندلسی بلغت انجا اسم نبات صلب و قسمی از او سیاه و کثیر الفروع و بزرگ بقدر
بیخ کولات و فروع او شبیه بریشه مطافلی و مغزش سرخ و طعمش مثل طعم دانه شفتالو و برگش مایل بسرخی و شبیه
برگ عنب الثعلب و بابونه و قسمی سفید و برگش مثل برگ سنا مایل بزردی و خشونه و طعمش بتر و ...
برگها و اندک تند و با عطریه و منبت انثله بلاد اندلس و جبال است سفید او در آخر دویم گرم و خشک
و در رفع سم هوام ضعیف تر از قسم سیاه و مستعمل از او برگ اوست و جهت تحلیل ریاح و تسکین دردهای
باطنی نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و مخرش کشنده حیوانات بغیر آن و محرک باه و سیاه او در آخر
سیم گرم و خشک و مثل جدوار تریاق سموم و از آن ضعیف تر و مبهی و مسخن معده و جگر و محلل مواد بلغمی

انفحه

انثله

دیگته او در شراب قاطع بواسیر و حمول و منقی رحم و محلل ورم آن و ورم سایر اعضا و تدهین بروغن او موجب درازی
مو بغایت مؤثر و مورث خناق و کرب و مجفف رطوبات و مصلحش روغن بنفشه و کتیرا و قدر شربتش یک قیراط است
و بغدادی گوید که در حوالی او گیاهی میروید که چون گوسفند بخورد و بمیرد و مثل گیاه پشش و از خوردن آن گیاه انثله رفع
سمیت میشود و بلغت انجا گیاه مذکور را طواره گویند و مؤلف تذکره گوید که گیاه انثله کشنده حیوانات است **انب**
بادنجان است **انقردیا** اسم رومی بلادر است **ابغداه** سیالیوس است و گویند کاشم است **اندراسیون** بجوز
الاکراد است **اندرومارون** **اندروسلون** بیونانی اسم فارسی و مؤلف جامع غیمی اندرومارون را بلغت یونانی اسم لسان
العصافیر است **اناغورس** بلغت رومی اناغالس است **اناغلیس** بیونانی آذان الفار است **الوانیقون** مرجیر است
انجبات اسم اقسام مربات مثل زنجبیل پرورده است و امله و غیرهما **انفاقین** برومی حصرم است **انجل** حلبی است
انزدیا عصاره قثاء الحمار است **انارکبوع** خشخاش است **اقوسیا** شقایق النعمان است **اندیقیا** بیونانی
وانطونیا بربری کاسنی بستانی است **انقلیمون** بیونانی بهار روان نوعی از اقحوان است **انالیقی** الجره است **انجرة السود**
حشیشة الزجاج است **انبوب الملک** **انبوب الراعی** نوعی از ابرونت است **اخوخ** عود است **اندروسامن** بیونانی هوفاریقون است
و بلغت شامی اندرونیا گویند **انس** بعربی اسطوخودوس است **اناکیر** اسم نبطی اناغالس است **اندراسوس** بیونانی
اسم ماش است **انخفطیا** جلنار است **انفاق** روغن زیتون نارسیده است **انجرن** مرزنجوش است **انجیده**
فراسیون است **ابنوس** ناخواه است **انسانا** مبرنج است **انغزن** درونه متین و بیونانی دریاس است **انارنقی**
خنثی است **انبالس لفا** بیونانی فاشرا است **انبالس ملیا** فاشرستین است **لعنا** و **انقلیا** و **اغوالینسا** بربری طلسا است **انفابقوا** غواره
اناطیطس بیونانی الحمکث **ابزون** وج است **انجیس** بفارسی تین است **انکور** بفارسی عنب است
اناد بفارسی رمان است **انارعجیب** بلغت مازندرانی قسمی از خرماست **انزق** رجله است **انجیر بلادی**
بارتقع میانه است و در مصر او را انجیر فرنگی گویند **انغوده** اسم فارسی ذرت که نام است **انار دان** بفارسی حب
الرمان است **انار دان دشتی** بفارسی حب القلقل است **انجکل** بفارسی اسم درنج ابروج است **اندرنیا** اسم فارسی
شحم البقر است **انکبین** بفارسی عسل است **اینیلی** بهندی اسم تمر هندی است **انگوزه** بفارسی حلتیت معرب است
انلا اسم هندی بعض است **اندراه** بهندی اسم حنظل است **انولا** بهندی اسم املج است **اندرجو** بهندی
لسان العصافیر است **اوز** اسم جنس مرغابی است و گویند مراد از او نوع بزرگ اوست و مجموع آن در دویم
گرم و تا آخر دویم تر و مسمن و غلیظ الغذا و دیر هضم و در سیر حرارت محرک باه و هرگاه با ادویه حاره بپزند بهتر است

و آب کامه و آب لازم مصلح اوست و طلاء مغز سر او جهة ورم مقعد آزموده است و پیه او جهة صلابات و شقاق مقعد و جلد و تقشر جلد و داء الثعلب و حیه جهة رفع اذیت ابی که در گوش رفته باشد و با آرد باقلا جهة ورم پستان بالخاصیه مفید ورزده تخم او جهة افزونی عقل و قطور با روغن زیتون نیم گرم کرده در رحم جهة رفع احتباس حیض نافع و گوشت او که مهرا پخته باشند جهة استسقاء فرق و زبالة کردن پیه کرده و و ریزانیدن سک کرده و مثانه مؤثر و مؤلف جامع الادویه گوید که چون او را با آب نمک بر شند جهة درد مثانه و حصات بسیار نافع و پوست تخم او مسحوقا جهة اسهال دموی بهترین ادویه و بیضه و زبل او جهة سرفه خشک مفید است **اوتوما** بیونانی بمعنی سقط الاجنه است و آن نوعی از ابو خلسا است که هوجویه مانند برگش دراز و بار یکتر و نرم تر از برگ هوجویه و بیکل و بی ساق و بی ثمر و مایل بسیاهی بغایت گرم و تند و تلخ و با بسمه و خوردن او خطرناک و طلاء او محلل مواد غلیظه و گویند ثمن درهم او جهة عسر البول اماده نافع است **اوانیسون** بلغت یونانی بمعنی مدرة است بیخ گل او شبیه بنرگس و بسیار کوچک و انبوه و بنفش و اندرون آن زرد و برگش شبیه ببرگ گندنا و ساقش بقدر شبری و بسطری انگشت و نورانی مثل شمع و بیخش شبیه بپیاز نرگس گویند در مصر و شام بسیار است و در شب میدرخشد در اول سرد و در یبوست در رطوبت معتدل و بیخش در حرارت معتدل و در سیم خشک و جهة اسهال نرمی گویند مجرب است و جهة یرقان زرد و سیاه نافع و قدر شربتش تا ده درهم و بیخ در آخر دویم سرد و در اول خشک و مدر بول و حابس اسهال و جهة سموم و گزیدن رتیلا و خمادش با شراب جهة منع روئیدن موی که قبل از بلوغ طلا کنند مؤثر و قدر شربتش تا سه درهم و مضر کرده و مصلحش کتیرا و گویند عسل **اودسپیدا** اسم فارسی نوعی از نیلو فر هندی است در سیم گرم و خشک و محلل ریاح و مواد بارده و قدر شربتش یکدرهم و بیخش سرد و خشک و در فعل و طبع مثل لفاح و جهة بواسیر و صداع نافع و مضر شانه و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش بیخ لفاح است **اوقیمونداس** بیونانی نباتیست شبیه بابادروج شاخهای بقدر شبری و زغب مایل به ترکی و گلش شبیه بشونیز و سیاه و در غلاف مثل غلاف بزر البنج است و مستعمل بیخ اوست در دویم گرم و خشک و ملطف و مجفف و بلذع و ریگ درهم تا دو درهم او جهة نهش افعی و هوام با شراب نافع و یکدرهم او با شراب صاف و فلفل جهة عرق النسا مجرب دانسته **انوما لی** بیونانی شراب و عسل است که شراب را چندان عسل باشد و بجوشانند تا قوام آید یا عسل را با آب انگور بجوشانند و اخیر در جلا و تحلیل و انضاج قوی تر است و هر چند کهنه شود لطیف او کمتر گردد و گرم و خشک و منضج و محلل و ملین طبع است و مدر است و بعد از اطعمه نباید استعمال کرد که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده میگردد **اودینا** اسم عصاره نباتیست جنتا و بوادی عرب قریب بمصر برگش شبیه ببرگ تره تیزک و بر شاخ

اوتوما

اوانیسون

اودسپیدا

اوقیمونداس

انومالی

اودینا

که کیا گرم زده باشد و کم آب و ریزنده و گلش زرد و برگش شبیه بعصاره ما بیشا گرم و تند و جهة ظلمت چشم و تنقیه آن و سلاق و دمعه بغایت نافع دانسته و بعضی اختلاف نموده اند و عصاره خشخاش و غیر آن دانسته و مؤلف تذکره تصریح بعصاره مذکوره کرده است **اوحالیون** ابو خلسا است **اوقیمن** بیونانی بادروج است **اوداسالیون** بیونانی کرفس جبلی است پیرا اوطا بمعنی جبل و سالیون کرفس است **اوذر** باسم آبست **اوریشیا** بیونانی ماء العسل است **اوماذیا** بیونانی عصاره قثاء الحمار است **اکسوملی** بیونانی سکنجبین عسلی است **اوماج** بترکی اطریه بی ترشیت **اودمیلی** بیونانی دهن عسل است و عسل داود گویند و آن روغنی است غلیظ و با اندک شیرینی و از ساق درختی حاصل میشود و هر چند کهنه گردد بهتر است گرم و تر و جهة جرب رطب و درد مفاصل و تاریکی چشم نافع و بیست درهم او با آب مسهل قوی بلغم خام و مورث سبات و سستی بدن است و مادام که عمل او تمام نشود نباید بخواب رفت **اوبانس** بیونانی القحوان است **اونوبالیون** بیونانی قره العین است **اودیرا** بیونانی ارزن است **اوتو** بیونانی حمر است **اومارتقا** بیونانی رازی ریحیت **اوقطاریون** غافث است **اودن** لوف صغیر است **اوریقاپس** صعتر است **اوذبلباری** بیونانی فلفل الماء است **اوادن** بیونانی بعض الطیور است **اوفیلس** بیونانی فرنجمشک است **اونقیس** بیونانی اسم اظفار الطیب است **اوجی** بلغت مازندران حشیشة العلق است **اوفغلس** بیونانی لسان الحمل است **اوماناشا** بیونانی شمش است **اوازخودرش** بیونانی رسیق است **ابوفروس** بیونانی کرم العنب است **اوجا** بلغت تکابن درخت غرب است **اوهیمه** بهندی آس است **ادت** بهندی ابل است **اونقیس** بیونانی اظفار الطیب است **اوجی** بلغت مازندرانی حشیشة العلق است **اوکبردا** و **طلبی** بترکی اسم بوج است **اودولنقو** بترکی حرمل است **اوناکو** بترکی اسم زنج است **اویکه** بترکی اسم ریر است **اوس** بهندی اسم نیلج است **اهلیلج الاصفر** هلیله زرد است و بهترین او بالیده زرد مایل بسرخی و با ملاست است در اول سرد و در دویم خشک و مسهل بعض صفرا و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و منضج سده و سطبوخ و منقوع او بهتر از جرم اوست و جرم او و سایر هلیلجات محدث قولنج اند بسبب دفع رقیق خلط و ابقاء غلیظ و مجموع آن مقوی حواس و ذهن و جهة خفقان و صداع و غثیان و جذام و حمیات مرکبه و درد سر و استسقا و ریاح بواسیر و منع سعود بخار بدماغ و تصفیه رنگ رخسار و اظفار و نایره سودا که از احتراق صفرا باشد نافع اند و بعضی در حمیات منع کرده اند و این قول حق است مگر آنکه خلط غلیظی با صفرا و بلغم رقیق نباشد و بدستور در حقنها مضر اند و در شرح اسباب در قواعد کلیه علاج سرسام صفراوی مذکور است که هلیله در حقنه او باید کرد و این قول پسندیده شده است و حقیر در حقنه اسهال کرانا که با سده و نهایت وجع امعا بوده مکرر کهنه و باعث رفع علت شده و استدلال مانع بسبب عصر ان صدرت تا ند لله چه حقنه تا اثر در اخضیه است نه سام که باعث انضمام و بقای مواد غلیظ گردد حضرها که باد و تیه ملینه

اوحالیرس اوقیمن اوداسالیون
اوذر اوریشیا اوماذیا
اوکسوملی اوماج اودمیلی

اوبانس اونوبالیون اودیرا
اوتو اومارتقا اوقطاریون اودن
اوریقاپس اوذبلباری اوادن اوفیلس
اونقیس اوجی اوفغلس
اوماناشا اوازخودرش ابوفروس اوجا
اوهیمه ادت اونقیس اوجی
اوکبرد اوطلبی اودولنقو اوناکو
اویکه اوس اهلیلج الاصفر

ونفخه و جاذبه اضعاف او باشد و عصاره خشک هلیله قوی الفعل است و قلیل المقدار است و در دستورات مذکور هلیله
و در ور هلیله زرد جهت دمعه و تجفیف رطوبات و قوت بصر نافع خصوصا هر گاه در خمیر گرفته بسوزانند و بدستور مطبوخ اب
جلیا بنده او همین آثار دارد و سنون آن و دانه او جهت تقویه لثه و خون بن دندان و رویانیدن گوشت آن مفید
و مضر سپل و مصلحش عناب و سپستان و مصلح قبض لازم عصرا و روغن بادام و قند و ترنجبین و قدر شربتش از جرمش تا پنج درهم
و در مطبوخات و منقوع از پنج درهم تا ده درهم و بدلش در غیر اسهال پوست انار گویند بعضی بدل اوست و از خواص
مجربه اوست سرعت کرا شتن معادن خصوصا صدر را **هلیلج هندی** و اسود نیز نامند بفارسی هلیله سیاه است و او بیدانه
و بقدر مویز شبیه او صلب است در دوم خشک و در وسط اول سرد و مسهل سودا و منقی خون در دوم از خلط سوداوی
و جهت بواسیر و تقویه احشا و در دیرزر و رطوبت معده و جذام و بر داده او جهت اسهال مفید و نگاه داشتن او همیشه
در دهان باعث سیاهی مو و تقویت آن و تقویت لثه بغایت موثر و گویند مضر طحال است و مصلحش عسل و قدر شربت از جرمش
تا ده مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیله کابلی و در قبض نصف وزنش عفص و حبس ان تخم مورد است **هلیلج کابلی**
بهترین او بالیده و سیاه مایل بزردی است در برودت معتدل و در اول خشک و بعضی او را و هلیله سیاه را گرم چندان
میدانسته مسهل بلغم و سودا و صفرا مخلوط باخلاط و مدر بول و بهترین اقسام هلیله و در افعال قوی تر از هلیله زرد
و سیاه و مجموع خواص در هلیله زرد مذکور شد و گویند چون یکسال هر روز یکعدد تناول نمایند موی سفید نشود و بعضی
این خاصیت را مخصوص هلیله هندی و بعضی مخصوص هلیله زرد و کابلی دانسته اند و بالخاصیه جهت ضرر آبها و بسیار آب
خوردن نافع و دانه هلیله مدر بول است و زرور تخم محرق احشا و جهت قطع خون بواسیر و نزف الدم اعضا و تقویه
دندان و لثه مجرب و قدر شربتش از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدلش هلیله سیاه است و مربای
که زیاده از یکسال بر او گذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده طبعی و مقوی جگر و حواس است **اهلیلج حبشی**
از صنف کابلی است زرد مایل بسبزی و سیاهی و کوچک و درشت دانه و کم گوشت و مایل بتدویر و ضعیف الفعل
کبدی که با وجود سایر هلیلجات استعمال نباید نمود **اهال** از جمله اغذیه است و آن مرق گوشت و بقول مطبوخ است
که مصاف کرده باشند و بعضی را ترشی در حین طبخ داخل کنند و خواص او تابع نوع بقول و امثال آنست
اهلیم بهندی حرمل است **اهونیون** بیونانی اسفیداج است **ایمارانوطالیم** بیونانی بمعنی عشبه مکرمه مقدسه است
و در مصر زیتونیه نامند نباتیست زیاده بر ذرعی و شاخهایش بر گره و ساقش باریک و برگش از هم متفرق و از برگ
بلوط باریکتر و کوچکتر و اطراف آن بر زواید و گلش باریک و دراز و گلش زرد و چون بر شاخه سر این گیاه را طرح کنند

برنگ نقره گردد با عرض در آخر دوم گرم و خشک و گویند معتدل است مجفف و مفتح و جهت تحلیل ریاح و درد دندان
و بثور ران و لهات و استسقا با شراب جهت یرقان و سپرز و بخورش مسقط جنین و ضماد و شرب برگ و بیخ او جهت
نهش هوام و طلای برگش جهت اورام حاره و قروح و نشا میدن گره اسفل جهت تب ربعی و گره ثانیه جهت تب بلغمی
و ثالث جهت حب و رابع جهت ربع گویند مجرب است و تعلیق این نبات را اهل روم و فرنگ موجب اکرام و اعزاز
دانسته اند و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و مضر سپل و مصلحش کثیرا است **ایذاایذا** بیونانی نباتیست برگش شبیه آس
بری و اصل برگ چیزی طولانی شبیه بخیوط تاک انگور رسته و شکوفه آن بر سران خیوط میباشد و طعمش بسیار قابض در دوم
سرد و در سیم خشک و قاطع نزف الدم و اسهال و قروح امعا و حابس حیض و بیخش سرد و تر و قابض و قاطع نزف
الدم همه اعضا در همه وقت و قدر شربتش تا ده مثقال است **ایدیقون** بیونانی و بعضی هندی است و آن چیزی است
شبیه به صمغ که بر صدف فرفیر جمع شده خشک گردد و در کحل مثل سرمه و مستعمل صباغان است مبرد و با تحلیل جهت
ورم حار و قروح عین نافع است **ایریغارون** بیونانی بمعنی الشیخ نوار ربیع است و آن نباتیست ساقش قریب
بذرعی مایل بسرخی و برگش شبیه ببرگ [illegible] است و بسیار کوچکتر از آن و گلش مایل ببنفشی و انبوه و در بوسیدن سپید
و در وسط گلش چیزی [illegible] غیر منحنی و در بهار سفید میشود و منبتش شهرهای خراب و زمینهای [illegible] است
و در بیخ او نفعی نیست بسیار سرد و با اندک تحلیل و خوردن تازه او در حال موجب خناق و در فعل مثل خطر (?)
و ضمادش جهت ورم خصیه و معده و با کندر جهت جراحت عصب سایر اعضا نافع است **ایرسا** بیونانی بمعنی
قوس قزح است و مراد از او بیخ سوسن کبود بری است چه سوسن کبود رنگش مرکب از سفیدی و زردی و بنفشی است
و بیخ سوسن کبود بری و جبلی پهن و دراز و بقدر انگشتی و پر گره است در دوم گرم و خشک و اکثر و ملطف و منضج
و مسهل ما اصفر و بلغم غلیظ و قره صفرا و جهت سینه و نفس و معض و درد جگر و سپرز و درد که از برودت باشد و ضیق النفس
و ربو و احیا و احتباس حیض و استسقا و یرقان و بواسیر و عرق النسا و امراض رحم و با سرکه جهت گزیدن [illegible] ورام و ورم
دسته [illegible] و سپرز و با شراب جهت پاره شدن عضل و با شراب جهت بوی [illegible] مضغ کنند و ضمادش که پخته باشد
جهت درد رحم و صلابت انضمام فم رحم و اورام صلبه و مزمنه و خنازیر و با سرکه جهت درد سر کهنه و باد و چندان
او خربق سفید جهت کلف و فرزجه اش با عسل جهت اخراج جنین و ذرورش جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام
زخمهای غایره و بد بو با عسل و [illegible] جهت پاک کردن چرک زخمها و جالیس در طبیخش جهت صلابت معقد و رحم
و امراض بارده آن و قطور طبیخ آن با سرکه جهت ترلات و [illegible] و گوش و مضمضه او جهت درد دندان استلانه و در روغن

ومقعد و جاذبه اضعاف او باشد و عصاره خشک هلیله قوی الفعل است و قلیل المقدار است و در دستورات مذکور
و دهن هلیله زرد جهت دمعه و تکثیف رطوبات و حدت بصر نافع حضرت شاه هر گاه مدمن گرفته بسوزانند و به دستور مطبوخ آب
حلیا سنده او همین آثار دارد و سنون او و دانه او جهت تقویت لثه و خون بن دندان و رویانیدن گوشت آن مفید
و مضر سفل و مصلحش عناب و سپستان و مصلح قبض لازم حصرا و روغن بادام و قند و ترنجبین و قدر شربتش از جرمش تا پنج درهم
و در مطبوخات و منقوع از ده تا ده درهم و دو درهم و بدلش در غیر اسهال پوست آن را گویند و بعضی بدل است و از خواص
مجربه اوست سرعت که اخص معادن حضرت شاه مدبر را **هلیلج هندی** و اسود نیز نامند بفارسی هلیله سیاه است و او بیدانه
و بقدر مویز سیاه او مثل است در دویم خشک و در وسط اول سرد و مسهل سودا و منقی خون از روح از خلط سوداوی
و جهت بواسیر و تقویه احشا و در دبیرز و رطوبت معده و جذام و برداده او جهت اسهال مفید و نگاه داشتن او همیشه
در دهان باعث سیاهی مو و تقویت آن و تقویت لثه بغایت مؤثر و گویند مضر مکرات و مصلحش عسل و قدر شربت از جرمش
تا ده مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیله کابلی و در تبقیض نصف وزنش عفص و کمتر ان تخم مورد است **هلیلج کابلی**
بهترین او بالیده و سیاه مایل بزردی است در برودت معتدل و در اول خشک و بعضی او را و هلیله سیاه را گرم گفته‌اند
میگویند مسهل بلغم و سودا و صفرا مخلوط با خلاط و مدر بول و بهترین اقسام هلیله و در افعال قوی‌تر از هلیله زرد
و سیاه و مجموع خواص در هلیله زرد مذکور شد و گویند چون یکسال هر روز یکعدد تناول نمایند موی سفید نشود و بعضی
این خاصیت سو مخصوص هلیله هندی و بعضی مخصوص هلیله زرد کابلی دانسته اند و بالخاصیه جهت ضرر آبها و بسیار آب
خوردن نافع و دانه هلیله مدر بول است و ذرور تخم محرق احشا و جهت قطع خون بواسیر و نزف الدم اعضا و تقویه
دندان و لثه مجرب و قدر شربتش از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدلش هلیله سیاه است و مربای
که زیاده از یکسال بر او گذشته باشد مقوی معده و دماغ و منقی سده بلغمی و مقوی جگر و حواس است **اهلیلج چینی**
از صنف کابلی است زرد مایل بسبزی و سیاهی و کوچک و درشت دانه و کم گوشت و مایل بتدویر و ضعیف الفعل
کبدی که با وجود سایر هلیلجات استعمال نباید نمود **اهال** از جمله اغذیه است و آن مرق گوشت و بقول مطبوخ است
که صاف کرده باشند و بعضی را رشتی در حین طبخ داخل کنند و خواص آن تابع نوع بقول و امثال آنست
اهلیم هندی حرمل است **اهوبیون** بیونانی اسفیداج است **ایمادانوفلکس** بیونانی عنبه مکرمه مقدسه است
و در مصر زیتونه نامند نباتیست زیاده بر ذرعی و شاخهایش برگ و ساقش باریک و برگش از هم متفرق و از برگ
بلوط باریکتر و کوچکتر و اطراف آن بر زوائد و گلش باریک و دراز و گلش زرد و چون بر شعله سر این گیاه را طرح کنند

الکه

[حاشیه: هلیلج سیاه — هلیلج کابلی — هلیلج چینی — اهال — اهلیم — اهوبیون — ایمادانوفلکس]

برنگ نقره گردد و بالعرض در آخر دویم گرم و خشک و گویند معتدل است مجفف و منقح و جهت تحلیل ریاح و دردهای
و بثورات و لهات و استسقاء با شراب جهت یرقان و دبیرز و بخورش مسقط جنین و ضماد و شرب برگ و بیخ او جهت
نهش هوام و طلای برگش جهت اورام حاره و قروح و نرم شدن گرهها اسفل جهت تب یومی و گره نایه جهت تب بلغمی
و ثالث جهت حب و ربع جهت ربع گویند مجرب است و تعلیق این نبات را اهل روم و فرنگ سبب اکرام و اعزاز
دانسته اند و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و مضر سفل و مصلح و کثیرا است **ایدا ایدا** بیونانی نباتیست برگش شبیه آس
بری و اصل برگ چیزی طویل شبیه بخیوط تاک انگور رسته و شکوفه آن بر سر آن خیوط میباشد و طعمش بسیار قابض در دویم
سرد و در سیم خشک و قاطع نزف الدم و اسهال و قروح امعاء و حابس حیض و بیخش سرد و تر و قابض و قاطع نزف
الدم همه اعضا در همه وقت و قدر شربتش تا ده مثقال است **ایدیقون** بیونانی و بعضی هندی است و آن چیزیست
شبیه به صمغ که بر صدف فرفیر جمع شده خشک گردد و در نکش مثل سرمه و مستعمل صباغان است مبرد و با تحلیل جهت
ورم حار و قروح عین نافع است **ایریغارون** بیونانی بمعنی الشیخ نوا ارسیم است و آن نباتیست ساقش قریب
به ذرعی مایل بسرخی و برگش شبیه به تو بیرک است و بسیار کوچکتر از آن و گلش مایل به بنفشی و انبوه و در بن شاخه بسیار
و در وسط گلش چیزی بباریکی موی است و ساق غیر منحنی و در بهار سفید میشود و منبتش شهرهای خراب و زمینهای
و در بیخ او نفعی نیست بسیار سرد و با اندک تحلیل و خوردن تازه او در حال سرفه خناق و در فعل مثل عطرون
و ضمادش جهت ورم خصیه و معده و با کندر جهت جراحت عصب سایر اعضا نافع است **ایرسا** بیونانی بمعنی
قوس قزح است و مراد از او بیخ سوسن کبود بری است چه سوسن کبود رنگش مرکب از سفیدی و زردی و بنفشی است
و بیخ سوسن کبود بری و جعد پهن و دراز و بقدر انگشتی و پر گره است در دویم گرم و خشک او کثیر اللطف و سنجی
و مسهل با صفرا و بلغم غلیظ و تره صفرا و جهت سینه و شش و بعض و درد جگر و سپرز و ورکه از برودت باشد و منقی النفس
و در بو و احیاد و احتباس حیض و استسقا و یرقان و بواسیر و عرق النسا و امراض رحم و با سرکه جهت کاویدن و ادرار و ورم
و دسته سپرز و با شراب جهت پاره شدن عضل و با شراب جهت بوی حمرجوی مضمضه کنند و ضمادش که پخته باشند
جهت درد رحم و صلابت و انضمام فم رحم و ورم صلبه و مرتیه و خنازیر و با سرکه جهت درد سر کهنه و با دو چند آن
او خرنق سفید جهت کلف و فرزبه اش با عسل جهت اخراج جنین و ذرورش جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام
زخمهای غایره و بد بوی ناصور و با عسل جهت پاک کردن چرک زخمها و حابس و مطبوخش جهت صلابت مقعد و ورم
و امراض بارده آن و قطور مطبوخ آن با سرکه جهت ترلات و درد و گوش و مضمضه او جهت درد دندان و امتلا و روغن

[حاشیه: ایدا ایدا — ایدیقون — ایریغارون — ایرسا]

او جهة گشودن افواه عروق بواسیر و تشامیدن او جهة رفع سمیت قطر پنج گشنیز و کیا و قی او مسهل قوی و قرقره او با
ماء العسل جهة خشونت حلق و ریه مفید و بدلش بهمن الغار و بدل ایرسا در اسهال ها اصفر نخ و رنش مازریون با هم شقال
شیر شتر و قدر شربتش تا دو مثقال و گویند مضر نیش است و مصلح او عسل است **ایدهامیس** بیونانی چیزی است شبیه به پشم
و مایل بسبزی و بر ساق و شاخهای درخت جنگلی متکون میشود و در تنکابن هیچ مانند سرد و خشک و جهة اسهال مجرب و دوزور
محرق و غیر محرق او جهة نزف الدم جراحات تازه و کهنه و محرقش جهة قروح بغایت مؤثر و قدر شربتش از دو مثقال
تا سه مثقال است **ایل** بفارسی گاو کوهی است و انواع میباشد نوعی زرد رنگ قوی هیکل و در شبهای گرمسیر
میباشد و بعد از وحش باشند و بفارسی گوزن گویند و بهترین انواع است و نوعی در دامن کوههای که درختان باشند بی
باشند و در جثه از آهو بزرگتر در پستان مری او مایل بسیاهی و در فصل گرما سرخ میشود و بید و دنباله است در حل نامند
و در تنکابن شوکا و بترکی جویر گویند و نوعی که در کوههای گرمسیر میباشد از حمل بزرگتر است و دنباله دار است بحور
گویند و نوعیکه در کوههای سرد سیر میباشد بقد جبلا مانند و همه آن هر سال یا بز شاخ می اندازد و قوی تر از اول
دیر فروغ تر بر می آرند و بغایت طویل العمر میباشند و گویند که بعد از هر صد سال نشانه دیگر در او بهم میرسد و بعدد
نشانه عمر او معلوم می شود و الله حقیر نقل نموده که او صاحب هفت نشانه را دیده است و از خواص ایل است که مار را از بخش
ز سوراخ بیرون آورده میسوزد و در خواص تفاوت نمی دارند گوشت هم او غلیظ و مولد سودا و بطی الهضم و مدر
بول و مقوی باه و مبرد و دنباله همه انواع از جمله سموم دگوشت آنچه در هوای گرم بعد از دو هفته فاش ساید
ذبح کرده باشند با سمیت است و گوشت او نهایت طبیخ اوست با روغن و شراب و ماء العسل بعد از آن و شاخ
سوخته او یک مثقال با یکمثقال کتیرا که مصلح مضرات اوست لثانه جهة نفث الدم و قرحه امعا و قطع خون و اسهال
مزمن و خوانیق صعب و یرقان و درد مثانه و برز و سیلان رحم نافع و چون ریزه کرده در کوزه سفال کنده گشته
در تون حمام بسوزانند تا سفید شود و با سرکه برهق طلا کنند در آفتاب بنشینند بهق را زایل کند و با روغن
جهة شقاق نافع و هر گاه مثل اقاقیا مغسول کنند جهة تقویت باصره و منع سیلان رحم و مواد و تنقیه قرحه
چشم مفید و سنون او جهة تقویه و جلاء دندان و قلاع بغایت مؤثر و طلاء آن بر عانه و پستان مدر حیض
و تعلیق شاخ و پوست و قضیب و خصیه هر یک جهة منع گزیدن مار و هوام مجرب و یکمثقال از خون برشته
او جهة اسهال مزمن و قرحه امعا و طلاء و دنباله سوخته آن با شراب بر ذکر و کنج ران و عانه باعث نعوظ قوی
الفور هر حیوانه مؤثر و بخور شاخ او جهة گریزانیدن هوام مجرب و چیزیکه در جوف تخم چشم او جمع میشود علاج

ایدهامیس

ایل

تریاک

تریاک گاو کوهی نامند در دفع سموم حیوانی قوی تر از تریاق فاروق است و هر گاه طفلی را بعد از ولادت قبل از آنکه
شیر او دهند قدر یک حبه از آن چرک در شیر حل نموده در کام کشند ما دام الحیات آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و از رد ثبت
آن طفل بارتست شده حرکت نتر از گوه مجرب است و قضیب مجفف مسحوق او با شراب و مثال آن جهة تقویه باه نایب مناب
سقنقور و یکمثقال او تریاق گزیدن افعی و مختص سمات است و پنیر مایه او مقوی باه و حمل او سه روز که بعد از طهر باشد مانع
آبستنی زنان و پیه او جهة تشنج و امراض بارده نافع و محلل صلابات است **ایدساروی** فارسی **آیطاماس** درخت غربیت
ایقاناتس عنصل بری است **ایرقان** خار است **ایزیز** عشبة النار است **ایدع** دم الاخوین است **ایهقان**
جرجیر بری است **ایمیتون** سقولوفندریون است **ایرس** بیونانی کاس است **ایوس** بیونانی زنجار است **ایساطیس**
بیونانی بلنیج است **ایکسلین** برومی ابنوس است **ایکه** بترکی عبیر است **ایپک** بترکی ابریشم است **ایوث** بترکی
قاقم است **اینک** بترکی بقر است **ایشک** بترکی حمار است **ایبار** اسم ترکی مشک است **ایلوا** بهندی صبر زرد است
ایرم سلو بهندی بر بانج است **جوز الساه** با برنج بفارسی بابونه گویند در جمیع اجزا مثل اقحوان است مگر در گل که کوچکتر
از اقحوان است در دویم و در اخر اول خشک و لطیف و محلل بی جذب و مفتح و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مقوی دماغ
و اعصاب و باه و با تریاقیت و جهة تب بلغمی و سوداوی و مرکبه و تنقیه سینه و درد سر و نزلات و امراض دماغی
و تحلیل بقایای رمد و ریاح گوش و درد جگر و رحشاو مقعد و رحم و احتباس حیض و عسر بول و عسر ولادت و اخراج سنگ مثانه
و تسکین دردها و ورم جگر و ربو و یرقان و احیا و عفونت سودا و بلغم و قولنج و ایلاوس شربا و ضمادا نافع و طلای
او ملین اورام صلبه و نشستن در طبیخ او بدستور نطول آن در اکثر علل مفید و مضر حلق و مصلح او عسل و شربت آثار و خائیدن
او جهة قلاع و ذرورا او جهة عرب منفجر بغایت نافع و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و برنجاسف است و اقحوان
و بیخ او گرم و خشک و تر و در افعال قوی تر از گل او و یکمثقال او با شراب العسل بسیار محرک باه است و روغن بابونه که
بدستور روغن گل سرخ ترتیب دهند گرم و محلل ورم بارده و مجفف و طلاء او جهة رفع تب ارز بلغمی و سوداوی
و ادرار عرق و رفع اعیاء شدید مسام که در زمستان باشد و تمدد و تحلیل ریاح اعضا و گرانی سامعه و درد کمر و مفاصل
و نقرس نافع است و گویند بخور بابونج باعث گریزانیدن هوام میشود **بادنجان** معرب از فارسی است و بعربی مغد
و غد گویند بستانی او در دویم گرم و خشک و گویند خشکی او در سیم است و مقوی معده و مفتح سددی که از غیر او
بهم رسد و خود و بخته سدد و ملین صلابات و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و با خاصیه مسکن صداع
حار و خوشبو کننده عرق و دافع صنان که بر بوی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف رطوبات غریبه و مورث [illegible]

از برای گزیدن هوام دوم سیم
مجرب است

ایدساروی ایطاماس
ایقاناتس ایرقان ایزیز ایدع ایهقان
ایمیون ایرس ایوس ایساطیس
ایکسلین ایکه ایپک ایوث
اینک ایشک ایبار ایلوا
ایرم سلو

بادنجان

وعانه و بواسیر و مولد سودا و مغیّر رنگ رخسار و مصلح او طبیخ اوست با گوشتهای فربه و سرکه و خوردن ان با آب لارزش
و شیرینی و نارون و کوله پر و کرویا و ضماد ان و ضماد دنبالهٔ ان که اقماع گویند با بادام تلخ جهت بواسیر و امراض مقعد
و فرو دنبالهٔ ان که شکوفهٔ او بعد از چرب کردن مقعد بروغن بادام یا روغن بابونه جهت ورم ان و بواسیر مجرب و چون
بادنجان را مهرا پخته مضمحل شود و صاف نموده آب او با روغن زیتون بجوشانند تا آب او سوخته شود و برص را مالیدن
بر رنگ بدن میدارد و در رفع ثآلیل مجرب است خصوصا شب از نقل ان بر بندند و در روز بان روغن چرب کنند و اگر آب
او را با روغن تخم کتان بجوشانند جهت شقاق و ورم صلب و رفع فادی که از سرما و برف بر دست پا رسیده باشد بغایت
موثر و چون رسیده که تخمش زرد شده باشد مهرا کنند و تخم او را با موم روغن بمالند شقاق میان انگشتان را در حال
زایل کنند و هرگاه بادنجان زرد شده را خالی کرده جوشش را با روغن تخم کدو و پر کرده قریب یکروز در فرن و تنور گرم بگذارند
و روغن را از ان استخراج نمایند جهت دفع درد گوش مجرب است و چون قماع و گلش سوا اضافه نمایند جهت بواسیر بی عدیل است
و از خواص اوست که سبب سرعت از معادن میگردد و چون نوشادر در او گذاشته در او تحلیل کنند و مشتری سوکه اخته
و ران محلول ریزند بغایت تنقیه نماید و مجرب دانسته اند و بر سر رسانیدن کبریت سوده در شب محلول با و باعث سفیدی کبریت
و نبات او دانسته اند و بادنجان بری ساق بقدر زرعی و برگ شبیه برگ نعناع و تند بو و ثمرش بقدر زرعی
زیتون و گردکان و پر خار و بذر است ملطف و جالی و گرم و خشک تر از بستانی و ضماد ثمرش جهت اورام بلغمی و سیاه
کردن موی و اکتحال برگ او جهت بیاض چشم و جلاء باصره و دمعه نافع است **باقلی** تازه اش در اول سرد و در
دوم و خشکش در اول سرد و در دوم خشک و گلش گرم باعتدال و لطیف و پوست اندرون او مجفف و قابض است
و باقلی مقوی باه است و سریع الانحدار از معده و غیر سده و با قوت محلله و منضجه و با رطوبت فضلیه و جهت قرحه
و امعاء و اسهال و قی و تنقیه سینه و شش و تقویه ان و منع ریختن مواد رقیقه از دماغ و تسکین سعال و آب طبیخش
جهت خشونت حلق و جلاء رطوبات و منع تولد حصات و مفتح سده و ضمادش با زرده جهت ضربه و ورم پستان که از جهت
انجماد شیر باشد خصوصا هرگاه با نعناع و سرکه پخته باشد و با حلبه و عسل جهت تحلیل دمل و ورم بن گوش و با کندر و گل سرخ
و سفیدی تخم مرغ جهت برامدگی مقعد و با گل خطمی و امثال ان جهت ورم خصیه و اورام حاره و پخته او با شراب جهت ورم
عالیین و کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا با آرد جو و نمک بمانند و روغن زیتون کهنه و با پیه خوک جهت نقرس مجرب
دانسته اند و چون باقلی تازه سوده و حقنه کنند و طرف اندرون او را بر زخم زلو و امثال ان گذارند و قطع سیلان
خون نماید و لیتن ان بر موضع گزیده سگ دیوانه باعث جذب سمیت ان و دزورش جهت منع ریختن مواد بچشم و طلاء

در رفع ثآلیل مجرب است

جهت دفع درد گوش مجرب است

باقلی

او با ربع او خاد زهر کاوی جهت سرخی و سطبری پلک چشم بسیار نافع و ضماد برگ و پوست برون او جهت سوختگی
اتش مجرب و گلش مسکن حرارت دماغ و چون در هاون قلعی ساییده در آفتاب گذارند خضاب نیکو است و خوردن
باقلا مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و رؤیای و ذهن و بیخوابی مفرط است و مصلح او جوشانیدن با روغن بادام و ادویه
حاره اضافه نمودن و خاکستر کاه باقلا جهت رفع آثار جرب سیاه نافع است **باقلی قبطی باقلی نبطی** نوع ریزه باقلا جهت
معروف است بقدر ترمس و سیاه لون ملتبس و در آبهای ایستاده روییده و ساقش مثل پنجه و برگش بزرگتر از برگ باقلا
بستانی و گلش سرخ و بقدر گل سرخ بسیار قابض و مقوی معده و بهترین ادویه قرحه امعاء و اسهال مزمن است و در افعال
بلیغ تر از باقلای معروف **باقلی مصری شامی** ترمس است **بادرنجبویه** معرب بادرنگبویه فارسی است و بعربی مفرح القلب
مانند نبات است در بوته شبیه بادرنگ و خودرو و بستانی میباشد نوعی را برگش لطیف و طولانی و اطراف برگ مثل ارّه
و ساقش پر شعبه و شبیه بریحان و گلش سفید مایل بسرخی با طعم بیمزه و در ربیعی و صیفی میباشد و هر سال تخم او بر می
نو ریشه او و تخمش شبیه به تخم کتان و اغبر و بقله از جنبه مانند و ترنجان گویند نوعی دیگر در بوی باو شبیه و از ان
تند بوی تر برگش مایل بتدویر و صحرائی و بستانی میباشد و ساق تنهای بسیار در یک بیخ میروید و برگش با خشونت
و عریض و دراز برگ نعناع بزرگتر و گلش سفید و کم تخم و در دار المرز او را بادرنجبویه گویند و ریشه او مثل نعناع هر سال سبز
میشود و کره این نوع را دوست میدارد و جمعی که هر دو را یکی میدانند چنان نیست و انچه مولف اختیار است
بریعی کهنه کهربان بالکثرت غلط است چه تخم بادرنجبویه بار کتر از تخم ریحان و اغبر است و حقیر تخم بالنکو را گشنه کیاه
او را از جمله ریحان شاه پرده منوده ان ریحان بزرگ است و در بوی مثل شاه سفرم و بادرنجبویه در دوم گرم و مقوی
دل و دماغ و حواس و معده و جگر و مفرح و مفتح و ملطف طعام غلیظ و هاضم و مورث ذکا و حفظ و جهت عسر النفس و خفقان
و غشی و فراق و تحلیل سودا و امراض بلغمی و کابوس و مغص و امراض ورکین و گرده و رفع سموم مطلقا و حشرات و ادوی
سده و ماهی نافع و برگ سحوق وزن پنج درهم تا ده درهم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا نیز با دو مثل ان
معینه و خاییدن او جهت ازاله شراب و بوی دهان بسیار موثر و مضمضه طبیخش جهت وجع دندان و جلوس در ان جهت
احتباس حیض و ضمادش جهت درد مفاصل و طلاء آب او جهت جرب سوداوی و نمله و نار فارسی و اکله و رفع ازو قشعریره
و با نمک جهت خنازیر و ستر درهم او با نیم درهم قطرون جهت قرحه امعاء و با یک مثقال نطرون جهت رفع ضرر مفلوج
و سادوغ و لعوقا و عسل جهت عسر نفس انتصابه نافع و مضر ذرک و مصلح صمغ عربی و کندر و بدلش در وزن
ان ابریشم و دو ثلث ان پوست ترنج و قدر شربت از خشک او تا دو درهم و از تازه اش تا بیست درهم است

باقلی قبطی باقلی نبطی

باقلی مصری شامی **بادرنجبویه**

دکر میند چون یک ساق او را با ریشه در گلشان بپوست و تخم خشک کرده در پارچه ریسمان ابریشم بسته با خود نگاه
دارند باعث محبت دلها میگردد و تخمش در افعال ضعیف تر از برگش و یک مثقال او جهت رفع لرز و قشعریره و مغص نافع
و قدر شربتش تا دو مثقال است **بادرنکو** نوعی از ریحان و در بوئیدن به او و سبز مایل بسفیدی است و برگش به کنگره
و تشریف و تخمش از تخم ریحان بالیده تر و در افعال قریب بتخم شاهسفرم و جهت اسهال معدی و دموی که از امعا
باشد با گلاب مجرب است و جهت مغص و زحیر مفید و قدر شربتش دو مثقال است و بدلش تخم ریحان **بادروج** لغت
نبطی است و بعربی حوک و بفارسی ریحان کوهی نامند نوعی از ریحان و برگش ریزه و ساقش مربع و پرشاخ و کم بوی
تر از ریحان و گلش مایل بسرخی و در مصر ریحان احمر نامند و براو بستانی میباشد و جزئی است سه ربعی و ظاهرا تخمش
شربت است که از شیراز می آرند و با شربت قند میخورند در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی
دل و فم معده و مبهی و مدر شیر و بول و حیض و عرق و منضج و محلل اورام و اشتشاق کوبیده او معطس قوی و ملین
طبع و جهت خفقان و غشی و عسر النفس و ضعف جگر بارده و سده پرز و تقویه قوت شامه و در برانیدن مشک نافع
و سعوط آب او با سرکه و کافور جهت رعاف و قطور عصاره آن جهت جلاء بصر و دمعه و طلاء او جهت اورام
حاره نافع و تضمید او بر پستان رادع اورام و مولد شیر است و خاییدن او جهت دفع کندی و زایل کردن رطوبات
عارضی سینه و تنش و در گوش کردن آن جهت درد دندان موثر و اکثار ان مورث غلبه مراری و ظلمت بصر و غشی
سدر و دوار و گویند مولد کرم معده است و مصلح او خرفه و خیار و سرکه و قدر شربت از آبش تا ده مثقال و برگش
بوزن او و سبز است و از خواص اوست که چون خاییده در آفتاب بگذارند کرم از او متولد شود و چون در اول نزول
آفتاب بحمل بخایند یکسال درد دندان نکشند و تخمش نافع تولد سودا و جهت عسر البول و تحلیل نفخ نافع و ضماد
او بر پستان مولد شیر و قدر شربتش تا سه مثقال و روغن او که از آب او سازند مثل آن روغن بابونه ماند گرم و تند
و جهت ضعف و قیء او با آب گرم جهت اوجاع کرم معده و طلاء جهت مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویه
اعصاب نافع است **بادزهر** اسم فارسی تریاقات است و بعربی حجر التیس نامند و مراد اطباء از او حجری است
کانی و هرگاه پادزهر حیوانی استعمال نمایند مراد از او حجر التیس است و مولف اختیارات بدیعی انکار معدنی
منفرد و متوجه آن نشده و این معنی دلیل است بر عدم مطالعه کتب معتبره و ابن تلمید در مغنی گوید که معدن او
برای ارسطو و غیره اقاصی هند و اوایل چین است و پنج قسم میباشد سفید و زرد و سبز و اغبر و منقط و رازی
در طلب طلویه بیان فرموده که مابین زردی و سفیدی و برنگ و سمه مشاهده منفرد و در دفع مضرت بحر به

کرده

کرده و ابن صمد ویه گوید که زرد مایل بسفیدی و نهرهی است بسبزی یا سفیدی است و در بحث مسطور است که معدن او
کرمان و در کوه زرد است و سه قسم میباشد سبز نیم رنگ و زرد مایل بسفیدی و مایل بسرخی جزئی با او هست که در آتش
نمی سوزد و او را مخاط الشیطان نامند دیگر قسم سبز تیره و زرد مایل بسیاهی و زرد کاهی و بمشاهده منفرد است و گویند
امتحان او آنست که زرد چوبه را بر روی سنگ بیا سایند و بعد از آن پادزهر سایند هرگاه رنگ زرد چوبه سرخ شود خوب است
و الا فلا و گویند علامت خوبیاش آنست که در آفتاب گرم عرق کند و چون سایند بر موضع گزیده افعی و مانند آن بچسبند
سم را بطریق ترشح دفع نماید و چون قدر دو جو سوده با آب سایند در گلوی افعی و مار کنند بکشند و بحیوانات نیش دار داده
و در پادزهر دهند هرگاه از آن خلاص یابد خوب است دیگر این امتحان را بهتر میدانند و در حرارت معتدل و در دوم
خشک و تا دوازده جو آن مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی و مداومت آن هر روز بقدر قیراطی حافظ صحت و مانع
ضرر هوای وبایی و خلاف میاه و بهر بودن نگاه داشتن او مانع گزیدن هوام و مرافق جمیع امزجه و مقوی دل
و اعضاء رئیسه و حافظ حرارت و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت آن و مبهی و مقوی
اعصاب و قوی و مفاصل و محلل و رادع اورام بارده و حاره و جهت خفقان بغایت مجرب است و قدر شربتش
در دفع سموم از سه نخود تا دو دنگ و در سایر خواص از یک قیراط تا یک دانگ است و گویند شامیدن بمقدار آنکه
از عرق او که زرد مالش آفتاب سم رسد جهت ازاله خفقان ذو الغور مجرب است **پادزهر حیوانی** مراد از مطلق او
حجر التیس است و آن سنگی است در شیروان بز کوهی متکون میگردد و اکثر طولانی مثل بلوط میباشد و بهترین او سبز مایل
بسیاهی و براق و نو بر تو مثل پیاز و در جوفش چوب خلصه باشد و آنچه مدور باشد در جوفش تخم مخلقه یافت گردد
چون ما بر کرب بیند مایل بسرخی باشد و نوع هندی او سیاهی بسیار غالب بر سبزی بود و در جوفش پشم و سایر
اخشاب یافت میشود و در خواص بسیار ضعیف تر از نوع شبانکاه و شیرازی است و فرق میان عملی و غیر عملی
آنست که چون سوزن را گرم کرده در احیط فرو برند سر سوزن زرد شود و دودی زرد مشاهده کرده و از
عملی دود سیاه در آخر دوم گرم و در اول سیم خشک و مقوی جمیع اعضا و مبهی و تریاق سمومات در خواص مثل معدنی است
مگر آنکه در محرور المزاج بغایت مضرت است و محرق خون و مورث التهاب و اسهال دموی و محلل اورام بارده و با آب
کشنیز جهت حاره نافع و با آب ریحان جهت گزیدن زنبور مجرب و طلای او با گلاب جهت طاعون و خوانیق و بواسیر
و با شراب و به تنهایی جهت گزیدن هوام جیند و قدر شربتش از یک قیراط تا دوازده قیراط است و نوعی از فادزهر
حیوانی حجر الایل است که از گاو کوهی گیرند و ابن جمیع گوید که بهترین فادزهرها است و مرافق جمیع امزجه تا حد تمیز

Margin notes:
بادرنکو
مجرب است
بادروج
پادزهر
جهت خفقان مجرب است
پادزهر حیوانی

و چون سه روز هر روز نیم دانگ از ان بنوشند هیچ سمی در مدت حیات در او اثر نکند و در سایر افعال مثل فادزهر معدنی است

و نوعی دیگر حجر الحیه است و الله اعلم مذکور خواهد شد **بارزد** لغت فارسی است بربا قنه و برگ فارسی مانند جوز بابت

برگش شبیه ببرگ خیار و مشابه نبات بیخ و ساقش بارکتر از ان سفیدان که مایل بزردی باشد و در بادیه می‌شکنند

بهتر از بیخ و زرد و ثقیل است در اول سیم گرم و در دوم خشک و قوتش تا دو سال باقیست مفتح و محلل و ملین و سخن

و مدر حیض و مسقط جنین و عجل نفث حصات و مفتح سده کرده و تریاق سمومات و جاذب و جهت عسر النفس و سرفه کهنه

و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و امراض عصب و علل بلغمی و ضعف معده و جگر و سپرز و با شراب جهت سموم و

طفیلون نافع و ضمادش جهت رهانیدن کوشت و کنده اشتن او بر دندان کرم خورده جهت رفع ان و بخورش جهت صرع و اختناق

رحم و اخراج جنین و مشیمه نافع و مضر دماغ و مصلحش روغن بنفشه و کافور و مضعف کوشت صحیح است و قدر شربتش یک درهم و جهت

سموم یک مثقال و بدلش نیم وزن او بیخ و ربع ان جاوشیر است و قطور او با روغن سوسن جهت درد کوش و درد سر بلغمی

مفید است **بادآورد** لغت فارسی است و کنگر سفید نیز گویند و بعربی شوکة البیضا نامند و مؤلف جامع تمیمی او را

عصفر بری میدانند و ان نبات خاردار است بقدر دو ذرع و ساقش بقدر انگشت ابهام و بزرگتر از ان و شاخ سفید

و مزغب و خاردار و ثمرش مثل قبه پر خار و گلش بنفش و در جوف قبه چیزی پشم و خارهای قبه بقدر سوزن و تخمش شبیه

بتر ملم و مدور و بعضی شکاعی را غیر بادآورد میدانند و میگویند که شکاعی اسم عربی است و بادآورد اسم فارسی او و تحقیق

انست که بکینه و شکاعی را گلش مایل بزردی و برگش عریض تر و سفید تر و قبه او بزرگتر و ساق او کوتاه است و تخمش بادام کرک

بیخش در اول گرم و خشک و گویند در اول سرد است و اظهر حرارت است و بیخش قوی تر با قوت تر است و مجفف و محلل است

و تخمش گرم و لطیف تر و مفتح قوی تر او بزرگ است مسهل بلغم غلیظ و سودا و مدر حیض و بول و مفتت حصات و مفتح

سده و محلل و ماوف قابضه و مقاوم سموم و بکدرهم از بیخ او جهت نفث الدم سینه و اسهال کهنه و درد معده و عسر البول

و گزیدن هوام و بتهای مزمن و بلغمی و سوداوی و ضعف معده و استسقا و یرقان و تخم او جهت کزاز و تحلیل ریاح و درد ورک

و کمر و سرفه و مالیدن ساق تا زه او بر داء الثعلب جهت ازاله ان مجرب دانسته اند و مضمضه بطبیخ ان جهت درد دندان

و ضمادش جهت ورم بلغمی و اتساع و جهت رفع تشنج و التهاب نافع و مضر شش و مصلح ان قنبیتین و بدلش شاه تره و قدر

شربتش از تخمش تا دو مثقال و از بیخش تا [illegible] ال و از خواص بیخ اوست که چون در خانه بیاویزند هوام بگریزند **باریون**

بلغت سریانی عینه گویند و ان نباتی است پیچان [illegible] برگش شبیه ببرگ لبلاب کوچک و در شعب برگش ثمری شبیه ببرق

و بار طوبی لسیار چسپنده و مزغب و تند بوی و بر جای [illegible] رسایر اشیا میچسپد گرم و محلل و مقطع و مجفف قوی و تخم و برگش

و مدر بول و اکثار او مدر خون و یک مثقال او با شراب جهت سپرز و ضیق النفس و ضماد ثمر کوبیده او بر اعضا نافع و مشروب

بتهای بلغمی مجفف منی است که چون سی و هفت روز تناول نمایند قطع نسل کند و طلای او محلل مواد بلغمی و سوداوی است

بارود باصطلاح اهل مغرب اسم زهره الاسیوس و در اسیوس مذکور شد و باصطلاح اهل عراق اسم شوره است

و در ابقر مذکور شد که ان بخار مائیست که در شوره زار منعقد گردد و بعد از رفع اجزای کثیفه شبیه نمک سفید میشود و بجهت

تحریک اشیا ثقیله و تعفن معادن سالیرس حقا اخراج منه و بالفعل ترکیب در اباکو کرد و زغال چوب بید با دود دهند

در سموم و در طب غیر مستعمل است و ذرور او حابس خون جراحات تازه است با کاسورنش و از خواص بقراطست که چون

آهن را بر روغن بیخ با پلا بند و با اشکال مس بگدازند و بعد از ان شوره بان بپاشند پس از آهن صعود نموده آهن در کال

نرمی گردد **بازی** بفارسی باز نامند و از جمله سباع طیور و معروف است گوشت او در دوم گرم و در سیم خشک و بطی

الهضم ردی الغذا و محلل اورام و جاذب سموم بود و پر سوخته او جهت اندمال جراحات و قطور روغن او جهت بیاض

چشم و طرفه و همچنین زهره او بغایت مفید و طلای سرگین او جهت رفع اثار کلف و حمول او جهت اخراج مشیمه و جنین و

اعانت بر حمل گویند مجرب است **باشوق** معرب از باشه است و بعربی باصقر نامند در دوم گرم و خشک و لطیف تر

از باز و زهره و زهره او جهت نزول آب و بیاض چشم و طرفه قوی تر از زهره باز و سرگین جهت ازاله کلف

مجرب و گوشت او را چون نمک سود کرده بیابند و سه روز بآب سرد بنوشند جهت سعال بارد و ربو نافع و قدر شربتش

یک مثقال و جگر نمک سود او همین اثر دارد و چون باشه را با پر و جمیع اجزا بجوشانند تا مهرا شود و آب صاف کرده او

با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت عرق النسا و مفاصل و اعیا و تعب نافع است و از خواص اوست که چون چشم او

بیمار جبه کبوری بسته بر بازوی چپ بیند در زمانی تب نوبتها مانده نشود و مهره او بیس گویند که نیم درهم از زهره او

و بدستور دماغ او جهت خفقان سوداوی مجرب است **بان** در حب البان مذکور شد **بان** اسم هندی قاتبوت است

بابرج عنب الثعلب است **باریح** نارجیل است **بارهقالس** زنجار معدنیست **باری علاد** بسریانیه بزرکتان است

بارهقیو شوکران است **باطس** نوعی از علیق است **باروق** بعبرانی اسفناج است **بابلس** بیخانه خشخاش

بری است **بابلون** الموت است **باس** بهندی اسم مرزنت **بابارسی** بیونانی فلفل است **بارسطاریون** بیونانی بمعنی

حامی و ان رعی الحمام است **باسیوق بلبنوی** سعله است **بالقیس** ابر فلسا است **بادامک** بفارسی نوعی از خلاف است

بادراکس بهندی لوف است **بایی** بهندی ماء است **پاپی نک** بهندی برگ کابلی است **پات** بهندی

برگ نباتان است **باتلادی** هندی قسم ایر قشتغ است **بابری** بهندی ریحان است **بابرا** بهندی زنبق است

بارزد

بادآورد

باریون

بارود

بازی

باشق

بان پان

بابرج بارج بارهقالس

بارقیون باطس باروق بابلس

بابلون باس بابارسی

بالیسون بالقیس بادامک

بادراکس پاپی پاپی نک پات

باتلادی هندی بابری بابرا

بابک پاج پاشر پاپره
پال پادل پالک باجن بارکاوی
بارسرد کوهی بالنک بادیان
بادیان رومی بارکل صحرائی بارمو بابونه
بادام باردرخت کنار باردرخت سرو
باردرخت بقم باچه
بارهنک باردرخت سدر باردرخت عود
باس بادام کوهی بالدرغان
بابرهابه بال بالغ باقرساق
باقری باز باشه باقرقره
ببغاء

ببر
ببراله پبری
پتع پتکه
پتیک پتکری پینی
پتهر پنانه ثبلوی یحم یح
بجوره بجهو
بجشحاش بح بجور مریم

بابک هندی اسد است پاج هندی زمرد است پاشر هندی اسم مجرات است پاپره هندی خیار است
پال هندی شعر است پادل لوز است پالک هندی اسفناج است باجن هندی صحنات است بارکاوی
بفارسی مجر البقر است بارسرد کوهی بفارسی اهل است بالنک بفارسی اترج است بادیان بفارسی رازیانج است
بادیان رومی بفارسی انیسون است بارکل صحرائی بفارسی لیک است بارمو هندی داد و قوت است بابونه
بفارسی اقحوان است بادام بفارسی لوز است باردرخت کنار بفارسی ثمرة الطرفا است باردرخت سرو بفارسی
جوز السرو است و در سرو گفته می شود باردرخت بقم بعضی گویند بفارسی عیون الدیک است باچه بفارسی
کراع است بارهنک بفارسی لسان الحمل است و بترکی باغ ریاغی نامند باردرخت سدر بفارسی نبق است باردرخت عود
بفارسی اسم هزبوه است باس اسم ترکی بورق است بادام کوهی بفارسی جلوز است بالدرغان بترکی سوق الکلا است
بابرهابه اسم ترکی بزر السبح است بال بترکی عسل است بالغ بترکی سمک است باقرساق بترکی امعا است
باقری بترکی کبد است باز بفارسی اسم بازی است باشه بفارسی باشق است باقرقره اسم ترکی قطاة است
ببغاء بفارسی طوطی نامند و از خوردن پسته و لاجورد و فرطم زند در تعلیم سخن گویی میگیرد و در دویم گرم و در
اول دویم گرم و در اول خشک و بسیار بطی الهضم و گوشت او جهت استسقاء و قروح مزمنه و تفریح دل و ضماد او جهت
رفع ثالیل مفید و خوردن دل و زبان او مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رفع لکنت زبان و سرگین
او جهت رفع کلف و آثار و نیکو کردن رخسار و حزن او جهت ازاله بیاض چشم نافع است ببر شیر بلاد
هند است و در جمیع خواص قوی تر از اسد است ببراله ذراونح طویل است پبری هندی شاهسفرم است
پتع بنیذ التمر است و نزد بعضی بنیذ دخن و گویند بنیذ عسل است پتکه بترکی قابضه است و بفارسی
سکندان طیور است پتیک هندی بقم است پتکری هندی بش بیلان است پینی هندی مرار است
پتهر هندی حجر است پنانه هندی ظفر است ثبلوی بناءشلثه بیونانی نرجس است یحم ثمرة الطرفا است
هندی ورم است بهندی بش است بجوره هندی اترج است بجهو بهندی عقرب است
بجشحاش کجا و مرله از ذان الغزال است بح بلغت اندلس قطلب است بجور مریم قسمی از عرطنیثا و غیر او است
و ان نباتیست برگش شبیه برگ بلاب کم ریک روی ان سبز و یک روی ان مایل بسفیدی و مزغب و ساقش
بقدر چهار انگشت و گلش مثل گل سرخ و از بعضی کبود میشود و بیخش مثل شلغم و عریض و سیاه و گیاه او شبیه بخوره
مریم نامند و منبت او جایهای سایه و مستعمل از ان بیخ او است و عصاره او قوی تر از بیخ است و گیاه

عرطنیثا خار دار و ساقش دراز تر و برگش شبیه برگ کلم و برشاخ و بیخش شبیه بخور مریم و سیاه و در او مثل
کره چیزی بر آمده میباشد بخلاف بخور مریم در اول سیم گرم و خشک و در آخر آن و مفتح و محلل و جاذب و ملطف
و مسقط جنین و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهت یرقان و تفتیح افواه عروق و ماساریقا و رفع فضول
از اقطار بدن و منافذ و ربو و با شراب جهت رفع ضرر ادویه قتاله و زیاد کردن مستی شراب و با ماء العسل مسهل بلغم
و خلط غلیظ و ضمادش با مرهم دواهای کشنده بقوت جاذبه است و با مرکه جهت نتو مقعد و کلف و داء الثعلب
و بجهت نقرس والتواء عصب و با روغن زیتون کهن جهت شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و حمول و تعلیق او جهت
عسر ولادت بغایت نافع و مضر مقعد و محرورین و مصلحش کتیرا و آب انار و قدر شربت از عصاره او نصف درهم و از بیخش
تا دو مثقال و از خواص او است که چون بر شکم ضماد نمایند اطلاق نماید و جنین را زایل کند و طلای گیاه تازه او که
کوبیده باشند جهت ورم بیخ زیر بیدیل و سعوط او بغایت منقی دماغ و بیخش جالی و ضماد او جهت کلف و نمش و خنازیر و دوام
صلب و داء الثعلب و اکتحالش جهت نزول آب مفید و بیخ او در این افعال قوی تر است و قسمی از بخور مریم است
نباتش شبیه بزنبیل و برگش باریک و عریض او بقدر ذرعی و باریک و در اطراف ان مثل شعبه از شعبهای گل
شبت و بیخش شبیه بتخم شبت میباشد تعلیق بیخ او در منع حمل مجرب دانسته اند بخور الاکراد نباتیست غیر جامد
ساقش شبیه برایانه و برگش در حوالی بیخ و انبوه و گلش زرد و بیخش بالیده و سیاه صلب و پر رطوبت و منبت او کوهها
و درخت دار و صمغش که از ساق او بهم رسد سرخ و بدبو و با تندی در آخر سیم گرم و خشک و عصاره اش در اول سیم و بیخش در
آخر دویم و گیاه او در دویم مدر فضلات و مفتت حصاة و مسقط جنین و مفتح و صمغش جهت سینه و شش و سرفه و امراض بارده
مثل فالج و صداع بلغمی و ضماد او جهت سام ابرص و عرق النساء و کزاز و مانند ان و بخورش جهت اختناق رحم و سبات و دیگر امراض
هوام و عسر ولادت و سده رکامی و تجفیف رطوبات دماغی و نزلات و هوائی و بائی و قطور او جهت ثقل سامعه و درد
گوش و با روغن گل سرخ و سنون او جهت دندان کرم خورده و در زیر ابیدان ان مؤثر و بیخش ملین طبع و جهت جراحات
خبیثه و اندمال ان و عسر بول و مغص و تحلیل نفخ و درد مثانه و طلای سوخته او با زفت جهت قروح رطبه و یابسه نافع و
در سایر افعال ضعیف تر از صمغ ان و گیاه ان اضعف و مضر دماغ ضعیف و کرب و مصلح نیلوفر و قدر شربت از
صمغ او نیم مثقال و از عصاره یک مثقال و از جرم او دو مثقال و بدلش حب الغار است و گویند حمول یک قیراط او در
اسقاط جنین میکند بخور السودان هندی رسن است نامند نباتیست شبیه بقدر بشری شاخهای بسیار و مایل بلاجوردی
و گلش سفید و با رطوبت است که در تبتی چسپد در دویم گرم و خشک و مسکن مغص و ریاح غلیظه و مفتح و جهت عرق النساء

بخور الاکراد

بخور السودان

دانسته اند و ضماد و مطبوخ او با روغن زیتون محلل اورام صلبه بلغمی و سوداوی و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی
و قدر شربتش با یک مثقال است **بجتیج** مطبوخ است **بجب** بول شتر اعرابی است **بدستقان** معرب از بر سکان
فارسی و آن گیاهی است شبیه ببردی و زرد رنگ و ذهبی و باریکتر از بردی و ارزان نرم تر است و جبت او بیداز ها
و در آبهای ایستاده و اهل برنج دست و کفش ازان حصیر بافند و گویند در آذربایجان بسیار است گرم و خشک و ملطف
و محلل و مدر بول گشت بر گشت و مراقی امراض بارده و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم و بدلش کوزن نیم او در برنج و
بوزنش زیره کاشت **بدرانک** مدر راینت **بدلیون** مقل است **بدح** اسم عربست **بکمان** و **یدیکسان** و **بدستقان**
بدستقان است **برنجاسف** بفارسی بری مادران نامند نباتی است ساق دار و قریب بزرعی و شاخهای او باریک و برگش ریزه
و گلش مثل شبت چتر دار و زرد مایل بکبودی میباشد و تقید از ایجه و با عطریه و نبات آن اندک با چیند یک است و در کوه و
صحرا و ابنای سایه دار میروید و او خیر قیصوم است چه قیصوم شبیه است بخستین و اکثر یک ساق از یک ریشه میروید و باشاخ
و زنالیه بر شیری است و برگش شبیه ببرگ ساق زنبق و از ان بسیار ریزه تر و با چیند یک قلیظ و گلش زرد و سفید میباشد و با عطریه
قویه بد ثقال رایحه جتا و مخصوص کوههاست که باران در انجا بیشتر شود و اکثر اطبا و شاهین مشوش ذکر کرده و هر دو را یک
چیز دانسته اند و بعضی که دو چیز دانسته اند بعضی از صفات قیصوم را در برنجاسف و صفات او را در قیصوم مذکور ساخته اند
در اول دویم گرم و خشک و ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و دود در هم کل او با عسل مجرب است گرم معده
و مجرب است و آب سیدن طبیخ او و جلوس در ان جهة احتباس حیض و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم و اخراج سنگ مثانه
و ضمادش جهة درد سینه و اقسام درد سر و تفتیح سده دماغی و تقویه دماغ و برسام بلغمی و سبات و احتباس حیض و بول و تحلیل
اورام و تسکین دردها و بدستور نطول او جهة امراض مذکوره و سعوط ... و زکام و سدر و دوار و حمول آن با بر ...
جهة رفع فضلات رحم و درد و ز سوخته او جهة تجفیف قروح و استنشاق طبیخ او جهة زکام و امراض دماغی نافع و گویند
کرده و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و در امراض دماغی بابونج و گویند در همه خواص مثل
افسنتین است **برسیاوشان** لغت یونانی و بمعنی دما والقصرا است و بفارسی پرسیاوشان و عوام سنبل مانند و بعربی
شعر الجبار و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جعدة القنا و شعر اوالکلاب و کزبرة البر و ساق الاسود
و صیف نامند و آن نباتی است برگش شبیه بگشنیز و بی ساق و ثمر و شاخهای او بسیار باریک و صلب و سیاه و در مواضع
نمناک و سایه میروید و قوتش تا شش ماه باقیست معتدل مایل بگرمی و خشکی و ملطف و مجفف و محلل و مفتح و منضج
و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و امعاء و جهة تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان

بجنج بجیب بدستقان
بدیکون بدکسان و بدستقان
برنجاسف
برسیاوشان

و حصاة و اخراج مشیمه و جنین تکش و ضمادش که پخته باشند با روغن جهة داء الثعلب و خنازیر و نواسیر و دبلات و
خاییده او جهة عرب و محرقش جهة منع ریختن موی و رویانیدن آن و خرزوا و سفوف خشک او جهة اسهال و طلای
تازه او جهة قروح چینه نافع و جهة گزیدن سگ دیوانه شرب او ضماد آمیغه و طلاء گویند او با عفر سادگی و جهة درد سر
بسیار نافع و ذرور سوخته او جهة اندمال قروح و آکله معده و مضر بسرز و مصلحش سکنجبین و قدر شربت از جرم او تا یکهفت
درهم و از آب طبیخش تا بیست درهم و بدلش جهة الام شش بوزنش بنفشه و نصف آن اصل السوس است **بردی** در
اصفهان بزرگویند و آن نباتیست ساقش غلیظ و زیاده بر ذرعی و مدور و نرم و او را ریزه کرده ریسمان ترتیب
مید هند و گلش ستبر و ضخیم و سفید و ذهبی و خوش منظر و برگش مثل برگ خرما دراز و مخشن تر از جلبه و بیخ و پخش
با حلاوت و کاغذ مصری ازان و از بشیش که پخته باشند ساخته میشود مراد از قرطاس در کتب طبی آن کاغذ است
در دویم سرد و در اوایل اول خشک و ابتدا و جابه دندان و قاطع نزف الدم مطلقا و با سرکه جهة برز و بدستور
بیخ او و خاییدن او و جهة رفع سیر و شرب و ضماد او جهة تحلیل اورام و محرق او جهة زخمهای مزمنه و قروح
خبیثه و آکله دهن و اعضا و نفث الدم و نزف الدم جراحات تازه و آشامیدن او با سرکه جهة برز نافع و گویند
مضر جهة است و مصلحش عسل **برطانیقی** بلغت یونانی نباتیست غیر لسان الثور و ربیعی و برگش شبیه ببرگ خماض
بری و از ان ریزه تر و سیاه تر از ان و مرغب شاخش باریک و گلش مایل بسرخی و قیتی از ان شبیه بچوبی است
مرکب القوی با قوت قابضه و گویند در اوایل دویم گرم و خشک است و محلل اورام و منقی آثار و برگ و عصاره او جهة
التیام جراحات و مضمضه بطبیخ خشک او جهة قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم لوزتین و آشامیدن آن جهة جهات
نافع و مورث غثیان و مصلحش عناب و بدلش آب چغندر است **برنک کابلی** دانه ایست مدور و سیاه و املس و از فلفل
ریزه تر و مغزش سفید و با اندک تلخی در آخر دویم گرم و خشک و مخرج کرم معده و امعاء و مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط
لزجه از مفاصل و مجفف رطوبات و قروح و مضر امعاء و مصلحش کتیرا و مستعمل از او مغز آن و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش
بوزنش ترمس و نیم وزنش قنبیل است **بریامعیری** بلغت مصر بمعنی بقله است یعنی بقله که در مصر باین اسم مسمی است
و آن شبیه است بکرفس و خوشبو و شبیه بری رازیانه و با اندک تندی و گلش سبز و باریک در دویم گرم و خشک و مقوی
معده و جگر و جشاء و محلل ریاح و مانع نزلات و منقی سده جگر و برز و مدر بول و مسمن بدن و کرده و محرک باه و منقی مجاری
بول و جهة بواسیر بسیار نافع و مضر دماغ و مصلح او نیلوفر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش لسان الحمل و عراوت خوردن
نبات او جهة رفع زردی رخسار آزموده و در سایر خواص و رفع خمار ضعیف تر از تخم او است **برسیان** اسم

بردی
برطانیقی
برنک کابلی
بریامعیری
برسیان

فارسی نباتیست جنتا و بلاد بابل که حوالی کوفه باشد و با شکوفه و گل تخم میکند و در اول تموز میرسد و دراز و تیره
غیر مشهور است گرم و خشک و مقوی دماغ معده و جگر و روح نفسانی و محلل ریاح و ملطف و طلاء ابسا و با گل
سرخ جهت رفع سیاهی جلد که از جرب و غیران باشد مجرب دانسته اند و آب مقطر او که عرق او باشد بوی قرنفل میدهد
و در خواص مثل بادرنجبویه است **برم** مؤلف مغنی شکوفه مغیلان میداند و مؤلف جامع بغدادی شکوفه درخت خار
دوری میداند شبیه بام مغیلان بقدر زعفر و زرد با سفیدی و خوشبو و نرم و متفرق و تازه او مسهل و خشک قابض
و جهت سرفه کهن و نفث الدم نافع و عرق او جهت تفریح در عطریات مستعمل و گویند در خواص مثل عرق بید مشک است
برنوف بفارسی شابانگ و معرب آن شابانج است درختیست قریب بدرخت انار و برشاخ و برگش شبیه ببرگ زغرور
و زردی تیره تر و مزغب و در پیچ او تند و بدبوی و شکوفه او مثل خوشه و بازردی و وسط شکوفه او مزغب و در دوم
در دویم گرم و خشک و محلل و مجفف رطوبت و منقی دماغ و کشنده بادها و عصاره برگ او جهت صرع اطفال و سیلان
رطوبات دهن و تحلیل ریاح و تقویه معده و تسکین درد جشا ایشان شربا و ضماداً نافع و شرب درهم او با یکدانک
جاوشیر مسهل قوی است و یکمثقال او با یکجبه جاوشیر مسکن مغص کل حیوان که از سردی باشد و سعوط او با عصاره
با سداب و چند در دهن بادام تلخ جهت رفع پستان و جمود و تنقیه دماغ و بوئیدن برگ او جهت سده منخرین
و غشیه دماغ و زکام و ذرور برگ خشک او جهت التیام قروح و ضماد او با زفت جهت خراز نافع و مضر امعا
و مصلحش صمغ عربی و بدلش برنجاسف و قدر شربت از عصاره او تا سه مثقال و از برگ خشک او تا دو درهم است
برداق بلغت اهل مغرب اسم حنفی است و بعجمی اسم سنگی است سبک و زرد چون بیند مایل بسفیدی باشد و در
عراق سکون کرد و مثل کهربا و سندروس کاه را میرباید در دویم گرم و خشک و مانع سیلان خون است مطلقا
و جهت خفقان بیرون شربا و ضماداً نافع و ذرور او جهت التیام جراحت مؤثر و خاتم او باعث ایمنی از غرق و تسرن
و چیدن او در پارچه با سنگ چخماق و در زیر کذاشتن قوی و زیاد او مورث جنون و کشنده است **بردانی** الف
بعجمی است لیبر بانیه بعر دس و بیونانی اسفواسس مانند نباتیست بر شاخ و شاخها مثل کمان ابکر و حمیه و گلش سفید و تخمی
مثل زیتون و طعم او تند و بیخش سفید و پوست بیخ او بارزدی و در اول گرم و تر و با تفریح و مزاج تسکینه و دماغ
و مدر و مفتت حصاة و جهت استسقا و بواسیر و ضماد او جهت بهق و داء الثعلب و اورام و جهت او عسل جهت
تقویه جگر و عصاره او جهت سفیدی موی و دو وجع چشم نافع و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش نیم
درهم و بدلش بقول مؤلف تذکره ریباس است **بوسین** بلغت مصر اسم رطبه است **بربیلون** از جمله متوعات

دایند

برم

برزف

برداق

بردانی

برنس برسیان

و گویند قسمی از ابلیون است **برسیون** ثمر درختیست شبیه بامرود و مبتنا و اسکندریه و در مصر تناول می نمایند در بلاد
بلاد بعیده اسم است **برنق** و **برنج** کابلی رنگ است **بس** بعربی حنطه است **برغونه** بیونانی بزرقطونا است **براش** بیونانی
مشتی است و کراث را نیز باین اسم نیز می نامند **برنقش** اشق است **برقوق** بلغت مغرب شمش و بلغت شامی آلوچه است
بربر بعربی ثمر اراک است **برهفاج** اسم مرو است **بربطوره** بلغت اندلس گوزالاکراد است **براده الحدید** براده حدید
معروف است **برده سلام** بلغت مغرب لسان الحمل است **برده نا** برباتو و **بربانون** و **بردونون** بروی و **بروانیه** بیونانی
اجل **بردانیا** بیونانی کاکنج است **برسیا** الوسیون است **برس** قطن است **برشرم** بعربی قت است
بردون اسب باری است **برطیقون** طین مغره است **برنی** بیونانی ابریشم است **برکینه** حطب الزبیره است **بردیلس**
قنبره است **برس** جمره است **برابرون** بفارسی سطاریون است **براجیل** کرفس است **برشیان دارو** عصی
الراعی است **برهلیا** ببربری تخم رازیانه است **بریوث** بیونانی اشنه است **برونش** بیونانی چاپن است
برسیقلا یلا بیونانی سفرجل است **برغل** حشیش است **بریلس** بیونانی بهش است **برمیطالون** برومی ادرنوبه است
برهجی بهندی سارنج است **بربخ** بفارسی اسم ارزن است **برف** بفارسی اسم ثلج است **برغث** بلغت
خراسانی قنابریت **برموم** بفارسی عکبر است **برکنیل** بفارسی دسیمه **برستوک** بفارسی خطاف است
بری بهندی کشش است که بعربی ربیه مانند **برمون** بهندی ارکن است **برسوخ** بترکی زنبوب است
برهمی بهندی ارمنش است **برغونه** براد اول و بلام اسم فارسی خنیش است **بریبا** بفارسی هدیه است
برام مجر البرام است **بزرقطونا** مشهور است و در اصفهان اسپرزه و در شیراز یکو مانند سفید و سرخ و سیاه میباشد
و بهترین آن سفید و زبون ترین سیاه است و شکوفه هر یک برنگ اصل اوست در سیم سرد و در دویم تر و سیاه او پوست
و جهت اجتناب از خوردن او اولی است و سفید او مسکن تشنگی و حرارت و با قوت ملینه و ملین طبع و بوارد ماه ان قابض
و جهت تبهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و علل صفراوی و دموی و اخلاط سوخته و سرفه و مغص
و قرحه امعاء و زحیر و ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه جهت درد مفاصل و نقرس حار و نرم کردن اورام ظاهره و غایره
و ورم صلب و جمره و حمره و با آب دهن جهت دمل مجرب و با روغن بنفشه جهت درد سر حار و ترطیب دماغ و اعضا و شق
شدن و درازکردن آن و ضماد کوبیده آن که با مثل آن روغن گل و پوست خشخاش پخته باشند جهت اورام حاره
و تسکین درد آن مجرب و ضعف عصب و جهت اشتها و مصلحش عسل و سکنجبین عسل و قدر شربتش از دو درهم تا ده
درهم و بدلش در ترمیم خرفه و در تفتیح تخم کتان و در سرفه و خشونت حلق و شادان مهدانه و ده درهم کوبیده او

برسیون
برنق برنج کابلی بس برغونه براش
برنقش برقوق
بربر برهفاج بربطوره براده الحدید
برده سلام برده نا بربانون بردونون براش
بردانیا برسیا برس برشرم
بردون برطیقون برنی برکینه بردیلس
برس برابرون براجیل برشیان دارو
برهلیا بریون برونش
برسیقلا یلا برغل بریلس برمیطالون
برهجی بربخ برف برغث
برموم برکنیل برستوک
بری برمون برسوخ
برهمی برغونه بریبا
برام بزرقطونا

برغنج

بزرکتان بزرد

بزرالکرفس بزرالجزری بزرالاجوان
بزرالاسود بزرالعصفر بزرالقنب
بزربلادیقس بزرالبانج بزرالخشخاش بزرالورد
بزغا بزرالخمخم بزرالرمان بزرالمظ...
بزرالجری بزاق القمر بزرالهوع بزاق
برباز بز برغاله بفارسی...

بسفایج

کشنده است **بزغنج** بفارسی اسم باکرحت پسته است که پسته نه بسته باشد و گویند درخت پسته یکسال بار می بندد و یکسال
ثمرش دانه نمی بندد و او را ز غنج مانند و در خواص مثل پوست بیرون پسته نیست بلکه سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی و در
افعال مانند اقاقیا است **بزرکتان** در کتان موصوف است و بفارسی بزرک مانند و از بزر مطلق مراد اوست **بزرد** تخم
نبات انجدان است و هر تخمی در ضمن اصل آن موصوف است **بزرالکرفس الجبلی** فطراسالیون است **بزرالجزر البری** دوقواست **بزرد**
الاجوان در او جون موصوف و غیر شنیز جست **بزرالاسود** جیلا هنک است **بزرالعصفر** قرطم است **بزرالقنب**
شاهدانج است **بزربلادیقس** عرفه بابلی است **بزرالبانج** افیون است **بزرالخشخاش** در انلق مذکور است **بزرالورد**
تخم گل سرخ است و در ورد مذکور است **بزغا** و عاده است **بزرالخمخم** تودری است **بزرالرمان** حب **بزرالمظ**
حب التعلق است **بزرالجری** قبراست **بزاق القمر** حجرالقمر است **بزرالهوع** تودری است **بزاق** بصاقت و بفارسی
آب دهن **بزیاف** بفارسی لبیاسه است **بز** بفارسی معروف و پیش را شامل دست **بزغاله** بفارسی جد یست
بسفایج جمیت مایل بسیاهی و باریک و گره دار و از گرهی ریشه ها برآمده و اندرونش سبز و نبات آن کیاق
و یک شاخ برگ دار شبیه ببال طیور و مانند گیاه سرخ و بقدر یک شبر و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار
میروید و در سنگها بن دار چهار مانند در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول گرم است و در جوهر معتدل و مسهل
مره سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی را که ملاقات کند و محلل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج و منجمد کننده شیر غیر منجمد و مفرح
و با عوض از جهت رفع سودا و جهت جذام و علل سودا وی و مفاصل و ضماد او جهت التوام عصب و شقاق میان انگشتان
نافع و خوردن او با شکر و با اطعمه خصوصا با بختن او در مطبوخ با ماء العسل مرجب اسهال مواد و با مرزات و مطبوخ
او با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و مداومت مطبوخ او با عناب جهت سقوط بواسیر بغایت موثر
و چون سه مثقال در او جوشانیده با فلوس خیارشنبر و با ترنجبین جهت ریاح بواسیر و درد معده مزمنه و صرع
مجرب است و مغثی و مضر سینه و کرده و مصلح آن زنیان و جوشانیدن آن با ماء الشعیر و فواکه یابس و با خردل
سالدار و قدر شربتش از جرم او تا سه درهم و در مطبوخ تا شش درهم و بدلش جهت مواد سوداوی نصف وزنش
افیمون و ربع آن ملک هندی است **بباسه** بفارسی بزباز گویند و این پوست اندرون جوزبوا است برجوز
چسبیده بهترین او تند بوی اشقر مایل بسرخی مایل بسیاهی چسبیده است و در دوم گرم و خشک و گویند در اول
گرم و در دوم خشک است و محلل ریاح و صلابات باطنی و مفتح سده و مجفف رطوبات و مفرح و مقوی معده
و باه و هاضم و خوشبو کننده دهان و جهت سلس البول و سحج و نفث الدم و قرحه امعاء و رطوبت سینه و تشنج و اسهال

کهن

بسد

بستان افروز

کهن و در دو بیرز و منع ریختن فضلات بمعده و تقویه رحم و رطوبات آن و ضماد آن با برگ مورد جهت رفع بدبوئی زیر بغل
آزموده و با سرکه بن بزرع حل جهت اورام صلبه و فرزجه او با عسل بعد از طهر حسین حمل و با زعفران منقی رحم و مصلح رحم و سعوط
آن جهت صرع و شقیقه و طلاء او با عسل در حمام جهت رد پشت زن زاییده و رفع بهام نفاس مجرب و مصدع و مصلحش گلاب
و گویند مضر جگر است و مصلح او صمغ عربی است و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش جوز بوا است **بسد** بتحقیق بیخ اسم
جنس احمر است و بیس شد و بلغت هندی اسم مرجان است و بفارسی بیخ مرجان و مرجان را بعربی قرول بنز گویند
و آن معرب از قراولیون یونانیست و بیخ مرجان را بعربی لسنت مانند و آن سنگی است با قوت نباتیه که از قعر دریا میروید
و در ریشه او سفید است و هر چند بلندتر می شود سرخ تر میگردد و شاخهای او مرجان است و بیخ او سفید و سرخ و سیاه بزمیان
و سیاه قوی تر و سفید ضعیف است و بهترین سرخ او آنست که صاف و کم سوراخ و صلب و بی رمل باشد در اول سرد
و در دوم خشک و مفرح و قابض و مجفف و قاطع نزف الدم و محلل خونیکه در دل منجمد شده باشد خصوصا محرق آن
و جهت وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و قی آن و اشتها و نفث الدم و اسهال دموی و سنگ مثانه و گرده
و سپرز دو سیر و نیم مثقال او که با بفصفان صمغ عربی و بسفیدی تخم مرغ سرشته باشند و با آب سرد نوشیدن آن جهت قطع
نزف الدم باطنی مجرب است خصوصا سوخته آن و محرق مغسول نوع سیاه او بغایت مقوی دل و در ذرور لیه جهت بردن گوشت
زیادی زخمها و رفع ثآلیل و محرق آن جهت نزف الدم ظاهری و تقویه دندان و زوال کون زردی بن دندان و بثور رد
چشم و تقویه باصره و دمعه و جرب و بیاض و سلاق و قطور او با روغن بلسان جهت ثقل سامعه و کری نافع و امین
الدوله گوید که سه روز چهار دانگ او را با سکنجبین بنوشند البته رفع ورم و تحجر از طحال میکند و مضر گرده و مورث تهوع
و مصلحش کثیرا و بدلش بهمنه جلیس جون بوزنش و دم الاخوین و قدر شربتش تا یک مثقال و او در استعمال محرق اوست
و در جمیع مذکورات و محلول او در دفع جذام مجرب دانسته اند و از خواص اوست که چون طلا و نقره را از هر یک بقدر
به درهم که احشه انگشتر با یکی دانه ترتیب دهند و بسد را در آن نصب کنند و قمر و شمس در مقام اتحاد خود باز باشد
متقارنه داشته باشد با خود نگاه دارد در حال صرع قطع شود و دارنده او در هر کرخی نرسد **بستان افروز** لغت
فارسیست و بعربی حبوق لبستانی گویند و بفارسی تاج خروس و گل طلا نیز نامند و او غیر حاحم است که حبق بقلی باشد
چه حاحم را برگش عریض و الوان نباتات او قوی تر و برگ کمتر و گل سیاه به و بستان افروز را برگش سبز و ریزه و برگ
و گلش سرخ مایل ببنفشی و بوی او راحت و تخمش ریزه و براق و سیاه است در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و آب
او با جلاب و سکنجبین جهت حرارت معده و جگر و سده سپرز در رفع سمیت خانق النمر نافع و جرم او مقوی و مصلحش سکنجبین

و قدر شربت از آب تا قیراطی و نیم و برگش جماجم و تخمش جهت اسهال نافع سناب تخم بارتنگ است و چون کوبیده
در یک رطل شیر حلیب نیم ربع در مهتاب بنهند و سه روز بدستور و زیاده بران مداومت کنند جهت رفع حرقة البول
و بول الدم مجرب است و قدر شربتش دو مثقال **بسر** غوره خرما است که زرد و مایل بشیرینی شده باشند و تراست
صفت کانه خرما در تمر مذکور است و بسر مرتبه چهارم است و اول مرتبه حرارت و هر چند شیرین تر شود گرم تر گردد و در اول
گرم و در دوم خشک و قابض و مقوی معده و حرارت غریزی و جهت بواسیر و نفث الدم و خاییدن او جهت تقویه
لثه نافع و سدد و دیر هضم و مولد خلط خام و نفخ و مصلحش سکنجبین و انار ترش شیرین و مضر سینه و شش و مصلحش خشخاش است
و رب بسر در بزاق شدن و جهت قیء و اسهال و ضعف معده نافع و ضماد او مسکر و قابض و مقوی معده و امعاست **بسباج**
بفارسی خلال مکه و بعربی بسهیا نامند نباتیست خاردار و برگش باخشونت و ریزه و گلش سفید و ازرق و شاخها بقدر
بشری از یک بیخ بیرون می آید و باریک و او را خلال میکنند و بر سر هر شاخی چیزی مثل چتر و تخمش شبیه بنانخواه و طعمش تند و او
چتری مانند گیاه او در اول دوم گرم و خشک و با اندک عطریه و خلال کردن او جهت تقویه دندان نافع و طلای
آب او محلل ورم و جلوس در طبیخ او جهت صلابت رحم و مدر بول و تخمش در آخر دوم گرم و خشک و مصدع و کشنده قیام
گرم معده و امعا مجرب و او را بفارسی درمنه ترکی نامند و مفتح سده جگر و مدر بول و جهت سعال و فواق و ریاح
و مغص و حصاة و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت فالج و استسقا و درد مفاصل نافع و مضر ریه و مصلحش کتیراست
و مضمضه بطبیخ او مسکن درد دندان و مضر سر و مصلحش ترس و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بزرچ ارنبی **بسبج**
کندر است **بسیله** بلغت مصر نوعی از جلبانست و دانه طولانی است در غایت تلخی **باباسا** حرمل عربی است
بلاد بصل است **بقیس** بیونانی عفص است **بقسا** شاه ترج است **بسودون** بیونانی نوع قیقد توتیای
مصنوع است **بستان** بفارسی اسم زراعت **بسته** بفارسی فستق است و بهندی پستی گویند **بنام** در فیاست
حجازی و در عراق مصر نیز میباشد و در ابتدا اوان تخم او را بجای حب بلسان استعمال می نمایند و ثمر او بقدر
درخت توت سفید و بی ثمر و از آن کوچکتر است برگش مثل برگ صعتر و با رطوبت چسپنده و با تیزی و گلش زرد و تخمش
شبیه به کبابه و بد مزه و ثمرش مثل خوشه در او دانهایی و مایل بزردی و از بعضی سرخ و از بعضی طولانی مثل حب صنوبر
و چون جزوی از آن قطع نمایند از آن آب سفیدی تراوش کند و بعد از خشک شدن مایل بسرخی گردد و بهترین
اجزای او دمعه اوست و مسواک چوب او مقوی لثه و دافع بوی دهان است بجمیع اجزاء او در دوم گرم و در اول
خشک و برگش با رطوبت فضلیه و دمعه او جهت بیاض عین و تنقیه زخمها و تجفیف آن و قطع رعاف الدم و عرق

بسر
بسباج
بسبج
بسیله باباسا
بلاد بقیس بقسا بسودون
بستان بسته بنام

درد دندان و ادرار فرمودن بول و حیض و حمول او با زعفران جهت اعانه حمل و تنقیه رحم و تحلیل ریاح نافع و دانه
او مقوی معده و اعضای باطنی و جهت گزیدن عقرب شرب او و ضماد آمیخته در روغن دانه او مسهل بلغم و مره سودا
و مورث مغص و برگش بتنهایی و بار و غنها خضاب نیکو است و چوب او را با خود داشتن موجب قضای حوائج است و بابش شبیه
او را خشب البیر نامند و چون حیض او موجب مغص و کرب و مورث امراض بد است اجتناب از خوردن اولی است **بشنین**
نوعی از نیلوفر مصری است و در حین زیادتی آب نیل میروید و ساقش بقدر عمق آب و گلش سفید و بقدر قبه خشخاش
و در طلوع آفتاب از آب بیرون می آید و در غروب پنهان میشود و تخمش شبیه بکاورس و بیخش مثل شلغم و از آن کوچکتر
و در رنگ و طعم مثل زرده تخم مرغ است و اهل مصر آن را پخته و خام میخورند و در دوم سرد و در اول و سیم تر و در جمیع افعال
مثل نیلوفر و بیخش مقوی معده و باه و جهت زحیر و اسهال صفراوی و بواسیر و جهت سرفه نافع و گلش با قوت محلله در روغن معمول
از گل او جهت ذات الجنب و جنون و درد سر حار و شقیقه سعوطاً و طلاءً معینه و شربتاً و در افعال مثل شربت نیلوفر و طلاء دانه
او محلل ورم و جهت بواسیر نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش عسل و قدر شربتش تا چهار مثقال و بدلش نیلوفر است **بشیش**
بعربی اسم برگ حنظل است **بشمه** تشمیزج است **بشلشک** جنطیانا است **بشولون** ببربری بزرقطونا است **بشنان**
بلغت بربری لسفایج است **بشم** بلغت فارسی اسم صوف است **بشیک** اسم ترکی سوز است **بشه** اسم فارسی
بق است **بشم و رنغ** بفارسی طلب است (نیایش) بهندی اسطوخودوس است **بصل** بفارسی پیاز است و بری او بی بوته و از جنس
ساریای کوهها کثیر الوجود و طعم و بری و برگش مانند پیاز و تریکه کوهی مانند و قوی تر از بستانی است و مجموع آن
در آخر سیم گرم و در اول سیم خشک و گویند در چهارم گرم است و با رطوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوت جماعاً
پخته او با گوشت چرب و رافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصاة
و مطبوخ مهزای او کثیر الغذا و ملین طبع و پخته او با چربیها جهت تنقیه شش و سینه از اخلاط لزجه و پخته او در سرکه با پرزرد
بسرکه جهت یرقان و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویه هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و به تنهایی مانع غثیان ادویه
کریهه و رافع سموم و آشا و جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع و حضر منا چون یک چهار یک بوزن یک جزو ازو
در عرض سه روز خورده شود بغایت مجرب است و قطور آن جهت دمعه و حکه و جرب چشم و ابتدای نزول آب و با عسل
جهت بیاض و سعوط آن منقی دماغ و بوییدن آن جهت رفع ضرر هوای وبائی رسته و ماهی و چکانیدن آب
او و گندنای پخته او در گوش جهت ثقل سامعه و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح و ضمادش جاذب خون بظاهر
جلد و سکونة به رنگ رخسار و با بادرود و نمک و عسل جهت برص و کلف و ثالیل و قروح شهدیه گویند مجرب است

بشیشر
بشمه بشلشک بشولون بشنان
بشم بشیک بشه
بشم ورنغ بشاش بصل

مجرب است

جهت تکلیس حجر است

وبا مری ادی جهت زخم سگ دیوانه گزیده وبا انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد بخته او جهت نفخ و اورام بارده
و بازرده تخم مرغ با روغن تازه جهت درد و ورم مقعده و حکه و با روغن گاو از شتر جهت شقاق مقعده و بواسیر و زحیر
مجرب است و حمول آن جهت گشودن رگهای بواسیر و سیلان فرمودن خون مزمن و جهت کچی ناخن و تشنج نافع و پوست
محرق او با مری سوخته و ضماد جهت آکله مجرب و قیراطی ابتدا و با پیه مرغ جهت ریش شدن پا از کفش و مزه معینه
و مضر محرورین و اکثار او مورث قی و نسیان و لیز حس و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و خلط غلیظ در جرم معده و مزمن
تشنج و مصلح محرورین و مصلحش شستن او با آب نمک و با سرکه خوردن بعد از آن اب انار و کاسنی تناول مخون و رافع
بوی آن باقلا و نان سوخته و کردکان مشوی است و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضله و مبهی و ضمادش
جهت داء الثعلب و بهق نافع و قدر شربتش یکمثقال است بصل الفیل پیازی است ریزه و پوستش سیاه و برگش از برگ
بلبوس دراز تر بغایت گرم و آب طبیخ او بغایت مقی و اگر قدری زیاده خورده شود فضله را بقی دفع کند و سقوط
قوت و خناق کشنده و اولی استعمال نکردن اوست بصل العنصل و بصل الفار و بصل البر اسقیل است بصل الماکول بلبوس است
و گویند صنفی از بلبوس است بصل الزیر پیاز نرجس است و در حرف مذکور و بدستور سایر پیازها در حین ذکر نبات
ان مذکور است بصاق آب دهن است و در لسان مذکور شد بصاق القمر حجر القمر است بصل الجبر و بصل الحمالیبیت اسقیل است
و گویند بلبوس است بطم بفارسی درخت سقز نامند و آن عظیم میشود و دیر خزان میکند و برگش و بارش
با عطریت و گلش سبز و شبیه بسماق و عدس و از آن بزرگتر و با خوشه و مغزش سبز و پوست او ترش و بفارسی بن گویند
و در جهت الخضرا موصوف است و صمغ او را بفارسی و ترکی سقز نامند و در علک البطم مذکور است اما درخت و برگ و شاخ
او در اول سیم گرم و خشک و در اول سیم گرم و خشک و محلل و قابض و نطول پوستش و محلل اورام و برگش خضاب موی
و خاکستر چوبش جهت داء الثعلب و برگ خشک او با روغن با سرکه جهت رویانیدن موی و دراز کردن او موثر است
بطیخ لغت رومی است بفارسی خربزه نامند و بهترین او شیرین آبدار و در دوم تر و شیرین او تر و بقدر
شیرینی مایل بحرارت و بهترین او شیرین کم آب نازک با جرم است و بهترین آن شیرین او ملون است که خربزه گرگ
باشد و مثل سایر اقسام بریع الاستحاله بخلط غالب معدی و سریع التعفن میت و موافق صفراوی و سوداوی
و در برودت و حرارت معتدل و مرطب دماغ و بدن و مفتح سده و طلاء او زیاده از سایر اقسام و مجموع اصناف
خربزه مدر بول و مفتت حصات و جلای سریع النفوذ و ملطف و مرطب و مدر عرق و شیر و مسهل اخلاط بالاور سرد و مصلح
حال کرده و قروح باطنی و جلای آن و مرمی احشا و سریع الاستحاله کلی که در معده باشد و مصلحش سرکه و برگ

بصل الفیل

بطم

بطیخ

انار ترش و نشاسته خوردن او مورث تبهای صفراوی و بربالای طعام مورث تخمه و با اغذیه کثیفه مثل پنیر با جبن سرد
و بهترین اوقات تناول و ما بین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد و ضماد گوشت خربزه جهت
تسکین ورم درد چشم و اورام صلبه و با بوره جهت کلف و آثار و ضماد مجموع جالی جلد و جهت کلف و آثار و ضماد
او مجموع جالی جلد و جهت کلف و بهق و ضماد پوستش و جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصا جهت اطفال و آشامیدن
دو درهم پوست خشک او جهت اخراج حصات و آمیختن آن در دیگ باعث زود پختن گوشت بغایت آزموده و یکمثقال
او تا دو مثقال از ریشه خربزه مقی قوی و ضماد او با عسل جهت قروح شهدیه نافع است و تخم او در اول گرم و در دوم
تر و ملین و مبهی و مفتح سده و جگر و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعاء و جهت سرفه حار و درد سینه و خشونت حلق
و زبان و تبهای حاره مرکبه و تشنگی و حرقة البول و جهت بدرقه شدن قوت ادویه جگر و مجاری بول و تسکین حرقت
و خشونت قضیب که از جهت حصات بهم رسیده باشد و ضماد کوبیده غیر مقشر او بغایت جالی و جهت کلف مجرب است
و گویند مضر سپرز و مصلحش عسل است و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم بطیخ هندی بفارسی هندوانه و بعربی
دلاع و دربوره نامند در اول دوم سرد و در آخر آن تر و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و ملین
طبع و آب او با عسل و زنجبیل جهت قطع بلغم و با شیر جهت امراض سوداوی و با تمر هندی جهت مواد صفراوی
و جرب و حکه و با سکنجبین جهت تفتیح سده و ادرار بول و یرقان و مواد محرقه و اعانت بر هضم و با شیر خشت
و امثال آن جهت تبهای حاده و دفع خلط ردی الکیفیه که کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم و برین و مرطب
بدن و مضر سپرز و بارد المزاج و مضر معده سرد و مصلحش گلقند و عسل و قند و امثال آن و در مزاجی که صفرا بسیار
غالب باشد هندوانه از جهت لطافت مستحیل بصفرا میشود مثل آب کدو و در مبرودین بردن مصلح مورث ضعف باه و درد
مفاصل و امثال آن و چون هندوانه را سوراخی کرده قدری عسل در آن ریخته سوراخ را محکم کنند یکهفته در زیر رگینی
اب دفن کنند آبش مثل شراب مسکر گردد اما مقوی و مقوی معده است و تخم او در دوم سرد و تر و در جمیع افعال
مثل کدو و خیار و قدر شربتش تا پنج درهم است و در اخراج حصات و انحدار خربزه از معده گویند مجرب است و مرباي
پوست هندوانه با عسل و شکر جهت سرسام و دوسواس و بیهوشی و درد سینه و ضعف معده که از خلط گرم باشد
و تقویه احشا نافع است بط بفارسی اردک نامند از جمله طیور آبی و الوان مختلف داهلی و وحشی میباشد
در دوم گرم و در اول خشک و مرطب برطوبت فضلیه و کثیر الغذا و سمین بدن و گرده و مبهی و مصفی صوت
و دافع ریاح و مولد خون غلیظ سریع التعفن و دیر هضم و مصدع و مصلحش سرکه و زنجبیل حار و ادویه حاره و گشنیز و ضماد

جهت تکوین حجر است

بطیخ هندی

بط

کوشت او با نمک جهت تاليل و خاکستر پر وبال او جهت تحليل خنازير و زبان او جهت کلف و نمش و خنازير نافع است و پيه او
بهترين پيهها و گرم و لطيف و ملين و محلل و با قوت نافذه جهت خناق و ورم پستان با آرد باقلا مجرب و جهت
سرفه تر با نافع و جگر او که بر داری ما مولد خون لخ و جهت خفقان معين و تخم او غليظ و دير هضم و در افعال ضعيفتر
از تخم مرغ و جهت هزال و سرفه و درد سينه باکهربا جهت قطع سيلان خون و زحير برشته او با سداب و روغن زيتون
جهت زردی و بجرف ادمان اطفال نافع و پوست او با مرواريد و شکر و نوشادر جهت رفع بياض چشم بغايت ازموده است
وسکنده ران او دير هضم و از تعفن دور است و چون هضم شود مقوی معده و امعا است **بطارخ** اسم ماهی و تخم ماهيست
که هنوز تخم نشده باشد و جابجا و بقدر انگشتی و مايل و نيز ميباشد مثل ريگ و بهترين او تازه مايل بزردی سايل است
نمک سود او در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جلا دهنده قصبه ريه و جهت گرده و سبز و رياح نافع و سريع التعفن و مضر
محرورين و مصلحش زنجبيل است که بالخاصيه قطع تشنگی ان ميکند و سکنجبين و ترشيها مطلقا و انچه در گيلان تخم ماهی اشبل
مليسازند قريب الفعل است با و **بطرخيون** بطارخ است **بطيخ زق** براه و دراعجمه **بطيخ هندی** و **فلسطيقی** بطيخ
هندی است **بطرا** بيونانی اسم سنگلاخ است **بطراليون** بيونانی بمعنی کرفس جبلی است و ان قطراساليون است
بطراخوا بيونانی اسم ضفدع است **بطريون** بيونانی خرنوب النوکه است **بطبطس** بيونانی بروج است **بسفا**
بيونانی موميائی است **بطارس** بيونانی سرخس است **بطراکاون** بيونانی نفط است **بطينه** سل است **بطباط** عصی
الراعی است **بعير** اسم جمل است **بعوض** صغير است که بفارسی خاک پشه نامند **بعر** اسم سرگين حيوانات
که خشک و از هم منفرد باشد مثل سرگين گوسفند و شتر **بغل** بفارسی استر نامند از فرط حرارت مزاج تولد
نمينمايد و بندرت واقع ميشود و مشاهده شد و بهترين او انست که مادرش مادیان باشد و زبون ترين انکه پدرش اسب
باشد و مادر الاغ در سيم گرم و خشک و گرنشاد جهت درد مفاصل و پيه او سکن نقرس و عرق النسا و چون با روغن زنبق
دل او سوهنيع مقعد سه روز با آب عصی الراعی بزنند باعث قطع نسل از جانب مرد ميشود و چون زن سه مثقال
از جگر او سه روز بعد از طهر متعاقب هم بخورد مانع حمل ميگردد و بدستور بول او همين اثر دارد و بدستور موی او
و زهره و جگرک کوش او بخور سم سقط مشيمه و گريزاننده هوام و همچنين بخور زبل او و جهت گريزانيدن هوام و خوردن ان
جهت تسکين قولنج نافع و چون ذکر او را با عفص کوبيده در روغن زيتون جوشانيده در موی بمالند جهت دراز
کردن و سياه کردن ان مجرب است و ذکر الاغ نيز همين اثر دارد و ضعيف تر از و است **بقرا** غذای خراسانيست
که از آرد گندم خمير کرده بقدر درهمی ترتيب ميدهند و با قليه که از سر کرده با شاب دادويه حاره و گوشت پخته

بطارخ

بطرخون بطيخ زق بطيخ هندی و فلسطينی

بعرا بطراليون

بطراخوا بطريون بطبطس بسفا

بطارس بطراکاون بطينه بطباط

بعير بعوض بعر

بغل

بقرا

باشند استعمال مينمايند گرم و مايل باعتدال و مشهی و مسکن تب صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و نفخ شده
و مصلح حال کرده و اصحاب رياضت و مولد خون صالح و بطیء الهضم و مولد رياح و مصلحش دارچينی است و مولف
تذکره موافق انچه مذکور شد ذکر نموده است و همين خاصيت دارد اش ماهيچه و اش اکراکه در اصفهان آش ترک
ميگويند **بقلة الحمقا** بفارسی خرفه نامند و بعبرانی ارغليم و بفرنگی پرفال و بشيرازی کوپند نباتش کمتر از ذرعی و اکثر
او مفروش بر زمين و ساقش بقدر انگشتی و بسيار تازک و شکننده و برگش ريزه مايل بسرخی و گلش سفيد و تخمش
ريزه و طولانی در سيم سرد و تر و گويند در دوم تر است اب او مسکن حدت صفرا و خون و قاطع نفث الدم
و نفث الدم و جگر که از سينه آيد و منع نزلات و جهت حکاکت و ادرار فرمودن بول و حرقه ان و نواصير
و بواسير و حرارت جگر و تبهای حاره و دفع حب القرع و درد مثانه و قرحه و جهت امعا و تبريد دماغ و درد سر
حار نافع و ضماد او با روغن گل جهت صداع حار نافع و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهت بثور سر و با آرد
جو جهت مقعد و شقاق و ورم چشم و ورم دماغی و جرب و حکه و ورم انثيين و شری و حمره و شاميدن او
با بونه جهت قطع تب مجرب و حقنه او جهت درد انثيين حار و سيلان و فضول و اعاده رحم و ضماد بيخش جهت
تحليل قوی تر از نبات او و نبات او در مزوره صاحب تب و امراض حاره بغايت نافع و مضر باه و مبرود و با
و ضعيف الحراره و بالخاصيه مسقط اشتها و اکثار او مورث تاريکی چشم و مصلح او مصطکی و کرفس و نعناع و
قدر شربت از آب او تا بيست مثقال و فرش کردن نبات او مانع احتلام است و تخمش در جميع افعال مثل
آب او و از ان ضعيفتر و ذرورش جهت قلاع اطفال و غيران نافع و در رفع تشنگی قوی تر از نبات او است و گويند
مضر سرز و معده بارده است و مصلحش قند و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش در اکثر امور بزرقطونا و بود او ده او
قابض و غير بود او ده ان ملين طبع است **بقرا اکرمن** نوعی از ابل است و مذکور شد **بق** بفارسی پشه است در دوم گرم و خشک
و با انزل ميتمه و بوئيدن او جهت صداع مزمن و اختناق رحم و لوق سوخته او با عسل جهت سعال مزمن و بلع نمودن زنده
او جهت رفع عسر بول و نفوذ او در مجاری بول جهت احتباس بول و نفث حقنه نافع است و چون امعا عدد او را
از ثقبه با قطا مشقوب جمع نمايند قبل از نوبه جهت تب ربع مجرب است و طلا و روغن با آب ليمو دفع گزيدن
اذيت او ميکند و چون زرنيخ و نوشادر را با پيه گاو چند روز در مکانی بخور کنند منع تولد او نمايد و مجرب دانسته اند
بقس درختيست عظيم منبت او هند و زنگبار برگش مثل و گلش بسيار ريزه و ثمرش مدور مايل بسبزی و در آخر
سرخ مي شود و بعد از رسيدن سياه و شيرين ميگردد و چون دو سه شب در الکحل ننده او ای هوادی بغايت خوش

بقلة الحمقا

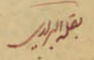
بقرا اکرمن بق

بقس

رنگ میشود و از چوب او صباغان استعمال میکنند و رنگ بقمی مشهور است در سیم گرم و در چهارم خشک پنج درهم او کشنده
و گویند علاج پذیر نیست و زور او و جهة التیام قروح کهن و جراحت تازه و قطع نزف الدم و غسول با آب او
جهة نیکو نمودن رنگ رخسار و تقویه مفاصل نافع است **بقم** بضم و تشدید قاف و فتح ان الحب بمن اسم جوز ماثل است
بقس بفارسی درخت شمشاد است برگش مثل برگ نار و ازان کوچکتر و سبز و تر و ساق او صلبه و شاخهای او برنیان
دختران میکنند و برگش سم حشرات است او و ضماد او و نشاره او با خاجهة تقویه موی و درد سر و تفرق اتصال که در دو
او استخوان سرد است و باسفیدی تخم مرغ و آرد جهة استحکام مفاصل دو دی زیان و نطول طبیخ برگ او جهة خروج
مقعد مجرب و تخمش قابض مجفف رطوبات معده و امعاء و قاطع سیلاب لعاب است ذهاب و ضماد طبیخ او
با شراب که بحد قوام رسد جهة باد سرخ و نمله ساعیه و سعفه و با خاجهة رفع آثار جلد نافع و قدر شربت از تخم
تازه او که دانه را بیرون کند تا یکسا و قیه و از خشک او تا سه مثقال و شکوفه او مقوی دل و دماغ و عرق او
عرق قوی تر از شکوفه و ما برگ است **بقشوفرشن** بیونانی نباتیست برگش شبیه به تره تیزک و ازان سطبر و تند طعم
در ساقش سرخ برقع و ساقش مانند تخم کنف ناوچ و تخمش مدور و سیاه مایل بزردی و گرچه بکتر از سیب و بوی او شبیه
ببوی شراب و بیخش سنگ لاخ است گرم و خشک و محلل و ملطف و مقطع و ضماد برگش جهة جراحات عظیم و ثالیل
سکونس و جذب خار و پیکان از بدن و تخمش محلل قوی و بیخش با مثل الجعل مسهل بلغم و مرة السوداء و قدر شربتش
تا دو مثقال است **بقله یمانیه** نباتیست شبیه بکاسنی و ازان تخم ریزه تر در کنار راهها میروید مایل بسرخی
و سطبر است و در سکابن و طبرستان سکی مانند و این تمیذ کو یند که تخمش شبیه است بتخم بستان افروز و تخم
ماده سرخ مزه است در دویم سرد و تر ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذاء و مطفی حرارت عزیزه و مولد
خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار و ضمادش جهة جرب و حکه و اورام حاره و درد سر و جراح قروح و ورم
چشم و ثالیل و قروح باطنی و غلیان خون نافع و بطی الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلحش جوارشات
و تخمش سرد و خشک در اول و رادع و جهة ارحمن حاره و اورام شرنا و ضماد او معیده و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربتش
تا سه مثقال است **بقله حامضه** تره خراسانی گویند و قسمی از حماض بزرگ ورق است پاساق و از برگ کرنب



کوچکتر و ترش مزه در جاهای نمناک میروید و در افعال مثل حماض و مضر عصب و مصلحش عسل است **بقله البرادی** نباتیست



از کاسنی بری کوچکتر و بیخش بر روی زمین پهن و گلش زرد و بخلاف قنابری که بیخش فرو رفته است و طعم این با اندکی
شوری و تلخی و در اواخر زمستان میروید و در آخر نیسان هیچ و زند و تخمش شبیه بزاهد پنبه و در اول سرد و در رطوبت

معتدل

معتدل و گویند گرم و خشک است و مقوی احشاء و معده و جگر و جهة خفقان و بدبوی دهان و تقویه لثه و ما صحه و تب
ربع بلغمی نافع و در جامه خواب که نهش موجب دیدن خوابهای خوب است **بقلة الاثمام** نباتیست برگش شبیه
ببار تنگ و ازان ریزه تر و بیخش باریک و پرشعبه و بیرون سیاه و اندرون سفید و اکثر منابت او منیه و بلاد مغرب
و خوزستان و هر سال در بهار سبز میشود تا اواسط تابستان میماند و برگش پخ او میزند تا مثل زرد میشود چون به بهار بجوشد
ما بلند هر حیوانی که بخورد و بخون او مخلوط شود در ساعت او سوزنده و در دم کشد معتبر از پوست او در ابجا ی کنه است استعمال
میکنند و در گرمی درجه دوم و تر درهم او کشنده است **بقلة البقلة** بقلة **خراسانیه** بقله خامعنه است **بقلة الرمل** بقلة البراری است
بقلة الانبار و **بقلة الزهرا** و **بقلة الشیخ** بقلة الحمقاست **بقلة انز جنبیر** ترنجان است و او قسمی از در باد رنجبویه است و مذکور شد **بقلة الملک**
خیز الکعک است **بقلة المنات** و **بقلة فارسیه** بادر نجبویه است **بقلة عربیه** بقلة بمانیه است **بقلة یهودیه** بقلة یهودیه هندبای بری است
و گویند قرصعه است **بقلة الغزال** مشکطرامشیع است **بقلة باردة** لبلاب است **بقلة الانصار** کرنب است **بقلة الخطاطیف**
و دوام الخطاف و گویند عروق اصفر است **بقلة العدس** فو و بیخ بری است **بقلة ذهبیه** و **بقلة الرقه** قطف است **بقلة الحمقاء** المبری
بقلة الملک شاهتره است **بقلة عایشه** حرجیر بستانی است **بعتاد** سطاخین است **بقیش** بیونانی بقوت است
بقلة الاوجاع بیونانی او را قاقالیا مانند نباتی است مغرب و بوادی افریقیه در طعم شبیه با فیثون با اندک تلخی در دوم
گرم و جهة درد شکم هر شخص در هر زمانی معینه است **بقلة العنب** بادرنجبویه صحرانی است **بقلة رخه** تفاف است **بعثو**
کا وات و بهترین او کوساله یک ساله است که عجل نامند و بعضی او را بهتر از گوساله سه چهار ساله میدانند و زرد او بهتر
از سایر الوان است گوشت گاو و زباله از یک ساله در دوم گرم و در سیم گرم و خشک و غلیظ و دیر هضم و مورث امراض سوداوی
و بعد از هضم تام مقوی بدن و قاطع و سمن و قاطع مراد رقیق و جهة اصحاب ریاضت و فتون نافع و سبب تعفن
خون و مضر صاحب نقرس و مفاصل و قاطع حیض و اکثار او موجب فجاء و مصلحش مزاجهن و عسل و دار که داده و سه قاره
ملطفه مثل دارچینی و حز زرن و همچنین بگجنن و شیر جنها سوای حزمامرافق است و مرق ان کم جد مزاحم است با شد با برگ جهة
صاحبان معده مراری و جگر نافع انضباب مرار معده و امعاء و انتشار صفرات و مدر بول و جهة یرقان نافع
و خزماب کباب جگر او جهة کرم گوش و سرخکاتش معید و شاخ او در دویم سرد و در سیم خشک و شامیدن یکمثقال
سوخته او با آب سرد مانع رعاف و با شراب قاطع اسهال و ذرور ان و سوهان کرده غیر سوخته او جهة نزف
الدم و جلاء دندان و التیام قروح نافع و سم سوخته او نیز همین اثر دارد و دو مثقال او با عسل جهة اخراج حب القرع
و تقویه باه و مراد مثانه و هر روز نیم مثقال با سکنجبین جهة رفع برز مؤثر و هیاد و در افعال بهتر از هیه حوک و زهره

تا چهارم گرم و خشک و در معاجین جهة قروح خبیثه و گزیدن جانوران و تسکین درد دندانها و درد عصب و فرج و علاج
حضیه و تحلیل ورم ان و با بوره و طلی جهة بیاض چوب متقرح و برص و سرسام و زحیر ان با جهة ان ادویه مناسب
جهة احتباس حیض و تنقیه رحم و اکتحال او جهة بیاض چشم و قطور او با شیر زنان و شیر رطب چرک گوش و با سرهم جهة منع
چرک زخمها و غرغره او با عسل مالیدن در خارج جهة خناق و طلای او جهة قروح متعفن مفید و با نطرون و سنگ رخام
جهة خراز مفید و قضیب بکفقا و در لوهان کرده با تخم نیم رشت بغایت مبهی و بخور شاخ او جهة گریزانیدن هوام و اسقاط
مغز و ساق و جهة تلیین اورام صلبه و شقاق و بواسیر و شقیقه و استخوان سوخته او مانع زایل شدن اکله و پاشیدن خون او
بقدر یک وقیه گرم باشد کننده و ضماد ش با آرد جو ملین اورام صلبه و ذرور خشک او جهة حبس کردن خون جراحت
و ملیغ ورم ان بغایت مفید و ضماد خون تازه او که با خون حیض ممزوج کرده باشند جهة نقرس و درد مفاصل
گویند مجرب است و در دست کردن انگشتری که از شاخ چپ او ساخته باشند و در دست چپ کنند جهة رفع صرع
بالخاصیه موثر است و چون گوشت او مهرا پخته و با خون او در شیشه کرده چهل روز تعفین نماید و که از ان ما کرمها
یکدیگر را بخورد یکی بماند هر که او را سم قاتل است و چون با برز اسپیج قدری از ان نفوخ کننده بیهوش سازد و گویند که
از موده است و خواص بول او در بول مطلق و سرگین او در اخراج شیر او در اینجا مذکور است **بکا** درختیست در مکه
معروف شبیه بشام و برگش از ان ریزه تر و ثمرش از ان او در و آب سفید که از او میچکد از مالیدن رنج بی شکوه کلف
دمعه بشام در دوم گرم و خشک و منضج صلابات و مسواک چوب او و دمعه ان جهة تقویه لثه و منع آفات دندان
و خاکستر او جهة التیام قروح و برگش محلل رمد و تخمش مقوی معده و جهة سرفه و اورام بلغمی و سرد او بی نافع است **بکون**
لغت فارسی و معربه غرغیر نامند از جمله بقولات و در کنار انهار و بیشه برجسته ساق و تخمش زیاله بر تخم صدری شود
و مایل بسرخی و از شیر دار و جمله اغصان از انجهة میکویند و برگش شبیه برگ کاج و چیده و گلش سفید و در هم تحتش
شبیه بشاه دانه و او راجب الفقد نامند در سیم گرم و خشک و منقی سره احشا و کبه بیرز بغایت نافع چون زن
در سایه کوبید و از ان تخم تناول نماید در ان سال حامله نشود و اگر اهت سال مداومت کنه هیچ حامله نگردد **بجام**
جب الاس **بکاین** بهندی ازاد درخت است **بکبنه** خوشه است **بکیر** بهندی خیار بزرگ است **بکری** بهندی
معزیست **بکدنکن** بزرگ علیق است **بکان بت** بهندی حسک است **بکاین** بهندی تخمشت است **بلسان**
درختی است بقدر درخت حنا و برگش شبیه برگ سداب و از ان سفید تر و در بوی شبیه بان و جنت
ان عین الشمس توابع مصر است در طلوع شعرای یمانیه ساق در خرما و شکافته ابالی اوکه شل صمغ جمد میگردد و درخت

بکا

بکون

بکام

بکهن برشه بکير بکري

برکتن بکهن بت بکهن بت

بلسان است و مولف تذکره ساکن مصر میفرماید که بالفعل معدوم است و از چوب بشام و در سایر اجزا بلسان در بتر
بجای بلسان ثمر بشام را عطاران میفروشند ضماد برگش جهة گزیدن عقرب و طبیخ ان جهة تحلیل نفخ و ریاح غلیظ
و قطور طبیخ او جهة درد گوش و ضماد بیخ درخت مذکور که سوزنده باشد با سرکه جهة ثالیل و مربای پوست تازه
او با عسل جهة تقویه معده و رفع رطوبات نافع و چون شاخ و برگ او را وا بستا در ابار و غن بجوشانند قائم
مقام روغن اوست و خواص حب و عود و دهن او در صف م حوذ گفته میشود **بلبوس** لغت یونانیست و بفارسی
پیاز دشتی نامند و بعربی بصل الذیب و ان مثل پیاز تر ترو پیت مثل کیده انه سیر و پوستش سیاه و سفید و برگش مثل
برگ پیاز و عریض تر از ان و در طعم شبیه پیاز و تند گرم و در کلستان مزم و تخمش از باران بزر میشود و
تلخ و مایل بشیرینی و از ماکولات است و این بلبید کوید که مثل یاسمین است و رنگش از عنوانیه و نشان از ان کالم
علیماز بد و چون مرغ را با او بجوشانند مثل ماس رنگ میکند و به پیاز نرگس شبیه و برگش مثل برگ اس و گلش بنفشه
و طعمش با حلاوت است در اول سیم خشک و گویند در اخر اول خشک است و مهیج باه و جالی و جاذب خون
بظاهر و سمن و ضماد او بر کمر و حوالی قضیب جهة تقویه باه و برستر جهة التوای عصب و کوفتگی استخوان و با عسل جهة بتور
بدن که ست سره باشد و گزیدن سگ دیوانه و با فلفل جهة درد معده و با زرده تخم جهة تحلیل چشم و با داود بیه
سانبه جهة ثالیل سماریه و با سکنجبین جهة بثور لبنیه و با آرد جو جهة شقاق عقصل و با نافن و با خانق النمر جهة
کلف و بهق و اثار قروح با سرکه جهة جرب و طلای پخته او در زیر خاکستر با بوره در بینی جهة تحلیل سر و زخمهای تازه
و حمول او جهة اخراج جنین و مشیمه نافع و مولد خلط غلیظ و مضر عصب و مورث مغص و مصلحش کاسنی و شیر تازه با عسل
و ترشی او که در سرکه پرورده کنند محرک باه و مرطوب و مشهی طعام است **بليلج** ثمر درخت هندی است مایل باستدارة
و بزرگتر از عفص شبیه بهلیله حبشی و پوست او رقیق تر از پوست هلیله و مستعمل پوست اوست در اخر اول سرد و در اخر
دویم خشک و ملطف و قابض و مقوی معده و مشهی و بالخاصیه مسهل سودا و بالطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات
و صداع و بخارات و جهة بواسیر و بو داده او جهة اسهال مزمن نافع و اکتحال او جهة دمعه مفید و مضر مستعمل
و مصلحش عسل و شکر و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش امله مقشر است و بقدر ثلث و گویند شکوفه خاشل او
و مثل مورد و مسرس او هلیله سیاه است و چون روزی سه درهم او با نیم درهم شکر و آب گرم بنوشند و مداومت
نمایند جهة قطع سیلان آب دهان و تقویه باصره بسیار مفید است **بلوط** بلغت طبرستان دار مازی نامند
و بفارسی بالوط گویند قسمی از ان دراز و قسمی از ان سپید بر دستند مرا انش مانند دار و در قسم مستطیل الزیز

بلبوس

بليلج

بلوط

درخت او شبیه بدرخت فندق و ان شاه بلوط است و ماکول اهل بلاد و این قسم شاه بلوط را قسمی از بلوط و بلوط سه قسم شمرده و مؤلف ماء البیع سه قسم ذکر کرده و دونا صواب است و در احضورت شاه بلوط از اقسام اوست و سلیل دو قسم شبیه یکی ماکول و دیگری بامرارت و غیر ماکول چنانکه در دیلم و طبرستان بسیار هست و اما مین التدوله از محمد ابن احمد و او از جالینوس ذکر کرده است که در بعضی بلاد درخت بزرگ بلوط بار میدهد و کتاب عفص و نیز آن ماکول او در اول سرد و در دویم خشک و تلخ او در اول سیم خشک و نابت مناسب عفص است و قابض و مغلظ و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و ذرق الدم و جهت تسبیح و سلس البول و قرحه امعا و خفقان و غثیان که از فم معده باشد نافع و ضماد او با پیه خوک بکوبد و جهت ورم صالب و اورام بلغمی و سوخته او جهت قلاع و قروح خبیثه و حمول او جهت قطع سیلان رحم نافع و دنان او و قبض و مصدع و مولد بود و مسدد و مصلحش سکنجبین و قند و قدر شربتش از یک مثقال تا پانزده مثقال و بدلش خرنوب نبطی است و درخت بلوط را صمغ اجزا باردو یابس است و در ثمرهای باریک او یابس تر و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و برگ او جهت التیام جراحت تازه و خاکستر چوب او جهت جلای دندان و جهت آنکه مفید است و چون بلوط را با نیم وزن او با کندر با روغن زیتون سرشته مداومت بشرب او کنند قاطع سلس البول و بول فراش و ادرار مذی و منی و مجفف نار فارسی است و مجرب است و آید که در حین سوختن چوب بلوط ظاهر گردد جهت خضاب ابرو و بهتر از خطاف است و جفت البلوط که پوست رقیق اوست و بر مغز سبق او ملاصق است مجفف قوی و رادع و جهت جراحات و حبس سیلان خون شربا و ضمادا و جهت نفث ضمادا نافع و بدلش گلنار است و گویند پوست انار و مورد بالسویه بدل اوست و قدر شربتش یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و شاه بلوط با ادنی حرارت و قبض و یبس کمتر از بلوط است و غذائیت او غالب و با قوت جالیه و مسمن بدن و مر ترپیه کرده و مشوی او با شربه مبهی و مهیج باه و مقوی بدن و جهت رفع سموم بغایت مؤثر و در سایر خواص ضعیف تر از بلوط و نفاخ و دست ام بلوط مسعر حلق و مثانه است و مصلح آن برزخند قوی و شکر و سکنجبین و چون پوست درخت او را در آب پخته و کتب بر بری کار ضماد نموده و قبل از آن با طین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و جهت و شاه بلوط در سمیت مثل پوست بلوط است **بلوط الارض** اسمیست مشترک بر کماذریوس و بر نوع جنتیانا مثل برگ کاسنی عریض و نبت او در کنارها و تحت گوها کم نوع ترا اصل است او جعد و در سفید اندلسی است و طعم او تریاق و با ادنی تلخی در دویم گرم و در اول خشک و قاطع فضول و مفتح اعضای باطنی و مدر بول و حیض نافع علل سپرز و ضمادش جهت پاک کردن متعفن و گوشت زیاد و منع قروح و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم است **بلو چلی** نباتیست برگش شبیه ببرگ اسیر و سیاه لون و چوب و شاخهای آن مرتفع و سیاه و بر شاخ و برگش

چیزی شبیه گلش مدور و زرد و اغبر است گرم و محلل و ضماد برگ او با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و پخته او سوده در زیر خاکستر جهت نواصیر مجرب دانسته اند و عسل جهت پاک کردن نافع و در افعال قایم مقام فرسیون است **بلح** بحای مهمله ثمر درخت خرما است که سبز بوده زرد و مایل بشیرینی نشده باشد و عوزه خرما مانند و داخل اکثر طوب میکند در اول دویم سرد و در آخر آن خشک با عطریه و قابض و مقوی معده و جگر و قاطع قی صفراوی و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و خون بواسیر و مقوی لثه و ضماد او ملصق جراحات تازه و مقوی عصب مسترخی و خوب کننده عرق و مداومت اکل او قاطع جذام و مضرتش سینه و مولد خون غلیظ غلیظ و مصلحش عسل و شربت خشخاش و بنفشه مربا و قدر شربتش دو درهم جرو عظم است در آن است و چون آب او را با آب عوزه بجوشانند تا غلیظ گردد و در چشم کشند جهت قطع دمعه و جرب و سلاق مجرب است **بلجیه** بجای مهمله لغت مغربی گیاهیست که بر روی زمین منبسط میشود و شاخهای او باریک و سرخ و جسم جمیده شبیه به جیدن کر مهایکدیگر و بر روی شکل دایره مستدیر سیاه و گلش سرخ و سفید است گرم و خشک و مقطع و محلل و غرغره عصاره او و طبیخ او جهت اخراج زلوئیکه در حلق مانده باشد نافع و خوردن او در طب مستعمل نیست و ضماد او محلل قوی است **بل** بلغت هندی اسم خیار هندی است بزرگتر از خیار کبر و تخم او تلخ و غوزش چوب و پوست ثمر سیاه و اندرون او سفید مایل بزردی و مستعمل تخم اوست و در آخر دویم گرم و خشک و با قوت قابضه و مقوی حشا و محلل صلابات عصبیه جهت فالج و لقوه و سایر امراض بلغمی و بواسیر ریاح و رطوبات عفنه و جراحات جهت تحلیل ریاح بواسیر و عیزان نافع و قابض طبع و مبهی و کوزا و جهت بالا بواسیر بسیار مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز است و مؤلف اختیارات بدیعی بل و شبل و قل سوا اجزاء یک ثمر دانسته اند و نه چنان است **بلادر** لغت هندی است و بعربی حب الفهم و تمر الفهم نامند و آن بار درختیست شبیه شاه بلوط و پهن و مستدیر و مغز او مملو از رطوبتیست غلیظ که عسل بلادر نامند و در حنا و بقدر درخت گردکان و برگش عریض و اغبر و تند بوی و خوابیدن در سایه او باعث سکر و سبات و عسل بلادر در چهارم گرم و خشک و پوست او در سیم گرم و در اول خشک و با مضرت و مبهی و مهیج باه و عسل و در مخلوط بر روغن کاو باید کرد و استعمال نمود محلل و سخن و ملطف و مفرح جلد و جهت امراض بارده دماغی و عصبانیه و در طوبی و تقویت حفظ و ذهن و رفع رطوبات و ریاح و تقویت اعصاب و رفع سلس البول و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و خدر و اختلاج و قطع ثالیل و وشم و آثار جلد نافع و مضر محرورو محرق خون و مورث برص و صداع و جوشش دهان و بدن و جنون و برسام و مالیخولیا و مصلحش روغن گردکان و مغز گردکان تازه و ماء الشعیر و دوغ دهند و اندر مثقالا کشنده است و قدر شربتش

درربع درهم تا نیم درهم و بدلش پنج وزن او فندق وربع ان روغن بلسان وسه س وثلث ان نفط است واکتحال ان در چشم چهارپایان مورث بیاض ورافع ان جرب و ضماد ان با ادویه مناسبه غیر معزمه جهت جمیع امراض بارده نافع و بخور او وزایل کننده بواسیر و مسقط دانه اوست و پوست بلادر مباهی و جهت حفظ سیاهی موی بغایت مؤثر است حضرضا هر گاه بار دغن بطم تر بپرا او کرده باشند بلسکی نباتیست برشنج و خشن و مربع و ساق و شاخهای او دراز و برگش متفرق و شبیه ببرگ رفاس و مایل بسبزی و اره ولکش سفید و گلش صلب و مدور و میان او مایل بزردی و چو بهای شیررا با و صاف میکنند و لهذا بمعنی الرعات سیتر مانند مرکب القوی و حرارت و بیوست او غالب و ملطف و مجذب ازجرم او بر سنور نیم او قیه از عصاره او جهت گزیدن رتیلا و افعی نافع و قطور عصاره او و اب مطبوخ او با روغن گل جهت درد گوش و ضمادش با پیه خوک جهت ابتدای خنازیر مفید است بلبل مرغیست معروف بقدر عصفوری و خوش الحان در سیم گرم و خشک و بغایت محرک باه و حضر ضا بیضه و مغز او و سرکین او بسیار جالی و با حقن و ضمادش جهت رنگ حنا رو واز اله کلف و شعر زاید اجفان ان جهت اسقاط جنین مؤثر و خاکستر پرا و جهت التیام جراحت و خوردن خون گرم او جهت تصفیه صوت و خوش معید است بلور بلام مشدده مفتوح سکیت سفید و شفاف دست و بفارسی بلور مانند اکتحال او جهت بیاض و سبل و جرب و تعلیق او جهت ارتعاش اطفال و از خواب جستن مؤثر است بلوط الملك شاه بلوط است و در بلوط مذکور شد بلسن عدس است بلس بعربی بتن ابیض است بلوسطیون کلنار است بلنخمشك بجیم و کاف فرنجمشك است بلنطس بلغت اندلس بقله یمانیه است بلساس بیونانی اسم لبسان است بلیسقی بیونانی حرف بابل است بلاذر عرطینثا است بلون دیکون بفارسی اسم عرفج است بلطاون بقله یمانیه است بلغت یونانی بلبوسا سورنجان است بلواسر شقرانق است بلاوج لقلق است بلابس لسر ینه بلبوس است بلخیته بکام عجمه براج است بلجاسف بکاسف است بلبلموس بلغت هندی ظلمو است بلادج بهندی بلادر است بطی بهندی سنور است بلد بهندی بقر است بل بهندی ثمر انجار است بلوت بترکی اسفنج است بلاغ اودی بترکی حرف الماء است بلیسین بشیرازی طرائیث است بلنك اسم فارسی نمر است بلادنغا بلغت سکاین جوشیصا است بلهم بلغت دیلمی عالیس است بنفسج معرب از بنفشه فارسی و بعربی فرفیر مانند و بیونانی ابرا در اول سرد و در دوم تر است و گویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول سرد و تر دانسته اند مسهل صفرا و مسکن عطش و حدت خون و حمیات حاره و خفقان و غشی و منوم و محلل اورام و لطیف و جهت صداع حار و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقت مثانه و بول و درد گرده و احتباس بول و ذات

بلسکی

بلبل

بلور

الجنب و خناق و ذات الریه و صرع اطفال و نزلات زکام نافع و چند روز مداومت نمودن دو درهم او تا چهار درهم با آب سرد جهت رفع اسهال صفراوی لذاع مجرب است و سه مثقال ساییده او با شیر خشت و شکر و امثال ان مسهل سریع العمل و برشتی او با شیره کلفشه جهت تبهای مرکبه معتدل است و گویند گل تازه او و غاوزهر سموم است و نطول طبیخ جهت دفع بیوست دماغ و اعضا و ضماد او جهت صداع حار و اورام حار و شقاق و ورم مقعد مفید و اکثار او مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب در تبهای حار و مصلحش اندکی از افتیمون و بدلش نیلوفر و برگ خباری و در سعال گل گاو زبان است و قدر شربت از جرم او تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و خوردن اب برگ با ثلث ان شکر جهت خروج مقعد اطفال بغایت مؤثر و ضماد او جهت اورام حاره و التهاب معده و چشم و نتو مقعد و جرب صفراوی و حکه معتدل است و روغن بنفشه سرد و تر و منوم و جهت جرب و حرارت جسد و خشکی دماغ و سینه و سرفه و رویانیدن مو و نرم کردن اعصاب و مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر شامیدن و دو درهم او بعد از تنقیه در حمام جهت ضیق النفس و ضماد او با موم بر سینه اطفال جهت سعال بغایت مؤثر و قطور او در احلیل جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط او جهت درد سر حار و بیخوابی مفید و بدلش روغن نیلوفر است و تمام این نافبان جهت رفع سعال مجرب است و چون اسفنج یا پنبه را بروغن بنفشه الوده بر مقعد ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد و طریق گرفتن روغن او دیگی اکه با کنجد مقشر در کیسه کرباسی کرده مکرر بالنسبه و خشک کنند تا مغز بادام و کنجد رنگین گردد پس ورا کوبیده روغن بگیرند و دیگرانکه گل بنفشه را در روغن کنجد بقدر هر رطلی سی مثقال کنند و بعد از هر چند یوم صاف نموده بنفشه را تازه نمایند تا رنگ و بوی بنفشه را بردارد بنطافلون اسم یونانی و بمعنی ذو خمسه اوراق و او غیر اثلق است که بفارسی پنجکشت و بیونانی بنطاقطرا مانند و بمعنی ذو خمسه اصابع است و بنطافلون نباتی است شبیه به پنجکشت و شاخهای او باریک و بقدر شبری و برگش شبیه ببرگ نعناع و در هر شاخی پنج عدد و طرفین برگها دندانه دار و گلش مایل بسفیدی یا زردی بخلاف اثلق که گلش مایل بسرخی و در زرعیت و برگش شبیه ببرگ زیتون و از ان ریزه تر و چون از ان بدست بمالند بوی او با عطریه شبیه به سیسنبر و بانتا و قریب بررحث لاک و بنات بنطافلون بقدر او نیز نمو شاخهای او و صلابت شاخهای اثلق نیست و ثمر نیز اثلق و اثلق را بزری بقدر فلفل سیاه بشیر و جنت هر دو نزدیک بهم است و بیخ بنطافلون مایل بسرخی و طویل و کثیر المنفعت در جمیع اجزای او و در حرارت قریب الاعتدال و در سیم خشک و بعضی در دوم گرم دانسته اند مجفف قوی و بالغ در حبس و محلل و تریاق سموم ادویه قتاله و عصاره و بیخ او جهت اسهال و درد جگر و شش و قرحه امعا و مفاصل و عرق النساء و صرع و غرغره او جهت خشونت حلق و درد دندان مجرب دانسته اند و ضمادش جهت منع زیادتی قروح خبیثه و طلاء

تجربه است

در رفع سعال اطفال مجرب

بنطافلون

مطبوخ او با شکر جهت خنازیر و اورام صلبه و حمره و حسن و بواسیر که در انسان ظاهر باشد مجرب نافع و شربتش مثقال
عصاره بیخ او جهت سموم ادویه و با مثقال از برگ او با ماء العسل جهت تب ربع و غب و غیر خالص و تب بلغمی و مداومت
شرب نه قیراط عصاره برگ او جهت یرقان مجرب و پاشیدن و ضماد مطبوخ او جهت قطع نزف الدم ظاهری و باطنی
و تضمید او جهت قیلة الامعاء و با نمک و عسل جهت جراحات و نواصیر و داحس و ذرور او جهت التیام جراحات بغایت
مفید و افراطش باعث تقلیل احتلام و سعوط او را جهت عذر اب و چهارپایان که بعد از سعوط اقتدار حرکت دهند
که عرق کند مجرب یافته اند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش در تریاق اسقولو
فندریون و در صرع زمرد و چون برگ چهار ملعقه شاخ او را جهت تب ربع و برگ سه شاخ او جهت غب و دو شاخ جهت تب
بلغمی و یک شاخ جهت تب یومی بنوشند بالخاصیه رفع می نماید و چون یک ماه هر روز برگ یک شاخ او را بخورند صرع مزمن را
رفع میکند **بنج** بلغت دیلمی بنگ گویند جوهر غلاف او شبیه است بعصفر که وان نباتی است برگش شبیه به برگ
بادرنجبویه و غلیظ و مشقق الاطراف و ساقش غلیظ و مانند پشم چیزی بر او ظاهر و ثمرش غلافهای متراکم در تحت
اوراق شبیه بکلان انار و مملو از تخمی غیر مدور شبیه بکلیه و بسیار ازان کوچکتر و قسم سیاه گلش بنفش میباشد و قسم
سرخ را گل مایل بزردی و قسم سفید را گلش سفید و مستعمل در شرب سفید او است و بعد از ان سرخ و ثمرش کم میشود و اقسام او
سرد و خشک و سیاه او در چهارم و سرخ او در آخر سیم و سفید در اول سیم و مخدر و منوم و مانع سیلان رحم و رطوبات
و مقوی اعضا و مانع نزلات و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن و ضربان و مفاصل و نقرس و عرق النسا و ضماد او
با آرد جو جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و با شراب جهت نقرس و ورم خصیه و طلای آب او بعد از کندن موی
مانع روییدن آن بشرط تکرار و مطبوخ او با شکر و عدس [illegible] جهت قروح و طلای رماد او با زرنیخ [illegible]
و عسل و بهترین ادویه در درد معده و شرب [illegible] و قاطع نزف الدم و فتیله او با انگم بهترین ادویه بواسیر و ام
مقعد است و چون برگ و شاخ تازه سبز او سوده در عصابه طبیخ دهند بغایت مسمن لاغران اختلال عقل تا دو سه روز
میباشد و خوردن سه چهار عدد برگ او با شراب رافع تبی است که با حرارت و برودت هر دو باشد و بخور او
جهت جرب و [illegible] نافع و شش قیراط او جهت نفث الدم و سرفه و ضماد برگش جهت استخوان و طلای پخته او با زرده
تخم مرغ با سه جهت درد مقعد و تنقیه ران و خصیه نافع و با آرد باقلا جهت منع بزرگ شدن پستان و خصیه و با عسل
جهت درد خصیه و ورم [illegible] و جهت قروح رحم و رطوبات آن مفید و بزر البنج جهت نزله و سرفه و نفث الدم و تسمین بدن
و با ماء العسل و هم وزن او خشخاش جهت منع ادرار حیض و نزف الدم و سایر اعضا و با افیون جهت رفع جوابذ

وسنون او با [illegible] جهت درد دندان و تاکل آن و بخورش جهت کرم دندان و مضمضه طبیخ او و طبیخ بیخ او جهت درد
دندان و ضمادش جهت درد جگر مزمن نافع و قدر شربتش از سفید او از شش قیراط تا نیم مثقال و از سرخ او تا شش
قیراط و قدر چهار درم او کشنده است و بدلش افیون و مورث سدر و دوار و خناق و جنون و مصلحش عسل و افسنتین
و روغن او که بزر البنج سفید را کوبیده با آب گرم خمیر کرده در آفتاب بگذارند تا خشک شود افشرده باشند تدهین او جهت قروح
صفراوی سرد و جرب و حکه و سعوطا جهت رفع جوابذ و درد سر حار و قطورش جهت درد گوش و حمولش جهت صلابت رحم نافع
و چون بزر البنج را با لعاب و تخم کاهو و ثلث او خشخاش روغن بگیرند در منافع تریاق سرسام و مالیخولیا و سوارس
و تندی نفس است شربا و تدهینا و سعوطا **بندق** معرب از فندق فارسی است و بعربی جلوز نامند و در آخر اول گرم و در
اول خشک و [illegible] و مقوی [illegible] و زیاد کننده جوهر دماغ و قلیل الغذا و [illegible] و با ماء العسل
جهت سرفه مزمن و [illegible] و با فلفل جهت نزله بارد و درد سینه و با [illegible] جهت خفقان و هزال کلیه
و حرقة البول و تقویه باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته او با پیه خرس و با پیه خوک جهت داء الثعلب
و با روغن زیتون چون بر یافوخ اطفال مالند جهت رفع ازرقی چشم اطفال شیرخوار و در سیاهی بغایت موثر و آشامیدن
او با انجیر و سداب بعد از طعام جهت سموم اغذیه و با شکر و عسل جهت سرفه مفید و گذاشتن چهار عدد او در چهار رکن
خانه و همچنین نگاه داشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و مورث ریاح و اخلاط مغز او مضر معده و مهیج قی و مصلحش ماء العسل
و فانیذ و سکنجبین و جلاب و بدلش مغز گردکان و حب الصنوبر و قدر شربتش تا بیست درم و بلع [illegible] او در چشم
جهت ظفره و پوست سبز او بغایت قابض و دود او جالس اسهال کهنه [illegible] و روغن او گرم و خشک
و جهت سرفه بارده و درد سینه و جگر که از برودت باشد و تدهینا و جهت گزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده
و مصلحش مبردات **بندق هندی** رته است و آن دانه ایست بقدر فندق و پوست صلب و زرد و شفاف
و تیره رنگ مایل بار کبی و مغز او سفید مایل بزردی در آخر دوم گرم و خشک و مقوی ما شمه و معده و اعصاب
و اعضای مسترخیه و جگر شربا و ضمادا و قاطع رطوبات و نزلات و جهت فالج و لقوه و [illegible] و صرع و ریاح
غلیظه رفع [illegible] و بغایت مهیج باه [illegible] عصاره او مسهل سودا و بلغم و زرداب و صفرای محترق
بی اکراه [illegible] باعث رفع برص و کلف و بهق و یرقان میگردد و [illegible] قیراط او با شراب و سکنجبین رافع
قولنج و یکمثقال [illegible] و جهت گزیدن عقرب و رتیلا شربا و ضمادا و جهت تب ربع و اسهال شربا و ضمادا
و جهت صداع و شقیقه و ریاح سبل و غشاوه و لقوه و فالج و صرع و سدر و دوار [illegible] که عبارت از تبلان

بنج

بندق

بندق هندی

سم است سعوطا بقدر فلفلی دبجوز پوست ملاصق مغز او جهة جنون ورام صبیان و ضماد او با سرکه جهة خنازیر و ریاح کرم
و پشت و صرع اطفال و اکتحال طبیخ او با سرکه جهة رفع احولی و نزول آب و درد هم از بیخ درخت او جهة ذات
الجنب بارد و ربو و سرفه و نفث الدم و فرزجه مغز او جهة درد رحم نافع و قدر شربتش از نیم مثقال است تا یکدرهم
و چون در هر یک مثقال او نیم دانگ محموده مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و هرگاه دو درهم او را با بیست
درم سکنجبین با جلاب مدتی بجوشانند پس آن سکنجبین را با عدس با جو مقشر با گوشت مرغ طبخ بلیغ داده مرق او سو با قدری
سقمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط مختلفه میگردد و در انقطاع سعد بدل است **بنک** پوست درخت خوشبو شبیه بپوست
درخت گوز و گویند پوست درخت امغیلان یمنی است و اکثر را اعتقاد آنکه بنک اسم یمنی و هندی است و در آخر
مشروع گشته و در اول گرم و خشک و از عطریات و مقوی معده و جگر و دماغ و قاطع اسهال صفراوی و غثیان
و بیهی و مدر بول و جهة طحال و تخفیف رطوبات نافع و صلاء او مانع عرق و خوشبو کننده آن و قاطع رایحه نوره
و منقی جلد و رطوبات تحتان و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش آس است **بنقه** دانه ایست شبیه بعدس و از آن
بالیده تر و لیکن رازی مثل کویند قسمی از خلر و سفیدی و تم و سرد و خشک با عتدال و قابض و در خواص
مانند عدس و ضمادش جهة فتق و اسهال و ذرور او جهة قروح ساعیه نافع و اکثار او مولد سودا و مصلحش روغن است
بنات وردان جوانی است سرخ لون و پر دار دقیق و در حمام و قریب آبها و جاهای متعفن میباشد و بیضه او شبیه
بلوبیا است در درجه دوم گرم و خشک و محلل و مجفف و آشامیدن سوخته او تا یکمثقال نیم با عسل جهة حبس بول
و رفع سموم و اسقاط مخون جنین و عسر النفس و حرقة البول و درد رحم نافع و قطور مطبوخ جوشانده در روغن
زیتون جهة درد گوش و باضافه موم و روغن جهة تخم جهة درد گوش و باضافه مرهم و روغن گل ده درهم و جهة
بول ضماد آن بغایت مفید و چون او را با قرد مانا و اذخر که از فاش که بفارسی ساس گویند با روغن زیتون بکوبانند
تا مهرا گردد جهة بواسیر و اورام معقد گویند مجرب است و با بجز جهة قروح ساق نافع و بیضه او در رفع قروح
مذکور بعدیل و مجرب است و خوردن او با باکولات مورث برص و درد و زیج و نوشادر باعث کرم زمین
اوست **بن** بسکون نون مری است **بن** بتشدید نون بلغت یمن اسم قهوه است **بن** بفتح با و سکون
نون بلغت فارسی اسم حبة الخضرا است **بنومه** بلغت نرگس خر فطالست **بنیر** سیستان است **بیخ جیلاردی**
شوکران است **بنفسج الکلاب** تا باغچه است **نبات الرعد** قطر است **نبات الناد** بجزه است **بجنکشت** بلغت فارسی
اسم ابن العصافیر است **بنطرون** بیونانی بورق است **نبات الشیخ** هدیه است **نیاست** بلغت فارسی ...

بن — بنّ — بن
بنومه — بنیر — بیخ جیلاردی
بنفسج الکلاب — نبات الرعد — نبات الناد
بنطرون — نبات الشیخ — نیات

سک
بنقه
نبات وردان

بغایس

بنجنکشت بفارسی اسم انثق است و **بنطادقطران** اسم یونانی او است و بمعنی ذو خمسه اصابع و **بنطافلون** را نیز
باین اسم نامند **بنداد اشس** بلغت سکابن شیل است **بنطاطوس** بیونانی بنطافین است و بمعنی ذو خمسه قائم **بنطا
طاسیس** بیونانی بمعنی ذو خمسه اجنحه و اسم بنطافلون است **بنکار علاء** اسم سریانی اسغانج است **بنکن** اسم هندی بادنجان است
بنوسا اسم هندی بنفسج است **بنولی** اسم هندی حب القطن است **بیدل** اسم هندی سرزه است
بنرباید اسم فارسی انفحه است **بنیرک** اسم فارسی جنازی است **بنیر** بفارسی جبن است **بنیرخرما**
بفارسی جار است **بنبه** بفارسی قطن است **بنبه دانه** بفارسی حب القطن است **بنفشه سک** اسم
فارسی شابانج است **بنبوق** اسم ترکی قطن است **بنبه کهنه** اسم فارسی قصم است **بنک** اسم
فارسی قنب است و بهندی خار مغیلان را باین نامند **بنیرک بستانی** اسم فارسی ملوخیا است **بنکو** بنرزه
بزر قطونا است **بنجی** اسم هندی او سبد است **بنکره** بهندی حضض است **بندره** بهندی ساق است
بنیر وجنبد بهندی طباشیر است **بندتیکر** بهندی اسارون است **بوزیدان** جنیت سفید دراطول انگشتی
و صلب و مصمت و با خشونت و لعوا مستعمل و آن نوعی از مستعمل است و فرق میان دو نوع خطوط
کثیره بوزیدان است بخلاف مستعمل که عدیم الخطوط است و گویند لعبه بربری است و فرق میانه هر دو علامت
د بوزیدان است و لعبه گره دار و شبیه بسورنجان در آخر دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و مبهی و محرک
جماع و بالخاصیه مسهل زرداب و ملطف و تریاق سموم بارده و مسمن و مفتح سده جگر و سپرز و منقی معده
و عصب و مسقط جنین و جهة استسقا و رفع کرم معده و ازاله اخلاط غلیظ و درد مفاصل و نقرس و باتو دها
جهة بواسیر نافع و مضر انثیان و مصلحش عسل و خردل و قدر شربتش تا یکمثقال و نیم و بدلش دو وزن او بهمن
سفید و گویند بوزنش وج و در تریاقیه نیم وزن او زرنباد و زرا و نر طویل است **بوش در هندی**
قرصی است متخلخل که از نباتات ترتیب میدهند نبات او بقدر شجری برکش شل برگ خاد و گلش مدور و از
شاه دانه کوچکتر و مایل بزردی در دوم سرد و رادع و ملین و طلای او جهة اورام حاره و تحلیل و منع
زیادتی آن و ادو جماع حاره و نقرس و درد و صداع نافع و بدلش شیاف ماميثا و حضض **برنیون** بیونانی
نباتیست ساقش بقدر انگشت و برگش شبیه به برگ کرفس و لطیف تر از آن و گلش شبیه بگل شبت و تخمش
ریزه و خوشبوی و در دوم گرم و خشک و تند و جالی و مفتح و محلل ریاح و مغص و مدر بول و مسقط مشیمه و کرم شکم
و مستعمل برگ و تخم و عصاره او و جهة درد گرده و مثانه و سپرز نافع حضوصا با ماء العسل و ضماد او با شراب

بنجنکشت — بنطادقطران
بنداد اشس — بنطاطوس
بنطاطاسیس — بنکار علاء — بنکن
بنوسا — بنولی — بیدل
بنرباید — بنیرک — بنیر — بنیرخرما
بنبه — بنبه دانه — بنفشه سک
بنبوق — بنبه کهنه — بنک
بنیرک بستانی — بنکو
بنجی — بنکره — بندره
بنیر وجنبد — بندتیکر — بوزیدان

بوش در هندی
برنیون

بولاموں

بورق

دمک جهت خنازیر و حمول او جهت اخراج کرم امعا مفید و مصلح دمشقی و مصلحش عناب و نیز تازه و قدر شربتش تا یکمثقال
و از تخمش نیم مثقال و بدلش کندرست **بولاموں** بیونانی قسمی از ملفه است و بعضی حجاز حشیشة العقرب نامند و گیاه
آن مابین درخت و حشیش و شاخ او باریک و بسیار شعبه و برگش از برگ سداب اندک بزرگتر و بر اطراف شاخها
چیزی از سفیدی دستیر دکوچک و در آن تخم سیاه و برگ و تخمش شبیه بربنج و سفید و دراز و با صلابت و تلخ
و منبت او زمینهای درشت و کوهسار و مستعمل بیخ اوست در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و مجفف و جهت درد ورک
و قرحه امعا و با سرکه جهت صلابت سپرز و با شراب جهت گزیدن هوام و با آب جهت عسر بول و عرق النسا و اثر تازه جهت تفتیت
حصاة نافع و سه قیراط او سه چون ناشتا بنوشند هرگز او سه عقرب نگزد مگر آنکه عقرب را بکشد پس باید ثانیا تناول
نماید و تعلیق او مانع گزیدن عقرب و مضغ او جهت درد دندان بارد نافع و ضماد او بر انثیان محلل ریاح آن و قدر
شربتش تا یکمثقال و مضر معده و مصلحش عناب و بدلش جاوزهرست **بورق** بفارسی بوره نامند و آن نمکی است
که از آبهای شوره ناک منعقد میشود و اقسام میباشد سرخ او سوبطرون بفارسی بوره سلمانی نامند و سفید سبک پر سوراخ
ارمنی و بسیار سبک شبیه بکف مایل بزردی و صلب سوادرقی و زیدی و سفید سنگین را بورق الصاغه و عمل زرگران است
و اغبر او سه بورق التجار و سفید رقیق کف مانند غیر صلب [illegible] ردی نامند و مصنوع او یکی از زردخش عرب است
که بطبیخ او سه غلیظ کرده قرص میسازند و آن بسیار خفیف و سفید مایل بسیاهی و غیر مالح [illegible] است و قسمی
بورق العرب و یکی از زجاج و قلعی است که با بتویه سایند تنقیه با قلی میکنند و بعد از تنقیه در آب مذکور میجوشانند
تا بحد احتراق رسد و دیگر بارزانه است و [illegible] کار [illegible] بعمل میآید و بهترین اقسام او ارمنی و تند ترین
همه زبدیست در سیم گرم و خشک و محلل و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و آشامیدن ارمنی او قاطع اخلاط
غلیظ و مسکن مغص و رافع قولنج و مهیج باه حتی طلاء آن و مقاوم سموم و با موم زفت او زیره کرمانی و ماء العسل
با طبیخ زوفا و امثال آن جهت تحلیل ریاح و با آب جهت رفع سم فطر و ذراریح و با طبیخ انجدان جهت رفع سمیه خون
گرم گاو و تحلیل خون منجمد در معده و با نفخه و جمیع [illegible] باسهال بلغم غلیظ و کشنده کرم شکم و با آب و روغن گلخنه
و زیتون جهت قولنج یابس و خارش جهت ازاله جرب و حکه و داء و سایح بدن و برص و کلف [illegible] و با روغنهای گرم
جهت رفع لرز و قشعریره و تبهای بلغمی و سوداوی و با پیه خر و خوک جهت گزیدن سگ و با پیه اردک جهت گشودن دمل
و با انجیر و بر کتف کاد جهت استسقاء و با روغن بابونه جهت ادرار فرمودن عرق و ضماد او با روغن بر ناف [illegible] شکم
و نشستن به نزدیک آتش جهت کشته شدن کرم معده و اخراج آن نافع و طلای او با روغن زنبق بر دار [illegible]

بول الابل

باعث نفوذ عسل نیز چنین اثر دارد و با ادویه مناسبه جهت فالج و التواء عصب و قطور او با شراب و آب جهت سده
گوش و درد آن و رطوبت و دوی و طنین و با سرکه جهت پاک کردن چرک گوش و اکتحال او با عسل جهت بیاض و تقویت
باصره و غرغره او با سرکه جهت اخراج زلو که در حلق مانده و شستن سر با آب و جهت خراز و با روغن بنفشه جهت کرم گوش
و فرزجه او جهت رطوبت رحم و احتباس حیض نافع و مفسد معده و محرک قی و مصلحش مصطکی و صمغ عربی و قدر شربتش از
کیرهم تا [illegible] درهم و از قسم سرخ از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش گوزن نیم او نمک است و مداومت استعمال بوره موجب
سیاهی لون و پاشیدن آن بر سری باعث رفتن آن و جهت داء الثعلب و داء الحیه نافع دانسته اند و اهل صنعت
اعتقاد داشت که چون او را با بیاض بیض سرشته در کوزه سفال بسوزانند و تا نه مرتبه تکرار عمل نمایند پس جهت حل و تقطیر کنند
در آب منعقد حل جمیع اجساد و تعفین اوساخ و الحام و تسبیع بر شرف میآید و مجرب شمرده اند **بول الابل** قریب است
که چنین البر و بول شتر ترتیب میدهند و از زمین و مکه خیزد و جهت الصاق جراحات خبیثه جولات نافع و بغایت
گرم و خشک و در امراض بارده بغایت مؤثرست **بول** از جمیع جولات گرم و خشک جالی و تفاوت از جهت
مختلف است و بول انسان اعدل از سایر و بعد از آن بول شتر و گاو است و چون هر دو را بجوشانند تا غلیظ شود منعقد
گردد جهت قروح خبیثه و نواصیر و انزال و تجفیف [illegible] عدیل است و بول انسان جهت قروح عمیقه و رطوبه [illegible] و حکه و جرب
و چرک و خراز و سعفه و آکله و منع زیادتی قروح خبیثه و بخور بر آب که در سرکه بجوشد و با بوره سرخ جهت گزیدن سگ دیوانه
که موضع لذع را بشویند و داء الثعلب و برص و تغییر جلد و آشامیدن او جهت رفع [illegible] و گزیدن جانوران
و سموم ماکوله نافع و مداومت او هر صباح بقدر دو کف جهت رفع برز بعدیل و نشستن مقعد با بول گرم جهت ورم و درد
مرض [illegible] شستن سر با او مانع ریختن و [illegible] و حقنه او جهت مغص و حمول ثقل بول با روغن حنا جهت
درد رحم و قطور او جهت کرم گوش خصوصاً که در پوست انار گرم کرده باشند با روغنهای گرم چکانیدن و اکتحال او جهت
عشب در [illegible] و ظلمت باصره و سطوح او در طرف [illegible] با عسل جهت قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده باشد و ضماد خاکستر
رز که با بول خمیر کرده باشند جهت قطع نزف الدم اعضا مفید و آشامیدن بول طفل نابالغ جهت عسر نفس انتصابی
و طلای کف آن جهت تاکیل مؤثرست و بول گاو ماده بغایت جالی و جهت قروح اطفال و نواصیر [illegible]
درد معده بارده و بواسیر و با مر صاف جهت درد گوش و با سرکه جهت درد دندان و شستن عضو با جزدل و بول گاو جهت
[illegible] مجرب دانسته اند و بول خوک جهت قلع بیاض چشم و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه بغایت عدیل است و بول خر
جهت درد گرده و بول بز با سنبل الطیب که هر روز قدر بول چهل مثقال باشد مجرب جهت استسقای لحمی و قطور او جهت درد گوش

وطلای برل سنگ جهت ثالیل و برل شتر جهت ورم جگر و سده ان و استسقا و صلابت سپرز و تقویت باه و امراض بارده است و قطور ان جهت جراحت کرش نافع برل جاموش با مرهم و جبر جهت درد گوش بارد مجرب است **بولا** بسریانی باقلا **بولاویون** برومی سرخ است **بولاموقیطن** بیونانی سلق الماء است **بولوطرنجون** بیونانی پرسیاوشان **بو میرا** قرنفل است **بولوسیون** بیونانی لبلاب است **بوق** قیطوریون غلیظ است **بولوقیمن** بیونانی قرصعنه است **بوغلس** بیونانی لسان الثور است **بوت** بیونانی درختیست ثمرش شبیه بزعرور و ظاهر او درشت کند مس طبری بسیاهی **بوفن** اسم خرفه است **بویانی** فلفل مویه است **بوسفاس** زفت یابس است **بوطیس** بیونانی مرقشیثا است **بوقیصر** دردار است **بوشاد** شلجم است **بوجا** بهندی بیش مرش است **بولوخودیون** بیونانی لسفانج است **بوزنک** بادرنجبویه **بوطانه** ماشرات است **بوارد** اسم اصطلاحی بیخ بقول شل چقندر و زردک و شلغم و ترشی کرده است **بورق العرب** و **بورق الجنازین** و **بورق الصاغه** از اقسام بورقند و در بورق مذکور است **بوکی** بهندی قیس است **بوچا** بهندی اسم تبر است **بوم سلانی** اسم فارسی نطرون است **بوره سفید** اسم فارسی بوره زردی است **بول** بهندی اسم مرصاف است **بول** بپای فارسی اسم هندی ورد است **بوم** اسم عربا جغد است **بوف** بفارسی قسمی از جغد است کوچکتر ساز فروش است **بوکه** بهندی اسم کلیه است **بوسی و بوبن** بهندی نخاله است **پل** بهندی بزر بقله الحمقا است **بوی مادران** بفارسی برکابسف است **بوست** اسم فارسی قشر نباتات و جلد حیوانات است **بوست کنف هندی** اسم فارسی ذبل است **بوستاد** بفارسی سلخ الحیه است **بولبن کوهی** بفارسی ملاحمه است **بودنه کوهی و چپی** بفارسی بود برنج جبلا و نهر را نامند **بوتماد** بفارسی شقایق بری است **بوست بهار** خرمای ماده اسم کفریست **بوزنه** اسم مز است **بود نه حلالا** اسم سنگ طرا شیع است **بوست بیخ درخت زردنک** اسم اریس تعبیت **بوزینه** بفارسی اسم قرد است **بوف** بترکی جغد است **بوریا** و **بور بالغ** بترکی دلفین را نامند **بوی نوف** اسم ترکی قرن است **بوزاد** بترکی اسم عجل است **بولاد** قسمی از حدید است **بوقوم** اسم ترکی حنظل است **بهمنین** بلغت فارسی اسم بیخست مثل زردک و با اندک صلابت و کج و باخشونت قلیلا و ناهموار و با عطریه و سفید او را ظاهر و باطن سفید و سرخ او را ظاهر سرخ تر از باطن و جنگلها و کوهستان و نباتش اوراق بقدر شبری و زیاده و کمتر از آن و برکش مثل برگ اجاص و منبسط و خارناک و کثیر الشعب و بر شاخ برگها چند با هم چیده و بی گل و در تموز میرسد در دویم گرم و خشک و سرخ او قوی تر و گرم تر و هر دو مقوی باه و مقوی دل و مسمن و مفتح و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق برودت و جهت خفقان و سنگ گرده و مثانه و یرقان نافع و بامک تلخ و عسل جهت نیکو کردن رنگ رخسار

وکلف و طلای او جهت کشتن قمل و خوش بو کردن موی سر و فرزند او بازعفران جهت شقیقه رحم و خوش بو کردن او نافع داشتن مردان آب طبیخ مهری او باشکر در مین ناشتا بغایت مسمن بدن حضرتا با بادام و نخود و شکر سنبل و مصطکی او اسمون و کتیرا و قرص ان از جرم ان دو مثقال و از آب او تا سه وقیه و هر دو بدل یکدیگر و بدل هر دو بوزن ان تودری و نصف ان لسان العصافیر و بدل احمر او در برنج است و از سفید او زرمباد است **بهکره** بلغت هندی از قول امین الدوله صاحب جامع کل گیاهیست در شکل شبیه بالجزان و در نبات الجزان بزرگتر و مایل بسرخی و بیرنگ و بدطعمی و بوی بیخ ندلله و مضرس بلاد هند است و بولس سوانعقال اکثر سرد و تر است و جهت رئی و صفراوی و حره و حصبه نافع و اهل صنعت از ان خواص بسیار ذکر کرده اند و برلش برگ بسه اجکر را مید اشند **بهی** نباتیست شبیه بنبات جو و زرق کوتاه تر و بارکیتر و خوشه او شبیه بشلم و منبتش مواضع سایه ناک است سرد و خشک در دویم و بسیار قابض و جهت اسهال مزمن و نزلات و نزف الدم که مرفوع الشر باشد و سلس البول نافع و قدر شربتش دو درهم است و چون در پشم ملون بر نگ سرخ ارغوانی یا در تار سرخ بسته بر عضوی که خون نزف کند ببندند در قطع خون مجرب دانسته اند **بهمنی** اسم شاه بلوط است و مقل تازه را نیز باین اسم نامند **بهرامج** بید مشک است و در خلاف مذکور است **بهرم و بهرمان** بفارسی اسم گل عصفر است **بهق المحیط** خرء الصخر است **بهار** قسم صغیر الحوان است **بهرمان** صاحب جامع تیمی کوید که اسم فارسی یاقوت است **بهیج** بوزیدان است **به** اسم فارسی سفرجل است **بهار درخت حنا** اسم فارسی طلع است **بهار و نسرین و چمن تا** اسم قهور است و او را کفری نامند **بهرات صوبارت** بهندی نوعی از بیش و در آنجا مذکور است **بهر** بهندی غنم است **بهیره** بهندی بلیله است **بهنک** بهندی لسان الثور است **بهوکیس و بهروت** بهندی سعد است **بهلانو** بهندی بلادر است **بهرت** بهندی ذنب است **بهنگری** بهندی بابخ است **بهن چهره** بهندی خطر است **بهیمن ترود** بهندی سنا مکی است **بهنک** بهندی قنب است **بهول** بهندی گل سرخ است **بهوس** بهندی اهل است **بهطه** هر لیله است **بهار نکی** اسم هندی برگ سفید است **بیض** مراد از مطلق او تخم ماکیان است و حرارت هوا خشک او و حافظا و از فاسد در ملک داشتن اوست و بهترین او بزرگ سفید او است که در همان روز از مرغ تولد کرده باشد و نیم برشت او معتدل ترین اغذیه و مایل بگرمی و مرکب القوی و زرده او در اول دویم سرد و خشک و سفیدی او در دویم سرد و تر و زرده او در اول گرم و تر و کثیر الغذا و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و مبهی و مقوی دل و بدن و جهت خشونت معده و روده و مثانه و قرحه گرده و مثانه و قرحه گرده و مثانه و نفث الدم و منع نزلات حاره بسینه و اصلاح ان مقوی سمنی که حن زیاد از او دفع شده

باشد و ضعفی که از فضول بلغم رسیده باشد و مراقی مزاج سوداوی و پخته او در سرکه قابض طبع و مانع ریختن مواد بمعده و با نانخواه
و مازو و دانه مویز و انگور و امثال ان جهت اسهال مراری و با صیلک و مانند ان جهت درد شکم و با تخم تره تیزک و نمک سقنقور
و ان رو حقیقت گاو کوهی و شیر ماده شتر جهت تقویت باه بغایت نافع و خوردن زرده خام جهت گزیدن مار و حرقه مثانه
و القرحه معده و سقر معده و اکثار مداومت ان مرطب حصاة کرده و بهق و کلف بسیار پخته او دیر هضم و مورث قولنج
و مصلحش ادویه حاره و انکامه و نیم پخت او در مزاج اطفال [illegible] مناسب تر و با کندر جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق
النفس و با دم کندر و مکث و انزروت جهت تلیین بدن معتدل و بادام الاخوین جهت زحیر و با طباشیر و کهربا جهت قطع
سیلان خون و [illegible] عروق و سحج و با نیم مثقال جرم ملک که زر کران [illegible] والات باه و استحکام سینه
جهت قطع سیلان خون حیض و درد رحم مجرب و ضمادش با روغن گل و بابونه جهت ورم چشم و انثیین و مقعد
و با موم روغن جهت تلیین اورام و اعصاب و طلای پخته او با زعفران و روغن گل جهت ورم بواسیر و مقعد و ضربان
ان و ضربان چشم و با عسل جهت کلف و اثار سیاهی و با روغن بنفشه جهت اورام حاره و با مر و زعفران جهت وردی
که از خون غلیظ بهم رسد و تنهایی جهت شقاق سفلا نافع و سفیده تخم مرغ خوردن ان مولد خلط خام و دیر
هضم و خوردن زرده با سفیدی مراقی محرور المزاج و اشامیدن با ارد جو قاطع نزف الدم و نفث الدم از نوع
دخت و ضماد او جهت درد چشم و جراحت مقعد و قروح چشم و سوختگی اتش و اب بسیار گرم و منع ابله کردن
ان در بشره جهت منع اثار حرارت افتاب و با ادویه قابضه بلغم جهت قطع خون رعاف که از پردهای دماغ
اید و اگر بر جبهه طلا کردن جهت منع نزول چشم و تنهایی رادع و مسدد مسام و جهت اورام حاره نافع و حقنه
او با اکلیل الملک و امثال ان جهت امعا و سحج و اسهال مراری و حمول ان با روغن گل جهت ضربان مقعد و رحم
و اکتحال او جهت تبرید چشم و منع ریختن مواد مفید و با کافور و بزر البنج جهت صداع حار مجرب است و پوست تخم مرغ
جلای منقی و مجفف قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و با صدف جهت بیاض چشم و نفوخ سوخته او بقدری که
سیاه نشود و خاکستر کرده جهت رعاف مهلک مجرب و سوخته مکلس او که مانند اهک سفید شود با عسل و سرکه جهت کلف
اورام و ذرور او قاطع خون و جهت التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه و پرده ملاصق پوست او مولد
مفید البکاره است با خون بچه کبوتر و از اسرار است و مکلس پوست تخم مرغ در جمیع اثار مثل اهک است و در علم صناعه
ازان بهتر و بابوره و نان در منقی مشتری است و روغن تخم مرغ که زرده او سوخته در تابه اهنی در اتش سوزانیده گرفته باشند
گرم و محلل و ملطف و جهت درد مقعد و بواسیر و درد دندان و رویانیدن موی بغایت مفید است و گویند چون زرده او سوخته

جهت صداع حار مجرب است

با زرنیخ در ثابت برشته کرده روغن بگیرند در تطهیر جرب مجرب است و هرگاه اصل حار را باد و حل کنند اصل بارد ورد
ثابت کند و جالینوس مدتی بجهت نیم پخت کردن قرار داده که هرگاه در اب جوشیده بگذارند تا صد شماره
کنند و در اب سرد کرده با اتش بگذارند و تا سیصد شماره نمایند نیم پخت میشود و قدر شربت او چند و تا پانزده عدد است
و تخم سایر طیور در ابواب خود مذکور است و در فضایل تخم تذرو و تیهو و دراج و کبک شبیه به تخم مرغ خانگی اند
بش هندی بس نامند و ان چهار قسم [illegible] بیشتا و بلاد چین و کوهی هلاهل نامند و لهذا از هر هلاهل عبارت
از او است و ان سریع النفوذ تر از سم افعی و قلیل قسم ان کمتر از دو ساعت قاتل و در بلاد هند نیز اقسام ادویه سمی
و یکی سوم [illegible] هندی سکیا نامند و چندال نیز گویند و ان جهت شبیه شاخ اهو بزرگ و در روی ان نقطهای سیاه
دکاه باشد که مانند حلق مسحوق و شکل کافور سوده چیزی بران نشسته باشد و درون بعضی سیاه و براق و صلب و بعضی
سرخ و برخی زرد و مایل بسفیدی و قوی تر از همه سیاه او است بحدیکه اگر بر رکاب طلا کنند در راکب تاثیر کند و بوی ان
کشنده و او بسیار نایاب است و ملوک [illegible] نمایند و چون قسم او را بر شاخ گاو مالند بجای شیر خون دوشیده
شود و قسم دیگر سوم [illegible] نامند و ان بشکل جدوار است بیرونش بسیاهی مایل و درونش زرد مایل بسفیدی و گاهی
بقدر زرعی و برگش شبیه ببرگ کاهو و گل او سرخ و بعضی را زرد و بعضی را بنفش و یک حبه ازان کشنده بقدر
نیم ساعت و بیخش مثل تخم [illegible] و قسمی صنوبری شکل و کوچک و بیرونش مایل بزردی و شبیه [illegible] برگ
مانند و در غایت تندی و تلخی است و همین قسم شبیه بجدوار است و سایر اقسام سوای مهوره را تلخی و تندی
نمیباشد و قسمی شبیه بسعد و بسیار سیاهی و قسمی [illegible] با کلیل و قرون السنبل نامند و گاهی در سنبل نیز یافت میشود
و قسمی سوم [illegible] نیز گویند و ان سفید مایل بزردی و طولانی و غیر مخروط است شبیه به پنجه و گره دارد و بقدر
انگشتی و بر بهی نیز گویند و مهوره نیز نامند و یک دانگ او قتال است و قسمی سوم [illegible] نامند و اشبه است بزردچوبه و در
زردچوبه گاهی یافت میشود و رنگش سبز اغبر و باندک زردی و منقط بسیاهی و کالوت نیز گویند و بقوت
بجهناک است و قسمی [illegible] و گاهی در او نیز یافت میشود و بقوت بجهناک نیست و قسمی سوم [illegible] و نوعی سوم
[illegible] و قسمی [illegible] گویند و هر سه شبیه اند به بجهناک و در حوالی جمیع اقسام مذکور سوای جدوار نباتی
دیگر نمیروید و انهم بچند زرعی دور تر از ان و هر چه کمتر از ان است زرع واری داشته باشند بسبب قرب جدوار خشک
نیست و کسیکه مداومت بسمیات داشته باشد در ان مکان [illegible] این اقسام مفید و اکثر در چهارم گرم و خشک
و در اطلیه برص و جذام و در معجون بزرجا مستعمل است و گویند استنشاق اقسام او مورث سرسام است **بش موش بیشا**

حیوانات است شبیه بموش دیکان او مراضعی است که علت پیش است و تریاق اقسام بیش و سایر سمومات حیوانی و نباتی و جهة بهق و برص و جذام نافع و بعضی گویند که ان نباتی است که در جوار بیش میروید و فاد زهر اوست و اشتباه کرده اند و او را بر عا بز نامند **بیل** بلغت هندی ثمر درخت هندی است بقدر سیب و بدبو تخم و با عفوصت و قبض و رایحه او شبیه بکمر و بسیار خوشبو و درخت او قریب بدرخت سیب و برگش ازان کوچکتر در دوم سرد و در سیم خشک و قابض اسهال مزمن و نزف الدم امعا و مقوی معده و قاطع لزوجات و مربای او که با انگبین سیل باشد بهتر است و اکثار خوردن بیل مولد بواسیر و قاطع خون حیض و مصلحش شکر و بدلش ساق است **بیهر** ثمر درختیست شبیه به بهی کوچک و صلب و رنگ او بسیار زیاده از به صاحب تذکره گوید که درخت او بهیون سیب و امرود است برنهال بلوط و به و درخت بید و تفاح الصفصاف مانند کبر الرجهقا ا وزیستان بابتد است در دوم سرد و خشک و حابس اسهال و قی و قاطع خون و بلغم خفقان و مقوی معده و دماغ و جهة تحلیل اورام و طبیخ او بالذ هر سموم حاره و مضمضه او جهة تقویت دندان و جلوس دران جهة قطع نزف رحم و برگش جهة التحام جراحات تازه بغایت مفید و اکثار او مولد سدد و عسر البول و مصلحش روغن بادام و بدلش بلوط و عفص و قدر شربتش از سه درهم تا پانزده است **پنج نی** اسم فارسی اصل القعیب است **پنج ریان** بفارسی لبد است **پیاد** اسم فارسی بصل است **پیاز غنصل** بفارسی اسقیل است **پیاز تقنی** بفارسی اصل کرات **پنج شبی** بفارسی اصل القنب است **بید** اسم فارسی صفصان است که بید بری باشد **بید مشک** بفارسی خلاف بلخی است **پنج ابخدان** اخراسانی انجدان است **بنین حنصا** بفارسی جمار است **بید انجیر** بفارسی خروع است **بید انجیر خطائی** بفارسی دندان است **پیه** بفارسی شحم است **بیجک** کشت برکشت است **بیل کوشک** بفارسی لوف الکبیر است **بیخ کولدیه** بفارسی محروث است **بیخ اماد دانه دشتی** بفارسی مغاث است **بیخ لفاح بری** بیروج الصنم است **بید کبا** بفارسی نیل است **بیخ طرخون کوهی** عاقرقرحا است **بیخ جمان** بلغت شکابن نرجس است **بیخ دارجان** بلغت مذکور سفایج است **بیم** بلغت مذکور سداب است **پیروزه** بفارسی بارزد است **بیخ زا** اسم فارسی قسطی از فرصعه است **بیجاده** لبد سیاه است **بیخ پرند** اسم فارسی و اصفهانی شیطرج هندی است **بیخ بخو دیم** اذربو است **بیخ سنبله** بفارسی سنبل اردمانیست وان فو است **بیان** بترکی سوس است **بیس** بین ر ماغ است **پیلدارجین** بترکی سانا است **پیله دارو** بلغت شکابن جند است **پی پل** هندی فوفل است **پیتی** هندی خبان الارض است **بیخ ملیس** هندی رشتی است **بیدونا** هندی بارزد است **بیش** هندی سلوی است **بیلا** هندی حضیه است **پیل** هندی تاتوره است **بیوله** هندی شجر البق است **پیس** هندی کنار است

بیعول تخم کتان است **پیارسی** بلغت مصری اسم انیسون است **پیغابن** باسم هندی سه است **حرف التاء**

تانبول هندی پان است و مستعمل جمیع اهل هند است نباتش شبیه بنبات لوبیا و برد رخت پیچد برگش شبیه ببرگ بلادر و مایل بتندی و سبز نیم رنگ و در طعم شبیه بقرنفل در دوم گرم و خشک و مفتح و مفرح و مشهی و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مبهی و مدر فضلات و مفتت حصاة و مقوی حافظه و فهم و نشاط اور نده و مضغ او جهة رفع رطوبات دهن و سرخ کردن لب و تقویت بن دندان و قطع نزف الدم لثاة و تحلیل ورم لثاة و ضماد او جهة التیام جراحات تازه نافع و اکثار او مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش قرنفل است و طریق مضغ او نزد اهل هند انست که با قدری اهک مغسول و اندکی فوفل استعمال نمایند و جرم او را تناول کنند **تامول تملول** تانبول است **تاکوب** ورفرین است **تاغدث** عاقرقرحا است **تامعث** ترشی ترنج است **تانینا** صعتر است **تالیفس** حومات **تانوه** اسم فارسی جوز مائل است **تاقد** اسم هندی کاس است **تال** هندی الفره وکس درنج است **تانک** اسم هندی درهم است که چهار دنک نیم باشد **تابن** بفارسی کاه و بترکی سان نامند و مجموع در اول سرد و در دوم خشک و جلوس در طبیخ کاه گندم و تعریق بهکار او جهة رفع ازاری که از برودت هوا و برف بهم رسیده باشد و محلل اورام و شستن بدن بطبیخ او جهة رفع ستی نافع و بثره را شبیه به بثره مریض می سازد و ضماد خاکستر او با نیم وزن او نمک و قدری سرکه جهة قروح ساق نافع و کاه جو مبرهد و جهة افزایش محرورین مفید و کاه باقلا جهة حفظ شکوفهای درخت از سقوط موثر و بالخاصیه مجرب کاه مضر عصب و خوابیدن بر روی ان بغایت مضر و عرق کاه گل که بجای اب گلاب کرده باشند بغایت مقوی دل و دماغ و جهة رفع غش و ضعف محرورین بغایت نافع است **تبع** ذهب است **تبن مکه** اذخر است **تتری** هندی ساق است **تج** هندی دارچینی **تخم کاچهو و تخم کانه** اسم فارسی قرطم است **تخم ترشه** بفارسی بزرالحماض است **تخ** بعربیه خمیر ترش است **تخم کوفس کوهی** و فارسی فطراسالیون است **تخم کلاج** فارسی حب الصنوبر صغار است **تخم مرغ** فارسی بیض است **تخم حیتوری** بفارسی تخم زراوشان است **تخم ذرد کشتنی** بفارسی دوقو است **تخم کنب** بفارسی شهدانج است **تخم ذرداب** بفارسی سوسن است **تخم نیلوفر** بفارسی حب النیل است **تخم کونچه** باقلا مصر است **تذبج** معرب از تدرو فارسی است و بترکی قرقاول است و در تنکابن و مازندران تورنگ نامند در دوم گرم و در اول خشک و بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح و مقوی فهم و دماغ و دافع وسواس و اکتحال زهره و خون او جهة بیاض و نزول اب و ذرور استخوان او جهة قروح مجرب و طلای سرگین او جهة بهق و کلف

و برص و اصلاح بشره نان حامله نافع و سقوط زهره او مفتح سدد و مانعی در رفع نسیان معین و اکثار او مصدع و مولد مرة الصفرا در محرورین و مصلحش سکنجبین است و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش قرنفل است و طریق نفع او نزد اهل هند آنست که با قدری اهک مخلوط و از برگ تنبول استعمال نمایند و جرم او را استعمال کنند **تدا** بهندی اسم جراد است **تدنرو** بفارسی اسم تدرج است **ترمس** بفارسی باقلای مصری مانند و از باقلا کوچکتر و سفید زرد او اندک فرورفته و مایل بزردی و بری او ریزه تر و زرد و تلخ تر در دوم گرم و در آخر آن خشک و بستانی او در آخر اول گرم و مدر بول و حیض و جالی و مفتح و محلل و مسقط جنین و کشنده حب القرع و ضماد او جهة بهق و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه و جذب سموم هوام و آنکه ونار فارسی و تضمید بخته او با سرکه و عسل جهة عرق النسا و درد ورک و آثار ضربه و سقطه و با آرد جو و آب سرکه جهة تسکین اوجاع حارة و مطبوخ او در سرکه و آب خاکستر جهة اورام بارده و تهیج بلغمی و مفاصل و با فلونیا جهة ثالیل و بروز مقعده و شقاق او و قطع دانه بواسیر و آب مطبوخ او با حنظل قاتل کیک و پشه مجرب است و غسل بشره با او باعث سرخی لون و تنقیه او و سائر و مصلح احوال بری و خوردن او و ضماد و مسا جهة قوة باصره و قطع صداع مزمن و امان از نزول آب و عسل جهة تنقیه و سرفه مزمن و استسقا و تقویت معده و مثانه و رفع حصاة و حول و مسقط جنین و اکثار او باعث زردی رخسار ورد بی الغذا و دیر هضم است و مصلحش شیرینها و قدر شربتش با دوبه درسته در هم تا ... و مقدار او تا سه مثقال و بدلش در جلای روی دو وزن او باقلا و تخم خربزه و در رفع کرم بوزن او درمنه ترکی و در سایر افعال افسنتین است و مشهور است که چون ترمس مقشر که در ظرف باشد بقدر پوشانیدن او بجوشانند تا تیز را جذب کند پس با دو وزن او روغن گاو بجوشانند تا منعقد گردد و بهان گرمی بر کنج ران ضماد نمایند اسهال صفرا آید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر در رکین و مبیکاه اسهال بلغم کند و هرگاه موضع را با آب سرد بشویند قطع اسهال شود و ترمس بری در جمیع افعال قوی تر از بستانی است **ترنبد** حجیت ظاهرش سیاه و باطنش سفید و مجوف و منبت او حوالی خراسان و هند و نباتش ساق دار و برگش شبیه به برگ لوبیا و اطراف و محدود کلش آسمانی جونی و ثمرش مثل لسان العصافیر و هر چند اندرونش سیاه باشد مثل خرنوق سم است و زرد او نیز بد است و بهترین او سفید و سبک و صمغ دار است در اول سیم گرم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و از بخش قالع بلغم غلیظ و برای رفع عرق بدن و منقی معده و رحم و مفتح سده آن و منقی آن از بلغم و عرق النسا و امثال آن و فالج و سرفه که بشارکت رطوبات معده باشد و با هلیله کابلی و امثال آن جهة مالیخولیا و جنون و صرع

و با تخم کتان

ندا
تدرو ترمس
ترنبد

و با تخم کتان و روغن بادام جهة سعال مزمن و درد سینه نافع و مضر امعا و مجفف اعضای و مغثی و مکرب و مصلحش خراشیدن پوست سیاه او بروغن بادام و بستن چرب کردن و با کتیرا استعمال نمودن و قدر شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخ تا پنج درم و بدلش پوست ریشه درخت توت است بوزن او و در بعضی امزجه غاریقون و در غیر مکان آن مبالغه در کوبیدن او نباید کرد **ترنجبین** شبنمی است که بر خار شتر بجاج منعقد میگردد و بهترین در اول گرم و تر و جالی تر از شکر و ملین طبع و مسهل صفرا و محرک باه و الطف از شیرخشت و جهة سرفه و درد سینه و غثیان و تبهای حاره و تسکین تشنگی و با ماء الجبن جهة اخراج اخلاط محترقه و با روغن گاو جهة عسر البول و با شیر تازه دوشیده محرک باه و مضر سپرز و مصلحش تمر هندی و عناب و قدر شربتش از ده مثقال تا سی مثقال و بدلش شیرخشت و ستر است جو با شکر سرخ **تراب** بفارسی خاک نامند و آن عبارت است از آنچه از زمین بسبب آفتاب و سموات نرم شده باشد سرد در اعتدال و خشک و مجفف و رادع است **تراب المربعات** خاک چهار راهست و از طرق که خاک راههای غیر چهار راه باشد الطف و اعدل بسبب صدمات مختلفه بغایت مجفف و منقی جراحات چرک دار و باعث التیام آن و جهة استحکام اعضای مسترخیه نافع و جزو بعضی از معاجین قدیمه است و از خواص او است که چون قبل از طلوع آفتاب روز پنجشنبه برگ چپ بردارند و در خرقه کتان بسته تعلیق کنند سحر را باطل و چون در ساعت سیم روز چهارشنبه بردارند جهة رفع عداوت و تفریق موثر است **تراب الصیدا** خاک مغازه صیدا است که در بلاد شام است و خون کمیقال او با تخم بنم برشت جهة التیام استخوان شکسته مجرب دانسته اند **تراب الشاره** جزیره ایست در روم که در آن جا هوام سکون نمیکرد و خاک او جهة اخراج زالو که در حلق چسپیده باشد آزموده است حتی گندم و جو مزروع آنجا همین خاصیت دارد **تراب الفار** و **تراب الهالک** اسم سم الفار است **تراب لقی** کنگر زرد است **ترنجان** نوعی از بادرنجبویه است که بجای بزری با طعام میخورند **ترنجلوف** علقا است **ترنجی** الرس است **ترید العل** باندلسی جوز جندم است **تریاق چیله** تخم نوعی از مخلصه است **تریاق فارسی** و **تریاق جمیع** آنها در هر است **تریاق** غافث است **تریاق الروستاق** ثوم است **ترغاس** فطر است **ترسوخ** طریفلاات **ترهون** بیونانی دفلا است **تریاق ترکی** مومیا است **ترعم** بلغت سغابن اسطوخودوس است **تریاک** اسم فارسی افیون است **ترتیزک** اسم فارسی حرحر است **ترنجید** اسم فارسی ترمس است **ترخان** بفارسی ترخون است **ترنب** بفارسی مقل است **ترم** بلغت اصفهانی کرات است **ترنج** اترج است **تری** بهندی شاه اسفرم است **تری پهلا** بهندی عبارت است از هلیله کابلی و بلیله و آمله **ترشرواش** بلغت سغابن حماض است **ترک**

ترنجبین
تراب
تراب المربعات
تراب الصیدا
تراب الشاره
تراب الفار تراب الهالک تراب لقی ترنجان
ترنجلوف ترنجی ترید العل
تریاق چیله تریاق فارسی تریاق جمیع تریاق
تریاق الروستاق ترغاس ترسوخ ترهون
تریاق ترکی ترعم تریاک
ترتیزک ترنجید ترخان ترنب
ترم ترنج تری
تری پهلا ترشرواش ترک

تاغه تتریه تشیران تشمیر تشمیزج

تشمیزج بسفایج است تشتواز وتمنیز ظفر است قتوبد بترکی اسفالت است قساغه بترکی زبل است توک
معرب از چشمیزک است و بفارسی چشک و چشوم و بهندی چاکسو نامند دانه ایست بقدر بر دانه و مثلث و سیاه
و براق در اخر دویم گرم و خشک و جالی و بادرک حدت و بغایت قابض و محلل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه
و جراحت قصب و اعصای عصبانی نافع و چون در جوف پیاز یا خمیر گذاشته در زیر آتش پخته پس مقشر کرده با نبات
و زعفران و مامیران کحل ترتیب دهند در اکثر امراض چشم قوی الاثر است تغیرا سنگی است سفید و سبک
که در میانه سنگ رخام یافت میشود جهت بیاض چشم نافع است تفاح بفارسی سیب نامند شیرین او در اول
گرم و در دوم تر و ترش او در اول و دویم سرد و خشک و ترش شیرین او که میخوش نامند در حرارت و برودت
معتدل و در اول خشک و مجموع او مقوی دل و دماغ و جگر و جهت خفقان و عسر النفس نافع و شیرین او مفرح و ملطف
روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرا انکه در معده باشد باقوت تریاقیه و پخته او جهت سرفه صبی و اطفال و با شراب
و کوشتابه جهت رفع غشی مجرب و اطبا در معاجین مفرحه مقوی فعل ان و اکثار خوردن او باعث بهتهای
مرکبه و نسیان و مرتب ریاح و مصلح او اغذیه لطیفه است و ترش او قابض و مسکن تشنگی و عطش و مرافق معده صفراوی
و پخته او در خمیر جهت اسهال دموی و مصلح ادویه سمیه است و خشک کرده او با آب انار و ادویه مناسبه جهت تقویت
معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار او مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش گلقند
و دارچینی است و ترش و شیرین او مولد خلط صالح و در افعال مثل ترش است و نارس بد مزه او مولد خلط خام و ضماد
او در ابتدای اورام حاره نافع و سیب تلخ قابض تر از همه و عصاره برگ او جهت سموم معینه و قدر شربتش
هفت مثقال و شکوفه او با ادویه موافقه جهت رفع اخلاط متعفنه سینه و با ادویه مفرحه جهت تفریح موثر است
و هر گاه و گویند خوردن سیب هر گاه بلغم خام که در معده باشد برسد رفع آن بکند و رب سیب ترش که آب
او را بدون شیرینی بقوام آورده باشند در اخر اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و جهت غلبه صفرا و غثیان
و اسهال صفراوی و قی آن و رفع غم و الم سوداوی نافع و مضر اسهال دموی و ترش و رب شیرینی او
در افعال قوی تر از سیب شیرین است و شربت سیب جهت سموم و وبا و تفریح قلب بسیار موثر و مربای او در جمیع
افعال بهتر از مفرد او است تفاح بری زعرور است تفاح الارض بابونج است تفاق نوعی از هندبای
بری است که بقله یهودیه نامند تفاح ارمنی مشمش است تفاح فارسی خوخ است تقفودا نقیر است تقرادیس
بیخ بنج است تفسیقون طخشیقون است تفاح الجن ثمر اللفاح است تفاح ماهی اترج است تغسیا

تغیرا
تفاح

تفاح بری تفاح الارض تفاق
تفاح ارمنی تفاح فارسی تقفودا تقرادیس
تفسیقون تفاح الجن تفاح ماهی
تغسیا

نافینا است

تقده تقرع تکوک تیکان
تکوا تل تلی
تلی تلسا تمر

نافینا است تقده بقاف کرنب بری است تقرع کدو است تکوک بفارسی اسم جلبه است تیکان اسم ترکی شوک است
که بفارسی خار گویند تکوا اسم هندی اسارون است تل اسم هندی کنجد است تلی بهندی اسم ازرق است
و طحال را نیز گویند تلی اسم هندی جرجم است تلسا اسم هندی عود است تمر بفارسی خرما نامند
و او را از ابتدای تکون تا انتهای هفت مرتبه میباشد یکی طلع که ودیع نیز گویند دیگر بلح سیم خلال چهارم بسر پنجم قسب
ششم رطب هفتم تمر و هر یک در موضع خود مذکور است و تمر در دویم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند
مرقی مبرهین و مرافق سینه و شش و کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی گرده لاغر شده و تلیین مفاصل و جهت فالج
و اعیا و درد ورک و امراض بارده بلغمیه و درد کمر و طبیخ او با حلبه جهت بلغمی و حصاة مجرب و مولد سودا و سده جگر
و سپرز و محرق خون و مفسد اخلاط و مصدع و مورث قلاع و درد دندان و مصلحش روغن خشخاش و بادام
و سکنجبین و آب انار و محرور را اسکنجبین و در بلدیکه خرما حاصل نشود اهل آن بلد را باید بسیار تقلیل نمایند و دخان
خرما مرکب القوی و قابض و مسحوق او جهت اسهال و ذرور سوخته او جهت رویانیدن مژه و قروح چشم و التصاق
جراحات تازه و قرحه چشم و جرب و سبل و حرقت باصره نافع است و چون تمر را در شیر تازه خیسانیده تناول نمایند و از عقب آن
شیر بنوشند در تقویت باه بی عدیل دانسته اند تمر هندی بار غلاف است درختی است در غلافی بقدر شبری و دوتا
انگشت با قلای کوچک و درختش مثل درخت انار و برگش مثل صنوبر و طعم ما فی الغلاف ترش و سرخ تیره در سیم سرد
و در دویم خشک و مسکن غثیان صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در حمیات مسهل سوداوی او
نیست و مسکن هیجان خون و جهت خفقان حار و حکه و جرب و قلاع و عطش و تبهای حاره و تبهای غشیه و کرب
و تفریح محرورین بی عدیل است و اکثار مورث سرفه و مضر سپرز و مولد سده و مصلحش کتیرا و خشخاش و بنفشه و لعاب
بهدانه و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا سی و بدلش آلوی سیاه و در غیر اسهال زرشک و دانه او در سیم خشک
و قابض و مغز او جهت امساک منی مجرب و ضماد او جهت قلع عضو و تقویت سستی عضل با بیه و شهال ان فربه
و کنون رمل آزموده و ترشیه مطبوخ او مسکن اورام و دردهای حار است تمساح بفارسی نهنگ نامند
حیوانی است بحری و بزرگ جثه و دست و پا دار پوستی درشت و در خارج آب نیز تعیش میکند و کوچک او در ریگ
تعیش کند در ریگ ماهی نامند و ان سقنقور است در دویم گرم و در سیم خشک و گوشت او محرک باه و سمین بدن و رفع بلغم
و طلای پیه او جهت رفع آزار گزیدن او نافع و با روغن گل جهت درد کمر و گرده و تقویت باه و قطور او جهت درد گوش
و کری و صداع و شقیقه و زهره او بر بدن جهت تب ربع و سوزانیدن او در حمام مانع صدای وزغ و ملخ

تمر هندی

تمساح

تمم تمر الغنم تمن تمولر
تمبلی تموش تمش دانه
تمالس تنکار

او با بلیله و امله جهة تغیر دلون لون و منع وبهق سفید و اکتحال سرکین او جهة بیاض مزمن و تازه چشم و زهره او در این باب بغایت قوی است و بخور جگر او جهة رفع جنون و تعلیق چشم او جهة منع تزاید جذام و بستن ان بر پای راست جهة تقویت جماع موثر است **ممتم** ساق است **تمر الغنم** بلادر است **تمن** اسم عربی ارزاست **تمولر** قنابری است **تمبلی** بلعث ویلمی نبات ناقسیا است **تموش** اسم دیلمی علیق است **تمش دانه** توت العلیق سوکویند **تمالس** بهندی جنة الخضرا است **تنکار** قسمی از بورق و نوع معدنی و قسمی شبیه بزنج و ان بوره زبری است و بشیرازی بکک نامند و قسمی شبیه به برف و ان زبد البورق است و بشیرازی برکک کویند و نوع مصنوع او قسمی از لحام الذهب مصنوع و قسمی که بالفعل متعارف است مرکب است از نمک و قلا بالسویه و سه برابر هر دو بوره ارمنی که مجموع را در شیر کاو و کاومیش بقدر ریخته بر نان بجوشانند تا منعقد کردد و در افتاب خشک کنند و قسمی که مسمی بلحام الذهب است مصنوع از بول غلمان نزدیک بلوغ که در ظرف مس بول کنند و با دسته مس در موضع نمناک مدتی بسایند تا منجمد شود و قسم او در اخر سیم کرم و خشک و در سموم است و اخال و باعث نرمی و زهد کداختن طلا و لطیف و محلل و جالی و مسقط بواسیر و جهة خوردن کوشت فاسد جراحات و درد دندان و تاکل ان مفید است و معدنی او مسهل خاصیت انست که تنقیه حلق و تلیین ان میکند و چون اهن را یکبار در اب تنکار معدنی لطیفه کنند و بار دیگر سرخ کرده بروغن کنجد لطیفه نمایند اهن مذکور مثل مقناطیس جذب اهن میکند و فرق میان معدنی و غیر معدنی انکه رطوبت مصنوعیت در اتش بخلاف معدنیه **تنین** بفارسی اژدها نامند و بحری او دراز و دنباله مثل عقرب میکرد و بری او با اهن و بهر دو نوع را دست و پای و چنکال میباشد در چهارم کرم و خشک و قتال و ضماد خاکستر و ضماد خاکستر سوخته او با عسل جهة قطع بواسیر و بهق و برص و بستن کوشت تازه او بر موضع کزیدن او رافع سمیت و جاذب انست **تن** ماهی بزرکیست که در دریای منظلم و دریای شام بهم میرسد و نمک سود میسازند و نمک سود او جهة ستم مارش خدار و ضمادش جهة کزیدن سک دیوانه نافع است و خوردن او دقی کون بعد از ان منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است **تنباکو** ظاهرا قسمی از ماهی زهره چیلا که فلوس نامند بوده باشد چه در ماهیه جسم سیم او شبیه و در تسمیه نسبت بماهی بادست به دستم تیم فلوس سو تعریف کرده اند که برکش مثل برک کرنب و از ان درازتر و با مرکب زغب و گلش در غلافی مایل بسیاهی است و موید دیکر انکه در زمان بقراط بجهة رفع و با کیا هی را متعور کرده که او را در خندق اطراف شهر کاه کشند و دود ان باعث کردید که فایع شد و با اثر نکرد و ان کیاه قسمی از فلوس بعد و این از تنباکو میباشد چه در هر بلدیکه تنباکو شیوع یافته و با

تنین

تن

تنباکو

تنزی خطائی

تنبول تنوب
تنوم تبزی تنکهار توت

کم شده و بالفعل نایاب است و اهل اسلم کیفیة الحال واو در اخر سیم کرم و خشک و معطش و مجفف و سم اقسام ماهی و دود او مصلح فساد هوا و منقی رطوبات دماغی و محرک ان و جهة درد دندان رطوبتی و ریو بلغمی و خاکستر او جهة زخم دواب و بار و غن کل سرخ جهة جرب متقرح و خراز و منع نزف الدم جراحات تازه و تخفیف قروح مزمنه ازموده است و از جمعی ثقات مسموع شده که اب غلیان که در کشیدن زرد شده بعد و صاحبان استسقا از خوردن ان سبب ادرار بول و عرق مفرط در روز نجات یافتند و مفرد دل و دماغ یابس و مغلظ خون و مورث سدد و خفقان و مکدر حواس محرورین و سوداویست و نشائیدن او در سموم واو معیار رفع تهمات چه معتادین او با مرک بتی باشند ادراک لذات از او میکنند **تنزی خطائی** قرصی است مصنوع سرخ مایل به زرد که و بعضی مایل بسبزی و اغبر و این قسم عصاره کیاهیست و سرخ او مغشوش بطین ارمنی و امثال انست مرکب القوی و رادع و محلل و قابض و جهة اورام حاره و بارده واو جاع و کزیدن هوام و تسکین درد سر و سایر اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف الدم جراحات و نشامیدن یک دانکنا و تا نیم مثقال جهة اسهال دموی و بواسیر و نفث الدم و قی الدم و ذرور او جهة قرحه چشم و مقعد و قضیب و فرج او جهة سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع علل ان که از رطوبت باشد نافع و مضر شش و مصلحش کتیراست **تنبول** تابول است **تنوب** قسم کوچک صنوبر است **تنوم** قسم صغیر صامر یومار است **تبزی** اسم هندی حنظل است **تنکهار** اسم هندی تنکار است **توت** بعربی بامند شرین او را جبلی و ترش او را شامی نامند و شیرین او در اول کرم و در دوم تر مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح و مبهی و مراقی سینه و شش و مرطب دماغ و در انضاج شبیه بانجیر و مفتح سده و مصلح مال جگر و فساد برز و سمن و مقوی بیه کرده و جهة ابله و حصبه نافع و مفسد معده و سریع الاستحاله بخلط حاضر ان و مصلحش سکنجبین است و ترش او در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مطفی حدت خون و قامع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد باعضا و مواد حاره بحلق و زبان و مسکن عطش و جهة اشتها و غرغره ابتدا و جهة ردع و تحلیل مواد و تقویت حلق و خشک او جهة قرحه امعا و اسهال جاورسنا و نافع صنا بسابتدا و خشک او مضر سینه و عصب و مصلحش عسل و جوارشات و اب مطبوخ پوست بیخ توت که بقدر ده مثقال طبخ یافته باشد مخرج حب القرع و حقو و هکذا که برک شفتالو اضافه کرده باشند و طبیخ او با عسل و انجیر جهة سموم و برسام و جنون و درد کمر و پشت بغایت نافع و طبیخ برک او نیز همین اثر دارد و مطبوخ است در هم ریشهای او باشد و قیر انجیر که در نود مثقال اب طبخ یافته باشد و به نصف رسیده مسهل قوی و عزیب الاثر و رطوبت بیخ او را که جراحت کرده و زخم کرده و انچه در عرض شبانه روزی جمع شده باشد ضبط نمایند

سهل قوی و جهت درد دندان و تحلیل دملهای بزرگ نافع است و از صمغ توت هم همین آثار می آید و چون آب
ریشه توت سیاه که از شکافتن او گرفته باشند بقدر هفت اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک اوقیه در دیگ
سرپوشیده بخمیر گرفته بجوشانند تا به نصف رسد خضاب بغایت قوی مجرب است و مضمضه طبیخ پوست درخت و برگ
او جهت دندان نافع و خاییدن صمغ او نیز همین اثر دارد و عصاره برگ او بقدر یک قیراط و نیم و جهت گزیدن رتیلا
و هوام و ضماد او با سرکه در حمام جهت تری بدن و طلای برگ او با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد
توت نارس با سرکه جهت رفع شقاق و تری آزموده است **توابل** اسم اصطلاحی ادویه مایه است که در
اطعمه کنند کشنیز و زیره و امثال آن **تودری** اسم فارسی او است بیونانی اردسمن و بلغت مغلی شسرنا و بعربی
بزر [?] مانند نباتات او را برگ دراز و بی ساق و شاخهای او سرخ و صلب با برگ خاری ریزه و ثمرش در غلافی
باریک و لطیف و تخمش از عدس کوچکتر و اندک پهن و سرخ و زرد و سفید می باشد و با تندی و در اصفهان آن
قدومه گویند و سرخ او سه قدومه کالکون و او غیر جنبه است چه جنبه را فارسی نامند و حقیر جات هر دو سه
منابه منفخه و هر دو در افعال قریب بیکدیگرند در دوم گرم و در اول تر و محرک باه و [?] و مسمن و جهت
بر آمدن و سرخ کردن رخسار و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و تصفیه صوت و سعال
دموی و یابسی و مطبوخ او در شیر جهت سمین اعضا و رنگ رخسار نافع و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش بهمن سرخ است و نبات
او قابض و در غایت روح است **توتیا** معرب از دودهای فاسیلیا و بیونانی تنقولس نامند و آن معدنی و نباتی
می باشد و معدنی سه قسم است یکی سفید شبیه به پوست تخم شترمرغ و بر روی جرمش نقطها و بهترین اقسام او است و یکی
زرد و یکی کبود و شفاف و آن غلیظتر از همه است و مشهور بتوتیای هندی است و در غایت مدت و هندی [?]
مانند و دانهای که مشتق از انبوه است و بفارسی توتیای قلم نامند و مرزابی که بعضی شبیه نای و آن باشند که عبارت
از او است و چندین قسم می باشد یکی از دود مس است که در گداختن سنگ مس در کوره در طبقه بهم میرسد قسمی صفیه و بسیار خفیف
و قسمی ثقیل و کثیف و اول از صاعد فاسد از رصاص و سفید است از ادویه اقلیمیاست که بتدریج در زدایش مس ریزند
و از طلا و نقره و قلعی نیز هم میرسد و بدستور از مورد و از چوب درخت زیتون بری و از [?] بعد از اخراج دانه او
بعمل می آرند و بدستور از عفص و خرنوب و توت سفید خشک و شاخ درخت مرو و مصطکی و جفت الغرا و [?] و دیگر
و از گل بودنه تازه و از شکوفه تاک و از سریشم ماهی و از [?] جلود بقر و از سریشم غیر مقول ترتیب میدهند و [?] ساختنش آن
الکه بعد از نیم کوب کردن آن در ظرف سفال جای داده سرپوشش سوراخ داری بران محکم نموده چندان آتش

کنند

مومیائی [?]

توابل

تودری

توتیا

کنند و صاعد هر یک را استعمال نمایند و بهترین مصنوع او نباتی کرمانیه و بهترین معدنیات سفید آن و عدیم الوجود است
و اقسام توتیا را بدون تغسیل استعمال جایز نیست و طریق غسل آن در دستورات مجربات مذکور است و همین [?] ذکر نموده که
توتیای بحری نیز می باشد و آن سفید و سست بر شبیه سنگ ریزه است و جالینوس توتیا را در اول سرد و در دوم خشک دانسته
و مغسول او را ابرد و مجفف و بلا لذع و [?] و لطیف تر و مقوی چشم و حافظ صحت و مانع انحدار مواد و جهت تقویت
روح باصره و قرحه چشم و [?] و حانه و معقد و سرطان متقرح و جراحات خبیثه و سایر اعضا و اندمال قروح و با روغن گل
جهت التیام جراحات عصب و نشف رطوبات و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوی معده مسترخی و جهت قروح
ظاهری و باطنی شرباً و ضماداً و اکثر امراض عین و اکله و شیافها و جهت قرحه [?] و حمول او جهت سیلان رحم نافع و مضر
سده و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم مثقال است و اقسام معدنیه او قابض و بدلش بوزن او شادنج و نصف او [?]
الجص مغسول و گویند مرقشیثا و اقلیمیا بدل او است و طریق تشویه آنست که توتیا سوده با آب سایند و قرص کنند و بر آتش نرم
در روی سفالی گذارند و بگردانند تا خشک شود **توپال** معرب از تفال فارسی است و آن چیزی است که در مس [?]
در حین کوفتن آن ریزد و از مطلق او مراد توبال مس است و بهترین او مایل بسیاهی و سرخی و براق و رقیق است
که قبرسی نامند در سیم گرم و خشک و ملطف جلد و جهت جرب و حکه و سبل و قلع [?] و منع زیادتی شدن قروح و جهت [?]
قرحه چشم و خشونت اجفان و بردن گوشت زیادی جمیع جراحات و [?] مغسول او با [?] با آرد کرسنه [?]
[?] مسهل قوی بلغم و جهت استسقا و اخراج ماء اصفر نافع و زیاده را باعث سحج و قرحه امعاء است و [?]
در احمده و مرا هم نمو و آب مغسول او در نهایت لطافت و حدت می باشد و توبال الحدید در چهارم خشک و حابس اسهال
و خون و مانع خفقان و [?] و ضعف باه و در سایر خواص قریب بتوبال نحاس است و چون در [?] در جایی مانند
[?] در تحت [?] کبد از زعفران مینمود و آن جهته بردن جرب عین و جلای حمره او با ریع او [?] در جهت رفع
بیاض و سبل آزموده است و با سرکه و عسل [?] او ورم است و هر گاه او را با سرکه مکرر تقطیر کرده کنند معادن را [?]
اعلا [?] ماشرب را و چون نانحاس در تکون زعفرانیه زعفران مرنوج کرده بعد از آن تقطیر شود شنجرف سو
با سرکه مقطر مکرر آن [?] کنند [?] که شنجرف حل شود بهترین اعمال دانسته اند **توث العلیق** و **توث ونجی** ثمر علیق است
تودریوه سوگران است **توجه** بلغت مغربیه [?] جاج است **تود** فارسی و جوز رومی است **توت**
اسم فارسی فرصاد است **تولکی** اسم ترکی ثعلب است **تهین بلهی** اسم هندی باقلا قبطی است **تهین الاچی**
اسم هندی ایل است **تهوک** اسم هندی لعاب است **تونه** اسم هندی طوطیه است **تونیره** اسم هندی

توپال

توث العلیق و توث و[نجی]
تودریوه توجه تود توت
تولکی تهین بلهی تهین الاچی
تهوک تونه تونیره

تین

اسم فرع است **تین** بفارسی انجیر نامند و بعضی او را ابو بطس گویند بری و بستانی میباشد و هر یک ان نر و ماده و بری ان غیر جیحیر و برک بارش کوچکتر و در تنکابن دیو انجیر نامند با بیمه و بسیار گرم و تند و محلل قوی و ضماد او در رفع خال و ثالیل نافع و شیر او در افعال قوی تر از شیر بستانی است و تازه بستانی در اول گرم و در دوم تر و بهتری و کثیر الغذا از سایر میوها و سریع الانحدار و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل برقی و کاسر قوه عصبی و مبرد دل و مسمن بدن خوردن او چون جوهر مسیح با فرزها میون تناول نمایند در تسمین بدن مولد و مفتح سده و مقوی جگر و رافع سده و ورم طحال و بواسیر و هزال کرده و خفقان و ربو و سعال و درد سینه و خشونت قصبه ریه و با گردکان خوردن جهت امان از ضرر سموم قاتله و بهاب مانب مناب تریاق و با بادام و پسته مصلح بدن های ضعیف و زیاد کننده عقل و جوهر دماغ و تازه و خشک او با مغز قرطم و کیسک نیم بوده ورمی سهل قوی اخلاط غلیظ و خشک او در دوم گرم و در اول تر و در جمع مراتب مذکوره ضعیف تر از تازه و معطش و ثقیل و ملین طبع و دافع مواد عفنه بطرف مسامات جلد و لهذا اکثار او مولد قمل است و با مغز گردکان جهت معتادین قولنج و صاحبان یبوست طبع و تفتیح مجاری غذا و تسمین بدن و کرنیدن عقرب و رفع سورت سموم مؤثر است و ضماد او با آرد کرسنه و جو منضج و محلل ورم بناگوش و دملها و با بورق انار جهت داحس و با بابونج جهت قروح ساق و با خردل جهت خارش گوش و دردی او با بوره ارمنی جهت بهق و امثال او و آب مطبوخ او با حلبه جهت سینه و ریه و با سراب و افیون جهت ریاح و سده و نافع و سوخته او و سفید کردن دندان ها علاج و مقوی لثه و قاطع نزف الدم و با موم روغن جهت شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و حقنه او با سراب جهت مغص مفید و انجیر نارس ملین و محلل و جاذب و ضماد پخته او جهت خنازیر و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه و با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و با کرسنه جهت گزیدن ابن عرس و طلای او با برگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته ریزه شده مؤثر و شیر انجیر مسهل قوی و خطرناک و منجمد کننده کل ذایب و آب کننده کل منجمد است و اکتحال او جهت نزول آب و حول و بازر ده تخم و مری و مدر حیض و منقی رحم و مخرج جنین و ضماد او با حلبه جهت نقرس بارد و با آرد جو جهت جرب متقرح و قوبا و کلف و بهق و طلای او جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و سنون او جهت دندان متاکل و دردن و با پیه جهت قطع ثالیل مفید و برگ تازه او جهت گزیدن سگ دیوانه و جهت التیام جراحات و خشک ان با سرکه جهت تقشر جلد و طلای او با آب جهت منع ریختن مو و طبیخ او جهت تقویت استخوان کوفته باشد و سایر اجزای او در افعال جمله نفعی در صرع و جنون و وسواس منت و تمرش قوی تر است و چون انجیر سه روز در سرکه خیسانیده و هر روز پنج عدد او با قدری سرکه او بنوشند و بعضی گویند ضماد نمایند جهت تحلیل سپرز مجرب دانسته اند و چون ساده ی او مغز گردکان

مجربست

کوبیده و روزی یک مثقال او را بخورند با لخاصیه اطلاق می نماید و مجرب است و مضر جگر ضعیف و مصلحش گردکان و صعتر و انیسون و مصلح انجیر تازه سکنجبین و شربت ترنج و ریباس و بدلش در اودیه شش مغز بلغوزه و قدر شربتش از خشک او تا سی مثقال و از تازه او تا یک رطل **تیواج** پوست درختیست شبیه بپوست درخت چنار و گویند پوست درخت سان العصافیر بلاد ختان است و ظاهرا طایفه ای اشبه در اوایل دوم گرم و خشک و قابض و بسیار تلخ و با بابات چکیده در آب قابضه جهت اسهال مزمن بارده و قطع خون بواسیر و ضماد او با سرکه جهت درد سر و ورم رخوه و سنون او جهت دندان و تقویت لثه و نزله رطوبه و بخورا و جهت رفع وبا و طاعون عجیب الاثر و بخورش جهت بواسیر و شقاق مقعد و درد ان و درد رحم و فرزجه او جهت قطع سیلان رحم و حیض مفید است و نیم مثقال او با یک مثقال بلوط در حبس اسهال مجرب و قدر شربتش تا یکمثقال و مضر محرورین و معطش و مورث التهاب احشا و مصلحش کتیرا و ربوب فواکه است **تیهو** اسم فارسی طیهوج است **تیفال** و تیفال نیز گویند و ان کثر تغال است **تین احمق** جمیز است **تین الفیل** جوز الشرک است **تیس** بز نر است **تیقلیس** اسم یونانی خنثی است **تیدی** اسم هندی جراد است **تیحباب** اسم هندی سلیخه است **تیبرج** اسم هندی کاوج است **تیدوکی لکوی** اسم هندی ابنوس است **تین اوبجی** بلغت مصر ثمر رقع بیمان است **حرف الثاء** **ثانافیا** صمغ جانی است بعضی رگ شبیه بزرود و تند و تلخ و بسیار تند بوی و نبات او شبیه برازیانه و گلش سفید و تخمش مثل انجره و با اندک عرض در اطراف شعبهای او مثل اکلیل شبث و بیخش غلیظ و بسیار تند و تلخ و جبلی و کوهای سخت و در تنکابن او الموت جرند و بیرملی تسیا مانند و بیخ او زخم کرده رطوبت او را بعد از انجماد میگیرند و بعضی مجموع ان نبات را فشرده عصاره میگیرند و اقوی تخلخل و سبز مایل بسیاهی سیاه میشود در آخر سیم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و منقی او مسهل بلغم غلیظ و جهت درد پهلو و بطلان اشتها و تحلیل ریاح و سدد و ضماد او جهت داء الثعلب و رویانیدن مو و درد زانو و شال او با روغن او موم و کندر جهت تساقط بواسیر و جهت قلع آثار سیاهی و نفشی و کبودی جلد و با عسل جهت جرب متقرح و با گوگرد جهت انفجار ورم صلب نافع و زیاده از دو سه بار گذاشت و قدر شربتش تا پنج قیراط و پوست بیخ او در افعال مثل صمغ او است و چون ریزه کرده در روغن زیتون بجوشانند جهت تقویت عصب و درد مفاصل و تا بیدن او جهت فالج بغایت مفید و قدر شربت از پوست بیخ او و جرم او تا نه قیراط و اکثار او مورث ورم حلق و معده و حبس بول و عروض ضیق النفس و غشی و مصلحش شیر تازه و لعاب بزر قطونا و بدلش در دا الثعلب حرف بابلی و گویند با لخاصیه تخم سراب رفع مضرت او میکند و چون گیاه ساق او سعود اخل اغذیه کنند بر تبه احداث حرارت کنند که در زمستان محتاج بپوشش جامه و رنگ

تیواج

تیهو

تیفال تین احمق تین الفیل
تیس تیقلیس تیدی تیحباب
تیرج تیدوکی لکوی تین اوبجی

ثانافیا

ثاقب الحجر ثامس ثاموس ثالیقیس ثجیر

رحم را بی‌رنج کند و جهت اکثر امراض بارده رحم نافع و او غیر صمغ سداب بری است چه سداب بری را صفات عیر است
ثاقب الحجر سنگ چاچ است ثامس لوبیا است ثاموس بهندی سر رمحوش است ثالیقیس بیونانی حرف بابلی است ثجیر
بجیم لای چیزهای افشرده است و قوتش متوسط است مابین عصاره و جرم آن چیز و در اطلاق ثجیر مراد لای آب انگور است
و آن قابض و ضمادش با نمک جهت ورم حار و ورم صلب و ورم پستان و حقنه او جهت قرحه امعا و اسهال مزمن و سیلان
رطوبات رحم و نشامیدن برشته کرده او با دانه‌های انگور که در او باقی شده جهت قرحه امعا و تقویت معده و اسهال بغایت
نافع است ثخین انچه غلیظ باشد ثدی مرغ است ثریا بلغت اندلس ایریقاردون است ثرید نانی است که
در آب گوشت ریخته تناول نمایند و بفارسی ترید نامند و شامل است با انچه در دوغ و شیره‌ها و غیر آن کنند ثعلب بفارسی
روباه و بترکی تلکی نامند و آن حیوان معروفی است پوست او در گرمی قریب به سمور و جهت مبرودین و مرطوبین و نطول آب طبیخ
زنده و مذبوح او جهت درد مفاصل و طبیخ زنده قوی‌تر خصوصا که در روغن زیتون جوشانیده باشند جهت تعقد و صلابت
مفاصل نافع و باعث سرعت راه رفتن اطفال و رفع اعیا و نشامیدن یک مثقال از ریه او خشک کرده باشند با آب و عسل
جهت ربو و سرفه و طلای آن با پوست سوخته تخم مرغ جهت داء الثعلب مجرب و پیه او جهت درد گوش و با روغن زیتون و شیاف
آن جهت نقرس و دردهای بارد و سقوط زهره او با همرزن آن آب گرفتن در هر ده روز یکبار جهت ابتدای جذام و
زایل شدن آن بغایت موثر و گوشت او جهت مبرودین و تحریک باه و صاحبان استسقا مفید و خاکستر پوست او جهت
سوختگی آتش و بواسیر و قروح حاره و تر و همین دست و پای بیماری و مانع مضرت سرما و نگاه داشتن دندان او در جهت
منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته‌اند و مالیدن پیه او بر چوبها و نصب کردن آن بر موضع از خانه سبب اجتماع
کیک بر آن چوب ثعبان مار عظیم است ثغادیر بغین معجمه در دواب است ثغا بلغت جرامقه اسم حرف بابلی
ثغوبیس هندبای بری است ثفل اسم جرم چیزهاست که آب او را افشرده باشند از شیره غلیظ‌تر و در افعال
شبیه اوست ثلج بفارسی برف و بترکی قار نامند در سیم سرد و در دوم خشک و مسکن درد دندان حار
و اخراج کننده زلو که در حلق مانده باشد و جهت کرم معده و تقویت هضم معده حار و تبهای حاره و جرب و حکه
و ضماد آن بر پیشانی جهت قطع رعاف و آشامیدن او جهت اجتماع حرارت در معده و محرور و معطش و مورث سعال
و مضر اعصاب ضعیف مبرودین و صاحبان اورام باطنی است و آب پرورده او بهتر است و مصلحش قرنفل و عسل و زنجبیل
است که چون نمک یا برف آمیخته بر شیشه پر آب بر تور بگذارند که شیشه در آن پنهان شود در یک ساعت آب شیشه یخ کرده
ثلج چینی رطوبت منجمد برنیه است شبیه بنمک که از هند آورند جهت بیاض عین و ظلمت بصر و خارش پلک

ثخین ثدی ثریا ثرید

ثعبان ثغادیر ثغا ثغوبیس ثفل ثلج

ثلج چینی

جهت

ثلبان ثمام

جهت تب دق نافع و این اسم را نیز بر بارود استعمال می‌نمایند ثلثان عنب الثعلب است ثمام بعربی اسم نباتی است
شبیه بگندم و قدش کوتاه‌تر و ساقش باریکتر و بی‌بند و غیر مجوف و خوشه‌اش شبیه بارزن و طعم او شیرین و در تقابض
زردوش مانند در مازندران بارنیل در دوم گرم و در اول خشک و ضماد تازه او جهت ورم چشم و منع ریختن مواد و
آشامیدن او جهت ... منفتح سده و خاکستر او جهت تقویت مژگان در رویانیدن او و تقویت باصره نافع و مضر گرده
و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا پنج مثقال و بدلش تودری است ثمرة الطرفا بار درخت گز است بزرگتر از عدسه
کم نمره اثل باشد و مثلث شکل و گز با پنج عبارت از اوست در افعال مثل ثمرة الاثل است و خاییدن او از حرارت لطیفه
و جالی لطیف و تقطیع ... ثمرة الاثل نوع کوچک بار گز است که شبیه بنمک بقدر نخودی و از آن بزرگتر و غیر
مثلث در دوم سرد و در سیم خشک و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی احشا و آب طبیخ او
که ... و در طلای آب جوشانیده باشند تا بنصف رسیده ... رطوبات معده اطفال و جهت گزیدن رتیلا
در نفع جرب رطب و با شکر جهت یرقان و زردی رخسار و رطوبت رحم و ربو و سعال و ضعف جگر و جشا و آکل و حکه
و امراض مقعد و قروح رطبه شرباً و طلاء نافع و مضمضه او جهت تاکل دندان و استحکام لثه مفید است و منقوع او که یک شبانه
روز در آب گرم خیسانیده باشند در افعال مثل مطبوخ او و قطورا مقوی اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات
و مقوی بصر و جهت دمعه و سلاق و جرب بسیار مفید خصوصا که در گلاب خیسانیده باشند و جرم او جهت نفث الدم و اسهال
... و اسهال کهنه و سیلان مواد و نزف الدم اعضا و برشته او با کل سر شوری جهت اسهال مجرب و ذرور او جهت گوشت
زاید و قطع خون جراحت و طلای او جهت رنگ رخسار و صایغ بشره و حول و جهت تجفیف رطوبت رحم و ضماد
او که با آب سرد پخته باشند جهت پرز نافع و مضر سر و مصلحش ... و بدلش مازو و با پیه ... بوزن آن و قدر
شربتش از جرم او تا دو مثقال و گویند تا چهار درهم است و چون عدسه با صندل در آب خیسانیده
و اسیا و را با شکر بقوام آورند شربت مذکور جهت صاحب پرز بدیل است و جهت تقویت شهوت و اعضا و اعصاب
و رفع اعیا و مغص و تنقیه رطوبات فاسده معده و تقویت آن بغایت موثر است ثمرة العرعر اهبل است ثمرة
الشوك المصری جلنار است ثمرة شجرة الدواء مقل مکی است ثمرة العلیق توت العلیق است ثمرة الدب
بنق است ثمرة الفواد بلغت مصری شاه بلوط است و بعضی مراد از او بلادر دانسته‌اند ثمقولس بیونانی
اسم توتیا است ثموهلیس بیونانی اسم حشائش است ثوم الحیة و ثوم الکلب و ثوم البری اسقوردیون است ثوم الماء طلب است
ثوم الثعلب بلغت اندلس قسم ثانی اسعید ... طلیس است ثوم بفارسی سیر و بترکی سرمساق گویند در دوم

ثمرة الطرفا

ثمرة الاثل

ثمرة العرعر ثمرة الشوك المصری ثمرة شجرة الدواء ثمرة العلیق ثمرة الفواد ثمقولس ثموهلیس ثوم الحیة ثوم الکلب ثوم الماء ثوم الثعلب ثوم

او اسقوردیون است و لبستانیه دو قسم سیاه شبیه کی بسیار دغزانه و یکی مختصر یک دانه و بقدر پیاز کوچک و او کمتر است
و جبلی او را بفارسی موسیر نامند و برگش عریض‌تر از برگ نرگس و گلش بنفش و تخمش کبید و بید دغزانه و بزرگ مقدار
و در بوی مانند لبستانیه و بهتر از همه لبستانیه مشهور پر دغزانه است در آخر سیم گرم و خشک و بار طوبت فضلیه و محلل و مدر
بول و حیض و عرق و مفتح و جالی و جاذب و مجفف رطوبات معده و مفاصل و حرارت او شبیه بحرارت غریزی و ملطف
و رقیق کننده خون و باقوه تریاقیه و خوردن او با مراعات زمان و مزاج بحد اعتدال حافظ صحت و رافع مضرت
آبهای مختلف و هوای وبایی و تعفن آنست و جهة گزیدن هوام و سگ دیوانه و لتنقیه حلق و صوت و قطع اخلاط
غلیظه و قولنج ریحی و نسیان و ربو و سپرز و ریاح بهیگاه و در مرطوبین محرک باه و مدر منی و در محرورین مجفف ان و معطش
و جهة تبهای کهنه و قروح شش و درد معده و مفاصل و رفع کرم شکم و زلوی در حلق مانده و رفع تشنگی که از بلغم دار است
ماساریقا باشد و تقطیر البول و بکزند رتیلا و تلطیف غذاهای غلیظ و جهة ضیق النفس و رعشه و فالج و تحلیل
اورام و حصاة گرده با شراب جهة سم افعی و دوام ان باعث سقوط موی سینه و رویدن موی سیاه و با انجیر
و سداب و مغز گردکان قوی‌تر از فادزهر و مطبوخ او با ریزه و برگ صنوبر جهة تقویت دندان و با شیر کوبند و بعد از ان
با روغن تازه و بعد از ان عسل سرشته باشند در تحریک باه بعدیل و اکثار و عدم مراعات مزاج و سن و فصل محرق
خون و مضر است بر زنان حامله و شیرده و صاحبان زحیر و خنازیر و مولد صفرای بسیار شده و مضعف باصره و مهیج
امراض نائبه و مصدع و مضر شش و مصلح او پختن او است در آب با قطع نمک و اضافه نمودن روغن بادام و روغن گاو
و استعمال کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش شیرین و امثال ان و داشتن در مطبوخ برگ چاقی و جهة احتباس
حیض و جنین و اخراج مشیمه و طلای او با عسل جهة بثور لبنیه و قوبا و قروح رطبه سر و نخاله او و بهق و جرب
متقرح و با برگ انجیر سیاه و زیره جهة گزیدن ابن عرس و با حنه در روغن زیتون جهة جذب سم عقرب و با زکم
جهة تحلیل رطوبت غلیظه و ورم اعضا و ضماد پخته او با شیر جهة دبیل و تضمید محرق او با عسل جهة ازاله رنگ
و خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن بان جهة داء الثعلب در روغنی که در سیر مکرر جوشانیده باشند جهة جمود خون
در اطراف بدن و شقاق که از برودت باشد و جهة مفاصل و قولنج بلغمی و [illegible] ضماد آنافع و غرغره با سرکه
ترشی سیر جهة اخراج زلوی که در حلق مانده باشد و جهة ذبحه مفید و مضمضه مطبوخ او کندر جهة درد دندان
بارد مفید و بدلش پیاز عنصل و سیر صحرائی و طلای او با نوشادر جهة برص و بهق و با زفت جهة داء الحیه و خروج
ناخن و کجی ان و مطبوخ او کشنده قمل **ثوموس** تخمیت شبیه بحبه فارسی تخم زرد آب کوبند و بترکی [illegible] سعادی نامند



ثوموس

حبت

یوفسرس شیرون
شیر شیل

حبت گیاه او امکنه سایه‌ناک و او شبیه به اب و برگش دراز و گلش سفید و تخمش تلخ و تند و ریزه و گویند ترم
زرد و بیخ اوست و در افعال شبیه بغاریقون در سیم گرم و خشک و منقی و مسهل اخلاط غلیظه و اقسام کرم شکم و مخرج جنین و
مدر بول و حیض و محلل او سموم بارده و قدر شربتش نیم درهم و مصلحش کتیرا است **ثیغوس** بیونانی از موارد **ثیثیون**
بیونانی و خطاست **ثیر** اسم ورد ابیض است **ثیل** بلغت ترکی سیلان اودی و بفارسی و در تنکابن کرک
جره داش و هندی او ش وران نباتی است که در کنار آبها و زمین نمناک میروید و مخصوص زمان معینی و برروی
زمین پهن میشود شاخهای او دراز با بندهای بسیار و برگش بسیار ریزه و بر هر بندی رسته و گلش مایل بسرخی
و سفیدی و با برگ آمیخته و طعمش مایل بشیرینی و در اول سرد و خشک و قابض و طبیخ او جهة مغص و عسر بول و قروح
مثانه و طبیخ بیخ او جهة سنگ گرده و آب گیاه او در نیم رطل تا یک رطل در رفع سم اقسام مارها و سگ دیوانه گزیده
مجرب و رافع حرقة البول و احتباس بول و حصاة و تبهای حاره و سل لعابیت آزموده است و ضماد او جهة جراحات
تازه و گزیدن هوام و اورام حاره و منع نزلات و ضماد خاکستر او جهة قطع خون بواسیر و تحلیل اورام و تخفیف وجع
لعابیت نافع و قسمی از ان را برگ مثل لبلاب و گلش خوشبو و ثمرش ریزه و عروق در منفعت بقدر [illegible] و در حدود
ربع [illegible] شبیه عصاره او با ادویه مناسبه جهة علل چشم و کلیات مولد و تخمش [illegible] مدر بول و جهة قطع قی و اسهال
و منع ریاح مولد معده و حب و تفتیت حصاة گرده و مثانه و قروح ان مفید است قسمی از ان [illegible] هر گاه کادزاد [illegible]
اعضای او ورم میکند سوخته او در ظرف مس جهة قطع بواسیر ضماد آن از مجربات شمرده‌اند و گویند زالو برسر با راحتیاج
نمی‌نشیند و ضماد تازه او با روغن گل لعابیت ملین و منضج و محلل است **حرف الجیم** **جاورس**

جاورس

بفارسی گاورس و بترکی قناق گویند و ان نوعی ریزه دخن است که بفارسی ارزن گویند رنگش اغبر و از ارزن
ریزه‌تر در اول سرد در آخر دوم خشک و بسیار قابض و قلیل الغذا و از ارزن لطیف‌تر و سریع الهضم‌تر و مقوی
بدن و با روغن و چربیها غذا اینها و بیشتر خوردن مهرای جهة التوای حجاب و نزلات نافع و حابس اسهال مراری
و کماد گرم کرده او محلل نفخ معده و مسکن درد بواسیر و مولد خون سوداوی و مورث سده و مصلحش روغنها
و شکر است **چای خطائی** نباتی است ساقش زاید بر دو ذرع و سرخ و برگش مایل بسبزی گرم و معتدل و تر

چای خطائی

و ملین و منضج و مقوی اعضاء و ضماد پخته او جهة اورام صلبه و تسکین درد بواسیر نافع و نطول او معرق و منوم
و مضر معده بارد و رطب و مصلحش بادیان خطایی و در ازمنه است و این تمیز گوید که چای قرصی است که از چین
آورند و مسهل و دافع ضرر شراب و در کتب اخبار الصین ظاهر میگردد که نباتی است شبیه برطبه و خوش بو

جاوشیر

وباانرک کمی که از جوشانیدن کمی اوزایل بلغم و طبیخ او مسکن التهاب و صاف کننده خون است جاوشیر صمغ است
بدبوی و ظاهرش سرخ تیره و باطن او سفید و نبات او را ساق غلیظ و بلندتر از ذرعی و نرم و برادجیری شبیه بنیشم
و سفید و برگش شبیه ببرگ انجره و مایل باستداره و خشن و بسیار سبز و قبه او شبیه بقبه شبت و گلش زرد و خوشبو و تخمش
سیاه و قریب بانیسون و خوشبو و تند و بیخش غلیظ و شعبه دار و در بو و بریدن او سیاه و اقوی آن او سفید در سیم گرم
و خشک و محلل و مفتح و مدر حیض و بول و مقوی اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب صحیحه و مسقط جنین و قاتل آن و باقوه
تریاقیه و جهة تبهای دایره و کزاز و تعقد عصب و درد مفاصل و دردیکه از صدمات بهرسد و فالج و صرع و امراض
بارده دماغی و رعشه که بعد از جماع بهرسد و مغص و سرفه بلغمی و تقطیر بول و جرب مثانه و نفخ رحم و قولنج بلغمی و ریحی
و استسقاء و حصات و رفع سموم و منع نزلات و جبر شکستگی استخوان و ضماد او جهة جراحات جلیه و رویانیدن گوشت
بر استخوان و سایر اعضاء و منع آن از قبول آفات و دردهای بارده و ریاح و بار دهنها جهة اعیا و بار دهن سوسن
جهة گزیدن سگ دیوانه و حمول او مسقط جنین و جهة امراض بارده رحم و اکتحال او جهة جامین و نزول آب سنون
او جهة درد دندان و منع تاکل آن و طلای او جهة قروح و نار فارسی مفید و مضر انثیان و مصلحش بر ماخوذ
و حب سیدن او در طبیخ عنبی و قدر شربتش تا مثقال و بدلش بوزن آن فنه با نیر انجره و با انق و بیخش جهة قروح
مزمنه و حمول او جهة گشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل است و آشامیدن تخم او با شراب جهة اختناق
رحم و نیم مثقال و با نیم مثقال از او عوض مرجهت گزیدن هوام و با نیم مثقال شستن جهة احتباس حیض نافع است

جاموس

جاموس بفارسی گاومیش نامند و قسمی از گاو است و گوشت او گرم و خشک و بسیار غلیظ و جهة اصحاب ریاضات
و هزال کلیه نافع و مولد سودا و مضر درد مفاصل و اشتهای او و مصلحش الکامه و دار چینی و ادویه ملطفه و آشامیدن ست
سوخته او جهة صرع و کعب محرق او با عسل جهة تفریح دل و فربه کردن بدن و تقویت جگر و ذرور او مجفف قروح و رافع
حکه و مقوی باصره و قدر شربتش تا سه مثقال و ضماد سم سوخته او و با روغن زیتون مثل حنا زیر و با بر که جهة داء الثعلب
نافع و بخور سرگین او و شاخ او باعث گریختن افعی است جاصا بلغت بربرینا اجاص است جار النهر حلق الماء است
جاوی زعفران است جامصه باقلاقبطی است جاوفرین وجاودرمنغ مجرب البقر است جاسوس خشخاش
زبد است جاسوس اسم فارسی کسابسه است جاکسوا بهندی تشیر خبث جلوک بهندی اسم آزاد است
جالکری بهندی اسم توت است جاکوت بهندی اسم اسفاناخ است جایتری اسم هندی بسباسه است
جابهل بهندی جوز بوا است جاپی بهندی زره است جاندبیلی بهندی بلالت جال بفارسی

جاصا جارالنهر
جاوی جامصه جاوزین جاودرمنغ
جاسوس جاکسوا جلوک
جالکری جاکوت جایتری
جابهل جاپی جاندبیلا جال

درخت

جامع اللحم جاورس جبن

درخت مسواک راگویند جامع اللحم قنطوریون است و جیره را نیز گویند جاورس بهندی ذرت است جبن
بتشدید نون بفارسی پنیر نامند تازه او در دوم سرد و تر و مفزی معده و روده و مقوی گرده و مولد خلط
صالح و خون و دیر هضم و بعد از هضم سریع السلوک و در اعضاء و با مغز گردکان و مغز جانیت سمن بدن و تازه
جلد و برشته او بعد از طبیخ و فشردن حابس اسهال و ضماد نش نافع ورم جراحات و مضر مصرورین و رافع اشتهای طعام
و غیر هضم و اما حیث فولنج و سنگ و ظلمت بصر و مصلحش عسل و نعناع و مضر است و پنیر کهنه در دوم گرم و خشک و قاطع
بلغم و مقوی اشتها و امعاء و مجفف رطوبات و ضماد او با عسل جهة انفجار دمل و رفع داحس و با نوشادر جهة کلف نافع و مولد
اخلاط مراری و معطش و مولد حکه و جرب و مضر محرورین و صاحبان سده احشاء و بسیار کهنه و متعفن او اقرب بسمیت
و مصلحش مغز گردکان است و در محرورین تیرها و ترشیها است و غیر چکیده پنیر که از دلمه گرفته در غایت ترطیب و منوم
و جهة تب دق و سل و التهاب معده و رفع یبوست جلد و طبع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب خون نافع است

جبرم

جبرم بلغت مغربیه اسم نباتی است طولش چهار انگشت و برگش شبیه ببرگ نیل و بیخش مثل موی و سفید و بی گل و بی
ثمر است و در بوشیدن بهخیر در اول دوم گرم و تر و مقوی دل و فکر و حواس و مفرح و جهة صاف کردن خون و التیام
جراحات شربا و طلاء و با شراب و درد دوم او جهة دهن عضل و پاره شدن آن نافع است و گویند بیخش را چو با
پاره های گوشت طبخ نمایند قطعهای گوشت را با هم ملاصق میسازد و مرق او را جهة یرقان مجرب دانسته اند

جبسین

جبسین بفارسی سنگ گچ نامند و آن سه قسم سیاه و پخته دو قسم او را که یکی سفید و غیر براق و دیگری
سرخ لون باشد جص گویند و پخته براق صفایحی را اسفیداج حصاصین دانسته ام او در سیم سرد و خشک و آشامیدن
و کشنده است و طلای او مفرداً و با سفیدی تخم مرغ و غبار آسیا جهة قطع سیلان خون و با برگ جهة رعاف و بر زر
جهة منع عرق و با گل ارمنی و عدس و لحیة التیس و آب مورد و برگ جهة رعد موی و منع ریختن مواد و با کشنیز
جهة رفع باد سرخ و اورام [illegible] مجرب است و چون با روغن زیتون و اندکی بوره و شب یمانی بسایند و بر گوشت
[illegible] ازاله کثافت میکند و بر جاهها باعث قلع جرک و جرب آن میگردد و طلای آن [illegible] رفع می نماید و سفیداج
حصاصین در افعال قوی تر از همه و بغایت قابض و رادع و جامع و مجفف است جبلاهنک لغت فارسی و طلیح
معرب او و آن تخم خاریست زرد رنگ شبیه بحبه پوران و بترکی صفراوی گویند و آن ثومرن است جب
بلغت هندی چوبه است زرد رنگ و از اجزای کگلاخ هندی است و در بعضی نسخ بجای مجسمه مطور است جبلات
خطمایلون است جبین بترکی اسم ذباب است جوجنه بهندی اسم شبطرج است جنگ بهندی اسم

جبلاهنک
جب
جبلات
چبین چوجنه چنگ

جنجاب

بج

جدال

جداجد

جرجیر

اسم ایل است **جنجاب** بعربی اسم نباتیست شبیه بنبات درمنه ترکی وازان خوشبوتر وشاخهای باریک وبسیار وگلش شبیه باقحوان وتخمش با رنگ پهن وکوچکتر از عدس وبادرنگ تلخی در سیم گرم وخشک ومفتح ومحلل ریاح وقاطع عرق ومدر حیض ومسقط جنین وطبیخ او وبرستور ستره در هم از جرم او جهت شکستن بادها ودرفع مغص ریحی بعدیل بدکوز او مسقط مشیمه ومصدع ومصلحش هلیله کابلی وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش برنجاسف است **بج** بلغت تنکابن نام ما میراست **جدوار** جنسیت مخروطی شکل بقدر انگشتی وازان کوچکتر وبفارسی ماه پروین وبیونانی ساطریوس مانند ومعنی مخلص الارواح وان پنج قسم میباشد یکی را ظاهر تیره وباطن برنگ بنفشه ومایل بسرخی وعقرب شکل ودر طعم او لاذع تر وبعد از ان تلخ محسوس گردد واین نوع را خطائی گویند ویکی ظاهر وباطن تیره رنگ ومایل بزردی وعقربی شکل ویکی ظاهر وباطن سیاه ودرساینده او برنگ نیل دهر دو را هندی گویند ویکی بقدر زیتون ومایل بسیاهی وگویند از طلاد رکن خیزد وقسمی از لیسی وانطاکیه مانند بقدر شتری وسیاه ونرم وبسیار نرم وتلخ وبهترین همه قسم اول است در اول سیم گرم وخشک وقابض وقایم مقام تریاک کبیر ومفرح ومقوی دل واعضای رئیسه وحشا وفادزهر جمیع سموم وافعی وسایر سموم ومفتح ومحلل ومنفخ ومسکن اوجاع ومقوی باصره وباه واشتها ومدر وجهت اورام حارّه وباردہ وصرع وفالج ومنع عفونت اخلاط وتب ربع واستسقا وعسر البول ولسمین بدن ودرد حشا وحصاة ویرقان وقولنج وامراض بارده نافع وطلای او جالی جلد وجهت بواسیر ودرد دندان ودرد چشم وبابرکه جهت طاعون ورفع برص ومنع آن مفید ومصدع محرورین ومورث حرّ است اسعاد ومصلحش سکنجبین وشیر آهن تافته وقدر شربتش جهت اطفال از نیم دانگ تا یکدانگ ودر تب ربع دو دانگ ودر تقویت تا نیم مثقال ودر استسقا چهار دانگ وبدلش در تقویت وتفریح سه وزن او زرنبادست **جدال** نوع بسر بلح است **جداجد** صرصرست **جدادی جدا** بزغاله است ودر مغز مذکور است **جرجبیی** بلغت اصفهانی اسم صبرو قوطاست **جرجیر** بفارسی تره تیزک گویند وبری او ایهقان است وبفارسی کیکح نامند ودو قسم میباشد یکی بستانی ودر برگش از برگ ترب ریزه تر وگلش زرد وبسیار تند طعم واو را بفارسی خردل بری گویند وبترکی چی گویند ویکی بیابانی وبرگ او نرم وکم حدت وگلش سرخ وبستانی او سه قسم میباشد یکی شبیه بترب وساق دراز وبرگش اخشونت دار مازندران انشاره تره وکواتره گویند ودر تنکابن خاص تره نامند وتخم او سفید وحرف با عبارت دارد دست وقسمی را رشاد گویند وبفارسی تره تیزک شاهی گویند برگش بزرگ وگلش سرخ وتخمش مایل بسرخی وطولانی وقسمی دیگر ریزه برگ وتخمش ریزه تر از جبال رشاد است ومراد از مطلق او قسم اخیر است بری او در سیم گرم ودر آخر دوم خشک وبستانی او در دوم گرم ودر اول خشک ومدر شیر وبول ومفتح سده جگر وبرز ومفتت حصاة ومولد منی

چرملیک

هرو دیند ... است

جری

جراد

جراد البحر

ومحرک جماع وضماد او باز هره گاو وجهت ازاله قروح وخوردن آن ناشتا جهت رفع بدبوی زیر بغل نافع ومصدع ومورث سده ومبخر ومظلم بصر ومصلحش کاسنی وسرکه است وتخم او در خواص مذکوره قوی تر از آن وبا آب گرم ودخم معنی بلغم وبا زرده تخم مرغ نیم برشت جهت تحریک باه موثر وضماد او جهت کلف وبا عسل جهت بهق ونمش وبا زهره گاو جهت شقاق ناخن نافع ومرجب قوران خون وانصباب مواد باعضای مجوفه ومصلحش شیر تازه وقدر شربتش از بستانی آن تا مجموع وازبری تا سه درهم وبدلش مثل آن تودری است با تخم زردک بری وبا تخم پیاز وبرگ او در حث لا و شربتش را با ترنج بیرنج سقایه کنند انار او شیرین شود وبرگ او خشک وتخم را با تبا وشکر پرورده کنند در تولید منی بعدیل است **چرملیک** بلغت کوهستان لرستان وجابلق مانند اسم دو ایذاست که ترکان بیات اکاز را مانند جنسیت بقطری انگشت وطول او زیاده بر شبری وطعمش شیرین ومایل بسیاهی وباطن سفید وباصلابت وقشرش قریب بزرجی وبرگش شبیه بزبان وطول او بقدر شبری وسبز ولطیف وتیره وبرگهای قشر از طرف اعلا بقدر برگ بید وگلش کبود وارکل میلوفر هندی بسیار کوچکتر ومستعمل بیخ او است رافع جمیع زخمها وتشنج آن وچون بربن دندان بپاشند بفعل می چسبد که از اکل وشرب زایل نمیگردد وسنون او در یکدفعه ودو دفعه رافع تعفن بن دندان ورویاننده گوشت اوست از مجربات است ودر این امر جراید نمیرسد وضمادش جابرکسر وشرابها ودافع زخمهای باطنی ورم حشاست **جری** بکسر اول وتشدید ثانیه اسم عربی سلور است وان عظیم الجثه است رنگش سیاه وبی فلس وشارب وشکل ماری باریک ودراز ودر تنکابن اسبله ودر مازندران کلیس نامند نمک سود او گرم وخشک وضماد آن جاذب پیکان وخار از بدن وطبیخ آن جهت قرحه امعا وحدت مواد بظاهر جلد وحقنه آن جهت عرق النسا بعدیل وتازه آن ملین طبع وجهت تصفیه صوت وقصبه ریه وسل ونفث الدم وخون او بقدر نیم وقیه مثل آن سرکه قاطع خون است که از حلق آید ومولد بلغم لزج بطی الهضم ومغر کرده ومصلحش صعتر ونعناع وآبکامه وسکنجبین است **جراد** بفارسی ملخ نامند در دوم گرم وخشک ومبهی وجماد اعلام غلیظ جهت تقطیر البول وامراض قصبه وخوردن دوازده عدد آن که اطراف وسران را انداخته باشند با کبر رهم مورد دیده باشند مجرب دانسته اند وجهت جذام بالخاصیه مفید وبخور آن جهت بواسیر وعسر البول وضماد پاهای او که کوبیده باشند جهت ثالیل وکلف وجرب حضر ... سوخته آن با سرکه بغایت نافع وطلای جوف وتخم آن جهت کلف وخوردن قسم پر دار او جهت گزیدن عقرب مفید ولیتن نوع سبز کردن درازا وکه در مزارع بهم میرسد بر صاحب تب ربع بالخاصیه رافع اوست وبلغ قلیل الغذا ومولد خلط بد ومورث جرب وحکه ومحرق اخلاط ومجفف ومصلحش سکنجبین ولاغرین است **جراد البحر** بفارسی ملخ دریائی گویند وان حیوانیست ارتفاعش ربع ورزحولیا سرتا نصف تن صدفی واز هر طرف پاهاست

بپاي عنكبوت وبرگش دوشاخ ديگر در تحت چشم او وچشم او ببرد وجهة الات از جرار ووبي کرم وخشک ودخوردن
او هر روز سه عدد تا بهفت عدد وجهة منع زيادة جذام مفيد ونشاميدن دو مثقال از سوخته او باب گوز سياه تا بهفت
روز جهة اخراج سنگ کرده ومثانه نافع ومجرب دانسته **جربوب** جلبوب است **جربوف** بقله يمانيه است **جرجر**
باقلا **جرامقد** مشط الراعي است **جرم دالي جردانغ** کرم دانه است **جرجير الماء** قرة العين است **جرجير المکي** ترس است
جردان فاره است **جراسيا** قراصيا است **جرنند** بلغت ديلمي نبات ثافيا است **جر** بهندي سنبل الطيب است
جردل بهندي جنجل است **جرهل** بهندي اسغند است **جرقل** بفارسي اسم لسان الحمل است **جربه** بهندي
عصفور است **جرق** بفارسي اسم برنج است **جرپي کوشت** بفارسي نمس است **جرپيش** بترکي اسم اشراس است
جرائه بهندي قصب الذريره است **جز** بهندي بمعني صنج است **جزر** بفارسي گزر است ورزدک نيز
نامند بستاني او يکي طويل مستطيله ويکي مستدير در دوم گرم وتر وگويند در اول ترات مبهي وملطف ومدر بول
ومفتح سده جگر وقاطع بلغم ومقوي معده ومليّن وجهة سرفه ودرد سينه ومعده وجگر واخراج حصاة وتقطير بول
طبيخ ريشهاي او محلل حزن جامد ومربا او بغايت مبهي ومقوي معده وجگر بارد وو ووشاب او وقريب بمرباي او ومنير
او که آب افشرده او را با ربع ان عسل جوشانيد در خم ريخته بگذارند که مسکر شود بغايت مست کننده وبطي الانحدار
ومصدع وعرق ان که با ادويه مناسبه گرفته باشند بدستوري که در دستورات مذکور است در جميع آثار نايب مناب خمر است
مگر در اسکار وضماد برگ او جهة آکله نافع ورجوم او بطي الهضم ونفاخ ومضر محرورين ومصلحش ادويه حاره والکا
وبيختن ان با گوشت بزغاله مولد خلط صالح است وقدر شربت از جرم او تا صد وشصت مثقال ووزن مربي او بهفت
مثقال وورق بيخ او تا پنجاه مثقال ومخمش محرک باه ودر آثار مثل اصل او وچون بکوبند او را يک جزو تخم شلغم در جوف
ترب در زير آتش طبخ دهند جهة اخراج سنگ کرده ومثانه وعسر البول مجرب دانسته اند وقدر شربت تخمش تا دو درهم
وبدلش انيسون ودو قوت وبري او را در بلاد قزوين گزر نامند وبيخش بقدر انگشتي وگلش زرد وغلاف تخم
او خارناک ودر دو قوت مذکور است در اول سيم گرم ودر اخر دوم خشک وبا اندک حديتي ودر افعال سواي
تحريک باه قوي تر از بستاني ومحمول ان مخرج جنين وخون خانه ان جهة سموم وضماد پخته او اصل ودر برگ
او جهة انجاد خون که از برودت باشد نافع وريحتن او در منازل باعث گريختن هوام ومضر مقعده وحلق ومصلحش
مصلحش انيسون ومحمول ان منقي رحم ومعين بر حمل است **جزع** سنگي است که از حبشه ويمن خيزد ودراو چشمه
بچشم وطبقات وخطوط سفيد ورسفيد وزرد وسرخ وسياه ظاهر است وبفارسي قسمي از او را بابا قوري گويند

جربوب جربوف جرجر
جرامقد جرم دالي جرجير الماء
جردان جراسيا جرنند جر
جردل جرهل جرقل جربه
جرق جرپي کوشت جرپيش
جرائه جز جزر

جزع

وقتي از سيلان است وظاهرا عين البقر نيز از جنس او باشد در سيم گرم وخشک وجلا دهنده وباعث بيداري
وجهة يرقان ومنع خواب نيز او وجهة عسر ولادت جهيدن او در مري نهان مؤثر وتعليق ان بر اطفال مورث سيلان
آب دهن ودفع ام الصبيان ونگاه داشتن او مورث حضور سر ومان با دارنده او ودیدن خوابهاي هولناک
ودر رفع لقوه وسنون او جهة تقويه لثه وجلا دندان وذرور او قاطع خون وجهة رويانيدن گوشت وبردن لحم فاسد
واکتحال او جهة رفع بياض ونزول آب نافع است **جزمانج** ثمرة الطرفاست ومعرب ارگز است **جزود**
شتر بچه است **جزار قيلي وجزوتري** گويند شقاقل است **جساد** زعفران است **جسمي** جيکت **جساد**
ترهنده است **جبش** بفارسي بلعوز نامند وان کوفته گندم وامثال ان است **جشمنع وجشمک** تشميزج است
جشي بلغت فارسي اسم مهره کبودي است که بر گردن اطفال بجهة رفع چشم بري بندند **جشوم** تشميزج است
چشم خروس اسم فارسي عين الديک است **جص** جبين محرقات وبفارسي گچ نامند **جعده** گياهي است
کمتر از نيم ذرع وبرگش مفروش ديگري بالا مرغب وردي ديگر را اطراف محيط بخارهاي ريزه وبر طرف شاخهاي
او مثل قبه وبران خطوط شبيه بموي سفيد وبر از تخم وگلش سفيد مايل بزردي وباعطريت ودرين نوع جيدا است
وجعده صغير نامند وبستاني او را جعده کبير گويند وبرگش از آن بزرگتر وکم بوتر است ومستعمل او جيدا وبعد از هشت ماه قوتش
کم شود ودر اخر دوم گرم وخشک ومفتح وباقوه ترياقيه ومدر بول وحيض وملطف وطبيخ او جهة گزيدن
هوام ويرقان سياه واستسقا وتبهاي بلغمي وسوداوي ودفع کرم معده وحب القرع وتحليل رياح وعسر البول ومفاصل
وحصاة وتنقيه رحم ودفع نسيان ومابرکه جهة بزر وضماد او جهة تنقيه قروح مزمنه والتيام ان نافع ومضر معده
وسر ومصدع ومصلحش عاما وقدر شربتش تا سه درهم واز طبيخش تا سه مثقال وبدلش پودنه کوهي ودر تحليل رياح شيح
ودر اخراج کرم پوست بيخ انار وسليخه است **جعده قنا** بلغت دمشق برسياوشان است **جعده صغير** جعده کوهي است
جعده کبير جعده بستاني است **جعبل** اسم فارسي قسم بزرگ خنفسا است **جعيفل** اسد العدس است **جعفري**
بلغت مازندران قسم کرفسي الورق جزايري است **چقندر** بفارسي اسم سلق است **جغد** اسم فارسي بوف
وبترکي سار وقوش گويند وان عظيم الجثه تر از ساير اصناف است وشاه بوم نامند ويکي را بترکي بلياق گويند
وان کوچکتر از همه است مگر مرغ حق که بترکي حق قوشي گويند که او را از ساير حقير تر وبقدر قمري است وقسم اوسط
سياه سبتي بجغد است ودر تنکابن کوره بام نامند مهرمايس گويد که لطوخ دل او ودر جين فرخ باوجود گرمي است
بر روي صاحب لقوه وبر گردن او وافع ان علت است وقطور مغز او با روغن بنفشه در سوراخ بيني طرف مرافق

جزمانج جزود
جزار قيلي وجزوتري جساد جسمي جساد
جبش جشمنع جشمک
جشي جشوم
چشم خروس جص جعده

جعده قنا جعده صغير
جعده کبير جعبل جعيفل جعفري
چقندر جعد

صاحب شقیقه از مجربات است و چون زهره او را با خاکستر چوب کز و عسل آمیخته بنوشند جهت سلس البول و بول در فراش
آزموده است و طلای خون او با روغنها جهت کشتن قمل مؤثر و اکتحال خون و زهره او جهت شب کوری نافع و چون
او را ذبح کنند یک چشم او مفتوح و یکی مغلوس میباشد تعلیق مفتوح او باعث بیداری و مغلوس او مورث خواب است
جعرات بلغت حرث اسم مالت است **جعفر زید** مؤلف تذکره گوید که اسم یونانی است و بمعنی مرفوح و سبب
ظاهر فارسی بودن او اظهر است چنانکه مؤلف ما لا یسع بیان نموده و آن نباتیست ساقش بقدر شبری و شاخهای
بسیار و باریک و برگش ریزه از برگ نخود و ملاصق هم و در طرف ساقش غلافهای شبیه حلبه و با دام از سه عدد تا چهار
عدد و اطراف غلافهای خاردار و در درون هر غلافی سه پرده و تخمش شبیه کلبه و در هر پرده پنج عدد میباشد
در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه در تقویت باه قوی تر از خصیة الثعلب و چون یک مثقال تخم او سوده با گوشت
بره یکساله بخورانند و صاحب استسقا یکهفته مداومت با آب او نماید جلا و لحمی سو رفع کند و مربای او با عسل لعاب محرک
باه و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش شونیز است **جفت** پوست ملاصق لبوبست و بر طلع
هم اطلاق میکنند و جفت البلوط در بلوط مذکور است و در مطلق اسم مراد اوست **جفنی** کفری است **جقطوط**
لفاف شوکران است **چکاوک** اسم فارسی قبره است **حسکو** بفارسی کبد است **جکوذنکه** اسم ترکی
جراد است **چکودانه** اسم ترکی دانه و با صفهانیه حب مویز است **جکنا** اسم هندی جاجب است **جبکی**
امین الدوله گوید ثمر هندی است بقدر خربزه و سبز رنگ و خاردار و در تجاویف درون او دانها بقدر گردکان
و زرد رنگ و شیرین طعم و لزج و در آن دانه و شحم دیگر بقدر پسته و صلب و مغز او سبز و چرب و مایل بتلخی و در حرارت
او عظیمت و با لخاصیت مغز او مولد منی و محرک باه **جلبه** بفارسی کرک نامند و در طبع و آثار مثل نخود است
و وزن کثیف تر **جلناد** بفارسی گلنار نامند و آن غیر گل انار مثمر است اگر در جمیع افعال شبیه بیکدیگر و در دوم
سرد و خشک و قابض و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلق الامعا
و سحج و قرحه و نزف الدم هر عضو و نفث الدم و جرب و حکه و منع ریختن مواد بمعده نافع و ضماد او
جهت بد بوی زیر بغل و التیام جراحات و منع تزاید اورام و سقوط موی و سنون و مضمضه او با سرکه جهت بد بوی
دهان و استحکام لثه و اسنان و قلاع مزمن و مصدع و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او پوست
انار است و از خواص اوست که چون چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یکعدد غنچه ناشکفته او را صاحب رمد و معتادین
آن درحت بهمن کرده فرو برده تا یکسال در چشم نکند و از مجربات شمرده اند **جلد** پوست حیوانات است

ولبت

ولبت بکرنت سرد و خشک و هرچه در طبیخ مهرا تر غذا ... بیشتر و مصلح در معضی او با بکار مرد و روغنهای
گرم باید نمود و چیدن عضوی که صدمه و ضربه یافته و رسیده باشد پوست تازه گرم حیوان ذبح کوسفند و بز و مانند آن
بغایت مسکن او جاع و ورم او است و بدستور جهت اورام بارده و عقد والصاق پوست سر بز غاله بر مقام سرسام
مجرب و پوست تازه بز جهت جذب سموم افعی و پوست کوسفند جهت قروح جلد و حکه و جرب و ترا سر پوست بز قاطع
خون جراحت تازه و خاکستر جمیع پوستها جهت نواصیر و سوختگی آتش و سحج جلد و ضماد سوخته پوست اسب اهلی با آرد
کرسنه سه روز متوالی جهت رفع سرطان آزموده است و تعلیق پوست فیل جهت تسکین تبهای سرد و پوست شغال
جهت گریزاندن سگ دیوانه و منع ترسیدن او از آب و سوخته پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب
و محرق پوست افعی جهت داء الحیه مؤثر است **جلوز** اسم عربیه فندق است و بعضی بر بادام کوهی استعمال
می نمایند و حب الصنوبر کبار را نیز گویند و این بجهت اشتباه جیم بکاف است چه بکاف مهمله اسم حب صنوبر است
جلعطیط دوغ غلیظ است **جلاوب** از اشربه و در اینجا مذکور است **جلباسه** ورق است **جلغوزه**
اسم فارسی تخم میوه ایست و غیر حب الصنوبر است **جل** ورد احمر است **جلبوب** نوعی از لبلابات **جلجلان**
برسم و کزبره شامل است و بلغت حبش مخصوص سمسم و مؤلف تذکره گوید اسم سریانی سمسم است **جلیف** اسم
مریه شیلم است **جلهم** قسم سیاه عوسج است **جلز** حلفا است **جلنزی** معرب گل نسرین است **جلبان**
خلر است **جلجلان الحبش** خشخاش سیاه است **جلبجوج** فودنج بری است **جلاتا** قند است **جلوجیا** جاوشیر است
جلجلان مصری بیش است **جلجلوب** صعتر است **جلنجبین** گل قند عسلی است **جلیک** اسم ترکی قطاه است
جل ناق سلق جبلی است **جلناقیع** اسم ترکی جبة الخضر است **جلقان** اسم ترکی حداه است **جلی دار** بلغت تنکابن
آزاد درخت است **جلیوم** بهندی اسم اشنه است **جمیز** نوعی از انجیر است و یونانی اسقورنامند یعنی تین الاحمر
و او غیر انجیر بری است چه انجیر بری از سموم است و ماکول نیست و او را در دیلم دیوانجیر و جمیز و شکل انجیر نامند
و از ماکول است درخت او شبیه بدرخت انجیر و برگش ببرگ توت شبیه و شاخ او پر شیر و ثمرش بقدر آلو و رنگ
بعد از رسیدن سرخ و بد مزه و در بعضی بلاد در سالی مکرر بار میدهد در دوم گرم و در اول تر و جهت سرفه بلغمی و درد سینه
و کرده و سپرز و وسواس نافع و لعوق او که برگ و شاخ و ثمر او سوخته و آب او را با شکر بقوام آورده باشند
جهت ربو و تنگی نفس و سرفه مزمن و کرنگا او از نهایت است و یکمثقال برگ مسحوق او با آب قاطع اسهال و محرک
و با هموزن او شکر در دفع سرفه آزموده است و شیر او محلل اورام و ملین و ملحق جراحات و جذاب و مسهل

اخلاط غلیظه و از شیر الجبن لستانه ضعیف تر و اشامیدن نیم درهم او جهت سپرز و تبهای بارد و خاکستر چوب او
جهت قروح ساعیه و آکله و نار فارسی مجرب و سرشتن ردی الغذاء و نفاخ و مضر معده و مصلحش انیسون و سکنجبین
و آب سرد است **جمت** سنگی است که در حجاز و حوالی مدینه طیبه بهم میرسد و سفید و سرخ و آسمانی میباشد
و بهترین او سرخ ارغوانی شفاف است و در سیم گرم و خشک و محلل اورام و نافع خفقان و غشیان و غشی
و سستی و طلای او جهت جراح و ورم چشم و خاتم او جهت نقرس و قضای حاجات و محبوبیت نزد خلایق مؤثر
و در زیر سر که داشتن باعث خوابهای خوش و قدر شربتش تا نیم درهم و در طرد فضول اکل و شرب مخون در آثار
مثل اشامیدن اوست **جمد** بفارسی یخ نامند در طبع مثل ثلج است و از آن لطیف تر و جهت اهینه(?)
و تبهای صفراوی و محرقه بغایت نافع و ضماد او بر پیشانی جهت رعاف مجرب و مضر اورام باطنی و عصبانیت
جمار بفارسی پنیر خرما گویند و آن در اعلای درخت در موضع طلعت و قلب النخله پنیر گویند سفید
و بهترین و خوشی مزه بطعم شیر است در اول سرد و خشک و مقوی معده و قاطع اسهال و جهت غلبه صفرا او عرق(?)
کرده و غلیان خون و نفث الدم و در رسینه و سعال و رفع حرارت جگر و رفع خمار و قی صفراوی و صاف کردن
آواز و منع تحلیل ارواح و جذب حرارت غریبه از بدن و ضماد او جهت گزیدن زنبور نافع و مضرش مولد
ریاح و بطی النزول و مصلحش عسل و خرما و زنجبیل پرورده است **جمهوری** شرابی است که مثلث سویاب
بجوشانند تا آب بسوزد و متوی(?) بگذارند و استعمال نمایند و بعضی شراب انگوری را جمهوری نامند و گویند
آب انگوری است که در جوشانیدن بنصف رسیده باشد گرم و خشک و منضج و محلل و مشهی و مبهی و معین جماع
و سریع الانحدار و مولد خون غلیظ و سخن(?) احشا است **ججم** بهندیت(?) سنبر(?) زردک و بری کارک(?)
و دراز و اندرون او سفید و بیرونش مابین سفیدی و زردی و خوش بو و با اندک تلخی و تندی
و شیرینی و از بلاد چین خیزد و در کردستان کرز موشان نامند و قسم(?) و برگش شبیه بزردک است
در سیم گرم و خشک و محرک باه و خضخاض(?) ما مرتبی او جهت ربو و سرفه و نزف الدم و ذات الریه و ذات
الجنب نافع و مضر سپرز و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو درهم و امین الدوله گوید از یک مثقال(?)
تا یک مثقال نیم او با جلاب رافع خفقان است در حال و از مجربات است **جبل** بفارسی
شتر نامند بچه کمتر از دو ساله و بهتر از سایر گوشتها و در دوم گرم و در سیم خشک و مقوی باه
و اعضا و جهت تب ربع و عرق النسا و یرقان و حرقة البول نافع و مولد امراض سوداوی و اخلاط

جمت — *جمد* — *جمار* — *جمهوری* — *ججم* — *جبل*

غلیظ و مصلحش با زیره عارة(?) و شراب کهنه و در ترشی کبر و سکنجبین است و بول شتر مسهل و مدر زرداب و جهت سرفه و زکام و ورم
جگر و سپرز و استسقا و یرقان و سده جگر و تقویت باه و رفع سستی و بواسیر نافع و جهت سده مصفات و تطول(?) جوشیده او با جبل(?)
جهت نقرس و فالج و مضر رودا و ورام(?) مجرب و شیر او جهت استسقا آزموده است خصوصا که با بول او آمیخته باشد و طلای گوشت
سرخشده او جهت قوباء و ضماد پشکل تازه او که هنوز گرم باشد جهت کلف مجرب و مداومت اکل گوشت او مورث کوری و حول مغز
ساق او با پشم بعد از گذشته روز متوالیا معین حمل و نفوخ سرگین او قاطع رعاف و اشامیدن او با ادویه مناسبه جهت
صرع و ضماد تازه او جهت تحلیل خنازیر و بثور و بکوز(?) و طلای آن جهت ثالیل موثر و اشامیدن کف دهن او در حین مستی
او مورث جنون و چکانیدن آب پوده نه روزه دماغ او باعث زوال مستی او و کوهان شتر جهت تنقیه رحم و بواسیر و قطع خون و سعال
و موی مازیش(?) او جهت اندمال قروح و سوخته او جهت رعاف سعوطا و سیلان خون جراحت ذرورا نافع و دلبش(?) که شتر
اکثر در زهره بوده به راستین(?) عاشق جهت رفع عشق گویند و آزموده است و چون گندم را بعرق او پرورده کرده طیور
بخورند بیهوش شوند و کف دهان او همین اثر دارد و پنیر مایه شتر در تقویت باه بی عدیل است و دشمن بدن **جمان** بعربی
لؤلؤ است **جنترم** ریحان سلیمان است **جماجم** اسپرس است **جمار النهر** سلق الماء است **جمر** تمر هندی است
جمل لحمی صرحانت(?) **جمار** بلغت تنکابن ترخون است **جکودی** اسم هندی خفاش است **جمیل** بلغت دیلم جنگلی است
جمکنان اسم هندی قلقاس است **جمیلی** اسم هندی یاسمین است **جنطیانا** یونانی است بیخیست دراز و غلیظ
و مایل بسرخی و تیره گون و تلخ و روی او در ساق بقدر انگشتی و در طول بقدر دو ذرع و برگش شبیه ببرگ گردکان و سرخ
و ریزه و با اثر نقاط(?) و گلش بسرخی مایل بکبودی و تخمش سبز(?) غلاف(?) شبیه کنجد و غیر روی(?) مغایاه(?) نامند برگش شبیه بجامی(?)
و آن غیر مستعمل است در اول سیم گرم و خشک و بغایت ملطف و منقی و جالی و مفتح و محلل و مدر و تریاق سموم و مخرج جنین و جهت
سگ دیوانه و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر بول و احتباس حیض و ضماد او جهت گزیدن جانوران و جراحات
و قروح خبیثه و ورم بارد و حمول(?) او جهت جذب(?) و سقطه و کسر اعضا و شد و ازاله بهق و طلای او با خل بر کف دست قاطع
خون حیض و استعمال آن با شراب در تریاقیت اقوی است و مضر سینه و مصلحش اسقولوقندریون است و قدر شربتش تا یک مثقال
و بدلش در تفتیح و تحلیل کوزن(?) نیم او اسارون و نیم وزن پنج کبر و در سایر مواضع فقط و زراوند بوزن او و بقای
قوه او تا سه سال و عصاره او در افعال قوی تر و قرصش باعث سالیانه است و طریق اخذ او آنست که او را کوبیده
در پنج روز در آب خیسانیده بجوشانند تا آب غلیظ شود پس صاف نموده طبخ دهند که منعقد گردد **جند** بفارسی
آتش لگان(?) و بزرگ اعلان آتشی نامند و آن شعله بقصبه است و حیوان آن مایه و در انهار عظیمه بیشتر یافت میشود

جمان

جنترم — جماجمی — جمار النهر — جمر
جمل لحمی — جمار — جکودی — جمیل
جمکنان — جمیلی — جنطیانا

جند

ورنگ بسیار کوچک و موی او سرخ مایل بسیاهی و در خارج ان نقش میکنند و در دیلم او را سنگ مانند و قیاس
نقاشهای او میکنند که حشیشه ان بعظم جند باشند و حقیر تازه او را ملاحظه نموم که ضیاد قطع منوا صلابو و لون مرارت
بعد از جوشانیدن او در اب خاکستر و پرورده کردن بدرد که بعد از مدتی صاحب بوی و لون شده و انکه
در او نوعی استحاله است سکاینت و ان حیوانی غیر سنگ ابا بحری است در بهترین او سرخ و بعد از ان زرد و ادست و سیاه
از سمومات قتاله است در اخر سیم گرم و خشک مفتح و محلل و تریاق ادویه بارده قتاله و اکثر هوام و مجفف و جهته
احتباس حیض و اخراج مشیمه و جنین و نفخ و فواق و مغص و مالیخولیا مراقیه و قولنج بلغمی و ریحی و خفقان بارد و نسیان
و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی و عصبانی نافع و مهیج حرارت غریزی و سعوط و طلای او جهته درد سر
زمن و سبات و کزاز و صرع و تشنج و برسام بلغمی و روغن او بدستور لقمنه او با روغنها جهته کلیلا و ورم مزمنه و دردهای
بارده مثل مفاصل و امثال او و کنه نشستن او در گوش جهته ریاح و ثقل سامعه و درد بارده ان و اکتحال او جهته ظلمت بصر
و دمعه و سبل و حمول او مصلح حال رحم و مسقط جنین و مدر بول و حیض و اشامیدن ان بقدر یک قیراط افیون حرارت باشند دافع سمیت
افیون و چون ماساوی با افیون بسایند سمیت او را زایل میکند و مضر محرورین و مصلحش رب بنفشه و قدر شربتش تا یک [illegible]
و بدلش مثل او بیخ و نصف ان فلفل و در بعضی مراد بوزن او مشک و در امراض جگر و [illegible] و جهته تحلیل رطوبات ارضه [illegible]
وزن او فلفل و ثلث او دارفلفل و ثلث او زنباد است جند بیدستر بقدر یک درهم کننده است در مدت یکروز و تریاق
او ترشی ترنج و شیراله است **جمجل** قسمی از بلیون است و زرد دمشق خیزد و در افعال مثل اوست **جنید** غنچه
ناشکفته هر درختی را گویند و اکثر استعمال او در جنید ارغوان است **جناد** اسم فارسی دلب است **جناح** بلغت
اندلس راس است **جنقوریه** قنطوریون است **جناح النسر** شعر است **جنی احمر** شرفقلب است و در قاف
مذکور میشود **جنجر** اذان الغزال است **چهلی** صعتر است **جبنیه** بهندی زنبق را گویند **چکال** اسم فارسی
حبس است **چنبلی** اسم هندی یاسمین بستانی است **جنبه** اسم هندی صندل است **جن** اسم هندی
قرنفل است **چنه** بهندی نخود است **جندال** قسمی از اشنه است **چنبک** بهندی مقناطیس است **جوز**
بفارسی کردکان مانند مغز او در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه ملین طبع و محلل و مبهی و مانع
تخمه و خوردن ده مثقال از او با ده مثقال انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب و بریان کرده او با پوست جهت
سرفه که از هوای سرد باشد مفید و مغز کهنه او را چون ناشتا بخاید و طلا کنند جهته تشنج بارد و یابس و بار ریح
و قوبای اطفال و غانغرایا که در میت موذی بموت عضو و جهته حمره و حزن و التواء عصب و داء الثعلب دوره

جمجل جنید
چنار جناح
جنقوریه جناح النسر جنی احمر
جنجر چهلی جبنیه چکال
چنبلی جنبه جن
چنه جندال چنبک جوز

پستان و خوردن او با انزروت مانع ضرر انزروت و مجفف کرم معده و بعدیل و ضماد او با نمک و عسل
و پیاز جهته گزیدن سگ دیوانه و حمول مغز محرق او با شراب جهته منع ادرار حیض و خوردن مغز او در ناشتا باعث
سهولت قیء و با انجیر و سداب قبل از سموم بخورند موجب عدم تاثیر سم و بعد از ان سبب رفع سم است و اکثار
او مجفف حب القرع و مورث ورم حلق و بثور دهان و مصلحش اب انارین و مضر محرورین و مصلحش خشخاش و سکنجبین
مسکن مع او با سمیه است و از خواص اوست که چون ماس بکوبند و با برو بالند مس را ایزه کنند و اشامیدن
سوخته کردکان که با پوست سوزانیده باشند بقدر یکمثقال با رب مورد و امثال ان جهته قطع خون بواسیر مجرب
و اکتحال ان جهته جرب و سبل و دمعه مفید و بدستور ضماد مغز کهنه محرق او با زفت جهته قروح سر و جوشانیدن صحیح
او در روغن تغیر الطعم و سایر اطعمه متغیره باعث رفع تغیر ان در تبا و کرات است کردکان سبز و عسل یا رب تاکور
ترتیب دهند جهته خناق و بثور دهان و خون بن دندان و اورام و رستنی ان جدیل و طلای تازه او با مثل
ان برگ او و برگ حنا جهته نزلات و صداع مزمن و شقیقه و جمیع اوجاع بارده مثل نقرس و جهته فالج و امثال ان
و قطورات او که گرم باشد جهته چرک گوش و اشامیدن و حمول کردن خاکستر پوست تازه او جهته نزف الدم
و ذرور او جهته جراحات و منع او جهته قروح چلنه و درد دندان و مرتبای او با عسل جهته تسمین کرده گوگرد
باه و راغون طبع و تقویت روده اعور و خوردن سحوق پوست تازه او هر روز تا دو مثقال جهته تقطیر بول
نافع و پوست تازه که با خبث الحدید سائیده و با سرکه طبیخ دهند تا یک اخمه جلی سائیده هر روز بر روز
بر هم زنند خضاب قوی و بادوام است و ضماد پوست تازه او جهته خراز و قوبا مفید و طبیخ بیخ و قشر پوست
درختا و در معده ممتلی از غذا مقوی و قاطع اخلاط لزجه و درد شکم و اسهال نافع است و چون پوست بیخ
او را در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود جهته بواسیر و امراض مقعده بغایت موثر و مسواک کردن با پوست بیخ
او هر پنج روزی منقی دماغ از اخلاط و رافع نسیان و مسواک پوست زرد او مقوی لثه است و طلای تراشه چوب
او با سرکه جهته سرخ کردن رخسار مجرب و با زفت جهته قوی کردن عضوی مخصوص و طلا ساییدن او چند روز
در روغن زیتون جهته منع تولد قمل از مجربات دانسته اند و ثمر و را جهته بیرز مجرب یافته اند و چون در فصل خزان
ریشه درخت او را بریده در روغن زیتون تازه و را انقدار بجوشانند که روغن سیاه شود و روغن مذکور
صاف شده در شیشه کرده ریشه بریده را بر دشتی در شیشه کنند که بقعر شیشه برسد و دهن او را مسدود کرده بگل
بپوشانند وقتی که درخت بار و برگ دهد بیرون آورند چون شیشه بعداد در شیشه یافت شود و ان خضاب است

که بعد تنها اثر او بماند و مؤلف تذکره تا یکسال تعهد نموده و چون قبل از مو برآمدن بر عانیان در حمام طلا کنند مانع
روئیدن موی میگردد و کندری مجرب دانسته است روغن گردکان را جهت سل کهنه فاینده است و حلل
و سخن و آتش بنیدن او در روزی سه درهم تا یک هفته جهت درد و ورک مجرب و جهت ازمنه بارده نافع و طلای
او جهت اکله و نواصیر چشم و نرم کردانیدن اعصاب و رفع دردهای بارده بدن و زایل بخون و تبا و داء الثعلب و قمل
مجرب و سعوط او جهت لقوه و فالج و تشنج نافع است و بدل مغز گردکان جهت الخضر است بوزن او و بدل روغن او روغن
سداب و بادام و مهمره گردکان مسکن مغص و مصلح قروح است شربتا و ضمادا **جوز بوا** بفارسی جوزبوا گویند ثمر درخت
هندی است بقدر تخم مرغی و چون مقشر کرد بقدر عفصی و سرخ و تیره رنگ و درشت و بقدر درشت و بهترین
او تازه و خوشبوی تند است که خطوط سیاه داشته باشد در دوم گرم و خشک گویند خشک او در سیم است قابض و مفتح
و مسکر و ملطف و مقوی معده و فم آن و مری و جگر و حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام
بارده و یرقان و خوشبو کردن و بول و بوی دهان و تحلیل ریاح و رفع کلف و نمش و عسر بول و غشیان و قی و رطوبت
معده و زلق الامعاء و اسهال معدی بارد و رطب و ازاله رطوبات متعفن معده و استسقای لحمی و ضماد او جهت ورم
بارد جگر و اوجاع بارده رطبه و درد و سر و فالج و رعشه و امثال آن و با افستین و عسل جهت کلف و نمش و آثار مزمن
و باد و غیرها جهته او جاع بارده و کری گوش و اکتحال او جهت تقویت باصره و سبل و جرب نافع و مضر شش و مصلحش عسل
و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و بسیار خوردن او مورث سوء ملق و حمق و مضر جگر و مصلح او نعنع و قدر شربتش
تا دو مثقال و بدلش بوزنش بسباسه و جهت سدد و صلابات یکوزن نیم او سنبل الطیب و قوتش تا سه سال باقی است
چوب چینی بجهت معروف و گیاه او بی گل و ثمر و برگش شبیه به برگ زنبق و ساقش شبیه بساق نی و بهترین او
قطعه‌های بزرگ املس سرخ بنیم رنگ شاخ جهاینده گرم یک کره است و بسیار صلب و از نرمی کاهیده ثقیل الوزن که از آن
کرم صمغی مانند چوب میت و گرم زده او ضعیف القوه است مرکب القوی و مایل بحرارت و یبوست و در اول گرم برحرارت
و لعابیت مجفف رطوبات غریبه و ملطف و منفتح و محلل و مدر بول و عرق و بار رطوبت فضلیه و مقوی باه و منقی خون
و روح از کثافت و قوه قابضه و مقوی حرارت غریزی و سریع النفوذ در عمق بدن و مقوی اعضای رئیسه و اعصاب
تناسل و معده و جهت علت آتشک و قروح خبیثه و بدیل و در رفع امراض مزمنه و آکله و علل سوداوی مثل جرب
و حکه و تبدیع و نواصیر و درد مفاصل و جذام و داء الفیل و سایر اوجاع بارده و جراحات مزمنه و اورام صلبه
و داء الثعلب و داء الحیه و سرطان و بهق و برص سیاه و مالیخولیا که از احتراق بلغم باشد و جهت قطع عادت افیون

بی‌نظیر

بی‌نظیر در دافع مواد نزله و زکام و مزمن و متجر و نیکو کننده رنگ و رخسار و ممن اکثر ابدان و در توالد و تناسل
قوی الاثر و در بروز فرمودن حصیه و رفع سمیت خلطان و اختلاط ذهن و مکرر حقیر تجربه نموده و علاج مایوسین
باو شده و مستعمل در اکثر مواد آب طبیخ اوست و جرم او سد و قوی التجفیف است و تازه او که خشک نشده باشد
و نخوردن نمک در ایام خوردن او که یقینت چه ترک عادت او و اعتبار باد و تبه عاره مظنه مضرت است در اکثر
امر نیز و همچنین اجتناب بحر و رین و رطوبات حامضه و اشربه کم ترشی لزوم ندارد و تجربه حقیر مکرر رسیده که جمعی که به
علت چند از آب متضرر میشدند بجای آب طبیخ و نقیع چوب چینی را مدتها شامیده از عوارض قلیله اجتناب
نموده و بسیار منتفع گردیدند و تمام استعمال دوا اخذ عرق و نقوع و غیر آن در دستورات بحر را خشه ذمه او در جمیع
افعال ضعیف تر از طبیخ اوست مگر در تقویت معده و دماغ **جوز ماثل** بفارسی تاتوره گویند و آن معرب از
کوز ماثل فارسی است و آن خودرو و مزروع میباشد نبات او بقدر نبات بادنجان و برگش از آن کوچکتر و گلش سفید
شبیه به برق و گل لبلاب و از آن درازتر و ثمرش بقدر گردکان و خاردار مثل بار بیدانجیر و در جوف او دانهای
شبیه بدانه ساق و خوش طعم و مستعمل تخم اوست در اول چهارم سرد و در دوم خشک و گویند در خشکی قریب الاعتدال است
مسکن حرارت ملتهبه و سعوط و در رعایت تورم مسکر و رادع اورام حاره و مسکن صداع صفراوی و دموی و ضماد
او در روغن دانه او جهت بواسیر و اوجاع حاره منعقده و اکثار آن قاطع و قاتل و قدر مایکدرهم او در اسم داخل
و طلای طبیخ او با سرکه و عسل محلل اورام و استسقا و خنازیر و قاطع عرق و مانع قشوره و ضماد مجمع بات
او جهت تقویت اعضای مسترخیه و مانع ریختن موی مجفف رطوبات غریبه و خوردن او جهت رفع صداع مزمن مجرب
و قدر شربتش تا یک دانگ و بدلش لفاح دو وزن او و مورث جنون و فکر و مصلحش فلفل و ارایانه و عسل است
جوز القی ثمر شجری است مخصوص بلاد یمن بقدر فندقه و جوف او مشتمل بر پرده‌ها و مابین پرده‌ها دانه او بقدر حلبوزه
و با مزه ک بدبوی در دوم گرم و خشک و منقی بلغم و مسهل و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی نافع و قدر شربتش
تا یکدرهم است با یکمثقال رازیانه و آب گرم و عسل و هرگاه بیست درهم شبت را در یک رطل آب بجوشانند
تا بنصف آید و جوز القی و همچنین سایر مقیئات را با قدری نمک سائیده بعسل سرشته با طبیخ شبت و بقدر احتیاج
آب گرم و قدری عسل بنوشند بغایت مقی و بغایت ملین است **جوز الجمس** ثمر شجری است هندی بقدر فندقه و مدور
و سیاه و خالدار و پوست او ناهموار و در جوف او دانها بقدر فلفل و زیاده از چند دانه ندارد و در دوم گرم
و خشک و مسهل بلغم و از وجعات و سوداوی محترق و قدر شربتش تا دو درهم است با آب گرم مصلح **جوز العبهر**

جوزبوا

چوب چینی

جوز ماثل

جوز القی

جوز الجمس

جوز العبهر

دانه ایست مدور شبیه بابلسه و در جوف او مغزی شبیه بدانه الوبالو و سرخ رنگ و با اندک تیزی و تبعیتی مایل می و خشک
و قاطع اسهال یابوسین است با رب مورد و جهت اورام نافع است **جوز القطا** دانه ایست شبیه بکاکنج و قطاة خوردن
او مو یعش و گیاه او شاخ و منبسط بر روی زمین و پرکره و نرم و برگش شبیه ببرگ خرفه و از ان عریضتر و غبار رنگ و ثمر
و منبتش زمین نمناک و ثمرش مثل کاکنج پرده دار و در جوف پرده غلافی کوچک مایل بطول و در ان غلاف دو دانه
کوچک است مایل بگرمی و خشکی و خوردن برگش جهت تقطیر البول و جرب مثانه حضوصا با طبیخ بلبوت و عصاره برگش جهت
قرحه ریهی و غلطی نافع است **جوز الشرک** ثمر شجریست در حبشه کثیر الوجود بقدر جوزی و اندک طولانی و مستدیر و ابرهای
او تند و پوست خشک او چین دار و رقیق و در تحت پوست جسمی صلب و در جوف او دانه شبیه بدانه انگور و پر علف و خوشبو
و با اندک طولانی و مستدیر و ابرهای او تند و اهل مصر او را فلفل السودان گویند و رنگ او مایل بسرخی و تیره که در سیم
گرم و خشک و با اب گرم مدر حیض و مسقط جنین و رافع درد مثانه و اب طبیخ او مفتت حصاة و روغنی که از او بسه طبیخ
او و روغن زیتون ترتیب دهند جهت درد کمر و سایر اعضا مفید و قدر شربتش تا یک مثقال و مهیج اشتها و باه و مصدع و مضر به
و مصلحش کتیرا و بدلش نصف او فلفل و در تحریک باه انجره است **جوز الکوثل** و بعضی جوز التی سنر گویند ثمر نباتی است هندی
شبیه بجز بوب و در شکل و رنگ و مستدیر و پهن و پوست او نازک و در جوف او غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و طعمش تند
با قلا و برگ او شبیه بلبلاب و گلش سفید و در آخر سیم گرم و خشک و بغایت مقی و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه و جهت
رفع سده و صلابات و اوجاع بارده و حصات نافع و مرجح اعضا بر تبه ایست که بعد از خوردن او تا یکهفته بحال اعتدال
نمی اید و مصلحش فواکه و ربوب و قدر شربتش تا یک دانگ و یکدرهم او کشنده است بلقی و اسهال و مصلحش ریختن اب سرد
سرد از بر بدن و اشامیدن مبردات عطره است **جوز جندم** بضم اول و را و مهمله معرب از گور گندم است فارسی است
و گل گندم نیز گویند جرمی است شبیه بغوزه کان که بر روی سنگها متکون میشود سفید مایل بزردی چون در عسل کنند زرد
متخلخل شده و قدر قلیل او حجم عظیم بهم میرساند در اول سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و بغایت مبهی و محرک ان
و مسمن و مع هذا اکثار ان جهت تخفیف قوی مطفی باه است و جهت حصات و رفع عسر البول و قطع خواهش گل
خوردن و امثال ان و با اب سیب و جهت قطع نزف الدم و ضماد او جهت قوبا و سعفه و نزف الدم و غشی و مقی و مصلحش
ریباس و انار و قدر شربتش تا دو درهم و چون یک رطل او را با ده رطل عسل و سی رطل اب گرم بسیار بر هم زنند
و سر ظرف را مسدود سازند و در روز شراب مسکر شده بکار برند در تفریح و اسکار مثل خمر قوی تر از ان باشد **جوز ارقم**
پنج گیاهیست مستدیر بقدر گردکان سفید و مصمت و زود شکن و در طعم شبیه بشاه بلوط و با اندک تندی و چون

جوز القطا

جوز الشرک

جوز الکوثل

جوز جندم

جوز ارقم

خشک شده از ان پوست سیاه رقیق ظاهر میشود و ساق گیاه او باریک و مستدیر و زیاده بر ذرعی و مجوف و خشن
و اغبر و گلش شبیه بقبه شبت و سفید و تخمش بسیار باریک و تند مزه و برگش شبیه ببرگ زردک و در مزارع
و جبال میروید در دوم گرم و خشک و محدر و مسکر و مفتت حصاة و مهیج کرم معده و حضوصا چون با اب حسک مطبوخ
بنوشند و انکه از او ترتیب دهند بغایت منوم و ضماد او محلل اورام ظاهری ساق است در تکثیب و مجرب دانسته اند و قدر
شربتش تا دو مثقال و مصلحش در تحذیر شیر تازه است **جوشصا** بلغت بغلی بار درختیست بقدر نخودی و بشکل مدور
و خشخاش بسیار کوچک و بعد از رسیدن سرخ لون و شیرین و با قبض است درخت او بقدر درخت الوبالو و چیزی
و برگش شبیه ببرگ سیب و گلش سفید و در بعضی بلاد فراوان میکنند و در سکاین بلا خار مانند در دوم گرم و خشک
و مشی و در دوغ او آزموده و بقدری مسمن بدن و خوردن او قبل از طعام و بعد از ان مسکن درد معده و سایر
اوجاع بدن علی الخصوص درد کمر و تهیگاه و هاضم طعام و در کل حال و مانع تعفن اطعمه در معده و مضر محرور و مصلحش
و مصلحش انارین و قدر شربتش تا سه درهم است **جوزابه** طعامی است که از ارد گندم و سبزیها ترتیب دهند
و بترا باج گویند و ان مرطب و ملین و مرافق سینه و شش و قلیل الغذا و نفاخ و مضر صاحبان ریاح و رطوبت معده است
جوز الرقع رقاع یمانی است **جوز الابهل** ابهل است **جوز الطیب** جوز بوا است **جوز هندی** نارجیل است
جوز المائل و **جوز ماثا** و **جوز مهاثل** و **جوز ماثل** جوز ماثل است **جوز المرج** حب کاکنج است و گویند دیگر است
جوز السرو بار درخت سرو است **جوز الطیر** بندق هندی است **جوشیران** فلوس است **جوز الحبشه** جوز الحبشه است
جوز الانهار و **جوز البر** جوز القطا است **جوز الارمانوش** قسمی از مقلصه است **جوشانی** جوشیطا است **جویل**
بلغت اصفهانی کاشم را گویند **چوده صباغان** زرآوند است **جوغان** اسم فارسی اشنان است **جوان** اسم عربی
اسم فارسی شابانج است **جو** اسم فارسی شعیر است **جوبر هند** سلت است **جوبلاشان** اسم فارسی
عرطنیثا **جرس** اسم ترکی و عل است **جوانی** اسم هندی نانخواه است **جوانه** اسم هندی زره است
جوتری اسم هندی لبلاب است **جوت** اسم هندی قتل است **جونر** اسم هندی لوزه است
جوهبه دخوبهه اسم هندی خاره است **جوک** اسم هندی علق است **جوکهار** اسم هندی ناسته جو است **جوکا**
اسم هندی حماض است **جوطلائی** اسم هندی بقله یمانیه است **جهر** اسم هندی طرفا است **جوکی ابهل**
اسم هندی کرنارنج است **جنجکا** جراد البحر است **چهار** اسم هندی شجر است **چهاج** اسم هندی
مخیض است **چهلا** اسم هندی قشر است **جهلی** اسم هندی کاج است **جهرهوی** اسم هندی گلیج ارمنی است

جوشصا

جوزابه

جوز الرقع، جوز الابهل، جوز الطیب، جوز هندی
جوز المائل، جوز ماثا، جوز مهاثل، جوز ماثل
جوز السرو، جوز الطیر، جوشیران، جوز الحبشه
جوز الانهار، جوز البر، جوز الارمانوش
چوده صباغان، جوغان، جوان، [illegible]
جو، جوبر هند، جوبلاشان
جرس، جوانی، جوانه
جوتری، جوت، جونر
جوهبه دخوبهه، جوک، جوکهار، جوکا
جوطلائی، جهر، جوکی ابهل
جنجکا، چهار، چهاج
چهلا، جهلی، جهرهوی

جوده کازران جیکلک

جوده کازران شجره ایست مالک است و صابون الغاث مانند جیکلک اسم ترکی ثمریست شبیه بدل کنجشک و در او
دانهای ریزه شبیه بدانها که در توت میباشد و رسیده او سرخ تیره و ترش شیرین و در روسیه بری حوزه
کرنک دلذیذ و گیاه او بقدر شبری و زباله از ان و برگش شبیه ببرگ گل سرخ و باید که خار و گلش سیاه جال
وشل بنفشه گیاه همیشه سبز و در شکاین لبدانه و در دیلم جیبل و در گیلان و مازندران خوزه کانامند و این طیند
بخوتو نامیده است و گیاه دیگر را که دایم سبز است و دانه سرخ شغاف بقدر نخودی از وسط برگ او بروی باریکی
متصد و برگش بقدر درهمی ها بتقعر و انتهای او مثل سر سوزنی و از جمله خارها است و او را گو نامیده است
و هر دو قسم ان در طبرستان موجود است و اخیر سود در شکاین جو نامند و ان آس بری است و جیکلک سرد و تر
و مقوی دل و مطفی صفرا و مرطب بدن و مقوی دماغ و جهة امراض سوداوی و خفقان و سعال یبسی و جرب
و حکه و بواسیر و تصفیه خون و جدری و حصبه نافع و در جمیع افعال گیاه او مثل علیق است جیدار بلغت فارسی
جات شجره است برگش مثل برگ بلوط ها نهایت سبزی مایل بزردی و ثمرش بقدر حمصی مایل بسته و بر دبر دی شبنمی
علقه و رزان دانه سرخی بقدر عدس منعقد کرده ها نمو میکند و سرخی او زباله میشود و او را قرنز گویند و در حروف
قاف ان اسم وقد مذکوری شود و نباتا و در سیم سرد و خشک و نشستن در اب طبیخ برگ او جهت تخفیف رطوبات
رحم و ضماد برگ تازه او جهت اورام حاره و تسکین درد و منع زیادتی ان و جهت عضل و نشا میدان خشک او
بابت سرد جهة اسهال و ناجسل در روغن جهة زنجیر و ذرورا و جهت التیام جراحات و طلای او جهت تقویت اعضای
سستر خیه نافع و قدر شربتش یک مثقال است جیوه اسم فارسی زیبق است جک اسم دیلمی صرصر است جیجان
اسم ترکی خزان است چبال اسم هندی دنراست چبنه اسم هندی دخن است چپل اسم هندی
حداة است جیوتی اسم هندی نمل است چپل دارو اسم فارسی زرخس است چمیدیون اسم یونانی شاه تره است
حبیبی لوزه است حرف الحاء حاشا حا نوعی از پودنه کوهی است شبیه بصعتر و بقدر گشنیز
و شاخهای باریک مایل بسرخی و پر برگ و ریزه و باریک و گلش ریزه و مدور و سفید مایل ببنفشی و سرخی و در سنگ
لاخها میروید و بخش کو بکنز از حوزل است در اخر دوم گرم و خشک و سحق قوی و مدر بول و حیض و عرق
و شیر و مجفف جنین و مشیمه و مفتح سده و احشا و منقی شش و سینه و مقطع و مسهل بلغم و اقسام کرم و مقوی
معده و گرده و محلل خون جامد و تریاق سموم بارده حیوانیه و نباتیه و شکوفه خالصیا و مسهل سودا و ذات مقام
الجنون(?) و چون حاشا را با نمک و سرکه بنوشند مسهل بلغم و خلط امیخته با ان و لعوق او با عسل جهة عسر النفس

جیدار

جیوه جک جیجان
چبال چبنه چپل
چیوتی چپل دارو چمیدیون
حبیبی
حرف الحاء
حاشا

ان و تنقیه بلغم سینه و سحوق ان با اب و عسل جهة قلنج و تحلیل فضول و در درحم و کلو و تقویه معده و گرده
ان و تحریک باه و رفع سرع و خوردن قلیل ان با طعام جهة قوت باصره و ضماد ان با سرکه جهة نفث الدم با نمک و سه
و اورام تازه بلغمی و با آرد گندم و شراب جهة عرق النسا و امثال ان نافع و مضر بریه و مصلحش نعناع و قدر شربتش از
دو مثقال تا پنج درهم و بدلش نیم وزن ان افسنتین و در غیر تنقیه نیم وزن ان صعتر و چون یکجزو ان با دو جزو اب
انگور بجوشانند تا ثلث ان بسوزد در جمیع افعال قوی تر است و چون صد مثقال ان را کوبیده و بخته در بسته
در هشت رطل اب انگور انداخته بگذارند تا خمر شود جهة تقویت اطعمه و رفع سوء هضم و اشتها و اوجاع عصبانی و برودت
ان و سایر اوجاع مادون تهیگاه و قشعریره و تبهای بارد و رفع مضرت سردی هوا و برف و سموم بارده
بغایت موثر است حانیش بفارسی حسن یوسف گویند چیزی است که در ابها منجمد میشود مایل بسفیدی و بدبو
مایل بشیرینی و حار و بسیار تند و قوی تر از فرفیون در چهارم گرم و خشک و نیم درهم او مثل قوی و یکدرهم
او کشنده است بقی مفرط و ضماد او جلا و سرخ کننده رخسار و مستعملات ان است و جهة امراض بارده استعمال
او در خارج بدن جایز است حاج بفارسی اشترخار و بترکی دوه تیکانی نامند گیاهی است که ترنجبین
برا و منعقد میگردد گرم و بسیار خشک و رادع و جلا و مفتح تریاق سموم و شرب و بخور و ضماد او رافع بواسیر
و طلای عصاره و سوخته او جهة قروح ساعیه بعدیل و مضر کرده و مصلحش کثیرا و بدلش چند قوقا و روغن او که از
آب تازه او ترتیب دهند جهة مفاصل و جمیع علل بارده بغایت موثر و اکتحال عصیرا و جهة بیاض خفیف
چشم و قطور شه قطره او در بینی و بعد از ان استنشاق بروغن بنفشه رادع صداع مزمن و مجرب دانسته اند
و سکر قرا و جهة بواسیر نافع است حالوما اسم سریانی ابو خلسا است حافر المهر سورنجان است حافظ النفط
نیتن است چه مانع صعود اوست حابس الجوف لوزه است چه حفظ جوز بوا از ف ریکند حافظ الکافور
فلفل است حافظ الموتی و حافظ الاجساد مقران است حافظ الخل و حافظ الاطفال فرفیون است
حالق الشعر جالینوس گوید زرنیخ و بعضی گویند حجر الفتیله و بعضی گویند فاشرا است حلاس اسم یونانی
اسفنج است حالبی اطراطیقوس است حافر ستم جولات است حب النیل بفارسی تخم نیلوفر گویند
و او دانه گیاهی است شبیه بلبلاب و بر جا در حوالی میپیچد و گلش کبود بشکل لبلاب و در آفتاب بهم
می آید و در غلاف هر کاسه دانه مثلث میباشد در سیم گرم و خشک و مسهل اقسام کرم و با تربد مسهل
بلغم غلیظ و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظ و با هلیله مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز جهة برص و بهق و تنقیه

حانیش

حاج

حالوما حافر المهر حافظ النفط
حابس الجوف حافظ الکافور
حافظ الموتی حافظ الاجساد حافظ الخل
حافظ الاطفال حالق الشعر حلاس
حالبی حافر حب النیل

برن و در د مفاصل و سایر امراض بارده نافع و قدر شربتش از یکدانک تا نیم مثقال و بکیدر هم زیاده از کشنده
مغص و لعوق بماء ریقا و اسهال مفرط و مصلحش طین و صمغ تلبیغ و الودن بر روغن بادام و بدلش بوزن از شحم
الحنظل و سه ربع آن حجر ارمنی است و مغز او بعد از کشتنه روز عمل میکند محرک بریع اعمل است و قوتش تا سه سال باقیه میماند

حب الکلکل ثمر نبات اناغورس است و آن مذکور شد و این شبیه است بکردکان کوچک و از باقلا بزرکتر و مایل بطول
در وسط او خطوط و رنک او ممتزج از الوان مختلفه است و قوتش تا سه سال باقی و در آخر دوم کرم و در اول خشک
و مقوی قوی بلغم و مدر حیض و مخرج جنین و عذر و مسکر و مفتت حصاة و جلای آثار و با شراب جهت صداع مزمن
و تعلیق او بعدد او را بران جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند و بدستور خوردن او بعدد او
و بخور او سه و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم و مکرب و مغثی و مصلحش روغن و صمغ عربی و مصطکی و زیاده
از دو درهم او کشنده است

حب الزلم عیر کم کلکل است که مؤلف اختیارات بیان کرده و مؤلف تذکره گوید
کرمیات او کمتر از درعی برکش مستدیر مثل درهم و حب السمنة قسم صغیر اوست و او سرخ رنک مایل بتدویر و در جوف
پوست او دانه چند مدور و مغز دانه سفید و نرم و باطن پوست او مایل بسیاهی و سرخی و قسمی بزرکتر از نخودی نخود
و خوش مزه و در مصر بسیار است در دوم کرم و تر و با رطوبت فضلیه و محرک باه و مسمن و جهة تسمین کرده و تقویت
جگر ضعیف و امراض سوداوی و خشونت سینه و سعال و حرقة البول نافع و مولد سده و مضر حلق و مصلحش سکنجبین

و قدر شربتش تا بعث مثقال و بدلش جهة الفضه است و باعتقاد حقیر قسمی از آن مسکو است و مذکور شد

حب الصنم بفارسی تنعل جراجه گویند دانه ایست بقدر فلفل مستدیر و سیاه لون و املس و مغزش سفید و شیرین و نبات او بقدر
درعی و شیر دار و برکش سفید اغبر و در دوم کرم و در اول تر و کثیر الغذا و مبهی و مسمن و بکر قیه او با ماء العسل مسهل ضعیف
بلغم و صفرا و ربع رطل از آب برک او مسهل قوی و قدر شربتش تا ده درهم و بدلش پسته و کنجد است با المثناة مغز
و بطی التزول و ثقیل و مصلحش سکنجبین و عسل

حب المنم بوزن بعد از میم و سین حلقه لوف عربی اسم دانه ایست
خوشبو شبیه بحب البطم و از آن کوچکتر بقدر فلفل و از حجاز و یمن خیزد و گویند تخمه ایست و درخت او شبیه بثمشاد است
در دوم کرم و خشک و مقوی معده و مسخن و مبهی و مفرح و مجفف رطوبات عزنیه و مقوی اخمه و مفتت حصاة
و مدر و رادع بخارات و مصدع و مصلحش شیر و قدر شربتش یکمثقال و بدلش کبابه است

حب القلت بفارسی ماش
هندی گویند دانه ایست سیاه مایل بازرقی و براق و شبیه به تخم کتان و از آن بزرکتر و مایل بتدویر و شیرین
و در میان خاییدن احداث حرارتی میکند کرم در دوم خشک و گویند مایل برطوبت است بغایت مفتت حصاة

کرده و رافع فواق و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و بواسیر و مفتح سده سپرز و ضماد او جهة بیگونیدن خار
و رفع زهیر نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش یکدرهم است با آب ترب و اعتقاد اهل هند آنست که چون
آنرا کوبیده بسنک بیالایند سنک را قابل قطع میکند

حب الراس دانه ایست شبیه ببرنج و طلا و غلاف دار
و شبیه بقرطم و تیهن و با اندک تندی و عطریه و کل و نبات او شبیه بسوسن و راس در حرف را مذکور است در دوم
کرم و خشک و مبهی و مقوی موی و مانع ریختن آن و جهة امراض بارده نافع و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش
راسن است بقدر نیم وزن آن و مؤلف ما لا یسع برنج را حب راسن دانسته و اشتباه او در جهت رشت است باوت

حب البلسان تخم درخت بلسان است بقدر فلفل و بزرکتر از آن و مایل بطول و مغزش سفید و رنک او اشقر و در
وزن ثقیل و طعمش تلخ و تخم بشام بمنزله است و بی مغز و مدور است و بالفعل چون درخت بلسان و حب
او مفقود است تخم بشام را بدل او میکنند و منفعة الواقع بدل او می شود و حب بلسان در آخر دوم کرم و خشک و مدر
بول و حیض و مقوی معده و با قوه تریاقیه و مجفف رطوبت معده و امعا و رافع مغص و امعاء بلغمی و سوداوی
و ضیق النفس و درد معده و جهة تحلیل نفخ و مرفر و ورم ریه و عرق النسا و صرع و سده جگر و استسقا و گزیدن هوام
نافع و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بکوزن نیم او عود بلسان و اگر یابند بوزن خلیحه است
و عشر او بلسان است و در تریاقات هم وزن او و زراوند طویل با حب الغار

حب البان دانه ایست که بکرار پسته
و مدور در غلاف مثل غلاف لوبیا و با برک تلخی و پوست او سفید و رقیق و درخت او بزرکتر از درخت کز و برکش شبیه
ببرک بید و بسیار سبز و کلش مثل ریسمان و رزده در دوم کرم و خشک و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل بلغم خام
و عصاره او مقیئی و نشامیدن جرم او با آب و سرکه جهة سپرز مجرب و فتیله او جهة رعاف و سنون آن جهة
استحکام لثه و ضماد او جهة اورام صلبه و تشنج و مفاصل و سعفه و صلابت جگر و سپرز و مواد سوداوی و بلغمی و کلف
و جرب و حکه و با بول جهة ثالیل نافع و مغثی و مضر جگر و معده و مصلحش رازیانه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش
بکوزن نیم او سلیخه و عشر او بلسان و روغن او محلل و جالی و جهة درد گوش و روی و طحال و رفع ثالیل
و استعال نرمی و نرم کردن عصب و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و استرخا و کلف و ورم جگر و سپرز
و بواسیر و با مصطکی جهة قی بلغمی و ضماد او با غیر جهة زلات بارده و فالج سردی دماغ و جرب و حکه و تقشر جلد
و قلع آثار قروح نافع و نشامیدن یکمثقال او با آب و عسل جهة قی و مسهل و با آب و سرکه جهة تنقیه جگر و سپرز
و بجذب هم او مسهل رطوبات رقیقه و مضر معده و مصلحش انیسون و چون داخل ربوب کنند مسکن تشنگی است

حب الخضرا

بفتح با و سکون نا نانا بلغت فارسی او را بن نامند و ان بار درخت سقوط است و در لطم حزمی درخشا و مذکور شد
تازهٔ او در اول خشک و در دوم گرم و خشک و مبهی و مدر بول و حیض و حرز بواسیر که منقطع شده باشد و سحق
کرده و معده و محلل نفخ و ریاح و مسمن کرده و منقی بدن از فضلات بلغمی و جهة سرفه و فالج و لقوه و استسقا و بابر که
است میدن او کرمین رتیلا و شقیقه جگر و سپرز و ضماد محرق او جهة رو باییدن موی و اما آنثلب مجرب دانسته اند
و بطی الهضم و مضر محرورین و قاطع اشتها و مصدع و مورث قلاع و مصلحش کتیرا و حیرهٔ بنفشه و سکنجبین و رب حامض
و بدلش مغز گردکان و گویند پسته و بادام است بالمناصفه و روغن مغز او در دوم گرم و خشک و مبهی و مصلح او بلادر
و مقوی اعصاب و موی و بجهة مواد بارده رطبه نافع و اشامیدن او جهت لطیفه او از و قشع سرد و یرقان
و عسر بول و تحلیل حصات و درد کمر و زانو و فالج و لقوه و بابر که جهة سموم و برودت اعضا و تدهین او بستور
جهة اعراض مذکوره و احیا و تقویت همه نافع و مورث تشنگی و مصلحش طباشیر و قدر شربتش تا سه درهم **حب المحلب**
در کوهستان محلب باشد و دانه ایست با عطریت و پوست بیرون او سرخ و درون صلب و مغزش سفید و بقدر خلر و درخت
او خوش بو و قریب بدرخت بطم و زالیه بر قدر و قامتی و در جبال گرم سیر یافت می شود و در کوهستان بسیار است
برگش دراز و خوشبو و از برگ زردالو کوچکتر و مایل بگیرتی و در دوم گرم و خشک و مبهی و مدر بول و حیض
و مفتح سده کرده و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی و مفتت حصاة و مسمن و مجفف قروح و ملین صلابتی
که از صدمه و ضربه و اخراج رطوبات سینه و شش و مفرح و مقوی حواس و جهة خفقان و درد کمر و پشت و قولنج
و غشی و وبا با دام و شکر مسمن بدن و تقطیر بول را نافع و چون داخل غالیه کنند باعث سرعت انعقاد او و رافع
ضرر ان و مداومت غسل او در حمام مانع نزلات و بغایت مجرب دانسته اند و نگاه داشتن او در پارچه
کبود و بدستور بخور او الفت معاندین و طبیخ او جهة نقرس و طلای او جهة کلف نافع و مضر دماغ و حار
و مصلحش گلاب و رب ریباس و قدر شربتش از سه درهم است تا چهار درهم و بدلش مغز بادام تلخ و چوب
و برگ او در اول گرم و خشک و مقوی بدن و جهة رفع رایحه کریه بدن و گریختن هوام و نگاه داشتن
چوب او با خود جهة قضای حاجات و بخور پوست او را جهة گریختن هوام و پشه مجرب دانسته اند و چون
با شراب و مصطکی و قسط در روغن بجوشانند جهة فالج و کزاز و لقوه و رعشه و مفاصل و اورام ضماد او و طلا
و جهة جبر کسر و ضربه و سقطه بغایت مفید است **حب جو** ثمر درختیست در عمان از نارجیل بزرگتر و پلیف
و چون بشکنند اجزای او مشتمل ملیفه بقدر نخودی و بزرگتر از ان و چیزی نرم شبیه بارد و همه اجزای او

لغواي

حب المحلب

حب جو

لذاع و بسیار قابض و ترش و مادامیکه در ثمر اوست تر است تا هفت سال باقی است و چون بیرون آورند با گیاه در دوم
سرد و در سیم خشک و قاطع اسهال مزمن و نزف الدم و تشنج و التهاب صفرا و قی و غثیان و چون یکنفعه مداومت نماید
رفع صداع حار و منع تصاعد بخار بدماغ و سدر و دوار و غسل جهة زحیر نافع و مضر سینه و صوت و مورث سعال
و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یکدرهم و بدلش سماق است **حباحب** بفارسی کرم شب تاب مانند حیوانی است از مگس کوچکتر و
زرکش اغبر و زرد و مقعدش در غایت سبزی و در زیر بال او ستور چون پرواز کند مکشوف میگردد و در شب مانند اخگر میدرخشد
گرم و خشک و حار و از ذراریح قوی تر و شربه عددی او قتال و گویند مقطوع الراس او که خشک شده باشد با ده دانگ
مثقال با تقیع حلبت چون در سه روز بنوشند جهة اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند و قطور کردن او از
خشک او با روغن گل جهة درد گوش و کری و با صبر و سفیداب سقط بواسیر و تدهین او با روغن کنجد بر خار مورث
دوستی مردم و در قضای حاجات مؤثر است **حباب** حیوانی است بسیار کوچک و سیاه و شبیه بعقرب و از جعل کوچکتر
و در غیر سید الحجر بهم میرسد و چون کسی را بگزد در یکشبانه روز اگر نکشد در سه روز میکشد و علاجش تریاق و کنزهر
قوی است **حبارا** بفارسی هوبره نامند مرغیست بری خاکستری رنگ و منقش بسیاهی و منقارش دراز و در افق
دوم گرم و خشک و موافق مبرودین و گوشت و پیه او جهة ربو و ضیق النفس و بهر و پرده سگدان او جهة خفقان و اکثر
امراض سینه و کحال او مثل ان لک سک جهة ابتدای نزول آب بغایت نافع و چون پیه او را با ادویه که نمک و سنبل
سرشته بقدر نخودی حب ساخته خشک کنند چند دانه او در قطع اسهال دوری که در زبانمند و بدل است و خون او با سه
مثقال با آب و شراب جهة ربو و عسر النفس و خاکستر پر او جهت تأليل ضماد او نافع و گوشت او دیر هضم و مضر محرورین و مصلحش
سرکه و دار چینی است و گویند چون ناخن او را با هموزن او حب المنشم سائیده با عسل کسی اطعام کنند باعث محبت مفرط
میشود و تعلیق او موجب قبول و تعلیق چشم راست او رافع چشم زخم و تعلیق سنگی که در چینه دان او بهم رسد قاطع رعاف
و بیضه او خضاب نیکو است **حبرج** مرغیست شبیه بحباری و از ان کوچکتر و در آبها میباشد گرم و غلیظ و مولد خون
سوداوی است و مصلحش مزاکیثی و بادرار و الکامه بردن روغنها استعمال نمایند **حبوب** بفارسی دانها است و
گویند و در طی ذکر اصل هر یک مذکور است **حبق** بعربی اسم کل نبات مابین شجر و گیاه خوشبوی است و از مطلق
او مراد فودنج است **حبق الفیل** **حبق القنا** زنبق است **حبق الراعی** برنجاسف است **حبق قرنفلی** فرنجمشک است
حبق ترنجانی **حبق نبخاتی** بادرنجبویه است **حب البقر** بابونج **حبق خراسانی** بقلة جرجیر است **حبق مقدسی**
و کرمانی و **حبق نبطی** شاهسفرم است **حبق نبطی** حاصم است **حبق التمساح** **حبق الماء** فودنج نهری است

حباحب

حباب

حبارا

حبرج

حبوب

حبق

حبق الفیل حبق القنا حبق الراعی حبق قرنفلی
حبق ارجی حبق ترنجانی حب البقر حبق خراسانی
حبق صعتری کرمانی حبق نبطی حبق التمساح
حبق الماء

حبق الشیوخ مرواست حبق جبلی فلفمون است حبق النهر لوساخوس است حب البقر کرسنه است حب مداد است حب القلقل در حرف قاف مذکور میشود حبق ریحانی سیسنبر است حب القنب شهدانج است
حباقا حندقوقا بری است حب الخطاطیف ... حب السمنه است حب اللهو کاکنج است حب الذهب حب الغار است
حب الدود کرم دانه وان ثمر شنان است حب الغنم بلادر است حب الرشاد تخم تره تیزک از جرجیراست که بقلی مانند حب البطم حبة الخضرا است حب الوزن العصافیر است حب الرشا بزرالعامض است حب الفقد تخم فنجنکشت است وگویند ثمر بکر آن است حب سجستانی دانه قاقله است حب خطایی وحب سلاطین دند است
حب الناقوخ بلغت بغداد پنج و بوت خشک است حب الاثل عذبه است حب الهرهری اجل است حب الغراط مازریون است حب العروس کبابه است وگویند تخم نیلوفر است حب جلوه اینون است حبة السوداء شونیز است وشیمز جرا نیز مانند حب العصفر قرطم است حب القلقل در حرف قاف مذکور است حب اللوف ماهو دانه است وگویند دند است وگویند حب صنوبر کبار است وبغدادی گوید بلغت بغداد اسم قراحیا است حب العصفور بدبق است وگویند اثمق است حب الفنا عنب الثعلب است حبن جبین دفلا است حبل المساکین بلابت حجب بلغت اهل بکه طبیخ هندی است حشلم بناوشنه و در روغن است حنو غوزه الکور است حشو با لبربانی اسم نعناع است حجر اسم هر چه از زمین صلب گردد از تولد رطوبات وجفاف مره بعد اخری تا رفع مزاج ارضی گردد واختلاف رنگ او بحسب محل وغلبه رطوبت وحرارت وامثال آن میباشد رطوبت وبرودت غالب هر دو موجب بیاض اند وقلت هر دو باعث تکرج وحرارت ویبوست باعث حمره اند وقلت آن سبب صفره وحرارت مفرطه ورطوبت ضعیفه موجب سواد ومکث در غیر مستحکم المزاج بخلاف رنگ ظاهر او میباشد حجر لبنی سنگی است اغبر و بادرنگ شفافیه و چون لب بیند مثل شیر میکرداند ودر دوم سرد ودر اول خشک وقاطع نفث الدم وحیض ومفتت حصاة وجهت قرحه امعا وضماد او رادع مواد واکتحال او جهت منع نوازل ورم وسلاق نافع ومورث یرقان ومصلحش عسل وقدر شربتش نیم درهم وبدلش شب یمانی است حجر علی سنگی است سفید وسائیده او غلیظ مایل بزردی وشیرین مایل بحرارت ومنقی قروح ودر افعال ضعیف تر از حجر لبنی است حجر شفق سنگی است زعفرانی رنگ و تو بر تو وزود شکن واز نواحی مغرب خیزد ودر شکل شبیه بسرنج ودر قوت قریب شادنج وذرور او ضعیف تر او بآشیر دختران جهت قروح عمیقه چشم والتیام طبقه قرنیه وبرامدن حدقه وخشونت اجفان بهتر از حجر لبنی است حجر قنطی بلغت مصر اد نه نامند وان سنگی است مایل بسبزی و دست وبغایت زود شکن ومکار ...

حبق الشیوخ حبق جبلی حبق النهر حب البقر حب القلقل حبق ریحانی حب القنب حباقا حب الخطاطیف حب اللهو حب الذهب حب الدود حب الغنم حب الرشاد حب البطم حب الوزن حب الرشا حب الفقد حب سجستانی حب خطایی حب سلاطین حب الناقوخ حب الاثل حب الهرهری حب الغراط حب العروس حب جلوه حبة السوداء حب العصفر حب القلقل حب اللوف حب العصفور حب الفنا حبن جبین حبل المساکین حجب حشلم حنو حشوبا حجر حجر لبنی حجر علی حجر شفق حجر قنطی

باد حامه می شوند در اول سرد وخشک وقاطع سیلان خون از ظاهر وباطن ومحلل ورم ومجفف قوی واب میدن او باب جهت اسهال مزمن ودرد مثانه ونفث الدم وفرزجه او جهت قطع سیلان حیض ورحم بر بو رحم وذرور او جهت قطع سیلان خون جراحات واکتحال او با دویه مغزیه جهت قرحه چشم وبا موم روغن جهت منع زیاده شدن قروح خبیثه والتیام جراحات نافع است حجر حبشی سنگی است شبیه برزبرجد وتیره وگویند نوعی از زبرجد است واز بلاد حبشه خیزد وبعارسی سنگ یشم نامند وسائیده او سفید رنگ میشود گرم وبسیار تند ومنقی وجلا وجهت ازاله آثار قریب العهد وبیاض وآن تشاربدون ورم وصفوه نافع است حجر الیهود سنگی است بشکل بلوط مایل بسفیدی وباخطوط متوازیه ودر آب نرم میشود وطعمی ندارد ومحمد بن احمد گوید که زن ومادهٔ سنگ نیز داده او مستدیر وسفید ومخطط بسیاهی ودر مثل پسته وبقدر جوزی است ومعه جهت حصاة نهان مجرب ونر او بشکل بلوط ومخصوص حصاة مردانست در اول گرم ودر دوم خشک وگویند معتدل است ومدر بول ومانع تولد حصاة ودرزیکداکم تا نیم مثقال وبا پنجاه مثقال آب مغت سنگ کرده ومثانه وطلای او جهت التیام جراحت وبا عسل جهت تلیین صلابات نافع ومضر معده ومصلحش تخم کرفس وعسل است وگویند مضر جگر ومصلحش صمغ است حجر الفلفل نزد مؤلف ما لاسیع حجر حبشی است وابن تلمیذ گوید که آن سنگ ریزهای شبیه بفلفل است که در معدن خشک کردن فضه یافت میشود ... کیفیت او را حاصل میکند ودر اطلیه مثل کلف مستعمل است حجر القمر سنگی است که بقوه جذب میکند ودر معدن زیادتی نزد قراعنه بمبدل بسفیدی میشود وبا اندک شفافی ویبک است وبفارسی در تجف وبهانه سلیس مانند ودر مغرب وبلاد عرب یافت میشود در دوم سرد ودر اول خشک وجهت صرع اطفال وسعوط مجرب دانسته اند وجهت خنوق وخفقان ونزف الدم وتعلیق او در بازو وکبودی باعث قرار او وچاه ودرفع خوف وفزع او بر درخت خرما حافظ ثمر او وثمر ومضر گرده ومصلحش کثیرا وقدر شربتش یکدرم حجر افریقی سنگی است ما بین خفه وثقل واجزای او مختلف است در صلابت ولین وبا خطوط سفید مثل اطلیا واز افریقیه خیزد وبا قوه مجففه واندک قابضه وبالذع ومحرق ومطفی او سنه بار در خمر خل وقوی تر وجهت قروح خبیثه وتعفنه مفرد او وبا شراب وعسل نافع ومحرق مغسول او با موم روغن جهت سوختگی آتش وامراض چشم مفید است حجر الاساکفه سنگی است ملون بسرخی وزردی وسیاهی وشکسته او مایل بسبزی وکبودی ومستعمل کفش دوزان است وذرور او جهت ورم لثات وجراحات وقطع نزف الدم نافع است حجر البحیره سنگی است رقیق وسیاه وچون در آتش اندازند اندک ملتهب گردد واز نواحی شام خیزد با محللات محلل وبا مجففات مجفف وجهت بلغم ورکین والتیام جراحات نافع است حجر السلوان سنگی است سفید ...

حجر حبشی حجر الیهود حجر الفلفل حجر القمر حجر افریقی حجر الاساکفه حجر البحیره حجر السلوان

دشفاف وشبیه ببلور و فرق میان او و بلور نرم شدن اوست در آب جهة خفقان و نزف الدم و حرارت معده
و آشامیدن او رافع مرض عشق است و قدر شربتش یکدانگ و نوعی از او مایل بزردی و بسیار براق نیست و از جمله سموم است
حجر الکلب سنگی است که چون بطرف سگ اندازند بدندان گیرد و دور افکند در عداوت موثر دانسته چون در آب شراب
اندازند و از آن بنوشند و حضور او در مجلسی باعث عربده اهل آن مجلس و گویند تعلیق او در برج کبوتران باعث گریختن کبوتران است
حجر خزامی سنگی است سیاه بدبو و از صقلیه خیزد و در آتش مشتعل گردد و از آب کم که بر او ریزند شعله ور گردد و از روغن
اطفا یابد تعلیق او جهة صرع و درد رحم و جهة زنان عاقر و منع اذیت حیوانات موذی و بخورش جهة گریزانیدن هوام
موثر است حجر اغرای بفارسی شکر سنگ و سنگ زخم نامند و سنگ پاره کاشی سنگی است شبیه بعاج و از بادیه عرب
خیزد جالی و قاطع نزف الدم جراحات و سنون محرقا و جهة جلای دندان و تقویت لثه نافع است حجر غاغاطیس
سنگی است که از وادی مشهور بغاغا ما بین فلسطین و طبریه خیزد و معروف است بهتم(?) چون در آتش گذارند مثل چوب
سوخته گردد و از رنگ طلا او یکوقیه بماند با صلابت و سفیدی و قبل از احراق سیاه مایل بکبودی است و بسیار سبک و صفایحی
و بوی او در حین احراق مانند بوی شاخ حیوانات و نفط است در دوم گرم و خشک و محلل و ملین و شرب او قاطع
حمل و حیض و مفتت حصاة و بخور او جهة غشی که از اختناق رحم باشد و گریزانیدن هوام موثر و مضر ریه و مصلحش
زعفران و مهیج امراض سعر(?) و عین و ضماد او جهة نقرس و رویانیدن گوشت معتدل و بخور او رافع کرم اشجار و قدر
شربتش نیم درهم است حجر الاسفنج سنگی است که در او یافت میشود و اسفنج مذکور شد و بهترین او صلبست در اول
گرم و در دوم خشک و مجفف بلغم و قاطع نزف الدم و ذرور او جهة التیام جراحات و طلای او جهة
تحلیل ورم و آشامیدن او بقدر دو دانگ با شراب و مثال آن جهة حصاة گرده و یرقان نافع است
حجر خزفی سنگی است مصری شبیه بخزف و صفایحی و زود از هم ریزد بغایت خشک و گرمی او کمتر و با قوه
قابضه و ادراک حدت قائم مقام حجر قیشور و در ستردن موی و دو درهم او با شراب قاطع خون حیض و خوردن
آن چهار روز بعد از طهر باعث قطع زائیدن زنان و ضماد او با عسل جهة ورم پستان و قروح خبیثه و منع زائیدن(?)
شدن آن موثر است حجر السن سنگی است که بآن کارد و شمشیر تیز کنند و بعربی مسن و بفارسی فسان گویند و از الوان
مختلفه میباشد و بهترین او سرخ و سیاه براق است و سنباده قسم زبون اوست و سرخ او حار است در اول و باقی
همه سرد تر جهة حکه و جرب و داء الثعلب و سلاق و بیاض و منع بزرگ شدن پستان و خصیه و سائیده او با آهن
جهة رویانیدن موی و آشامیدن یکدرهم او با سرکه جهة سپرز و صرع نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و سائیده قسم اخیر

آن بر ردی جهة قروح که دفعةً بهم رسد و محرقش جهة بزر قطونا او جهة سوختگی آتش و بیاض چشم و با سرکه جهة نظر داء(?)
جهة خنازیر و قوبا و جرب و حکه با قیراطی جهة سرطان و آکله و شقاق و مرهم منعقد ورم حاره اعضای عصبانیه
و التیام جراحات عصب و دردان نافع و سائیدن او در چشم و قروح و سوختگی آتش موثر است حجر الحیه بفارسی
مهره مار گویند و قسمی از مار بهم میرسد بقدر نصف فندقی و مایل بدرازی و برنگ خاکستری و بعضی سیاه
و صلب و مخطط است بخط سفید و بعضی سفید و سبز میباشد و قسمی معدنیست و باد مهره نامند و بعضی گویند سنگی است
ملون و از معدن زبرجد بهم میرسد و جمعی گویند زبرجد است و بهترین او آنست که چون بر موضع گزیده مار گذارند
بر موضع بچسبد و بعد از آن چون در شیر اندازند شیر ... کند و چون جذب تام سم کند دیگر نچسبد و در حین جذب
سم لون او متغیر گردد و بعضی از آنکه در شیر اندازند بحال آید و او جهة گزیدن عقرب و هوام دیگر ... و جهة
رفع سنگ مثانه بغایت نافع و قدر شربتش تا شش قیراط و تعلیق مخطط او جهة صداع و شربش نافع است حجر هندی سنگی است
که از هند خیزد و مایل بسیاهی و سرخی و سائیده او مایل بسرخی و زردی و سائیده هندی نامند و ذرور او جهة قطع خون
بواسیر و جراحات بعدیل و آشامیدن یکدانگ و کمتر از آن جهة خون اعضای باطنی و بواسیر و سم عقرب مفید است
حجر منقی جزئی بعد از میم و قبل از فا سنگی است که از نواحی مصر آرند شبیه بسنگ ریزه و ابلق از الوان مختلفه
طلای سائیده او باعث بی حسی عضو میشود حجر البرام سنگی است سیاه که از او دیگ و ظروف سازند
و در خراسان بسیار است جهة تقویه لثه و دندان و نزف الدم موثر حجر الکرک سنگی است بسیار سفید و از
هند و سایر سواحل دریای آنجا خیزد و قبل از حکاکی باکدورت و بعد از آن شفاف و سفید میگردد و شبیه بگچ و لون(?)
در آخر دوم سرد و خشک و رادع و جالی و جهة خفقان و غشیان و عطش و التهاب و ذرور جهة نزف الدم و اکتحال
جهة رفع بیاض مزمن و تازه و ازاله آثار قروح چشم و اعضا و سنون جهة جلای دندان و رفع زردی او
و جمیع امراض ردیه آن و آشامیدن طعام و شراب در قدح او مورث سرور و رفع شر در مجالس و داشتن او
رافع بهتان و سحر و چشم بد و مورث دوستی مردان و زنان و گذاشتن در منزل متباغضین بدستور که خواهند دوستی
الفت ایشان و نزد اهل هند بسیار معتبر است حجر المحک سنگی است ثقیل الوزن و سیاه و گویند مایل بسفیدی
نیز میباشد و چون بخار دهان متواتر باو رسد طعم زعفران از او ظاهر گردد و چون با او اعضا را بمالند حکه(?)
زایل کند و بعضی از آن سنگ با ترتیب دهند در دوم سرد و خشک و جهة درد گرده و عسر نفس و شرب او جهة رفع بیاض
چشم با شیر مرضعه بسیار اکتحالا بغایت نافع و قدر شربتش یکدانگ است حجر الدیک سنگی است بقدر باقلا و از آن

کوچکتر و سفید مایل بزردی و در سوم شکم خروس سکون میکرده و در دوم گرم و در اول خشک تعلیق و شرب او
جهة رفع حزن و هموم و وسواس و در دهن داشتن او جهة رفع تشنگی و اشامیدن آبیکه او در آن شسته باشند جهت
تشنگی مفرط بغایت بیعدیل است **حجر النار** سنگ آتش زنه است و بفارسی و بترکی سنگ چخماق نامند و آن
است ام الوان مختلفه سیاه شبه در اول سرد و در دوم خشک و ذرور او جهت خنازیر و جهة التیام قروح عسر الاندمال
جمیع اعضا نافع و تعلیق او بر ران زنان که در لنگ بسته باشند جهة عسر ولادت موثر است **حجر المغناطیس** سنگ آهن
ربا است و بهندی چمبک نامند و از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین او لاجوردی صاف وزنبون ترین
آن سیاه است در سیم خشک و در اول گرم و گویند سرد است و چون قوه جاذبه او از ربودن آهن ساقط گردد و از
مالیدن سرکه رفع قوه او شود و در این حال هرگاه در خون گرم انداز نرا عاده قوه کند خصوصا چون در خون بز نر
اندازند و هر روز تغییر دهند تا سه روز و عرق و رطوبت سیر سقط قوه اوست و شرب او مقوی جگر و برز و مزیل حصات
و فالج و نقرس و مفاصل و عرق النسا و عسر ولادت با ماء العسل مسهل اخلاط غلیظ و با قوابض قاطع اسهال و ذرور او جهت
رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهردار و جهة قطع نزف الدم و التیام جراحت و محرق مغسول او در جمیع افعال
مثل شادنج و قدر شربتش تا نیم قیراط و داشتن او در جرم سفید باعث قبول وجاه و هیبت و قضای حاجات و در زیر تکیه داشتن
رافع کراز و در دست و پا و تعلیق او بطرف چپ جهة عسر ولادت و در زهیران موثر است و گویند چون خایض مس او کند
این اثر از او زایل میگردد و چون زحل در سنبله باشد او را با کلاب شسته سرمه ترتیب داده اکتحال نمایند و مریخ در میزان
بوده از آهن نیز سرمه ترتیب داده دیگری از او اکتحال نماید و شخص مکحول بالمغناطیس مدت مدید نظر در شخص مکحول با آهن کنند
بر تبه باعث محبت تامه با اول کرده که مافوق آن متصور نباشد و مجرب دانسته اند **حجر بولس** سنگی است شبیه به بوره
ارمنی و زرد ان پیچ تر و ملمع و با نقطهای زرد و سفید گرم و محلل قوی و تدهین بروغن زیتون که بر آن جوشانیده
باشند جهة رفع ماندگی بسیار مفید است **حجر المثانه** سنگی است که در مثانه متولد میشود گرم و خشک و اشامیدن
او جهة تفتیت سنگ گرده موثر و جهة سنگ مثانه بی نفع است و اکتحال او جهة رفع بیاض چشم مفید است **حجر الحمام**
جرمیت که در دیگ حمام منجمد میشود و تیره رنگ و سست و گرم و خشک و دارد و تیه و توتیه سرطان رحم است و ضماد او
جهة رفع سرطان غیر متقرح موثر است **حجر البقر** سنگی است که در زهره و شیردان گاو متکون میشود و بفارسی
باد زهر گاوی و گاو زهره و انرور زانامند و گاو دار و نیز گویند مایل بسیاهی و با اندک براقی و سست و منقط
بسیاهی و بعضی بزردی و باطن او مایل بسفیدی و مدور او سست و ریزه گردیده لاغر میشود و اکثر اوقات فربه میکند

حجر النار

حجر المغناطیس

حجر بولس

حجر المثانه

حجر الحمام

حجر البقر

و باد زهر مذکور بعضی بیضی و بعضی طولانی و بعضی مدور و آنچه در زهره او سکون شود از یکدانگ تا چهار مثقال
میشود و قوتش تا دو سال باقی است در آخر دوم گرم و خشک و در افعال از حجر التیس بغایت ضعیفتر و محلل و مسمن
و مدر حیض و بول و جالی و مفتت حصاة و اکتحال او مقوی بصر و رافع بیاض و طلای او جهة پستی و برص و ثآلیل و بواسیر
و التیام جراحات و با آب گشنیز جهة حمره و نمله ساعیه و امثال آن و با شراب جهة رویانیدن موی سیاه در موضع برص
و داء الثعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوط او که با سرس و با آب چغندر جهة نزول آب و خوردن او
هر روز بقدر حبه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله یا در حمام تا چند روز و در عقب آن گوشت آب مرغ فربه آشامیدن
باعث تسمین بدن از مجربات است و مضر محرورین و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو قیراط و کیفیت اکالاو قال است
و آنچه در روده گاو سکون شود بزرگتر و سبکتر و در افعال ضعیفتر است **حجر الابل** سنگی است که در گاو
گوی سکون میشود و در باد زهر مذکور شد **حجر الحوت** جسمی است که در سرهای بچه شود سفید و صلب و بیضی سینه
گرم و حار و در ریزانیدن سنگ گرده بغایت قوی است **حجر بحری** جسمی است سفید و مدور و صلب و در جوف
او دانه ایست که با صدا و شغل حرکت میکند و از سواحل دریا خیزد و قسمی از آن الکمکت است و یکدانگ تا دو دانگ
او در تفتیت حصاة هر موضع عضوی بغایت موثر است **حجر الافروح** سنگی است که مانند قیشور برردی آب
می ایستد و در استنبل خیزد و مجفف و قابض و یکدانگ او در حال رفع سم عقرب میکند **حجر الرحی** سنگی است سیاه
با سوراخها مانند اسفنج و با صلابت و از جبال طرف مشرق حلب خیزد و در اخر سیم گرم و خشک و محلل و حابس
خون حیض و چون گرم کرده و سرکه سفید بر او ریخته عضو را به بخار او تکمید کنند باعث تحلیل ورم و رافع نزف الدم
و رعاف و خون حیض و داشتن مقعد بر سرکه که در او تافته او را انداخته باشند جهة بروز مقعد و نطول آن جهة تحکیم
بنون اعصاب و قطع عرق و رفع اعیاء و حموم جرم او جهة بواسیر و منع عمل و طلای آن جهة استسقا نافع است
حجر ارمنی سنگی است لاجوردی اغبر و بار ملینه و نرم و املس و قسمی از او سرخ تیره و از ارمنیه خیزد و در دوم گرم
و خشک و مفرح و مسهل قوی سودا و انفع از لاجورد و اسلم از خربق سیاه و جالی کرده و مثانه و مایل به ضعیفه
جهة جذام مفید و مستعمل او مغسول اوست و مضر معده و مغثی و مصلحش کتیرا و عسل و بلیله و انیسون و قدر شربتش تا نیم مثقال
و بدلش لاجورد مغسول است **حجر الیسر** سنگی است سفید و مدور و صاف و از حجاز خیزد و قسمی از آن الکمکت است
و حجر النسر و حجر العقاب نیز گویند چه در آشیان نسر و عقاب یافت میشود و امین الدوله قایل این کلام است و مولف
تذکره او را الکمکت دانسته و ظاهر است که قسمی از او باشد چه الکمکت چهار قسم است دو قسم او سیاه و در جوف

از مجربات است

از مجربات است

حجر الابل

حجر الحوت

حجر بحری

حجر الافروح

حجر الرحی

حجر ارمنی

حجر الیسر

الف مذکور است و دو قسم سفید و با لجلا اشامیدن قلیل او مدر بول و مفتت حصاة و تعلیق او مقوی دل و بر مثانه مدر بول است
حجر بارق سنگی است شبیه بحجر خزف و بقدر کف دست و سبک و اندکی از او جاذب آب کثیر و بر روی آب ایستد و بعد از
جذب آن بقعر آب رود و چون در آفتاب گذارند آب را پس دهد جهت استسقای زقی نافع است که چون مرضی از حوالی
ناف را جراحت بران ببندند جذب رطوبات کند حجر الخماد قسمی از خماهان است و چون رافع خمار است باین
اسم نامیده اند حجر الابیض سنگی است سفید و سائیده او مثل شیر و جهت عسر بول و در جمیع انچه فاد زهر حیوانی نافع است
بدستور او نافع و گویند ان حجر لبنی است و مراد اکثیران از حجر ابیض زجاج آئینه است حجر القیشور سنگی است متخلخل
و سفید شبیه باسفنج و بر روی آب ایستد و گویند نوعی از زبد البحر است و سیاه او نیز میباشد و در اسکندریه اعمال میشود و خرد
در اول گرم و در دوم خشک و محلل و حابس نزف الدم و هر که او را گرم کرده در ان سرکه انداخته باشند جهت ضیق النفس
و طلای او جهت ستردن سری و تحلیل رطوبات و استسقا نافع و چون حک خطوط و نوشته با آن کنند اصلا معلوم نگردد و محرق
او جهت جلای دندان و استحکام لثه و بردن گوشت زیاد و قروح عایره و بثور و رفع اثار و مالیدن او مثل سنگ کف
پا جهت رفع صداع و تقویت بصر موثر است حجر الیشف بفا و بیای موحده عبارت از یشم فارسی و ان سنگی است
در غایت صلابت و بهترین او زیتونی پس سبز مایل بسفیدی است در آخر دوم سرد و خشک و مقوی معده و قاطع نزف
الدم و زحیر و قروح باطنی و خفقان و حرقة البول شربا و با شراب سفید مفتت حصاة و تعلیق او بر گردن جهت
خناق و بر مری و معده بجهت تقویت معده و بر ران جهت عسر ولادت و در دست جهت سحر و رفع چشم زخم و فزع عظیم
موثر و گویند چون قمر در برج آبی باشد و بر او صورت ان نقش کنند تعلیق او جهت جمیع الدم باطنی نافع است
و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسان را شرط دانسته اند و قمر را در ثقیل بودن را برجی شرط دانسته
و قدر شربتش یک دانگ است حجر الخطاطیف سنگی است و ست بقدر سر انگشتی و مایل بزردی و سفیدی و از سراندیب خیزد
و گویند چون بچه خطاف سو بزعفران زرد کنند او کان یرقان کرده ان سنگ سو با بشیان جفدی آورد در دوم
گرم و خشک و شربا و طلای او جهت یرقان مجرب دانسته اند و مفتت حصات و مفتح سده و جهت خفقان نافع است
و مولف مالایسع تصریح نموده که ان سنگی است که چون بچه خطاف را در ایام افزودن نور ماه شکم بشکافند دو عدد
در ان یابند و در طی بیان خواص خطاف مذکور خواهد شد حجر الاحمر نوعی از الماس است برنگ پنج رمان
و تکلیف انشا او سم قاتل است حجر انا غلیطس سنگی است سائیده او مثل خون و جهت دمعه و طرفه نافع است حجر بودو اعرابی
سنگی است که گازران بران رخت میشویند سائیده او مجفف بلغم و جهت قطع سیلان مواد و تجفیف جراحات

حجر بارق
حجر الخماد
حجر الابیض
حجر القیشور
حجر الیشف
حجر الخطاطیف
حجر الاحمر
حجر انا غلیطس حجر بودو اعرابی

و سعال

و سعال و درد مثانه و نفث الدم نافع است حجر النمر سنگی است ابلق شبیه بپوست پلنگ بقدر مغز بادام و از ان
کوچکتر و از یک ماده حاصل میشود و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد و طلای او جهت جراحات و تعلیق ان جهت
منع آبستنی نشان موثر است حجر السطریط سنگی مدور است ضماد محرق او با زفت جهت تحلیل اورام صلبه و با موم
روغن جهت درد فم معده و سنون او جهت تقویت لثه نافع است حجر الرخام سنگی سستی است که بر قبرها نصب
میکنند و اقسام میباشد و مراد از او قسم سفید است در اول دوم سرد و خشک و رادع و قاطع نزف الدم و جهت جراحات
دباغ که جهت تحلیل اورام و رفع استسقا با صمغ و نوشادر جهت بهق و رفع اثار و وزور او جهت رفع بواسیر و اسهال
سحوق او با عسل هر روز بقدر یک مثقال جهت رفع دملهای دموی موثر است و گویند اشامیدن سنگ
مقابر که منقوش به نوشتهها باشد باعث نسیان و شرب او در شنبه و چهارشنبه قبل از طلوع شمس معشوق و قصد
رفع عشق رافع تعشق است حجر اسود باصطلاح اهل صناعه مس سبز است حجر الیرقان حجر الخطاطیف است
حجر الزناد و حجر الاصم حجر النار است حجر البادزهر حجر الحیه است حجر النمر بادزهر معدنی است
حجران باصطلاح اکسیریان زر و نقره است حجر اللازورد لاجورد است حجر الحدید و حجر الهنود حجر مغناطیس است
حجر العاج حجر اعرابی است حجر الماء سیماوج است و گویند اسم شبه است حجر الغاغیطوس حجر غاغاطیس است
حجر المصفی شبه است حجر الاثمد حجر الیس است حجر الدم و حجر الطور شادنج است حجر النور و حجر الکرک
اکتمکت است حجر النمب و حجر النسر و حجر العقاب حجر النسر و حجر البحر راسخت است حجر الشقاق و حجر الشغر حجر القیشور است
و حجر الوبل و حجر الکمان نیز مانند حجر بخرف لب است حجر التیس بادزهر حیوانی است حجر البلور
بلور است حجر حدیدی خماهان است حجر الزیتون حجر الیهود است حجر افرودی حجر الافروح است
حجر الزیبق زنجفر مطبوق است محجل قسیح است حجر ایسوس اسیوس است حدید بفارسی اهن
نامند و نر و ماده میباشد نر او فولاد و ماده او نرم آهن است در دوم گرم و در سیم خشک اند و فولاد
طبیعی راسخ اورقان و مصنوع از نرم اهن را سطام نامند و چون تا بشاخ سرحشه بر و حجر الرخام را با تسویه برادهٔ
مالیده در آتش سرخ کنند بسیار نرم شود و غبار تا راوت و هر گاه با رصاص یا بر قلعی یا بهیج الفار یا زرنیخ
یکبار ازند بر تبه رصاص زهد کداز و دستور چون با نحاس یکبار ازند بعد از ان با بوره نحاس را از و لبور جهت بعایت
زهد گداز و فولاد مصنوع که عبارت متعارف بسیار است طریق ساختن انست که اهن متعارف را در کوره بعضی
با آتش بسیار شدید تا مدتی بتابند و حنظل و صبر و هر چه در تلخی قوی باشد با زهرهای حیوانات سائیده براده

حجر النمر
حجر السطریط
حجر الرخام
حجر اسود حجر الیرقان

ریخته انمقدار بتابند که در جسم او دخل شود و گویند چون آهن را تافته یکبار در روغن کنجد نطفه کوبار دیگر در آب اطفا نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا بخود جزم کند و آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و جهت جراحات امعا و اسهال مزمن و بواسیر و ورم سپرز و تقویت معده و سلس البول و درد مقعد و گویند نمک دیوانه ورفع زردی رخسار و بیضه نافع و شراب آهن تافته در رفع خفقان و استسقا و ضعف جگر و معده و باه قوی‌تر از آب تفته است و حرخ با آهن تافته در اسهال دموی و نزف حیض و استرخا مقعد قوی‌تر است و خبث الحدید و زعفران الحدید است و تمام مذکور خواهد شد **حداة** بفارسی غلیواج و بترکی چلقان نامند در دوم گرم و خشک و گویند در اول خشک است مطبوخ او باکند تا مداومت خوردن ان قاطع بواسیر و اشامیدن قدری از محرق او که مجموع را سوزانیده باشند با اندکی مشک و گلاب جهت ربو و ضیق النفس و سعال مزمن مجرب دانسته اند و مطبوخ مغز او باکند تا و عسل جهت زحیر و بواسیر و سوخته پر او بقدر یک دانگ تا دو دانگ با آب اشامیدن جهت نقرس بعد یل و مجرب است و در رفع عذد بلغمی و سلعه بدیل و تدهین بروغنی که بیضه او سعود را در آن بسایند جوشانیده باشند تا مهرا شود جهت برص مجرب دانسته اند و جهت فالج و نقرس و تقویت اعصاب نافع و خون او جهت ربو و اکتحال زهره او که خشک کرده با آب سر میل در چشم مخالف طرف ملسوع بکشند جهت رفع سموم هوام مجرب دانسته اند خصوصاً چون در آب باران سه هفته در آفتاب گذاشته باشند و چون چشم او سعود در زیر بالین کسی گذارند که او خوابش نیاید باشد مانع خواب است و مبدا **حدق** اسم بادنجان است و باین اسم چیزی است که شبیه به بادنجان میباشند و ان ثمر نباتی است بقدر جوز مائل به پهنی و بیدانه و در باستان هم میرسد و از فواکه است مغیث و نبات او از نبات بادنجان اندکی بزرگتر و رسیده ثمر او زرد و اهل فارس او سعود بادنجان بری و اهل حجاز شوکة العقرب نامند در دوم گرم و خشک و اهل شام حابه بادمیشوند بسیار جالی و قائم مقام صابون و بکوزا و جهت بواسیر سعید بلیده و طلای مجازی او سعود جهت کوفتن اهرام و حبوب از فجات شمرده اند و تدهین روغنی که اجزای او در او جوشیده باشند جهت احیا و تقویت بدن و درد گوش نافع و مهرا او با عسل جهت کرم معقد و مزید خوردن او خطر و مورث کرب و مصلحش سکنجبین است **حدید صینی** خماهان است **حد** جلنار است **حدج** حنظل است **حدق** هر کل که مستدیر و شبیه بچشم باشد **حومل** بلغت بربر نوعی از سپندان کوهی است و بفارسی سپند نامند نبات او بقدر زرعی میشود و از یک بوته چندین شاخ بیرون آید و برگش مایل بسبزی و غلاف های دانه‌های او مدور و مثلث الاضلاع سه خط و با اندکی سرخی و تخمش سیاه و بقدر و ثقیل الرایحه و از مطلق حرمل مراد او ست

حداة

جهة نقرس [illegible]

حدق

حدید صینی حد حدج حدق

حرمل

دشتی ازان را برگ مثل بید دارا و کوچک تر و مایل بسفیدی و گلش مثل یاسمین سفید و غلاف دانه او طولانی و حرمل ابیض باعتبار غلاف او گویند و در سیم گرم و در دوم خشک و قوتش تا چهار سال باقیست و لطیف و محلل ریاح امعا و مولد غلیظ و مبهی و مسمن و مدر بول و حیض و شیر و مسهل سودا و بلغم غلیظ و حب القرع و جلای سینه و نفث از لزوجات و مقوی او جهت تحلیل سودا و صاف کردن خون و نرم داشتن طبع و جهت صرع و تسخین بدن و اعصاب و دماغ و رفع قولنج و عرق النسا و فالج و امراض بارده و استسقا و رفع حزن و عسر و یرقان و نسیان نافع و چون یک اوقیه او را کوبیده با چهار اوقیه آب بجوشانند و آب او سه باشد او قیه عسل و دو اوقیه روغن کنجد بنوشند مقی قوی بغایت است و در تنقیه سینه و اعلای بدن از لزوجات و ضیق النفس و سعال رطوبی بعدیل و هر گاه او سعود بقدر یک رطل در شراب یا آب انگور بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا بربع رسد و روزی تا دو اوقیه ازان تا سی روز بنوشند جهت رفع صداع مزمن و صرع مجرب دانسته اند و اعاده حمرها یکه در وقتی حامله میشده باشند و بعد ازان نشو نمی نماید و باید سه روز متوالی ازان مطبوخ بنوشند و چون پانزده روز صاحب عرق النسا هر شب یکمثقال نیم سوده حرمل ناکوفته تناول نماید رفع ان علت نماید و مجرب است و چون با تخم کتان مخلوط نموده با عسل سرشته مداومت نماید جهت ضیق النفس بعدیل است و چون زجاج عرق اضافه نمایند تقویت حصاة کند و اکتحال او با زعفران و زهره مرغ خانگی و عسل و آب باران سبز جهت ضعف بصر استسلانی و نطول آب مطبوخ او جهت تقویت اعضا و سیاه کردن موی و ازاله قمل و مطبوخ او با آب و روغن کنجد و مداومت اکل ان جهت رفع امراض جگر و سل و ضماد او با روغن بنفشه بر ناف و تهیگاه جهت قولنج مزمن و سعوط عصاره و آب مطبوخ او جهت قطع نزله و حمره چشم و قطور او که در آب ترب و روغن زیتون جوشانیده باشند جهت کرانی سامعه و گری و دوی و طنین و بخور او جهت درد دندان و تعلیق او در لته کبود رافع سحر و گویند نشانیدن او در خانه باعث فرقت و بخور او مبطل این اثرات و مورث غثیان و صداع و مضر محرورین و مصلحش رب و میوه‌های ترش و سکنجبین و ترشیها و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و بدلش قردمانا و گویند تخم سداب است و محلول تخم او که با روغن ابرسا سائیده باشند مفتح افواه عروق و خون بواسیر است و در دو ع او در سیم گرم و محرک باه و مفتح سده دماغی و جهت فالج و لقوه و صرع و رعشه و ریاح اعصاب شرباً و ضماداً نافع و حقنه او جهت عرق النسا و درد کمر و بر بوت کرده و رحم مفید است **حریث** بپای تحتانیه دتای فوقانی نباتیست که در زمین یمن می شود

حریث

ورکش دراز وباریک و مابین اوراق طولی ابهای کوچک و خوشبو در سیم گرم و خشک و منفع سدد و جهت
بدی الفم در رفع بخار دهان و خوشبو کردن ان و دفع اقسام دردهای شکم و قولنج نافع و مصدع و مصلحش کشنیز و قدر
شربتش تا سه درهم و بدلش ربع باسفه است و چون گوسفند از ان بخورد گوشت و شیر او خوشبو و لذیذ می شود
حرمله نباتیست حجازی و از جمله یتوعات و بقدر قامتی و پر شیر و برگش دراز و بمانند برگ بید کوچکتر
و تیره رنگ و ضماد ان را جهت جرب بسیار مجرب دانسته اند **حرف** اسم نبطی حب الرشاد و نباتست
و از جنس تره برگ و بری و بستانی میباشد و رشاد قسم بستانی و ماکول است و در حرف حاء صفت ان مذکور شد
و تخمش اشقر و با طول و برگش مایل بطول و با ترشی و نباتش و در دوم گرم و خشک و ملطف و کشنده کرم
معده و حب القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم و خفقان و قریب العقل با تخم او مضر معده و شبانه و مورث
تقطیر البول و مصلحش کاسنی و ترکه و بری او شبیه الحرافه و شبیه بستانی و از ان بزرگتر و قوی تر از ان در افعال
و بدستور تخم او نسبت بستانی اقوی و مستعمل بستانی است و تخم بستانی در سیم گرم و خشک و بغایت محرک باه
و مدر بول محلل ورم سپرز و قاتل جنین و اقسام کرم و مقوی ذهن و تریاق هوام و مخرج فضول سینه از جهت
الحلاد و منضج خام بطرق مثانه و رفع استرخای بدن و اخراج مواد فاسده و رفع سیلان چرک امعاء و معده
و تقویت اشتها و استیصال سودا و رطوبت غلیظ و تفتیح سده و با آب گرم جهت قولنج و با عسل جهت سرفه
و درد پهلو از خلط غلیظ باشد و با زرده تخم نیم برشت و عسل جهت لکاف عضو سینه و تنقیه موادی که
بسبب صدمه سینه ریخته باشد و بود داده او بغایت قابض و جهت سحج و اسهال بلغمی نافع و مضر است
و معده و مصلحش شکر و خیار و بدلش خردل و تخم تره تیزک و قدر شربتش تا چهار درهم و با تخم نیم برشت
بغایت مبهی و مصلح سینه و جابر شکستگی اعضا و با شیر بز بقدر دو درهم تا ده یوم جهت ازاله برص بغایت
موثر است بشرط امساک از اطعمه و نقول و شربا و جهت منع ریختن مو و ضماد او مسکن درد گزیدن
عقرب و با عسل جهت ورم سپرز و جرب متقرح و قروح شهدیه مر و قوبا و مار فارسی و ریختن موی و با ...
و سرکه جهت عرق النساء و اورام حاره و با آب و نمک جهت انضاج و با سرکه جهت بهق و برص سفید
و با جوز خطاف جهت رنگ کردن موضع که بهرکه ظاهر نشود و با زفت جهت درد سر کهنه و با غار جهت
درد داء الفیل و کمرگاه و با صابون و عسل جهت نمش مجرب و در انفجار دمامل موثر است و نطول طبیخ او جهت
پاک کردن چرک تحت موی و رفع رطوبات اذن مفید **حرف بابلی** نباتیست بقدر بزی و برگش شبیه ببرگ

حرمله
حرف
حرف بابلی

ازب و با خشونت و گلش زرد و تخمش سفید و مدور و در شکل تخم خرفه تره مانند در مازندران کرمله تره نامند
گرم و تر و تندتر از حرف نبطی که حب الرشاد باشد و مدر حیض و مسقط جنین و مخرج ان و مجرب و بله و جهته امراض
بارده و عرق النساء و مقی قوی و مسهل خون بسته شده و تفتیح و جذب و در سایر افعال قوی تر از حرف بستانی و نافع
قیراط کلی و مسهل و مقی اخلاط مرییه و قدر شربتش یکدرهم است **حرف البیض** گویند قسمی از حرف بستانی است
عریض الورق و تخمش بزرگ و گلش سفید و حدتش کمتر از رشاد و خردل سفید مانند و بعضی حرف بابلی را
باین اسم مسمی میدانند ملین و منشف رطوبات و از روغ ازنده و در سایر افعال مثل رشاد است **حرف السطوح**
حرف مشرقیست **حرف مشرقی** قسمی از حرف بستانی است بقدر زرعی و شاخهای باریک و برگها دراز جانبی
مثل نبات خرنوب و شبیه ببرگ شیطرج و از ان نرم تر و سفید و ثمرش مثل فاکه و تخمش سفید و فرنجدل و در حدت
قائم مقام فلفل و در اطعمه بدل ان و گلش سفید و در اطراف او شعبها و در جمیع افعال قوی تر از حرف بستانی
و مطبوخ نبات او با نبات جهت نزلات و رفع اخلاط سینه و تحلیل نفخ موثر است **حرف الماء** نباتی است
که در کنار آبها میروید و برگش شبیه ببرگ تره تیزک و در اول بگونه مستدیر و در آخر با ترشی مایل و او غیر جرجیر الماء
و در میان آبهای ایستاده میروید و برگش با ترشی است تازه او در دوم گرم و خشک و یابس او در سیم و مخرج مواد
بول و حیض و جهته علتهای بارده باطنی و ضمادش جهته قروح و بثور و کلف نافع است **حرشف** اسم نبطی
و بعربیه اشیر نامند و بفارسی کنگر است بستانی او را برگ بزرگتر از برگ کاهو و با رطوبت چسبنده و املس و مایل
بسیاهی و ساقش بقدر انگشتی و تا دو ذرع طول او و در سر او چیزی شبیه بسیبی مجتمع از اجزاء زرد و رنگ و تخمش مایل
بسرخی و با لزوجت و تخمش طولانی و از جو بزرگتر در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول تر است و با رطوبت
فضلیه و مبهی و مدر بول و حابس طبع و سخن کرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا و جهته قرحه نفس و انقباض
اطراف عضل و جراحت امعاء و ضماد او جهته داء الثعلب و خوشبو کردن عرق و موم روغنی را که با بسته مثل او آب کنگر
ممزوج کرده باشند جهته تحلیل اورام صلبه سریع الاثار و جهته برص نافع و نطول او جهته خارش بدن و ضماد بیخ او
جهته سوختگی آتش و التوای عصب مفید و مضر دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلحش ادویه حاره و روغن و سرکه است
و قسم بری را که مراد از مطلق حرشف است برگ سیاه تر و کوچکتر و ساقش پر برگ و خارش تند و در راسش چیزی بقدر
انار و خار دار و تخمش سیاه و غلیظ در اخر دوم گرم و در اول ان خشک و در جمیع خواص قوی تر از بستانی و مصلح
مواد متعفنه و مخرج مواد غلیظ سینه و مضر محرورین و مصلحش سرکه و در تشبهات و طلای اجزای لطیفه کل و با سرکه

حرف البیض
حرف السطوح
حرف مشرقی
حرف الماء
حرشف

جهة جرب و نظول طبیخ جمیع اجزای او جهة خراز و رفع قمل نافع است و قسمی از بری که بساق و کوچک و برفارت
جو بع مانند محلل و مقوی است و صمغ حرشف را بفارسی کنگر زد نامند و ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **حرذون**
حیوانی است شبیه بورغه و رنگ بری درازان کوچکتر شبیه مار کوچک دست و پا دارد و سرش باریک و طول الیاو دو عرض
روزی متلون بالوان مختلفه میگردد و در طبرستان و شکاین ماجه کول و در اصفهان مال طلا نامند و از جمله سموم است
و در خانها و کوهها یافت میشود در سیم گرم و خشک و تعلیق دل او که در لته باشند جهت تب ربع و طلای جلد محرق
او با عسل بی حس کننده اعضا است بحدیکه از قطع و ضرب متالم نگردد و اکتحال خون او جهت ناخنه و سرگین او جهت
بیاض و حکه چشم و ضماد ان جهت تنقیه بشره و رفع جمیع اثار معیده است و سرگین او سفیده و سیکی و در بوشیده شراب میسایند
امین الدوله فرموده که ضماد پیه و گوشت او موی را می برد و تعلیق حردون بر بازو راست مهیج باه و شهوة جماع است
و بدستور تعلیق مهره پشت که ترتیب کرده او باشد بر کمر شخصی باعث شده قوه جماع است از محمد ابن احمد نقل میفرمود که
خوردن یک قیراط از چشم راست او که خشک کرده باشند با آب سداب البته قاطع منی است و یکقیراط از چشم چپ او
با آب نخود سیاه طبیخ و دو استار روغن گاو و لعابات محرک باه و مسخن کرده است و چون حرذون را بکسم صاحب عرق
النسا صید کرده رگ باطن ران او را بسته برضع را تنگاخته ان رگ را بکسم صاحب عرق النسا قطع کند و بعد از ان
بادست ریزه نماید بدون آلتی با نجاهسته رفع ان علت شود و گویند مجرب است و مکرر بصحت رسیده و خوردن گوشت
و مرق او مورث جذام است **حربا** بفارسی آفتاب پرست گویند و حیوانی است شبیه بموش و دنبالش بلند و موی
اش ان و نظر او همیشه با آفتاب در چهارم گرم و خشک و از جمله سموم و خون او مانع رویانیدن موی که کنده
باشد و رافع اثار جلد و طلای آب طبیخ او رنگ بدن را تا چندروز سبز میکند و گوشت او مورث سل و دق است
دیگر هم او کشنده است **حرجان** ملخ بی بال است و در جراد مذکور شد **حرزة البقر** حجر البقر است **حرزة الحماد**
حجر الحکارات **حرجل** ملخ بزرگ سبز است **حربث** نبات مشتله مار ماهی است **حریق املس** بلغت اندلس
طلوب بیعه مانند **حس** بضم حا خاک خالص و بکسر و فتح خاک سنگ دار است **حریقه** طعامی است
که بفارسی کاچی گویند **حرمل ابیض حرمل عربی** قسمی از حرمل است و مذکور شد **حرمد** طین سیاه است
داخجه لون و رایحه او متغیر شده باشد **حرمط** اسم عربی ازاد درخت است **حرمانه** اسم نبطی مرزنجوش است
که جرجیل سیز گویند **حرشاء حرشا** بشین و تای مثلثه خردل بری است **حرض** اشنان است **حریر** ابریشم است
حرفقان اسم سنگ است **حرب** طلع است **حراب** اسم عربی اشترغاز است **حرز الشیاطین** علف

اطریلال است **حرید** بجید و طوس است **حنا** لستانیه و بری قسمی شبیه و از منطلق او مراد لستانی است و در مازندران
انار بچه گویند ساقش بقدر انگشتی و درازان بارکتر و شاخهای او باریک و منشعب از بالای ساقش بر شفه و قبه او شبیه بقبه
زردک بری و مایل بزردی و تخمش عریض و مایل بطول و تند طعم و با عطریة و برگش شبیه ببرگ گشنیز و درازان بسیار
ریزه تر و تخمش شبیه بزردک و سفید اندام و با اندک تندی و طعم او بدستور برگ او مرکب از طعم زردک و رازیانه
و مهار بخت و سعید جر جانی و ابن تلمیذ گویند که در طبرستان او را جعفری نامند و ظاهرا جعفری قسمی از بری او
باشد چنانچه مشاهده شد در اول دوم گرم و خشک و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و معطش و جهت
رفع سم بارده هوام و بدبوی دهان و تقویت معده بارد نافع و مصدع و موجب ماه و جاب و بثور در محرورین
و مصلحش سویق و آب سرد و کاسنی و ترشیها و بقول بارده است **خرا و بری** و خراة نیز گویند دو قسم است یکی
از جمله سداب بری شمرده اند یکقسم او در مازندران جعفری نامند برگش شبیه ببرگ کرفس و بقدر برگ گشنیز
و تخم او سبز و خوشبو و بهترین اقسام و گرم تر از لستانیه و جهة ریاح و ادویة قاتله بارده و سم عقرب و تقویت معده
نافع و مجفف منی است و قسمی دیگر ساقش باریک و بقدر زرعی و پر گره و برگش شبیه ببرگ سداب و بار غب
و خوشبو و طعم او تلخ و تخمش با لجذان و زرو فرا عبارت از ان تخم است و بفارسی دینارویه نامند در سیم گرم و خشک
و مانند سداب جاذب است و مقوی معده و جگر و محلل ریاح و هاضم و منفتح سده جگر و سپرز و مسخن گرده و مثانه و مبقی
و منقی مثانه و مجاری بول و رافع خمار و بوئیدن او جهت زکام و رطوبت دماغی و برودت دماغ و ضماد او
جهت تسکین درد و ورم بواسیر و طلای کل او در برگشاد با عسل جهت جراحات و اکله و ضماد جمیع اجزای او
با شراب یا روغن بنفشه جهت رفع سم هوام و نیم درهم او با اندک شراب جهت گزیدن هوام نزبا نافع است
و دیسقوریدوس با کاسنیه او را جهت سعال یابس مفید میدانند و تخمش در افعال قوی تر از اکثر اجزای او است و مضر
و مجفف منی و مصلحش بار نجبویه و بدلش سداب است هر گاه از اقسام دیگر موافق شود قدر شربتش تا سه درهم
و از تخم او تا مثقال **خراز الصخر** چیزی است که بر روی سنگهای نمناک میروید سبز مایل بسفیدی و چون بدست
مالند رنگ حنا مشابه گردد و مصر حنای قریش و بفارسی گل سنگ و بدیلمی سنگ حنا گویند سرد و خشک و با قوت
جالیه و ضماد او جهت اقسام قوبا و قطع نزف الدم و تسکین حرارت اعضا و ورم حاره و ورم نهاد
و با عسل جهت یرقان نافع است **حزنین** لغت عربیه است و کف الدابه و کف الکلب مرده و مهیا نزد صاحبفن و جلی
حرمانه و مراد از او جنیت سطر و سعید مایل بتیره که وزردی طعم او بتریج مایل بتلخی و امین الدوله فرموده از

بهمن سفید دانسته و نبات ابهوه برگش شبیه برگ سیب و عریضتر و مزغب و ساقی مجوف از وسط آن رسته مابین زردی
و سرخی و مزغب و برگهای ریزه احاطه ساق نموده بلندی او تا دو ذرع و مخروف بجهة اسفل و گلش بکه ملاتق زمین باشد
و در سر او چیزی متخلل مثل اسفنج و در وسطش با برگ رطوبت و غارهای ریزه در اطراف او و گلش مایل بسفیدی و
زردی و تخمش محیط ساق مثل فرفیون و بد شبیه و شاخ و منبت در دیگ اینها در بلاد شام و کوهها و جبال المقدس
و طبرستان و بهترین او نرم و تند بوی با شیرین است در وسط دوم خشک و در اول سیم گرم و با شراب یا فیه و قوتش تا بیست
سال باقی است و ملطف و محلل اخلاط و مبقی و مقوی احشا و جهت رفع صداع کهنه و منع تصاعد بخار و تقویت
دماغ و قطع نزلات و رمد و درد اماه و لثه و سیلان و سعال و ربو و ضیق النفس و قولنج و ریاح غلیظه و ضعف جگر و سپرز و با عسل
جهت حصاة و مداومت آن با سکنجبین دو درهم جهت استسقای لحمی و زقی و با پکخان جهت [illegible]
تخم خربزه جهت کرده و با گلنار جهت قطع سیلان خون و با آب کنا(?) جهت ساقط کردن بواسیر و مداومت خوردن
او با آب کرفس جهت کلیات انکه در اینان بهم رسد و با خیار جهت رفع مفاصل و عرق النسا و ضماد مطبوخ مهرای او با [illegible]
و سیر و روغن زیتون جهت فالج و لقوه و کزاز و خدر و عرق النسا و قطور او در گوش جهت گرانی سامعه و اکتحال
او جهت قطع بیاض و ناخنه و سلاق و آشامیدن او جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه اجماعی اطبا است
خصوصاً با شراب و بدستور طلا کردن و آشامیدن منقوع او در شیر تازه بقدر یک [illegible] موجب عدم تاثیر سموم است
تا مدت یکسال و گویند تا مدت العمر و با آب ملک جهت سقط و ضماد تازه و خشک او جهت منع ورم جراحات و التیام
آن بغایت مفید و گویند مضر ریه است و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و مؤلف جامع بیان [illegible]
که صنفی از او در شام بهم میرسد که شبیه [illegible] عظیم و صلب است و رفع اثر سموم را در غرض [illegible] مخصوص دانسته اند
حزم سراج القطرب است **حسک** بفارسی خار خسک مانند بری و بستانی میباشد و بستانیه بهتر است
شبیه نبات هندبا و شاخهای او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه ببرگ زیتون و شاخهای او خار
دار و ثمرش صلب و سه پهلو و از نخود کوچکتر و سفید و عطر او تند و مرکب القوی و خشکی او غالب و جالی و مدر
بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصاة و منضج و رادع و ملین و رافع قولنج حار و با شراب
جهت ادویه سمیه و ضماد و عصاره طبیخ او جهت ردع ورم حار و منع حدوث آن و ریختن مواد و با عفصا(?)
و عسل جهت قلاع و عفونت دهان و ورم عضل حلقوم و درد لثه و اکتحال عصاره او مبرد و مجفف و رادع
است و دو مثقال عصاره خشک بری او با شراب جهت سم افعی و پاشیدن آب طبیخ او جهت بر طرف نمودن [illegible]

حزم
حسک

کیک

کیک بغایت موثر و چون نخود او را با آب تازه مکرر پرورده کنند در تقویت باه بی‌عدیل و قدر شربتش تا چهار درهم
و مضر سر و مصلحش روغن بادام و روغن کنجد است و تخم او در افعال مثل عصاره او است و روغن او که از آب و روغن
کنجد با زیتون ترتیب داده باشند طلا نمودن و حقنه او و آشامیدنش جهت قوه باه و درد مفاصل و سکو کردن ریگ
و حار و درد کمر و کرده و عسر البول و بچکانیدن و مالیدن او در احلیل و عانه و کمر جهت حصاة کرده و مثانه موثر
و قدر شربتش تا هفت مثقال با مسخج یا به بنیدر عسل و چون حسک دانه سه با شیر تازه سه بار پخته خشک کنند در تقویت باه
عدیل ندارد **حنو** [illegible] و او اسم مایعانیست که از چوب و غیر آن ترتیب دهند بطریق قهوه توان خورد
حنل بفتح اول و دوم گرم و خشک و بخته او مقوی معده و هاضمه و مصلح طعام فاسد شده و جهت خوشبوئی
دهان و ازوق و با شراب جهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید و قدر شربتش تا چهار درهم است و استعمال زیاله نیز جایز است
حِشل بکسر اول و سکون ثلثه اسم تخم سوس مار است **حسکه** بلغت مصر سبتاح است **حن لبه** اسم فارسی
حصی لبان است **حن یوسف** اسم فارسی حاشا است **حشیشة الزجاج** گیاهی که در شوره زار و مواضع مرطوب روید
و شاخهای او باریک مایل بسرخی و برگش خشن و مزغب و بر شاخهای او چیزی شبیه به تخم و بقدر برنج و خشن و بسیار
تلخ و بر جامه می‌چسبد در دوم سرد و تر و محلل اورام و رادع و منضج سده و جالی و قابض و چرک زجاج را با کلیه
زایل میکند و از این جهت باین اسم مسمی است و زایل کننده بواسیر و [illegible] عصاره او با شکر جهت [illegible]
کهنه بسیار موثر و ضماد عصاره او جهت اورام حاره و با سفیداب جهت حمره و نمله و با قیروطی و روغن حنا
و با پیه بز جهت نقرس و مالیدن برگ او جهت قوبا و غرغره او جهت ورم لوزتین و با روغن گل جهت درد گوش مفید
و مضر سر و مصلحش نبات و خشخاش و قدر شربتش تا دو درهم است **حشیشه** اسم اصطلاحی قنب است **حشیشة
الداحس** گیاهی است منبتش سنگ لاخها و برگش شبیه ببرگ عدس و از آن بزرگتر در آخر دوم گرم و خشک
و محلل و لطیف و ضماد او جهت داحس و قروح شهدیه نافع است **حشیشة العلق** امین الدوله گوید که او سعد
در گیلان [illegible] نامند و از جمله بوده است و در مازندران او جی گویند و آن شبیه بسوسنبر و مایل بسیاهی و خوشبو است
و [illegible] اخراج زلوی در حلق مانده نماید و در سایر افعال قوی تر از اقسام فودنج است **حشیشة العقرب**
[illegible] است و بلغت حجاز [illegible] است **حشیشة الکلب** فرفیون است **حشیشة الربیع** گیاه [illegible] است
حشیشة الخراسانیه [illegible] است **حشیشة الطحال** و **حشیشة الدود** [illegible] است و حوانه را نیز باسم
اخیر نامند که در قدیم مشهور بار بعته اربعین بوده و الحال [illegible] خوانند **حشیشة السلطان** و **حشیشة اللحاة**

حنو
حنل
حشل حسکه حن لبه
حن یوسف حشیشة الزجاج
حشیشه حشیشة الداحس
حشیشة العلق
حشیشة العقرب
حشیشة الکلب حشیشة الربیع
حشیشة الخراسانیه حشیشة الطحال حشیشة الدود
حشیشة السلطان حشیشة اللحاة

حشیشة البراغیث
حشیشة المعدن

السن است حشیشة البراغیث بلغت شام گیاه و دوقسم سو نامند و در عراق مراد ازان گیاهی که کیک سود دفع میکند
و در طبرستان کیک کوبند و قسمی از دو قسم شمرده اند حشیشة المعدن گیاهی است سفید و صلب قریب بسنگ
و چون شکسته شود اجزای او ریزه میگردد و با روغن چون مشتعل گردد شعله بر طرف نمی شود و رایش سمندر نامند
و در هند خادات ملوک میکنند و او جالی و مورث صحت و طراوت است حشیشة الاوحام امدریون است حشیشة
السلطان حرف ابیض است حشیشة الاسد سه العدس است حشیشة السعال فنجرنون است حشیشة الافعی بلیکات
حشیشة السوداء بادرنجبویه است حشفیفل شقاقل است حصرم بکسر اول و فتح ثالث بفارسی غوره

حشیشة الاوحام حشیشة السلطان
حشیشة الاسد حشیشة السعال حشیشة الافعی
حشیشة السوداء حشفیفل حصرم

و بعربی عقبلا نامند و ان انگور نارس سبز است در اول و دوم سرد و در آخر ان خشک و عصاره ان سرد و خشک تر
و مطفی حرارت خون و صفرا و قاطع صفرا و مقطع بلغم معده و مقوی جگر و بدن و حابس طبع و مانع انصباب
مواد و رافع سستی اعضا و تشنج و فساد خشک او جهت خوشبو کردن عرق و جوشش بدن و حصف و خارش و سستی
بدن نافع و مضعف معده سرد و مضر باه و مولد ریاح و مغص و مورث عطش در بعضی امزجه بجهت تکثیف و مصلحش
گلقند و انیسون و انجیر و بدلش ریباس و ترشی ترنج است و رب غوره قاطع تشنج و مسکن حرارت و التهاب معده
و جهت اسهال مراری و برانگیختن اشتها و حفظ جنین و تقویت احشا و غثیان صفراوی و رفع خمار و منع قول
مواد و بارب انار میخوش جهت تب صفراوی مجرب و عصاره او که در آفتاب خشک کرده باشند همین اثر دارد و جهت خناق
و ورم حنجره و قی الدم و رعاف و سقوط لهاة و قلاع و طلاء او با آب کشنیز جهت کثیف بایسر و فرزجه او جهت تنقیه
و اصلاح رحم نافع و با سرکه جهت تواصیر و چرک گوش و غرغره او جهت ورم حلق و حقنه او جهت قرحه امعا و سیلان
رطوبات رحم و اکتحال او جهت دمعه و انتشار و حشونت اجفان و ناکل معده وات او در افعال مثل عصاره او
و مقوی قوه ماسکه معده و چون توتیا را بان پرورده کنند و بدستور سایر ادویه عین را بغایت مقوی فعل
ان است و مضر سینه و مورث سعال و مصلحش گلقند و شربت خشخاش و قدر شربت عصاره او یک مثقال و بدلش آب
سیب ترش و سماق و شربتا و که از آب غوره و قریب بشیرینی جهت سه جزو و عسل کف گرفته یکجزو ترتیب داده تکمیل
برو گذشته باشد جهت رفع وبا و تقویت ضعف و قولنج نفخ بغایت مؤثر و در سایر افعال مثل عصاره است حصی
لبان المجادی بفارسی حص لبه نامند و او صمغ مغز دیمی است و کلام عبارت ازاو و مؤلف تذکره گوید
که اکثر اهل این صنعت تحقیق ننموده اند و بعد از تفحص بسیار تشخص کرده ام که صمغ جوز است و در اول تکون
صمغ مذکور بقدر دانه گندم ظاهر شده بتدریج بقدر خربزه میشود و بوی ان مرکب از بوی مصطکی و کندر

حصی لبان المجادی

وخوی نیز

و خوشبوترین صمغها و سفید مایل بسرخی و سیاهی و محلل و جاذب و در دوم گرم و در اول خشک و مقوی دل
و مورث سرور و خابیدن او جهت تقویت لثه و طلاء او جهت حبس کردن نزلات و قطوران بار و غنها
جهت درد بار دگوش و نشامیدن او جهت مغص و تقویت معده و دماغ و ادابه رطوبات و کلیلد او نافع و قدر
شربتش تا دو درهم و مصنوع محرور را مضر و مصلحش روغن بنفشه و خشخاش و بدلش لادن و مصطکی بالمناصفه حصی الاسفنج

حصی الاسفنج
حصی الکرمس حص حصاة
حنفص مکی

حجر الاسفنج است حصی الکرمس بکاف مهمله و بجای معجمه طلبوب است حص ورس است حصاة بفارسی
سنگ ریزه نامند رادع و مجفف و سائیده او مثل غبار جهت نزف الدم جراحات و رفع ورم ان مفید است
و انداختن او در کوزه اب مصلح غلظت او و مقوی احشا است حنفص مکی و هندی میباشد و مکی او
بفارسی فیل زهره و بیونانی لوقیان نامند و ان عصاره برگ و تخم نبات است خارناک قریب بسه ذرع
و پوست او که هی رنگ و در کش سیشبه بمرکشاد و ثمرش شبیه بفلفل سیاه و املس و طعمش تلخ و بهترین او برون
زرد مایل بسیاهی و درونش مایل بسرخی و چون در اب اندازند کفا در رنگ خون گردد و در آتش ملتهب شود و با قیق
و مرارت باشد و مغشوش او که از رب و آب مزه و صبر و مرو زعفران علیه رنگ مکول و در رنگ خلل نمی شود و باطل او
با قوة مشابه و او معتدل در حرارت و برودت در دوم خشک و قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل او کثر از
ردع و اشامیدن او جهت اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق و احتباس خون و نفث الدم
سینه و سرفه و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و یرقان سیاه و زحیر و گزیدن سگ دیوانه و حرارت کرده و التهاب
و تشنج حقنه او جهت اسهال مزمن و قرحه امعا و غرغره او جهت ورم حلق و مضمضه او جهت تقویت لثه و قطور
او جهت چرک گوش و ضماد او جهت شقاق مقعد و رحم و تقویت موی و منع نزلات و اورام و اکتحال
او جهت جرب و حکه و سلاق و ضعف بصر و دمعه و رمد و منع نزله نافع و مضر تبرز و مصلحش انیسون و حماما
و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم و بدلش حنفص هندی است و ان عصاره فیل زهره جست و در
جمیع افعال قوی تر از حنفص عربی است مگر در ردع و او سیاه تر از قسم مکی باشد و ممزوج او از زرنگ
و خستین و منهلان را استعمال نباید کرد و بدلش صندل سفید و فوفل بالمناصفه است حفاء بفا و الف
عربی بردیت جفج بفتح حا و سکون فا اسم روده است که بفارسی شیردان و هزار خانه گویند حقوق
حقرتق بعاف اسم بقلة الحمقاء است حقیق اسم ماست است حق قونشی اسم ترکی مها قرت است حلبه
در گیلان بکاو مجمه و در اصفهان شنبلیله نامند و از حبوب معروف است و قوتش تا دو سال باقی است

حفاء
جفج حقوق
حقیق حق قونشی حلبه

ودراول خشک ودوای لعاب او منضج وملین ومحلل ومبهی ومدر حیض ومغزریه وبا رطوبت فضلیه وباعسل چون طبخ یابد مسهل
ومنقی امعا جهت مواد وجهت سینه وسرفه وربو وبواسیر واورام باطنی وطبیخ او با تمرهندی وانجیر ومویز کرابا وبا عسل
بقوام آورده جهت درد سینه مزمن وقرحه آن وضیق النفس وآب برسیاوشان مجرب ونطول طبیخ او جهت تسهیل ولادت
واسقاط مشیمه وتنقیه رحم وخارش جهت اورام صلبه ظاهری وباطنی وورم سپرز ودرد رحم وریختن موی وکچلی
ناخن وشقاق بارده وسوختگی آتش وسعفه ونخاله وکلف وتاثیر آثار وحقنه او جهت زحیر وطلای او جهت رفع حرک (?)
وخوبی رنگ رخسار وبا مویز جهت منع تولد قمل وقطور نقیع او در گلاب جهت دمعه وسلاق وحمره وبقایای ورم چشم
وارد او با بوره محلل طحال وبا انجیر جهت گشودن دمل وبا روغن گل سرخ وسرکه وآرد جو جهت اورام حاره وباعسل رشته
مابشنه جهت لستین بدن واصلاح کرده بعاب مرزه مصدع ومغثی ومضر انثیان ومواد خلط غلیظ ومصلحش سکنجبین
وبیسون وقدر شربتش از گیاه او تا ده درهم واز تخم او تا پنج درهم ومدبرش تخم کتان ونبات او مرقد خون وجهت درد کمر
وجگر وسردی شانه وتقطیر البول ودرد رحم وضماد او جهت تقویت موی نافع است وروغن او که از تخم او گیرند گرم
ومحلل وملطف وملین صلابات ومنضج دبیله وجهت کلف وزردی وموی وقرحه رخسار وبا موم جهت شقاق وباد و تیر (?)
کلف جهت جلای بشره مزر است **حلق** چیزی است بحجم شیادن وترش طعم که درمیان از برگ درختی که در تنور
گذاشته باشند مرتب میدهند ونباتش شبیه بعلیق وثمرش مثل خوشه انگور ودانه اش مثل عنب الثعلب وبرگش مانند برگ
تاک است آشامیدن او با آب سرد جهت رفع صفرا وازاله خمار والتهاب معده بعدیل وقدر شربتش تا پنج درهم است
حلیب بباء موحده قبل از یای تحتانیه وبای بعد از آن دوائیست هندی یا حبشی شبیه بسورنجان در دوم گرم
وخشک ومسهل بلغم خام ومسهل گرم واخلاط غلیظه ومقوی مبان (?) وجهت نقرس ودرد مفاصل نافع وقدر شربتش تا سه
درهم ومضر سپرز ومصلحش کتیرا وکاسنی است **حلفاء** نوعی از بردیا است که از آن حصیر وحصال (?) ان ترتیب میدهند ودر
اصفهان قسمی از پیزر را مانند دراول گرم ودر دوم خشک وپخته آن با عسل وسرکه کم کشنده جثه گرم است
چون سه روز پیوسته بنوشند وشستن سر با مخرق او جهت خزاز وقروح ابریه وداغ کردن بشاخهای او که آتش
افروخته باشند جهت قلع ساعیه وچون سه بار تکرار نمایند جهت منع زایل شدن او در دم رخوه نافع است **حلاب**
گیاهی است بقدر شبری ودر اکثر امکنه ومعموره میروید برگش بسیار باریک وبدستور شاخهای او وگلش ریزه وسفید
وتخمش بقدر خردل ودر دوم حرارت است در سیم سرد وخشک وضماد آب او با آرد گندم جهت التحام عضو شکسته وکوفتگی
وطبع آن وباجا جهت خارش کف دست مفید ومانع زایل شدن آن وجهت سیلان زرداب مفید است **حلیت**

حلق
حلیب
حلفاء
حلاب
حلیت

بناهشتاه فوقانیه بعد از یاء تحتانیه وقبل از آن اسم صمغ انجدان است واو را حلیت طیب گویند وملتتن (?) او خیر
صمغ کرده پر وبدبوی است وگویند از انجدان سیاه حاصل میشود وبفارسی انگژه گویند وطیب از قسم سفیدان که مشهور
بکلیه بر است وبهترین اقسام است وخوب مایل بسرخی وصاف وتند بوی باشد است که چون در آب حل کنند
مانند شیر شود در چهارم گرم ودر دوم خشک وقوتش تا هشت سال باقیست وملتتن او در سیم خشک وبوی او شبیه بوی گندنا
ولعابت کریه وبا قوه سمیه وتریاقیه او غالب وبفارسی انگژه ودر اصفهان انگشت گنده نامند وقسم قاتل جنین
ومخرج آن ومحلل قوی ومدر بول وحیض وجاذب خون بظاهر جلد ومبهی وجهت تحلیل ریاح وخون منعقد وتب ربع
ودفع رطوبات ودرد مفاصل وگزیدن هوام وسگ دیوانه واسهال رطوبتی ومغص ریحی وبلغمی وفالج ورعشه وامراض
بارده دماغی وبحة الصوت وخشونت حلق وشوصه بلغمی ومخرج اقسام کرم معده ومفتح خون بواسیر وبا زرده تخم مرغ
جهت سرفه خشک ودرد پهلو وبا انجیر جهت یرقان سددی وبا شراب وفلفل وسداب جهت کزاز وبا کیچا (?) جهت
جمود شیر وبا آب خاکستر وآب دریا جهت شکاف عضو وبا مویز وفلفل جهت گشودن حیض وبا شراب جهت امراض
عصب وبا سیر وجنطیانا جهت سگ دیوانه وبا آب باران (?) جهت رفع حرکت وسیلان باطنی وبا جوارش (?) جهت اسهال
رطوبتی وبا ادویه مناسبه جهت برودت معده وجگر وسپرز واستسقا وسستی بدن وزردی وکدورت رخسار وضماد
او جهت داء الثعلب ودندان کرم خورده وریزانیدن او وطلای او در خارج جهت تسکین درد دندان وزخم گزیده
سگ دیوانه ومنع مقاربت هوام ورفع مضرت بکام زهردار ودماغ (?) وبا روغن زیتون جهت گزیدگی عقرب
وبا قیروطی جهت ثالیل وعقده وبا انجیر خشک وسرکه جهت توتیا وبا زنگار وزراج جهت بردن گوشت زیاد که در بینی متکون
شود وگذاشتن او در احلیل باعث نعوظ شدید واکتحال او با عسل جهت قوه باصره ونزول آب وبیاض ظفره و
طبیخ او با انجیر وزوفا جهت دندان کرم خورده وگذاشتن بر اورام جلد بعد از شکافتن آن جهت اخراج جراحت
آن و حزه (?) او با عسل جهت ورم لثات وبا سرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده بخور وحمول آن جهت اخراج جنین
مرده وبستن او در پارچه وگذاشتن او در محراب مانع تکون کرم در آن مزرعه وباعث گریختن هوام آن گردد ومنع
وبدستور بر هر چه بمالند هوام از آن گریزان شود وقطور جوشانیده او در روغن زیتون جهت کری کهنه ودرد
گوش ودوی وطنین نافع ومضر دماغ وجگر ومصلحش انیسون ومضر شش ومصلحش کتیرا وبوی او مضر بمحرورین
ومصلحش بنفشه ونیلوفر وآب سیب وشربت صندل واکثار او مورث اسهال دق وتب وخارش مثانه (?) ومصلحش
آب مورد وسیب وصندل وقدر شربتش از یک دانگ تا نیم مثقال وبدلش جاوشیر وسکبینج وگویند مطبوخ عرطنیثا (?)

حلبوب

که بیخ انجدان باشد بدل اوست **حلبوب** بلغت بطی گیاهی است بقدر شبری و پر شاخ و بسیار گره و شعبهای
ریزگرهای او دسته و برگش کوچکتر از بادروج و مغروشش و یک روی او سرخ و نوع ماده او خوشه
تخم دار و تخمش از بطم کوچکتر و هر دو عدد بهم بسته و ساق او رطوبت و نوع نر او بخلاف آن و کوچک و سیدر
و بیخ او هر عدد مستدیر بقدر تخم کبوتر یا بیست و دیگری صلب و بهم بسته مثل حشفه حیوانات در دوم گرم و خشک
و محلل ورم بارده و ملین طبع و سی مثقال از آب مطبوخ او مسهل رطوبات مائیه و مره الصفرا و حمول برگ ساده

حلزون

او بعد از طهر و خوردن بیخ صلب آن باعث حمل بر حرد ساییدن و حمول زران باعث جماع بسیار است **حلزون**
بفتح اول و ثالث اسم کل حیوان صدفی است و بری و بحری و نهری و ... واعم از صدف و آن مخصوص جلد بحری
آن حیوان است و بیخ و ورع و اظفار الطیب و حلیب و خطاف الغراب و فرفرا و دلینس و صدف مروارید و نطاح
و غیرها از انواع حلزون اند و جلد بحری او در دوم سرد و خشک و خواص آن در صدف است انشاء الله مذکور میشود
و گوشت او در دوم سرد و تر و گوشت دلینس که در مصر ام الخلوم گویند از اقسام بری او مسهل و الطف و سریع الانحلال و خون
صالح است و جهت جذام و جرب و حکه و جنون و سوداء نافع است و گوشت سایر حلزون مولد بلغم و مسدد و قاطع خون
و تسکین و التهاب صفرا و ضماد آن جاذب پیکان و امثال آن از بدن و جهت تحلیل رطوبات سوء القنیه و قروح و ورم
نقرس و جذب زهر سگ دیوانه گزیده و طلاء رطوبت او که گوشت او سوراخ کرده نزدیک آتش داشته گرفته باشند
با بر معاف و جبر التویه رشته جهت التیام جراحات چشم و تحلیل اورام مزمنه او مفید و بیعدیل است و گوشت
مجفف مسحوق او مدر حیض و با برد کندر جهت التحام جراحات خصوصاً عصبانیه و اکتحال سوخته مجموع او با عسل جهت
رفع آثار قرحه چشم و طلاء او جهت جرب متقرح و بهق و جلاء دندان و با بر که جهت قطع رعاف و مالیدن
رطوبت او بر جبهه جهت منع ریختن مواد بچشم و بر حوالی گوش جهت ورم و رفع رطوبات غایره گوش و طلاء گوشت
محرق او با قطران بعد از کندن موی و شعر منقلب جهت منع روییدن آن موثر و فرو بردن گوشت خام او جهت
درد معده و با بر جهت قولنج و درد مثانه نافع است و گویند با خاصیه متعلقات جلیه را بسیار نرم میکند و چون
گوشت او را با نبل او نوشادر و ضفدع و کبریت و سندروس او نمک سائیده تقطیر کنند افعال قریب در تریاق
نماید و ... عقد کنند **جلینا** نوعی از یتوعات و برگش مثل برگ زیتون و شیرا و جهت تأکیل نافع است
حلیفه خراطه بریه است **حلیمو** اسم فارسی بیخ حماض بریه است **حلاول** مصطکی است **حلم**
قراد است بضم قاف **حلباب** لاعیه است و گویند لبلاب است **حل** بلغت حجاز سمسم غیر مقشر است

حلیب

حلیفه حلیمو حلاول حلم

حلباب حل

حلاق الشعر حلحل حلاحل حلوسیا حلاوینون

حلوای قبیده حلوای لیسا

حماما

و بلغت اکسیریان زیبق را نامند **حلاق الشعر** نوره است **حلحل** و **حلاحل** بصل است **حلوسیا** کبر است **حلاوینون**
اسم یونانی مامیثا است **حلوای قبیده** اسم فارسی ناطف است **حلوای لیسا** اسم فارسی زلابیه است **حماما** بلغت
بطی اسم نبات شجری است سبک و شاخهای سرخ یاقوتی مانند خوشه و با صلابت و گلش ریزه مثل حیری فارسی و برگش
شبیه به برگ فشرا و تند و خوش بو و تخمش بسیار لذاع و حبشا و ارمنی و طرابلسی و بهترین اقسام است و قسمی باشد که در
آنجا میروید و در شام یافت میشود مایل بسبزی و بوی او شبیه بسداب و قسمی قبطی او غیر سبک و سطبل و پر تخم و تند بوی
و سفید مایل بسرخی و بهتر از مایله است و قوت حماما تا هفت سال باقی میماند در اول سیم گرم و خشک و مفتح سده سپرز و جگر
و مقوی او مدر بول و حیض و مسکر و منوم و محلل ریاح و منقی معده و مورث سرور و طبیخ او جهت نقرس و ورم مزمن جگر
و ضماد او جهت صداع و تفتیح و تحلیل اورام حاره و گزیدن عقرب و با موز جهت ورم چشم و با فرزجات جهت ورم
رحم و با اکحال جهت امراض چشم نافع و مضر معده و مصلحش تخم کرفس و مورث کسل و خواب و مصلحش دارچینی و قدر شربتش
تا دو درهم و بدلش بوزن او اسارون است یا مثل او قرنفل و یا وج و چون او را با سرکه و دارچینی عرق کشند و عرق
او را با عسل آمیخته در آفتاب بگذارند در جمیع افعال و تفریح زیاده تر میکند **حمص** بفارسی نخود گویند و بری
و بستانی میباشد و بری او را گیاه شبیه بگیاه بستانی و تیره تر و کوچکتر و ترش مایل بسرخی و دراز و با تلخی است
و گرم و خشک تر از بستانی و منقی و مفتح سده جگر و سپرز و گلیه و جالی جرب متقرح و قوبا و ملین اورام بن گوش
و انثیان و با عسل منقی قروح و جرب و سرطان و بستانی او بهترین حبوب است نزد بقراط در دوم گرم و در اول
خشک و تازه سبز او در اول تر و قوتش تا سه سال باقی میماند و ملین طبع و مدر بول و حیض و عرق و زیاد کننده شیر
و منی و مبهی و مقوی باه و سمن بدن و مقوی حرارت غریزی و مولد خون صالح و کثیر الغذاء و منبه اشتها و آب
طبیخ او با قدری نمک با قوه تقطیع لزوجات و مفتح سده است بسبب کسب ملوحت و مدر بول است بسبب حرارت
و بانی مهینه جهت درد سینه و قروح شش نافع و با شیر تازه و جهت کرمهای دراز که از خنج باشد و تب با او نباشد
و چون با تب باشد بجای شیر با آب بپزند و چون یک شب در سرکه خیسانیده ناشتا تناول نمایند در آن روز چیزی دیگر
نخورند جهت کشتن کرم معده مجرب دانسته اند و چون در آب خیسانیده خام تناول نمایند و آب منقوع او را با ادم و کشکنجبین
عسل بنوشند جهت اعاده شهوه جماع مایوسین بیعدیل است و چون هریسه از آن ترتیب داده با برکه بنوشند
و در طبیخ او بنشینند جهت اصلاح امراض مقعد و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعد بهترین ادویه است و خوردن او
با پیاز و طعام معین هضم و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و مدر فضلات و در افعال قوی تر

حمص

ارسفید و با قوه تریاقیه و جهت استسقا و جذام و یرقان سده و سده جگر و تحلیل ریاح و غسول و طلاء
اقسام او جهت خارش اعضا و صداع و رفع زردی رخسار و سعفه و خزاز و کلف و تقویت موی و رفع پا چینی
عضو و امراض مفاصل و خوردن برشته او که سرو شده باشد جهت بواسیر و مری آزموده است و روغن نخود
که با قسط بدستور بجه در دستورات مذکور است گرفته شود در سیم گرم و خشک و تند و با قوه نافره و بغایت مقوی باه
و مبهی و جهت تسکین درد دندان و امراض لثه و تعدیل و جهت دردهای بارده و جذام و قوبا و امثال ان بغایت
مؤثر است و نخود سبز تازه مولد فضول و نفخ او جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع است و از خواص نخود است
که چون در اول هلال بعد تا لیل هر یک از ان یکعدد نخود را مالیده و مجموع را در لثه بسته از میان هر دو بازار یا بای
شانه ان لثه را بجانب عقب چند از خود در اخر ان ماه جمع تالیل بر طرف می شود و مضر مثانه و مصلحش خشخاش و مولد ریاح
و نفخ و نقل و مصلحش جوارش کمونی و زیره و شبت و گلقند و در محرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدلش در قوه باه
و ریاح در سایر افعال ترمس است و خوردن اب بعد از تناول نخود بغایت مضر است **حماض** بری و بستانی و مایی میباشد
نوع بستانی قسمی را برگ رقیق و ترش و نرم و بیخ ساقش سرخ و خوشه او متراکم و تخمش سیاه و براق و در غلافهای
ریزه مثلث سرخ و برنگ عوزی غلافی و بفارسی ترشه نامند و قسمی را تخمش بدون گل سکون میشود و هر دو قسم ترش و
بهترین انواع و در دوم سرد و خشک و با قوه قابضه و مسکن غثیان صفراوی و مشهی و جهت رفع خمار و خوردن
گل خوردن و امثال ان و یرقان و تقویت جگر و التهاب نافع و بخته او ملین طبع و ضماد او با روغن گل و زعفران جهت
قروح شهدیه و خوردن مطبوخ او جهت جراحات امعا و سحج معده و مضر باه و مصلحش شیر تنها و قدر شربتش تا بیست درهم
و بدلش ترشی ترنج و تخم او در اول سرد و در دوم خشک و قابض و جهت قرحه امعا و خفقان حار و یرقان و التهاب
و گزیدن عقرب و برشته او جهت اسهال کبدی و دموی و صفراوی و تعلیق او بر بازوی چپ زنان مانع آبستن و مضر
و سپرز و مصلحش رازیانه و قند و قدر شربتش دو درهم و بیخ او جهت سیلان رحم و یرقان و اسهال دموی و سحج و قطع
خون حیض و ضماد او جهت جرب متقرح و قوبا و شقاق ناخن و داحس و با زرد جو جهت خارش بدن و طلا پخته او با سرکه
جهت ورم سپرز و تعلیق او بر گردن جهت خنازیر و آشامیدن طبیخ او جهت تفتیت سنگ مثانه و حبس حیض و یرقان
سدی نافع است و قسم بری عریض الورق شبیه بارتنگ و در مزه و در شکل شبیه به برگ چغندر و ستی جیلا نامند و بیخ
او را در اصفهان حلیمو گویند در افعال قوی تر از بیخ بستانی و با نبات جهت سرفه و ضماد او جهت مفاصل و گوفتگی اعضا
و نقرس حار نافع و خوردن آب کیاه او و برگ پخته او جهت سحج صفراوی و حبس حیض و بیخ او بقدر یک مثقال با اب

جنت الطیه

جند الطیه جهت بواسیر مجرب و فتیله او با عسل ازرق و موم روغن تخم کتان جهت بواسیر باطنی او و بخور او با بیخ کبر جهت
خشک کردن و انداختن بواسیر ظاهری مفید و قسم مایی که در کنار ابها میروید برگش با صلابت و شبیه بکاسنی است
و نباتش شبیه بیلوفر و بیخش شبیه بچغندر و سرد و خشک و قابض و حماض البقر نامند در قوت و فعل نزدیک بستانی و جهت
خفقان و غثیان نافع است و جهت جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و منع زیاد شدن زخمها مفید
و بدلش طباطبا است **حماحم** حبق نبطی است و غیر بستانی افروز است برگش شبیه به برگ او مختلف الالوان و خوش
منظر و در باغها بستان افروز غرس می نمایند و مشهور است بلاله خطائی و در تبریز تاج عاشقان در اخر اول سرد
و خشک و با قوت محلله و رادع و رافع سده دماغ و زکام و ضماد برگش جهت سوختگی آتش نافع و تخم او مقوی دل
و برشته او با روغن گل و آب سرد جهت اسهال مزمن مفید و اکثار او مضر مثانه و مصلحش کندر و قدر شربتش تا دو درهم
و بدلش بستان افروز و روغن او که از اب و روغن زیتون بالمناصفه ترتیب داده و جوشانیده باشند تا اب
سوخته و روغن مانده باشد محلل و با قوت قابضه و خوردن و شمامه او جهت ریاح معده و طلای او جهت
ریاح غشیه دماغ نافع است **حمام** بفارسی کبوتر نامند صحرائی و خانگی میباشد در اخر دوم گرم و در اول
دوم خشک و با رطوبت فضلیه و بچه ایشان بهتر خصوصاً تازه پر و بال بر آورده باشد و مقوی کمر و مولد خون
و مهی و مسمن و قاطع اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و استسقاء زقی و طبیخ او نافع و طلاء خون او بر جبهه
جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و بدستور آشامیدن قدری قلیل از خون مجفف او و در کتف حوم کرم او بر
جراحات سر که تا استخوان رسیده باشد باعث التیام ان و اکتحال او جهت جراحت چشم و کمنه و غشاوه و طرفه
حضر و خصوصاً که در بال تازه او باشد و سرگین او در سیم گرم و خشک و با زرد جو جهت اورام صلبه و با روغن زیتون
جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و بدستور با تخم کتان و عسل جهت گشودن دمل و قطع خشک ریشه
زخمها و با حرف و خردل جهت نقرس و شقیقه و صداع مزمن و درد پهلو و مفاصل و با زرد جو و اب سرکه و عسل
که با هم پخته باشند جهت دمل و خنازیر و اورام صلبه و با آرد گندم و آب و قدری قطران که مرهم کرده سه شبانه
روز بر برص ضماد کنند و باز بدستور تجدید نمایند در ازاله برص بغایت مؤثر و با سرکه جهت سعفه و اقسام استسقا
و آشامیدن ان از یک درهم تا سه درهم با سکنجبین جهت استسقاء بارده و دو درهم او با سه درهم دارچینی
جهت حصاة مجرب و نشستن در طبیخ سرگین او جهت عسر البول و بیرا و جهت رفع اثار قروح و اکتحال محرق
او که با مری سرشته باشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و لبتن زنده بچه کبوتر که شکم او سوراخ نموده باشند جهت رفع سم

انفی و عقرب و مالیدن سرگین سوخته او با سرکه بر اطراف بینی جهت قطع رعاف بعد بلرزه و طلاء چند دانه از تخم او با مویز
جوک بر احلیل جهت تحریک باه بغایت موثر و چون اطفال با عسل تناول نمایند زود بسخن آیند و خام او جهت
خشونت سینه و نیکو کردن رخسار و لستمال بدن معتقد و یکون صاحب آبله در جایی که کبوتران در زیر او یا در بالای
او باشند بالخاصیه مورث شفای آبله دار و مجاورت آن سبب امن از جذام و فالج و سکته و سبات و طاعون و باعث
ازاله وحشت و خفقان و هوا میگردد و خوردن بچه کبوتر بعنوان مداومت مورث برص و کبوتر صحرائی خشک تر و لطیف
تر از اهلی و مجموع آن مفرح محرورین و مصدع و محرق خون و عطش و گفتن او با آب غوره و سرکه و خوردن کاسنی و حلاوت
و چون با روغن بگذارند بدون آب و نمک طبخ نمایند و بنوشند و باسنگ کرده و مثانه را اخراج نماید و زهره او
جهت نزول آب و بیاض و غشاوه نافع است و فرزبه استخوان ساق او که سوزانیده باشند جهت اعاده بکارت
از اسرار است **حمار الوحش** بفارسی گور نامند و معروف بخرکوه است گوشت او در دوم گرم و در سیم خشک
و غلیظ و مولد سودا و مرق او و پیه او جهت مفاصل و تحلیل ریاح غلیظ و طلای آن و جهت کلف و قوبا و بارد و صفی
قطعه جهت درد کرده و کمر و با شیر مرضعه جهت گریه اطفال و زهره او جهت داء الثعلب و دوالی و چهار قیراط
او با خرنبان و آب کرفس جهت سنگ مثانه و خصیه و قضیب او بغایت مقوی باه و مغز سر او جهت رفع بول
در فراش و رث میدن او با آب کاهو جهت قطع احتلام و شیر خشک کرده او با کتیرا و عسل جهت ربو و بواسیر
و سرفه و عسر النفس و پنیر مایه او مقوی باه و در انگشت کردن انگشتری از سم او در خنصر چپ و بستن قدری
از پوست پیشانی او بقدر یک شبر بر بازو و با بر سر صاحب صرع باشد اعم از آنکه از حمار وحشی باشد یا اهلی و گویند
در اول هر ماه تعویذ انگشتری شرط است و بد دستند نگاه کردن در چشم او باعث صحت بصر و مانع نزول آب
و بکر و شیم او در افعال مثل حمار اهلی است **حمار** بفارسی خر و الاغ نامند غلیظتر و کثیفتر و بطی الهضم تر
از غوکور و گرمی و خشکی او کمتر و با رطوبت فضلیه و نطول آب طبیخ او جهت کزاز و خوردن زهره او خشک جهت
رفع تعویذ عقد و سحر و مغز سر او مورث جراحت و با سرکه جهت رفع جنون و کباب جگر او که ناشتا خورده شود جهت
صرع و رث میدن سم سوخته او هر روز نیم مثقال جهت مصروع و ضماد او جهت شقاق مزمن و با روغن
زیتون جهت خنازیر و با شراب جهت یکی ناخن و برص و بیاض آن و بخور سم او جهت عسر ولادت و با خمر غلیظ
جهت جنون و ضماد پیه او جهت رفع آثار قروح و جهت التیام جراحات و حب سیکنجم خوردن بعدیل است و عصیر
سرگین تازه او مفتت حصاة و مخرج جنین و مشیمه و قطور آن در بینی جهت رفع رعاف و بدستور طلاء آن

حمار الوحش

حمار

بر پیشانی

بر پیشانی که با سرکه سرشته باشند و همچنین استنشاق خشک او که بر سرکه بریان پاشیده باشند و خوردن نقیع او با شراب
جهت گزیدن عقرب و تعلیق پوست پیشانی او بر اطفال جهت رفع فزع موثر و چون عقرب گزیده بر الاغ معکوس سوار
شود بالخاصیه ساکن درد آن و بدستور چون در گوش گوید مرا عقرب گزیده باعث رفع درد میشود و جالینوس
گوید که طلاء نطفه او تا سه بار تا چهار بار مسقط دانه بواسیر است و چون قضیب وسم در کوزه آب نه دیده باشند
گذارند بچه ای که قریب به شوختن شود و با آب چقندر و روغن زیتون طلا کنند جهت رویانیدن موی و دراز کردن
آن بغایت موثر و چون قضیب او را از زنده او جدا کرده با ادویه حاره بپزند در حمام تناول نمایند بغایت را زیر کی
قضیب گردد و از مجربات شمرده اند و بدخین خصیه خشک او سوم جهت تب ربع مجرب دانسته اند بر طلی که بول از
تو به بدخین کنند دانند که بخوابند و چون نظر دن و عاقرقرحا بران پاشیده خشک کنند نیم مثقال او سوم با ماء العطر
حابس اسهال است **حمر** بفتحتین و میم و بضم حا بلغت حجاز تمر هندی است و قفر الیهود را نیز نامند **حمص الامیر**
بلغت مغربه حسک است **حماض جبلی** حماض بری است **حماض نهری** حماض بستانی است **حماض سواق** حماض ملک
و حماض البقر نیز گویند **حمص** اسم مجموع اشجاری است که طعم حموضی داشته باشد و گویند مخصوص اشنان است
حمار البیت و **حمار قبان** هند به است **حمض الکرسنی** حمض بری است **حمیض** نوع صغیر حماض است
شبیه به سه برگه در شکاف ترش و ترش مانند **حماض الاترج** ترشی ترنج است **حماض الارنب** کشوث است
حمر الارض خراطین است **حمحم** نبات خبه و در بجای معجمه سنبر آمده و بلغت شام و دیار بکر اسم لسان
الثور است **حماة** نوعی چشمپرح است **حمل حملان** بفارسی بره نامند و در لحوم مذکور میشود انشاء الله
حمیرا اسم عربی ابر غلف است و بکسر حا اسم فضالتش است **حنظل** ثمر گیاهی است بقدر هندوانه بسیار
کوچک و در نهایت تلخی و جانش شبیه به نبات هندوانه و برگش از آن کوچکتر و سبز و اندرون زرد او بوات
و آنچه در بوته منحصر یکی باشد از جمله سموم است و تخم ماده ایکه در پوست باشد قوتش تا چهار سال باقی است و آنچه
بیرون آورده باشند تا دو سال و بهترین او سفید است که از بوته کثیر الثمر گرفته باشند و مستعمل شحم اوست در اول سیوم
گرم در آخر دوم خشک و مسهل سودا و بلغم غلیظ و منقح افواه قروح و مسقط جنین و قاتل آن و جاذب اخلاط
از عمق بدن و جهت فالج و امراض بارده دماغی و اعضای عصبانی و عرق النسا و مفاصل و نزلات مزمنه
غلیظه چشم و سینه و عسر النفس انتصابی و ربو و سرفه مزمنه و امراض بارده گرده و مثانه نافع و مضر دیابی حار
و معده و مصدع و در هوای بسیار سرد مورث مغص و کرب و در هوای بسیار گرم باعث اسهال دموی و التهاب

حمر حمص الامیر
حماض جبلی حماض نهری حماض سواق
حمص
حمار البیت حمار قبان حمض الکرسنی حمیض
حماض الاترج حماض الارنب
حمر الارض حمحم
حماة حمل حملان
حمیرا حنظل

ومصلحش کثیرا ومقل ونشاسته ومضر ابدان نحیف ومصلحش اب فواکه وقدر شربتش از یکدانگ تا نیم درهم
وبهترین اصلاح انست که سائیده بماء العسل سرشته خشک نموده پس با کثیرا وعنزروت بپزند وبدلش بوزن او
بیدانجیر وثلث ان حرمل است وحقنه طبیخ او که درشتا دراجوشانیده باشند جهت قولنج بلغمی وریحی وعرق
النسا وفالج وامثال ان وشیاف او مسهل قوی وفرزجه او قاتل جنین وطلای سبز او جهت عرق النسا ودردهای
بارده وبخور او مدر حیض وضماد او چند مرتبه برکف پا جهت جذام وسعوط آب او جهت زردی چشم وپاشیدن
اب طبیخ او در خانه جهت کشتن کیک ومنع تولد ان موثر است وچون حنظل را سوراخ کرده ودانه را بیرون کرده
بروغن بنفشه مملو کرده نقبه را مسدود ساخته بخمیر بگیرند وبر روی آتش گذارند تا چند جوش کند خضاب او ودهان
او در حمام جهت سیاه کردن موی ومنع سرعت سفیدی ان مجرب دانسته اند وقطور روغن زیتون که حنظل در او
جوشیده باشد جهت درد گوش ومالیدن بر دندان جهت استوار کردن دندان موثر وسعوط او منقی سده دماغی
وطلای او جهت رفع آثار ویرقان دیگر کردن رخسار واکتحال رماد او جهت سیاه کردن چشم ازرق بغایت وحقنه
درد مقعد نافع وتخم او مسهل ردیء ومورث دوار وچون مکرر بجوشانند ودر آب نمک بخیسانند تا تلخی او زایل
شود پس کوبیده با شیر وخرما بجوشانند خوردن او مورث صحت بدن وبرگ خشک او بقدر دو درهم با نشاسته ومخ
مسهل سودا وبا افسنتین وافیتمون وایاره فیقرا جهت مالیخولیا وصرع وداء الحیه وجذام وامراض سوداوی وطبیخ
بیخ او جهت استسقا وگزیدن عقرب وافعی وخون منجمد وداء الفیل وضماد برگ او با آب ونشاسته جهت تحلیل اورام
وقطع سیلان خون مفید وچون جوف حنظل را خالی کرده سرکه در ان ریخته بجوشانند جهت درد دندان وتقویت لثه
بغایت نافع است وروغن حنظل که از دو جزو اب تازه او با یک جزو روغن کنجد وزیتون ترتیب داده بجوشانند تا روغن
بماند جهت امراض بارده ودردهای ان ومنع ریختن موی ورفع ردی وطلای گوش وکرم ان ودرد دندان
وجوشش سر ودماغ نافع ویک درهم او مسهل بلغم وخام گرم وتریاق او وبا زهره گاو بر ناف جهت اخراج حب القرع
وحقنه او جهت فالج نافع است واگر تازه او نباشد ربع رطل از شحم او را با پیه جوشانیده وبا کرطل روغن طبیخ
حنطه بفارسی گندم نامند بهترین او تازه بالیده مایل بزردی وبعد از ان جنس سفید اوست در اول گرم
ودر یبوست ورطوبت معتدل وتازه او خشک نشده باشد در دوم تر وبهترین غذاهای اصحا وکثیر الغذا
وسمن ومسدد ومضر صاحبان سده عروق وحشا وخام او مولد کرم معده ومصلحش برکرکته ومفرتنان
حامله ونخته او نفاخ ودیر هضم ومولد سدد ومصلحش شربتها وخوردن اب بر بالای ان مورث قولنج ریحی است

حنطه

دارد گندم که پخته باشند دنان فطر قابض اند دارد وبطلوع او با شکر وبادام جهت سرفه ونفث الدم ودرد گرده
وسینه وتسمین بدن بغایت موثر وبا نفاخ وروغن تازه جهت خشونت سینه وضماد گندم ممضوغ جهت نفخ دمل
وطلای آرد گندم با سکنجبین جهت بثور لبنیه وبا عصاره بیخ جهت منع ریختن فضول باعصاب وفتح افواه با شراب
وسرکه جهت سم هوام وبا آب کشنیز جهت ردع وتحلیل اورام حاره وخنازیر وغدد مجرب ونخته او با آب
وروغن زیتون محلل اورام حاره ودر ورد او برموضع گزیده سگ دیوانه بغایت مفید وچون خمیر گندم را بر موضع
گزیده سگ دیوانه چند ساعت نزدیک سگ اندازند هرگاه سگ خمیر را تناول کند ظاهر میشود که سگ گزنده دیوانه
بوده است وروغن گندم که با قرع گرفته شود وطریق ان در دستورات مذکور است جهت قوبا وسعفه وحزاز وکلف نافع
وضماد گندم سوخته با موم وروغن گل جهت جلای رخسار بیعدیل است **حندقوقا** اسم نبطی است واز جنس یونجه
وبری وبستانی میباشد ونیز بعربی حباقا وبفارسی دیواسپست صحرائی نامند وبستانی او را بعربی ازرق ودر اصفهان
شبدر گویند ودر مازندران شروبست نامند وگلش خوشبو است ومایل بسفیدی وبرفی وبرگش بقدر ناخن وشاخهای
او باریک وساقش بقدر نیم ذرع وتخمش مایل باستداره ورنگش سبز مثل باخوزه ومستعمل او برگ وتخم است در دوم گرم
ودر اول خشک وبا قوه جالیه وملین طبع ومدر فضلات وتخمش گرم تر از برگ او ومبهی وبا شراب جهت رفع سموم
قتاله بیعدیل ومسکن مغص وقولنج ورافع یرقان واستسقا واکتحال عصاره او بعسل جهت غشاوه وقرحه نافع
واکثار او مورث درد گلو ومصلحش کاهو وکاسنی وتازه او موافق مزاج در آب ومنقی اخلاط فاسده ان وقدر شربت
از تخم او تا سه درهم در روغن او مسکن درد مفاصل وبری او را برگ بزرگتر وساقش دراز وتخمش قریب بحلبه وکریه طعم
وگلش سرخ وبفارسی یونجه کوهی ودیواسپست نامند در دوم گرم وخشک واکثار او مقوی معده ومدر بول وحیض
وشیر وعرق وجهت حیضه ودرد معده وپهلو وریاح ان وصرع وتقطیر بول وبرودت مثانه وطول العسر وجهت لسعه
درد عقرب گزیده بغایت موثر وبر عضو صحیح موجب احداث درد است ونشستن در طبیخ او باعث سرعت حرکت اطفال
در رحم وهم چنین اثر دارد وسعوط آب او جهت صرع وجنون وغسول با ان منقی بثره وصداع ومضر محرورین ومصلحش
کشنیز وبقول بارده است وتخم او گرم وخشک تر از نبات او وجالی ومبهی ودر جمیع افعال قوی تر از تخم بستانی
وقدر شربتش تا سه درهم ومورث جرب ومصلحش کثیرا ومضر سینه ومصلحش شکر است **حنا** بکسر حا وتشدید نون نباتیست
ساقش بقدر نیم ذرع وسرخ وبرگش شبیه ببرگ مورد وعریضتر از ان ونرم وگلش سرخ مایل بسفیدی وخوشبو
مانند وخوشبو ودر سیلاد وبار گل میکند مرکب القوی ومایل ببرودت ودر دوم خشک وگویند در اول گرم است

حندقوقا

حنا

منضج افواه عروق و سدد و ضعف بلغم و محلل او و مسهل در الحام قريب بدم الاخوين و با قوة قابضه و نوشيدن آب
نقيع او در وزن سی مثقال با عسل مثقال شكر جهة ابتداء جذام بغايت نافع و چون يكماه مداومت كنند و جذام زايل
نشود قبل ساير علاجات بيست و هر روز بايد عسل مثقال نيم او را در صد و پنجاه مثقال آب حليب بينده بجوشانند
تا بخمس برسد و نوشيدن آب نقيع ده مثقال او در ده روز باعث رويدن ناخن ابليا بجای ناخن كج و ناخن شكل
و جهة يرقان و سپرز و سنگ گرده و مثانه و عسر البول نافع و سقط جنين و نوشيدن جرم او بقدر نيم مثقال بالخاصيته
رافع قولنج و سعفه حلق و ريه و مصلحش كثيرا و لعاب بزرقطونا گويند زياده از يكمثقال او كشنده است و ضماد او بر كف پای
ابله دار مانع بروز ابله در چشم خصوصا چون با برگ عصفور و زعفران آميخته باشند و نطول است مطبوخ او جهة حمره
و سوختگی آتش و مضمضه او جهة قروح دهن و قلاع اطفال و طلای او جهة اورام حاره كه زرد آب از او آيد
و با روغن جهة رفع جوب و با آب برگ بيد انجير جهة شقاق مزمن و در دراز مجرب و در جبهه و صدغين جهة منع
ريختن مواد بچشم خصوصا چون با آب گشنيز سرشته باشند و چون با قطران و روغن زيتون جهة رويانيدن موی
سر و با كل حرف جهة فتق و قيله و با زفت و روغن گل جهة قروح رد و با برگ گردكان بالمثا ... جهة بيضه و خوره
و شقيقه و صداع ريحی و بلغمی مجرب و بدستور با آب نمك بغايت موثر و در داء الجهة تكثيف قروح و خوردن تخم
او بقدر يكمثقال با عسل و كثيرا جهة تقويت دماغ بغايت نافع و گل او معتدل و لطيف و يكمثقال او با نبات او قرابه
و عسل جهة قطع نزلات و انواع صداع و تكثيف رطوبات و طلای ان جهة التيام قروح و در رفع خناق و فالج و ارخای
دماغی و عصب سستی و درد اعصاب و با سركه جهة درد سر و با مرهم و روغن گل سرخ جهة درد پهلو و كوفتگی اعضا و با داد ...
مخصوص سرخ جهة ورم دردون و گفته شق او در ميان لباس موينه مانع كرم زدن ان و برگ ان نيز صاحب اين
اثر دانسته اند و روغن گل حنا كه دهن الفاغيه نامند بدستور روغن مرزنجوش است و روغن حنا كه از جمله مركبات است
در دستور نامه مذكور است حنظل رومی خنزروس است خنای قريش خراد العفوص است خنای مجنون بلغت مصر
و سمره است حنقه وحنقا بلغت اندلس حشيشه الزجاج است خناء الغواله بلغت مصر ابو خلسا است حور برای ...
و بغتم خاء ... برای عجميه سپيدار آمده از جمله اشجار است ... درخت خرما و برگش مثل برگ بيد و از ان باريكتر و دراز تر
و دانه او مانند گندم و بلغت اندلس او را ابرد وله نامند و گلش خوش بو و بلخی و رومی سپيدار و صمغ رومی
او را گويند كهربا است و بعربی درخت تر گويند و ان پوست درخت كه كمان گران و غيره مينمايند درخت
رومی او بزرگتر و برگش دراز تر از بلخی است و بلخی او به صمغ و در اول گرم و در دوم خشك و يكمثقال از پوست

حنظل رومی خنای قريش خنای مجنون
حنقه وحنقا خناء الغواله حور

او جهة

او جهة عرق النسا و تقطير البول نافع و قاطع حمل زنان است و برگ او نيز همين اثر دارد و گرمتر از پوست او و قطور آب
او جهة درد گوش مفيد و اكتحال ثمر تازه او با عسل جهة غشاوه مفيد و قطری كه از حوالی او روی بيرون آيد فاليه است
و رومی او را جنت بلغار و روس است در سيم گرم و در اول خشك و روغنی كه از پوست و شاخ او گيرند قوی التاثير
و در افعال قوی قريب بروغن بلسان و خوش بو است و از ارد روس می آورند و مشهور بروغن كهربا است و گلش قاطع
نزف الدم جميع اعضا و ضماد برگش با سركه جهة صرع و ترپا نافع و مانع حمل و قدر شربتش يك مثقال و مطبوخ چوب او
مجفف قروح و آكله است حواصل از جمله طيور است سفيد و تيره رنگ نيز ميباشد و از سفيد او پوستين ترتيب
ميدهند و پوشيدن ان موافق محرورين و گوشت او غليظ و دير هضم و مصلحش ... پختن و با دار چينی و ادويه
تناول نمودن است و روغن او محلل و ملين و مقوی اعصاب و جهة دردهای بارده نافع است و فربه ...
خام او جهة قولنج و مغص مفيد است حوص حصب است حومر تمر هندی است حوت سمك است
حوت هندی مربيه است حومانه اسم عربی طريفين است حوادی ارد گندم بسيار نرم سفيد است حوجم
اسم عربی گل سرخ است حوران و حومران خون است حو اسفندار حمام است حوك بادروج است
حوت النسر شنقل بحری است حيه بفارسی مار گويند و اقسام ميباشد در اخر سيم گرم و خشك و در ... غايت
تكثيف و در جذام قوی الاثر و خواص نافعه مذكوره چون ده عدد مار سياه با چهار رطل روغن زيتون
با نجد در ظرف مس كرده سران را مسدود كنند كه بخار بيرون نرود پس بجوشانند تا مهرا گردد طلای ان از جهة
قوبا و استرخای مفاصل ... و دراز گردن موی و تحليل خنازير و با سركه جهة داء الثعلب و داء الحيه و اكتحال
او با عسل بغايت مقوی باصره و ماليدن پوست سوخته مار با روغن تخم كتان كه چند روز ... كه اسپرز
باشند جهة ... بسيار موثر و قطور مطبوخ پوست او كه در شراب جوشانيده باشند جهة درد گوش و مضمضه ...
او در سركه جهة درد دندان و تعليق دندان كه در حال حيوة او كنده باشند و بدستور تعليق دل او جهة ربع نافع
و اطهورس و ديسقوريدس گويند كه چون شكم مار را ... نبات ... و او را ... كرده ...
خشك كه با آب حليب بينده نرم كرده باشند ... در آتش كه ... پس ...
بر برص ضماد كرده ... بالكليه زايل كند و مجرب است و روغنی كه در او دندان مار و سر و زهره
او را جوشانيده باشند طلای او جهة جذام و ثاليل سريع الاثر است و ابن التلميذ از محمد ابن احمد نقل ميكند كه استعمال
زهره مار در هيچ امری خوب نيست و در سموم قتاله است و تعليق شاخ مار شاخ دار جهة رفع تب غب موثر و تعليق

حواصل

حوص حومر حوت
حوت هندی حومانه حوادی حوجم
حوران حومران حو اسفندار حوك
حوت النسر حيه

سلخ الحیة که عبارت از پوستی است که مار هر سال می اندازد و بردرک بنان در جب سرعت ولادت است و بخور او سقط جنین
و مجفف دانه برابیر و تخم مار را چون با سرکه و بوره سائیده طلا کنند جهة رفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال
پیه مار نافع نزول آب **حبس** غذائیست که از روغن و نان گندم طبخ نمایند و بفارسی چنگال گویند غلیظ و دیر هضم
و کثیر الغذا و مسدد و مسمن و مصلحش شکر و عسل است **حی** بلغت کیبر [illegible] زنبق است **حی الماء** قطران است **حیطل**
بادنجان است **حیفا** حشیشة الزجاج است **حیوصون** اسم یونانی باقلاست **حیوس** طین حیات است **حی العالم**
ابرونت **حرف الخاء مع الالف خانق النمر** گویند مازریون سیاه است و بعضی را اعتقاد آنکه
اسقیل است و امین الدوله کل سیر صحرائی دانسته و مؤلف مالایسع و صاحب تذکره گویند که آن گیاهی است غیر مازریون
برگش شبیه ببرگ قثا و ازان کوچکتر و با خشونت و در شاخه دو تا چهار [illegible] بقدر بشری و بیخش شبیه
بدم عقرب و لامع مثل شیشه در چهارم سرد و خشک و از سموم قاتله و تاثیر در سباع اسرع و مقارب او کشنده عقرب
و درا طلیه رادع اورام حارة و مسکن درد چشم و سعوط دانه او با سیر و نیم درهم او کشنده است بدل و خانق در تریاق
او کافیطوس با شراب و صعتر و ادویه حاره است **خانق الذئب** نوعی از خانق النمر است برگش شبیه ببرگ [illegible] و
از او کوچکتر و تیره تر و تند تر نبات او از آلو کوچکتر و از ساق و از شاخهای باریک دراز رسته و بالای آن [illegible] کشنده
و در سایر افعال مثل خانق النمر است و ابن ماسویه گوید او اسقیل است **خانق الکلب** افاراقی است که بفارسی [illegible] مینند
و مؤلف مالایسع غیر او دانسته و بیان صفر که گیاهی است برگش شبیه بلبلاب کبیر و اطراف او تند و بسیار بدبو
و بار طرف [illegible] و ساق و شاخهای باریک و دراز و دیر شکن و ثمرش در غلاف شبیه بغلاف باقلا و در جوف
آن دانه کوچک سیاه و صلب در چهارم گرم و خشک و از سموم قاتله و برگش کشنده سگ و سباع و ضماد او جهت
تحلیل اورام بارده و نفخ بغایت موثر **خاماسوقی** بیونانی خاما بمعنی زمین و سوقی بمعنی انجیر است و آن نباتیست
بی ساق و بقدر گل و شاخهای او پر شیر و بقدر چهار انگشت و منبسط بر روی زمین بهیئت استداره و برگش شبیه ببرگ
عدس و در تحت برگ ثمر مستدیر با دانه [illegible] باریک در سیم گرم و خشک و تند و جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط غلیظه
و خوردن [illegible] او با نان مسقط [illegible] و ضماد [illegible] و طلای شیر او جهة اسقاط [illegible] ثالیل و [illegible] و گزیدن عقرب
و در درم [illegible] و قلع آثار و اکتحال او با عسل جهة رفع آثار و [illegible] چشم و ظلمت بصر و ابتداء نزول آب و حمول او با شراب
جهة درد رحم نافع و مضر سینه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یک قیراط است **خار صینی** شبه است و بفارسی روی توتیا مانند
خاولنجان خولنجان است **خاماذرقی** بیونانی بمعنی غار الارض است و در حرف غین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

خامزرق

حبس
حی حیوه [illegible] حیطل
حیفا حیوصون حیوس حی العالم
خانق الذئب
خانق الکلب
خاماسوقی
خارصینی
خاولنجان خاماذرق

خامین عرق سکباج سرد شده است که از روغن صاف کرده باشند **خاماماليون** بیونانی تفاح الارض
مانند و آن بابونج است **خاموذا** اسم نباتی است که تازه روئیده باشد و گویند مراد از او [illegible] الورق است
و اهل مصر هر طعام را باین اسم نامند **خامون** اسم یونانی کمون است **خامالا** بیونانی زیتون الارض و آن مازریون
است **خامالاون ماسیس** بیونانی اسم اشخیص سیاه است **خاس** اسم ترکی خس است **خاکستر** اسم فارسی رماد است **خاب**
بخت اسم فارسی قنفذ است **خایرقندون** اسم فارسی جند است **خاکشی** بلغت اصفهان جند است **خامالاون**
لوقس اشخیص سفید است **خاوانی** بلغت صقالبه اکبر است **خامالاون** اسم یونانی حرباست **خامااقطی**
بیونانی خمان صغیر است **خامانیطس** بیونانی بمعنی صنوبر الارض و آن کامافیطوس است **خامادیوس** بیونانی بمعنی
بلوط الارض است و آن کمادریوس است **خالیدونیون** بیونانی بمعنی خطاف است و آن مامیران است و گویند عروق
الصفر است **خالاون** بیونانی خندروس است **خاتم الملك** سادوران است **خامش** بلغت شام شیطرج است
خارخسك اسم فارسی حسک است **خاکینه** اسم فارسی خبیص البیض است **خاص ترم** بلغت [illegible] حرف
بابلاست **خناد** بلغت هند اسم خیار است **خانصو فحمید** در طین مذکور است **خبز** بفارسی
نان گویند و از اکثر حبوبات ترتیب دهند و بهترین آن نان گندم سفید مغسول است که بحد اعتدال پخته باشد
و سبوس بقدر اعتدال جدا شده باشد و با خمیر و روغن و زرده تخم مرغ پخته غلیظ و دیر هضم و مقوی معده و کرده است
و نان گرم مسخن و مجفف رطوبات معده و خائیدن او جهة [illegible] دندان موثر و نان سرد مرطب بدن و تازه
او سریع الانحدار و خشک او دیر هضم مجفف و دائم او مورث قولنج و بار دار [illegible] درزیره و حلبه و سیاه دانه
مشهی و مفتح و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم و نخاله دار باعث سده میگردد و نان جو سریع الهضم تر از نان
برنج و قلیل الغذاء و جهة اسهال حاره و بثورهای که بضعف معده باشد نافع و مورث قولنج و در جو و دیر
نفوذ است و مصلحش با عسل و عرق گوشت و نان برنج سرد و بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذا
و جهة اسهال صفراوی و دموی و نیکو کننده رنگ رخسار موثر و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب دهند
بروغن [illegible] بهتر از رقاق [illegible] است و باعث سرعت هضم آن و نان ارزن و نخود و باقلا و بلوط و ارزن بطیء الهضم
و مسدد و قلیل الغذا و قابض و با ترشی بغایت مضر و مصلحش روغن و شیرینیها است **خبز الطابق** نانی
رقیق است که بر روی سنگ آهن پزند قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال و بواسیر است **خبز الغرنی**
نانی است که بر روی تابه پزند و رقیق باشد و منسوب [illegible] است جهة مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه

خاتیر خامامالیون
خاموذا
خامون خامالا
خامالاون ماسیس خاس خاکستر خاب
خایرقندون خاکشی خامالاون
لوقس خاوانی خامالاون خامااقطی
خامانیطس خامادیوس
خالیدونیون
خالاون خاتم الملك خامش
خارخسك خاکینه خاص ترم
خناد خانصو فحمید خبز
خبز الطابق
خبز الغرنی

مرافق است خبز الملة نانی است که بر روی سنگ سرخ کرده داغ کرده پزند و مشهور به نان سنگک است و بهتر از نان ساجی است
خبز الحواری نانی است که در گرفتن سبوس بسیار مبالغه کرده باشند خبز السمید نانی است که در گرفتن سبوس بسیار مبالغه کرده
باشند کثیر الغذا و مشهور به نان میده است بطیء الانحدار و مورث سنگ گرده و سده جگر است و مصلحش انیسون و رازیانه
و سکنجبین بزوری و شکر است خبز الخشکار نانی است که گندم را ناشسته و سبوس ناگرفته ترتیب دهند سریع الانحدار
و غیر مسدد و در بعضی از جهة ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلحش شیرینیها
و روغنها و شیر تازه است خبز الکعک نان میده دو آتشه است و اسفناط مانند و غلیظ و مسدد و طلای او محلل
و منضج و جهة درد مفاصل نافع است خبز الطابون نانی است که در گرفتن سبوس مبالغه کرده رقیق و با روغن ترتیب
دهند و مشهور به گسمه است دیر هضم و کثیر الغذا و مضر محرورین و مسدد و مولد خلط متین است خبز القطایف
نان روغن دار است که مبالغه در سبوس گندم گرفتن نکرده باشند و در قوة مثل گسمه است و بهترین از آن است خبازی
از جنس خطمی است و بفارسی نان کلاغ و پنیرک نیز نامند و بترکی ایم کاجی و در مازندران کیاه او را الجلیک نامند
و بستانی او طرخیات و بری او بفارسی خیرو و خبرو گویند و از مطلق او مراد بستانی است برگش سبزتر و به مزه و گلش کوچکتر
از نبات خطمی در اول سرد و تر و گویند در دوم و با بورقیه و قوة متضاده و ملین طبع و لطیف تر از ملوخیا و مدر
بول و منضج و رادع و منفتح سده و نیم رطل از طبیخ شاخ او با شکر جهة جرب و قرحه امعا و زحیر و قرحه مثانه و بول
و جهة حرقت و در بیرز و یرقان و طبیخ برگ و بیخ او جهة ادویه قتاله و درد گرده و ضماد او جهة اورام
حاره و شکستگی اعضا و با نمک جهة تنقیه قروح خبیثه چشم و با نمک جهة التیام و گزیدن زنبور و مگس عسل و با روغن
زیتون جهة سوختگی آتش و باد سرخ و ضماد خشک او با بول جهة قروح سر و دفع کاله نافع و تخم او سرد و تر و کثیر
اللعاب و مزلق و مغری و ملین و جهة سرفه گرم و خشک و قرحه گرده و مثانه و تسحج و گرفتگی آواز و تقویت امعا
و رفع لذع ادویه حاره و گزیدن رتیلا و رفع نزله و با تخم خس و تخم بالسویه جهة درد مثانه و حرقت
جهة سوزش امعا و رحم و مقعد و با عسل جهة درد جگر و ضماد او جهة اورام حاره نافع و مضر معده ضعیف
و مصلحش رب فواکه و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش تخم خطمی و قدر شربتش از آب خبازی تا پنجاه درهم و داوم
سیاح و مصلحش پختن او با گوشت مرغ و ادویه حاره و خبازی بستانی را برگش دراز و گلش زرد و کوچکتر از گل خبازی
و در پنبه زارها بسیار میروید و بقدر گیاه پنبه ... و تخمش سیاه و در ارمنستان نیز و بسیار تلخ و علاف او شبیه
بکرم و مایل بسبزی برعوت و رطوبت او زیاده از بری و ملین طبع و سینه و مهیج حرارت بسبب لطافت و جهة خشونت

سینه

سینه و بثورهای حاره و تصفیه صوت نافع و مضر معده بارده و مصلحش ادویه حاره است و تخم او مسهل قوی اخلاط
غلیظ و مفتح سده و جهة عرق النسا و آب او با شکر جهة دفع اخلاط محترقه و مضمضه او جهة تحلیل اورام و لسعتین درد
گزیدن عقرب نافع و قدر شربتش دو درهم است خبه بلغت شیراز شنغرک و در اصفهان خاکشی و بترکی
شوران و در مازندران کیاه او را شلم پا مانند و آن تخمیست بسیار ریزه و دراز مایل بسرخی و بیره که بر کشی طولانی
و تند و شبیه ببرگ جرجیر بری و شاخهایش باریک و متفرق و ساقش بقدر ذرعی و تخمش در غلاف باریک رقیق است
در دوم گرم و در اول تر و مبهی و مشهی و مقوی معده و احشا و جهة معده سرد و تحلیل مواد نخاع و آبله و حصبه و شری
و برهوت جث و با شیر سمن بدن خصوصا چون باد و وزن شکر ده روز بنوشند و جهة رنگ رخسار و گرفتگی آواز و سه
درهم او جهة رفع سمیت ادویه و یکمثقال و نیم او جهة نفث اخلاط سینه و ریه و ضمادش جهة اورام صلبه و سرطان و نوتی
و قرحه چشم و ورم بن گوش و پستان و خنازیر و مشوی او در جمیع جهة جگر و تنش و سرفه مزمن و قرصه او با عسل جهة
اعانت حمل و قروح رحم نافع و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش تودری است که بزر الخمخم مانند خبث
جوهر اجسادی است که در حین گداختن از آن جدا شده و مجموع خبثها گرم و خشک اند خبث الحدید بعربی ریم آهن
گویند بهترین خبثها و مستعمل از او آن است که سائیده و خشک کرده باشند و بسیار مبالغه در سحق آن نمایند در دوم گرم
و در سیم خشک و بغایت مجفف و مقوی معده و مانع نزف الدم و ادرار حیض حامله سده است و جهة سلس البول
و استرخای مقعده و بواسیر و طحال و ربو و رفع رطوبات باطنی و جهة قرحه امعا و مثانه مجرب و با زرده تخم مرغ بقدر
یکدانگ او جهة تحریک باه مرطوبین که مایوس باشند بغایت موثر و با سکنجبین جهة ادویه قتاله و ضماد او جهة
تحلیل اورام حاره و نیز منعقد در پستان و اکتحال او جهة خشونت پلک چشم و قطور او جهة پاک کردن چرک گوش
نافع و مضر شش و مصلحش کتیرا و عسل و قدر شربتش تا دو دانگ و دو درهم او کشنده است و چون او را بسته بار با آب
و عسل بپزند و خشک کنند و بعد از آن با روغن زیتون بقدری که سر انگشت بر بالای او برآید بجوشانند تا آنکه روغن
بسوزد و با حرف بابلی و عسل لعوق سازند و هر روز یک درم خشک از آن تناول نمایند جهة صاف کردن آواز
و تقویت بدن و نیکو کردن رنگ رخسار و اخراج فضولات بدن بی عدیل است و هرگاه در روغن زیتون بجوشانند
و با عسل معجون کنند بدستور همین اثر دارد خبث النحاس تفل مس است و در قوة قریب بخبث الحدید است
و ملطف و جالی و خوردن او سم قاتل و در ادویه چشم و زخمها مستعمل است خبث الفضة تفل نقره است لطیف
و قوی القبض و طلای او جهة قروح چشم و سعفه و جرب و بواسیر و نواصیر و التیام جراحات نافع است خبث الذهب

نفیذ طلاست لطیف تر از همه و در فعال قوی تر از خبث الفضه است و طلای او با آب جهت بد بوئی زیر بغل و کنج ران
مجرب و در فعال نایب مناب اقلیمیا است **خبیس** اسم عربی خبیص است و در حا مذکور شد **حنض البیض**
بفارسی خاکینه نامند و با سبز بها کوکو گویند کثیر الغذا و دیر هضم و مسدد و مولد خلط غلیظ و با دار چینی و خولنجان
داد و ته با ابیه مقوی باه است **خبازی و نخره** خطمی است **خبز الغراب** اخوان است **خبز القرود** لوف الکبیر است
خبز رومی جز الکک است **خبز الشایخ** نبات بخور مریم است **خبیز** اسم جمیع نباتات است که گردش آفتاب
دور کند و خبازی مشتق از وست **ختنوق** بتازی ملتاه ...نیتن است **ختم الملک** طین مخزوم است
ختام بتازی نام شلته سرکین است و ازمرا داو سرکین گاو است و در اختانه مذکور شد **خنور** بلغت اهل ختا بمعنی بزرگ
و بد سوز حوان و خشو مترادف ندوان اسم مرغیست که بفارسی رخ نامند و بقدر کرکسیه و از آن بزرگتر شبیه و طعمه
او اکثر اوقات فیل است و در بلاد ما بین زنج و چین یافت میشود و از استخوان بیلشاندا او جهت ملوک قدح ملبس سازند و خاصیت
او آنست که چون بر بالای طعام مسموم گذارند عرق کند و همچنین است سایر استخوان او و امین الدوله گویدان
شاخ آهو بیدمشک دارد است و همچنین اثر را بجهت آن بیان نموده و گوید جهت اسهال نیز بغایت نافع است و در تحفه
تذکره گوید که در سر ندیب یافت میشود و خوردن پرخشا او بقدر ده مثقال جهت ملکه و جرب وسده جگر نافع و بخور
استخوان او با جنا فاقه مصروع است و زبل او جهت رفع آثار و سکدان او جهت بواسیر ضماداً مفید است
خدونق عنکبوت است **خداع الرجاله** بزرالبنج است **خرنوب** ... بستنه و ... و دو قسم است
یکی را خرنوب شامی گویند و بلغت شیرازی کبر کار زانه و بفارسی کورزه نامند درختش بقدر درخت گردکان
و برگش سبز تر و با غلیظی و گلش ذهبی و غلاف او بقدر شبری و کوتاه تر و سیاه و ضخیم و دانه های او شبیه باقلا
و از آن در شام و مصر رب ملبس ... و در اسهال استعمال میکنند و با وجود شیرینی از سایر شیرینها ... است و قسمی دو
درختش خاردار و برگش نرم و مایل بتدویر و غلاف ثمرش شبیه بباقلا و از آن رقیق تر و دانه های او بقدر
عدس و شیرین طعم و در تنکابن کوات گویند و در مازندران و گیلان لالایکو گویند تازه هر دو قسم مسهل
بعصر و مدر بول و خشک او در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و شیرین او مایل بحرارت و دانه
او سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی بدن و مدر بول و ضماد پخته او جهت ... و سقطه و امثال آن و تاملیل
و خوردن تازه خرنوب شامی که در آب ... باشد دیر هضم و بعد انهضام مولد خلط صالح و دانه او جهت فتق
و تسمین بدن و جو ماده غیر شیر کند شیر را لذیذ کند و شربت او در دو جهت سرفه مزمن مجرب دانسته اند و تخمش محلل

ادرام جهت بروز مقعد و نزف الدم نافع و مضر معده و مجفف اعصاب و مصلحش به دانه و نبات و بدلش بوزنش
از هریک از قرظ و طراثیث و عفص و قدر شربتش تا چهار درهم است **خرنوب نبطی** ثمر نبات جنس بری است و آن
دو نوع میباشد در خت قسمی شبیه بخرنوب شامی و خاردار و قدر ثمرش کوچکتر و بد طعم و بسیار قابض و از اقرظ وسیط
و امغیلان نامند و قسمی ثمر خاری است بقدر ذرعی و شاخهای او پرا کنده و خارهای او تند و ریزه و گلش سرخ و زرد
و دا عذار و بارش شبیه بگرده کوچک و در قزوین گیاه او را ورک نامند و مراد از خرنوب بری و نبطی نوع اخیر است
در دوم سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی معده و قاطع خون هر عضوی و حابس اسهال و جهت یرقان و معفص
و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه و سنون او جهت درد دندان و استحکام او و پوست بیخ نبات او قالع دندان کرم
خورده است و محتاج بالت کندن نیست و چون با حنا خضاب کنند مانع سفیدی و باعث درازی موی و تقویت
آن و طلای بر بدن جهت اعیا و تقویت اعضا مؤثر و چون خرنوب بری را کوبیده در آب میفرسایند و جامه رنگین شود
باور کنند باعث ثبات رنگ او میشود و مجرب است آب او با آب مورد و منقی جهاد و ثابت کننده ...
خرنوب الشوک **خرنوب معزی و بری** خرنوب نبطی است **خرنوب مصری و قبطی** ثمر قرظ است **خرنوب الخنزیر**
اناغورس است **خرنوب صیدلانی** خرنوب شامی است **خرنوب هندی** خیار شنبر است **خروب** اسم جنس خرنوب
و گویند مخص بری است **خرق** اسم فارسی خبازی است **خردل** تخم گیاهی است برگش شبیه ببرگ ترب
و از آن کوچکتر و خشن و مربع الساق و گلش زرد و قسمی از بری او را ترکی تغی نامند و تخمش مدور و سرخ و قسمی دیگر
کلیکح گویند و برگش ریزه تر از بستانی و تخمش غیر مدور و سرخ و تند طعم و سفید او را اسفند گویند و آن حرف الف مذکور است
و مذکور شد و مراد از مطلق خردل نوع سرخ اوست در اول چهارم گرم و خشک و جاذب از عمق بدن و هاضم
و محلل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و مفتح سده و مدر فضلات و مفتت حصاة و جهت درد ریحی و بلغمی
جگر و سپرز و رفع نسیان و امراض بارده دماغی و نیم درهم از تخم او با شراب جهت سرور و تقویت باه و با عسل
جهت ربو و سعال رطوبتی و کرم معده و تب بلغمی و سوداوی و ضماد او جهت نقرس و نیز غش و عرق النسا و ورم سپرز
و جذب مواد بظاهر بدن و ازاله داء الثعلب و با عسل و بدستور با موم روغن جهت ... و ازاله رنگ خون
مرده و کمنه چشم و با سرکه جهت جرب متقرح و قوبای ... و بر پیشانی جهت نزلات بارده و درد سر بارد و ریحی و فالج
و استرخا و با روغن طلا کردن او بر قضیب جهت نعوظ مجرب و با سکنجبین و آب گرم جهت خناز یر و باد و یته
مناسبه جهت اورام صلبه و سوداوی و برص و غرغره او با ماء العسل جهت ورم تحت زبان و خشونت مزمنه قصبه الریه

و تقطیر آن و استرخاء آن و درد دندان و سعوطِ آن مورث عطسه و جهت انتشار صاحب غشی و اختناق رحم و فتیله او با بخور
جهت ثقل سامعه و طنین و دوی و اکتحال او مخروباً و با آب عسل جهت غشاوه و خشونت پلک و بخور او جهت گریزانیدن
حشرات و مطبوخ او جهت درد دندان و ورم مجرب و مضر محرورین و مورث تشنگی و غثیان و مصلحش کاسنی و روغن بادام
و سرکه و بدلش هم وزن او حب الرشاد و حرمل و قدر شربتش تا سه درم است و چون در آب انگور اندازند منع جوشیدن
او کند و سرکه شیرین در کیلاناب از آن ترتیب میدهند و مطبوخ نباتات و با چغندر جهت صرع و سدر و امراض بلغمی نافع
و در سایر افعال ضعیف‌تر از تخم اوست و اهل تجربه ذکر کرده‌اند چون بریک کف خردل ابیض و عنده مفاتیح الغیب
تا آخر آیه که تا لا الا فی کتاب مبین است خوانده شود بعد از آن صد بار یا مبین گفته و بدستور تا صد مرتبه پس از آن خردل را
در خانه که دفینه گمان داشته باشند افشانده یکشبانه روز در خانه به بندند روز دیگر خردل‌ها را در جاییکه دفینه
باشد مجتمع یابند و روغن او که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند بغایت ملطف و محلل و طلای او جهت درد دندان
و اختناق رحم و تبهای مزمن و دردهای کهنه و تحلیل ورم گوش و اورام صلبه و تفتیح سده اعصاب و جهت
نسیان و فالج و گرانی سامعه که مزمن باشد و چکانیدن او بدستور جهت درد بارد و مزمن نافع و قدر شربتش تا سه درم است

خردل بری گیاه او را برگی قوچی مانند حرارتش کمتر از بستانی و مفتت حصاة و جالی جلد و جهت برص مزمن نافع
و مقوی ذهن و ضماد او با ماست جهت سعفه مجرب و در سایر افعال مثل بستانی است **خردل فارسی و خردل ابیض**
و خزنوق و خزنق حرف ابیض است **خروع** بکسر خا و فتح را و بفارسی او را بید انجیر و برگ او کرچک مانند برگش
شبیه ببرگ انجیر دارد از آن بزرگتر و نرم و ساقش تا بقدر دو ذرع و تخمش مثل نخود مجوف و ثمرش در خوشه‌های پر خار
و مدور و دانه‌اش بقدر قهوه و منقط و مغزش سفید و پر روغن در اخر دوم گرم و خشک و محلل و ملین عصب
و مسهل قوی خلط بارد و منقی عروق و مقوی اعضا و مدر حیض و مخرج مشیمه و جهت فالج و لقوه و امراض بارده
نافع و مرخی و مسقط اشتها و موجب کرب و مصلحش کتیرا و مصطکی و نعناع و قدر شربتش از چهار تا ده عدد و بعضی
صد دانه مسکر قوی و عوارض او مثل تا توره و پنجاه عدد او کشنده است و فادزهرا او ریباس و رب ریباس و برنج
غذا او درست و ضماد او جهت ثالیل و کلف و اورام بلغمی و درد ان و نقرس و مفاصل و تلیین صلابات
و با سرکه جهت ورم پستان و اواخر با سرخ و ضماد برگش و بار اول جهت ورم حار چشم و ورم زیر گلو و باریر
اعضا و با ضماد جهت درد مفاصل و بار روغن زیتون جهت دردهای بارده و با ماء الاصول محلل بلغم لزج اعضای
بعیده و شدید النفوذ و طلای او جهت تلیین صلابات و تشنج و انضمام فم رحم و انقلاب ان و جرب متقرح

دقو

و قروح رطبه سر و ورم معده و رفع آثار کبودی جلد و درد گوش و باز ماندن جهت داء الثعلب و بات کنند
جهت موی بر آوردن باد و ضماد او نافع و جوشانیده او با مثلث الحیه و خردل و تره‌تیزک جهت داء الحیه و اقسام قوبا و گرازو
بیعدیل است و بدلش روغن ترب و گویند چون بید انجیر را با خردل و سیر و طلق تقطیر کنند سقطرات مشتری را قمر
کند و مجرب دانسته‌اند **خروع چینی** و نزد ماست **خربق ابیض** بیخ گیاهیست برگش شبیه ببرگ بار تنگ و از آن
بزرگتر و گلش سرخ و ساقش بقدر چهار انگشت و مجوف و چون خشک شود پوست او مقشر میشود و بیخش شبیه بیاز
و مستطیل و ریشه‌های باریک و سفید مایل بزردی و تلخ و در شکستن او غباری از او ظاهر میشود و در جوشش مثل
دام عنکبوت در سیم گرم و خشک و مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه و منقی معده و مدر حیض و قاتل جنین
و مفتت حصاة و مفتح سدد و جهت فالج و سرسام بلغمی و امراض بارده و ماهی و مفاصل و اکتحال او جالی غشاوه و طلای او
با سرکه جهت قوبا و برص و بهق و قلع دندان متاکله و بریدن او باعث عطسه و فرزجه او مدر حیض و قاتل جنین
و مضر محرورین و مغثی و زیاده از قدر شربتش کشنده بخناق و تشنج و مصلحش کنجد او در خمیر و با مصطکی در روغن بادام
استعمال نمودن و بدستور جوشانیدن او کرفس در آب و جوشانیدن آب آن با شکر و عسل معقد ساخته بنوشند و قدر
شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش جوز القی و در خلای معده نباید تناول نمود **خربق اسود** بیخ گیاهی است
سیاه و پر گره و گره‌های او مجوف و اکثر مایل به تدویر و ریشه‌های سیاه باریک از آن رسته و برگش شبیه ببرگ
چنار و از آن کوچکتر و ز و ابر اطراف او بیشتر و با خشونت و ساقش کوتاه و گلش سفید مایل بسرخی و بشکل خوشه
و ثمرش شبیه بدانه قرطم و تخم او سهل و بی‌مضرت‌تر از اصل آن و در آخر سیم گرم و خشک و منفر و پر خطر و از خربق سفید
قوی‌تر و مسهل مرة السوداء و بلغم و صفرای آمیخته به بلغم و جذاب از عمق بدن و جهت امراض بارده قوی‌تر از سفید
آن و در جمیع علل که سفید او موثر است خربق سیاه اسرع التأثیر از آن و جهت یرقان سددی و تنقیه مثانه و رحم از
فضلات مزمنه و امراض مزمنه و جنون نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و صعتر و فودنج و مصطکی و دو مثقال او کشنده بخناق
و اسهال و قدر شربتش از نیم درهم تا نیم مثقال و بدلش خربق سفید و گویند ما زریون و چهار دانگ و زنش غاریقون است
یا ماهی زهره و ضماد او جهت بهق و آنچه در باب سفید او مذکور شده و رفع ثالیل و بردن گوشت زیاده از زخمها
و جهت ناسور صلب طلای او در سه دفعه مجرب است و مضمضه و فتیله و فرزجه و قطور او در امراض مناسبه مثل سفید آن
و پاشیدن مطبوخ او در سرا و منع مانع دخول حشرات و حبوب مثل گندم و امثال آن که در مطبوخ او خیسانیده باشند
قاتل طیور و وحوش و چون در زیر بغلها چغندر و زنجبیل سیده با جو مقشر یا عدس پخته سیده اما و را بنوشند چندان نفرة

نداردو بالخاصیه تنقیه باد کردن باعث تغییر مزاج میشود بمزاج جوانید و غیر مرطوب مزاج را بغایت مضر است
بشر بیدراسم فارسی مرنجماست وان گیاهی است که در بستان و مواضع سایه دار میروید و برگش باریک
ومتفرق و دراز و گلش بنفش و خوش بو و خوش منظر مایل بگرمی و جالی و مقوی دماغ و منوم و لطیف و زیاد
کننده عقل و فهم و نظاره او مورث سرور و فرح کهنه داشتن او را در کف دست داشتن باعث محبت و رد عکسه
از کل او ترتیب دهند جهت درد سر و مجرب است و رفع توحش و طلای او با موم روغن جهت نکوبند رخسار و درجب (?)
قبول و رافع بغض است خراطین کرمهای سرخ است که در زمینهای نمناک بهم میرسد در اول گرم و تر و معری (?)
سه درهم او که خشک کرده باشند با رب انگور مدر بول و جوشانیده او در روغن کنجد جهت خناق و سرفه
کهنه بغایت آزموده و سحوق او را با روغن بادام بالخاصیه جهت فتق امعاء والتیام ان مجرب دانسته‌اند
وجهت عسر ولادت و رفع سنگ مثانه و گرده و با شراب معفر رنگ بدن یرقانی در همان ساعت و ضماد
او جهت ورم حلق و لهات و منع نزلات و طلای تازه او بقدر سه شبانه روز جهت التیام عصب مقطوع
مجرب و مذکور جهت جراحات اعضای عصبانی موثر و باغبار آسیا جهت استحکام مفاصل که از جای خود حرکت
کرده باشد و جهت ضربه و سقطه و تسکین اورام حاره و با روغن دانه زردالو جهت بواسیر و طلای مطبوخ
او با روغن زیتون و ضماد کردن او با زفت و برگ کدو جهت بزرگ کردن قضیب بغایت و مولف تذکره
گوید که مطبوخ او با قضیب حمار زنده اکلا و ضمادا در این باب بی شبهه مجرب است و قطور او با پیه مرغابی
و روغن زیتون جهت درد گوش نافع است و چون با جبل و نبات و در ان طبخ نمایند طلای او جهت بواسیر
و نزف الدم و شقاق مقعد بی عدیل است خرامقان گیاهی است در شکل و بو مثل سنبل الطیب
و رنگش سبز و مایل بزردی در اول گرم و خشک و محلل و مجفف و در افعال مثل او و در زمان ضعیف‌تر است
خرقطان گیاهی است از درخت بادام و زیتون و امثال ان میروید و مضرت بان درخت میرساند
و غیر عنم است که در طبرستان دار دارش گویند و خرقطان شور گرشی بشبه ببرگ زیتون و مایل باستداره
و شاخهای او برگ و گلش سرد و خشک و قابض و مقوی معده و منقی دماغ و مفتح سده و با قوة محلل
و بعضی گرم و خشک دانسته‌اند از یکیا و قیراط از اب و جهت سنگ استخوان و دفع عضل و قطع نفث الدم و رفع
سیح و اب مطبوخ او با انجیر جهت سرفه و ذرور برگ خشک او و سوخته ان جهت قوبای سر مجرب است هرگاه موضع بو
بابول و نمک بکری بشویند که خون ظاهر گردد و گویند مسهل اخلاط و بغایت مجفف بواسیر است

خراطین
خرامقان
خرقطان

خرفان بره تازه و خروف جمع او است خزق فارسی است خزیوق اسم الجزه است و کوبند خادانیا است
خزالحمام جوز جندم است خرنیع اسم عربی الحرابض است خرء الضفادع طحلب است خرخر اسم فارسی بقلة الحمقاء است
خرفع تم عشر است خرء العصافیر اشنان است خرطان هر طیان است خرنوب شامی اسم عبرانی عقوب است خرنو
نبطی است خرم بکون راء نوعی تخم مرغ است که بچه او دیه جلین معسول کرده باشند و بدان تدهین نمایند مرکبه
و سراج القطرب و حالبی است خر اسم فارسی حمار است خرکور اسم فارسی حمار الوحش است خرماده اسم
فارسی اتان است خرکونش اسم فارسی ارنب است خرخدا اسم فارسی هدهد است خرما اسم فارسی تمر است
خرزهره اسم فارسی دفلا است خرمای تر اسم فارسی رطب است خرمای هندی و خرمای حرکن اسم فارسی قسب است
خرچنگ اسم فارسی سرطان است خربزه اسم فارسی بطیخ است خربزه کرک اسم فارسی ملیون است
خروس اسم فارسی دیک است خرس اسم فارسی دب است خردهک اسم فارسی مرجان است
خرغول اسم فارسی لسان الحمل است خزاما بالف خزامی اسم گیاهی است بسیار خوش بو و بفارسی
خیری کارشتی نامند و صاحب تذکره غیر خیری بری دانسته و از خلاصه بیان نمیکه چون او در عکس بیخ صلبی غرس
کنند بنفشه مسکون شود چه گلش شبیه است به بنفشه و منبت او جبال و میان رودخانها و گلش مایل بکبودی
و لاجوردی و بسیار خوش بو مانند نسرین و گلش سپیدا است و مولف مالایسع خیری بری دانسته و بیان نموده
که شاخ او دراز و برگش کوچک و گل او سرخ است و مؤید قول صاحب تذکره است آنچه ابن البیطار در خیری
ذکر نموده از قول جالینوس که بری او مختلف القوه و لطیف ملینه و گلش سرخ سیاه شبیه بخلاف خزاما و از صفات و خواص
خیری ظاهر میشود که خزامی غیر اقسام او باشد و از خوشبوترین گلهای صحرائی است و سفید تیز میباشد و در نفع مثل
گل کل حنا و ان سه گونه است که با نرگس میروید و پیاز او نیز شبیه پیاز نرگس است در اول دوم گرم و خشک و بعضی
رطب دانسته‌اند گل او ملطف و مسخن و مفتح سده دماغ و مقوی ان و جاذب رطوبات زکامی و محلل ریاح
و رافع درد سر و مقوی جگر و طحال و سپرز و گرده و مدر فضلات و فرزجه او منقی رحم و جهت خوشبو دادن و نشف
رطوبات و سیلان مزمن و برودت رحم و اعانه بر حمل و احداث کرمی و تحلیل قروح و طلای خشک او جهت خوشبو
کردن عرق و تقویت لثه و عصب معینه و پیاز و برگ و تخم او در افعال او ضعیف‌تر و غیر مستعمله و روغنی که از او
سازند قائم مقام نفط و مصدع محرورین و مصلحش مرد و شربت از گل او تا سه درهم و بدلش بابونج خزف
بفارسی سفال گویند و بسیار خشک و با اندک حرارت و ضماد قسم او جهت ورمهای نرم و قروح عفنی

خرفان خرفع خرنق
خزالحمام خرنیع خرء الضفادع خرخر
خرفع خرء العصافیر خرطان خرنوب خرنو
خرم
خر خرکور خرماده
خرکونش خرخدا خرما
خرزهره خرمای تر خرمای هندی خرمای حرکن
خرچنگ خربزه خربزه کرک
خروس خرس خردهک
خرغول خزاما

خزف

خز

خزمیان

خربناش خزاز الماء خزاز الصخر

خزدان خسکدانه خسک

خسرودار خس الحمار خسف

خنق خس الکلب خس

یابس المزاج مثل غضروف و وتر و جهت انسلاخ جلد و سعال تر و زبا بر هم ها جهت التیام جراحت و با بر که جهت حکه
و جوششها و خراز و سعفه و جرب و نقرس با موم روغن جهت ورمهای نرم و خنازیر و غدد و با سفال چینی جهت
جلای دندان و تقویت لثه و قطع خون او و جلای بیاض طبقه قرنیه مفید و مضر اعصاب دماغی و مصلحش روغن
بنفشه است و روغن نیلوفر **خز** اسم لباسی است که از ابریشم و پشم در یکجا ترکیب دهند و خز خالص لباسی است
که از موی بسیار نازک که بفارسی گرک نامند ترکیب یابد و در این زمان مراد از خز پوست حیوانیست که از سمور
کوچکتر و معروف است در دوم گرم و خشک و پوشیدن او جهت نقرس و فالج و ضعف باه و رفع جذام و حکه [illegible]
الاثریه موی سوخته او جهت قطع نزف الدم و خشک کردن جراحات و آشامیدن او جهت فتق اعصاب و اعضای
عصبانیه نافع است **خزمیان** تحریف خرمان فارسی است یعنی مانند خروان حیوان جند است و گاه هست
که از این اسم جند مراد باشد **خربناش** برماهور است **خزاز الماء** طحلب است **خزاز الصخر** خزاز الصخر است
و مذکور شد **خزدان** اسم فارسی خیزران است **خسکدانه** اسم فارسی قرطم است **خسک** بسکون
سین اسم هندی کبریت است **خسرودار** اسم فارسی خولنجان است **خس الحمار** ابو غلسا است **خسف**
اسم عربی جوز است **خنق** ارعیون است **خس الکلب** ویناقوس است **خس** بفارسی کاهو و بترکی
خاص نامند و بری و بستانی میباشد و بری او سرد تر از بستانی و برگش درشت و طعم او تلخ و رنگش مایل
بسبزی و شیر دار و باستری و جلا و قسمی از او بی ساق و قسمی با ساق و زبانه برد و شیر و شیر او گرم است و مدر حیض
و گیاه او در آخر دوم سرد و در اول تر و شیر او بقدر نیم درهم با سرکه و آب مسهل خلط مائی و طلای او با روغن گل جهت
درد سر و اکتحال او جهت قروح طبقه قرنیه و جلای بصر و با شیر دختران منوم و جهت درد چشم و با میختن ان و برص
و آشامیدن و طلا کردن او جهت سم عقرب و رتیلا نافع و برگ و ساق او در افعال مثل خشخاش سفید است و بستانی
او نیز ساق دار و بی ساق میباشد در دوم سرد و تر و سریع الانحدار و مولد خون صالح رقیق و دافع ضرر آب
و هوای وبائی و مسکن حدت خون و صفرا و مفتح سدد و مدر بول و منوم و رادع اورام حاره و مسکن تشنگی
و التهاب و رافع خمار و مانع مستی و ملین طبع و جهت امراض حاره و یبوست سودا و صفرا و حکه و جنون و جذام
و یرقان و درد پستان و بثور حاره و حرقه مثانه و بول و درد سر و منع صعود بخارات بدماغ و نزله حاره
و سرفه که از گرمی و خشکی باشد و با سرکه جهت برانگیختن اشتها نافع و اکثار او مضر باه و مولد ریاح و مضر صاحب سل
و ربو و مورث نسیان و ضعف باصره و مصلحش نعناع و کرفس و جلیله بر دراده و زیره و قدر شربتش از آب او تا سی درهم

ودر بخش

خشخاش بحری خشخاش

خشل خشب اللنونیه خشف خشخاش بیض

خشخاش خشخاش بستانی

و در بخشش ام در هم است و مطبوخ او را غذا ساختن و رعشه مضر بسیار و جهت درد سینه و زیاده کردن شیر موثر
و ضماد او جهت اورام حاره و التهاب و ورم چشم و درد و سوختن او جهت التیام جراحات و قلاع
نافع است و تخم او در دوم سرد و خشک و مخدر و منوم و مانع احتلام و جهت نزف و زکام و درد سینه و
تقطیر البول و سیلان منی و طلای او جهت منع ریختن مواد بچشم و جهت دوار و رفع درد گزیدن عقرب نافع و مضر باه
و مصلحش مصطکی و بدلش در دوم او اخوین است و روغن او محلل صلابات و مرطب دماغ و منوم و جهت مالیخولیا
و صرع صبی و منع مستی شراب موثر است **خشخاش بحری** خشخاش مقرن است **خشخاش** جزء الحقار است
خشل مقل مکی است **خشب اللنونیه** نزد بعضی سیسا دیوس است **خشف** بچه زرینه شتر است **خشخاش بیض**
خشخاش بستانی است **خشخاش** خشخاش اسود است **خشخاش بستانی** بفارسی خشخاش سفید گویند و قسمی
سفید میباشد و خشخاش سیاه را گلش بنفش و سرخ و سیاه و کبود و این الوان را تخم سیاه میباشد و گویند
خشخاش بری سوبرگ کثیر التشریف و مزغب میباشد بخلاف بستانی و تخم خشخاش سفید در آخر دوم سرد و در اول
تر و مخدر و منوم و منضج مواد رقیقه صفراوی و ده درهم او با شکر جهت خشونت سینه و سرفه حار یابس و نفث الدم
و تب دق و حرقه مثانه و امراض حاره آن و مقوی جگر ضعیف و گرده و مستی و با عسل مبقی و مداومت او قاطع
باه و بوئیدن بوداده او رافع بیخوابی و با شیر و مغز بادام مولد خون صالح و رافع هزال و چون خشخاش با پوست
او کوبیده قرص لب زنند جهت سرفه و درد سینه و حرقه البول و اسهال کهنه و تشنج و جهت تکثیف رطوبات و تحلیل
اورام ضمادا نافع و قدر شربتش تا چهار درهم و از تخم او تا ده درهم و از پوست او با مثقال و نیم و از گل او تا یک درهم
و مضر مبرودین و مداومت او مضر ریه و مصلحش عسل و مصطکی و شکر و پوست او یا با گشنیز و رادع و مسدد و یک مثقال او که
[illegible] جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب امعا مجرب و ضماد او جهت درد سر و با حلبه و گلاب
چون طبخ دهند جهت ابتداء رمد و تسکین درد آن و منع ریختن مواد با عضا و نطول مطبوخ آن و مطبوخ
برگ او جهت بیخوابی و با آرد جو جهت اورام حاره و با درنج ولعوق آب مطبوخ او که با عسل که رب خشخاش گویند جهت
منع نزلات و سرفه و اسهال مزمن نافع است حضورها با اقاقیا و عصاره لحیه التیس و طبخ یخ او جهت [illegible] علیل و غلظ
معده مفید و عصاره پوست او که کوکنار گویند سرد و مایل برطوبت و در قوت قوی تر از تخم او و مداومت او مرخی اعضا
و مشوش حواس و قاطع باه و مفسد شهوات و مورث نسیان و مفسد خون و بالعرض محلل حرارت و رطوبت غریزی و مسکن
اوجاع حاره و یابسه و منوم قوی و مغلظ بالعرض است و گل خشخاش با آب گشنیز جهت غلظه ساعیه و قروح و ضماد او جهت

سوزش چشم و قرحه قرنیه اکتحال نمایند و روغن او که بدستور روغن گل گیرند مخدر و مسکن دردهای حاره و اورا
در آتش میدان او جهت نزله و سرفه حاره و قطور را جهت درد گوش و ورم حاره ان نمایند و روغن تخم خشخاش در افعال
ازان ضعیف تر و منوم و مسمن و ات خشخاش اسود مصطلح اطبای سابق از افیون عصاره اوست نه از اقسام
دیگر و مراد از ان قسم بری است که برگش کثیر التشریف و زغب دار باشد در اخر سیم سرد و در جمیع افعال تخم او
قوی تر از بستانی و جهت سیلان رحم و حرارت جگر با شراب جهت رفع سیلان حیض نافع و مضر دماغ و مصلح او انیسون
و قدر شربتش بجمیع اجزا بقدر ضعف شربت اجزای بستانی است و از تخمش یکمثقال و بدلش خشخاش کاهوست در
اکثر مواد خشخاش منثور قسمی از بری است برگش شبیه برگ تره تیزک و دراز و با خشونت و مایل بسفید
و ساقش خشن و قبه او کوچک و شبیه بشقایق و در قوت از خشخاش بستانی قوی تر و از خشخاش سیاه ضعیف تر
و یکمثقال او با ماء العسل ملین طبع است خشخاش مقرن گیاهی است برگش سفید و باز و اید مثل اره و زغب دار
و گلش زرد و ثمرش شبیه بشاخ گاو و منحنی و از این جهت مقرن گفته اند و در جوف او دانها مثل حلبه کوچک و منقش
بیشتر کنار دریاست و او غیر احیلا است چه دانه او زرد است و این زرد نیست در سیم گرم و خشک و جالی
و مقطع اخلاط است بقی و اسهال و برگش او جهت تنقیه جراحات و خشک ریشه ان و اکتحال گل او جهت قرحه چشم
و طبیخ بیخ او جهت علل بارده جگر و عرق النسا و رقیق کردن اخلاط است بقی و اسهال و برگ و گل جهت
قرحه چشم و طبیخ بیخ او و یکمثقال از تخم او مسهل قوی اخلاط لزجه است خشخاش زبدی گیاهی است بسیار سفید
و سبک و ساقش بقدر زرعی و برگش بسیار ریزه و دراز و بیخ او بسیار باریک و ثمرش متصل ببرگها و سفید
و مستعمل از ان ثمر و در وسط تابستان میرسد بغایت گرم و تند و در طبع مثل جبلاهنگ از جمله سموم و مسهل و منقی
قوی و جهت تنقیه دماغ و دفع بلغم و صرع معتد و قدر شربتش از تخم او تا یک درهم است خوشاب بفارسی آب
است مطبوخ میوهاست که با شکر طبخ نمایند مثل آلو بالو و مویز و سیب و به و زردالو و امثال ان و مجموع
ان الطف از اصول ان و مؤلف تذکره گوید که از آلو و آلو بالو جهت تسکین و اخلاط خلط محترق و التهاب
و درد سر و از به جهت تقویت اعضاء رئیسه و ارواح و هاضمه و رفع عفونات و از سیب جهت خفقان
و غشی و کرب و از مویز جهت تصفیه صوت و تفتیح سده و یرقان و ضعف جگر و عسر البول و ادرار
و جهت سرفه و تب عفنه و منع ارتفاع بخارات بدماغ نافع و زبون تر ین او خوشاب تمر هندی است
و مجموع ان مولد ریاح و مصلح ایون و مصلحش خشکنجبین معرب از انگبین خشک است و ان عسل است

خشخاش ازرق

خشخاش منثور

خشخاش مقرن

خشخاش زبدی

خوشاب

خشکنجبین

در غایت خشکی سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ شبیه بشبه و در تنکابن سکری نامند و در دیلم و طبرستان آب دندان گویند
سفید او در افعال جمیعا قوی تر از غسل و در غایت جودت و بهترست و زرد و سرخ او قوی تر از سفید و سبز او بسیار
گرم و مایل بتلخی و سیاه او قریب بعسل بلادر در چهارم گرم و در غایت جلا و تقطیع و تحلیل و زنگار او محرق و غلیظ
و مهلک و قدر شربتش تا یکدرهم است خصی هرمس جلبرست خصیة البحر خصی حزه اسامی چند اند خصی الثعلب
حب البان است و مؤلف تذکره گوید غیر اوست و گیاه او شبیه بعنب الثعلب و اطول و دانه او بقدر آلو بالو و سفید و در دوم
گرم و خشک و مسهل بلغم لزج و محلل ریاح و ضماد او جهت تحلیل صلابات و مفاصل نافع و مصدع و مکرب و مصلحش انیسون و قدر
شربتش تا یکدرهم و بدلش زیره است خصی الثعلب بفارسی ثعلب گویند و ان چند قسم است سفید و از سورنجان کوچکتر و طعم
او شیرین و با لزوجت و اندک تندی و در بوی شبیه ببوی منی مثل دو بیضه کوچک که با هم ملاصق باشند و از بعضی ریشه
باریک دراز رسته و در آخر یک دانه کوچک مرجو که هر چند ان دانه بزرگ شود بیضه او کوچک میگردد و از انجهت قاتل خود
نامند و مستعمل اصل بیضه است نه حب مذکور و برگش بقدر انگشتی و از برگ پیاز اندک عریض تر و پهن بر روی زمین
و نرم و ساق او بقدر شبری و بر بالای او زهره گل زرد و رنگ و در وسط گل چیزی سیاه و منبتش جبال و اماکن نمناک و بیخ
تخم است در آخر اول گرم و تر و مبهی و مقوی عصب و جهت کزاز و تشنج یابس و تولید منی و تقویت باه و نعوظ و طلای
او با روغن گل مقوی و مثانه و مانع سقوط و قدر شربتش از دو مثقال و مضر و منفخ معده و مصلح انگور و بدلش تخم رطبه و تخم او از اوست
و گویند نوعی حار از او را کتابت که در ان چیزی شبیه بمگس سیاه در بیخ او در تقویت باه ضعیف است و نوعی دیگر میانه برگ او خشن
سرخ و بر سر او هر عدد گل بسیار کوچک و درون او تخم سیاهی و در تابستان میرد و بیخ و در دوم گرم و تر و گویند
جهت امراض سوداوی مجربست و هر که او را قلع کند دست آن شخص بحس و حرکت گردد و چون او را بسوزانند با موم و روغن
زیتون یا بار کنند بهمین کنند رفع ان نحو و نوع چهارم او را برگ سه عدد مایل الطرف و نیل و شبیه ببرگ سوسن سفید و از ان
کوچکتر و رنگش سرخ و ساقش باریک و بقدر زرعی و گلش مثل سوسن آزاد که زنبق است و بیخش مدور و بقدر جوزی و سرخ
و درون نش سفید و با لزوجت و شیرین و در دوم گرم و تر و بغایت مبهی است نوع پنجم را نبات و بیخ مثل نوع چهارم
و تخم او شبیه بتخم کتان و از ان بزرگتر و براق و صلب در سیم گرم و با رطوبت فضلیه و در تحریک باه قوی تر از ستقنقور
و چون بیخ تر او بر سر ادرست دارند باعث نعوظ گردد و جهت فالج و لقوه و تسمین بدن و ریزانیدن حصاة و حمول
او با زعفران و اندک مشک موجب حمل در همان ساعت مجرب دانسته اند و تخم او با شراب بغایت موجب نعوظ
و مکدر حواس و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربت از بیخ او تا یکدرهم و از تخم او یکدرهم است خصی الکلب

خصی هرمس خصیة البحر خصی حزه
خصی الثعلب

خصی الثعلب

[illegible]

خصی الکلب

بیابانی ارجس مابیزان مانند دان پنج گیاهی است مثل دو زیتون بهم چسپیده یکی ماده و بزرگتر و منتنا و دیگری نر و کوچک
تر و غیر ممتنع و سفید لون و برگش شبیه به برگ گندنا و ساقش بی برگ و تا نیم ذرع و گلش ریزه و باهم متصل بشکل سرو
بنفش و شبیه بکل اصابع صغر و حقیر در فیروزه کوهی هر دو را شاهده نموده با جمیع صفات با هم شبیه اند مگر آنکه
گل اصابع صفر بسیار بهم متصل نیست و سرخ ارغوانیست در آخر دوم گرم و خشک و محلل اورام بلغمی و سحق ریه و ماده
او بار طوبت فضلیه و تازه او که باشیر پخته باشند بغایت محرک باه و خشک قسم تر او قاطع گویند هر یک از نر و ماده
که بعد از دیگری خورده شهوت فعل او را باطل میکند و مصلح او در سخونت ریه صمغ و خشخاش است و تقریح منصه انکه قسم ماده
او باعث تولد ذکورات و نوع دیگر سوبرگ مثل نوع اول و عراضیتر و بار طوبت چسپنده و گلش بنفش و خشن و صعد و کوچکتر
از نوع اول و هر دو ممتنع و دراز در سیم گرم و خشک و قاطع باه و قابض بسهال و خشک ساینده او و نوع اول محلل
اورام بارده و منقی قروح و رافع عفونت آن و جهت نمله و قروح خبیثه و قلاع رطبه مفید و مفتح سدد و رافع آثار
جلد است **خصیه** از جمیع حیوانات زبون ترین اعضا و رطوبت در او غالب و مقوی و بهترین همه خصیه خروس فربه است
مبهی و مولد خون صالح و مصلح سایر او بخش و با نمک و صعتر استعمال نمودن است و خواص خصیه هر حیوان در جای او مذکور
میگردد **خضلدون** بضاد معجمه در حرف میم مقل است و گویند مقل مکی است **خضف** خربزه نارسیده است **خطمی** و خطمی
خطمی معروف است سفید و سرخ و الوان و مختلف میباشد و آنچه بکل باشد خطمی بری و خطمی سبز مانند جاورسی
سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم باعتدال و اکثر مرکب القوی و مایل ببرودت و تری و از انواع خبازی شمرده اند
محلل و منضج و رادع و مرخی و گل او ضعیف تر از برگ و ساق و هرگاه برگ و ساق او را خشک کرده کوبیده استعمال
کنند بهتر دانسته اند آب طبیخ او جلای امعاء و مقعد و رافع ضرر تندی ادویه مسهله و یکمثقال او جهت تحلیل
قولنج و گشودن بول و حیض و قرحه امعاء و نفث الدم و سرفه حار و اسهال و مغص و مواد سوداوی و غلیظ خام و جماع
او جهت التیام قروح و تسکین درد و ورم و تحلیل او و خنازیر و منضج جراحات و دمل و ورم پستان و مقعد و ورم
جراحات و خراز و شکستگی اعضا و عرق النسا و مفاصل و نقرس و با روغن زیتون جهت گزیدن هوام و سوختگی
آتش و باد و دیه مناسبه ورد و غشا جهت ذات الجنب و ذات الریه و ضماد پخته او با روغن بغایت منضج سریع
الاثر در اورام حاره و نطول او جهت نرم داشتن سری و جلوس در طبیخ او جهت ورم مقعد و انضمام فم رحم
نافع و حقیم مفید و تخم کوبیده او جهت سنگ کرده و لعاب او با شکر جهت سرفه حار و ضماد او با سرکه که در آفتاب
نشینند جهت بهق و با روغن زیتون و سرکه جهت سموم حیوانات و گزیدن از تخم او با دو جزو و دانه جو با سرکه بامر کم

طلاکنند

طلاکنند جهت ورم بغایت مجرب و پرستو پیخ او بغایت ملین و قوی التحلیل و طبیخ او جهت مغص و زحیر و سده امعاء
و دمه ان با شراب جهت عسر بول و حصاة و رفع فضلات خام مثانه و عرق النسا و ارتعاش و شکاف عضلات خام
مثانه و جلوس در طبیخ او و بدستور تضمید ان جهت تحجر مفاصل و صلابت اعضا و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان
نافع است و چون بیخ او را کوبیده در لته بسته در آب کنند و در زیر آسمان چندان بگذارند که آب منجمد گردد طلای
او جهت رفع تهیج پلک چشم مؤثر و بجهت سرفه حاره و نفث الدم مجرب و طبیخ او را نیز همین اثر است و مضر معده و مصلح
او عصاره زرشک و عسل و رازیانه و گویند مضر ریه است و عسل مصلح اوست و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و از
طبیخ او تا سی مثقال و بدلش خبازی و صمغ خطمی بغایت مسکن تشنگی و قابض طبع و رافع تب صفراویست **خطاف**
بفارسی پرستک و بترکی قرلانقیج و بدیلمی جلا نامند و طیور معروفه است و گوشت او در سیم گرم و خشک و کباب
او مفتح سدد و دافع سنگ مثانه و دافع یرقان و امراض بپرز و اشامیدن یکمثقال از خشک مسحوق او جهت
قوه باصره و غرغره ان به آب جهت خناق و جمیع امراض حلق نافع و طلای سوخته او همین اثر دارد و اکتحال
محرق او مقوی باصره و دماغ او با ارکین و یا خاکستر او با عسل جهت ابتداء نزول آب و بیاض و جرب و سبل
و ظفره نافع و بدستور خون گرم او و در کلیه او بغایت جالی و جهت بهق و خوردن آب مع صوره فوق او با
فتری با در روح جهت اخراج جنین میت سریع الاثر است و بدستور یکمثقال خاکستر آشیان او که سوزانیده باشند
جهت عسر ولادت بغایت مفید و خوردن خون او سبب رفع بهق نسیان و طلای او بعد از کندن موی سفید باعث
رویدن موی سیاه مجرب دانسته اند و طلاکردن چشمهای او با روغن زنبق بر ناف زنان جهت عسر ولادت
مؤثر و سقوط زهره او جهت سیاه کردن موی سر و ریش سفید و مهر بارس گوید مجرب است و مؤلف مالا بسع گوید
مخصوص سفیدی قبل از وقت است و باید شیر در دهان نگاه دارند که دندان سیاه نشود و چون در سالی
دو بار بچه میکند و هرگاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچه او را بشکافند دو سنگ ریزه ظاهر میگردد یکی
سفید و یکی ملون چون غیر ملون در پوست گوساله که در حین زائیدن به نهجی گرفته باشند که بدن گوساله بر زمین
نرسیده و بجای کرده باشند بسته بر بازوی صاحب صرع یا گردن او ببندند در رفع صرع جمیع اطبا مجرب دانسته
و سنگ ملون سرخ چون در حریر سفید پیچیده نگاه دارند باعث جاه و قبول و قضای حوایج میگردد و املی العرب
گوید سنگ ملون سرخ میباشد و تعلیق او موجب رفع فزع است و گویند چون بچه او سوزانیده عوام را در اشتبال
او زرد کنند بدستوریکه او در حین رنگ کردن نه بیند جهت رفع زردی بچه سنگ یرقان آرد و چون دقت

صلابت جمیع اشیاء را او را جذب کرده باید حل نمود پس از عسل یا روغن باعث بطلان سحر و شرّ آن است **خفاش**
بفارسی شب پره گویند در سیم گرم و در چهارم خشک و مرق پخته او مسهل فضلات غلیظه و زرد آب و رافع استسقای
و مرارۀ او در روغن زیتون و زنبق جهت فالج و رعشه و مفاصل و نقرس و درد کمر و ورمهای بارده و طلای مطبوخ
او بر احلیل مجرب جهت احتباس بول سریع الاثر و جلوس در مطبوخ او جهت فالج و حمول پیه او قاطع حیض و طلای خون او
مکرر قبل از بلوغ مانع بر آمدن موی و بزرگ شدن پستان و دو کرد مالیدن زهرۀ او بر فرج جهت عسر ولادت مجرب و دهن
بر دغنی که در ظرف مس پخته قلعی او را مهرا پخته باشند جهت روییدن موی و دراز کردن او و بعد یل و اکتحال مغز
سر او با آب پیاز جهت نزول آب و با عسل جهت بیاض و طلای او بر کف پا مهیج باه و سرگین او جهت قوبا و بیاض چشم
و خاکستر سوخته ان جهت منع مستی مزمن و شیرد بول او بغایت جالی و در آشیان او مجمدان بهم میرسد و شیر زق مانند
بقدر انگشتی و سعید و متخلخل شبیه بنقاو سوراخ دار است یکمثقال او قاتل و ربع درهم او مخرج حصاة و اکتحال او
رافع بیاض عین و طلای او باعث جراحت جلد و سترده موی و قالع ثالیل است و گذاشتن سر او در زیر بالین
که عالم بران نباشد مورث بیخوابی و بدستور دل و چشم او همین اثر دارد و دفن کردن سر او در برج کبوتر موجب
جمعیت کبوتران و در سوراخ مرش باعث گریختن ایشان از آن مکان و داشتن او در جیب قیر لاست **خفیخ** خردل
بری است **خف الغراب** نوعی از طرخون است تراز تراز و وع و بزرگتر از ان **خفیوح** حرفه است **خل الزیت**
ترشی است که از روغن زیتون و غوره یا از سرکه و روغن بادام و نان فطیر و شکر ترتیب دهند **خلال ابراهیم**
جزو بری است **خلال دان** نوعی از اطریال است **خلال الخلیل** نبات اطریال است **خلوق خلوق** زعفران است
خلال مامونی از خرما است **خلبان** اسم یونانی بارزد است **خلقیس** اسم یونانی زاج است **خل الخمر** سرکه
انگوری است **خل العنصل** سرکه عنصل است و در اسقیل مذکور شد **خلاف** در بلح مذکور شد و ان غوره خرما است
که از حد بلح گذشته باشد و لبسیاع را نیز باین اسم نامند **خل** بفارسی سرکه و از خرما و مویز و شکر و عسل و انجیر
و امثال ان و از حبوب مثل برنج و غیره ترتیب میدهند و مراد از مطلق او سرکه انگوری است و خل خمر او را از این
جهت گویند ما دامیکه اولا خمر نشود سرکه نمیگردد بخلاف سایر که اولا ترش می شود و بهترین همه سرکه انگوری است
و بعد ازان مویزی پس خرمایی و مویزی و انجیری و سرکه طاری و نارچینا و غیره و سرکه قسم اخیر گرم و خشکند و سرکه
انگوری مرکب القوی و در دوم سرد و خشک و گویند خشک او در سیم است قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ
و رساننده قوت ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و دافع تبخیر و معین هضم و قاطع نزف الدم

خفیخ
خف الغراب خفیوح خل الزیت
خلال ابراهیم
خلال دان خلال الخلیل خلوق خلوق
خلال مامونی خلبان خلقیس خل الخمر
خل العنصل خلاف
خل

اعضا و محرک اشتها و گدازنده بلغم و سپرز و موافق معده ملتهبه و بلغمیه و جهت قطع خون صفرا و تفتیح سده
ماساریقا و سپرز و مداومت خوردن ان باشتا قاتل کرم معده و جهت ادویه قتاله و رفع جمود خون و شیر در معده
و با نمک جهت رفع ضرر فطر و سگ دیوانه گزیده و مکیدن او بتدریج جهت زلو که در حلق مانده باشد و سرفه
کهنه رطوبی و غرغره او جهت منع سیلان فضول بحلق و خناق و سقوط لهاة و درد دندان و مضمضه او با نمک
جهت قطع خون بن دندان که کنده باشند و با برنج سعید جهت خون لثه و سستی ان و طلای ان جهت منع انتشار
قروح خبیثه و با برنج و نمله مجرب و جهت جرب متقرح و بواسیر و داحس و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات
تازه و درد سر حار و خارش بدن و گزیدن جیرلات سمیه حاره و سوختگی آتش بغایت معتمد و چون بر عضوی
ممالند منع قبول ماده از عضو مجاور خود میکند و نطول او جهت گزیدن جیرلات سمی و بر موضع نزف الدم و ضماد
انجری که در او طبخ یافته باشد جهت سوزش عضو و خشونت ان مجرب و با گوگرد جهت نقرس و با عسل جهت آثار
تحت چشم و خون مرده و با روغن گل جهت درد سری که از آفتاب حادث شده باشد و با آرد جو جهت خناق
و ورم پستان و با گوشت و با نمک گرم جهت تمدد و ورم بارد و با جماع جهت خدر و کزاز و مفاصل و جرب
او با گلاب که پارچه را با او تر کرده باشند بر سر گذارند جهت درد سری که از صفرا باشد و بخارات حمام حادث
شده باشد مجرب و پاشیدن بر سنگ گرم کرده و بدستور سنگ گرم کرده در او انداخته بخار ان جهت درد
زمن و نزلات و سرفه مزمن و بواسیر و خوردن انجیر و مویز که دران خیسانیده باشند جهت سپرز و مضمضه طبیخ او
با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح لثه مجرب و قطور ان جهت کرم گوش و بخور او جهت دوی
و طنین و گرانی سامعه و تفتیح سدۀ خیشوم و مضغاة و با گلاب و روغن بادام و روغن گل جهت
سرسام و هذیان نافع و چون یکشب و قیه پیاز عنصل خشک سوده ورق کهنه در سرکه بجوشانند تا مهرا شود
و یکهفته در آفتاب گذارند صاف نموده هر روز ناشتا دو مثقال ازان بنوشند جهت رفع بوی دهان
و بشارت معده باشد مجرب و در جمیع افعال مثل سرکه عنصل است که در اسقیل مذکور شد و مضر پیران و سوداوی
مزاجان و قوت باه و صاحبان سرفه تازه و سعال یابس و مضر اعصاب و اعضاء عصبانی و رحم و ناجهتین و
مبرودین و صاحبان ریاح غلیظه و درد مفاصل و صداع و مسدد و موجب استسقا و صاحبان ضعف جشا و کش و مضعف
بصر و مورث زردی رخسار و بیخ و لاغری بدن و مصلح او شیر خرما و گوشت با چرب و شراب ریحانی غلیظ و دفع
ضرر سرفه شیرینی و روغن بادام و ادویه ضعیف الحراره و در ضعفاء اعصاب عسل و ادویه ضعیف الحرارة

خلنج

خلاف

در ضعف اعصاب عسل و ادویه حارّه و در سیح لعابها و قدر شربتش تا هفت مثقال و بدلش در بعضی امور آب لیموست
در که طاری و نارجیل مغز عصب میشود **خلنج** درختی است شبیه بدرخت گز و در چین و بلاد روس بسیار بزرگ میشود
برگش مثل برگ گز وگلش کوچک و سرخ و زرد و سفید نیز میباشد و ثمرش مثل خردل است و در دوم گرم و خشک و شکوفه
او تند تر و قوی تر از سایر اجزای اوست و شکوفه و برگش جهت گزیدن هوام و روغن او که شکوفه را در روغن ریخته سه هفته
در آفتاب گذاشته باشند جهت احیا و درد مفاصل و نقرس نافع و نشارهٔ چوب او سوم این اثر است و یک مثقال تخم او با عسل
حافظ دل است از ضرر سموم و خوردن چیزی در ظرف چوب او مانع خفقان است **خلاف** شامل بید مشک و بید
برّی و بید موله است و از مطلق او بید برّی مراد است و گل بید از برگ بهم میرسد رنگش زرد و بقدری خوش بو و ترش
مثل خوشه که از ساق شاخهای او میروید و کثیب بید باشد و در اکثر مواضع مایحتاج و تسم زا و باکل و منفعت
اسم خلاف برّی است گلش در دوم سرد و در اوّل تر و برگش در اوّل خشک و ثمرش در اوّل سرد و تر و بید موله در افعال
ضعیف تر از او است مفتّح سدّه جگر و ملطف و رافع خفقان و تشنگی و جهت ضعف معده حارّه و تبهای محرقه
صفراوی و جمیع افعال داراصل حارّه و درد و صداع نافع و عرق او الطف از جرم و شکوفه او و خاکستر چوب او جهت
نزف الدم و بابرگه جهت ثالیل و نمله و ورم پستان و ورم اعضای ظاهری مفید و جرم برگ او قابض و رادع
و عصاره او مسهل صفرا و بلغم و سودا و مدرّ بول و جهت سدّه جگر و یرقان و صلابت سپرز و منع از تبها و خناق
رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب و ادویه سمیّه و قطور در گوش جهت پاک کردن چرک آن بسیار مفید
و مضر تنبیکاه و مصلح او گلاب و شکر و قدر شربتش بیست درهم است که با شکر بنوشند و طریق آشامیدن آب او
در دستور اوّل مذکور است و صمغ او مقوّی باصره و جلاء و ثمرش جهت اسهال دموی مجرّب است و جلوس در طبیخ
برگ و شاخ او جهت رفع ف داعضا لغایت مؤثر **خلاف بلخی** بفارسی بید مشک گویند و در شام شاه بید
و گل او قبل از برگ بهم میرسد بقدر بلوطی و ملوّن بزردی و اندکی سرخی و سیاهی سفیدی بسیار خوش بود
جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی دیگر در اوّل گرم و مایل بخشکی بیان نموده محلّل و ملطف و مفتّح سدّه حقیقه
دماغ و مقوّی دل و دماغ و مسکّن صداع که از بخار مواد حارّه باشد و ملیّن طبع و عرق او در جمیع افعال قوی تر
از عرق بید است و گلاب و ملیّن طبع و مقوّی دل و معین باه و مقوّی احشاست و چوب در بر کسا و در خواص
مصلح و قدر شربت مثل بید است و روغن بید مشک و شکوفه بید سرد و مجفّف و مسکّن درد سر حار و مانع صعود بخارات
و خوردن او مانع غلیان خون بسیار گرم و بدلش روغن گل و طریق عمل او مثل روغن بنفشه است و چون مغز بادام

خرائیل نهبیس الحجر مرجان است

خلاف بلخی

خلاف برّی خلد

بطریق بنفشه با دام کبیر نمر الطف و بدل عرق او عرق نیلوفر است **خلاف برّی** بید مطلق است **خلد** بضم
خا و فتح لام بفارسی موش و در اصفهان و دره سنبانک و بدیلمی کاهش گویند حیوانی است بی چشم و دم
و بی دست و پا و در هیئت کوچکتر و سرخ رنگ و در ریشه اشجار در اکثر نقاط و در زمینهای نمناک پیوسته سوراخ میکند
و گویند چشم او در زیر جلد است اشیا را میبیند و طیاطاوس گوید که هر گاه در سوراخ مسکن او پیاز و گندنا
بگذارند بوی آن بیرون آید و در سموم قتّاله و بغایت گرم و با رطوبت و خون مرضع و مباله او جهت خنازیر
و بیاض چشم و رفع آثار جلد و خال و دماغ او با روغن گل جهت برص و نوبا و خنازیر و هر چه از بدن
بروز کند با عدیل و قاطع رعاف و سیلان خون هر عضوی و محلّل ورم و خون او نیز همین آثار دارد
و سر او را چون سوخته با زاج سفید در گوش کند از جهت ازاله بد بوی آن و طلای آن جهت درد سر و بجوزاد
جهت عسر بول و معوط زهره او با آب یخ رطبه و قدری زعفران جهت رفع نقوه از مجرّبات شمرده اند و تعلیق
بالای او جهت ربع و صرع و به آسانی بیرون آمدن دندان اطفال و گویند خوردن دل او اعانت بر مجامعت
روحانیات کند و دفن کردن او در دهانه در مانع از سحر و از جستن دندان او در میان جانی مجرّب
تعزّد است و همچنین در آتش انداختن پیه او **خلز** بضم خا و تشدید لام دانه ایست شبیه بکرسنه و کیاه
کمتر از زرعی و برگش ریزه و گلش ما بین سفیدی و زردی و غلافش شبیه بغلاف باقلا و سفید و آن پنج
قسم است آنچه از غلاف باقلا کوچکتر و پوست غلیظ و عریض و بسیار سفید باشد و دانه بقدر نخودی کوچکتر او سفید
جلبان ابیض نامند و دوم مضاعف الغلاف و خشن و دانه او در سفیدی و کوچکی و تر و بزرگتر از اوّل میباشد
و او را بقیه نامند و مذکور شد سیم طویل الغلاف قریب بباقلا و سیاه رنگ و دانه او مستدیر بزرگتر مایل بزردی
و بسیار تلخ و در مصر بسیله گویند چهارم را دانه کوچک و پهن و اغبر است و جلبان اسود نامند پنجم رقیق
الغلاف سفید دانه است و او را بصاص گویند و همه اقسام او در آخر دوم خشک و در اوّل سیم سرد و طبیخ او
با عسل مدرّ بول و حیض و منقّی امعا و محلّل اخلاط فاسده و ملیّن سینه و جهت سرفه و قصبه ریه و درد سینه
و رفع فضلات غلیظه و ادرار مخون شیر و ضمادش جهت تقویت اعضا و وثی و کلف و ثآلیل جهت تحلیل
اورام و بجوزاد در موضعی موجب جمعیت مور جه است و مضر اعصاب و مولد سودا و نفاخ و مصلحش شراب العسل
و قدر شربتش ماده درهم و نوع برّی او بغایت غلیظ و مدرّ بزر است **خلال مکه** اسم فارسی لسبتاخ است
خلوبری بلغت مصر بسیله مانند **حمته الغمان** بکون است **حمیط** گوشت بریان است **حمان الارض**

خلز

خلال مکه

خربزی خمرة الغمان خمیط خمان الارض

خمافیطوس حمحم خمازان
خل حمه اوراق خمیره
خمیرمایه خمیر

نوع صغیر غمان است **خمافیطوس** کمافیطوس است **حمحم** نبات بوزری است و لغت بغلی اسم خبازی **خمازان**
مازریون سیاهست **حمل** سورنجان است **حمزاورق** تحکنت است **خمیره بنفشه** اسم فارسی بنفشه مرباست
خمیرمایه اسم فارسی خمیره است **خمیر** لغارسی خمیر ترش و خمیر مایه گویند وان ارد گندم که با روغن
کنجد و روغن زیتون و شیر و سایر روغنها و ماست از هریک که باشد کداز نه تا ترش شود و بد بو و قدری
ازان داخل خمیر نان میکنند تا فطیر نشود مرکب القوی و در دوم گرم و خشک و لغایت جالی و ملطف و جاذب
ازاز عمق بدن و با نمک که زیاده باشد منضج و مفتح و حل و محلل اورام بارده و مسکن درد ان و تناول مثقال
آب که درو خمیر مایه کم نمک بقدر چهار مثقال حل نموده باشند با چهار دانگ طباشیر و مثل طباشیر شکر و یک دانگ
زعفران مجرب رفع خمار و تشنج و تب والتهاب مجرب و چون دو مثقال سرکه نیز اضافه کنند جهت اسهال صفراوی
و اختراق معده و غرغره مملو او در آب با ربع ان روغن بنفشه جهت ورم حلق و ضماد او با حنا و روغن و نمک
جهت تحلیل صلابات غلیظه بابوسه مجرب چون بگزد آب نعناع را افشرده و بگزد جزو ازان سائیده و نصف عشر
جزو ازان ببت و تره چندان مجموع خمیر مایه اضافه نموده در ده مثل همراه آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده
با نصف وزن ان عسل بقوام آورند جهت تقویت ها هضم بمرتبه ایست که خمیر نتوان کرد و منقی معده از اخلاط محرقه
و رافع بلغم و سبیل است و هرگاه بعد از معاجین با هیئه بلافاصله بنوشند لغایت سریع الاثر است و چون خمیر مایه
کوبیده با آب انار شیرین و امثال بسرشند قائم مقام خمر است و از اسرار مکتومه است و مرض سینه علیل و صلع ان
کیتراو قدر شربت تا یکجره درهم است **خمر** مراد ازاو در شرح ما یختم القالات یعنی انچه عقل را بپوشاند
و در عرف از مطلق او شراب انگوری مراد است که آب انگور صاف را در خم درون بر فشانند و ده کرده مدتی
در آفتاب و بعد ازان در سایه گذارند و غیر انگوری سو بنیذ نامند و اضاف و محبت افعال زبایه بر شقد
قسم بنفشه و چون جزو ل داخل کنند بدون جوشیدن خمر بنفشه و شیرین میباشد و زعفران باعث شدت
سرور و تقویت جگر و دل میگردد و چون با دانه انگور باشند قابض بنفشه و ریحانه است که خم را بعد از
اندودن بزفت یا بقرنا و موم بعد دو کشته بخور کنند و در آب انگور مورد و مصطکی و به شیرین و سیب بقدری
اندازند و بعد از آفتاب گذشتن ظرفها و رادر زمین دفن کنند و انچه برو شش ماه گذشته باشد مسطار
نامند و لغارسی دلاله گویند و چون اب انگور را بجوشانند تا ربع او بسوزد و در خم کنند جمهوری
گویند و بد مزه و غلیظ را قهوه نامند و او قاطع باه است و شرابه از یکسال تا دو سال گذشته با ...

خمر

علیس گویند و در سیم گرم و در دوم خشک است و قدیم او که زیاده از دو سال تا چهار سال است بیوست او در سیم
و تازه او که مسطار است در دوم گرم و تر و از شش ماه تا یک سال در آخر دوم گرم و مایل برطوبت و اوسط انست که بعد از
جوشیدن اقلا تا سه ماه نگذرد استعمال کنند و قوی ترین است م زرد عتیق رقیق و ضعیف ترین همه تازه سفید است
و رقیق او سریع النفوذ و مفتح و غلیظ ان دیر هضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و شیرین او نفاخ و غذائیت او غالب و در تن
شیرین او معده هضم و مضر عصب و مورث رعشه و قسم قابض خمر حابس طبع و باعث خشونت سینه و دباغت معده
و قوی الخمار و تلخ او جالی و مفتح و ها ضم و سیاه او دیر هضم و مولد سودا و سرخ خوش بوی او که عبارت از زرد کلیا است
معتدل و بهتر از سایر و مصدع است و بد بوی و مصدع و مورث امراض مهلکه و تمش او که در قضاب آب پاشیده باشند
بعد از جوشیدن اب بیه برده باشند تند و سریع الخمار و باغ بسیار مولد بتاپای حاره و امراض حاره و مطبوخ او
که جمهوری باشد غلیظ و مسخن و منفخ و مقوی عصب و مصدع است و مدفون که خم او را در زمین دفن کرده باشند
اصلا در آفتاب نگذاشته باشند غلیظ و دیر هضم و معفن و متولد بتباه مزمنه است و شراب کهنه صرف موزی اعضا
و مورث سحج است و ممزوج با عتدال مصلح حال بدن و ممزوج او با آب کثیر باعث سستی اعضا و استسقاست و ثقیل
او دیر هضم و مورث امراض بلغمی و شراب تازه تیره مولد سنگ مثانه و سدد و صاف او دیر هضم مفتح و مدر است
و بهترین شراب مابین یکسال و دو سال معتدل القوام و مایل به تلخی و خوش بو است که در رنگ مابین سرخ و زرد
میباشد و در تلخی و شیرینی متوسط و کام را بهم نیاورد و در قدر استعمال او خلاف بسیار است تا شش صد درهم گویز
گفته اند جالینوس و شیخ الرئیس اختلاف مقدار بحسب امزجه داکر نشته اند و در محرور المزاج قدریکه بقدر طعام شود رفع
تشنج کند و بعد سرور و نشاط رسد و از قسم سفید رقیق و زرد و سرخ و ممزوج باشد و در معتدل المزاج و مبرودین
بقدر نهایت سرور و از قسم غیر ممزوج باشد و در قوی الابدان و صاحبان خلط غلیظ قدریکه از حد طرب به ثقل
حواس و خواب رسد و مراعات اوقات هم از لوازم است باید در تشنج مفرط و گرسنگی بسیار و بعد از قی و حرکات
قویه و در سیری مفرط و غضب مفرط و در هوای بسیار گرم و وسط روزهای تابستان استعمال ننمایند و بمستی مفرط
مگر در هر ماه یکدفعه که باعث استراحت ارواح و قوی گردد و اکثر نموده اند که هر روز استعمال ننمایند و بعد از
پانزده روز تا یکهفته پاشامند اوسط است و دستور شرط است که در دکان استعمال او عطریات و نغمات و اب روان
و اسباب سرور و بهجت و شکل مرغوبه و رفقای عاقل و فهمیده و صاحبان اخلاق حمیده باشند و خیام تحمل این
شروط را در این رباعی رواج داده است **رباعی** گر باده خوری تو با خردمندان خور یا پس با صنم لاله رخ

رباعی

بکو خورد لسیار خورد و روغن ویش سازد اندک خورد و که کاه خورد و پنهان خورد و سبب سستی متغیر شدن حواس است
به بخارات پس درشکر قبل از تحلیل بخارات بستر است بخذ کثرة بجهت نیرسد درست بشود و سبب سرور کثرت روح حیوانی
و قوة دل است که سبب اخراج روح تدریجا بظاهر باعث سخا و شجاعت و بی خنیدن خوبها ادراک میکردد و در هر مزاجی
محرک خلط غالب و اماران مختلط است چه کثیف الخلط را باعث ملال و گریه می شود و در لطیف الخلط خنده و سرور
و صاحبان اخلاط بارده رطبه را علت سکون و خوف و چون مراعات استعمال خمر حسب مقدار و سن و فصل و مکان
وقت کرده شود جهت حفظ صحت و بیکو کردن رنگ رخسار و تقویت فهم و ذهن و دل و معده و جگر و نفوذ فرمودن
غذا در ما سار یقا و فربه کردن بدن و تحلیل فضلات و اخراج کثیفان با طلاق و لطیفان با درار و عرق و اخراج
فضلات صفرا ببول و عرق و رفع بلغم سودا به تلیین طبع و جهت حواس و اعضای اصلیه و نشاط و فرح و دفع
جوع کلبی و وحشت و خیالات ناخوش و مالیخولیا و جنون و بیکو کردن اخلاط و رفع بخل و غضب و رافع تهیج بدن
و رد طبیعی است و مزروج قسم سعید او جهت دق و ترطیب اعضا و تب و غشی و مرطوب او جهت تب ربع و بلغمی و رفع
حرز هوایه و بابی و در خارات جهت کلیات مواد و نفوذ فرمودن و بهر قرشدن قوت ادویه و خوردن او تا بقدر
ربع رطل با آب سیب و گوشت است بار ها مجرب و جهت غشی و بیهوشی مجرب و منافع جربها و زیاده از تحدید و هر گاه مراعات
شروط نشود مضرت او بمراتب زیاده از منافع است و بالجمله سبب موت فجاءة و خناق و امراض دماغی مثل سکته
و صرع و فالج و جنون و سرسام و رعشه و امثال آن و درد چشم و امراض گوش و حلقوم و دهان و دندان و ریه
و اسهال و ری و ورم جگر و سپرز و خفقان و ضیق نفس و بطلان باه و اورام خطرناک و آنکه و جوشش ها و فساد
هضم و ضعف قوای دماغی و حیوانی و طبعی و مورث تبهای محرقه و مرکبه و غشیه و استسقای که علاج پذیر نباشند
و مولد سنگ مثانه و گرده و حرقة البول و ضعف اعصاب است و سایر مضرات او راحدی نیست از انجمله که مضرت
عاجل و سهل العلاج است علت خمار است که با تقلب نفس و بوده حرف و غثیان و تهوع و اعراض هولناک میباشند
و مضرتهای عاجل بدنه الا اکثر علاج پذیر نباشد و امراض حاصله از آن غیر متناهی از انجمله تقویت قوی بهیمی است و ضعف
قوت ملکیه که امتیاز اشرفیت خلق با اوست **خمان** بلغت بغلی دیوانه قطلی مانند نباتی است که صغیر و کبیر میباشد
کبیر او شبیه بدرخت سپیده است مثل او مایل بسفیدی شبیه به [illegible] دیر و برگش مثل برگ کدو کلان و دراز و کوچکتر
و نقید الرایحه و در هر شاخی از سه عدد تا پنج عدد در هر شاخی قبه و گلش سفید و ثمرش شبیه بحبة الخضراء و نقش
مایل بسیاهی و در شکل مانند خوشه و در بوی شبیه بر آب [illegible] و بسیار مجفف و مستعمل از او برگ تازه آن و در التیام

خمان

جراحات متداول است و خمان صغیر شبیه بگیاه و ساقش مربع و پر کره و برگش شبیه خمان کبیر و شبیه به برگ بادام و تیزی
الاطراف و دراز هر گرهی شری ظاهر و نقید الرایحه و قبه سرا و شبیه بگان کبیر و تخمش مثل خردل و چینش دراز و بسطری تنتی
رنگ او سرخ و در منطلق خمان نوع صغیر مراد است و مستعمل بیخ او در دوم خشک و سردی غالب در او و با اندک
گرمی و رادع و مسهل اخلاط لزجه و بسیار مجفف و با قوه محلله و آب طبیخ برگ و ساق او مسهل بلغم و مرة الصفراء و آب افشرده
او و مطبوخ بیخ او و بدستور و ضماد از ساییده بیخ او جهت شکستگی اعضا و از جا بر رفتن استخوان و فشاندن بشره لغات
مؤثر و طبیخ بیخ او با شراب جهت استسقا و گزیدن افعی و وجع مفاصل و رفع سده و حمول او جهت درد رحم و امراض
معقده و زحیر و شقاق جهت کرم دندان و سعوط او شب روز مانع حمره چشم و جلوس در طبیخ او جهت صلابت
رحم و انضمام فم او و ضماد برگش جهت زحیر و بالا آرد جهت ورم حار و سوختگی آتش و گزیدن سگ دیوانه و بابیر
جهت نقرس و خوردن ثمر او جهت صلابت رحم و طلای پخته او جهت سیاه کردن موی و منع ریختن آن و مضر ریه
و مصلح او عسل و قدر شربتش تا دو درهم است مؤلف اختیارات بدیعی در حب الهندی دانسته و فیه تامل **خاماهان**
فارسی است و خماهن نیز گویند از احجار است نر و ماده حدید صینی جنس نر او و مجر الحجار قسم ماده است مایل بسرخی
و در دوم خشک و نر او صلب و تیره رنگ و سیاهی غالب و چون لب بیند [illegible] و در رنگ شبیه برنگ برنج
میباشد در دست کردن انگشتران مقوی دل و رافع وحشت تاریکی مکانها و تیرگی شب و نگاه کردن او جهت
حفظ صحت چشم مؤثر است و ماده او سرد و تر از حدید صینی و رنگ ساییده او بسیار سرخ و مایل بسیاهی و کحل
از ساییده او جهت رفع خمار مجرب و باعث تیزی و تقویت محمورات و هر دو قسم جهت [illegible] صفراوی و دموی و ورم
چشم و تقویت عضو که از ریختن مواد متاثر نشود و دو درهم از ساییده او جهت درد شکم از دوای مسهل
حادث شده باشد نهایت مفید و مسدد و ملحش عسل است **خندبیدا** بلغت بغلی اسم نباتیست شبیه بکاکنج بری
و ساق و بیخ او و بار کثیر از او و گلش زرد و مایل بسرخی و بر شاخهای صمغی سکون میخه مثل مصطکی و بقدری با قلا و نقرس
باقلا و بسیار چسپنده و قوت او تا یکسال باقی است صمغ او تا هفت سال و نبات او نهایت مجفف و خونون و [illegible]
او با شراب و بدستور ضماد او جهت گزیدن افعی و آشامیدن او با شراب طبخ داده باشند جهت قطع اسهال و طلای آب
و برگ او جهت قطع بواسیر نافع و چون مجموع گیاه او را با بیخ او کوبیده با عسل قرص ساخته و با آب دوره از منی
طلا کنند جهت بهتی مؤثر و صمغ او در سیم گرم و خشک و مفتح سده و حصاة و محلل ریاح و جهت گز الترابی مغلب
و بردن گوشت زیاده جراحات و قرحه او با مرهم قاف که لته با او آلوده کرده باشند بقدر ریتونه حمول نمایند

خندبیدا

جهة کشودن حیض و اسقاط جنین بغایت مؤثر و اکتحال او جهة سبل و ریح او جهة گزیدن عقرب نافع و مورث سحج و فرزجه
و مصلح او کثیرا و قدر شربتش تا یکدانگ است **خندروس** بفارسی زرد مکه خوانند بانکش شبیه بریانج و ثمرش در برگها
پیچیده و بشکل خبازی و دانهای او متصل بهم و زرد و سرخ و سفید میباشد مایل بالحرارت در دوم خشک محلل بلغم و خون
جامد و قابض جلی و تقیید و نفاخ و غذائیت او غالب و ضماد پخته او در سرکه جهة جرب متقرح و تشقق و تقشر ناخن و طلای
ممضوغ او جهة نواصیر چشم و گزیدن جانوران و حقنه طبیخ او جهة قرحه امعا که با حرقت باشد و تغذیه او جهة سل
و اسهال نافع و بدلش ذرة است **خلی** به تشدید نون لغت بربانی گیاهی است شبیه بانیسون که بفارسی سرشی نامند
و ظاهرا نوعی از او باشد برگش شبیه بکرفس و از آن لطیف‌تر و ساقش قریب بذرعی و تخم و برگش سفید شبیه ببلوط
و تخمش شبیه بروشک پنج برسن از آن ده و از آن بزرگتر و تخم او در قبه مثل تخم پیاز در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا ده سال باقی است
مسحوق و تنها و با قوه مجففه و محلله و ملطفه و جابر کسور و مقوی باه و محلل ریاح و ادرار و ورم الیتین و منفتت حصاة و رافع
قروح باطنی و یکدرهم او مدر بول و حیض و دو درهم او جهة درد پهلو و سرفه و سستی عضل نافع و نثر و کل او ملین طبع
و با شراب جهة گزیدن عقرب و خوردن ساق تازه او جهة یرقان خضر چون با سرکه در روغن زیتون پخته باشند
و آب او با سفیداب و سفیدی تخم مرغ جهة سوختگی آتش و با سرکه جهة قوبا و با آرد ترمس جهة خارش بدن و ریح
او در افعال قوی‌تر و سه درهم او جهة گزیدن هوام و ضماد مطبوخش با درد شراب جهة قروح خبیثه و ورم
پستان و خنازیر و جراحات چرکدار و در تمل و طلاء او جهة قوبا و داء الثعلب و با عسل جهة استسقا و بهق
سفید و سوخته او با روغنها جهة رویانیدن موی و اکتحال او جهة بیاض چشم و مطبوخ پنج او با شراب و مر و زعفران
جهة رطوبات چشم و سلاق و سوزش پلک و قطور آب پنج او و به تنهایی و با کندر و موم و عسل و شراب و مر جهة
چرک گوش و چکانیدن مطبوخ او در روغن زیتون در گوش مخالف درد دندان جهة تسکین الم گوش علیل مؤثر و سعوط
که از زهر جانوران رسیده باشد و سوختگی آتش و ثقل سامعه و طلاء او با سرکه بر انگشت ابهام طرف موافق دندان درد نافع
بافاصیه مسکن درد دندان و مضر کلیه و مصلح او مصطکی و شربتش تا سه درهم و بدلش در قوه باه شقاقل
و در سموم اسقیل است **خنفسا** بفارسی جعل مانند بردار و پی بر و بزرگ بریتی و کوچک ابیلا میباشند و پر دارد
قوی‌تر است در دوم گرم و خشک و محلل و تنه و آب منقوع او بقدر یک شب مسهل خلط معدی و کبدی و معالج و جهة
استسقا مجرب دانسته اند و پشت و شکافتن پیه او بر موضع گزیده عقرب رافع سمیت است و ضماد او و رافع
قروح ساق و در روغن زیتون که او را جوشانیده باشند جهة تسکین درد گوش سریع الاثر است و محلل خناق و بواسیر

و کوبیده او جهة قلع ثآلیل و اکتحال رطوبات که از قطع دنباله او ظاهر باشد جهة تقویت بصر و رفع غشاوة
نافع و گفته اند که ستن سرهای جعل در موضعی باعث جمعیت کبوتران و گویند جعلیس کهن باعث عدوات و در زیر سر طالس
سرخ موجب باریدن باران و ظهور برودت هوا است و چون در جوف نی که ته بر ران بندند رافع عسر ولادت
و بولس گوید جرم مسحوق جعلی که در تنور خبازی بهم رسد جهة درد چشم مجرب **خندیقون** شرابی است که از خمر
و دارو ترتیب دهند و از مخترعات حکماء فرس است و قوتش تا هفت سال باقی میماند در دوم گرم و در آخر اول
خشک و مولد خون صالح و مقوی هاضمه و منفتح سده جگر و سپرز و جهة تب ربع و تسمین بدن و امراض مزمنه نافع
و قدر شربتش تا چهار درهم است و بهترین نسخه آنکه در منهاج و غیره مذکور است این است که پنج مثقال قرنفل هیل
ده مثقال نیم زعفران و فلفل سیاه سنگ دار چینی عود قسط ناردین مصطکی هر یک یکمثقال دانک انیسون نانخواه حب الغار
از هر یک چهار مثقال بجوا رمنی لاجورد هر یک نیم مثقال زعفران سنگ لاجورد در گلاب و آب به شیرین و آب سیب
و آب انار شیرین از هر یک چهل مثقال باشد حل کنند و ادویه دیگر را کوبیده در لته بسته در دو هزار و صد و پنجاه
مثقال شراب سرخ صاف بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف کرده با گلاب و آب میوه‌ها با بر مر و عنقند پنجاه
مثقال عسل صاف را بر آتش نرمی که مسته شراب جوشانیده مذکور را با آنها چند جوشش نرمی داده استعمال کنند و هر گاه
بر اصف عظیم مطلب باشد قدری پادزهر بعد از سرد شدن آن در آن حل کنند **خنزیر** بفارسی خوک گویند
و از ارسطو منقول است که اکثر او سود در استخوان مغز نمیباشد و بعضی زهره ندارند گوشت او در اول گرم و در دوم تر
و شیرین و در طعم گویند قریب از گوشت انسان نزدیک و قبل از ظهور نور اسلام جمعی گوشت مقتولان را بجای گوشت
خوک می فروختند و او موافق ترین لحوم است بمزاج انسان و هم او بعد از انهضام جزو بدن میشود و منفتح سدد
و سمن و اکل او مورث حرص شدید و رفع و عقل و زایل شدن مروت و غیرت است و قرما مجرب بیان
و سبب صداع مزمن و داء الفیل و مفاصل و ضعف معده و مصلحش خمر و کعب سوخته او بقدر ده مثقال با شراب جهة
گزیدن هوام و طلا کردن او با عسل جهة برص مجرب دانسته و یکمثقال از آن که در حد احراق بحد تصعیدی رسیده
باشد جهة محلل نفخ امعا و مغص و زحیر و بول خوک وحشی جهة درد سنگ مثانه و در سایر افعال مثل بول کاو است
و سرگین خشک او با آب و شراب جهة نفث الدم سینه و رفع درد پهلو و با سرکه جهة دهن عضل و با روغن گل
جهة التواء عصب و زهره او جهة قروح و قطع ابرهیر و با عسل و فلفل جهة رویانیدن موی سر و قرع و حقنه
کردن با پیه کهنه او که برا او گذشته باشد ملین طبع و سحج و معمول او با شراب جهة اورام حاره و نوصه نافع

نافع و از جالینوس منقول است که پیه بط خمک او با موميائي رفع گرانی سامعه میکند اگر چه مادر زاد باشد و خون او در جمیع
افعال مثل خون انسان و طلای او جهت ورم پستان و نیز منقدان و کلیه و اورام باطنیه مفید است و از مهر پس
منقول است که زرد استخوان سوخته او رفع بواسیر میکند و پاشیدن چشم او قاطع سلس البول است و موی سوخته او
احراق باشد با روغن گل مجفف قروح مرفوع العلاج **خنزیر البحر** دلفین است **خندریس** خمر است **خطف**
سداب است **خنک** اسم فارسی لسان الحمل **خنی** اسم حنا است **خنوق** بلغت دیلمی فاخیته العلق است
خولنجان بیخیست سرخ و تیره و پر گره و تند طعم و لذیذ و با اندک عطریه و از هند و روم خیزد و گویند از ...
باز خیزد در سواحل دریا بر میدارند و نبات معلوم چینست و مؤلف تذکره گوید نبات او بقدر ذرعی و برگش مثل
برگ [illegible] و گلش زهی و غلیظ پر گره را خولنجان فضی گویند و پی گره را باریک و صلب است عقار بد و قسم اخیر بهتر است
و قوتش تا هفت سال ثابت میماند و بهترین او گره را که باریک و صلب است در اول در دوم گرم و خشک و مقوی معده
و جشاء و امعا و باه و ماسک بول و بغایت کاسر ریاح و جهت قولنج و آروغ ترش و برودت گرده و درد
کمر و تقویت اعضای باطنی و رفع بر بوید دهان و خنازیر و سرطان و دردهای بارده بلغمی نافع و نگاه
داشتن او اندک زبانی در دهان موجب شدت نعوظ و یکدرهم سائیده او با کیلو و قیه شیر گوسفند بیاشتا
بنوشند در تحریک باه مجرب است و مضر دل و حجاب سینه و مصدع محرورین و مصلح او صندل و طباشیر و کوفت
مرغ فربه و لیمون و حابس بول و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا یک مثقال و نیم و بدلش دارچینی و کبابه است **خوخ**
بفارسی شفتالو نامند آنچه گوشت او از دانه جدا شود هلو گویند و غیر او را کاردی و بهترین او هلو است
در اول سرد و در دوم تر و ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون صفراو بخارات حاره یابسه و جهت تبهای
صفراوی خالص و دموی و رفع بر بوید دهان و خشکی دماغ و ترطیب مزاج سوداوی که از احتراق اخلاط بهم رسیده
باشد و در امراض حاره میان باه و مشتهی طعام و آب او نیم رطل را که با شکر نشسته تا صاف شده باشد بنوشند
و امثال آن مسهل صفرا و جهت رفع اخلاط سوخته نافع و مضر مرطوبین و اعصاب و سریع العفن و مورث تبهای
مزمنه اگر چه بعد از یکماه و دو ماه باشد و مصلح او عسل و مربای زنجبیل و قسم کاردی او غلیظ تر و دیر هضم و با قوه
قابضه و نفاخ و مورث قولنج و بدستور خام قولنج او و همین اثر دارد و خشک کرده او قابض و بغایت دیر هضم
و بعد از هضم کثیر الغذا و مانع سیلان فضول بمعده و دو اوقیه آب برگ و شکوفه او با شکر جهت کشتن کرم
معده و حب القرع بسیار مؤثر و طلاء آن بر ناف دافع کرم شکم و بر بدن بعد از طلا مخون تازه و خشک او بجهت

خنزیر البحر خندریس خطف
خنک خنی خنوق
خولنجان
در تحریک باه مجرب است

جهت بر بوید بوزه و ضماد شکوفه او با آب کرنب جهت قلع ثآلیل نافع و ابن رضوان تصریح نموده که یک دانک شکوفه او
اسقاط جنین زنده میکند و روغن دانه او جهت درد گوش و کرمی گوش و تفتیح سده آن و درد بواسیر و خائیدن مغز او
جهت رفع کندی دندان و یکدرهم از استخوان دانه او جهت اسهال مجرب است **خوص** اسم عربی برگ درخت خرما است
و برگ درخت مقل و نارجیل و مثال آنکه دراز و باریک باشد شامل است **خولکان** بلغت مصر اسم حفص هندی است
خواتیم الملک طین مختوم است **خوخ اقرع** شفتالوی کاردی و گویند اسم سادج هندی است **خومیمی** بردی است
خوع بعربی نوعی از حرشف است **خوز سیاه** اسم فارسی دم الاخوین است **خوک** اسم فارسی خنزیر است
خوب کلا اسم هندی خنجه است **خیار شنبر** معرب از خیار چنبر فارسی است و بهندی یکر مانند ثمر درخت بقدر
گردکان و برگش کوچکتر و اطراف برگش تند و گلش زرد و بشکل یاسمین و مایل بسفیدی و ثمرش دراز و باریک
قریب بذرعی و در جوف او پردهای خشبی و بر آن رطوبتی سیاه منجمد و پردهای او در ظرفش در رطوبت او سعه
عسل خیار شنبر نامند و مستعمل عسل او است و بهترین بر مزه میل تانه در اول گرم و تر و ملین و محلل و باد و به ساهبه
هر خلطی مسهل آن و مسکن حدت خون صفرا و منقی عصب و ملین سینه و موافق زنان حامله و مسهل برفق
و بطی العمل و جهت کلیات اورام ظاهری و باطنی و نافع و با تمر هندی مسهل صفراء سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بفایج
و آب کاسنی و آب برگ بید و آب شاه تره و مسهل سودا و جهت تفتیح سده جگر و درد دل و یرقان و تبهای حاره
و دفع سده امعا و زحیر و مغص عفنه و غرغره او با آب گشنیز رادع خناق صعب و محلل آن و با آب انجره و شیر
مجفف و محلل آن و ضماد و طلاء او جهت درد مفاصل و نقرس و تلیین صلابات نافع و مضر معده و مغثی و مصلح او مصطکی
و انیسون و مورث مغص بسبب چسپیدن او با امعا و مصلح او با روغن بادام و قدر شربتش از پنج مثقال تا بیست مثقال
و بدلش ستر و زن آن مویز بیدانه و نیم وزن آن ترنجبین است و جوشانیدن عسل او باعث رفع قوه او و شده
انزلاق و بر مصا ... و استعمال تازه او که یکسال گذشته باشد مورث بول الدم است و دانه او که از پنج عدد
تا هفت عدد کوبیده باشند یعنی خوبیات و خوردن سوق پوست سیاه او با زعفران و شکر و گلاب جهت عسر ولادت و اخراج
مشیمه مجرب دانسته اند **خیری** اسم یونانی شب بوی است چه بوی او در شب ظاهر شود و در عراق عرب ... نامند
و از جمله گلهای خوش بو است سفید و زرد و سرخ و بنفش میباشد و از جمله مطلق او مراد زرد است و مراد از بری او قسم
سرخ است و او غیر خزامی است چنانکه گذشت و مجموع او در دوم گرم و خشک و محلل و مدر و جالی و ملطف و جذاب
از عمق بدن و مسکن فواق و سه درهم از آب و بدستور ز سائیده او مدر حیض و مخرج جنین مرده و مشیمه و منقد

جهت اسهال مجرب است خوص
خولکان
خواتیم الملک خوخ اقرع خومیمی
خوع خوز سیاه خوک
خوب کلا خیار شنبر
خیری

جنین و با تخم پرنج و جلوس در طبیخ او و حمول ان جهت رفع دلعه و اکتحال او جهت بیاض چشم و طلاء پنج او
با سرکه جهت صلابت رحم و سپرز و چون داخل مراهم کنند جهت ورم صلب مفاصل ورحم و کشودن حیض و با مرهم
و روغن جهت شقاق مقعد و انگشتان و بوئیدن او محلل بلغم دماغ و ریاح غلیظ و ضماد پنج مطبوخ او جهت درد دندان
بارد نافع و مصدع و مصلح او روغن گل سرخ و سرکه است و روغن او که بطریق روغن گل گیرند گرم و جهت تحلیل ریاح
و حمول او مدر حیض و مخرج جنین و طلاء او جهت ورم رحم و مفاصل و تقویت سرد با عاقرقرحا و با تخم انجره چون بر کمر طلا کنند
جهت تقویت باه و سعوط او مفتح سدد دماغی و قدر شربت او تا چهار درهم است خیری خشابی نوع سیاه خیری است
و با عقد ال عقرب و در مدا و اکثر ار مستعمل است خیزران بفارسی خزران نامند و ان نباتی است شجری بر ریسمان
بسطری انگشتی و بسیار نرم و بی برگ و بی ثمر و از ا و کرسی و ظروف سازند در دوم گرم و خشک و ناشامیدن خاینده
او جهت قطع نزف الدم و طلاء او رادع و محلل ورم است و چون در میان جامه گذارند از رمنه ضرر میرسانند
خیزران بلدی اسم مورد بری است خیل فرس است خیط بکسر فا نعامه است خیربری
قسم سرخ جرجیر است و گویند خزامی نوع بری است خیروج بتازی است خیربوا قاقله صغار است خیبعوج
حب القطن است خیاد اسم فارسی قند است خیاذره اسم فارسی قثا است خیاذکبیر اسم فارسی ثمره ایکر است
خیارشنبر اسم فارسی قثاء الحمار است حرف الدال المهملة مع الالف
دارچینی بفارسی دارچینی و بیونانی اهیو نا و بسریانی مرسون نامند پوست شاخهای درخت هندی است شبیه بدرخت
لاز و برگش مثل برگ کردکان و در زمان بار کثیر و بی گل و بی تخم و بهترین او عطر خوش بوئی تند سرخ مایل بزردی است
که قابض باشد و شیرینی او مایل به تلخی باشد در اخر دوم گرم و خشک و قوتش تا پانزده سال باقی است بغایت لطیف
و مدر حیض و بول و مسقط جنین و محلل ریاح و مواد بارده و مفتح و ملین و منفع و مفرح و مصلح عفونت اخلاط
و سموم حیوانیه و نباتیه و معدنیه و حافظ قوتها افسنه و حیوانیه و طبیعی و جالی باصره و جهت نزلات و سرفه رطوبیه و سوء القنیه
و استسقا و خفقان و وحشت و وسواس و حزن و تقویت اعضاء رئیسه و سده جگر و سپرز و قوت تها و عروق و درد کرده
و عسر بول و بدبوئی دهان و تقویت باه و تجفیف رطوبات دماغی و اصلاح صوت که از بلغم غلیظ باشد و رفع رطوبات
رقیه و حصبه ریه و حنجره و ورم فتق و عفونت زخمها و امراض بارده دماغی و عصبانیه و مطبوخ او با سعد کوفی جهت
رفع فواق مجرب و اکتحال او جهت قوه باصره و رسانیدن اثر ادویه بطبقات چشم و طلاء معجون او بر خشفه جهت التذاذ
جماع و ضماد او جهت خارش لبنه و کلف و رفع لرزه و تبهای بلغمی و سوداوی و رعشه بغایت مفید و مضعف بواسیر

خیری خشابی

خیزران

خیزران بلدی خیل خیط خیربری

خیروج خیربوا خیبعوج

خیاذ خیاذره خیاذکبیر

خیارشنبر

دارچینی

دسکن ان و طلاء او بر پلک چشم جهت اختلاج ان نافع و مصدع محرورین و مضر مثانه و مصلح او کتیرا و عناب و قدر
شربتش از دو درهم تا پنج درهم و بدلش در تلطیف و تحلیل و تقویت اعضا مثل وزن ان اجل و کبابه و در اصلاح
ادویه سلیخه و در باب خولنجان و روغن او که در هر صد مثقال روغن زیتون با روغن کنجد پنجاه مثقال
دارچینی کوبیده کرده اقلاً یکهفته گذاشته مکرر بر هم زده صاف نموده باشند در جمیع افعال مثل او و جهت رعشه
و فالج و کزاز و عقرب و رتیلا و رفع قشعریره و تبهای دایره نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است و روغن
دارچینی سریع الاثرتر از جرم او است و جهت یرقان و ریاح رحم و مقعد و قطور او جهت کری سامعه بسیار موثر است
دارشیشعان اسم فارسی است و قندول و عود البرق نامند چه هر گاه برقان و قوس قزح باو رسد خوش بوتر
از عود هندی می شود و مراد از او پوست سطر مایل بسرخی و صلب خوش بوی و ان شاخهای درختیست خار دار
و کوتاه و گلش زرد و خوش بو و تند و قسم سفید او بی بو و ضعیف است در دوم گرم و خشک و با قوه بارده
و قابضه و تند طعم و با تلخی و قوتش ساقط نمی شود و محلل نفخ و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی مثانه و اعصاب
و معین اخراج جنین و مفتح سدد و مقوی جمیع اعضا و مسقط بواسیر و مانع نزلات و دافع درد سر بارد و درد سینه
و با دارچینی جهت سعال رطوبیه و شربت مطبوخ یکدرهم او با شکر رافع درد معده بارده ما یس العلاج و مجرب است
و طلاء او جهت قروح متعفنه و خبیثه و ساعیه و قلاع و مضمضه مطبوخ او جهت حفظ صحت دندان و بلع اب
جهت قروح خبیثه دهان و ستون او و جهت تعفن لثه بسیار موثر و بالخاصیه جهت قروح مجاز که مابین حصیه و مقعد است
نافع و کندر شدن او و فتیله در بینی جهت بد بوئی و نواصیر الانف و خوردن مطبوخ او قابض طبع و قاطع نزف الدم
و نفث الدم و رادع سستی اعصاب و تعفن اخلاط و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و جگر و مصلح ان دو قوی و مصطکی
و بدلش بوزنش اسارون و ثلثان وزن او نیم درهم و نصف او در وج است و امین الدوله بیان نموده که حمول
ان باعث حمل زنان عاقر و مجرب است و از خواص او است که چون نشاخه او را با کندر بکوزه مغفر در لته بسته از شب
چهار دهم ماه قمری در تحت جامه خواب کسی از زند در خواب شخصی را بینند که از حاجات او جواب گوید و روغن گوید
او که نور القند ول باشد و بطریق روغن گل بنفشه بادام که بجای بادام کنجد مقشر باشد گیرند بسیار خوش بو
و در اخر دوم گرم و خشک و خوردن نیم وقیه ان با ماء اب زردک یا میبه مقوی فم معده و حقنه او با ادویه
جالبه جهت اسهال مزمنه و طلای او جهت نقرس و فالج و امراض دماغی و عصبانیه بارده و تقویت
باه و نفوذ و تحلیل ورم صلب و تحلیل سده دماغی و شقیقه و تحلیل ریاح و تقویت بردهای نافع است

دارشیشعان

در رفع ... بسیار ...

دازی بلغت فارسی قسمی از جیوفاریقون است و مراد از مطلق او دازی فارسی است و آن دانه است مثل جو دراز تر و باریکتر از آن و طعمش تلخ و تیره رنگ و او از جبال فارس خیزد و نبات او برشبیه و سرخ است و در اول گرم و در دوم خشک و قوتش تا چهار سال باقی است و با قوه تریاقیه و قابضه سکر و ملین صلابات و جهت ورم مقعد و استرخاء آن و بواسیر و اسهال و رفع سموم و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و درد چشم و لعوق او با عسل جهت رفع گرم معده و سیلان آب دهان و جلوس در طبیخ او جهت مقعد و علل آن و بردن رحم و بار و حق زیتون جهت بواسیر نافع و مورث سدد و دوار و اکثار او کشنده و مصلحش جیره بنفشه و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش نصف او بادرم و دو ثلث او ابهل است **دازی رومی** قسمی از جیوفاریقون است و نار قیصر از آن **دارفلفل** بفارسی فلفل دراز گویند و آن بار درختی است مثل درخت توت و ثمرش مثل لوبیا و در غلاف او دار فلفل سیاه و بعضی گویند شکوفه درخت فلفل است و قوتش تا سه سال باقی بماند و در آخر دوم گرم و خشک و مسخن احشا و محلل مواد بارده و مفتح سده جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض و مسقط جنین و جهت خوردن بادام دهان و ورم و دفع تب و تقویت معده و تحلیل ریاح و گزیدن عقرب و رتیلا نافع و اکتحال او که در جگر بز کنند و کباب کرده باشند جهت شب کوری و ظلمت بصر مفید و قدر شربتش تا مثقال و مصدع و مصلحش اومغ عربی و صندل و گلاب و بدلش فلفل سفید است و گویند بوزن او زنجبیل و وزن ربع او بسویه **داغ ابروج** در اصفهان الکیک گویند دانه امرود جنگلی است و مایل بمثلثی سیاه و مغزش سفید و شیرین و برشته او سونفقل مینمایند در اول گرم و در رطوبت معتدل و برشته او مایل بخنکی و مبهی و مدر بول و مسمن بدن و غذائیت در او غالب و موافق سینه و حجره و اعصاب ملتنجه و اکثار او مفسد معده و مصلحش شربتهاست **دانک** امین الدوله گوید تخمی است شبیه بتو دری سرخ در زان ریزه تر و گیاه او بقدر شبری و در کوههای طبرستان و نواحی آن یافت میشود گرم و تر و جهت علل بلغمی و سوداوی نافع و چون بجاه درهم او را تا صد درهم باد و چندان آرد گندم و قدری روغن نان آن ترتیب داده تناول نمایند در لستین بدن بعدیل و قدر شربتش او در اعانت مجرب و مجرج است **داخ الصرج** راس جبال است **دارملی** و **دارملو** نوع سفید شورس است **داروس** اسم دیلمی علم است **دار رومی** سولات **دار برجیان** بغم است **دابوقر** بطبیخ هندی است **دارکینه** بلغت شامی لسباسه است و گویند طالسفر است **داروان** بیلغه ارا درخت است **دادیل** اسم فارسی قرصعه است **داراق** اسم فارسی طرطیر است **دانه موبی** اسم فارسی عجم الزبیب است **داراشکنه** اسم فارسی سلیمانی است **دارکو** اسم سودانیات است

اسم هندی

دالک اسم هندی عنب است **دانیا** اسم هندی کزبره است **دارجان** بلغت سقابین اسم ادرمایرات **دارو** اسم ترکی جاورس است **دام عنکبوت** ابر کا کتاب است **دانقوز** اسم ترکی خنزیر است **داهله** اسم هندی عروق الصباغین است **دارکاتالیای** اسم هندی مثلث است **دبق** بفارسی موی کی ... و کشمش کاولیان نامند و آن دانه ایست از نخود کوچکتر و سبز مایل بسیاهی و در جوف او رطوبت چسبنده و دانهای او بقدر خشخاش و گیاه او در درخت امرود و غیر آن متکون میشود و چنین شایع از یک مکان میروید و برگش شبیه ببرگ مولد و لطیف سبز نیم رنگ و در آخر دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و جاذب از عمق بدن و ملطف و محلل و سریع الاثر رطوبات رقیقه و غلیظه و چون در آب گرم حل نما ببینند و بپوست تخم او بعد از وصل او افشرده صاف او را بقدر مغز گردکان و بدستور با مغز دانه سیداکبر برشته بخورند جهت تنقیه سودا و بلغم و تفتیح سدد و عرق النسا و امراض بارده نافع و طلاء او منضج و منفجر و جمع کننده مواد و اورام و مسکن دردهای بارده و بار زیت سنج و زفت جهت قلع ناخن و با راتیانج و موم جهت نضج دملها و با کندر جهت قروح جلشه و با آهک و عسل جهت رویانیدن ناخن و جوشانیده او در آب آهک جهت تحلیل اورام سپرز و با حنا جهت سعفه و ابریه و با روغن گل جهت درار کردن موی بسیار مؤثر و با لخاصیه مضر دل و سعیح او با دبکونیه و قدر شربتش تا مثقال و زیاده او مورث مغص و دوار و نقرس اعضاء و بدلش در تحلیل نصف او ابهل و چهار دانگ آن بادام و در سایر افعال نیم وزنش ... و چون دبق سو با عسل و ... دسر پستان بطفع داده مثل منقاطه ترتیب داده در روی اشجار گذارند طیوری که بر آن نشینند بآن پابست گردند و صید شوند و چون با قرمز بیامیزند باعث شدت رنگ او گردد و در سایر افعال و رنگها هم بسیار دخیل است **دبیدار** بلغت هندی گیاهی است که در هند خیزد ساقش بقدر زرعی و خشبی و اسافل شاخهای او خاردار و برگش بسیار سبز و ریزه و ثمرش بشکل و شبیه بگیاه پنبه و در جوف او تخم مدور تیره رنگ و در طعم و بو با تندی و اندک تلخی و اطعمه را خوش طعم میسازد در دوم گرم و خشک و قابض و معطس و محرق و مقوی معده و با شیر محرک باه و جهت لقوه و فالج و نقرس و امراض بارده نزبا و ضماداً و جهت استرخاء مقعد و سنگ مثانه شرباً و ضماداً نافع و مضر محرورین و مصلحش بقول بارده و قدر شربتش از تخم و برگ او تا سه درهم است **دبس** بفارسی دوشاب گویند و شامل اقسام شیرهاست و مراد از مطلق او شیره خرما و رطب است که طبخ یافته باشد و غیر مطبوخ سیلان نامند و دوشاب انگوری مسمی بمیفختج است و خرما او در دوم

مجرب و جهت رفع حمره و قروح و قلاع و بردن گوشت زیاد و منع نزف الدم و التیام جراحات و ضماد او
بر زیر شکم بجهت رفع سیلان حیض دائم و در سایر مواضع جهت کلف و نمش و سایر آثار و نیکو کردن رنگ رخسار و تسکین
دردهای بارد مفاصل و ورم پستان و محرق او که خشک شده او را بر روی اخگر یا در کوزه گذاشته سوخته باشند بحدی که سفید
شده باشد بغایت جالی و در جمیع آثار قوی‌تر و مستعمل تازه محرق او است و کهنه محرق ضعیف و مغسول سوخته او جهت
غشا و جلای بصر و ناخنه و بیاض و با برگ مورد جهت ورم ملتهب معده ضماد نمایند و برگش از زرنیخ سرخ است و چون
او را با باقلا و شب تدبیر کنند جهت ازاله سرخی مس بغایت مؤثر و چون با بارود که آن شوره است سفید کنند
در اصلاح نقره و زهر بردن رنگ مس عدیل **درهدی الخل** لای سرکه در جمیع افعال ضعیف‌تر از او است مگر در منع اکله
قوی‌تر است **دراج** مرغیست بجثه کبک و خوش منظر و مؤلف تذکره اشتباه بسمانی کرده است در دوم گرم و خشک
و لطیف‌تر از کبک و تیهو و گوشت او زیاد کننده جوهر دماغ و فهم و حفظ ماده منوی و مقوی معده و اعضا و مضر
محرورین و مصلحش ترشیها و خون و زبل و زهره او جالی و رافع بیاض عین و آثار جلد و بقول مهراریس پیه او با روغن
رازقی جهت درد گوش مجرب لا نظیر است **دروقیون** اسم یونانی است و بعربی بارزیتونیه مانند گیاهی است برگش شبیه
به برگ زیتون و درازتر و بارش کثیر و شاخهای او کمتر از ذرعی و گلش نارنجی و تخمش مستدیر و از کرسنه کوچکتر
و مختلف رنگ و در غلاف و کشتی است درشت شبیه بغلاف نخود و تخمش به سطبری انگشتی و بقدر ذرعی و نبت
او زمین سنگلاخ نمناک و نزدیک دریاها میباشد در سیم گرم و خشک و بغایت مجفف و دو درهم او سم
قتال است در همان وقت و کمتر از آن تا هفت روز و قدر شربتش تا یک دانگ و مصلحش قی کردن با سرکه و شیر تازه است
و زور ساینده او قاطع خون و التیام دهنده جراحات و نطول او محلل ورم و چون در روغن زیتون جوشانیده
سقط دانه بواسیر و قالع دندان و قطور او رافع گری و حمول او مدر حیض و مجرب دانسته‌اند و جهت درد مفاصل
و شهاق نسا بسیار مؤثر است و آب او در تنقیه معادن و ثقیل کردن خفیف الوزن آن از اشیاء مشهور مجرب اهل صنعت است
و دهن بطارد و غیره او در ادرار دو قوی‌تر از لفاح بیابان منضاء **درو بطارس** بیونانی ولد البلوط است و آن گیاهی است
که از درخت بلوط میروید و بر روی چیده و نوعی از بسفایج است و تخمش مشبک بهم چیده و در غب و تیزی با عفوصت
و صلب و براق و سیاه و سرخ و تیره رنگ میباشد و برگش شبیه برگ نرگس و با جلاوت و تندی و تلخی است
و در سیم گرم و خشک و بعضی او را کشنده است با التهاب و درد شکم و بغایت قابض و منفص و ضماد او جهت گزاز و فالج
و مفاصل و خنازیر نافع و قدر شربتش تا یک دانگ و مالیدن و ساییدن او بر بدن و رزد و پاک کردن و بار تازه

درهدی الخل
دراج
دروقیون
درو بطارس

نمودن

نمودن او در ستردن موی عجیب الاثر است **دریاس** موتیس از دروب فارسی و نوعی از درمنه است گیاه او
بقدر شبری و زیاده از آن و از ساق او شاخها رسته و برگش شبیه به برگ کنار و اسپر با بل سیاهی و عدد برگ
هر شاخ از سه تا هفت و گلش زرد و سفید و بدبو و تخمش شبیه بفلفل گرد که در سیم گرم و خشک
و با بر دو ثلث و نیم درهم تازه او مسکر قوی و زیاده از آن کشنده بخناق و محلل بلغم و سودا و مطبوخ او رافع یرقان
و ریاح و کرمها چون در روغن طبخ داده بزنان او را دهند سمن آرد و اطعمه با عسل بقوام آورند و بعد از طعام مثقالی
درهم او را تناول نمایند در تسمین بدن مجرب است و مضر سینه و مصلحش کشنیز و کترات و مؤلف تذکره
گوید که در یابس القفیر اکبر گرد و نه ینان است **دستنبویه** اسم فارسی دردا است **دشیشی** حشیش است **دعیاد**
اسم یونانی اقاقیا است **دعیامینوان** انیون است **دعسا** علک البطم است **دغلی** بفارسی خرزهره نامند و بیونانی
نیریون و بسریانی رودیون و بعربیه حبن گویند و آن نباتی است بقدر دو ذرع و زیاده از آن و برگش بزرگ و عریض
و با تشریف و دراز و صلب و بدبو و تلخ و شدید و گلش خوش منظر و بسیار سرخ و بعضی از آن زرد و سیاه و سفید و
درخشنده و بر گلها چیزی مانند موی بر او مجتمع شده و ثمرش طویل قریب به شبری و بر او حبی مانند شیم و تخمش دراز
و باریک و شوره و سرخ و او برگ و نهری سیاه نماشد و در تمام سال اصل او باقی و در بهار گل میکند و برگ او عظیم است
و در آخر سیم گرم و خشک و بغایت محلل و مجفف و جالی و برگ نقیع او سم جمیع حیوانات و بغایت ملتهب و زیاده از نیم
درهم کشنده انسان و استعمال او مخصوص بخارج بدن است و آشامیدن مطبوخ او با شراب به تقدیم قی رافع سم حیوان هوام
و طلای پخته او که بعد از آن ساییده باشند جهت دردهای صلب و درد زانو و کمر و عرق النسا و مفاصل و جرب و کلف
و جمیع آثار و حکه و مطبوخ شاخ او و برگش با روغن جهت جرب جمیع حیوان و با انیون و آشامیدن جهت درد سر و جمیع قروح آن
مجرب دانسته‌اند و در بر برگ خشک او جهت زخمها و حمول جهت درد رحم و آب برگ و گل او جهت جلای رخسار و اصلاح مو
بی‌بدیل و آب مطبوخ او کشنده کیک و ساس و ارضه بغایت مؤثر و روغن که گل و برگ او در او جهت آنچه باشند
و بدستور آب او را با روغن زیتون بقدر نصف آن آب جوشانیده باشند که آب سوخته باشد جهت فرط که در بهق
کهن است و جهت جرب و حکه و رفع برص از مجربات و بکلیه هم او کشنده بخناق و التهاب و مضر [illegible] و مصلحش [illegible]
و بدلش [illegible] وزن آن برگ اکثر است و از خواص او است چون با موی [illegible] کنند قطع
کرده کنند و باعث عوض او شود و هر گاه در آفتاب تنقیه [illegible] کنند جاری سازد و چون او را با ورق
خشخاش تر و مورد تازه با سرکه که در او بقدر عشر دفلی [illegible] و عشری [illegible] انزروت [illegible] کرده باشند

دریاس
دستنبویه دشیشی دعیاد
دعیامینوان دغلی

دقاق الكندر
دقوقیا دقاس دقطامایون
دقیق النخل دلب
الثلاثی مع اللام

ب بند و تقطیر مجدد و تثلیه کنند و دیگر ز تقطیر مجدد نمایند و تسقیه کنند عقد ترکیب نماید و تسقیه حقود و بسط اطراد و در سحق او باعث تشنیج گردد و مؤلف کتاب برهان در تسقیه آماس مجرب شمرده دقاق الكندر ریزهای کندر است که از و منتشر گردد
دقوقیا بلغت سریانی بطیخ است دقاس بلغت سریانی نرل است دقطامایون بلغت سریانی اسم سکنطولیطیخ
دقیق النخل بفارسی آرد آن خرما گویند و آن طلع رسیده است دلب بفارسی چنار نامند و آن درختی است
معروف سرد و تر و با قبض و دوم است و ثمرش بسیار سرد و خشک با حرارت غلیظه و جالی و ضماد برگ تازه او جهت ورم زانو
و کچه او با شراب جهت ورم چشم و منع مواد رطبه و رفع ورم بلغمی نافع و مضمضه او که در سرکه پخته باشند جهت درد دندان
و در شراب جهت سوم حیوانی و ضماد محرق او با بیات جالی و مجفف و جهت برص و رفع رطوبت متعفنه زخمها و با آب تفتر جلد
مفید و ثمرش با پیه جهت سوختگی آتش و نفوخ گل او که از ثمرش گرفته باشند جهت رفع رعاف مشوش دیگر را او و با شیدن
آب و جرم مطبوخ او کشنده جعل است و غباری که بر برگش می نشیند بغایت مضر صوت و سمع و بصر است و قصبه الریه است
مصلحش شیر تازه دلدل نوع کبیر قنفذ است و قنفذ جبلی نیز گویند و به ترکی کرپی و در مازندران شال تشی و در دیلم
شال کره نامند و آن حیوانی است قریب بسگ و در پشت او بجای موی خارهای ابلق از سیاهی و سفیدی بقدر
شبری و زیاده می باشد دار قلم با رکیز و طرفهای او با تندی و در و رسوخته او جهت جراحات بغایت مفید و در سایر
خواص مثل قنفذ است و انشاء الله مذکور میشود دلبک ثمر گلسرخ صحرائیست مثل بار گل سرخ بستانی و با اندک شیرینی
و عفوصت در زرد مایل بسرخی و بقدر زیتونی و در تنکابن کلکنک خوانند و ترکی ایت برنی گویند و بر اصفهان
بن گل و گل بنات او برخارتر از گل بستانی و گلش نیز بر دو قسم پر چهار ورق و جوف ثمرش پر زغب و محتوی
بر دانههای طولانی سفید است در دویم سرد و خشک و قابض و رادع و جهت اسهال صفراوی و دموی و تقویت
معده و جگر و دل نافع و مضمضه و غرغره طبیخ او و سنون او جهت تقویت لثه و خناق مفید و بدلش ثمر گل
سرخ بستانی و شربتش تا دو درم و جرم او مورث سعال و مصلحش گلقند است دلبوث اسم عربی بیخ سوسن سرخ
صحرائی است مثل دو پیاز که ملاصق بهم باشند و بی پرده های که پیاز راست و بالائی بزرگتر از پائین و جلد او
تنگی بسیار صلب بود و گلش شبیه بسوسن کبود و سرخ مایل بفرفیری و برگش بسیار کوچکتر از آن و منابتش قریب بزراعات
و ثمرش شدید و منبت آن اراضی معموره و مزارع است در آخر دویم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و جاذب و جالی
دستی و مبهی و گویند بزرگ فوقانی محرک باه مردان و زیرین قاطع باه زنان و آشامیدن بالائی جهت فتق
اطفال نافع و چون بیخ او را سه عدد در یک رطل نبیذ خیسانیده هر روز از نیم رطل تا یک رطل بنوشند

جهت خشک کردن بواسیر و رفع ریاح آن مجرب دانسته اند و بکستور اشامیدن نبیذ یکدرم از بیخ او با ماء العسل
نا مفید یوم اهین اثر دارد و ضماد او با کندر و شراب جهت جذب پیکان و خار از عضو و با شیر و ماء العسل
جهت تحلیل خوب نافع و طلای او جهت سرخی رنگ و رخسار و رفع آثار و فرزجه او جهت گشودن حیض مؤثر و مضر
و مصلحش در شیر کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم است دلق اسم حیوانی است شبیه بسمور و در اصفهان موسوره و بلغت
دله نامند گوشت او مبهی و در سایر احوال مثل سمور است دلفین اسم یونانی نوعی از سمک است بفارسی ماهی سپید
دراز و بدیلمی کپه ماهی نامند سر او شبیه بسر خوک و بی فلس است سرد و تر قریب الاعتدال و مولد خون غلیظ
و مقوی اعضا پیه او گرم و خوردن او و مالیدن روغن او جهت درد مفاصل و چون در جوف حنظل گداخته
باشند جهت گرانی سامعه و آگیدن و دندان او بر اطفال جهت رفع فزع مشوشات است دلم بلغت مصر اسم
درشان است دلبنیس نوعی از صدف است در مصر ام الحلول نامند و آن وزغ برلتیت دلاع اسم
عربی بطیخ هندی است دلدع بلغت اهل بیت المقدس نوعی از کلج است و بیونانی سفند دلیون خوانند
دله ضعف علاوی است با مصلحات باشد و مضر محرورین و یکدرهم او کشنده با اسهال مفرط
و قطع امعا و مغص و مصلحش بعد از جدا کردن پرده اندرون و شستن و کلترة و کیسب در آب لیمو کذا
و معین فعل او ترنجبین و عصاره غافث و هلیله کابلی و انیسون و بیاز غصص و زعفران و بلفایح است و بعد
از آن خوردن آب سرد و شیر و رب حامضه و مشوی او را مضرت کمتر در هوای بسیار گرم و بلاد حار
یابس و نحیف الابدان را استعمال او جایز نیست دنل دان از اقوات دنقه شیلم است دنوق
سیستان است دنقرم البقرات دنبه اسم فارسی الیه است دندان فیل عاج است دنبلا اسم ترکی کشنج است
دوا یا اغرنا بیونانی نباتی است که در کلاها در زمین سخت میروید ساقش مثل ساق رماس و طولش زیاده بر
شبری و مایل بزردی و غبارش نیز مایل بزردی و بر سر او چهار برگ و برنج شکل و سبز مایل بسفیدی و برگ کلی
برگها چیزها میروید بشکل نخش و در آن وخوشبو و خام و پخته او از ماکولات است در اول درجه گرم و خشک
و با اندک تندی و مقوی معده و مدر بول و ملین طبع و محلل و جهت رفع آروغ و ریاح شکم و خوشبو کردن
دهان نافع است دوسر نباتی است مثل گندم و نبتش مانند گندم زارها و از آن درازتر و درشت و دانه او
ریزه و با رنگ و خوشه او متفرق و پوست او سیاه و بعضی از آن سرخ و در هر خوشه دو غلاف یا سه
بشکل فتیله و دانه او در میان پرده های غلاف و خوش طعم گرم با اندک خشکی منضج و محلل و مسهل و قی ام

دوقو

دوقس

دودالبقل

دود الکرم

دوادم

دودالصنوبر

دودالخل

دودالحریر

گرم معده و ضماد او جهت اورام صلب و داء الثعلب و باد آورد کندم جهت غوب منضج نافع و مصلحش کثیرا و قدر
شربتش دو درهم است دُوقُو بیونانی اسم تخم زردک بری است شبیه بنانخواه و از آن ریزه تر و با اندک تندی و کیاه
او زیاده بر شبری و برگش مثل برگ رازیانه و از آن ریزه تر و چتر او مثل چتر گشنیز و گلش زرد و شد رغب و اگر تخم
و بیخش بسطری و انگشتی و بهار بگیر از آن و قریب بشبری و طعم او مثل زردک و در قزوین کذر را کویند و در جمیع افعال
قوی تر از بستانی است سوای تحریک باه و در جزو خواص نبات او مذکور شد و مراد از دوقو تخم اوست در سیم گرم و در دوم
خشک و مدر بول و حیض و عرق و ملطف و مقوی معده و باه و باضمه و محلل ریاح و با قوة تریاقیه و جهت سرفه کهنه و فضول
سینه و سنگ مثانه و درد مفاصل و حب القرع و تحلیل نفخ و معض و منقیه رحم و اعانت حمل و گزیدن هوام و رفع عسر ولادت
و ریح اطفال و جهت استسقای طبلی مجرب دانسته اند و ضماد او محلل ورم بلغمی و قدر شربتش تا دو درهم و گویند مضر
باه محرورین است و مصلحش کثیرا و مضر مثانه و مصلحش مصطکی و بدلش وزن او تخم زردک و گویند بدلش تخم
کرفس است دُوقس بلغت یونانی شامل دو قسم نبات است یکی شبیه بکرفس و خوشبو و شد و تخمش شبیه با تخم دان و دیگر
دو دیگری را برگ مثل گشنیز و گلش سفید و چتر او مثل چتر زردک و برگش با زغب در سیم گرم و خشک و تخم هر دو قسم در خواص
و افعال مثل دوقو و از آن اندک ضعیف تر و تخم قسم اخیر را بدلی لکه داش گویند و چون سائیده بر جای خواب
بپاشند رفع اذیت کیک کند و جالینوس دوقس و دوقو را یکجا را میداند و دیسقوریدوس دوقو را از اصناف زردک
بری شمرده اند و این بتحقیق اقرب است و حقیر اقسام او را اشاره بده نموده دودالبقل بفارسی کرم سبزه مانند
و آن حیوانیست شبیه بهزار پا و از آن کوچکتر و در غایت سبزی و در سبزه زارها و در برگهای سبز بهم میرسد
سرد و خشک و تازه او با رطوبت و مالیدن او با روغن زیتون جهت گزیدن جانوران و آشامیدن او جهت
دفع سموم شمرده نافع است دودالکرم کرمیست زرد رنگ که در منزلها مسکون می شود و ضماد مطبوخ او در روغن
زیتون جهت قرط که مقدمه کلی است و رفع داء الثعلب مجرب است و مالیدن روغن او جهت بواسیر و امراض مقعد
مفید دوادم بالف و بی الف جزئیست مثل صمغ و سرخ مایل بسیاهی و در جوف درختهای کهنه مسکون بهم
و در افعال تمام مقام مومیای است دودخشب الصنوبر کرم درخت کاج است قریب الطبع بزراریح و یک مثقال
او سم قاتل است و ضماد کوبیده او در گوش و درجها و ازاله کلف و زخم کردن اعضا عجیب القعل است دُودالخل
کرمی که از شراب و سرکه بهم رسد ضماد او رادع و محلل و مقوی اعصاب و سقوط او جهت دفع کرمی که در دماغ
بهم رسد قوی الأثر است دودالحریر کرم ابریشم است در اول حال تخمی است ریزه و مدور کبود رنگ که در

بسته در زیر بغل نگاه دارند بعد از ابتداء روز در اول فصل بهار متکون میگردد و شبیه بمورچه است و بتدریج قریب چهل روز
بزرگ شده سفید میگردد و در این ایام شش روز جهلا برگ توت میخورد بار اول یکروز بار دویم دو روز بار
سیم سه روز و بعد از بیه رخود میشدن رنگش سرخ و بهیأت دانه خرما میشود و بعد از چند روز که پیله را
سوراخ کرده بیرون میآید سفید لون و پردار میشود و نر و ماده او باهم جفت شده در عرض سه چهار
روز تخم خود را ریخته میمیرد و از رعلور ریاح و مردو زن حایض باسد میشود در اول گرم در دویم تر
و سه درهم از خشک سائیده او با مرق آرد گندم که چند روز بدستور بپاشند در تسمین بدن و نیکو
کردن رخسار بغایت مفید و تلطیف زخم با آن نبات متصل آن و خاکستر او جهت التحام زخمها و رطوبت
او جهت رفع آثار رو ضماد مطبوخ او در روغن کنجد جهت اورام و خناق و آشامیدن جهت خفقان نافع و تعلیق
خشک او با پارچه سرخی جهت رفع تب مؤثر است دوام شامل درخت مقل و بلوط مستدیر است دواءالثعلب
بلغت مصر اسم سلیخه است دوارس اسم فارسی درباس است دودس شوکران است دودالجراد
نبات دردان است دودحلو دلبوس است دودفوی بریّ دودقوناذا با اقرب است دودس ماء الحدید است
دوم بلغت مغربی خرما است دواءالخطاطیف خالبدونیون است دواءالجلبه حیطامات است دول
طالیفرات و بلغت هندی اسم فاک است دویابوج کاکنج است دودالقرم و دودالصباغین قرمز است
دود آتشی تخم نوکت است دویه نوعی از لوف است دوفوفینا بیونانی حنظل است دوقص
بصل است دویزا رخیه است دوقطراس سنگطراشع است دواله اسم فارسی اشنه است دو
شابحرا و بس است دوشاب اسم فارسی می فختج است دوغ اسم فارسی مخیض است دوده اسم
فارسی دخان است دوکی اسم ترکی ارز است دولی اسم ترکی جلید است دوشان اسم ترکی ارنب است
دوزدان قرمزی اسم ترکی خفاش است دوند اسم هندی مرزنجوش است دود اسم هندی لبن است
دودلی تکبن اسم هندی بابونج است دُهن بلسان کیفیت تکون او در بلسان مذکور شد بهترین
او تازه قوی الرائحه خالص از حوضه است که شبیه بآب لیمو تیره مایل بسرخی و زود حل شود در آب و
قوام شیر کند و در ته آب نشیند و شیر را منجمد سازد و چون بر لباس ابریشمی چکد از شستن بآب اثر او
باقی بآن نماند و در چشیدن زبان را اندکی بگزد و با قبض باشد و هر چه در او این آثار نباشد
مغشوش است و خوب او را قوت تا چهار سال باقی است و آنچه از شاخ و برگ بلسان در روغن زیتون

دوام دواءالثعلب
دوارس دودس دودالجراد
دودحلو دودقوی بری دودقوناذا دودس
دوم دواءالخطاطیف دواءالجلبه دول
دویابوج دودالقرم دودالصباغین
دودالتمر دویه دوفوفینا دوقص
دویزا دوقطراس دواله دوشابحرا
دوشاب دوغ دوده
دوکی دولی دوشان
دوزدان قرمزی دوند دود
دودلی تکبن الله العالم
دهن بلسان

بعمل آورند قریب القوه باودست و آنچه بالفعل منعا فساست از جهه عدم درخشان که در عمل الشمس بوده واز شاخ و برگ سام و معیة سائله ولسباسه و روغن تخم ترب بالمره یکرفته در ده مثل آن از روغنهای کهنه بجوشانند تا بج باند وضع درخلاج را چون در روغنها حل کنند اکثر آثار را اورا دارد و بسیار شبیه باو میباشد و در سیم گرم و خشک وملازم بول وحیض و مخرج جنین و شبیه به تریاق سم هوام و خانق النمر و سایر سموم و ملین صلابات و محلل مواد بارد و مقوی عصب و رحم و قوة باصره و اشامیدن او جهه اخراج زلوی حلق و سرفه و رعشه و امراض دماغی و عصبانی و عسر البول و اخراج حصاه و فرض شش و ضیق النفس و ربو و نفس الانتصاب و درد گلو و حرقة البول و سلس البول و امراض مقعد و ضماد او جهه استرخای قضیب و دفع لرز و تغییر زنگ و دردهای رطبی و جراحات و پاک کردن چرک آن و حمول او جهه اعانت حمل و قطورا او جهه درد گوش و اکتحال او جهه ابتدای نزول آب و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش بگوزن نیم تا دو وزن او روغن زیتون کهنه یا روغن رازقی که حب البان در آن جوشانیده و روغن ترب بهتر از سایر روغنهاست در بدل آن چون روغن زیتون را مقدار با مثل او آب بجوشانند تا آبها سوخته و روغن باند در جمع مراد و خواص مثل اوست و اکثر مجربین بهتر از او دانسته اند **دهن** باصطلاح اکسیریان زیبق است و بعرف اطبا چیزیست که از اشیا بطرق مخصوصه حاصل شود و روغن حبوبات آنچه از گلها و شکوفها و غیر آن گیرند هر یک در ارکان خود مسطور میشود و آنچه از فرج مکوس تقطیر کنند قوی تر از سایر قسم و طریق هر یک در دستور اول مذکورست **دهن البلسان** **آسمانجون** دهن ارمیاست و در حرف الف مذکور شد **دهن الزفت** در حرف زا مسطورست **دهن البلاذر** روغن کتان است **دهن المبارک** **دهن النفط** روغن آجرست **دهن الاترج** روغن ترنج است **دهن الحل** دهن السمسم است **دهن الحنا** در مرکبات در دستور ثانی مذکورست **دهن الجمل** بجم روغن گل سرخ است **دهن علی** ذو بالیس است **دهن الحلوق** روغن زعفران است **دهن الحجر** نفط است **دهن البطم** روغن درخت بطم است **دهن حبة البطم** روغن حبة الخضرا است **دهام** رصاص اسود است **دهنه** اسم شبه است **دهست** اسم فارسی غارس است **دهن حب البطم** روغن حبة الخضرا است **دهن الصرار** روغنی است که از روغن تخم کتان و روغن زیتون سند رکی میسازند و در سند روس مذکورست **دهنج** بفارسی دهنه فرنگ نامند و آن سنگی است که در معادن مس و نقره و غیر آن از بخارات معدن متکون میشود مثل زبرجد که از معدن طلا بهم میرسد و دهنه کناسی زنگار معدنی است و بهترین او سبز رنگست که در عالی صاف هوا صاف نماید و در تیره گی هوا تیره و فرنگی عبارت از اوست و بعد از آن طاووسی مایل بسرخی و نقاط و بعد از آن زرد و زبون ترین طاووسی مایل بسیاهی است و آنچه ساییده او

رزد باشد

زرد باشد طلایی نامند و هر چه محک او سفید گردد نقره و سرخ او مسی و تیره و سیاه او آهنی گویند در چهارم گرم و خشک است و بعضی سرد و خشک دانسته اند جالی و ملطف و منید رهم او فادزهر سموم و سم قاتل غیر سموم است بجراحت کردن امعا و علاج بلعو نیست و اکتحال او جهه تقویه باصره و قلع سبل و خشم مجرب و رافع احتباس بول و دوایی است اکثرا و از خواص غریبه اوست و طلای او جهه قوبا با سرکه و سعفه و سوداوی و بهق و برص و سعوط محکوک او با سداب جهه رفع صرع مجرب عدیل و نفوخ او با مشک تا سه دفعه همین اثر دارد **دها توره** اسم هندی جوز ماثل است **دهی** اسم هندی ماست است **دهون** اسم هندی دخان است **دهاما** اسم هندی تکاعی است **دهند زنگ** اسم دیپنج ذهبی است **دیودار** اسم فارسی عرعر شجرة الجن و ابهل هندی و صنوبر هندی نامند منبت او بلاد هندست و آن درختی است کوچک مایل بسیاهی و شاخ او مایل بشاخ زرنبا د و با اندک تندی و تلخی و شیر او تند و محرق و معطش در چهارم گرم و در سیم خشک و از سموم قتاله و صمغ او مسکور اهل صناعت و گویند نگاه داشتن او باعث اطاعت جن میشود و ضماد او جالی و منقح جلد و جهه اورام بارده نافع و سایر اجزای دیودار در سیم گرم و خشک و آشامیدن سائیده او جهه استرخا و فالج ولقوه و امراض بارده نافع و سایر دماغی و سکته و صرع و ریزانیدن سنگ مثانه و گرده و رفع اسهال بلغمی و تشنجی و طبیخ او جهه قروح مقعد نافع و مضر شش و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام و قدر شربتش یک درهم **دیوفرادجس** بیونانی بمعنی مضاعف الاعراق و آن قسم ملینا کی معدنی و آن خاک است که از چاه نقرس بیرون آورده در آفتاب خشک کرده میسوزانند و قسمی خاک مس است که بعد از گداختن در بوطه میماند در طعم قبض مانند مس است و قسم دیگر قشور تفتی سوخته است و قسم اول و ثانی مستعمل است و گرم و خشک بسیار مجفف و جهه جراحات خبیثه و قلاع و جوشش دهان و التیام زخمها و لهات منقطع و حبس خون آن و قروح عانه و مقعد و بردن گوشت زاید و نرم کردن و کم کردن موی و با موم روغن جهه تحلیل دبله و خشک کردن قروح سر و نفوخ او در حلق جهه ورمهای خناق نافع و آشامیدن او کشنده است **دیفیاقوس** بیونانی بمعنی دایم العطش است و آن قسمی از خار است و ساقش دراز و خاردار و برگش محیط ساق شبیه ببرگ کاهو و بر هر بندی از ساق دو عدد برگ دراز خاردار مزغب در بیرون و اندرون برگش بر میآید مثل حباب و خاردار و ظرف برگ متصل بساق مجوف و عمیق و آب باران در آن جمع میشود و بر سر شعبه که از ساق رسته چیزی شبیه بسر خارپشت و خاردار و بعد از فتح سفید میشود و چون بشکافند در جوف او کرمهای ریزه سفید شفاف مییابند و قوتش مثل آنها باقی است در دوم گرم و خشک و مجفف با قوه تریاقیه و جالی و آشامیدن نقیع محلول او در آب سه روز متوالی جهه سپرز و تحلیل خلط غلیظ

دارتیه دهی دهون

دیودار

دیوفرادجس

دیفیاقوس

و نفخ و رفع او و تخم او مقوی قصبه ریه و جگر و مدر بول و مخرج کرم معده و محلل خناق او جهت قروح شهد یه و ضماد تخم او
جهت نجس کردن عضو که ادراک الم بریدن و سوختن نمیکند و طلای مطبوخ او با شراب جهت شقاق مقعده و بواسیر و تقشیر
سر او که بجای شرات لبداز زکیتن بموضع گزیده افعی و غیرآن جهت رفع سمیت نافع و چون در پارچه بسته در شیر حل کنند
و از آن قدری که در شیر دیگر ریزند باعث انجاد آن میگردد و چون کرمهای جوف او را در پوست حیوانات بسته بر گردن
و بازو بندند جهت رفع تب مؤثر دانسته اند و مضر گرده و مصلحش ضمغ و شربش با سرد هم است **دیکبودیک** اسم فارسی است
و سرکه موش علی بزرگ نیدوآن زرنیخ و آهک وحشی رو زیبق است که مجموع را سبیده در دو دیگ مضاعف تصعید کنند
از جمله سمومات قویه و شدید است و جهت بردن گوشت متعفن زخمها و قلاع خبیثه و قروح ساعیه و آکله و تخفیف طلات قطع
سیلان خون جراحات و باعث جهت قلع آثار جلد و دوا نه بواسیر مشهور است **دیامرون** اسم یونانی شربت توت است
دیم جمهاجم است **دیاسقولیطوس** سحرات کوهی است **دیاقوذا** اسم لاتین شربت خشخاش است **دیناد** اسم
سریانی تخم کشوث است **دینارویه** اسم فارسی قسمی از خراطین بری است **دیک** اسم عربی خروس و در دجاج مذکور شد
دیویاقونیطس اسم یونانی اصل اللوف است **دیوفرجانی** دیفروجس است **دیواسیو** ببلبوس است **دیوانجیر** بین
برمی است **دیوابست** صندوقای بریست **دیوخار** اسم فارسی عوسج است **دیوچه** اسم فارسی علق است
حرف الذال ذاقنیخ اسم یونانی غار است **ذاماسکینا** اسم رومی آس است **ذاقنی الاسکندرانی** گیاهی است
برگش شبیه بدرخت غار و شبیه به برگ مورد و از آن بزرگتر است و سفید و طول شاخ او بقدر شبری و از ساق
و ما بین برگ ثمری رسته بقدر نخودی و سبز و مدور و بیخش خوشبو شبیه بعود و تند طعم در دوم گرم و خشک و مدر و مخرج مشیمه
و جهت تقطیر و حبس البول و حیض نافع و قدر شربتش از بیخ و ثمر تا دو مثقال است **ذاقنی اویلاس** بیونانی بمعنی شبیه الغار قسمی
از ماذریون عریض الورق است و معروف بماذریون و در شام بقلة مسلسه لقی بقدر ذرعی و شاخهای او بسیار
باریک و از نصف اعلی مبرو دید پوست شاخهای او قوی و لزج و گلش سفید و ثمرش بعد از رسیدن سیاه و دانه
کوچک تر از حب الغار در آخر سیم گرم و خشک و حار و مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و منقی دماغ و معده و محلل و منفخ و جالی جلد
و رافع آثار و استعمال او شربا جایز نیست و قدر شربتش از برگ او تا سه قیراط و از ثمر او تا نیم درهم و مقطع و محرق خلط
و مصلحش کثیرا و بدلش دو وزن او ماذریون است **ذبل** پوست سنگ پشت هندی و گویند استخوان او است
بغایت سیاه و بعضی اجزای او مایل بزردی و براق و صلب و در دوم سرد و خشک و جالی و بغایت قابض و شربتش
او سقط بواسیر و باعث جهت التحام زخم و قرحه ریه و نفث الدم و تب ربع و ضماد او جهت اورام و سرطان و ضماد زخم

بواسیر و طلای سوخته او با سفیدی تخم جهت شقاق کعب و شق رحم که از ولادت بهم رسد و شقاق مقعد و خروج آن نافع
و فرزجه او مانع سیلان رحم و اسقاط جنین و جهت تسهیل ولادت مفید و مضر جگر و مصلحش زبیب و قدر شربتش تا دو درم
و بدلش استخوان قنفذ و شانه او با الخاصیه جهت رفع نخاله بن موی و تولد قمل و رکنین او مؤثر است و چون او را با چوب
داری که آدمی را از گلو کشیده باشند و قدری خاک قبر مقتول بخور کنند در منع سحر و فتنه مجرب دانسته اند و بخور
در صلاح متغاضبین مؤثر است **ذباب** بفارسی مگس و تکون او از فضلات و در اول گرم و سفیدی است و کثرت
از کیفیت پر بهم برساند و از کافور و از زرنیخ و روغن زیتون میگریزد و چون صورت مگس از کندش و زرنیخ ساخته
... میگذارند منع او مینماید در اول گرم و تر و بهترین او سیاه بعد از آن ازرق است و وزن او خالی از
... و محلل و جاذب و ضماد او محلل اورام و رافع گوشت زیاد جراحات و مانع نشر موی و داء الثعلب و حکه
و قوبا و چون سر او را اندر جهت بر موضع گزیده زنبور بمالند رافع الم آن و جاذب سم اوست و تکرار ضماد او جهت
داء الثعلب مجرب و جهت تکحیل ورم چشم و رفع گوشت زیادتی پلک و شعره از موده است و نفوخ سوخته او مدر جهت بول
جهت رفع احتباس بول مجرب دانسته اند و اشامیدن او با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند و محمد ابن احمد گوید
که خوردن پخته و خام او را جهت تقویت باصره و آفات چشم مجرب است و سرگین مگس را چون با آب عسل بنوشند جهت
ازاله مغص و قولنج و خناق مجرب دانسته اند و چون خشک کرده بخور کنند در آفتاب بنشینند جهت برص و کلف برص است
اندا... زایل میگردد و بهتر از اطلال است روغن او که مگس را در روغن کنجد کرده در آفتاب گذاشته ...
نموده باشند جهت رویانیدن موی مجرب است **ذراریح** جانوری از جمله حیوانات است بقدر زنبور و پهن و بدبو و با
نباتات ... و ترکی آلاکلنک و بدیلمی دارسانغ نامند و بلغت اصفهان قسمی از سابس است و بهترین او در
زرد است که مایل بسیاهی باشد و سایر اقسام او غیر مستعمل اند در آخر سیم گرم و خشک و لیاز ... و مقرح جلد و از سموم
قتاله و مقطع و مفتح و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و رافع سپرز و محرق او شربا مستعمل است و خوردن محرق او
با مرق گوشت گاو و بدستور با روغن زیتون جهت رفع خوف سگ دیوانه گزیده بهترین ادویه است و قطرهای
خون منجمد با بول شاربان او دفع میشود و عوام را اعتقاد آنکه بکهای کوچک بسبب گزیدن سگ دیوانه متکون
شده و این دوا اخراج او میکند و دوا اخراج سنگ گرده و مثانه بغایت مؤثر و بجای احراق هرگاه با رقم
بچیده به بخار سرکه جوشان برآرند باعث تلطیف او میشود و استعمال جایز است و ضماد او جهت داء الثعلب
و برص و کلف و با قیروطی جهت قلع ناخن فاسد و رویانیدن ناخن صحیح و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد

ذروح ذرقون ذرق ذرنه

ذره مکه ذریس ذریاس ذرق ذرق الطیر

ذری ذفر ذقل ذکر ذنب الخیل

ذنب التمساح

ذنب العقرب

وبهق و برص و قوبا و گزیدن عقرب و ثالیل و دفع قمل و بقایای جدری و نمش و کتحال او جهة ناخنه و روغن زیتون که درد
جوشانیده باشند جهة رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب و گرانی سامعه و درد گوش نافع و قدر شربتش یک جو بعد
سوخته آن و زباد او گشاینده سدد و مدر و مثانه است و منقص و بول الدم و غشی و تب بسیار شود و اختلال عقل و چون قسم
سیاه منقط بسرخی را در روغن کنجد ... در آفتاب گذارند تدهین با او جهة ابتداء کچلی و قطع موی آن
مجرب است **ذروح** بشدید راء واحد ذراریح است **ذرقون** عنب الثعلب جبلی است **ذرق** بضم اول و فتح ثانی
حندقوقای البستانی است **ذرته** جاورس هندی است و آن دانه ایست شیرین و سفید و نباتش مثل گیاه ... و ...
دوی الغذا و غلیظ تر از دخن و مجفف و حابس اسهال و در جمیع افعال مانند خندروس ... روغنها و ...
ذره مکه خندروس است **ذریس** طیهوج است **ذریاس** تافسیا است **ذرق** بحجم ثانی سرگین طیور است **ذرق الطیر** خرء الطیور است
ذری اسم عربی سداب بری است و هرچه کریه الرائحه باشد بدستور **ذفر** مانند **ذقل** نظراسالیون است
ذکر بجزم ثانی زراوند طویل است **ذنب الخیل** نجم بانیست با مفاصلات و نوعی از لحیة التیس دانسته اند نبت او کنار
انهار و ساحلهای انهار و مجوف و مایل بسرخی و با خشونت و پر گره و گره ها با هم متصل و برگ و بار یک شبیه بإذخر
و از گره ها رویده و در اطرافش شبیه بدم اسب و بر اشجار و ... منتشر گردد و مثل ... و بعضی گویند گلش مایل بسفیدی
و کبود است و تخمش ... دراول دویم سرد و در آخر آن خشک ... و ... قاطع نزف الدم و جهة
قرحه امعا و جراحت مثانه و سرفه و عسر نفس عارض و قسم اسهال عارض و استسقا و ورم حار جگر و امراض سینه و کثرت شراب
جهة التحام فتق و التیام روده منقطع مؤثر و ضماد او جهة التیام جراحات عظیمه و عصب منقطع و فتیله او ... و ورم مقعد
و اورام حاره اعضا و سقوط آب او جهة رفع رعاف نافع و قدر شربتش یک درم ... ... مصلحش شکر و روغن بادام است
و بدلش آب حیاض **ذنب التمساح** گیاهی است ... بقدر ذرعی و نقل آن ... ... آن ... و با خارهای نرم ...
و برگش شبیه ببرگ گوزبان و ... از آن کوچکتر و مایل بسفیدی و اطرافش خاردار و در سرهای او چیزی مستدیر ...
نقوش ... و در وسط او رشته مانند موی ... در دویم خشک و در اول گرم و قوتش تا سه سال باقی و با رطوبت لزجه
و قوت قابضه و جهة رفع اورام ... و جهة التیام جراحات و تسکین درد مفاصل و ... او جهة ...
استخوان شکسته شرباً و ضماداً نافع و طلای عصاره او جهة استرخا و ... نافع ... و بعضی گشنیز ...
عنب الثعلب و قدر شربتش یک مثقال است **ذنب العقرب** نزد جالینوس ... است و بعضی گویند ثمر گیاهی است شبیه
بدنباله عقرب در رز و رنگ و نبات او کم برگ و ریزه ... و ... باشد در سیم گرم و خشک و ...

ذنب القط

ذنب الخروف

ذنب الخرذون ذنب الفاره ذنب العرس

ذنب البروه ذوثلث ... ذو الالف ورقات

ذو مائة شوکه ذو مائة راس ... ذو خمسة اوراق

ذو خمسة اصابع ذو ثلث ورقات

ذو شش ... ذو ثلثة الوان

ذو خمسة اوراق ذهب

و سایر سموم بارده نافع است **ذنب القط** با صطلاح شام گیاهیست برگش شبیه به بلوط و گلش زرد و تخمش شبیه بشلغم
و ظاهر او سیاه و باطن برنگ خون و ضماد او با سرکه جهة گزیدن طیهوج بحری نافع است **ذنب الخروف** گیاهیست تخمش
باریک و شاخهای او سفید و مجوف و برگش تا علو شبیه به برگ ... و گلش زرد شبیه بگل ... و در ... تخمش
باریک و طعم او مایل بتلخی و تندی و با اندک لزوجه در اخر دویم گرم و در سیم خشک و عصاره او بدستور سائیده برگش
جهة بیاض چشم بی بدل و جهة گزیدن سگ دیوانه قبل از انکه از آب خوف کند بسیار مؤثر و مسکن مغص
و محلل ریاح و قاطع خون و رافع سپرز و مضر گرده و مصلحش ... و شربتش یک درم و بدلش ربع آن ... است
ذنب الخرذون ذنب الخروف است **ذنب الفاره** لسان الحمل است از جهة شبیه بودن او به دنباله موش **ذنب العرس**
بلغت شام ذنب الخیل است **ذنب البروه** ذنب السبع است **ذو ثلث ... ** زعرور است **ذو الالف ورقات**
مرو فلن است **ذو مائة شوکه** و **ذو مائة راس** قرصعنه است **ذو خمسة اوراق** و **ذو خمسة ...** و **ذو خمسة ... ** و **ذو ... **
بنطافلون است **ذو خمسة اصابع** انثلق است **ذو ثلث ورقات** مثل حندقوقا و گیاه خصیة الثعلب و نفنفه و طرفلن است
ذو شش ... شکاعی است **ذو ثلثة الوان** و **ذو ... اوراق** طریفلن است **ذهب** بفارسی زر و طلا نامند معتدل مایل
بحرارت و مقوی دل و حرارت و رطوبت غریزیه و مفرح و جهة خفقان و وسواس و جذام و جنون و انواع
بواسیر و امراض سوداوی و صفراوی و یرقان و سپرز و ضعف گرده و سنگ مثانه و رفع سموم و محلول
سحاله که با مروارید در آب ترنج حل کرده باشند جهة جذام مجرب و بدستور جهة زحیر و اسهال دموی
و محلول او با نوشادر فقط جهة اخراج سم مجرب و طلای آن محلل اورام جهة داء الثعلب و داء الحیه و بهق و برص
و اکتحال او جهة غلظت اجفان و بیاض و غشاوه کمنه و با ... او در ثقبه عرب جهة دفع آن مجرب و میل سرمه که از آن
بسازند جهة تقویه بصر و منع رمد و درد چشم و ذرور او جهة آکله و سنون او جهة درد دندان و امساک او در
دهان جهة دفع بد بوی دهان و انگشتری او جهة داء الحیه و داء الثعلب و مفاصل مؤثر و تعلیق خالص او جهة رفع فزع اطفال
مجرب دانسته اند و لیناوس این خاصیت را مخصوص دانه جوی بقدر خردل که در نهایت صلابت می باشد و طلای
معدنی منکون میکرد و دانسته است و لعب با طلا و دیدن او مورث رفع اوهام و باعث سرور و تقویت دل است
و چون گوش را با سوزن طلا سوراخ کنند هیچ وقت التیام نه پذیرد و کهنه مقر مثانه و مصلحش عسل
و مشک است و اکثر زر را اعتقاد آنکه اصلا در و ضرری نیست و چون طلا را بهیچ سحق نمایند که از جهات جزئی
نباشد خصوصاً او و بر ... دران وقت خوردن باعث طول عمر و رفع جمیع امراض سوداوی و حفظ صحت است

ودرین امور چیزی عدیل او نیست وطریق حل اسحق او در دستورات مذکور است وقدر شربتش از یک قیراط و نیم تا
تا یکدانگ وبدلش یاقوت محلول وچون از طلا بشکل الیلیر ساخته در خواب او بیداری صاحب توحش بزین
خفقان وخیالات سوداوی در دهان نگاه دارد در دفع جمیع امراض مذکوره می نماید **دنب** بفارسی گرگ وبترکی قورد
نامند حیوانیست معروف مزاجش در سیم گرم وخشک وجگرش جهة امراض جگر بغایت نافع وبا آب وشراب
رافع استسقا وتبهای بارده وسکنجبین جهة یرقان وبا اب کرفس جهة سپرز نافع وعافت مقوی افعال
اوست وقدر شربتش یکدانگ وسرگین او بسیار گرم ومحلل قوی وبهترین او بسیار سفیدیست که با خشونت باشد
واشامیدن او تا یک مثقال با آب گرم وبا شراب سفید وبدستور با فلفل ونمک جهة قولنج سریع الاثر است حتی تعلیق او
وغرغره ان با عسل جهة خناق بلغمی بغایت مفید ونجور او باعث جمعیت هوش در ان موضع وبول وخون او قاطع
حمل زنان است شربا وحمولا وبدستور خصیه او باهمین اثر دارد وقاطع شهوت ایشان است وارسطو فرموده که یکمثقال
خشک او با آب تره تیزک جهة درد پهلو وسینه وبا صعتر جهة درد تهیگاه بسیار نافع است وزهره او بقدر دانگی
با عسل جهة تب ربع وقولنج واستسقا ویک نخود او با مطبوخ جهة تقویت باه با نظیر وبدستور طلای او درین باب
موثر است ودافع تشنج وکزاز وجراحت عصب وسوطان جهة نزلات عظیمه وبا آب چغندر رافع حمره چشم
در همان ساعت وبا قلیل مشک برص وبهق وباد او بمناسبه جهة تقشیر جلد وداء الثعلب ودر دمفاصل وقدر یکدانگ
از نشش خشک کرده با شیر تازه جهة تب ربع وامراض نشش بغایت مفید وبیرا وجهة داء الثعلب وداء الحیه ودرم زبن
ویک قیراط از دماغ او با شیر مانع صرع ونجور موی او سبب گریختن هوام وضماد استخوان ساق محرق او که با زگرشش
سوخته باشند جهة بواسیر وطلای موی محلول او موثر در محلل اورام واویختن دنباله او در چراگاه گاو باعث نفرت
گرگ از ان مکان وپوشیدن پوست گوسفندی که گرگ گرفته باشد مورث خارش بدن وتعلیق بر دو چشم او
مانع صرع واذیت هوام وسباع ودزدان وچون در پوست گرگ پیچیده نگاه دارند جهة غلبه بر خصم ومحبوب در چشم
در نظر خلق مورث وتعلیق کعب او برزانو جهة رفع درد در بحرانو ورحمت حرکات مفید وچون سر او در خوابگاه
گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند وعموما که از تغز محل گریزی نداشته باشد وچون
در برج کبوتر گذارند مار وسایر موذی داخل نگردند وچون سر او در محل سیلاب دفن کنند دیگر سیل از ان
مر جاری نگردد ومجرب دانسته اند وچون صداق نامه زن را بر پوست گوسفندی نویسند که گرگ گرفته باشد
هرگز مابین زوج وزن الفت نباشد وچون دندان پیش او را در ان پوست پیچیده در منزل دفن کنند

توقزا اہل منزل گردد وگویند چون زهره او را لطوخ کرده مجامعت نمایند دیگری قادر بر جماع آن زن نگردد
وگویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت آدمی نخورد **داسن** بیخ نباتیست خشبی وبرگش مابین یا قوت وسبزی
وساقش شعبه دار وبرگش عریض ودراز وقسمی را شبیه به برگ عدس وورث وانبوه وارساق ان روییده
وبر روی یکدیگر وگلش مایل بکبودی ودانه اش مانند قرطم وبا اندک پهنی وطعمش مانند حوشبو وگویند بیخش زرد
وبسطبری انگشت خنصر وپوست او بسیار رقیق وسطبری بالای او بیشتر از اسفل ومستعمل بیخ اوست وبعضی گویند
بیخ سوسن کوهیست در اول سیم گرم وخشک وبا رطوبت فضیله وجالی ومقوی معده ودل ودماغ ومفرح ومفتح سده جگر
وسپرز وقوتش تا دو سال باقیست وبا قوة تریاقیه وجهة قطع اخلاط غلیظ سینه وشش وتقطیر بول رطوبات مالیخولیا وارواح
ودرد مفاصل وکرو تقویت باه ونرم معده وامعاء ورفع احتلام واختلاج وتحلیل نفخ وطبیخ او جهة احتباس بول وحیض
وخون که بسبب رکت معده باشد ومطبوخ او بشراب جهة رفع زهر هوام وسموم بارده ونطول او جهة شقیقه وامراض
سر که بلغمی باشد وتحلیل اورام وقطور او جهة دوی وطنین ونجور او جهة گشودن حیض وضماد برگش جهة نقرس وغشل
نافع ومضر محرور ومصدع وکثرتش مغثی خون وقاطع باه ومصلحش سرکه وربوب حامضه وخمیره بنفشه وقدر
شربتش دو درهم وبدلش بوزن او ایرسا وگویند قسط تلخ است وشراب او که از ان ترتیب دهند معروف است
بشراب طلاکره با عتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر است وچون راسن خشک را جوشانیده از آب
بیرون آورده یک شبانه روز در آب سرد گذاشته بعد از ان در طلاکه قسمی از خمرست بیست روز خیسانیده
هر روز دو مثقال تناول نمایند جهة تقویت معده وفساد هضم وبرانگیختن اشتها بی عدیل است واز دانه راسن
که عدد ای بلع نمایند جهة رفع سرعت انزال مجربست ونجور او جهة تقویت دندان وانداختن کرم او وطلای او
جهة نیکو نمودن رخساره با عسل جهة رفع آثار موثر است وشیخ الرئیس فرموده که قسمی از راسن که برگش شبیه
بعدس است وزرد رنگ وکوچک مقدار وگیاه او بر برگ دستهای او منبسط بر روی زمین وثبات ان
کنار دریا وزمین نمناک است خوردن ودر گزیدن هوام را در ساعت تسکین میدهد **راوند** بفارسی ریوند نامند
وان بیخ ریباس است وبهترین او چینی است که سرخ مایل بزردی ثقیل الرایحه میباشد وبعد از ان قسم سرکه
زعفرانی رنگ کم بو وبعد از ان خراسانی ودون ترین او زنجی سیاه براق صلب است وریوند دواب چینی
کثیف می باشد وبیخ ریباس انچه قریب بظاهر زمین است باریک وسیاه وغیرمستعمل ریوندست وچون
بقدر ده سال در زمین بماند ریوند ظاهر میشود ومرکب القوی ودر اول دوم گرم وخشک ومسهل

حزن الغار
راسن
جدوار مرضی
انزال گرگ
راوند

اخلاط غلیظه و رقیقه و خام و با قوة قابضه و مقوی قوة جاذبه جگر و پادزهر سموم بارده و مجفف و محلل و ملطف و جلا و مدر
بول و حیض و منضج و مقطع و مفتح سده جگر و سپرز و امعا و مبرد بالعرض بسبب شدت تحلیل و جهة تنقیه امعا و تحلیل
نفخ ان و انواع استسقا و تخمه و مغص و ورم بارد احشا و یرقان سددی و رفع اسهال که از سده ماساریقا
باشد و با گل سرخ و قوابض جهة اسهال دموی و بالخاصیه رافع تبها و حرارت غریبه و جهة درد گرده و مثانه و ورم
و خفقان و قرحه امعا و نواصیر و بواسیر و تب ربع نافع و با جاوشیر و مطبوخ زبیب و بسفایج جهة قولنج ثفلی
و بلغمی و با آب پرسیاوشان جهة سنگ مثانه و با اب لسان الحمل جهة قطع نزف الدم و با اهلیلج کابلی و غاریقون
و صبر جهة تنقیه دماغ و انواع صداع بارده و صفراوی و شقیقه و فالج و کزاز و دوار و جنون و نزلات و با شراب
ریحان جهة فتح عضل و سستی ان و با طبیخ اسارون و قنطوریون جهة عرق النسا و تبهای بلغمی و ضعف مفاصل
و درد ان و با زرشک و صندل جهة ورم حار من اعضای باطنی و مقوی ان و با انیسون جهة فواق و اروغ
و ترش و نفخ و تهیگاه و فتق و درد هر ناکاه برداشتن و اب او را فرو بردن جهة نفث الدم و سده و ورم
سینه و ربو و بهر و طلای او بین الکتفین جهة رفع خوف قلبی نافع و مضر سفل و مصلحش صمغ و گویند مضر مزاج
اطفال و ضعفاست و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش در امراض معده و جگر یکوزن و نیم او گل سرخ و خمس
ان سنبل است و عصاره او که اب ریوند را جوشانیده باشند تا غلیظ شده باشد در عرض یکسال قوی تر
از اوست و رب ریوند که در دستورات مذکور است از عصاره اوست رائونج بفارسی بادیان
و بلغت ... مغار گویند ... او در اول سیم گرم و در اخر اول خشک و تخمش گرم تر از برگ او
بخشش قوی تر از سایر اجزا و مجموع او مولد شیر و مدر بول و حیض و مفتح سده جگر و سپرز و گرده
و مثانه و سینه و مقوی معده و باصره و محلل ریاح و اخلاط غلیظه و تریاق سموم حیوانات و مجفف قوی و با قوه
قابضه و جهة خفقان و غشی و با گل گاوزبان مجرب و با پرسیاوشان و انجیر جهة سرفه و ربو و عسر نفس
و با ادویه مناسبه و به تنهائی جهة ریاح غلیظه و قولنج و درد پهلو و تهیگاه و رفع رطوبات و اسهال مزمن و غشیان
و رفع بلغم حایض و بدرقه شدن قوه ادویه و ایصال آن با طرف بدن و با سکنجبین جهة تبهای کهنه نافع
و مضر محرورین و مصلحش صندل و سکنجبین و چون عصاره او را با زهره طیهوج در شیشه کرده تا سه هفته در
در افتاب بیاویزند اکتحال او مانع نزول آب و رافع ضعف باصره و انتشار و چون هر سال از اول نزول
افتاب بحمل تا وقت نزول سرطان هر روز یکدرهم تخم او را با نبات یا مثل شکر بخایند در ان سال اصلا

رائونج

خفقان ... مجرب

مرضی عارض نگردد و زرور سوخته او مانع انتشار قروح و طلای بیخ او با عسل جهة گزیدن سگ دیوانه نافع و صمغ در افعال
مثل عصاره اوست و مفتت حصاة و مقوی باصره است و قدر شربتش از تخم او یکمثقال و از بیخ او در مطبوخات
دو مثقال و بدلش تخم کرفس است و رازیانه بری را شاه عریض تر و شبیه بر باس و بخش ریزه و بسیار
خوشبو و در آخر سیم گرم و در دوم خشک و جهة تقطیر بول و تنقیه رحم و جرک قروح و اسهال مزمن و رفع حبس
حیض نافع است راتیانج صمغ صنوبر است که بهترین مثل سایر صموغ منجمد گردد و یا باتش طبخ یافته منعقد شود و اینها را
بیونانی قلفونیا نامند و سیال غیر منجمد او زفت رطب است در اخر سیم گرم و خشک و قسم اتش دیده گرم تر
از قسم اول است میدن نیم مثقال او با زرده تخم مرغ که نیم بخت شده باشد و بدستور با آب طبیخ سبوس
گندم جهة سرفه و ربو و جراحت ریه نافع و ضماد او جهة سرفه و ربو و جذب فضول دماغی و ضماد او جهة التیام
جراحات و ازاله حکه و جرب و خشونات جلد و با کلنار جهة فتق رگها و نواسیر و با تخم کتان بالسویه جهة دفع
ثالیل و بواسیر مجرب و جهة شقاق کعب و شقاق ناخن موثر و کشیدن و مانند شیاف روز اول یکدفعه
روز دویم دو دفعه و در سیم سه بار جهة سرفه و ربو و قرحه ششش عجیب الفعل است و بعضی گفته اند چون با زرنیخ
و بهروزه سرشته بخور کنند از ششش قرحه زایل می شود و مولف تذکره گوید که چون راتیانج را با نفط او ربع انقار
و نصف وزن او فلفل با روغن بادام طبخ داده ضماد نمایند در سه ساعت دانه بواسیر را ساقط کند با الم
شدید و تدارکش اسفیدی تخم مرغ و سفیداب و خوردن شیر تازه باید نمود و گویند طلای راتیانج
مفرد او را بدان زرم باعث ورم و درد میشود و بخور او که بچارپا کوده در آفتاب خشک کرده باشند جهة
زکام بارد و تب ربع سریع الاثر است و قسم مطبوخ او در اصلاح شعر ذرور و داء موثر است رامک
از ادویه مرکبه است و ان قرصی است که در قدیم از عصاره بلح میساختند و درین زمان از مازو
و دو شنات خرما ترتیب میدهند و بهترین او انست که یک جزو مازو و نیم جزو پوست انار را سائیده
در آب و سه روز بجوشانند و برهم زنند تا مثل خمیر شود و ربع جزو زاج و مثل ان صمغ محلول و یک
جزو نیم دوشاب خرما با عسل اضافه نموده قرص بسازند اگر بوزن پوست انار بلح بسیار نارس
اضافه کنند بی عدیل است در دوم سرد و خشک و قابض و مجفف و ملطف و مقوی معده و امعا
و مسکن حرارت و مانع ریختن مواد باعضا و جهة اسهال کهنه دموی و نزف الدم و ذرب و سرفه
و درد سینه و ضعف جگر و تجفیف قروح شربا و ضماداً مانع و طلای او مقوی جلد مسترخیه و دافع ورم

راتیانج

حار در دوم مقعد بیرون ان و حابس عرق و رافع عفونت و بخار فاسد با خاصیت موی و قاتل
قمل و سبوس او مقوی لثه و قاطع خون او و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش مشک و مضر مثانه و مصلحش عسل
دانه جی در قدیم کوسن از او نامیده اند که زنبق باشد و متاخرین اشتباه لبوسن نموده اند دابج
نارجیل است داتباج در اتاج است داعی نوعی از سمک است و بلغت هندی اسم خردل است راکرا بلغت هندی
اسم رماد است رایون بیونانی اسم راوند است رانا بیونانی انارمان حلوا است رازیانج رومی و شامی انیسون است
راقه حلیت است راح خمر است راقة الاسد نوعی از عرطنیثا است راطینی یونانی اسم مجموع علکهاست راس الشیخ
بلغت اندلس افنوت است راس الهدهد بلغت اسکندریه قسمی از مخلصه است رال اسم قنقهن است راج نس بهندی
پرسیاوشان است راج کیرا اسم هندی عصی الراعی است راج کیرا اسم هندی اذان الفار است راسو اسم فارسی
ابن عرس است راوخت ریوند است رب عبارت از آب میوه ها و نباتات که بطبخ بقوام آورده باشند و رب
هر چیز در تحت ذکر آن چیز مذکور است ربل نوعی حلبه [illegible] است و گویند نوعی از بربجاسف و قیصوم است و دادرم
او راجه رفع زهر هوام مجرب دانسته اند رب العنب میفختج است در دیلم و شاب ترشش نامند رب العرفج [illegible] است
ربیس علیق است ریباس ریباس است ربرق عنب الثعلب است ربیثا نوعی از ماهی کوچک است و در افعال قوی تر
از ماهی روبیان دانسته اند رتیلا بفارسی انگورک نامند و آن حیوانیست شبیه بعنکبوت و دست و پای او
کوتاه و آن اقسام می باشد ان سموم قتاله بارده است و گزیدن او خوردن عددی از آن قتال است و ضماد کوبیده او
بر موضع گزیده اش جاذب و رافع سم است و [illegible] زنده او را بر بازوی صاحب تب دوری جهة رفع
تب مجرب دانسته اند و ذرور خشک او قاطع ثالیل است و گویند مسلوع او چون در ظرف طلا نظر کنند رفع
اذیت او شود رتم بلغت عربی نباتیست سفید و سیاه می باشد و سیاه او را شاخ زیاده بر ذرعی و با برگ و صلب
و مانند ریسمان بر چوبها پیچیده است و گلش زرد و ثمرش مثل لوبیا و دانه او مثل عدس و قسم سفید او را
ثمر و گل شاخ مانند قسم سیاهی باشد و رنگ شاخهای او سفید است در سیم گرم و خشک و جذاب و محلل و
با قوت فایقه و تند و درهم از ثمرش مقی قوی و حقنه بعصاره او مسهل خون و جهة عرق النسا نافع و ضمادش
جهة نهش و گزیدن سگ دیوانه و اخراج جنین است نافع و قاتل جنین زنده و مدر قوی و مسهل اقسام کرم و خوردن
هفت عدد دانه او که تا سه روز متعاقب بنوشند سبب اسهال مع برو و دمل میکنند و مضر معده و مصلحش سکنجبین
و قدر شربتش تا یک مثقال است رته اسم نیلی شرقی هندیست رتی سرود اسم هندی حی العالم است رتک [illegible] است

رتوت اسم فارسی برکبار است رجل الطیر و رجل الزرزور و رجل العقعق و رجل الغراب گیاه اطریلال است رجل الحمام [illegible]
رجل الحمامه [illegible] اقحوان است رجل الدجاج خوبی سبا است رجل الجراد زرنب است رجل الفروج و رجل العقعق فافلی است
رجلیه بقلة الحمقاء است رجل الزاغ رجل الغراب است رجیع فضله حیوانات است رجل الغراب گویند نبات اطریلال است
و اکثر تصریح نموده اند که غیر اوست و در نواحی بیت المقدس بسیار است گیاهش بقدر شبری و برگش بسیار سبز
مایل بسیاهی و مشقوق شبیه برگ ... و وسط او مشق بود و شقها مانند چنگال غراب و شعب او متفرق و ... ی
و اندک قبض و شیرینی مانند طعم زردک و گلش بسیار غایر در زمین و مستدیر و ظاهرش زرد و ... شده او
مثل سورنجان و بزبان ترک غاز ایاغی و پهلوی کلاغ نامند در اول گرم و در دوم خشک و مفتح سده و مفتت
حصاة و مسکن ریاح و محلل و جهة قولنج و مغص و درد گرده بغایت مؤثر و پخته مطبوخ او در رفع اسهال مزمن
با عدیل و طلای عصاره او که بآتش بقوام آورده باشند جهة درد مفاصل بارده و بایم و زنانش لقاح جهة مفاصل
حار مفید و بدستور روغن که جوشانیده باشند همین اثر دارد و سعر محرور و مصلحش کاسنی و امثال ان و قدر شربتش
تا دو مثقال است رحیق خمر است رخمه بفارسی [illegible] اسم عربی مرغ مردار خوار است و آن قسمی از کرکس و بزرگ جثه
و سفید مایل به تیرگی و با خط سیاه و چشمش زرد و مسکن او جبال و بیابان و بغایت ضعیف می باشد در دوم گرم و در
اول خشک و تخم او بهترین اجزاء اوست و گفته اند که اگر هفت عدد بیضه او را بطریق خاص صاحب جذام در اوایل
زحمت بخورد و دیگر نگردد از ناخراد و دیگر مایوس باید بود و طریق آنست که بعد از تنقیه یکعدد بیضه او را خام تناول
نمایند و تا شش ساعت اصلا چیزی نخورند و بعد از آن مرق چرب جاشت منه و بعد از یک هفته تکرار عمل کنند و ذرور
پوست تخم او قاطع نزف الدم و باعث التیام جراحت و با سرکه جهة قوبا و خراز نافع و سرگین او با سرکه جهة رفع برص
و بعد بیرون محمول دود او در ادرار و اسقاط جنین و ادرار حیض مجرب دانسته اند و طلای او جهة گزیدن عقرب و مار
و زنبور و قطور او با روغن زیتون جهة گرانی سمع و رفع کری و بخور گوشت قدید او با خردل هفت مرتبه جهة کسی
که از زبان بسته باشند مؤثر دانسته اند و قطور سوطرز هره او با روغن تخم ... در گوشش طرف مخالف جهة
درد شقیقه در طرف موافق با روغن زیتون جهة ریاح و کری و امثال او و بآب سرد جهة رفع نیا ... بخور آن جهة
گریزانیدن هوام پر و از نافع و چون جگر شویی او بآب هیره قام او را در روز سه دفعه هر دفعه یک دانگ ... گرم
بنوشند تا سه روز متوالیا جهة رفع جنون مجرب دانسته اند و است میدان پوست اندرون سنگدان او که خشک
کرده سائیده باشند با شراب جهة رفع سموم و درد و درهم مغز سر او که موروث جنون و بلاهت است التعلیق سر او

وبخور موی او باعث تسهیل ولادت وطلای مغز سر او با روغنها جهت درد سر نافع است وارسطالیس منقول است
که چون رحم را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود تدهین او جهت رفع جذام مجرب است رخین
لغة سریانیه و بفارسی لور نامند و او غیر مصل است واز ماست که بطبخ غلیظ کرده و بچکانند حاصل میشود در اول وو در افزان
خشک و کثیر الغذا و مبهی و شیرین و سده و بطی الهضم و ثقیل است و مصلح او نبیذ دوغ است که بعد از خشک شدن از آن
جدا کرده و از جوشش بسیار منعقد و سیاه کرده و در بزرگ قرا قروت نامند است آنچه تفاوت در سیم مذکور میشود رخ اسم فارسی
رخوات خشنود است رخام الطین طین قیمولیاست رخبینه دا نابخ است رخام حجر الرخام است رساطون شرابیست که از خمر و عسل
وادویه حار ترتیب دهند گرم و تر و قوی تر از شراب ارسطون و در امزجه بارده نافع است رساخن اسم هندی
حضض است رس اسم هندی نیل است رسیت اسم بجور السودان است رساغ سنگیست شبیه بحجر جنگ و در دوم
سرد و قریب القوه بسرطان و جهت طلای باصره و دمعه نافع است رشته قطایف او از زیبق غالب و کبریت قلیل
ردی بجوهر و زبون ترین فلزات است ... اسم فارسی اطریه است رشاد حرف بستانیست رشینه را تابخ است
رصاص ... مل قلعی و سرب است و از مطلق او مراد قلعی است و رصاص ابیض نامند و بفارسی ارزیز گویند
وتکون او از زیبق غالب و کبریت قلیل ردی الجوهر و زبون ترین فلزات است در سیم سرد و مجفف و با جوهر
رطب جاذب از برودت و قابض و اشامیدن او کشنده است و طلای سائیده او با آب کشنیز و آب
کاسنی و آب بارتنگ و آب غوره و حی العالم و عنب الثعلب و امثال آن و روغن گل سرخ جهت سرطان متقرح
و ورم مقعد و جرب و بواسیر و جراحت رحم و پستان و قضیب و باد سرخ و اورام حاره و منع ریختن مواد
باعضاء و بشراب جهت درد عصب و اورام مرکبه نافع و بستن ضماد او کرسکن شهوت جماع و بر تعقد عصب
و التوای آن محلل آن و مالیدن او بر انگشتری او باعث لاغری بدن و طوق کردن او بر درخت باردار و جهت
حفظ ثمر از ریختن است و بروغن چرب کرده بگذارند تا زنگ بهم رساند و از آن روغن زنگ گرفته
بر سر آهنی که بمالند هرگز زنگ نگیرد و گویند دوغ با زیره تنقیه آن میکند و بعد از تنقیه چون با قاطر جل و زاج
سحق بجدی که تشمیع پذیرد نمایند با وزن آن شبیه که مناسب او بشد طلی باول کردو مجرب است رصاص اسرب
بفارسی سرب نامند و سرب الانک و در تکوین از رصاص ابیض زبون تر و از سوخته او با روغن گل سرخ ...
و در دوم سرد و تر و با قوت قابضه و رادعه و از تدخین در زمین نمناک منتقع و بر امده کردو سبب شدو
با روغن گل و عصارات نباتات در خواص مثل رصاص ابیض و بستن او کر بعد ز ریختن مثقال او نیم جهت

رفع جذام مجرب
رخین
رخ
رخام الطین رخبینه رخام
رساطون رساخن
رس رسیت رساغ
رشته قطایف
رشاد رشینه
رصاص
مجرب است

رفع احتلام

منع احتلام و بستن ضماد او بر عضد در حار زیر و التوای مفاصل رادع و محلل آن و ضماد او با روغن گل و آب بارتنگ
و آب کشنیز جهت سرطان متقرح و اورام حاره و قروح مفاصل نافع و چون سرب را بر کف دست بمالند و سیاهی
او را که بر کف بماند با آب و غیر آن برزند و جرب و سوزش کشند و او بنداند خوابهای پریشان بیند و بعد
در سام او را چون مقوکرده در کوزه نو کند و اشته وقتی که زحل در شرف باشد در میان درختان دفن کنند منع
جمیع مضار اشیا نماید و چون کاه او را الجدی بشویند که سیاهی بر طرف شود جهت نزف الدم و التحام قروح
خبیثه و رمل و حکه بغایت انفع از اسفیداج و مجفف بلا لذع است و اشامیدن سرب کشنده است هرگاه سائیده
باشند و فرو بردن گلوله او با لحاظ رافع درد معده مزمنه است و آزموده مجرب است رطب خرمای تازه است
ونسبت او بخرما مثل نسبت میوهای تازه است بخشک آن و مداومت با دام بغایت مسمن و محرک باه و مقوی
گرده و گرم است و سایر خواص در تمر مذکور شد رطبه بفارسی اسبست باغی تازه است و بترکی یونجه نامند و خشک او را
بوبه راقت گویند در آخر اول گرم و تر و ملین و مبهی و نفاخ و ضماد پخته او که روزی دو بار کنند جهت دغشه مفید
و مداومت خوردن او باشکر مسمن بدن و مولد خون صالح و ضماد کوبیده او با عسل محلل ورم بارد و با سرکه
محلل حاره آن و تخم آن قویتر از سایر اجزاء او و قابض و مولد منی و شیر و مسمن و مدر حیض خصوصا چون در حمام
و بعد از آن تناول نمایند و جهت خشونت سینه و سرفه نافع و قوتش تا پنج سال باقی میماند و قدر شربتش از
۵ درم تا پنج درم و روغن تخم او و روغنی که از آب او و روغن زیتون ترتیب دهند جهت لقوه و رعشه شربا
و ضمادا نافع است و خشک او قابض و گلش ضعیف تر از تخم اوست رعی الزرازیر قوت الصبغ است رعادیلا
اسم سریانی عنز الابل است رعی الحمام گیاهیست طولش زیاده بر شبری و برگش دندانه دار مایل بسفیدی و از
ساق رویده و ساقش مختصر یکی و گلش بقدر شبری و سرخ مایل بزردی و تخمش شبیه بکرسنه و کوچکتر
محب این گیاه است و مولف تذکره گر برگش مایل بسیاهی و بیخ او را صباغان استعمال نمایند و نام
قیصر عبارت از اوست با عطریه و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند در دوم گرم و خشک و مجفف
قوی و محلل و با برودت قابضه و اشامیدن او مدر حیض و ضماد برگ او جهت التیام جراحات تازه و قروح
خبیثه و سائیده او با روغن گل و به تازه جهت قسم دردهای رحم و با سرکه جهت باد سرخ و با عسل جهت التیام
قروح عمیقه نافع و مسقط جنین و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا ۵ درهم و بدلش قوة الصبغ است رعی الابل
گیاهیست بقدر رجابت زرد که و برگش شبیه به برگ سعتر و از آن کوچکتر و درشت تر و سافش [illegible]

جهت درد دل مجرب رطبه
رطب
رطبه
رعی الزرازیر رعادیلا
رعی الابل

دخترش شبیه بتخم شبت و گلش سفید و ریزه و تخمش مثل تخم شبت و وسط آن شکافته و با اندک
شیرینی و تخمش بسطبری انگشتی و در طول بقدر سه انگشت و سفید و شیرین و خام او را بدستور
ساق تازه او میخورند و در دویم خشک و در اول و گویند در سیم و خشک است مفتح سده و محلل اخلاط
بارده و ریاح و مقاوم سموم حیوانات و ضماد او با سرکه جهة ورم سرد و خائیدن او جهة تسکین درد دندان
و رفع عسر النفس مؤثر و تخمش جهة گزیدن هوام و سیلان رحم و بواسیر نافع و مصدع محرورین و مضر
احشا و مصلحش قرفه و سنبل و قدر شربتش دو درهم است و بدلش خشخاش و گویند چون شتر مسموم
گردد از این گیاه خورد خلاص میشود و بدین جهة رعی الابل نامیده اند رعی الحمام خاریست شبیه بیادآورد
و بغایت تند رایحه شبیه برایحه حرف و تخمش تند و تخمش شبیه بتخم [illegible] و سیاه با عفوصه و چون حمار را
نفخ و دردی بهم رسد از خوردن این گیاه خلاص یابد در سیم گرم و خشک و بغایت مدر و مذاب
و خوردن بیخ او مورث رعاف مفرط و بدستور تخم او و ربع درهم او جهة سپرز با عدیل و جمیع اجزاء
او جهة اختلاط عقل و جنون و عسر النفس و برسام نافع و قدر شربتش تا نیم درهم و مصلحش شقایق
و از شدت ادرار مسقط قوت است رعاد نوعی از ماهی است عریض و کوتاه و پشت او پهن مایل بسیاهی
و شکمش بسیار سفید و چون در دام افتد دست صیاد را بلرزاند و در بحر اخضر و قلزم یافت میشود در دویم
گرم و خشک و بستن زنده او بر سر جهة رفع صرع و صداع مجرب دانسته اند و عرقچین پوست او در ازاله
درد سر مزمن و شقیقه و دوار بغایت مجرب و بسیار گوشت او شهوت بحران را اعاده مینماید و قاطع بلغم
و رافع یرقان و سپرز و قاطع همه اعضا و بچه او جهة سل و مطبوخ او در روغن زیتون که مهرا شده
باشد جهة مفاصل و درد کمر و نقرس و طلای او جهة تحریک باه مؤثر است و ابن بیطار گوید که ماهی
شبیه برعاد ملاحظه کرده ام بغایت مخدر و خوردن او را کشنده یافتم رغوة کف مایعات است
و آنچه از جامدات بر سر آید مثل صابون و نمک رغوة القمر حجر القمر است رغید ارقوات(?) رغوة الملح
زهرة الاسیوس است رغوة الحجامین [illegible] اسفنج رغث جلنار است رق سلحفات بحریست
رقش سلحفات نهری بزرگ است رقة الشمس صابر یوما و نوعی از یتوع است [illegible]
خرفطات رقعا اسم عربی خان صغیر است و گویند سرخ است رقاقش لعبه بربریست و گویند
جفت آفریدیست و بعضی اسم خصیة الثعلب دانسته اند رقون و زمان حنا است رقعه بوریان [illegible]

ادویه است که خوردن آن جهة شکستگی استخوان مفید باشد و مطلع ازان [illegible] است صلب زرد رنگ و سرد
و خشک و در شعال او باز زده تخم [illegible] جهة ضربه و سقطه و ریزه شدن استخوان نافع است
و باید سه روز متوالی تناول نمایند رقع یمانی گویند درختیست بقدر درخت گردکان و برگش مثل برگ
درخت چنار و ثمرش شبیه بانجیر و بقدر انار و دانه ثمرش مانند دانه انجیر و با شیرینی و ماکول است
و مؤلف تذکره گوید که او را در مصر انجیر فرنگ گویند نباتش زیاده بر ده ذرع میباشد و برگش بسیار سطبر
و خشن و پهن و دایم سبز و چون برگ را در زمین غرس کنند میروید و ثمرش از برگ بیرون میآید
بقدر خیاری کوچک مثلث و با شیرینی و شیر او مثل شیر انجیر است و دانه اش بطعم انجیر است و از این
صفات ظاهر میگردد که انجیر بغدادی باشد و در لار و گرمسیرات و در مازندران موجود است در دویم
گرم و خشک و قاطع بلغم و جلای قصبه ریه و صوت و شیر او جهة قوبا و آثار و تحلیل اورام بارده و سقوط نافع
و سایر اجزای او جهة وثی و جبر و کسر [illegible] مفید و قدر شربت از تخم و ریشه او سه درهم و مضر معده
و مصلحش کثیرا و طبیخ او مقی بلغم و اخلاط غلیظ و ضماد برگش جهة التیام جراحات نافع است رکبه
صدف البواسیر است رکف بخور مریم است رکتاهیه اسم هندی صندل احمر است رکت اسم هندی ارزخت
بم است رمان بفارسی انار و اقسام میباشد شیرین میدانه را اکرا املیسی نامند لطیفتر است تر و سرد
باعتدال و در اول تر و با قوت قابضه و قلیل الغذا و مولد خلط صالح و نفاخ و از این جهة باعث نعوظ
محرورین است و مدر بول و جالی و مفتح و ملین طبع و مورث تشنگی و خوردن او بعد از طعام سبب انحدار
آن و جهة تصفیه روح کبدی و تقویه جگر و استسقای لحمی و زقی و سوء القنیه و یرقان و سپرز و خفقان و الم سینه
و سرفه حار و صاف کردن رنگ رخسار نافع و اکثار او مفسد غذا و مرخی معده و مصلحش انار ترش و در بارد
المزاج زنجبیل پرورده است و رب انار شیرین در افعال قویتر از آب او در مرخی معده و مصلحش سکنجبین است
و چون سر انار شیرین را سوراخ کرده بدفعات که گنجایش داشته باشد روغن بادام شیرین در آن ریخته
بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کند و بحدی رسد که دیگر جذب نتواند کرد مکیدن آن جهة درد
سینه و سرفه از مجربات است و بدستور است مکیدن او با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم گرم
باشد همین اثر دارد و انار ترش شیرین که بعربی مز و بفارسی میخوش نامند در سردی و تری مایل باعتدال
است و انار ترش در دویم سرد و خشک و قابض و مدر بول و مسکن حرارت معده و غلیان خون و مانع

رقع یمانی

رکبه
رکف رکت رکتاهیه
رمان

سیلان مواد بمعده و جهة رفع خمار و قی و خفقان حار و منع صعود بخار غذا و رفع دخانیه آن نافع و اکثار او مورث
قرحه امعا و سحج و مفر بر ود و مضعف و جاذبه جگر و قوت باه و مصلحش انار شیرین و زنجبیل پرورده و امثال
آن و آب انار ین که با پیه فشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل و بیست درم شکر خام مسهل صفرا و مقوی معده
و جهة تبهای صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع و ضماد مطبوخ جهرای او با پوست و تخم جهة جرب و حکه صفراوی
مجرب و طلای مطبوخ او و در شراب جهة تحلیل اورام معده مفید است و مضمضه آب او جهة قروح خبیثه دهان
و قلاع و اکتحال جهة ناخنه و سل نافع و ضماد عصاره او که در طبخ غلیظ شده باشد با قدری عسل جهة
قروح خبیثه و قرحه بینی و گوش زیاد در زخمها و درد گوش مفید است و سویق او قابض و جهة رفع خواهش
خوردن گل و امثال آن زنان حامله را مؤثر است و رب انار ترشش در افعال قوی تر از آب اوست
و چون آب انار ین را در ظرف مس بقوام آورند جهة سلاق و جرب و تقویه باصره و جراحات
مزمنه و خبیثه نافع و چون جوف انار را خالی کرده روغن گل سرخ در و ریخته با آتش نرم گذاشته
در گوش چکانند جهة درد آن بغایت مفید و پوست انار بغایت قابض و بارد و مجفف است
و سفوف او با عفص مسهل بعضی اخلاط سوخته و جهة رفع آتشک بغایت مفید و جلوس در آب
طبیخ او جهة رفع سیلان حیض و خروج مقعد و ضماد او با عسل جهة رفع آثار آبله و طلای سوخته او با عسل
بر سینه و معده جهة منع نزف الدم و قی الدم و نفث الدم و حقنه با آب او که با برنج و جو مقشر پخته
جوش داده باشند جهة رفع اسهال و سحج و مضمضه با آب طبیخ او جهة تقویه لثه و پاشیدن آن جهة
سلس البول و نشستن مقعد با آن جهة خون بواسیر و امراض مقعد و پاشیدن سوده او بقدر
یک درهم با آب در رفع کرم معده بی عدیل و طبیخ بیخ انار در این باب از مجربات است و جهة نزلات حاره
و درد دندان مضمضه آن بی عدیل است و چون پوست انار ترشش را با مازو بالسویه سوده در سرکه
جوش دهند تا مهرا شود و منعقد گردد و بقدر فلفل حبها ترتیب داده یازده عدد از آن جهة رفع
اسهال مزمن و سحج مخوف و قروح امعا و مقعد مجرب است و رب انار ین در دویم و سیوم و در اول خشک
و قابض و جهة التهاب و تشنگی مفرط و تبهای تند و قی و خمار و رفع خواهش حوامل و فساد رنگ
رخسار و رفع غم نافع و انار دان قابض تر از رب هر یک است و در افعال قوی تر و گویند ترش او
با موز بالسویه و خمس آن زیره کرمانی جهة رفع قی و تقویه معده مجرب است و مفر سحج و سرفه و مصلحش

از مجربات است

مجرب

رفع ... مجرب است

موزرد کردکان و بدلش سماق است و گل انار در افعال مثل گلنار فارسی جهة قطع خون بن دندان و التیام
جراحات و فتق و قلاع و ضماد او با برگ زر بر فم معده جهة قی مفرط و عصاره او با گلاب جهة منع ریختن
مواد بچشم و رفع ورم آن و با آب باد رنگ جهة قرحه احلیل و با آب جهة ابتدای آخر خس و خواهش بگل از
موزه و گفتش شده باشد و با سرکه جهة باد سرخ نافع و عصاره پوست و پیه او قایم مقام گل اوست و خوردن
هفت عدد از آن که هنوز باز نشده باشد بنحوی که بدست نگرفته گلها را تمام بلع کنند جهة قطع بروز
دمل و رمد در مدت یک سال آزموده است و دانه‌های زردی که در اقماع انار می‌باشد شبیه بزرور
و در جمیع افعال مثل تخم گل است رماد بفارسی خاکستر نامند و آن مرکب از جزو ارضی و دخانیت و آتش
جزو دخانی زایل شده ارضیه باقی می‌ماند و رماد اکثر چیزها در ذکر اصل آن مذکور است و خاکستر کرم چوب
تاک و غیر آن با سرکه جهة بیضه و خوزه و شقیقه و تحلیل اورام و بواسیر بی عدیل است و خاکستر آن مفتح
سده و جهة التیام قروح و قلع آثار شری و ضماد او مفید است و مقرش شش و مصلحش کثیرا و قدر شربتش
نیم مثقال و خاکستر بلوط حابس جمیع نزف الدم و مسکن اورام و مانع آکله و رافع قرحه قضیب و مقعد
و خاکستر پشم مغموس در قطران و زفت و خاکستر کدو جهة قرحه قضیب و مقعد مجرب است رمل
بفارسی ریگ روان و با صعوبة نامند در سیم خشک و مجفف و گرم شده او جهة نشف رطوبت
و استسقا و حمول سوده او جهة قطع حیض و منع حمل بغایت مؤثر و بالخاصیه آب خوش مزه را بدمزه
و آب بد طعم را خوش مزه میکند رمیث بعربی اسم نباتیست از جنس گز و شبیه بدرمنه و بقدر قامتی
و چون خشک شود بسیار زرد میگردد و از و چیزها را رنگ توان نمود و گویند از میوه رستنی او رنگ
آدمی زرد می شود و ضماد او جهة زکام مجرب و باعث گریختن هوام و قلی که از سوخته او بهم رسد گویند بهتر از
قلی اشنان است فطم بربریست و گویند فرصه است و قلی که از و حاصل میشود ضعیف تر از قلی
اشنان است رمان البری ثمر درخت فلفل و جلنار است رمان السعال خشخاش سفید است رمان الانهار
نوع کبیر موفا ریقون است رماد عشق الطحلب خاکستر اشنانه خطاف است و مذکور شد رند بعربی آهن
بری گویند و بلغه شام غار و گویند صندل است رنف اسم عربی بهرامج است رنکبت اسم هندی
دم الاخوین است رنک اسم هندی اقاقیاست رنکاسه اسم فارسی مغیلان است رودیون
اسم سریانی فلی است روناش بیونانی خشخاش سیاه است رودی اسم یانار است روبارکس

رماد

ریباس قرص جهت ... مجرب است

رشت

رمان البری رمان السعال رمان الانهار
رماد عشق الطحلب رند
رنف رنکبت
رنک رنکاسه رودیون
رواش روذی روبارکس

اسم یونانی ازاد درخت است **رود** اسم یونانی ورد است **ردین اونا** اسم عبرانی سماق است **رویق**
اسم یونانی فوة الصبغ است **رودیا** اسم سریانی عنب الثعلب **رواس** اسم نبطی قرة العین است **روحانی**
بلغة اسیریان زیبق است **روش** سرگین حیوان است **روفیان** نوعی از عنب الثعلب جبلی است **روطالی** بیونانی شربت ورد
است که با عسل ساخته باشند **روشیانا** بیای بعد از شین و نون بعد از الف بیونانی اسم کحل است و بسریانی
اسم مرقشیثا است **رواسر** انچه از بقول در آب طبخ نمایند و در روغن و ترشیها و ادویه حاره اضافه کنند
روهس اسم هندی اذخر است **روبی** اسم هندی خبز است **روبی** اسم هندی قطن است
رومی اسم فارسی طالقون است **روی توتیا** شبه است و مشهور بروح توتیا چه او توتیای غیر مصنوع معدنی
است بخلاف بر اقسام توتیا که از دیده معدن نبسته **روبه** اسم هندی خفته است **روتها** اسم هندی
رتم است **روده** اسم فارسی امعاء است **روکن** اسم هندی حجر البقر است **روباه** اسم فارسی ثعلب است
روغن کنجد و روغن شیرخشت دهن الحل است و دهن اسم ترنامند **روغن بیتون**
اسم فارسی زیت است **روغن زیتون نارس** زیت الانفاق است **روغن اهرام کوهی** زیت الرجان است **روغن ادرخر ارزن**
زیت السودان است **روغن** اسم فارسی سمن است **روشنک** اسم فارسی شکل است **رژس** اسم فارسی
قوة الصبغ است **روغن خرف** ق ولان است **روداز بدیا** لغة یونانی و بمعنی اصل الورد است و آن بهیئت
شبیه بقسط و سبکتر از ان و بعد از سائیدن بوی گل سرخ از ان ظاهر میشود در دوم گرم و ملطف و محلل و جهة
رفع صداع بارد مجرب یافته اند **روبیان** بفارسی ماهی روبیان گویند و آن حیوانیست کوچک و دست و پا
دار و سرخ رنگ و کوچکتر از خرچنگ است تازه او در دوم گرم و تر و خشک نمکسود ش گرم و خشک و مبهی
و مولد خون صالح و مقوی رحم و معین حمل و با سکنجبین مسهل حب القرع و مطبوخ او با پیاز و کندر که بعد
ازان بروغن گردکان سرخ کرده باشند با زرده تخم مرغ بغایت محرک باه و حمولش مسخن رحم و معین
حمل و ضمادش محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلای جهرای او در روغن زیتون
جهة سعفه و نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش ربوب حامضه و مولد سوداء و حکه شدید است
رؤس کله و مغز سر حیوانات است بسیار کثیر الغذا و مقوی بدن ضعیف و مولد منی و مسمن اند
و بهترین او کله گوسفند جوانست و حقنهٔ آب کله و پاچه ترطیب اعصاب و امعاء کرده و تلیین اورام
صلبه باطنی و منطول او جهة ترطیب دماغ و جنون و بیخوابی و انتهای در دسر نافع و مُنحر و مضعف

معده و مضر است و مصلحش الکامه و خردل و صعتر است **روضج** معرب از روی سوخته فارسی است سحق
نمند و طریق عمل او در دستورات مذکور است و بهترین او سیاه مایل بسرخی است در سیم گرم و خشک و اشامیدن
زیاده او کشنده است و بسیار مجفف و قابض و تند و جذاب و منقی جراحات و مدمل و جالی غشاوه
چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهة بردن گوشت زیاده مؤثر و مغسول او ملایم تر و اشامیدن ربع
درهم او با موم روغن کنجد که مصلح اوست مسهل قوی ماء اصفر و جهة استسقاء بسیار نافع و با آب باران
و عسل مقی است **رهش** بفارسی ارده نامند و آن کنجد بو داده مقشر است که آرد سائیدن بسیار مایع گردد
و روغن از و جدا نکنند گرم و تر و ملین صلابات ظاهری و باطنی و مفتح و منضج دمل و مبهی و مسقط
اشتها و غلیظ و مصلحش عسل و سرکه است و انچه از مغز پسته و زرد آلو او شفتالو ترتیب دهند در
اثار مثل اصل است **رهج و رهج الفار** شک است **ریکابی** نوعی از خمرات و مذکور شد **ریباج**
راسن است **ریحان العصافیر** بلغت ورثیم سعد است **ریحان القبور** اذان الفار است **ریحان الشیوخ** مرو است
ریحان یاسه قطف است **ریحان نخنع** بلغة مصر ترنجان است **ریحان الکبیرة** ضمیران و آن نوعی از شاه
اسپرغم است **ریحان کرکدن** **ریشه دارا** اسم فارسی سنبل جبلی است **ریوند** اسم فارسی ریباس است
ریجان کوهی بادروج است **ریوند** راوند است **ریم آهن** اسم فارسی خبث الحدید است **ریشم** اسم هندی
ابریسم است **ریش الله** اسم هندی قیصوم است **ریباس** معروف و مشهور است و بیخ او ریوند است در دوم
سرد و خشک و لطیف و با قوت قابضه و مقوی معده و احشاء و جگر حار و مفرح و قاطع قی و تشنگی و غثیان
و مسکن حدت صفرا و خون جهة رفع مستی و خمار و بواسیر و وبا و طاعون و خفقان و وسواس و اسهال
حاره و یرقان و تبهای حار و تحریک اشتها و منع بروز دمل و اکتحال او جهة قوه باصره و بیاض و ضمادش
با آرد جو جهة حمره و باد سرخ و نمله نافع و مضر سینه و باه و مجفف اعصاب و مورث قولنج در مبرودین
و مصلحش تربت عود و انیسون و عسل و قدر شربت از آب او تا سی درهم و به لشن ترشی ترنج و آب غوره
است و رب ریباس قوی تر از آب اوست و شربتش جهة خفقان و جنون و بخارات و احتراقات
نافع است **ریو** بفارسی شش و ترکی ایکر نامند قلیل الغذا و خفیف و بهترین او شش بره و بز غاله و شش
با همه تابک اله است و جهة تلیین مفید و گویند مداومت او مورث سل است و مصلحش سرکه و کرویا و ضماد
گرم او جهة ورم چشم که در بیاض او قطعه خون ظاهر باشد مجرب و جهة سحج و ورمی که از کفش و امثال او

هم رسد مفید و طلای خوناب کباب او که با نمک و از بره یکساله باشد جهة تحلیل و قوبای یابسه بغایت مؤثر است
و سوخته او جهة رفع سبج مجرب است **ربة البحر** جزیست شبیه بشیشه و درکنار دریاها یافت می‌شود و ضماد او جهة نقرس
و شقاق که از سرما بهم رسیده باشد نافع است **ریش** عبارة از پر طیور است ذرور سوخته قسم آن جهة التیام زخمها
نافع و مویها بسیار نرم باز که کرک گویند در قطع خون جراحتها قایم مقام موی نرم خرگوش است و چون
از بیخ پر طیور انچه بزرد سفید و مجوف باشد جدا کرده بسوزانند و بشویند و خشک کنند نفوخ او جهة قطع خون
رعاف که از هیچ چیز منقطع نگردد آزموده است و در جمیع نزف الدم با عدیل است **ریحان الکافور** نباتیست
درسانی و گل و شاخ شبیه بشبت بود و برگش مثل انار و از ان ریزه‌تر و گلش کبود مایل بسفیدی و از جمیع
اجزای او بوی کافور آید در دویم گرم و خشک و بوییدن او محلل رطوبات دماغی و ضماد او جهة دردسر
و تحلیل اورام و اشامیدن آب او مقطع سده و جهة یرقان و قطع سیلان خون اعضا و ذرور او جهة
قروح و جراحات نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یکدرهم و از آتش بعقد درهم است
ریحان سلیمانی گیاهیست از جنس عشقه و بر درخت می‌پیچد و ساقش سبز و شبیه ببرگ لبلاب و دانه اش
مثل فلفل و سیاه و گلش سفید و در اصفهان و دار المرز بر درختها میروید و در دیلم و تنکابن و الکام هند
گرم و خشک و لطیف و مجفف و مسهل بغایة سودا و مقی خون از احتراقست و مسکن نفخ و محلل ریاح دار و
لزج معده و طبیخ و ضماد او جهة بواسیر و امراض سوداوی و در درحم و طلای او با عسل جهة ورم فار و اشامیدن
و طلا کردن آب و شکوفه او جهة گزیدن عقرب و لقوه و فالج نافع و قدر شربتش تا دو برگش سه درهم از آتش
تا ده درهم است و انچه در بعضی کتب ادویه مذکورست گیاهیست که در اصفهان مشهور بگل عقرب است
و جهة گزیدن عقرب و رتیلا و زنبور و غیرها و ضمادا مجرب برگش از لبلاب کوچکتر و گلش مثل خوشه
و بنفش و اندرون زرد و کوچکست اما همه شیرین است و او سطاریون است و مذکور شد و گویند
قسم چها او را برگ مثل شبت و گلش سرخ و با سفیدی می‌باشد **حرف الزاء زاج** معرب از زاک فارسی
و از معدنیات است و اقسام می‌باشد و اقسام او غیر شب و از یک معدن اکثر سفید و سرخ و زرد می‌شود
و زرد او منقلب بسبز میگردد و زاج سفید را قلقدیس و زرد را قلقطار و سبز را قلقند نامند **زاج اصفر**
از سایر زاجات افضل و بهترین او صلب ذهبی درخشنده است در سیم گرم و خشک و سوخته او لطیف تر
و محرق و منقول او را قوت کمتر بخلاف سیر املاح که از احراق قوی تر میشوند و طلای آن با آب

درنسخه ... ربة البحر
ریش
ریحان الکافور
ریحان سلیمانی
حرف الزاء
زاج
زاج اصفر

کشنیز جهة حمره و سلعه و جرب و حکه و ذرور رشش جهة قروح خبیثه و جمیع نزف الدم و ورم بن دندان و تنقیه
و حمول او با آب گندنا جهة نزف الدم رحم و نفوخ او جهة رعاف و اکتحال رشش جهة تنقیه چرک گوشهای چشم
و با عسل جهة سطبری پلک و فتیله او با عسل جهة بواسیر و ناسور و قرحه گوش و رفع چرک ان نافع و اشامیدن
او جهة کشتن اقسام کرم مؤثر و زیاده از یکدرهم او کشنده بسل است و مورث سحج و سرخ قوی و چون
دو جزو او را با یکجزو اقلیمیا با سرکه کوبیده در ظرف سفال کرده چهل روز تابستان در سرگین اسب
دفن نمایند بغایت تند و جالی شود و ازاله ناخنه و بیاض غلیظ چشم میکند و در بردن گوشت زیاد
جراحات با عدیل است و غرغره اقسام زاج با سرکه جهة رفع زلوئیکه در حلق مانده باشد مجرب و در کردن
موی مؤثر و قدر شربتش که بی خطر باشد تا یکدانگ و مصلحش شیر تازه و روغن تازه و شکر و بدلش الکار است
و منفطر او را با سه ربع آن سرکه جهة تکمیل سحق کبریت و زیبق و رصاص بجهة تشمیع مجرب دانسته اند
و در رصاص اشاره بان شده **زاج اخضر** گرم و خشک تر از سایر و محرق و اکال و سوخته او لطیف تر و اشامیدن
یک درهم او جهة رفع سمیت قطر و با عسل جهة اخراج کرم معده و با آب مقی قوی است و چون صاحب
قوی سرطوب از و بنوشند موی سفید رنجه سیاه بر میگردد و مجرب دانسته اند و چون بغایت معرق
شش است ترطیب بسیار میشود و طلای او جهة اکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر الانف
و نزف الدم جراحات و قطور او با آب جهة قطع رعاف و تنقیه دماغ از رطوبات در گوش که بارد باشد
نافع و مضر جراحات عصب و زیاده او کشنده است **زاج ابیض** سفید مایل بزردی و خفیف الوزن
می باشد و ابریشم را بان رنگ میکنند بسیار قابض و جلا و در جمیع افعال مثل زاج زرد است **زاج احمر**
قسمی از زاج سفید مایل بسرخیست و جوف او سیاه و با تجاویف و شقوقها و غلیظ تر از سایر و در افعال مثل
سایر است و انچه میگویند نقش است از جنس احمر و ضعیف تر است **زاج الاساکفه** قسمی از زاج ابیض است کثیف
و کثیر الارضیه چون آب با و برسد سیاه شود قابض تر از سایر و با قوت جالیه و در مزاج مثل سایر و جهة
درد دندان و حرکت کردن آن و سیاه کردن آن و سیاه کردن و با آب جهة جوششهای رطبه و خشک و
جهة عرق النسا نافع است **زاج المقطر** و قطر نیز نامند از جنس زاج اخضر است که مائیه لطیفه آن در
زیر زبان منعقد گردد و بهترین اقسام و امتحان او آنست که چون بر فولاد مالند رنگ مس کند **زاج جامد**
از جنس اخضر است که در ظاهر معدن رطوبت زاجیه منجمد شده باشد **زاج المطبوخ** از جنس اخضر است

زاج اخضر
زاج ابیض
زاج احمر
زاج الاساکفه
زاج المقطر
زاج جامد
زاج المطبوخ

که مخلوط باشی کل او را آب بجوش نشده تا منجمد گردد و بهیات مهره زرد بر بده استعمال کنند زاج الاسود زاج مطبوخ است وگویند زاج الاساکفه است زاج الحبر زاج الصفر است زاج سوری زاج احمر است زاج لادن زاج از جنس زاج قبرسی است زاج قبرسی زاج زرد مایل بسبزیست زاج بلور اسم فارسی شب یمانیست زاده اسم فارسی قنفذ است زاغیه اسم فارسی قلقاف است و بهترین او بزرگ گوشت کم دانه بزرگ مقدار است و دانه بیرون کرده را منقی گویند زاغ اسم غراب کبیر اسود است و بترکی قوزقون نامند زادن مران است وگویند مرد است زادق اسم زیبق است زاذیح اسم فارسی ابرباریس است زبیب بفارسی مویز گویند و بهترین او بزرگ گوشت کم دانه بزرگ مقدار است و دانه بیرون کرده را منقی گویند در آخر اول گرم و در اول تر و منضج خلط غلیظ و محلل باعتدال و جالی معده و امعاء و محرک باه مبرودین و موافق قصبه ریه و سسن و مقوی جگر و جهت سرفه بلغمی و امراض گرده و مثانه و قرحه امعاء و با گل گاوزبان و خرمای سبز جهت خفقان مجرب دانسته اند و با حب لبان جهت رفع نسیان و بالسر که جهت یرقان بدستور مجرب و چون بجای دانه در هر عددی فلفل جای داده مداومت نمایند جهت سردی گرده و تقطیر بول و سنگ گرده و مثانه بی عدیل و چون با انیسون پخته صاف کرده آب او را با روغن بادام بنوشند جهت سرفه مجرب و ضماد پوستش با پسر جوانات جهت تحلیل اورام و گشودن دمل و قلع ناخن متحلل و با آرد باقلی و زیره جهت ورم انثیان و با شراب جهت قروح خبیثه و جدری عفونه مفاصل و چشمها و سرطان و غانغرایا و کرمهای عفونت مفید و با جاوشیر جهت نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و میوهای ترش و خشخاش و مضر گرده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سی درم و نوعی که بیدانه است کشمش نامند و بهترین او سبز و زبون ترش سیاه است و همان لطیفتر از دانه دار و مبهی و باقوت مسهل و آب نقیع و مطبوخ او که با فانید بقوام آورده باشند جهت سرفه و مواد سینه نافع و منقی صوت است و ضماد او با زعفران و زرده تخم مرغ و عصفر جهت گشودن دمل و تحلیل صلابات بی نظیر و کوبیده او با صبر جهت کچلی سر مجرب است و در جمیع افعال دیگر مثل مویز دانه بیرون کرده و اکثر محرق خون و مصلحش مذکور شد زبیب الجبل بفارسی مویز کوهی نامند و مویزج معرب اوست گیاه او مثل تاک و از آن ضعیف تر و شاخهای او راست و سیاه است و گلش مایل بسفیدی و ثمرش در غلاف مثل غلاف نخود و در او سه دانه بهمین غیر مستدیر و با خشونت و سیاه

الابراز

مایل بسرخی و مغز او سفید و طعمش تند و در آخر سیم گرم و خشک بسیار جالی و مفرح جلد و تشنج و سقط جنین و خائیدن و غرغره کردن او جاذب رطوبت دماغی و منقی بلغم و رافع لکنت زبان و جهت درد دندان و رطوبت لثه و با عسل جهت قلاع و با قطران جهت کرم دندان و خوردن او قدر پانزده عدد با ماء العسل مقی قوی اخلاط غلیظ و باید بعد از شراب او بدفعات ماء العسل بنوشند و قی کنند و با مصطکی و کندر جهت تصفیه صوت و با ادویه مناسبه جهت رفع سپرز و کشتن کرم معده و ضماد او جهت داء الثعلب و تقشیر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زرا وند طویل جهت جرب و رفع آثار و منع تولد قمل و مطبوخ او در روغن زیتون جهت گشودن دمل و نطولش با طبیخ سداب جهت ادرار و سایق مفید و مضر سپرز و مصلحش کثیرا و زیاده از یک مثقال او کشنده بخناق و جراحت احشا و بدلش بوزن او عاقرقرحا است زبد البحر بفارسی کف دریا نامند و آن پنج قسم است یکی شبیه باسفنج و زرد و دوم کریه الرایحه و سیم مایل بسفیدی و بسیار متخلخل و رایحه مایل بکراهت و سیم بشکل کرم و سبک و مانند نفختی و دودی نامند و چهارم بسیار تجویف شبیه پشم چرک آلود و سفید مایل بزردی و او را افیون نامند پنجم سفید و سبک و ظاهرش املس و باطن با خشونت و با تندی طعم و بدبوی و از سیم برقیم اقسام در سیم گرم و خشک و از او ویه قتاله و قاطع تی و غثیان و هاضم اطعمه و مضر صوت و قصبه ریه و مصلحش لعابها و موم و قدر شربتش یکدانگ و بدلش شبح است و ضماد پوستش جهت کلف و بهق سیاه و نمش و با موم و روغن گل سرخ جهت قوبا و شور البینه و قروح و جرب متقرح و ستردن موی و جلای دندان و طلای او با سرکه بر بدن جهت لاغر کردن و از ابهر از مجربات است و اثمد یکدانگ از قسم سیم با مثل کثیرا جهت عسر بول و سنگ گرده و درد کرده و استسقا و سپرز و ضماد محرق او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و محرق مغسول او را مضرت کمتر و لطیف تر و جلای او بیشتر است و قسم او بدل یکدیگرند زبد البورق کف بوره است و او غیر بوره زبدی و بغایت سفید و غیر جامد و شبیه بارد است و بوره زبدی جامد و مایل بسرخیست و در جمیع افعال شبیه بوره و از آن لطیف تر و تندتر است زبد روغن تازه بانمک است و مسکه و روغن کوه نامند و مراد از روغن تازه گوسفند و گاو و غیر است در اول گرم و در آخر تر و ملین و منضج و مسمن و مفتح سده و جهت تصفیه صوت و قصبه ریه و خشونت حلق و سرفه خشک و اورام ظاهری و باطنی و ادرار فرمودن فضلات و با عسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و نفع مواد سینه

ودفع آن و مالیدن بر بدن و با شکر وخشخاش خوردن او بغایت مورث فربهیت و با بادام تلخ
جهة فضلات ریه و با فوابض جهة اسهال و پیچ که از حدت اخلاط باشد و با شربت گل جهة قطع فصل
دوای مسهل و با زرده تخم مرغ نیم برشت جهة لذع خلط و پانزده مثقال او با هفت مثقال شکر جهة
رفع عسر بول مجرب و طلای او بالخاصیة تغذیه بدن میکند و موقوف بودن و دالآت غذائیت
وجهة نضج ورمها و کز بدن افعی و تمریخ او برن دندان جهة سرعت بیرون آمدن دندان اطفال و رفع
خصف تازه و کهنه و با ادویه مفتح جهة ورم اعصاب و حجاب دماغ و جراحت مثانه و قروح و سعفه
وجرب خصوصا چون بعد از نطلیه صاحب جرب منفرج خود را بپوشانید عرق کند در درد و رفع علت نخود و حقنه او
جهة ورم صلب امعا و قرحه آن مفید و حموده روغن تازه جهة منع سیلان مواد چشم والتیام قرحه و جرب و حدت
بصر و غلظت پلک نافع و مضعف فم معده و مسقط اشتها و مصلحش قوابض و نمک و شکر و عسل و بدلش
شیر تازه که در جوشانیدن خمس آن سوخته باشد و قدر شربتش سی مثقال است **زباد** نوعی از عطریات
است سیاه مایل بسرخی و سیال و در بلاد حبشه و اقاصی هند از حیوانی گیرند مشهور بزباد و بفارسی گربه زباد
نامند و آن حیوانیست قریب بجثه سگ و با خطوط سیاه و چون حرکت بسیار دهند از مابین دوران
و از عضوی شبیه به پستان مائی حاصل میشود در غایت خوشبوئی و در سیم گرم و در رطوبت معتدل و مشف
و مقوی دل و بسیار مفرح و مقوی حواس و جهة تسهیل ولادت نیم درهم او را با قدری زعفران و ورق
گوشت فربه مرغ مجرب دانسته اند و جهة غشی و خفقان و توحش و جنون و درد فم معده و مقعد و طلای
او جهة نضج دمل والتیام قرحه و با روغن بادام تلخ جهة حفظ صحت سامعه و تقویه آن مفید و بوئیدن او
جهة زکام و تمریخ او بر قضیب مانع حمل زنان و مداومت بوئیدن او مورث بدخلقی و ضیق النفس
و مصدع محرور و مصلحش کافور و صندل و اغذیه بارده است و بدلش غالیه **زبرجد** ارسطو زمرد و زبرجد را
از یک کان میداند و در معدن طلا متکون میشوند و سبز و صاف کم رنگ را مصری و زرد مایل بسبزی را
قبرسی نامند و زبون ترین همه زرد مایل بسرخیست و او را هندی گویند در سیم سرد و خشک و در افعال مثل زمرد
و جلای او مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسر بول و مفتت حصاة و جهة رفع جذام بهترین ادویه
و مقوی باصره و تعلیق او جهة عسر ولادت نافع و مسقط باه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم درهم
و بدلش زمرد است و چون با اندکی نوشادر بسایند و تقطیر نمایند منحل گردد و ماء رب را عقد نماید و جلا

البوزق

و صیغه را بر تب شر بقورس نبدد و چون صورت مرکبی در او نقش کنند و فرد رحین عمل و حوت باشد
و انگشتری او در بغر حب کنند باعث فرح و ازاله هم گردد و چون در طالع سرطان بر صورت ماهی نقش کرده
و در رصاص بچیده در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر بحر بدام آیند و گویند شراب در پیاله زبرجد
لبکند **زبل** سرگین حیوانات است و مجموع آن گرم و محلل و مجفف اند و زبل هر یک با اصل ان مذکور است
زبزب حیوانیست بقدر سگ کوچکی در روی او ابلق از خطهای سفید و سیاه و بعضی از پوست او نیز بدستور
ابلق و بزرگی هر سوخ و با صفهان خوزه نامند و مشهور است که هر چه او را بزند فربه گردد در سیم گرم و خشک با داکمی
بسته بخورده باشد گوشت او صالح الغذا و جهة ریاح و سردی حشا و اذابه بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن پوست او
جهة نقرس و مفاصل و رعشه و خدر نافع است **زبد البحر** او را افیوست **زبد القری** اسفنج است **زبد القصب**
رطوبتی است که در زیج نامیع نخود **زبد الملح** زهره اسیوس است **زبد القمر** حجر القمر است **زبد القوارير** مسحوق نباتست
زبش بطیخ رقی است **زبیدی** زبیب الجبل است **زبان گنجشک** اسم فارسی لسان العصافیر است **زنجبیل**
تخم کنوث است **زجاج** بفارسی آبگینه و شیشه نامند و معدنی و مصنوع میباشد و معدنی آن سفید و الوان
مختلفه اند و بدستور مصنوع آن و ارسطو بلور را از جنس معدنی آن دانسته و آینه سنگ را از جمله معدنی
وغیر بلور دانسته و بهترین معدنی سفید و در اول گرم و در دویم خشک و در افعال مثل مصنوع است و مصنوع او
از سنگ ریزه سفید و قلی است بالماضغه که از ندو آنچه با لغنب که آنچه باشند صاف و شفاف او قبول
رنگها میکند و شیشه بیکو و الوان بنا از آن جمله اند و زجاج فرعونی است که پوست تخم مرغ را گویند هفته در شیر
تازه بخیسانند و شبانه روزی دو بار تغییر شیر دهند و بهر صد مثقال از زجاج بیست و چهار مثقال
از آن درهین که را الطعام اکشند و اقسام مصنوع که زیر از معدنی و محرق او مجفف بلذع و مقطع و محلل و جلا
و اشامیدن او مفتت حصات و قوی الاثر و جهة ضعف گرده و مثانه و حرقة البول و رافع سبزه و طلای
او جهة حزاز و با روغن زیتون جهة رویانیدن موی و اکتحالش جهة رفع بیاض و جرب و سبل و جلای بصر
و سنون او جهة رفع زردی دندان و ضمادش با حنا جهة خنازیر و اشال آن بسیار نافع و محلول او در
افعال مذکوره قوی تر و آن با مغطر مکرر نوشادر است و شب میشود و مفرح حشا و مقرح امعا و مصلحش
کثیرا و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش زبرجد است و مستعمل او مسحوق شده غبار باید **زحل** بلغة اکسیر یان
رصاص اسود است **زخم الملک** ساد اورست **زداوالی** بلغة تنکابن ثمام است **زدوار** جدوار است **زد**

درشک زر زردک
زرجون زرقون زرنیا زرورئی
زرنک زرنیخ احمر زرسلیم زرد هشم هندی
زرزور زردچوبه زردالو
زرین درخت

اسم فارسی ممغ است درشک اسم فارسی ابرباریس است زر اسم فارسی ذهب است زردک اسم فارسی
جزر است زرجون اسم فارسی خمر است زرقون اسم فارسی اسرنج است زرنیا بقله مبارکه زرورئی نبات
اطریلال است زرنک بباد بدال اب عصفر است زرنیخ احمر اهالی شک است زرسلیم ریباس است زرد هشم هندی
اسم فارسی مح البیض است زرزور در ورد موصوف است زردچوبه اسم فارسی عروق الصفر است زردالو
اسم فارسی مشمش است زرین درخت امین الدوله گوید که او را در خراسان گل عاشقان نامند نباتی است از یک
ذرع زیاده و برگش عریض و سرغب و گلش زرد و شاخهای بزرگ و دراز و چون نزد او غنا و سرود
نمایند گلش بریزد گرم و خشک و جهت عروق است و اخراج خون منجمد مثانه و حبس بول و گزیدن
هوام نافع است و بعضی گویند اسم ازاد درخت است زریر بفارسی اسپرک نامند و بیونانی ارجیقن و حباغان
از و چرمها را زرد کنند قضبش بقدر شبری و گلش زرد شبیه بگل عصفر بری و ستد بری و با اندک خارهای
نرم و برگش زرد مایل بسفیدی و کوچک و تخمش زیاده بر شبری و طعم گیاه او شبیه بکنگر است سرد و خشک
و با اندک حرارت و قوت جالیه و محلل صلابات و رفع آثار و مسکن دردها و مدر خون و مفتح سده و نیم رطل آب
مطبوخ او با مویز که سه روز متوالیا بنوشند جهت سپرز و یرقان و استسقا مجرب و یک اوقیه با معجون او عسل
همین اثر دارد و ضماد آب طبیخ او با آرد جو جهت اورام حاره بغایت مفید و خاکستر او جهت جرب و جراحات
نافع و مصدع و مصلحش سکنجبین و بدلش نصف وزنش فوه و قدر شربتش در مطبوخات تا پنج مثقال و از
جرم او تا سه مثقال است زرنباد بیخی است عطری که او را سته پر ورق میکنند و تا از کرم زدن محفوظ ماند
ظاهر او اغبر و باطنش مایل بزردی و از بلاد چین و بنگاله و دکن آرند نباتش بقدر دو شبر و برگش قریب برگ
انار و گلش زرد و ثمرش شبیه به تخم گل و بیخش مثل زراوند و طعمش تلخ و آنچه شیرین باشد ضعیف است
و قوتش تا سه سال باشد و در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و معده و دماغ
و محلل ریاح و موافق روح حیوانی و طبیعی و نفسی و مدر بول و حیض و مسمن و مسهل سودا و حابس قی و تریاق
زهر جانوران و مفتح سده و جهت وحشت مواد سوداوی و خفقان و ریاح رحم و تحریک باه و نفوط و زحیر
اطفال و رفع رایحه سیر و پیاز و شراب و رفع درد دندان و حفظ صحت آن نافع و ضماد تازه او
بر بواسیر بالخاصیه رافع جمیع علل سرد و طلای او بر ورک جهت داء الفیل و بخور او جهت گریزانیدن مورچه
که دیگر عود ننماید مجرب و تعلیق قطعه بزرگ مقدار حقوین و گر باعث اعاده باه مایوسین و مصدع

زریر

مجرب

زرنباد

وزیاد او

زرنب

وزیاد او مضر دل و مصلحش بنفشه و بدلش در تفریح دو مثل درونج و نیم وزنش دانه شیح و چهار دانگ او طرخشقوق و
قدر شربتش یک مثقال تا دو درهم است زرنب برگ نباتی است از برگ صعتر عریضتر و مایل بزردی و خوشبو شبیه ببوی
ترنج و گلش زرد و نباتش کمتر از ذرعی و ساقش مربع و مجوف و طعمش با حدت و قوتش تا چهار سال باقی و منبتش جبال
فارس و اواسط ترکستان نامند در آخر دوم گرم و خشک و ملطف و بغایت مفرح و با قوت قابضه و مقوی معده
و جگر و قائم مقام دارچینی و جهت امراض عصب و اسهال و تصفیه صوت و ازاله بخر و تقویه هضم و تحلیل ریاح و تفریح
اعضای رئیسه و رفع عسر بول و سردی مثانه و دفع سموم نافع و عصاره تازه او در تفریح مثل خمر و سعوط او با آب
و روغن بنفشه جهت درد سر بارد نافع و مضر محرورین و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش مثل او دارچینی
و گویند کبابه و سلیخه است زراوند لغة فارسی است و قسم از او طویل و ماده و مدحرج نامند و از مطلق او مراد قسم
طویل است و آن بیخی است بسطبری انگشتی و زیاده از آن و دراز و ظاهرش تیره و مایل بسرخی و باطنش سرخ مایل بزردی
و طعمش تلخ و با اندک زهومتی و برگش شبیه لبلاب کبیر و از آن دراز تر و عریضتر و شاخها بقدر شبری و باریک و گلش
بنفش بشکل شکوفه امرود و قسمی از آن ضعیف و غیر مستعمل طبابت و بجهت عطریه و حدت داخل روغنها میکنند
و آن بیخی است دراز تر از ذرعی و باریک و پوست او غلیظ و گلش شبیه بشکل سداب و قسم اول در سیم گرم و خشک
و مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و نباتی و قاتل اقسام کرم معده و جلا و جاذب و محلل و مقطع بلغم و مفتح سده و
مفتت حصاه و کشنده قمل و جهت بواسیر و تشنج و استرخای عصب و تنقیه سینه و صاف کردن رنگ رخسار
و رفع ریاح و تنقیه جگر و با شراب جهت سموم و با فلفل جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهت
سپرز و یکمثقال او با شراب العسل مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و جهت صرع و کزاز و ضعف احشا نافع و ضماد وش
جهت گزیدن عقرب و هوام و رویانیدن گوشت در قرحه رحم و سایر زخمها و با عسل جهت قروح رطبه منتنه و با سرکه جهت
سپرز بغایت موثر و سنون او جهت تنقیه رطوبت لثه و فرزجه او جهت احتباس مجرب و در اخراج جنین بغایت موثر
و قدر شربتش از دو درهم تا دو مثقال و گویند در تحلیل صلابات سپرز و ریاح مثل او زیاد و نصف او انزروت
و در تجفیف عسالیج الکرم است زراوند مدحرج بفارسی زراوند گرد و باصفهان نخود الوندی نامند بیخی است مدور
و با بهی بقدر قندقی و شاخهای گیاه او زیاده بر ذرعی و برگش شبیه به برگ زراوند طویل و از آن کوچکتر و خوشبو
و با اندک تندی و نرم و گلش سفید و جوف او سرخ و بد بو و قوت قسم او تا [illegible] سال باقی است در دوم گرم و خشک
و تحلیل و تلطیف او زیاده از طویل و ملطف اخلاط و منقی قصبه ریه و فاد زهر سموم حیوانات و نباتات و منقی معده

زراوند

مجرب

زراوند مدحرج

زرنیخ

و داغ و جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و وسواس و تنقیه چرک زخمها و دندان و فتح سدد
دهن و عضل و ورم سپرز و درد پهلو و لرز تبهای بارده نافع و در سایر افعال قوی تر از طویل و ضمادش جاذب
پیکان و خار و استخوان ریزه شده در اعضا و جهت بهق و قروح خبیثه و با عسل جهت رویانیدن گوشت زخمهای
عمیقه مؤثر و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و مجفف اعضا و مصلحش عسل و روغن گاو و بنفشه و بدلش
قسم طویل بوزن آن و نیم وزن آن ریوند چینی و گویند بوزن او زرنباد و نصف آن قسط و ثلث آن
بسباسه است **زرنیخ** لغة فارسی است و بیونانی ارسطیس نامند و بعضی کبریت الارض است و پنج قسم میباشد
یکی زرد و بهترین او صفایحی براق نرم است و زرنیخ ورقی گویند دویم سرخ و اقترین او شبیه بسرنج و قاف
در نود شکن است و یکی سفید او را زرنیخ النوره و دواء الشعر نامند و زبون ترین و بدستور سبز و سیاه او
نیز غیر مستعمل است قسم زرد در سیم گرم و خشک است و سرخ آن در چهارم و سفید و سیاه و سبز در قوی تر
و اقسام زرنیخ از سمومات اند و محرق آن لطیف تر و در بردن موی قوی تر از همه و مجموع آن معفن و لذاع
و محرق و با قوت قابضه و سترنده موی و گوشت زیاد زخمها و کشنده اقسام کرم معده و جلا آثار خون
مرده و داء الحیه و سعفه و اکله و با زاج جهت داء الثعلب و با ماست و آهک و خاکستر و امثال آن جهت
ستردن موی و با زفت جهت برص ناخن و با روغن زیتون و امثال آن جهت رفع قمل و با پیه جهت تحلیل جراحات
و با روغن گل سرخ جهت بثور مقعده و بواسیر و جراحت بینی و با ادویه مناسبه جهت بردن گوشت زیاده و رویانیدن
گوشت بن دندان و بخور او با زراوند بدستوری که دود آن بحلق رسد جهت سرفه کهنه و با میعه و مغز جلغوزه
و مغز بادام بلسونیه چون مکرر بخور کنند جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن بغایت مؤثر است و شرط است
که بعد از بخور سر بره آرد گندم و مغز بادام و روغن تازه جهت رفع مضرت دود او استعمال نمایند و طلای
زرنیخ سرخ با بول حمار و بدستور با آب پنج سبز تازه بعد از کندن موی جهت منع رویانیدن آن مجرب است
و یکدانگ او با عسل جهت تصفیه آواز و رفع کردن چرک سینه و نوشیدن او را با پیه و قی کردن جهت ربو
مؤثر دانسته اند و احتیاط آنست که او را نوشیدن بهیچ وجه جرأت ننمایند و طلای او با زهره گاو و
آب حی العالم و شب جهت منع رویانیدن آتش مؤثر و چون با بول صبیان سرشته بسوزانند سنون
او جهت بردن گوشت متعفن دندان و رویانیدن صحیح آن آزموده است و با سرگین گنجشک جهت ثالیل
مجرب و حب البان و آب گندنا جهت سقوط بواسیر و التیام زخمها بعدیل است و چون در شیر حل کنند

زرافه
زردور
زریق
زعفران

هر کسی که بر آن عبور کند بپرد و بدل زرد آن نصف آن زرنیخ سرخ است و بدل هر دو در اکثر افعال کبریت و کلف
که از تصعید زرنیخ بهم رسد رفع آن را طلای عصفر دار دیرنج مینماید و چون زرنیخ زرد را بسته بر آن تصعید
سفید کنند بجزو او ده جزو زهره را فرسازد و از مجربات دانسته اند و طرق تدابیر بدستورات الیق است
زرافه حیوانیست و بفارسی شتر گاو پلنگ نامند چه گردن او دراز و شبیه بگردن شتر و سرش مثل شتر
و رنگش مثل آهو و منقط بسفیدی و شبیه به پلنگ و پای او مثل پای گاو و پشتش بدستور و دستش دراز تر
از پا و در بلاد حبشه یافت میشود و گرم و خشک و مولد خلط غلیظ سوداوی است و نفعی از آن در طب ذکر نکرده اند
مگر زهره او که جهت نزول آب مفید است **زردور** از جلا طیور است و بفارسی سار و به ترکی سقرجین نامند
گرم و خشک و مبهی و مقوی بصر و مفرح دماغ و مصلحش آب کامه و سرکه و سرگین او جهت کلف و نمش و سرخ کردن
گونه و رفع غشاوه بصر مؤثر است **زریق** مرغیست سفید و آبادی و بری میباشد و گوشت او بد طعم و بد لیف
و عصب و بطی الهضم و مصلحش بروغن پختن و با آب چغندر مطبوخ استعمال نمودن است و گوشت او گرم و خشک
و محرک باه و سرگین او بسیار جلا و جهت رفع آثار و رفع و زهره او بسمیت و جهت بیاض چشم و استرخای
عصب کلام و ضماد آن نافع است **زعفران** معروف است در سیم و در دویم خشک و مفرح قوی و مقوی حواس
و منضج و مفتح و محلل و مصلح عفونت خلط بلغمی و مدر بول و با قوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح
حیوانی و جگر و احشا و آلات تنفس و مورث نشاط و محکم و منقی گرده و نشانه البشره و منوم و جهت سده جگر
و سپرز و رسانیدن قوت ادویه باعضا و یکمثقال او جهت عسر ولادت مجرب و هر روز دو قیراط
اکتحال او جهت ادرار سپرز و با مخیخ جهت خناره و با ادویه مناسبه جهت درد رحم و مقعده و با عسل جهت
ریزانیدن حصاة و ضمادش جهت منع سیلان رطوبت بچشم و تسکین حمره و ورم گوشش و دردهای
بارده و رفع بخور ابله و حمول آن جهت درد رحم و مقعده و اکتحالش جهت دمعه و بصر و غشاوه و رفع زرقه چشم
و سلاق و جرب و قرحه و ذرور او جهت قطع نزف الدم و طلای او با فرفیون جهت نقرس و مفاصل
و نطول او جهت رفع بخور ابله و صداع شدید نافع و مصدع و منجر و مضعف اشتها و منقی و مداومت او
مکدر حواس و مضر اعصاب و مصلحش انیسون و سکنجبین و قدر شربتش تا دو درهم و سه درهم او کشنده
بتفریح مفرط است و بدلش مثل آن قسط و ثلث آن دارچینی ربع آن سنبل و سدس او سلیخه است
و چون ده درهم او را با آب سرشته مثل گردکان مدور ساخته تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج

شیره زنان و مادیات بالخاصیه مجرب و روغن او که پنج مثقال او را در سه رطل و نیم روغن کنجد یا روغن
زیتون پنج روز خیسانیده هر روز برهم زده صاف کرده باشند در سیم گرم و خشک و ملین عصب و صلابات
رحم و مسخن و منوم و محلل و بندهای پی و سقوط آن جهة ذات الجنب و طلای او جهة تنقیه قروح رحم و اعضا
و قروح خبیثه و حمول او با موم و مغز استخوان جهة قروح خبیثه رحم نافع و برگ گیاه او جهة التیام جراحات تازه
و منع ریختن مواد باعضا مفید و چون اندرون سیب را خالی کرده زعفران پر کرده ببوسند جهة خناق
و ذات الجنب و خفقان بی عدیل است **زعفران الحدید** زنگ آهن است که او را سوهان کرده براده
صنعت آهن نموده تر کنند و در جای نمناک بگذارند تا روز سیم بعد از آن کوبیده اجزای زرد شده
او را بگیرند و باز بدستور بگذارند و تکرار عمل نمایند تا او هم زعفران گردد و بهترین اقسام او خصوصا در
صناعت آنست که براده حدید را با ربع آن نوشادر سائیده در زمین نمناک دفن کنند تا ده روز
مجموع زعفران ملینه گرم و خشک و قابض و از جمله سموم و ضماد او جهة نقرس و داحس و بواسیر و خنازیر
بلکه جرب و ناخنه و داء الثعلب و با سرکه جهة باد سرخ و جوششهای حار مجرب و فرزجه او جهة قطع خون
حیض و ذرور او جهة خون بن دندان و تقویه آن و خوردن یک قیراط آن مانع آبستنی است و در تمکث
جزو اعظم است **زعرور** در اصفهان کویج نامند و بترکی [illegible] و در تنکابن کرچیل گویند از جنس کویج
طبرسی است در آخر دویم سرد و در اول سرد و خشک و قابض و مسکن حدت صفرا و خون و دق و جهة اسهال
و تقطیر البول و جگر و معده حار نافع و مقوی اشتها و آب او با شکر جهة درد سر حار مجرب و ضماد او جهة
اورام صلبه و باد سرخ مفید و مصدع و مورث قولنج و مصلحش انیسون و عود و قدر شربتش از
آب او بیست و پنج درهم و از جرم آن دوازده درهم و بدلش سیب ترش است **زعیر** [illegible] است
و اسم فارسی تخم کتان **زغانه** خراطین است **زغن** اسم فارسی غراب است **زفیرف** اسم مغربی عناب است
زفت بری و جبلی زفت یابس است **زفت رومی** است [illegible] زفت یابس و زفت بحریست و از سلق او اکثر زفت
بحری مراد است و گویند اسم قفوس است **زفت رطب** رطوبتیست که از درخت صنوبر بار با برگ و قسم تر است و از درخت
بارداران که غیر درخت جلغوزه است و مسمی به ترب حاصل میشود و منجمد او را اتابخ است و آنچه از درخت
شربین که اضاف سرو است و قرص مانند سرو و از آن کوچکتر است بهم رسد قطران نامند در سیم
گرم و در اول خشک و منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات و آشامیدن او جهة ربو و تنقیه جگر و سینه و حلق

زعفران الحدید
زعرور
زعیر
زغانه
زغن
زفیرف
زفت بری و جبلی
زفت رومی
زفت رطب

و رفع

و رفع تنقیه او و [illegible] او با شکر جهة نفث الدم و مده و سینه و سرفه مزمن و ضماد او با زیت جهت بثور جلد و جهة
فربه کردن اعضا و با نمک جهة گزیدن جانوران و با موم جهة برص ناخن و قوبا و تحلیل جراحات صلبه و صلابات رحم
و شقاق مقعد و جراحات فم مثانه و با عسل جهة پاک کردن اعضا و با نمک جهة پاک کردن چرک زخمها و خشک ریشه
و الصاق او در میان سر بعد از تراشیدن یافوخ جهة اخراج زلو تا کردر حلق مانده باشد مجرب دانسته اند و با شکر
جهة [illegible] مفید و جهة جرب حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النسا و داء الثعلب و با آرد جو جهة خنازیر و با
ادویه مناسبه جهة رویانیدن گوشت زخمها و غرغره او جهة ورم عضلات حلقوم و مری و قطور او با دارو
جهة رفع رطوبات گوش و حقنه او جهة ورم حاره و صلبه امعا و رحم و گزیدن عقرب موثر و مضر شش و سپرز
و مصلحش کتیرا و بنفشه و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش مثل او قیر است و گویند ربع او قطران و روغن زفت
که رطوبت بخاریست که در حین جوشانیدن آن پشمی را برروی که [illegible] اند و آنچه در پشم جمع شود و افشرده اخراج
نمایند ضماد او با آرد جو جهة خنازیر و رویانیدن موی در داء الثعلب و جرب انسان و حیوان و تمدد اعصاب
و عرق النسا و امثال آن انفع از زفت است و قاطع نزف الدم و مسهل و تریاق سموم و جالیست و دوده زفت
جهة نیکو کردن مژگان و قرحه چشم و تقویه باصره و دمعه و سوزش چشم و رفع ریختن مژه بغایت موثر است
زفت یابس زفتیست که بجوش آمده خشک شده و یا بطبخ خشک کنند در سیم گرم و در دویم خشک و تجفیف او زیاده
از رطب و در انضاج ضعیفتر و جهة التیام قروح و خربه و سقطه و آشامیدن او با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهة قطع
حیض و بواسیر و سستی کرده و تقویه رحم نافع و در سایر افعال ضعیفتر از رطب و قدر شربتش تا دو مثقال
است بالتسویه **زفت جبلی** شبیه بقطران و سیاه و سیال و از زمین مثل نفط حاصل میشود و صنف سیال قیر است
و کشتیها را بآن استعمال میدهند و در اعمال مراهم میکنند و بهترین او صاف و نرم است در سیم گرم و خشک و محلل و مقوی
مفاصل و جهة عرق النسا و فالج و جذام و التیام اعضای شکسته نافع و قدر شربتش از یک درهم تا دو درهم و مضر شش
و مصلحش کتیرا و بدلش قطران و گویند [illegible] است بالتسویه **زقوم** از اشجار است و حجازی و شامی باشد
حجازی او بقدر درخت [illegible] و برگش از برگ انار عریض تر و با تشریف و گلش در اطراف شاخهای او بهیأت یاسمین
و زرد و ثمرش بسیار [illegible] دانه او شبیه بهلیله و در جوف آن دانه مثل کنجد و این نوع را و بار تازه او جهة
جراحات تازه نافع و قوی القبض و رادع است و درخت نوع شامی بزرگتر از حجازی و خار دار و گلش
زرد و ثمرش از هلیله بزرگتر و رسیده او شیرین بمزه و با عفوصه و تلخی است در دویم گرم و خشک و محلل ریاح

زفت یابس
زفت جبلی
زقوم

وطلا و رافع آثار وقدر شربتش تا پنج درم است و روغن تخم او با اندک تخمه بر و محلل ریاح مفاصل و مواد بلغمی و اخلاط
غلیظه و مسهل آن و رافع سده و سپرز و جهة فالج و نقرس و امثال آن شربا و ضمادا و نافع و مصدع محرور و سیاه
کننده جلد و مصلحش شیر تازه و قدر شربتش چهار قیراط و بدلش نفط است زقال اسم فارسی قرایات و آن
ثمر درختی است بقدر زیتون و با قوه رنگ و بعد از خشک سیاه می باشد و ترش و با اندک عفوصت و قبض سرد
مایل باعتدال و جهة اسهال و قرحه امعا و تقویه آن و تسکین عطش و التهاب معده و غلیان خون و صفرا
و منع صعود بخارات بدماغ نافع و مضر سینه و مصلحش شکر است و ثمر خشک نارسیده او که سبز باشد جهة
اورام و قروح مزمنه بغایت مؤثر و خاکستر برگ او جهة رفع آثار مفید است و مؤلف مالا یسع قراقطرا
اشتباه بزقال کرده در امیر باریس زقال را بیان کرده و نایب مناب زرشک دانسته است و ظاهرا
قراقطا با بزباریس اشبه باشد زقاط اسم بربری حب الزلم است زلابیه بفارسی حلوای زلبیا نامند
مولد خلط صالح و سریع الهضم و بغایت مسمن بدن نحیف و مقوی کرده و جهة رطوبت شش و سرفه نافع
و سده و مصلحش سکنجبین و انار زلایف الملوک نوعی از ابرو است که حی العالم باشد و بفارسی زلف عروسان
نامند زلفیخ اسم عربی ابهل است زلو اسم فارسی علق است زماده الراعی اذان الغزال است زمرد
اسم فارسی زفت یابس است و در دلک و مغسول را از مور لاک نامند و مستعمل زرگران است و در
حمام بس حیض با عدیل است و قدر یک مثقال او با زرده تخم مرغ نیمبرشت از مجربات است زموم اسم [illegible]
زیبق است زمج بفارسی چرغ و برک او نکو نامند از سباع طیور است گوشت او بسیار گرم و جهة
ضعف دل وطبیعی و خفقان عارضی و زهره او جهة غشاوه و ظلمت بصر مجرب و سرگین او جهة کلف و رفع
آثار مؤثر است زمرد از کان طلا و از غیر او نیز بهم میرسد و اقسام می باشد یکی زبابیت یعنی در رنگ
شبیه بزباب سبز که اگر بر محل او مگس بنشیند و آن بغایت صاف و آبدار می باشد و آتش در متموج
و رقصان و یکی را ریحانی نامند که در رنگ شبیه بریحان و مشهور بزمرد [illegible] است و یکی را فستقی نامند که در
سبزی بسیار کم زند و زهره کهنه نامند و یکی را صابونی گویند و آن سبزیست که بسفیدی زند و بعضی این
قسم را از قسم زبرجد دانسته اند مجموع آن در دوم سرد و در سیم خشک و قوتش همیشه باقیست
و مقوی دل و جوهر روح و تریاق زهر هوام و مفرح و رافع هموم و خفقان و جذام و اسهال و موی
و قاطع نزف الدم و مدر بول و سعفت و جهة یرقان و ضعف معده و جگر و استسقا نافع و اکتحال او جهة

زفاط
زلابیه
زلایف الملوک
زلفیخ زلو زماده الراعی زمرد
زموم
زمج
زمرد

تقویه

تقویه بصر و سبل و طلای او جهة سعفه و قروح خبیثه مجرب و نگاه کردن او رافع کلال بصر و انگشتری او جهة
منع حدوث صرع در شخصی که مصروع نباشد مؤثر و چون خاتم طلا باشد جهة رفع طاعون و تعلیق او مبطل
سحر است و چون یک مثقال او را در انگشتری ممزوج از طلا و نقره با ملح صفه دو مثقال باشد نقش نمایند در طالع
میزان و آفتاب در بروج هوائی باشد باعث قبول دلها و هیبت در نظرها و قضای حوائج مجرب دانسته اند
و گویند چون بلعاب زهردار رسد عرق کند و گویند حامل او تنگی روزی نمیکشد و گویند چون
افعی را نظر با وی رسد کور میشود و قدر شربتش در رفع سموم یک دانگ و بدلش زبرجد است زند بلغت مصر
و اسکندریه قاتل الرمیان را نامند زند بلغت شام اسم غار است زنجفر زنجفر است زنجار الحدید
زعفران الحدید است زنطاح قسمی از حلزون بریست که در اشجار و بقول می باشد بقدر باقلا و غیر آن
است که در دیلم سند لکا چول گویند و در حلزون مذکور شد زنجبیل العجم اسم اشترغاز است زنجبیل
شامی و زنجبیل بلدی راسن است زنبوع اسم عربی دستنبوست زنکار اسم فارسی زنجار است زنجار رود
و زنجار رودی از اقسام اشجار مصنوع انه زن دوسر است زنبق صبعا گویند یاسمین زرد است
زنجبیل بلغة المغرب عرعر را نامند زنجبیل بحثیت و کیه او شبیه بکیه مشتقل واز آن بسیار کوچکتر و بیکل
و بی ثمر و در مازندران نیز می باشد در سیم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و مقوی باه و ملین
طبع و مفتح سده جگر و مشهی و محلل ریاح غلیظ معده و امعا و مجفف رطوبات و رافع تشنج بلغمی
و مقوی معده و جگر و قوت حافظه و جهة سموم حیوانی و اخلاط غلیظ و رطوبات دماغ و حلق و رفع
برودت هوا و فالج و کرم معده و یرقان و تقطیر بول و اسهال کرازف و غذا باشد با نبات و کند رجهة رفع
مضرت میوه های تازه و رطوبت معده و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهة زیاد کردن منی و باه تر بد مسهل رطوبات
مفاصل و ساقین و با خولنجان و پسته جهة تقویه باه از اسرار مجربست و اکتحال او جهة غشاوه و بیاض و سبل
و ضماد شش جهة تقویه اعصاب و کزاز و ریاح بواسیر با عدیل است و در دهان داشتن او رافع تشنج بلغمیات
و مضر حلق و مصلحش عسل و روغن بادام و قدر شربتش دو درم و بدلش دار فلفل است و مربای او محرک باه
مبرودین و جهة تقویه باخمه و بنه بران و تجفیف بلغم قوی تر است زنجبیل الکلاب گیاهیست بسیار تند و گشنده
سنگ برگش مثل برگ بید و دراز تر و بزردی مایل و کم آب و شاخهای او سرخ است بسیار خشک و گرم و ضماد او جهة
کلف و رفع آثار بسیار قوی الفعل و برگش محلل اورام صلبه و خوردن او جهة [illegible] و مؤلف اختیارات بدیعی

زند
زنه زنجفر زنجار الحدید
زنطاح
زنجبیل العجم زنجبیل شامی
زنجبیل بلدی زنبوع زنکار زنجار رود
درنجاروی زن زنبق صبعا
زنجفر زنجبیل
تعویذ باه مجرب
زنجبیل الکلاب

زنبق — زنجار — زنب

اورا بیخ فلفل الما دانسته و از صفات فلفل الما ظاهر میشود زنبق از ریاحین معروفست و بفارسی سوسن آزاد نامند
و او غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین است و در سوسن آزاد مذکور میشود و اشتباه عظیمی در آن کرده اند در دوم گرم
و در رطوبت معتدل و ملطف و مقوی دماغ و بیاز او در افعال مثل بیاز نرگس و قوی تر از اوست و روغن او که
مثل روغن گل بندند در آفتاب که اشته سه مرتبه و زیاده از آن گل زنبق را تجدید نمایند در دویم گرم و در اول
خشک و لطیف و ملین و مقوی اعضا و بیخ در هم او مسهل خلط مراری و مدر بول و طلای او جهت قشعریره و سردی
دماغ و اعصاب است و اعضای تناسل نافع و بدلش در هم افعال روغن ایرسا و در غیر اسهال روغن نرگس است
زنجار بفارسی زنگار نامند معدنی او از کان مس بهم میرسد و دو قسم مس عبارت از اوست و مصنوع او
اقسام است یک از آنجمله آنست که سرپوش مس را بر ظرف سرکه کهنه بنهجی منطبق سازند
که مانع صعود بخار سرکه گردد و بعد از هر ده روز از آن سرپوش زنگ بهم رسد آنرا بتراشند و جمع کنند دیگر از زنجار وی
نامند و او را از مفایح مس که هر روز در سرکه کهنه پاشیده و در سرما بجا گذاشته تا زنگ گرفته هر روز زنگ او را
با سرکه کهنه در هاون مس بسایند تا غلیظ گردد و شب ها با نمک اندرانی و بوره سرخ از هر یک چهار مثقال
اضافه نموده در آفتاب خشک کرده بهیئة فتیله ببندند و اقسام دیگر نیز در دستورات مذکور است و بهترین
آن معدنی و دودی است در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله و اکال و معفن و لذاع و استرخای گوشت
و مورث قالع آثار با موم روغن مبلدع و مانع زیاده شدن قروح خبیثه و ساعیه و ورم جراحات و جهة
رویانیدن گوشت با صمغ البطم و بوره سرخ جهة جرب متقرح و برص و بخته او با عسل جهة تنقیه چرک جراحات
و دانه بواسیر و ناصور مقعد و مطبوخ او با سرکه و عسل جهة قروح لثه و جوششهای لغایت مفید و سائیده او با شیر
دختران و سرکه و عسل در هاون مس بحدیکه غلیظ و خشک شود جهة حدت بصر و قلع بیاض و ناخنه و دمعه و سبل
و سلاق مجرب و محرق او که در سودن شبیه بتوتیا کرده جهة استرخای پلک چشم و سلاق نافع و طلای او
با فندق سوخته و کتیرای سرخ و سفیدی تخم مرغ جهة جراحات سطح بدن مجرب و مضر اعضای عصبانی که دارم
او کشنده بقرحه جگر و بعد از تهوع او از معده علایم الطلاج و بقیه قدر قلیل او را با ادویه مغریه استعمال
نموده و چون دهن را با آب ملوث شده از بخار دودی در بینی سعوط کنند جهة رفع بدبوئی و قروح
خیشان مجرب و با ادویه مناسبه جهة قروح شهدیه بسیار مفید است زنبا اسم فارسی است گیاهیست که در بلاد روی
در تابستان پیکار بندد و در اول زمستان میرود بسیار گرم و تند و مصدع و موجب حرارت بدن بطریقی که از

زنجفر — زنبور — زنبور عسل — زوفا — زوله — زوشک — زوفای — زوفای رطب

هوای سرد متضرر نشوند و جهة تسکین ریاح و حدت بصر و درد سر بارده نافع و خام او بغایت مغثی و مضر محرورین و مخشن
سرکه بجتن و اناربه بعد از آن خوردن زنجفر بفارسی شنگرف نامند معدنی او از معدن و طلا و مس بهم میرسد و بعضی
او را کبریت احمر دانسته اند و مصنوع او از زیبق و کوکرد است و در دستورات اقسام او مذکور در دویم گرم و در آخر
خشک و بعضی در دویم سرد دانسته اند از جمله سموم قتاله و رادع اورام حاره و قابض تر از شادنج و قاطع نزف
الدم و جهة رویانیدن گوشت زخمها و آکله و تعفن قروح و سوختگی آتش و جوششهای حاره و حکه و نفث حیض
و رفع قمل و تأکل دندان و با موم روغن جهة شقاق مجرب و دو ورم او کشنده بخناق و کرب و بدلش شادنج
و گویند مردارسنگ و سفیداب بدل اوست زنبور نوعی سرخ او را اسمیت غالب تر و طلای او جهة برص
و اورام بارده با عسل و نمک نافع و گزیدن او مصاحب امراض مزمنه عصبانی مثل فالج و امثال آن بغایت نافع
و از مجربات دانسته اند و ضماد مطبوخ نوعی سیاه او در روغن زیتون جهة بهق و برص و آثار غایره مؤثر و گویند
آشامیدن خشک سائیده او بقدر یکدرهم موجب قرب بدن است زنبور عسل نحل است زنجفرا قسمی از افرای
بریست زمله بلغة جرجان فوات زوانید بلغة مازندران قسم اخیر فوصنه است زوفای گیاهیست منفرش
بر روی زمین برگش شبیه ببرگ صعتر بستانی و مرزنگوش و با عطریه و شاخهای او پر گره و بر هر گره ای گلی
مایل بزردی و با تخم و تلخ در دوم گرم و در آخر آن خشک و کوهی او قوی تر از بستانی و لطیف و مسهل بلغم
و مخرج ریاح غلیظ و گرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهة سرفه مزمن و جهة ورم شش و نزله و عسر نفس و درد
سینه و معده و جگر و قلنج و گزیدن جانوران و فالج و داء الثعلب و داء الحیه و سحج و با عسل جهة رفع کرم معده
و طبیخ او با سکنجبین مسهل خلط غلیظ و با قردمانا و ایرسا اسهال او قوی تر و جهة نیکوئی رنگ رخسار و با شراب جهة
استسقاء و با طبیخ انجیر جهة خناق امتلائی و ضماد رش با آب جهة ورم دندان نافع حار و با شراب جهة بارده
آن و رفع خون مرده که در پلک باشد و بخور او جهة نزول آب و با بوره و انجیر جهة ورم سپرز و بخار مطبوخ او
جهة ریاح گوش و مضمضه او که در سرکه پخته باشند جهة درد دندان نافع و مضر جگر و مصلحش صمغ عربی
و از زرشک و قدر شربتش در مطبوخ تا پنج درهم و بدلش صعتر است زوفای رطب چرکیست که در دنبه و موی زیر
شکم و کنج ران گوسفند جمع و منعقد گردد و بفارسی سنگل میش و به ترکی شقلداق نامند بهترین او آنست
که در آب جوش نیده پشم را از وجدا کنند و جمع نمایند و با کوبیده پشم را اخراج نمایند و هرگاه منعقد
با او بهم رسد پشم میان ران گوسفند و برزا جوشانیده چربی او را بگیرند در دویم گرم و در اول تر و گویند

در اول خشک منضج و ملین و محلل و جهة مغص و صلابت جگر و سپرز و برودت احشا و گرده و استسقا نیز با و ضماد آن
نافع و طلای او جهة ورم مقعده و رحم و مثانه و جمیع اورام صلبه و تحجر مفاصل و تعقد عصب و آکله و جرب چشم
و ریختن مژه و ابرو و تشنج و شکستگی اعضا و دوئی و با پیه مرغابی و طیور جهة قروح گوش و قضیب و فرج و شقاق نرمه
و حول او با اکلیل الملک و روغن تازه جهة احتباس حیض و عسر ولادت نافع و مضر محرور و مکروب و مصلحش سکنجبین
و روغن گل و سرکه و بدلش لادن و مغز ساق گاو و گوسفند و قدر شربتش از مثقال تا سه مثقال است و چون او را
از پشم جدا کرده بسوزانند جهة قروح خنازیر و اعضای عصبانی بهترین ادویه است زوان نزد اکثر شیلم است و مؤلف
جامع بغدادی و غیران دانسته و قایل است که آن دانه ایست مایل بسیاهی و اندک سبزی مثل ماش و کوچک و طولانی
و ترش بریک و در غلاف منحنی مثل غلاف … و تلخ و مسکر قوی بلا تفریح و قسم بهمن تیز می باشد در سیم گرم
و خشک و با سمیت و با قوت جاذبه و ضمادش جهة بیرون آوردن پیکان و امثال آن از بدن بغایت مؤثر
و خوردن او موجب سبات شدید … و طلای او با عسل جهة رویانیدن موی داء الثعلب و تحلیل اورام
و کلاه او جهة درد سر بارد مفید است زهم بفتح اول قرنفل … می و در مغرب قرنفلیه نامند و مذکور خواهد شد و بلغه
فارسی اسم مرارة است و بعربی بر رغوه اطلاق میکنند و ج را نیز می نامند زهر اسبج اسبوس است زهم
اسم زباد است و گویند زباد اسم جانور و زهم عطر اوست زهر الحجر جوز جندم است و گویند غراز الصحرات
زهد نیق(?) بلغه جرجان ازاد درخت است زهرج بضم زاء بلغه اسریان سکاس است زهر اسم فارسی سم است
و بعربی اسم شکوفه است زهرة الملح چیزیست شبیه بشوره و شور طعم و زعفرانی رنگ و تند بو و لذاع و … که
آب نیل طغیان کرده در زمینهای پست باند و از آفتاب آبها خشک کرده و زهرة الملح حاصل شود و باسر جوب(?)
گویند که آن شوره ایست که مثل غبار بر روی نمک معدنی میباشد بغایت گرم و خشک و تند و مجفف و محلل قوی
و جهة قروح خبیثه و آکله و تقشر جلد و رطوبتی که از گوش تراود و جهة غشاوه و آثار قروح و منع رویدن
موی و با روغنها جهة اعیا کرمانده نافع و آشامیدن او تا یکدرهم با شراب ممزوج در اسهال قوی تر از نمک
هندی و مدر عرق و با سکنجبین جهة صرع نافع و مضر معده و بدلش نیم وزن او نمک هندی است و قسمی از آن که
مایل بسرخی هست و مانند داغها که بهم چسبیده باشند از جمله سموم قاتله و یکدرهم او کشنده است و علاج پذیر نیست
زهرة النحاس گفته است شبیه بدانها … که از ریختن آب بر روی مس تفته ظاهر شود و آن از کلال مس
و از مس گداخته بهم میرسد در قوت قریب بزنگار روایت میدان سه قیراط آن مسهل خلط غلیظ و ماء

Side notes: زوان | زهم | زهر اسبوس زهم | زهر الحجر | زهر زهرج زهر | زهرة الملح | زهرة النحاس

الصفر و غرغره او با عسل جهة ورم باردالهات(?) و لثه و مری و با روغنها و مرهمها جهة بردن گوشت زیاد و تحلیل
اورام و خشک کردن دانه بواسیر و با شراب جهة نمور و دفع بهق سفید و قطور او در گوش با روغنها جهة
کری کهنه نافع و از سموم قتاله است زوره اسم کمونست زیره دوعی اسم فارسی افسنتین است و کرویا نیز
نامند زیت الاصحا و زیت خلطی و زیت کلد زیت الانفاق است زیتون الارض مازریون سیاه است
زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود است زیت و ملح طرانیث است زیتوتیه بلغه مصر ابارا نام طرانیث است و گویند اسم
دروفیسون است زیت الحرحار زیت السودان است زیتون بلغه دمشقی نوعی از درخت سنجد با ثمر است زیتون
کتان است زیت الشلجم روغن تخم شلغم است زیر مرمر است زیتون الحبش و زیتون جبلی و زیتون الکلاب
زیتون بری است زیتون الماء زیتونیست که نزدیک آبها روید و در جمیع افعال ضعیفتر از بری است و بعضی گویند
زیتونی که در آب و نمک پرورده باشند مسمی بزیتون الماء است زیره صحرائی اسم فارسی کمون بری است زیره سیاه
اسم فارسی کمون نبطی است زینیان نانخواه است زیربلج از اغذیه ملطفه اصحا و مسکن مرة الصفرا
و حدت اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح سده و موافق صاحبان حار و تبهای نایبه و شطر الغب و مضر
امزجه بارده است طریق ترتیب او چنانکه در شفاء الاسقام مذکور است آنست که گوشت را بقدر یک رطل
ریزه کنند و اگر مرغ باشد از بندها جدا کرده با دارچینی و نخود مقشر و روغن کنجد و آب جوشانیده و نیم
رطل سرکه و ربع رطل جلاب با شکر سفید و یک اوقیه بادام محلول در گلاب و یکدرهم خشخاش … کرده
و مثل آن عود و سداب و قلیلی زعفران اضافه کنند زیتون بری و بستانی باشد بستانی را درخت بزرگ
و برگش ابدار تر و سبزتر از بری و بعد از چهار سال بار میدهد و تا هزار سال می باشد و رسیده او معتدل
و با قبض و نارسی او سرد و بغایت خشک و سیاه او گرم و خشک و سریع الاستحاله بسودا و صفرا و مرخی
معده و مغثی و بهترین او سبز رسیده است که در آب و نمک پرورده باشند و با طعام خورده شود و قبل
و بعد آن … مقوی معده و دابغ آن و مشهی و حابس طبع و مبهی است و مورث …
و مصلحش مغز گردکان و بادام و روغنها و سرکه و گویند سقز خشکش و مداومت او محرق اخلاط و مصلحش
شیرینیها است و ضماد او جهة رفع سوزش سر و ضماد نارس او جهة سوختگی آتش و طلای دندانه او با پیه و آرد
گندم جهة برص و ناخن و بخور سیاه رسیده آن با دانه آن جهة ربو و امراض … نافع و برگش در دوم
گرم و خشک و ضمادش جهة جمره و نمله و منع زیاد ماندن آن و شری و نار فارسی و جرب چشم و اورام

Side notes: زیره زیره رومی | زیت الاصحا زیت خلطی و زیت کلد | زیتون بنی اسرائیل زیت و ملح زیتوتیه | زیت الحرحار زیتون زیت | زیت الشلجم زیر زیتون الحبش زیتون … | زیتون الماء | زیره صحرائی زیره سیاه | زینیان زیربلج | زیتون

حاره و التیام پوست سر که منقطع شده باشد و با عسل جهت داحس و با آرد جو بر ما تحت ناف طلا کردن جهت اسهال و قاعدین

او جهت قلاع و ضماد بچه او با آب غوره بجهت کرم تو ام اعسل رسد جهت دندان کرم خورده و بر زانیدن آن مطبوخ او

با شراب جهت نقرس و مفاصل و بدستور مضمضه آب طبیخ او جهت دندان کرم خورده نافع و حقنه آن جهت قروح

باطنی و مقعد و رحم و عصاره آن در افعال مذکوره مثل برگ اوست و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و نزف آن

و ضماد او جهت بر آمدن حدقه و قطع ریختن مواد بچشم و تا کل پلک نافع و بیخ درخت زیتون را با قدری برگ آن

جوشانیده مضمضه نمایند جهت تسکین درد سر و نطول آن جهت زکام و تحلیل رطوبات و بخار آن جهت اخراج رطوبات

دماغ از بینی بغایت مؤثر و تعلیق بیخ او بالخاصیة جهت سم عقرب آزموده است و چون شاخهای باریک و برگ او را

در کوزه گوزه گری احراق نمایند پس از کوزه بیرون آورده شراب بر او پاشیده باز دیگر احراق کرده و در

همه افعال قوی تر از توتیاست و ضماد خاکستر برگ او با سرکه جهت عرق النسا بر بالای عرق از جانب وحشی بقدر

چهار انگشت جهت قرحه نمودن موضع و رفع علت از مجربات است و مؤلف تذکره ضماد مدقوق برگ و شاخ اقسام

خود را در این امر مجرب دانسته اند و ضماد خاکستر او با عسل و آب ثمر او جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوششها

نافع و رطوبت شاخ تازه او که از سوختن آن کم بهم رسد جهت جرب و سبوسه سر و قروح آن نافع و طبیخ

همه اجزاء او جهت صداع و شقیقه و دوار و پاشیدن آن در خانها جهت گریزانیدن هوام و ملک بدانستن

عصای چوب او جهت قبول عامه و قضای حوایج آن برکت مؤثر است و مضمضه آب نمک که زیتون را در آن

خیسانیده باشند جهت استحکام لثه مفید و صمغ او در صورت شبیه بسقمونیا و مایل بسرخی است در اول گرم و در

دویم خشک و در تقویت ذهن قوی تر از کندر و رافع سعال مزمن و خراج بلغمی و جهت رفع رطوبت جراحات و ابرص‌ها

جهت رویانیدن گوشت مؤثر و صمغ بری او قوی تر و مدر بول و حمول او جهت رفع احتباس حیض و ضماد

با سرکه جهت جرب متقرح و سنون او جهت تسکین درد دندان کرم زده مفید است و چون زیتون را در آب که آهک

ملح داده باشند بخیسانند درد و روز تلخی او رفع میشود و بخوردانه زیتون قاطع ربو و سعال است زیتون زیت

بفارسی روغن زیتون گویند آنچه از زیتون رسیده گیرند زیت عذب نامند و غیر مغشوش الاسرایع الانفاق

بر سطح بدن می پاشد و اجزاء او از یکدیگر منقطع نگردد و بخلاف مغشوش و این نوع در دویم گرم و با یبوست

و قبض است و قول بر طوبت او اعتماد ندارد و مغسول او که با آب گرم بسیار بر هم زده صاف کنند بلذع و الطف است

و چهار ده مثقال او با یک رطل آب گرم و ماء الشعیر مسهل قوی و جهت درد اعصاب و عرق النسا و با شراب

وآب گرم جهت مغص و اخراج کرم شکم و قی کردن با او جهت رفع سمیه ادویه و حقنه او جهت قولنج و رمی و سدری و درد مفاصل

و عرق النسا و در دکر دبا بر امها جهت التیام و اصلاح زخمها و طلای او جهت دردهای بارده مفید و چون شش

سال بر او بگذرد زیت عتیق نامند و گرم تر از غیر عتیق و محلل و ملین طبیع و بشره و مصلح ادویه و مضعف قوت

آن و نافع جمود اعضا و رافع ضرر سرما و اکتحال او مقوی بصر و جهت رفع بیاض رقیق و جرب و سلاق نافع و جهت نزول

آب قایم مقام قدح و طلا کردن گرم او مسکن الم گزیدن عقرب است و چون روغن زیتون را بجوشانند

تا بنصف رسد بدل عتیق میشود و قدر شربتش تا هفت مثقال است زیت الانفاق روغن زیتون نارسیده است

و او معتدل و قابض است و گویند در آخر اول سرد و در اول خشک است مسمن بدن و مدر و مقوی معده

و موافق لثه و دندان و مانع ادرار عرق و صاف کننده اخلاط و مفتح سدد و قاطع عفونت و مقوی اعضاء

مغسول او موافق درد اعصاب و مواد حاره و نیکو کننده رنگ رخسار است و روغن زیتون نارس قایم

مقام روغن گل و رادع و مبرد و مانع عرق و حافظ سیاهی موی و آشامیدن آن و مقوی دندان متحرک و مانع

سیلان رطوبات لهات و قاطع خون لثه است و محبی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند

و مخصوص نوع دون نوعی ندانسته اند و هر چند کهنه تر شود قوی تر گردد و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن

بلسان دانسته اند و بعضی قایلند که تا چهار هزار سال می ماند و گویند چون پیه دوده هم او را با ثلث آن عسل

و ثلث آن کندر و روغن نوزیر بالمناصفه در حمام سه روز بنوشند و آب سرد در آن روزها بخورند از جمیع

دردهای بارده و خدر و فالج و امثال آن باشند و پیران صد ساله را هیجان شهوت شود و مجرب دانسته اند و روغنی

که از زیتون متعفن گیرند مولد خلط فاسد است و بسیار مجرب و مولد حکه و مصلحش شربت بنفشه است و چون روغن

زیتون را با مثل آن آب بجوشانند تا آب برود و تجدید بدستور اول نمایند تا شصت بار و بعد از آن که

آبها سوخته باشد چندان بجوشانند که بنصف رسد بر اشتی بهتر از روغن بلسان و در واسرار عجیبه است

زیت الماء نقل روغن زیتون است که او را در ظرف مس بجهت غلظ بجوشانند و بعد از آن بیفشارند در دویم گرم

و در افعال قوی تر از حضض و ضماد وشش جهت درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و التیام زخمهای

بدن لاغر و با شراب و ماء العسل جهت درد دندان و با نقیع ترمس جهت جرب و آب نافع و هر چند کهنه شود

در افعال قوی تر و در ابدان مرطوبین مولد قروح است زیت السوران روغن زیت مثل بادام کوهی و لوز

البرز نامند و از درخت خار ناک بهم میرسد و خار مذکور را او آب میخورد و در عراق تنکس گویند و بادام

که بزرگ نباشد و طعم روغن شیرین و خوشبوست در دوم گرم و در اول تر و گویند خشک است و مولد خون صالح
و ملطف اخلاط و جهت امراض سوداوی و بارده مثل جنون و وسواس و فالج و عصر روا و ادرار فضلات و تفتیح
سده و اورام بارده نافع است و مؤلف اختیارات بدیعی غیر روغن لوز البر دانسته است زیبق الجلم بلغت صعید
مصر افسنقطس است زیبق الجبل بلغت نواحی مصر اسم لفظات است زیبق بفارسی سیماب و وجوه نامند از
جمله فلزات و معدنیست شبیه بنقره که جهت ارکاد از سنگهای کانسرخ شنجرفی بهم میرسد و در بعضی بلاد بارده
مثل مغرب و روم و اقلیم هفتم قطراتیست که از خاک متکون میگردد و در غیر ظروف شیشه و سرب و قلعی و جلد
سگ آبی و طلا و نقره معدوم میشود در دوم سرد و در سیم تر و با حدت و قبض و استنشاق دود محرق او
مولد فالج و بطلان سامعه و زردی رخسار و موجب فرو تشنج و رعشه و کرم آلیدن هوام و طلاء کشته او
با تخم خربزه و بادام تلخ جهت جرب و حکه و رفع جمیع آثار و آکله و سعفه و رطوبت قروح سایر و در قتل جرب
و با کندر و راتینج و موم و روغن زیتون جهت رفع داء الثعلب ازمجربات است و بدستور دود این
ادویه همین اثر دارد بشرط که بحلق و بینی و گوش نرسد و در یکهفته سه بار بخور کنند و غذای لطیف دارد و غیر
لطیف نخورد و بعد از تنقیه دود دهند و چون زیبق را کشته با روغن مالیده برگردن بندند مانع تکون قمل
گردد و ضماد غیر مقتول او نیز جهت خشک کردن آبله و قروح مجرب است و خاک زیبق که در ظرف آن بهم میرسد
در جمیع آثار مثل مقتول اوست و در سمیت مانند آن و آشامیدن غیر مقتول او با سمیت و بسرعت از امعا
دفع میشود با مغص و درد قوی و چون کشته او را در هر سال چند روز بقدر حبه تا یک دانگ بنوشند
و بتدریج زیاده کنند و گوشت آب بعد از آن بخورند باعث مغص نمیشود و جهت حفظ صحت و تقویت باه
و هاضمه و قوت بینه با عدیل است و قدر شربت غیر مقتول تا دو درهم و بدلش رصاص محلول است و مصعد
او بسیار گرم و با حدت و از سموم قتاله و محرق غلیظ و محلل قوتها و متقطع است و طریق تصعید در دستور
اول مذکور است و چون غیر مقتول او را با نقره خالص حل نموده بر مس مالند و بآتش برند مس را مفضض
گرداند و طریق عمل در دستور مرقوم است حرف السین سادج بهندی برهمی نامند برگیست باسلق
و کلان در آبهای ایستاده بلاد هند میروید شبیه بکردکان و مایل بسیاهی و گویا غباری بر آن نشسته و خوشبو
و با چین و با خطوط و گویند در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد و قوتش تا سی سال باقیست در سیم گرم و در دوم
خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مصلح حال معده و مقوی اعضا و حشی و حافظ ارواح و اخلاط و مفتح

ریغ

زیبق الجلم
زیبق الجبل زیبق
حک [illegible]
حرف السین
سادج

و مفتح و مسمن و محلل ریاح امعا و جهت سیلان آب دهن و بدبوئی که از شرکت معده باشد و خفقان و وسواس
و وحشت و جنون و درد مزمن و عسر الولادت و شیر و وجع فؤاد و تقویت حواس و یرقان و استسقا و سپرز و حصاة
و منع داء الحس و جمیع امراض مقعد و رحم و در اکتحال جهت جالی و سلاق و ظلمت بصر نافع و نگاه داشتن
او در زیر زبان جهت لکنت زبان مفید و طلای او با سرکه جهت احتباس حیض و شیر و رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران
و تضمید کوبیده مطبوخ در شراب جهت تحلیل اورام اجفان و گذاشتن آن در میان جامه و اقمشه جهت منع کرم زدن
آن مؤثر و مضر ریه و مصلحش مصطکی و مضر مثانه و مصلح آن شربت به و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش هم وزن او
سنبل هندیست سادج دران درختیست هندی و اهل هند کونه نامند بقدر درخت جار و سرخ رنگ و مایل
بسیاهی و کثیر الورق و خوشبو و ثمرش بقدر نوفل و مستطیل و مؤلف تذکره او را فندق هندی دانسته است
چوب او در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت و ضماد میده او با آب سرد جهت درد سر حاره و اورام حاره
و خوردن نشاره او مسکن تشنج و التهاب معده و با ماء العسل جهت اخراج کرم شکم قوی الاثر است و طلای محرق او
که بعد از احراق در آب مانیث و امثال آن انداخته میده باشند جهت ورم اجفان و تقویت بصر و دفع
نافع و قدر شربتش از یکمثقال تا سه مثقال و مضر جگر و مصلحش عناب است و روغن ثمر او غلیظ و خوشبو و جهت دراز
کردن موی و رفع خارش بدن مفید است و چون ثمر خشک را در رو گذارند حافظ بوی آن و وزن از زیاده
میسازد سادادان معرب از سیاداران است یعنی سیاه درختان چه دار بلغت فرس درخت است
و بعربی سواد الکلام نامند بجهت الکرقسی مداد از او ترتیب میدهند و سواد القضاة که صاحب اختیارات
ذکر کرده اسم عفص است و آنچه گفته که از درخت بطم حاصل میشود اصلی ندارد و حجریست سیاه مایل بسرخی
و براق و شبیه بشبه و با اندک تلخی در جوف درختان هند و بلاد حوالی آن بهم میرسد و مخصوص آن بلاد است
و مؤلف تذکره آنچه از درخت نارجیل بهم میرسد بهتر دانسته است در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت محلل
و رادع اورام حاره و با آب بارتنگ قاطع نزف الدم و همه اعضا شربا و ضمادا و حابس اسهال و موی
و التیام دهنده زخمها و با سرکه جهت ورم قضیب و انثیان و با شراب جهت اورام بارده و با روغن مورد جهت منع
ریختن موی مؤثر و غذیت سوداوست و فرزجه او با سرکه و حقنه آن با سرکه جهت قطع خون حیض و تقویت رحم
و در دفع اسهال نافع و مداومت خوردن او مولد سودا و مصلحش شکر و قدر شربتش یکمثقال و بدلش دو وزن
او مورد است سالامندر اسم یونانی نوعی از عظایه و از حیوانات شبیه بارودست و یادارد و دستها کوتاه تر

سادج دران
سادادان
سالامندر

وبطلی الحرکة والبقا از زردی و سیاهی و دنبالش کوتاه و به ترکی چلپانه اغو و بر تا کویند و آتش در و تا ثیر نمیکند و اگر
در تنور آتش اندازند فسرده کند و کمثقال او از سموم قتاله و بغایت کرم و خشک و معفن و مقرح جلد و تدهین
روغنی که در آن مهرا بجهه بشند سترنده موی و قرحه کننده عفونت و چون دست و پای او را قطع کرده اجزای
او را اخراج نموده در عسل چند روز بگذارند عسل مذبور جهت درد مفاصل و اورام بارده مفاد و نافع و خوردن
آن قتاله و فاد زهر او تخم سنگ پشت است سالم برص اسم وزغه برص و وزغه بلدی فارسی کلپاسه است و او
کوچکتر از کلپاسه و شبیه بحردون و با نقطهای سیاه و سمیت کلپاسه نیست و ملاقات خون او بر بدن
مورث برص است در سیم کرم و خشک و ضماد کوبیده او بر اعضا جاذب پیکان و خوار و دافع ثالیل و تضمید خشک
او بر دندان کرم زده مسکن الم آن و چون شکافته بر موضع گزیده عقرب گذارند در دم ساکن کند
و طلای خشک او با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و رفع احتباس بول و قطور بول و خون و بول او با اندک
مشک و راحلیل جهت رفع فتق بسیار مؤثر و هم چنین جلوس در طبیخ او و همین اثر دارد و خون او مورث
سل و امراض ردیه و مصلحش تربت رپاس و امثال است سامان اسم فارسی نوعی از بردی است بسیار نرم
و باریک و مایل بزردی و از و حصیر ترتیب میدهند سرد و خشک و جلوس بر آن باعث فرح و جهت رفع بواسیر
نافع و سوخته او قاطع نزف الدم است ساپرج معرب از فارسی و اسم برج است سا ساليوس و ساليرس
سيساليوس است ساجی اسم هندی ملح القلی است سافنه و ساقی بر سیاوشان است سا سارکوت بزر الانجره است
ساليرا ساورنا اسم یونانی هندبا است ساتیر و ساتوران اسم یونانی خصیة الثعلب است ساق الحمام بلغة مصر
رعی الحمام و انطاکی گوید آن نار فیصر است ساقیس و ساقاقیدن اسم یونانی سکبینج است ساورنی اسم یونانی فیروزج است
سارو اسم یونانی عصا به است ساژیوس اسم یونانی جدوار و بمعنی مخلص الارواح است ساریقون اسم یونانی
شنج است سادی اسم هندی حب النیل است ساليطس اسم یونانی حجر الفرات ساسم آبنوس است و گویند
شنخواه است ساتاحوط اسم سریانی بادآورد است سالس اغرین اسم یونانی کبیکج است ساغل اسم هندی
صعتر است ساد اسم فارسی زر زور است ساس اسم فارسی فنس است ساکونه اسم هندی ساج است
سادادک اسم هندی قنفذ است ساکرکوتا اسم هندی حجر البهت است سایبی اسم هندی حب است ساليکا
اسم هندی کندر است سپستان لغة فارسی است و بعربی دبق نامند ثمر درختیست زیاد و بقدر زاماستی
و ثمر او مایل بسفیدی و برگش مدور و بزرگ و بارش در خوشه و در اول زرد و بعد از خشکی سیاه

سالم برص — سامان — ساپرج ساساليوس ساليکس ساجی سافنه ساقی ساسارکوت ساليرا ساتیر ساتوران ساق الحمام ساقیس ساقاقیدن ساورنی سارو ساژیوس ساریقون سادی ساليطس ساسم ساتاحوط سالس اغرین ساغل ساد ساس ساکونه سادادک ساکرکوتا سایبی ساليکا سپستان

و در حرارت و برودت معتدل و در اول تر و مسهل محرورالمزاج و مراد سوداوی و مزلق و ملین سینه و حلق و مسکن
حدت صفرا و عطش و قلیل الغذا و مقوی امعا و جهت حرقة البول و سرفه حاره و یابس و اخراج کرم معده و خشونة صوت
و گرفتگی آواز و سحج که از دوای تند بهم رسد و اصلاح اذیت ادویه مسهله و تبهای حاره و بلغم شور نافع و ضماد
مطبوخ او در دوشاب خرما جهت گشودن دمل آزموده است و قدر شربتش از سی عدد تا پنجاه مثقال و مضعف معده
و گویند مضر جگر است و مصلحش از محرورین گل سرخ و در غیر آن عناب است و بدلش خطمی سبیح بفارسی شبه و شوق
گویند سنگی است سیاه و براق و زود شکن و سبک در دوم سرد و در سیم خشک و خوردن او جهت خفقان و گشودن
سده و ریزانیدن حصات و تقویت معده و بکار انداختن او بشراب مقوی دل و اکتحال محرق مغسول او با عسل جهت
جلای بصر و تقویت چشم بغایت نافع و پوشیده داراکردن مانع نزول آب و مقوی باصره است و نگاه داشتن
او جهت رفع چشم بد و تعلیق او بر سر رافع درد سر و مضر سپرز و مصلحش آب انجیر و چون سطور رقیقه چند بر صفحه آن
از سوره لم یکن نوشته صاحب لقوه پوسته در آن نگاه کند و در غیر او تعلق کند و در آن روز لقوه او رفع شود و از
مجربات شمرده اند و نگاه داشتن قطعه او که بقدر یکمثقال باشد جهت رفع فزع و جنت آزموده است سبع
اسم جمیع حیوان درنده است سبع الارض بر سیاوشان است سبع الشعرا افتیمون است سبستان از او در خت است
سبوس گندم اسم فارسی نخاله است سبز قبا بلغة صفاهان اسم شقراق است سیب اسم هندی صدف است
سپاری اسم هندی فوفل است سپلیک اسم هندی وزغه است سپرغم اسم فارسی شاهسفرم است ستوا
بتای بعد از سین اسم هندی قسمی از پشم است ستاوریا اسم هندی بوزیدان است سجلاط اسم هندی
یاسمین است سجوس بلغة رومی و سجیس بلغة یونانا اذخر است سحاب بلغة اسکندرانی زیبق است
سحاب البحر اسفنج است سحوریون اسل است سخر بخای معجمه گیاهیست شبیه بگیاه اذخر و برشاخ و تخم
و بد بو در سیم گرم و خشک و مقوی معده بارده و مفتح سده جگر و هاضم و قاطع بلغم لزج و محلل ریاح و جهت
صرع و سکته و فالج نافع و مضر محرورین و مصلحش رب ترش و قدر شربتش یکمثقال و بدلش بکوزن دیم او
اذخر است سخرفی و سخیندیس اذخر است سخره زاج احمر است سخادیس اسم سریانی اسطوخودوس است سخینس
اسم یونانی درخت مصطکی است سخینا و سخی اسم یونانی مصطکی است سخاله انچه از فلزات بوقت جدا کنند
و آنچه در حین کوفتن از و ریزد سدر بفارسی کنار گویند و مراد ازین اسم برگ سدر است و بری او بر
خار و ضال نامند و بستانی کم خار و ثمرش بزرگتر و لذیذتر است و ثمرش شبیه به سنجد و خوشبو و شیرین و با اندک

سبع — سبع الارض سبع الشعرا سبستان — سبوس گندم سبز قبا سیب — سپاری سپلیک سپرغم ستوا — ستاوریا سجلاط — سجوس سجیس سحاب — سحاب البحر سحوریون سخر — سخرفی سخیندیس سخره سخادیس سخینس — سخینا سخی سخاله — سدر

زشتی و زرد و سرخ می‌شود ثمره چوب او در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک و قاطع نزف الدم و رادع قروح
امعاء و اسهالها که از ضعف معده باشد و دافع استسقاء و سپرز و حقنه او بدستور جهت جراحات امعاء و ذرور او جهت
زخمها و قدر شربش نیم مثقال تا درهم است و برگ او جهت زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویت مو و منع سقوط آن
و تقویت اعصاب و طرد هوام ضماد او با شراب جهت ورمهای حاره و تحلیل آن مفید و بدستور طبیخ تازه و خشک
او همین اثر دارد و ترش او در اول سرد و در دوم خشک و بعضی در اول گرم دانسته‌اند و نارسیده ترش او
قابض و لزج و مسهل بعضی و رسیده او قلیل الغذا و دیر هضم و صالح الکیموس و نیم رطل آب او مسهل صفرای
معده و امعاء و مطفی حرارت غریبه و خوردن ترش او مانع صعود بخارات بدماغ و دافع صفرا و تشنگی و آب
شیرین او مفتح سده و کشنده کرم معده و امعاء و مضر مبرودین و مصلحش گل قند و در مزاج محرور سکنجبین و ثمر
خشک او قوی القبض و ارادن که سویق النبق نامند جهت اسهال مراری و قرحه امعاء نافع و ضماد شکوفه او در حمام
جهت رفع شری مجرب و دانه او بغایت قابض و ضماد کوبیده او جهت تسکین اعضا و تقویت آن مجرب و طلای مطبوخ
او بجای گل خطمی کرده جهت سستی اعصاب و عضلات و رعشه و حرکت اطفال مؤثر و چون دانه نبق را بگلاب
آغشته زرع نمایند از برگ و بار او بوی گل آید و چون بعسل آلوده بشند ترش شیرین شود سداب بیونانی
فیجن و در تنکابن و دیلم بیم نامند بستانی او از درختان کوچکتر و برشاخ و برگش ریزه و بدبو و بسیار و کوهی
غباری بر او نشسته و گلش زرد و در سیم گرم و خشک و تازه او از خشک کمتر و برگ و عصاره او مدر بول و حیض
و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه و مفتح سده و محلل و با تریاقیه او جهت سپرز و یرقان و قولنج ریحی و امراض
سینه و مقعد و رحم و خفقان و دوا اکسیر کرات بدن او با شبت خشک جوشانیده بنوشند جهت تسکین مغص
و درد سینه و تنگی نفس و سرفه مزمن و ورم حار ریه و عرق النسا و مفاصل و از تپهای بارده و چون با روغن
بجوشانند جهت اخراج کرم شکم و طبیخ او در شراب جهت استسقای لحمی و خوردن با نمک جهت حدت بصر و فایده بسیار
او رافع بوی باز و سیر و قدر قلیل او مقوی هاضمه و مشهی و با انجیر و گردکان جهت سموم مشروبه و سموم هوام
و مداومت او هر روز بقدر درهم جهت ازاله فالج و لقوه و تشنج مجرب و تخم او نیز همین اثر دارد و آب
طبیخ او بقدر سه اوقیه با دو دقیه عسل جهت فواق مجرب و چون داخل بینی نمایند باعث خوشبوئی و سده
اسهال و دفع ضرر آن میکند و مورث صداع و ثقل سر و مصلحش انار میخوش و بشیرینی و آشامیدن
تخم او بقدر یکجو قیراط با شراب جهت رفع مضرت ادویه قتاله و نیم درهم او جهت عرق النسا و دو درهم

جهت رفع شری مجرب
جهت تسکین اعضا و تقویة آن مجرب
فالج و لقوه و تشنج مجرب
جهت فواق مجرب

او جهت ازاله درد گزیدن عقرب و رتیلا مجرب و بدستور جهت گزیدن سگ دیوانه مفید و مانع حمل و حقنه طبیخ برگ
سداب با روغن زیتون جهت نفخ امعاء و نفخ رحم و ضماد او محلل خنازیر و با عسل جهت درد خناق رحم و مفاصل و ضماد
مطبوخ او در روغن زیتون جهت عسر بول و با انجیر جهت استسقای لحمی و بتنهائی جهت بهق مجرب و با سرکه جهت رعاف
و با ورق الغار جهت ورم انثیان و با موم و روغن مورد جهت بثور و با نطرون جهت بهق سفید و جمیع اقسام ثالیل
و با شبت و عسل جهت قوبا و با سرکه و سفیداب و روغن گل سرخ جهت حمره و نمله و قروح رطبه سر نافع و بخور او
باعث گریختن حیوانات موذی صاحب سم و قطور عصاره او که در پوست انار گرم کرده باشند جهت درد گوش و اکتحال
او با آب رازیانه و عسل جهت ضعف باصره و سعوط از عصاره او جهت ام صبیان اطفال نافع و مداومت خوردن او
مضعف باصره و مصدع و محرق اخلاط و منی و مصلحش سکنجبین و لیمون و قدر شربش تا سه مثقال و بدلش صعتر است
و منع لبستانی و بری سداب بغایت گرم و خشک و غیر نافع است و جهت قروح خبیثه و تحلیل خنازیر و برص و فرزجه او
بقدر یک دانگ جهت اخراج جنین و مشیمه مجرب و کوبیده بوئیدن بری او باعث رعاف قوی و قتال است و روغن سداب
که بجوشانند او را با چهار جزو آب و ده جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت برودت گرده و مثانه و درد
رحم و استرخا و درد پهلو و تحلیل ریاح و رفع لرزه که از امتلا باشد و خوردن او بقدر نصف اوقیه در حمام و جهت رعشه
مجرب و حقنه او جهت مغص و قولنج ریحی و ثقلی نافع است سداب جبلی برگش باریکتر و کم شاخ تر و بدبوتر و تند تر از بستانی
و در چهارم گرم و خشک و السموم اقرب و جهار و رهم او کشنده تر از دفلی است و از ملاقات مطبوخ او دست ورم میکند
و عصاره او را با رآهن و آب کینه بالنده مانع رنگ آن بینید و چون در مکان گوسفندان و مرغان بریزند حیوان
موذی با مقاربت آن موضع نکنند و ضماد پوست نبات او با شراب جهت داء الثعلب نافع و چون برگ او را کوبیده
ضماد نمایند موجب جذب مواد و احراق و موت آن عضو میگردد و سذابی لبیتاج است سدوس تبلیخ است سداب الغربا
اسم یونانی فراسیون است حرمل اسم فارسی و یونانی بطارس نامند و در تنکابن و دیلم جهاز گویند و آن بجهت
سیاه و مایل بسرخی و پرگره و پر از ریشه‌های باریک و باساق و باثمر و بیکل و شاخ از آن بروید بقدر
ذرعی و کمتر از آن و برگهای آن بازوایه و خشونه و نزدیک بهم بشکل پرها که در بال مرغان میباشد و نوع ماده
او باشاخ و مخمر و دیگه برگ مرتفع و در دوم گرم و در اول خشک و مجفف بلغم و جلا و مفتح و دافع قتل و سقط
جنین و مسهل قوی اقسام کرم شکم خصوص با خربق سیاه و سقمونیا و عسل و شراب و امثال آن و مفرح و دافع
بخار سوداوی و محلل نفخ و تا چهار سال قوتش باقیست و جهت خفقان عسر العلاج و جراحات گرده و مثانه نافع

جهت بهق مجرب
اخراج مشیمه مجرب
سداب بری
سذابی سدوس سداب الغربا
حرمل

دیشا میدن یکمثقال او با سه عدد تخم نیم برشت سه روز متوالا جهة رفع شکایت ضعف و سقوط و غیره بغایت مفید و چون آنرا
نوع ترا و شش رطل تازه نازک البقدر باقلی ریزه کرده در دوازده رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود و با عسل یکسان
کرده و هر روز چهارده مثقال بنوشند جهة رفع درد و رکین مزمن مجرب و ذرور او جهة جراحات رطبه عسر
العلاج بغایت آزموده است و برگ تازه او ملین طبع و چون چند روز بیاشامند مواد منصبه چشم را بعکس دفع
میکند و ضماد او بر هر عضوی موجب اخراج فضول و چون با حنا بر سر طلا کنند جهة منع نزول آب مجرب دانسته
اند و چون در خوابه برگ او را فرش کنند با آب طبیخ او را بپاشند کیک را برطرف میکند و مفرز ریه و مطلحش
شبیه ارمنی و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش قنبیل است **سریخ** از قلعی سوخته و اسفیداب سوخته بهم میرسد و شبیه
بشنجرف و از آن کم رنگ تر است و طریق ساختن او در دستورات مذکور است سرد او کمتر از اسفیداب و خشکی او
او زیاده است و از سموم قاتل و طلای او با روغن گل سرخ و روغن زیتون جهة رویانیدن گوشت و رفع ورم
زخمها و تنقیه چرک آن و بردن گوشت زیاده و گوشت مرده و قطع به بو نار خم و سوختگی آتش و باز داشتن سیلان
رحم و حقنه او با پیه با آب بارتنگ جهة قرحه امعا مفید است **سرو** درخت معروف است و شبیه بجوز رومی در
اول گرم و در سیم خشک و ثمر او کمتر از سایر اجزا و صمغ او کمتر از ثمر دانسته و رطوبت فضلات و ضعیف تر از
قطران درخت شیرین است و نشاره چوب او جهة منع سیلان فضول و با مرصاف جهة تقویه مثانه و رفع
بول در رو رشی و آشامیدن دو مثقال از برگ سائیده او با نیم مثقال مرصاف جهة تقویه مثانه و عسر بول
مفید و مفرز ریه و مصلحش کتیرا و محرق مغسول او جهة سوختگی و غیر مغسول او جهة جراحات رطبه و عصاره ثمر تازه او
جهة بواسیر الانف و ضماد بخته او در سرکه با ترمس مخلوط کنند جهة قلع آثار بهق و سفیدی ناخن و با ادویه
مناسبه و بتنهائی جهة فتق و التیام جراحات و تقویه اعضای است و قطع نزف الدم و تجفیف زخمها و تحلیل
اورام و رفع اعیاء و با آرد جو و آب جهة حمره و نمله و سوختگی آتش و غرغره طبیخ او جهة درد دندان و قروح
لثه و استرخای آن و بخور او جهة گریزانیدن هوام خصوصا پشه و لعوق او با عسل جهة سرفه کهنه مجرب و مقوی
معده است و آشامیدن او با شراب جهة قطع نزف الدم و قرحه امعا و منع انصباب و فضلات معده و رفع
نفس الانتصاب و ذرور ضعش جهة رفع بواسیر مقعده و بواسیر الانف و با کندر جهة قروح رطبه و فتیله نن
او جهة رفع سیلان آب دهن نافع و چون ثمر و برگ او را با ا... و سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود پس با روغن
کنجد بجوشانند و ثفل او را بر موی خضاب نمایند و روغن را طلا کنند جهة سیاه کردن و دراز کردن

جهة درد کمر مجرب

سریخ

جهة سوختگی مجرب

وحفظ سقوط او مجرب و تضمید او با موم و روغن زیتون جهة تقویه معده نافع و بدلش مثل او انزروت
سنج والنصف او لوبیا است **سرطان** بفارسی خرچنگ نامند در دویم سرد و تر و با جذب و تحلیل
و بهترین او قسم ماده است و علامتش آنکه چون سوزنی به پشت او فرو برند آب سفیدی ظاهر گردد و منهی
محرورین و کثیر الغذا و بطی الهضم و سه وقیه از طبیخ او با کرفس و راز یانه مفتت حصاة و مدر حیض و فضلات
و سحوق او با دروج جهة سم عقرب و شراب جهة عسر البول و با شیر الاغ جهة گزیدن رتیلا و عقرب
و غرغره شیره کوبیده او بقدر یک سکرجه جهة خناق و درد لوزتین **سریع الاثر** و ضماد کوبیده او
جهة جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و تحلیل اورام نافع و تعلیق
پاهای او بر درخت میوه دار جهة حفظ سقوط آن و مطبوخ او سه عدد آن که اطراف آن را قطع کنند و جوف
آنرا با آب و خاکستر تاک دو مثقال شسته و با آب صاف تطهیر نموده باشند و با جو مقشر طبخ داده بنوشند جهة سل
و دق و یبوست اعضا و هزال مفرط عار مجرب و بدستور محرق او با صمغ عربی و ادویه مناسبه مجلی اثر داغ
و بجهة بواسیر بغایت نافع و ضماد محرق او جهة سرطان پستان از موده است و چون چند عدد او را زنده
در دیگ مس بتعلیق بسوزانند تا خاکستر شود هر روز یک ملعقه را با نیم وقیه آب بنوشند جهة رفع سم سگ دیوانه گزیده
مجرب است باید بر موضع زخم مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر گذاشت و اگر علامت از آن بین یک
گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بنوشند و گویند شرط احراق او بجهة این امر وقتی که آفتاب در اسد
باشد با مقارنه قمر با شد و نحوای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور هر گاه بپزند محرق او بر وزن نیم جزو جنطیانا
و عشر جزو کندر را خلط کرده و سه روز زیاده بر آن هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند رفع اذیت
سگ دیوانه گزیده مینمایند و بدستور چون سه مثقال خاکستر مذکور را با یک مثقال نیم جنطیانا با شراب
بنوشند همین اثر دارد و ضماد خاکستر او با عسل که با هم طبخ نمایند تا بهم آمیخته باشند جهة تشقق پا و مقعده و شقاق کف
از سرما بهم رسیده باشد و شقاق مادّه سرطان نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش گل قبرسی و گل مختوم و قدر
شربت آن سوخته اش تا سه مثقال و از خام و بجهة او پنج مثقال است **سرطان نهری** خرچنگ دریایی در دویم
کمی آنکه چون از آب در آورند منجمد شود و آن سنگی است بقدر سرطان نهری و از آن کوچکتر و صدفی
و نرم در دویم سرد و خشک و سوخته او جلا و تلطیف بخشد و جهة رطوبات که در طبقات چشم ریزد نافع
و مقوی فضلات چشم و جهة ناخنه و سلاق و دمعه و قطع نزف الدم جراحات و سنون او جهة جلای

جهة حفظ سقوط موی مجرب

سرطان

جهة هزال مفرط عار مجرب

سرطان نهری

بجلای دندان و طلای او جهت کلف و نمش مفید است و قسم دیگر شبیه بسرطان نهری است لیکن سفید شبیه بحلزون است
و صیادان ماهی در بلاد دیلم و شمالی او را القلاب لقب کرده صید ماهی بآن میکنند سرد و تر و محرق او
در خواص ضعیفتر از قسم اول و جزء زدن اکشنده است **سراج القطرب** هر گیاهی که درخشنده و درخشنده باشد
باین اسم خوانند و قطرب هم حیوانیست مثل کرم شب تاب و شامل حیوانی بقدر ملخی که بر روی آب میشتابد حرکت
میکند و سراج القطرب شامل او و افنیوس و اخیلیه است و اخیر بلغت مغربیه نباتیست کثیر الوجود میان کتان گلش
مانند گل سرخ و تخمش بقدر کردکان و ماکول بعضی مردم است و او در افنیوس مذکور شد و مؤلف ما
لایسع گوید از مطلق این اسم مراد بروج صنمیست **سرکه هندی** اسم کانجی است و مذکور خواهد شد **سرمق**
معرب از سرمه فارسی است و آن قطف است **سرد** بدال اسم شامی کرفس است **سراج القطرب** جبال است
سرطراط فالودج است **سردله** اسم اندلسی تخم جوز رومی است **سراج القطرب** نباتی که تا خشک نشود در شب درخشد
و گویند بروج الصنم است و گویند اسم مشترک است مثل سراج القطرب **سردما** اشق است **سراد** خلال است **سراج
الظلام** کندش است **سرانیون** اسم یونانی اسارون است **سربیون** اسم یونانی سیاوشان است **سرخنطون**
اسم لاطینی شیطرج است **سرو جبلی** عرعر است **سرطان** ذنب است **سر القرن** نجنجر محرق است **سرجه** اسم ترکی عصفور است
سردین بدال ماهیست از اسماریس است **سرخ مرغ** اسم فارسی اذان الفار **سرکه ترنه** اسم شیرخشت است **سرمه** اسم فارسی
اثمد است **سرکین گاو** اسم فارسی جثاء البقر است **سرکین** اسم فارسی زبل است **سرابیل القطا** خبز لسان الحمل است
سرکین سوسمار اسم فارسی بعر الضب است **سرکین خروس** اسم فارسی خرء الدیک است **سرینجه** اسم فارسی ابار است
سرش اسم فارسی اسراش است **سریشم ماهی** اسم فارسی غری السمک است **سرکه** اسم فارسی خل است
سریشم پوست غری الجلود است **سرم** لغت شیرازی اقثاء است **سرگلی** اسم هندی حب النیل است
سرس اسم هندی لحیة التیس است **سرکیدکه** اسم هندی عنب است **سرسون** اسم هندی خردل النبطی است
سرا اسم هندی خر است **سرما** اسم هندی اثمد است **سرمادنی** اسم ترکی عشقه است **سنرما** برای عجمه
اسم چوب الخطاط است نزد اهل بغداد **سالی** معرب از سالیوس یونانی است **سسی** اسم هندی ارنب است
سغراس بلغت زنگ چوبیست که بجای چوب چینی در علت آتشک و غیره استعمال میکنند و ظاهرا چوب
صنوبر باشد مؤلف تذکره چوب صنوبر را نایب مناب چوب چینی بیان نموده است و حقیر مشاهده
آن نموده فرق نیافته است **سطرونیون** یونانی اسم نباتیست که اکثر در گندمزار میروید با گندم

سراج القطرب
سرکه هندی سرمق
سرد سراج القطرب
سرطراط سردله سراج القطرب
سردما سراد سراج الظلام
سرانیون سربیون سرخنطون
سرو جبلی سرطان سر القرن سرجه
سردین سرخ مرغ سرکه ترنه سرمه
سرکین گاو سرکین سرابیل القطا
سرکین سوسمار سرکین خروس سرینجه
سرش سریشم ماهی سرکه
سرم سرگلی سریشم پوست
سرس سرکیدکه سرسون
سرا سرما سرمادنی سنرما
سالی سسی
سغراس
سطرونیون

میروید مابین گیاه و شجر ساقش باریک و برکه و شاخ برگش بقدر انگشت ابهام مابین استداره و طول او سر
رگها آویخته و از یکدیگر متباعد و در رنگ شبیه ببرگ کلم و در آخر ساق شعبه های ریزه و بجای ثمر قبها بر او
و شعب و سفید صنوبری و گلش سفید و زرد و تخمش دراز و سفید و با اندک تلخی و خوشبوی و تندی مقطعی
و او غیر گندنش است و تخمش مثل ریزه در آخر دوم گرم و خشک و تخمش قویتر از سایر اجزا و مستعمل است نجات
جالی و مدر حیض و قاتل جنین و محلل جامد با اوشه مشخص و اشا سیدان او با عسل مسهل رطوبات
بارده و امراض جگر و عسر النفس و یرقان سددی و با ماء الشعیر و بیخ کبر محلل ورم سپرز و مدر بول و مفتت
حصاة و ضمادش با آرد جو و سرکه جهت جرب متقرح و مطبوخ او با شراب و آرد جو محلل اورام بارده و سعوط
او جهت تنقیه دماغ از فضلات و نطورش در بینی جهت درد دندان و در فرزجات منقی رحم و در ادویه
چشم جالی و مقوی بصر و طلای او رافع بهق و جمیع آثار و با گل ارمنی جهت جرب و حکه نافع است مقدار سعوط
ربع درهم با لبت عدد زیره گربا نا و در بیت الانفاق حبة القوه مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا نیم درهم
و مضر سینه و محرق اخلاط و مصلحش کثیرا و مؤلف اختیارات او را بیخ عرطنیثا و مؤلف تذکره او را
کندش دانسته و در بیان سمت غالب است بخلاف سطرونیون و بحث باشد که ظاهر میگردد که غیر او در بود و کندش
باشد **سطافیس** یونانی نباتیست باین گیاه و شجر شبیه بفراسیون و از آن درازتر و سفیدتر و برگ درخت
ریزه و سفید و خوشبوی مایل بکراهت و با اندک زغبیت و شاخهای بسیار از یکجا رسته و گلش ریزه مایل
بزردی و انبوه و طعمش تند و تلخ و منبت او دامنهای کوه و زمینهای خشک در چهارم گرم و در آخر اول
خشک و مدر قوی بول و حیض و مسقط جنین و مخرج آن و مسکن خفقان بارده و منقی مرة السودا و جهت بوخش
مالیخولیا و وسواس و دردهای ریحی شکم و تقویه دل نافع و قی کردن با مطبوخ او جهت نیک دیوانه گزیده
قبل از آنکه از آب ترسد مجرب دانسته اند و چون در روغن زیتون بجوشانیده در گوش چکانند
و بدستور بدندان طلا کنند جهت رفع درد دندان نافع و قدر شربتش تا یک درهم است **سطراطیوطس** یونانی نباتیست
که در روی آب هم میرسد شبیه بیاد بحوبه و با بیخ سرد و تر در ادع اورام حاره و جهت حرقة البول
و ادرار خون کرده و التهاب و عصاب نافع و در جمیع افعال اقرب بطحلب است **سطاریان** یونانی اسم
مابین شجر و گیاه و شبیه بفشقه و بر اشجار مجاور خود می پیچد و به تنهایی نیز میروید و گلش شبیه بخشخاش و خوشه
عدد نزدیک بهم مثل خوشه و امرود ... کلها زرد و ساقش سبز مایل بسیاهی و برگش مثل برگ بنفشه و ضخیم

سطافیس
سطراطیوطس
سطاریان

ودر اصفهان گل عقرب و بفارسی برابران می‌خوانند و در باغها بسیار است و او غیر غارشه‌ستین است مرکب
القوی و از انواع حارّه و بارده و برگ و گل او را کوبیده چون ضماد نمایند جهة گزیدن عقرب و زنبور و رتیلا
و سایر هوام شربا و ضمادا مجرب است **سطرکا** بلغة سریانا و آن سعیه ... است **سطرک** زرنباد است
سیطوس اسم یونانی جلنار است **سطیون** اسم یونانی زوفرا است **سطیلون** اسم یونانی جدوار است
سطفلین اسم یونانی جزر است **سطاح** اسم حشیشه‌ایست که بر روی زمین پهن شود **سعد** بیخی است
بقدر زیتون و بزرگتر از آن و سیاه و اندرونش سفید و خوشبو بفارسی مشک زمین و تبری
طبلاق گویند و در شکاف سنگها هم باشند برگش شبیه به برگ گندنا و از آن درازتر و باریکتر
و با صلابت و اندک خشونت و کم عرض و در آخر دویم گرم و خشک و مجفف ملطف و مدر بول و حیض و مفتت
حصاة و مفتح افواه عروق و مخرج عفونات و مجفف جراحات جهة سم عقرب شربا و ضمادا نافع و بدستور
جهة تقویه اعصاب و تحریک باه بسیار مؤثر است و آشامیدن او جهة زیاده کردن فهم و عقل و رفع ...
و تقویه معده و نیکویی رخسار و خفقان و یرقان و صداع بارد و بواسیر مقعد و بواسیر الانف و تقویه
هاضمه و با روغن جهة الخضرا جهة درد کمر و سردی گرده و مثانه و تقطیر البول و تبهای کهنه و قطع قی
و جهة برودت رحم و بهم آوردن فم آن شربا و حمولا و جهة تقویه دندان و لثه و خوشبوئی دهان و رفع
قروح آن سنونا و جهة گوشت آوردن جراحات مزمنه که سبب رطوبت باشد و جهة دردهای بارده
و ریحی ذرورا و ضمادا نافع و قطورا او جهة گرانی سامعه و طلای او با زفت جهة جوشش سر و غسول او جهة
سرخ کردن گونه و آشامیدن یک اوقیه از شرابی که یک وقیه از آن در یک رطل شراب جوشانیده
باشد جهة رفع اقسام کرم معده مجرب و استعمال کردن او با ... باعث قوة او است و مضر صوت
و حلق و مصلحش شکر و مضر ریه و مصلح او انیسون و مداومت او محرق خون و مولد جذام و مصلح آن
سه روز در سرکه خیسانیدن است و قدر شربتش تا دو مثقال بدلش ... اسنبل الطیب و نصف او مرو
و ربع آن دارچینی است و قسمی از سعد هندی شبیه به زنجبیل است و مضوغ او برنگ زعفران ... جلبه
سموم محرق و مفرح جلد دو دانگ او مورث جنون و زیاده از آن کشنده است و طلای او در
ساعت موی ستر ده باعث جراحت جلد میگردد **سعدان** اسم عربی گیاهیست شبیه به گیاه خشک و خار دار
و سفیدتر از آن و برگش از آن نرم تر و ثمرش مدور و پرخار و تخم او پهن است و اعراب معتقد

سطراکا حبه گزیدن هوام مجرب
سیطوس سطیون سطیلون
سطفلین سطاح سعد
سعدان

کوبیح و شراو مدر بول و قاطع زحیر و اسهال است **سعوط** آنچه در بینی کشند و مایع باشد باین اسم خوانند و از جمله آن
جالقیوس است و عود العطاس را نیز باین اسم می‌خوانند **سعالی و سعله** فنجیون است و حشیشة السعال نیز گویند **سعبه**
عود بلسان است **سغیر** بغین معجمه ترس است **سغبینی** بدستور بغین معجمه سکبینج است **سفرجل** بفارسی به و آبی
و به کی حیوانامند و معروف است شیرین او در برودت قریب الاعتدال و در آخر اول تر و مدر بول
و مقوی معده و دل و دماغ و مفرح و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و طلای آب او که گرم کرده
استعمال نمایند جهة رفع تهبیج اطراف و سوء القنیه مجرب است و ترشش او در اول سرد و در دوم خشک
و در تقویه معده قوی‌تر از شیرین و جرم هر دو قابض و اکثار آن مسهل بعضی خصوص بعد از غذا و حار
الطبع حار المزاج جنه در فم معده و بوییدن آن و آشامیدن مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی
و خوردن آن جهة تفریح و رفع دوران و کلال و خفقان و حفظ جنین از اسقاط و بر انگیختن اشتها
و ضعف جگر و معده و تخم آن و جهة یرقان و درد سر مزمن و نزلات و منع صعود بخارات به دماغ و انصباب
مواد و رفع خواهش گل خوردن و امثال و اسهال و تشنگی و التهاب و رفع سستی و حرقة البول
و غثیان و قی و درد فم معده که از ریختن مواد محترقه باشد و ازاله بد بوئی عرق نافع و آب او جهة
رفع نفث الدم مفید و جرم او سدد و مضر ... قوی‌تر از آب او و مصلحش ربا کردن او است با عسل
و قطور آب او در احلیل و فرج جهة حرقة البول و جراحات مجاری بول بغایت مفید و بریان کرده
او در آتش بقدری که رنگش تیره شود جهة قطع اسهال مزمن مجرب است خصوصا چون جوف او را خالی
کرده جوز بوا را زیره و مویزه در آن جای داده پخته باشند و مضر ... ضعیفه و مصلحش قصبه ربه و ورث
رعشه و مصر ... قولنج خصوصا جرم غیر بریانی او و مصلحش عسل و انیسون و امثال آن و قدر شربت از آب
در تداوی تا سی درهم است و ترش ... ترشش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع اسهال قی دار
مراری و مانع صعود بخارات و مسکن تشنگی و حرارت و در معده و معائی که خلط موجود باشد مسهل و بعضی
و مضر صاحب سعال است و مربه شیرین قریب الاعتدال است و برودت در او غالب و قبض او کمتر از قسم
ترشش و در جمیع افعال مثل آن و در احشاء ضعیفه النسب ارزدست و قدر شربت او از یکدرهم تا بست درهم
و شکوفه تازه بمعتدل و با قوت قابضه و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دل و دماغ
و معده و مربای او جهة تقویه احشاء و سینه و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات مؤثر

سعوط
سعالی و سعله سعبه
سغیر سغبینی سفرجل

وضماد جرم او و شکوفه او بدستور برگ او جهت فضلات از انصباب باعضا و اورام حاره چشم و سایر عضوها
و تضمید برگ آن جهت تجفیف زخمها نافع است و بیرزی که بر روی به ملیا باشد که زغب و مخمل گویند بسیار
قابض و دباغ معده و محرق و صوت است و ذرور او جهت نزف الدم جراحات مفید خاکستر شاخهای
نازک درخت به و برگهای تازه رو بیده او در همه افعال بهتر از توتیا است و جهت سلاق و حکه و سبل
و دمعه و جرب نافع است و روغن به که آب مطبوخ مهرای او را با مثقال آن روغن زیتون جوشانیده
باشند تا روغن خالص باقی ماند سرد و قابض جهت جرب رطب و سوزش سر و نمله و قروح دهان و دوار
و طنین و ماندگی و حرقه رحم و بول و منع ادرار عرق مفید و آشامیدن او جهت نفث الدم و صداع
حاره و ورم جگر و [illegible] و اسهال زحیر حار و قرحه امعا و رفع سم ذراریح و دود حب الصنوبر
نافع و حقنه او نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفه به بطریق روغن گل ترتیب دهند در افعال
ضعیف تر است و به دانه در دوم سرد و تر و باقوت اندک قابضه و لعاب او جهت خشونت حلقوم و حلق
و سرفه حار و یابسه و تسکین حرارت معده و تبها و سوزش زبان و دهان و سوت آن و طلای
او جهت سوختگی آتش و رفع حرارت آفتاب بغایت مؤثر و مضغ دانه او جهت رفع کندی دندان
و مغز دانه به مثل محرورین و موافق اعضا تنفس و جهت سل و قرحه امعا و سعال و گرفتگی آواز
نافع و قدر شربتش [illegible] مثقال و از آب لعاب او تا ده مثقال و مضعف مرض معده و مصلحش در
محرورین شکر و در مبرودین رازیانه و بدلش بزر قطونا است سفادیکس اسم یونانی بابانه است
در معموره نیز میروید ساقش بالقدر [illegible] شبر و گلش منشرف و متفرق و شبیه برگ شاه تره و از آن
بزرگتر و گلش بزرگتر از اقحوان و وسط آن زرد و بعضی را گل زرد و گلش سفید و در طعم با
بتندی و تلخی و خام و بحبه او از ماکولات است و بعضی از اقسام او را باباز بری دانسته اند
در آخر دوم گرم و خشک مدر بول و حیض و مفتح سده جگر و مقوی معده و مسکن درد گرده
و مثانه تریاق سموم و سی مثقال از آب او با شکر و بقدر دو درم هلیله زرد مسهل اخلاط غلیظ و بدستور
بقدر هم گل آن با مثل آن هلیله و عسل مسهل قوی است و مضر جگر و مصلحش کتیرا سفندولیقیم نام
نباتی است برگش شبیه برگ چنار و برگ بادنجان و ساقها بقدر زرعی و شبیه [illegible] قی رازیانه و گلش
شبیه بسیالیون و از آن بهن تر و سفید تر و ثقیل [illegible] و بیخ او شبیه به ترب و منبت او اماکن

سفادیکس

رطبه است در دوم گرم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم و مفتح و جهت یرقان سددی و قولنج و درد جگر
و عسر نفس و ربو و صرع و درد سر و [illegible] نافع و آشامیدن تخم او و جلوس در طبیخ جهت احتباس حیض
و نکور او جهت اقامه سعوت و [illegible] عرق سکته و صداع مزمن بغایت مؤثر و نطول او با روغن زیتون
همین اثر دارد و ضماد گل او با شراب جهت منع زیاد و تا قروح خبیثه و نمله مفید و مضر گرده و مصلح آن کتیرا
و قدر شربت از ثمر او تا دو مثقال و از بیخ او دو درهم و جهت یرقان بیخ او بهتر از ثمر است سفیدمرز
در صفهان سفید سلمه خوانند و آن اسم فارسی نوع صغیر عصی الراعی است سفیدا سفید اسم فارسی
حرمل ابیض است سپند اسم فارسی حرمل است سفاسن یونانی اسم خبار است سفرجل هندی اسم مثل است
سفندیلیوس اسم یونانی شاهترج است سقلیون سقولوقندریون است سفلیس اسم یونانی شمکه
صیدا است سغیری اسم فارسی بزر قطونا است سقش الکرم علیق الکرم است سفیداب اسم فارسی
اسفیداج است سفیداب برنجی اسم فارسی سفیداب جصاصین است سفیدار اسم فارسی عوسج است
سفال اسم فارسی خزف است سفیدخار اسم فارسی عوسج است سقمونیا اورا بعربیه
محموده نامند عصاره نبات برشیر است که شاخهای بسیار از یک بیخ میروید و بقدر سه چهار
زرع بر روی زمین پهن شود و در بعضی مکان گاه باشد که راست ایستد و ظاهر او با
رطوبت چسبنده و برگش مثل برگ لبلاب زبر و سبز تر و بار کمتر از آن و گلش سفید و مستدیر و میان
تهی و ثقیل الرایحه و بیخش سفید و بقدر زردک عظیم حجم گاه و بدبو و پر از رطوبت و چون ابتداء
بیخ او را قطع کرده اطرافش را از خاک خالی نموده برگها فرش کنند رطوبت لبنی او در برگها
جمع شده بردارند و بهترین او صاف و سبک وزن پر سوراخ شبیه باسفنج است که زود
ریزه شود و مایل بکبودی و زردی و سفیدی باشد و محلول او در آب سفید شود و زبون ترین
آن جرم مغانی است که از بلاد جرامقه خیزد و سیاه او قتال است و هر چه بصفات مذکور باشد
مصنوع از شیر یتوعات خواهد بود و قوت غیر شوی تا سی سال باقی است و شرط است که
در میان سیب به و خمیر تنور بریان کنند و با مثل او مصلحات استعمال نمایند و با مثل مصطکی و عود
و کتیرا و زنجبیل و صبر و روغن بادام و ابن تلمیذ سنا مکی و انیسون را بهترین مصلحات دانسته است
و در محرورین با عصاره گل سرخ و رب به استعمال نمایند و باید مبالغه در سائیدن او نکنند

سفیدمرز
سفیدا سفید
سپند سفاسن سفرجل هندی
سفندیلیوس سقلیون سفلیس
سغیری سقش الکرم سفیداب
سفیداب برنجی سفیدخار
سفال سفیدخار سقمونیا

که باعث ضعف فعل اوست و در محرورین و ضعیف القلب و اطفال و ضعیف الاحشا و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم استعمال او نکنند اول است در سیم گرم و در آخر آن خشک و مسهل صفرا و لزوجات مخلوطه با آن و جاذب از اقاصی بدن و مقوی افعال هر مسهلی و بغایت سریع العمل و قاتل جنین و کرم معده و جاذب و محلل و منضج و مدر فضلات و جهت گزیدن عقرب شربا و ضمادا نافع و با شیر او تر بد چون با شیر بنوشند جهت قتل کرم معده و امعا مجرب و با لاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت مواد بلغمی نافع و زیاد او مضر دل و معده و امعا و جگر و مورث تشنگی و کرب و غم و رفع اشتها و زیاده از نیم درهم آن کشنده و ضماد او جهت بهق و برص و با روغن بادام جهت درد سر و با روغن زیتون جهت جراحات و با عسل جهت عرق النسا و با سرکه جهت قوبای و صداع و ضربان و با زهره گاو و در شیر مطبوخ چون بر حوالی ناف طلا کنند جهت اطلاق نمودن اطفال ضعیف الاحشا مثمر و بیخ او محرق و محلل و ضماد او جهت برص و درد مفاصل و تحلیل اورام نافع و ضماد برگ او در افعال ضعیف تر از بیخ او و قدر شربت جمیع اجزای او مخرج جنین و قاتل آن و قدر شربت از نیم دانگ تا دو دانگ دار برگش یک درهم و تخمش یک وزن نیم صبر زرد و نیم وزن او هلیله زرد و گویند لاغیه بدل اوست و چون سقمونیا را با گلاب و آب سماق و به ساییده قرص کنند بهمه جهت با غایت و خوردن دو مثقال بهی که در آن مجوف کرده مشوی کرده باشند با قدر نیمه جهت امراض صفراوی و رفع بهما مفید و بی مضرت است و از خواص اوست که چون ساییده او را در لحاف زیبق کرده در شسته و صمغ بر طه احتیاط بلیغ کنند او را عقد کنند و مجرب است

سقولوقندریا اسم یونانی حیوانی مثل عنکبوت و پاهای بسیار دارد و متأخرین او را ام اربع و اربعین و سقولوقندریا نامیده اند و از سموم است و طلای مطبوخ بحری آن در روغن زیتون سترده موی و جهت رفع حکه مجرب است **سقنقور** حیوانی است شبیه به برقه و دنباله او دراز و دست و پا دار و ابو القاسم عبد الرحمن تمیمی بیان فرموده اند که در بلاد هند شش بده کرده بقدر ذرع و زرع سوای دنباله و عرض یک ذرع و بیان نزدیک است ... و مؤلف شفاء الاسقام حضرت علاء مصری مخصوص بلد فیوم دیار مصر دانسته و اکثر اطبا بیان نموده اند که در بلاد و کنار نیل بحر قلزم و بلاد هند می باشد و جنس آبی او معروف بوده ماهی و جنس بری معروف بر نیل مطلق است و ماده او تخم در ریگ برای او پنهان کرده زیاده از بیست عدد متکون میگردد و پشت او ملون بزردی و سیاهی و نر او را دو قضیب باشد او را دو فرج می باشد و خصیه او شبیه بخصیه خروس

کرم امعا و معده مجرب

عقد زیبق مجرب

سقولوقندریا

سقنقور

رفع حکه مجرب

درجوف کمرگاه و در آب و سواحل تعیش میکنند و خواص شهوانی او در جنس نر موجود است که در بهار قبل از جفت شدن با ماده صید کرده باشند و شکم او را از حشا بغیر گرده پاک نموده با نمک انباشته باشند و در سایه خشک کرده و قوی ترین اجزای او در تقویت باه کمرگاه و ناف و منبت دنباله است و نمک او را نیز تاثیر عظیم میباشد تازه غیر نمک سود او در دوم گرم و تر و بغایت مسمن و نمک سود او در سیم گرم و در اول خشک و بغایت مبهی بحدیکه سبب شده نعوظ و ادرار منی بمرتبه حرکت رساند و اطفای آن کافور و تخم کاهو میکنند و جهت فالج و لقوه و نقرس و رعشه و خدر و کزاز و مفاصل نافع و مضر محرورین و مصلحش رب حامض و تخم کاهو و طبیخ عدس و معین فعل او عسل و شراب و نبیذ زبیب و تخم بنجنکشت و شربتش تا سه درهم و در مسکه صیدا و قضیب مجفف گاو کوهی است و جمعی خصیه ثعلب را بدل او دانسته اند و اهل انداز دو درهم نامس کوبید طلای حوف او با هلیله و آمله تغیر رنگ و ضع و برص میکنند **سقر** بسین و لصاد اسم عربی باشه و شاب خوانات و در قانون الادب لصاد آمده و طاهر آنچه بصاد است اسم باشه مینامند هند **سقنقر** سقنقورست **سقی و علا** اسم سریانی لسفایج است **سقرنوس** اسم یونانی عقرب است **سقرانیانوس** ولبرث است **سقردودیا** اسقردیون است **سقرطیون** اسم یونانی فعیل است **سقولوس** اسم یونانی خرنوب است **سقونیا** اسم یونانی صابون است **سقرمی** اسم ترکی زر ورد است **ساقو** اسم ترکی ملک البطم است **سقولجان** اسم ترکی خراطین است **سقرقوبرقی** اسم ترکی ماهی زهرج است **سقر** اسم ترکی بقر است **سکر** بفارسی شکر نامند و آن عصاره نباتات مثل نی و به تحریف که لبه از طبخ منعقد گردد و هرگاه با تصفیه باشد شکر احمر نامند و چون بار دیگر طبخ کرده دهنا کرده و در ظرفی ریزند که درد او جدا شود و صنفی تسلیمات است و چون طبخ دیگر داده در قالب صنوبری شکل ریزند او را فانید خوانند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند ابلوج خوانند و لقا را نیز قند مکرر گویند و هرگاه در قالب مستطیل ساوی الطرفین ریزند معروف بقلم است و چون طبخ دیگر داده در تشته ریزند موسوم به نبات قراری است و چون با آب طبخ داده با کفچه بسیار بر هم زنند تا منعقد گردد و او را طبرزد نامند و اکثر قسم صلب مکرر را مخصوص این اسم دانسته اند و آب نی شکر در اول گرم و در آخر تر و ملین طبع و حلق و سینه و رئه و جالی رطوبات آن و جهت سرفه و احتباس بول و حرقت آن نافع و مولد خون رطب و مورث نفخ و صمغ که مثل نمک بر نی شکر ظاهر میشود جهت جلای بصر و ناخنه نافع است و شکر سرخ در دوم گرم و در اول تر و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب

سقر

سقنقر

سقی و علا سقرنوس سقرانیانوس

سقردودیا سقرطیون سقولوس سقونیا

سقرمی ساقو سقولجان

سقرقوبرقی سقر سکر

قریب الاعتدال او بهترین اقسام است و حریف و هرچه صافتر باشد حرارتش کمتر است و هرچند کهنه شود حرارت و
خشکی زیاده و غالب است و انواع سکر مائی الغذا و سمن و جالی رطوبات لطیف و اعضا و تنقیه و مقوی ارواح
و قوی و جگر و محلل ریاح امعا و مبهی و سریع النفوذ و تلیین بدن و دافع بری و مولد خون صالح و باعث
استحکام اعصاب و استخوانها و رافع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع الاثر و با آب گرم و
روغن بادام جهت بحة الصوت و تسکین قولنج و با دو مثقال از روغن کنجد گرم بنوشند جهت رفع سده جوف و تنقیه
زنان صاحب نفاس نافع و جهت عسر البول مجرب و مداومت خوردن نبات در روزی بقدر یک اوقیه رافع سرفه و خشونت
آواز و خشونت سینه و دردآن و ارتعاش و خفقان که از کثرت جماع باشد و اکتحال او جهت جلای بصر و بیاض
چشم و لحم زاید با مروارید و سرگین سوسمار جهت سلاق و جرب مجرب و مالیدن نوع صلب او بر پلک چشم
رافع جرب و ضماد او با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهت قوبا و برص و تأثیر او قریب الفعل بود و ذرور او
جهت بردن گوشت جراحات و رویانیدن گوشت تازه و بخور اقسام او جهت رفع زکام و نجابت مقعد صاحبان سل
و اسهال و مغص و صفراوی مزاج و مولد خون صفراوی خصوصا در حین گرسنگی مفرط استعمال کنند و اقسام کهنه
او محرق خون و مفسد اخلاط و مصلحش بادام و شیر تازه و ترشیها و آب انارین و به و کاهو و امثال آن
و بدلش در تقویت باه و تلیین و ترتیب مثل او ترنجبین و در تسکین قولنج عسل و قدر شربتش تا سی درم است **سکر العشر**
شبنمی است که بر درخت عشر منعقد گردد و شبیه بپاره های نمک و سفید او را یمانی و سیاه او را حجازی نامند و ثمر
او مستی با کرم است و بهترین او یمانی است که او بلاد القد شیرین با قبض در آید و بعد از آن حبس نمی شود در اول
گرم و خشک و این بمنزله معتدل و الطف از شکر دانسته و حجازی او گرمتر از یمانی و اقسام او مفتح و منقی جگر و کاهو در
و ملین طبع و اعضای نفس و جهت درد سینه و سرفه و درد معده و جگر و گرده و مثانه و قرحه آنها و با شیر شتر جهت
استسقا و با شیر گوسفند جهت سعال بهتر از آنچه و هر قاوندی و مداومت آن با آب گرم تا یک ماه هر روز بقدر یک اوقیه جهت ربو
و ضیق النفس از مجربات شمرده اند و اکتحال او جهت قوة باصره و بیاض نافع و مفتح محرورین و مصلحش روغن بادام
و بدلش بعضی گویند شکر سعال و قدر شربتش یک اوقیه و قوتش تا هشت سال باقیست و مؤلف اختیارات
بدیعی تصریح نموده که این شکر سعال است و غلط او از جهت نبات او از اشجار بادیه و درختی است که از
قطع یکدرخت او زیاده از یک رطل شیر جمع میشود و درهم آن کشنده است بجراحت ششش و جگر و ضخامی
او بسیار و دراز و باریک و برگ او نرم و در بعضی مکان عریض و بقدر برگ ارغوان و شبیه بان و در بلاد گرمسیر

عسر البول مجرب

سلاق و جرب مجرب

باقی

باقی میشود و گلش بنفشه و بزرگ و در بعضی بلاد باریک و گلش مایل بزردی و شبیه بگل خزهره و ثمرش شبیه
بانجیر و بزرگ و در جوف آن شبیه به پرز حریر و پنبه و در غایت نرمی و از اعراب او به ازاء بالش ترتیب
میدهند و برگ و شاخ او در سیم گرم و خشک و طلای مطبوخ او در روغن زیتون جهت فالج و تشنج و خدر
و ذرور برگ خشک او جهت منع فروج خبیثه و آکله و رفع حرک و تجفیف قروح و بردن گوشت زیاد نافع و
دبغ شیره او را چون در حین تری و تازگی از هم باز کرده بر جراحات گذارند قاطع نزف الدم و جهت رویانیدن
گوشت مؤثر است و شیر او در چهارم گرم و خشک و سترنده موی جلود و در عمل مستعمل اهل حجارات
و قالع وانه بواسیر و رافع کلف و قوبا و مصلح ارواح صاعده و علم صاعقه است :: محمد ابن احمد ابن زکریا گوید که
در ظرف سفالی که شیر او را جمع کرده بودم و بعد از آن ظرف را اگر با آب گرم و اشنان شستند جمعی که از آن ظرف
خوردند همه هلاک شدند و قسمی این شجر را سمیت بحدی است که جلوس در سایه او کشنده است برگش
شبیه بلبلاب و مدور و قسمی را شبیه ببرگ درخت گز و گلش سفید و ثمرش مثل نخود و مایل بسرخی و
کیموس اش ثالث گوید که از این قسم شکر مسکر قند که با وجود شیرینی قدر دو مثقال او در سه روز قاتل
بوده و در خزاین ملوک حفظ اقسام سکر العشر از این جهت میشده **سکباج** غذاییست که با سرکه
ترتیب دهند و آن ملطف و مقطع و مبرد و قامع صفرا و مسکن غلیان خون و مضر نحیف البدن و علل
عصبانی و سوداوی و سرفه و سحج و ضعف معده و مثانه و رحم و قولنج و درد مفاصل و مضر و شارب
ادویه مسهله است و مصلحش حلویات و یا لوده و طریق ترتیب آن آنست که گوشت را که وسط را
کرده اگر مرغ باشد از بندها جدا کرده و نیم پخته سازند و پیاز و زردک و کشنیز را اخذ جوشش داده
روغن او را گرفته با آب سرد بشویند و با گوشت و ادویه و سرکه خوشبو و هر آنچه با عسل و شکر شیرین
داده قدری زعفران اضافه کنند **سکرجه** امین الدوله گوید نباتیست برگش شبیه ببرگ مورد
و در وسط آن خالی شبیه بچشم و حی العالم کبیر شباهتی دارد گرم و خشک و جهت جلای بصر نافع
و مسهل سودا است و مولف تذکره گوید که حب السواد است تعالی **سکبینج** معرب از فارسی است و
بیونانی ساغابینون نامند و آن صمغ نباتی است در شکل شبیه بکبار و بهترین صمغ او صاف بیرون
سرخ اندرون سفید است که با رطوبت ظاهر و در بوی ما بین حلتیت و قنه باشد و گویند قنه مسحوق
با او مغشوش و فرق میان ایشان رطوبت اوست و قوتش تا بیست سال باقیست و علما اند در سیم گرم و خشک

سکباج

سکرجه

سکبینج

وبعضی خشک اورا در دوم دانسته اند و مجفف و ملطف و جالی و محلل ریاح و اورام صلبه و مدر حیض و مسهل بلغم
غلیظ و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل و مسهل با اصفر و با قوت تریاقیه و مصلح ادویه مسهله و قاتل اقسام کرم
معده و جنین و مخرج آن و جهت امراض بلغمی و درد پهلو و سعال و درد سینه و استسقا و درد مفاصل و نقرس و
تبهای بلغمی و بردادی و صرع و فالج و صداع بارده و مغص و با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت
تقویت باه و ضماد او جهت جذب سلاء و جهت احتباس حیض و بخور او جهت اختناق رحم و صرع و اکتحال او جهت
نزول آب و ظلمت بصر نافع و مضر محرورین و مورث اورام باطنی و مضر مثانه مصلحش انیسون و مضر گرده و مصلح او
کثیرا و قدر شربتش تا یک درم و بدلش قنه و گویند در غیر رفع سموم تریاق بدل اوست **سک** عصاره املج است
و غیر اصلاح او مرکب است از مازو و عصاره غوره خرما که بلح گویند و آن نوعی از رامک است در دوم سرد
و خشک و حابس قی و طبع و مقوی ماسکه اعضا و قاطع عرق و درد کهنه نوره و بدبوی بدن و قدر شربتش تا دو
و بدلش رامک است **سک المسک** چون سک املج و غیر املج را با قدری مشک بیامیزند و باین اسم خوانند و چون
در نافه مشک گذاشته سمی بسک المسک است و چون نافه را در آب حل نمایند سک با آن آب بسرشند سک
الماء نامند و چون نافه را کوبیده با او بیامیزند سک الاکراش گویند و اقسام او مایل بگرمی و در افعال قریب
برامک است و قسمی از سک المسک را که از جمله طیوبات مولف شفاء الاسقام گفته که آن مقوی احشاء
و محلل و مفتح و مشهی و مفرح و جهت درد دل و مفاصل و اسهال و حیض نافع و طریق ساختن او
آنست که ده رطل آب غوره خرما را با سه رطل مازوی ساییده بجوش آورند تا قریب بانعقاد گردد و از آتش
بردارند و یک رطل از دو هر یک از سنبل الطیب و لسان العصافیر و بسباسه و برگ جوز بوا و قرنفل و قاقله
صغار و کبار و کبابه و عود هندی سی مثقال و دارچینی سه وقیه صندل زرد نیم رطل زعفران نیم درم صمغ
عربی یک رطل مشک اذفر ساییده با آب مذکور قریب الانعقاد ببرشند و قرص ساخته خشک کنند و قرصها
نرم ساییده باده درم سک غالیه و مسکنج و فرص سازند و استعمال نمایند **سکنجبین** مؤلف او بقراط است
و منافع کلیه او تفتیح و تقطیع و تلطیف غلیظ و تغلیظ رقیق و تسکین حدت خون و صفراست و مضر صاحبان
سعال و تنگی نفس و مصلحش با الشعیرات و بدلش جلاب و شربت نیلوفر است و اقسام او در ذکر اشربه است
بیان شده **سکرالعشر** اسم فارسی عنب الثعلب است **سکنبج** جبرای قیطوس است **سک آبه** اسم فارسی قضاعه است
سک دندان اسم فارسی لعلب الکلب است **سوکود** اسم ترکی خلاف است **سکال** اهل الدوله گویند قیصوس است

سکنجبین

سکرالعشر سکنبج سک آبه

سک دندان سوکود سکال

سلیخه پوست شاخهای درختیست مثل لولههای تنگ سوراخ و بیونانی اسلیوس نامند و مخصوص
هند و عمان است برگ درخت او شبیه ببرگ سوسن کبود و ساقش غلیظ و پوست او سطبر و بهفت
قسم میباشد یکی زرد و غلیظ و خوشبو دوم سرخ بلون بیخ مرجان و صفاکمی و خوشبو سیم سفید
مایل بزردی و برایحه چهارم مابین سرخی و سیاهی و رقیق پنجم رقیق کبود و در بو شبیه
بگل سرخ ششم شبیه بنفط و غیر براق هفتم رقیق و بسیار سیاه و بدبوی و گویند از درخت
دارچینی بهم میرسد و آن مستحیل بدارچینی میشود و بهترین او قسم اول و دویم و پنجم است که تندی
طعم و قبض باشد و تلخ نباشد و قوتش تا هفت سال باقی است و در آخر دوم گرم و خشک و لطیف
و ملطف و منضج و مسخن و مقطع و مفتح سدد و محلل و مقوی اعضا و مدر حیض و فضلات و مخرج جنین حیات و
جهت بو و سعال و درد حجاب و معده و رحم و منع نزلات و در کام و رفع سمیه ادویه زهرافعی و تبهای
نوبه رحمة بادره و تقویت و تنقیه رحم و خوشبو کردن آن و تحلیل ریاح نافع است شیاف اوتحرار و ضماد او
واکتحال او جلوس در طبیخ او و تدخین بخار او جهت بهم آوردن فم رحم بسیار با اثر است و مضر گرده و
مصلحش کثیرا و مضر امعا و مصلحش آب سپستان و کثیرا و بدلش دارچینی و قدر شربتش تا دو درم است
سلق بفارسی چغندر نامند آنچه در غایت سبزی و بزرگی برگ باشد سلق الاسود گویند و
آنچه زبره برگ و مایل بزردی و ساق و برگ باریک باشد سلق ابیض نامند مرکب القوا و
حرارتش در اول و بابورقیه و قوت قابضه و رطوبت مائیه و جالیه و محلل و مصفی خون و جابس
طبع و مائیه او ملین آن و قلیل الغذا و نفاخ و مفتح و مقطع بلغم و جهت عطشه و تحریک باه موافق
و بهترین اجزای او آب برگ و ساقهای برگ او بهتر از بیخ اوست و از طبیخ بورقیه او زایل میگردد
و خوردن او که با سرکه و خردل طبخ یافته باشد جهت رفع سده طحال بسیار با اثر و جهت سدد کبد
گرده و مثانه و امراض مقعده نافع و آب او با ادویه مسهله معین اخراج بلغم و جهت مفاصل و نقرس
نافع و سعوط آن جهت تنقیه فضول دماغی و با زهره کلنگ جهت لقوه و صداع و شقیقه و جمره علیظ از یرقان
او با روغن بادام جهت درد گوش و نطول طبیخ برگ و بیخ آن جهت خراز و نخاله سر و قمل و قضای گزگال
رشک نامند مفید و ضماد آب نیم گرم او با بوره ارمنی جهت نهج پشت پا و استسقا مجرب و حقنه آن
جهت اخراج ثفل و سحج مقعد و طلای برگ پخته او جهت سوختگی آتش و جوششها و باد سرخ و ضماد برگ

سلق

جهت بیرون آوردن ... یاس ...

خام او جهت بهق و داء الثعلب و خروج جفنه و سعفه و مفاصل و با عسل جهت توثا و ثآلیل و ماحها
جهت خوب کردن موی و با روغن بادام جهت تلیین اورام نافع و حمول او با خردل و اکتاره مسکن
قولنج و ریاح غلیظ و اکثار او محرق خون و مورث قولنج و مغص و موغثی و مصلحش کتیرا و با عسل
و استعمال خردل و انکامه **سلق الماء** حماض مائیست و مذکور شد **سلق بری و جبلی** قسمی از حماض
و در حماض مذکور شد **سلت** بفارسی جو برهنه نامند و ترابلا جو کشده هم گویند و آن دانه ایست
متوسط میان جو و گندم و شکل گندم مقشر میشود و سرخ و سفید میباشد در اول گرم و در دوم خشک
و قوی القبض و نان گرم او ملین طبع بغی و مولد خلط صالح و خون بکروز براو بگذرد و بعید الانهضام و مولد
نفخ و مضر معده و مصلحش رازیانه و جر سها است و مطبوخ او با شیر مسمن بدن و مولد سده گرده و هریره او با
روغن زیتون بسیار با جهت مالیخولیا و هذیان و تنقیه سینه و گرده و مثانه و رفع سرفه شدید و ضماد او
محلل اورام و رادع طحال و کلف و نمش و جلوس در طبیخ او مسکن درد بواسیر و آب پوست او منقی
بشره است **سلخ الحیه** پوست مار است که در بهار اندازد و بهترین او پوست نر است و آن غلیظ و سیاه
مایل بزردی و براق میباشد در آخر دوم گرم و در سیم خشک و بقدر یکدرهم او که با دو درهم آرد جو مانند نان
بخته باشد جهت بواسیر ظاهری و باطنی مجرب دانسته اند و بدستور یکدرهم او با سه عدد خرما که در سه روز
جهت خروج ثآلیل و سقوط آن مؤثر و با زجاج مکلس جهت ریزانیدن سنگ مثانه بغایت سریع الاثر است و
مضمضه سرکه نیم گرم که در آن جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان و لثه و قروح آن و قطور آن که در روغن
زیتون طبخ یافته باشد جهت درد گوش و رفع سیلان مواد و جهت جرب و دمعه و استرخای جفن و انتشار و
سلاق و تقویت باصره نافع و بخور او باعث گریختن هوام و مخرج جنین است بلکه جنین میت و مشیمه و در باعث
و مجفف قروح رطبه است و ضماد او با نشادر جهت بهق و برص و آثار و طلای سوخته او با روغن زیتون و
با شراب جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و مالیدن روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت شقاق
مقعد مفید و سبق او برورک زنان موجب تسهیل ولادت و خوردن او مظلم بصر و مصلحش کشنیز و قدر شربتش
تا یکدرهم است **سلدانیون** لغت یونانی است و در مصر سندیان نامند در تقلیت قریب برخت بید و درختش
شبیه برگ درخت عوسج و سرخ لون و گلش سرخ و تخمش مثل شاهدانه و با شیرینی و قبض در دوم
گرم و خشک و برگ و تخم او بهترین ادویه سموم حیوانی است خصوصاً افعی و جهت شقیقه و قصه ربو و حاف

لردن

سلخ الحیه

سلدانیون

گردن او از او نطول برگش محلل اورام است **سلحفات** بفارسی کشف نامند و سنگ پشت نامند
و ترکی تسباغه نامند حیوان معروف است بری و بحری و نهری میباشد گوشت او در دوم
گرم و در اول تر و بری او گرم و خشک مقوی باه و کمر و کباب او حابس حیض و با جند محلل ریاح
غلیظ و التیام دهنده فتق قریب العهد و ضمادش محلل اورام و خون بری او و شرب او جهت صرع و تشنج
نافع و چون با آرد جو و عسل حب سازند و بقدر فلفل صبح و شام بنوشند و جهت صرع بتعدیل و
طلای او جهت نقرس و ضماد کاسه سوخته او با روغن تخم مرغ و روغن کنجد جهت رویانیدن موی
مجرب و طلای سوخته او مجموع او که بحدی سفیدی رسیده باشد و با روغن گل و غیر آن جهت سرطان
متقرح بی‌نظیر و صحیح دوای در این امر است و با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق مقعد و سایر اعضا
و ذرور او جهت زخمهای عسر العلاج مفید و چون با خاکستر او عشر آن فلفل اضافه کرده با عسل سرشته
و صبح و شام یک ملعقه بنوشند جهت ربو و کوفتگی نفس مؤثر و طلای زهره او محلل خنازیر و دفع
خشه زنان و سقوط او جهت مصروع و اکتحال مجفف آن با عسل جهت نزول آب و بیاض و دمعه نافع
و نیم او بقدر فلفل با هریره های موافق در قطع سرفه مزمن اطفال مجرب و طلای آن با عرق
رازیانه جهت ورم انثیان بتعدیل و پیه آن جهت تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ او جهت فتق اطفال
و خوردن خون نوع بحری او جهت رفع سموم و بخور استخوان کتانه او جهت تبها و منع سحر و بر سر کشتی
ارکات نوق او جهت رفع سستی مباشرت زنان بغایت مؤثر است و گویند چون کشف را پشت
دفن کنند منع باریدن تگرگ در آن مکان کند و مجرب است و مضر امعا و مصلحش عسل و قدر شربتش
از سوخته او یکدرهم و از تخم او یک قیراط و از خون او سه قیراط است **سلوی** اکثر اطبا او را
سمانی دانسته اند و بغدادی غیر آن و از ظهور مآلی بیان نموده پای او دراز تر از سمانی و در رنگ
و پر و بال اندک شباهتی بسمانی دارد و ظاهر میشود که آنچه ترکی بلوه و در تنکابن لته نامند
عبارت از آن باشد چه او از جنس سمانی است که ترکی بلدرچین نامند و در مکان بید آید میباشد و
از کثرت باران بسیار و از عدم آن کم میباشد گرم و خشک و سریع الانحدار از معده و محرک باه
و مورث تشنگی و حکه و بثور و مصلحش ترشیها و روغنها و نجبه او بهتر از کباب است **سلاجم**
بول نر کوهی است که در سنگ لاخها منجمد میشود و در ولایت دیلم شوره از آن ترتیب میدهند و بسیار

سلحفات

سلوی

سلاجم

فوتیراز باره داست ودرآخر دوم گرم وخشک مستعمل صاف کرده سفید است وغیر صاف او سیاه
وشبیه بزفت خاک آلود وطریق تصفیه در دستورات مرقوم است مسهل اخلاط سوخته واشامیدن
یکدرهم اورا هر روز با سکنجبین تا چهل یوم باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگرچه بحد رگهای اطراف رسیده
باشند وطلای او جهة گشودن اورام ودمل ودر رفع آثار موثر است **سلیمانی** بفارسی دار اشکنه ودر مصر
دوا والنعث نامند واو مصنوع از زنبق وزیبق است وسم الفار است که از زیبق رطلی در هیج یکوقیه باشد
وتصعید بعد از سحق بلیغ کرده باشند ودر چهارم گرم وخشک واز سموم قتاله او رافع گوشت است زیاد
وخراج وخشکه ریشه زخمها وثآلیل وبواسیر ودردهای بلغمی وجمیع آثار است اما با وجع شدید که طاقت
نتوان آورد وبا صندل سفید جهة برص انسان ودواب مجرب وجهة پاک کردن وزخم طلا مستعمل زرگران دو
قیراط او کشنده است وطلای او با ده چندان او صابون رافع دردهای مزمنه بارده مجرب است **سلطان الجبل**
صریمة الجدی است **سلاجه** بجیم هندی مقل ازرق است **سلقور** معرب از سلوریس یونانیه است وان جری است **سیفوال**
اسم یونانی اسریج است **سلیس** عکوبست **سلم** تنو است **سلمه** قرظ است **سلیط** زیت است که گویند
عکبر است **سلقی** اسم یونانی نبات وردان است **سلیقون** قرة العین است **سلیخة الغوا** نوعی از سلیخه است **سلهاریس**
اسم هندی میوه سایلم است **سلوک** اسم ترکی علق است **سلسفاقیه** بیونانی نوشادر است **سماق** درخت او قریب
بدرخت انار وبرگش زغب دار ودندانه دار مثل ازره وسرخ ودانه های او بشکل عدس وخوشه او مثل
خوشه حبة الخضرا وطعمش ترش با قبض ومستعمل پوست دانه اوست وقوتش تا سه سال باقی است
در دوم سرد وخشک وجهة ان درسیم وبرودت برگش کمتر از دانه او ورادع ومقوی احشای
حاره وقابض ورافع صفرا وجهة قی وغشیان ونفث الدم وذرب واسهال مزمن ومنع رگ کسی (?)
صفرا بمعده وامعا وکثرت بول نافع ومکوب او با زیره جهة رفع قی عنیف مجرب ومهیج اشتها
وبا زرده تخم مرغ وتخم گشنیز قاطع اسهال ولحومی که با او پخته شود بدستور قابض وسائیده او
با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق وتحت وسفوف گردی که بر روی او دست جهة قطع سیلان
رحم ومسحوق او جهة تقویة لثه وقلاع خشه (?) وقطور خیسانیده او در گلاب وآب غوره ها با قدری کتیرا
جهة جرب ودمعه وسلاق وحکه ومنع بروز آبله درچشم وسیلان چرک گوش وبا آب جهة
ابتدا آمده ونطول آب طبیخ او مانع ورم ضربه ووثی وضماد او با آب جهة منع ورم قحف وسایر اعضا

وضماد او

باد غال

باد غال چوب بلوط جهة بواسیر مفید وچون اورا با چوب وبرگ وشاخها در آب بجوشانند تا
بقوام عسل رسد در جمیع افعال مثل حضض وجهة تحلیل اورام رخوه وقروح رطبه ونزف الدم
رحم وفساد لثه وقروح شهدیه وکلف ودواخس وورم چشم واعراض جفن نافع وطبیخ برگ او
سیاه کننده موی وحقنه بطبیخ او جهة قرحه امعا مفید وچون برگ آلو را مهرا کنند وآب او را منعقد سازند
در رادع وتبرید وقبض مثل اقاقیا است وطلای محلول او با آب بارتنگ جهة قروح خبیثه وسلس البول
واسترخای اعضا نافع وضماد برگش بر معده اطفال رافع اسهال ومقوی احشا است وبقدر مقعده (?)
دیگر بارد ومصلحش مصطکی وانیسون وشربتش پنج درهم وبدلش سرکه است وضع درخت سماق
شدید الیبس وبا اجزای حاره وبارده ورادع ومحلل است وجهة التصاق جراحات وصدعت (?) وتسکین
درد دندان واعراض جفن مفید ودر زوریش رافع بواسیر است **سماق الدباغین** گویند نوعی از
دباغی مازوی ریزه کوهی است وجمعی گویند برگ سماق است که دباغان جلود رقیقه را بان دباغت
میکنند در جمیع افعال مثل سماق وقبض او بیشتر است **سمسم** بفارسی کنجد گویند وبلغت هند جلجلان
وقوتش تا دو سال باقی است در اول گرم وتر ومفتح ومصلح او وزرا وخشونت حلق ومواد سوداوی
واخلاط سوخته وصالح الغذا وقلیل التغذیه وملین امعاء ومقعد ومسمن ومحلل اورام وخوردن او
با شراب جهة گزیدن افعی وبا مثل او شکر وخشخاش وعشر ان پنج ابیض ونصف او بادام که هر
روز از مجموع او یکوقیه استعمال نمایند جهة فربه کردن بدن مجرب ومولد منی کرده وشیره کوبیده او
با نبات جهة رفع سوزش معده ومری وترش شدن رطوبة معده سوداوی وقرص ولذع ادویه
مشروبه مجرب وخوردن ده درهم او با یکدرهم گردکان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب وضماد او محلل اورام
وملین جلد بدن ورافع آثار سیاهی ودوشم اخضر وسطبری عصب وسوختگی آتش وقولنج معاوی وقولون و
نطول او با آب برگ او باعث درازی موی وسیاهی آن ورفع خوشش (?) سوداوی سر وضماد مطبوخ
او با شراب جهة تحلیل درد چشم وضربان نافع وآب طبیخ کنجد با نخود بدرحیض وسقط جنین ودود و
آب طبیخ نقیع مویز ویکوقیه ونیم روغن کنجد ونصف اوقیه انیسون که ناشتا بنوشند جهة رفع خارش و
درشتی جلد وشقاق مجرب دانسته اند وبطی الهضم ومرخی اعضا ومورث بدبوئی دهان ومصلحش
عسل وبوداوی او قدر شربتش پنج درهم وبدلش تخم کتان است وروغن او را قوت تا نصف سال باقی است

دررده دوم گرم و در تفتیح و تسمین و تلیین و ترطیب و رفع احتراقات خلط و حرقة البول مثل اصل او و در رفع
ضیق النفس و سعال یابس و تشنج یابس و قرحه ریه قوی تر از کتیرا و در حرقة و [illegible] بهتر از کتیرا و مداومت
خوردن او جهت فربهی و رفع هزال مجرب و طلای او با سفیدی تخم مرغ محلل صلابات و اورام و باروغن
زیتون و زرده تخم مرغ رافع ورم چشم و با لعاب بزرقطونا جهت خشونات و خارش بدن و سوختگی آتش
و جراحتی که از نوره بهم رسد مجرب و جوشانیده او با فلفل سفیدی و مصطکی جهت گشودن سده گوش
مفید و بطی الهضم و دیر هضم و مضر سوداوی و مفسد دماغ ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا و مصلحش جوشانیده
اوست با اندک فلفل و خوردن آب لیمو و اسکنجبین و امثال آن بعد از آن و قدر شربتش تا ده درهم و بدلش روغن
بادام شیرین است سمقوطن بعضی حی العالم و برخی قنطوریون میدانند و اکثر گویند نباتیست صخری و سهلی و
صخری که در سنگلاخها میروید برگش صلب و شبیه برازیانه و شاخهای او صلب و سرهای شاخ مثل
سرهای نبات حاشا و با عطریه و طعمش با حلاوت و بیخش دراز و سطبر و [illegible] و مستعمل از او برگ و سرهای
شاخ است حار و با قوت قابضه و محلل و معرق و با سکنجبین [illegible] جهت فسخ عضل و عصب و با شراب جهت [illegible] امعاء و رفع
سیلان حیض و درد گرده و حصاره و مطبوخ او با ماء العسل جهت تنقیه فضول و با آب جهت نفث الدم و با آب سداب
جهت قتل امعاء و خادشش جهت فتق نافع و شربتش تا پنج درهم است و قسمی سهلی که در غیر سنگلاخ میروید قسمی
پراکنده و خشک و زغب دار و طولش تا دو ذرع است و برگش باریک و با طول و زغب دار و نزدیک بیکدیگر و
شبیه بزبان حیوانات و در کنجهای برگهای او برگهای ریزه که به برگ بزرگ ملاصق باشند و گلش زرد و چون برگ
و ساق او دست رسانند خارش احداث کند و ظاهر ریشه او سیاه و باطن سفید و با لزوجت و مستعمل ریشه است
و بعطریه و با شیرینی و چون گوشت را با او طبخ دهند پارهای آن با هم ملاصق گردد و در قوت شبیه بقسم اول و حرارتش
کمتر از آن و با رطوبت لطیفه و مقوی باه و در و منقال او جهت نفث الدم سینه و شدخ و قطع عضل و ضماد او جهت جراحات
تازه و اورام مقعد نافع است سمانی بترکی بلدرچین و در مازندران ورده و در دیلم وشتم نامند و از طیور
معروفه و غیر سلوی است و در آخر دوم گرم و خشک و گویند غذای اکثر او فربق است و احیانا [illegible] و گوشت او
کثیر الغذا مسمن بدن و مدر بول و مفتت حصات و مورث رقت قلب و [illegible] و مهیج باه زنان و تخم
او بهتر از کباب و اکثار او مورث صداع و کزاز و مصلحش روغن کنجد و بادام و سایر روغنها و آب انار و ضماد
کرده او جهت بستن هوام و لعوق زهره او با عسل هر روز بقدر حبه جهت صرع [illegible] و قطور خون او [illegible] الم گوش

و جالا آثار و بیاض چشم و سرکه او جهت کلف و نمش و پیشه او جهت فصاحت و تکلم اطفال قبل
از وقت و بخور او رافع تب هاست و ابن الدوله از خواص او بیان نموده که چون بکبد و سنام شتر
بتمامی بدستوری که چیزی از او طرح نشود تناول نمایند باعث شفای سگ دیوانه گزیده میشود
سمندر بپارسی گویند او حیوانیست که از آتش متضرر نشود چنانکه ماهی از آب و بقدر
عصفوری و آتشی رنگ و خوردن زهره او بقدر دانگی با آب نخود مطبوخ و با شیر تازه رافع
سموم مشروبه و اکتحال دماغ او با سرمه جهت نزول آب و حفظ بصر و طلای خون او مانع زیاده
شدن و فتح و متغیر رنگ اوست سمک بفارسی ماهی و ترکی بالغ نامند و اقسام او زیاده
از حد احصا است و بهترین او خراطی است که در آبهای سرد و خوشگوار سنگدار بعید المنبع صید
کنند فلس او بسیار کوچک حجم و ترک استخوان و شکمش سفید و پشت منقط بسیاهی با مختلط
بسیاهی مایل بسرخی باشد و در همان روز تناول نمایند و [illegible] و شبوط او را بهترین دانسته اند و در
ولایت ایران قزل آلا منقط بسرخی و اسلف که پشت او سبز و شکمش سفید است و شاه ماهی
که در بحیره طبرستان صید کنند بهتر از سایر اقسام است و انواع او بحسب کثافت و لطافت و کیفیت
استعمال و اختلاف زمان و مکان مختلف میباشد و بعضی از انواع او را گرم دانسته اند مثل جرجود
مارماهی و غیر آن و مراد از مطلق او اقسام لطیف اوست که دهف شده و تازه او که زیاده از یک روز
نگذشته باشد در دوم سرد و تر و کباب او بهتر از برشته در روغن است و لطیفترین اغذیه و صالح
الغذا و مرطب و مسکن محرورین و مصلح اخلاط حاره و تشنج و جهت نفث [illegible] و قرحه ریه و سل و یرقان
و دق و سرفه یابس و ضعف گرده و زحیر و مغص حار و کباب او با آب غوره و سماق جهت اسهال
حراری و دموی مجرب و تخم او در تقویت باه قوی الاثر است و جهت سعال و زحیر حار مفید و ضماد
شق کرده که هنوز حرکت داشته باشد جهت جذب مواد و نظاهر در رفع اخلاط دهن و صاحب سام و اورام
حاره بتعدیل و خوردن قدر کثیر او و نشستن در آب گرم و عسل و سکنجبین منقی فضول غلیظ و اخلاط فاسده
و جهت درد مفاصل و عرق النسا و بهق و آثار مجرب و زهره او و خصوصا زهره شبوط رافع بیاض
چشم است و مضر مبرودین و معده بلغمی و دماغ رطبه و عصب و مصلحش کشتن او با روغن خوردنش کنند
و با بادام خوردن زنجبیل پرورده و عسل و گلقند و صعتر و انکامه و اداونه حاره و بالانیسه [illegible] گوشت

تشنگی و رافع اذیّت سرکه و اکامه است و خوردن آب بعد از و نفاخات مفرد و اشامیدن با شراب
مفید و بدستور خوردن او با تخم جرجیر و لبنیات و گوشت خصوصاً لحوم بری نفاخ مصر نفاخ مورث
اعراض مزمنه است و اقسام کثیف و عظیم الجثه و آنچه چند روز از صید او گذشته مورث سدّه و احشا و
مواد خلط خام و نمکسود او که پانزده روز بران گذشته باشد مایل بگرمی و قاطع بلغم و مورث تشنگیها
و موافق مبرودین و آنچه مدتها بران گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسده و سوداوی سوخته و قدید
نمکسود او که سمارش نامند زبون ترین و کثیف ترین اقسام و محلل بلغم غلیظ و مقوی حمل معده و ضماد
سر عرق او جهت ورم مقعد و شقاق آن و گزیدن عقرب و سگ دیوانه و با روغنها جهت ورم صلابت
و طلای استخوان سوخته او جهت رفع نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک و مجفف
و دیر هضم و مقوی باسکه و مانع التهاب صفرا معده و مورث جرب و بثور سوداوی است
سمک صیدا نوعی از ماهیست که شبیه بوزغه کوچکی که خمیده که تمامی او بطرف راستی مایل است
و تن او باریک و دراز و سرش کوچک و دنباله اش دراز و زیر چک اسفل با خط و خال و در
چشمه قریه نول نزدیک شهر صیدای بلاد شام یافت میشود و بعد از ده یوم ماه شباط ماه رومی
میشود و تا باماده جمع شده و بهمان هیئت تا آخر ازده ماه مرتهانند و از ساکوش ایشان کفی مکول
میگردد و داخل آب میشود و انرا و دم جمع میکنند و یک حبه او با تخم یمرشت و مرغ مرغ در نفوذ
باه شدت نفوظ بحد هلاک میرساند و آن بمراتب قویتر از ماهی مذکور است و نیم درهم از نمکسود
سمک در غایت قوت و انعاظ جری باو غیر آن شده و گویند نر او در روگور و ماده در اناث این خاصیت
دارد و اکثر گویند در ماده او اثری نیست و آنچه از ریگ زارهای جوانب چشمه ها صید میکنند و سفید و بهیه
مذکوره است غیر صیدا است و این اثرها او نیست سمن بفتح اول و سکون ثانی بفارسی روغن نامند
و بهترین او روغن گاو است و گوسفند و تر است و تازه او را زبد نامند و گفته شد و روغن گاو لطیف تر از سایر و مجموع
آن در آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه شود حرارتش زیاده و رطوبت کم میشود و دو ساله را خشکی بدرجه اول
میرسد در افعال قویتر از زبد و محلل و منضج و مقاوم سموم و مانع رسیدن اثر سم افعی نبل و ملین جلد
و منقی بشره و فضول دماغی و سینه و مس مدن و رافع یبوست خیشوم و حلق و جهت سرفه و یرقان و طحال و
حصات و یک اوقیه او با نیم اوقیه شکر جهت عسر بول مجرب و با آب گرم خوردن و قی کردن جهت سموم مشروب

و حقنه او با خاکستر جهت قرحه امعا و حول با بیه مرغ منقی رحم و قاطع بواسیر و شقاق و نزف الدم
و سعوط آن جهت خناق و شقاق رو و آب و طلای مکرر او محلل اورام و مانع بهم آمدن دهن زخمها
و کهنه او با حنا جهت جرب بدیل و اکتحال او با آب عنب الثعلب جهت خراب چشم با سیر کوفتن جهت درد
مفاصل بغایت مؤثر است و مضر علتهای رطوبتی و مولد صفرا در محرورین و مرخی معده ضعیف و بلغمی
مزاج و مصلحش ناخمه و معلحش در محرور ترشیها و در مبرود جوارشات و قدر شربتش در تداوی تا ده
وقیه سمور حیوانیست شبیه بدلقی و از آن سیاه تر و در جمیع افعال قویتر از آن و پوشیدن پوست
او مقوی باه مرطوبین و گرم تر از سایر جلود و موی سوخته او مجفف قروح و ضماد پیه او منضج کرده
و سینه است سمین بفارسی جربه و فربهی است که بر ظاهر گوشت و روده و غیر آن باشد از شحم
رطب و قریب الفعل است با روغن تازه سریع الهضم و ملین طبع و اعضا و سریع الاستحاله بصفرا است
و در صفراوین و در مفرّث و در مصلحات مانند روغن تازه است سمیرا صاحب تحفه گوید قسمی از ماهی
زهرج است و در دیار ربیعه موجود و شبیه بکاسنی و بقدر قامتی و برگش در غایت سبزی و غیره
بنجش بقدر کرماریج و سم حیوانات است و ابن تلمیذ گوید در میان خوزها بهم میرسد و خوشه
او شبیه تقاس و سم حیوانات بغایت گرم و در اخذه مواد بارده مستعمل است سماریس
اسم آملیلان است بشور است سمار بلغت مصر اسم اسل است سمر درخت ام غیلان است سمهونه و سمهون
حب السمنه است سمق بضم اول مرزنجوش و بفتح اول یاسمین است سم الحمار دفلی است سم السمک ماهی
زهرج است سم الفار شک است سم اسم نوعی از سدر به ثمر است سمسم بری جبلا هنک است سمور یول
کرفس است سمک البحور شیخ البحر است سمنو اسم فارسی سند است اسمینغنس نوعی از غشر است
کرسایه قاتل است سماوس اسم یونانی اثمد است سمیقا اسم بربانا سیدرطیس است سماروغ
نوعی از فطر است سمکة الترس و سمک التول سمکت صیدا است سماقبل سماغ الدباغین است سمن
اسم فارسی شیر است سمر بضم اول اسم فارسی ظلف است سموک اسم ترکی عظم است
سمنه رهبن اسم هندی زید البحر است سنا گیاهی است ربیعی ساقش باریک و شبیه بگیاه
حنا و گلش مایل بکبودی و دانه او پهن مدرازی و کجی و در علاف شبیه بشکل گرده و حجازی
او را برگ بزرگتر و گلش زرد و برگ او مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقی و در آخر دوم

سمک صیدا

سمن

سماریس

گرم و در اول خشک و مسهل بلغم و سوداوی و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید الغوص بعمق بدن
و مقوی آن و جالی جلد و جهت مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه و درد
پهلوی و شرب مطبوخ آن و جهت رشتل آن روغن زیتون که بنصف رسد جهت درد کمر و درد کهن
و بواسیر مفید و ضماد مطبوخ او در سرکه که بحدی که قوام بهم رساند جهت حکه و جرب و کلف و بهق
و اندمال زخم کهنه و منع ریختن موی و با خاصه سیاه کردن آن مو اثر است و آب مطبوخ او تنها از جرم
آن و یکمثقال از مسحوق او با عسل که در شش روز تا یکهفته هر روز بیاشامند جهت مفاصل و امثال او
مجرب است و مورث کرب و مغص و غشیان و مصلحش پاک کردن از چوب و شاخ و آلودن روغن بادام
و با هلیله زرد و انیسون و بنفشه و آب میوه ها استعمال نمودن و قدر شربتش از جرم او دو درهم تا سه درهم
و از مطبوخ تا ده درهم و بدلش مثل او تربد و نصف آن هلیله زرد و ربع آن بنفشه است سنبل
بمعنی خوشه است و معروف الطباث مثل سنبل هندی و سنبل رومی و سنبل جبلی است و بیونانی ناردین
نامند و در مطلق او مراد سنبل هندی است و آن گیاهی است بی ثمر و بیگل و شبیه بدنباله سمور و طول
آن باریکتر و مدرازی انگشتی و سیاه و مایل بزردی و خوشبوی و بیخش صلب و از هند خیزد و قوتش تا سه
سال باقی است در دوم گرم و خشک و مفتح و مقوی فم معده و جگر بارده و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات
معده و سینه و فضول دماغی و مانع انصباب ماده بامعا و معده و دافع لذع آن و مغثی حصات و حابس
طبع و جهت یرقان و بواسیر و سرفه و درد سپرز و سینه و تحلیل نفخ و استسقا و اورام باطنی و با افسنتین و
صندل بغایت مشتهی و مقوی معده و با آب سرد جهت غشیان و خفقان و ضمادش قاطع عرق و باعث
خوشبوی بدن و کتحال او با آب کشنیز جهت حمره چشم و تقویت باصره و رویانیدن مژگان و با عفص جهت
دمعه مجرب و فرزجه و جلوس در طبیخ او جهت تنقیه رحم و گشودن حیض و ذرور او جهت التیام جراحات و
طلای مطبوخ او در خمر جهت سیاه کردن و دراز کردن موی مو اثر و مضر گرده و مصلحش کتیرا و شربتش تا یکمثقال
و بدلش او خمر و شراب او که رطلی را در یازده رطل انگور بجوشانند تا بنصف رسد و سه هفته در آفتاب
بگذارند و در جمیع افعال مذکوره اثرش قوی تر است سنبل رومی بیخ و ساقی است کل دارد و
خوشبو و با صلابت و در شکل شبیه اهی بسنبل الطیب و زرد و حرارتش زیاده از آن و قبض آن کمتر و
در افعال ضعیف تر است و مدر بول و با تریاقیه و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و دافع درد مثانه

دارده

و کرده و شراب او نیم من را در سی رطل آب انگور انداخته بعد از دو ماه صاف کنند و روزی
بیست مثقال از آن با شصت مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده گرده و معده و جگر و در ادرار
و عسر بول بغایت مفید است و روغنی که از سنبل هندی و سنبل رومی و ترتیب دهند مسمی بروغن
ناردین و از سنبل هندی قوی تر از سنبل اغلیطی است و سانج او را بطریق سایر ادهان میسازند
و آن ملطف و محلل و جهت جمیع امراض بارده اعضای ظاهری و باطنی نافع و قدر شربتش تا یکوقیه است
سنبل جبلی بفارسی ریشه والا گویند و مؤلف تذکره گوید که آن موامیت و بغدادی غیر او دانسته و
گوید برگ نبات او شبیه برگ قرصعنه و شاخهای او مثل شاخ آن و از آن کوچکتر و بیخ او در ساق
و بیخش زیاده بر ده عدد و دراز و بیرون او مایل بسیاهی و اندرون او سفید و خوشبوی و بی ثمر
و بیگل است قریب القوه بسنبل و مقوی اعضا خصوصا معده و جگر و مقوی ماسکه و محلل ریاح و
نفخ و رافع استسقا و قی بلغمی و شراب او در منافع مثل شراب سنبل است و قدر شربتش تا
یکمثقال سنبل فارسی شامل پرسیاوشان است و قسمی از ریاحین است که با نرگس میروید و در
غایت خوشبوی و برگش و پیازش قریب ببرگ و پیاز نرگس و گلش بنفش و بعضی سفید نیز و گلها
بشکل یاسمین و در هر ساق چندین عدد بر بالای یکدیگر در افعال قریب بنرگس و پیاز او ضعیف
تر از پیاز نرگس است سنبل اقلیطی سنبل رومی است سنبل الاسد انطاکی گوید آن سنبل جبلی و آن هو است سنبل البر
شامل عرق و اسارون است سنبل اردانی سنبل جبلی است سنبل الطیب سنبل البحر سنبل هندی است سنبل الکلب ثمر درداراست
و گویند شکوفه لسان العصافیر است سنکبویه اسم فارسی است معرب او بجیم بجای کاف است
او دانه ایست درازتر از دانه انگور و بغایت صلب شبیه بسنگ و گویند از فارس خیزد و در تذکره
عدس دانه سپستان و در بعضی کتب و شفاء الاسقام انقی تصریح نموده اند در سیم گرم و خشک
و طلای او با سرکه جهت برص و آثار مفید و خوردن او جایز نیست سندروس سندروس سنگی
که از سواحل خیزد و گویند صمغ درخت است و محمد ابن ذکریا گوید که در وسط بحر هند چشمه ایست گرم
آب او مثل عسل غلیظ و در میان آب دریا بجوشد و چون بر روی آب آمده سرد و منعقد میگردد
و مخصوص هند است و او شبیه بکهربا و از آن سست تر و سرخ تر و با اندک تلخی بخلاف کهربا و آن سه
قسم میباشد زرد و باطن سرخ و براق و یکی مایل بکبودی و سست و دیگری سیاه و سنگ و صلب

و قسم اول بهتر است و خوب او مثل کاه ربا ربانیده کاه است قوتش تا مدت دو سال باقی و اراده
جلیل القدر و در دوم گرم و در اول سیم خشک و مجفف رطوبات دماغی و سایر اعضا و قاطع
بلغم و امعا و مدر بول و حیض و حابس نزف الدم جمیع اعضا و نفث الدم و قاتل کرم معده و اسهال
و موی و جهت استرخای عصب و نواسیر و خفقان و ربو و ضیق النفس بلغمی و تب نایبه و اسهال قرص و سیرز
و مداومت او با سکنجبین جهت رفع زهیر مجرب و مانع عرق و حافظ قوت زور کران و سقط جنین و بخور
او با شکر جهت زکام و نواسیر و سنون او جهت درد دندان و حرکت آن و قروح لثه و قطور او جهت درد گوش
و کرانه و سامعه و اکتحال او جهت بیاض و قرحه و جلاء او و آثار و ثلاق مجرب و ذرور او جهت التیام جراحات
و جوشانیدن او با روغن بادام بحدی که بقوام آید جهت شقاق هر عضوی مجرب دانسته اند و با شکر و با
کبریت و قطران جهت قوبا مجرب مفر گرده و مصلحش صمغ عربی و شربتش یکدرهم و بدلش مثل و نصف
او کهربا و ربع او سارنج است و روغن او که معروف بدهن الصواب است جهت قوبا و رفع آثار
و التیام جراحات و اورام مقعد و نواصیر و غیره و جرب کهنه بی عدیل است و طریق اخذ آن که کهربا را
سابیده با روغن زیتون با تخم مرغ و روغن تخم کتان با آتش نرم در عرق دو دفعه بقوام آورند و باید که
رایحه او بحد برسند که مسقط جنین بلکه قاتل حامل است سندریطیس اسم یونانی و بمعنی شبیه الحدید است
و بسریانی سمیقا گویند و آن گیاهیست ربیعی قسمی را برگش شبیه ببرگ بلوط و خشن و شاخهای مربع و بقدر
شبری و در اطراف او چیزی گردی سرخ تخم سیاه و منبت او سنگلاخها است و قسمی را شاخها بقدر دو
ذرع و برگش شبیه ببرگ سرخس و کثیر العدد و از دو جانب او شاخ روییده و در انتهای شعبهای دراز باریک
و در اطراف آن اشیاء مستدیر گردی و در آن تخم شبیه بتخم چغندر و در آن مدورتر و صلب و قسمی را منبت و تب
تاکستان و برگش بزرگ و شبیه ببرگ گشنیز و شاخها بقدر شبری و مایل بسفیدی و با اندک سرخی و گلش
بسیار سرخ و در سرو تخمش باریک و تیره رنگ مایل بسرخی در دوم سرد و در سیم خشک و قسم آخر قوی تر
از اقسام او و همه آن قاطع نزف الدم و قابض و جهت التیام قروح و رفع اورام و خنازیر شدید الاثر و ضماد
شرب او جهت قرحه امعا و اسهال نافع است سنباذج بفارسی سنگ سنباده گویند مستعمل حکاکان است
و نوعی از حجر الماس و ثقیل الوزن و براق و گویا ریگ مجتمع منجمد و با تکلس است و بهترین او نرم و صلب و ثقیل مایل
بسبزیست در دوم سرد و خشک و سوخته او در قطع نزف الدم و التیام قروح کهنه بغایت قوی الاثر است

و ضمادش محلل اورام و مسکن التهاب و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با موم جهت نواسیر و سنون او
جهت دندان و حک او جلا معادن و چون در آب سابیده مرجان را با او جلا دهند بسیار بررونق آورد
و مضر عصب و مصلحش عفونات و خوردن او جایز نیست حیوانیست از موش صحرایی بزرگتر
و دنباله او کوتاه و پر موی و سیاه و زیر شکم او سفید و با قدری خاکستری و در جنگل های اشکول مانند و دارند
اشنیک مانند و در درختها جای میدارد در اول گرم و در دوم تر و گوشت او مسکن حرارت و جهت درد
سینه و سرفه و قرحه ریه نافع و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام و پوشیدن پوست او معدل مزاج
و رافع درد عصب و موی او جهت التیام جراحات و قطع خون و با عسل جهت ردع اورام مفید است
سعوز بفارسی گربه دشتی گویند مانند اهلی و وحشی می‌باشد و اهلی در دوم گرم و در رطوبت او غالب و
پوشیدن پوست او مسخن بدن و گوشت او موافق صاحبان نقرس و فتق و طلای او محرق او بتمامه خاکستر
شود با سرکه جهت شفای انگشت ان دبای بی عدیل است و سرگین او شدید الحراره و طلای او با روغن
گل سرخ در روز نوبه جهت تب غب و حمول و بخور او مسقط مشیمه و جنین و گوشت او موجب هزال و سل
و مهره بارس گویند که مغز سر او را با آب چرچیر سابیده جهت تقطیر بول و درد گرده و سقوط زهره گربه سیاه با روغن
زنبق جهت نقوه و سیاه کردن موی سفید موثر است و از سلوسعوط خصیه او را جهت جزام نافع دانسته و نوع
وحشی او بزرگتر از اهلی و زجاجی رنگ و در جمیع افعال قوی تر از او و در دوم گرم و خشک و بخور مغز سر او را
جهت سقوط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ او جهت درد کمر و نقرس نایاب بر ما و روا الکفتار است
سکبوسه بیونانی اورا و رجا نامند از اغذیه معروفه و مقوی اعصاب و مهیج اشتها و مسمن بدن است طبیخ
و مولد سده و ریاح و ثقیل و کثیر الغذا و مصلحش سکنجبین است و طریق ترتیب او آنست که آرد گندم را با روغن
خمیر کرده بهم کنند و گوشت قیمه کرده را با پیاز و ادویه حاره در آن پیچیده و در روغن سرخ یا در تنور طبخ دهند
سنذیان بلغت شام درخت بلوط و بلغت مصر سلدانیون است سنا الفیس عنونست سنا بر بلغت مصر اطلاق است
سبنوسه بهندی کمون است سنقوره شقراقست سنجیفوس معطکی است سنط قرط است سنیس شونیز است
سنیانالارض فراسیون است سندوقس سرنج است سس اسم یونانی متو است سنام الجمل کوهان شتر است
سینا بلغت مصر سمک لسان البحر است سنونو بلغت مصر خطافست سنکیا بلغت هندی قسمی از بیش است
سنف بلغت هندی رازیانه است سینف اسم هندی زنجبیل است سنتی بهندی ارنب است سنبه

سنبه هندی ابار است سنبهی ترشان اسم هندی عود است سنکرد اسم هندی غار است سنبهالو
هندی اسلی است سنبل کاجر هندی بیخ سنبل است سنک هندی شاخ حیوانات است سنجی کهار هندی
قلی است سنبل کهار هندی سم الفار است سنک اسری هندی طرطبای قلم است سنبل هندی شیطرج است
سنگ کار اسم فارسی حجر المس است سندی شرابیست که از درخت نارجیل بهم میرسد و در نارجیل
مذکور است سنگ مغنی اسم فارسی و باصطلاح شیشه گران مغنیسیا است سنکلج اسم فارسی حبشی است
سنگ چقاق اسم فارسی و ترکی حجر النار است سنگ پشم اسم فارسی حجر حبشی است سنگ زهره اسم فارسی ...
سنگ قم اسم فارسی حجر القاع است سنباده اسم فارسی سنباذج است سنکل بلغت ... و دای
رطب است و سنجد تلخ نیز گویند و بهندی بکاین است سنجد اسم فارسی غبیرا است سنجد کوفی بادنجان است
است سنگدان مرغ اسم فارسی قانصه است سنگ پشت اسم فارسی سلحفات است سن الکلب سیسمانی است سورنجان
بجنست شبیه بسیر صحرائی و مایل باستداره و پوست او مایل بسرخی و اندرون سفید و شیرین طعم و بسیار رطوبت
و خشک و باصلابت و قسم باطل سیاه و باطنی سرخ از سمومات و برگش قریب ببرگ گراث و از
آن قوی تر و سه قسم بقدر شبری و گلش زرد و بفارسی شنبلید نامند شبیه بزنبق کوچک و سیاه او را اکه دیگر
سرخ مایل باشد و منبت او کوهها و در سیم گرم و در دوم خشک و قوتش تا سه سال باقی و مسهل اخلاط بلغم و
قاطع آن خصوصا از مفاصل و منفتح سده و جاذب اخلاط رقیق از عمق بدن و رافع یرقان و سپرز و با جبن
جهت عرق النسا مجرب دانسته اند و با زنجبیل و فلفل بغایت مقوی و جهت مفاصل بسیار مفید و ضماد او با
زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام مجرب و حمول او با روغن کهنه گوسفند جهت بواسیر
مجرب و دو رور او مجفف زخمها و خوردن نیم درهم او با شیر تازه و خایند تا سه روز بغایت محرک باه است
و سورنجان بسیار مضر معده و مورث مغص و مضعف جگر است و مصلحش کتیرا و شکر و زعفران و قدر شربت از مغشوش
او یک درهم و با او و نیم درهم و بدلش مستعجل است و لون او زنجبیل و فلفل مقوی فعل او نمید و بوئیدن
گل او مفتح سده دماغی و محلل ریاح و در دوسر بارد است سوس در اصفهان مشرد نامند و ترکان شیرین بیان
گویند و در اکثر بلاد موجود و معروف است و بیخ او غیر مستعمل و بیخ شیرین مایل بتلخی آن مستعمل و قوتش
تا ده سال باقی است و باید پوست سیاه او را جدا کرده استعمال نمایند و بعضی تصریح نموده اند که مار او را
دوست میدارد و خوردن او را با او میمالند جهت انسلاخ جلد و تسمین بدن و تقویت بصر و بیخ او در اول گرم و مایل بخشکی

و منفتح اخلاط

سپستان / سنبهالو / سنگ کاجر / سنجی کهار / سنبل کهار / سنگ اسری / سنبل / سنگ کار / سندی / سنگ مغنی / سنکلج / سنگ چقاق / سنگ پشم / سنگ قم / سنباده / سنکل / سنجد / سنجد کوفی / سنگدان مرغ / سنگ پشت / سن الکلب / سورنجان

جهت عرق النسا مجرب

سوس

و منفتح اخلاط غلیظ و مرکب و مسکن تشنگی و مدر حیض و مستهل رطوبات و غاسل اعضاء باطنی و
مقوی اعصاب و محلل و جهت اقسام سعال و ربو و تنقیه سینه و شش و جگر و التهاب معده
و سوزش و خشونت سینه و حلق و امراض دماغی و عصبانی و تبهای کهنه و بواسیر و امراض سپرز
نافع و قی کردن با طبیخ او مخرج رطوبات و اگر چیزی از او باقی مانده بقی دفع نشود و باسهال او را
خارج میکند و هرگاه مداومت خوردن آن بقدر یکدرهم با مثل آن شکر در زمانه از اول حمل تا اول
سرطان نمایند در تمام سال علتی طاری نگشته موجب جلای بصر و رفع شقیقه و صداع مزمن و تبهای کهنه
و اکتحال او جالی بیاض و زمار و برگ تازه او در رفع بدبوی میان انگشتان پا و زیر بغل مجرب و ابن ماسویه
گوید که چوب او گرم و خشک تر از سایر اجزاء اوست و با قوت قابضه و محلل است و شیبار زون را
عبارت از او دانسته و امین الدوله نیز گوید با او متفق است و محمد ابن احمد گوید تخم سوس قوی تر از
سایر اجزاست و یوحنا بن سرابیون معتقد آن و داخل معاجین کرده و گوید مخصوص بصره و نواحی
فارس است و از سوس اماکن دیگر تخم بهم نمیرسد و گویند اصل سوس مضر گرده و سپرز است مصلح
اول کثیرا و عناب است و نانخواه گل سرخ و شربتش تا پنج درهم و بدلش نصف او ترید و ثمن او زنجبیل است
در تب سوس که آب مطبوخ بیخ بنفشه او را که به انعقاد رجوع نماید دو باشند و در جمیع افعال بهتر از
از آن و رافع ضرر مسهلات و لذیذ ادویه است سولان بلغت یونانی نجیبیت سرخ و شکل کرم و
از روم و صقالبه خیزد در چهارم گرم و خشک و محرق جلد و سم قاتل و سعوط او جهت لقوه و کلف
او با روغنها جهت تحلیل اورام بارده و رفع ریاح و اکتحال او جهت بیاض غلیظ نافع است سوسن معرب
از سوسنا سریانیست بری و بستانی و هر یک از آن سفید و کبود و میباشد و پنج اقسام او معتقد و باید ذکر
و طولانی و سفید و خوشبو و شبیه ببوی بنفشه و لهذا عوام او را بیخ بنفشه نامند و گل سوسن سفید و با عطر
قوی و غیر سوس آزاد است چه آن اسم فارسی زنبق است و اشتباه جماعت از عدم فرق اقسام اوست
و ایرسا بیخ قسمی از سوسن کبود بری و جبلی است گلش بسیار کوچکتر از سوسن کبود بستانی و بیخش بکوه
و بهی و دراز و بزرگ و در حرف الف مذکور شد و قوت اقسام سوسن مرکب از حرارت محلله و
ارضیه لطیفه و قوت مجففه و قابضه است و مدر حیض و در جمیع افعال مثل امراض رحم و اندمال زخمها و
رفع چرک آن و بواسیر و درد جگر و امراض سینه و سپرز و خنازیر ضعیف تر از ایرسا و ضماد او

سولان

سوسن

با سرکه دارد جهت ورم و اندمال زخمها و رفع چرک آن و بوی آن نیز و درد جگر و اوجاع سینه و سپرز حار اثنتین و رایحه او محلل ریاح دماغی و محرک باه و شهوت زنان و در تریج قریب زعفران و عقاره او که با خس و سرکه و عسل در ظرف مس که به قدر جوش بنده باشند حابله و مجفف بیلدع و جهت جراحت اطراف عضل نافع و روغن او مثل روغن ایرسا است و در جمیع افعال و خوردن جهت قولنج الملاوس سوداوی و جهت اوجاع رحم و درد عصب شرباً و ضماداً مفید و خاییدن بیخ او جهت رفع بوی خمر و ضماد برگ او و خوردن تخم او جهت گزیدن هوام نافع و قدر شربتش از جرم او تا دو مثقال و از روغن و از مطبوخ او تا یکوقیه و قسمی از سوسن که در تحت درختان میروید گلش زرد و کوچک و بیخش سطبری انگشتی و خوشبو با تلخیت قوی تر از سوسن سفید و کبود و ضعیف تر از ایرسا و گلش گرم تر از همه و ضماد مطبوخ او با شراب محلل اورام بلغمی و جهت درد دندان نافع است و بغدادی گویند که این قسم عدس الماء است سویق اسم عربی آرد جمیع ماکولات است و بعرف اطبا آرد او را ان بوداده است و شرط دانسته اند که بعد از بو دادن حبوبات یکبار با آب گرم و یکبار با آب سرد بشویند و انگاه آرد کنند و سویق جو و گندم جهت تسکین و التهاب تشنگی و تبهای حار و امراض اطفال نافع و سویق جو در تبرید و تجفیف و تسکین حرارت و سویق گندم در تبرید و ترطیب اقوی است و نفخ دیر هضم و مولد نفخ و مصلحش فانید و عسل و رازیانه و امثال آن و روغن گردکان و سویق شعیر با آب انار جهت صفراوی و صداعیکه از تیزی احتراق در طوبت معده باشد مفید و با شیر تازه و درد معی گرم جهت سحج عظیم و التقاضای بسیار کهنه و اطلاق و قی و اسهال و تقویت بدن ایشان نهایت مواثر است و سویق میوه ها آنچه خشک کرده و بو داده سحق کنند جهت اسهال و حرارت و غلیان خون و سویق کنار و انار و سیب ترش و به ترش حابس طبع و مسکن حرارتند سویقیه مولف تذکره گوید شرابیست که برنج را کوبیده و نیم پخته بجوش نند تا بسیار غلیظ شود و با شیره مویز یا عسل یا شکر و انداکی آب او را روان سازند و دارچینی و قرنفل و بسباسه اضافه نموده دو روز تا پنج روز در ظرف گرده مکرر بهم زنند و استعمال نمایند و از جو و گندم و نان خشک نیز بترتیب مذکور میسازند و بهترین همه از برنج و عسل است در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم خام از سینه و شش و مفتح سده جگر و سپرز و مشهی و هاضم و جهت برقان و استسقا و عسر بول نافع و مقدح و مبخر و مصدع و معمول از ورزه محرق الطلاق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده وا رکنند و مولد قولنج و مصلحش سکنجبین سوفال ابوجریح گوید که آن شکوفه و پوستهای غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است گرم و خشک و با حدت و با علاوت و جهت درد مفاصل بارده نافع است سواد الهند والهند

سویقیه

سوفال

سواد الهند والهند سو

کتبه الکتب

گشت برگشت است سوری زاج سرخ است سوریج مولف از شوره فارسی دان یا دود است سوربیون شیخ ارمنی که بید شیخ ارمنی است سوربارد بارشک است سود انیاتیر غلیت که بفارسی دار گوید و بعربی صرو نامند گوشت او مشهی و مضر و مانع است سواد الکحام سا و او ارشت سواد القضاة عصفر است سواسن حرمانه است سوقوطان ابرون است سوتخس هندبای بری است سوسن جبلی شامل را اس و ایرسا و هر یک قسمی از آن مانند سوسن احمر رلبوت است سوسن بری شامل ایرساد سوسن زرد و دلبوث است سوسن زباد اسم فارسی زنبق است سوطلس اسم یونانی سنلی است سوفافون دجو ما جیرس اسم یونانی اسفناج است سوقی اسم یونانی تیلی است سوسنبر سیسنبر است سورقطون خصی الثعلب سورسان سولان است سودریقون اسم یونانی قسمی از توتیا است سورنجان هندی جلیب است سوسمار اسم فارسی ضب است سنود اسم ترکی لبن است سنوغان اسم ترکی بصل است سونه بهندی ذهب است سونامولا بهندی با بونج است سون دهی بهندی اذخر است سوی بهندی شبت است سوی بهندی خنزیر است سورجلی بهندی ولغیس است سهاکه بهندی تنکار است سهکی بهندی بهمن احمر است سهرین دارچینی است سهجه بهندی فلفل سفید است سیساليوس بفارسی کاشم رومی نامند نباتیست و چهار قسم میباشد یکی شبیه برازیانه و از آن قویتر و قبه او شبیه بقبه شبت و ثمرش از ثمر انجدان که کوچکتر باشد و درازتر و تند طعم و بیخش زیاده بر شبری و با عطریه و بیخ این قسم را نعال قویتر از سایر اجزا او دیگری شبیه ببرگ زیتون و درشت تر و ساقش درازتر از دو قسم اول و قبه او بزرگتر و ثمرش عریض و بزرگ مقدار و فربه و خوشبو و قوتش از قسم اول قویتر و از تا نه ضعیف تر دیگر را نبات شبیه بانجدان و ثمرش سفید تر از آن برو دارد و قریب بانکه در طبقه باشد و با عطریت و تندی و خوش مقشر کنند از آن تخم درازتر از برازیانه و مایل بسبزی و طعم شبیه بترنج لطیف گردد و این قسم بیشتر معمول است و سنی از سیسالوس مقشر است و مجموع اقسام در دوم گرم و خشک و محلل و ملطف و مسکن دردهای باطنی و مدر بول و حیض و مفتح سده و مقوی معده و جهت صرع و عسر نفس و تقطیر بول و اخراج جنین و درد رحم و تقویت هاضمه و رفع ریاح و تقویت باه و ادرار بلغم منجمد و بکنتقال او با فلفل و شراب جهت رفع مضرت هوای سرد و مداومت نه قیراط و تخم او با مینفخج ما روز جهت درد گرده و لعوق بیخ قسم آخر با عسل جهت دفع فضول سینه و شش و سرفه کهنه و اوجاع

سوری سیریج
سوربیون سوربارد سود انیات
سواد الحکام سواد القضاة
سواسن سوقوطان سوتخس سوسن جبلی
سوسن احمر سوسن بری
سوسن زباد سوطلس
سوفافون دجوماجیرس سوقی سوسنبر
سورقطون سورسان سودریقون سورنجان هندی
سوسمار سنود سنوغان
سونه سونامولا سون دهی سوی
سوی سورجلی سهاکه سهکی
سهرین سهجه سیسالوس

گرده و مثانه نافع و مضر محرورین و مصلحش کتیرا و اکثار او مضر جگر و مصلح آن زرشک و قدر شربتش تا یک مثقال و بدل او انجدان است **سساروں** ابن ماسویه و امین الدوله گوید که چوب سوس است که بفارسی تلخه گویند و جنین ابن اسحق و جمعی دیگر جهة اشتباه با سیخ سوس را شونیز دانسته اند و گفته اند که چوب شونیز است و مؤلف مغنی گوید در او تحلیل و اندک قبض است و طبیخ بیخ او جهة معده و ادرار حیض و بول مفید است و جمعی گویند قلقاس است و بغدادی و انطالی مجهول الماهیه میدانند

سیسنبر اسم فارسی نمامست بری و بستانی میباشد و بری مشتمار باب و برگش شبیه برگ سداب و قوی‌تر از بستانی است و بستانی شبیه بنعناع و از آن سفیدتر و خوشبوتر و تخمش ریزه‌تر از تخم ریحان و در آخر دوم گرم و در اول خشک و مفرح و مفتح و مقوی احشا و روح دماغی و دل و مدر بول و حیض و مخرج کرم شکم شربا و جنین مرده شربا و حمولا و باقوت تریاقیه و رافع غثیان و محلل ریاح و جهة درد سر خصوصا با سرکه در روغن گل و امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهة گزیدن عقرب و با سکنجبین جهة گزیدن زنبور مجرّب و طبیخ او جهة رفع قمل و عرق مدنی مدید و درد رحم و فواق و سنگ مثانه و با سرکه جهة قی الدم نافع و مضر ریه و مصلحش کشنیز است و قدر شربتش از خشک او یک مثقال و بدلش مرزنجوش است و روغن او که آب او را با روغن کنجد تا کل او در روغن مکرر کرده در آفتاب بگذارند جهة سده دماغی و منخرین بغایت موثر و در تحلیل مواد و تقویت اعضا و خوشبو کردن موی سر و تقویت آن بیعدیل است **سپستان** بیای موحده قبل از الف اسم درختی است بستانی و بری میباشد بقدر دو ذرع یا چهار ذرع و بحسب اماکن و غیر سنسبان ببای موحده از سپیس است و کدنشت و ابی عریض الاوراق و باریک و بر روی اسم جیمید و چند میباشد گلش زرد و بسیار خوش منفرد و در خوشه ثمرش دانها بقدر حلبه مابین زردی و سیاهی و در باغهای مصر خوش منظر غرس میکنند و بعضی دانه او را حب القلقه و جمعی ثمر اثل دانسته اند و اصلی ندارد و مایل بگرمی و در دوم خشک و مقوی معده و حابس اسهال مزمن و نفث و دافع سپرز و با شیر تریاق سموم و پاشیدن آب او مانع تولد کیک و لبس انگشتری او در انگشت خنصر چپ روز چهار شنبه قبل از طلوع آفتاب با نخاقیه مورث جاه و قبول نفوس ها و مصدع محرور و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش بادآورد است **سیبیا** نوعی از ماهی است ربع یا طبان عرب ابی البحر و بفارسی ماهی مرکب نامند و در بحر قلزم بسیار است و شبیه

سپستان

سرطان و ظاهرش صدفی و باطنش حجری و در جوف او رطوبتی سیاه که مثل مداد و کتابت توان کرد و در آخر دوم گرم و خشک و دیر هضم و طلای او جهة داء الثعلب و خاکستر استخوان او جلای آثار و جهة امراض چشم و نمک مکلس جهة بیاض چشم کل حیوان و سنون او جهة جلای دندان بسیار موثر و در روغش جهة حفظ جهات **سیلان** بیونانی اسم عصاره خرماست که بدون طبخ در آفتاب غلیظ سازند و لیس اعم از آن است و در جمیع افعال مثل دبس و الطف از او محرق خون و سریع الاستحاله بصفرا و مضر محرورین و مسدد است بخلاف رطوبت گرفتن است و مصلحش میوه‌های ترش است **سیسلم** اس بلمنه گویند شبیه بزنجبیل و با تلخی و قبض است و در افعال ضعیف‌تر از آن **سمیعه** بلغت مصر روغن ترب صحرائیه است **سیاب** خلال است **ستیال** یاسمین است **سغید الغراب** دلبوث است **سیکران** بیخ است **سیکران الحوت** قلومس است و گویند ماهی زهرچشت بقول برخی از حکما تنها گوئی نوعی از فلومس بستانی است **سیسرون** حرف الماء است **سیفنون** افسنتین است **سیا** تمر هندی است **سیر** قرة العین است و بلغة فرس اسم ثوم است **سیامون** جنیر است **سیامون** بیونانی سمسم است **سیفس اوروس** بیونانی خیار بستانی است **سیفاطوس** خیار بری است **سیفافیوس** بیونانی اسقولوقندریون است **سیم** اسم فضه است **سیر صحرائی** اسم فارسی اسقورديون است **سبهک** بفارسی اراقو است **سیاه دانه** اسم فارسی شونیز است و بشیرازی سیاه سیرنیج نامند **سیماب** اسم فارسی زیبق است **سبس** اسم فارسی نوعی از زراریح است **سیجان** اسم ترکی فاره است **سیب** اسم فارسی تفاح است **سپندر** اسم هندی سرنج است **سبورت** اسم هندی قرشیا است **سیالی** اسم هندی شقاقل است **سیبا** اسم هندی اسرب است **سلیخ** اسم هندی اشنه است **سیاه داران** اسم فارسی ساذوران است **سلیم** اسم هندی کندر است

حرف الشین المعجمه

شاه ترج معرب از شاه تره و دو نوع میباشد یکی را برگ بسیار کوچک و شبیه بگشنیز و گلش بنفش و دیگری را برگ عریض‌تر و گلش سفید و هر دو قسم را طعم تلخ و با اندک تندی و قبض و برگ او بهتر از بیخ او است مرکب القوات و در حرارت معتدل و در دوم خشک و گویند در دوم گرم است و بیخ از تیس در اول سرد و نشسته مفتح سده جگر و مقوی معده و مدر بول و ادرار و مسهل اخلاط ثلثه خصوصا سوداء محترقه و صاف کننده خون و باعث اشتها و خشک او در تقویت معده قوی‌تر و جهة امراض سوداوی و بلغم شور و تبهای کهنه و با سرکه جهة قی صفراوی و غثیان بلغمی و آب تازه او با تمر هندی جهة تنقیه معده و امعا و رفع قوبا و یرقان و جرب و حکه و اکتحال عصاره او جهت تقویت باصره و با صمغ جهة منع رویدن شعر منقلب کرکنده باشند و مضمضه او جهة حرارت کام و زبان و تقویت

سیلان

سیسلم

سمیعه سیاب ستیال سغید الغراب

سیکران سیکران الحوت

سیسرون سیفنون سیا سیر

سیامون سیامون سیفس اوروس

سیفافیوس سیم سیر صحرائی سبهک

سیاه دانه سیماب

سبس سیجان سیب سپندر

سبورت سیالی سیبا

سلیخ سیاه داران سلیم

شاه ترج

لثه و ضماد خشک او با خضاب در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب است و شستن سر با آب مطبوخ او جهت
رفع قمل و صئبان که رشک باشد و ابریه نافع و ابن ماسویه ضماد تازه او را جهت گزیدن زنبور بسیار مؤثر دانسته
و بخورش معتدل الحراره و در افعال محمد ابن احمد و جالینوس قوی‌تر از سایر افراد دانسته‌اند و گویند مضر شش
و مصلحش کاسنی و قدر شربتش از جرم او از سه درهم تا پنج درهم و از آب او سی مثقال تا شصت مثقال و در
مطبوخ او تا ده درهم و بدلش نصف وزن او سنا و دو ثلث هلیله زرد است و قسمی از گیاه او شاهتره است
و از آن تیره رنگ‌تر و برگش باریک‌تر و شبیه بافسنتین و گلش مایل بسیاهی و با مزه و بالاند که بوی
و قابل کاو است و او غیر شاهتره و غیر مستعمل است **شاه چینی** عصاره جامد و سیاه صفایحی است و براق
نقشیست شبیه بنقش خاتم و گویند عصاره ریوند است و بعضی عصاره خطای چینی دانسته‌اند و مایل بزردی
او بهتر و از عطار هند خرید شده و مجفف و قابض و طلای او جهت درد سر حار و اورام حاره و ابتدای فتق
و شرب او جهت درد سر و منع صعود بخار و ضعف معده و زورا و جهت نزف الدم جراحات نافع و او غیر شاهتره
خطائی است **شاهسوم** ریحان سبز مایل بزردی ریزه برگ است و قسمی هم بزرگ برگ سبز تیره و در اول گرم و خشک
و محلل جمیع اورام و منوم و مفتح سده دماغی و دراکه او مانع و با درانع در دو سر مخمورین و مسافرین که زیرا بنده
هوام و جهت خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظ و عصاره او با شکر رافع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه
و خاییدن او جهت قلاع و ضماد نیم کرده او با آب بیرزد و مقوی اعضا و تخم او مقاوم سموم و بالخاصیه معتدل جمیع
ازمنه و بو دادن او جهت قاطع اسهال و زحیر مزمن خصوصا که در گلاب جوشانیده باشند و ضماد او
بر چشم حار نافع و ان و قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره جرم او تا ده درهم و مداومت بوئیدن او
مفرح دماغ و مصلحش نیلوفر و بدلش بادرنجبویه **شادنج** و معرب از شادنه فارسی است و بعربی حجر الدم بجهت
قطع کردن سیلان خون نه آنکه در رنگ شبیه بخون باشد و آن سنگیست در شکل شبیه بعدس و زرد و سیاه
الوان مختلف مشاهده شده تیره مایل بسیاهی را هندی گویند و شجر مصری و آن بهترین اقسام است و
بعد از آن زرد و ابلق و سفید و زبون‌ترین او خاکستری رنگ تیره است و حقیر نوعی سفید را از قزوین آورده
و سرخ و زرد و ابلق را در حوالی خوارزم و قسم هندی را در جبال قزوین مشاهده و تجربه نموده و قسمی که
مصنوع از مغناطیس محرق است سیاه و زود شکن‌تر از معدنی میباشد و در جمیع افعال مثل معدنیست بخلاف
مصنوع از حجر الحدید محرق که ثقیل الوزن است و شادنج غیر مغسول در اول گرم و در آخر دوم خشک و مغسول او

شاه چینی

شاهسوم

شادنج

در آخر اول سرد و در دوم خشک مغسول او مستعمل و قوتش تا بیست سال باقی است و مجفف و قابض
و ملدع در ادمع و خاتم و مقوی عصب و عضل و قوت باصره و حابس سیلان خون اعضای ظاهری و باطنی
و خوردن او با آب انارین و امثال جهت نفث الدم و با شراب جهت عسر البول و حیض دایم و رزونی و
با ادویه مناسبه جهت اسهال دموی و قرحه امعاء و زحیر و سل و طلای او با سفیده تخم مرغ و امثال
آن جهت ورم حار چشم و سایر اعضا و باد سرخ و سوختگی آتش و اکتحال او با شیر دختران و امثال آن
جهت رمد و دمعه و سوزش پلک چشم و سلاق و جرب و حکه و قرحه و با آب حلبه جهت امراض بلغمی چشم
و ذرور او جهت رفع گوشت زاید جراحت و در رویانیدن گوشت مجرب و با آب گشنیز و مانند آن جهت بثور
و قروح حاره و مزمنه و جراحت مقعد و رحم و قضیب و اعضای عصبانیه بیعدیل است و قدر شربتش از یک تا نیم مثقال
و مضر مثانه و مصلحش کتیرا و بدلش مغناطیس سوخته و در ادویه غیر حقنی و در غیران دم الاخوین است **شارف**
اسم هندی ... شبیه به ترید و طعمش با حدت و در نی مقراطیس گویند در اول گرم و خشک و مسهل بلغم است و
جهت امراض بارده نافع است **شاطل** و ساتل نیز گویند و بفارسی روشنک نامند و دوائیست
هندی شبیه بقطر خشک و بقدر باقلای و بزرگتر و کوچکتر و با تلخی و پوست او بسیار چین دار و مایل بسیاهی
و سرخی و املس در آخر دوم گرم و خشک و مسهل قوی اخلاط غلیظ مفاصل و اعصاب و جهت فالج و لقوه و
رعشه و امراض بارده دماغی نافع و مورث دردسر و مصلحش فواکه بارده و شربتش تا نیم مثقال است
با مثل او نبات **شاه بلوط** در بلوط مذکور شد **شاهبیرج** معرب از شاه بیرک و آن الفاخت **شاه بورقان**
اسم فارسی حدید ذکر است که فولاد باشد و در حدید مذکور شد **شاه بوج** بجیم و کاف معرب از شاه الوی
فارسی و آن آلوچه سلطان و در اجاص مذکور شد **شاه دانج** فج بجیم و بقاف تخم قنب است و در ای مذکور شد
شابانج برنوف است و جمع مرمی و شجره ابراهیم را بعضی باین اسم نامیده‌اند **شاه جلیم** ما ...
شاه دبا اسم سریانی ابریشم است **شاب** درخت ماهودانه است **شاه شغم رومی** اسطوخودوس است
شاه رومی فلفل سفید است **شانه سر** اسم فارسی هدهد است **شادنج کش** مل حجر هندی و قسمی از شادنج
عدس است **شال کره** بلغت دیلمی **شال آشی** بلغت مازندران زالزالک است **شال خنی** اسم مازندرانی سماق است
شاهماهی اسم فارسی بطارخ است و در اقسام سمک مذکور شد **شاخ** اسم فارسی قرن است **شبت**
بکسر اول و فتح ثانی و تشدید ثالث که مؤلف تذکره تصریح نموده گیاهی است بفارسی معروف ب...

مجرب

شارف

شاطل

شاه بلوط شاهبیرج شاه بورقان
شاه بوج
شاه دانج
شابانج شاه جلیم
شاه دبا شاب شاه شغم رومی
شاه رومی شانه سر شادنج کش
شال کره شال آشی شال خنی
شاهماهی شاخ شبت

شبیث گویند شبیه برازیانه و اهل تجربه تصریح نموده اند که هریک از رازیانه و شبیث در بعضی اراضی منقلب
بدیگری میشوند و قوتش تا ده سال باقی است در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و [illegible]
و منضج و مدر بول و حیض و شیر و تخم او در این فعل قوی تر و مسکن مغص و نفخ سده و هاضم و با تریاقیه و جهت
یرقان و امراض بلغمی قاطعه و فواق و ضعف معده و جگر و سپرز و ربو و سنگ گرده و مثانه و قولنج
و منع و اطعمه و جهت امراض آلات تناسل نافع و با عسل جهت سموم و نفاث و اعانت قی و آب طبیخ
تخم او مسکن مغص و محلل نفخ از اقطار بدن در رفع غشیان که از جوشیدن طعام باشد و جهت فواق بلغمی و درد
و مثانه مفید و سوخته او در سیم گرم و خشک و با عسل جهت امراض مقعده و بواسیر ضماد او و شیر با نافع و خوردن او
با بادرنجاج و عسل جهت ریزانیدن حصاة و عسر بول مجرب دانسته اند و ذرور او مخفف قروح بر جرک د
جهت قروح قضیب با عدیل و قطور عصاره او جهت امراض گوش و جلوس در طبیخ او جهت امراض رحم و ضماد مسحوق
او با عسل که در طبیخ بحد انعقاد رسیده باشد بر مقعده باعث تلیین طبع و تخم او در اطعمه و در شربها جهت اصلاح معده
و خوردن ترشی او بعد از طعام مقوی و مداومت اکثار او مضعف باصره و قاطع منی و مغثی و مضر محرورین و مصلحش
آب لیمو و امثال آن و قدر شربتش تا نصف درهم و از تخم او تا سه درهم و بدلش رازیانه است و گویند بر
سرکه انیسون اکلیل شبیث بالخاصیه مانع امراض دماغی و مورث فضول عامه است و روغن او که عصاره او را
بالمناصفه با روغن زیتون جوشانیده باشند تا رفع آب او شود و یا تازه او را در روغن ریخته و بعد از یک شبانه
روز صاف نموده و مکرر تجدید کنند ملطف و مسخن و محلل ریاح و جهت اعیا و درد مفاصل و تهییج اطراف
و درد عصب و رفع قشعریره لرز و تلیین صلابات بغایت مؤثر است **شبرم** نباتیست شیردار و شاخش
معور مار و ساقش شبیه به نی و پرگره و بقدر ذرعی و برگش شبیه به طرخون و برگ کاج و گلش بنفش و دانه
شبیه بعدس و مایل بسفیدی و زردی و بیخش سطبر و پرشیر و قوی تر از تخم و ثمرش قوی تر از برگ او
از خفیف الوزن سرخ است که شبیه باشد به پوست پیچیده در سیم گرم و در آخر دوم خشک و قتال و مسهل قوی بلغم و سودا
و زردآب و با قوت قابضه و مفتح دهن رگها و سده و مدر اخلاط از عمق بدن و موافق معده حار رطوبی و جهت
قولنج و درد مفاصل و استسقای زقی و ضماد او جهت قوبا بعدیل و بغایت مضر محرورین و ضعیف البنیه و مورث
تبهای سته و حرق و ضعف اشتها و یک مثقال او کشنده و قی و کرب و غشی و خناق و شیر او تا نیم مثقال قاتل
و غیر مستعمل و مصلحش در شیر خیسانیدن و استعمال دست با انیسون و مقل و هلیله زرد و صبر و قدر شربتش تا یک دانگ

و بدلش

و بدلش مازریون است **شبه** اسم عربی روی توتیا است و سبج را بفارسی شبه نامند و آن یکی
از معادن و فلزات است و بعضی اسم اصطلاحی مصنوع از روح توتیا و مس دانسته اند که بفارسی ابراج
گویند و حراق او از طلق او معدنیست و آن شبیه بعقیقی و کبودی مایل و از شرب اندک ریزگذار تر است و در دوم گرم
و خشک و اکل و شرب در ظرف آن مقوی دل و معده و نافع خفقان و سوخته او جهت رفع بیاض عین
و سلاق و جرب و در اطلیه جهت کلف و آثار رو و اورام مفید و مفرح طحال و مصلحش عسل و قدر شربتش تا یک
دانگ است و در تبدیل اسود با بیض و صابون با عمال مخصوصه مجرب است و مؤلف تذکره گوید که خون رفع
زیبق شود و قلعی را ملحق بنقره میکند و خاصیت اوست که هرگاه از او ظرف دهن تنگ از آن کرده و در
ظرف دهن بازی قدری شوره ریخته ظرف آب را در آن حرکت معتدلی دهند آب را بغایت سرد کنند و معمول هند است
شب از جمله معادن ارتبو غیر کامل الصورت است که عبارت از زاج است و املاح و نوشادر در
مشوب باشد و آن جسمیست شبیه بزاج و با ترشی اندک بخلاف زاج که بد طعم ترشی است و اکثر افعال او
قریب بزاج است و از طرف گرجستان و یمن و سایر مواضع خیزد و اصناف او را هفده قسم شمرده اند
و آنچه موجود و متداول است یکی سفید شفاف مایل بزردی و به زردیست که یمانی گویند و آن آبیست که در بلاد
یمن چکیده منجمد میگردد و قسم دیگر مانند زردی و شفاف را بفارسی زاج بلوری نامند و یا ارجهای مربع
شکل مکعب و مشقق و مایل باستداره را زاج مدحرج نامند و قسم نرم ملمس زود شکن که با زهومت
رایحه باشد زاج زفر گویند و این اقسام در تداوی مستعمل اند و قسم زرد و مستطیل و قسم سرخ غیر مضبوط
الشکل و نوع سبز شبیه بزاج که شور طعم باشد در تداوی مستعمل نیستند و قسم ازرق شفاف و سیاه
و مایل به تیره که از جمله سموم اند و ظاهرا توتیای هندی عبارت از آن باشد مجموع آن در دوم گرم و در
سیم خشک و مجفف قوی و قاطع نزف الدم زخمها و زایل کننده گوشت زیاد و التیام دهنده قروح
و رافع جرب و زنگ معادن و در صاف کردن آب و شراب سریع الاثر و شراب مانع قی و غثیان
و مقوی ماسکه و سفوف او قاطع رعاف و حمول او رافع سیلان حیض و مانع حمل و با قطران اسقاط جنین
و ضماد او با روغن جهت اورام بلغمی و دماغی و با ادویه مناسب جهت استسقای لحمی و تهبیج و با مورد جهت
دفع بدبویی زیر بغل و عرق و با نمک و عفص و در دسر که جهت قروح سایله و جبینه و با آب زرخت حکه
و جرب و با عسل جهت رفع آثار رو و با موم جهت دفع قمل و رشک و اکتحال او با مروارید و شکر و کلس تخم

تخم مرغ رسته کیس خرزو و ن بالسویه جهة رفع بیاض مجرب و با سماغ و عفص جهة دمعه و حمره و مزمنه عاس و اوارام سطرای پلک چشم مفید و نفوخ او در دهن افعی کشنده او و تقطور او جهة رطوبات دگرا عاسه و سنون او با فوفل جهة درد و دندان و حرکت آن و تقویت لثه و با خاکستر نیخ کرنب جهة قلاع و غرغره و ذرور او جهة ورم لثه و بهات نافع و کذا شتن در زیر جامه خواب مانع احتلام و رافع فرح و خوردن او مورث سعال و سل و در دراسم او کشنده و مصلحش روغن تازه و میوه ها و شیر و قدر شربتش یک قیراط و بدلش نوشادر است و از خواص اوست که چون کسی را چشم بد رسد و شب را بخور کند در آن قطعه تفه بصورت چشم ظاهر گردد و هرگاه از او در طرف قبله خانه شخص بگذارند هر کز خشم بر اهل خانه نرسد **شُبّ** بضم اول و سکون بای موحده است اسم نوعی از عنکبوت است **شب القاغین** قلی است **شب الاکف** و **شب العصفور** و **شب القلی** قلی معقد است **شبوط** نوعی از سمک است **شبوفه** نوعی کبیر حمان الارض است **شبیب** هدهد است **شبطباط** عصی الراعی است **شب پره** اسم فارسی خفاش است **شبدر** اسم فارسی خند قوقی بستانی است **شبه** اسم فارسی سبج است **شب انگیز** اسم فارسی بیخ بیخ است **شترمرغ** اسم فارسی نعام است **شتر** اسم فارسی ابل است **شتربچه** اسم فارسی خرور است **شثیث** نباتی منلثه نبات است با ساق و هیکل و منبتش دراوراق متراکم نوی بر نوی و با رطوبت بسیار و کرسنه الرایحه و در رز و منبتش کوهها و سنگلاخ و در باغها و باغات پوست بای میکنند و در دوم سرد و خشک و آب او حابس قی و مقوی معده و قاطع نزف الدم همه اعضاء و جهة اسهال سریع الاثر است و در اعراض چشم قایم مقام ماميثا و مفرمثانه و مصلحش عناب و شربتش یکدرهم و بدلش سماق است **شجرة ابی مالک** قسمی از عرطنیثا است بری و نهری و منبتش کنار آبهای جاری و سایه هاست و ساقش منخم و ریکه و مربع و سبز و بعضی مایل بسرخی و برگش بقدر کفی و اطراف او مثل اره و در هر عقده ساقش دو برگ میروید و شاخهای او میان تهی و گلش بنفش و ریزه و ثقیل الرایحه و ثمرش بقدر نخودی و دانه او سیاه و با ریک و بیخش بزرگ و سرخ و بیرون سیاه و اندرون سفید چون بر آب زنند مثل صابون کف کند و با آن جامه میشویند و او نخرچون صیاغ است در اوایل دوم گرم و در یبوست قریب الاعتدال و بیخش از او دو به شربت و مسهل برقیق سودا و بهتر از لاجورد و رافع از جمیع امراض سودادی و در رفع جذام بعضی تصریح نموده اند که از مداومت او جذامی که تغیر شکل شده باشند رفع ملینو و مقطع بلغم و جالی و ضماد بیخ تری او جهة خنازیر و طلای برگ بری و نهری رافع صداع و التیام

دهنده زخمها و مفرمثانه و مصلحش سکنجبین و شربتش تا سه درهم و بدلش بوزنش حجر ارمنی است **شجرة الراهب** امین الدوله از محمد ابن احمد نقل میکند که شجره ایست غیر نبات با هو دانه در بلاد دمشق مزروع او نیز میباشد ثمرش شبیه بثمر شاه دانه و روغنی که از او میگیرند در طعم شبیه بطعم او و دانه ها که در شاخهای بالای باشد مقی قوی و از اسافل مسهل بلاقی و از اوسط مقی و مسهل و قدر شربتش از پانزده دانه است تا چهل عدد **شجرة مریم** نبات بخور مریم است و بخور مریم گفته شد و شاخهای او در هم و مشبک و در یکدیگر چون در آب که از زند و از او بالیده شود و چون خشک گردد بحال اول عود نماید در سیم گرم و در یبوست معتدل و مفتح و رافع بلغم و مجرب شده و جاذب آب نقیع او جهة عسر ولادت و اخراج جنین و حمیل و طلای او جهة بواسیر و بهق و برص و اندمال زخمها و بردن گوشت زیاد موثر و مضر ریه و مصلحش کتیرا و شربتش تا نیم درهم است **شجرة القلق** شجره مریم است **شجرة الیمام** حمام یوما ست **شجرة القطران** شربتین است **شجرة الدم** ابوخلسا است و بعضی برشاه تره نیز اطلاق میدهند **شجرة الکافور** شامل اقحوان و ریحان و هیکال الکافور است **شجرة الرهق** قنابری است **شجرة البق** و **شجرة البنسم** درودار است و بترکی قرااغاج گویند **شجرة اوبالا** و **شجرة سلیمان** و **شجرة القنفم** بیروح الصنم است **شجرة الجن** دیودار است **شجرة القدس** نوع بزرگ فتاد است **شجرة حمرة** از اادو درخت **شجرة الله** **شجرة الکلو** صنوبر هندی است **شجرة الحیات** درخت سرو است **شجرة الی الف** ام غیلان است **شجرة الحیة** جنطیانا است **شجرة بارده** لبلاب است **شجرة رستم** زراوند طویل است **شجرة موسی** علیق العدس و عوسج را شامل است **شجرة طیبة** درخت خرما است **شجرة التسبیح** اندریافت **شجرة ابراهیم** بنجنکشت است بعضی ام غیلان و جمعی شاه بانج نامند **شجرة الدلب** درخت سپستان است **شجرة السنبی** و لوف الکبیر است **شجرة اللطف** عروق الصفر است **شجرة الطحال** حرعه الجد است و گویند دا شر تنلی است **مقفل** کیکج است **شجرة الکهف** و **العصاع** صبغ الصفر است **شجرة الدب** درخت زعرور است **شجرة التیس** طرغیون است که **شجرة البراغیث** طباقت است **شجرة شیره** نوعی از زرانیانجبت که بآتش پخته باشند و او را قیقهن هرمند **شحم** بفارسی پیه نامند و سمین را فربهی و هر دو از دسمه و مائیه و موی اند که در سطوح اعضا منعقد گردد و شحم انعقاد و اقل مائیه است مثل پیهی که در قاعده دل میباشد و سمین اکثر مائیه و اقل انعقاد مثل فربهی که ملاصق دو دو ماست و او از شحم ارطب و انرم است

و مذکور بود و شحم تازه گرم و تر و کهنه گرم و خشک و لطیف تر است و پیه هر حیوانی در طلی دیگران مذکور میشود و در مطلق او مراد پیه بز است و بهترین شحوم در نضج و تلیین اورام و قرحه امعا پیه خوک را اراده اند
پس پیه بز گوده اش و پیه خرس جهت داء الثعلب و پیه مرغابی و مرغ جهت خشونت زبان و ورم رحم
و چون با برنج پخته شود جهت قرحه مثانه و اکتحال پیه ماهی که از حرارت افتاب که اخته باشند با عسل
جهت تقویت باصره و پیه کرکس و جوارح و طیور وحشیه جهت مفاصل بغایت نافع اند و چون خواهند که
شحوم را مدتی نگاه دارند باید پرده ها و کثافات او را گرفته در افتاب یا نزدیک اتش گداخته
و صاف او را با قدری سعد یا دارشیشعان و یا اذخر و یا سوسنبر و با شراب چند جوش داده یا
در افتاب که اخته متضاعف که اخته با یکی از ادویه مذکوره یا زیاده از ان مخلوط کرده و خوردن شحوم
مغثی و مرخی معده و مصلحش در محرورین سکنجبین و آب لیمو و امثال ان و در مبرودین زنجبیل و نمک و مانند
ان و بدلش در جمیع افعال روغن زیتون از ان بهتر است **شحوزر** و علیت سیاه و منقار و پای
او زرد و مایل بسرخی و بقدر قمری و تیرگی او را افراطوخ نامند و بعضی نا نغو غار و بعضی زند را اخنی
تو کاو نامند در دوم گرم و تر و صالح الغذا و جهت گزاز و مالیخولیا و فالج نافع و خون او با روغن بادام بجهت
سوزش حسن صورت و رافع گرفتگی آواز است **شحم الارض** فطر است و گویند خراطین است و بعضی خوز جندم
دانسته اند **شحم** کشنج است **شحم النخل** جمار النخل است **شحیمه بحیمه** اسم قسم اخر لبلاب است **شحم نارنج**
انست است **شحم المرج** خطمی بریست **شحم مادنیا** فاوندا است **شحو** بحای معجمه قثا است **شحار ابیض**
بلغت اهل صناعت ملح القلی است **شحنت** توبال الذهب است **شدع** تخم انجبارات است **شراب مروق**
خمر لیت کرمان میده و مکسات دران خیسانیده بود از نشش ساعت صاف نمایند کثیر الغذا او موافق
ناقهانست **شربین** از اصناف سرو است برگش از انواع صنوبر و ثمرش شبیه بیار سرو و اراد بکوهی کوهکه
و بهترین قطران از ان حاصل میشود و بعضی ان را از اقسام صنوبر دانسته اند و سرو شبیه دار ان کوه کوهکه است
و در اصفهان معروف بدرخت نوش است و قسمی از ان کوهکه و خار ناک و ثمرش بقدر گردکان و عوعو نی
گویند و در ان م او در اول سیم گرم و خشک و آب مطبوخ شاخ ان جهت قروح ظاهر میشود و با طلی سستی اعضا
و ضعف جگر و معده و ریاح غلیظ و نطول او جهت منع ریختن موی و زرع قمل و تحلیل اورام و اوراق را حرمی
مقعد و دور او رافع نزف الدم و اعیا قروح و خوشبو کردن رایحه بدن و مضمضه طبیخ برگ و ثمر او بانه گر

جهت درد دندان و ضماد او جهت خناق و ورم لوزتین و ثمرش قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهت سعال
و علل جگر و گزیدن ارتب بحری نافع و مورث صداع و هزال و مصلحش فواکه تر ترش گشنیز است بدل
شری گیاه حنظل است **شرب** و اسبوشت **شرار** زرنیخ مصعد است **شراب جوشی** خمریست که
در جزیره بنا دستور با آب انگور و آب دریا بعمل میاورند و با عفوصت و تندی میباشد **شراب**
اسم اصطلاحی خمر است **شرخینی** اسم فارسی دیا قوره است **شراب خرما** اسم فارسی نبیذ التمر است
شراب الدوشاب اسم فارسی نبیذ الدبس است **شراب عسل** اسم فارسی نبیذ العسل است **شراب مویزی**
اسم فارسی نبیذ الزبیب است **شرنگ** اسم فارسی حنظل است **شنبدان** اسم فارسی خار شتر اشترخار است
ششره فوآ است **ششقافل** شقاقل است **شترب** اسم نیخ نباتیست که در دیار اندلس پیدا
و معروف میشود و سطبر تر از انگشتی و با مزه و مایل بزردی و جهت استسقای زقی مجرب دانسته اند
و گویند بدون کرب و مشقت اخراج زرداب میکند **شطیبه** بلغت مغربی اسم نباتیست
کثیر الوجود در کوههای برف دار و برگ و تخم ان گیاه مثل زیره است و طعمش با اندک تندی
و شیرینی و بیخش چند عدد مجتمع و غیر مستحکم و بعضی از ان راست و بعضی کج با الخاصیه با وجود گرمی
جهت تبهای حاره نافع و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح معده و رافع الکه مستحکم و ضماد ش
جهت علة معروفه شود که گویند مجرب است **شطرنج صعتر** بستانیست و بفارسی مرزه نامند **شعیر** بفارسی
جو گویند و بهترین او سفید و بالیده تازه و کهنه او که یکسال گذشته باشد بسیار بد است در اخر
اول سرد و خشک و قلیل الغذا و با قوت جالیه و قابضه و مجفف و رادع و مسکن و غلیان خون و صفرا
و تشنگی و مصلح شیر متوعات و مورث لاغری بدن و مقر مثانه و مصلحش روغنها و سویق است و آرد تو ده او
او که سویق نامند با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است و چون خمیر از ان کند ارند تا ترش شود و در روغن گل
کرده بعد از گذشتن ارتکوقیه تا یک رطل از ان بنوشند جهت دفع تشنگی مفرط و التهاب معده و قی صفراوی و حکم
و تبها و اسهال صفراوی بعدیل است و آب مقشر مطبوخ ان بحدیکه قوام انجه باشد ماء الشعیر نامند سرد و تر
و مدر بول و مسکن حدت خون و جلا و اخلاط محترقه سوخته و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرطب و جهت تبهای
حاره و تند و جگر حار و سل و دق و قرحه ریه و امعا و سعال حار و یابس نافع و مرخی معده و مقر است
بارده و نفاخ و مصلح ان گلقند و در حین انتقال طبع استعمال او را جایز ندانسته اند و مطبوخ ان با نقف

او خشخاش گویند جهت صداع حار و با اضافه قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع شرا و تفتیح سده و با عناب
و انجیر و سپستان و پرسیاوشان جهت سعال و درد سینه مجرب است و شیره جو که کشک الشعیر نامند سرد
و مایل بخشکی و غلیظ تر از ماء الشعیر و جهت اسهال صفراوی و امراض حاره مفید است و ضماد او در آورام و محلل اورام
و با کشنیز محلل خنازیر و اورام صلبه و ورم گلو و با زراوند و زفت و تخم کتان و بول [illegible] محلل اورام
صلبه و کشاینده [illegible] و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و به آب به جهت نقرس حار
و مطبوخ او با سرکه جهت جرب بی حکه و با بنج و افیون و آنچه [illegible] جهت صداع و ورم چشم و نزلات
و [illegible] و استحکام دادن عضو شکسته و کوفت دیده و غرغره شیره او جهت ورم و درد گلو و طلای
مطبوخ او با انجیر و با ماء العسل جهت تحلیل آورام بلغمی و حاره بغایت مفید و ضماد سوخته او جهت کلف
و [illegible] نافع است **شعر** بفارسی موی نامند و آن متولد از بخارات اخلاط و محترق آن سکون میشود
بغایت یابس و خواص موی هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور است و مراد از مطلق شعر موی انسان است و چون
[illegible] ترکرده بر زخم سگ دیوانه گزنده بگذارند رفع سمیت آن میکند و با شراب و روغن زیتون مانع ورم
جراحت سر و سوخته او بغایت مجفف و [illegible] و جهت التحام و خشک کردن زخمها مجرب و جهت قلاع و قروح
خبیثه و با کندر و زفت جهت جراحات سر و با مرداسنگ جهت تسکین جرب بی حکه و قوت چشم و با آب
روغن زیتون جهت سوختگی آتش و ذرور او جهت بواسیر مقعد بغایت موثر و قطور او با سفیداب و توتیای مغسول
و کحل ارمنی جهت [illegible] مجرب بخور او جهت اختناق رحم و صرع [illegible] و گریزانیدن هوام و حمول او جهت سیلان
رحم و تخفیف رطوبات موثر و با ماء الشعیر که از تقطیر او حاصل جهت رویانیدن موی مجرب است **شعر الغول**
گیاهیست بی ساق و ثمر و منحصر در اوراق خشن شبیه بسرخس و مایل بسیاهی و بیخش سیاه و بر ریشه غیر
پرسیاوشان است و در دار المرز کثیر الوجود و در تنکابن کرف نامند و در خواص نزدیک به پر
سیاوشان و در تنقیه سینه قوی تر از انست **شعر الجباد** نباتیست غیر پرسیاوشان است شبیه بموی یال
اسب و با رنگ سیاه و چندین عدد بشکل دسته در یکجا میروید و بر روی زمین پهن میشود و بی برگ و ساق
و بیخ و چون بسوزانند بوی موی سوخته میدهد گرم و خشک و بخور او جهت تب ربع مجرب دانسته اند و گویند تعلیق
او مانع ماندگی راه رفتن است **شعر الجن** شعر العون است **شعر الارض شعر الغار** شعر الجبال است **شعار بر**
[illegible] صنوبر است **شعر الغابه** زعفران است **شعیر رومی** [illegible] است **شغال** بفارسی [illegible] کلب بری است

شعر

شعر الغول

شعر الجباد

شعر الجن شعر الارض شعر الغار شعار بر شعر الغابه شعیر رومی شغال

و این ادویه است **شفقین** بری مرغیست از فاخته بزرگتر و سفید و طوق گردن او سیاه و با حمام [illegible]
گویند و شبیه فاخته نامند و در دوم گرم و خشک و بغایت مسمن بدن است و مجموع او و تحلیل بخون صالح میشود و مقوی
قوت ماسکه و حواس و موافق با [illegible] و مفلوجین و زیاد کننده قوت حافظه و محرک باه و اکثار او [illegible]
و مصلحش سرکه و کشنیز و مقوی فعل او شیر تازه است و در حیوة الحیوان مذکور است که چون شفقین [illegible] او را
بر قضیب طلا کنند و مباشرت کنند دیگری با آن زن مباشرت نتواند کرد و جالینوس گوید تخم او با عسل [illegible]
بوره جهت درد جگر و حمول زبل او جهت درد رحم مجرب است و [illegible] و ثقل [illegible]
بغایت مفید دانسته اند **شفقین بحری** حیوان دریاییست شبیه بخفاش و در رنگ مایل [illegible] و بشکل و دنباله
او شبیه به دنباله موش و در زیر دنباله او نیشی خاردار و آزردن نیش الم عظیم حادث شود و چون
او را در زیر جامه خواب کسی گذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن او در خانه موجب تفرقه اهل
آن خانه و پاشیدن سحوق سوخته او بر دو کس باعث تفرقه و بغض ایشان گردد و بدین سبب او را
حوت الشر خوانند و گویند چون در مکان بول شخص نیش او را فرو برند باعث سوزش و درد عظیم
صاحب بول میشود و مادامی که رفع او ننمایند ساکن نمیگردد **شفلج** بار گیاه کبر است **شفتالو**
اسم فارسی خوخ است **شفرکر** اسم شیرازی [illegible] است **شقیقل** شقاقل است **شفروس** [illegible]
بری است **شقایق** معروفست گویند چون نعمان بن منذر در خورنق اول زرع نموده مسمی
بشقایق النعمان گشته و آن بری و بستانی میباشد شبیه به نبات خشخاش و برگ بستانی از آن
کوچکتر و ثمر و دانه اش مثل خشخاش کوچک و مخدر قوی و [illegible] او بغایت قوی السکر و در دوم
گرم و خشک و جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و شرب گل خشک او مسحوق او
بقدر دو درم با سکنجبین جهت تسکین درد احشا و اعضا که دفعة بهم میرسد بسیار سریع الاثر است
و مطبوخ او قاطع رعاف است در ساعت و شرب طبیخ برگ و ساق او که با گیاه جو پخته باشند
مدر شیر و حیض و طلای عصاره او منقی چرک زخم نافع و نقش جلد او محلل ورم چشم و سعوط آن
رطوبات دماغی و قطور او جالی بیاض چشم و ضماد گل او با پوست گردکان سبز جهت سیاه کردن
موی و رفع قوبا و مداومت شرب تخم او هر روز یکدرهم با آب سرد جهت رفع برص مجرب و یکدرهم از
[illegible] او با شراب مورث جنون و مصلحش شیر تازه است و چون [illegible] را از گل شقایق پر کرده [illegible]

شفقین

شفقین بحری

شفلج شفتالو شفرکر شقیقل شفروس شقایق

ان برا سخت نموده چهل روز در سرگین تر اسب دفن نموده و هر هفته سرگین را تغیر دهد خضاب عجیب جهة
شود و گویند مجرب است **شقاقل** بهجیت برگرد و با لزوجت و اندک شیرینی و سطبری انگشتی و دراز
و ساق گیاه او بر کره و بر هر گرهی برگ رسته و ثمرش بقدر نخودی و سیاه و مملو از رطوبت سیاه و گلش
بزرگتر از بنفشه و نبتش در زیر اشجار در مراکز و مکان نمناک و مستعمل بیخ او و قوتش تا چهار سال باقی است و در
اول گرم و در دوم تر و مسهن و مفتح و قاطع بلغم و مقوی کمر و سخی گرده و معده و جگر و مقعد و مفرح اشتها و مصلح عمل
وجماع او با عسل بخاصیه و مقوی ارواح و قوی و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش در تقویت باه حب الصنوبر
و بوزیدان است **شقراق** مرغیست بقدر فاخته سبز بد بوی و بفارسی سبزه قبا نامند و درهنگام گر اگر
و گویند و در دوم گرم و خشک و محلل قوی و ریاح غلیظه و مواد بلغمی و در هضم و مصدع و مصلحش سکنجبین سرکه
او جهة کلف نافع است **شقردیون** اسقردیون است **شقر و شقیق** اسم شقایق است **شکر تیغال** اسم فارسی تیغال است
و ان غلاف حیوانی است شبیه بمگس که در خار انزروت مثل کرم ابریشم از لعاب خود میتنند و در او بیضه رود حایل
بهند و در سفیدی و شیرینی و در حرارت معتدل و رطوبت در دوم غالب و با لزوجت و ملین و مسکن حدت اخلاط
و سوزش مجری و جهة خشونت سینه و سرفه و صاف کردن آواز و خشکی گلو و معده نافع و اکثار او
مغثی و مصلحش شکر و ترنجبین و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش نباتیت و مؤلف مخزن جیتان است اورا
شکر العیر دانسته و فیه ما فیه کما لا یخفی **شکاعی** از اصناف باداورد است و از آن قائل شده و محقق نیز
و بعض هر دو را یکی دانسته اند و اول اصح است چه باداورد بفارسی شامل شوکه بیضا و شوکه عربیه است و در
بعض بلاد بکنگر خود معروف شد یکی را اکل سفید و یکی را بنفش است و اخیر مخصوص شکاعی و در جمیع افعال مثل
قسم سفید و قوی‌تر از آن و مستعمل از او بیخ و ثمر و بیخ قوی‌تر از ثمر او و قاطع نزف الدم و با قوت تریاقیه
و مدمل قروح و ملطف بلغم و طبیخ او جهة تبهای اطفال و تبهای مرکبه لعابات نافع و مفرط مصلحش صمغ
عربی و شربتش دو درهم و بدلش باداورد و سایر خواص در انجا مذکور شد **شک** بفارسی مرگ موش
گویند چه خوردن او موجب قتل موش و از آنکه موشی که از آن خورده باشد باعث مردن موشان دیگر است
و ان جسمیست معدنی سفید و ثقیل الوزن و براق و از سموم قتاله است و اهل صناعت او را در کل مقام
بدل زرنیخ میدانند و انکه زرد باشد زر نوشت و قوتش بعد از هفت سال فاسده میگردد و در تکلیسش
اغبرد و زرنش سبک بلشور و در چهارم گرم و خشک و محلل و مفتح التیام دهنده زخمهاست با حدات

دارند یه

شدید که صبر نتوان کرد و طلای او با روغنها جهة حکه و جرب و با گلاب جهة اورام و استسقاء
نافع و اکتحال او در بکر و زطبقات و رطوبات چشم را زایل میکند و نیم درهم او در یکروز کشنده
و تریاق او تراشیده پوستهای حیوانات است که سوزانده بقدر ربع او تا دو چندان بیاشامند
شکربیج اسم معرب چسنک است **شکرنا** کشوث است **شکرسنگ** اسم فارسی حجر الاخبث
شکوفه اسم فارسی فقاح است **شکنه** اسم فارسی کرش است **شکرپز** اسم فارسی فانید بحری
معمول سیجتانست **شلجم** معرب از شلغم فارسی و بعربی لفت نامند بری و بستانی میباشد بری نیز
دو قسم است یکی را شاخها باید نباتش دراز تر و برگش بعرض انگشت مهین و بیخ او باریک مثل بیخ
اشجار و غیر ماکول و تخم او سیاه و شکوفه‌اش سفید و منابت او مزارعست و یکی را منبتش آنهای
نمناک و نزدیک آبها و بیخش بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکول است و برگش شبیه برگ بستانی
و از آن باریکتر و املس و کثیر الشریف و تخمش مثل بستانی و مایل بسیاهی و تخم قسم اول منقی اثر و
قسم ثانی در خواص قریب به بستانی و از آن گرمتر و بستانی در اول دوم گرم و در اول تر و کثیر الغذا و
مهیج باه و مدر بول و مقوی باصره و مفتت حصاة و دافع سعال و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم و مطبوخ
آن زیره و شیر بلیها و ریشهای باریک او نیابد با عسل بنوشند جهة سپرز و عسر بول مجرب و ضماد
مطبوخ او محلل اورام است و ترشی شلغم ملطف رطوبات سینه و مقوی احشا و مشهی و به نفخت و
ضماد و نطول مطبوخ جمیع اجزاء او جهة شقاق و نقرس و حکه مفید و تخم او در اول سیم گرم و در اول
تر و مسهی تر از بیخ آن و مشهی و با تریاقیه و در جمیع افعال قوی‌تر و مولد ریاح و مصدع محرور این و مصلحش
سکنجبین و ترشیها و گلقند و قدر شربتش تا دو درهم است و روغن تخم او جهة ریاح و رفع اعیا و نقوت
الات تناسل شربا و ضمادا مفید است **شل** بار درختیست هندی بهندی سفرجل هندی گویند و بزرگتر از نارنج
و در طعم تند و با اندک تلخی و قبض و نرم و ملمس و به قشر در سیم گرم و در اول خشک و محلل قوی و ملطف
اخلاط و مسهل و دافع ریاح و جهة صلابت عصب و فالج و عرق النسا و قولنج نافع و مغرریه و مصلحش عسل
و شربتش تا نیم درهم است **شلجم احمر** شوندر است **شلیخ** تخم الجبار است **شلیل** بلغت خراسان
میوه ایست لذیذ بقدر گردکان و بزرگتر از آن و در طعم مثل شفتالو و در آخر بهار میرسد لطیف‌تر
از شفتالو و در افعال و خواص بهتر از آن و به نخاله است **شمع** بفارسی موم نامند زرد و سرخ

شقاقل
شقراق
شقردیون شقر و شقیق شکر تیغال
شکاعی
شک
شکربیج شکرنا شکرسنگ
شکوفه شکنه شکرپز
شلجم
شل
شلجم احمر شلیخ شلیل
شمع

اورا بکرار که جنس در آب در نجس و او نجس در ما تهاب سفید میکرده و در اول دوم گرم و در دوم رطوبت
معتدل و قوتش تا سی سال باقی است و محلل و منضج و ملین و مصلح ادویه مرهمها و موافق زخمها و خوردن
ده خربوب اورا که بقدر گندم ریزه کرده فرو برند و یا در روغنها حل کرده بنوشند جهة قروح باطنی و سحج
مجرب جهة درد سینه و سرفه و رفع انجماد شیر و سل و درد گلو و التهاب و تصفیه آواز و بدل بیل و طلای او جهة
حکه و جرب و خشونات و نفخ اورام و توسیع کردن و بجرک آوردن زخمها و نرم کردن سینه و صلابات
و دفع اذیه زخم جرب و زهر و زار منوشر و بخور او جهة دفع عفونت هوا و وبایا و بعرق آوردن و حمیات تب و
رائحه او جهت دفع بدبوی و اذیت بوی مردار و حقنه او با روغن گل سرخ جهة سحج و نعاب نافع
و رافع اشتها و سدد و انست و مصلحش نان و شربتش تا نیم درهم و بدلش ارد و باقلی است و گویند چون
اشباه مگس را بسوزانند و بطرف بمالند و در آب دریا و سایر آبها بگذرانند آب شیرین گردد
میکنند و موم شمع عروسی را در تجربیات محبات و آنچه در غیره او سوزانده باشند جهة بعض مؤثر دانسته
و از خواص اوست که چون قمر در تثلیث عطارد و در نحوست بری باشند یکمثقال موم شمع عروسی را
با سه قیراط موم پاک در یکدرهم نقره مضبوط نموده نگاه دارند غلبه بر همه خصم او را روی دهد و
زبان و دشمنان بسته گردد **شمس** بلغت اکسریان ذهب است **شمار** رازیانج است بلغت مصر و شام
شمشاد اسم فارسی بقس است **شمامه** در روایت **شمشیر** قاقله صغار است **شمیعه** شامل روغن
ترب و سند الطیب است **شمول** خمر است **شملیت** اسم هندی حلبه است **شمخاط** اسم ملح هندی است
شنند از طیوب معمول است و در مصر بسیار است معمول و بیونانی رسمیلیوس نامند و گویند
بعضی ریحان القرد است و بهترین او سفید خوشبوی و رو است با پوست و رسیم گرم و در دوم خشک و مقوی
دل و معده و خفقان و نفث جهاد و رافع اخلاط لزجه سینه و با زعفران مفرح و جهة سرفه و ضعف عفت خفقان
و با انیسون جهة قولنج مجرب دانسته اند و طلای او جهة قروح و آثار و حمول او جهة بواسیر و تقویت رحم مقید
و مجفف و مقدع محرور و مضرش سینه و مصلحش روغن گل و قدر شربتش چهار قیراط است و دستور العمل
او آنست که جنس بهان را نیم کوب کرده و در ظرفی کرده و بر آن ظرف ظرف دیگر طولانی وصل نموده
بگل حکمت استحکام دهند و آتش معتدل برافروزند تا صعود نظر بالا کند و در آنجا سرد شود و اگر که دیگر
زیاد و تا عطر طرف بالا را بعود و صندل بیالایند جایز است **شنج** اسم یونانی جلوزی را ن نوعی از

کرده است

شمس شمار
شمناد شمامه شمشیر شمیعه
شمول شملیت شمخاط
شنند
شنج

کرم است که کاغذ هم میکند و در حلوون مذکور شد **شنبلید** اسم فارسی شکوفه سورنجان است
شنار فراسیون است **شنیز** شونیز است **شنشا** اسم یونانی اشنه است **شندله** بلغت
حبلی نوذری است **شنکار الفضة** م الذهب است **شجار** بجیم و کاف و بقاف الوحلمان است
شنبلیه بلغت اصفهانی حلبه است **شنجرف** زنجفر است **شنک** بلغت اصفهانی لحیة الطیس است
شونذر اسم نوعی قسم از شلغم بری ماکول است که در شلغم مذکور شد و تخمش در تریاقیه قوی تر
از نوع بستانی و در تریاق فاروق او خالف این نوع مراد است و رافع ریاح و عفونات و در افعال قوی تر
از سایر تخم ها است **شوکدان** اسم فارسی نوعی نباتیست با زوجت و ساقش پر گره مثل ساق
رازیانه و بزرگتر از آن و برگش مثل برگ شبت و گلش سفید و شبیه بگل شبت و بدبوی و شعبهها
شاخ او چتر دار و تخمش مثل نانخواه و مایل بسفیدی و نیخش مجفف و مجوف مشهور به بیخ نفتی است و از بلاد
بزد خیزد و در چهارم سرد و در سیم خشک و مقدر و مسکر و مسموم و دو درهم آن قاتل و طلای عصاره
او جهة باد سرخ و نمله و داء و جاع حاره و ضماد تخم و برگش رافع احتلام و ورم و انثیان و مانع بزرگ شدن
پستان زنان و قاطع شیر و نزف الدم و رعاف و اسهال است و مقدار شربتش نیم دانگ و جون بیخ
اورا با بذر البنج از هر یک پنج درهم کوبیده با صد پنجاه عدد مویز بزرگ و صد پنجاه مثقال آب
بجوشانند تا آب بسوزانند و مویز را خشک کرده از ادویه جدا سازند مسکر قوی و در اسهال مبتلی
مجرب است و حقرا او را مویز عمر نامیده و مقدار شربتش تا یکعدد و تا سه عدد و زیاده از آن مسموم قوی
شونیز بفارسی سیاه دانه نامند نباتش شبیه برازیانه و از آن درازتر و باریکتر و گلش زرد و
مایل بسفیدی و غلاف تخم او بزرگتر از غلاف بذر البنج و تخمش سیاه و مغزش سفید و قریب
بانیسون و قوتش تا هفت سال باقی است در اول سیم گرم و خشک و محلل و مدر حیض و بول
و شیر و مقطع اخلاط حاله و مجفف و منضج و مسقط جنین و تریاق سموم بارده حتی بخور او باعث
گریختن هوام است و جهة قولنج ریحی و درد سینه و سرفه و قی المده و غشیان و استسقا و برقان
و سپرز و مداومت آن هر صباح با روغن زیتون جهة سرخ کردن گونه و تصفیه بشره و با سرکه
جهة اخراج اقسام کرم شکم و دو درهم او تا سه روز با آب نیم گرم جهة گزیدن سگ دیوانه و از جمله
دیا سکنجبین جهة تب ربع و تب بلغمی و با عسل جهة نفس الانتصاب و سنگ گرده و مثانه و جهة

شنبلید اشنار
شنیز شنشا شندله
شنکار الفضة شجار
شنبلیه شنجرف شنک
شونذر
شوکدان
مجرب
شونیز

او جهت بواسیر خصوصا با رُب مورد بنوشند بتعدیل و ضماد او جهت ثآلیل و دفع خال و نمش
جلد و درد مفاصل و درد سر بارد و سده خیشوم و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و بانگبین
جهت بهق و برص و سعفه و قوبا مجرب و با حنظل کم بر اطراف ناف طلا کنند جهت اخراج حب القرع
قوی الاثر و سائیده او با خون افعی و با خون خطاف جهت وضح نهایت مؤثر و با عسل و روغن
جهت درد رحم در حین نفاس و با روغن گل سرخ جهت جرب و ضماد سوخته او با موم و روغن حنا و مانند
آن جهت منع ریختن موی و رویانیدن آن و با گلاب جهت زخمهای سوداوی ساق با مجرب دانسته اند
و با بول جهت شهد به سر و منع نزلات و سعوط و بوییدن آن جهت درد سر مزمن و گشودن سده
خیشوم و زکام و بقوه نهایت مفید و لهذا گرم او جهت زکام و در سایر اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر
و قطور نموده او با روغن زیتون بقدر سه چهار قطره جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب و مضمضه
مطبوخ آن با سرکه جهت درد دندان و قطور او با روغن زیتون و جهت [illegible] و درد گوش و سده و ریاح
آن نافع و شرب روغن او با روغن زیتون و کندر جهت اعاده باه مایوسین از مجربات دانسته اند و طلای
روغن او که بقرع منکوس گرفته باشند بر اعضای تناسل و کمر جهت نعوظ بی‌عدیل است و رفع دردهای
عصب بارده و سستی و سده اعضا است و خوردن آن [illegible] باه و امور مذکوره سریع الاثر است و اکثار
شرب شونیز مورث خناق و [illegible] و مسدد و مصلحش سرکه و عسل و [illegible] و مصلح آن کثیرا و قدر شربتش تا دو
درهم و از روغن او تا یک درهم و بدلش انیسون و نصف او تخم شبت است شواترا مسک الجن است
و در تنکابن او را مشک آتش نامند و ابوریحان بیان نموده که در بلاد دیلم با این اسم گیاهی دیده ام
و آن نباتیست خاکستری رنگ شبیه [illegible] و [illegible] اوراق ریزه متراکم و از روی زمین جدا مفروش
و بی گل و ساق و بیخش سیاه و بقدر مسماری و منبتش سنگ لاخهای کوههای عظیم و از بازار او
تا چند ماه بوی مشک خالص می آید و نسیم گرم و خشک و مفرح و مدر حیض و مقوی ارواح و موی
در جمیع افعال قریب بسنبل الطیب است شوبلا اسم عربی برنجاسف است شوشمر اسم قاقله
صغار است شوحیط اسم عربی درختیست بزرگ و شاخهای سرخ [illegible] و برگش شبیه ببرگ بید
و از چوب او کمان میسازند و جمیع اجزای او با قوت قابضه و جهت اسهال مفید و جلوس در مطبوخ
او ممنوع است شوع درخت بانست شوک ابراهیم بلغت مصر [illegible] است و شوکه یهودیه و شوکه

شوبلا شوشمر
شوحیط
شوع شوک ابراهیم

زرفانیز نامند شوکه نوعی از طباقات است و گویند غافث است شوکر مازریون است شوک [illegible]
بلغت مغربه دیناقوس است شوک الدهر عکوبست شوک الملک بلغت مغرب اشخیص است شوک العربیه
شکاعی است شوک بیضا بادآورد است شوره بیضا بلغت [illegible] اسرار است و بلغت فارسی انقره گویند
شوک مسرمه و قبطیه قرظ است شوک شهبا و شوک سائکه و سهبا گیاه خرنوب است شوغاز زاج [illegible] است
شوک الجمال اشترغاز است و بلغت مصر رعی الابل است شوزانیق بورانیا است شوکا بلغت [illegible]
اسم دعل است و آن از جنس ابل است شهدانج تخم قنب و در آنجا موصوف است شهد عسل است
که از موم به آتش جدا نشده باشد شهدانج بری حب السمنه است شهدره اطراطیقوس است شیوره اسم ترکی
و فارسی قاقلی است شیطرج اسم معرب بیخ نباتیست سرخ و بسیار تند و باریک و برگش شبیه برگ
ریشا و در اوایل سرما هوا خشک شده میریزد و متصل به بیخ او برگی میماند و در تابستان از میان
او گل ریزه بر برگ سفید ظاهر میشود و تخمش از خشخاش نهایت ریزه تر و مستعمل بیخ اوست و منبتش
خرابها و قوتش تا پنج سال باقی است و در آخر سیم گرم و خشک و جالی و محرق جلد و مسهل اخلاط
لزج و استعمال او با شیر و سرکه و مفتح سدد و هاضم و مهیج باه و مسقط جنین و جهت صاف کردن او
و رفع بلغم مفاصل و ریاح و سموم و درد مفاصل و سپرز نافع و ضماد او جهت برص و بهق سفید و جرب
و رویانیدن موی بعد از سقوط آن متواتر و چون کوبیده در کف دست مخالف دندان درد ناک گرده
به دستور ظرف مخالف آن تا صباح بگذرانند رافع الم آن و مجربست و چون تخم مرغ را گرم و در میان سائیده
او پنهان کنند و آن علامت خوبی و تازگی اوست و ضماد برگ او مقرح جلد است و قدر شربتش یک درهم
و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و مصطکی و بدلش در علل سپرز [illegible] و در غیر او زرنباد و [illegible] است
شیح بفارسی درمنه گویند و خشک و اقسام او را [illegible] اند و آن نباتیست [illegible]
و تلخ و اندک حدت و شبیه بافسنتین رومی و اقسام می باشد جبلی قوی تر از دشتی و هر چه
گلش مایل بزردی و برگش شبیه بسداب و نباتش از شبت کوچکتر است شیح ارمنی نامند و
هر چه مایل تیرگی و با رطوبت چسپیده و گلش زرد است شیح جبلی است و عریض الورق که گلش
سرخ است شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و درمنه ترکی تخم [illegible] و خشک ترکی نامند و [illegible]
شیح را مستعمل گل اوست و تخم او [illegible] و درمنه ترکی متعارف [illegible] معروف [illegible]

شوک [illegible]
شوک الدهر
شوک بیضا شوره بیضا
شوک مسرمه و قبطیه شوک شهبا [illegible]
شوک الجمال شوزانیق شوکا
شهدانج شهد
شهدانج بری شهدره و شیوره
شیطرج
[illegible]
شیح

مذکور شده در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم و مفتح سده و مدر فضلات و مخرج کرم و مسهل اخلاط فاسده
و محلل ریاح و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و فواق و صرع و درد ورک و عسر النفس و تبهای
مرکبه نافع و مقوی معده و عصب و مفتح و ملطف مصطکی و ترمس و ضماد سوخته او با روغن زیتون و
امثال آن جهت داء الثعلب بسرعت بر آورنده موی مؤثر و در دوران جهت اکثر و طلای آب طبیخ او جهت ورم
بلغمی چشم و سایر اعضا مفید و قدر شربتش از سموم تا سه درهم و در سایر مواضع تا دو درهم و بدلش مثل
او فنجیفی است و بعضی سداب را بدل او دانسته اند و روغن او که بدستور روغن گل کنند جهت رفع ازاها
و امراض بارده و استسقا و ورم معده نافع است **شیلم** بفارسی گندم دیوانه نامند و آن دانه ایست
از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی و مایل بسرخی و نبات او شبیه بنبات گندم و در گندم زارها میروید
و در اصفهان کاکلک گویند در دوم گرم و خشک و مخدر و موجب سدر و مفسد اوست و نانی که
شیلم داشته باشد مسکر و منوم و ضماد او جاذب و منقی مواد و با سفیدی تخم مرغ محلل صلابات
و با عسل جهت نقرس و با سرکه و روغن زیتون جهت قوبا و سعفه و جرب متقرح و طلای روغن او منوم و کرم
و بثور لطیف تر از روغن گندم است و مصلح ضرر آن شیر و روغن و قی کردن و ربوب حامضه و اشامیدن است
شیح اسم عربی است و آن غیر شیبة العجوز است و منبت آن بستانها و جایی که باران بسیار شود و آن
گیاهیست ساق و شاخ آن سفید و برگش مایل بسفیدی و غبارناک و گویا بمقراض ریزه کرده اند
و خوشبو و با تندی شبیه ببوی صعتر و در سیم گرم و در دوم خشک و مفتح سده و مدر حیض و منقی فضلات
و مواد نزله و ضماد او رافع ورم ریحی و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و در انتها و محلل آن و جهت ریاح رحم
و جذب جنین بغایت مؤثر و قدر شربتش تا یک مثقال است **شیرخشت** [illegible] اسم شبنمی
از اشجار بلاد هرات است و از جنس شبنم مانند ترنجبین نیست و بهترین او سفید و شیرین و جهاتی که
است که چون در دهن نگاه دارند کام زبان را بسیار سرد کند و مغشوش و مصنوع از آرد نخود را [illegible]
نیست در اول گرم و در رطوبت معتدل و در جمیع افعال سوای تقویت باه و در اطفال قولنج قوی تر
از ترنجبین و جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط سوخته و مرکبه رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و جهت
خشونت حلق و سرفه و تبهای که از مواد رقیقه باشند و جهت حرارت جگر و ورم آن و با ماء الشعیر بهترین
ادویه و اغذیه و در اطفال تب است و ضماد او ملین و جالی بشره و با شیر جهت طراوت گونه مؤثر و مولد قراقر

معده

شیلم
شیح
شیرخشت

معده و مصلحش روغن بادام و ارزیانه و قدر شربتش تا بیست مثقال و بدلش مثل او ترنجبین است
و شیخ الرئیس در بعضی مقالات ذکر نموده اند که با وجود آنکه شیرخشت مسهل اخلاط رقیق است
مضر اطفال و قولنج است **شیرسته** بلغت گیلان اسم سرکه شیرین مصنوع است و در اکثر منافع مثل خردل
با مضرتی که با سرکه میباشد در اکثر مواضع و طریق عمل آن آنست که خردل سرخ با تخم شلغم بری
که شبیه بتخم شلغم بستانی و مایل بسیاهی است با سرکه تند سابیده تا مثل خمیر گردد و بعد از آن
یکروز ده مثقال از آن با دویست مثقال آب انگور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط
نموده تا دو هفته هر روز مکرر بر هم زنند تا مانع جوشیدن آب انگور گردد **شیخ البحر** حیوانیست
بحری و در دریای مغرب کثیر الوجود و شبیه بسنگ پشت بحری و سر و دستش او شبیه بگوساله و گویند که
روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکند و از این جهت سمک الیهود نامند پوشیدن نعلین از پوست
مانع تولد نقرس و رافع موجودان و بخور اجزای او جهت رفع تبهای بلغمی و کشتن کیک گویند
مجرب است و خون او داء الثعلب و بهق مفید دانسته اند **شیرزق** اسم نبطی شیرخشت است
و گویند مراد از آن بول و سرگین اوست و در خواصش مذکور شده **شیرابج** آنچه مقشر خشک است
جو او را در تازه که جهت اصلاح قبض او معمول است که مقشر کرده در شیر منجمد نمایند و خشک
کرده نقل بلدان میکنند **شیح جبلی** بفارسی درمنه کوهی نامند **شیح حبشی** فلفل سیاه است
شیاف خوزی پوشش در هندی است **شیراز** ریحان است **شیراسه** خشخاش است **شیرج** دهن
سمسم است مذکور شد **شیبة العجوز** اشنه است **شیان** دم الاخوین است **شیاله** بلغت اندلس اسم
سمو حیت **شیر الخنز** گویند شیطرج است **شیشه** بلغت فارسی زجاج را نامند و بلغت هندی رصاص است
شیره نبات اسم فارسی عسل طبرزد است **شیره جو** اسم فارسی کشک الشعیر است **شبر** اسم فارسی [illegible] است
شیرین بیان اسم ترکی سوس است **شبوران** اسم ترکی حنا است **شیر مرغ** [illegible] شیرزق است **شیره خرما**
اسم فارسی دبس است **حرف الصاد** **صاریوبا** اسم سریانی [illegible] بطریق عقرب با مثل کبیر او را از
ونگ پنج چهار پنج ساق میروید و ساقها پر شعبه و برگش شبیه ببرگ سیب [illegible]
و با خشونت و گلش لاجوردی و تخمی مثل دنباله عقرب و منبتش کنار آبها و جاییکه آب بسیار در آن مانده
بر طرف شده باشد و عصاره گل هر دو را صاف نموده با صمغ عربی بجای لاجوردی استعمال میکنند

شیرسته
شیخ البحر
شیرزق
شیرابج
شیح جبلی
شیح حبشی
شیاف خوزی شیراز شیراسه شیرج
شیبة العجوز شیان شیاله
شیر الخنز شیشه
شیره نبات شیره جو شبر
شیرین بیان شبوران شیر مرغ
شیره خرما صاریوبا

و درکتابت و نقاشی بهتر از انست و مستعمل از برگ و ساق و تخم ان در آخر دوم گرم و در اول
خشک و مسهل بلغم و مره السودا و تریاق سم عقرب و رتیلا و مدر حیض و مخرج جنین و محلل و
جابلا و مطبوخ ان با عسل و فانید مسهل قوی و ضماد و شش و شراش رافع سموم بارده و بلع کردن
سه عدد از دانه او قبل از نوبه تب بلغمی و چهار عدد جهة ربع و ضماد مسحوق او جهة قوبا و ثالیل و
نقرس و التوای عصب و با شیر جهة ورم حجاب دماغ اطفال و ثمر نوع صغیر او با اندک نمک
هندی با قطرون جهة رفع اقسام کرم و دو درهم از کبیر او جهة اخراج حصاة نافع و تعلیق بیخ کبیر ان
مسکن درد گزیدن عقرب و مضر سپرز و مصلحش عسل و شربتش تا دو درهم است و امین الدوله در حب
حب السمه را صابونیه نامیده است صابون از مخترعات هرمس است و طریق ساختن او ان است
که از قلی یکجزو و اهک نصف او نرم سائیده در ظرفی یا حوضی پنج مثل ان آب تا دو ساعت بهم
زنند و باید سوراخی در ان ظرف بوده و در ان ظرف مسدود نموده بعد از ته نشین شدن سوراخ را
باز کرده آب صاف بظرف دیگر رود و باز آب تازه ریخته و باز برهم زده باز کرده آب صاف بظرف
دیگر رود و باز آب تازه ریخته برهم زده تکرار عمل نمایند تا تندی در جرم او نماند و آبها را جدا گانه حفظ
نموده بقدر ده مثل اب اول روغن زیتون را بر روی آتش گذاشته بتدریج اول از اب آخر بخورد
او دهند تا مجموع آبها نشفته شود و مثل خمیر گردد پس خشک کرده ریزه کنند و بعضی بجای روغن
زیتون روغن دنبه و روغن کنجد و روغن قرطم و بیه انجره و امثال ان میکنند و بهترین اقسام اول است
و در آخر دویم گرم و خشک و مقطع و معفن و اکال و منضج و ملین اورام و حاله و حمول ان مخرج
جنین زنده و مرده و مدر حیض و در این امور مجرب است و ضماد او با مثل او حنا جهة دورا نیق
و عرق النسا و نمش و کلف و با زیبق و سلیمانی جهة درد مفاصل مزمنه مجرب و با روغن گل سرخ
جهة خشک کردن زخمهای سر اطفال و قروح شهدیه که هر چند روز ازاله و تجدید نمایند
و با سرکه کبوتر و امثال ان جهة گشودن دمل و نشستن موی ان جهة رفع حکه و قمل و با لعابها جهة
حکه و جرب و رفع آثار نافع و شیاف او مسهل و رافع قولنج و مخرج کرم مقعده و مدر حیض و بول و شربتش
دو مثقال تا چهار درهم او کشنده است بجراحت امعا و احشا است صاصلیح نباتیست شبیه بکلقای تازه
رویده و از ان کوچکتر و نازکتر و زود شکن و تازه او مأکولست گرم و تر جهة الم فواد و ریاح فم معده و

صابون

مجرب

صاصلیح

و تخمش در افعال شبیه بشونیز و بیخش شبیه ببلبوس کوچک و پخته و خام او مأکول و اکثار او محرک
باه و رافع وجع الفواد است صاب اسم عربی جمیع اشیای بسیار تلخ است و بر قثاء الحمار و بر
نوعی از گیاه شیردار بسیار تلخ شامل است صاقر اسم فرخ جوکوالست و از جنس بوم و
کوچکتر اصناف او و در افعال مثل اوست صابون القاق و صابون السیاب شجره ابی مالک است صاره و صاروان
بوف الصغیر است صاحبه جزر است صبر بکسر با عصاره نباتیست برگش بشکل برگ سلم و بسیار ضخیم
و شبیه ببرگ ربیع بیابانی که در بازار از ان انجیر بغدادی نامند و بیخش بقدر شلغم و از یک بیخ زیاده بر
ده عدد برگ میروید و مملو از رطوبت و در غایت تلخی و چون مدتی بگذرد از وسط برگهای تنها
میروید و قریب بذرعی و پر از رطوبت عسلی با اندک حلاوت و کریه الرایحه و ثمرش مثل جوزه
خرما و در آخر سرخ میشود و انچه از جزیره سقوطرا بلاد یمن آورند زرد و مایل بسرخی براق و زود شکن و براق
و خوشبو و بهترین اقسام است و قسم عربی مایل بزردی و درخشنده تا کمتر است و قسمی را که صبر
فارسی گویند بدبوی و سیاهی او غالب و نادرخشنده و کم زبون ترین اقسام است و محمد ابن احمد
گوید نوعی دیگر مسمی بحضرمی میباشد که بعد از سقوطری بهتر از عربی و فارسی است و هر چه از اقسام که کهنه
باشد و انچه بدبوی و سیاه و نادرخشنده که باشد استعمال ان جایز نیست و باید در سائیدن صبر مبالغه
نمایند و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم و در مزاج جوانان و محرورین و ضعف الاحشا و خوفا
صاحبان ضعف جگر و امعا و سده ماساریقا و بواسیر و علل مقعده استعمال نباید کرد و صبر در
دوم گرم و در سیم خشک و مسهل قوی مواد دی که مهیا دفع بوده باشد ضعیف لاثر است در
انچه مهیای دفع نشده باشد و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مانع بصعود ادی مانع و مفتح سده و سوای
سده جگر و محلل ریاح احشا و مجفف بیلاغ خصوصا نشسته او با مصطکی منقی دماغ و جهة
مفاصل مفید و با غاریقون جهة ربو و تنقیه سینه و با گل سرخ و مصطکی جهة امراض معده و با آب
سرد جهة نفث الدم سینه و با ادویه مناسبه جهة یرقان و جهة امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم
و امراض سپرز و گرده و رفع تشنگی که از صفرای مخلوط ببلغم باشد مفید و با الیه حیه مفر گرده و مقعده
و اکثار ان مورث اسهال دموی و کهنه او و انواع زبون او گاه باشد تا سه روز در معده
بماند و باعث کرب گردد و مصلح او مقل ازرق و مصطکی و دوت بلیله زرد و کتیرا و عنزروت

صاب

صاقر

صابون القاق و صابون السیاب صاره و صاروان

صاحبه صبر

و قسطیس و تریش یک مثقال و بدلش در اورام و جراحات دو چندان او حضض و در اسهال نیم وزن
او تربد و قدری سقمونیا است و طلای او حافظ جثه میت از عفن و ضربه و سقط و اورام و رفع آثار
و نزلات و صداع و نمله و حمره و اکله و قروح خبیثه را با آب گشنیز و سرکه و جهة باد سرخ و شری و با مغز تخم کدو
جهت جراحات بینی و با مورد و شراب جهة سیاه کردن و درازی موی و رفع قمل و رویانیدن موی
که از کچلی ریخته باشد و غسول او با سرکه جهة سعفه و حزاز و داء الثعلب و اکتحال او مقوی نور بصر و جهة
سلاق و جرب و حکه و مطبوخ او با آب کنند تا و سلخ الحیه جهت سقوط و از به بواسیر و اعراض مقعد
بیعد بیل و زرو را و مجفف زخمها و التیام دهنده آن و جهة قروح تحنیف فرج و اعضای عصبانیه لعابات نافع
و با استخوان پوسیده با سویه رافع بواسیر و آنکه مجرب است صبارا تمر هندی است صباره اسم عبری است
صبانی عصاره سنا مکی است که از ان قرصها می سازند و بجهة رفع اورام نبات مفید است
صحنات بفارسی ماهیابه نامند و معمول لار و سایر مواضع است و با نان میخورند و طریق عمل
آنست که ماهی ریزه را با آب نمک در خمی کرده چند روز بگذارند تا منتفخ شود پس برآورده
و صاف نموده استعمال کنند در دوم گرم و خشک و مجفف رطوبات معده و رافع بدبوی دهان که
از رطوبت معده باشد و جهة فالج و درد ورک و اعراض بارده و مداومت ان در دفع بوی
عرق نافع و مولد خلط سوداوی و اعراض آن و حرق خون و مورث تشنگی و تعفن اخلاط و مصلحش
بالخاصیه زنجبیل است و استعمال سرکه ترشیها و بعض از هر شیرینیها صدف با حلزون
مرادفست و گوشت حیوان او مخصوص کبر و پوست صلب او و تحقیق بصدفست و حلزون
دو را در مطلق او صدف مروارید است و در دوم سرد و خشک و سوخته او منقی و ملطف و جالی
و سدد و حابس اسهال و نزف الدم و جهت تقویت لثه و رفع زخمهای کهنه و آکله و جلای دندان
و نفوخ او جهة رعاف و بخور ان جهة بواسیر و طلای او با سفیده تخم جهة سوختگی آتش و با ادویه
مناسبه جهة کلف و بهق و رونق بشره و اکتحال او جهة جرب و سلاق و موی زیاد نافع و بخور
او دفع ابو الغزایر با سرکه جهة ثالیل و دانه بواسیر مجرب دانسته اند و مقدار شربتش تا یکدرهم و
بدلش شاخ گاو کوهی سوخته است و مهرباریس گوید صدفی که مروارید او شسته شده باشد چون
بسوزانند طلای او رفع قضا زیر میکند و جالینوس گوید که صدف هندی محرق بالخاصیه رفع درد

فواد عنهانید

صبارا صباره
صبانی
صحنات
صدف

فواد عنهانید و چون صدف را سایده نرم با سرکه بر بنا گوش طلا کنند رفع صداع دائمی و نزله
میکند صدف الغوفر دوقرنورا نیز نامند نوعی از صدف است مایل بسیاهی و در غایت صلابت
بخورش مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال سوخته او در غایت جلاء است صدف البواسیر
معروف بکف الغراب است بخور او و ضماد محرق او با عسل جهة بواسیر و ثالیل و جرب نافع است
صدف الفرفیس صدف فرفیر است صدف الحدید زعفران الحدید است صدیدا اسم سریانی امهدا است
صریحه البحری اسم نباتیست برگش شبیه بلبلاب کبیر و از ان کوچکتر و شاخهای او غلیظ و گره دار
و بر جا و بر خود می پیچد و گلش سفید و خوشبو و ثمرش مثل لبلاب و بالنرو ختت و اندک حرافت
و منبتش جبال و مواضع درشتست در آخر دوم گرم و خشک و حرارت او غالب بر یبوست
و تخمش مدر بول و ملین طبع و مخرج مشیمه و مفتح و شرب او هر روز یک مثقال با شراب و امثال
آن جهة عسر نفس و تنقیه رحم و رفع سپرز و سموم مفید و بوی گل او مقوی دماغ و مورث
نشاط و محرک باه و مضر گرده و مصلحش عناب و شربتش تا دو درهم است صرصر حیوانیست
شبیه بملخ و بسیار کوچک و در خانها شبها صدا بسیار میکند و در اصفهان زنجره و زنگله
جیک نامند در دوم گرم و خشک و شرب خشک کرده او از سه عدد تا ده عدد با هم عدد فلفل
جهة دفع قولنج صعب و ریاح غلیظ مجرب دانسته اند و مشوی او جهة درد مثانه و قطور جوشانیده
او در روغن زیتون جهة گرانی سامعه نافع و چون دو سه عدد از آن در میان نی و امثال آن گذاشته
و دهن آنیوبه را بموم گرفته در زیر سر نایم گذارند که او نداند مانع خواب او گردد صرفان شامل
سرب و فضای سربست صراح لوف الحیه است صریص نوعی از لوف است صریت اشراس است
صرد سودا نباتست صرب صمغ است صرایه حنظل است که مایل بزردی شده باشد صربرا
بادروج است صرد شوکرانست صعتر بفارسی سیسنبر گیاهیست که بترکی کلیک اوتی و باصفهانی
آویشم نامند بری و بستانی میباشد و بستانی را بفارسی مرزه نامند و برگ بری بعضی مدور
و قسمی ریزه و طولانی و اقسام او تند و خوشبو و گل همه کبود است در آخر دوم گرم و خشک و کوهی
او گرم و خشکتر و در افعال قویتر از بستانی و مجفف و مقطع و ترقیق و معرق و محلل بلغم و ریاح و مشتهی و ملطف
اغذیه غلیظ و منقی معده و جگر و ریه از رطوبات و مانع صعود بخارات بدماغ و دو مثقال گل او

صدف الغوفر
صدف البواسیر
صدف الفرفیس صدف الحدید
صدیدا صریحه البحری
صرصر
صرفان
صراجه صریص صریت
صرد صرب صرایه صربرا
صرد صعتر سعتر

او با سرکه و نمک مسهل سودا و بلغم و خوردن از و به سهولت با آب صعتر مطبوخ مانع معص و مجرح امعا و کرم
و رافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن آن و جهة غشیان و وجع الفؤاد و قولنج ثقلی و ریحی و بلغمی و با ماءالجبن
جهة قولنج سوداوی مستمری از تجربات و با عسل جهة گزیدن هوام و طبیخ شدن او با انجیر جهة ربو و سرفه
و باب کرفس جهة حصاة و عسر بول و با مثل او عناب که با چهار حصه وزن او جوشانیده باشند در ربع
رسیده بالخاصیه جهة رقیق کردن خون مجرب است و با روغن زیتون جهة انواع معص و سرکه که در او خیسانیده
و جوشانیده باشند از آن سکنجبین سازند یا تنها بنوشند جهة سپرز مجرب و با نبیذ تازه جهة تسمین بدن
و اکتحال او جهة بیاض و نظر آن جهة گرانی سامعه و طلای او با عسل جهة تحلیل اورام صلبه و عرق النسا و
امثال آن با روغن زیتون و زیره جهة برآمدن ناف اطفال و رفع ریاح اندرون ایشان و ضماد مطبوخ او در حمام
جهة جرب و حکه و یرقان و مضمضه او با سرکه و زیره جهة درد دندان و گلو و سعوط او با مثل او شکر جهة قطع
و تقویت چشم و رایحه او جهة گریزانیدن هوام موثر است و تخم او در جمیع افعال قوی‌تر و مفتح سده و رافع برد
و مهیج باه و خاییدن آن جهة درد دندان و تحریک شهوت‌ها و روغن او شرباً و ضماداً جهة رعشه و فالج و لرز و درد
مفاصل بهترین روغنها و مضر او به مقدع و محرورین و مصلحش سرکه و قدر شربتش تا پنج مثقال است و مربای او با شکر
به دستور گلقند سازند جهة منع صعود بخار به دماغ و نزول آب و تقویت ذهن و نیکو کردن رخسار و سموم هوام
و سایر اوصاف قوی الاثر است **صعتر الحمار** اسم عربی جاشا است **صعقو** تخم ماهی است **صعتر شامی** پودنه بری است
صغبیس بمعنی جمجم بکنیج است **صفراغون** اسم فارسی فریکا مرغیست قریب بگنجشک و بفارسی دمیجه نامند دایم
دنباله را حرکت میدهد گوشت خام گوشت قدید و محرق او با ماءالعسل جهة سنگ مثانه و عسر بول
بسیار نافع است **صفر** مس زرد معدنیست که مس دست گویند **صفیته** عرعر است **صفصاف** خلاف بری است
صفراغوری اسم ترکی سومونت **صقر** بقاف باشق است و عصاره رطب و مانند آن اسم
می نامند **صلقین** لستباجت **صل** اسم قسمی از مار است که روی آن مدور باشد و گویند
شنیدن آواز او کشنده است **صلمه** غذاییست که از خمیر آرد گندم مثل بغرا ترتیب میدهند و در
بوزادان فعال شل هرکور **صلون** خرنوب نبطی است **صلصل** عقعق است **صقصقان** اسم ترکی او دیگر است
صمغ رطوبت منجمد نباتیست که از آن تراوش کرده خشک شود و صمغ هر نبات نام آن نبات میدهد
و مراد از مطلق او صمغ عربی است که از درخت مغیلان حاصل میشود و بهتر او زرد مایل بسفیدی و سفید

صعتر الحمار صعقو صعتر شامی
صغبیس صفراغون
صفر صفیته صفصاف
صفراغوری صقر
صلقین صل
صلمه
صون صلصل صقصقان
صمغ

صاف و براق است و در گرمی معتدل و در دوم خشک و باعتقاد جالینوس جمیع صموغ گرم است
و قابض و مغری و مقوی معده و امعا و مانع مواد ریختن بسینه و رافع حدت ادویه و حرارت اسهال
و سرفه و قرحه ریه و درد سینه و از دو مثقال تا سه مثقال جهة سحج مجرب و بریشته کرده او با روغن
گل قاطع سیلان خون جمیع اعضا است سوای رحم و بواسیر و مداومت او روزی یک مثقال با کوفته
روغن گاو در یک هفته قاطع سیلان خون نفث و طلای او با سفیدی تخم جهة سوختگی آتش و قطور او
با گلاب جهة رمد و سبلاق و جرب و نجابت مفید و مضر سفل و مصلحش کثیرا است **صمغ البلاد** طراشیت
نشاره بلاط الکبران و غیره الجلود است که بسیار مبالغه در کوبیدن و طبخ آن کرده سنگ و رخش جای‌ها
بآن مستحکم کرده و بر دیوار خانه‌ها مالیده‌اند و بلاط عمارت از سنگ و فرش آن است و از او
جهة التیام جراحات تازه قوی الاثر است و جهة الصاق موی زیاد چشم بی‌بدیل است و بعضی او را معدنی
دانسته‌اند و در مصر او را اخفا و قریش نامند و صاحب منهاج مرکبی باین صفت بیان نموده و دافع
بهق بسیار موثر است صبر زرد و دم الاخوین علک انزروت صمغ عربی از هر یک جزوی بید راج
از هر یک نصف جزو با آب صمغ عربی سرشته و نزد نطاکی طبخ قوی آن لازم است **صمغ الدمیث**
صمغیست تلخ و مایل بسرخی و صاف و در غایت حدت و حیش تفلیسی گویند از فارس خیزد و
ملطف و مسخن قوی و محلل ریاح و در مزاج و افعال قایم مقام حلتیت است و کریه الرائحه نیست
و قدر شربتش تا نیم درهم **صمغ السرو** در جمیع احوال مثل راتیانج است **صمغ کرفس جبلی** کاشم است
صمغ فارسی صمغ اجاص است **صمغ جوزرومی** کهربا است **صمغ ثوث** **صمغ انجره** غار اشق است **صمغ البلسان**
دهن بلسان است **صمغ المحروث** حلتیت است و بفارسی انگژد گویند نامند **صمغ البطم** علک البطم است
صمغ الغار کیراست **صمغ سداب بری** نزد بعضی جاوشیر است **صمغ صنوبر** راتیانج است **صمغ الحرشف**
الحرشف کنگر زد است **صمغ زیتون** حلاک است **صمغ الکمکام** خفی‌لیان است **صنوبر** بفارسی درخت کاج
و ناژو نیز گویند و ثمر او را ثمرش بمغز و قطران شیرین است و ماده او بزرگ و کوچک او را
صنوبر صغار و تنوب نامند ثمرش مثل دل گوسفند و از آن بزرگتر و مغز ثمر او با تلخی و سفید و با پرده
رقیق سرخ و قسم قریش عبارت از اوست و در سمنان کثیر الوجود و راتیانج صمغ اوست
و قسم ماده تیز زرگ را صنوبر کبار گویند و در گیلان یافت میشود و بسیار بزرگ و مغز ثمر او را

صمغ البلاد

صمغ الدمیث

صمغ السرو صمغ کرفس جبلی
صمغ فارسی صمغ جوزرومی صمغ ثوث
صمغ المحروث صمغ البطم
صمغ الغار صمغ سداب بری
صمغ زیتون صمغ الکمکام صنوبر
صمغ صنوبر صمغ الحرشف

باصطلاح ایشان چلغوزه و درخت او را درخت چلغوزه می نامند ثمرش بقدر بالنکی و مغز را نهای مثل فندق و ریش دبالیده تر و شیرین تر و در عراق مغز میوه را چلغوزه میدانند که از بحرین می آرند و ظاهرا انبه باشد چه در صفات مثل انبه است و درخت او بقدر درخت زردآلو و برگش همیشه سبز و انبوه و ثمرش بقدر شفتالو و مستطیل و در طعم شبیه بان و مغز دانه او دراز و باریک و با برده سرخی که ملاصق مغز ناوام است بخلاف حب صنوبر که بی برده و سرخ و بالیده تر و کوتاه تر است و جمیع اعضا و اجزای درخت صنوبر در سیم گرم و خشک و یبوست بیخ او قابض و مجفف و دو مثقال او جهت اسهال و سحج و ذرور او جهت سوختگی آتش و رفع الم ضربه و سقطه نافع و برگ یبوست او گرم و خشک تر و جهت ذرور جراحت آتش و قطع رعاف و خون جراحات تازه و با روغن مورد جهت قروح سطح جلد و بار ابخ جهت قروح خبیثه و شرب یکمثقال او با ماء العسل جهت ورم و علل مزمنه جگر بعد یل و طبیخ او جهت اعیا و کمل و رفع چرک بدن و عفونت عرق و استرخاء و طلوس در ان جهت امراض رحم و مقعده و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان و بخور او جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض و دوده او جهت رنگین موی مژه و ابرو و در معه و ضعف نور بصره و سلاق و جوب نافع و جوب او را که بدستور جوب چینی و غشه استعمال نمایند مؤلف تذکره نایب مناب جوب چینی در علت آتشک و امثال ان دانسته اند و ظاهرا استغراس فرنگ عبارت از او باشد چه فرقی در شکل و رنگ و وزن نه دارند و حب الصنوبر کبار در دوم گرم و در اول تر و قوتش تا یکسال باقی است و مبهی و مشتهی طعام و مقوی اعصاب و اعضا و مفتح سده و جهت فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه و امراض جگر و یرقان و استسقا و گرده و مثانه و در مفاصل بارده و لعوق او با عسل هر روز بقدر سه مثقال جهت فالج مجرب و جهت سرفه کهنه و اوجاع بارد نافع و با تخم خیار مدر بول و مانع سوزش گرده و مثانه و با تخم خرفه مسکن حرقه مقعده و رحم و با داد ایاب انکوری جهت رفع اخلاط غلیظ ریه و سینه و گرده مفید و شراب او که کوبیده در آب انکور اندازند نافع و مدر نزلات و سرفه و قاطع اسهال رطوبتی و استسقا و قدر شربت از حب او تا ده درهم و از عصاره او تا سه درهم و از طبیخ او یک اوقیه و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش در تقویت باه شقاقل و حب الصنوبر و در علل معده و حب الفقاد حب القلقل است حب صنوبر صغار مسهل بعجز و جهت امراض سینه و گرده و مثانه قوی تر از کبار و در سایر افعال مثل اوست و کرم سبزی که در درخت صنوبر بهم میرسد در سمیت مثل

زراریح صندل درخت او بقدر درخت گردکان و ثمرش شبیه بخوشه حبة الخضرا و قوت چوب او تا سی سال باقی است و آن سفید و زرد و سرخ میباشد و سفید و زرد او در سیم سرد و در دوم خشک و سرخ بعکس آن و مقوی معده و دل و مفرح و رادع و قابض و با تریاقیه و مسدد و جهت خفقان حار و تبهای تند و التهاب و منع صعود بخارات بدماغ نافع و طلای او جهت دفع بوی بد و دفع درد سر حاره و باد سرخ و نمله و حمره و نقرس و اورام حار مفید خصوصا با آب عنب الثعلب و حی العالم و امثال آن و با نصف آن انزروت و سفیدی تخم جهت منع نزلات بچشم و سایر اعضا نافع و بالخاصه طلای او مورث خوارش بدن و حرارت است و رافع آن سرکه و روغنهای گرم لطیف است و نفاخ مفرباه و قاطع و مضر صورت و مصلحش عسل و نبات و شربتش یکمثقال و بدل سفید آن نصف آن کافور و بدل سرخ مثل او فلفل و فوفل است و ضماد صندل سرخ با روغن زنبق جهت اعیا و با گلاب جهت قلاع مفید و در سایر آثار سوای تفریح مثل سفید است صمن الوبر قصیبیست که از یمن آرند و اصل او معلوم نیست و گویند بول حیوانیست قسمی بوبر بقدر گربه در سیم گرم و خشک و قاطع اسهال و ضیق النفس و امراض بارده و جهت اندمال جراحات جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام و حمول او جهت قطع حمل موثر است و طول مکث او بر بدن متقرح جلد و مصلحش روغن گل است صنار معرب چنار فارسی است صندل عربی خرامات است صنوبر الارض کمافیطوس است صنوبر هندی دیودار است صنج قرطاست صندل کاجول بلغت تنکابن اسم خف الغراب و آن قسمی از حلزون است بری صوف بفارسی پشم نامند سیاه او گرم تر از سرخ او و او از سفید اسخن و مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک و سرخ او جهت شری بعید یل است و گلاه او که بشراب گرم تر کرده باشند جهت دفع صلابت جمیع اعضا و قطع سیلان خون مجرب دانسته اند و کماد گرم او جهت رفع نزلات رقیقه و درد سینه مجرب و با روغن گل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه و پوشیدن جامه های پشمین مسخن و مجفف بدن و مورث خارش و قرش او جهت صاحب نقرس نافع و محرق مغسول او در خواص مثل شب است صوف البحر چیزیست شبیه بپشم که از صدف بزرگ در بحر مغرب گرفته میشود و ضماد او را در قطع خون و اسهال سریع الاثر دانسته اند صوفطل اسم متوبا شوندرانست صلواص اسم یونانی صعتر است صوالجبال اسفنج است صوف اللارض فراسیون است صدارا سردوی است صهراحوا است صیقوا اسم یونانی اسفنج است صیاه قشاد است صیبان اسم عربی اشنک است حرف الضاد

صمن الوبر
صنوبر بحری صنار
صنوبر الارض صنوبر هندی
صنج صندل کاجول صوف
صوف البحر
صوطلب صلواص
صوالجبال صوف الارض صدارا
صهبا صیقوا صیاه صیبان

الضاد **ضان** ضان بفارسی گوسفند ماده و میش نامند و بعرف اطبا مطلق گوسفند است و
بهترین او یکساله و دوساله است که فربه باشد و چهارساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد
خون فاسد و گوشت کردن و حوالی آن بهتر از سایر اعضاست و در دوم گرم و تر و مسمن و مقوی بدن
و کثیر الغذا و مولد خون متین و سریع الهضم و دل و جگر و گرده او مقوی دل و جگر و گرده انسان و مغز
سر او مورث بلادت و نسیان و خوردن گوشت آب حرارت او که با سرکه و عسل مداومت نمایند و غذا
منحصر در آن باشد بغایت مقوی سینه و مانع غشی و رافع خفقان و لاغری بدن و بلع کردن پیه او
که بعد از ذبح کردن که سرد نشده باشد و گداخته او که گرم باشد جهة سرفه و درد سینه و تنگی نفس و
حرقة البول بسیار مفید و زهره او جالی آثار و جهة اسقام قویا و با عسل جهة قرار و اکتحال او جهة بیاض و جرب و
او جهة حکه و جرب و طلاء سرگین او تحلیل اورام و استسقاء و التیام زخمها و با سرکه جهة شری و با موم او جهة
تحلیل و لحم زائد که توته نامند و با سرکه جهة سوختگی آتش و در رفع داخس مجرب است و شرب سوخته
سوخته قبرها او قاطع اسهال و سیلان خون و بچه دان و در پوست او که با گرمی باشد رافع درد فرزند
مانع زخم شدن عضو مضروب است و در ایام طاعون و وبا استعمال گوشت گوسفند که کثرت تولد خون
جایز نیست و سرکه داخل آن ملطف و رافع ثقل اوست **ضال** اسم چند سدر جبلی است **ضبع عرجا**
بفارسی کفتار نامند وصف او بعرجاجه کوتاهی دست چپ اوست و او بسیار ضعیف القلب و کثیر الجماع
و خایف میباشد گوشت او در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و چون زنده او را دست و پا بسته در آب
گرم در دوغنها و شب هر آنچه در آن نشسته جهة مفاصل و نقرس و امثال او بغایت مفید است و حمول
جلد و تهیگاه او که سوخته باشد و جهة رفع ابنه موثر و نشستن بر روی جلد او مورث ابنه و رافع نقرس است
و شرب خون او رافع جنون و آب جوزون و در پوست او مانع درخت از آنست که سگ دیوانه گزیده باشد و چون
از آن کیسه ساخته حبوبات را بآن پیمانه کنند موجب منع فساد حبوبات در رفع نقرس و زرع آنست و نگاهداشتن
دندان او مانع فریاد سگ است نسبت بدارنده آن و زهره او را با مثل آن روغن اقحوان سرّاً و در ظرف
مس کرده نشسته در هر ماه دوبار طلا کنند جهة بیاض چشم و نزول آب مجرب دانسته اند و جالینوس گوید که هم
آن مسهل اخلاط دماغیست و مغز حراره و مصحح عسل و طلای او بعد از کندن موی مانع روئیدن آن گویند
مجرب است و زهره او با پیه شیر جهة کلف و موی سوخته او جهة قطع نزف الدم و خصیه کلکو او بقدر یکمثقال با آب گرم
جهة درد جگر نافع است **ضب** بفارسی سوسمار نامند و آن حیوانیست که جگر از گربه با پاهای سیاهی و زردی مایل

و دنباله او بسیار کوتاه و درشت شبیه بشمر درخت سرو و در سیم گرم و خشک و گوشت او مقوی باه و سرگین او
با سرکه جهة بیاض چشم و کلف و نمش و ضماد نشق او گرده جاذب پیکان و خار و سموم جانوران است و طلای
جلد سوخته او مورث بیحسی عضو است بحدی که اگر قطع کنند متألم نگردد و مغز محرورین و مصلحش بقول بارده است
ضبر شاه بلوط [illegible] است **ضبنجاج** بفتح اول صمغ درختیست یمنی خاردار و رنگ او
مایل بسرخی و براق و در دوم گرم و خشک و در نشستن جامه و کتان بهتر از صابون و ضماد او جهة رویانیدن
گوشت زیاده جراحات و التیام آن با عسل جهة اورام بارده و سستی اعضا نافع است **ضرو** اسم
درختیست در عمان و یمن شبیه بدرخت بلوط و ثمرش مثل بطم و دانه او بزرگتر از آن و صمغ او همان کنگ
مذکور شد شاخ و برگ و بار او گرم و خشک و آب مطبوخ او که با شکر بقوام آورند جهة خشونت حلق
و سرفه و دردهای نافع و روغن دانه او خوشبو و مجفف و محلل بلغم و ریاح و جهة نفض و نفوخ معده
و جرب حیوانات مفید و بدلش روغن حب البطم است و برگش خوشبو و طبیخ او بقدر سه وقیه درد
پهلو و تهیگاه و مضمضه او جهة قلاع و تقویت لثه موثر و عصاره او مقوی قوی و قطور روغن که در آن برگ او را
جوشانیده باشند جهة درد گوش و چوب سوخته او جهة قطع خون جراحات و مقعد و نقب نافع است
ضریع برگ نباتیست مدور و مجوف و مایل بزردی و در قعر دریا بهم میرسد و موج موجرا ساحل آورد
در دوم خشک و نطول او و جلوس در طبیخ او جهة مفاصل و طلای او در راحة جرب و حکه مجرب دانسته اند
و بدستور گوز راوراجه زکام مجرب یافته اند و جهة التیام جراحات سریع التاثیر است **ضرع**
پستان حیوانیست و مولد خون غلیظ کثیف و دیر هضم و مدر بول زنان و جهة رفع خار و معده که از اخلاط
حاره در آن موجود باشد نافع است **ضرب** بسکون اسم و لدال و بفتح آن عسل سفید **ضروع الکلب** بار درخت
زقوم است **ضرس العجوز** حسکت و گویند خار سعدان است **ضرام** درخت بطم است **ضرم** اسطوخودوس است
ضعبوس قثاء کوچک و خربزه فارس است و نباتیرا نیز گویند که شبیه است بهلیون اکثر بر روی زمین
ظاهرش سبز و برگش قاطع باه است و آنچه در زمین است سفید و شیرین و محرک باه است و ماکول و که
خوب طعم و اهل کشک و ماست میکنند و جهة تندی صفرا مفید است **ضفدع** بفارسی وزغ و نیز بکلی فرغ
نامند بری و نهری و خوش میباشد از بطلق او طری مراد است و بری از سموم قتاله و مجموع آن در سیم سرد و در
اول خشک و شراب [illegible] ان مورث استسقا و کشنده است مدرور مینی و قی و ورم احشا و درد دل و

و ضماد شش کرده او جاذب پیکان و امثال آن و سموم گزنده گان و قاطع سیلان خون و التیام دهنده زخمها
عضوها سوخته او و با زفت تر جذب داء الثعلب نافع و طلای بیه او مانع سوزانیدن آتش و قاطع دندان است
بلا الم و دماغ محرق او قاطع انفجار خون اعضا و نفوخ و طلای او قاطع رعاف است و انکه طلای او را مانع
بر آمدن موی دانسته اند غلط کرده و چون اطراف و جثه او را اندوخته با پیه کرده نر مهرا آنچه در روغن او را
جمع نموده جهت بواسیر حار مجرب است و قسمی از ضفدع در اشجار میباشد سبز و بسیار کوچک و در دار المرز بسیار میباشد
و چون او را با مثل آن دانه پنبه بسوزانند اکتحال جهت نزول آب مجرب است ضفعان ثمر صعدان است ضفار الجن
بر سیاوشان است ضمیران اسم عربی شاه اسپرم است و او قسمی از ریحان است صنوبران بهندی است
حرف الطاء طاری و غیت هندی که او را زخم کنند آب بسیار از ان تراوش میکند و از ان خمر
خمرو سر که میسازند و مشهور بشراب طاری است و در افعال و خواص قریب بشراب بنو نرو در باب جیم
مذکور میشود طالیسفر در ماهیت او اختلاف کرده اند و بعضی او را برگ زیتون هندی میدانند و
حال که در هند زیتون نمیباشد و جمعی بیخ درخت توت و پوست درخت لسان العصافیر دانسته اند
و جمعی فرق میان او و تیواج خطائی در افعال وغیره نمیباشد و در حرف تا مذکور شد طاووس مرغیست معروف
و جوجه او تا سه سال کامل میشود گوشت او در آخر دوم گرم و خشک و ثقیل غلیظ و جلدیت در هضم
و مولد خلط کثیف و مرق او که با سه آب پخته باشند جهت درد معده و قولنج و طلای پیه او بر گرده گر
و مقعد محرک باه و طلای خون او با انزروت و نمک جهت قروح جبهه و طلای زهره او با سرکه جهت گزیدن
هوام و سرکهٔ او جهت تالیل و آثار و شرب زهره او بقدر دو دنگ با سکنجبین و آب گرم جهت رفع سهال
دستخوان سوخته او جهت کلف و تغییر رنگ برص مؤثر و بالخاصه رؤیه او باعث ضعف قوه سموم مموی
و گویند چون طعام مسموم را ببیند فریاد و حرکات غریبه کنند و حکمای هند تحقیق نموده اند که چون موی دنبالهٔ
او را در کوزه کرده بسوزانند از صد مثقال او قریب یک مثقال فلزی شبیه بطلا بهم میرسد و در رفع کردن
بیماری عین و امراض آن مجرب دانسته اند و خواص غریبه و عجیبه بآن اسناد میدهند طالیقون
بفارسی مس است و گویند صفر عربی و رومی بلغت فارسی عبارت از اوست چه در بعضی از مس میدان
که از بهم میرسد و خود روست و لهذا بفارسی روی نامیده اند و در فقرات تحقیق شده و آن سبب
رزد زهبی شبیه ببرنج و مصنوع و از نافتن آتش و کوفتن مطرقه سیاه نمیشود بخلاف سایر اقسام مصنوع او

لمی است

طبرزد و گفته نحب است
صنفعان الجن
ضیمران صنوبران
طاری
طالیسفر
طالیقون

سمی است که مکرر کدا خته و در بول گاو ریزند که در ان اشنان سبز جوشیده باشند و چون قدری
معماى اضافه کنند او را اکسیر صینی نامند و در آخر دوم بسیم گرم و خشک و با سمیت و از خواص
گرازان لب زند چون موی را بشکسته و دیگر بر نیاید و از بقایای او هیچ جای خلاص نشود و چون نگار کرده در
آب اندازند هیچ جانوران نخورد و چون آئینه صیقلی از ان ساخته در خانه تاریک صاحب لقوه در ان نظر کند
رفع علت شود طالوقس صنوبر غوشت و ان درختیست بقدر کنجشک طالون اسم رومی آزریون است
طاماغا اسم یونانی غنطوریان کبیر است طارطیه ماهوزره است طاهر ثلوق است طاریقم
وند است طامیوس اسم یونانی فرنجمشک است طباشیر از جوف نی کهنه ها و هند بهم میرسد و
گویند چون از شدت بادها و رگ ذرات انجا آتش افتد طباشیر بندهای نیها است که از خاکستر ان جدا
کنند و بهترین او سفید و سنگدر است که با اندک تندی و گزنده زبان باشند و استخوان سوخته را با
مغشوش میسازند و با اندک شوری و بیمدت میباشد و در آب حل میشود و در دوم سرد
در سیم خشک و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حاره و قاطع تشنگی صفراوی و اسهال و موی حاره
و مخفف رطوبات معده و جهت خفقان و غشی و تقویت اعضای ضعیف که از حرارت باشد شربا و ضمادا
نافع و جهت بواسیر و تبهای تند و قلاع و با سکنجبین جهت توحش و غم و رفع کرب التهاب معده و سعوط او
با روغن بنفشه جهت تقویت باصره مجرب دانسته اند و مراد وصف ان بفرباه و صلحش مصطکی و عسل گویند مضر ریه
و مصلحش عناب و عسل و بنشریش نادر و در هم است و بدلش تو تیا و تخم خرفه بوزن او است و نصف او ستاق است
و گل مختوم و صندل سفید بهترین بدلها است طباطبا بسج کرمیست که در روغنها سرخ کنند و گویند مراد از ان
کباب شامی است مقوی معده و مخفف رطوبت آن و موافق با قهیس قوتی المعده و مقوی اعضا و مضر ضعیف
الاحشا است طباق نباتیست که در اندلس بجای عاقرقرحا استعمال میکنند شجره او بقدر قامتی و برگش
مثل برگ زیتون و درازتر و زغب دار و با چسبنده گی و با تلخی و تندی و بوی کریه و او را الطباشناس نامند
و قسم صغیر او بقدر یک شبر و برگش ریزه و شکفه و گلش مایل بزردی و بد بوی و با اندک شیرینی و در آخر دوم
دوم گرم و خشک و افراش او جهت گریزانیدن هوام و کبک و کبیر او قوی تر از صغیر و گل او مفتح و مقوی جگر
و مدر حیض و مخرج مشیمه و جنین و تریاق سموم و جهت درد جگر و نهیج در برگ و گل او سفید و مسهل اخلاط
سوخته و جهت معض و یرقان سدوی و صرع بلغمی و تشنج او جهت درد رحم و ضماد شش جهت درد سر و با روغن زیتون

طالوقس طالون
طاماغا طارطیه طاهره طاریقم
طامیوس طباشیر
طباطبا بسج
طباق

جه گزاز و زرد و تبها و جرب و حکه نافع و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و شربتش تا دو درهم است طلقا
شلیم است طبرزد اسم فارسی جمیع اجسام صلب است مثل قند و نبات و نمک و سنگ است طبرخشت
اسم صمغ و ریشا است طبار اسم انجیر سرخ بزرگ است طبیخ انچه جوشانیده باشند و بتشدید یای موحده بطیخ است
طبلباق اسم ترکی سعد است طخشروج شتای شلغه اسم نمل کوچک است طحلب بفارسی خزه وزغ نامند جل وزغ
گویند و آن چیزیست سبز که بر روی آبهای استاده و کنار جویها مکون میشود و آنچه مستدیر و متفرق باشد مسمی بخزاز الماء است
و طحلب لیق و غزل الماء است که مانند رشتها باشد و هرچه متراکم شود و مثل نمد باشد خزو الضفادع است و در دوم سرد و تر
و ضماد او بتنهایی و با آرد جو جهة باد سرخ و اورام حاره و نقرس و قیله و فتق اطفال نافع و شرب خشک او حابس اسهال
مراری و جوش در روغن زیتون بجوشانند در تلیین عصب قوی الاثر است و هرچه بر روی سنگهای دریا مکون میشود بسیار حابس
و طلای او حابس سیلان خون عضوا است و چون طحلب ابلع کرده در ساعت آب گرم بیاشامند منع کند و در اخراج
زلوی که بحلق چسبیده باشد مجرب است طحلب السیخ خزاز الصخرات است طحال طحال بفارسی سپرز گویند غلیظ و کثیف و
موله سودا و خوردن او که خشک کرده باشند قاطع نزف الدم جراحات تازه است طلحا شوکرانست بهندی
طحلیتون بجای متخجه و دوای سمیت که در بلاد ارمن پیکان پیکان آب در زرده زخم انگشنده بیابانها و از جمله متنوعات
برگش شبیه برگ کبر و بزیر ریزه و نعنا نند و ضمادش جهة قوبا نافع است طرفا بفارسی درخت گز گویند از جنس او
اثل است و ثمرش عذبه و مدکوه شده و بری او با ثمر و کوچک و مخصوص بای اسم و شکوفه اش سفید مایل بسرخی
و ثمرش مثلث و دکر مانرج نامند در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مجفف و رادع و مغلی طبیخ او بار گرم جهة
جذام مجرب یافته اند و سبتور جهة سپرز و یرقان و رفع سده و ورم صلب جگر مجرب است و باید بزرر بیخ جنفال
سوختنه و بخور شاخ او و برگ او جهة زکام و خشک کفهای آبله و زخمها و اخراج زلو از حلق موثر و خاکستر او جهة
استرخا و خروج مقعد و قروح رطبه و سوختگی آتش و رسم بنو نخوریر کسا جهة ساقط کردن دانه بواسیر و ثالیل
مجرب و در سایر خواص مثل اثل و ثمرش در جمیع صفات مانند عذبه و تکرار آن موجب التهاب است طرخون
بفارسی ترخون نامند و از سبزیهای معروفست و بیخ بری او عاقرقرحا است در سیم گرم و خشک و مجفف و مقوی معده و
مخدر و مغیر ذایقه و مشهی و خوشبو کننده دهان و محلل ریاح و اخلاط لزج است و مفتح سده و هوای وبائی و
طاعون و خاییدن او جهة قلاع نافع و اکثار آن محرق خون و قاطع باه و مصلح آن بقول بارده و مخرش بسته و
مسکنش عسل و بطی الهضم و مصلح آن کرفس است و مقوی فعل آن رازیانه است طراغیون اسم یونانی و بمعنی

بری است و آن دو قسم است یکی را برگ و شاخ بزرگ و مانند اسقولوقندریون و باندازه
زغب و صمغ او مانند صمغ عربی و در جزیره اقریطش بسیار است و یکی کوچکتر در ساحل دریا بهم میرسد
بی ساق و بر شاخهای او دانه ماقند کندم و مزه و سران با رنگی سرخ و در سیم گرم و خشک و
مدر حیض و خضاب و مخرج خار و پیکان از بدن و مفتت حصاة و بمثقال او با شراب مخرج جنین است
شربا حکولا طراثیث بمعنی رب الارض و رب ریاح و آن نباتیست خشبی شبیه بهفر و در زمین فرو رفته
و سرخ سفید میباشد و گیاه او مثل برگ بچیده و بیشتر در نخود زار و در زیر درختها میروید و قسم سرخ او
شیرین و ماکول است و با فیض و سفید او تلخ میباشد و در سیم سرد و خشک و بسیار قابض و قاطع اسهال
و سیلان خون و عرق و مقوی معده و جهة اعیا و ردع سودا حاره و نافع و مضر ریه و مصلحش شکر و شربتش
تا دو درهم و بدلش سدس وزن عفص و ثلث وزن او صمغ عربی است طرابیقلن اسم یونانی و بمعنی ذو ثلاثه
اوراقست و بشبه کست در جنه قوقا و نبات جهه التعلب و بعربی جراد ازاد خرمانه است و آن نباتیست
قریب بزرعی و شاخهای او باریک و سیاه و شبیه با اذخر و برگش مثل برگ جند قوقا و در آخر شاخه سه عدد
گلش بنفش و رایحه او شبیه بعصفر و بیخش دراز و صلب و تخمش مایل به پهنی و با زغب و مستعمل از او تخم
و برگست در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مقوی معده و جگر و مفتح و با سکنجبین جهة سموم هوام
و سبز او با آب سرد جهة عسر بول و صرع و ابتدای استسقاء و درد رحم و بیخ او از او ذاته کمتر یافته است
و شربتش دو درهم است و مضر گرده و مصلحش کتیرا است و گویند سه عدد تخم او و سه عدد برگ او جهة
تب مثلثه و چهار عدد از هر یک جهة ربع با کاقصه موثر است و نطول طبیخ او رافع الم گزیدن هوام و مفرح
و مصلحش لعاب بذر قطونا است طرابیقولیون نباتیست بقدر شبری و برگش شبیه برگ ابتیل و زراعی
و گلش در اطراف صباح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره میباشد و بیخش خوشبو و سفید بطعم
زنجبیل در اول سیم گرم و در آخر آن خشک و قاطع اخلاط بارده و مقوی معده و جگر و مدر بول و مسهل
اخلاط و جهة خفقان و رفع سموم نافع و شربتش تا دو درهم و مضر سفل و مصلحش کتیرا است طرثوث خفاس است
طرطر درد خمر است و در دال مذکور شد طریخ اسم شاه ماهی فارسی است و در سمک گفته شد طرخ نوشت
طراثیث طرقفان طرنفولیون است و گویند قرطم بری است طرنفعیه و طرنطیع و طرنیون سیاالیون است
طرغیث سلق است طرمینون حرالشفیقه است طراثون مرطاتیقی است طرخوملس برساوشان است

طراغوريقاس فوديج جبلی است طرعلوديس صفراعون است طربله طرافلس است طربغون شقيقی است
شقيقی بری است طرخشقوق وطرخشقون هندبای بری است طرنوموس زعرور است طرحاطيقون
اسم کلی است طرميس اسم سريانی بطم است طرنحاقيا اسم يونانی کبر است طرجنس اسم يونانی
خنه روس است طرنثول اندلسی اسم صنوبر صغار بوهات طرم اسم مرکب عسل و سکه است طشبر وطشور
طراده است طفل اسم اندلسی حمولياست طفد شاهيج است طفيتون طخشقون است
وگويند اسم کوکران است طفلی درخت مقل است طفشيل عدس مقشر است که در سرکه پخته باشند
و از اغذيه قديمه است و مقوی معده و احشاء و قليل الغذا و جهت تبهای مرکبه بلغمی و صفراوی و قطع نمودن
حيض و تسليس البول و تسکين حدت خون و صفرا نافع و مضر امراض سوداوی و اعضای عصبانی باطی
باه و مصلحش شيرينهاست طلق معروفست و آن سفيد نقره مانند و زرد و طلايی و يمانی و هندی
و منوبه بلبا شد و بهترين او يمانی است که صفايح او بسيار رقيق جدا شود و براق و صدفی رنگ
باشد و در دوم سرد و در آخر سيم خشک و مستعمل از او محلوب و محلول است و طريق حلب
و اقسام او در دستورات مذکور ميشود و چون به تنهايی آتش نمی‌سوزد و احراق او بانوشادر و کلس و نمک
ملکی دانسته اند و شرب او جهت اسهال دموی و کبدی و نزف الدم اعضا و تبهای حاره و
ابراننده و سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت سرفه حاره و با آب بارتنگ جهت نفث الدم سينه
و رحم و بواسير معدبل و طلای او جهت قروح رطبه و تضيف اعضای عصبانی و حکه و جرب و جذام متقرح و آثار
سياه جلد و اورام حاره و بواسير نهايت مفيد و مضر سپرز و گرده و مصلحش کتيرا و تخم کرفس و شربتش
نيم مثقال است و شکر رفع تشنيت او با عفانات باطنی ميکند و چون محلوب او را مثل غبار سائيده و
رفع نمک از شستن مکرر نموده و با صمغ عربی و آب حل کنند در اعمال نقاشی مانند او بهتر از ورق نقره
و چون زعفران اضافه نمايند مثل ورق طلای محلول و با زنگار زنگاری و با آب عصفر فستقی ميشود و چون با شب
يمانی و خلی دیغوه و سرکه و سفيدی تخم مرغ اعضا طلا کنند مانع سوزانيدن آتش است و اهل صنعت طلق را
مطهر قلعی هرگاه يابان که آنچه شود طلع شکوفه درخت خرما است که بعد از شکفتن کش خرما از غلاف
او حاصل شود و مانند آرد و دقيق النخل نامند و بعد از پاشيدن آن بر ثمر نخيل بار و ثمر بند و در اول
سرد و در دوم خشک و قابض طبع و مسکن حرارت خون و مقوی معده و خشک او قدر نيم وقيه نافع اسهال

طراغوریقاس طرعلودیس طربله طرافلس طرخشقوق طرخشقون طرنوموس طرحاطیقون طرمیس طرنحاقیا طرجنس طرنثول طرم طشبر طشور طفد طفل طفیتون طفلی طفشیل
طلق
طلع

جهت خشکی و تبهای حاره و نفث الدم نافع و دير هضم و اکثار او مولد قولنج و عسر البول و درد سينه و
مصلح مطبوخ آن روغن کنجد و خام او را مصلح جوارشها و شيرينهاست و آرد او با حرارت لطيفه و نفاخ است
محرک باه است طلح اسم عربی درخت موز است و اهل باديه امغيلان را باين نام ميخوانند طلاء
خمر غليظ سياه لون است و بعضی مثلث را باين اسم ميخوانند و بعضی مطبوخ را بفارسی مذهب باين اسم مخصوص است
طلبطه طيس قيموليا است طليب نوعی از حلزون است که در شام تنگ سود کرده با نان ميخورند و در خواص
حلزون گذشت طلمه اسم نان کماجست طمطم سماق است طيطرا خروعست طرليدون طيغاط بلغه سودان
ترنجبيل است طوليدون عنب الثعلب است طوطی ببغاست طولوغنيه بقول مؤلف حاوی لفاح ازغر است طولوغيون
يونانی خربق سفيد است طوآره بلغت اندلس گياهيست که نزديک آنتله ميرويد مثل شيرگم باجهه وار
رويد و از بيش اندلسی است طورطو حبة الخضرا است طوطاغوريون حماض جبلی است طوط
قطن است طرفيوس نوعی از کما زريون است طوماغا قنطوريان کبير است طوليطون وطومقرون
قنطوريون صغير است طهف ذرت است و گويند طعامی است که از ذرت ترتيب ميدهند و بيماری بد
طلافيون يونانی اسم گياهيست شبيه بگياه خرفه و ما بين برگهايش خارهای ريزه و ساقه و برگش
عدد نميرويد و برگش خارا نبوه و بسطبر و چون بدست بمالند رطوبت لزجی از آن ظاهر
ميشود و گلش سفيد و منقش فزارع و زير تاک انگور است در اول گرم و در دوم خشک و مخرج
جنين و مشيمه و طلای او را جهت برص و بهق سفيد مجرب يافته اند و مورث جراحت جلد و مصلحش طلاء
ارد جواست بعد از شستن آن طيرانه نوعی از قطا که نوعی از سمارخ است که بفارسی گنجشک باد مينامند
و ترکی کلنلک گويند و از آن بزرگتر و تازه او سفيد و زرد و خشک او سرخ است و در زير زمين جهت
بلوط و زيتون ميرويد و از سموم قتاله است حتی بوييدن آن طيهوج بفارسی طيهو نامند از
کبک کوچکتر و در رنگ مثل او و در جميع افعال مانند آن و جهت ناقهان و ضعيف الاحشاء
نافع است طين بهترين خاکها خاک خالص از ريگ و شوره و گوگرد است و طين الحر آنچه
پاک او ميباشد و بفارسی خاک رست گويند و اقسام خاکها بعد از احراق و شستن لطيفتر
و لطيفتر و در افعال ثابت تر ميباشد خاکهای خالص سرد و خشک سوای طين مله المطلکی
و لطيفترين خاکها آنست که در آبهای شيرين جاری ته نشين شده باشد و طين مصری که

طلح طلاء طلبطه طلیب طلمه طمطم طیطرا طولیدون طیغاط طوطی طولوغنیه طوآره طورطو طوطاغوریون طوط طرفیوس طوماغا طولیطون طهف طلافیون
طیرانه
طیهوج
طین

از آب نیل حاصل میشود و بهتر از اقسام ان و مجموع ان رادع اورام حاره و مقوی اعضای است
و رافع حرارت معده و اعضا که از سوای بسیار و حرکات حادث شده باشد و چون خاک خالص را
در ابهای مغشوش و شور ریخته بگذارند تا ته نشین شود اصلاح میکند و چون با آب تلخ و شور مخلوط کرده
صاف کنند شیرین میشود و مجرب است و خاکهای غیر خالص در افعال شبیه بحر و مخلوط او است خاکی
که همیشه بران افتاب تابیده باشد طلای او با سرکه جهة گزیدن هوام بیعدیل است و انچه اتش بسیار
دیده باشد بغایت مجفف و منقی بشره و جالی بهق و رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهة گزیدن زنبور
و خاک تنور با نمک و سرکه جهة کچلی سر اطفال مجرب و جمیع خاکها مسدد و رافع ان ایمن است و
کاه گل کهنه که آب و گلاب بران بپاشند مقوی روح نفسانی و رافع غشی و التهاب ضماد او با سرکه
جهة گزیدن هوام و رفع اورام حاره و عرق او که با گلاب و عرق گاوزبان و امثال ان کشند جهة
خفقان و تقویت دل و ضعف معده حاره بسیار مفید **طین مختوم** از جزیره ملیون بحر مغرب جزیره
در قدیم زنی از تل خاک انجا نقل بقعه راهبی میشود و بعد از شستن قرصها میساخته و صورت
در ان نقش میکرده و از این جهت طین الراهب نیز گویند و بقور یدوس و جالینوس اعتقاد انکه
خاکیست که خون بز در ان سرشته اند و بالفعل از جهة احاطه دریا بجزیره مذکور موجود نیست و کسانی که ان بر
خاکها را استعمال میکنند و بهترین او در غایت سرخی میباشد و در بوی شبیه بشبت و گویا بچربی
الوده شده و بر زبان چسپد و پاشیدن او در ساعت قطع خون زخم تازه کند در دوم سرد و خشک
و تریاق سموم و مقوی دل و مفرح و رافع مضرت هوا و وبا و اسهال دموی و چرک و قرحها
و تبهای حاره و نزف الدم اعضای ظاهر و باطن و با شراب و آب کرم و شست منقی سموم و طلای
او جهة تسکین التهاب صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثه و زخم سگ دیوانه
گزیده و شکستگی اعضا و ضربه و سقطه نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و مضر سپرز و مصلح ان کتیرا و
شربتش یک مثقال است و بدلش نزد جمعی گل داغستانی است و در امور مذکوره قوی تر از ان است
طین شاموس بواد و به واو کوکب الارض نیز گویند قسمی از ان سفید و نا صاف و با صفایح و شبیه
بحجر الماس و با اندک براقی میباشد و قسمی سیاه و سفید و رقیق و سبک و بر زبان بسیار میچسپد
و هر دو قسم در آب زود حل میشوند و از بلاد قبرس و صقالیه آرند در طبع و فعل بگل مختوم و کم فعل

طین مختوم

طین شاموس

مغسول او با شیر ان کلنار قاطع حیض دایم و عرق و با شراب جهة سموم حاره و با ادویه مناسبه
جهة نفث الدم و سیلان خون جمیع اعضا و حقنه او با آب بارتنگ و شرب ان با آب اندکی
سرکه جهة قرحه امعا سریع الاثر است و طلای او با آب و روغن گل جهة اورام حاره و نقرس
حار مفید است **طین المصطکی** خاکیست خاکستری رنگ و با صفایح و ثقیل الوزن و در آب زود
حل شود و از جزیره جیوس که مصطکی حاصل میشود می آرند در دوم گرم و خشک و جالی و منقح
و جاذب خون نقاط هر جلد و نیکو کننده رخسار است **طین دقوقی** از ناحیه دقوقای بغداد جلب
آرند کبود رنگ و بسیار یابس و با ملاست و سرد و خشک و رافع اسهال و طلای او جهة
بردن چرک بدن و موی و رفع اورام حاره مؤثر است **طین قیمولیا** قسمی از ان سفید و قسمی مایل
به بنفشی و چرب و با برودت و در شکی و در آب دیر حل میشود و از بلاد اندلس و ارمن خیزد و قسم سیاه
اندلسی زبونست سرد و خشک و با قوت محلله و در افعال ضعیف تر از شاموس است و بدلش طین بحری
طین الکرم خاکیست که از بلاد سوریا آرند سیاه و کریه الرایحه و مبرد و محلل است و چون در ابتدای نمو
تاک انگور بران بمالند تاک را از افات نگاه دارد و باین جهت طین الکرم نامیده اند جالی بدن
و جهة حکه بسیار نافع و در اکتحال مستعمل است **طین جلودم** خاکیست که پوست را با او رنگ میکنند و سرخ
مایل بزردی میشود و با قوت قابضه و محلله و ضماد او جهة اسهال و اورام نافع است **طین آرمنی**
گلیست که از بلاد ارمن آرند سرخ تیره جگری و با نرمی و اندک چربی میباشد در دوم سرد
و در آخر ان خشک و در رفع وبا و طاعون و ردع اورام و قطع سیلان خون اعضا و اسهال مثل گل
مختوم و جهة ضیق النفس و سل بغایت مفید و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و گلاب و شربتش تا دو درهم
طین خراسانی گلیست بسیار سفید و خوشبو و خوش طعم و با اندک شوری و ضرر خوردن او کمتر از سایر
خاکهاست و بعضی که عادت بخوردن گل داشته باشد بجهة کمی مضرت از ان میخورند و شرب او بعد از خوردن
چربیها و چیزهای رطوبت دار که فی آرند مانع قی میگردد و جهة سیلان آب منی و جوع کلبی و حفظ مهلکه
که بافع و اسهال و منع نزلات مفید است خصوصا که مخلوط باشد با اشنه و گلاب و سعد و اذخر
و کبابه و قاقله و قدر شربتش تا سه مثقال است و در رفع هیضه دو وقیه سرشته کرده اورا سه بار
با آب سیب ترش باید نوشید و بدستور با آب سرد و طبیخ سعد همین اثر دارد **طین اندلسی**

طین المصطکی

طین دقوقی

طین قیمولیا

طین جلودم

طین آرمنی

طین خراسانی

طین اندلسی

طین اندلسی سیاه و کثیف میباشد و در خواص استعمال او جایز است طین رومی سرخ کم رنگ و سفید
مایل بکبودی و خوشبو میباشد و یکنوع طین قبرسی سفید او است و در افعال مثل گل ارمنی است
طین اصفر از میان دو کوه قسطنطنیه بهم میرسد زرد مایل بتیرگی و بران صورت تیغی نقش است سرد و خشک
و در رفع نزف الدم و اسهال دموی و چرک دار بهتر از اکثر خاکهاست طین قبرسی سرخ و درخشنده است
خوش بو است و بر زبان می چسبد و در جمیع افعال قایم مقام گل مختوم است طین صوفه حمید خاکیست
از بلاد شیروان و از بقعه صوفه حمید آرند نگاه داشتن او نافع گزیدن هوام و مار و زخم‌ها است
و بدستور طلای او بر موضع گزیده و شرب آن اهلیس اثر دارد و در سایر افعال مثل گل قبرسی است
طین داغستان قسمی از او زرد و گاهی بسیار کم رنگ و قسمی سفید و مصنوع بشکل قرص و قسمی مایل
بکبودی و مجموع آن خوشبو خصوصاً مغسول سفید او و از داغستان حوالی شیروان آرند و در جمیع
افعال بهتر و قوی‌تر از گل مختوم است و مفرح قوی و رافع سمیت جلفاط و تسکین غشی و خفقان است
حقیر مکرر تجربه نموده طین فارسی گل شیرازی است و گل سرشوی گویند مایل بزردی و خوشبو و جالی
جلد و رافع چرک و در افعال قریب بگل ارمنی است و بعضی طین الحر را مخصوص و بنداننده طین الله گل و
طین ... و طین ... طین خراسانی است طین الکاهن و طین الراهب و طین بحری طین مختوم است طین النقیم طین الحر ...
طین المطلکیت طین الحوه شامل اندلسی است و فارسی دانسته اند و مراد از و خاک خالص است
و گذشت طین الحکمت از مرکبات است از اقسام او در دستورات مرقوم و جهت شور رشته و حل و نگاه
داشتن ظروف و شیشه‌ها از ضرور تش ترتیب داده اند و ضماد او جهت شکستگی اعضا و تقویت استخوانها و ...
مؤثر است طین الموب او خر است طیانو نوشادر است طیار بلغت اکرمان زمین است طیق
بلغات رازیت طینوث حاجب است حرف الظاء مع الفا است ظفره نباتیست مغروسش بر زمین باریک ...
مدور شبیه بناخن و ظاهرش سبز و باطنش سرخ تیره و ساقها که از میان برگها میروید قریب بشبری
و باریک و گلش سبز و بیخش بقدر بند انگشت و سیاه و منقش بسفیدی و در بلاد خشتر بسیار است
و در چهارم گرم و خشک و بسیار تند و سم قاتل و ضماد او رافع گوشت زیاد و ثالیل و نواصیر و
اکله است ظفر النسر قاطافقی است ظفر الثعالب ستانا شجره ابا مالک است ظفر الثعالب ... ظفر
العجوز نباتیست ساقش مربع مثل بلته و برگش مثل برگ بابونک و در ساق او غلافهای سرخ و منقسمه

با گلهای که شبیه بگل سوسن کبود بری است و در دوم سرد و خشک و قابض و قاطع رعاف و خون
زخمهای تازه و نزف الدم اعضای باطنی و سینه و اسهال و ذرور برگ او جهت التیام جراحات مؤثر
است و مخر سفل و مصلحش صمغ و شربتش یکمثقال و بدلش اقاقیا است ظفوه العجوز خشک است
ظلیم نوع نعامه است ظلف اسم حیوانست و خواص هر یک با حیوان آن مذکور است و سوخته
مجموع آن مسهل ها و ضماد او با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافع است
ظخم ثمر خوز است ظهون سوز و حشیست و بفارسی گربه دشتی نامند و در حرف سین گذشت
ظبان یاسمین بری است و یاسمین سفید عبارت از او است و بلغت اندلس و مغرب عشبه النار
نامند و قسم مغربی او مشهور بعشبه است و انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و آن نباتیست شبیه به بلاب
و در هم پیچیده و گل او بسیار خوشبو و قسمی از برگهای او خاری شبیه بخار گل سرخ و گلش از یاسمین
بستانی که گل جنبلی نامند بسیار کوچک‌تر و بیخش سیاه و باریک و پر شعبه و قوت بیخ او تا
بیست سال باقی است در چهارم گرم و خشک و سایر اجزاء او در سیم و محلل و ملطف و بوییدن
گل او جهت صداع و شقیقه و روغن او جهت علل بارده و در بو و سعال مزمن و لقوه نافع و طبیخ شاخ
و بیخ او که نیم وقیه را در یکرطل آب بجوشانند تا نصف برسد و با شکر و امثال آن بنوشند
جهت ضیق النفس و سرفه کهنه و فالج و استرخای مزمن بی بدیل است و ظاهراً او رشتی خاصی که بالفعل مردم است
از آن استنباط کرده اند و حمول او مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ برگ او و شاخ او بقدر سه درهم با
مثل آن سقلابیج و مثقل ازرق مسهل قوی سوداوی گرم است و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان نافع
و یک مثقال از بیخ او کشنده بقی و کرب و مغص و در قوت مثل خربق سیاه و مسهل بلغم و سودا و با
آب خیارین مقی قوی و قدر شربتش تا نیم درهم است و مصلحش روغن بادام و طلای آن محرق و مقرح جلد
و تهیه از دویه برص و جهت عرق النسا و مفاصل و فالج و امثال آن مفید و روغنی که در آن بیخ
مذکور جوشانیده باشند جهت فالج و مانند آن بغایت نافع است حرف العین عاقرقرحا
نعنه منونه و بقیه قوربون یونانی و مشتق از عقر و توقحیت و آن نباتیست در منوب کثیر الوجود در شکل ...
و برگ و گل شبیه به بابونه بزرگ و با زغب سفید و مفروشش بر زمین و بیخش قریب بشبری و سطبری انگشتی و
تند و محرق و گویند او بیخ طرخون جبلی است و بعضی بر آنند که بیخ طرخون جبلی مسمی بعود القرح است و آن از شام

بسیار و نباتش شبیه بنبات و گلش زرد و دندانه دار مثل گل بابونه میباشد و عاقرقرحا را قوت تا هفت سال
باقی میباشد و در آخر سیم گرم و خشک و منضج و محلل و مقوی باه و مبرد(?) و مسهل بلغم و مدر بول و حیض
و عرق و شیر و جهت درد سینه و سرفه و لکنت زبان و لقوه و فالج و رعشه و کزاز و مفاصل و امثال آن و استسقا
و درد دندان سرد بار(?) ضماد او نافع و طلای آن در کام و دهان مانع سوزانیدن آتش و از غرائب اثر او است
و چون بر دندان کرم خورده بگذارند بیرون آید و ضماد او با روغنها جهت تحلیل اعضا و لقوه و فالج و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت
سستی لثات و زبان و حرکت دندان و نفوخ آن جهت گشودن سده دماغ و تواتر نزلات مفید و مضر ریه
و مصلحش مویزج و کثیرا و شربتش تا یکدرهم و بدلش دارفلفل است و روغن او که با عصاره او ترتیب دهند
و با یک اوقیه خشک او را کوبیده در یک رطل آب بجوشانند تا بدو اوقیه رسد و با دو اوقیه روغن زیتون بجوشانند
تا آب بسوزد و صاف نمایند محلل و مدر عرق و رافع تبهای زیاده ضماداً و جهت جمیع امراض بارده و تقویت باه شرباً
و ضماداً و جهت جمیع امراض بارده و تقویت باه شرباً و ضماداً نافع است و سعوطاً او جهت صرع و درد سر و شقیقه بلغمی
مفید است **عاقول** حاجت(?) و گویند شبوط است **عاج** دندان فیل است و در الف مذکور است **عاقر** بلغت شامی
اسم بردی است **عاقور** دار افیون است **عاقورشما** ابوخلسا است **عاقراللبن** غالیون است **عالوفسن** غالبس است
و در قانون در حرف غین ذکر یافته **عبیثران** شامل برنجاسف و شجره مریم است **عبهر** نرجس است **عبروس** اسم
سریانی برواقیست **عبیب و عجب** حب الکاکنج است **عبقر** اسم عربی سوسن سفید است **عتور** اسم زغاله کمر اکسیاله است
عترقیان هدیه است **عثم** زیتون جبلی است **عشق** نبات شلشه اسم عربی نباتیست بقدر قامتی برگش شبیه برگ
کبر و سطبر و انبوه در آخر سیم گرم و خشک و محلل قوی و محرق و عصاره خشک کرده او را چون مکرر ضماد کنند موی
را مثل نوره می برد **عشرب** اسم عربی درخت انار است **عجم** دانه انگور و مویز و امثال آنست **عجل**
گوساله است و در لحم مذکور خواهد شد **عجما** اسم سطر بنولنت **عجب** گیاه دانالس است و گویند حب النیل است
عجته اسم عربی از خائیه است که گوگو نامند و در خیق البیض مذکور شد **عدس** بفارسی مرجمک
نامند بری او کوچک مائل تند و بر دو لخت در ستانند او بهی و مدور و قوتش تا سه سال باقی است و در
حرارت مائل به اعتدال و در دوم خشک و بعضی در دوم سرد و خشک دانسته اند و جالی جلد و جرم او
قابض و آب طبیخ او مسهل و مزوره او با روغن بادام بعد از رفع تبها مانع عکس و مطبوخ مقشر او با سرکه مقوی
معده و با نفخ است و بعد سرکه بجهة نفاخ و آب طبیخ او جهت سرفه و درد سینه و مضمضه او جهت قلاع و خناق

دادوبردن

عاقول عاج عاقر
عاقور عاقورشما عاقراللبن
عبیثران عبهر عبروس
عبیب و عجب عبقر عتور
عترقیان عثم عشق
عشرب عجم عجل
عجما عجب
عجته عدس

فرو بردن سی عدد مقشر آن مصلح فم معده و ضماد او با عسل جهت قروح غایره و با سفیدی تخم جهت کلف
و حمره و شقاق و با برگ کرنب جهت ورم پستان و انجماد شیر و مطبوخ در سرکه جهت تحلیل
خنازیر و اورام صلبه و با روغن گل جهت ورم حاره چشم و با تخم خرفه منقی بشره و رافع زردی
رخسار و با اکلیل الملک و آب به جهت نزلات و سوخته آن جهت سفید کردن دندان و
استرخای پلک مفید و اکثار خوردن او مظلم بصر و مولد سرطان و جذام و مالیخولیا و
محرق خون و با شربتها مولد استسقا و قولنج و مضر بواسیر و مورث عسر بول و احتباس
حیض و مصلحش روغن کنجد و پختن او با برگ چغندر و استعمال گوشت فربه و سرکه است **عدس المر**
تخم نوعی از سوسن بری است و مذکور شد و گویند اسم علقم است **عدس الماء** نوعی از طحلب است
که جزو الضفادع گویند **عدد نا** کندش است **عدس جبلی** نبق است **عذبه** بذال معجمه ثمر الاثل
و در اثل مذکور شد **عروق الصفر** بفارسی آرد جوبه گویند و زرنیخ نباتیست برگش شبیه برگ گشنیز
و مائل بکبودی و ساقش بقدر ذرعی و باریک و پرشعبه و پربرگ و گل او مابین سفیدی و زردی
و آب برگش مائل بسرخی و ثمرش مثل خشخاش و قسم صغیر آن مامیران است در سیم گرم و خشک
و جالی و مفتح سده جگر و جهت یرقان و استسقا نافع و ضماد او جهت جرب و با شراب جهت کلف و ذرور او
جهت خشک کردن زخم و خائیدن و سنون او جهت درد دندان و اکتحال آن جهت تقویت باصره و بیاض
رقیق و در مرهمها جهت تحلیل اورام و قروح نافع و نفاخ و مضر دل و مصلحش لیمو و ترنج و شربتش تا دو
درهم و بدلش مامیران است و گویند قوة الصبغ است **عرن** اسم عربی زوائدیست که در جوانب سم
دواب و اسب و شتر میباشد و در قراح و افعال مانند سم است و در ظلف مذکور شد و سائیده
او بقدر نیم درهم با سرکه جهت صرع رطوبتی و با آب سرد جهت جمیع سموم و بخور او جهت اختناق رحم مفید و
گویند چون صاحب تب ربع او را بقصد رفع تب از حیوانات جدا کنند رفع تب او میشود و تجربه
دانسته اند و بعضی اهل شام نوع سفید هیوفاریقون را عرن نامند **عرعر** سرو کوهیست و او از
از سرو کوتاه تر و کوچکتر و ثمرش بقدر فندقه و با اندک شیرینی و غبرا بهل است در سیم گرم و خشک و مقاوم
سموم و با قوه قابضه و ملطف و مدر بول و حیض و مفتح سده و جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و گزیدن هوام
و ضعف معده و بواسیر و ادرار منی و ودی و مذی و شکافته شدن عضل و درد رحم و جلوس در طبیخ او

عدس المر
عدس الماء
عدد نا عدس جبلی عذبه
عروق الصفر
عرن
درج قسر ربع الرابع
۶۶

جهة اختناق رحم و ضماد او جهة قطع عرق و تقویت بدن نافع و مورث خشونت سینه و مصلحش کثیرا
و شربتش یکمثقال است و گویند نگاه داشتن شاخ عد در تمر او و در سر باعث قبول در نظرها است
عرق انجه از حبوبات و گلها و ادویه با بسته و ما بعو تقطیر کنند مسمی باین اسم است و سریع النفوذ
و لطیف تر از اصل انجز و عرق نانخواه و در چینی بهتر زیرا اکثر عرقهات و عرق شکر و عرق تمر آب
و خرما و امثال این قویتر از اصل او و سریع الاثر و اکثار آن محرق خون و مورث امراض حاده
و مهلک است و عرقیکه مخرج خمر در دستورات مذکور است در منافع قایم مقام شراب و در بعضی آثار از آن
قویتر و با اسکار و در غایت نفع بخت عرق بید ماء الخلاف است عرق کوفته ماء اللحم است عرطنیثا اسم سریانی
اوزبیون است عروق الصاماتین قوة الصبغ است و گویند اسم عروق الصفرات عروق الزعفران عروق الصفرات
قوة الصبغ است عرق بکسر اول ریشه نباتات است عروق البیض مستعمل است عروق الشجر اسم جنس صمغ است و گویند
مخصوص علک البطم است و جمعی مخصوص بفلفو نیا دانسته اند عروق الجبال قفر است عرق الحجر باصطلاح اکثر زبان مقطاموی سر
سریانان است عروق العروس طلق است عرق النور بلغت شام ذنب الخیل است عرق الفالوج بلغت بغداد ضعف اول
الدو جلبات است عرق الکافور و عرق الطیب زرنباد است عرار اقحوان است عرق اللصف بیخ کبر است عرق الاکبار بیخ الجبار است
عروس بلغت اکسریان کبریت است عرق السوس عروق زراوند هرم اصل السوس است عرف قسب است عرفج بری
بکمونست عرو برتی قسم کوچک شیر بیش است عرهم اسم بهمن و کیان بری است عرقا اسم عرباجنه و قوتا و بحور
دا کرادو است عراق النیله بلغت مصر شبنس است عرم سمار یس است عرصف کما قیطوس است عرقب اسم ورخت
سدر بری است و طلب حب الغار را نیز باین اسم نامند عرق بهار اسم فارسی عرق شکوفه نارنج است عرب
خشک است عرو سک اسم فارسی طلینوس است عروسک بیگانه اسم فارسی حب کا کنج است عرز الکبیر و عرز الصغیر
قنطوریون کبیر و صغیر است عسل بفارسی انگبین نامند و بهترین آن صاف مایل بسرخی و قوام دار است
که با اندک حدت و خوش طعم و بد بوم نامند و بعد از آن سفید و زبون ترین او سبز و سیاه و خشک و تلخ
و کهنه است که زیاده بر دو سال مانده باشد و در غایت حدت بتلخی شده و مورث جنون و مورث اخلاط
و مهلک اند و عسل خام مسهل اخلاط لزجه و محرک سرفه و نفاخ و موافق معده و در دوران و وردها و صالح الغذا
و در جلا و حدت قویتر از آتش دیده و مهیج تب است و عسل کف گرفته نفوذ و انضاج و غذائیه بیشتر است
و با نفع و مدر بول و مسکن سرفه است و مجموع در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات
عمق بدن

عمق بدن و مفتح و نهمای رگها و تریاق سموم بارده و حافظ قوت ادویه و رساننده او باعضا
و جهة فضول دماغی و سینه و قصبه ریه و معده و جگر و سپرز و استسقا و یرقان و حصات و عسر
بول و فالج و لقوه و امثال آن و انواع ریاح و تقویت اشتها و باه و مرفوع او با آب رطب
اعضا و مدر بول و منقی قرحه مثانه است و با انجصه شکن معفص و تشنگی دفع گرداند با آن جهة
رفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن شونیز جهة مفاصل و تقویت باه مجرب و با آب
زیره جهة رفع ضرر افیون و گزیدن سگ دیوانه و اکتحال او با آب بیاض جهة بیاض و دمعه و حکه
و جرب و نزول آب و با انزروت و نمک سنگ جهة ریاح و رطوبت گوش و تنقیه چرک
آن نافع و با غذیه جهة تنقیه زخمها و بردن گوشت زیاد و التیام آن مجرب و با نوشادر جهة ارقی
و بهق و طلای او حافظ جثه میت از فساد و مانع تعفن گوشت و به دو آرد آن حافظ قوة
سایر اشیا و با سرکه و نمک جهة تحلیل اورام و رفع کلف و حمول آن جهة علل رحم و زنان
نفاس و ضمادش جهة رفع قمل و رشک و قوی گردن قضیب که بعد از حمام مکرر تضمید نمایند و با
آرد گندم جهة گشودن دمل و نضج اورام و با زراوند طویل و کرسنه جهة التیام جراحات مجرب
و بخلاف سایر شربتها جهة لثه و لهات و تقویت دندان مفید است علاج آن با خشب جهة
رفع آثار ضربه و غوغوه او جهة پاک کردن چرک حلق و لوزتین و حقنه او با آب زنگ تار روز
جهة قرحه امعا بعد یل و منفذ مجرورین و سریع الاستحاله و صفرا و مقدح و مفسد و مصلحش
سرکه و گشنیز و رب ترش و آب میوه های ترش و قدر شربتش پانزده مثقال و بدلش
دوشاب انگور است و از خواص مجربه عسل است که چون زن حامله با آب شربت نموده بیاشامد
بیوشند باعث مغص گردد و در غیر حامل این اثر مفقود است عسل آذر او مالیقت و مذکور شد
عسل البرزد شیره نباتست علج اسم مصری بیخ عرطنیثا است و صنف آن بخور مریم را نیز نامند
عسالیج شاخهای تازه روییده اشجار است که هنوز مستحکم نشده باشد عسل لبنی میعه
سایله عسل القصب آن شکر است عسل البلادر رطوبت سیاهیست که در جوف بلادر است عسل
خشک عسل خشک انجبین است مذکور شد عشبه مجفف عشبة النار لغت اندلسی و این یا سمی
بری است و در طیان گذشت و مغربیه او قویتر و یاسمین بری سایر دلایات ضعیف الاثر اند

بچه بر رسیده و طریق خوردن عشبه در دستورات مذکور است و جمعی که او را در همه مواد مانند چوب چینی دانسته اند اصلی ندارد بلکه جهت مفاصل مزمنه و صاحبان مزاج بسیار سرد قویتر از چوب چینی و در سایر امراض و امزجه ضرر او زیاده بر نفع است و سفوف او هر روز بقدر یک مثقال با نبات تا یکهفته و زیاده بران جهت مفاصل مزمنه مجرب و در بعضی امزجه ضرر او را قویتر از نفع آن یافته است و ضماد او با گلاب جهت تسکین درد ها و تحلیل اورام بغایت نافع است عشبة السباع کراث نبطی است و کاف است عشر در شکر العشر گذشت عشرق بلغت حجاز سنا و عرف الورق است و بعضی گویند مرو است و این بلمیذ گویند گیاهیست برگش شبیه ببرگ غار و تلخ و خوشبو و عروسان استعمال میکنند و دینوری غیر آن دانسته است عشقه نباتیست مثل لبلاب و بسیار کم برگ و شاخهای او بغایت از لبلاب قویتر و درازتر و بهر درختی که بپیچد خشک کند و کلمه عشق مشتق از او است و تخمش شبیه بحلبه و از ان کوچکتر و در تنکابن لو نامند و بعضی اطبای این زمان تخم او را کشوث دانسته اند عصا الراعی کبیر و صغیر میباشد و کبیر نر و صغیر ماده است و بفارسی کبیر را سرخ فرز نامند و تخم و ساقش سرخ و مایل ببنفشی و در باغها بسیار است و صغیر او را در تنکابن خاک تره گویند برگ و ساقش سبز و کوچکتر از کبیر و تخمش سفید و گویا خاکستر بر برگهای او پاشیده اند و تخم هر دو قسم او در زیر برگها و انبوه و در افعال کبیر او از صغیر قویتر و در سیم سرد و در اول خشک و رادع و مدر بول و مبرد و مسکن حرارت باطنی و ظاهری و قابض و قاطع نفث الدم و آب او قاطع حیض و جهت قرحه امعا و نفث الدم مسبب و اسهال حرارتی و قی صفراوی و تبهای دوری و ضماد آن جهت بادسرخ و اورام حاره و منع انصباب مواد و جراحات تازه نافع و حمول آن قاطع حیض و مقرر به و مصلحش انجیر و قدر شربتش از آب او تا هفت مثقال است عصفور بفارسی گنجشک و بترکی سرچه نامند بری و اهلی میباشد و در دوم گرم و خشک و بری از اهلی یابس تر و محرک باه و منعظ و موافق مرطوبین که ریاح در ایشان تولد کند و گوشت آب او ملین طبع و جرم او قابض و جهت استسقا و فالج و امثال آن و ضعف جگر و یرقان و جهت ضعف باه خصوصا تخم و مغز سر او که در او وقت هیجان گرفته بغایت مفید و تخم او در تسمین بدن بی عدیل و مغز سر او با زرده تخم جهیج باه و شرب و حمول او با شراب باعث سرعت حمل زنان عاقر و جون و زبل او حابس ساقی غلیان و زبل او جهت کلف و تاليل مفید و مغز مجرد و مصلحش آب انار و امثال آن و استخوان بنده او مقوی

عشبه السباع
عشه عشرق
عشقه
عصی الراعی
عصفور

معده و جهت استهمال نافع و نسایده او بغایت مفرح است و چون موی مقعد گنجشک را پاک کرده در نقعه گوشش مدارند در حال درد ان ساکن کند و مجربست و چون مجموع او را از موی پاک کرده سوای سر و زنده را در شیشه ریخته و شیشه را پر از عسل نمایند و سر شیشه را مسدود کنند تا آنکه در عسل گنده شود آنگاه در روغن بکوبند تا منهی روغن مذبور جهت استرخا قضیب و نعوظ مجرب است عصیر الرطب سیلان است عصارة الحصرم رُب الحصرم است عصاره آب افشرده نباتات است اعم از آنکه خشک گرفته باشند و هر یک در ضمن اصل آن مذکور است عصب و عصاب شیطرج است عصفر احریض است عصفوری با داورد است عصفره تمیمی گوید بلغت مغرب است عصیه رکاب سلیمان است و گویند فوتنس است عصب بوارس است عصارة خشخاش افیون است عصارة القرظ اقاقیا است عصارة هیوفسطیداس هیوفسطیداس است عصفور الشوک نفر است عصفور السباح صفراغون است عصفره جزری زرد است عصفور الجنه خطاف است عقی هرس حلبوب است عصیلان خنثی خنثی است و گویند انقیل است عقات بعای معجمه اسم جنس اشجار کوچک خاردار است عفانات اسم جانوران گزنده است عقایه فقیتر است عفرس خطمی بری است عطفان ذهب قوسنی عطب قطن است عطفل سهم المحبت عطاده اسم نبطی سنبل رومی است عطوس اسم عربی حمار وحشی است عطر منشم حب المنشم است عطارد بلغت اکریان روح توتیا است و بعضی زیبق را بدین اسم نامند عظم بفارسی استخوان و بترکی سموک نامند و اکثر خواص استخوان حیوانات در ضمن اصل آن مذکور است سوای استخوان انسان که در خواص بهترین عظام است و در دوم سرد و در اول خشک و سوخته او در آخر سیم خشک و شراب او جهت صرع مجرب است خصوصا پوسیده آن و جهت عرق النسا و مفاصل و اسهال و قطع نزف الدم نافع و جهت تب ربع نیز و ملک گفته است که آن مذکر آنند مجربست و در زوران جهت ناسور و اکله مجرب است خصوصا با امثال سیر رزد و اشامیدن سوخته آن با سکنجبین جهت ورم سپرز و با عسل بغایت مقوی باه و در زوران جهت قروح اعضای عصبانیه و با سرکه جهت سوختگی آتش و با ماء الشعیر جهت انما و آبله و غیر آن نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است و گفته اند که آشامیدن دندان آسیای انسان با استخوان بال راست هدهد در زیر سر نهادن موجب عدم بیداریست مادام که بر ندارند و با خود داشتن آن و در زیر سر گذاشتن مانع احتلام است و دفن کردن کاسه سر در برج کبوتر سبب کثرت آنها میشود و چون دو دندان پیش سگ گرفته در میان جماعتی اندازند که ایشان منازعه کنند باعث خصومت آن گروه میشود و چون استخوان سگ را بجای استخوان آدمی که شکسته شده در طرف

عصیر الرطب، عصارة الحصرم
عصاره، عصب، عصاب
عصفر، عصفوری، عصفره
عصیه، عصب، عصارة خشخاش
عصارة القرظ، عصارة هیوفسطیداس
عصفوره، عصفور الجنه، عقی هرس
عصیلان خنثی، عقات
عفانات، عفایه، عفرس، عطفان
عطب، عطفل، عطاده، عطوس
عطر منشم، عطارد، عظم

شده باشد بگیرد از بند التیام می یابد و ضماد سنگ پشت با جو بری را مثل نوره میبرد و در رفع جرب
بی عدیل است **عظلم اسبق** عرق است **عضابه** اسم عربی لاله بی است **عظلم** گیاه نیل است
و قطب را نیز باین اسم نامند **عضا** نوعی از صدف است **عفصیح** نوعی از بلوط است و مذکور شد
عفار اسم عربی مظلیت **عفص** بفارسی مازو گویند درخت او مثل درخت بلوط است و در بعضی
بلاد یکسال بلوط بار میدهد و یکسال مازو و بهترین سبز بی سوراخ و قوتش باب سیر مایه است و در دوم
سرد و در سیم خشک و قابض و حابس حیض و اسهال و عرق و طبیخ آن جهت سیلان رطوبات رحم و سفوف آن با
زرده تخم مرغ جهت قرحه امعا و اسهال کهنه و ضماد پخته او جهت جمیع اورام مقعده و خروج آن و دفع بد بوی
عرق و با سرکه جهت قوبا و باد سرخ و سیلان حیض و برآمدن ناف اطفال نافع و سوخته او قاطع سیلان
خون از همه اعضا و مجفف قروح و مانع اکله و آکله و سنون و مضمضه طبیخ او جهت قلاع و تقویت لثه و دندان
و کرم آن و اکتحال او جهت دمعه و سلاق و جرب و آب او جهت سیاه کردن موی و استحکام رنگ مداد و مو
و نفوخ او قاطع رعاف است و مضر سینه و مصلحش کثیرا و شربتش یک مثقال و بدلش پوست انار است **عقیق** بهترین
او سرخ و زرد و سفید است و در دوم سرد و خشک و سوخته او لطیف تر و مقوی دل و مفتح سده و سپرز و جگر
و در آشامیدن حصاة و رافع خفقان و آشامیدن و در زنان قاطع نزف الدم جمیع اعضا و سوخته او مقوی لثه و رافع سستی
آن و دندان متحرک و مقوی باصره و انگشتری او باعث هیبت در نظر خصم و استجابت دعوات و مضر گرده و مصلحش صمغ
و شربتش تا نیم درهم است **عقرب** باصطلاح سریانیان اسم گوگرد است و بعربی اسم کژدم فارسی و آن شش نوع زرد
سیاه است و آنچه در حین حرکت دنباله را بلند دارد زرد و سیاه نامند و آنچه دنباله را راست کشد جراره و آن از شش نوع
و زبون ترین اقسام او سیاه و پر دار است و بهترین او در … زرد و سیاه است و تجربه رسیده که چون آخرهای …
و اندک آب پاشیده بر روی آن اسم بگذارند خصوصا تابستان عقرب بسیار متکون میشود و در آخر سیم سرد و خشک و …
او بر موضع گزیده عقرب بندند جذب سمیه میکند و آشامیدن بریشته کرده او جهت زخم سینه و سرفه و در دفع سم
عقرب گزیده مفید و سوخته او با ادویه مناسبه جهت ریزه سنگ گرده و مثانه و عسر البول بی عدیل است و اکتحال او را
با فلفل و ادویه حاره جهت بیاض چشم و ناخنه چشم حیوان و انسان مجرب دانسته اند و با … نفخ
او جهت تقویت بصر و طلای او … قطار کردن … بواسیر و دفع … و بهق و کلف و … لااثر است و روغن
کم زننده او را که بعد از بیست شش ماه در روغن زیتون که بازای هر عددی ده مثقال باشد …

جهت عرق النسا و بواسیر و فالج مجرب است و طلای بریشته کرده با روغن زیتون که بجهت سوختگی بریشته جهت رویانیدن
موی داء الثعلب بی عدیل و سائیده بگیرد عقرب قدید کرده بر ران زنیکه همیشه اسقاط جنین شود مانع سقوط
میگردد و گزیدن عقرب بر غیر عضو … انفع فالج و از مجربات شمرده اند و آشامیدن آن مضر ریه و مصلحش گل ارمنی و تخم کرفس
و شربتش تا نیم درهم است **عقرب بحری** ماهی صدفی خاردار است و برشش بزرگ و خارهای سفید بر آن رسته و نیش آن
حیوان است و گزیدن او باعث سوزش عظیم میگردد و اکتحال سوخته او جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و زخم چشم و طلای
آن جهت داء الثعلب مفید است **عقاب** باصطلاح سریانیان نوشادر است و در لغت اسم طایر سبعی معروف است بفارسی آلوه
و شبکوره قراقوش نامند در دوم گرم و خشک و خون او محلل اورام و زهره او جهت نزول آب و بیاض و تقویت بصر و طلای
او جهت کلف و جوشش رخسار و محلل خنازیر است **عقعق** از طیور معروف و از کلاغ ابلق کوچکتر و مطبوخ او … ضعف
و در اصفهان قلا جاره نامند در گرم و خشک و … الکبد و در حوالی قریب بغراب ابقع است و اکتحال زهره او …
مجرب در نظر حلایق است **عقارکوبان** عاقرقرحا است و گویند غاو انبات است **عقار غزه** است **عقار ابوطلیثا**
اسم سریانی … است **عقار اعجرون** اسم سریانی اشراس است **عقار الرشان** و عقار … اسم سریانی … **عقاقیر**
اسم جنس ادویه است و عقار اسم مطلق دوا است **عقبان** اسم عربی ذهب خالص است **عقبلا** اسم … عود …
عقربان بلغت اندلس اسقولوقندریون است **عقید العنب** میفختج است **عقده** بلغت مصر جوب زرنیک است
علکوب نوعی از حرشف بریست با سفیدی و تخمش سبز و مستطیل و چون بریشته کنند لذیذ میشود و با
قهوه … و بغایت مشتهی است و سایر خواص در حرشف مذکور است **علکه** لغت بربری
علکه عقعق است **علکرش** اسم صنف اخیر شیل است و بعضی گویند راسن است **علک** نقل و درد
خرمات و نزد اطبا مخصوص روغنهاست و آن در اکثر امور قوی تر از روغن صاف او و غلیظ تر
و کثیف تر از آن است **علکبر** نزد جمعی موم کم عسل است که در آشیانه زنبور عسل یافت میشود و در نزد بعضی
دستنج الکوار است که بفارسی بره موم گویند و آن موم سیاه است که رخنهای آشیانه را بآن مسدود میکنند و آخر
دوم گرم و خشک و لطیف و جاذب قوی پیکان و خار از بدن و بخور او جهت سرفه کهنه و ضمادش جهت اقسام قوبا نافع
و در استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و رفع خوف … مشابه … مومیای کمی نامیده اند و قدر
شربتش یک مثقال است که با ده مثقال نبات یا عسل یا آب شربت کرده بنوشند **علیق** نباتیست خاردار و در برگ
و شکل شبیه بگل سرخ و ثمرش در شکل و طعم مثل توت سیاه و در دوم … و بترکی … مانند …

عظلم اسبق
عضابه
عظلم
عضا
عفصیح
عفار
عفص
عقیق
عقرب
عقرب بحری
عقاب
عقعق
عقارکوبان
عقار ابوطلیثا
عقار اعجرون
عقار الرشان
عقبان
عقبلا
عقربان
عقید العنب
عقده
علکوب
علکه
علک
علکبر
علیق

وسردی وخشکی ودرد غالب بحد درجه دوم وجمیع منافع او را مجرب یافته اند همه اجزای او در ادع و حابس نفث الدم
و سیلان رحم ومجفف و مبرد و مقوی احشا و عصاره مسحوق برگ و ساق تازه او با اندک صمغ جهت جمیع اورام
حاره و تازه چشم خصوصاً قرحه و دمعه و ورم ناخنه نافع و کشنده کرم و التیام دهنده زخمها و حابس
اسهال و فضلات و خونست و جهت بواسیر و سحج مفید و خاییدن برگ او جهت قروح لثه و قلاع و دهن بوی
دهان و اشامیدن او با گلاب در حمی حیض مانع حمل و ضماد برگ او مانع زیاد شدن انگله و نمله و دافع زخمهای
سر و آنچه که حدقه و بواسیر و مقوی معده و مانع انصباب مواد بدان و ثمر او قابض تر از سایر اجزا و مقوی اعضا و
بیخ او ریزاننده سنگ گرده و مثانه و طبیخ برگ و ثمرش سیاه کننده موی و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربت
از عصاره و شکوفه او سه درهم است و قسم کوهی او بسیار کم خار و سا[illegible] و سفید و ثمرش مایل بزردی
و در افعال مانند غیر جبلی و شکوفه او مجلل است علیق الکلب نباتیست بسیار بزرگتر از علیق و شبیه بدرخت
عوسج و عریض تر از برگ مورد و شاخهای او با خارهای صلب و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون سبز و بعد از رسیدن سرخ
میشود و در جوف آن چیزی مانند پشم و خوردن جوف او مهلک و در التیام جراحات مجرب دانسته اند و
مستعمل از آن ثمر اوست که جوف از آن پاک کرده باشند طبیخ او با شراب بغایت قابض و حابس سیلانات
و گل او سرد و خشک و قابض و مجفف و جهت اسهال دموی و صفراوی و ضعف معده و زرب و نفث الدم
سینه نافع است علق بفارسی زلو و دیوچه و بترکی سلوک نامند کرم سیاهیست بقدر انگشتی و دراز کرم
و با خطوط سبز و در آبهای و زمینهای متعفن پیدا شود و در اخراج دم از اعضای ضعیف و صغیره که قابل حجم نباشند مثل
پلک چشم و بن دندان بدل حجامت است و در دوم سرد و خشک و سوخته او حالی انثار و بغایت جهات
و قطور او با روغن بنفشه جهت حرقة البول و قرحه مثانه مجرب یافته اند و مسحوق او با سرکه جهت طلای العروق
او با عسل محلل خناق و طلای پخته او در روغن زیتون جهت قوی کردن قضیب بغایت مؤثر است و ضماد خاکستر
او با سرکه و با آب پیخ جهت منع رویدن موی که کنده باشند مجرب است علیق القدس علیق الکلب است علک
اسم چیزی است که قابل مضغ باشد و از هم نریزد مثل سقز و مصطکی و امثال آن علک الانباط علک البطم است که
اهل اعراق گویند صمغ درخت پسته است و در منافع مثل سقز علک البطم بفارسی سقز و با صمغها قند ریون نامند
و آن صمغ درخت بطم است در آخر دوم گرم و خشک محلل و ملطف و مدر بول و مقوی باه نمره و با تفاق گلی ازو نهان
و در دوم در جمیع افعال بهتر از مصطکی است و شربت او با عسل جهت زخمهای باطنی و بستند او با زرده تخم نیم برشت

علیق الکلب

علق

علیق القدس علک
علک الانباط
علک البطم

جهت شکستگی اعضا بهتر از مومیای و رافع اعیاست و چون یک وقیه او را با دو وقیه پیه گرده بز
در قدر مضاعف بگذارند و مجموع از آن دو سه شب وقت خواب بنوشند جهت خفقان و سرفه رطوبی بی عدیل
و چون ضماد کنند جهت کجی ناخن و درد اعضا و شقاق فرج خصوصاً با قدری شنجرف مجرب است و نضمید علک البطم جهت
تنقیه زخمها و گوشت آوردن و جذب خار و پیکان و رطوبات غائره از بدن و با روغن زیتون جهت تحلیل اورام و شکاف
عضل و قوی کردن عصب نافع و خاییدن او جهت جذب بلغم دماغی و تحلیل رطوبت معده و تنقیه حلق از اخلاط فم
مفید و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند مضر عصب است و مصلحش عسل و قدر شربتش یک مثقال علقم حنظل و گوشت
و گویند اسم صبر است علف هندی اسم فارسی ماسفور و نست علوا و علقی صبر و نبات اوست علس سلت است
علوفن بیونانی مویخ است علک بابس فلفل موبیاست علک رومی مصطکی است علیف رطب خشک است علقم
اسم جنس نباتات تلخ است و گویند مراد از آن قثاء الحمار است و بعضی گویند حنظل است علم بلغت کسریان زرنیخ است
علونس خیار زیت علمی نبات صبر است علث خند ریلی است علجار قراح است عمرد کرفس است
عملج نوعی از خرزه است که با تخم او خورند عمار بنگ است عنبر رطوبتیست که مانند موم میباید و قعر منجمد میشود و از
جزیره های دریای عمان و بحر مغرب خیزد و چون وقت جذر و مد دریا داخل بحر میگردد و حاف او بر روی آب
از تحریک موج مجتمع میشود و مایل تند و ریز میشود و او را شماه نامند و آنچه مخلوط بخاک در ریگ است او را نقل
در قعر آب می نشیند و صفاکی و سیاه میباشد و عنبر تخته نامند و بهترین او اشهب مایل بسفیدی که با خشت و
خوشبوی باشد و بعد از آن مایل بزرقی و زردی و بعد از آن مایل بسبزی و زبون ترین او سیاه صفاکی
و قسم بعلتست که ماهی او را فرو برده بجهة احراز رد کرده باشد یا آنکه از جهة افراط ضرر ماهی را کشته باشد و
از شکم او بیرون آورده باشند و مغشوش که او را از لادن و گچ و موم و عنبر سیاه با او و آن مغشوش سخت باشد از غیر
مغشوش تفرقه بسیار مشکل است و خالص او در خاییدن منقطع نمیگردد و عنبر در دوم گرم و در اول خشک و حافظ
ارواح و قوتها و بغایت مفرح و محرک اشتهها و باه و مقوی سده و اعاده کننده قوتهای که از شرب دواء از
جماع کم شده باشد و رافع زهر سموم و مقوی قول بهیان و در ترکیب و بالطبع رافع امراض بارده دماغی و بالخاصیه رافع امراض
حاره آن و جهة جنون و نزلات شقیقه و امراض سینه و گوش و دمی و سرفه و ربو و خفقان و غشی و ارتعاش و ضعف
دل و معده و جگر و استسقا و یرقان و درد معده و سپرز و گرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و نقرس و
تقویت حواس و انعاش حرارت غریزی نافع و مداومت آن با عسل جهة اعاده باه مأیوسین و طلای او با

عرب

علقمه
علف هندی علوا و علقی علس
علوفن علک یابس علک رومی
علیف علقم علم
علونس علمی علث علجار عمرد
عملج عمار عنبر

در روغنهای حاره جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه و در اکلیل باعث شدت لذت جماع طرفین
بجهت افراط و شرب یکدرهم او هر روزه تا سه روز جهت درد معده و فم معده جدید و قدیم مجرب بخور او مصلح هوای
وبائی و گریزانیدن هوام و بوییدن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث غلیان خون و رقت آن و تولید
شری و درد مجوری و مصلحش کافور و میوه های سرد و سعوط او با روغنهای حاره رافع امراض بارده دماغی و سده
آن و گویند مضر امعاست و مصلح آن صمغ عربیست و نزد بعضی مضعف روح کبدی است و قدر شربتش یک دانگ و یک
مثقال او که با دو چندان از نشاسته و نیم مثقال صمغ عربی بسته و هر روز خورده شود تفریح او که مسمی بمرکب
بدلش بوزن او مشک و زعفران است **عنب** بفارسی انگور و بترکی اوزوم بهترین او شیرین و خوارک پوست
بزرگ دانه کم تخم است و در آخر اول گرم و تر و در غذائیه میوه هاست و بغایت مسمن بدن و معتدل اخلاط غلیظ
صاف کننده خون و مولد خون صالح و جهت افزونی باه کرده و رفع سودا و احتراق خون خلط نافع و مصلح
حال سینه و شش و مضر معده رطب و ریحی و مصلحش زیره و رازیانه و مضر سده جگر و سپرز و قولنج ریحی
و مصلح آن تخم کرفس و ملین طبع و مورث تشنگی و مصلح او سکنجبین و غذاهای ترش است و آب سرد
بعد از انگور بغایت مفسد و مورث استسقا و تبهای عفن است و باید بعد از چیدن او چند روز بماند تا اول
بماند و ما بین دو طعام خورده شود و دانه او در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و مضر معده و امعاء
و سوختن آن جهت جراحات و جلای باصره و رطوبت چشم نافع و پوست او مولد ریاح و بسیار بطی
الانحدار است و انگور فارس و عفص مایل بسردی و کثیف است و روغن انگور که مکرر آب و ثقل او
با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده باشند و یا در آفتاب پرورده باشند بغایت محلل اعیا
و مسخن و ملین جلد است **عنب الثعلب** بفارسی سگ انگور و بترکی قوش اوزومی نامند و در اصفهان
تاج ریزی گویند و انواع میباشد و هر یک بری و بستانی و هر یک از انواع نر و ماده میباشد و قسم
نر او کاکنج است و نر بستانی مسمی بکاکنج بستانی و قسم نر جبلی مسمی بکاکنج منوم است ماده بری را
عنب الثعلب جبلی نامند و قسم ماده بستانی که بلغت مغربی فنا نامند عنب الثعلب معروفست
و از مطلق او مراد همین نوع است نبات او مابین شجر و گیاه و پر شاخ و برگش مایل بسیاهی و عرض
از برگ ریحان و دانه های او در سبز مایل بسرخی و از نخود کوچکتر و با اندک شیرینی و نزد جمعی تخم
او نقیر و بقدر خشخاش و قسم سیاه او غیر مستعمل است و در دوم سرد و مایل بخشکی و نزد بعضی در اول

عنب

عنب الثعلب

سرد و تر

سرد و تر و مستعمل دانه اوست رادع و مبرد و ملطف و با قوت قابضه و مسکن تشنگی و رادع اورام
حاره و عصاره و فقاع روفیه آب او با شکر محلل اورام باطنی و امراض احشا و مسهل خلط مراری و رافع
مغص و زحیر و ورم مقعده و استسقاء حار و حقنه او جهت جنون و شری و تنقیه امعاء و ضماد او
جهت ورم معده و التهاب آن و سایر اعضا و اورام حاره و باد سرخ و سوختگی آتش و زخم آکله و قروح
ساعیه و سرطان متقرح و درد سر و عصاره او جهت تقویت باصره و فرزجه او جهت رفع سیلان حیض و رطوبات
و طلای او با نمک جهت جرب و حکه و با نان جهت عرق النسا و با روغن گل سرخ و سفیداب جهت جمیع اورام حاره
و غرغره او جهت ورم حلق و درد دندان بغایت موثر و بخور و قطور او جهت نزلات و قطور او جهت امراض گوش
و بینی نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش قند و بدلش کاکنج و نزد بعضی لطباط و قدر شربتش تا پنج مثقال
و در مطبوخات تا ده مثقال است و از آب او تا بیست مثقال است و آب مطبوخ آن بغایت مقی است
عنب الثعلب مجنن نبات او را مثل کنگر و بی خار و ده دوازده شاخ از یک ریشه میروید و بقدر
ذرعی و در اطراف شاخها غلافی شبیه بزیتون و بزرگتر از آن و عریض و بار عنب مثل بار دو خیار
و بعد از شکفتن غلاف شکوفه او سیاه و ثمرش شبیه بخوشه و در آن ده دوازده دانه بقدر سیاه
و سبست و شبیه بدانه دبق و بیخش سفید و سطبر و میان تهی و بقدر ذرعی و منبتش کوهها در چهارم
سرد و خشک و یکمثقال او بغایت مسکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده است و در ضمادات
مواد حاره استعمال او را جایز داشته اند **عنب الدب** بترکی مردار اقاجی نامند درختی است
نر و ماده میباشد نر او بقدر قامت و شاخهای او بسیار مایل بزمین و چتری و منجار و برگش مثل برگ انار
و مایل بپهنی و نرم و ثمرش بقدر کنار و خوشه دار و مثل کاکنج سرخ و در جوف او چهار پنج عدد دانه کوچک
و طعم او با شیرینی قلیل و تلخی و با تر زجه و قبض و گلش زرد مایل بسبزی و از جنس زعرور است و در اول
سرد و خشک و رافع نفث الدم و بیخش مایل بسرخی و بسیار مجفف و جاذب و محلل اورام است و عطاران پوست او را
در ورم و در آب سکنجبین زنند تا رنگ آورده بشود ماده او در ابرگ درختیست شبیه ببرگ شمشاد و از آن کوچکتر
و غیر ثمری و بیخ او عود ریحی است و سایر افعال او باهمیت در بلاد کرمان و شیراز اکثر الوجود است و برگ ماننده
برگ او مسکر است بخلاف بیخ او **عنب الحیه** شامل ثمر فاشرا و ثمر کبر است **عنکبوت** بفارسی کارتنه
و بترکی اورمجک نامند و اقسام میباشد و مراد از اسم مطلق عنکبوت است که در خانه ها میباشد و سایر اقسام را نامهای

عنب الثعلب مجنن

عنب الدب ترکی

عنب الحیه عنکبوت

مخصوص است مثل شب در تیلا وغیران ومزاج او سرد وضماد مسحوق عنکبوت مانع ورم جراحات وطبوخ
ان در روغن زیتون محلل اورام وبا روغن گل دافع درد گوش حار وتعلیق مکعد او بر بازو وبخور ان
رافع تب ربع ودوام عنکبوت قاطع نزف الدم جراحات ورعاف ومانع ورم جراحات عنز عنق است اچون
با سرکه تر کرده در ابتداء اورام ضماد کنند رفع ان میکند ومجربست وسوخته او جهت جلای باصره وتقویت چشم ومنع
قبول مواد وحمول ان با نوشادر جهت بواسیر مفید **غناب** بهترین او رسیده بالیده شیرین ودرشت وخشک او
بهتر از تازه ومعتدل در حرارت وبرودت ومایل برطوبت قوت او تا دو سال باقیست وملین وحابس اسهال
اخلاط رقیقه وغلیظ ورافع خشونت سینه وحلق وآواز وصاف کننده خون صالح ومسکن التهابات وتشنگی وحدت
خون وجهت سرفه وربو ودرد گرده ومثانه وسینه وامراض مقعده وفساد مزاج جگر وبا سکنجبین جهت تب صعبه نافع است
واکثار او نفاخ ودیر هضم ومصلحش شکر وموبر ومقلل منی ومصلح او عسل وادویه بارده ودر مبرودین کلاب وشکر ودرگرمی
منیر دانقه بجهت تمیز طعوم ماوان کرد وشرب آب طبیخ برگ او هر روز نیم رطل با قدری شکر درعرقی تا ده روز رافع حارش
بدن مجربست ودرد زخم خشک او در رفع اکله وقروح خبیثه مجرب جذب عاجون بعد از طلا کردن عسل ذرور نمایند وپوست
شاخ درخت او تنها یا با سفیداب جهت قروح خبیثه بعدیل وشرب نشاره چوب او رافع حکه وجرب وسحج و
طلای او جاذب پیکان از اعضا وبیرون رفتن وحرکت کردن استخوانست وشرب غناب سائیده با دانه او رافع قرحه امعا
وجمع او با سرکه جهت قوبا وبا ادویه مناسبه وتنهای جهت امراض چشم مفید وقدر شربتش تا بیست عدد [illegible]
عنقود اسم جنس خوشهها است وعناقید جمع آن واسم مخصوص نباتیست بر شاخ [illegible] [illegible] سداب
درپره [illegible] شگوفه وخوشه او سرخ ومملو از تخم ودراکثر اوقات [illegible] سرد وخشک ومقوی اعضا ومانع [illegible]
باعضا وضماد او [illegible] رافع اورام حاره [illegible] قدرت خون وصفراست وقدر شربتش تا سه درهم **عنم**
شجرت [illegible] ودر [illegible] درختهای [illegible] [illegible] وبرگش [illegible]
وکوچکتر از برگ بادام [illegible] سرخ وخوشش [illegible] سرد وخشک ومقوی معده و[illegible] اسهال [illegible]
ونزف الدم [illegible] [illegible] وضماد [illegible] [illegible] مقوی دندان ولثه وضماد [illegible]
تازه نافع است **عنز** بفتح اول نر ماده است [illegible] **عناق** نر غاله است ودر [illegible] مذکور شد **عزب**
سماق است **عنب الجن** [illegible] است **عنجد** عجم الذبیب وجمیع دانه انار [illegible] است **عنصل** اسقیل است **عنزان**
[illegible] است **عنقبیل** اسم [illegible] است **عنوم** بقم است [illegible] [illegible] است **عنقه** اسم [illegible]

عنزروت انزروت است **عوسج** قریب بدرخت انار وپر خار وبرگش تند ومایل بدرازی وزاویه
چسبیده وثمرش بقدر نخودی ومایل بطول وسرخ ودر درخت بسیار بماند وغیر خورد وقسمی از عوسج
را برگ مایل بسرخی وخار او بیشتر وشاخهای دراز تر میباشد وثمرش عریض وبا غلاف وطبیخ
او در اول دوم سرد ودر آخر دوم خشک وبیخ او را چون هر روز بقدر یک وقیه با یک رطل آب بجوشانند
تا بثلث رسد وصاف او را بنوشند چهار پنج مجلس عمل میکند وجهت جذام مجرب دانسته اند ولا قع
سوداوی سوخته است وشرطست که در روز قبل از آن اسفیداج با گوشت کوسفند تناول نمایند ودر
روز سیم طبیخ مذکور را بنوشند وتا چند گاه بدستور عمل کنند وباید روز دیگر شرب او که روز راحت
حمام روند ومولف تذکره طبیخ مذکور را جهت قرحه رطبه وجرب وحکه زاید وعصاره خشک کرده او و
طبیخ برگ او که بکد قوام رسد در رفع آثار بهتر از جوجینی دانسته اند وعصاره تازه او جهت حمره وحکه
صفراوی وضماد برگ تازه او جهت نمله وحمره وبا خضاب جهت حرب وحکه وعصاره خشک کرده او وطبیخ
برگ او که بکد قوام رسد جهت جمیع دردهای چشم خصوصا با سفیدی تخم مرغ با شیر دختران بعدیل وقطور
آب برگ تازه او جهت رفع بیاض مجرب دانسته اند وچون یک هفته مکرر کنند وچون بیخ او را زیره کرده
با مورد بسوزانند جهت قروح وامراض مقعده ومنع زیاده وقروح خبیثه ودرد باسنیدن موی سریع الاثر است
وثمرش در جمیع افعال مثل برگ او وقاطع نزف الدم واسهال ومضر سپرز ومورث قولنج کثیر وبا ایصا
تعلیق شاخ او بر سقف خانه ودر دروازه مبطل سحر وجادوست وبا خود داشتن مورث جاه است **عود**
اسم جنس چوب وشاخ اشجار است وباصطلاح اطبا مراد چوب درختیست که از جزایر هند وچین خیزد وگویند
بعد از قطع درخت مخصوص مدتی در زمین دفن کنند تا بصفات مذکوره متصف شود وآنچه زیاده در خاک
مانده باشد وسست وسبک ومنقش میباشد واو را مولد قمل دانسته اند وعود قماری نوعی است که احتیاج
بدفن ندارد واقسام عود هر یک باسم بلدان موسوم شده در سمت هند وغیرها وبهترین او سیاه وصلب وبراق
خوشبو نخست که در ته آب نشیند وآن مندلیست وقماری وهندی وکم رنگ تر از آن سمند دراز ونیز
غالب او بری وجبلی وبا خلوط سفید اند وهر چه بر روی آب ایستد فاسد است در آخر دوم گرم ودر سیم
خشک وقاطع اقسام بلغم است وتقویت معده بعدیل ومفرح ولطیف ومفتح سدد ومحلل ریاح ومقوی دماغ
ودل وجگر وحواس واعصاب وحشا وحابس طبع ورافع رطوبت معده وعفونت آن وادرار بول کم

از رطوبت و ضعف مثانه باشد و هاضم و حافظ صحت حامل و حبس و جهه ربو و خفقان و سرفه و ضیق النفس و
استسقا و غشی و غثیان و سپرز و تقویت باه نافع و مطبوخ او با شراب ریحانی پادزهر سموم و بخور او محلل ریاح
و مانع و مقوی دل و دماغ و سوخته او در جلای دندان مجرب مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و کافور و مضر سفل و مقعد و
مصلحش صمغ عربی و گلاب و شربتش تا یک مثقال است و عود ریحی قسم ماده عنبر الدیک که شیر گیر مردار را آواجی نامند و در
گرمای بسیار ریلیا شد و سطبری ساعد و از زرعی زیاده و ابلق و بادهنیه و خوشبوی است و در افعال بسیار ضعیف تر
از عود هندی و بدل او قسطوس **عود الحیة** دو است که او را انوس فرو فی ذکر نموده و قبل از او کسی مذکور نساخته و ان نباتیست
که از بربر و بلاد سودان خیزد شبیه بسوسن و بیخش شبیه باصل السوس با علامات خشونت مانند عاقر قرحا و تلخ و تند و در سیم
گرم و خشک و تریاق جمیع سموم و نگاه داشتن او مانع گزیدن جمیع هوام و چون مار دور از نده او را ببیند حس حرکت از او ساقط
کرده و مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظ و [illegible] مطبوخ او در روغن زیتون رافع عرق النسا و درد [illegible] باده [illegible]
همان ساعت و شربتش نیم مثقال است **عود العطاس** نزد بعضی کندش است و نزد جمعی بجهت [illegible] و سطر طرف
و دیگر باریک مانند [illegible] و تیره رنگ و در دوش سفید و شاخهای باریک و انبوه و شبیه بگیاه [illegible] و [illegible] شبیه
ببرگ زیتون و [illegible] او کوچک و شبیه ببابونه و تند بوی و عطسه آرنده و بیطاران در جراحات استعمال می نمایند تازه او
در آخر دوم گرم و خشک و در آخر سیم یابس و معطش و قوی و جلا و محلل و ضماد او رافع [illegible] کلف و برص و خون مرده
جلد است **عود الیسر** نزد جمعی چوب ابا عورس است بسبب جاذبیت او در سر ولادت و بعضی [illegible] قضای حاجت [illegible] چوب
خلمی و چوب محلب و قومی از اکثر اوراد [illegible] دانسته اند **عود الفرج** نزد بعضی عاقر قرحا است و نزد بعضی وج است و برخی گویند
بجهت [illegible] و نبات او شبیه برازیانه و بقدر [illegible] شاخهای او مثل ریباس [illegible] بسیار است در گرم
و خشک و در جمیع افعال مثل وج است و نزد بعضی خوراس مثل عاقر قرحا است **عود البخور** عود کماری است **عود البرق** [illegible]
است **عود الریح** اسم مغربی ارغیس است و نزد جمعی فاراتیا است و نزد بعضی ماهیران و نزد بعضی [illegible] **عود صلیب**
اسم رومی اسپاسه است **عود بلسان** شاخ درخت بلسان است و بلسان مذکور شد و [illegible] شاخ درخت [illegible]
[illegible] و در جمیع ازان ضعیف تر **عود الفالوج** [illegible] است **عود الوج** [illegible] **عود صلیب** فاوانیاست **عود الدرقم** [illegible]
عهن صوف است **عیخون** [illegible]
[illegible]
[illegible]

عود الحیة
عود العطاس
عود الیسر
عود الفرج
عود البخور عود البرق
عود الریح عود صلیب
عود بلسان
عود الفالوج عود الوج
عود صلیب عود الدرقم
عهن عیخون

و صنف دیگر او شبیه بقسم اول و شاخهای دراز تر و مایل بسفیدی و گلش زرد است مسهل بلغم و سودا
[illegible] قسم اول و جهت درد مفاصل و امثال آن نافع و مغثی و مصلحش عناب و نیمون و شربتش [illegible] درم
درهم است **عین الدیک** بفارسی چشم خروس نامند و دانه ایست سرخ و صیقلی و براق و مدور و مایل بپهنی و
درخت او قریب درخت فلفل و خوشه او شبیه بعظم و از جبال [illegible] هند آرند و نزد بعضی تخم بقم است و در سیم گرم
و در رطوبت و خشکی اختلاف کرده اند و مفرح و مقوی اعضا و بغایت مقوی باه و مولد منی که بکثرت جماع موجب
ضعف شود و حافظ قوتها و مانع پیری و جزو اعظم معجون ملوک حافظ الصحه است و مقدار [illegible] مصلحش
کشنیز است و شربتش یک مثقال و باید با شیر تازه و بریجبین و شکر استعمال کنند **عبید** بکسر اول نباتیست
کوهی و شاخهای او با برگ و گل دراز و در رفع جراحات تازه قوی الاثر است **عین الهدهد** اسم مغربی
اذان الفار رومی است و در افریقیه بجهت عرق النسا استعمال می نمایند **عین البقر** اسم نوعی از انگور و بلغت
مغربی نوعی از آلو است و اقحوان نیز نامند **عین الاملی** اقحوان است **عیشوب** اذان الفار است **عنبیه**
بلغت اندلس رعی الحمام است **عین السرطان** سپستان است **عین الجمل** بلغت شام صغیر اقحوان است **عیدان**
اسم جنس شاخ نباتات است **عیثام** و بلغت شام دارشیشعان است **عبرزان** زعرور جبلی است
عبثام اسم عربی درخت عرب است و نزد بعضی درخت چنار و نزد بعضی سفیدار است **عین الطبابه**
اذان الفار است **عین الهدهد** بلغت گبریان زیبق است **عین التهر** سنگ مشهور است و در طب نفعی از آن
ذکر نکرده اند **حرف الغین** **غافث** نباتیست مشبه شکوفه گیاهیست کبود مایل بنفشی و
طولانی و تلخ و با عفونت و برگش دراز و عریض و زغب دار و از وسط برگها شاخ مجوف خشونت
دار میروید و قوتش تا سه سال باقی است در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جالی و مفتح سده
جگر و مقوی معده و جگر و مدر حیض و بول و شیر و عرق و مسهل اخلاط سوخته و حاره و رافع
تبهای مرکبه و کهنه و سپرز است و جگر و ذرور او مجفف و التیام دهنده زخمهات و حمول او مدر
قوی حیض است و گویند مضر سپرز است و مصلحش انیسون و بدلش مثل او اسارون و نصف او افسنتین
و شربتش او تا سه درم است و در مطبوخ هفت درم است **غار** درختیست که تا هزار سال
میماند و نزد یونانیین نهایت محترم بوده برگش خوشبو و شبیه ببرگ زیتون و قسمی از آن شبیه
ببرگ زیتون و قسمی از آن شبیه ببرگ بید و ثمرش بقدر فندق و پوست او رقیق و سیاه و مغزش

عین الدیک
عبید
عین الهدهد
عین البقر
عین الاملی عیشوب عنبیه
عین السرطان عین الجمل عیدان
عیثام عبرزان
عبثام عین الطبابه
عین الهدهد عین التهر
غافث
غار

سنخ مایل بزردی و خوشبو و تلخ در آخر دوم گرم و خشک و دانه او گرم تر از سایر اجزاء و طبیخ برگ او موافق
رحم و مثانه و ضماد او جهت گزیدن زنبور و با مار برشتوره با آرد جو سرشته جهت تسکین دردهای حار و مضمضه
طبیخ او با سرکه جهت درد دندان و پاشیدن آب او در خانه جهت گریزانیدن هوام و امثال
آن مفید و افراش آن باعث گریختن هوام و مگس است و حب الغار محلل و مدر و تریاق جمیع سموم
و کشنده جنین و مقوی قسم در رفع ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و ریاح غلیظ و مغص و قولنج
و اوجاع جگر و گرده و مثانه و حصات و سپرز و وسواس و صرع و درد کمر و مفاصل و احتباس
حیض و با عسل جهت قروح امعاء و ربو و قطور او با روغن گل و سرکه جهت گرانی سامعه و دروی و طلای و
ضماد او جهت بهق و کلف و آثار بارده مفید و قدر شربتش یک مثقال و بدلش ساذج و یا حب المحلب
یا خطاطیا نا دام تلخ و مرخی معده و مصلحش انیسون و مفرح است و مصلح آن کتیرا و فرزجه حب الغار
مسقط جنین و سقوط آن جهت تقویه و جلوس در طبیخ او جهت اوجاع مقعده و رحم نافع است و بوئیدن
بیخ او و درخت او بی قدر [illegible] جهت اخراج حصات و اوجاع بارده جگر نافع و با خود داشتن چوب او
باعث قضای حاجات و قبول عامه و ازدیاد جاه و شستن بدن با آب او در حمام مبطل سحر و گویند
چون قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه بخور کنند کسی که مفقود الزوج باشد او زواج

ازدواج میسر گردد و مجرب دانسته اند و روغن غار که دانه او تخته باشد آنچه بر روی آب باشد
بردارند و یا از عصاره برگ تازه و دانه او با روغن زیتون ترتیب دهند مسخن و مفتح دهنهای رگها
و محلل و رافع اعیا و درد عصب و قشعریره تبهای بارده و درد گوش و نزلات و جرب و حکه
و قوبای بلغمی و داء الثعلب و قروح ابریه و اختلاج اعضاء و سعوط آن جهت شقیقه و شرب او
کشنده کرم معده و مغثی است و نوعی از غار میباشد که بیانه غاما ذافنی گویند درختش
او بلندتر و برگش عریضتر و خشونت آن بیشتر و در مغرب با آن دباغت میکنند و حمول عصاره
او مدر حیض و شرب برگ او با شراب مسکن مغص است غلیون در قانون در حرف عین مذکور شد
در لغت یونانی بمعنی عاقد اللبن است چه آن نبات حکم پنیرمایه دارد و رستنی شبیه برگش دراز و گلش
زرد و ریزه و انبوه و خوشبو و نزدیک آبهای ایستاده میروید در اول گرم در دوم خشک و حابس نزف
الدم و ضماد گل او جهت سوختگی آتش و قطع خون جراحات و با روغن گل جهت اعیا نافعست و بیخ او
در آخر اول گرم و در دوم تر و نفاخ و محرک باه است غار اسم فارسی نوعی از مرغ آبی است ذکرش
از اردک و در اعمال مثل بط و از آن گرم تر و غلیظ تر و روغن او محلل و ملین و جهت ریاح و
وجع شکم و استسقاء و درد مفاصل شرباً و ضماداً نافع غالیس بلغت یونانی بمعنی مثل الزاج است و در
قانون در حرف عین ذکر یافته و غالوسیس نیز آمده و در طبرستان [illegible] نامند و در [illegible] بسیار
میروید بقدر نبات الخرده و برگش با ملاست و بد بوی و گلش سفید و حبری مانند گل شبت و ثمرش
بقدر عنب الثعلب بعد از رسیدن سیاه و در آب مشوی [illegible] سرکه را با آن رنگین میسازند و بیخ
او سفید و با مجوف در سیم گرم و خشک و محلل خنازیر و اورام صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم
انثیان خصوصا چون برگ و شاخ او را با سرکه [illegible] دو بار ضماد نمایند خوردن ساق او
بجای سبزی جهت سرفه کهنه و بهق و ضیق النفس و ربو و درد سینه بعدیل [illegible] دیگر اقام مقام او
ندانسته اند و مفتح سدد و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح و جهت جرب و حکه و
بالای [illegible] جهت سل صفراوی مفید و قدر شربتش تا نیم درهم و آب او با روغن زیتون جهت
پاک کردن چرک [illegible] مثوثرست و تقطیع بیخ او بقدر ده درم مسهل قوی بلغم و سودا و [illegible]
سریع العمل است غاریقون جرمی است شبیه ببیخ و از جزایر دریای روم آرند و در جوف درختهای

غالیون

غار

غالیس

غاریقون

الخمر و جمره و امثال آن بسبب نفخ متکون میشود و مانند غاری که از درخت بلوط بهم میرسد و بهترین او
سفید و سبک وزن است که باندک مالیدن از هم میریزد و با طبقات و بزرگ مقدار باشد
و این قسم را انثی خوانند و قسم نر او با طبقات و در صفات بخلاف انثی است و استعمال آن جایز
نیست و قسم سیاه آن از سموم قتاله است و شرط آن قریب بسموم اندر شرط است که بدون کوفتن بردی بروزن
بالند تا لطیف آن بگذرد و اجزای سمیه آن که شبیه بناخن جنبه است باند و هرگاه کوفته شود اجزای [illegible] نیز
هم از پرویزن میگذرد و قوتش تا چهار سال باقی است و مرکب القوی در دوم گرم و خشک و با ملاوه و تندی
و تلخی و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط بهم و محلل نفخ و مقطع مواد غلیظ و مفتح سده جگر و گرده و پادزهر
گزیدن افعی و عقرب و بنات مقوی عصب و جاذب مواد از اقاصی بدن و مقوی دل و دماغ و مفرح
با العرض و مدر بول و رافع دهن عضو با هلیله کابلی و مصطکی منقی دماغ و رافع شقیقه و درد سر کهن
و با رب السوس و [illegible] جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و امثال آن و با آب جهت قطع نزف الدم
سینه و با فاوانیا جهت صرع و باریونه جهت امراض جگر و معده و به تنهائی جهت ترش شدن طعام
در معده و نزلات و با رازیانج جهت سنگ گرده و مثانه و درد احشاء و کمر و گرده و با شراب جهت
سموم و با سکنجبین جهت [illegible] و یرقان سددی و با شیر [illegible] جهت استسقاء و با عسل جهت قولنج
و انواع ریاح و با صبر جهت عرق النساء و مفاصل و تبهای نوبه و لرز و امراض اعصاب و اختناق رحم
و قرحه آن و با [illegible] جهت [illegible] و قولنج و حقنه او جهت تبهای وبائی و قولنجها و غرغره او با سکنجبین جهت
ورم [illegible] حلق نافع و داشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و [illegible] زبان او مهلک و مورث کرب
و مصلح او در همه افعال [illegible] است و قدر شربتش یک دانگ تا نیم مثقال و بدلش نصف او شحم حنظل و نیز بعضی مثل
آن ترید و ربع آن زنجبیل و نیز بعضی دو چندان او [illegible] است **غالیه** از مرکبات قدیمه و مخترع
آن فیثاغورس است و اصل آن مشک و عنبر و روغن بان و [illegible] قدیمها [illegible] است که بعد از آن عود
و مشک و [illegible] و لادن و امثال آن اضافه نمایند در دستورات چند قسم آن مذکور است
جهت اصلاح حال و تقویت دل و لذت جماع و رفع امراض فرج و فالج و لقوه و صداع و تقویت [illegible]
و ارواح و اعضا مشهور است **غازایغی** اسم ترکی گیاه [illegible] است و در [illegible] و کوهستان
پای [illegible] مانند **غاسول رومی** ابو غالس است **غاسول** [illegible] است **غالی** اسم [illegible] است

غالیه
غازایغی
غاسول رومی غاسول غا[illegible]

[illegible]

بفتح غین **غابس** بفتح عین و تشدید یا اسم عنب الثعلب است **غالاولطی** اسم یونانی نرگس است **غاغاطی** اسم یونانی
حجر الاغیطوس است **غافه** فرونج است **غابانک** شابانج است **غبیرا** بفارسی سنجد و بترکی ایکده نامند و
بهترین آن بزرگ مقدار شیرین است در اول سرد و در دوم خشک و قابض و قلیل الغذاء و موافق امزجه
اطفال مقوی معده و قوه ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و صعود بخارات بدماغ و جهت قی و اسهال
صفراوی و پیچ و سیلان رطوبت و سرفه حار و صداع نافع و مضر قوه باه و مصلحش شکر و قدر شربت
تا پنجاه عدد است و شکوفه او سفید مایل بزردی و بسیار خوشبو محرک باه خصوصا در زنان در دوم گرم و خشک
و مفتح سده و محلل ریاح و مقوی دل و رافع لرز و تبهای بارده و جهت امراض جگر مثل استسقا و یرقان
و امراض سینه مانند ربو و قرحه ریه و امراض دماغ مثل فالج و کزاز نافع و دهن آن او در روغن زیتون
جهت مفاصل و استرخا و دراز کردن موی مجرب و قدر شربتش یک مثقال است و عرق گل سنجد محلل ریاح
معده و در جمیع افعال مانند جرم او و از او ضعیفتر است **غبار الرحی** بفارسی گرد آسیا گویند سعوط او جهت
قطع رعاف و ضماد [illegible] جهت منع ریختن مواد بچشم و تقویه اعصاب نافع است **غبایره** عنب الدب است
غبری درخت سدر غار دار است **غداف** نوعی از کلاغ است بقدر زاغچه و غبر سیاهی مایل [illegible] و منقار
و پای او سرخ طبیعت گرم و خشک گوشت او صلب مولد خلط فاسد و مطبوخ او با شبت جهت ریاح [illegible]
درد زانو نافع و زبل و زهره او [illegible] و مقوی باه است **غراب** اسم جنس کلاغ است
و ابلق او را غراب البقع و سیاه بزرگ او که موسوم بغراب اسود است بترکی قزقون گویند و سیاه
کوچک او در کشت زارها بسیار میباشد مسمی بغراب الزرع بفارسی کلاغ سیاه نامند و آنچه از غراب
الزرع کوچکتر منقار و پای او سرخ است بفارسی زغن و زاغچه نامند و غیر غداف است و در خواص
مانند غراب الزرع و از [illegible] کلاغ سفید که ابقع باشد بترکی **قجه [illegible]** در دوم گرم و خشک
و خوردن او را در قطع باه مجرب دانسته اند و تعلیق چشم او مورث بیخوابیست و اجتناب از خوردن
گوشت او اولی است و زاغ بغایت ردی الغذا در سیم گرم و خشک در خواص مثل غداف است و
جلوس [illegible] او جهت ریاح رحم مفید است و چون زنده او را در ظرف گذاشته با برادۀ حدید و دیگر
مثل سرکه و آب [illegible] چهل روز در سرگین اسب دفن کنند تا متلاشی گردد از جهت خضاب مجرب دانسته اند
و گویند تا مدت [illegible] رنگ او تغییر نمیکند و در [illegible] و [illegible] مجرب است و کلاغ سیاه

غابس غالاولطی غاغاطی
غافه غابانک غبیرا
غبار الرحی [illegible]
غبایره
غبری غداف
غراب
[illegible] مجرب

غری / غری الجلود / غری السمک / جنس مجرب / غرب / غرفه غرز غرس

وراغیه در اول گرم و خشک و مولد خون صالح و محرک باه و مضر محرورین و مصلحش سرکه و زهره قسام
کلاغ جهت بیاض چشم و ناخنه و زبل آن جهت برص و جمیع آثار نافع است **غری** بفارسی سریشم و بترکی یاپشقان
نامند و آن عبارت است از جسم های چسبنده که وصل اجسام بآن کنند و انواع میباشد و مراد از
مطلق او سریشمی است که از پوست گاو سازند و بعد از آن سریشم ماهی است و مجموع آن گرم و خشک و متفاوت
مراتب **غری الجلود** سریشمی است که از پوست حیوانات بتکرار جوش دهند و بقوام آورند تا بهم آید و بگذارند تا صاف گردد
و عمل را اعاده نمایند تا بحدیکه جرم آن از آب متمیز نشود و انگاه در آفتاب چندان برهم زنند که بحد انعقاد
رسد و بهترین او معمول از پوست گاو است در دوم گرم و خشک و شرب او جهت قرحه ریه و نفث الدم
سینه و ضماد او جهت ورم زخمها و سوختگی آتش و التیام جراحات و مستحکم کردن استخوان شکسته و رفع
برص و بهق و نمش و قوبا و جرب متقرح و قوبا و تقشر جلد نافع و سوخته مغسول او قایم مقام توتیا است
غری السمک رطوبت منجمد است که در شکم ماهی بینی دراز که خنزیر البحر نامند و از امثال آن هم رسد و بعضی
سیاه و برخی سفید میباشد گرمی و خشکی او کمتر از غری الجلود و در جمیع افعال مانند آن و مداومت آن
روزی از یک مثقال تا دو مثقال جهت سل مجرب و ضمادش جهت تشقق رخسار و برص مفید و آنچه از ریح
و نشاسته و امثال آن ترتیب دهند در منافع قریب باصل آنست و سریشم بسر در صنایع غریبه عجیب الفعل
و در دستورات مذکور است **غرب** درختی عظیم در صفهان و سلک و در تنکابن و دیلم او جانا هند
و کاین اسم مشتق از طاء لقانه باشد در دوم سرد و خشک قابض مجفف بالذع و شرب برگ او بانفل
رافع قولنج البلادس و مغص و با آب نافع حمل و کوبند تجربه رسیده و ضماد برگ تازه او جهت جراحات تازه و آب
فشرده او جهت رفع سیلان چرک اعضای باطنی و سده جگر و غرغره آن جهت اخراج زلوی که در حلق
مانده باشد و ذرور خشک او جهت آکله و جراحات مزمنه مفید و بیخ مسحوق او که با عصاره برگ آن و
روغن گل و پوست [illegible] طلا دهند جهت درد گوش بغایت مؤثر و نطول طبیخ او جهت نقرس و رفع [illegible]
سر و شکوفه و پوست درخت او جهت نفث الدم و شرب و ضماد پوست سوخته با سرکه جهت ثالیل و ذرور شکوفه
او جهت خشک کردن جراحات و ضمیع در رطوبت سایله او جهت جلای البصر و بیاض و رفع سموم و اثار معتدل
و جرب محرق مغسول او قایم مقام توتیا و مضر گرده و مصلحش صمغ عربی و بدلش نیم وزن او اقاقیا است
غرفه نوع سفید بزرگ عوسج است **غرز** بلغت شام نوع کوچک عصی الراعی است **غرس** را ابن است

غریب غریف غرم غرج / غزال / غزالما / غسل غسول غسلج غسا چینی قصار / غلقی / غلیجن / غلوفه غلوفن غلوفربا / غمول غمامه / غنذب غنم غوشنه / غوزه غوزه‌ما غوغاز غیان / غیم غیغبطس / فاوینا

غریب نوعی از انگور سیاه است **غریف** اسم بابلی [illegible] است **غرم** اسم فارسی بتش کوهی است **غرج**
اسم فارسی شونیز است **غزال** بفارسی آهو است و بترکی جیران نامند و بچه او را تا شش ماه طلا
دار شنیده نامند [illegible] و نافش [illegible] را ظبی گویند در آخر دوم گرم و خشک و در سایر لحوم
صید اقرب بمزاج انسانست موافق محرورین و مبرودین و سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا و جهت
خفقان و یرقان و فالج و امراض بارده عصبانیه نافع و طلای خون او موجب درازی موی
و نشستن بر روی پوست او باعث گریختن هوام و تعلیق آن جهت [illegible] نافع و گوشت او مصدع و
و کباب آن مورث قولنج و مصلحش ترشیها و سکنجبین است و چون خصیه او را صعتر و نمک پاشیده خشک
کنند فرزجه آن قاطع حیض است و سرگین او بسیار جالی و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت اورام بلغمی
و تهییج مفید است و آهوی چینی که مشک از وهم میرسد بسیار سیاه و در پشت او خط سفیدی و شاخ
منحنی و کبدی دراز است که بدنباله آدمی رسد و آن گرم و خشک تر از سایر اصناف آهو است **غزالما**
طحلب است **غسل** خطمی است **غسول** اشنان است و اذخر را نیز گویند **غسلج** اذریون است **غسا** بلخ است **قصار**
چینی کاسه چینی است سنون او جالی دندان و قاطع خون لثه و زخمهای تازه بغایت مجفف است و غبار
مطلق کاسه سفالین مرجح است **غلقی** علفه است و نزد جمعی نخست بقدر ترب و ثمرش مثل ثمر کبر و مثلث و برگش
شبیه بناخن و در جوف ثمر جزوی مانند پنبه و تخمش مثل دانه امرود و صلب و شیری که از و حاصل میشود سم [illegible]
قوی و مهلک و طلای او رافع ثالیل است **غلیجن** اسم لاتینی فودنج است   مستعطر [illegible] است و بعضی
رکبان است   بعضی گوره است **غلوفه** اسم لاتینی طیور است **غلوفن** اسم لاتینی مامیثا است **غلوفربا**
اسم لاتینی اصل السوس است   اسم فارسی عدس است **غلدل** قثاء بری است **غمامه** اسفنج است
غنذب اسم عربی عنکبوت است **غنم** ضان است **غوشنه** بلغت ماوراء النهر نوعی از فطر است که بترکی
کبلک نامند بهتر از تمام فطر و موافق محرور المزاج و دیرهضم و مضر معده و مصلحش مربای زنجبیل و
و گلقند است **غوزه** اسم فارسی حصرم است **غوزه‌ما** بلخ و لبلاب است **غوغاز** اسم اصفهانی شجر [illegible] است **غیان**
زیتون است **غیم** اسفنج است **غیغبطس** سنبل الطیب است **فرالفا فاوینا** تخ نام [illegible] است کمتر از [illegible]
و بر شبیه و قسم نر او شبیه به نبات زردک و تخمش [illegible] و بقدر شیری و [illegible] و چون آن بشکنند در خط
صلیب در جوف او نماید و لهذا او را عود صلیب نامند و قسم ماده او را بنجی [illegible] عدد [illegible]

وجوف او پر خطی صلیبی و نباتش مثل کرفس بری و گلش بنفش مایل بسیاهی و غلاف تخمش مایل بغلاف بادام
ودانهای او مانند دانه انار و بسیار سرخ و وسط دانهها سیاه مایل به بنفشی و با قبض و تلخی و از مطلق فاوانیا
مراد قسم نر اوست و قوتش تا هفت سال باقی است در آخر دوم گرم و خشک است و تصریح نموده اند که چون
آفتاب در میزان بوده او را بغیر آلت آهنی قطع کنند آثار بالخاصیه او قویتر است والا منحصر است در افعال
مزاجی و آنکه با خطوط صلیبی باشد در خواص بهتر از نر دانسته اند و او محلل ریاح غلیظه و مقدار حبه و ملطف
و مفتح و مجفف و با قوه قابضه و مقوی جگر و گرده و جهت صرع اطفال نافع حتی تعلیق آن و مطبوخ آن در شراب
جالی سهال و شرب او با شراب مسکن درد معده و بخور او جهت اکثر امراض دماغی مفید و ضماد او جهت
صرع و ضربه و سقطه و رفع آثار ... و تقوی نافع و مضر معده و مصلحش کتیرا و شربتش یک مثقال بدلش در رفع
زمرد است و در سایر امراض زراوند مدحرج تخم او مخرج اخلاط نقرس و جالینوس جهت نزف الدم و جهت فالج
و رعشه و صرع و جنون و وسواس و تب ربع نافع ده عدد او با شراب قابض جهت نزف الدم رحم و درد و سوزش معده
و سنگ مثانه اطفال و با ماء العسل جهت کابوس و صرع و جنون و تعلیق او جهت رفع فزع اطفال و سقوط دندان
نیز او جهت صرع مفید و داشتن صلیبی او با خود که در پارچه زرد بسته باشند و حایض مس آن نکرده باشد
و بشروط مذکوره قطع کرده باشند جهت عسر ولادت و رفع سحر و دهشت در نظرها مجرب دانسته اند و گویند
در خانه که او باشد جن و جانوران گزنده داخل نمیشود و چون قمر نظر تثلیث بزهره داشته باشد در ازار
سر و خصم گذارند موجب الفت و دلی ایشان میشود **فانط** مجهول الماهیه است و رازی گوید دوایست که از
ترکستان آرند جهت رفع سمومات خصوصا شوکران نافع است **فاذخ** بذال معجمه بلغه هندی اسم بندق هندیست
و مؤلف اختیارات اشتباه بنوعی از حجر الیمن کرده گوید سنگیست زرد مایل بسفیدی و بعضی مایل بسبزی
و برگهای دیگر است که چون بر روی سنگ مار زرد جو به لیسانید برنگ سرخ شود و در آتش نسوزد **فادزهر** معرب
از پادزهر است و آن عبارت است از چیزی که حفظ روح حیوانی از ضرر زهرها کند و مراد از مطلق او پادزهر
معدنی است و مؤلف اختیارات منحصر در حجر التیس و حجر الحیه دانسته و خلاف مشهور است **فاغره** بفارسی بافره و
کبابه دهن واکرده و دهن شکافته مانند و آن بزرگتر از کبابه و بقدر نخودی و تا به نصف شکافته و در
جوف او دانه کوچک مدور و سیاه و براق و با عطریه و از هند و بلاد سودان آرند در اول دوم گرم
و در آخر آن خشک و با قوت محلله و لسان را تلخ و مقوی معده و هاضمه و جگر و منفخ سدد و منقی اخلاط

بلغمی سرد او و جهت اسهال مزمن و جنون و ریاح غلیظه و امراض بارده دماغی و خفقان نافع و لخلخه او بوئیدن
او جهت تقویه دماغ و دل مفید است و مصدع محرورین و مصلحش کافور و نیلوفر و روغن بادام و گلاب و شربتش تا دو درم
فاره بفارسی موش و بترکی سیچقان در سیم گرم و خشک و خوردن او مورث نسیان و اخلاق فی معه فرزری
و ضماد شق کرده او جاذب پیکان و خار از بدن نافع سموم عقرب و حمل خاکستر و جلوس در طبیخ او دافع
عسر بول و خون او جهت قطع ثالیل و سایر مجرب و سرگین او و سر او که سوخته باشند با سرکه جهت رویانیدن موی
داء الثعلب و شرب سرگین او مسهل اخلاط غلیظه و با کندر مخرج جنین و حمل کرده و مفتت سنگ مثانه آن بجهت
تلیین طبع و دافع عسر بول و قدر شربتش نیم درهم است و بخور او باعث گریختن موشان و بول آن رافع
سیاهی کتابت و چون بر زخمی پلنگ بول کند باعث هلاک زخم دار میشود و مکرر به تجربه رسیده است لهذا در
ولایت دار المرز زخمی پلنگ در میان آبها مکان خود الجاء ترتیب میدهند که موش عبور نتواند کرد و داد
در این امر بسیار حریص است و دیده شده که گربه را در پایه تخت زخم دار پلنگ بسته بودند و موش از
غایت حرص که داشت از بالای گربه خود را بر زخم دار رسانیده که بر آن زخم بول نماید **فاره ابلیس**
بفارسی موش پیست مذکور شد **فاشرا** بلغه سریانیست و بفارسی هزار چشان نامند و در تنکابن و طبرستان
الامک گویند نباتش شبیه بتاک انگور و خار دار و برگش با ملاست و این شدید و برهما در خود میپیچد و ثمرش بقدر نخودی
و سرخ و براق و خوشه دار و در زمستان ثمرش بی برگ میماند در آخر دوم گرم و خشک و بیخش گرم تر از ثمر
و برگش با حدت و جالی و محلل و ملطف و تریاق سموم هوام و قاتل جنین و مخرج آن و مدر فضلات خصوصا
شیر و مفتح و مفتت حصاة و جهت ورم سپرز خصوصا با سرکه مجرب دانسته اند و جهت صرع و نسیان و سده و فالج
و با عسل جهت سرفه کهنه و سده عضل و درد معده و تحلیل ریاح معده و احشا و با ماء العسل مسهل بلغم و قدر شربتش
تا یک مثقال است و آب او که در بهار در درخت او را زخم زده باشند بگیرند مسهل بلغم و منقی قوی و قدر شربتش
یک مثقال و از برگ و ثمرش دو درهم و ضماد بیخ او جهت سپرز و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و کلف و ثالیل
و بثور لبنیه و آثار سیاهی و کشودن دمل و مستحکم نمودن عضو شکسته نافع و روغن که در او بیخ او را جوشانیده
باشند جهت جمیع دردهای بارده و بواسیر و ضعف و رفع حرکت زخمها و تحلیل صلابات و با کرسنه جهت ازاله
آثار جلد مفید و جلوس در طبیخ او جهت پاک کردن رحم و اخراج جنین مؤثر و گویند اکل بیخ فاشرا و ثمرش
مضر است و مورث اختلاط ذهن و مصلح آن بعد از قی کردن خوردن ربوب و شراب او در افعال

قریب به بیخ او و ضماد برگش سترنده موی و خوردن ساقهای تازه او که نیخته باشند دافع وجع نواد و در مبرده و مسهل و قدر شربت و بدل بیخ و ثمر او بوزن او و در دیخ است و نصف آن لب بابلست فاشرشتین نباتش در محلات معادر حوز شبیه است بلبلاب و در رنگ مخالف فاشر او بفارسی شنبد ان مانند ساق او سیاه و ثمرش مانند فاشر او سیاه است و طاهر بیخ او سیاه و باطن سرخ و در افعال ضعیفتر از فاشرا و ضماد برگش جهة زخمهای حیوان و التوای عصب نافع است فالیجقن لغة یونانیست و بمعنی دوا اگر شیلابست از یک بیخ نبات او دو سه شاخ میروید و در بعضی مکان متفرق و در بعضی مجتمع میباشد و برگش با رنگ و گلش سفید و شبیه ببرگ و از آن کوچکتر و تخمش سیاه و شبیه بنصف عدسی و از آن با رنگ تر و بیخش کوچک و با رنگ و زرد و بعد از خشکی سفید میشود و در سیم گرم و خشک برگ و گل و تخم او جهة گزیدن رتیلا و عقرب و رفع منفص سریع الاثر است فانید در سکر مذکور شد و در فانید شنجری و خزائی اختلاف کرده اند و گویند معمول از شکر دار و چو خزانی است و بعد از دو جو شنجری و او منسوب بسجستانست و از ترنجبین صاف ترتیب میدهند و گویند منسوب بشنجر بفتح شین و جزم جاء محله است که بلدی از عمانست در حرارت معتدل با رطوبت و ملین طبع و جهة سینه و سرفه مفید است فافیر بلغة مصر قسمی از بردی است که از و کاغذ میسازند فاخته مرغیست خاکستری رنگ و طوقدار و قریب به کبوتر و در آخر دوم گرم و خشک و مهرای او جهة فالج و رعشه و امراض عصبانی و ریاح غلیظه و تفتیح سده نافع و مورث بیخوابی و کباب او دیرهضم و مصلحش شکر و روغنها و سرکه است و قطور خون گرم او جهة بیاض چشم مؤثر است و زبل او جهة کلف با سرکه جهة تحلیل و نضج ادرام مفید است فاسی تخم اشترغ و حمیده و تلخ و غلاف او مثل خرنوب و برگش مانند گوز و در میان گندم زار و جو زار میروید و میان ابارون مارون مانند در اول گرم و تر و لطیف و قابض و منضج سده است و جهة درد مفاصل و عسر النفس و سپرز نافع و فرزجه او باعسل مانع حمل و شربتش دو درهم است فارعه فاغره است فافور اسم عربی برنجاسف است فاریحا بلغة یونانی بمعنی حشیشة الدحس است فاغیه بمعنی شکوفه حنا است و در اکثر جا مذکور شد و این اسم شامل جمیع شکوفه‌ها است و بعضی گویند بیخ او سپند است فالنجیطس فالاتحرن فالنجفیس است فارسیا اسم یونانی جوزه است فاناقیس بقیوس اسم لاتینی دوقو کریست فاناقس حمر دیوس دوفرای کوچک است فالاس فارعی است فارسای اندر و طرنست فاغیس مرزنجوش است

فاشرشتین
فالیجقن
فانید
فافیر
فاسی
فارعه — فافور
فاریحا — فاغیه
فالنجیطس — فالاتحرن
فارسیا — فاناقیس بقیوس
فالاس — فارسی — فاعیس

فارس الکلاب سطراطیقوس است فاشن الیونانی با قلاست فاتش نبطی جاورس است فارنقا بلغة یونانی حلبه است فاقس اسم یونانی بطیخ است فافرس اسم یونانی بردی است فاطره اسم یونانی جند است و نیز با منقوطه نیز آمده است فاخشه اسم جند بیدستر است فاناقس ایراقلیون نبات جاوشیر است فاغوش شیطرج هندی است فالوغس لعلع است که بفارسی لک لک نامند فاما اسم هندی حنطی نامست فتاپل الرعيان نباتیست بقدر زرعی و تیره رنگ مایل بسفیدی و برگش مانند برگ حنا و کوچکتر از آن و گلش زرد و مجتمع و تخمش مانند تخم تره تیزک و بیخش خوشبو و منبتش کنار دریا و رود خانه‌ها و ریگ زارهاست در آخر دوم گرم و خشک و بغایت مقوی باه و دافع زکام و عسر النفس و سرفه و ربو و ریاح غلیظه و ضماد او محلل صلابات و دافع مفاصل و نقرس و عرق النسا و ورم انثیان و فتق و عصب و مربای بیخ او انفع از زنجبیل و هاضم و مقوی معده و گرده و مثانه و مدر بول و محرک باه و محلل مواد بارده است فتیله بفارسی شافه خوانند جهة تلین طبع و جذب مواد از اعالی بدن مستعمل است و در جمعی که قوه مسهل نداشته باشند بدل حقنه و اقسام آن در دستور است مذکور است فتیت نان خشک است که بسیار نرم ساییده باشند و مستعمل او از نان گندم است قلیل الغذا و مجفف رطوبة معده و مولد ریاح و سودا و دیرهضم و مضر احشای ضعیفه و کهنه او کثیر الاسار زبون تر و مورث قولنج و سده و مصلحش شکر است فقاطه سیسیا است فجل بفارسی ترب نامند بستانی و بری و شامی میباشد و شامی آنست که تخم شلغم را در وسط ترب کرده غرس نمایند یا بعکس و بری او تندتر از بستانی و بدرازی و بزرگی او نیست و نوعی از او را خردل الفرس و نزد بعضی خردل بری عبارت از وست و بستانی از اقسام است بر برون سیاه قوی تر از سفید است و تخم اقسام آن قوی تر از سایر اجزاء و بعد از آن پوست برگ ریزه آن و بعد از آن برگ بزرگ و گوشت او و مراتب مذکوره با سیم گرم و خشک و مدر بول و بعد از طعام هاضم و مخرج ریاح و محرک اروغ و با اندک تلین و تیز کننده رنگ و رخسار و مداومت خوردن او باعث رویدن موی که ریخته باشد و آب او مفتح سده و معین قی و خصوصا با عسل و مطبوخ آن جهة سرفه مزمن و تلطیف خلط غلیظ و جهة یبس و رفع ضرر فطر مفید و اکثار او مولد قمل و گویند بعد از خوردن او حیوان عقرب نگزد و در او مجری نرود و آب او کشنده عقرب است و طلای او بر بدن مانع مضارت هوام و آب شاخهای او را که بدون برگ گرفته باشند بقدر پنج دقیقه جهة اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین

فارس الکلاب — فاشن الیونانی — فاتش نبطی
فارنقا — فاقس — فافرس — فاطره
فاخشه — فاناقس ایراقلیون — فاغوش
فاما — فتاپل الرعيان
فالوغس
فتیله
فتیت
فقاطه
فجل

وآب برگ و شاخ او بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زرداب و مشقی نافع است و چون در جوف ترب
روغن گل ریخته گرم کنند و قطور آن جهت درد گوش سریع الاثر است و چون ترب را سوراخها کرده چهار درم
تخم شلغم را در آن جای داده ثقبه ها را با پاره های ترب مسدود نموده خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند
و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب است و با بدیه زور بدستور سلوک نمایند و اکثار خوردن ترب
مورث مغص و تعفن خلط و مضر سر و حلق و دندان و مصلحش عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشند و ضماد
او جهت قروح خبیثه و کهنه تحت چشم و با شلیم جهت رویانیدن موی داء الثعلب و جوششهای آبدار مفید و بردن
او در سرکه قاطع اخلاط غلیظه و اصلاح مزاج در ادویت و تخم ترب مدر بول و شیر و حیض و محرک باه و مقی و جهت
درد جگر و ورم سپرز و با شراب جهت گزیدن مار شاخدار و در سایر افعال قوی تر از اصل آن و نیم
بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین نبات منقی جگر و ضماد او جهت قوبا و با سرکه جهت زخم غانقرایا و با عسل جهت
درد مفاصل و با کندش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب و قدر شربتش از تخم او یک درهم و از آب او سی درهم و از
جرم او یک درهم است و بری او بسیار گرم و مورث التهاب و خوردن او مستعمل نیست و شابراقوش مرکب
از شلغم و ترب بستانی است و گرم تر از شلغم و ضعیف تر از ترب و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار او مغثی
و مصلحش نمک است و روغن ترب که از تخم و آب و برگ آن که در ابتدا از تخم رستن ترتیب دهند بسیار
منضج و قائم مقام روغن زیتون کهنه و روغن بلسان است و لطیف و گرم تر از روغن بید انجیر
و محلل قوی و مالیدن و طلا کردن آن نافع زهر گزیدن عقرب و تدهین او جهت رفع لرزش
که بعد از امراض بهم رسد و جهت فالج و لقوه و بهق و برص و خشونت بشره و ملدوغی آن و درد گوش
بهر سه نافع است و مؤلف تذکره گوید که چون ترب را خوابانیده بگذارند که متعفن شود کرمها
از آن تولید یابد و چون در ظرفی ضبط نمایند تا یکدیگر را خورده چند عددی باند و آنرا اکل کنند
در حل سعادان به عدیل دافع غریبه از دمیاید فحل با مشقی فحل شاهی است **فرفیون** اسم صمغ کبری
رنگ مایل بزردی و کهنه او مایل بسرخی و متخلخل و طعم و بوی آن تند و نبات آن شبیه بکاهو و سر دار
و سفید و با شعبها و خارناک و قسمی از آن را برگ سیاه و خارش تند تر و شیر او بیشتر و از بلاد
که از بلاد حبشه است خیزد و بسبب تندی شیر او که بوی آن تا مسافه ای میرسد از دور جرحه با دو میرسانند
تا متاذی نشود قبل از شکافتن در زیر آن نبات شکنبه گوسفند را در ظرفی تعبیه کرده میگذارند

در اخراج سنگ مثانه مجرب است

جهت بهق سیاه مجرب

فحل با مشقی فرفیون

و بعد از زخم جرحه با و میرسانند و یکدفعه شیر بسیار با ریخته در شکنبه جمع میشود لیکن خشک کرده استعمال نمایند و
مغشوش آن با زرزوت و بصمغ و آب زد و حل نشود و کلف غیر مغشوش و بدستور مغشول او متخلخل و شد
طعم نمیباشد و زبان را نمیگزد و قوه فرفیون تا چهار سال باقی است و چون با باقلا مقشر ضبط نمایند
هیچ وقت از قوه نمی افتد و مؤلف تذکره گوید که آن صمغ درخت مازریون است و اصلی ندارد
و در چهارم گرم و خشک و ملطف و بغایت محرق و مسهل زرداب بلغم و جهت استسقا و سرد و عرق النسا
و مفاصل و رفع ضرر سموم و درد ورک و کمر که از بلغم باشد بغایت نافع و شرب او مسقط جنین
و فرزجه او باعث بهم آمدن رحم و مانع سقوط طفل و اکتحال او جهت نزول آب و سفید و حدت سوزش
او در چشم مدتی باقی میماند و سعوط آن با آب چغندر جهت سبل و دمعه و حمره چشم و تنقیه دماغ و
ضماد آن بر استخوان باعث تقشر آن و طلای او رافع گوشت زاید در جراحتها و بر زخم سگ دیوانه گزیده
و لدغ هوام رافع سمیت آن و با روغنها جهت فالج و لقوه و خدر و امراض عصبانی و درد مفاصل
و با زعفران و افیون جهت تسکین اقسام ضربان مفید و حمول او بقدر حبه تا دو سه حبه در ادرار
حیض مجرب و اگر احداث سوزش میکند روغن گل سرخ رافع آن است که یک حبه او با مشک سابیده
باشند فرزجه آن جهت اعانت حمل و تضییق فرج و تقویت رحم و رفع بدبوئی آن معتدل و مصلح آن مقل
و رب السوس و سایر صموغ و روغن بادام و قسم سیاه او قتال و قدر شربت آن دو قیراط و بدلش در استسقا
مازریون و در قولنج چند و زیادتی موجب اختلاط عقل و التهاب معده و فواق و در بعضی مزاج مسهل
و در بعضی قابض با فراط و رافع آن تبرید قوی و آب میوه هاست **فراسیون** نباتیست مایل بشجر و کیاه و
شاخهای او بسیار از یک اصل میروید و مربع و با اندک زغب و مایل بسفیدی و برگش بقدر انگشت مایل
باستداره و چین دار و با خشونت و تلخ و گلش محیط ساق او و در بعضی رنگش مایل بزردی و بعضی بلاجوردی
و منبتش خرابها و کوهها و در آخر نزول و اول خزان اکل میکنند و قوه او تا شش سال باقی و مؤلف اختیارات
گراث جبلی دانسته و از آنجهت فراسیون نزد عطاران این بلاد مفقود و معدوم است در دوم گرم و در سیم خشک
و منضج جگر و سپرز نبات منقی سینه و از لزوجات و مدر حیض و بول و شیر و عرق و محلل ریاح غلیظ
و با قوه تریاقیه و جالی اعضای باطنی و ظاهری و مقوی آن و مخرج جنین و مشیمه و رافع ضرر قطره
آن و طبیخ آن با شکر و انجیر و عسل و ایرسا جهت ربو و سرفه کهنه و ضیق النفس و با شربت بنفشه جهت قرحه

در ادرار حیض مجرب

فراسیون

ربه و التیام جراحات آن سیّما با روغن گل و روغن زیتون جهت درد امعا و با ادویه مناسبه
جهت درد سپرز و پهلو و شقیقان و سنگ مثانه و خاییدن و بلع کردن آن جهت قلاع و درد معده و خناق
او جهت جراحات کهنه و در آخس و بردن گوشت فاسد زخمها و تحلیل خنازیر و نفخ و دمل و کشودن آن نافع
خصوصا چون تازه او را با پیه کرده بر کوفته باشند و با روغن بنفشه جهت انتفاخ پلک چشم و ورم که
از ضربه و نقطه بهم رسیده باشد و تسکین اعضا و طلای مطبوخ او با آب جهت ریاح مثانه و عسر بول و درد
مثانه و اصلاح رحم و مقعد و زخم سگ دیوانه گزیده مفید و عصاره او بهترین ادویه چشم و جهت تقویه
باصره و بردن زردی و یرقانی که در چشم باقی باشد و جرب و سلاق و دمعه و نزول آب و جباده و قطور
او جهت گرانی سامعه و درد گوش و رزن نافع و مضر مثانه و گرده و جگر و اکثار آن مورث ادرار خون شود
و مصلحش کتیرا و عسل و سنبل و نزد بعضی رازیانه با وزن او دافع ضرر آن و مقوی فعل آن است و قدر شربتش تا به سه درهم است
و بدلش در امراض سینه پرسیاوشان و در دو وزن آن در تحلیل ریاح اسارون و در اسهال لزوجات افتیمون
و انیسون است و چون زمانی را خاک کرده با آتش گرم کنند و آتش را بر دارند فرفیون را در دو برش نموده
که از برودت و فالج زبان گرفته باشد بر روی او بگذارند و از فرفیون بر او لیف کرده بس بپوشانند
تا گرمی مفاک بر طرف شود در رفع امراض آن شخص مجرب دانسته اند و چون در آب انگور فرفیون را خیسانیده
بگذارند و بعد از آن صاف کنند شراب مذکور در رفع اورام باطنی و امراض سینه و دفع فضلات و مواد
بارده بغایت نافع است فرنجمشک معرب از فرنجمشک است و نقل تنبانه نیز نامند و آن بری و بستانی میباشد
و بری را منبت سنگلاخها و با تشاش ساقهاش مدور پرشاخ و برگش مثل برگ سوسنبر و تند بوی و با عطریه
و بستانی را ساقش مربع و برگش مانند ریحان کوهی و با خشونت و در او شبیه بقرنفل و تخمش مانند تخم ریحان و از آن
درازتر و منبتش بستانها و جزایرها در آخر دوم گرم و خشک و بری او گرمتر و قویتر است مفتح سده دماغی
و مصفاه و مقوی جگر و دل و معده سرد و هاضم غذای غلیظ و از رغی او خوشبوی و در خیال بهتر از فرنجمشک آن
و سوسنبر است و جهت وسواس و خفقان بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و شکنجی مغص و درد ... و بر ... آنها
و رفع سپرز نافع و مولد مره سودا و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و کشنیز و قدر شربتش سه درهم و بدلش سوسنبر
و تخم او لیسا و خشک و مجفف منی و مولد رنگ که خفقان خوانند و هاضم و نفوذ آرنده و قدر شربتش تا دو درهم است و چون
در سرکه و شراب انگور و اشربه داخل کنند مانع فساد آن است فرخ بفارسی جوجه و به ترکی فرخ خوانند و

فرنجمشک

فرخ

و بهترین او

و بهترین او جوجه مرغ و کبوتر است و خواص هر یک در دجاج و حمام ذکر کرده شد و مداومت کباب
کبوتر بچه با ادویه حاره و سیر مولد جذام دانسته اند و بچه او با پیه او مقوی باه گویند و گویند خروس که
بالای جثه مضعف باه است فرس بفارسی اسب و به ترکی آت گویند گوشت او در آخر دوم گرم و خشک
و مورث شجاعت و قساوت قلب و منبهی بیرون و سوخته آن قاطع اسهال رطوبی و کباب آن مولد
خلط خام فاسد و مصلح آن چهار انگشت و آشامیدن دوغ و آب لازم است و در تقویه باه با شیر مبادل کرده
و شیر مایه او بقدر نیم مثقال رافع اسهال و قرحه امعا است و خون تازه گرم او از سموم و طلای او تغییر
دهنده رنگ و ضیع و زور جلد سوخته او با موی رافع جوششها است و گویند چون دندان اسپ را بر اعتقاق
کسی بندند از حرکت ماندگی نیابد اگر پای حیوان چهارپا را بدم اسب ببندند لنگ شود و اگر بر در خانه
موی دم او را بگشند ملک داخل نمی شود فرددوماهان رازی گوید قطلب است فرصاد اسم عربی توت
سفید است فرفیون اسم عربی بقلة الحمقا و نزد بعضی اندلقون مسمی باین اسم است فرفخ خرفخ بقلة الحمقا است
فردودفر اسم عربی بنفسج است فرفار درختی است بقدر خیار برگش مثل برگ بادام و گلش مانند گل سرخ
بغایت خوش منظر و در خیال صغیر از گلنار است فرشه اسم عربی شیری است که با زرده تخم مرغ با شیر
نرم کوبیده اند تا غلیظ گردد و شبیه بلب غوره شود و در خیال مثل لبلاب است فرکبه اثر حلیم است فردفرد
اسم عربی سوبنه بسیار نرم است و مانند سمور و قاقم فرسطاریون رعی الحمام است فرلقیه حلبه است فریدیس
اسم مصری ارجان است فرار بلغه اکبرآبادی زیبق است فرا به تخفیف حمار الوحش است فرسیون علق است
فرفت شاخ ترنج است فردسیون اسم لاطینی ... است فرسیون اسم عربی نوعی از بادآورد است
فردبسان بصل است فرانیون اسم لاطینی زبد البحر است فرسیا اسم رومی بستانی است فرطس اسم
لاطینی مارچشاخدار است فرضید تمیمی گوید بعجم از ... العنب است فرانشنک اسم هندی خطافت
فربهی اسم فارسی سمین است فرنکدیره اسم ترکی فراخ است فرنی اسم فارسی مهلبه است فستق معرب
از پسته فارسی است و او غیر پسته است باصطلاح اهل آذربایجان میوه است به اهلو و در گرجستان بسیار
میشود و درخت او شبیه بدرخت سقز و غیر مقشر را مدت مدید قوتش باقی است و مغز او تا سه ماه و آب
لیمو حافظ فساد آن و مغز او در دوم گرم و خشک و نزد بعضی در اول تر است و مسمن با رطوبة فضلیه
و تریاق گزیدن هوام و سموم بارده و مفتح سده جگر و مولد خون صالح و موجب فربهی بدن و مقوی

فرس

فرددوماهانی فرصاد
فرفیون فرخ فر
فرددفر فرفار
فرشه
فرکبه فرد فرد
فرسطاریون فرلقیه فریدیس
فرار فرا فرسیون
فرفت فردسیون فرسیون
فردبسن فرانیون فرسیا فرطس
فرضید فرانشنک
فربهی فرنکدیره فرنی فستق

معده و فم رحم معده بجد یکه بر لبوب ماکوله باو نمی رسد خصوصا چون با پوست رقیق آن ملاصق مغز خورده
شود جهت درد جگر و قی و غثیان و مغص و سرفه مزمن و تقویه دل و حافظه و ذهن و رفع خفقان و درد
جگر و لاغری کرده و یرقان و سپرز نافع و مصدع محرورین و مورث تشنگی و مصلحش سرکه و ترشیهای
بارده و پوست رقیق آن که ملاصق مغز اوست معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیرون او سرد
و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قابض و رافع اسهال و تشنج و قی و جهت تقویه دندان و خوشبو کردن
دهان و رفع قلاع و پوست سفید صلب او که طبخ مفرط داده باشند جلوس در آب او جهت خروج مقعد
مجرب و للطول طبخ پوست او و درخت و برگ او جهت درد مقعد و رحم و جرب و حکه و حبس نزلات و رفع
قمل و مداومت شستن موی با آن جهت رنگین موی نافع و روغن پسته مقوی غالیها و خوشبو کننده اطعمه
و بالخاصیه حضر معده و سعوط آن با مشک جهت لقوه و تقویت حافظه و تنقیه دماغ مجرب و با عنبر جهت ازاله
وسواس و سودا و [illegible] و رفع سموم مشهورست و خواص ثمر درخت پسته که مغز نه بندد در زیغ مذکور شد
فاسس بفارسی سانی مانند حیوانی بشکل عدس و بسیار بدبوی و در مزاج قریب بزراریح و گرم
او جهت اختناق رحم و درد آن و شرب او با سرکه و شراب و غرغره او جهت اخراج زلوئی که در گلوی
مانده باشد و گذاشتن بینه او در سوراخ قضیب جهت احتباس بول بسیار مؤثرست و بلع
کردن یک عدد آن جهت گزیدن مار و عقرب و چون در لقمه با قلای گذاشته بلع نمایند جهت تب
ربع [illegible] اند **فاقلیون** اسم [illegible] قطرات **فیسا** اسم عراقی فاقله است **فوا ابراشین**
اسم عبرانی اصابع صفراست **فشغ** بفتح فا و شین و بغین معجمه بمعنی الحرکت که مادر خود می کند کدی
که او را بپوشانند و [illegible] اورا ازین جهت فشغ نامند و فشغ از جنس فاشرا است و بیخش
شبیه بعنب الثعلب و شاخهای او باریکتر و خار او کمتر و ثمرش خوشه دار و برگش با خشونت و دانه
بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم آن گزنده زبان و بیخش صلب و سطبر و منبتش آجام یعنی نیزارها
و بیشتر در مواضع رطب میروید و قسمی از آن بیخ را دوانه بشکل باقلای مصری و از آن کوچکتر
و بسیار سیاه و بر روی آن خط سفید میباشد و [illegible] لوبیای هندی عبارت از او باشد قسم اول
در سیم گرم و خشک و شرب برگ و ثمرش رافع ضرر ادویه سمیه و مفرح و محلل ریاح و حافظ قوه غریزیات
چون برگ او را با عسل لعوق کرده طفل شیرخواره را بتدریج از آن بدهند در مدت حیات سموم حیوانات

جهت خروج مقعد مجرب

تنقیه دماغ مجرب

فاسس

فاقلیون فیسا فوا ابراشین

اسم مصری [illegible] است **فشغ** و نزد بعضی [illegible] **فشغ** [illegible] اسم عبرانی فاقله

و بیماریها درا او اثر نمیکند و قدر شربتش یک مثقال است و ضماد قسم ثانی رادع اورام و مسکن درد مفاصل و خوردن
او مورث دیدن خوابهای پریشان و مولد خلط فاسد است **فصفصه** معرب از اسپست فارسی است
و در رطبه مذکور شد **فصیل** بچه شتر است **فا** بکسر فا حجر الزیب است **فضه** بفارسی نقره و بترکی
گمش نامند و گمان اورا از گوگرد و زیبق پاک دانسته اند که گوگرد بعد [illegible] زیبقی باشد بدل الکحل
نقره از گوگرد [illegible] گردد یک جزو آن گوگرد که [illegible] آن بوده ده مثل خود زیبق را منعقد سازد
در اول سرد و خشک و گویند معتدل است و در تفریح و تقویت قریب بیاقوت و جهت خفقان و بدبوی دهان
و رفع رطوبات لزجه و بلغم و مالیخولیا و جنون و وسواس و ربو و سرفه و استسقاء و سپرز و تشنگی کرده و مثانه
نافع و ضماد او جهت حلق اورام و بازیبق مقتول رافع بواسیر و در اکتحال جهت بیاض و تقویه باصره مفید و مضر
امعا و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا نیم درهم است و گوگرد خام باعث سیاهی آن و نمک تلخ دافع آنست و گویند
گوگرد غیر خام معتدل او و بعد از تعدیل بر حسب شبابت ارواح [illegible] و منقی متطرقات [illegible] خود است
و خوردن اثر به و جز در ظرف نقره باعث تفریح است **فطر** نباتاتیست سفید بشکل نصف تخم مرغ که بترکی
باشد و با برگ [illegible] ساقش بسیار کوتاه و جوف او مملو از صفایح و ماکول او را بترکی کبلاک نامند و [illegible]
قارچ و فطر و کلاه اسم جنس ماکول و غیر ماکول اند و نزد بعضی فطر مخصوص نوع قتال او و کلاه مخصوص
ماکول است و بهترین ماکول آن [illegible] سفید مایل بتیرگی باشد و گویند اثر زمان خوب روید ماکول است
و سیاه او در غایت سمیت و بهترین از نوع سفید و سرخ او در تحت درخت زیتون و انجیر و گردکان
و امثال آن روید و بدترین از برگهای صفیحها و مانند آن برآید کشنده میباشد و گویند سفید ماکول
او در دوم سرد و تر و اکتحال آب تازه او جهت بیاض چشم و تقویه باصره و بلکه حشم نافع و مانع نزول
آب خصوصا چون سرمه را در آن پرورده کنند و سائیده خشک او رافع اسهال و ذرور و زلق الامعا
و ضماد او با نرشیم ماهی و سرکه جهت فتق و قیله و برآمدگی ناف مجرب و مداومت خوردن او [illegible]
و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و چون قبول عفونت کند کند افراط [illegible] میشود و مسدد و مورث
قولنج و درد معده و فالج و سکته و بهترین مصلح او الکامه و خردل و [illegible] اوست با نمک و شبت و پودینه
و روغن کنند در زیتون و صعتر و فلفل و خوردن زنجبیل پرورده و جوارشات و خوردن آب سرد
بعد از آن بغایت مضر و بدترین آن تخم مرغ و با گوشت خوردن و از خواص اوست که هر حیوانی

فصفصه

فصیل فا فضه

فطر

برآمدن ناف مجرب

که کسی را بگزد که قطر غیر ماکول خورده باشد و هنوز از معده نگذشته باشد هیچ دوائی علاج نمیکند و هرچه در زیر رحم شراب و سرکه رو بدوید اوکشنده است و جوف خشک کرده او تمورث مهوشی و غیره دفع او غیر ماکول او سکنجبین با سرکین مرغ خانگی است قطراساليون بیونانی و بعضی کرفس کوهی است و او را کرفس صحری و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم او شبیه بانخواه و خوشبوتر از آن و شده است و بهترین اجزای او تخم آن و در سیم گرم و خشک و قاطع رطوبات و مدر بول و نجاست و ادرار حیض قوی الاثر و مخرج جنین و محلل نفخ و مقاوم سموم بارده و مبهی و نجاست مفتح مغص و درد پهلو مفید و در جمیع افعال قوی‌تر از سایر اقسام کرفس است و بالفعل تخم کرفس نبطی را بجای او استعمال فیما نمید و آن مدر و مسهل بدرازی و لقدر ملطف و بردن و اندرون سفید مایل بزردی و تند طعم و برگ نبات او عریض و اندک حدت و خشن که او مثل خبز قبت و در تنطافات و ایلام نامند و در این قسم را بعضی ضعیف از قطراساليون دانسته اند و جمعی مثل آن سید نهند و آن مدر عرق و رافع عرق النسا و تهیج و فرزجه او مسقط جنین و در سایر افعال مانند سایر اقسام کرفس است و در حرف کاف ان شاء الله مذکور خواهد شد قطر و قطریس حب الاس است قطیر نان با خمیر مایه است و زبون‌ترین اقسام نانهاست قطوریک اسم لاتینی دجاج است فقع بترکی دبکلان و بفارسی کشنج نامند و داد و غیراق قطر است و مدور قریب بقدر نارنج کوچک‌تر از آن ملتاشد و در زیر زمین نزدیک آبها متکون می‌شود و شیرین و لذیذ و سرد و تر بهتر از قطر ماکول و غلیظ است و اصلاح بدستوری است که در قطر مذکور شد فقاع نوعی از نبیذ است و سکرنیت و از ادویه مناسبه و آبهای حبوبات و میوه‌ها ترتیب میدهند و در هر لیتر رطل آبهای که خواهند یکمثقال از هر یک از عود و قرنفل و سنبل و زرنباد و سداب و کرفس و نعناع و مصطکی و قاقله و برگ ترنج بایدکرد و سردترین همه فقاع است که از شیره جو ترتیب میدهند و آن مدر بول و مرطب بدن و جهت سرفه و امراض حاره ریه نافع و مضر گرده و حجاب دماغ و اعصاب و مصلح او ادویه حاره است و آنچه از نان و مصطکی و سنبل و قاقله و طرخون ترتیب میدهند کثیر الغذا و مقوی معده و دماغ و بی‌نفخ است و گرم تر بر اقسام او عسلی و خرمائی و مویزی است فقاح اسم جنس شکوفه‌هاست فقاح سورنجان اصابع هرمس است فقلابوس اسم لاتینی حرکة الجدیان است فقلامیوس بجز مریم است فقلامیرون فاشرشیتین است فقیص شاهترج فقاح الملح زهرة الملح است و نزد بعضی البقر است و ما سرجو بر کوید

قطراساليون

قطر و قطریس قطیر

قطوریک فقع

فقاع

فقاح

سورنجان فقلابوس فقلامیوس

فقیص فقاح الملح

فقلامیرون

که بروی نمک معدنی شبیه بشوره متکون گردد و الطف اجزای نمک و قبض او کمتر است فقلین عفص است فقله حب العقد است فقعه گل زرد است فقولیون حنا است فقارس اسم لاتینی سرو است فقاح الکرم شکوفه انگور است در اول سرد و خشک و با عطریه و مقوی دل و معده و مسکن فواق و قی و عرق او در افعال قوی‌تر و لطیف‌تر است فلز بکسر لام و کسر فا در لغت بمعنی روی سفید بوی است و بفرغ نامند و معرغ نیز نامند و بتشدید را و کسر فا و لام بمعنی ریم آهن است و ریم معادن گدازنده و هر گوهری که از کان خیزد و در اصطلاح اجسام معدنی است که هر یک را کانی مخصوص باشد و وزن متفاوت باشند از آنکه منطرق بالفعل یا بالقوه باشد که باعمال مخصوصه قابل گداز و چکش پذیر گردد و اقسام چکش پذیر را بالفعل منطرقات و معادن سبعه نامند و فی الواقع هشت نوعند که از نفت معدن حاصل میشود طلا و نقره و قلعی و سرب و آهن و روی و توتیا هر یک از معدن مخصوص خود و مس و روی از یک معدنند و در وزن مختلف اند چنانکه بلیناس در کتاب احجار بیان نموده است و مس از کدام جسم معدنی بهم میرسد و روی در معدن بدون گداز متکون میگردد و بجهت خود روی آن بفارسی روی و مس است نامند و یونانی طالیقون گویند و آن در نهایت زردی مایل باشد و از تاب آتش سیاه نمیشود لهذا بعربیه صفر نامند و مس سرخ مایل بزردی میباشد و هر دو قسم آن در وزن سنگ‌تر از روی اند و منطرقات بالقوه سیمابیات که باعمال مخصوصه چکش پذیر و گدازنده میگردد و پس فلزات نه نوعند و معادن منطرقات هفت و از یک معدن دو فلز خیزد که روی و مس باشد و چون این مس و روی نایاب و قلیل الوجود است اشتباه عظیم در صنف مس سرخ و زرد و در اسم نحاس و صفر واقع شده و نا غایت تحقیق این امر احدی بجهت عدم استحضار ننموده کالا یخفی و خواص هر یک مذکور شده و میشود فلنجه الفلنجه است فلفل بیونانی افنقس نامند درخت او شبیه بدرخت سفرجل و خوشه او مانند خوشه و برگش رقیق و طرف ملحق شاخ سرخ و طرف دیگر سبز است و فلفل سیاه و سفید و هر یک بری و بستانی میباشد و گویند تا رسیدن آن بانتها نرسد سفید میباشد و بعد از رسیدن کامل سیاه میشود و مظاهر اصلا ندانسته باشد و سفید املس تا بغیر است و سیاه و چین دار تندتر و در آخر سیم گرم و خشک و سفید در اول آن و بعضی بعکس دانسته اند و هاضم و جاذب و محلل و جالی و تریاق سموم بارده و قاطع

فقلین

فقده فقعه فقولیون فقارس

فقاح الکرم

فلز

فلنجه

فلفل

بلغم و رافع سرفه بارد و ربو و ضیق النفس و ریاح و مغص و مقوی حافظه و مفتح سدد و با شیر و شکر محرک باه
و رقیق کننده خون بسر و دین و ملطف اغذیه غلیظه و خلط غلیظ و رافع آروغ ترش و مقوی جگر و معده و سحق
آن و با ادویه قابضه جهت تقطیر البول نافع و با دو درهم علتهای عصب و اعضای عصبانی است و حمول آن
مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل و ضماد او با زفت محلل خنازیر و رافع داء الحیه و داء الثعلب و با لطرون
بغایت جالی بهق و برص کننده و با پیاز و نمک جهت اکل ناخن مردی دا ، الثعلب با حلاوت جهت تیغ
و جوش بدن و در روغنها جهت فالج و خدر و امراض بارده و رفع قشعریره تبهای بارده مفید و اکتحال او جهت
ظلمت بصر و بیاض ناخنه و ظلمی جوش بدن او در کلاب جهت رفع نزلات بارده و درد دندان
مجرب و بدستور مضمضه اگر با پوست خشخاش جوش داده باشند مجرب است و سنون او جهت دندان
کرم خورده سریع الاثر و خاییدن او با مویز جهت رفع رطوبات معده و دماغ نافع و مجفف منی
و مقطع و مخشن سینه و حلق و مضر گرده و جگر حار و جمعی که خون ایشان و فور داشته باشد و جراحات
باطنی و الم درمجاری بول داشته باشد و مصلحش روغنهای سرد است و در مبرودین عسل و قدر
شربتش تا یک مثقال و بدلش زنجبیل است فلفلمویه اسم درخت فلفل است و گویند اسم
بار چوب و بیخ درخت اوست و این جهل ریشه درخت غیر فلفل دانسته و اصلا ندارد و بهترین او سفید و تازه است
و در خواص و قدر شربتش و مصلح مانند فلفل است و در اوراق سبز رو و رگ قوی تر از آن و سقوط اجزاء سکنه
و سریع النفع و بدلش دار فلفل است فلفل الماء نباتیست که در راهها و غیر جاری روید برگش شبیه برگ
بید و ساقش پر گره و شاخهای او بقدر زرعی و دانه او ریزه و مجتمع و شبیه بخوشه و طعم او تند و شبیه
بطعم فلفل و به عطریه و عوض فلفل در اطعمه استعمال میکنند در دوم گرم و خشک و منقی معده و جگر
و هاضم و ضماد برگ و تخم او محلل اورام بلغمی و صلابه و رافع آثار و بیخ او در اضمده کلف و نمش قوی
للاثر است و قدر شربتش تا دو درهم است فلفل السودان دانه ایست شبیه بنخود و غلاف او مانند
غلاف آن تند و با اندک تلخی در آخر دوم گرم و خشک و محلل ریاح غلیظه و بلغم لزج و مفتح سدد و با عسل
محرک باه و جهت قولنج احلاوسی نافع و جهت درد دندان و حرکت آن بغایت مؤثر و مضر حلق و مصلحش
عناب و قدر شربتش تا دو درهم است فل ثمر ایست هندی بقدر پسته و پوست او شبیه به پوست
فندق و مغزش مایل بزردی و سفیدی و بادیه و در قرابادین نقل کرده اند که آن از جوهر نیلوفر با

یاسمین بهم برسد و دانه اش بدانه نیلوفر هندی شبیه و غیر فندق هندی است در دوم گرم و در
اول خشک و نزد بعضی در سیم گرم و خشک است و محلل و مفتح سده و منقی دماغ و جهت خفقان
و غشی و درد سر و سپرز و درد جگر و حفظ سیاهی موی و سستی عصب و درد معده و استسقا و باد
بواسیر نافع و ضماد او مانع تولد قمل و خوشبو کننده رایحه بدن و قدر شربتش تا دو درهم است
فلابن جب الراس است فلفلمون فودنج بری است فلار ارزبوی است فلجون سرخس است فلیجیقس
سوریجان است و نزد بعضی جو ماره است فلفل شامی تخم فلفله است فلفل التقالیه شامل الثمن و حرف بابلی است
فلفل الورد تخم وسمه است فلفل الخواص ماهودانه است فلیقله هر فوه است و گویند تخم بنجکشت است
و بلغت مغرب بذر اللاغره است فلنجمشک فرنجمشک است فلفل دراز اسم فارسی دار فلفل
فلون بلغت رومی برگ نباتات است فلدم اسم عربیه فانلی است فنک اسم فارسی
قرساقی است و آن پوستی است سفید و سرخ و ابلق میباشد و حیوان او از سنجاب بزرگتر
و از بلاد روس و ترک آرند خوشبوی و گرم تر از سنجاب و قاقم است و سرد تر از سمور و لباس
او موافق جمیع امزجه است خصوصا جهت اطفال و نزد بعضی جلد و غلیت و بخور او جهت گریزانیدن هوام
مؤثر است و قول اول اصح است چه اخیر پوست و غلیت سفید و بزرگتر از غاز و فو نامند و لباس
او موجب تبرید است بخلاف فنک فنجیون اسم یونانی نباتیست برگش شبیه به برگ لبلاب و از
شش هفت عدد بیشتر نمیباشد و طرف ملاصق زمین سفید و طرف دیگر سبز و با زوایای بسیار و در
بهار از میان برگها ساقها بر آورد بقدر شبری و گلش زرد و در یاده برده روز نمیماند و لهذا
تصریح نموده اند که بی گل و بی ساق است و بیخش دراز و باریک و در مواضع نمناک بهم میرسد
تند طعم و تلخ و با قابضی و در سیم گرم و خشک و تازه او مستعمل و اندکه از بیخ و برگ او که در
دهان نگاه دارند رافع سرفه مزمن و ربو و ضیق النفس و ورم سینه و محلل ریاح و بخور او استسقا
و بدستور همین اثر دارد و ضماد او محلل و کشاینده دملها و اورام و التیام دهنده زخمها و حمول او
با عسل مخرج جنین مرده و خشک او بسیار تند و غیر مستعمل است فنکشت اثلی است فنا عنب الثعلب است فنجربون فنجیون است فنجنوش بیاد العبد از جمیع نوع سرخ او جلسات و مسمی ببزر البالنکو
محوربانی تمیمی گویند که آن خمخم است فنجنوش میون العبد از جمیع اسم اصطلاحی معجون خبث الحدید است عوام

فلابن فلفلمون فلار فلجون
فلیجیقس فلفل شامی فلفل التقالیه
فلفل الفرود فلفل الخواص فلیقله
فلنجمشک فلفل دراز
فلون فلدم فنک
فنجیون
فنکشت فناء
فنجربون فنجنوش
فنجوزبان فنجنوش

فلفلمویه
فلفل الماء
فلفل السودان
فل

مجرب
جهت درد دندان

فندق هندی فندق فو

باذهرکادی را باین اسم ملیبا مند فندق هندی رفه است فندق اسم فارسی بندق است فو بتشدید
واو اسم یونانیه نباتیست شبیه بکرفس بزرگ و برگ و ساقش زیاده بر زرعی و املس مجوف و مایل
بنفشی و برگره و گلش شبیه بنرگس و از آن بزرگتر و سفید مایل به بنفشی انجمه و بیخش سطبر و انگشت و انتهای
ان باتیغهای کج و مانند بیخ از خرد و ریشه های خربق سیاه و در بوی شبیه ببوی سنبل رومی و مراد از مطلق
او بیخ است و بفارسی بیخ سنبله نامند در آخر گرم و خشک و مفتح سدد و محلل ریاح و مدر بول و حیض و با
قوت تریاقیه و جهة درد پهلو و سپرز و عرق النسا و تنقیه عروق و عصب و علل بارده سینه و ضماد او جهة ذات الجنب
مفید و مصدع و مصلحش رازیانه و عسل و بدلش کیابه و قدر شربتش از جرم او یکمثقال و در مطبوخات تا دو
مثقال فوه بفارسی روناس نامند بجهت سرخ رنگ مستعمل صباغان و فوة الصبغ گویند بری و بستانی
میباشد و ثمر او مدور و بعد از رسیدن سیاه میشود در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مدر بول و حیض
و شیر و عرق و مقوی معده و مسقط جنین و طبیخ او با عسل جهة عرق النسا و مفاصل و درد ورک و
سستی اعضا و یرقان و فالج و با سکنجبین جهت سده جگر و سپرز نافع و مضر مثانه و مورث بول الدم
و مصلحش کتیرا و مصطکی و ... ان انیسون و قدر شربتش یکمثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و باید شاربش تا دو روز
بحمام رود و برگ و شاخ و ثمر او بمجموعه رافع سم سموم و هوام و هر فردی تنها نیز این اثر دارد و ثمرش در
ازاله سپرز مانند سایر اجزاء و حمول او مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضمادش جهة فالج و سایر امراض
بارده عصبانیه و بهق و قوبا و سعفه و خزان و آثار جلد رحمی بد و مسقط نافع و بدلش کیابه و وزن بعض
نصف او سلیخه است و ثلث او موبز سیاه است فوفل معرب از کوپل هندی و آن ثمر نخل
درختیست بزرگتر از جوز بوا و مدور و با عفونت و اندک تلخی و سرخ و سیاه میباشد و درختش شبیه
بدرخت نارجیل است در دوم سرد و خشک و مقوی دل و اعضا و رادع و مانع صعود بخارات بدماغ
و بسیار قابض و سرخ او مسهل بعصر و غیر مفرط و رافع دردهای حار و قاطع عرق و جهة استرخای عصب و
سستی اعضا و وثی و قلاع و امراض حاره دهان و دندان و قطع سیلان خون نافع و مضر سینه و مصلحش
کتیرا و اکتحال او جهة طرفه و استرخای پلک چشم و دمعه و التهاب و رمد و جرب مفید و قدر شربتش
یکمثقال و بدلش صندل او صندل سرخ و نصف آن کشنیز است فودنج معرب از پودنه فارسی است
و نیز بنامهای چند است بری و بستانی و جبلی و نهری میباشد و مراد از مطلق او بری است و بستانی

فودنج نهری

فوفل

فودنج

قسم جبلی است و بعضی از نهری که برگش درازتر و ساقش بزرگ است چون در بستانها غرس نمایند بعد
از دو سال نعناع می شود و پودنه بری را ساقها متفرق و تند بوی و با عطریه و برگش ریزه و مایل
باستداره و تخمش شبیه بتخم ریحان و در اول سیم گرم و خشک و نبات ملطف و مدر عرق و حیض
و مسهل بواسیر سوداوی و قاتل جنین و تریاق گزیدن هوام و محلل ریاح و جهة استسقا و یرقان و اخراج بلغم
و فواق و غثیان و تنقیه فضول معده و سینه و کزاز و سوزش معده و ضمادش جهة سرخ کردن عضو
و رفع سپرز و جذام و آثار سیاهی جلد و بوی او جهة غشی و فرزجه او جهة اخراج جنین و نطول او جهة حکه و
ریاح رحم و صلابت آن و خشک سوخته آن جهة تقویه لثه مفید و مضر امعا و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا
دو درهم و بدلش مثل او نصف او پودنه نهری است و قسمی از پودنه بری را برگش درازتر و نرم و مایل بسیاهی
و گل او خوشبو و مایل بزردی است و تند و در جمیع افعال ضعیف تر از اقسام پودنه است فودنج نهری قسمی را
برگ مانند ریحان کوهی و شاخها پراکنده و گلش بنفش و در کنار آبها میروید و قسمی از آن شبیه نعناع
و برگش درازتر از آن و ساقش قوی تر از دست در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و با عسل مدر
عرق و طبیخ او جهة داء الفیل و تنفس الانتصاب و تب بلغمی و سوداوی و جذام و با شراب جهة سموم و زنبق
عقل و بعض و هیضه و نطول او جهة رزدی یرقان و با عسل و نمک جهة دفع کرم معده و حب القرع و حمول
برگ آن جهة احتباس حیض نافع و قاتل جنین و بخور و فرش کردن آن جهة گریزانیدن هوام و ضماد کهنه او در آب
جهة ازاله آثار سیاهی جلد و عرق النسا و قطور آب او جهة کشتن کرمی که در گوش بهم رسد مفید و چون
آن بر موضع گزنده هوام بمالند موجب قرحه آن عضو و خروج سمیت است و در هر عضوی که گرم میکوفته
شود درد او را رافع آن است و مضر باه و گرده است و مصلحش کتیرا و شربتش یکدرهم و بدلش نعناع
و بعضی قردمانا است فودنج جبلی مشکطرامشیع است فودج ماییه انجامه است و بعضی نورنشرها را
نیز مایه میشود و انرز از آرد جو و آرد گندم که با آب گرم خمیر کرده باشند با نمک نرتیب میدهند
و در برگ انجیر پیچیده و در ظرفی کرده در سایه میگذارند تا متعفن شود و خشک کرده و ضماد او با کر
و روغن گل جهة جرب و خارش بدن و تفتیح دمل مفید و محلل قوی است و بعضی او را ادویه خوشبو
اضافه نموده با سرکه مخلوط مینمایند و مدتی در آفتاب میگذارند و در دستور آن مذکور است

فودنج نهری

فودنج جبلی فودج

فول باقلی است فوم شامل سیر و گندم و نخود است فوه بری بلسکی است فوه نج قوه است فوشنه
عوشنه است فولیون اسم یونانی جعده است فوبان عاقرقرحا است فوفه عنصه است فوبل فناد
ربی است فولیس اسم یونانی لق است فوخولیا اسم یونانی حلزون است فولن اسم یونانی برگ نبات است
فولو بیونانی حنظل است فوتلص بیونانی ثالث الثور است فهد اسم عربی یوز است فیروزج معرب
پیروزه فارسی است و بهترین او نیشابوری کبود و صاف است که رنگش در هوای صاف صافی باید و در غیر
او مکدر و آنچه از معدن شیراز و کرمان بهم میرسد مایل بسفیدی شده شبابک است و مجموع از عرق و چرب
و بوی مشک فاسد میگردد و در اول سرد و در دوم خشک و مقوی دل و معده و پادزهر جمیع سموم
و رافع اسهال و قرحه امعا و سایر جراحات باطنی و جهت خفقان و با عسل جهت صرع و سنگ گرده
و مثانه و اکتحال او جهت دمعه و ناخنه و بیاض و تقویت روح باصره و دقیق طبقه قرنیه و سایر طبقات
نافع و مقرح کرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش نیم درهم و جهت سموم قویه تا یکدرهم است و سندس [illegible]
او را با ماهی [illegible] جهت گزیدن عقرب مجرب یافته اند و از خواص اوست که دارنده او در آب غرق نشود
و صاعقه باو اثر نکند و نگه داشتن او مقوی دل و مانع خوف است و چون حباب و نوم نگذارند جلب
کند و تکلس و تکلیس معادن و تثبیت نفوس را بهم رسانند فیل حیوانیست معروف و در بلاد
غیر هند بهم نمیباشد و در هفت سال یکبار برمی آید و مدت حمل او یکسال میباشد و بهترین اجزای او
دندان اوست که عاج نامند سرد و بسیار خشک و حابس اسهال و نزف الدم و بستن آن بر
عضوی که استخوان شکسته در وی باشد جاذب آن و سبب اخراج آن و خوردن او را تا یکهفته با شراب [illegible]
او را بعد از طهر جهت حمل عاقره مجرب دانسته اند و شرب او با آب پودنه مانع از دیاد جذام و سوهان کرده
او که تراشه عاج نامند بقدر دو درهم که هر روز با عسل بنوشند مقوی قوه حافظه و فهم و رافع
درد پهلو و مفاصل است و ضماد ساییده او با عسل آن برآورده جهت بواسیر مفید و تعلیق او بر گردن اطفال
و موکشی که در پاره پارچه سیاهی بسته باشند نافع ضرر وبا و طاعون و خوردن بول او که زن عاقره نداند که بول
فیل است و بعد از جماع که حامله شدن مجرب دانسته اند و فرموده که زهره او با سنگ پشت و تخم اترجان
جمیع سموم و مارگزیده گویند تعلیق پوست او رافع تب ربع و نائبه است و فرزجه سرگین او مانع حمل و بخور آن

رافع تبهای [illegible] و گریزانیدن هوام و طلای آن رافع کلف و آثار [illegible] و سوختگی او جهت سعفه رطبه و التیام
زخمهای مزمن مفید و فرزجه خفته او در اعانت حمل قوی الاثر است و خوردن یکمثقال آن با [illegible] رافع
درب و اسهال مزمن است فیجن اسم یونانی سداب است فیلزهرج بمعنی سم الفیل است و آن قسمی
لوف الکبیر است که خصف هندی عصاره او و قاتل فیل است فیلجوش قسمی از لوف الکبیر است و او را
لوف الجعد نامند فیده و فیکم و فنج حجر القیسور است فیطس بیک اس است فیقن اسم یونانی قرطم است
فیقرا بلغت یونانی بمعنی تلخ و او صبر سقوطری است فیقن اغریون قرطم بری است فیقس اسم یونانی
عفص است فنقس حومانه است فیطل شاه ترج است فیهق اسم اندلسی انیلج الاسود است
فیفا اسم عبرانی انجره است و ببربری قنبتا مانند فیقراطیون اسم یونانی عفص است فیارس
اسم یونانی سعد است فیناسبوس اسم رومی اصابع هرمس است حرف القاف قاقله
قاقله بفارسی هیل نامند کبار و صغار میباشد کبار او را اغلاف بقدر جوز بوا و مثلث و سیاه است
و دانه او مایل به تدویر و صغار او را اغلاف سفید و دانه ها ریزه زرد و با عطریت و تندی و تلخی اند
و نباتش بقدر دو ذرع و برگش عریض و با خشونت و تند بوی و ثمرش در شاخها متفرق میباشد و در هند جوز
و کبار را اکر و صغار را اینی گویند و قوت آن تا ده سال باقی است و کبار او خوشبوتر و در تفریح و سایر افعال
قوی‌تر است در دوم گرم و خشک و مسخن و محلل ریاح و مقرح و مقوی دل و معده و مفتح سده و با قوه باقیه
قابضه و ملطف و جالی و خوشبوکننده عرق و رایحه دهان و جهت ریاح معده و جشاء و غثیان و قی و گرده
و درد جگر و سده آن خصوصا با غلاف او جهت صرع و سنگ گرده و اعیا نافع و نفوخ او عطسه آورنده
و جهت صداع و صرع و جنون مفید و گویند مضر ریه است و مصلحش شکر و قدر شربتش یکمثقال و بدلش بکوزن آن تخم
او قاقله صغار است یا نوزنش کبابه و قسم صغار او در آخر اول گرم و در دوم خشک و در تقویت
هاضمه قوی‌تر از کبار و مسکن قی و مجفف رطوبت سینه و در سایر افعال مانند کبار و قوه قابضه او کمتر
از آن و مضر امعا و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش او کبابه و نصف وزن آن است قاطاتیقی
قاطاتیقی بلغت یونانی بمعنی کف العقاب است برگ نبات او مانند مورد و در بیون و ثمرش سوراخ دار
و شبیه بسیب کوچک و تخمش مانند نخود و بعضی شبیه کرسنه و گویند در تیش موثر است هرگاه با سم شخصی در
ماء او شخص داده شود و تعلیق او را مانع عشق دانسته اند قاقلی اسم قیطل است و بعربی علام و ترکی

و بفارسی شور نامند بناتیست شبیه باشنان و اسغد در رطوبت این بیشتر از اشنان و از ان سبزتر و طعم او شور و با تلخی و بشتر بخوردن ان رغبت موافق مزاج اوست در دوم گرم و خشک و قلیل الغذا و آب او بقدر یکوقیه با نیم رطل با آب سویز و شکر برنج مسهل زرداب و مدر بول و حیض و تفتیح سده و جهت ضعف معده و ترهل و دردکمر نافع و تازه او مدر شیر و محرک مقوی باه است **قانفصه** بفارسی چینه دان و سنگدان نامند و طیور را بجای معده است و بهترین ان از ماکیان و مرغ پرواری است و بعد از اخراج غشهای ان کثیر الغذا و مولد خون صالح و زود هضم و مصلحش الکامه و نمک است و پوست اندرون او را چون خشک کنند و سائیده با آب سرد بنوشند جهت درد معده و زلق للامعا و اسهال بغایت نافع است **قار** بفارسی مشهور بقیر است و ان از زمین با آب گرم از چشمها بیرون می آید سیاه مایل بسرخی و اصل ان مثل صلب برقی سال یا بالیم و باقدر خاک تیز طبخ می دهند تا قوام برگشتی و امثال ان اندود و قوتش تا سی سال باقی است و در سیم گرم و خشک و در افعال قریب بنفط و منفج دبل و محلل اخلاط غلیظ در رحم و سینه و دماغ و مانع تقرب طعام و فساد هوای وبائی و مبهی هضم و جهت درد معده و سپرز و جگر نافع و خاییدن او جهت رفع رطوبات و ثقل زبان و فساد لثه و ضرس بسختی دندان با شد مفید و ظروف بقیر اندوده مدت مدید آب را مانع تغیرست و آشامیدن آب از ظروف مصلح غلظ آبست و رافع طاعون و استسقا و شرابیکه در خم اندوده ترتیب دهند گرم تر و سریع الخروج تر از بدن است و خمار او کمتر می باشد و اکثار خوردن قیر مورث قرحه مثانه و مصلحش صمغ و لعابها و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش قفر است **قاوند** اسم روغن منجمد سفیدی است شبیه به پیه و بد بوی و از حبشه و نواحی بمن آرند و شحم قاوندی نامند و اصل ان معلوم نیست بعضی میگویند و بعضی حیوانی دانسته اند گرم و مایل بخشکی و محلل ریاح و محرک باه و با لعابها و هریره ها رافع سرفه قدیم و درد زانو و تهیگاه و ضعف اعصاب و قدر شربتش تا سه درهم است **قاقم** پوست حیوانیست از موش بزرگتر و سفید و دنباله او کوتاه و سر دنباله او سیاه و لباس ان گرم تر از سنجاب و سردتر از سمور و در خواص مانند فنک است **قاتل الجبال** و **قاتل السمک** ماهی زهرج است **قاتل الذئب** خانق الذئب است **قاتل ابیه** نزد بعضی ابقاق و نزد بعضی قلطب است **قاتل نفسه** مثل کافور و فرفیون و مانند ان است که بنفسه تحلیل نقصان او میشود **قاتل النحل** نیلوفر است **قاتل النمر** خانق النمر است و نزد بعضی مازریون سیاه است **قاتل الکلب** خانق الکلاب است و گویند عبارت از اداراج است **قاتل خمسه** خشخاش الکلب است **قاتل العلق** نوعی از اراغلس است که شکوفه او کبود

باشد و نزد بعضی نوعی از فرنجمشک است **قاطر** دم الاخوین است **قافالیا** اسم یونانی نعلبه الا وجاع است **قارو** اسم یونانی کرویاست **ماقیا** اقاقیاست **قاره** سطافیس است **قاطون** اسم یونانی دراری نوش دارو است **قاسنی** اسم ترکی بادرو است **قامیشی** اسم ترکی قصب است **قارنی یارق** اسم ترکی قطونا است **قار** اسم ترکی ثلج است **قاوون** اسم ترکی بطیخ است **قاریوز** اسم هندی بطیخ است **قان** اسم ترکی دم است **قابوق** اسم ترکی قشر است **قادح** اسم فارسی ماکول است **قارا** اسم ترکی مقلات **قبج** بفارسی کبک و به ترکی کلکلیک نامند در دوم گرم و خشک و کثیر الغذا و سریع الهضم و مبهی و لطیف و مولد خون صالح و حابس اسهال و جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغ و جگر و معده و سینه و احشا نافع و در اخراج محرورین در هوای گرم و با شراب مقدع و مورث خارش مثل نخلی و سکنجبین و تمر در ترشیهاست یکمثقال مغز سر او با نیم مثقال صندل جهت یرقان و یکمثقال جگر خام او جهت صرع و زهره او جهت تقویت و جلاء بصر و بیاض و شبکوری و جرب چشم و با مروارید و شکر با بوره جهت بیاض و جرب جرب و ضماد او بر چشم با روغن زیتون با سویه جهت نزول آب و سعوط ان در اول هر ماه یکبار جهت قوه حافظه و رفع نسیان مفید و بیضه او که در سرکه عفص پخته باشند جهت درد شکم و معص و پخته او در غیر سرکه مورث فصاحت و صافی آواز و رافع سرفه و خام او با کندر مسمن بدن و اکتحال خون خشک کرده او با زجاج سفید جهت جرب و ناخنه نافع و خاکستر پر او محلل اورام صلبه و از طلای سرگین او رافع کلف و نمش است **قبیطه** ناطف است **قباق** اسم ترکی فرج است **قبیلان** اسم ترکی نمر است **قتاد** تبار قتناه اسم خاری است که بفارسی گون نامند و نوعی از قسمی از اوست و بفارسی قج گویند و کتراخ کون است و مذکور خواهد شد در دوم گرم و خشک و آب او جهت سرفه و ضیق النفس و طلای آن با عسل جهت رفع اثار جلد مفید است **قت** رطب خشک است **قتیل الرشه** سلوی است **قثاء** بتا، مثلثه اسم عربی خیار زه است که خیار دراز و خیار چنبر نیز نامند و در بعضی مکان طول او بقدر ذرعی میشود و در آخر دوم سرد و تر و جوف او مسکن حرارت و تشنگی تنگ کرده و مثانه و جهت التهاب معده و جگر مفید و لطیف تر از قند و سریع الهضم تر از ان و تخم او مدر بول و منفتح و جالی و قوی تر از تخم قند و پوست و گوشت او مولد ریاح و قولنج و جالی و قوی تر از تخم قند و دیر هضم و خلطی که از ان بهم میرسد مستعد عفونت

قند

و در اکثر افعال مانند قند است و مصلحش عسل و مویز و از زیاده شرب برگ او جهت بیک دیر آن
کزنده و خنک کرده او جهت اسهال صفراوی مفیدست **قند** اسم عربی خیارست و در شیراز خیار
بالنگ و در خراسان بادرنگ نامند و در آخر دوم سرد و تر مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب
احشا و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و مدر بول و مخرج حصاة غلیظ تر از قثا و رافع ضعفی که از اسهال مفرط
حاره بهم رسد و جهت تبهای تند و یرقان و درد سر نافع و آب تا چهل مثقال با شکر مسهل مره صفرای که در معده
و امعا باشد و آب خیار زه ترش رسیده در اسهال قوی تر از آب نارسیده اوست و چون قدری از نقل او
خیسانیده روز دیگر صاف او را با ماء العسل بنوشند جهت نکوئی رنگ رخسار و تفتیح سده و تحلیل مواد حاره
نافع و رافع خفقان است در یکروز نطول آب او مانع تولد قمل و ضماد کوبیده جرم او جهت جرب و حصف و شری
و خارش بدن و نرم کردن خشونت جلد و التهاب معده و احشا و درد سر و اورام حاره مفید و خوردن
ده مثقال نیم کوفته خشک او جهت عسر البول و تشنجات مفید و مضر مبرودین و خام کننده غذا و مولد خلط
خام و در تبهای که و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی و مصلحش با نخواه و معاجین حاره و عسل و بودن
خیار جهت انتعاش روح حیوانی و درد سر حار مفید است و ترشی خیار سرد و مطفی حرارت و بسیار در هضم
با طعام بود از آن مضرت و تخم خیار سردتر از تخم خیار زه و مدر بول و مخرج حصی و صفرای سوخته و رادع
تبهای حاره و ورم جگر و سپرز و در رش و قرحها که از حرارت باشد و ضماد او با نوره و عسل محلل
اورام جلد است و مضر انثیان و مصلحش کثیرا و بدلش تخم خیار زه و شربتش با پنج درهم است و روغن خیار که
مانند روغن کدو ترتیب دهند در افعال ضعیف تر از روغن کدوست **قثاء الحمار** بفارسی خیار وحشی
نامند بقدر بلوط و بسیار تلخ میباشد و نبات او ساق دار و غیر مفروش بر زمین است و گرش کوچکتر از
برگ خیار با خشونت و بار غصه و تخمش بزرگ و سفید و منبت او خرابها و مواضع ریگدار و قوی تری اجزای
او عصاره ثمر است که فشرده با قدری صمغ با نشاسته آمیخته قرص کنند و قوتش تا ده سال باقی است
و غیر مغشوش او املس و بغایت تلخ و بمقارنت شعله میسوزد و بسیار سفید میباشد و زبون تری اوزا
گرانی رنگ و خشن است در سیم گرم و خشک و مسهل مره سودا و بلغم خام و زرداب و منقی و منقی دماغ و
رافع استسقاء و سرفه بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظ و سپرز و یرقان سیاه و سنگ گرده و دوار
و فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع مزمن و حزاز و وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا و حمول او مدر حیض

و قاتل جنین و قدر شربتش یک زر و قیراط است تا شش قیراط و مضر محرورین و ابدان ضعیف و مقی با فراط
و مصلحش در افراط قی سویق الشعیر با آب سرد و سرکه است و میوه های قابضه و در افراط اسهال محمه
آتشی و جلوس در آب سرد و آشامیدن قوابض بارده است و شرط است که با ادویه مناسبه طبیع و بدل
او استعمال نمایند مثل فلفل و در رقی و صبر و تربد و انیسون و نمک هندی و ماء العسل و رب انگور و غیران
و اقسام صموغ و روغنها و با مغوثنیا و خفض استعمال او جایز نیست و طلای او با عسل به ستور یا روغن زیتون
محلل ورم چهره و با سرکه جهت کلف و آثار و ثالیل و قوبا نافع و آب او جهت تنقیه معادن و ثبات و بیاض
آن مجرب دانسته اند و بیخ او در تخفیف قوی تر از سایر اجزا و ضماد مطبوخ آن با آرد جو محلل جمیع اورام بلغمی
و رافع بهق و آثار و جرب متقرح و قوبا و با علک البطم کشاینده دمل و مطبوخ او در سرکه رافع نقرس
و با میفختج و امثال آن جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و استسقاء لحمی بغایت مؤثر و مداومت
شرب طبیخ و برگ و بیخ او رافع جذام و بجده دانه او از آن مسهل بلغم و مره الصفرا و تریاق ادویه استسقا است
و قدر شربت طبیخ او تا سه وقیه و حقنه بطبیخ او جهت عرق النسا و مضمضه او جهت درد دندان با درد و سقوط آن
با شیر دختران جهت دردهای مزمن مفید و ضماد تخم و گل او جهت مفاصل مزمن نافع و قدر شربتش یک درهم
و باید با آرد جو و کتیرا بنوشند و روغن قثاء الحمار که آب او را با مثل روغن زیتون بجوشانند تا آب رفع گردد و با ثمره تازه او زبره کرده با روغن زیتون و وزن آن چهل روز در آفتاب بگذارند بسیار گرم
و محلل قوی و مدر حیض و مخرج ولد و رافع کلف و بثور و کرم گوش و گرانی سامعه و ریاح آن و با تخم
کتان مجفف بواسیر و قدر شربتش تا یک درهم **قثاء النعام** حنظل است **قثاء الکبر** ثمر کبر است و در اکثر مذکور شد
قثاء هندی بل است و نزد بعضی خیار شنبر **قثاء الحیه** زراوند طویل است نزد جمعی حنظل **قثاء بری** قثاء الحمار است
قحی اسم ترکی گیاه خردل بری است **قدید** اسم جنس خرمای خشک است و مراد از مطلق آن گوشت
قاق و قدید جمیع لحوم بخلاف طبع و خواص اصل آنست و زبون ترین اغذیه و مولد خلط غلیظ سوداوی
و مورث جوششها و قولنج و با خوابا و حکه و قدید گوشت حیوانات وحشی جهت استسقاء موافق است هر گاه
در سرکه خیسانیده باشند و مطبخ قوی قدید خیار است و در روغنها و شیر تبهار و تر **قدیبا** الحمیات
قدیم الملک خبازی است **قداح** بهار نارنج است و نزد بعضی شکوفه رطبیه **قدح** نوعی از ارزن است
قدومه صفت اصفهانا توری است **قردمانا** معرب از قردامون یونانی است گیاه او شبیه بنبات بابونه

قثاء النعام | قثاء الکبر | قثاء هندی | قثاء الحیه | قثاء بری | قحی | قدید | قدیبا | قدیم الملک | قداح | قدح | قدومه | قردمانا

وشاخهای بسیار متفرق وکج وکم برگ دار بابونه بزرگتر وتخمش قوی تر وگلش سفید مایل بکبودی ودر بره وتخمش دراز
وباریک شبیه بکرویا وازان درازتر وباتلخی وتندی ونوعی بری گردیاست ومستعمل گل اوست درسیم گرم وخشک
وتریاق سموم بارده حیوانی وقاتل اقسام کرم معده ومنقی سینه ورافع قولنج ورياح غليظ ورسته جگر وسپرز ومفتح
وسرفه کهنه وربو وصرع وعرق النسا وفالج ودرد گرده وکوفتگی عضل وبوست بیخ عاقرقرحا مفتت حصاة و
طلای او باسرکه رافع جرب وحکه مجرب است وحمول وبخور او قاتل جنین ومضر سپرز ومصلحش انیسون
ومقدار شربتش یک مثقال وبدلش اذخر است باحرمل **قرنفل** بفارسی درختی مانند ان شکوفه درخت
واصل نبات او را احدی مشاهده نکرده ومخصوص جزایر چین است که از انجا گل او را جمع میکنند وقسم نر او شکل
دانه زیتون وقسم ماده او بشکل یاسمین است وتندبوی وسیاه وباعطریه قوی تلخ درسیم گرم وخشک ومفتح
ومحلل ومقوی دل ومعده وجگر واعضای باطنی ودماغ وباه ودافع تخمه ونفخ ورافع قی وغشیان واستسقاء
وعلل سوداوی وبلغمی وتقطیر البول وسلس البول ورياح غليظ وامراض بارده رحم وزلق الامعای رطوبی
ونزلات متوالیه وبدبویی دهان وفالج وجمیع امراض بارده دماغی ووحشت ووسواس وخفقان ونیم
او باشیر تازه بشرط مداومت نهایت محرک باه ومدرآدمت میکند بهم او در هر وقت طهر زنان باعث حمل است
وفرو بردن یک عدد از قسم نر او هر روز موجب منع حمل واکتحال ان جهت سبل وقوت باصره وغشاوه وطلای او بر
ملد جماع ومقوی فم رحم وبر یافوخ جهت سکته وسدد دماغی ونزلات بارده مجرب وسعوط ونفوخ او
انزد ارد وعرق قرنفل که بگیرند او را بایک جزو نیم گل سرخ ودنبل او گاوزبان ونصف جزو صندل که مجموع را سائیده
باشند وتسقیه بگلاب نموده تقطیر کنند ودر جمیع افعال قایم مقام خمر وتریاق سموم ومقوی حواس ومفتح وجهت تعدیل
اخلاط ورفع استسقاء وامراض بارده بی‌عدیل است وشراب او که یک جزو انرا با شانزده جزو آب انار ویک جزو
عسل مخلوط نموده درشیشه کرده بگذارند درسرگین اسپی فرو نمایند مراتب از خمر قوی تر وچون اهل شراب با شکر بقوام
آورند جهت امراض بارده صعب بی‌نظیر است وگویند قرنفل مضر گرده وامعاست ومصلحش صمغ ومقدار شربتش یک مثقال
وبدلش دارچینی ونصف آن سنبل استه است قرنفل بستانی قرنفل است **قرفه** اسم جنس پوست هر درخت وچوب
است ومراد اطبا پوست درخت خاصی است قسمی از آن خوشبو وسطبر وسیاه مانند رنگ قرنفل ودر بوی شبیه
بآن وانرا قرفة القرنفل نامیده اند وقسمی مایل بسرخی ودر سطبری کمتر از قرفة القرنفل وشیرین تر از آن ودر بوی
شبیه بدارچینی وقرفة الدارچینی گویند ونزد بعضی پوست درخت دارچینی است وجمعی غیر آن دانسته اند و

قسمی

وقسمی مخطط بخطوط وقسمی سفید ورقیق بشکن ملیا باشد وبهترین اقسام قرفة القرنفل است وبولس گوید در افعال ضعیف تر
از دارچینی وجمعی او را قوی تر از دارچینی دانسته اند وقرفة القرنفل در مزاج وافعال مشابه بقرنفل است وازان ضعیف تر است
در آخر دوم گرم وخشک ومقوی اعضای باطنی ودر تقویت معده وجگر سرد قوی تر از دارچینی وجهت فالج ولقوه وتشنج
وامراض عصبی ودرد مفاصل نافع وضماد او باسرکه رافع جرب وقوبا وشربتش تا دو درهم وبدلش سلیخه است
قرنفلیه بلغت مغربی گیاهیست برگش شبیه ببرگ لسان الحمل وبرگ بنفشه وازان کوچکتر وساقش بقدر ذرعی
وباشعبه ها وباخشونت وگلش بنفش مایل بسفیدی ودر بوی شبیه بقرنفل وتخمش مانند خرفه سیاه ودر بوی شبیه
بدارچینی ودر مواضع نمناک وسایه‌ها واکثر با دروج میروید در دوم گرم وخشک ومحلل ریاح ومفتح ورافع
صرع وبوییدن او جهت زکام وآب طبیخ او جهت عسر النفس وسرفه رطوبی وعسر البول وجلوس در طبیخ آن جهت
احتباس حیض وضماد برگ او جهت صرع وورم رحم ورطوبات چشم وابتدای نزول آب وورم پستان ورفع انجماد
شیر آن مفید وحمول بیخ آن جهت احتباس حیض واخراج جنین وباشراب جهت گزیدن هوام وضماد مطبوخ در آب
جهت کوفتگی اعضا مفید وروغنی که در او جوشانیده باشند جهت تر وکزاز نافع واو مضر محرورین ومصلحش بنفشه و
قدر شربتش یک درهم است **قراقاط** بلغت ترکی اسم ثمر درختی است بقدر فلفل ودر ترشی شبیه بزرشک ودر
افعال قریب بآن وظاهرا نوعی از او باشد ودر بغدادی اشتباه نموده انرا ذقال دانسته اند وذقال اسم فارسی
قراتیا است **قراصیا** اسم رومی است وبعربی حب الملوک وبفارسی آلوبالو نامند وگیلاس قسم شیرین او
والوبالو در دوم سرد ودر اول خشک وقابض ومسکن تشنگی وحدت خون وصفرا ومقوی معده ورافع غثیان
والتهاب ودانه او را چون شیره گرفته با عشران را زیانه بنوشند جهت سنگ مثانه وقطر البول بی‌عدیل و
او قابض تر وچون مغز دانه او را با پیه نرم کوبیده فتیلها با ریگ ساخته در احلیل بگذارند رافع جراحات مجاری
بول ومنقی بول المده وحرقة البول است وگیلاس در اول سرد وتر وملین طبع وسریع الاستحاله بخلط غالب
ومحرک باه ومحرورین وبعد از طعام مورث تخمه ومضعف معده وجهت خشونت حلق وسرفه مفید است وصمغش
جوارشات وصمغ هر دو گرم وخشک وجالی ومنوم ودر قطع سرفه مجرب ومقوی باه ومفتت حصاة ومحرک
اشتها ورافع خشونت حلقوم والتیام دهنده زخمهای باطنی وضماد او جهت تکوی حسا ومنشر واکتحال ان مقوی
بصر ورافع جرب وقدر شربتش یک مثقال است **قرة العین** جرجیر الماء وکرفس الماء نیز نامند وجرجیر طعم او
شبیه بجرجیر ودر برگ وساق شبیه بکرفس ودر آبها میروید وگلش زرد وباعطریه وطلای است در آخر دوم گرم

قرنفلیه
قراط
قراصیا
قرة العین
رفع مجرب گوشته
قرنفل
قرنفل بستانی قرفه

دخشک و محلل و مدر بول و حیض و مفتت سنگ گرده و مسخن مزاج و هاضم و مفتح سدد و دافع درد پهلو و تپ
و سپرز و قرحه امعا و حابس نزف الدم احشا و سرخ کننده رخسار و نطول طبیخ او مسکن لرزه و قشعریره و مفتح
سقل و مصلحش عناب است **قرع** بفارسی کدو و دو قسم که قباق نامند و در قسم میباشد یکی را کدوی سبز و دیگری را
رومی گویند مجموع در دوم سرد و تر و ملین و مفتح و مدر بول و عرق و مسکن تشنگی و قلیل الغذا و آب مطبوخ
ان و آنچه بخمیر گرفته بگذارند در آتش تنور و تنور که اشته باشند با عسل و اندکی نطرون مسهل اعتدال صفرا و
با فلوس خیار شنبری و ترنجبین و خمیره بنفشه جهة تبهای صفراوی و دموی و با تمر هندی و شکر جهة اخراج صفرای سوخته
و حرارت دماغ و وسواس و جنون و رمد و دردسری که از بخارات حاره باشد و تنقیه مواد کرده و امعا مفید و
قدر شربتش تا چهل مثقال است و خوردن کدو با مزورات جهة تبهای حاره و سرفه و جگر گرم و ترتیب بدن
و دماغ موثر و مرق خروس بچه که با کدو پخته باشند و با مغز تخم او جهة رفع غشی و تبهای حاره و سمیت اخلاط
بی‌عدیل است و مربای او جهة مولد سوداوی و تقویه دماغ و تولید خلط صالح موثر و سر عصارت از او است
و مذکور میشود و ترشش او ملطف و هاضم و مسکن حدت خون و صفرا است و اقسام کدو مولد نفخ و مضعف معده
و مسقط اشتها و مضر مواد بلغمی و سوداوی که از احتراق بلغم باشد و باعث قولنج و در تبهای بسیط [illegible] خلط موجود
در معده و با اغذیه منقلب بطبع غالب آن میگردد و هرگاه در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمی است
و مصلحش زیره و ادویه حاره و در مزاج صفراوی غوره و امثال آن و ضماد کوبیده او رافع اورام حاره و
التهاب معده و احشا و درد سر حار و رفع بیخوابی و خشکی دماغ و قطور آب او با روغن گل جهة درد گوش و ورم حار آن
و سعوط آن با شیر دختران جهة سرسام و هذیان و بیخوابی و غرغره آب او جهة خناق مفید و سائیده خشک آن
جهة سرفه و درد سینه و التهاب صفرا و درد گلو و اکتحال آب گل او و آب ثمر گلدار آن جهة رمد و زردی رنگ
که در چشم باشد بغایت موثر است و پوست خشک سوخته آن در قطع نزف الدم جراحات و رفع آکله و زخمها
مجرب است و با روغن تازه جهة سوختگی آتش و با سرکه جهة بهق و برص و خوردن آن جهة بواسیر و نزف الدم
احشا نافع و چون جوف کدو را از خبث الحدید مملو ساخته بعد از چهل روز آب او را با خضاب [illegible] خضاب
بسیار نیکو است و مغز تخم کدو در دوم سرد و در اول تر و جهة حرقة البول و لاغری گرده و قرحه مثانه و خشونت
سینه و نزف الدم ربه و تبهای حاره و تشنگی و سرفه و قرحه امعا مفید و روغن تخم او جهة بیخوابی و یبوست دماغ و
مغص صفراوی و سل و تبهای حاره بی‌عدیل و قدر شربتش از مغز تخم او و روغن او تا هفت مثقال و بدلش مغز تخم

هندوانه است و روغن کدو که جوف او را کوبیده آب آن را با ربع آن روغن کنجد جوشانیده باشند تا
روغن صرف بماند سرد و تر و مرطب بدن و جهة صاحب دق و مالیخولیا و حرارت و یبوست دماغ و
تشنج یابس و سرفه حار و نرم کردن صلابات بسیار مفید است و چون کدو را پوست جدا کرده
با دنبه و پیه گرده بز بکوبند و بجوشانند تا مهرا شود و چربی او را جمع کنند در ترطیب قوی‌تر از روغنی است
که با روغن کنجد ترتیب داده باشند **قرصعنه** گیاه خاردار است و اقسام میباشد و برگ اقسام او مفروش
و از میان برگها ساقی میروید یک قسم او ساق گره‌دار و در حوالی گره‌ها گلش سفید و بیخش سطبر و طعمش
با شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و بفارسی بیوه زا نامند و قسم دوم را برگش با خشونت
و خاردار و نرم و بسیار و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای او شاخها میروید و از آن قوی‌تر از او
اول است و قسم سیم را برگ مایل باستداره و بیخش دراز و در سطبری متوسط و سفید و قسم چهارم
برگش عریض و مستدیر و ساقش باشعبه بقدر ذرعی و مملو از خارهای مایل بکبودی و [illegible] بیخش سیاه و مایل بسفید
و شبیه به بهمن سفید و قسم پنجم او از اقسام قرصعنه بیضا است برگش و خارهای او تند و ساقش خشن و قبه او
شبیه بکنگر است و قسم ششم که قرصعنه جبلی نامند و خارهای او تند و ساقش خشن و قبه او [illegible]
و قوی الحراره و در بیت المقدس جهة درد شکم و مواد بارده مجرب میدانند و قسم هفتم از انواع بیضا را برگ عریض
و بسیار سفید و بیخش سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر است و قسم هشتم را ساق
بقدر شبری و نصف و چتری و مایل بسفیدی و شاخهای زیاده بر شش عدد [illegible] و قبه‌های او مستدیر
و در اطراف قبه خارهای تند باریک و گلش [illegible] و بیخش دراز و سطبری انگشتی شبابه و در طعم شبیه بزردک
و از مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و اول قرصعنه مسدس نامند و در مازندران رودلنگ و در گیلان
ششناک گویند و گویا مخفف ششاخ باشد در آخر اول گرم و خشک و تریاق سموم و محلل
صلابات و بلغم معده و مدر حیض و بول و شیر و عرق و سریع الهضم و مفتت حصاة و از اکثر [illegible]
بهتر است و آب او رافع مغص و احتباس حیض و درد جگر امتلائی و آب مطبوخ او با شکر مسکن اورام
و جراحات باطنی و مداومت آن رافع اخلاط فاسده بدن و محلل نفخ و شرب آب او که با مثل آن سداب
طبیخ یافته باشد بقدر سی مثقال از بیخ او با مثل آن تخم زردک بغایت محرک باه است و مربای او با عسل [illegible] مقوی

حشا و ضماد او با شل ان آرد جو دافع قروح رطبه است و اشد او در او الفیل است و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش
یک مثقال است **قرمز** لغت رومی است و آن حیوانیست در غایت سرخی و بقدر نخودی و مشبه بر دیدبوی
و در برگهای اشجار متکون میشود و چون بحد طیران رسد تخمی کوچکتر از خردل میگذارند و رنگها مخصوص ابریشم
و پشم است و یک جزو او ده جزو حریر را بسیار رنگین میسازد و بهترین او قبرسی است و در بلاد ارمنیه و مواضع
دیگر مخصوص اشجار زیت و در سبزها یافت میشود و در دوم سرد و خشک و شراب او با عسل با کهنه جهت قطع
خفقان مجرب دانسته اند و آشامیدن او با سرکه تا یک هفته مانع حمل و ضماد او با عسل جهت التیام جراحات عظیم
و با سرکه جهت شکستگی اعضا و جراحات عصبی قوی الاثر است و وزن او را مخفف بواسیر و تعلیق او با ابریشم سرخ رافع
تبهای نطول آب مطبوخ او مانع بهم رسیدن قمل و محلل صلابات و جهت دراز کردن موی مؤثر و قدر شربتش تا دو
درهم است **قرقمان** چیزیست مانند قارچ که در جوف اشجار کهنه بهم میرسد خصوصا درخت خرما و درخت مقل
و ارزو گویند مخصوص درخت مقل است در دوم گرم و خشک و مدر بغیره و حابس اسهال و نزف الدم و ضماد او
جهت نرم کردن جلد بدن و سمنی او جهت عفونت لثه و سفید کردن آن مفید است **قُرط** بضم اول و فتح ثانی و طای حطی
اسم عربی فصفصه است **قِرط** بکسر اول و فتح ثانی اسم کراث النبطی است و در مصر کراث الماء نامند **قرط** بطای حطی و فتح
اول و ثانی ثمر درخت نوعی از مغیلان است و مذکور شد **قرانیا** اسم یونانی زغال است **قُرطُم** [illegible]
تخم کافشه نامند و خسک دانه نامند و در گیلان تخم کاجیره گویند و آن تخم احریض است سفید و طولانی میباشد در دوم
گرم و در اول خشک و شیره او مسهل اخلاط سوخته و بلغم لزج و رافع سرفه و ربو و مفتح سده و منحدر کننده شیر
در معده و کدر کننده منجمدان و جهت مالیخولیا و وسواس و جرب و جذام و نیکو کردن رخسار و استسقاء لحمی و
یرقان نافع و چون بخورد هم او را در نیم رطل شیر تازه حل کرده صاف او را بنوشند رافع ریاح ایلاوس و
اوجاع بارده و مقوی باه و منقی سینه و صوت و سی مثقال از شیره او با افتیمون جهت امراض سوداوی
و با خیار شنبر جهت تبهای بلغمی و با عسل و نطرون و بادام و زوفا و مقل جهت تنقیه دماغ و بدن از جمیع اخلاط
مانده و وزن در مفاصل و شری و بکارات و ماش و نخود آب منضج و محلل و مسهل بلغم
رقیق و سوخته و حقنه با شیره او جهت قولنج و امراض دماغی مفید و جوشانیده او در اقوت مسهل ضعیف تر است
و مضر معده و مصلحش انیسون و قدر شربتش از ده درم تا بیست درم است و روغن تخم کافشه قریب بروغن کنجد است

و قایم مقام

قرمز

قرقمان
ارزو درخت مقل

قُرط

قرط

قرط

قرانیا

قرطم

و قایم مقام روغن تخم انجره و جهت ربو و تحلیل اورام و اخراج کرم معده نافع و مضر معده و
مداومت شرب او و تدهین او مورث برص یافته اند **قرطم بری** شبیه به بستانی یافته اند و ساقهای
او بلا برگ و سفید و در آخر ساق و برگ گل و ثمرش ظاهر میشود و گل او زرد است در دوم خشک و در گرمی
معتدل و شرب یک مثقال او از برگ و ثمر او با نیم مثقال فلفل جهت گزیدن عقرب نافع است و گویند بازای
عقرب گزیده اثر او در دست نگاه دارد ادراک الم نمیکند و چون بیفکند ادراک مینماید **قرون السنبل** دوائی
سمی است و اختلاف در آن بسیار کرده اند و آنچه از کتب حکمای هند ظاهر میشود او قسمی از بیش است
سیاه و باریک و با درخشندگی و از سعد باریکتر و درازتر و در ریشه بعضی از سنبل هندی یافت میشود
قسمی از آن سفید میباشد در چهارم گرم و خشک و ضماد او با سرکه رافع جربهای کهنه و روغنی که در آن جوشانیده
باشند رافع جمیع دردهای بارده و صلابه اعضا است و ربع درهم آن کشنده با اختلاط عقل و بول الدم
است **قرفو معما** اسم یونانی ثفل روغن زعفران است در سیم گرم و خشک و منضج و مدر بول و
محلل صلابات و مقوی اعصاب و اکتحال او جالی بصر و مقوی روح باصره است **قراطاغون** نباتیست
برگش مثل برگ گندم و تخمش شبیه بجاورس و نبات سنند و گویند مرد و زن چهل روز قدری از
آن ناشتا تناول نمایند و بعد از آن مباشرت واقع شود پسر حامله گردد **قرطاس** بفارسی کاغذ
نامند و مراد اطبا از آن کاغذ مصری است که از ساق بردی و لعاب شنین ترتیب دهند سرد و خشک
و جهت قرحه ریه و سوزش معده و امعاء و با طبیخ سرطان جهت قطع خونی که از نشش آید مفید و خیسانده او در
آب و سرکه قاطع نفث الدم و اسهال و سوخته او جهت التیام جراحات عظیمه و تقویه لثه و سعفه و زخمی که
در پا از موزه و کفش بهم رسد و نفوخ او جهت رعاف و سوخته او جهت قرحه امعاء و بخور او جهت زکام و اکتحال او جهت
بیاض در معه و قرحه چشم نافع و قدر شربتش یک مثقال و بدلش بردی سوخته و کاغذ کبود سوخته در اکثر
امور قایم مقام اوست **قرطان** معرب از هرطمان است و مذکور میشود و ابوحنیفه دینوری اسم درختی
دانسته شبیه بدرخت خیار و در ساحل عمان یافت میشود و برگ و شاخ او خوشبو و شرب خشک او بقدر دو
مثقال جهت اسهال مفید دانسته اند **قرفیون و قرفیافیا** اسم یونانی کباب است **قریص** غذائیست
که از لحوم لطیفه مثل ماهی و بزغاله و جوجه دیاچه با سرکه و زیره و میوه های تازه و خشک و ادویه خوشبو
ترتیب دهند مسکن حدت خون و صفرا و قاطع بلغم و مقوی آدمی و محلل اعضای تنفس است **قرباد**

قرون السنبل

قرقومعما

قراطاغون

قرطاس

قرطان

قرفیون قرفیافیا قریص

قرباد

بضم اول بفارسی کنه نامند جیوانیست مثل ساس و در بهایم منکون میشود و در طبع و افعال قریب بساس است
قِرَاد بکسر اول و فتح ثانی بفارسی اورا بوزینه و میمون و کپی نامند و در جمیع خواص قریب بلسان الطلای
خون او مانع روییدن موی مجرب و سم محرقون که از انسان مخنوق در کتب قدما مرقوم است از ان
نیز حاصل میشود قرنیا بفتح اول و جزم ثانی اسم یونانی نبات الشیخ است و گویند خفقا است و نزد
بعضی لوبیا قرنفل شامی قرنفله است قریط خرنوب شامی است قرمعا سلحفاة است قرقف خمر علیط است
قرن کرتیت شاخ کرگدن است قرقینو اسم یونانی سرطان است قرانیوس بلغت رومی اشخر غار است قرفارس
بیونانی اسم حنی است قراطن ماء العسل و ساوج است قرفة الطیب قرفة القرنفل است قرسیا قراصیا است قرامون
و قردمانون قردمانا است قردا قرد است قریض بتشدید را بزر الانجره است قرصعی خسک است قرنفان کرویا است
قراض بابونج است قرن البحر مرجان است و نزد بعضی کهربا قروال قرد الیمون بیونانی بندبید است قرامن بیونانی حرف است
قرطم هندی حب النیل است قرنفل البستانی فرنجمشک است قرحان نوعی از فطر است قرمابیول افخواست قرقو
اسم یونانی زعفران است قردامنی حرف الماء است قرقدون سعد است قرقوله نوعی از بلالیط است قرقشم
اسم ترکی رخام است قراقوش اسم ترکی عقاب است قراطارغ اسم ترکی شجر دار است قرلانقوچ اسم ترکی خطاف است
قراقش اسم ترکی درد دار است قراچورکه اوری اسم ترکی شونیز است قرقو بکسر اول اسم ترکی ضفرت قرباغه
اسم ترکی ضفدع است قرساق اسم ترکی فنک است قراج بقاف و رای معجمه اسم مغربی نباتیست حسنو
و شبیه برازیانه و ازان کوچکتر و شعبه او بیشتر و منشعب و تخمش مانند انیسون در سیم گرم و خشک و مدر بول و
حیض و مسکن دردهای بارده و محلل ریاح و تخم و شاخ او در اطعمه باعث لذت آن و چون آب طبیخ او را با
رطل با شکر بنوشند در تحلیل ریاح و درد احشا مجرب دانسته اند قرح بکسر اول اسم عربی تخم بیار است
قزز زجاج است قزدیر رصاص ابیض است قزقان اسم کرم ابریشم است قزلاق اسم ترکی فندق است قزل
بکسر اول و ثانی اسم ترکی ذهب است قسط بیخی است شبیه به بیخ لفاح و از نواحی هند خیزد و نباتش معروف
و با ساق و برکش عریض و سه قسم میباشد یکی شیرین و سبک و سفید و باعطریه و قسط بحری و عربی نامند و قسمی مایل
بسیاهی و سبک و سطبری و کم بوی و تلخ و او را قسط هندی گویند و قسمی مایل بسرخی و سنگین و در وزن شبیه
بچوب شمشاد و خوشبو و با تلخی و مراد از مطلق او قسط شیرین است و بهترین او سفید تازه کرم نخورده که اندک زبان را
بگزد و قوتش تا چهل سال باقی است و فرق درمیان او و در اسن که قسط شامی را نامند عدم عطریه در اسن و عدم

قراد
قرب
قرنفل شامی قریط قرمعا قرقف
قرن کرتیت قرقینو قرانیوس قرفارس
قراطن قرفة الطیب قرسیان قردامون
قردمانون قردا قریض قرصعی قرنفان
قراض قرن البحر قروال قرد الیمون قرامن
قرطم هندی قرنفل بستانی قرحان قرمابیول
قردامنی قرقدون قرقوله قرقشم
قرو قراقوش قراطاج قرلانقوچ
قراقش قراچورکه اوری قرقو
قرباغه قرساق قراج
قرح
قزز قزدیر قزقان قزلاق قزل
قسط

گزنده گی زنان و صلابه آن در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و جاذب خلط از عمق بدن
و تریاق سموم گزندگان هوام و مفتح سده جگر و قاطع اخلاط غلیظ و لزجه و مشهی و کشنده اقسام
کرم معده و رحم و درد سینه و شکافتگی عضل و تقویت معده و جگر و دردهای مزمنه دماغی و معده
و عضلات و مفاصل و تحلیل اورام و اخراج سنگ گرده و مثانه و با سکنجبین جهت تب ربع و با عسل جهت
ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و یرقان و علل سپرز و استسقا و تشنج و کزاز و رعشه و خدر نافع و بخور او قاتل
جنین و رفع وبا و زکام و ضماد او جهت کلف و عرق النسا و دردهای بارده و با روغن زیتون جهت رفع لرز
و فالج و استرخا و درد گوش و سقوط آن جهت درد سر مزمن و وزوران جهت قروح رطبه مفید و فرزجه
او مدر حیض و قاتل جنین و طلای او با سرکه و عسل و قطران جهت داء الثعلب و نمش نافع و مضر مثانه و مصلحش
گل انگبین و مضر ریه و مصلح آن انیسون و قدر شربتش یک درهم و بدلش نصف وزن او عاقرقرحا است و روغن
قسط ساوج که قسط تلخ را بقدر چهل مثقال نیم کوب کرده یک شبانه روز در شراب خیسانیده با چهار مثقال روغن
زیتون بجوشانند تا شراب سوخته روغن بماند گرم و خشک و محلل قوی و رافع برودت معده و جگر و لرزه های
بلغمی و سوداوی و مقوی موی و قدر شربتش تا نصف درهم و روغن غیر ساوج او در دستورات مذکور است
قسوس اسم یونانی لبلاب کبیر است قسطون اسم یونانی نباتیست که بالفعل مفقود است ساقش
مربع و زیاده بر زرعی و برکش دراز بشکل برگ بلوط و از ساق میروید و خوشبوی و برگهای اسفل بزرگ دار اعلا
ریزه و گلش زرد و در بوی شبیه بصعتر و تخمش در انتهای ساق مجتمع و بیخش باریک و شبیه بخربق و
مستعمل او برگ و بیخ است در سیم گرم و خشک و شرب او قبل از سموم و بعد از آن رافع مضرت آن و از
مجربات شمرده اند و مدر حیض و مسهل و هاضم و جهت درد سپرز و ضعف جگر و صرع و جنون و قرحه ریه و
عصاره آن جهت درد گوش و درد دندان و طبیخ غلاف ثمر او را جهت قی مفرط مجرب دانسته اند قسب
اسم حجازی خرمای خشک است که بکمال نرسیده باشد گرم و خشک و مسکن تشنگی بلغمی و قاطع اسهال اطفال
و محلل مواد سینه و دیر هضم و قلیل الغذا و مصلحش گزدکان بود آدم است قسن لبلابیه ثمر است برگش
مشبک و ریزه و ساقش باریک و شرب برگ و شاخ او مدر بول و حیض و فرزجه او مخرج جنین و سقوط
عصاره او جهت عفونت خیشوم و آب بیخ او با سرکه جهت گزندن رتیلا نافع است قسولیدون کاکنج است قسطس یا

قسوس قسطون
قسب
قسن
قسولیدون قسطس

قسط شامی قسط المر قسط صینی قسط هندی
قیتوس فارس قنطوریون
قسط ریاس الحمل
قیطوس ق قطل
قشمش
قشار قشار الکندر
قشر البیض قشره
قصب

اسم جنس قسط است قسط شامی راسن است قسط المر قسط صینی قسط هندی قسط تلخ است قسط رومی قسط الحلو دوروعربی
قسط شیرین است قیتوس جنس از ماهی که بدیجه اللیس است فارس کبر است قنطوریون چند نوع است
قیطوس زنجار است ق سنجه است قطل اسم جنس پوست اشجار واثمار و بزور است و بعضی را
اعتقاد آنکه اقسام او غذائیه ندارند و قابل هضم نیستند قشمش معرب کشمش فارسی است و در جنب خرفی
از مذکور شد قشار اسم اصطلاحی پوست حب المحلب است نزد اهل بغداد قشار الکندر مقابح باریک کندر است
شبیه بپوست و او را رکندر بطیفر دانسته اند قشر البیض پوست تخم مرغ است و در بیض مذکور شد قشره
باصطلاح مصر پوست درخت ارزنک است قصب بفارسی نی و ترکی قامیش نامند و اقسام میباشد هندی
آنکه با نیش نامند غیر مجوف و باقی اقسام مجوف اند و قصب فارسی نی سبز است که در غیر آنجا بلکه شده و اجلی
مخصوص بهات و قلم و نی شکر از اقسام اوست و عکرش که قسمی از نیل است چون در زمینهای آبدار بروش
یابد میشود و اقسام او در دوم سرد و خشک و سوخته آن گرم و بیخش قوی تر و با اندک حدت و ضماد تازه کوبیده
او جاذب پیکان و استخوان و خار از بدن و با سرکه مسکن درد کمر و ضماد برگ تازه او جهة اورام حاره باردة
و باد سرخ و شرب سائیده آن با عسل جهة سرفه و سوخته او بقدر دانگی مفتح سده زهره و مقوی شش و مصلح
آن کتیرا و قند است و ضماد سوخته او جهة جرب و حکه و زخمهای چرک دار و سنون او جهة جلای دندان و
سیلان خون لثه مفید و طلای بیخ سوخته آن با پوست آن با مثل آن خاجه رو یانیدن موی و تقویت
آن و جلای بشره نافع و اکتحال رطوبت که در برگ نی جمع میشود جهة بیاض عین از مجربات است و ترشح کرده
برگ نی فارسی که آب بر آن بپاشند جهة صاحبان تب حاره و رفع شدن گرمی هوا و فساد آن موثر
و شکوفه آن جهة کریدن عقرب و اخراج کرم گوش بعدیل است قصب السکر نی شکر است در اول گرم
و در دوم تر و آب او مسمن بدن و مفتح سده و ملطف خون و منقی مثانه و مدر بول و رافع خشونت سینه
و سرفه و محرک باه و ملین طبع و مهیج قی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و ریاح و بخته او که در دست جوش
داده باشند نفخ او زایل میشود و قی کردن با آب نی شکر منقی بدن و اکثار خوردن غیر مطبوخ آن مفسد اشتها و مغیر
یرقان و مصلحش انیسون است قصب الذریره نباتیست زیاده بر شبری و باریک و مجوف و بیرون او سرخ مایل بزردی
و اندرون او سفید و مملو از چیزی شبیه به بنبه و ساقش پر گره و زلالهم با بکتر و خوشبو و قابض و تند و تلخ در دوم گرم
خشک و ملطف و مدر بول و عرق و مفتح سده و مقوی دل و جگر و معده و رافع خفقان و استسقا و درد سینه و جگر و

قصیدر
قصد قصیصه قصیب قصاص
قضاعه
قضم قریش
قضب و قضم قضاب مصری
قطران

و رحم و حبس بول و تقطیر البول و محلل اورام و التیام دهنده شکاف مقعد و طبیخ او با تخم کرفس جهة جنون
و امراض گرده و رفع سرفه مزمن و وجع الفواد بارده و جلوس در طبیخ او جهة درد رحم و استسقا و انتشار
دود آن جهة سرفه رطوبی مجرب و ذرور او جهة خوشبوی ما راتحه زیر بغل و عرق و شکه اعضا نافع و اکتحال
او جهة جلاء و تقویت بصر نافع و مفر کرگاه و بدلش انیسون در استعمال و با صمغ البطم بهتر از سایر اجزای است
و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش عدس المر است و بدستور ظفار الطیب قصدیر رصاص ابیض است
قصد اسم عرباعوسج است قصیصه نوری است قصیب قصب الذریره است قصاص بضم اول
قسمی از حلزنست رقیق الغلاف و کوچک دانه و بسیار سفید و خواص حلزن مذکور شد قضاعه بضم
بفارسی او را سگ آبی نامند و اکتحال و ضماد او جهة تاریکی چشم بعدیل است قضم قریش حب صنوبر صغار است
قضب و قضم رطبه است و بهر چه تعلیف کنند اسم جنس و شامل آنست قضاب مصری نوعی از اذان الفرات است
قطران دو نوع میباشد یکی سیاه و براق و غلیظ و تند رائحه و او را قطران برقی نامند و یکی رقیق و غیر براق
و آن قطران سیلان سیال است و نوع اول از درخت شربین و ثانی از درخت سدر و درخت اذروغران حاصل
میشود و طریق عمل آنست که چوب و شاخهای آنرا قطع نموده بر روی هم چیده جایی در آنها حفر کنند و
آتش می افروزند تا مایه او در آنجا جمع شود و بدستور آب سایل اشجار مذکوره را با آتش طبیخ میدهند تا منعقد
شود و طریق دیگر بعمل آوردن روغن قطران آنست که دیگی را بر زمین فرو کنند و دیگی دیگر را ته سوراخ کرده
بالای آن بگذارند و دیگر بالای آن ریزه چوب و شاخ که بسیار چرب باشند پر کنند و بالای او را بارگل
کاو بپوشانند و آتش زنند تا روغن آن به دیگ پایین جمع شود و این قسم را در عراق و شام زفت
یابس گویند و بهترین قطران نوع برقی است که از شربین حاصل میشود و چون به تقطیر و با سرکه و سفیدی
تخم مرغ آنرا سفید می کنند جهة غالیها نهایت نیکو است و دخان او لطیفتر از اصل و است در آخر
سیم گرم و خشک و حافظ اجساد موتی و مانع عفونت آن و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن
و با قوت تریاقیه و مانع وبا و طاعون و مجفف و مسخن و محلل قوی و جاذب خون نطا بر جلد و حالی
آثار و موجب تعفن گوشت زخمهاست بدون احداث و وجع و التیام دهنده زخمهاست و
شراب او جهة درد سینه و ربو و سرفه بارده و ضعف جگر و رفع سموم و استسقا و کرم معده و ریاح احشا
نافع و فرزجه او مانع انعقاد نطفه و قطور او بر دندان درد ناک و کرم خورده رافع الم و مخرج کرم آن

او جهت اخراج تمام کرم معده و ضماد او جهت جرب انسان و حیوان و کشتن قمل و رفع داء الفیل و دوالی و استسقاء و صداع
بارد و حفظ اعضاء از ضرر سرما و گزیدن مار و رفع خناق و ورم لهات و طلای آن بر قضیب جهت بزرگ کردن آن
و منع حمل و با پیه گاو کوهی جهت منع گزیدن هوام و قطور آن با سرکه جهت کشتن کرم گوش و با آب برگ فاجنه درد
گوش و دوی و طنین و اکتحال آن جهت بیاض که در قرنیه باشد نافع و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال
و زیاده از آن کشنده است و بدلش نفط سیاه و جاوشیر است و گویند بدلش نفط و نیم وزن او برگ درخت
شیر بیان است **قطلب** اسم شامی نباتیست شبیه بدرخت به و برگش باریکتر و ثمرش بقدر الوجه و سبز و
بعد از رسیدن شیرین و سرخ میشود با قابض و بعد از خوردن آب او بجای دانه ثقلی مثل کاه از او میماند
در دوم سرد و خشک و ثمر او تریاق سموم و ضماد او بر چشم جهت جمع کردن آب نازل مؤثر و طبیخ برگ او محلل اورام
و جهت جوششها و منع کثرت دمل و نطول او جهت درد معده و رحم و ذرور آن جهت تخفیف قروح رطبه و قرح سوختگی
آتش و ثالیل و صمغ او اگر یافت شود خوردن او مانع اسقاط جنین و حمول آن جهت بواسیر و بخور آن جهت رفع سحر
و جنون مؤثر است **قطن** بفارسی پنبه دانه و تخم که پنبوق باشد و در دوم خشک و مجوف و شکوفه او
مفرح و بکیفیه آن قریب بسکاعی و شربتی که از آن سازند بقدر بیست درهم آن رافع خفقان و خناق و جمود [?]
جهت ابتداء جنون مفید و ضماد شکوفه و برگ او بدستور پنبه سوخته محلل اورام و رافع حکه و حکم مانع آبله
کردن سوختگی آتش و آب برگ او قاطع اسهال است بشرطی که با شربت سیب بنفخات تا ربع
رطل آن بنوشند و پوشیدن لباس از تخمی جرم بدن و مخفف و پنبه تازه مقوی بدن و موافق صاحب
رعشه و گداز و فالج و ضماد برگ او با روغن گل جهت نقرس و بدیل و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم
و بخور آن جهت زکام و سوختن آن در قطع خون جراحات مجرب است و چون فتیله از آن ساخته یک طرف او را
آتش زده طرف دیگر را بر ثالیل گذارند بحدی که قریب بداغ رسد و سه روز تکرار کنند در دفع ثالیل مجرب است
و چون شاخ پنبه را در گوش گذاشته طرف دیگر را بسوزانند آنچه که در گوش رفته باشد جذب کند و پنبه کهنه
پوسیده رافع گوشت مرده در زخمهای ناسور و ضماد جمیع اعضای او مقوی معده و محلل ریاح و جاذب اخلاط از جلد است
و مغز پنبه دانه با سکنجبین در محرورین و با دارچینی در مبرودین بتجربه مسهل است و قدر شربتش از شکوفه تا یک درهم
و از مغز دانه او تا پنج درهم است و روغن مسمن و ملطف و جالی و رافع سرفه و نفس و تنگی آن جهت اعراق باره مجرب یافت
قطف اسفناج رومی است و او را سرمق فارسی نیز گویند مانند بوده بلند میشود و منبتش نزدیک آبها و برگش

قطلب

قطن

مایل بزردی و درازتر و زرد و شکل گل و تخم او مایل بزردی و با اندک لزوجت و تری او قوی تر است از
اسفناج و در رطوبت و برودت او کمتر از آنست در دوم سرد و تر و سریع الهضم و رادع اورام حاره باطنی و قی آوری [?]
و مولد خلط صالح و موافق جگر حاره و ملین طبع و مساق و مفتح سده و رادع اورام ظاهری و باطنی و با شکر جهت
سبز و سنگ گرده نافع و با آرد و پسته تنقیه غیر محلله منهی و مولد ریاح و مصلحش ادویه خوشبو و طلای عصاره و برگ او
رافع جرب و حکه و آثار شستن جامه حریر و پشمینه با طبیخ او پاک کننده چرک است بدون تغیر رنگ آن و تخم
در گرمی معتدل و در اول خشک و مفتح و مسهل و منقی و محلل اورام باطنی و ظاهر و با خاصیه منهی و چون با سه هفتم
از آن آب بنوشند جهت استسقا مجرب دانسته اند و جهت عسر البول و تقطیر البول و ضعف گرده و التهاب
احشا و یرقان و رفع سموم و تنها مفید و مصلح او در هیجان قی نمک و عسل است و اکتحال او با شکر جهت جرب
نافع و قدر شربتش دو درهم است و تخم بری او را چون بقدر سه مثقال و نیم در نه مثقال آب بجوشانند تا
بنصف رسد آشامیدن آب او را جهت اخراج مشیمه بغایت مجرب یافته اند **قطف بحری** نباتیست شبیه بعوسج و
بی خار و برگش شبیه ببرگ زیتون و از آن درشت تر و با اندک شوری و در ساحل دریا و شوره زار میباشد و آنکه در
شام میروید نامند و بهترین اقسام است و نزد بعضی قطف بری است و ملوخیا است گرم و تر و مولد شیر و منی و محرک باه و بخش [?]
بقدر دو درهم جهت احتباس بول و رفع نفس و شکاف مقعد مؤثر است **قطاب** غذائیست که از خمیر و روغن نانهای
رقیق کوچک ترتیب دهند از مغز بادام و پسته و شکر بدستور از سنبوسه [?] و گوشت قیمه کرده جوف آن را مملو ساخته در روغن
سرخ میکنند اقسام او مولد خون متین و مسمن بدن و کثیر الغذا و بطی الهضم و مولد سده است و آنچه با شیرینیها
ترتیب دهند در ترطیب اقوی است و قلیل الغذا تر از سایر و مصلحش عسل و مصلح اقسام دیگر آن سکنجبین است
قطات بفارسی سنگ اشکنک نامند و ترکی باقرقره گویند و آن مرغیست بزرگتر از کبوتر و خطها مخطوط
الوان مختلفه و زردی غالب و در صحرای بی آب و سنگلاخ میباشد در آخر دوم گرم و در سیم خشک و
مقوی جگر رطب و معده و مفتح سده و رافع استسقا و ریاح غلیظ و فالج و برودت احشا و اعصاب
و محرک باه و دیر هضم و مولد سودا و مصلح او سرکه و روغن و ... ادویه خوشبو و سنگدان او مولد
سنگ گرده است و اکتحال خون گرم او جهت بیاض مفید و استخوان سوخته او با روغن زیتون بسیار
جوشانیده باشند جهت رویانیدن موی داء الثعلب و کچلی مجرب است و باید دو روز زرنیخ او گذشته باشد
تناول نمایند **قطایف** بفارسی رشته خطائی نامند و در اطریه اشاره بآن شده و خوردن او با عسل

قطف بحری

قطاب

قطات

قطونا — قطاریقا قطریس قطالا — قطبر قسط قطم — قعیل

مولد خون صالح و سریع الهضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و موافق با فهیس و ضعیف القوه و چون او را با شکر کا
تناول نمایند و بعد از ان سکنجبین بنوشند نجات فربهی بدن میشود **قطونا** گیاه بزر قطونا و در
افعال مثل گیاه یا رنگ ست **قطاریقا** اسقولوفندریون است **قطریس** اسم رومی خرس است **قطالا**
ممیتی گویند اسم بوتیما و رودار است **قطبر** فنسه بری است **قسط** سوزیست **قطم** بلبنه کهنه است و قطن برگ شد
قعیل نزد بعضی از اقسام قطرات و نزد بعضی اسم نعلی سفر الحیون است و ان نحیفیست بقدر شلغمی مایل به سرخی
و با تلخی و گزنده که و برگش شبیه ببرگ کرس و کراث و سوسن در سیم گرم و خشک و در بعضی افعال شبیه
بریاح عنصل و عصاره او را که بقدر دو درهم با آرد جو کرسنه خمیر کرده باشند و قرص ساخته باشند جهة
سپرز و جنون نافع دانسته اند و صاحب منهاج گوید نباتیست شبیه بساق کنگر و سفید و سطبر و بار برگ
و بیگل و بیثمره و با اندک تندی و خشک او زرد مایل بسرخی میباشد و از انچه با ماست و شیر تناول
نمایند **قعال** اسم عربی شکوفه انگور است **قعب** اسم عربی وشامل خصی الثعلب و قلقاس است **قفر**
اسم جنس قار و عرق الجبال است و انچه شبیه بقیر در سکون باشد **قفر الیهود** دو قسم است یکی در ساحل دریا یافت
میشود که مسمی بحیره الیهود است و موضعی که در قدیم کفر میگفتند و ان جسمی است نقش مایل بسرخی و در روحجرست غالب
و از دریا بساحل می آید قسمی ان زمین کنار دریا که حفر کنند بهم میرسد و مولف تذکره مخصوص بحر طبرستان
و ساحل ان دانسته و انچه از جبال حاصل میشود از اقسام مومیا و عرق الجبال مانند و از قفر الیهود اضعف است و از
مطلق قفر اراده و ست و بهترین قفر الیهود سیاه و براق و زود شکن است که با خاک و سنگ باشد و در انچه شبیه نفط و
این قسم از اجزای تریاق کبیر است و سایر اقسام در سیم گرم و خشک و در افعال با هم نظام رفت و قیر و قطران نزد بعضی
در منافع نایب مناب غیره اکثر خواص او از مجربات است و شرب او جهة شکستگی اعضا و ضربه و سقطه و ضیق النفس و عرق النسا
و کرم تحلیل اورام و رفع اسهال رطوبتی و اقسام گرم معده و ریاح غلیظ شکم و قراقر و نفوخات فاضه و اعصاب قرحه ارحام
و اخراج جرب از سینه و ربو و ورم لوزتین و خناق بلغمی و سوداوی و صلابت رحم و ضعف جگر و گرده و تقطیر البول
و بواسیر با جند و شراب جهة رفع احتباس حیض با اوس الطلاح و با سرکه جهة خون منجمد در معده و تحلیل ان و
ضماد او جهة تقویت اعضا و با موم و ارز جو و نطرون جهة نقرس و مفاصل و ادرام صلبه و با ادویه مناسبه جهة
التیام زخمها و نرم کردن اورام و رفع گرم و منع ورم جراحات والتصاق موی زیادی پلک چشم و کمال
بشره و نضج خنازیر و رفع ریح ناخن و قوبا مفید و بخور او جهة گریزانیدن هوام و مار و بستن و خروج رحم و اختناق ان

قفعل — قفرالیهود

قفر — قفلوط قفد قفورا قفهد — قفهر قلقاس

ونزلات نافع و محرک باه و صرع مصرع و علیس است و خفته یابی و ماء الشعیر جهة قرحه امعا و ستون او جهة درد دندان
کرم زده و رفع رایحه کریه دهان و اکتحال جهة بیاض و مالیدن او بر درخت انگور نافع کرم زدن ان و مفتر محرور و مصلحش
سرکه و آب میوه های سرد و بدلش زفت و قیر و قدر شربتش تا یکدرهم **قفر** نزد ای بعجمه نبات کشوث است
قفلوط اسم شامی کراث شامی است **قفد** کمون است **قفورا** کفوی است **قفهد** اسم یونانی ان
کبر است **قفهر** قیقهر است **قلقاس** نباتیست که نزدیک آبها روید و در مصر کثیر الوجود است برگش
مایل بتدویر و عریض و بقدر برگ بادام و از یک بیخ چند شاخ و به ساق میروید بسطبری انگشتی و بر سر هر شاخی
یک برگ میباشد و بیخش سطبر تر از زردک و کوتاه تر از او و مایل بسرخی و اندرون ان سفید و با اندک
قبض و تندی و لذید در اول گرم و در دوم تر و بغایت مسمن بدن و صالح الغذا و محرک باه و جهة سرفه و خشونت
سینه و حنجره و سحج امعا و لاغری گرده و اسهال نافع و نفاخ و مداومت ان مولد سودا و سده و مصلحش عسل
و سکنجبین و ادویه خوشبو و تخم او در افعال قوی تر از تخم کرنب و قدر شربتش از تخم او دو درهم است و قسمی از قلقاس
صلب است و مستدیر میباشد و هر چند طبخ دهند پخته نمیشود و ضماد او جهة نضج اورام و ذرور سوخته ان جهة قروح و
قلاع و تقویت موی موثر است **قلقل** نباتیست شبیه بنبات کنف و چوب او مایل بسرخی و شاخهای او
دراز و ثمرش مستدیر و بزرگتر از فلفل و املس و بیرون مایل بسیاهی و مغز او با حلاوت و اندک تلخی
و پوست و ساق او قوی تر از پوست کنب و گلش مایل بسفیدی و مستعمل ثمر او و دانه او ست و بعضی او را از حب السمنه
دانسته اند در دوم گرم و تر و بغایت مشهی خصوصا با کنجد و نبات و مسمن بدن و قدر شربتش با لکوفیه و
مصدع و مصلحش بو دادن او و استعمال با سکنجبین است **قلب** بضم اول و سکون لام نباتیست برگش
شبیه ببرگ زیتون و از ان عریضتر و بلندی او بقدر ذرعی و زیاده از ان و شاخهای او با رنگ و شبیه با دخر
و در اطراف شاخها خزه ای بساق میروید و منقسم بدو قسم میشود و بر و برگهای ریزه میباشد و مایین او
برگهای دانه او میروید و صلب و مستدیر و سیاه و با خشونت شبیه بسنگ ریزه و منبتش کوههای و زمینهای
درشت است و در سیم گرم و خشک و مدر و جهة ربو و سرفه و ضیق النفس و اسهال و فواق و با شراب
سفید جهة اخراج سنگ گرده و مثانه و احتباس بول نافع و ضماد او رافع بواسیر و قدر شربتش تا دو
درهم است و بغایت مضعف باه و مصلحش حب الصنوبر است **تلب** بفتح اول بفارسی دل نامند گرم و
خشک و دیر هضم و ردی الغذا و بهترین او از طیور و از بره است و مصلحش سرکه و روغن زیتون دادن

قلقل — قلب — قلب

حاره و جهرای او مقوی دل و رافع خفقان و اکتحال خونابه و رطوبت آن که در حین کباب کردن از او چکد
جهت شبکوری مجرب دانسته اند **قلت** بتحریک لام بتازی مشاه و حب القلت است و مذکور شد
قلوس بلغت یونانی بمعنی آذان الذئب است و پنج صنف میباشد و ماهی زهرج نوعی از او است
صنفی سفید و برگش سفید و نر و ماده میباشد و برگ ماده شبیه ببرگ کلم و سفیدتر و عریض‌تر از آن
و ساقش بقدر ذرعی و زیاده بران و چیزی مانند پشم بر ساق و برگش ظاهر و گلش مایل بزردی
و تخمش سیاه و بیخش دراز و سطبری و نر او را برگ درازتر و باریکتر است صنف دوم را برگ سیاه
و عریض‌تر و بزرگتر از صنف سفید و صنف سیم شاخهای بسیار دراز و بی‌ساق و برگش شبیه ببرگ
بید و بر سر شاخها قبهای مدور و گلش زرد طلائی و صنف چهارم را برگ شبیه ببرگ انجره و از آن کوچکتر
و بی‌ساق و ملاصق زمین و صنف پنجم را برگ بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسبنده و تند بوی و گلش
سفید مایل بسرخی و شاخش زیاده بر ذرعی و آب او کشنده ماهی است جمیع اقسام او گرم و خشک و
محلل و جالی و مدر و با قوت قابضه و ریشه‌های او را افعال قایم مقام ماهی زهرج و پنج صنف سفید و
سیاه او جهت منع سیلانات و یکمثقال او با شراب جهت اسهال و طبیخ او جهت شکاف عضل و رفع ماده و ضماد
برگ قسم نر او جهت سوختگی آتش سفید و ضماد برگ مطبوخ صنف سیم جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و آب
جهت شفای ملوس جراحات و گزیدن عقرب نافع و مغز کرده و طلای بیخش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش
آذان الفار حسن است و ظاهرا قسم پنجم جناکو باشد والله اعلم **قلی** در اصفهان کهنه نامند و در خراسان اشخار
و در گیلان قلیا نامند و آن از اشنان تازه که جمع کرده بسوزانند بهم میرسد و از نبات دیگر هم نیز
حاصل میشود و بهترین صاف براق و سیاه است و آن جزو اعظم صابون است و در چهارم گرم و خشک و جالی
و محرک محرق و شرب یکمثقال او که هفت بار در آب حل نموده بنحو خلقه صاف کرده عقد نموده باشند هاضم
قوی و نهایت مشتهی و قاطع بلغم معده و رافع قی ماپول العلاج و مقوی معده است و طلای آن زایل کننده
گوشت زیاد در زخمها و ثآلیل و ناصور و بهق و برص و جرب و در رفع بیاض چشم حیوانات بعدیل دیگر
درهم او در رحم ها ... کشنده و در اطعمه استعمال او بانفراده ممنوع است چون آن مورث ... است کم
رفع آن دشوار است و چون قلی را با روغن حل کرده بر انگور بپاشند زودتر مویز میشود و ملح القلی انشاء الله
مذکور میشود **قلیسه** و از شیشعان است **قلبنعی** فار است **قونوس** شبوط است **قلفوط**

اسم شامی کراث است **قوه قولا** غار است **قلام** بیونانی قاقلی است و نزد بعضی رعی الابل است **قلقیلون** قیفهرا است
قلار از بوات است **قلاری** نوعی از انجیر سفید است **قلقا القباغلی** فل است **قولوماس** اسم یونانی ناظور است و آن شجره
ابدهالک است **قلاطکس** اسم یونانی درخت چنار است **قلولا** اسم حمار است **قلوفینا** اسم عبرانی ...
قلقدیس زاج سفید است **قلقطار** زاج زرد است **قلقند** بدال و بتا زاج کبار است **قلقتفار**
حجار است **قلقونیا** بیونانی راتیانج است که با آتش پخته باشند و نزد بعضی صمغ صنوبر صغار است
و نزد جمعی صمغ صنوبر صغار است **قیلیما** اقلیمیا است **قلوس ...** اسم یونانی زبد البحر است **قلقلان**
و **قلاقل** حب القلقل است **قلع** رصاص ابیض است **قلاوب** بلغت اصفهان عقعق است و بلغت ترکی
ترکی عقعق سفقار است **قلان** اسم ترکی حمار الوحش است **قمری** ... از فاخته کوچکتر و بدبوتر
و بسیار مانوس و نوع سفید او خوش منظرتر است در دوم گرم و خشک و موافق سرد مزاجان و رطوبی
و مولد خلط فاسد و اکثار او مورث وسواس و جذام و طبیخش بروغنها و ادویه لطیفه و تدهین بروغن وی
او موجب سرعت حرکت اطفال و تخم او معین نطق ایشان و بودن او در خانها مبطل سحر و چشم بد است
قمل بفارسی شپش و ترکی بیت نامند چون باقلی را سوراخ کرده دو عدد از آن جای داده ملح ...
جهت رفع تب ربع مجرب است و چون زنده او را در سوراخ احلیل بدوانند رافع حبس بول است
و از خواص او است که چون مریض قریب بموت رسد از او گریزان میشوند و چون زن حامله در کف دست
که آغشته شیر بدن بدوشند هرگاه در میان شیر حرکت کند آن زن حامله به پسر خواهد بود و اگر
حرکت نکند بدختر و از مجربات است **قمل** بضم اول و فتح ثانی و تشدید دان کنه بزرگ و ملخ های
خورد است **قمز** اسم ترکی شیر مادیان است که بنحو مخصوص ترتیب کنند و در لبن مذکور می‌شود
قمح اسم عربی حنطه است **قمرون** اسم عربی روبیان است **قمبیله** بلغت شام نوعی ...
که او را حشیشة البراغیث نامند **قمر** بلغت سریانی اسم فضه است **قمرقرلش و قمل قرلش** قصم قرلش است
قماشیر کماشیر است **قمحه** اسم عربی قصب الذریره است **قمیحه** اسم جنس ... است **قنابری**
در اصفهان موجه و در خراسان ترغت گویند و آن شبیه باسفناج و با اندک تلخی و تندی و بقدر ذرعی
و ساقش باریک و گلش سفید و ریزه و تخمش در غلافی بقدر نخودی و در هر غلاف چهار عدد و بسیار
شبیه بخردل است در دوم خشک و در اول گرم و لطیف و مدر حیض و شیر و عرق و مفتح سده جگر

وسپرز و موافق محرور و مبرود و مقوی مجاری بول و جالی و قاطع و مقطع و منقی سینه و ریه از اخلاط فاسده و آب
او ملین طبع و رافع یرقان و سعوط آب بیخ او جهت رفع رطوبات دماغی و خوردن و طلا کردن او جهت
بهق و وضح و کلف مجرب و جهت بواسیر نافع و مولد سودا و مصلحش کتیرا و دست با روغن بادام و امثال
آن **قنطوریان** اسم یونانی و آن نباتیست صغیر و کبیر و کبیر را غلیظ و صغیر را رقیق گویند و کبیر آن ساقش
شبیه بساق حماض و خشن و بقدر دو سه ذرع و پر شعبه و برگش مانند برگ زردک و در هر شعبه قبه مایل
بزردی و گل قبه کحلی و زغب آرد و تخمش شبیه بتخم کافشه و بیخش سطبر و سرخ و صلب و پر از رطوبات و بسیار
سرخ و باتندی و شیرینی و قبض و منبتش زمینی که آفتاب بسیار تابد و کوهها و پشتهها و قوتش تا ده سال
باقی است و در آخر دوم گرم و خشک و عصاره و بیخ او قویتر از سایر اجزا و مدر حیض و مخرج جنین مرده است
و منفذ زنده و مجفف بی لذع و جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و فسخ عضل و عصب و شکستگی اعضا و تشنج سدد
و تنقیه دماغ سینه و رفع یرقان و استسقا و سپرز و نفث الدم مزمن و درد پهلو و رحم و منفس نافع و ضماد تازه
او به تنهایی و خشک آن با عسل جهت التیام جراحات بغایت قوی الاثر است و در سایر افعال مانند قسم صغیر و مضر
و از آن کو جگر و مضر سر و مصلحش عسل و قدر شربتش تا دو درهم است **قنطوریان رقیق** منبتش نزدیک آبها و شبیه
بفودنج و ساقها از هم جدا و به شاخ و زیاده بر شبری و گلش بنفش مایل بسرخی مانند گل شب بو و از آن کو جگر
و برگش شبیه ببرگ سداب و ثمرش شبیه بگندم و بسیار تلخ و بیخش کوچک و بی منافع و قوتش تا ده سال و
در اول سیم گرم و خشک و لطیفتر از کبیر و ساق و برگ گل او قویتر از عصاره او و مجفف بی لذع و در جمیع افعال
قویتر از قسم کبیر و طبیخ او که دو مثقال را با نقیع دو مثقال آب بجوشانیده باشند که بنصف رسیده باشکر
و امثال آن بنوشند مسهل قوه الصفرا و مرة السودا و زرداب و بلغم و رافع ضرر سموم و جرب خصوصا عقرب و
صرع و قولنج و درد مفاصل و امراض بلغمی و مفتح سده جگر و صلابت سپرز و منقی دماغ و اعصاب و با ماء الاصول
رافع عرق النسا و افراط عمل او مودی باسهال دموی است و ضماد تازه آن جهت قروح خبیثه و التیام جراحات و با
پیه جهت ورم زخمهای تازه و کهنه و با آرد ترمس جهت مفاصل و با آرد جو جهت دردهای حاره و شرب عصاره او با
طبیخ حلبه جهت امراض سینه و طلای عصاره او با سرکه که از جفاف بشرب خمر بهم رسیده باشد نافع و چون بموی گرا
ببوره رفع عموده و عصاره او را با سرکه حل کنند جهت رفع قوه السرو و با نیدن موی مجرب است و با شراب جهت
گزیدن زنبور و با بول جهت ثالیل و با عسل جهت دفع شپش و رشک و با شیر دختران جهت ورم پلک چشم و

و دردان و با آب کاکنج جهت بثور پلک و جرب و با آب رازیانه و شیر جهت جمیع دردهای گرم چشم و
آثار قرنیه و شعیره مفید و چون پلک بر گردانیده و عصاره را با آب انار بمالند در حال رفع جرب آن
میکند و با آب غوره بخورش جهت رفع سیلان و قطور او با روغن خیری و امثال آن جهت ضربان گوش و با
آب برگ شفتالو جهت کرم آن و با آب ترب و مانند آن جهت ثقل سامعه و با روغن نرگس و خردل و سرکه
جهت ورم گوش و کری و سعوط آن با سرکه و با آب عنصل جهت قروح بینی و رعاف حقنه با اندک زاج
و کافور و آب یخ و مضمضه او با گلاب جهت رائحه کریهه دهان و قلاع متعفن و طلای او با آب جهت شقاق
لب و غرغره آن با آب بارتنگ و عنب الثعلب و عوسج جهت ورم لوزتین و خناق و با آب طبیخ جوز البر و
جهت دندان متحرک نافع و هرگاه عصاره او را موجود نباشد اصل او را با مهر انجه آب او را بقوام آورند و حمول
عصاره تازه آن مدر حیض و مخرج جنین و نطول آن و بخور او رافع گزنو و مضر امعا و مصلحش صمغ و کتیرا و قدر
شربتش از تازه او یکدرهم تا دو درهم و از خشک سه درهم و در حقنه پنج درهم و از عصاره او یکدرهم
و بدلش بوزنش فستیس و نیم وزن او بابونه و نیم مثل او ترید و نزد بعضی بوزن او برسیاوشان و نیم
وزن او برگ حنا است و حقنه با طبیخ او و در روغن کنجد جهت درد کمر و عرق النسا و قولنج بعد مل است و ضماد
گل او در تسکین درد عقرب گزیده و رفع ضرر گزیدن افعی قوی الاثر است و روغن او که آب او را با روغن
زیتون بجوشانند تا روغن بماند منتج عصب و مقوی بدن و رافع اعیا و فالج و سهر و عسر الولادت و ریاح
و دردهای مزمنه است و شربت او که آب او را با شکر بقوام آورند در جمیع امور مذکوره مفید است **قنبیل**
جزوی است شبیه بریگ سرخ و زرد مایل بسرخی و گویند شیئی است که در یمن بخاک مخلوط گشته مانند شکل منخل
و نزد بعضی تخم نباتیست و جمعی گویند تخم سرخس است در دوم گرم و خشک و نزد جمعی سرد و خشک و مسهل لزوجات
و لزوجات و شربت آن در اخراج اقسام کرم معده و امعا قوی الاثر است و مضر امعا و مصلحش شیح و کتیرا و
و زرورا و بغایت مجفف زخمها و رافع جرب سعفه و قدر شربتش دو درهم و بدلش خربزک است **قنفذ**
بفارسی خارپشت و در تنکابن دار موک و در مازندران ارمجی نامند و تیهوگرپا گویند حیوانیست موی او مانند
خار و اقسام میباشد جیفت او را دلدل نامند و بری و بحری او کوچکتر و حرا او را مطلق او بری است مجموع آن در دوم
گرم و خشک و گوشت او صالح الغذا و محلل ریاح و قولنج و مدام آدمت آن رافع جذام و باعث تقوف آن
و جهت استسقا و سپرز و درد گرده و بیوست و مفاصل و فسخ و عضل و تقطیر البول و بول در فراش و تحریک باه مرطوبانی و

وگراز ولغزیدن با تب بغایت ومداومت ان مورث عسر بول ومفسد معده وجگر ومصلحش روغنها وسرکه ومقطع
ومفرز کرده ومصلح ان عسل است یا سکنجبین وسوخته بری او وبحری او جالی ومحلل ورافع گوشت زیاد جراحتها
والتیام دهنده ان وشرب نیم درهم او را جهت تب ربع مجرب یافته اند وضماد گوشت او جهت خار زیر وغدد
وبیرون اوردن پیکان وتمش ویبوست سوخته او با زفت جهت داء الثعلب وجگر خشک کرده او جهت استسقاء ودرد
زهره او جهت دفع تقشر از زخمها وهدام مفید وشرب او را با موم جهت اخراج خیار پرده مجرب واکتحال او دافع
بیاض است وقنفذ جبلی گرم تر از سایر اوان وخوردن او جهت نقرس بعدیل وبدستور ضماد گوشت وخون او
وطلاء خون او رافع جرب بدن وجالی وکلف وحمول او مدر حیض است وگویند بموضعی که خارهای دار پشت
او باشد هوام نزدیک نمیشود ومار از اقسام قنفذ گریزان است وقنفذ بحری لذیذتر از بری وملین طبع ومقوی معده
ومدر بول وجلد سوخته او جهت جرب وقروح سر مفید است **قنب** بکسر اول وتشدید نون وفتح ان معرب از
کنف فارسی است وبرگ او را انگ واسرار وورق الخیال وحشیش گویند ویبوست ساق او را کنف وتخم او را شاه دانه
وشکوفه وغبار زغبی او را چرس نامند وبرگ مرکب القوای ودر سیم سرد وخشک وبا حرارت لطیفه وبرودت
کثیفه ومسکر بسبب جوهر حاره مفرح ومشتهی ومنبهی بالعرض وبعد از تحلیل جوهر حاره وبقای اجزاء بارده
مخدر ومضعف حواس وذکر وگرده ومعده ومورث فساد رنگ رخسار واستسقاء وبلادت وکسالت
وجنون وتکدر روح دماغی واکثار او قاطع باه ومجفف منی وشیر پستانها ومقوی فعل او در تریشه بامفید است
وبری وبستانی میباشد وبری را برگ مایل بسفیدی ویبوست او با زهلتبود وتخمش شبیه بحب السمنه وقوی تر از
بستانی است وقطور عصاره او کشنده کرم گوش وسعوط ان منقی دماغ ومسکن سر وباطبیخ او رافع
وقمل موی سر وضماد مطبوخ بیخ او رافع اورام حاره وسکن درد ان وقدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم است
وغیر معتاد را زیاده از ان کشنده است وشاه دانه در اول سیم گرم وخشک ومحلل ریاح وسکن غثیان
ومدر بول وقابض طبع ومجفف منی وبوداده او اضرر کمتر است واکثار او باعث قرحه امعاء وجهت دفعش
خشخاش وسکنجبین است ودر ورکتب بوسیده را جهت جراحات مجرب دانسته اند ودر روغن شاه دانه که
که بدستور روغن بادام گیرند گرم وخشک وجهت درد اعصاب وفلاب رحم ودرد گوش ودفع اورام صلبه
نافع وشرب او قاطع باه است **قنبره** بفارسی چکاوک وبترکی قرلاق نامند واز عصافر مشهور است
کباب او رافع قولنج ومدر بول وموافق امراض مثانه وگوشت آب طبیخ او ملین طبع ومفرز کرده جمره

یکی از انواع ...

قنب

قنبره

دمعلی

ومصلحش سرکه ومیوه های ترش است **قنذر وقندر** اسم حیوان جند بیدستر است لباس پوست او رافع
ریاح وجلوس بر ان رافع نقرس است **قنبط** بضم اول وتشدید نون وفتح ان مو ...
بفارسی کلم رومی وکلم گرد نامند مرکب القوای وبا رطوبت غلیظه وقوه منقیه ومحلل ومبهی ومدر بول وبا الجاء
محلل خمار ومولد سودا ومضعف دماغ ومبخر وردی الغذا او سدد ودر سایر افعال مانند کبرنت ومصلحش
مهر الحیتین او در روغن بادام وزیتون وادویه لطیفه مائیه او مانع مستی وتطول طبیخ او جهت مفاصل مفید وتخم
او مفسد منی است **قنار** نوعی از اندرون طالیس است ونزد بعضی رطبه یابسه وبلغت مصری اسم اشق
وبلغت مغربی کلج است **قنلس وقناپوس** شاه دانه است **قنابس اغریا** اسم یونانی قنب بری است **قنه**
بارزد است **قنباری** بباء وبغیر یای مثناة تحتانیه زنجبیل مفضوع است **قنطاء** دم الاخوین است **قنطار**
ساوه وزان است **قندول** اسم عربی دار شیشعان است **قندس** کندس است وحیوان جند بیدستر را نیز شامل
قنفعور قیقهر است **قندرون** بلغت اصفهان علک البطم است **قنه** سکر طبرزد است **قوطولیدون**
نوعی از اذربون وان نباتیست برگش مستدیر وبااندک تجویف وساقش کوتاه وتخمش متصل بساق او وبیخش
مانند زیتون وبا تندی وتلخی است مرکب القوی وباقبض وتحلیل وجالی ورادع وشرب برگ او مسکن التهاب
معده وباشراب عسل رافع تهبج بدن وضماد او جهت اورام حاره وحرارت معده وجشا وخناقی که از برودت
هوا بهم رسد مفید است وبیخ او گرم وخشک ومفتت سنگ مثانه ومدر بول وضماد وعصاره بیخ وبرگ او
محلل اورام زخمها وباشراب وسیع کننده ثقبه جراحات است **قواریر** زجاج است **قوق** جرارجی است
قوقی اسم یونانی وبمعنی کور است وشامل بخور خوشبو ونزد بعضی حیوان جند بیدستر است **قوقالس** نوعی از
دوقو است ونزد بعضی تخم کرفس بری است **قونیا** اسم یونانی اخاکستر است **قوشیرا** اسم یونانی طباق است
قوطوما ارزنبون بری است **قوبیطی** ماذریون سیاه است **قوسیا** فلا است **قومارس** اسم یونانی قطلب است
قوریون اسم یونانی کزبره است **قوب** بضم اول وفتح ثانی اسم عربی قشر النبق است **قورالیون** اسم یونانی بسد است
قوارهولس اسم یونانی کرنب است **قوقالس** اسم یونانی اجاس است **قودونیاسیلا** اسم عربی است **قوفیدون**
اسم قومی است از اجزای شرو دیطوس وبنوکران را نیز بای اسم نامند **قومانطس قوفی** طین الکرمی است **قومنی** فزر است
قور بنفه است **قوشیر** کمیاه وج است **قورنی** اسم ترکی فحل است **قورنی قلاغی** اسم ترکی حماض است **قوز** اسم ترکی جوز است
قورقون اسم ترکی غراب اسود کبیر است **قوتش ازوی** اسم ترکی عنب الثعلب است **قوبروق** اسم ترکی الیه است **قورد**

قنذر وقندر
قنبط
قناء
قنلس وقنارس قنابس اغریا قنه
قنباری قنطاء قنطار
قندول قندس
قنفعر قندرون قنه قوطولیدون
قواریر قوق
قوقی قوقالس
قونیا قوشیرا
قوطوما قوبیطی قوسیا قومارس
قوریون قوب قورالیون
قوارهولس قوقالس قودونیاسیلا
قومانطس قوفی قومنی
قور قوشیر قورنی قورنی قلاغی قوز
قورقون قوتش ازوی قوبروق
قورد

قوش دلی قوبابی قوم
قهوه

اسم ترکی ذئب است **قوش دلی** اسم ترکی لسان العصافیر است **قوبابی** اسم ترکی ضان است **قوم**
اسم ترکی رمل است **قهوه** اسم خمر غلیظ است و الحال متبادر از او بار درختی یمنی است که در حجم بن مانند
بقدر فندقی و چون از غلاف مقشر کرده مغز او منقسم بدو قسم گردد مایل بسبزی و بعضی بزردی و بعضی
بسیاه او تلخ و غیر مستعمل است و درخت او بسیار شبیه بدرخت زعرور است و غلاف او را قشر نامند
و بطریق مغز او بو داده استعمال نمایند و مزاج او را مختلف ذکر نموده اند و آنچه بتجربه و قیاس ظاهر گردد در
معتدل در خشکی او غالب است و قشر او گرم و خشک تر از آن و مجفف رطوبات و مدر بول و با قوت قابضه
و مؤلف تذکره او را مفتح دانسته و جهت سرفه بلغمی و نزلات و تسکین غلیان خون و رفع اعیا و آلام جسم
و تری دموی و تقویت معده و منع صعود بخارات بدماغ نافع و اکثار او مورث بیخوابی و مضعف باه و مولد
مغز مزاج سوداوی و مصلحش روغن بادام و شیره و شیر و عسل است و چون بطریق بارنگ گرم برشته کنند که سیاه
نشود جهت قطع اسهال بغایت مؤثر است **قیصوم** نوعی از برنجاسف است و در برگ دقیقه مانند آن
سوای آنکه در ساق برنجاسف شاخهای بسیار میروید و در ساق قیصوم شاخ و اکثر از یک ریشه یک ساق بر می آید
و در انتهای ساق قبه او خیری و طول ساق او از شبری زیاده و کمتر نیز از آن میباشد و برگ آن برگهای ریزه
مثل ساق زنبق و ساق اما ریطب و زرد اما ریطب قوی تر و برگ اصل آن فروش بر روی زمین و گلش باطعم
و ثقل رایحه شبیه برایحه برنجاسف و طعمش تلخ و زرد رنگ است و گفته اند بسبب اشتباهات جمعی قیصوم را ابو
برنجاسف دانسته اند در سیم گرم و خشک و محلل تر از افسنتین و رافع تب لرزه و درشبه و ربو و ضیق النفس
و عسر البول و [illegible] در ریاح و مفاصل و عرق النسا و قاتل کرم معده و امعا و بخور و فرش او گریزاننده
هوام و ضماد او محلل اورام و رافع ضرر گزیدن عقرب و رتیلا و جعول و مخرج جنین و نطول او جهت صداع بارد
و سوختگی او جهت قطع نزف الدم و داء الثعلب و با روغن بید انجیر و روغن ترب جهت رعشه [illegible]
و مجرب است و مضر ریه و مصلحش کتیرا و خشخاش و نبات مضر معده و مصلح آن عسل و شربت و قدر شربتش دو درهم
و بدلش افسنتین و بابونج است و روغن او که از برگ و گل آن گیرند محلل صلابات و مدر حیض و منقی رحم و باعث
انضمام فم آن و رافع لرزه و امراض بارده و عصبانی است **قیصور** صمغیست شبیه بسندروس و بهندی دم [illegible]
و بهندی دال و بفارسی نعل و عنبری و بو ... نامند و تمیمی گوید اسم عبرانی سندروس است در سیم گرم و خشک

مدر

قیصوم

قیصور

و مدر حیض و مخرج جنین و نفث دماغ و با ماء العسل جهت صرع و استسقاء و ربو و پنج روز است میدهند و متواتر
با سکنجبین و با آب جهت سپرز و رفع فربهی بدن و سنون او جهت درد دندان از مجربات است و اکتحال
او جهت ضعف باصره و رفع آثار چشم و مرهم او جهت جراحات فرنگ و ناسور مجرب و قدر شربتش ربع درهم است
قیشور حجر الغیشور است **قیر** قار است **قیاسوس** تمیمی گوید بیونانی دار چینی است **قیقنی**
پوست تخم مرغ است **قیقاس** سیسارون است **قیقا** گیاه خرفه است **قیمولیا**
قیمولیا است **قیرس** اسم یونانی موم است **قیطافون** ترس است **قیوزد** فاوندست
قیروطی شامل موم و روغن است اعم از آنکه ساده باشد یا مرکب از سایر ادویه **حرف الکاف**
کافور صمغ درختیست و اقسام میباشد ریاحی آن سفید مایل بسرخی و شبیه بمصطکی و مسمی باسم
پادشاهی است ریاح نام که اول کافور را یافته بود و این قسمی است که بظاهر درخت بروز میکند
و قیصوری آن بسیار سفید و صفایح و صاف و در جوف درخت یافت میشود و کافور مولد از ریزه های
چوب جوف درخت از جوشانیدن او بهم میرسد و آن تیره رنگ و ناصاف است و درخت
کافور مخصوص بلاد سراندیب است و درخت او در غایت بزرگی میباشد بحدی که صد و سی سوار
سایه گسترده میشود و برگش سبز و چوبش سفید و سبک و با شکوفه و بی ثمر است و از چوب او جهت پادشاهان
سریر میسازند و بالخاصیه هوام و پشه و قمل و کیک بر اطراف آن نمیگردد و گویند سبب کم یابی آن است
که از جهت گرمی هوای آن مکان پلنگ و مار بسیار مجاور آن درخت اند و آبی که در حین قطع آن درخت از
او میچکد مسمی بماء الکافور است در غایت تندی رایحه و غلیظ و مایل بسرخی و در سیم گرم و خشک و جالی
و چرک بدن و ظروف و جامه است و مگس نزدیک بآن نمیکند و رافع درد استخوان و مفاصل و امراض بارده
و مقطع و مصلحش روغن بنفشه است و کافور در سیم سرد و خشک و مفرح و قاطع نزف الدم از اعضا و رعاف
و اسهال حاره و عرق و رافع تشنگی و التهاب جگر و قرحه ریه و سل و دق و حرقه البول و جمیع امراض
حاره و مقوی حواس محرورین و تریاق سموم حاره و منوم صاحبان دماغ حار و با مشک و عنبر مقوی
روح حیوانی مبرود المزاج و سعوط آن با آب گشنیز جهت رعاف و با آب کاهو جهت رفع بیخوابی محرورین
و با روغن گل جهت اورام حاره و سنون او جهت درد دندان کرم زده و قلاع و ذرور آن جهت قروح چشم

جهت درد دندان کرم زده

قیشور قیر قیاسوس قیقنی
قیقاس قیقا قیمولیا
قیرس قیطافون قیوزد
قیروطی
کافور

مرسلی

جهت عود محرک

وساعیه وبا ادویه مناسبه جهت زخمهای حاره وجراحت تازه وقطع خون او دنسکین درد مجرب است
واکتحال او جهت رمد وطلای او جهت درد سر صفراوی وشدت حرارت روح دماغی وضماد او بر
نافوخ وپیشانی جهت رعاف مجرب ومفرباه ومولد سنگ مثانه والتنار او قاطع نسل
وانشتهها ومورث سفیدی موی ومصلحش عنبر است وبه ادویه حاره خوشبو وبسیار بوییدن او مورث
بی خوابی ومصلح او روغن سوسن وگل ودر امثال آن وقدر شربتش تا یک دانگ است ودو مثقال
او قاطع باه ومفسد معده وگویند این قدر قاتل است وبدلش دو وزن او طباشیر وبلوری او صندل
سفید است وکافور مصنوع که از موم بقدر دو درهم وحجر الرخام ده درهم وروغن بنفشه نیم درهم و
قدری کافور ترتیب

کاشم

کاشم

ترتیب میدهند فسرق او با کافور اصلی بقل وجسپید که مصنوع است شیلم وسلیمو تریخ است کاشم اسم فارسی است
ویونانی لیفنطیون ودر دیلم زیره کوهی نامند منبتش کوههای سرد وجنگل دار است ساقش باریک شبیه بانجب
وبرگ ودرس مانند برگ اکلیل الملک واز آن نرمتر وخوشبوی ومستعمل تخم وبیخ او است وقوتش تا سه سال باقی
ودر سیم گرم وخشک ومفتح سده ومحلل ریاح ومنضج غلظ خام ومقوی معده ومسهل قیام کرم معده وامعا ومدر بول وحیض وتریاق
سموم بارده وهاضم ورافع استسقا ورطوبت معده ودردهای بارد وفسخ جبین واسل رم کایی فقل واهل اطعمه میکنند
دسیار ملطف لوم است وجهة عسر بول واحتباس حیض وسنگ مثانه وخون منجمد در معده ومثانه وسرفه وربو وعسر نفس
وتحریک اشتها واعانه رحمل وطلای او جهة عرق النسا وسایر امراض بارده نافع ومضر ریه ومصلحش کتیرا ومضر مثانه وخون
منجمد در معده ومثانه وسرفه وربو وعسر نفس وتحریک اشتها واعانه رحمل وطلای او جهة عرق النسا وسایر اوجاع بارده
نافع ومضر ریه ومصلحش کتیرا ومضر مثانه ومصلحش رازیانه وقدر شربتش دو درهم وبدلش زیره وتخم کرفس جبلی وتخم
زردک است کادی اسم هندی است وعربی کدر نامند ودر حوالی عمان ویمن کثیر الوجود وشبیه بدرخت خرما ودرختش
صلب وقوی ونرم وطویل وسر برگهایش تند وثمرش مانند غلافه ودر غلافه چهار ده عدد دانه شبیه بدانه جوزبویا وشکوفه او
ونهایت خوشبو واو را کیوره نامند وبعد از شکفتن در روغنها پرورش میدهند ومسمی بدهن الکادی وجهة درد کمر
ومفاصل وریاح وحبس ادرار نافع وکادی در انحر درجه دوم گرم وخشک ونزد بعضی معتدل ومقوی دل وحواس وباتریاک رافع
خفقان وعشا ومزاد شور جگر ومسکن دردهای صعب وشربت او جوب او را کوبیده بجوشانند وآب او با شکر
بقوام آورند جهت آبله وحصبه بهترین ادویه است واهل هند را اعتقاد است که چون شربت کادی را بنوشند زیاده
بر ننشیند وابله بر نمی آید وقاکسر او را جهة التیام زخمها عرب دانسته اند ودانه او مقوی دل ومعده وجگر است
ورب کدر قوی تر از دانه او وبدلش بوزن او صندل سرخ ومثل آن بقم است کاکنج بفارسی عروسک پس پرده
نامند واز انواع عنب الثعلب است وبستانی او را انبات مانند آن وبرگش عریضتر وبزرگتر ودر قوت مثل سر
شاخهای آن نکون وثمرش در غلاف سرخی شبیه بمثانه ودانه اش اقدر فندقی وبعد از رسیدن شکافته
میشود وگل او سفید مایل بسرخی است وحلی او را برگ مانند برگ سیب وعنبار او کوه وسیاه وساقش با رطوبت
چسبنده ونبات او بزرگتر از بستانی وگل او بسیار سرخ ودانه اش زرد مایل بسرخی ودر غلاف زردی وفنش
سنگ لاتها واو را کاکنج منوم وعنب الثعلب منوم نامند ودر تحلیل بر قوی تر از نخستین وبعد بول وبکسیلان او
منوم وزیاده از آن مورث اختلاط عقل وجنون است ومراد از مطلق کاکنج بستانی او است ومستعمل از آن و

کادی

جهت تهیم جگر سرد

کاکنج

بیخ دانه او و قوتش تا ده سال باقی است و در آخر دوم سرد و خشک و مدر بول و رافع امراض بارده گرده و مثانه
و قرحه او و تخم صفرا باه دارد و مصلح حال جگر و رافع ربو و عرق النسا و اقسام کرم معده و مداومت آن هر روز بقدر یک مثقال
جهة یرقان مجرب و بلع کردن هفت عدد دانه او بعد از پاک از حیض جهة منع حمل مجرب یافته اند و مضر و مصلحش گلقند
و قدر شربتش از پوست دانه او تا یک درهم و بدلش عنب الثعلب است کاچی مرکب هندی است و از حبوبات
میسازند و بهترین او از برنج است و طریق است که حبوبات را بهر انجه صاف نموده در شیشه کنند و تا چهل روز
زیاده بران در آفتاب گذارند و او حار و مقوی اعضا و مسکن حرارت خون و صفرا و مضر معده و مصلحش عسل
و گلقند است کاوزبان اسم فارسی لسان الثور است کاربا کهربا است کافور یهودی و کافوره ریحان الکافور است
و نزد بعضی کافوریه اسم اقحوان است کاوزموتة قسم ناعاق کافور است کافور الکلک زرنباد است
کاسلس اسم یونانی جوز است کاسوس خمانش زندی است کامالاوان مازریون سیاه است
کاسم رومی سیالیوس است کاسرابج قلب است کاجیل اسم هندی اثمد است کاوکجی اسم هندی
شونیز است کان اسم هندی شکر است کاطون اسم هندی قسمی از ارز است کالامری اسم هندی املیلاسیاه است
کاشیرا اسم هندی عصار است کاذر اسم هندی جوز است کارح اسم هندی مطبوخات مهلیه منضج است
کال ساتوا اسم هندی ساد اورست کابره اسم هندی قنابری است کاملبت هندی سیاه است کاجو
اسم هندی رزدک است کای اسم هندی نقو است کاکوندا اسم هندی کیتر است کالوت اسم هندی
نوعی از بیش است کاک اسم هندی کات است کاندی اسم هندی قصب السکر است کاو اسم فارسی بقر است
کاوکوهی اسم فارسی بقر الوحش و ایل است کاسنی شامی و بستانی اسم فارسی هندبا است کاسنی دشتی
اسم فارسی خندریلی است کاهو اسم فارسی خس است کادرس عادرس است کاچیره و کاشغه
اسم فارسی احریض است کاودانه اسم فارسی کرسنه است کاووارد اسم فارسی جاورس است
کاوزهره اسم فارسی حجر البقر است کابش اسم دیلمی ظلم است کاغذ اسم فارسی قرطاس است کاه
اسم فارسی تبن است کارتنه اسم فارسی عنکبوت است کاسه شکنک اسم فارسی شقایق النعمان است
کاوچشم اسم فارسی اقحوان است کبر نباتیست خاردار و بر شاخ و برگش باریک و غلاف گل او مثل
زیتونی و گلش سفید و در وسط آن چیزی شبیه بمو و ثمرش که خیار کبر نامند از بلوط درازتر و تخمش
زرد و با رطوبت لزجه و در نواحی کوهها بسیار میباشد و بیخ او و پوست بیخ آن قوی تر از سایر اجزا و در سیم

کاچی
کاوزبان کاربا کافور یهودی و کافوره
کاوزموتة کافور الکلک
کاسلس کاسوس کامالاوان
کاسم رومی کاسرابج کاجیل کاوکجی
کان کاطون کالامری
کاشیرا کاذر کارح
کال ساتوا کابره کاملبت کاجو
کای کاکوندا کالوت
کاک کاندی کاو
کاوکوهی کاسنی شامی و بستانی کاسنی دشتی
کاهو کادرس کاچیره و کاشغه
کاودانه کاووارد
کاوزهره کابش کاغذ کاه
کارتنه کاسه شکنک
کاوچشم کبر

گرم و خشک و مفتح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشا و بهترین ادویه سپرز خصوصا پرورده
او بسرکه و عسل و محلل ریاح و تریاق سموم و مدر مرة السودا و جهة فالج و امراض بارده دماغی و مفاصل نافع
و با ادویه خوشبوی مثل سنبل الطیب و امثال او و عسل محلل بلغم سینه و مخرج آن و غرغره بطبیخ
آن دافع بلغم اعضای تنفس و ضماد تازه او نافع قروح متعفن و عصب و نمک او رافع قروح خبیثه و با ادویه مناسبه
محلل اورام صلبه و جهت زیره و با سرکه رافع بهق و قوبا و با آرد ترمس محلل ورم سپرز و بجز او دافع بواسیر
و مضمضه بطبیخ او با سرکه و خاییدن آن جهة درد دندان نافع و بطلیموس در کتاب زینت فرموده اند که چون بیخ
کبر را نرم کوبیده با مثل آن روغن بپزند و بوزن او آب بجوشانند تا آب بالتمام در روغن نابود
بسوزد پس او را بر سر ضماد غلیظی کنند موی را سیاه کند و هر گز سفید نشود و مجرب دانسته است
ثمر او قبل از شکفتن که گل کبر نامند در دوم گرم و خشک و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ آن و از آن
ضعیفتر است و رزور او رافع نواصیر چشم و اخیار کبر گرم و تر و تخم او در سیم گرم و خشک و خیار رسیده او
بدون خاییدن و دانه آن ملین طبع و تریاقی گل و خیار او محرک اشتها و جالی بلغم و مفتح سده جگر و سپرز و مصلح
محرورین و خیار غیر پرورده او بسرکه معطش معده است و ساق و برگش در آخر اول گرم و خشک و در
افعال ضعیفتر از گل او و محلل ریاح خنازیر و نواصیر چشم است و عصاره او کشنده اقسام کرم معده و ضماد
او بازیافت رافع قروح شهدیه سر و قروح خبیثه و محلل قوی خنازیر و سایر اورام بلغمی است و در جمیع
افعال ساق او قوی تر از برگ و غرغره بطبیخ همه اجزای او منقی دماغ و مفتح سده است و قدر شربتش
از آب او تا هشت درهم است که با عسل و سرکه و شکر بنوشند و از بیخ او تا سه درهم و در مطبوخات
تا هفت مثقال و مضر مثانه و مصلحش انیسون و مضر معده محرورین و مصلح آن سکنجبین است کبیکج در اصفهان
موسک نامند و بترکی ماستو اچجکی و آن چهار قسم میباشد و نبات او همه شبیه است بگشنیز کی مایل بسفیدی
و رطوبت لزجه و گلش زرد و ساقش متوسط در سطبری و درازی و تخمش ریز و کوچک و بر شعبه مانند
خرنوب سیاه و منبتش نزدیک آبهای جاری و قسم دیگر شبیه بقسم اول و گلش بنفش و بسیار تند است
و قسم سیم نباتش بسیار کوچکتر و گلش زرد طلائی و مدور و قسم چهارم بار گلش سفید است و اقسام
آن در آخر سیم گرم و خشک و بادها و محرق جلد و ضماد تازه او در اندک زمانی موجب جراحت و درد اعضا
و بار و غنچها جهة حبوب حیوان و انسان و تقرح جلد و برص ناخن و اقسام ثالیل است و داء الثعلب و طول

کبیکج

مطبوخ او جهة سعفه و برنج خشک او در عطسه آوردن قوی تر از کندش و طلای او از خارج جهة درد دندان
و از داحس جهة ریزانیدن ان و حمول ان جهة اخراج جنین و مشیمه و احتباس حیض نافع و دو مثقال او کشنده
و چون با مثل آن آرد گندم خمیر کرده بر عضوی گذارند نایب مناب داغ است **کبابه** دانه ایست قریب
بحب بلسان و خوشبوی و مایل بسیاهی و مغز او سفید و درخت او مانند درخت مورد و از هند خیزد
و اقلچه نوعی صغیر اوست و قوتش تا ده سال باقی است در دوم گرم و خشک و لطیف و مفتح قوی
سدد احشا و کرده و مخرج سنگ و بول محتبس ان و جهة امراض جگر و سپرز و ریاح و خفقان و صاف کردن
آواز و رفع درد سر مزمن و اسهال و تقویه معده و احشا و خوشبو کردن دهان و امراض لثه و قلاع و ضماد
او با بیه حیوانات و احشا و خوشبو کردن دهان و امراض لثه و قلاع و ضماد او با بیه حیوانات لا و جهة تحلیل
اورام و با غالیها جهة خوشبو کردن رایحه بدن و تقویه ان نافع و طلا کردن خاییده او بر قضیب بغایت ملذذ
جماع است و مضر مثانه و مصلحش مصطکی و شربتش یکمثقال و بدلش قاقله و دارچینی **کبریت** بفارسی گوگرد
نامند و ان اصل جمیع فلزات و اصل ما دون آن و چهار قسم میباشد یکی سرخ شفاف و لامع کبریت
احمر نامند و یکی زرد مایل بسبزی و سرخی از مصطکاوی و اصابی نامند و یکی سفید مسمی بگوگرد فارسی است
و قسم چهارم مایل بکبودی و او را کبریت اسود نامند و کدر نامند و آنچه از چشمهای گرم و از
خاک بعضی اماکن بهم رسد مایل بسیاهی میباشد و بهترین او احمر است و باصطلاح اهل کیمیا اکسیر
مصنوع در غایت سرخی و مسمی بگوگرد احمر است نه معدنی ان و اقسام او در آخر سیم گرم و خشک است
و گرمی او غالب بر خشکی و قوتش تا سی سال باقی و در غایت دهنیه و تدبیر بطریقی که حرق نکرد از اسرار حکمیه
و در غایت اشکال است و محلل و ملطف و مسخن و مجفف و جاذب و جلا و شرب او مقاوم جمیع سموم
و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهة سرفه رطوبی و ربو و اخراج چرک و بلغم سینه و شش و رفع یرقان و زکام
و نزله و طلای ان مسکن درد اعضا و سفید کننده موی و با عسل بدستور و با بول و آب دهن جهة گزیدن
هوام و با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهة جذام و جوششهای سوداوی عجیب الاثر است و با سرکه و نطرون و
البطم جهة قلع آثار جرب و حکه و بهق و برص و تقشیر جلد و داء الحیه و داء الثعلب و اکله و قروح
رطبه و با حنا جهة قوبا و با سرکه و میتولیا جهة سعفه و با حنا جهة تحلیل صلابات و ناخن الخار جهة اورام
بارده و صداع و با بابونه و تخم ورق گوگرد و صمغ عربی جهة سعفه و قروح سر و قوبا و جرب و با بوره ارمنی

و عسل و ادویه مناسبه جهة امراض نقرس نافع و زرور آن بر بدن قاطع عرق و سعوط ان جهة سکته و شقیقه
و تجویز او حابس زکام و نزله و مسقط جنین است بسرعت و باعث گریزانیدن هوام و تجویز و تبخیر او رافع
کری و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کتیرا و شیر تازه و شربتش از دو دانگ تا یکمثقال و بدلش زرنیخ اصفر
زرنیخ است و مصعد او جهة تکلیس معادن و رفع جوک الصعید و سفید کرده او نایب مناب جوهر زرنیخ است
در دوغی گوگرد بهیج که ساختن آن در دستورات مذکور است جهة جمیع دردهای بارد و جرب و حکه و سعفه و قوبا
سفید بلست و عرق گوگرد بغایت مجفف و بریء النقرس و حرق و مفرق صلبه و علابا و رافع رطوبات و مسخن و محرق
اخلاط و مالیدن او بر دندان رافع گوشت فاسد بین دندان و کثافات آنست و طریق عرق گرفتن آن در
دستورات مذکور است **کبد** بکسر اول و جزم ثانی بفارسی جگر نامند و بهترین او جگر اردک و مرغ آبی
که پرواری باشد و بعد از آن جگر بز غاله است گرم و تر و غلیظ و دیر هضم و خونی که بهم رسد از او قبول عفونت بسرعت
میکند و مصلحش ابکامه و سرکه و کباب و با نمک و صمغ عربی جهة قرحه امعا و اسهال قوی الاثر است و جگر بز غاله نصیه
چرک جرح مفرد عین است بتجربه رسیده و خواص جگر هر حیوانی در اصل آن مرقوم است **کباب** اسم عربی گوشت
آتش رسیده است و اختلاف خواص ان بحسب اختلاف لحوم و بهترین ان گوشتهای لطیف است که در سیخی
و برشتگی جمیع اجزای او یکسان باشد و ان مولد خون متین و مسمن بدن و مسخن گرده و چرک باه و اشتها و موافق
معده مرطوبین و مقوی اعضا و دیر هضم و بعد از هضم مولد خون صالح او با سماق و گشنیز و ادویه حاره حابس اسهال
مفرط رطوبی و مورث صداع و مصلحش سکنجبین و خوردن آب بعد از کباب بغایت بعد از آن مضر است **کبش**
مذ است **کبریت الدخان** نوشادر است **کبت** اسم فارسی حنظل است **کبیج** بطارخ است **کبوه** نوعی از زبوبات
کباب شامی اسم فارسی طباهج است **کبرکاززونا** اسم شیرازی نخود پسیان است **کبک** اسم فارسی قبج است
کبک دری اسم فارسی محجل است **کلبلک کبلک** اسم ترکی مغیلان است **کبوتر** اسم فارسی حمام است **کباب میکاشته**
اسم فارسی فاغره است **کبوتر بچه** اسم فارسی فراخ الحمام است **کیسور** اسم هندی شنق بری گهر است **کیور**
اسم هندی کافور است **کبیر** اسم هندی توتیا است **کیوک** اسم هندی قبج است **کیور** اسم هندی کافور است
کتان نباتیست بقدر زرعی ساق و برگش باریک و گلش لاجوردی و غنچهای آن قریب بجوزی و در ان تخم و برگ است
او را مانند پنبه تابیده لباس ترتیب میدهند سرد و خشک و لباس او رافع حرارت و باعث تقلیل عرق است
و جهة جرب و حکه و ورم صلب نافع و بخور گیاه او جهة سده زکامی و اصلاح حال رحم و سوخته او قاطع خون جراحات

کبد
کباب
کبش
کبریت الدخان کبت کبیج کبوه
کباب شامی کبرکاززونا کبک
کبک دری کلبلک کبلک کبوتر کباب میکاشته
کبوتر بچه کیسور کیور
کبیر کبوک کیور
کتان
کبریت
کبابه

والتیام دهنده اوست و کل او مفرح و مقوی دل و رشیه او مایل بسردی و زرور ان جهة زخمها مفید و تخمش مایل بزردی واملس و بعضی ازان سفید و بعضی مایل بسرخی و نوعی سیاه می باشد در اول گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و عرق و شیر و محلل و جالی و ملین طبع و جهة قروح کرده و مثانه و مداومت او روزی سه مثقال جهت درد امعا و با عسل جهة ورم سپرز و با انذک فلفل و عسل جهة تحریک باه و ما یوسین مجرب دانسته اند و بوداده او قابض و جهة نفث الدم و سرفه رطوبی بغایت مفید و لعوق او با عسل جهة سرفه بلغمی و سه درهم ان جهة تنقیه سینه و نفخ و تحلیل اورام جگر و اعضای باطنی و ضماد او جهة ورم صلب و قروح سر و با بزرقطونا جهة تسکین درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و با بوره و انجیر جهة کلف و با جوف بابلی و عسل جهة شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهة ثالیل و با اب سرد جهة صلع و ریزش مو و با روغن گل جهة زخمها و رفع درد و لعوق او جهة طبخ او جهة اخراج حصول و لذع امعا و حسم ناقع و طبوس در مطبوخ او به بستور جهة درد رحم موثقی و سوختهٔ او جهة جراحات و درد لذع ان مفید و مصلحش با صمغ و مصلحش سکنجبین و مظلم بصر و مصلحش کشنیز و مغز انیسون و مصلحان عسل و قدر شربتش از سه درهم تا ده درهم و بدلش حلبه است و روغن تخم کتان گرم و تر و حقنهٔ او با روغن گل بسرخ جهة تسکین درد جراحت امعا و طلای او جهة قوبا و جراحات و تسکین درد اذن و وجع قواد و اشامیدن او و دماغ بیدان جوشانیده او با شیر جهة رفع قولنج انسان و در داء اب موثر و مضعف معده و باجره و مصلحش سکنجبین است **کتم** و سمه است بری و بستانی میباشد و بری او در مازندران و در تنکابن شال ختی نامند یعنی حنای شغال و کتم غیر برگ نیل است هم کیاه نیل شبیه بگیاه کتان است و ساق نیل مجوف و برگ و سمه شبیه ببرگ مورد و ساقش غیر مجوف و ثمرش بقدر فلفلی و بعد از رسیدن سیاه می شود و وحشی و کوهی ان در کنار رودخانهای ریگ زار میباشد و شاخهای او انبوه تر از شاخهای نیل و برگش از ان عریضتر و درازتر میباشد و بعضی برگ نیل را و سمه دانسته اند و خلاف واقع است در دوم گرم و خشک و با قوه جالیه و محلل و خضاب او قوی تر از برگ نیل است و ضماد او با اب نمک جهة صلع ریگی و بلغمی و پهنه و حوزه و رفع زخمها و بحوز و طلای او جهة زکام و تقویه موی و منع ریختن آن و آشامیدن اب او و اب طبیخ او بغایت مقی و جهة گزیدن سگ دیوانه مفید است و او مضعف دماغ و مصلحش قرنفل است و لادن و روغن او که اب او را با مثل او روغن کنجد جوشانیده باشند بحدی که روغن باقی مانده باشد جهة بواسیر و احراق ماره و مفصل مجرب و مانع ریختن موی و رانع درد های بارده است و چون بیخ او را بسیار طبخ دهند و قدری صمغ عربی اضافه نمایند جهة کتابت قائم مقام

مداد است و تخم و سمه دو رنگ و مقدار علاف شبیه بحجم ترب و مایل بسیاهی و بهترین ادویه مانع نزول آب و رافع نازل انست **کتان الماء** طحلب است **کتل** اسم فارسی تفاح است **کتهل** اسم هندی رصاص ابیض است **کهتونه** اسم هندی اسارون است **کشتی** اسم هندی کلب است **کته** اسم کلب و است و کتی کلب ماده است و یاء در آخر کلمه در لغت هند علامت تانیث و بمعنی تاء تانیث عربی است **کثیرا** بثاء مثلثه صمغ قتاد است که بفارسی گون نامند و ان سفید مایل بسرخی است و در حرارت و برودت معتدل و در اول تر است و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند مرکب القوی و مسدد و مغلظ و تخفیف و مغلظ مواد رقیقه و ملین صلابات و مسلن لذع و حدت اخلاط و قرحه چشم و قاطع نفث الدم سینه و مصلح ادویه مسهله و رافع حدت ادویه مشروبه و مقوی فعل ان و با قوه مسهله و جهة سرفه و خشونه و قصبه ریه و گرفتگی آواز و حرقة البول و لذع امعا و تقویه دود او تسکین درد گرده و مثانه مفید و مداومت اشامیدن ان با مثل ان از هریک از بادام و نشاسته و شکر بغایت مسمن بدن خصوصا چون بعد از شیرینی که در او نارجیل طبخ یافته باشد بنوشند و از اسرار تجربه شمرده اند و طلای ان جهة کلف و نمش و نرم کردن جلد و رفع خشونت ان و شقاق لب مجرب با بوره و گوگرد جهة جرب و حکه و با سرکه جهة بهق و برص و با لعابها جهة شق شدن موی و اکتحال او جهة اقسام رمد و احراق چشم و با ادویه مناسبه جهة اکثر زخمهای حاره و بارده موثر و مضر سفل و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یکدرهم تا پنج درهم و بدلش صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدوست **کثیر الثمر** بر سیاوشان است **کثیر الارجل** بسفایج است **کثیر المنفعه** صعتر است **کثیر الورق** خو نیل است **کثیر** عاقر الحل است **کثاه** بزر البنج است **کثیر الاضلاع** لسان الحمل است **کثار** بلغت بربری حو را قم است **کجر** اسم هندی رزنباد است **کجوکب** حصرم است **کجلا** اسم هندی اداراقی است **کجلبن** اسم هندی نوره ارمنی است **کجان** اسم هندی عوزه است **کجری** اسم هندی ماش و برنج هم مخلوط را گویند و نخین هریک از حبوبات را که با برنج مخلوط سازند کجری گویند خواطین است **کجول** اسم هندی سلحفات است **کجیت کن** اسم ترکی الحزه است **کچوره** اسم فارسی ادارقی است **وکا** اسم فارسی حصص است **کچی** اسم ترکی افتراست **کچه بای** اسم دیلمی رلفین است **کحل** اسم سرمه است و هر چه مانند سرمه در چشم کشند **کحل سلیمانی** و **منقاح** و **کحل جلاء** اثمد است **کحل السودان** تشیوحت **کحل فارسی** **کحل کرمانی** انزروت است **کحلا** و **کحیلا** اسم عربی انواع و حلسا است و لسان الثور و خرص و لیباخ و ل نیز نامند **کحل خولان** حضض است **کدر** کادی است **کدو** اسم فارسی قرع است **کدهر** اسم هندی حمار است **کرفس** اقسام می باشد و قسم جبلی

صخری نظر اسالیون است و مذکور شد و جبلی غیر صخری را تخمش شبیه بزیره است و تخمش باریکتر از بستانی
است و قسم بطی را کرفس شتوی و مشرقی و کرفس عظیم نامند ساقش مجوف و دراز و نرم و مایل بسرخی
و برگش عریض و چتر او مثل شبت و تخمش قریب بشکل قرطم که تخم کافشه باشد و سیاه و مصمت
و با عطریه و نفط اسالیون شبیه تر از سایر اقسام و ریشه و تخمش سفید و بزرگ و خوش طعم و در خواص
ضعیفتر از بستانی است و کرفس بری را برگ عریض میباشد و هر چه قریب ببری است منفخ تر و
بزودی و با اندک رطوبت جسبنده و تندی است که خوشبو و مایل بزردی و ساقش با صلابت و تخمش
مستدیر و شبیه بتخم کلم سیاه و تند و چتر او مانند چتر نبطی و در سنگلاخها و شیبها میروید در افعال
قریب بنفط اسالیون است و در عرق و جهة عرق النسا و نسیج نافع و حمول او در اسقاط جنین موثر است
و اکر کرفس اجامی در میان اب و در کناران میروید و در قوة ضعیفتر از سایر اقسام است و کرفس
بستانی را برگش مایل بتدویر و شبیه ببرگ کشنیز و از مطلق کرفس مراد اوست و تخمش ریزه تر از سایر اقسام
و تیره رنگ و تند و با عطریت و در مقدار قریب بانیسون است و تخمش بزرگ و سیاه و قویترین اجزای
اوست و بعد از ان تخم او در اول دوم گرم و خشک و بغایت مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و حیض
و منقی گرده و مثانه و از قوت ادرار مخرج جنین و محلل ریاح و رافع و مبهی و محرک باه و اشتها و قی و رافع ضرر
ادویه و معاون عمل ادویه مسهله و رافع فتح و جهة ربو و ضیق النفس و فواق و برودت احشا و درد پهلو و در کمر
و حضیض از بلغمی و عرق النسا و تشنگی بلغمی و مغص و [illegible] سنگ مثانه مفید و اب او را که با آب
انار و شکر بجوشانند جهة سموم مشروبه نافع و خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و به دستور
بعد از ان سبب سرعت تاثیر سمیت ان میکرد و رافع ضرر خوردن مرداسنگ و امثال انست و ضماد
او محلل اورام و [illegible] و جهة ورم چشم و طلای عصاره او را با [illegible] با روغن گل و سرکه جهت جرب و حکه
مجرب دانسته اند و به دستور با کوکرد و بوره سرخ بغایت نافع است و با نوشادر و عسل جهة ثالیل
و رفع اثار نافع و بیخ و برگ ان که با عسل پرورده باشند مقوی معده مسکن غثیان است و پرورده ان
بسرکه موافق محرورین و مقوی معده و احشا و مفتح سده و محرک اشتهاست و مضر حوامل و مرضعه بجهة تحریک
باه ایشان و تحریک صرع مصروعین و مفسد شیر و باعث صرع مولود و حقنه عصاره ان و مخرج تازه او
نفاخ و مصلحش انیسون و قدر شربتش از تخمش در مطبوخات یکدرهم و از عصاره ان تا پانزده درهم

جرب و حکه

و ان جرم او سه درهم است و تخم کرفس بستانی در تفتیح قوی تر از سایر اجزا و جاذب فضول معده و رحم و با هضم غذا
و در سایر منافع مانند بیخ او و مضر ریه و مصلحش [illegible] و کویند تخم کاسنی است و مورث بیخ و مصلح ان کتیرا و قدر
شربتش یکدرهم و بدلش نانخواه و زیره است و چون در هر رطلی از آب انگور یکمثقال تخم کرفس بستانی یا نفط اسالیون
کوبیده اضافه کنند و به دستور در هر رطلی از شراب نیم مثقال مخلوط کرده بعد از سه ماه استعمال نمایند تقویه معده و تحریک
اشتها و ادرار بول نافع است و چون نیم مثقال اورا با نیم مثقال نانخواه و یکمثقال شکر تناول نمایند جهة تقویه معده و رفع
ریاح مجرب است **کرم** بفارسی تاک و رز نامند و با منند بستانی و بری میباشد و بری ثمردار انکور او سیاه و ریزه و با عفوصت و قبض
او قابض و سیاه میباشد و بری بی ثمر را در تنکابن دیو رز کویند و شاخ تازه اقسام رز را الف الکرم و عسالیج نامند و ان
در اخر دوم سرد و خشک و بهترین اجزا اوست و بعد از ان برگ و عصاره او مقوی معده حاره و مانع قی و قاطع
قی الدم و حافظ جنین از اسقاط و رافع خمار و تقلب نفس و مدر بول و جهة قرحه امعا و اسهال صفراوی نافع است خواه بو
دخواه خواه حقنه کنند و شرب او که اب او را با قند بقوام ارند جهة تحریک اشتها و رفع صفرا و خمار و اغلاط رقیقه
معده و خفقان صفراوی و غثیان و اسهال نافع و کاهست که بسبب قوة جالیه باعث اطلاق شود و اشامیدن
عصاره او مانع صعود بخار بدماغ و مضعف باه است و مضر سرفه و مصلح ان عسل و ضماد برگ عسالیج او جهة درد سر و تبهای
ورم حاره معده و سایر اعضا و التهاب اورام خصوصا با ارد جو و جهة اسهال با [illegible] بغایت مفید است و اب و صمغ
منجمد از بسیار حالی و بالس است و اشامیدن او با شراب مخرج سنگ مثانه و رافع سپرز و ضماد او جهة قوبا و جرب
متقرح و غیر متقرح مفید و مداومت بدن او با روغن زیتون سترنده موی است و اب چوب رز که در حین سوختن
تراوش کند و رافع ثالیل و سترنده موی و خاکستر چوب ان و شاخه ان با سرکه رافع بواسیر و با روغن گل
سرخ و سرکه و سداب جهة ورم سپرز و با پنبه کهنه و روغن زیتون و عسل جهة [illegible] عضل و سستی مفاصل و تنقیه عصب
و با بوره ارمنی جهة ربودن کوشت زیادی زخمها و با سرکه جهة گزیدن هوام و سگ دیوانه و ورم غده ای موثر و ضماد تخم
گرم کرده [illegible] او جهة بواسیر و خوردن نیم درهم ان جهة قرحه امعا مفید است و نوعی ازین رز را قوة قابضه قوی و
شکوفه او بهترین اجزای او و دو مثقال خشک از حابس اسهال و مدر بول و قاطع نفث الدم و مقوی معده و رفع
ترشی شدن طعام در معده و ضماد او رافع اورام و التهاب معده و ورم چشم و جرب و قلاع و قرحه خبیثه و رادع مواد
حاره و حمول او قاطع حیض است و چون او را در سفالی بسوزانند جهة درد چشم و با عسل جهة [illegible] و ناخنه و سستی
لثه و دندان و رفع خون ان مفید است و اب طبیخ بیخ او بقدر سی و پنج مثقال با قدری شکر مسهل رطوبات

[illegible]

کرب

و ماء اصفر و پوست رز جهة قطع خون لثه مجرب است و روغن رز که شکوفه او را الکمر در روغن زیتون
کرده بعد از هر دو سه روز تجدید کنند تا قوة قابضه در او ماند و قایم مقام روغن گل سرخ و حابس عرق و جهة قطع
سائیده و خشش دهان نافع است **کرب** بفارسی کلم و باصفهانی قرنبیت نامند بستانی و بری و بحری میباشد و قنبیط
قسمی از بستانی است و مذکور شد و قسم معروف او را انجیلی مانند قنقذ و سبز و برگش بزرگتر است و اصناف و ثمانی
و هراتی و موصلی و اندلسی و مختلف الاشکال میباشد و مجموع آن مرکب القوی و در اول گرم و خشک و مبهی
و نیکو کننده رنگ رخسار و مولد منی و مانع صعود بخارات به دماغ و مانع مستی و باعث سرعت حرکت
اطفال و پیم تحلیل او مسهل و مهرای آن قابض و رافع خمار و ارتعاش و سرفه مزمن و عصاره آن با ابریان بطرون
مسهل و با شراب رافع سم افعی و خوردن او هر روز بقدر یک وقیه رافع درد سپرز و گرفتگی او و از آب مطبوخ آن منقی
بدن و عروق و مسکن درد سر و جهة سرفه کهنه و درد کمر و زانو و ورم حجاب و احشا و تاریکی چشم که بسبب بخارات
و رطوبات باشد نافع و مضر سوداوی مزاج و بواسیر و مولد سودا و خون غلیظ و مضر محرورین و مصلحش [illegible] او بانکو
و تره و روغن بادام و شراب صرف ممزوج بآب و سکنجبین و در مبرودین نخود و امثال آن و ضماد او رافع ریختن موی و با عسل
و سرکه جهة نقرس و درد مفاصل و زخمهای عمیق و ضماد برگ او با آرد جو جهة اقسام اورام و اخرهای بادی و شرا و [illegible]
و با نمک جهة نار فارسی و بازاج و سرکه جهة ربص و جرب و سعوط آب او منقی دماغ و حمول آن با شیلم جهة رفع
احتباس حیض و فرزجه شکوفه او قاتل جنین و سوخته او بغایت مجفف و رافع قلاع و زردی دندان و بخور
مانع رویانیدن موی و با پیه خوک و امثال آن جهة قلاع و جراحات صلبه و دبیلات و با سفیده تخم مرغ جهة
سوختگی آتش مفید است و تخم او در دوم گرم و خشک و مبهی و کشنده کرم معده و طلای او رافع کلف و
و قدر شربتش دو مثقال است و کلم بری در شکل شبیه بکلم بستانی و سفیدتر از آن و با زغب مرخ و تخمش
شبیه بفلفل سفید است و در سیم گرم و خشک و بسیار حار و محلل ریاح و تخم او بقدر دو درهم رافع سم افعی و
محرک باه است و کلم بحری را برگ دراز و سرخ و شبیه ببرگ زراوند مدحرج است و طعمش شور و با تلخی
و خوردن آن جایز نیست و در ضمادات محلله مستعمل است و دو مثقال از تخم او در کشتن حب القرع بسیار
موثر است **کراث** بفارسی گنده نا نامند و باصفهانی تره و بهندی گراز و ترکی [illegible] و بستانی
می باشد و بستانی او را نبطی نامند و آن اقسام است آنچه برگش باریکتر و در تمام سال موجود است کراث البقل
و کراث المائده گویند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار بهم می رسد شبیه بپیاز و قبه او مانند قبه پیاز است

کراث

کراث شامی نامند

عمل جهة قلع اضراس بی آزار

کراث شامی نامند و آن مطلق آن مراد کراث البقل است در سیم گرم و در دوم خشک و خوردن او بعد از غذا
مانع ترش شدن طعام و ملین طبع و مدر حیض و ملطف و مبهی و رافع قولنج و مفتح سده جگر و مقوی جگر و قوت
باصره و منقی قصبه ریه و آبش بقدر سه مثقال و بیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با ماء العسل جهة سموم
نافع و مطبوخ آن با جو جهة ربو و درد سینه مفید و عصاره خشک کرده او مسهل خون و سرکه پرورده او مفتح
سده جگر و سپرز و رافع قولنج و حمول برگ کوبیده او به تنهایی و با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع
از لاق جنین و جلوس در طبیخ او که با سرکه و آب نمک باشد جهة انضمام فم رحم و صلابت او مفید است و ضماد
او جهة گزیدن هوام و افعی و با سماق جهة شرا و ثالیل و با نمک جهة قروح خبیثه و طلای مطبوخ او جهة بواسیر
و قطور آب او با روغن گل و سرکه کهنه جهة درد گوش و دوی و سعوط او با کندر و سرکه جهة قطع نزف الدم
و رعاف مفید و چون گنده نا را دو بار بجوشانند و آب او را بریزند و جرم او را در آب سرد بخیسانند و با اطعمه استعمال کنند
رفع نفخ و غلظه آن میکند و باعث لذت اطعمه میگردد و اقسام کراث از پیاز دیرهضم تر و نفاخ و مفسد
لثه و دندان و مضر مزاج حار و مهیج عرق خون و مورث تاریکی چشم و مصلحش گشنیز و کاسنی است و تخم او در اول دوم
گرم و خشک و مبهی و با شراب بغایت محرک باه و دو مثقال و با تخم مورد قاطع نزف الدم و مفتح سده
بلغمی جگر و محرک اشتها و مقوی گرده و مثانه و رافع امراض بارده آن و بو دادن آن به تنهایی و با عرق
بابلی قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعا و ضماد آن جهة گزیدن افعی و کلف و آثار و دردهای بارده و تحریر
او جهة بواسیر و با موم و قطران بخور کردن جهة درد دندان و اخراج کرم آن موثر و چون کوبیده او را در سرکه بیاغارند
رفع تری سرکه میکند و مضر ریه و مصلحش عسل و در تقویه باه کراث شامی قوی تر است و کراث بری شبیه
به سیر است و بسیار حار و مقطع و مفتح و بغایت مدر بول و حیض و حمول او جاذب جنین و عصاره او مورث
اسهال و موی برنج قرا از تخم او بیاشد که چند روز مداومت نماید رافع بواسیر است و از جمله ادویه
تریاق فاروق و جهة گزیدن هوام قوی تر از تخم سایر اقسام است و ضماد او رافع برص و ثالیل و مقرح عضا
است و قسمی از بری که در کوهها یافت میشود و برگش بسیار باریک می باشد و با حدت و بسیار ملطف
و جهة درد معده و امعا و خوشبو کردن دهان قوی الاثر است **کراث** بفتح اول و تخفیف ثانی اسم
عربی درخت کوهی است و برگش دراز و باریک و شاخهای نرم و پرشیر و در بلاد حجاز بسیار است و عصاره الشیر
و شیر او را در اطعمه کردن رافع جزام و اکله **کرسنه** اسم نوعی از حبوبات است و بفارسی کاودانه

کراث

کرسنه

و بوسا حب الغار گویند و آن دانه ایست مدور قریب بقدر نخودی و تیره رنگ مایل بسرخی و تلخ و تندی
و عطر ماکول است در اول گرم و در دوم خشک و مدر بول و ملین طبع و منقی سینه و شش و با تریاقیه و عاقلی
و با تقطیع و مفتح سده و آرد او که بعد از مقشر کردن تعمیل آورده باشند مسهل و قوت باه و مدر
و با سرکه رافع عسر بول و حب کرده و با روغن کنجد مسکن زحیر و مغص و با عسل و گردکان ممسک بدن و ضماد او
با عسل جهة سرفه رطوبی و تنقیه ریه و رحم و عسر النفس و با سرکه جهة یرقان و سپرز نافع و ضماد او جاذب خون بظاهر
جلد است و جهة جرب و شکستگی اعضا و سعفه و شقاق و نار فارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و اندمال
و التیام جراحات عمیقه و با زراوند مدحرج جهة رویانیدن گوشت بن دندان و با سرکه و افسنتین جهة گزیدن
عقرب و با شراب جهة گزیدن سگ دیوانه و افعی و گزیدن انسان سگ دیوانه گزیده و با اسپاقلی و تخم خربزه
جهة برص و با زفت جهة بزرگ کردن عضو مؤثر و در سرخ کردن رخسار قوی‌تر از سایر ادویه است و مولد خلط
فاسد و زباد او مدر خون و مورث اسهال دموی و مصلحش گلاب و صمغ عربی و قدر شربتش تا سه درهم است
گردناک گیاهیست که بعد از تیم بخت کردن مرغ و امثال آن با تش رشته کنند جهة مرتاضین و معده حار
و تقویه بدن مفید و مضر معده ضعیفه و مصلحش مسقیه است گروتا بفارسی زیره شامی رومی و شاه زیره
و قرنباد گویند از زیره دراز تر و مایل بزردی و با حدت و تلخی است و گیاه بستانی او بقدر زرعی و برگش
مانند شبت و گلش سفید و تخمش شبیه برزدک و تخم او ماکول است و بری او قوی‌تر است و گلش سفید
مایل بکبودی می‌باشد و در سایر صفات مانند بستانی است و بعضی گویند در آخر دوم گرم و در اول ... خشک
و ضعیف‌تر از قوی‌تر است و محلل ریاح و نفخ و ملطف و قابض طبع و مصلح اغذیه تلخ و مدر بول و حیض و سوق
و شیر و هاضم و مانع سوء تجارات بدبو و محرک ارواح و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده
و جهة اخراج حب القرع و کرم معده و خفقان بارد و ضیق النفس و ریاح گرده و مثانه و درد معده و مغص و تقویه
بدن و فربه کردن آن و تحلیل بلغم و گزیدن عقرب نافع و خوردن آن بقدر سه درهم با روغن زیتون که بقدر کوفته
باشند تا یکهفته جهة اول استسقا مجرب است و در سرکه پرورده او موافق محرورین است و قدر شربتش تا به درهم
و مضر ریه و مصلحش عسل و صعتر و مؤکد ... و مصلحان کثیرا ... قره ملا است و ابیون و زیره کرسگ بفارسی
کلنک و بترکیا درنا نامند گوشت او در دوم گرم و خشک و مفتح سده و مقوی بدن و محلل قولنج و دیر هضم
و مولد خون غلیظ است و مصلح آن است که یکروز بعد از ذبح با سرکه و روغنها استعمال نمایند

گردناک
گروتا
جهة استسقاء مجربست
کرسگ

و جبنه دان

و جبنه دان او مالیس اسهال و مهر بارس گوید که ده درهم از خشک سائیده او را با آب نخود مطبوخ جهة درد
گرده و مثانه مجربست و سرکین او رافع کلف و خون او مسکن نقرس و مقوی سر او جهة شبکوری و با بیه الخ
و سرکین سوسمار و شکر جهة بیاض چشم و با آب علیه جهة تحلیل اورام و موی سوخته او جهة بواسیر نافع
و صعود زهره او با آب حنظل سه روز و با آب مرزنجوش بدستور سه روز تا یکهفته رافع لقوه میکند و مجرب
دانسته‌اند بشرطی که در آن ایام روغن گردکان بمالند و عالمانه در روشنی نگاه نکنند و اکتحال آن جهة
نزول آب و شبکوری و ناخنه و اثر آبله و طلای آن جهة برص و حب متقرح قوی الاثر است و سعوط زهره
و دماغ او از هر یک یک قیراط با روغن زنبق رافع نسیان و سفیدی موی سر و ریش است بشرط تکرار
و در تقویه حافظه بی‌عدیل و آشامیدن پیه او با سرکه و عسل جهة ورم سپرز بغایت مؤثر است ککدن
حوامیت از ماهیش بزرگتر و پوست او سیاه و چین دار و در غایت صلابت و شاخ او منحصر در یکعدد
و منحل که فته واز روی بینی او رسته و صورتش نخودک اشبه است و تجویز شاخ او جهة بواسیر
و عسر ولادت و گریزانیدن هوام نافع و آشامیدن آب از ظرفی که از شاخ آن ساخته باشند جهة
رفع بواسیر مفید و طلا کردن پیه او مورث مهابت است کرش شکنبه و روده‌های حیوان
راشن است و بهترین آن از گوسفند و بز جوان است و بعضی از آن سرد و خشک و جمعی گرم و تر دانسته‌اند
کثیر الغذا و دیر هضم و رافع تعفن غذا در معده است و مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و
و تاریکی چشم و مصلحش فلافلی و سرکه و ادویه حاره خوشبو است کرکمن نخیست شبیه سنبل
رومی و از آن سرخ‌تر و در جمیع افعال مانند عاقرقرحا است و از این جهة نزد بعضی اسم عاقرقرحا است
نه دوائی دیگر و نزد جمعی ماهودانه است کرکام بلغت یونانی بمعنی اصفر است و نزد بعضی مراد از آن
زعفران و نزد برخی مامیران است و نزد جمعی عروق الصفر است کرکند اسم فارسی سنگی است شبیه
بیاقوت سرخ و نزد بعضی عبارت از لعل است و بعضی جنس دیگر دانسته‌اند کروان مرغیست از
کنجشک بزرگتر و پایهای او دراز و در طبع مانند عصفور است کرمانه ثمر درخت سنان است کرکر
اسم صنوبر صغار است کرسف اسم قطن است کرکش و کرکاش افتی است کرکمان اسم فارسی خند
قوقاست کردمانای بری و فارسی و رومی و جبلی قردمانا است کرات رومی راسن است
کرات الکرم کرات بری است کرات البقول و کرات المائده کرات بستانی است

جهة درد گرده مجربست
ککدن
کرش
کرکمن
کرکام
کرکند
کروان
کرمانه
کرکر
کرسف کرکش کرکاش کرکمان
کردمانای بری
کرات رومی
کرات الکرم کرات البقول کرات المائده

کرفس رومی قسم اخیر حزاه است که در طبرستان حمزی نامند و برکرفس ماننده کرفس است نبات کرفس الماء
قرة العین است کرفس جبلی صخری و ماقدونا قطراسالیون است کرمه سفید و کرمدشاکیه فاشرا است
کرمه سودا فاشرا اشتین است کردمین نوعی از سیسالیوس است کرب الماء نیلوفر است کرب نبطی
کرنب بستانی است کریون قنطوریون رقیق است کرش الغنم فرفیون است کراع بابچه است
و در الکاف ذکر شد کرز قثاء الحمار است و نزد بعضی قثاء الکبر خاص است کرمل کردمانج کردمانک است
کرات بلغت تنکابن ممتی از حبوب بستانی است کرک جیره وشش بلغت تنکابن ثیلیت کرند
اسم هندی سارج است کرداکوشت اسم هندی منقطع است کرشا اسم هندی حقیب الذریره است
کهورالبوج اسم هندی کندش است کراوکلا اسم هندی کرسنه است کرر اسم هندی عصفور است
کرسوه اسم هندی شبت است کرداله بهندی خیارشنبر است کریه بهندی ارنب است کرانیه
بهندی قنطوریون رقیق است کرنج بهندی مج است کرشان اسم ترکی اسفندان است کرکک اسم ترکی
خروع است کرج کرپا اسم ترکی دلدل است کرتی کله اسم ترکی سام ابرص است کردکان اسم
فارسی جوز است کرم شب تاب حباحب است کرم ریتن حزاطیر است کرک زنب است کربه
سنور است کربه دشتی طهون است کردسیا غبار الرحی است کرده کلیه است کرم اویب
اسم فارسی میلون است کرکس اسم فارسی النسر است کرجبی اسم تنکابنی زعرور است کراکرو اسم
تنکابنی نغران است کرت اسم دیلمی شوالعول است کزبره بفارسی کشنیز نامند بری و بستانی میباشد
بری را برگ ریزه تر و مایل بزردی و تخمش کوچکتر و هر دو عدد بهم ملاصق میباشد و در جمیع افعال قوی تر
از بستانی و از آن زبونتر است و بری را بستانی نادر کب العوی و نزد بقراط سردی و خشکی آن در دوم
است و جالینوس و شیخ الرئیس گرم دانسته اند و تازه اورا با اندک عدت و قاطع باه و متوطی مثقال
از آب او کشنده و هفت مثقال آن با شکر مشهی و منوم و مانع تخمه و صعود بخار به دماغ خصوصاً با سرکه و سماق
و حجم او مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و رافع ازلاق معده و تعلیق او در ران باعث
سرعت ولادت و ضماد او مانع انصباب مواد حاره و رافع اورام و باد سرخ و مانان خشک جهت قروح سایله
و حرب و حکه و سلاق و رمد و با شیر دختران جهت قرمان چشم و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلی
رادع خنازیر و امثال آن و قطره آب او در چشم جهت منع بروز آبله و حصبه و رفع زردی چشم مجرب و چون

شرب را با آب کشنیز بسایند و با روغن گل سرخ طلا کنند جهت سرطان متقرح و غیر متقرح و جرب و مضمضه با آب
او جهت جوشش های دهان و سوزش زبان نافع و قدر شربت از آب او کوفتیه و از جرم او تا سه وقیه و بدلش
برگ تخمش و کاهو است و تخم آن که کشنیز خشک عبارت از آنست در دوم سرد و در سیم خشک و مفرح
و مقوی دل و دماغ مانع صعود بخار به دماغ و حابس اسهال و موی خصوصاً او با [illegible] آن و رافع خفقان و صفعه و
دو سواس و بخار و حار و درد سر و با صندل و ابیون جهت تقویت معده و رفع اروغ و [illegible] تخمه مولد منی
و مسقط کرم معده و مانع تکون آن و ضماد او با عسل و روغن زیتون جهت شری و نار فارسی و امثال آن و ورم
وران قاطع خون جراحات و شری که از او تر میشود مهلک است جهت سده و [illegible] مستی شراب نافع و سعوط
آن که در سرکه خیسانیده باشند همین خاصیت دارد و خاییدن او رافع بوی شراب و سرعت مستی است
و معز صاحب ربو و ضیق النفس و مسکن نفث الدم و مقلل حیض و زیاده او مورث نسیان و اختلاط ذهن و مصلحش
تخم [illegible] و شراب سکنجبین سوعلی و قدر شربتش از تخم یک درهم تا یک وقیه و بدلش تخم کاهو و خشخاش است
کزانگبین شبنمی است که بر درخت گز و سایر اشجار می نشیند و مانند ترنجبین منعقد میگردد
و هر چه از درخت بید حاصل میشود الطف و آنچه از درخت گز و بلوط بهم رسد با قوة قابضه میباشد
و بهترین او سفید صاف است که مخلوط برگ نباشد در اول گرم و در خشکی معتدل و مقوی آلات
اغذیه و تنفس و با قوة مسهله خصوصاً بید انگبین و دوای جهت خشونت سینه و ضیق النفس حار و سرفه و ریح
غلیظ دماغ و نزلات نافع و قدر شربتش تا ربع رطل است کزبرة الثعلب قسم اخیر سنبه بربطیس است کزدن
اسم فارسی مادر تجربه [illegible] است و در طبرستان کثیر الوجود است و مذکور شد کزبارج بجیم و کاف اسم مردر خت
گز است کز اسم فارسی طرفا است کزبرة البرد پرسیاوشان است کزبرة الحام شاهترج است
کزمرشان بلغت [illegible] است کزک [illegible] کزنه اسم دیلمی انجره است کزر اسم
فارسی جزر است کزدم اسم فارسی عقرب است کسول ابن تلمیذ نقرع نموده که آن ثمری است بقدر
انگشتی و در رنگ و شکل شبیه بخیار شنبر است و اندک عریض و انتهای او بقدر دانه خیار شنبر و درخت
او در روم میباشد سرد و خشک و بسیار قابض و مکدر [illegible] در قطع خون اسهال و موی و [illegible] و
در رفع نزف الدم جراحات بی‌عدیل است کسلا و کسیلا اسم بیطی چوبیست شبیه بروناس و در
سیاهی و سرخی غالب و مانند صمغ [illegible] است و تخمش شبیه بحب الرشاد است و گویند

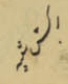
پوست درختی است شبیه ببلیله سیاه در دوم گرم و در اول خشک و مقوی معده و مفتح سده کرده و رحم و مدر بول و حیض و جالی مثانه و در قی کردن به بن بهتر از اندرزا و نیکو کننده رنگ رخسار و شوینده کرم معده و سنون او جهة دندان متحرک و در دوای معده و مغز ربه و امعاء و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا بچه درهم است کشینا اسم رومی حشیشة الزجاج است کهس خشخاش هندی است کب حجم و ثقل حب باقیست که افشرده روغن او را گرفته باشند کس باقلی خشک است و نزد بعضی اسم فارسی کرسنه است کسبر زفت خلک است کوزه کرزه است کیقون ولسوث است کسنه ازان الغنواست کسه ابن عرس است کمه خبز الطاون است کنوری اسم هندی مشک است کبیس اسم هندی زاج سیاه است کسنبه اسم هندی عصفر است کشت برشنا اسم فارسی نباتیست مانند ریسمان باریکی بهم پیچیده و اکثر آن بیخ عددی باشد و گلش کمبود مایل بسیاهی و زردی و برگش شبیه بتبانه عقرب و لبشیرازی پیچک نامند و بهترین او هندی است در اول گرم و در آخر دوم خشک و مسهل بلغم غلیظ و محلل و ملطف و ضماد او جهة اورام بارده و قوبا و جرب نافع و قاطع باه و شیر و مصلح او حب صنوبر و قدر شربتش یک درهم و بدلش صبر است کشوث گیاهی است مانند ریسمان باریک بی برگ و ساق و مایل بزردی و تیرگی و بر خار و گیاهها می بندد و گلش ریزه مایل بسفیدی و تخمش کوچکتر از تخم ترب و مایل بتیرگی و زردی و در اول گرم و در دوم خشک و مفتح سده احشا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مقوی معده و جگر و رافع فضلات متعفن عروق و ملین طبع و جهة تبهای کهنه و یرقان و تنقیه مزمن و ربو و خناق و مغص و ضعف عروق و ملین طبع و جهة تبهای کهنه و یرقان و تنقیه مزمن در ربو و خناق و مغص و ضعف معده و جگر و سپرز و ریاح آن ملزم و آب او با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ او در تفتیح و خنیا بیدن او و در اسهال قویتر و قدر شربتش از آب او ده درهم و از جرم او در مطبوخ پانزده درهم است و منقی و مصلحش کثیرا و تخم او در افعال قویتر از سایر اجزا و ضماد او جهة جرب و تقویت معده و بود او کان قابض و قدر شربتش دو درهم و گویند مضر سپرز است و مصلحش سکنجبین و مضر ریه و مصلحان کاسنی و بدلش با درهم و دو ثلث افتیمون است کشمش اسم فارسی زبیب بیدانه است و مویز بیدانه نیز گویند و بهترین او سبز مایل بزرده است مبهی و با قوة مسهله و خواص او در زبیب مذکور شد کشنج منفع است کشک الشعیر

سبزه جو است و در شعر خواص او مذکور شد کوث ربی فستق است کشط قسط است کشه اسطو خودوس است کشنا میزمایه بحرانا است و در طلع مذکور شد کرزه ماش است کشنیز اسم فارسی کزبره است کشک اسم فارسی اقط است کشف اسم فارسی سلحفات است کشمش و یایا اسم فارسی ویج است کشه اسم فارسی به است کشنیز کوهی اسم فارسی تخم مخلصه است کعنبوره اسم فارسی بادنجان بری است کعب استخوان متصل بساق است و بفارسی غاب نامند و بهترین او کعب گاو و خوک است و خواص کعب خوک مذکور شد و سوخته کعب البقر جهة سپرز و تقویت باه و با عسل جهة تقویت جگر و تفریح دل نافع و قدر شربتش تا یک مثقال است و سنون او مقوی دندان و ضماد او رافع برص و اکتحال او مقوی باصره است کعب الغزال فانید سنجری است کعک خبز الطاون است کغاله اسم فارسی احریض است کف الضبع نباتیست ربیعی و چند روز بیش نماند برگش مدور و کم عدد و منشق بقدر برگ کرفس و بروی زمین پهن میشود و شاخهای او باریک و بروی زمین منبسط و از یک بیخ چند عدد شاخ میروید و زغب دار و گلش زرد و سفید می باشد و نزدیک آبها و در زمین نمناک میروید و در دوم گرم و خشک و ملطف غلظ و مقطع و محلل ریاح و جالی و بیخ او را جهة ریدن گوشت صحیح و تنقیه جراحات و رفع ثالیل مجرب داشته اند و اکتحال او رافع بیاض است کف العر نباتیست شاخهای او باریک و بقدر یک شبری در زبر هر شاخی سه چهار برگ مستدیر منشق و بر زمین چسبیده و گلش زرد و بسیار براق و با عطریه و تخمش بقدر زیتون و با شعبه و در اول بهار میروید در طبع و خواص مانند کف الضبع و قرب بیخ او معین عمل و زرور او جهة قروح خبیثه و با عسل جهة رفع ثالیل موثر است کف آدم نباتیست بقدر ذرعی و برگش مستدیر و بقدر برگ مورد و تخمش مابین سیاهی و زردی و در روش سرخ و تخمش از تخم کافشه بزرگتر و تلخ است و نزد بعضی گیاه همین سرخست در اول گرم و خشک و رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و در افعال قایم مقام همین سرخ است و قدر شربتش یکمثقال است کف الاجذم دکف المذه ما نیز گویند نزد بعضی درخت پنجنگشت و نزد جمعی بیخ سنبل رومی و نزد برخی گرمه میثا است و بعضی گویند حصی الکلب است کف عایشه اصابع صفر است و نزد بعضی بوجبر است کف الثقاب فاطابیقی است کف الغزر خو نیل است کف الدام نیز گویند و ملیقت مراهم اسقولوقندریون است کف الصبع کف مریم و نزد بعضی کیسج کف الکلب اشقان است کف الاسد عرطنیثا است کف مریم اصابع صفر است و در عراق بخور مریم را باین اسم نامند و در مصر شطا فلون را گویند کف الذئب و کف الارنب خطیانا است کفری پوست و غلاف شکوفه درخت خرما است

و اصل شکوفه تازه مسمی بطلع و خشک از موسوم بر قبیة النخل و کشن است و طلع مذکور شد و کفرا با عطریه
قویه و چون کهنه گردد سست میشود و قوتش زایل می گردد و در اخر دوم خشک و با حرارت کمی و برودت
زاید و دو مثقال از سعوف او قاطع اسهال و طبیخ او قابض و نیم رطل کوفته او را چون با یک رطل و نیم آب
بجوشانند تا منصف رسد و با وزن آن شکر بقوام آورند جهة درد مثانه و کرده و ضعف احشا و هیضه و منع
انصباب مواد بمعده و رحم مفید و سفوف کفری مقوی لثه و رافع اکله و قروح خبیثه است و دستور زند ورد
و بهمن اثر دارد و ضماد او مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال و با موم و راتیانج رافع جرب است و شرطی
که چند روز بگذارند و غبار بسیار نرمی که عیز کشن در و بیجی رسد در جمیع افعال قوی تر از کشن و نجابت
مقوی معده و رافع نزف الدم و بیج و قروح عفنه و اسهال است و عرق کفرا که بطریق گلاب گیرند
با عطریه و قابض و مقوی معده و رافع اسهال رطوبی و بیج است و روغن کفرا که بعد از رسیدن طلع مکوب
کرده با مساوی آن روغن زیتون چهار روز حرکت داده صاف کنند سرد و خشک و قابض و حابس عرق
و رافع قروح امعا و درد سر حار و مقوی موی و مانع سقوط است و کفرا با کاسیه مانع فساد در روغنها و مقوی
مغل است **کفرالیهود** حفرالیهود است **کف دریا** اسم فارسی زبد البحر است **کف دس** اسم فارسی زهرة النحاس است
کف مریم **کف وبال** اسم فارسی صبغ است **کف شیشه** اسم فارسی مسحوق نیات است **کف** اسم فارسی زبد است
لکری اسم هندی شناد است **گکریکه** اسم هندی نیلوفر است **کلکلک** اسم ترکی رجع است
کلکلک اوتی اسم ترکی صعتر است **لکر** اسم تنکابنی لبلاب کبیر است **لکچ** اسم فارسی جو جبر ربای است
لکریان اسم هندی و طلح است **کلز** اسم چوب است که از هند آرند و فعل مغاث از آن می آید و لهذا او را
مغاث هندی نامند **کلیه** بفارسی گرده و باصفهانی قلوه و بتر کاکو کرک نامند بطی الهضم و مولد خلط غلیظ
سریع الفساد و مقوی گرده و کمر است و بهترین او از حیوان جوان فربه و معلش ادویه حاره و ابکامه و ترکه
است و بیدا و ملین اورام صلبه **کلب** بری و بحری و اهلی میباشد بری را هر یک آن ادی و بفارسی
شغال و بترکی چقال نامند و آن گاهی با سگ اهلی جمع میشود و توالد و تناسل می گردد و سگ آبی دو
قسم است یکی بحری و دیگری و آن را بفارسی خرمان نامند کو بند چه در شکل شبیه بحری باشد و عربی
کلب الماء نامند و جند از این قسم حاصل میشود و سگ اهلی اصناف است و مجموع آن در اخر دوم گرم و خشک
و بچه اهلی روزه او گرم و تر و چون از ابازادویه خوشبو بخته تناول نمایند جهة جذام مجرب دانسته اند

و بچه جنون و مالنخولیا قوی الاثر است و پیه او بقدر ربع درهم رافع سموم کلفت و شیر او که از زاییدن
اول باشد همین اثر دارد و قطور او رافع حرقة البول و بیاض چشم است و چون بچه او چشم نگشوده او را
تمامه طبخ دهند بحدی که با آب یکسان شود و نود مثقال گندم را با آن آب بجوشانند تا جمیع اجزا را جذب کند
پس خشک کنند و مرغ سیاه یکساله را در جای تاریکی بان گندم تعلیف نمایند و بعد از اتمام مرغ را کباب
کرده زن عاقر تناول کند و غذای دیگر بان مخلوط نکند باعث حمل گردد و از مجربات است
خصوصا چون سه قطره مرغ ربوده در سه روز خورده شود و در فربه کردن بدن مجرب است و مکیدن
بچه سگ پستان مرضعه را رافع انعقاد شیر و درد پستان است و استخوان و عصب سگ با
استخوان و اعصاب شکسته و پاره شده انسان التیام مذیر است بخلاف سایر حیوانات و کباب
جگر سگ دیوانه جهة رفع سمیت سگ دیوانه گزیده بغایت موثر است و ضماد خاکستر سر او جهة بواسیر
و شقاق و حکه و زخمهای کهنه و مارگزیده جهة سگ دیوانه گزیده نافع است و طلای زهره او مانع رویانیدن
موی زیاده چشم و بول او رافع ثالیل و آشامیدن آن مانع حمل و پیه او جهة خنازیر مفید است و عذره
او نفوخ و ضماد سرگین خشک او جهة خناق مجرب است خصوصا چون بعلیف با استخوان فقط کنند و آشا
میدن خون خشک کرده او با انجبار بهم و دستور سرگین خشک آن جهة اسهال و موی و زرد و سر کهن
آن جهة زخمها کهنه و تحلیل اورام قوی الاثر است و تعلیق دندان نیش او که ناب گویند مانع
نحوخره خواب و حرف زدن در حالت نوم و رافع یرقان است و چون ناب یا او را با باب کبر مه
موی انسان نخور کش ده هر دو را در خانه دفن کنند باعث حدوث فتنه در آن منزل شود و محمد بن زکریا
فرموده اند که چون قضیب سگ خشک کرده بر ران به بندند بغایت معین جماع و کلب بری در سم گرم
و در خواص مانند اهلی است **کلب الماء** قسم بحری او بقدر سگ اهلی و بزرگتر از آن و دست و پای
او بسیار کوتاه و بادنباله و کثیر الوجود است و پوست او را ظرف نفط میکنند و یک مثقال از
زهره او سم قاتل است و علاج مذیر خیت و جالینوس فرموده که اکتحال او رافع بیاض است
و بولس گوید که شش تازه او جهة نقرس بسیار مفید است **کلب بحری** بقدر گربه و بزرگتر از آن
و شبیه بدلق و دست و پای او درازتر و دنباله او مانند دنباله گربه است و در رود خانها میباشد
خصوصا در رود مکا و و ارس کثیر الوجود است و در تنکابن او شنک نامند چنین از او حاصل میشود

وحقر مشاهده نموده که در ایروان صیادی حبه را ازان قطع کرده بود و بعد از جوشانیدن در اب خاکستر و بعد و کاه خشک کردن رنگ بوی ازان ظاهر شده و نوعی از استحاله دران معلوم کردیده و در خواص و افعال کلب بحری قریب بکلب ابی است کلب الماء البلغاری کلب بحری است کلب الکلب سک دیوانه است کلس بکسر اول اسم اجسام سوخته است که بحدی بعیدی رسد و اجزا او بسبب احتراق ازهم ریزد و مثل اهک و پوست تخم مرغ و صدف و طرتون و امثال ان واز مطلق او مراد اطبا اهک است که او را چیره و نوره نیز نامند و جالینوس اسم کلس را مخصوص پوست تخم مرغ سوخته و اهک دانسته اند و عزان و مراد اهل صناعت اعم ازان است و بهترین کلس البیض انست که پوست تخم مرغ را اکر شسته پرده های انرا کرفته در کوزه گل اندود کرده چند شبانه روز در کوره کوزه کوبی بکذارند تا سفید شود و بهترین معدنی انست که سنک رخام و سنک ریزه های صلب او را اصل او رند اب نرم ان در اخر اول کرم و در اخر دوم خشک و تا بیست روز قوی الاثر است و با حدت و محرق جلد و اب دیده قسم تحری از اتا سه روز قوت احراق باقی است و بعد از ان مسحق میباشد و موی را در مدت بعید میبرد و زرنیخ در بردن موی مقوی فعل اهک است و نقل عضو و رک شفتالو رافع بوی اوست و روغن گل سرخ دارد و عدس و توتیای مغسول و گل سرخ سائیده رافع جراحت نوره است و اهک شسته مایل باعتدال و قاطع نزف الدم و مکرر نفخ کردن و شنیدن را سفیدی تخم مرغ الوده و با اهک مغسول الغشیه در مجی کذاشتن در قطع رعاف مجرب است و ضماد او مقوی اعضا و حابس اسهال و جهة سوختکی اتش و منع ادرار عرق و با پیه خوک جهة کنزدن دبل و ورم صلب و روغن زیتون که دران اهک جوشانیده باشند جهة منزلات و بر ودت هر عضوی مفید است و کلس البیض در حبس خون جراحات قوی تر و جهت حرب و حکه و درد یافتن کوشت زخمها و جبر کسر اعضا مجرب و روزه را و قاطع خون حیض است و کویند چون او را با مثل ان نمک و ربع ان طرطیر سائیده با نه مقابل او سر که تنقیه کرده بس تقطیر کنند متقوره کور کبریت را سفید میکند و سیماب را منعقد میسازد و خوردن اهک کشنده است درد معده و عسر بول و غشی و اسهال دموی دارد که دوا او اهک را اکر در ریخته باشند هر جه اب طبخ نماید کشنده است و از اکثر زمانی واز اسرار مکتومه است گل لغت سریانیست و بعدادی کوید که نزد اهل مذهب نباتی است



برکش شبیه برک درخت سیب و قابض و رافع نفث الدم و اسهال دموی و جهة کزیدن افعی و سعوط آن جهة رعاف مفید و تخمش بسیار کرم و مدر عرق و رافع مغص است و از قول او ظاهر میشود که اندروطلیس باشد و مدانی تقیح نموده که مانند اشنان بی برک است و در بین عابیان نموده که برکش مثل برک سبب است و بلغة مصر کل عبارت از اشق است کلیانه اسم اشق است کلیره راسن است کلیکان کنج است کلبکلرون حجر حبر است کلاغ سفید و کلاغ پیسه اسم فارسی غراب ابقع است کلاغ سیاه اسم فارسی غراب کبیر و غراب الزرع است کلیم شو اسم فارسی ارز بوا است کل عقرب باصفهانی اسم سطاریون است کل عاشقان بلغت خراسانی ارزین درخت است و بلغة تبریزی حمام است کلاچک بلغة مکانی ورد است کل کاشفه بلغة اصفهانی احویض است کل شکی اسم فارسی نسرین است کل افتاب پرست اسم فارسی ارزیون است کلنار اسم فارسی جلنار است کل کندم اسم فارسی جوز جندم است کل سنک اسم فارسی خزاء العون است کل کبر کاف اسم فارسی طین است کل کیاران طین الاحمر است کل حوزه طین الماکول است کل خامیخ اول اسم فاعیه است کل خوشش تخم اسم فارسی محیخ است کل یخ ورد احمر است کل رعنا ورد الحان است کل قرنفل اسم فارسی زهره است کلم اسم فارسی کرنب است و کلم رومی قنبیطرا نامند کلنک اسم فارسی کرکی است کلاب ماء الورد است کلیلک اسم دیلمی ولیک است کلاکلا اسم دیلمی لوف الکبیر است کلا دسکچ اسم هندی شونیز است کلنده اسم هندی طبخ زقی است کلی اسم هندی نبه است کلری اسم هندی خبازی است کلیی اسم هندی کندر است کلامیخن اسم هندی خولنجان است کلهی اسم هندی حب الفلت است کلکونه بفارسی سرخی نامند از سفیداب و لک ترتیب میدهند و جهة صفای لبشره و سرخی رخسار مستعمل زنان کلیس بلغت مازندرانی جبری است کاسیشر صمغ کرفس کوهی است شبیه کیاه شیر و کویند اسم هندی کاوشیر است در اخر سیم کرم و خشک و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل صلابات و مسهل زرداب و رافع استسقای زقی و طحلی و قدر شربتش از یکدانک تا نیم درهم است و مصلحش کثیرا است کمثری بفارسی امرود و کویند ستانه و رنی میانه و لستانه او ترش و شیرین و اقسام است و بهترین اقسام شیرین او امرود منی لطیف است و مجیی مخصوص طاو وامغان است و ممدوح شیخ الرئیس است و نطنزی و اکثر بلاد ری و نطنز موجود است و بهترین امرود بلاد اذربایجان طی است و امرود شیرین معتدل مایل بحرارت و در دوم تر و حابس کخارات و مفرح و مقوی معده و باهضم و دل و رافع تشنکی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع و با قوة

قابضه بعد از تلیین و معدل خون و در طب دماغ و جهت رفع سمیه فطر مفید است و مولد نفخ و قولنج و مصلح
او زنجبیل مربا و رازیانه است و بهترین اقسام امرود ترش لطیف ابدار رسیده او است در اول
سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی جگر و معده و مشهی و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و رافع تشنگی
و بعد از طعام مسهل بعجز و قبل از ان قابض و مولد غلط [illegible] و مسدد و مضر مشایخ و مصلحش عسل و جوارشات و کندر
است و نارسیده و پخته آن غلیظ و مورث قولنج است و دو مثقال تخم امرود کشنده کرم معده دانسته
و شکوفه او مقوی دل و مفرح و قاطع نفث الدم و اسهال و ضماد او جهت ورم چشم نافع و برگ او جهت اسهال التیام
جراحات و چوب و برگ سوخته او نایب مناب توتیا و صمغ او محلل و منضج قوی است و نوع بری او قلیل
الطراوه و کرم خورده و مزاب و با عفوصت و بسیار قابض و معده است و زرور خشک او جهت رویانیدن
گوشت جراحات و سعوط او جهت اسهال حار و خاکستر چوب او غاز ز هر قطور امثال آن و مضر عصب
و مورث قولنج و مصلحش ادویه حاره خوش بو و عسل است و رب امرود قابض طبع و مقوی معده حارات
کماه اسم جنس اقسام فطر و کشنج و قتبیل و سمارق است و نزد بعضی مخصوص نوعی از ماکول است و فطر مخصوص
انواع غیر ماکول و هر یک مذکور شد کمافیطوس معرب از خامافیطس یونانی است که بمعنی صنوبر الارض است
نباتیست در بوی شبیه بصنوبر و در طعم تلخ و با اندک قبض و تندی و ساقش بلند نمیشود و برگش در پیچیدگی
و تراکم و بری از رطوبت و شبیه است بحی العالم صغیر که بفارسی همیشه بهار نامند و برگش از ان ریزه تر و با زغب
و رطوبت چسبنده و شاخهای او مایل بسرخی و گلش زرد و مایل و تخمش از تخم کرفس کوچکتر و بیخش سفید
و از ماه نیسان تا سرطان استمرار دارد و قوتش تا ده سال باقی است و مولف اختیارات تصریح نموده
که گلش بنفش و برگش شبیه بصعتر است و در شیراز ماش دارو نامند و ظاهر این کلام نیز از جمله سایر
اشتباهات او باشد و در دوم گرم و در سیم خشک و مستعمل از و برگ و شکوفه و تخم او است مفتح سده و مدر بول
و حیض و منقی و جالی اعضای باطنی و مسهل بلغم غلیظ و جهت استسقا و یرقان و درد مفاصل و عرق النسا و نقرس
و تحلیل ریاح مفید و با توابل النخاس و [illegible] مسهل عظیم رز داب و منقی رحم و سایر احشا است و مداومت
ان با آب بارانی و عسل سهد رافع عرق النسا و درد کمر و ضماد او جهت اندمال جراحات و صلابت پستان
و با عسل جهت منع نمله ساعیه نافع و مضر ریه و مصلحش انیسون و قدر شربتش از دو درهم تا سه درهم است
و بدلش بوزن او سیسالیوس و نصف آن سلیخه است و باید در هوای بسیار گرم و در مزاج اطفال و محرورین

کماه

کمافیطوس

استعمال کنند کمازریون معرب از خامازریوس است که بمعنی بلوط الارض باشد نباتیست گلش
قریب بسبزی و برگش ریزه و در شکل و رنگ و تشقق شبیه ببرگ بلوط و طعم آن تلخ و با اندک تندی و گلش
بنفش و ریزه و منبت او سنگلاخها و تخمش ریزه تر از انیسون و بادیت و در تموز یافت میشود و قوتش
تا هفت سال باقی است و ابن ابی خالد افریقی در کتاب لقاء تصریح نموده که کمازریوس بیخ درختیست
شبیه ببلوط و در اول دوم گرم و در اخر ان خشک و مدر بول و حیض و رافع اورام سپرز و سرفه مزمن و قاطع
اخلاط غلیظ و در سایر افعال مانند کمافیطوس و جهت عسر البول و یرقان و سکات عقل و اخراج جنین و استسقا
نافع و طبیخ چهار درهم او با سه درهم روغن زیتون و یک رطل آب که ثلث رسد و چند روز مداومت کنند
جهت سنگ مثانه و گرده مجرب دانسته اند و سه درهم مسحوق او با طلای عسل در چند روز دفع درد سینه و برودت
نواحی ان میکند و ضماد او با عسل جهت قروح مزمنه و اکتحال او با شراب جهت غرب و با سرکه جهت ورم سپرز
مفید و روغنی که با آب تازه او یا آب طبیخ یا از گل او ترتیب داده باشند جهت رفع ریوست مزمن ریاح
موثر و شراب او که در هر یک رطل آب انگور دو مثقال از ان ریخته باشند یا یک مثقال و نیم او در یک
رطل تخمیر کرده و مدتی گذاشته باشند جهت تشنج و یرقان و نفخ رحم و فساد اخلاط و اصلاح مزاج فاسده و بدی هضم
و ابتدای استسقا نافع است و قدر شربتش سه درهم و در مطبوخ تا هفت درهم و مضر امعا و کرده است و مصلحش
کتیرا و بدلش مثل ان سیسالیوس و ربع او سلیخه است و نزد بعضی غافث و سلیخه کمون معرب از [illegible]
یونانیست و بفارسی زیره نامند و بری و بستانی میباشد و هر یک را اقسام مختلف است سیاه و بری و بستانی
را کمون کرمانی و [illegible] را فارسی و شامی و سفید را نبطی نامند و امیز زیره سبز است و در اکثر مکان میباشد
و بری ارمنی قوی تر از بستانی است و قسمی از بری سیاه شبیه بشونیز است و قوی الحرارت و از
مطلق کمون مراد کرمانیست و یونانی او را باسلیقون نامند و بمعنی ملوکی است و بهترین اقسام کرمانی
بری و [illegible] تر ان سفید بستانیست و قوتش تا هفت سال باقی میماند و نبات او از رازیانه کوچکتر
و گلش مستدیر و قبه او مانند شبت است در اول سیم گرم و خشک و بسیار لطیف و مدر بول و شیر
و عرق و حابس طبع و حیض و تریاق سموم هوام و محلل ریاح و نفخ و هاضم و محرک باه و ملطف لحوم غلیظ
و جهت عسر النفس و تخمه و مغص ریحی و رفع خواهش گل و امثال ان و فواق رطوبی و ورم ریحی سپرز و دوای
او جهت اسهال رطوبی نافع و با سرکه پروردان که بعد از ان برشته باشند قوی القبض و در رفع رطوبات

کمازریون

جهت سنگ ... مجرب (?)

کمون

معده قوی الاثر است و حقنه بطبیخ او محلل نفخ و قرحه او با روغن زیتون قاطع حیض و مضمضه بطبیخ او مسکن درد
دندان و نزلات حمومما با صعتر و قطور او جهة قرح چشم و جرب و با بیضه یکم مرغ جهة رمد حار و طلای او با آب
لیمو و آب افشرده او جهة طرفه و با نمک جهة سبل و ناخنه و سعوط او با سرکه جهة رعاف و ضماد او با روغن
زیتون جهة ورم سپرز و با آرد باقلی جهة سایر اورام بارد و معزریه و صلابت کثیرا و قدر شربتش دو درهم
و بدل کرمانی سایر اقسام او و بدل کمون شامی کرویا و تخم کندنا است و مداومت حجم او و عرق او موث
لاغری و زردی رخسار است و چون آب زیره بر بدن مولود در حین ولادت بمالند و با باقی ضماد بر ناف الصق
منع کمون قمل مکنه و از مجربات دانسته اند و قسمی نبطی که او را بفارسی زیره سبز گویند طبع است و نفع
ری که شبیه بشونیز است جهة کردن هوام و تقطیر البول و اخراج سنگ مثانه و حقنه مجذان معه بلیغ حقنة
چون با آب کرفس سیتا بنوشند و با سرکه جهة فواق و کرم معده و ضماد او با روغن زیتون و عسل رافع
رنگ خون مرده تحت جلد است و جهة ورم حار انثیان مفید **کمون حلبی** قسمی از کمون بری است شبیه
بشونیز و مذکور شد **کمون حلوا** انیسون است **کمون رومی وارمنی** کرویا است **کمون اسود** زیره کرمانی
و در بعضی بلاد شونیز را باین اسم می نامند **کمون هندی** شونیز است **کمون نبطی** زیره سبز است **کالیون**
مارزیون سیاه است **کمکام** صمغ صنوبر یمنی است و بفارسی حسن لبه گویند و حصی لبان مذکور شد **کماه**
مبتی گوید بلغه یمن... ورد است و بفارسی کیاهیست معروف و آب او بتعلیق میکنند
منش منح است **کهجان** اسم هندی نوعی از بیش است **کهاده** اسم هندی تخم انجره است **کمنار** اسم
هندی مومیائیست **کهی** اسم هندی عنب الثعلب است **کمیتر** اسم فارسی بول است **کمش** اسم فارسی
ترکی فضه است **کندر** صمغی است مخصوص بلاد نجر و عمان و جبال یمن مستدیر صلب مایل بسرخی او را
کندر ذکر سفید و سست را انثی نامند و تازه او را که در انبانها حرکت داده باشند مدحرج گویند و پوستهای
رقیق او را که از ساییدن بیکدیگر جدا شود قشار کندر نامند و آنچه غبار صفائح و مانند آرد باشد دقاق کندر
و کندر را قوتش تا بیست سال باقی باشد و منشوش او از آتش شعله ور نمیگردد و درخت او بقدر
دو ذرع و خاردار و برگ و تخم او شبیه برگ و تخم مورد و در دوم گرم و در سیم خشک و ملطف
و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضا و جهة داغی و نفث الدم و مقوی دل و معده و هاضمه و حافظه
و مجفف بلغم و با تریاقیه و مسهل و منقی و مقوی روح حیوانی و دماغی و جهة خفقان و صاف کردن آواز

کمون حبشی
کمون حلوا کمون رومی وارمنی کمون اسود
کمون هندی کمون نبطی کالیران
کمکام کماه
کهجان کهاده کمنار
کهی کمیتر کمش
کندر

و با مصطکی جهة رطوبات دماغ و غثیان و قی و اسهال رطوبی و نیم درم او با شیر آن ناخواه جهة زحیر و با روغن
زیتون و عسل جهة رفع برودت استخوان که مزمن شده باشد و با صمغ جهة رفع رائحه کریه خیشوم و عسر النفس و
سرفه مزمن رطوبی و ربو و با عسل و شکر جهة ضعف معده و ریاح و با مویزج و صعتر جهة ثقل زبان و بازرده تخم
نیم برشت جهة قوت باه و تولید منی خصوصا با جوز و بسباسه و اکتحال آن جهة جلای بصر و قرحه چشم و خون مجمد
در آن و دمعه و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت چشم خصوصا با عسل و ذرور او جهة قروح خبیثه و ساعیه و
قرحه مقعد و ضماد او جهة قوت باه و ثالیل و با پیه مرغابی جهة جراحت سوختگی آتش و شقاق که از سردی بهم رسیده باشد
و با نطرون جهة قروح رطبه سر و با روغن کنجد جهة تحلیل اورام و صلابات و با روغن مورد جهة ریختن موی و با عسل جهة
داءالحس و با زفت جهة شکاف عضل و با شراب جهة درد گوش و با قیمولیا و روغن گل سرخ جهة اورام حاره پستان و با ادویه محلله
جهة ورم احشا سینه و تجزا و جهة رفع وبا و سرفه رطوبی و قوباء و گریزانیدن هوام و خاییدن او جهة سرفه رطوبی
و تقویه دندان و لثه نافع و چون یک مثقال او را در آب خیسانیده و آن آب را بنوشند و مداومت بآن نمایند
جهة رفع نسیان از مجربات دانسته اند و اکثار او محرق بلغم و مصدع محرورین و باعث جنون و جذام و بهق
سیاه و مصلحش ربح فارسی و شکر و قدر زیاده او با شراب و سرکه کشنده است و قدر شربتش نیم درهم و بدلش
مصطکی و فشار کندر و خشک تر از کندر و شدید القبض و مجفف قوی است و جهة نفث الدم بغایت مؤثر
و مقوی معده و مانع سیلان مواد با حشا و رافع قرحه امعا و حقنه او نیز دستور و جهة قرحه امعا مفید است و ضماد
او بر شکم قاطع اسهال و کشنده کرم معده است و دقاق کندر لطیف تر از کندر و مفتح و جالی و در افعال ضعیف تر از قشار
است و تخم درخت کندر رافع اسهال دموی و دخان او که دود او باشد گرم و خشک و مسکن درد چشم حار و مانع
سیلان رطوبات بچشم و منقی قرحه و التیام دهنده آنست **کندس** بیخ نباتیست شبیه بکنگر کرکش مابین سرخی و سفیدی
و در شام لباس پشمینه را با او میشویند و ظاهر بیخ او مایل بسیاهی و درونش مایل بزردی و تند بوی و در سرطان ... بسته
و قوتش تا بیست سال باقی است در آخر سیم گرم و خشک و با سمیه و محرق بلغم و محرق مرة السودا و بلغم غلیظ و محلل
ریاح و منقی و مدر بول و حیض و مخرج جنین مرده و قاتل زنده و مقوی جگر و معده سرد و جاذب و بغایت عطسه آرنده و اشتهای صدری
و طلا کردن او جهة استسقا و سپرز و یرقان و عرق النسا و مفاصل و طلای او با عسل جهة بهق و برص و حکه و قوبا و سوء ظن
با آب بقدر یک دانگ جهة امراض بارده دماغی و با روغن بنفشه جهة شکوری و ضعف باصره و رفع سهوی معرق و سکوت
و تحصیل صاحب فالج او ضماد او با دوش او و تریاق و روغن زیتون جهة درد ... و باییدن موی داء الثعلب و داء الحیه قریب

کندس

كرسنه

كنكرزد

كنهان

كندري

دقی کردن مان جهت عسر نفس و ربو و باد انجیر و جاوشیر جهت بر آیندن سنگ مثانه و کرده و تنقیه سود اما نافع ورد قلع
که دران حوشانیده باشند جهت امراض بارده کوش حفظ الصحه کرم ان وجهت حکه ان قوی الاثر است و قدر شربتش جهت قی
کردن یکدانگ تا دو دانگ وجهت سبز رو یرقان و امثال ان یکدانگ تا نیم قیراط دادنی اجتناب بلرب اوست
و دو درهم ان کشنده بخناق و دور سلم و تشنگی مفرط و مضر ریه و مورث کرب و غشی و مصلحش کتیرا و شیر تازه و بدلش
جهت قی کردن مثل ان جوز القی و ثلث ان فلفل و در غران و وزن او مقل و نفت و بدلش اوشیطرج است کرسنه
بلغت طبرستان تخم زعرور است و تیزی از کسیل مانند قابض تر و لذیذ تر از زعرور و در افعال قوی تر و دو وا م او
زیاده تر از اوست کنکرزد اسم فارسی صمغ الطرشف است که بفارسی کنگر نامند در دوم گرم و در اول خشک و مقی
صفرا و بلغم و مقاوم محلل اورام و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم و بدلش جوز القی است کنهان اسم بنطی نباتیست
مثل درخت کوچکی رنگش در رنگ و صورت شبیه برگ سعتر و در بوی مانند و دو شاخهای او از یک ساق مستطیل و تخمش
و نرم تر از درخت حب الغار و در سیم گرم و خشک و بو پیدن او مسخن و دماغ و شربا او مسخن معده و جگر و در عین
با تمه و باقی صفت درجائی که او باشد عقرب در انجا نمی باشد و اگر برگ او را بر عقرب بپاشند در حال بمیرد و مغز مقل
و فرق ملطف و قدر شربتش یکدرهم است کندری نباتیست شبیه بنبات رازیانه و زردک و برگش عریض تر از ان
و در بوی مانند کندر و در سیم گرم و خشک و در اکثر افعال قایم مقام کندر یافته اند کندر رومی مصطکی است
کنورنس اسم یونانی جاورس است کندس البداب عود العطاس است کنجده اسم صفهانی انجدانست
و در دیلم کنجه کنجیه نامند کنجه اسم فارسی سمسم است کندم اسم فارسی بر است کسکر اسم فارسی جوشن است
کندم مکه اسم دیلمی جندرس است و در صفهانی دره مکه است کندم دیوانه اسم فارسی شیلم است کنکر خر
اسم فارسی بابا اورد است کنه اسم فارسی قراد است کندنا اسم فارسی کراث است کنار اسم فارسی سنج است
و بلغت مازندران اسم درخت تیم است کنب اسم فارسی قنب است کنجشک اسم فارسی عصفور است کندرو
اسم هندی کندر است کنبیل اسم هندی قنبیل است کندا اسم هندی کبریت است و کنده یک و کنده ک
تیز نامند کنیز اسم هندی خرزهره است کنده اسم هندی نی شکر است کنه مین اسم هندی قفاح است
کنوالی از حرف است کنه اسم هندی صمغ است کنجوه اسم هندی خواطیر است کنوامین هندی عنب الثعلب است
کنه بهندی بصل الفار است کنه اسیر بلغت سندی ساج است کنجال بهندی طحلب است کنه
بهندی خند قوقا است کنترل بهندی اشنان است لنکوتی بهندی دخن است کنوار بهندی صبر است کنول

کهنه

کرسنبل

هندی نیلوفر است کرمه بلغت اصفهانی نوعی از حلویست که ما یا لکامه و ارشیر حل نموده استعمال میکنند
و در خواص قریب بمری و تخفیف او کمتر از ان و مضر سینه و سرفه است اما اکثار او باعث تباهی عقل و
اورام است کرسنبل لغة تنکابن و دیلم است و این تسمیه بلغت طبرستان و دیوار و بلغة مازندران
کوزن کیاه بیابان نموده و ان نباتیست شبیه برگ نارنج و ساق او زیاده بر دو ذرع و تخمش سیاه و بمقدار الو
بالو و ظاهر تخمش سیاه و در و نش سفید و او غیر لفاح است و باقی صفت هر قتلی که در قالب ان در حین قلع او
و هر قولی که تلقی کرده شارب او بهمان فعل و قول مبادرت نماید و از موده است و مستعمل از ان درد ...
و لیم برگ اوست و در اطعمه استعمال مینمایند و در اخر دوم گرم و خشک و مسکر و مورث نخوابات و ...
و رافع سلس البول و بول در فراش و درد مفاصل و امراض بارده رطبه و قدر شربتش از برگ او که با اطعمه
طبخ نمایند تا ده درهم و از تخمش تا نیم درهم است و اکثار او مورث جنون و کشنده است کوارع جمع کراع
مذکور شد کور اسم فارسی مقل است کوهان کهنان است کوالف بادا ورد است کوزکندم جوز
جندم است کوکب سامرس طیر ساموس است کوک حس است کومر اسم هندی فاغل است
کوکب الارض طلق است و نزد بعضی طین قیموليا است کوار النحل اشیان زنبور عسل است کولان
نوع از اسل است کورکیا اسم فارسی ازخواست کوشاد اسم فارسی قنطیانا است کرطنن اسم رومی انجدان است
کافیلوس اسم سریانی اجاص است کولدر اسم فارسی انجدان است کورده اسم فارسی تخم توت شامی است
کویج اسم فارسی زعرور است کوش ماهی اسم فارسی شیح است کوکرد اسم فارسی کبریت است کون
بفتح اول و دوم اسم فارسی قتاد است کوکرمین اسم ترکی حاحم است کوکل اسم هندی مقل است کوکر
اسم هندی ثعلب است کوره اسم هندی فرس است کونت اسم هندی قسط است کوه جوستی
اسم هندی حب النیل است کوکری اسم هندی دجاج است کوکرنده بهندی کافیلوس است کره هندی
اسم هندی خصی الثعلب است کونه بهندی صمغ است کرکم اسم هندی خراة است کودتره اسم
مازندرانی حرف بابلی است کهربا سندی کوه از نوع مهره است و از دریای مغرب بساحل می افتد
و بعضی را اعتقاد انکه صمغ درخت جوز رومی است و از بلاد روس و بلغار و مغرب خیزد و نزد بعضی کف
جشمه است و در جزایر بحر مغرب که مانند مرمر منجمد میگردد و حجر که قطعه از کهربا مشاهده نموده کمی از ان ...
و منجمد شده بود و نزد محمد بن احمد معدنیست و معربی ان قوی تر از تراکمی است و از اقوال قدما

ظاهر میگردد که کهربا و سندروس یک جنس باشند و سندروس مخصوص بلاد هند و کهربا مخصوص بلاد مغرب
و شمال باشد و در ربودن کاه هر دو شریکند و سندروس باندک حرارتی که از مالیدن او بهم رسد جذب
کاه میکند و کهربا محتاج بمالیدن زیاده است و در سندروس سرخی غالب است و در کهربا زردی و صلابه و در
حین سوختن بوی شاخ سوخته از آن ظاهر میگردد و کهربا لثیت که در ساحل بحر مغرب و از زمین فرنج
بهم رسد در گرمی معتدل و در دوم خشک و نزد بعضی در اول سرد است و مقوی معده و دل و مفرح و قاطع
نزف الدم جمیع اعضا و حابس نفث الدم و حیض و نزلات دماغی و رقی و جهة اسهال دموی و یرقان و خفقان
و حرقة البول و ضعف گرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهة عسر بول و با بابونه جهة زحیر نافع و طلای او جهة
شکستگی اعضا و با مورد جهة منع عرق ضعفا و با صبر جهة ساقط کردن دانه بواسیر و با آب جهة سوختگی آتش
و تعلیق او جهة حفظ جنین از اسقاط و رفع یرقان از مجربات است و تعلیق او بر معده جهة منع تخمه و با خود داشتن
او جهة تقویت دل و رفع خوف و طاعون و ذرور او جهة التیام زخمها مفید است و چون بوزن چهار
شعیر او را در طالع سرطان صورت بوزینه قایم الذکر نقش کنند حامل آن از جماع فتوری نیابد و گویند
مضر سر و مصلحش بنفشه است و بدلش سندروس و اگر یافت نشود دو وزن طین ارمنی و ثلث وزن او سلیخه است
و در تفریح مروارید و در رفع طاعون مرجان و قدر شربتش نیم مثقال است کهبانا اسم سریانی نبات خاوا
نیا است کهیله کسیله است کهلا اسم اصفهانی قلی است کهول اسم هندی خرفه است کهلم
و کهرک اسم بادنجان است کهری اسم هندی مرزره بی گوشت است کهرکیت بهندی جوما است
کتا بهندی بمعنی رتش است کهجور اسم هندی تمر است کهول کی بیج بهندی تخم خرفه است کهنه
بهندی بمعنی ثقل چربها است کهر بهندی اسم حافر حیوانات است کهنه کرد بهندی حسک است کهیلا
بهندی سلیخه است اکلیل الملک است کماذریوس اسقولوقندریون است کمونس فرزه است
کیبع کادی است کیل داره اسم فارسی مرخس است کتیه اسم فارسی مصطکی کیک واش اسم طبری
قسمی از دوقس است و مذکور شد کیله بهندی موز است کنی بهندی خبث الحدید است کیان یل
بهندی دارشیشعان است کیکر بهندی خار مغیلان است کنیکاسیرا اسم هندی اقاقیا است
حرف اللام لادن رطوبتی است که از درخت کوهی حاصل میشود و بقدر درخت انار و شبیه بدرخت
دلب و برگش عریض و سیم مفصل و رقیق و صلب و گلش مایل بسرخی و ثمرش مانند زیتون و در جوف آن

در رفع نقل ابحانات
کهبانا
کهیله کهلا کهول کهلم
و کهرک کهری کهرکیت
کتا کهجور کهول کی بیج کهنه
کهر کهنه کرد کهیلا
کهوپر بهندی سوسمار است
کهولی بهندی حب المحلب است
کهو اسم فارسی ...
کیرة اتریج است ...
کیمون بهندی حنظل است
کیرد بهندی منزه است
کیر بهندی زعفران است
لادن

لازبی

دانه سیاه باریکی و رطوبت علیقی که از ساق و برگ او جمع کنند بهترین اقسام لادن عنبری نامند و هر چه
از آن رطوبت بر موی بز و گوسفند در حین چریدن آن نبات چسبد و از آن جدا کنند زبون تر از قسم اول و هر چه
بریسمانها مالیده جمع و با خاک و ریگ آمیخته باشد زبون تر از همه است و بعضی تصریح نموده اند که رطوبت
مذکور از قسوس که نوعی از لبلاب است بر موی بزها مچسبد و بهترین او نرم خوشبوی سیاه مایل بسرخی است
و سبزی و در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جاذب و با قوة قابضه و منضج قوی و محلل و مفتح افواه
رگها و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مقوی معده و رافع فواق و دردهای بارده و با شراب
قابض طبع و طلای او جهة درد سر و صلابت معده و جگر و التیام زخمهای کهنه و با شراب جهة آثار قروح و الیه
و فرزجه او جهة صلابت رحم و اختناق و احتباس حیض و با روغن گل که بر یافوخ اطفال طلا کنند جهة زکامات
و سرفه ایشان و بر معده جهة تقویه آن و رفع غثیان و سیلان آب دهان و با پیه خوک و گاو جهة ورم مقعده و درد
و حقنه آن با روغن گل جهة پیچ و طلای آن با روغن گل جهة سوختگی آتش و با روغن مورد جهة تقویه موی و منع
ریختن آن و بخور آن جهة گریزانیدن هوام موثر و جهة زن بعد از بول کردن این بخور که پس در حال بار
بول اید آن زن قابل حمل خواهد بود الا فلا و مضر سفل و آشامیدن او موجب کرب و مصلحش افسنتین رومی و قدر
شربتش تا یک درهم است و روغن لادن که بکوبند او را در یک رطل روغن زیتون و یک هفته حمل نموده
روزه و بر آتش خاکستر گذارند که قریب سدس آن روغن بسوزد جهة رویت اعضا و تقویه معده و زکام
رطوبی و سیاه کردن موی و تقویه آن بغایت مفید است لاجورد معدن معروفی است و بهترین او
صاف شفاف است که کبودی او بسرخی و سبزی مایل باشد و آنچه از سنگ مرمر ترتیب بهم
و هر چه از زرنیخ و زاک و سنگ زیره ترکیب کنند دوا و لاجوردی تمیا شد بلکه غیر مغشوش
و مستعمل در طب غیر مغسول او است در اول گرم و مغسول او در اول سرد و در دوم خشک و مسهل
سودا و اخلاط غلیظ مخلوط بخون و صاف کننده آن از کدورات و بالخاصیه رافع سودای حوالی قلب
و جالی است و تعلیق او رافع حزن و مقوی دل و مفرح و جالی و با قوة قابضه و رافع امراض سوداوی
و غم و هم و توحش و بخارات غلیظ و مدر حیض و اکتحال او جهة سلاق و رمد و دمعه و بیاض و قرحه و ریختن
مژکان و ذرور او جهة اکله و قروح ساعیه و نفوخ آن جهة رعاف و فرزجه او با روغن زیتون جهة حفظ جنین
از اسقاط و طلای او با سرکه جهة تجعید موی و قلع ثالیل و برص مفید و مضر معده و مصلحش مصطکی و مفرح

لاجورد

کرب وغثیان ومعطش کثیر او عسل وقدر شربتش از نیم مثقال است تا یکمثقال وبدلش حرارمنی لاله نگون
اسم فارسی نباتیست معروف در ما تهاعوس میکیسند بیازا او را حون باد بنه بالمناصفه کوبیده بجوشانند تا آب
سوخته روغن بماند طلای او را جهة عرق النسا عجیب یافته اند لاله نعمانی اسم فارسی نباتیست برگش شبیه برگ
زنبق ومثمر در سه چهار عدد وگلش مانند شقایق وبزرگتر از آن وتخمش مانند پیاز وبقدر فندقی وطولانی و در حجم
پرده او چیزی شبیه بابریشم مطبوخ وبسیار نرم وپرده بیرون او سیاه ومغزش سفید وساقش چهار
انگشت است با تفریح واسکار وتحریک باه وسرخ کننده رخسار ومسموم وقلیل الحراره وبا رطوبت غالیه
ونشاره او بی غالیه ومشهی وهاضم است وقدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم است لاعیه نوعی از یتوعات
است واو [illegible] گویند از مطلق یتوع مراد لاعیه است واو را در تنکابن سینه پخ نامند گیاهیست بر شیر
وترتیب گیاه سقمونیا وبرگش مدور وگلش زرد ومایل بسرخی وشبیه بنرگس ومایل بخوشبوئی وتخمش مانند
نخجاش در اخر سیم گرم وخشک وشیر او مسهل قوی ومعرح جلد ومقی وبدستور برگ وتخم او همین اثر دارد
وکشنده ماهی وجهة استسقا ازقی واخراج زرداب نافع وشیر او از سقمونیا قوی تر وباید [illegible] جمع کرده
استعمال باید نمود وقدر شربتش از یکدانگ تا یکدانگ ونیم وازدارو مخلوطه آن تا یکدرهم است واز برگش
در مطبوخات بدستور تا یکدرهم ومضر امعا ومصلحش کثیرا است لاله رازی گوید گیاهیست که از [illegible] فیروز
وتجویز او جهة بواسیر ودرد معده وشرب او جهة رفع سیلان خون نافع ومضر مثانه ومصلحش تخم مورد است
لامی مغ درختیست هندی است خوشبوی شبیه برگ بوی مرکب از بوی مر ومصطکی ودر رنگ مابین سفیدی
وزردی در اخر دوم گرم وخشک وملین وملطف ومفتح سده ورادع بلغم وجهة شکستگی اعضا و[illegible] عجیب
واوراق بارده وطلای او جهة جراحات وتحلیل ورمها واعیا وقطع رایحه بد نافع وبا آب مورد جهة تقویه
اعضا وسرعت حرکت اطفال مؤثر وتجویز او عرق آور ومصدع محرورین ومصلحش کشنیز وقدر شربتش
نیم درهم است لاجی اسم هندی هیل است لاجوردیه [illegible] است لازورد لاجورد است لاغثورس
عرساوس بیونانی ولاغوای ببربانی ارنب بری است لاغثورس بلاغوس بیونانی ارنب بحری است
لاربطوطاون عوطلینیاست لاسورس بیونانی مامیران است لانک اسم هندی گرسنه است لاک
اسم فارسی فارسی لک است لاک پشت اسم فارسی سلحفات است لاله خطائی اسم فارسی [illegible] است
لبلاب اسم جنس نباتیست که شاخهای او ممتد شده مجاور او [illegible] وهرچه بزرگ باشد کبیر گویند و آنچه کو

لاله نگون
لاله نعمانی
لاعیه
لاله
لامی
لاجی لاجوردیه لازورد لاغثورس
عرساوس لاغوا لاغثورس بلاغوس
لاربطوطاون لاسورس لانک
لاک لاک پشت لاله خطائی
لبلاب

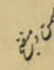
راصغیر ولبلاب

راصغیر ولبلاب کبیر سفید وسیاه میباشد سفید را گلش سفید وشبیه بشاخ حجامت وتخمش سفید وبرگش مانند
برگ لوبیا ودر تنکابن کلونا نامند وسیاه را گلش بنفش ودانه اش سیاه ولبلاب صغیر اقسام است
سفید وزرد وسرخ وکبود میباشد وبرگ همه ریزه وگلش کوچک وتخم او در غلاف سیاهی مایل بسرخی وقسمی از آن
بی ثمر وساق وجمیع اقسام کبیر وصغیر شیردار است ومرکب القوی ونزد جالینوس در دوم سرد وخشک
اند ونزد یوحنا بن ماسویه گرم ومفتح سده وملین طبع ومحلل وآب او مسهل مرة الصفرا وچون بجوشانند تفتیح
آن غالب واسهال آن کمتر وآب افشرده آن لطیف است وبرگ کبیر سفید او که مسمی بحبل المساکین است
جهة جراحات عظیمه وسوختگی آتش ودرد سر وآماس سینه وآب او جهة سرفه وقولنج حار وبا خیار شنبر
جهة ورم مفاصل واحشا وقرحه امعا و[illegible] وسه درهم از گل او جهة قرحه امعا وضماد برگ تازه او جهة
درد سپرز ومطبوخ آن در روغنها جهة تحلیل اورام ودرد پا وسعوط عصاره او با ایرسا ونطرون وعسل جهة
درد سر کهنه وبا روغن زیتون جهة درد گوش وچرک آن وبا موم روغن جهة سوختگی آتش مفید است
وتخم سیاه را عصاره اش سیاه کننده موی وبرگش جهة قروح خبیثه وکل قسم اخیر که بی ثمر است [illegible]
وفرزجه آن مدر حیض وتجویز آن بعد از طهر مانع حمل وآب او شدید الحرارت ومصدع وسترنده موی وکشنده
قمل و[illegible] او با شراب جهة گزیدن رتیلا وبرگ تازه مطبوخ آن جهة التیام جراحات خبیثه وسوختگی آتش مفید است
واز صنف کبیر آنچه برگش با خشونت ودراز مایل بسیاهی است مسمی [illegible] است سرد وخشک وجهة سرفه
وقولنج ودرد سینه وتنگی نفس و[illegible] وسپرز وربع رطل از آب او با ده درهم [illegible] قاطع نزف الدم
جمیع اعضا وخشک او رافع قروح خبیثه وتازه او التیام دهنده جراحات است واقسام لبلاب
مضر عصب ومثانه ومصلحش شکر ومانع حمل وقاطع حیض است وقدر شربتش از آب او [illegible] تا سی درهم
ولبلاب صغیر با قوه محلله وقابضه ومسهل مرة الصفرا واسلم از سایر اقسام ورافع سرفه که با یبوست طبع باشد
وقولنج حار ومحلل ورم مفاصل وبا خیار شنبر جهة اورام احشا وتفتیح سده واکثر تنها نافع وقدر شربتش از آب
او تا نیم رطل است [illegible] درهم نبات لبخ اسم عربی درختیست عظیمی است ودر صعید مصر کثیر الوجود وشبیه
بدرخت چنار وثمرش کوچک وسبز وبعد از رسیدن شیرین میشود وبا کراهت طعم وبرگش مایل بدرازی
ومعروف [illegible] است واهل مصر [illegible] یافته اند واین [illegible] مؤلف منهاج مسمی از آزاد درخت دانسته اند
ونزد مؤلف حاوی الادویه سداب است در دوم سرد وخشک وشرب وزرور او قاطع نزف الدم

لبخ

و رافع درد دندان و طلای او مقوّی موی و با زراب محلل اورام و با بادرن و مورد جهت جبر کسر و جزیه و حوکت
استخوان از مفصل و دوران جهت گزاییدن هوام مؤثر و خوردن ثمر او مقوّی معده و حابس اسهال و مصلح
و مورث ثقل سامعه است لبن بفارسی شیر و بترکی سود نامند مرکب القوی و مشتملست بر دهنیه و مائیه
و جبنیه و رسومت او در اول گرم و خشک و مائیه در دوم سرد و تر و جبنیه در اول سرد و خشک است پس
شیر هر حیوانی در گرمی و سردی و یبوست و رطوبت بحسب غلبه یکی از اجزا ثلثه متفاوت میباشد و شیر
حیوانات با تغذیه مذکور میشود و امور کلیه و مشترکه در اینجا مرقوم میگردد و هرچه در تغذیه انسب است از حیوا
نی است که اقرب بولادت انسان باشد لهذا شیر گاو بهتر از سایر است و بعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو
و شتر و الاغ و اسب و خوک و غیره و ردی اوتی اند و از گاو و گوسفند و بز در تغذیه و هم جنس
بحسب تعلیف و سن و فصل مختلف میباشد چه هر گاه مسکرات و مخدرات تغذیه حیوان کنند مثل قنب
و خشخاش و مانند او شیر او مخدر و مسکر میشود و از تعلیف مسهلات و قوابض و مبردات و مرطبات و محللات
و ملطفات و مغلظات و امثال آن آثار آن منتقل میگردد و شیر تازه دوشیده با حرارت لطیفه است
و آن بعد از سرد شدن زایل میشود پس باید در حین استعمال گرم نموده تا موجب سرعت نفوذ او گردد
و از مطلق شیر بدون قیدی مراد شیر گاو است و در تغذیه بعد از گوشت و تخم نیمبرشت موافق ترین اغذیه
و هرچه جبنیه در او غالب باشد مسدد است و الا مفتح و طلای او اقسام او موافق ورم مقعد و قرحه و درد آن
و قرحه مثانه و اورام عانه و رحم است و استعمال شیر بعد از ترشیها و با ماهی و با میوه های تازه و ماهی و پیاز
و امثال آن جایز نیست و مادام که از معده نگذشته باشد چیزی خوردن و خوابیدن مضر است و با وجود
اخلاط فاسده در بدن استعمال او را مهلک دانسته اند و قبل از انقضای چهل روز از ولادت در زمستان
بسبب غلظت او و قرب الولادت را بسبب غلبه مائیه استعمال جایز نیست و اخر فصل بهار تا اواسط تابستان
استعمال او اولی است و اکثار او مورث بهق و تولد قمل و حکه و سوده سریع الاستحاله مدقاییه و در
اماکن حاره و معده ضعیف باعث عفونت و موافق سوداویین و یابس المزاج و معتادین افیون و علیل
و در تغذیه و کثرتش در تلیین طبع قوی تر است مجرب شیر با ملطف و رافع اخلاط سوخته و موافق اعضای
تناسل اند لبن البقر شیر گاو است و گاومیش از جنس اوست و اغلظ از آن و هر دو دهنیه غالب
و مائیه و جبنیه کمتر و مایل باعتدال و غلیظ تر از سایر و تازه دوشیده آن که سرد نشده بنوشند میی

لبن البقر



و سمن و منفخ و سریع الهضم و کثیر الغذا و نیکو کننده رخسار و مولد منی و مدر فضلات و مقوّی جوهر دماغ
و تریاق سموم است بقی و حافظ رطوبات اصلی و ملین طبع و مرطب دماغ و جهت مالیخولیا و نسیان و غم و وسواس
و تقویه بدن و قرحه ریه و سل که بی تب حلقی باشد و امراض مثل جرب و حکه و جذام و مطبوخ آن با برنج جهت طول
عمر و با کردکان و خرما جهت فربهی کرده و بدن و داغ کرده او با من و سنگ تفته جهت اسهال و قطور و طلای آن
جهت اکثر امراض چشم نافع حتی یابس العلاج از مداومت آن صحت می یابد و با کندر جهت طرفه و با انزروت
جهت ناخنه و سبل و شرناق و طلای او با سعداب جهت نقرس و اورام حاره مجرب و با افیون و موم و روغن
زیتون رافع درد نقرس حار و قدر شربتش از نیم رطل است تا یک رطل و مضر صاحبان سپرز و ورم احشا و جگر
و ضعف عصب و دوار و سده و صرع و معزوله ان و زنان آبستن و صاحبان خفقان رطوبی و مجز و اکثار او مورث
سنگ مثانه و گرده و تولد قمل و ریح و سریع الاستحاله بخلط غالب معده و مصلحش شکر و عسل و شربت او با شهد
و شکر نافع اکثار اوست و چون منجمد گردد باعث لرز و قشعریره و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق و رافع آن
قی و حقنه با سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با آب و ترنج بستره و تخم کرفس و عسل با آب گرم و شرب پنیر مایه
را با قدر یک مثقال از مجربات شمرده اند لبن الضان شیر گوسفند است و دهنیه و جبنیه او غالب و غلیظ تر از شیر
گاو و بهترین او از میش سیاه و در تقویه باه ادراک مرتبت و جلا و ادویه سمیه و تقویه جوهر دماغ و نخاع و قرحه ریه و امعا
و نفث الدم مؤثر و با روغن بادام و صمغ عربی جهت سرفه مجرب و در سایر افعال و مضرات مانند سایر شیرها است
لبن المعز شیر بز است و مائیه او غالب در برودت و رطوبت از ماده و مدر حیض و فضلات و جالی و مرطب و در جراحات
ریه و حلق و مثانه و تپهای مزمنه و رق و عرق او در ورم لهاة و خناق انفع و سی مثقال او تا چهل و پنج مثقال با ده مثقال
کتیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه مفید است و در سایر افعال مانند
شیر گاو است و از آن لطیف تر و بدیش شیر گاو است و بدستور عکس آن لبن النسا شیر زنان موافق ترین
شیرها است و از مرضعه دختر سرد تر است و مدر بول و مرطب دماغ و بخور و مفتح سده و خیشوم و رافع سل و یبوست
سینه و سرفه یبسی و سعوط آن جهت خشکی دماغ و بیخوابی و برسام و اختلاط عقل و صداع و قطور او جهت درد چشم و خشونت
پلک و ترتیب دماغ و درد گوش و ورم و قرحه آن مفید و قدر شربتش از ده وقیه تا نیم رطل و بدلش شیر الاغ است
و چون شیر حامله را بر روی قمل بدوشند و قمل نمیرد باید در زیر آن جا بدان زن بدختر حامله خواهد بود و به عکس
آن پسر و از مجربات است و بهترین شیر زنان و سایر الالبان آنست که چون بر روی ناخن بریزند بر ناخن جمع شود و با جبنیه

لبن الضان

جهت سرفه مجرب

لبن النسا

لبن اللقاح

باشد با اعتدال قوام **لبن اللقاح** شیر شتر است و در هیئة از جهة شدت امتزاج از وجدا نمی شود و لهذا گرم و رقیق
و مایل بشوری است مفتح و مدر بول و رزد اب که ما را معز نامند و با شکر مقوی بدن و جماع کننده رحم
و محرک باه و اشتها و جهة سده و یبوست جگر و اورام صلبه باطنی و ضیق النفس و ربو و استسقاء زقی و طبلی
و علل سپرز و بواسیر نافع و جوین با بول شتر بیامیزند مسهل زرداب و باید تدریج از ده وقیه نوشند
مانند روغن بادام و بادام تلخ و پسته و امثال آن و باید شتر را تا ده روز قبل از استعمال شیر او تعلیف برگ
و کنگر و کاسنی و درمنه و امثال ان نمود **لبن الاتان** شیر الاغ است مایه او غالب و معرق و جالی و مشحم جلی

لبن الاتان

الاستحاله بخلط غالب معده و جهة سل و رق و هزال صبی و سرفه حاره و نزلات تند و عسر النفس حار و نفث الدم
والتهاب حرق و صفرا و جراحت رحم و مثانه و الات بول و حرقة البول و قروح امعاء و زحیر و حقنه و جهة جراحت
امعا و رحم و اسهال و مری محتوجا با قابضات و مضمضه او جهة تقویه لثه و دندان و ضماد او جهة اورام حار
ظاهری و باطنی محتوجا با عقاقیر و جهة رعشه و سلاق معینه و مفرح طحین و درد سر بارد و مصلحش عسل الکبیر
و قدر شربتش از ده وقیه تا نیم رطل است و با شکر و کتیرا و روغن تخم کدو و رب سوس و امثال ان و تعلیق
او با شیاء مناسبه مرعلتی شرط است و بدیلش شیر بز است **لبن الرماک** شیر مادیان است جیبیة او کمتر

لبن الرماک

و گرم تر از سایر شیرها و مفرح و محرک باه و اشتها و مدر حیض و بول و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و حقنه
او مقوی قرحه رحم و محمول او با شارهٔ علاج بعد از طهر معین حمل عاقر است و از خواص اوست که در هر سالی
قلیلی از او باطفال دهند و ران سال الیه ارنبار رود و اگر زیاده زیاده رنجند عدو نباشد و از مجربات مکرر است
و ترش کرده شیر مادیان را قمز نامند و در اکثر افعال قوی تر است **لبن الخنازیر** شیر خوک است نزد بعضی

لبن الخنازیر

بغایت ممدوح و موافق سل و دق و مورث بهق و ریح است **لبن الخفاش و لبن الاسعر** شیر شپره و شیر

لبن الخفاش و لبن الاسعر

در تهات گرمی و در غایت جلا و ادرار و تفوز اند **لبن الغزال و لبن الحمار الوحش** شیر اهو و خر گور گرم

لبن الغزال لبن الحمار الوحش

تر از شیرها و رقیق و لطیف تر و در تحریک باه اقوی است **لبن الحامض** بفارسی ماست نامند در دوم سرد

لبن الحامض

و تر و مرطب و مقوی باه محرورین و مسکن تشنگی و غذائیه اوست مروغ زیاده و در سایر افعال
قریب او است و تحقیق مذکور خواهد شد و او مقر معده سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد خلط
خام و مفرط شهای مرکبه و عفنه و مصلحش معاجین حاره و زنجبیل پرورده است **لبا** عربی

لبا

فرشه و ترکی اغوز نامند و ان علیقی است که بعد از ولادت سه چهار روز دوشیده شود لکوقته

او دو رطل

او دو رطل شیر را علیقی منکیه و در بستن مدن و تحریک باه محرورین مؤثر و بغایت مسدد و مورث قراقر
و تولد حصاه و دیر هضم و مصلحش شیر منهبا است **لبن السودا** نزد اکثر اسم فرمون است و نزد ادی

لبن السودا

گوید چیزیست شبیه بصمغ و مایل بسیاهی و زردی و بغایت گرم و در نواحی مغرب خیزد و بویدن
او باعث رعاف و عطسه مهلکه و از سموم قتاله و مفسد و محلل اورام صلبه است در جنب ساعت **لبن الیتوعات**

لبن الیتوعات

شیر نباتاتست که شیردار است مثل مازریون و تمیع ان از سموم و مسهل بعضی اند و هر یک
مذکور است و انچه اسم مخصوص ندارد در یتوعات مرقوم می گردد **لباب القرطم** مغز دانه کاشفه است و

لباب القرطم

لباب القمح و لباب الحنطه و لباب البر و لباب القمح نشاسته است **لب النخله** جمار است **لبروث**

لباب القمح لباب الحنطه لباب البر

بلغت مغربی نمی از اسلیخ و مستعمل صباغانست **لبینی** بیونانی ازان العار ستامیت **لسان**

لبینی لسان

حوذل تری است **لبیدلون و لبیرون** شیلج است **لبانه** اسم مغربی فرمون است **لبنی** میعه سایله است

لبیدلون لبیرون لبانه لبنی

لبان معرب از لیبانوز یونانی وان کندر است **لپ دانه** بلغة هندی اسم حلی لک ترکی است **لچی**

لبان لپ دانه لچی

اسم هندی قاقله است **لجلاج** بلغة اکسیر بان زیبق معاف است **لحوم** اقسام گوشت مذکور است

لجلاج لحوم

و در اینجا قواعد کلیه تحریر میشود و در حدیث واقع شده که سید الطعام اللحم چه اغذیه انسان که از دو
اثنیه البعید باشد منحصر در نبات و حیوان است و در استحاله که منابه مغتذی شوند ناچار است که طبعیت
در نبات هفت قسم فعل کند تحلیل و استحاله و توزیع و عقد و تغذیه و تشبیه و ارغال و در حیوانی محتاج بهمه
افعال نیست چه در شیرخ فعل کافی است که توزیع و تغذیه که ان اهم و تمیز است و از عقد و تشبیه
و ارغال و در لحم طیور محتاج بتحلیل و استحاله و تمیز نیست و در لحوم محتاج بدو فعل است که تشبیه و ارغال
باشد نس لحومات بهتر از سایر اغذیه است و بهترین طیور متوسط او است که قریب مرغ خانگی باشد
مثل کبک و تذرو و امثال ان و بهترین مواشی گوسفند و بز است که زیاده بر یکسال و کمتر از شش ماه
را ذبح گذشته باشد و بعد از ان گوساله یکساله و شتر جوان بهتر از شتر کهنه است و از وحوش بهتر
ان اهو و بره و بچه بز کوهیست و در مزاج صاحبان تعب و قایع و قوی الطاره گوشتهای غلیظ مناسب است
و هر چه از شکم حیوان بیرون اورده باشند و انچه که کمال نرسیده باشند و اقسام میته و بعیمه و در بیمار
و بیماران مورث امراض میشمارند و روزی دوبار خوردن گوشت ممنوع است چه هضم ان بر طبیعت
دشوار است و مداومت خوردن لحوم موجب قساوة قلب و تیره کا مره و بلاده و عوض صفات

بهمی است و بسیار دیر هضم و خوردن آن باعث ضعف ارواح حیوانی و سقوط قوتهای او است و شرب آب
بعد از آن مضر و تناول مغز آن در شبها باعث تخمه و جمع کردن او با شیر و تخم مرغ جایز نیست و جهت
مبالغه در کوبیدن و پختن او کنند بهتر و گوشت است عیرناء الظلم و سریع النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف
القوه است **لحية التيس** دواء مختلف فيه است نزد انطاکی جمیع دو قسم نباتیست برگش مثل برگ کندنا
و طویل القدر و مفروش بر زمین و در صفهان شنک بلکوت زن نامند و مانند سبزیها میخورند و بعضی بج
الحق و جمعی دیگر گویند که دیسقوریدوس قسیوس را دانسته و قول او معتبر است و آن نباتیست شبیه بدرخت
کوچکی و شاخهای صلب و برگش مستدیر و از عدس صلابت و گلش شبیه گلنار و بعضی از آن سفید و زرد و بیک
بیخ او نوعی از هواثیث میروید مایل بسرخی و روشنی و بعضی سفید و بعضی اغبر میباشد و بر روی آن
را هوقیطیداس نامند و یونانی اوقسطس و از جمیع اجزای نبات قسیوس قویتر است و مراد از عصاره
لحیة التیس عصاره ثوث مذکور است در آخر اول سرد و در سیم خشک و قابض و از اجزای تریاق فاروق
و قاطع نفث الدم و حیض و اسهال مراری و دموی و رادع قرحه امعا و قرحه ریه و ضماد او مقوی اعضای
ضعیفه و فم معده و جگر و در سایر افعال قویتر از اقاقیا است و قدر شربت از عصاره او تا سه درهم و از
برگ و گل او تا چهار درهم و برگ و گل او جهت التیام جراحات و رفع نتن آن و گل او با موم روغن
جهت سوختگی آتش و اورام حاره و خوردن آن جهت قرحه امعا و تقویه معده و منع ریختن مواد بآن نافع و مغز
کرده و مصلحش عناب و بدلش حضض و اقاقیا است و ابی خاله افریقی ابن الدوله و جمعی دیگر بیان نموده اند
که شاخهای است بی برگ و مایل بسرخی و درخشندگی و سرخی او مایل بسیاهی و بقدر شبری و اکثر آن در تحت
زمین و چهار انگشت آن از زمین بیرون است و در شوره زارها میروید و آن قول اصح مینماید چه آنچه مذ
کور نوعی از هواثیث است و محمد بن زکریا خوردن لحیة التیس را رافع سموم دانسته است **لحام الذهب**
صنایع او تنکار است و معدنی او در بورق مذکور شد **لحاء الغول** بفتح اول شوالغول است **لحاء کبر** اول
پوست بیخ نبات و ریشهای باریک آنست **لحیة الحمار** برساوشان است **لحیانی** رهبانوس است و گویند
حوشف است **لحام الصناعة** از اقسام تنکار و مذکور شد **لحنیس** بکاف عجمی لغت یونانی است و نوعی
از جرجیر بری است نبات او قریب بذرعی و گلش بنفش و بری و جبلی میباشد و دانه او سیاه
و ریز و بقدر عدسی و نزد بعضی سراج القطرب است و در سیم گرم و در دوم از تخم او مسهل قوی و رادع

لحیة التیس
لحام الذهب
لحاء الغول
لحاء
لحیة الحمار
لحیانی
لحام الصناعة
لحنیس

سم عقرب و شیافه و مفتح سده و رافع یرقان و قدر شربت از نبات و کمثقال است و چون گل او را بر روی جمر
اندازند کشنده او است **لحنیس الاکلب** نخوای است **لزاق الذهب** شامل لحام الذهب و اشق است
لزاق الرخام و لزاق الحجر صمغ البلاطاست **لسان** زبان حیوانات است سریع الانحدار است و در طبیعت بدن
و با ادویه حاره مولد منی و سریع الاستحاله بخلط متعفن و مصلحش سرکه و گشنیز و زیره **لسان الحمل** دو نوع است صغیر
و کبیر میباشد صغیر او را برگ کوچک و باریک و علاقه منبتر و ساقش پراکنده و مایل بطرف زمین و گلش
در طرف ساق ورده و تخمش سیاه و کوچک و ساق قسم کبیر او بدستور پراکنده و مایل بسرخی و قریب بذرعی میشود
و تخمش ریزه تر از تخم صغیر و گلش مانند او و بیخ هر دو سست و با آن عتیبت و نبات سطری آن تا بقدر انگشتی و
کبیر زیاده بر صغیر و از مطلق او مراد صغیر است در دوم سرد و خشک و برگ و تخم او الطف و جالی و رادع
و قابض و مقوی جگر و مفتح و حابس نزف الدم جمیع اعضا و طبیخ برگ و بیخ او با نمک و سرکه و عدس رافع اسهال
دموی و عصاره او مسکن تشنگی و جهت فساد هضم و دق و سل و نفث الدم و سده سپرز و جگر و ضعف آن و سده
و جرح و تبهای حاره و ربو و جوشش دهان و لثه و قرحه ریه و قی الدم و سده گرده و حرقة البول و سیلان حیض و خون
بواسیر و ضماد او جهت التیام زخمها و ورم آن و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح خبیثه و ساعیه و اکله و نار
فارسی و قطور آب او جهت درد گوش حار و امراض چرک و حمول آن جهت درد رحم و اختناق آن و نواصیر و ضماد
برگ او مقلع چرک زخمها و التیام دهنده تازه آن و رادع اورام حار و شری و با نمک رافع سمیه زخم سگ
دیوانه گزیده و با سفیداب جهت باد سرخ و مضمضه طبیخ آن و طبیخ بیخ آن جهت امراض سگ دیوانه گزیده و با سفیداب
جهت باد سرخ و مضمضه طبیخ آن دهان نافع و گویند مضر ریه است و مصلحش عسل و عصاره او مضر سپرز و مصلحش
و قدر شربتش از آب او ده مثقال تا نیم رطل و بدلش حماض لسان ثور است و گویند با نصفه سه عدد بیخ او را چون
در شراب ممزوج با آب بنوشند رافع تب غب و چهار عدد آن رافع تب ربع است و تخم او در افعال
مانند عصاره آن و نیوداده او قابض و مغزی و مقوی امعا و رافع زحیر و قدر شربتش تا سه درهم است و عرق او
در تقویه قوه ماسکه معتدل و در سایر افعال ضعیفتر از عصاره او است **لسان الثور** بفارسی گاوزبان نامند برگ
نبات او با خشونت و سطبر و مایل بسیاهی و مفروش بر زمین و بر روی آن نقطهای سفید شبیه بخار و زغب
دار و ساقش قریب بذرعی و زغب و شاخهای او با زغب و باریک و سفید و گلش لاجوردی بشکل گل انار
و تخمش لعابی تو در جبال دار المرز گیلان موجود است و قسمی که در اصفهان و بعضی بلاد گاوزبان میدانند مرباو

لحنیس الاکلب
لزاق الذهب
لزاق الرخام و لزاق الحجر
لسان بفارسی با رتنگ و دیگر اغ بر باغی نامند از لحنیس مرحامه
لسان الثور

وکل او لاجوردی وکوکلیت و مدور میباشد و در اول گرم و تر و قوتش تا هفت سال باقی است وکل او
الطف و جمیع اجزای او مفرح و مقوی اعضای رئیسه و حواس و مسهل و مطهر السودا و معز او جهة امراض سودا
وی و سرسام و برسام و جنون و مالیخولیا و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق النفس و بیکوی رخسار و سنگ
مثانه و یرقان و تقویت غریزی موثر و مغز سبزتر و مصلحش صندل و قدر شربتش از الیش تا چهار روقیه و از جرم او ده
درهم و بدلش بوزن او ابریشم محرق و چهار دانگ ان پوست ترنج است و چون از اب او و اب سیب و اب
مویز شراب ترتیب دهند ده مثقال ان تفریح کند یکرطل شراب سکنه و مدبر از اله عشق و دو درهم کل
او با یکدرهم طین ارمنی و دو درهم شکر رافع خفقان است و برگ سوخته او جهة قلاع اطفال و سحاق دندان
و حرارت دهان مفید است لسان الایل عربی الایل است نباتیست ما بین گیاه و درخت و برشاخ
و بر اگنده و مربع و مایل بسفیدی و برگش شبیه برگ به و از ان دراز تر و عرضش کمتر و با زغب و بد طعم
و ثقیل الرایحه مایل بکوی و ثمرش زرد و مایل به بهی و منبت او زمینهای درشت در دوم سرد و خشک و نزد
بعضی گرم است مجفف قروح ظاهر و باطن است شربا و ضمادا و رافع سم شفتین بحری و طبیخ برگ و بیخ او
مدر حیض و بول و مخرج جنین و رافع لکنت زبان و با حنا سیاه کننده موی و زرور او جهة التیام جراحات
و تنقیه جنبیه آن و استسقا با سیب طبیخ او مسکن حکه و فرج و مقعده و ذکر و اب تخم او با عناب و مویز مفتح سدد و دردا
التهاب و مغز کرده و مصلحش ممنع و قدر شربتش از اساق دو وقیه و از جرم او تا سه درهم است و چون هفتاد
مثقال او را با هفتاد رطل اب انگور شراب ترتیب دهند جهة ورم گرده و مثانه و نفث الدم و سرفه
و سستی عضل و احتباس حیض نافع و قدر شربتش یکرطل است لسان العصافیر بفارسی زبان گنجشک
نامند درختیست و ثمر از درخت دردار و عظیم است برگش شبیه برگ بادام و ثمرش عریض و طولانی
و متفرق و در روی هر یک دانه از تخم خربزه دراز تر شبیه بزبان گنجشک و سرخ و مغز او سفید مایل بزردی
و با تندی و تلخی و قوتش تا ده سال باقی است و در اخر دوم گرم و خشک و مسکن ریاح غلیظ و درد پهلو و کمر
و رحم و تهیج باه و مفتت حصاة و با رطوبت فضلیه و بغایت محرک باه و جهة خفقان و ضیق
النفس و سرفه مزمن و تقویت اعضای تناسل و فرزجه او با زعفران و عسل بعد از طهر جهة اعانت حمل
از مجربات و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و شربتش تا سه درهم و بدلش دو او بوزن او و نصف ان بهمن
سرخ است و نزد بعضی کردکان و تودری سرخ بوزن او و برگش منقی زخمهاد التیام دهنده ان و ضماد و بست

لسان الایل

لسان العصافیر

او با سرکه جهة کوفتگی عضلات مفید است لسان البحر نباتیست برگش دراز و اطراف او مانند اره
و حلب و سبز مایل بسفیدی و زردی و شاخهای اکنده و بقدر دو ذرع و در بران قبه مستدیر و گلش بنفش و سرخ و تخم سرخ
و سیاه و رسمی است در سیم گرم و خشک و طبیخ او جهة حصاة گرده و مثانه و فرزجه تخمش جهة گشودن حیض و اخراج
جنین نافع است لسان الکلب نزد بعضی لسان الحمل و نزد بعضی حماض صغیر است و مذکور شد و نزد بعضی نباتیست
برگش شبیه برگ بارتنگ و دراز تر از ان و با تقعیر و بسیار نرم و اطرافش تند و ساقش زیاده بود و زرد
و شعبه او بسیار و گره دار و باریک و گلش بنفش و تخمش باریک و اول تابستان میرسد و منبتش حوالی انهار است
و بیخش سفید و بی شعبه و شعبها مثل ریحان باریک و مشک در اول گرم و در دوم خشک و طبیخ او بقدر یکرطل
رافع سبزرد و ضمادش جهة التیام زخمهای تازه و گوشت اوردن زخمهای کهنه موثر است لسان نباتیست
بالزونه مسمی بازان الثور برگش عریض و معروشش بر زمین و مستدیر و در خشونت مثل برگ گاوزبان و ساقش
که از میان برگها میروید بقدر ذرعی و سران گلی گلی و بوی ان مانند خیار و خام و تخم او ماکول است در دوم گرم
و تر و جهة علل زبان حیوانات بغایت موثر و رافع خفقان و حرارت معده و احراق دهان و قلاع عارض
لسن بلغت هندی توم لسوره هندی سپستان است لسه بال بلغت دیلمی سلوی است لسیه بلغت مغربی
او قیمو نداس است لسوغزبان بلغت عراقی قرقه است لسان البحر سلیه سیبیا است لسوریطس للاست
لصیقی از اذان الدب نیز گویند برگش شبیه برگ بارتنگ و کوچکتر و درشت و ساقش بسطبری انگشتی و درزنا
بر زمینی و تخمش بقدر فندق و تخود و خاردار و بر جامه میچسبد و لصیقی از این جهة گویند و در تنکابن معروف بکار است
و در اجزا اول گرم و خشک و محلل و جالی و طبیخ او با عسل جهة سرفه بارد و خشونت سینه و ضمادش با روغن گل
جهة حرزبان و ورم مقعده بغایت مفید و منوشش مبهی و غسول او و سرخ کننده رخسار است لصف کبر است
و بلغت مغربی اسم کرنشف است لعبه بربری اسم بیخیست شبیه بسورنجان و باریکتر و مانند سرپستان مرپاد ونند
و در مغرب معروف بتریاق است و سورنجان را بعضی باین اسم مسمی دانسته اند در دوم گرم و خشک و بغایت
مبهی است و مدر و حیض و بواسیر و قاطع بلغم و محلل ریاح و جهة مفاصل و امثال ان نافع است ورای
گوید که جهة رفع سموم سعدیل است و مداومت او باعث سرخ کردن رخسار و اکثار او مورث امراض
حاره و مصدع و مصلحش کشنیز و قدر شربتش یکدرهم و بدلش بوزن ان توتی و مثل ان مغز کدو کان است
لعبة برج الغنم است لعوبه مرة مستعمل است لعیبا شقایق النعمان است لعل مصیر ققفنس است

لسان السبع

لسان الکلب

لسان

لسن لسوره لسه بال لسیه

لسوغزبان لسان البحر لسوریطس

لصیقی

لصف

لعبه بربری

لعبه لعوبه لعیبا لعل مصیر

لعل

لعل معرب از لال هندی واز اودیستانفه است ودرکتاب احجار قدیم ذکر او نشده ومولف منافع
الاحجار ولباب الصناعة تقریر نموده اند که او سیصد سال متجاوز است که بسبب زلزله عظیم کوه بدخشان
منهدم گشته لعل ظاهر شده وار جنس یاقوت وباستحکام رمانی اوست وبجهة اختلاف مکان تکون بعید نیست
چه قدما یاقوت را با قسام مختلفه ذکر نموده اند وحتی را در رنگ مانند او تقریر کرده ومنافع عجیب تجربه مثل یاقوت
احمر در تفریح وتقویه دل وامره قوی تر از یاقوت است ومع هذا اثر اسید ماس خون تو ایسر ورافع
سموم ودر جمیع علل سوداوی واعصاب قوی است ومقدار شربتش از یک قیراط تا یک ودیعی تا نیم درهم تجویز
کرده اند لفاح اسم عربی است وبفارسی سابیزک نامند وان ثمر یبروح است مرغ لفاح عبارت از بیخ سابی
و نه کور خواهد شد وتخم ماده او دارش عریض ومفروش بر زمین وشبیه برگ کاهو واز ان کوچکتر ومایل بسیاه
وثقیل الرایحه وگلش سفید وثمرش از زیتون بزرگتر وزرد وبسیار عفص وبعد از رسیدن باعطریه
ومایل بشیرینی واو را تفاح الجن نامند وتخم او شبیه بتخم سیب وبیخ او دو سه عدد میباشند متصل بهم ظاهرش
سیاه وباطنش سفید وپوست بیخ او سطبر وشکل بیخ او اندکی شباهت بصورة انسان دارد ولهذا شبیه
موی که با بیروح الصنم میباشد در اول نبات وقسم نر او را برگ املس ومانند برگ چغندر وثمرش بقدر
خیار دراز وتخمش در سطبری متوسط است وصمغ از اثر امثبت مقابر ومواضع سایه دار ودر کشم کم عرق
ودر طول بقدر شبری ومایل بسفیدی وبی ساق وبی گل وثمرش وتخمش دراز وبسطبری ابهام سفید وان قوی ترین
اقسام است وقوتش تا چهار سال باقی وقوی ترین اجزا پوست بیخ لفاح است ومستعمل از ان عصاره واب
سایل او وپوست بیخ او است ودر اخر سیم سرد وخشک وثمرش سردتر وجوف بیخ او عدیم القوة واو
مخدر ومجفف ومسکن فوران مواد حاره وغلیان وخون وصفرا وقابض ومسهل بیرقان ومنوم ومسکن وگیاه ان مدر
وشیر قیراط از پوست بیخ او با آب عسل مقی بلغم ومرة السودا وجهة حرقة البول وخفقان علیل واسهال
ردی ودر رنج بحرانی وطلای او مولد قمل است ودر جمیع زکام وجهة درد سر واورام حاره وبا اردوجهة
درد مفاصل حاره وبا عسل ودر تخم زیتون جهة گزیدن هوام وبا سرکه جهة بادسرخ که حمره نامند وطلای
شیرا او جهة کلف ونمش ومضمضه بطبیخ او جهة درد دندان مفید ودو درهم ان او کشنده است با خلاط
عقل وسبات وغشیان ومصلحش بداب وخردل بری وعسل وامیون ومقدار شربتش از سه قیراط
تا نیم درهم است وبیشتر بوزنش ماده بطیخ وشربتش نیم درهم از تخم او گلی سرخ کننده ضار است

لفش
لف الکرم
لفت لفاح بری لغزنیس
لق لق
لقاح لقطیه لک

که از حام بسیار گرم روی دهد وسه عدد ان با اندک راز یانه وشکر مسکر با تفریح ودبی غالیه ومحمول او با گوگرد
قاطع حیض وضماد برگ او با آرد جو جهة اورام حاره وبرشن نافع است واز خواص او است که چون بیخ
لفاح را با علاج بقدر شش ساعت بجوشانند نرم ومطیع گردد واصل کثر برای او را غاقد ارب ومقطر او را
با پوست انار ومورد جهة تکمیل صناعت از قربات شمرده اند لفش درختیست بزرگ ومنبت
او نواحی شام ودر تری وسبزی مشتعل میشود ودر خشکی بسیار آتش دیر در او تا ثیر میکند واین ابو خالد
گوید که مراد از قول سبحانه وتعالی ومن الشجر الاخضر نارا او است طلای برگ خشک مسحوق او رافع برص
وبهق وعصاره اوراق قوبا است وانطاکی گوید ان چوب صنوبر است لف الکرم حشیشی است که از تاک
میروید ودر کرم ها کور شد لفت شلغم است لفاح بری یبروح الصنم است لغزنیس حنا است
لق لق بفارسی لک لک نامند واز طیور معروفه است ودر سالی که وبا در بلاد ما داوی اوشود ترک وطن
انجا میکند در اخر سیم گرم وخشک وگوشت او جهة جذام ولقوه وضعف باه وفقرا وریاح غلیظ ورورت
مستکه نافع ومغزخوردن ومصلحش روغن کنجد وسعته او در جمیع افعال قوی تر وسرگین او طلای بهق وانار
وبا و تخم او سیاه کننده موی وسلاقه صرع است وزهره او رافع شبکوری وخون او از سموم وجهة
وبهق نافع است لقاح شتر ماده شیردار است لقطیه صمغ صنوبر است لک بفارسی رنگ لاک نامند
صمغ نباتیست شبیه بجر ساق گیاه او بر شاخ وگلش زرد وتخمش قریب بقرطم وکویند شبنمی است که بر ان
نبات می نشیند ودر آخر میزان جمع میکنند وبهترین او سرخ وقوتش تا ده سال باقی است در دوم گرم
وخشک ودر سیم خشک ومتحمل در طب معتول او است وطریق شستن ان در دستورات مذکور است
واو مقوی جگر واحشا ومفتح سده سبز وجگر وجالی اثار ومحلل اورام ومنقی اخلاط بارده وبالخاصیه لاغر
کننده بدن وجهة استسقای لحمی وزقی وفالج ویرقان وخفقان وسرفه ورب وفالج ضعف کرده وسایر اعضا
نافع ومضر سپرز ویرقان ومصلحش مصطکی ومقدار شربتش تا یکمثقال وبدلش در تفتیح دو ثلث او ریوند نیم
وزن او اسارون وربع ان طباشیر است واز خواص او است که چون هر روز یک دانگ او را با سرکه تا سی
چهل یوم بنوشند بغایت لاغر کننده چربی وران امر او بمنزله سه واگر سه چهار مثقال او را در چهار روز تا کمتر
بنوشند نیز بدستور همین اثر دارد ودر رنگ او مخصوص ابریشم وپشم است بخلاف پنبه وعیز او رنگ نمیکند وبایر
ابریشم را در آب مطبوخ او با زرطیر که صاف کرده باشند یک شب با تبق نرم بجوشانند وجوهر زرطیر بیخ جزو واز لاک

مده جزو باشد والا بدون ظاهر تأثیر ندارد و چون اشنان سبز را کیسا به روز در آب بخیسانند پس لک را
اضافه نموده با تش نرم بجوشانند تا درد و صاف او جدا شود و آب اشنان سرخ و درخشنده گردد پس
لطیف و صاف او را با مثل عربی جمع نمایند در نوشتن و امثال آن بهتر از شنجرف است و ثقل او را از کرات
در استحکام چیزها استعمال مینمایند و معروف بمرور به بر موم زرگری است در غایت قبض و شرب او
در قطع حیض از مجربات است لُماء عنب الثعلب است لَم لَم بلغة مغربی قطف بحری است لیتون
تنظوریون صغیر است لخیص لغة یونانی است و شریف گوید که او را در شام منتم نامند ستانی و صحرائی
مانند نبات ستانی را رگش عریض تر و از رگ کندنا و رنگ حوتی و منحنی بطرف اسفل و اکثر اوراق او از
میروید و ساقش بقدر دو شبر و بر سران گلی سیاه شبیه بکلاه و در صورت شبیه بزنگی دهان باز کرده و در
اسفل دهان دانه مثلث و سیاه شبیه بزبان و بیخش بزرگ مثانه و منبتش زمین نمناک خوش است
در دوم گرم و در سیم خشک و بیخش مدر بول با بوس العلاج و گویند ساحوان را از او افعال غریبه سر میزند و قدر شربتش
از جرم او یکمثقال و از طبیخ او در دو وقیه است و تخم جوزی را رگش مثل اسقولوقندریون و با خونه و انسیایدون
او با شراب با بار که جهة سپرز و ضماد تازه او منع زیادتی جراحات و التیام او و خشک او جهة تنقیه زخمها
و قدر شربتش تا دو درهم است لخ الخ است لن هندی ریح است لنانی هندی و فلفل است لوز الحلو
فارسی بادام شیرین گویند در اول گرم و تر و مفتح و حافظ قوتها و جالی اعضای باطنی و ملین طبع و حلق و موافق
گرده و سینه و معین باه و مسکن حرقة منی و بول و سمن بدن و جهة خشونة سینه و حنجره و تولید منی و رفع نفث الدم
در بول و حرقة مثانه و امعا و زحیر و رطوبت معده و با قند او و مثل او شکر و با گلشکر کثیر الغذا و حافظ
جوهر دماغ و شیره او با شکر جهة سرفه مجرب در قطع سرفه از مجربات شریفه است و دوی داده او مقوی معده
و قابض و منضج و فاسد او موجب کرب و سقوط اشتها و غثی و مصلحش ربوب حامضه است بعد از قی و تاقه
نارس او با پوست که چغاله نامند مقوی معده و بن دندان و برگ تازه او مسهل و مسقط کرم شکم و حب
او قابض و رافع اسهال و شکوفه بادام محرک باه مردان و قاطع باه زنان و بادام مربا در تقویه و زیاد کردن
بدن و اصلاح گرده قوی تر است و روغن بادام معتدل در گرمی و سردی و بغایت مرطب و موافق تشنج
یبسی و رافع ورمی که از و با و سقطه و ضربه بهم میرسد و حقنه و شرب و چکانیدن او جهة درد گرده و مثانه و عسر
بول و قولنج و اعانت رحم و خروج حصاة و شرب او جهة گزیدن سگ دیوانه و درد معده و بکثیر او شکر

در قطع حیض از مجربات

لماء لم لم لیتون

لخیص

در گمان است

جهة سرفه

جهة سرفه خشک مجرب و جهة تصفیه آواز و قصبه ریه و قولنج و رفع ضرر مجرب دانسته اند و جهة سرسام و ذات الجنب و سوز
نافع و غرغره او با آب گرم جهة خشونت حلق مؤثر است و مضر احشای ضعیفه و مصلحش مصطکی است لوز المر بادام تلخ است
ریشه درخت او گرم و خشک و جالی و محلل و ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه جهة درد سر بارد و کلف و طبیخ او جهة
تنقیه سپرز و گرده و رفع قولنج و کرم معده و خاکستر او جهة سوختگی آتش مفید و مغز او در اول سیم گرم و در
آخر اول خشک و در ازاله اخلاط غلیظ بی‌عدیل و جهة ربو و سرفه و ورم سینه و ریه خصوصا با نشاسته و نعناع و
بامی پخته جهة علل گرده و حصاة و با عسل جهة سپرز و امراض جگر و تفتیح سدد و یرقان و با ماء العسل جهة قولنج و بحثر
و سایر دردها مفید و مضر امعاء و مصلحش شکر و فرزجه او مدر حیض و ضماد او با سرکه و شراب جهة بثور ابریه و قوبا و خنازیر و
نمله و زخمهای کهنه و جرب و حکه و با سرکه جهة درد دندان سر نافع و طلای برگ مطبوخ او با شراب جهة خراز بی‌عدیل و ارسطو گوید
که چون پنج درهم بادام تلخ را کوبیده ناشتا تناول نمایند از شراب مست نگردند و روغن او در اول دوم گرم
و مایل برطوبة و ملطف و مسهل اخلاط غلیظ سودا و یه معده و نواحی آن و با ادویه مناسبه جهة درد گرده و عسر
بول و ورم سپرز و ربو و اخراج حصاة و جنین و جهة قولنج و اختناق و اورام رحم و انقلاب آن و طلای
آن جهة رفع آثار رخسار و کلف و جرب کهنه و شقاق و جرب و حکه و قوبا و با شراب جهة قروح رطبه سر و
دخول از قطور او جهة درد گوش و دروی و طنین و کشتن کرم گوش و حمول او مخرج جنین و مشیمه و قدر
شربتش تا چهار مثقال است و مغز درخت بادام شیرین مرخی تا بر مناب مجمع عربی است
لوزی و لوز جبلی بادام کوهی است درخت او کوچک و برگش ریزه و گلش مایل بسرخی و با جلگیر
و مغزش کوچک و باطنی رقیق بسیار و او غیر جلوز است در سیم گرم و خشک و جهة رطوبة معده و تقویه
آن و رفع قی و اسهال و احراق بارده نافع و قدر شربتش از کل او تا دو مثقال و از بادام تا سه مثقال
لوز البربر قسم از لوز بری است شبیه بحب الصنوبر و ریزه تر و در حوالی افریقیه که منبتش
رسیده است گرم و خشک و بسیار قابض و روغن او را روغن زیت السودان نامند و مذکور شد
لوز الهرجان و لوز السودان و لوز الارجان بلغة عربی لوز البربر است لوبیا مؤلف تذکره گوید
لغة هندی است و بیونانی سیلص و بعربی فرنقا نامند نبات او شبیه بلبلاب و منبعا از زمین و بعضی
بجا و رحودی جسید و دانه بعضی سفید و از بعضی سرخ و از باقلی کوچکتر و شبیه کرده طبور و علاقش
مانند باقلی و از آن رقیق تر و قوتش تا دو سال باقی و بهتر از باقلی و ردیئ تر از نخود سرخ او در

لوزی و لوز جبلی

لوز البربر

لوز الهرجان لوز السودان لوز الارجان

در آخر اول گرم و سعیت او مایل با عتدال و محرک باه و مولد منی و مدر شیر و بول و حیض و مسمن بدن و
شراب آب مطبوخ او با انکی قند و طلوس در طبخ او منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهة درد کمر
و گرده معینه و درهضم و نفاخ و مولد خلط غلیظ و مصلحش خردل را کامه و زنجبیل و بانی حبة مورث عثیان
و مصلحش دارچینی و سکنجبین است لوبیای هندی قسم احمر قسم است و در عراق رمادم نامند **لوقاس**
یونانی نوعی از خرو است و طریق وحبتین حرف ابیض دانسته اند **لوسیماخوس** یونانی و بمعنی شبه الذهب است
و نوعی از سراج القطرب دانسته اند شاخهای نباتش قریب بذرعی و باریک و گره دار و در هر گره ی برگها
رسته شبه برگ بید و طعم او با قبض و بی ساق و گلش سرخ مایل بزردی و منبتش ابهای ایستاده و نی زار
در آخر دوم سرد و خشک و ابطاکی در دوم گرم و خشک بیان موده و مستعمل از و برگ و عصاره است قاطع
رعاف نزف الدم جمیع اعضا و فرزجه برگ او جهة سیلان حیض و حقنه او جهة قرحه امعا و ضمادش جهة التیام
جراحات و تحلیل اورام و بایخناجة دراز کردن موی و بخور او جهة گریزانیدن هوام موثر و در قتل موش
مجرب دانسته اند و مضر ریه و مصلحش عناب و قدر شربتش از اب او یک مثقال و از گردش یک مثقال است **لؤلؤ**
بفارسی مروارید و بتر کی اینجو نامند و بزرگ مقدار او مسمی بدر است و انچه در صدف منخرسکی باشند باو جود بزرگی
در یتیم نامند و گویند تا سه مثقال ممکن است و از خواص اوست که چون در صدف بنهایت متورم شد ...
بتدریج بتحلیل میرود و مانند ثمر نبات و بهترین او کانی سفید مدور و بزرگ است و زبون ترین او زرد
و انچه سیاه و ریزه و مایل بسیاهی باشد و سیاه و زرد و عیر مدور و سوراخ دار او مستعمل اطبا نیست و روغن
و عرق و بویهای کریمه مغز او و جوشانیدن اب او و در اب برنج و مالیدن بسنباده رافع حرکت او و رنج
رنگ او و از اسرار است در آخر دوم سرد و خشک و در تفریح قوی تر از طلا و عواص در اجزای بدن و ملطف
و مقوی اعضا و رافع اقوال خفقان و خوف و فزع سوداوی و جهة اسهال حراری و رموی و ضعف جگر و گرده
و امراض دل و بد بویی دهان و حصاه و حرقة البول و سده و یرقان و رفع سموم و وسواس و جنون و رو
و زرور او جهة قطع سیلان خون اعضا و التیام زخمها و اکتحال او جهة رمد و سلاق و ظلمه بصر و بیاض و سبل
و کمنه و سنون او جهة پاک کردن دندان و تقویه لثه و طلای مخلوط او بعقول ارسطو رافع برص است و تعلیق
او و عیر محلول او جهة جذام و جمیع اثار و فرزجه او در منع حمل مجرب دانسته اند و نگاه داشتن او در
دل و در دهان داشتن او جهة ازاله غم و ضعف دل موثر و گویند مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش

لوقاس

لوسیماخوس

لؤلؤ

تا یک مثقال و بدلش صدف سفید است و طریق حل او در طریق یخم از دستور اول مذکور است **لوعجیه لطوس**
اظهر انست که قسم بری لحیلش باشد و ابن تلمیذ و محمد بن احمد گوید که گیاهیست برگش شبیه برگ اسقولوقندر
یون و گلش مثلث و بری و بستانی میباشد و بری او حرارت غالب و شرب برگ خشک او و ضماد بوستان او
با سرکه جهة جرب مجرب است و جمیع اجزای او جهة التیام جراحات معینه **لوف** لغة عربیست و بفارسی
فیل گوش نامند و سه قسم میباشد یکی بزرگ و لوف الحیة گویند چه ساق او مانند مار ابلق است برگش شبیه
بلبلاب کبیر و بارنگهای مختلف و شاخهای او مانند عصاره و ساق او سطبر و ثمرش و ثمرش مانند خوشه
و در ابتدا سفید میباشد و بعد از رسیدن زرد میشود و بیخش مانند لوبس و منبتش اماکن نمناک سایه دار و
در اخر دوم گرم و خشک و مخرج اخلاط غلیظ لزجه و ملطف ان و مفتح سدد و نافع جالی و مدر بول و حیض
و بیخش جهة نفث الانتصاب و با عسل جهة عسر بول و با شراب جهة تحریک باه و ضماد او بهترین ادویه بسرطان
و نواصیر الانف و جهة سقیفه جراحات متعفن و زخمهای تازه معینه و حصوصا برگ و ثمر او و عصاره لوف جهة رفع
بیاض چشم که از زخم بهم رسیده باشد قوی الاثر است و شیاف او جهة نواصیر و حمول او جهة اخراج جنین
و بخور او جهة شقاق مزمن و ورق او با روب جوشیده تا زه او با روغن زیتون مسکن درد گوش است و بوییدن
گل او مسقط جنین و طلای اب ریشه او بر بن ناخن مانع نزدیکی هوام خصوصا افعی و مضر جگر و مصلحش صمغ و قدر شربتش
یک درهم و بدلش افسنتین است و شرب سی عدد از دانه او با سرکه در اسقاط جنین و مشیمه مجرب و محمد بن
احمد گوید که چون بیخ خشک لوف را با ارد گندم و روغن گاو و نمک و خمیر مایه نان کرده هر روز هفت مثقال
تناول نمایند در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب است و قسم ثانی لوفا رایک کوچک میدانند الوان مختلفه
و ساقش بقدر شبری و منقش میباشد و ثمرش مانند قسم اول و او را لوف الجعد و مثل جوشش مانند حوار
او کمتر از اول و از ان خشک تر است و بیخ او قوی ترین اجزا او با تقطیع قوی و جهة سینه و تنقیه
ان و ضماد او با سرگین گاو جهة نقرس معینه و در سایر افعال مانند لوف الکبیر است و چون بیخ تازه او را
در روغن مغز زردالو بجوشانند تا سوخته شود و ضمادش مسقط دانه بواسیر است و قسم ثالث را
لوف الصغیر نامند و او بسیار کوچکتر از دو قسم کبیر است و برگ و گل او شبیه بان و بیخش بقدر زیتونی
و قوی الحرارت است قریب بدرجه چهارم و محرق و لذاع و قوی تر از سایر اقسام و طلای او با
دانه بواسیر و ثالیل و زنده گوشت فاسد و صحیح و طلای روغن زیتون که ثمر و بیخ او را سائیده در ان

لوعجیه لطوس

جهة جرب مجرب است
لوف

رفع بواسیر مجرب است

جوشانیده باشند بهترین ادویه جذام و باروغن بنفشه در رفع شوکه جرب دانسته اند لوف الحیه لوف السبط لوف الکبیر است لوف الجعد لوف الصغیر است لومیون گیاه حصص و بفارسی قبل زهره نامند لوقابن بیونانی شکوفه کماها است لوطوش میس است لوفا بعبرانی می الحاکم است و نزد بعضی قنطوریون صغیر است لوطوس اعرابا بیونانی حنه قوقای ری و بعبرانی لسشنیں است لوقردیس تخم قنبلی است لوبارون شیطرج است لوطوس اغرنوس بیونانی حنه قوقای بستانیست لوفا عقرب بحری است لوفاقیس فالیحق است لوی بهندی اهن است لونک ولونیه بهندی گیاه حرفه است لهوه بهندی جاورس است لهالا بهندی ربی است لهو اسم هندی خون است لماجوا بعبرانی ابن عرس است لوقواقیس تخم مصری است که کارزان استعمال مینمایند و در ابزن و در زخم مفرد سرد و خشک و مجفف و بی لذع و قابض و مانع سیلان مواد وجهة جراحات تازه و کهنه و نزف الدم و اسهال و درد مثانه و نفث الدم نافع است لیف اسم حیلوجی است بحری محیلا رنخل و نارجیل است و مقل و امثال ان و از مطلق او مراد لیف خرما است و بهترین او نارجیل و نخل حجازی و زبونترین از مقل است در اول دوم گرم و خشک و فرش و لباس او جهة استسقا و ترهل و اورام و از نارجیل که سوزانیده باشند جهة تخراز و حکه و جرب و شرب او جهة اخراج حصاة و لیف مقل جهة تسکین بواسیر مفید و خاکستر انواع او منقی دندان وجهة امراض لثه و التیام جراحات و رفع بهق و برص و بیاض چشم نافع است لیف الجوجی است شبیه بسعد و بزرگتر از ان و ظاهر و باطن او سیاه و برگش شبیه ببرگ ترتیس و ریشهای او باریک و بهم پیچیده و مدور و سیاه و کوچک او بقدر گردکان و بزرگ او بقدر نارنج و باخشونت گویا تیمی است که مدور کرده اند و داغ مغرب خیزد و موج بساحل اندازد و در دوم گرم و خشک و بغایت جالی اثار و سوخته او بهترین ادویه قروح خبیثه و سنون او مقوی لثه و جالی دندان و مسلول او جهة بیاض و ناخنه قروح خبیثه و سنون او مقوی لثه و جالی دندان و مسلول او جهة بیاض و ناخنه چشم مفید است لیفه الفاکی گویند گیاهی است مثل خار داکه و شکل خیار کوچکی و نابت نبات قثاء الحمار است در افعال و در نواحی مصر کثیر الوجود است و زیاده از یکدرهم قتال است لیمو در جمیع خواص مانند ترنج است و پوست زرد او در دوم گرم و خشک و مقوی معده و دل و قابض و محرک اشتها و معین هضم غذا و مفتح سده کرده و محلل قولنج ریحی و رایح ارمنه و مصلح کیفیه اخلاط رویه و پادزهر سموم مشروبه و ملدوغه و در سایر افعال قایم مقام پوست ترنج است

و آنچه مابین پوست زرد و ترشی است در افعال مانند گوشت ترنج است و ترشی او در دوم سرد و خشک مقوی معده حار لطیف و بسیار جالی و قاطع اخلاط غلیظ و لزجه و ملطف آن و جالی بهق سیاه و کلف و قوبا و مسکن غلیان خون و صفرا و التهاب معده وجهة تبهای حاره و موی و صفراوی و عفونیه خون و بثور و شرا و حصف و دمل و ورم حلق و لهاة و کرب و غم و قی صفراوی و غثیان و تقلیب طعام و بر گذشتن اطعمه چرب و جذب مواد حاره و جهة درد سر و دوار و سده که از بخار اخلاط غلیظ باشد و خفقان سوداوی و غب خالص و غیر خالص و خمار و سموم هوام و ادویه قتاله مفید و در اکثر امور قایم مقام سرکه و جهة مریض بیتر از انست و مفر عصب و صاحب سرفه و بارد المزاج و اکثار او در خلای معده مضعف امعاء و مورث پیچش و مصلحش شکر و عسل است و چون جواهر را با آب لیمو بخیسانند حل شود و مغاده و وجع ملوط با آب لیمو بنوشاند در اندک زمانی رایح حیوی و انار حلیه است و تخم او در دوم گرم و در اخر اول خشک و در رفع سموم مانند دانه ترنج است و تقیح او بغایت عظیم و قدر شربتش یکدرهم تا دو درهم است با اب گرم و با شراب و باید مقشر از پوست باشد و خاییدن دانه او رافع تخمی دندان است که از ترشی او بهم رسیده باشد و لیموی تنک پوست در ده مقوی معده و با عث خوشبوی آروغ است و لیموی شیرین در منافع بسیار ضعیفتر است اما مفرعصب نیست و بدستور انچه سوده مدرجت نارنج و ترنج کرده باشد قریب الفعل اند با او و هم چنین است انچه معروف است مرکب و چون لیمو را تمامه خشک کرده با وزن او شکر بسایند جهة منع صعود بخارات و تفتیح سده مجدیل و برگ لیمو در تقویح ضعیفتر از برگ ترنج است لیمویون بیونانی حماض رزیک است لیوفرنیلوفر است لیشو مرمن بیونانی علب است لیس بلغت لطینی تخم کتان است لیقنطیقون کاشم است لیناس لوبیا است لیذرجورنس ولقتاروس و بیونانی مرداسنج است لیوزنطس بیونانی لبلاب الکبیر مسمی بحبل المساکین است لیونوس بیونانی نرگس است لیابانوا کندر است لیخ بنج است و نزد بعضی نوعی از اقلیمای مس است لیاره بلغه دیلمی اسم انار بطی است لیطه نحوتری است که در میاکل قدیم مستعمل بوده است حرف المیم ماء بهترین اب‌ها اب باران و بعد از ان اب جاری کثیر المقدار است که بر زمین پاک سرخ لون و زمین سنگ دار گذرد و بعید المنبع و تند رفتار و سبک وزن و مکشوف و از مغرب و جنوب بطرف مشرق و شمال امده و ابهای مانند اب تیزاب و کوکرزی و امثال ان و اقل ان تشود و در اب نیل جمیع این صفات موجود است و بعد از ان اب مقطر که مانند گلاب عرق کشیده باشند و اب قطرکه از کوزه سفالین تراوش کرده باشند

و بعد از آن که جوشانیده بصفت رسیده باشد و آب چشمه اکثر المقدار و آب کاریز و چاه است و تفاوت همه

آبهای بحسب قلت و کثرت مواضع مختلفه است و آب خالص از دوم سرد و در نهایت مرتبه رطوبت و از رطب

از او چیزی نمی باشد و اگر چه بسبب بساطت غذای حیوان نمیشود و لیکن نسبت بروح طبیعی و قوه غاذیه حکم هوا

دارد و نسبت بروح حیوانی و قوت آن پس مادام که آب بوقت مناسب و بمقدار لایق خورده شود باعث

حفظ رطوبت غریزی از تحلیل و ترقیق غذا و بدرقه وصول آن باعضا و عضل و عروق و طراوت و نرمی بدن

و تکیس طبع و اعانت هضم و طبخ غذا و تبرید و ترویح روح حیوانی در حین قصور هوا و مدر فضلات دقیقه بدنی است

بعنوان مرافقت و مضر احشای ضعیفه بارده و امراض رطوبی و قروح و جراحات و دبیلات و قولنج است

و اکثار او و عدم مراعات وقت مورث سستی اعضا و عصب و ضعف اشتها و هضم و فساد رنگ رخسار و نسیان

و لادت و عروض نزلات و تهیج و ثقل حواس و گرانی بدن و سبات و امراض بارده رطبه است و شرط است

که قبل از انحدار غذا از معده نیاشامند مگر صاحبان معده و جگر حاره و بعد از میوه های تازه مورث تکون سوء

الکلیه و امثال او است و بعد از جماع و بعد از حمام باعث عذر و ضعف و بعد از خواب موجب اطفای حرارت

غریزی و شرب او ایستاده و روی افتاده مورث ضعف معده و عصبه است و بدستور ناشتا خوردن او

مورث امراض عصب مگر در هوای بسیار گرم و ایام طاعون و صاحبان احشای بسیار حار که از عدم مراعات

مذکوره متضرر نگردند و مضرت تشنگی صاحبان فراج حار را باعث دق و احتراق است و آب بسیار سرد

مضر سینه و عصب و صاحبان سده و بسیار گرم محلل ریاح و موافق مالیخولیا و آب معتدل در گرمی مسکن عارش

بدن و ثقیل او غاسل معده است چون ناشتا نوشند و آب نیم گرم ملین طبع و مغثی و مفسد طعام و مورث

استسقا و علل سپرز و نقاعه بخارات مدبله و جهت ورم حلق و تنقیه معده و تحریک مسهل و ازاله بلغم و رفع

آن و تشنگی سوداوی و بلغم شور و اعانت دوای مغثی موثر است و آب برف و یخ موافق معده و جگر و مزاج

حاره و تبهای حاره و مضر عصب و احشای ضعیفه است و مصلح ابهای مذکور دن بیاز است و جوشانیدن او

با صعتر یا او سرکه و بدستور مخلوط نمودن او با گل و خاک پاکیزه و عرق کشیدن و درین صورت جمیع ابهای

شور هم نیز شیرین میشود و خوب است و جون شب بماند و بدستور زلال را در آب انداختن باعث تصفیه است

ماءالبحر آب دریا گرم و تند و ملین طبع و مسهل بلغم و مره و جاذب و محلل و حقنه او با روغنها جهت تحلیل و نقول

کرم او جهت درد عصب و شقاق و جرب و حکه و قوبا و جلوس در آن جهت گزیدن هوام و امراض بارده و استسقا



محمد عزیزی

مفید و مضر معده و مصلحش شرب گوشت آب مرغ و عرق ماهی است ماءالاجام آب دریا گرم و تند و ملین طبع

و مسهل بلغم و مره و جاذب و محلل و حقنه او با روغنها جهت تحلیل و نقول کرم او جهت درد عصب و شقاق و جرب

و حکه و قوبا آب نی زار و یخ زار و امثال آن مولد بلغم و مضعف قوتها و مورث امراض سپرز و سده

و استسقا و زالق الامعاء و ذات الریه و تب محرق و ربع و دوالی و اورام رخوه و عسر ولادت و رعاف است

و اصلاح آن بنحوی است که گذشت ماءالنز آب سبزه زارها و رد بی مانند آب نیزار است ماءالملح آب

شوری موجب لاغری و مفسد خون و مولد جرب و حکه و اولا مسهل و بعد از مداومت قابض است و مصلحش

بیشتر مهیا و جوشانیدن و مخلوط نمودن او با آرد جو بود و ده و یخ ماءالمر آب تلخ مفتح سده و ملطف اخلاط غلیظ و مفسد خون

و مصلحش عسل و شکر و شیر مطبوخ است ماءالکبریتی آبیست که در زمین گوگرد در آید و آن گرم می باشد و مسخن و مجفف

و مسهل و جلوس او جهت قوبا و بهق و جرب و نقرس و علبه و درد مفاصل و ریاح بارده و تحو و سپرز و درد جگر و رحم

و زانو و سعفه و تنقیه عصب و جراحات گزنده و بلاع نافع و شرب او مضعف معده و باصره و مسخن جگر است ماءالحماة

آبهای گرم زاجی و شبی و نوشادری و کبریتی و بورقی میباشد و کبریتی مذکور شد و جمیع آن محلل قوی اند

و ترتیب کبریتی و زاجی و نوشادری و شبی قابض و ملح و نوله قمل و شرب علیل او جالینی است و زیاده

او بغایت مضر ماءالزرنیخی آبی است که از معدن زرنیخ و غیره خیزد و شرب او مفتح و مسخن بدن و سرخ کننده رخسار

و جهت قروح کهنه مفید و مورث قرحه امعاء و امراض حاره و مصلحان اغذیه رطبه و صمغ عربی و گل ارمنی است

ماءالمعادن آبی است که از معدن مس خیزد یا مس تفته در او انداخته باشند جهت جوشش دهان و ورم لهات

و درد گوش و تقویت اعضای ضعیفه نافع و شرب او خطرناک است و مصلحان بدستور آب زرنیخی است و آبی

که سرب تفته انداخته باشند مولد قولنج و احتباس بول است و آب تفته عقلی مرتبه او در مدنی است

و آب تفته طلا و نقره مقوی معده و دل و دماغ و معین تحفظ و جهت خفقان و مالیخولیا نافع است و آب تفته آهن

مذکور شد و آب جمیع ابهای معادن مورث حبس بول اند ماءالشعیر در شعیر مذکور شد ماءالخلاف عرق بید است

و در خلاف مذکور شد ماءالبهرامج عرق بید مشک است خلاف بلخی مذکور شد ماءالورد گلاب است و در ورد

مذکور شد ماءالقراح عرق شکوفه نارنج است و عرق بهار گویند و در نارنج مذکور میشود ماءالزهر بلغت مصر

اسم ماءالقراح است ماءالکافور در کافور گذشت ماءالکشن در کعوی گذشت ماءالنزن شامل

صحناه و ماهون است ماءالفراطن مالی قراط است و نزد بعضی اسم حند یقون است و آن نوعی از جز

ماءالاجام

ماءالنز ماءالملح

ماءالمر

ماءالکبریتی

ماءالحماة

ماءالزرنیخی

ماءالمعادن

ماءالشعیر ماءالخلاف

ماءالبهرامج ماءالورد

ماءالقراح ماءالزهر

ماءالکافور ماءالکشن ماءالنزن

ماءالفراطن

ماء الجبن زرداب دوغ گوزش شده ماء القطر آبی است که از کوزه سفال ترشح کند ماء الزجاج مسحوق نیا است
شیر است که از شیر بریده و منعقد از پنیر مایه گیرند و طریق شرب او در دستور اول مذکور است و او جالی
و غسال و مسهل و مرطب و مفتح سده است و جهة علل حاره و سوداویه والتهاب و مالیخولیا و جرب و حکه
و داء الفیل و احتراقات و حرقة البول و ضعف کرده و حصاة نافع و باید برزا تعلیف مبردات و
مرطبات مثل کاسنی و خیار و امثال ان نمود و با ادویه مناسبه اشامیدن و در مواد محترقه و سوداویه تعلیق شاه تره و امثال ان نمود و هر یک از سعوف و شربتها و حبوب در دستورات ثانی
مذکور است ماء اللحم عرق است که از گوشتها گیرند و او لطیف و مقوی دل و روح حیوانی طبیعی و نفسانی
و زیاد کننده خون و رافع ضعفی که از امراض و خوردن مسهلات و فصد و جماع و امثال ان بهم رسد
و طریق اغذان بحسب اشخاص مختلف میباشد و قوی‌ترین گوشتها در این امر گوشت بره یکساله است
و در بعضی امزجه از لحوم کبک و مرغ و مانند ان ترتیب میدهند و در دستور آنست که گوشت و رق
کرده را از استخوان و چربی جدا سازند و مهرا کجنه بحدی که با آب یکسان شود و آب غلیظ گردد پس
عرق بکشند و اگر تقویه زیاده مراد باشد لحوم را با قدری مناسبی از به و سیب و ادویه عطریه بارده و در
مزاج بارد مثل پوست ترنج و اشیاء حاره لطیفه طبخ دهند و تقطیر نمایند ماء الرماد آب خاکستر است و اختلاف
قوت ان باختلاف اصل اوست و آب خاکستر تنوعات و اشجار حاره قوی‌تر میباشد و مجموع ان گرم و
معفن و محرق و جالی و مجفف است و استعمال او در خارج جایز است نه شرب ان مگر قدر بسیار قلیلی و آب
رینده گوشت زیاد زخمها و منقی و مجفف ان و نطول او جهت درد مفاصل عصبی و نقرس و حقنه او جهة قرحه
امعا نافع و شرب بسیار حاد او بقدر نیم مثقال جالی معده و مقطع ریح و حابس قی و غثیان و اسهال
رطوبی و مجفف و مصلح او روغن بادام است و نیم وقیه او جهة خون جامد در معده حابس سقطه و ضربه در شکم مجرب
است و مناسب است و جهة رفع سمیة کزیدن رتیلا مفید است مالی اقراطن اسم یونانی مالی بمعنی عسل و قراطن آب
و ماء القراطن که مستعمل اطبا است عرق او است و ان عبارت است از ماء العسل که دو جزو آب باران
و یا آب صاف را با یک جزو عسل بجوشانند تا ثلث باقی ماند ملین طبع و رافع قی و از برای ادویه قتاله و سرفه و ورم ریه و شوصه و
مقوی اعضای بارده و معده و جالی و منضج بلغم غلیظ و مقوی اشتها و مدر بول و حیض و رافع ضعفی که از جماع باشد
و مفتح و از اورام حاره احشا و صفراوی مزاج و مصلحش آب رب و میوه‌های ترش و قدر شربتش تا سی مثقال است

ماء المرة آبی است که از بلاد هند و چین می‌آرند غلیظ و سیاه و بدبو و گویند از زهره ماهی حاصل میشود در سیم گرم
و خشک و طلای او رافع قروح و آثار و حکه و جرب و جوشش لثه و شرب ربع درهم او جابر شکستگی اعصاب است
در یک روز و به دستور در التیام عصب و عروق پاره شده بی‌بدل است ماتون بتای مثناة فوقانی اسم یونانی
آبی است که از ماهی نمک سوده ترشح کند و بعربی ماء النون نامند گرم و خشک و حقنه او جهة اخلاط غلیظ
و ورک و عرق النسا و قروح امعا و طلای او جهة تنقیه جراحات کهنه مفید است ماست اسم فارسی لبن الحامض
است ماهودانه اسم فارسی دانه نباتیست بیخ دار و حب الملوک نامند و بعضی حب السلاطین مسمی میدانند و نباتش
ساقش قریب بذرعی و بستبری انگشت و برگهای ساق او دراز و شبیه ببرگ بادام و برگ شبهاریزه و مایل
بپهنی و شبیه ببرگ رزاوند طویل و گلش ریزه و ثمرش در غلافی و غلافی شبیه بجای کبر و در جوف او سه دانه
متوقف از هم و هر یک را غلافی دیگر و دانه او از کرسنه بزرگتر و پوست او اغبر و مایل بسرخی و باطنش سفید
و شیرین و حبوب مرتخ او را مار بکسر دو شیر او در سیم گرم و خشک و برگ و دانه او در اخر دوم و قوتش تا دو سال
باقی است و گویند از هند و عراق خیزد و آب مطبوخ برگ او با خروس سال دار مسهل و محلل قولنج و رافع درد
مفاصل و نقرس و عرق النسا و بلع نمودن دانه او مسهل و شرب کوبیده او در اسهال قوی‌تر و مخرج بلغم غلیظ و لزج
و بلغم خام و مواد سوداوی و مضر به معده و مصلح او انیسون و مصطکی و کثیرا و قدر شربت او از حب او سه
عدد تا شش عدد و از برگش تا دو درهم و شرب آب سرد معین فعل اوست و بالفعل بجای ماهودانه حب السلاطین
مستعمل است و او مفقود الوجود است ماهی زهره اسم فارسی است و بعربی سم السمک نامند و حشیه از قلوس است
و بترکی بحر قوریدی گویند گیاهیست بیخ دار و برگش مغروش بر زمین و ساقش زیاده بر ذرعی و گلش ریزه
و در آخر ساق از جوانب او رسته بهیئة سرو و پوست ساق او مایل بزردی و با اندک حدت و ان مستعمل است
چون او را کوبیده در آب اندازند ماهی بیحس میگردد و بر روی آب آمده می‌میرد و در سیم گرم و خشک و محلل
و مسهل قوی اقسام بلغم و محلل ریاح و جهة نقرس و مفاصل و مانند ان نافع و ضماد او محلل اورام بلغمی و سوداوی
و استسقا و قدر شربت از جرم او با شکر تا یک مثقال و در مطبوخ تا سه درهم و مصلحش کثیرا و نشاسته و انیسون است
مازریون معرب از مازریون فارسی است و بیونانی خامالانا نامند نباتش بقدر درختی کوتاه و شیر دار
و برگش شبیه ببرگ زیتون و باریکتر و قسمی را برگ باریک و رقیق و مایل بسفیدی و بزرگ و قسمی را
برگ مایل بزردی و کوچک و ضخیم و قسمی سیاه لون و شیر همه در چهارم گرم و خشک و سایر اجزا در سیم

وز بوترین او سیاه و او غیر مستعمل است و سعوط او بهتر از زرد و برگش مسهل قوی ماء اصفر و اقسام
کرم و مواد سوداوی و بلغمی و رافع استسقای زقی و لحمی و یرقان و ضعف کرده و طلای او جهة بهق و برص با عسل
جهة تنقیه چرک زخمها و رفع خشک ریشه آن و با موم روغن جهة جرب متقرح و با سرکه جهة ورم سپرز
معده و مغز گردین و اطفال و ضعیف البنیه دو درهم غیر مدبر او کشنده و بدون تدبیر مصلحا و نجاست معوز
جگر و معی و مورث غم و کرب و قدر شربتش با مصلح تا شش قیراط تا نیم درهم است و شیر گیاه او رقیق
و اکال کشنده و ضماد او در برص و بهق جایز است و طریق تدبیر آنست که برگ تخم کبیر او را دو شبانه روز
در سرکه بخیسانند و دو سه بار سرکه را تغییر دهند پس بشسته خشک کنند و نیم کوب نموده بروغن بادام
چرب کرده و در اسهال مواد سوداوی و بلغمی تربد و افتیمون و هلیله زرد و گل سرخ و رب سوس و زیره
و نمک هندی و در اسهال ماء اصفر ایرسا و تربد و التحانس و اسارون و عصاره غافث و افسنتین و سنبل و مصطکی
و امثال آن اضافه نمایند و شربت او با آب عنب الثعلب و آب برازیانه و خیارشنبر اولی است و اگر یک
وقیه او را در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد و آب صاف او را با کوقیه روغن بادام شیرین بجوشانند تا آب
نماند و از آن روغن از یک مثقال تا سه مثقال بنوشند و بی غائله است **ماهیزهره** اسم نباتیست شبیه بخشخاش
بحری و معروف بخشخاش معرش برگش مایل بسفیدی و با زوایه مثل اره و با زغب با رطوبت چسبنده و گلش
زرد و مانند خشخاش ساحلی معرق و ثقیل الرائحه و تخمش بقدر کنجد و سیاه و ثمرش مانند خشخاش الرائحه و تخمش
بقدر کنجد و سیاه و ثمرش مانند خشخاش معرق و بی غلاف تخمی میباشد بخلاف خشخاش بحری و شاخهای خشخاش
ساحلی در زمستان میریزد و در بهار عود میکند بخلاف ماهیزهره که اثری از او نمی ماند و در سر طاق می رسد ظاهر
و او را کوبیده قرص میسازند بهیئة بلوطی و قوتش تا هفت سال باقی است در دوم سرد و خشک و بهترین
او زرد مایل بسیاهی قوی الرائحه مایلی است که چون در آب حل کنند زرد باشد رادع و قابض و محلل و
مقوی اعضا و عصاره مجیف او بهتر از جرم اوست و طلای او جهة اورام حاره و باد سرخ و درد سر و مفاصل
عاروچی که بسبب حرکت در بغل ران بهم رسد و سوختگی آتش و منع ریختن مواد بچشم و دلوک
او با گلاب جهة قلاع و اکتحال او جهت دمعه و استرخای پلک چشم و ضعف باصره و دمعه معده و مغز سپرز
و مصلحش بادام و شربتش تا یک درهم و بدلش سماق و تخم او بسیار مسمن بدن و یک مثقال او قاطع اسهال صفراوی
و رادع خفقان و طلای او جهت سرخی و حمره و درد نقرس بی بدیل است **مامیران** حشیشی است از زرد چوبه

ماهیزهره

مامیران

ساق و شاخهای

ساق و شاخهای نبات او از زمین مرتفع و برگش شبیه برگ لبلاب و مایل باستداره و سفید مایل
بزردی و با لزوجة و بیخ او پرشعبه و کوچک و گره دار و غیر مستقیم و در گرهها و ریشهای باریکی شبیه بموی
و منبتش نزدیک آبها است و هندی او زرد مایل بسیاهی و چینی زرد و زبون تر از هندی و غیر هندی
و چینی مایل بسبزی می باشد و تخمش شبیه بکنجد در آخر سیم گرم و خشک و قوتش تا بیست سال باقی است
مفتح سدد و مقطع و جالی و مدر و محلل و شراب او جهة یرقان و حبس و ریاح غلیظ و طلای او با عسل جهة برص
ناخن و کلف و ریش و جرب و آثار و خاییدن او جهة درد دندان و سعوط آن جهة تنقیه دماغ و اکتحال او جهة
بیاض و ظلمة بصر و ناخنه معده و مغز کرده و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم مثقال و بدلش بوزن او زرد چوبه است و نصف
او مر است **مارگیاه** اسم نباتیست قریب بدو ذرع و برگش شبیه ببرگ بید و گلش زرد و قبه او شبیه
بسر مار و منبتش حریم جبال ارزنجان است و اگر از متوطنین آنجا کسی هم او را کوبیده در شوربا کرده بخورند دیگر
از گزیدن مار و هوام متضرر نمی شوند و مشهور میدانند که یکمرتبه بعد از آن چیزی سوای نان فطیر بخورند و احتراز از ادرار
مینمایند و ظن حقیر آنست که آن افیون باشد و الله اعلم **مالیا** نزد بعضی قران است و بولس گوید درختیست
در بلاد شام که خوردن برگ او رفع سم افعی میکند و طلای پوست او که سوزانیده باشند رادع برص و خوردن
نشاره چوب او کشنده است **ماش** از حبوبات معروفست در آخر اول سرد و خشک و مایل بخشکی و قوتش
تا سه سال باقی است لطیفتر از عدس و از سایر حبوبات کم نفخ تر و مولد خلط محمود و مسکن حرارت و التهاب
صفرا و قابض و موافق گرده و مقوی عصب و بهترین اغذیه صاحبان تبهای حاره است و جهة سرفه و ورم لهاة و درد
سر و ضعف باصره و نزلات و ضماد او با آب مورد مقوی اعضا و رافع درد و جرب و سقوط و محلل اورام و جالی کلف
و با سرکه جهة جرب متقرح و منع عرق موثر و قاطع باه و مضر دندان و دردهم و مصلحش در محرورین روغن بادام و آب
زعفران و بدلش باقلی و در مبرودین جوارش کمونی و سفرجلی و مصطکی و از خواص اوست که با وجود برودت تحریک
سودا و جذام میکند **ماش هندی** حب القلت است **ماس** اسم فارسی الماس است از احجار نفیسه و اقسام او الوان است
هوایی و امثال او و در اداو میکند و از سرانديب خیزد و قسمی از و سفید و قریب برنگ نوشادر است و سفات
مسمی بنوشادری است و بزرگتر از باقلی مشاهده نشده و قسمی سفید و کمتر از نوشادری است و قطعات
بزرگ از و یافت میشود و او را با فندقی و زیتی نامند و قسمی مسمی بکحلی و در رنگ مانند مغنیسیا است و قسمی مسمی
بقبرسی و در صفتی مانند نقره است و آتش در او اثر میکند و لهذا نزد بعضی از اقسام الماس نیست و گویند سبز

مارگیاه

مالیا

ماش

ماش هندی ماس

و بیخ رنگ نیز از و میباشد و بهترین او ما قدونی و زبون ترین سبز و خالدار است در چهارم سرد و خشک و از و بیخ
در چهارم گرم و مثقیل او قتال و تعلیق او مقوی دل و رافع خوف و باعث سرعت و لادت و قلبه رحم
و سه بس او مارفع مرج و گذاشتن او در دندان مقتت او است بدون کلفت و از خواص اوست که بتحیر شکل
مثلث شکسته نمی شود و در جمیع اجسام معدنی اثر میکند و سریب در او موثر است مادکیوا اسم فارسی است
و مارکیوا نیز نامند و نبات او شبیه مرجت و در کنارابهای زمین تحت میروید و شاخهای او بسیار و تا بقدر
باغ نرع و و برشکن و برش کوچک تر از برگ زیتون و نرم و گلش سرخ و شبیه بگل شود ثمرش در میان
رگها و مانند فندق و مایل بسیاهی و در جوف او دانه سیاه و بسیار نرم و شمی از فلفل الماء است و چون آن
و نبیذ و سایر حبوبات را در ان جوشانیده خشک کنند هم از ان از فلفل تمیز نمی توان کرد در دوم گرم و خشک
و محلل ریاح و رافع نواسیر و ضماد پوست خشک او بغایت سرخ کننده رخسار و رافع اورام بارده و آثار جلد
و طلای خاکستر جمیع اجزای او رافع کلف و فرز حیوان در حیض و طلای برگ او با آب سترنده موی و شرب
دانه او با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است ماسقوردن ماشقوردن است دوای هندی است گیاه او شبیه
بر گیاه و برگش مانند برگ مورد و مایل بتدویر و در رایحه مانند سنبل هندی و گل او شبیه بیاسمین و خشک
و لطیف تر از یاسمین و برگ او را جهة عطریه داخل روغنها کنند در جمیع افعال قریب بسنبل است ماغ
بفارسی مرغ برکی گچی نامند گوشت او نسبت بسایر لحوم سرد تر و کثیف تر از گوشت و موافق محرورین و فصل
گرمی هوا و مغز سوداوی مزاج و مصلح او بادام و نارجیل و حمامات و میوه های تازه و ترشیها و خشک
با او بغایت مضر است و گوشت بزغاله ما فوق شش ماه بسیار با رطوبت و بهترین لحوم و مسکن غلیان و ملطف است
و پیه او محلل و با قوت قابضه و مسکن دردها و رویانیدن گوشت زخمها و شرب او جهة رفع سم زراریح و هر پیه
او با نشاسته و آرد برنج و طلا در سس جهة سحج و اسهال که از اغذیه بهم رسد و افراط عطش و حقنه او با آرد
جو جهة قرحه امعا و ضماد او با سرگین او و زعفران جهة نقرس معین و طلای سرگین او بغایت محلل و جوب
ورمهای کهنه و استسقا و ورم سپرز و سوخته او الطف و جالی و با سرکه جهة داء الثعلب و با عسل جهة حب
و دوجع و اورام حلقیه و سعفه و قروح ساعیه و شهدیه و با زرالیخ جهة کوچک کردن انثیان از مجربات و شرب
او جهة گزیدن هوام و رفع یرقان و با ماء العسل جهة گشودن حیض و اخراج جنین و فرزجه سرگین خشک او را
با کندر جهة رفع ادرار حیض مجرب دانسته اند و طلای کهنه او با شراب و با سرکه جهة جذب سم هوام و رافع

کردن با او جهة

ماه‌کیرا

ماسقوردن

ماغر

بجهة تفتیح ... [illegible]

کردن با او جهة عرق النسا از مجربات و مشهور بمرغ عربیت و با پیه سرگین بز از او فروخت و در بیخ
تجیده در موضع عمیق که تحت سینه یا و مخازی ابهام است گذاشت و چون حرارتش کم شود تبدیل بدیگری
کنند تا حرارت ان محسوس در ورک گردد و محرق و عنز محرق او با عسل جهة درد مفاصل بارد و سرکه
جهة عاره آن و طلای مطبوخ او با بول اطفال جهة قولنج بلغمی و ریاح غلیظ و تحلیل آثار اصفر و با شراب رفع
و علیه جهة تحلیل اورام معین و طلای سم سوخته او با سرکه جهة داء الثعلب و سنون او مثل او نمک سنگ جهة
رزدی و ندان و عفونت لثه و با سرکه جهة ثالیل منکوسه و بخور او جهة گریزانیدن حشرات نافع و شرب سم سوخته
بز با عسل جهة رفع بول در فراش مجرب دانسته اند و مقدار شربتش تا دو درهم است و اکتحال زهره
او رافع غشاوه و طلا او جهة داء الفیل و قوت معین و زهره بزکوهی با بز از سموم هوام است و جگر بز سیاه را
چون بریان کرده زهره او را با او مخلوط کرده در فلفل و زنجبیل باشیده خوناب متر شح کباب او را
در چشم کشند جهة شب کوری مجرب دانسته اند و چون کرده او را شرحه کرده او کوکرد در ان باشیده کباب
کنند و آب مترشح او را بر بهق طلا سعیده نمایید در روز زایل کند و از مجربات شمرده اند و بلمیوس و اغادیمون
گوید که چون خصیه بز را شکافته و زراوند مدحرج و لطرون و زیره در ان باشیده خشک کنند یکمثقال او با آب گرم
جهة بهر و ربو و درد جگر و درد مثانه و مداومت آن جهة تقویه باه عجب الاثر است و چون با بوره و صعتر خشک کنند
یکمثقال او با سرکه عنصل رافع سپرز است و چون بز چهار ساله را در اول فصل رسیدن انگور ذبح نموده خون
اول را اخر را نگیرند و چون وسط را در ظرف سنگ بگیرند و بعد از بسته شدن ریزه کنند در روی کاه خوب
در سایه خشک نمایید او را به الله نامند و در تحلیل سنگ گرده و مثانه بعدیل است و چون شاخ معاون
و بز را با ترب و عسل و بیه الخبیر تقطیر کنند و سم جمیع اشیای صلبه را از هم میبارد و چون سم او را اصل نمایند
مادی در غایت سیاهی است و لیتن و پوست سر بزغاله بکرمی ذبح ان بر صاحب برسام و اختلاط ذهن
بغایت معین و ضماد مغز سر او مرطب و قوی و ملین دماغ و اعضای صلبه است مالک الحزین بفارسی بوتیمار
نامند از طیور ابیت کردن و با پاهای دراز و کوچکتر از لکلک و سعید و در کنار ابها جا و روسر بزیرافکنده میباشد
در دوم گرم و خشک و گوشت او محرک باه و مقوی گرده و غلیظ و مولد ریاح و مصلح او ادویه حاره و طلای
پیه او قاطع خون بواسیر و ضماد خون او در حمام جهة منع نزلات معین است مارماهی شبیه بمار و زیاده بر شبری
و سعید و از دنباله تا سر از دو جانبه تقبه دار است و بر روی اب مانند سایر ماهیان نمی اید گرم و تخم او مبهی و جهة

مالک الحزین

مارماهی

در دکمر و تحلیل ریاح و قطع سیلان خون مفید است مالیالوس مالیا است ماز و ماذریون است
ماسعور ماسقدون است مالطریا زناج الاساکفة است مارانش و مارثون اسم رازیانه بری و ستابات
مامرن خاما است ماریقون بیونانی مقل است ماهرانس اطراطیقون است ماقن یونانی لسان‌بره است
مارسیقا یونانی اترج است ماسلیح یونانی مغز سر است مالس لوقا یونانی و مادرون مرماحور است مالیو
زبون و مالیوس حزیق سیاه است مافاریون دلبوث است مالاشیرون یونانی دهقان سادج است
مارح طالیفز است مالی اسم بونانی عسل است مالیوملتی بادرنجبویه است مالطیتون نبات قند است
ماشیا از عاموی است ماقدونیا فطراسالیون است ماهی رودیان اسم فارسی رودیان است مادیان
اسم فارسی رماک است ماه پروین اسم فارسی عدوار است ماهی تبه دراز اسم فارسی دلفین است
ماهی اسم فارسی سمک است ماهی شور اسم فارسی سمارس است ماهی مرکب اسم فارسی سپیا است ماهی
ریزه اسم فارسی شقیتن بحری است ماهی ابه اسم فارسی صحناة است مازد بفارسی عفص است مار بفارسی حیة است
مارچوبه بفارسی هلیون است ماهی زهره گوهی اسم فارسی فلوس است مال مالی بلغت اصفهانی خردو است
و در تنکابن ماهچ گور نامند ماسوامچلی ترکی کبیج است مانک اسم هندی یاقوت است ماجوبل هندی عفص است
ماکی هندی زباب است ماریانا شیا هندی راسخت است ماتی هندی طین است ماثی هندی ثمرة الطرفا است
مان پل هندی جوز القی است ماجلیک هندی نوعی از میتی است منک اترج است منتی نعنع است منتر
هندی کرسنه است منها هندی نمی شربن است ماسرین هندی عدوار است مناکهار هندی حبش است
ماکونت هندی حنظل شرین است متان نبای شکه اسم عربی نباتیست که کرم دانه نیز اوست و آن
دو قسم است یکی را شاخها بقدر دو ذرع و سفید و درشت و برکش شبیه برگ مازریون و ازان
باریکتر و بارطوبة چسبنده و گلش سفید و مابین گل و ثمرش میروید شبیه به تخم مورد و مایل باستداره
و بعد از رسیدن سرخ میشود و پوست او صلب و سیاه و مغز او سفید و چرب است و در رمانه نیز نامند و رسیم
گرم و خشک و برگ و تخم او مستعمل است بکیدرهم او ماجوریا مسهل قوی بلغم و اقسام کرم و مانع
صعود بخارات مر باغ و طلای کوبیده آن بر بدن باعث ادرار عرق بسیار و مطبوخ او با زفت جهة
جرب و قوبا و برص بغایت موثر و زیاد او کشنده و مورث سحج و حکه عظیم و ورم حار و برگ او در افعال
مثل تخم او و در سرکه ضماد نیزه آن جهة استسقا بغایت مفید و با طبیخ با حلی و عدس مسهل رقیق و حمول ان

فاسل حبین

فاسل حبین و بخور ان و سحق فرزج و مشوق محاج و ملذراز ان و رافع رطوبات فرج و معین رحمل و قدر شربش از مطبوخ ان
تا سه درهم است و با پیه با روغن بادام و صمغ عربی استعمال نمود و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم ضعیف الاثر
عابرنبیست و متم دیگرا و در معرکثیر الوجود است منبتش کنار انهار و ریگ زارها و نباتش بقدر دو شبر و تیزی
و برگش مانند برگ اهیل و در پهلوی هم و گلش زرد و باریک و تخمش مایل بسفیدی و بقدر تخم انگره و در سیم گرم
و خشک و برگ ضماد ما او در سرکه با عسل و روغن بادام مسهل اقسام کرم و مار اصغر و بلغم خام و ضماد او منقی
زخمها و رافع گوشت زیاد و در سایر افعال مثل او است مثلب سوس است مثلث البحر زعرور است مثلث
اب انگور است که دو ثلث او بسوزد و یک ثلث باقی بماند منافع او قریب بخمر و مولد خون ملایم و مقوی باهمه و موافق
صاحب امعه و حصبه و ذات الجنب و ذات الصدر و مقوی با مبرودین و اکثار او مضر محرورین است مجاج
بفتح نامش است مجبن مبتی از حب الثعلب است مجری را و ملایم اسم هندی تمکه است مجیب ل خوش نظر نامند
هندی قوه است مجتری هندی افسنتین است مجمع مجلی بفارسی ماهیرا گویند نوعی از یاسمین و در دوم سرد
و خشک و قابض و رافع اسهال و سیلان خون و جهة زخمهای تازه و عصاره او جهة کرم گوش و قرحه
دردان نافع است محموده سقمونیا است محلب درخت حب المحلب است و گذشت محروث بیخ انجدان
است و اعم از بیخ گوئیرکه انجدان سفید باشد و از بیخ آنکه انجدان سیاه باشد محاجم طلبه اندلس محاجم
رزده تخم مرغ است محلصه اسم نباتیست که استعمال او خلاصی از سم هوام میدهد و لهذا باین اسم نامیده اند
و او بحسب اماکن مختلف الشکل میباشد و تا هفت قسم او را مشاهده نموده اند تخم آن بالطبع و کل بعد از نوع ماکلی
و منکوس و شبیه بجه می باشد بعضی را شاخهای یکساق و بی برگ مانند برگ کرفس و ازان نرم تر و از اول با مخروط
مشقق و بعد آنکه شاخ او دراز کرد و برگش ریزه تر می شود تا بحد برگ کتان و گلش کبود و منکوس و بعضی
در مابین کبودی و سرخی و قسمی را برگ ریزه و گل سفید و مایل بزردی را نه کسیاهی و این قسم را راس الهدهد
نامند و قسمی را ساق و بقدر دو شبر تا سه شبر باریک و دسته روی ساق و برگ و گلش بصورت عقرب و کبود دیم
رنگ و قسمی را ساق مربع و برگ به و مشقق و شبیه برگ بادرنجبویه و قسمی که برگ و شاخهای او صلب
و اغبر و بران قبه زغبی بنفش شبیه بابونه امادرون قبه مثل بابونه اوراق ریزه ندارد و در طعم و شم کثیر الوجود است
و بهترین آن قسم اول و آنچه در اراضی صلب بی آب روید و قوتش تا سه سال باقیست در اول سیم گرم
و خشک و شرب او قبل از سم و بعد ازان رافع مضرات است و در رفع توالی عجیب الفعل است

مخ — محیض — مخاط الشیطان — مخلص الاکبر — محیط — مخاط — مدار — مدام — مدمل الجراح

وجهة تحلیل امتلاء الرئة و کمر و مفاصل و ورک و تقویة معده و جگر و سپرز و اعصاب مفید و قدر شربتش تا یکمثقال
است و چون در اول تحویل افتاب بحمل سه روز از تخم او بقدر یکمثقال بنوشند در ان سال ایمن
سمی مرز عمیز ساته وعرق مخلفه محلل و ملطف و رافع قولنج ریحی و مقوی اعضای رئیسه و موافق مبرودین است
و بعضی در تریاق کبیر قایم مقام حمر داشته است مخ مغز استخوان مانند گرم و تر و ملین و کثرت اکل او مسمن
و اکثار او معتد اشتها و مورث غثیان و مطلق صفرا و دافع حبینی و در محرورین تر شهبات و طلای او جهة
صلابت عصب و ورم و عضل و شقاق نافع و بهترین او مغز ساق و قوی ترین او در اطلیه از گاو است محیض
بفارسی دوغ و ترکی ایران نامند و بهترین او تازه است که دهنه او را بالتمام گرفته باشند در دوم سرد
و در طوبت در او غالب و یبوست و مسکن غلیان خون و قوت باه محرورین و منهی و مسمن و مطفی حدت سموم است
حاره و حبت تب ورق و تشنگی معده حار و التهاب جگر و باحب الحدید و الطریفل جهة تقویة معده و دماغ
کرده او با سنگ و آهن تفته جهة اسهال دموی و صفراوی خصوصا با طراثیث و قوابض و مطبوخ او با برنج
وارد و جو بوداده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حاره جهة تسمین و در تب دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم
رطل باید داد و در دق تا نزار زیاده از ده مثقال جایز نداشته اند و تخم حزقه را کوبیده با دوغ تنقیه تا سه مرتبه
کرده و خشک نموده بشتند شربانه کی از ان رفع تشنگی و خواهش اب تا چند روز میکند و از اسرار
مرتاضین است و در دوغ در تنهای علتی منعقد میگردد و اصلاح ان قی و شرب سکنجبین عسلی است و چون در معده
بارد زنش شود مورث دوار و غشی گردد و اصلاح ان با قلاقلی و جوارشات است مخاط الشیطان عنکبوت است
که با بعضی امجاری باشد و در آتش نمیوزد و ضماد او در تحلیل و ردع اورام حاره و بارده قوی الاثر است
مخلص الاکبر اسم موجنیت که بیونانی سوطیر نامند محیط و مخاطه اسم عربی سپستان است مدار بفارسی ارک
نامند و عمل اقسام او در دستورات اول مذکور است و مراد اطبا مقی از الست که از دود درخت
صنوبر یا دوده روغن تخم کتان و صمغ عربی با غرغا الطبو دخان زرد ساخته باشند در دوم گرم و خشک و تحلیل است
مداد هندی وان سرد و خشک است و از اخزای درخت نوفل میسازند و طلای مداد هندی جهة اورام و سختی
اعضا و رکف با جهة جذب حرارت تنها و سعوط و ضماد او در بثالی جهة رعاف نافع است و عمر هندی
او جهة منع ریختن موی و التیام زخمها و با سرکه جهة سوختگی اتش مفید و بعد از تکلیه رفع نماید کرد تا خود
رفع کرد و دیسقوریدوس گوید که مثقال مداد با اب سرد رافع سم عقرب است مدام اسم خمر است مدمل الجراح

مرزنجوش — در دستاله مجربست — مران

اصابع فرعون است مرزنجوش معرب از مرزنگوش فارسی عیز از ان الفار است چه اصول برگ
او شبیه بگوش موش میست و از ریاحین خوش بوست و در فانهار زرع ملکینه گویند برگش طولانی و کم عرض و گلش سفید
و مایل بسرخی و تخمش مانند تخم ریحان و شفاف است و مؤلف مغنی استعاد نموده که از ان الفار باشد و مؤلف
اختیارات را اشتباهات زیاده از انست که در انجا باید یان تعرض نمود و او در اخر دوم گرم و در اخر ان
خشک و در افعال بهتر از سوسنبر و محلل و مفتح و ملطف و جالی و جاذب و مدر بول و مفتت حصاة و مفتح
و مسخن و مجفف رطوبات معده و امعا و جهة مغص و قولنج ریحی و استسقا و سده جگر و سپرز و دماغ و جهة خفقان
و وجع الفواد و مالیخولیای مراقی و لقوه اعضا و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد سر و شقیقه و
زکام و عسر بول و احتباس حیض و نزلای بلغمی نافع و طلای او با حنا در حمام جهة درد سر بارد و جرب و درد گ
او با عسل جهة اثار خون منجمد تحت جلد و با سرکه جهة گزیدن عقرب و جهة کلف و بد بوی عرق و با موم روغن
جهة التوای عصب و اورام بلغمی و با مغز جهة ورم حار چشم نافع و با بزر البنج جهة ورم انثیان مجرب و بوییدن
ان جهة سده و تحزین و مرباغ و تقویة مستی شراب و منع خمار و سوطاب او جهة تنقیه دماغ و لقوه و صرع و فایدن
او با نمک و مزور بردن اب او جهة رفع سیلان اب دهن و اکتحال آب ان جهة ابتدای نزول اب و ضعف
باصره و مالیدن اب او بر موقع حجامت رافع اثر زخم ان و فرزجه او مدر حیض و قدر شربت از عصیر ان
تا ده مثقال و در مطبوخات تا هفت مثقال و مضر گرده و مصلحش کاسنی و تخم خرفه و بدلش سوسنبر است
در روغن مرزنگوش که اب او را با مثل او روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهة فلج و رعشه و کزاز
و شقیقه و درد سر بارد و تحلیل ریاح و منع سده و گرانی سامعه نافع و بخور مرزنگوش رافع مضرت
هوای وبایی و گریزاننده هوام است مران بفتح اول و تشدید ثانی درختیست در بلاد مغرب و روم و هند
جمیع اجزای او تلخ و بسیار ملبه و رعنا و نرم و گرههای او مانند بندهای نی و میان پر و از ان نیزه میسازند
و مشهور به نیزه نی است و نزد بعضی مران و مالیا یکی است و این قول صحتی دارد چه در افعال قریب اند
و نزد بعضی مران قرانیا است و این اصلی ندارد و چه مران را برگ ببرگ توت شبیه است و برگ قرانیا
شبیه برگ برنج است و از ان کوچکتر و درخت او بسیار ملبه نمی باشد و ثمر قرانیا لذیذ و ثمر قران بعد
بیمزه و با عفوصت بسیار است در دوم گرم و خشک و یکدرهم برگ او رافع سم افعی و هوام و محلل ریاح و مدر
فضلات و مقوی معده و فرشش مانع تخمه و ضماد سوخته او رافع سوختگی آتش و طلای پوست سوخته او با

قرظ

رافع حرب متقرح و سعوط سایر اجزای او قاطع رعاف و فرزجهٔ او مانع حیض و ضماد سوختهٔ او با روغن خیری
بر سیاوشان جهت دراز کردن موی مجرب دانسته‌اند و گویند نشارهٔ چوب آن بقدر دو درهم کشنده است
و مالیدن را نیز همین اثر است قاقیا قرظ آب مجمد درختیست مغربی شبیه درخت مغیلان و خاردار و از زخم
کردن درخت و گرفتن آب سایل آن حاصل میشود و در اول تر شیرین است و بعد از خشکی رنگین میشود
و بسیار تلخ است و بهترین او مایل بسرخی و تند بوی و سبک وزن و زود شکن صاف است که شکستن
در دو عیدی شبیه ناخن چیده باشد و این قسم را مرصاف نامند و آنچه در ساق درخت مانند صمغ منجمد گردد
و مسمی بمر البطاریخ است و آن زردی باشد و در خوبی قایم مقام قسم اول است و آنچه آب فشرده اجزای
درخت را خشک کنند مایل بسیاهی است و ترتیب بعصیه سایله و مسمی بمرجی است و آن زبون‌تر از قسم ثانی
و هرچه آب فشردهٔ او را جوشانند و خشک کنند بسیار سیاه و بد بو و تند و قتال است و شرب او جایز نیست
در آخر سیم گرم و در آخر دوم خشک و قوتش تا بیست سال باقی است مفتح و محلل ریاح و اورام و با قوة
قابضه و مجفف لثه و شرب او مسهل مار اصغر و با ترمس مدر حیض و مسقط جنین و کشنده کرم شکم و با گلاب نافع
نیم درهم او رافع سیلان مفرط حیض و از مجربات و جهت سرفهٔ کهنه و عسر نفس و درد پهلو و سینه و اسهال مزمنه
و قرحهٔ امعا و درد گرده و مثانه و نفخ معده و مغص ریحی و بلغمی و درد رحم و خنازیر و مفاصل و سرفهٔ مزمن و با آب
یمانی جهت بد بویی زیر بغل و کنج ران و فرج و با روغن مورد و لادن جهت ریختن موی و با سلیخه و عسل جهت ثالیل
و کلف و با آب ترنج جهت جرب و سعفه و با سرکه جهت قوبا و ضماد او با روغن زیت رکابی رابهام پای
راست گویند محرک باه مجامع است که تا زایل نکنند تسکین نیابد و طلای او جهت حفظ جسد میت از تعفن
زخمها نجاست مؤثر و با جیران صدف جهت التیام زخمهای عصب و رویانیدن گوشت و با استخوان شکسته و عفونت
و با سرکه و آب چقندر جهت فتق و ادره و با آب ترب جهت خون منجمد تحت جلد و با کوکرد جهت جرب و اکتحال
او با ادویه عینی جهت بیاض حدقه و با آب شقایق النعمان و با فلفل جهت ضعف بصر و رطوبت و با عسل جهت سلاق
و با شیر زنان جهت رمد و با آب حلبه و گلاب جهت قرحه و با آب مورد جهت دمعه و جرب و حمول او با کندر و
زعفران و افیون جهت زحیر رطوبی از مجربات و مضمضهٔ او با شراب و روغن زیتون جهت تقویهٔ دندان
و لثه و تعفن آن و با سرکه و عسل جهت خون بن دندان و رزوراق جهت قرحهٔ سر و سایر زخمها خصوصاً بعد قبل
ازان زخم را با آب بارتنگ بشویند و حمول او با افیون و حنا و مامیثا جهت درد گوشت و منقیهٔ چرک و التیام

زفت ان و سعوطان با آب مرزنجوش جهت منع نزلات و با آب ... جهت بد بویی بینی و حقنهٔ او با آب ... جهت جلای
رحم با آب ... جهت بد بویی آن را که آن متوهم است و آن مصدع باعث سدد و مقر مثانه و مصلح عسل و قدر
شربتش از یک مثقال تا نیم درهم و بدلش صمغ بادام تلخ و نزد جالینوس مقیب الذریره و مقل بوزن آن
و نزد بعضی بدلش مومیایی و حنا و قلقل است بحسب مراعات اوافق و ... مرلطیف‌تر از او و مخفف قوی و در فعال

مرطلس

مثل اوست مرطلس اسم یونانی درختیست بقدر درخت انار برگش باریکی موی و بهم پیچیده و بار طوبهٔ چسبنده
مانند عسل و تند بوی و رنج در سیم گرم و خشک و طلای او رافع سموم و سوختهٔ او در که سه بار در حمام جالب رفع
جرب و ده و دفیه از آب او بعد از دو روز قاتل است و سفوف او جهت تقویهٔ لثه و جراحات آن و زرور خشک آن
جهت التیام زخمها و تعلیق او جهت عسر ولادت مؤثر و در فلاحه مذکور است که چون برگ او را غرس کنند
درخت سپستان میروید و چون شاخ او را دفن کرده آب دهند بعد از چهل روز قطر بار می‌آید مرار بضم اول
و تشدید ثانی اسم عربی خاریست که در اواخر بهار بهم میرسد و در معرب ... و در دریه نامند برگش مانند
برگ چقندر و مایل بسیاهی و ملاصق زمین و در تابستان مانند درخت شاخها از یک بیخ میروید و گلش زرد
و در آخر خاردار و شبیه بشکاعی میشود و در آن تخمی مانند تخم کافشه و بسیار تلخ و قوتش تا چهار سال باقی است
و ساق او را پوست باز کرده میخورند و منبتش میان زراعات و جای نمناک و چون شتر را فربه میکند لهذا
شوک الجمل نیز نامند و در حرارت معتدل و در سیم خشک و نایب مناب عصی الراعی و شکاعی و مدر بول
و آب او مفتح سدد و جهت ضعف جگر و علل قصبه ریه و تبهای کهنه و جرب حکه و درد پهلوی مزمن و با ...
و زنجبیل جهت سنگ مثانه و عسر بول و ضماد او جهت رمد و سوده او با شراب جهت سموم نافع و مصلحش مصطکی

مرو

کثیرا و شربتش تا سه درهم و از آبش تا اوقیه است مرو اسم جنس است و انواع او هر یک بنامی مخصوص
و راسن و نخوای و اقحوان و لسان الثور نیز اطلاق میکنند و از مطلق او مراد نوعی خوشبوی است که مرما
حوز باشد و اصناف مرو چهار است و نزد بعضی پنج است و صنف پنجم را سرو دانسته‌اند و ظاهرا او
اکرون است و از نوع مرو نیست و نوعی از مرو کم بوی می‌باشد شبیه بمرماحوز و او را اشموسا نامند و دیگرا
مرو پنجم آن مرماهوس است و یکی را او را ایک نامند و آن مرطوس است و مامرچوبه چهار نوع از ... دینی
و مرماطوس و مرزاد و مرماحوز نامیده‌اند و نزد جالینوس جمیع اصناف آن گرم و خشک‌اند و محلل ریاح
و بلغم و مفتح سدد و مقوی معده و منضج اورام صلبه و دمل و مدر بول و عرق و رافع ریاح حوف و استسقا

و درد اعضا و تخم ان لعابی و ملین طبع و بوداده ان قابض است خصوصا با تخم خاص و در فع اسهال دموی و قرحه امعا
دو ۴ است و نزد محمد بن زکریا تخم مرو در دوم گرم و در اول تر است و گویند چون قطره قطره اب برا و ریخته
بانگشت مالند و لعاب او را با اندک روغن یاسمین سه روز ناشتا بنوشند برای سودا و برا بالکلیه
رفع میکند و مجرب است مرمازاد بفارسی مروازاد نامند اسرخ و به گویند که ان نکشاخ ناریک میرویند بقدر
شبری و قریب بجیده و زغب کندی که کویا از ساق تا اخر در میان بیخ بسیار دقیقی است و گلش و
مایل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر بار برگهای بسیار ریزه امیخته و بسیار خوشبوی و حیتر در جبال فیروزکوه بکرر
مشاهده و اخذ نموده ام و سطوالیس … اورا اکثر از کری داشته و او در حیض و مقوی اعضا و محلل ریاح و دافع
… و معده است و سعوط اب او با روغن بنفشه جهة … است
مرماهوس بفارسی مرو سفید و مرو … نامند و نبات او شبیه بمرماحور و برگش مانند برگ لبلاب و ازان
کوچکتر و گلش مایل بسفیدی و تخمش مدور بخلاف سایر اصناف که طولانی اند و مرار از مطلق تخم مرو تخم این صنف
است گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و ملطف و مفتح و در همه افعال مانند مرماحور و شکوفه او را این الدوله
سرد و تر دانسته است مرماطوس مروری است و قسمی از مرو سفید است و بفارسی دار نامند ساقش
مانند مرماهوس و برگش شبیه برگ خبازی و ازان کوچکتر و با تشریف و در افعال مانند مرماهوس است
مرماحور برای محله و صحیح مرو جبلی است و بفارسی مرو خوش کویند ساقش زیاده بر شبری و با صلابت و برگش
با خشونت و مابین مدور و درازی و مابین تیره کی و سبزی و مایل براسفل و خوشبوی و ملاصق ساق و طعمش تلخ
و با بشاعت و تخمش در غلافی قریب به تخم کتان و گلش مایل به تیرگی و زردی و در اخر دوم گرم و خشک
و مقوی معده و امعاء و معین مستی شراب و مفتح سدد دماغی و جهة خفقان سوداوی و قی و غثیان و ضعف
جگر بارد و با شراب جهة درد رحم و درد مفاصل و دستور تطول طبیخ او و جلوس دران و فرش کردن برگ
تازه او در حمام بهترین ادویه جاجان درد اعضا و ریاح ظاهری و باطنی است و قدر شربت از برگ و گل
و تخم او تا دو درهم و از اشش تا یکوقیه و مصلحش … مرزنجوش است مری اسم عربی و مشتق
از مرّی است و بفارسی انکامه نامند و از ادویه قدیمه و اختراع اطبا کلدانیون است ماده او را … کنند
و مذکور شد و بهترین او آنست که ارد جو و فودنج بری را در تابستان خمیر کرده نان ساخته در تنور بپزند
و او را با هم وزن او فودنج و مثل ان نمک و برنج ان را زیاده و بجهت سپردن قدری تخم کرفس و دارچینی

مرمازاد
مرماهوس
مرماطوس
مرماحور
مری

و قرنفل و عیزان

و قرنفل و عیزان با اب خمیر کرده بیست روز در افتاب گرم بگذارند گرم و خشک …
و هر روز بر هم زنند و اب بر او بپاشند تا سیاه و متین گردد پس در اب حل نموده صاف او را در شیشه کرده
چند روز در افتاب بگذارند گرم و خشک و با هضم و در اخر گرم و حرارت بهاو ملطف غذای غلیظ و مسخن معده
و جگر و مجفف رطوبات معده و امعا و جهة رفع کرم معده و اخلاط لزجه و ادرار فضلات و شرب او چند روز
با مدری لک جهة لاغر کردن بدن از فربهی بات و حقنه او جهة ارقه و قولنج و درد ورک و تنطول او جهة قروح
خبیثه و غرغره او جهة ورم لهاة و لوزتین و جذب بلغم دماغی و رفع نقصان ذایقه موثر و مضر سینه و سرفه
و بواسیر و … است و مصلحش لعاب بهدانه و شیر … و قطور او در چشم …
… و اکثر مردم … کرده باشند و از اله ان از فربهیست و بالفعل انکامه مشهور در این بلاد که بجای مری استعمال
میکنند بجای اب تازه انکامه را در سرکه حل نموده در افتاب میگذارند و او در قوت مسهل ضعیف و قوه تلخی
غالب و مضر امعاست و در حقیقتها استعمال ان جایز نیست و در اصفهان بجای سرکه در شیر حل میکنند و مرو
کویند و در حرف کاف مذکور شد مرهیطس سنگیست سیاه و مخطط و سبک و بعضی از ان لاجوردی چون
بسایند رایحه خمر ازان ظاهر میشود و از سوختن ارنه مخاد او جهة … شرب سه شعیر او را جهة …
مرداسنج معرب از مرداسنگ فارسی است ان از سرب و قلعی و سایر معادن سوای اهن حاصل می اید
و معمول او را از رصاص امیقی و اسود است و غیر معمول او مایل بکری و در اخر سیم خشک و مغسول او سرد
و خشک و سفید کرده او الطف و اقوی است و طریق ساختن و احراق و غسل و سفید کردن او در دستورات
مذکور است و اقسام او سم قتال است و با قوه محلله و قابضه مقوی و بغایت مجفف و مسدد و حابس در مدة
گوشت زیاد در رویانندهٔ حالها ان و التیام دهندهٔ زخمهای عمیق و چون در سرکه کنند ترشی او را زایل
کرده و قریب بشیرینی عسل سازد و طلای او با انک سیاه کنندهٔ علیه و سفید کرده او در حقیقتها حابس اسهال
قرحی و بیج است و جالی کلف و مسکن مده ادویه شده و جهة رفع مدبوبی اعضا و عرق و منع ادرار عرق
و بیخ علیه بغایت موثر است خصوصا با روغن مورد و روغن گل سرخ و طلای او با روغنهای مذکور حوالی
قلب و زیر بغل مانع ریختن مواد است بدل و جهة رفع اثار و حکه و جرب و تحلیل خون جامد تحت جلد
و سوختگی اتش و اب گرم و با سرکه در روغن زیتون جهة رفع قمل و در الکال جهة سلاق و جرب ناخنه
و ورم معقده و حرق با روغن زیتون بسیار بحوشانند تا غلیظ گردد بهترین ادویه بنقاق است و ساییدهٔ

مرهیطس
مرداسنج

مرغوی

مرقیشا

مراره

او مثل ان کو کرد که با سرکه و روغن مورد طلا کنند جهة شری و جوششهای اب نافع و این الدوالستام و تنقیه زخمها بالذات از و لیند اند و حسن ادویه مناسبه دانسته است و تقریح نموده که خوردن نیم درهم سفید کرده او با علاجی ... اقسام کرم شکم مجرب است و شیخ الرئیس نیز فرموده اند که زنان در بلاد ما باطفال جهت قرحه و اسهال میدهند و حقیر نیز در بلاد دار المرز دیده که بجهة رفع کرم با شیر میدهند و حرکت میفرمایند تا آنکه بهار رفع نشود مانع سکون اند در قی الواقع در رفع اقسام کرم بیعدیل است و دو درهم کشنده است ما حتباس بول و انتفاخ شکم و بجبس عظیم و ضیق النفس مرغوی لغة سریانی است و بفارسی بز مرغی نامند از انواع مز و موی او دراز و بسیار نرم و اکثر سفیدی باشد لباس او موافق جمیع امزجه و محرک باه و مسخن و مقوی بدن کرد کرده است مرقیشا اسم یونانی سنگی است و آن ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی میباشد و در هر رنگ شبیه یکی از معادن اند و غیر براق اند بخلاف معنیا که براق است و گویند هر یک در معدنی بهم میرسد و بقدر مخلوط بجواهر آن معدن میباشد و آن جوهر را از او استخراج میکنند قویترین همه نحاسی و دراخر دوم گرم و خشک و محلل ریاح و جالی و قابض و منضج و شرب او جایز نیست و ما دامیکه مانند غبار نسایند در اطلیه نفعی ندارد و حرق او که بعسل الوده در آتش سرخ کرده باشند الطف و مغسول آن مبرد است و طلای او با سرکه جهة بهق و برص و کلف و تنقیه زخمها و جراحت عفن و ریاح و بار اینابخ جهة تحلیل اورام و اکتحال او جهة تقویه بصر و ظلمت آن و تعلیق او اطفال را نافع فزع است مراره بفارسی زهره نامند و خواص آن اکثر در ضمن هر یک از حیوانات مذکور شده و خواص کلیه و غیر مذکوره جزئیه در اینجا مذکور میشود و مجموع آن گرم و خشک و مفتح سده مفتّح و رافع ظلمت بصر و شدید النفوذ اند و طلای آن رافع و شیاف آن مسهل طبع و فرزجه آن مدر حیض و بهترین او زرد مایل بسرخی و زبون ترین او زنکاری و لاجوردی است و استعمال او جایز نیست و قوی ترین همه زهره شیر و ضعیف ترین همه زهره خوک است و هر یک بحسب اختلاف الاحوال مختلف میباشد چه زهره ذکور و از زبحه حالت تشنگی و گرسنگی و حرکت مفرط قوی الحرارت است و بخلاف آن ضعیف و طریق حفظ زهرها در دستور اول مذکور است و طلای زهره شیر با عسل رافع خنازیر و از ذکر رافع برص و بهق و انثه با عسل نافع و رم جراحات و سعوط زهره قنفذ با خصیه الثعلب رافع صرع و شرب یکدرهم او با یکدرهم موم مجرب جهت ... است و از مجربات شمرده اند و شرب زهره آهو والاغ با روغن تازه گاو ناشتا در حمام رافع بهر و ربو است و سعوط زهره اردک خانگی با روغن بنفشه در عاب موافق رافع درد شقیقه و شرب

مرجان

زهره مرغ صحه را با خاکستر چوب گز و عسل رافع بول در فراش از مجربات دانسته اند و طلای زهره مرغ سیاه خانگی بر احلیل مورث لذت عظیم زنان و محبت مفرط ایشان است و طلای زهره گنجشک با عاقرقرحا و قدری روغن زنبق بر قضیب و عانه و کنج ران و حشفه باعث شدت نعوظ است و تا کف پا را بر زمین نگذارند رفع آن نشود مرجان معروف است و بهندی لسه نامند و نزد بعضی مراد از بسد بیخ مرجان است و مرجان در خشکی کمتر از بسد است و در سایر افعال مانند اوست و بکدرهم او را با درزهر جمیع سموم دانسته اند مرو مجا السطر بطا است مرطیس قسم سیاه مرمطیس است مرخ بلغة اکثر بیان حدید است مرج بکار مهمو مشتق از راه و آن مخرم است مرکه بکای منجه به ستر اسم مخرم است مریز بلغت مصر مرز است مرزقوش و مرزجوش مرزنجوش است مردس اوعا بیونانی ازان الفار است و مردس و میوس بمعنی موش و او طا بمعنی گوش است مرانیه مرام الجوس است مراهه اسم فارسی موم الجوس است مرماهان و مرومیلی و مرو شیرین مرماحور است مرومال مرو بری مرماطوس است مود الهرم و مرماحونه و مرورئم و مرودیعنه دماهوس است مرنک مرداسنک است که سفید کرده باشند نه مطلق مرداسنج مریق احوعیق است مرفاهج کفشون است مریافیلن یونانی و بمعنی هزار برگ و آن بخ نیل است مریافلق بهندی طرفیلوس است مرقد شامل جوز مایل و افیون است مرسیا اعویا بیونانی آس بری است مرسیا ایارس بیونانی آس بستانی است مرطوس نزد مؤلف حاوی الادویه مرماحور و نزد بعضی مرطوس است مرل مریا شیلم است مرسیون بیونانی اشنان است مرسلوق بلغة سریانی دارچینی است مرسیا بیونانی بمعنی ریحان است مراد العوا و مراد العصور حنظل است مریج بجیم نارجیل است مرویه نزد بعضی خندریلی و نزد بعضی کاهوی بیخ شیردار است مربای کدو اسم فارسی میر است مردار اغاجی بترکی اسم نبات عنب الدب است مرقش مرقشیا است مرغابی اسم فارسی اوز است مرورشک اسم فارسی مرو کم بو است مربا اسم فارسی انجبات است مرغ خانگی اسم فارسی دجاج است مردارخار اسم فارسی رخمه است مرکه موش کلاه اسم فارسی شک است مرکوش ... اسم فارسی دیک بردیک است مرزه اسم فارسی صعتر بستانی است مرجوبک اسم فارسی عدس است مرغ سنگ اشنک اسم فارسی قطاة است مرک ماهی بفارسی ماهی زهره است مروارید اسم فارسی لولو است مرکب اسم فارسی مداد است مرغ حق گو اسم فارسی عاق است مرال اسم ترکی ایل است مروا اسم هندی مرزنجوش است میرچ اسم هندی فلفل است موچ اسم هندی غزال است مرزا بلی اسم هندی ... است

مروی مروسنک مرز
مرمار الراعی

مروی اسم هندی ازان الفار است مروسنک اسم هندی حجر است مرز برای مجمیه فتی از منبت است که در گر
از جو و در بعیره از برنج میباشد و در مینه تر کوه شود و بفارسی بوزه نامند مرمار الراعی نباتیست برکش شبیه برگ
بار شنگ و از ان بزرکتر و منحنی بطرف زمین و ساقش باریک و بی کره و بی برگ و بقدر رزعی و بار طوبه
چسبنده و بر اطراف سران گلهای سفیدی و زردی و خوشبو و تخمش باریک سیاه شبیه بخریق اسود و بسیار
خوشبو و منبتش اماکن رطبه و جوز امیرسد و تخمش مانند تخم گل سرخ در اول دوم گرم و خشک و نزد بعضی گرم
و تر و محلل اورام و رافع سموم و مفتح سدد و مدر حیض و قابض طبع و دو درهم از بیخ او جهت عرق النسا و سم ضفادع
و ارنب بحری و نجش و قرحه امعاء و طبیخ بیخ او جهت تفتیح سده جگر و سنگ گرده و درد رحم و شرب نبات او جهت
اسهال و ضماد او جهت اورام بارده و احشا و ریلیتی و عتول او جهت دراز کردن موی موثر و طلای او با زیت الحبل و روغن
زیتون مانع تولد قمل است تا یکسال و مقر سپرز و مصلحش بادآورد و قدر شربتش از آب او بکوقیه و در
مطبوخ تا پنج درهم و از بیخ او از یکمثقال تا دو درهم و بدلش لسان است مرج درخت بادام تلخ است مرو
طیبه اصفهان سوسن است مسک خون منجمد است که از حیوان کوچکتر از اهو در بلاد چین و هند و ترک
حاصل میشود و اورا اهوی چینی نامند دستهای او کوتاه تر از پا و دندان پیش او بطرف زمین و شاخ او منحنی
و سفید و دراز بحدیکه به نیابه او میرسد و در ان سوراخها که استنشاق بان کند و مسک چهار قسم میباشد یکی را
ترکی نامند و ان خونیست که از ان حیوان بطریق حیض یا بواسیر دفع شده بر روی سنگها منجمد میگردد و ان
در غایت خوشبویی و بوی او رعاف می آورد و رنگش زرد و قطعات او دراز و با صلابت و قلیل الوجود است
دوم را تبتی نامند و ان نافه است و از جمعیت خون او در حوالی ناف بهم میرسد و بعد از و بعد از رسیدن بسبب
خارش بوستی که ظرف اوست بی انگشتی و یکی را چینی نامند و ان خونیست که بعد از صید موضع ناف او را
شکافته اطراف او را بدست میمالند تا خون اطراف در یکجا جمع شود پس خشک میکنند و ان سیاه با صلابت
میباشد و قسم چهارم را هندی نامند و ان خونیست که از ذبح ان حیوان بهم میرسد با جگر و سرگین او ممزوج
کرده خشک مینمایند و ان اشقر و غیر مطلب است و عملی او را از ریونده و عود و سنبل و حسن لبه و جگر خشک
کرده بزور برگ مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک ترتیب داده در نافه ها میکنند و علامت مغشوشش
از سیاهی مفرط و ثقل او معلوم است و انچه در نافه باشد ریسمان را با سوزن اول از نافه گذرانیده پس
از وسط سیر گذرانند هرگاه بوی سیر بگذارد خالص است و الا فلا و انچه در غیر نافه باشد در کف دست قدری

از ان اب سایده

از ان با اب و دهن بمالند اگر حل شود خالص و اگر خیسانده کرد مغشوش است و ارسطو گوید خالص سایده
مشک در ظرف رطوبت دار بقدر یکساعت وزنش زیاد میشود و بهترین او تبتی و قوتش تا سه سال باقی است
و از نافه بیرون اورده تا یکسال و در سیم گرم و در دوم خشک و هر چند کهنه گردد خشکی او غالب میشود و مفتح
سدد و محلل اخلاط بارده و مقوی اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و اعضای ظاهری و باطنی و حواس و مفرح
و مقوی باه و حابس طبع و مسکر و جهت ضعف دل سوداوی و غشی و رفع ضرر ادویه سمیه و مسهل و سموم و غم و وحشت
و خفقان بارد و مالیخولیا و صداع و فالج و لقوه و رعشه و بلادت و نسیان و ریاح امعاء و سکوی رخسار و رسانیدن
قوت ادویه بعمق بدن و در اکتحال طبقات چشم موثر و شرب او در رفع سم بیش و قرون السنبل بجدیل
و قرحه او معین حمل و طلای سوطان جهت سکته و خزریه و جمیع امراض بارده دماغ و با روغن بان مقدم دماغ
و بوئیدن ان جهت منع نزلات و صداع بارد و با روغن خیری را حلیل جهت تحریک باه و اکتحال او جهت ظلمت
بصر و بیاض و دمعه و طفره نافع و مصدع محرورین و مصلحش کافور و روغن بنفشه و بوئیدن او مورث زردی رخسار
و شرب او باعث بدبویی دهان و مصلحش گلاب و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش مثل او جند بیدستر و نصف
او ساذج است مسحوقونیا شامل کف شیشه است که بعد از گداختن شیشه بروی ان مانند شیشه رقیقی ظاهر
میشود و شامل احجار مطبوخه است که شیشه و سنگ سرمه و اقلیمیا و امثال ان را سایده و تنقیه او با اب
انک و اب ملی کرده مع الیلاط اضافه نموده بجوشانند گرم و تند و جالی و رافع گوشت زیاده و خاسد
زخمها و گشاینده و بیلات و رافع اثار جلد و جالی دندان و در اکحال رافع بیاض و ظلمه بصر و ناخنه و سلاق
و شرناق و طلای او در حمام رافع خارش بدن و شرب او قتال و بدلش الکبیه است مستجبه نزد بعضی
لوزید است و نزد جمعی سورنجان و انطاکی و بعضی گویند که او فرع لعبه بربری و ریشهایی است با پیچیدگی
و صلب و هندی او بهم پیچیده مربع نوعی که چون باز کنند چوب او مربع متساوی الاضلاع مشاهده میگردد
و بهترین او خوش جوهر صلب شیرین است در دوم گرم و در اول تر و مسمن بدن و مهیج باه بحدی که
استعمال فرماید و حافظ قوتها و مقوی اعصاب و مانع فساد اخلاط و شرب او قبل از سم مانع تاثیر ان
و مضر ملق و مصلحش عسل و شربتش تا سه درهم و بدلش خمیر مایه است میر اسم مرباکی کدو است و انطاکی
گوید دافع بقراط است و عملی ان معتدل و محرک باه و مسمن بدن و مفتح سدد و مدر فضلات و ملطف
اخلاط و مقوی احشا و کثیر الغذا و رافع اخلاط سوخته با مدار و شکری او در اول تر و در حرارت معتدل

مسحوقونیا

مستجبه

میر

مستین
مسک الجن مسک الرمان مسد
مسوحات مسواک الراعی مسواک الکیاج
مسک الفرود مسواک العباس
مسقلین مسقوره مستعار و مستقران
مسکر مسطار مستاطون
مس مس سوخته مسروت
مستار مسور مسکه
مسی مشمش

و مولد خون صالح او ماده صعود بخارات بدماغ و جهت مالیخولیا و سدر و دوار و انواع جنون و درد سینه و سرفه
و ضعف معده و جگر و حرقة البول و ماخوذش جهت سرفه چوائی و با بادام جهت تسمین بدن ماموم است باید که درا
از تخم و پوست و پیه پاک کرده نیم پخت کنند و ابش سوخته قریب بخشکی شود و عسل و یا شکر را دو چندان
کند و علیحده بقوام اورده اضافه نموده طبخ دهند و یا اندک صندل و مصطکی خوشبوی سازند مستین
بیونانی زاج سبز است مسک الجن شامل شواهر و حیه صغیره است مسک الرمان نار مشک است مسد لیف
درخت مقل است مسوحات ادهان مرکب است مسواک الراعی شامل زوفرا و فطیح است مسواک الکیاج
نوعی بزرگ قوارس است مسک الفرود داشنه است مسواک العباس نوعی بزرگ قثاء و رع الابل را
شامل است مسقلین زعرور است مسقوره و مستعار و مستقران لغات عجمیه اندلس زراوند طویل است مستق
بجالمس است مسکر انبوس است مسطار خرما رسیده است مستاطون عود هندی است مصطکی مصطلکا است
مس اسم فارسی نحاس است مس سوخته اسم فارسی راسخت است مسروت اسم فارسی طالیقون است مسکه
بفارسی زبد است مستار بهندی افسنتین است مسور بهندی عدس است مسی بهندی کاکج است و در
بعضی بلاد هندا ظرطیل را باین اسم می نامند مشمش بفارسی زردالو نامند و ترکی اروک نامند و اقسام بسیار باشد
و بهترین او شیرین بزرگ لحیم و خشک او بهتر از تازه است و در دوم سرد و تر و مفتح سده و ملین خلط
و شیرین او ملین طبع و موافق محرورین است و مادامیکه در معده فاسد نشود و جهت تشنگی و التهاب معده و تسکین
معده و غلیان خون و صفرا نافع و در اخراج حصوها مرتش او و ضمادیه خشک ان و چون صاحب تب حار
و بارد از ان خورده اب گرم و عسل بعد از ان بنوشد وقتی که اخلاط گرانی و زنجاری مرفع شده و قی
کرده و از مجربات شمرده اند و هرگاه بعد از خوردن زردالو حصه که خون سفید رنگ مشاهده شود و لهذا
مداومت بر او باعث ریاح دانسته اند و او مولد التخمه و نفاخ و مولد اروغ ترش و مضر مبرودین است
و مصلحش شکر و انیسون است و دیدیم از جهت خوردن ان بر بالای طعام و خوردن اب بعد از ان
نهایت مضر است و مغز دانه او در دوم گرم و خشک و شیرین او در اول گرم و تر و مسمی بروغن او
مفتح سدد و ملین صلابات و رافع درشتی جلد و خشونة حلق است و روغن مغز تلخ او بقدر یک مثقال
کشنده کرم معده است و مسهل قوی ان و محلل اورام مقعده و مفتت حصاة و جهت زحیر بارد و بواسیر ظاهره
و باطنی و با انیسون جهت جمیع دردها و قطور او جهت درد گوش مجرب و در سایر افعال قریب بروغن بادام

مسطالونول

مشکطرامشیع

مشتری مشک هندی مسطرالراعی
مشنک مشک ماشی میشو
مشک زیرزمین مصوص
مصطکی

ها و قدر شربتش تا سه مثقال است و روغن شیرین او ضعیفتر از روغن بادام شیرین است و اجزای درخت
او در دوم سرد و خشک و طبیخ برگ او مدر حیض و مسقط کرم معده و نطول او محلل اورام و برگ خشک او قاطع
اسهال و شکوفه او سرد و خشک و لطیف و رز و ران قاطع نزف الدم ظاهری و باطنی است مسطالونول
نباتیست شاخهای او باریک برگش شبیه برگ کشنیز و صلب و بی گل و ثمر و خوشبوی در دوم گرم و خشک
و محلل قوی ریاح غلیظه و مفتح سدد و سده و قیه اب برگ او را جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند
مشکطرامشیع قسمی از پودنه است و قوی تر از اقسام انست برگش انبوه و بزرگ تر از برگ پودنه بری و با خشونت
و مایل باستداره و چون گوسفند از ان بخورد شیر او رنگ خون شود و در اخر سیم گرم و در وسط ان خشک و مجرب
مدر حیض و نفاس و مسقط جنین و مفتت حصاة و جهت اخراج رطوبات غلیظ از سینه و شش و درد رحم و قولنج و تقویت
اشتها و شربت او جهت غثی و کرب نافع و در سایر افعال قوی تر از پودنه است و ان مذکور شد و مضر معده
و مصلحش سرکه و شربتش یک مثقال و در مطبوخ دو مثقال و بدلش بوزن ان پودنه و ثلث وزن ان در ادرار حیض بوزن
او عدس المر مشتری حشیشة الکبریا علفی است مشک هندی سعد هندی است مسطرالراعی دمیاوس است
مشنک بهندی کرسنه است مشک ماشی لغة تنکابن اسم شواهر است میشو اسم فارسی غلر است مشک
زیرزمین اسم فارسی سعد است مصوص غذاییست که از جوجه و مرغ جوان و سیر بهار سرد و گرم و ادویه خوشبوی
بحسب اقتضای ترتیب دهند و حتی را با ب میوهای ترش مجوبنمایند و منافع هر یک تابع اجزای اوست
مصطکی معرب از مسطیخی و عربی علک الروم نامند صمغ درختیست ریزه تر از کندر و سفید او را رومی و سیاه
او را نبطی گویند درخت او در ساقی و شاخهای او در لطافت و برگ ان مانند درخت اراک و از ان
بزرگتر و ثمرش مایل بتلخی و قوتش تا بیست سال باقی است و درخت او نزد شیخ الرئیس بربولس سرد
و خشک و بیخ و پوست و عصاره و برگ و ثمر او را قایم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس دانسته و نزد جالینوس
گرم و خشک و با تحلیل و تقبیض است و در ورم نطول طبیخ ان رویاننده گوشت در استخوان و مقوی اعضای
مسترخیه و ضماد برگش جهت خروج مقعده و رحم و مسواک چوب او مقوی مذاق و لثه و چون برگ و شاخ
و بار و پوست او را بجوشانند و مکرر بکته بیاحراکسته تا اب غلیظ گردد جهت نفث الدم و اسهال و قرحه
امعا و نزف الدم و راه کی ناف و رفع سیلان حیض و شکستگی اعضا و جرب نافع است و مصطکی در اخر
دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر بارد و هاضمه و مشهی و محرک اروغ و با علای عظیم و محلل ریاح معده و رافع

ریق با اروغ و با سقل و رانع عطش و درد سر و نزلات و ضعف جگر و معده و قروح باطنی و ماغار یقون جهة بلغم
و با صبر جهة صفراوی با بلیلات جهة سودا و عسر النفس و با ادویه مناسبه جهت نفث الدم و قصبه ریه و با کهربا جهة
نزف الدم از مجربات است و با کندر جهة قوت هضم و حافظه و قطور چشاینده او در روغن کنجد جهة گرانی سامعه مجرب
و به دستور کوز کردن پنبه بان و با گلاب تر کردن و کادو تودن رجشم جهة درد و مذاق و رمد از مجربات شمرده اند و طلای
چو شاینده او در روغن زیتون جهة شقاق لب و از تبهای بارده و رعشه و خدران و کزاز و اعاسید یل و شرب ضماد
ان جهة شکستگی اعضا و ضربه و سقطه و طلای بشره و سرخ کردن رخسار و با ادویه مناسبه جهة ورم معده
و امعا و علل جگر و تفتیح سدد و قی نافع و بخور و سعوط ان با روغن زیتون جهة درد سر بارد و مضمضه او طبخ او جهت
استحکام دندان و لثه و مالیدن روغنهای گرم ربحمو دردناک و پاشیدن مصطکی برا و زخم و بستن ان جهة تسکین
و تحلیل درد و نجابت مفید است و خاییدن او جهة جذب رطوبة دماغ موثر و گویند مضر مثانه است و مصلحش
گردکان و کتیرا و به دستور کشیدن روز در سرکه خیسانیدن ان و به جش نوزش کند تر و مالک وزن و نیم او علک
البطم و در تقویه معده و جگر از عود و قدر شربتش تا یک مثقال است و روغن مصطکی که بکوبند او را در یک رطل روغن
زیتون با قدر مضاعف حل کرده باشند محلل و مقوی اعصاب و شربت ضماد او جهة امراض رحم و معده و ضعیف
و اسهال رطوبی و علل جگر و دو مثقال او جهة قرحه ریه و حقنه او جهة قرحه امعا و طلای او جهة اثار جلد و سکون بخار
معینه است و روغن درخت مصطکی که از برگ و ثمرش بسازند حابلی و لطیف و بسیار قابض و با سعد و اجزا
جهة حرب انسان و حیوان و اخراج کرم شکم و لزوجات نافع و قدر شربتش تا سه مثقال است **مصنع**
ثمر عوسج است **مصباح الروم** کهربا است **مصارین** امعا است و معران و اعدان است **مصلح** زعفران است
مصفی الزجاجة بلیلج است **مضع** نبیذی است که از اب میوه ها و انار ترتیب دهند **مضل** ترکی قراقروط نامند
و در اصفهان قارا گویند و ان مایه دوغی است که طبخ داده غلیظ او را کشک سازند و مایه او را بار دیگر جوشانیده
منعقد نمایند بسیار ترش و سرد و خشک و مسکن حدت خون صفرا و تشنگی و رادع اورام حاره و طلای او رادع
ورم زبان و غرغره او در ورم حار گلو از مجربات و مضمضه او جهة قلاع حاره مفید و او مضر معده سوداوی
و مولد ریح و قولنج و دیر الغذا است و مصلحش ادویه حاره و جوارشات **مغی** بغدادی جمار رمان الریات
و ثمرش حب القلقل است **مطبوخ** اب انگور است که از طبخ منصف رسد و او را منصف نیز نامند لطیف
از مثلث و در افعال مانند او است **مطهر** محکش ریح انگشت است **مطیخ** لوز است و لعوق لوزرا ابن اسم

نامند **معطر** باربانت **معط** بلغار میخه گلنار است **معا** بفارسی روده و بترکی باقرساق نامند و امعا جمع او است **معشوقا** شامل نمت است و ماهودانه است **معز** ماعز است **معاینوس** بیونانی بان است **معقار** مع الوات
معمد حی العلب است **معین** مارزیون است **مغاث** بیخی است دراز و سطبر و پوست او سیاه مایل
بسرخی و چوبش مایل بسفیدی و رزدی و بهترین او خوشبوی و مایل بشیرینی است و نزد بعضی ارج
رمان بری که ان گلنار است و نزد جمیع سورنجان است و اظهران است که غیر هر دو باشد و از جبال
کرج خیزد و برگش با خشونت و عریض مانند برگ ترب و گلش سفید و تخمش مانند حب السمنه و انطاکی گوید حتی
انزد در نواحی شام هم میرسد و در مغز ستقل و سقط الاثر است در دوم گرم و در اول خشک و تو تیش
تا هفت سال باقیست مسمن بدن و محرک باه و با قوة قابضه و مقوی اعضا و با سکنجبین جهة امراض و عفونات
سوداوی و با عسل جهة امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النساء و نقرس و تنقیه سینه و ریه و کوفتگی
اواز و شکستگی اعضا و ضعف عصب و تشنج و استرخای ان و صلابة رحم و مداومت ان با اب عناب
و کتیرا جهة تسمین بدن و ضماد او با گل ارمنی جهة جبر کسر و وثی و ضربه و سقطه نافع و تخم او در تحریک باه قوی ترین
اشیا است و او مضر مثانه و مصلحش عسل و شربتش دو درهم و بدلش سورنجان است و خاقر و حاست
و در ضماد علت **معزه** و او را طین مغز نیز گویند و نزد بعضی بهتر از طین مختوم است و ان خاکیست که
از طین دوم خیزد و سرخ مایل بزردی و با عفونیه در دوم سرد و خشک و قابض و مجفف و رادع و حابس
نزف الدم جمیع اعضا و حیض و اسهال و قاتل اقسام کرم و حب القرع و با رزده گرم کرم نیم زرشت و آب
برگ بار تنگ جهة قرحه امعا و مثانه و با شکر جهة فربه کردن بدن و طلای او با سرکه جهة حمره و نمله و ورم
حار و سوختگی آتش و زخمها و با روغن کنجد جهة نرمی بشره و براق کردن ان و حقنه او جهة قرحه امعا نافع
و اکثار ان مغز و مسدد و مصلحش شیر میناو شربتش تا دو درهم است و بدلش مثل او گل ارمنی و ربع
او کتیرا است و چون دست را با او خضاب کنند و او را بشویند و خضاب بندند تا مدت روز رنگ خضاب باقی
بماند **مغنیا** اسم یونانی سنگیست قریب بمرقیشا و بفارسی رنگ کاسه نامند و کاسه گران ظروف
با و رنگ میکنند و از اکثران سرب حاصل میشود و ان پنج نوع میباشد یکی سیاه و یکی مایل بسیاه
و دیگری سرخ و یکی سفید و یکی بیرون رزد اندرون سرخ محمد بن ذکریا گوید که ان دو نوع است
یکی را اشنهیا نامند و انفع است و با نرمی میباشد و دیگری سرخ مایل بسیاهی و صدیدی و ان ذکر است

و قول اکثر جدیدی او سیاه و زرد و منقی سفید و تکاتی سرخ میباشد و در جمیع اقسام او نقطهای
سفید و عیون ظاهر است و بقدری درخشندکی دارند و کداز بنده زجاج وصاف کننده ان و او را
قابل رنگ کرفتن میسازند و با هن نیز این عمل میکنند در دوم سرد و در سیم خشک و مقوی معده
و منقی رطوبات و رافع حصاة و عسر بول و در روز التیام دهند جراحات و با سرکه و عسل رافع
کلف و برص و در ازالهٔ جرب و در رعن و امثال ان غریب الفعل و معتدل و مصلح عسل و شربتش
تا درهم و بدلش قینیا است **معد** باد نجان است و ثمر لقاح بری را نیز نامند **مغافیر و مغفار** صمغ
العرفط است **معوصه** قلیه باد نجان است **مغناطیس** حجر مغناطیس است **مغاث هندی** کلز است **مغلیانا**
بلغهٔ سریانی اسم حرف بابلی بو داده است **مغز سر** اسم فارسی دماغ است **مغز استخوان** اسم فارسی
مخ است **مغز کاهنه** طین مختوم است **و مغز ماقی و مغز حلبه** نیز کویند **مغز نخجها** اسم فارسی لبوب است
مفرح مغرید لسان الثور است **مفرح قلب المحزون** بادرنج بویه است **مقرود** اسم نوعی از حظات است **مقل**
مراد از او صمغ درختیست مانند درخت کندر و بسیار عظیم و در بحر عمان کثیر الوجود است و صمغ ان
هر چه مایل بسرخی و تلخ باشد مقل ازرق نامند و مایل بزردی را مقل الیهود و مایل بتیرکی و سیاهی
را صقلی و انچه از نواحی یمن خیزد بادنجانی میباشد و او را مقل عربی کویند و بهترین او زرد براق
صاف است که زود حل شود و در آتش اندازند خوشبو باشد و قوتش تا سه سال باقی است
در اول سیم کرم و در اول دوم خشک و جالی و محلل و ملین و مدر بول و شیر و حیض و رافع صدت ادویه
مسهله و با تریاقیه و مفتت سنگ کرده و مسهل بلغم و مفتح سدد و شربا او جهة سرفه رطوبی و کزیدن
هوام و کزاز و تحلیل خون منجمد احشا و بواسیر و تقویت باه و تنقیهٔ سینه از اخلاط فاسده و دوالی الساق
و نوتش و احتباس حیض و مشیمه و عسر ولادت و درد کلو و ربو و ضعف جگر و ریاح ان و با سرکه جهة
رفع نمین مفرط و حماد او ملین اورام صلب و تحلل عقد عصب و ورم خصیه و فتق عصل و درد پهلو و سلاح علیظ
و خون منجمد تحت جلد و امراض رحم و مقعد و بواسیر و با آب دهن صایم جهة ورم بلک چشم و ما اقیق
و با انکی سرکه جهة اسقاط دانه و بواسیر و فتیل و تجوز او جهة بواسیر و حمول او جهة رفع انضمام فم
رحم و جذب جنین و رطوبات رحم و ضماد و محلوق او با سه چندان سبوس کندم که بجای آب رسانه خور
باشد و با قدری روغن کاو جهة ورم ضعیفه از قروحات و مفرط به و مصلحش کثیرا و معز حکرو و مصلح ان بکوان

مغد
معافیر و معفار
معوصه مغناطیس مغاث هندی
مغز سر مغز استخوان
مغز کاهنه مغز نخجها
مفرح مغزید مفرح قلب المحزون
مقرود مقل

و شربتش یک درهم و بدلش دو ثلث او مر و ربع ان صبر است **مقل مکی** اسم ثمر درخت دوم است
و ما عفوصه و خشونت و او را هش و خشک او را دقل نامند و ماکول است و درخت او در شکل و در
ثمر شبیه بدرخت خرمای باشد سرد و خشک و قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و مقوی معده
و طبخ ان جهة تقطیر البول و نفث الدم و علوس و ران جهة رفع انفجار رکها مفید و شرب طبخ
درخت او جهة قروح مزمنه و تنقیهٔ بلغم و تطویل لیف سوخته او جهة جرب و حکه و منع تولد قمل موثر است
مقفقه عبارت از شیر کاو است که کرم کرده عصارهٔ خرنوب شامی اضافه نمایند و او مسکن حرارات
و تشنکی و رافع تهاو تلخی دهن و خشونت سینه و مالیخولیا و اخلاط معده و ضعف جگر و حرقة البول
و جرب و حکه و اخلاط سوداوی است **مقدونس** فطراسالیون است **مقلقل** قسب است **مقلونیا**
طیون است که حرزه کرنک نامند **مقرا** اسم عربی نبات صبر است **مکه** قلومس است **مکیناس** بلغه سریانی
منقشه است **مکه وریشه** اسم فلقعه است **مکری جاله** اسم هندی دام عنکبوت است **مکویه** اسم هندی عنب الثعلب است
مکس اسم فارسی زباب است **مکس عسل** اسم فارسی نحل است **مکر** بهندی تمساح است **مکهار** بهندی
نوذری است بهندی عنکبوت است **ملح** بفارسی نمک و ترکی دوز نامند معدنی و مائی میباشد
و معدنی بدون آب متکون میکردد و ان جبلی و ریمی میباشد و مائی آن انهاییست که منجمد کردد
و معدنی او اقسام است و هر یک را که نامی مخصوص است مذکور میشود و بهترین او ملح اندرانی معدنی
پس ملح مائی و بعد از نمک طعام و ملح هندی مائی کم یا لست و زبونترین او ملح معدنی است و اقسام
تنکار و قلی و بوره و نوشادر را املاح نامند و املاح مصنوعه نیز میباشد و از ازفاکستر بعضی نباتات
که آب او را صاف نموده باتش یا با فتاب منعقد میسازند و مثل بول حیوانات و انسان نمک
بطبخ و منعقد میکیرند و بهترین او عرق محلول معقود صاف است و مراد از مطلق ملح نمک طعام است
مجموع آن مسهل بلغم و سوداء مار اصفر و رافع رطوبات لزجه و سدد و تخمهٔ طعام و فساد ان و مشهی و بهنکیر
کنندهٔ رخسار و مصلح اغذیه بارده و معین اخراج ان و بعضی در اسهال مطلقا می قویتر از سایر اند چنانکه
مذکور خواهد شد و نوداده ان قابض و سوخته او الطف و بمدان غاسل امعاء و معین قلع سوداء از اعماق
بدن و رافع مرزکی اطعمه و مانع حدوث جذام و با سکنجبین و با آب مفتح جمیع سدد و با عسل و سکنجبین
رافع مضرت افیون و سموم مخدر و کزیدن هوام و جهة استسقا و امراض سوداوی و طبیعی نافع و قی

مقل مکی
مقفقه
مقدونس مقلقل مقلونیا
مقرا مکه مکیناس
مکه وریشه مکری جاله مکویه
مکس مکس عسل مکر مکهار
ملح

کردن با نمک و سکنجبین منقی معده و با مسهلات جهة قطع اخلاط و با صعتر جهة رفع عفونات شده اخراج ریاح
با سرخ و با سقل و مضمضه او جهة قطع خون لثه دندان قلع کرده و ضماد او با مویز جهة نزلات و با روغن زیتون
و عزان و عسل در زفت جهة رفع و کوفتگی اعضا و رثی و با سرکه و کف صابون جهة ورم بلغمی در کج
و تیج و با تخم کتان جهة گزیدن عقرب و با سرکه و عسل جهة گزیدن زنبور و با منکلا ایشح جهة گزیدن
افعی و با زفت و قطران جهة ماشراخ دار و تهتک و با زفت و عسل جهة اورام بلغمی و با عسل جهة خون مجمد
تحت جلد و با روغن زیتون جهة سوختگی آتش و حکه و جرب و زخم آلت و جذام و با حنا جهة رأس
و با جوز مائل جهة ورم انثیان و با جمیز جهة جهة دمل و با سرکه جهة قوبا و سعفه و اکتحال او جهة بیاض و سلاق
و قوه بصر و سوخته او با سوخته نوشادر سوخته جهة سبل و با مروارید جهة بیاض قریب و در پاک کردن
دندان سه چند بیل و شستن غله ساعیه و الکه و چوشها با نمک و سرکه را زعفران و شستن او با بلغم بر زخم قاطع خون
ان و بستن گرم کرده او بر اعضا جهة دردهای بلغمی و ریحی معده و مغز دماغ و مورث تاریکی چشم و اکثار او حرق
خون و مقلل منی و مورث خارش بدن و جرب و مضر ادمان تحلیف و مطش مصترد و مهاد اشیای بارده
رطبه است و از خواص مجربه اوست که چون سه درهم او را در حینی که عقرب با سرطان طالع باشد و در دو
قطعه ریختن در آتش گذارند اگر بعد از حیض میل مدفون خانه گنذان مریض شفا یابد و الا فلا و چون در خانه
بسوزانند و سوخته او را بطرف مشرق میندازند رفع سحر و چشم مرکند و چون او را بپاره ای سرخی بسته
بر طرف چپ زنان تعلیق کنند باعث سرعت ولادت کرد و عرق نمک که بیرق وایتی تقطیر کنند
غایت برش و خوش طعم و مخفف رطوبات معده و امعا و منفع سده و در ارق استقا و سبز است
و اکثار او باعث لاغری بدن و دولک او بخایت حالی دندان و رافع گوشت فاسد دله است
ملح اندرانی بفارسی نمک سنگ بلوری نامند و او بهترین اقسام و در اخر گرم و خشک و مسهل بلغم لزو
جات و در تقویه فهم و ذهن و رفع تخمه طعام قوی تر و در اودیه عین استعمال عبرا و جاریست و سایر افعال
سابق را بیان گذشت ملح نفطی از جمله معدنی و سیاه و بدبوی و نفطیه است و از آتش تقطیه او زایل شده
سفید میگردد و در سیم گرم و خشک و مسهل ترین اقسام نمک است و مقی و در اخراج بلغم و سودا قوی تر
از سایر و چون با روغن گل سرخ طلا کنند در رفع جرب و خوشش ابدان عجیب العمل و قدر شربتش
تا یک درهم است ملح اسود از اقسام ملح العجین است و او سیاه و بی نفطیه است و در افعال مانند

ملح اندرانی
ملح نفطی
ملح اسود

ملح نفطی

ملح نفطی ملح العجین نمک طعام است و الوان مختلفه میباشد و اکثر او سفید و بعضی مایل بسرخی و بعضی مایل بکبودی
و بعضی مایل بزردی و بهترین او سفید صاف و در اخر دوم گرم و خشک و در افعال مانند ملح اندرانی است
ملح هندی نمکیست شفاف و سرخ مایل بسیاهی و قطعات او بزرگ و در اول سیم گرم و خشک و مسهل با اعتدال
و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قدر شربتش تا یک درهم و نیم است
ملح المر نمک تلخ است مابین سیاهی و سفیدی و مایل بزردی و از همه اقسام گرم تر و قریب بدرجه چهارم
در اندمال جراحت با مغز زیتون قوی تر از سایر است و قدر شربتش کمتر از یک درهم ملح الطبرزد نمک معدنی
جبلی است و بهترین او سفید مسمی باندرانی ملح النوب بوره ایست که از درخت غرب جمع ارند و در افعال
قوی تر از بوره ارمنی است ملح جیشی بلغة مغرب القراست ملح سنجی بوره ایست و ابحه مذکور شد ملح الدباغین
قسم سیاه ملح العجین است ملح الصاغة تنکار است ملح محتوم ملح هندی است ملح النار نوشادر است
ملح توتیه نوشادر است ملح القلی نمکیست که قلی را در اب حل کرده صاف از اباتش منعقد کنند و خواص
او در قلی مذکور شد و چون او را در سرکه حل نموده و با نوشادر بسایند در نقش معادن برای اجلا جید
دانسته اند و چون بازای هر سه درهم نوشادر یک درزده تخم کنجد اضافه نموده و با تش برشته با فروغ
روغن او را بگیرند در عمل رصاص قریب نموده اند و او دریده گوشت فاسد لثه و منقی آلت ملح بحری از اقسام
ملح مائیت و تا بآب باور سپیده حل میشود و اکثران سیاه و در افعال قریب بملح اسود است یرملح
نوعی از عوج بزرگ ریک سرخ است طوخیا و طوخیه خبازی بستانیست طبون و طونیا خربزه کرمکت
مليطن بلغة اندلس غلیه عانی است ملیطیقی یونانی اند است ملیونا زاج سیاه است میتون زعفران
مخلوق است میسیزن تنطوریون دقیق است مل سیسالیوس است ملکا الکلیل الملک است ملطا
دینا قوس است ملاح بعض اول و تشدید ثانیه اندرو طالیس است و بلغة مغرب قاقلی است ملوخ ملوخیت
شام قطف بحری است ملج بفتح اول و ثانی و خای معجمه اسم فارسی حواست ملین اسم هندی کندس است
ممسک الارواح اسطوخودوس است ممسک الحواس در المسک است ممولا بهندی طرد علو دیبی است
من اسم عربی مجموع شی نمی است که منعقد گردد و شیرین باشد مثل ترنجبین و گزانگبین و هر چه بر نباتات
سمی منعقد شود و سم است مانند منی از سکر العشر و انچه از نباتات قابضه حاصل شود قابض و از مسهله مسهل
منج بفتح اول نخ است و بکسر اول درخت بادام تلخ است منج زرادشان اسم فارسی است و ان

ملح العجین
ملح هندی
ملح المر
ملح الطبرزد
ملح النوب
ملح جیشی ملح سنجی ملح الدباغین
ملح الصاغة ملح محتوم ملح النار
ملح توتیه ملح القلی
ملح بحری
یرملح
طوخیا و طوخیه طبون و طونیا
مليطن ملیطیقی ملیونا میتون
میسیزن مل ملکا ملطا
ملاح ملوخ
ملج ملین
ممسک الارواح ممسک الحواس ممولا
من
منج منج زرادشان

منسم منغرا منشة منغف
منجوشه منداغورس منشور
منبل منک منده منبر
منس منیکی منذهبین منجب
منو

نخی است شبیه بنانخواه و سرخ و بالیده تر از ان و نزد بعضی تخم جزری بری است مسکر و مفرح و اکثار او مغیر عقل است منسم در حب المنسم مذکور شد منغرا انکب است منشة بلغة مغرغالیسوس است منغف اسم مطبوخ است منجوشه قاردین است منداغورس بیونانی بیرج است منشور جزری دختجاش راشامل است منبل بسیار از اسم همه است منک بهندی ماش است منده بهندی نوعی از دخن است منبر بهندی ماهی شیر است منس بهندی برنج سرخ است مندکی بهندی مفرح است منذهبین بهندی جوز القی است منجب بهندی فوه است منو اسم یونانی ربح نباتیست برگ و ساقش شبیه شبت و ساقش از ان سطبر تر و تا بقدر دو ذرع و تخمش باریک و دراز و مایل بزردی و متفرق و بعضی راست و بعضی کج و خوشبو و در خاییدن دیاز اکرم کندو با اندک گزندگی و بفارسی ریشه والا گویند و ان سنبل جبلی است چنانچه انطاکی تقریر نموده و قوتش تا دو سال باقی است و در دوم گرم و در سیم خشک و با قوه قابضه و مدر بول و حیض و ملطف و منوم و مفتح و مسکن درد مثانه و گرده که بسبب اجتماع فضول باشد و جهة ریاح معده و نخش درد مفاصل درحم و سینه و ضعف جگر و معده و تحریک باه و تفتیح منی و رفع کاربه بوبی و بلغم و لزوجات و تنقیه او از و امراض عصب نافع و جلوس در طبیخ او جهة عسر البول و احتباس حیض مفید و مغز سبز و مصلح تخم کرفس و عسل و مصلح و مصلحش چینا نیدن در سرکه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش نیم وزن او سنبل الطیب و نیم وزن جوز بوا است و گویند فطر اسالیون بوزن او و شیخ الرئیس در تعریف مو فرموده که بیخی است مختلف الشکل و در رنگ شبیه بغاریقون است و ابن جزله گوید بیخی است سفید مایل بزردی و دراز و خوشبوی و بغدادی و ابن بغدادی و ابن تلمیذ و جمعی کثیر نیز بیخی که در اول تعریف مذکور شد قایلند و تعریف مزبور بر ریشه والا صادق می اید والله اعلم مومیا لغة یونانی و معنی حافظ الاجساد است و بفارسی مومیایی نامند و ان چشمه ایست که در بلاد فارس مانند قیر منجمد میشود و در بعضی بلاد گیلانات و لرستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز نامند و انچه در سواحل دریای مغرب یافت میشود و نیکوی فارس و بلاد ایران امیت و بهترین او ساده و براق است که بوی قیر نداشته باشد و ارسطو فرموده که بهترین او انست که طلا کو سفند را در گرمی ذبح با بریزه های شکسته مشق کرده ران عالیه التیام یابد در اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی خشکی غالب بر گرمی اوست و قوتش تا چهل سال باقی است و او مقوی دل و مفرح و محلل مواد و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ از مزاج مرتی و لطیف و سریع النفوذ و جهة فواق و خفقان و غشی و بواسیر حقنه و سمومات

مرمیا

دراول بیم گرم

مثر دیه و درد معده و وجع القواد و تقویه معده و اختناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحات مثانه و سلس البول و ابتدا رجام و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب و شرب محلول او در روغنها جهة شکستگی اعضا و سردی رفتن مفاصل و کوفتگی و پاره شدن عصب و عضل سعد بل و با عناب و امثال ان جهة سرفه و با سکنجبین جهة خفقان و با اب کرفس جهة سپرز و در هر علتی با معادن و مناسب ان اشامیدن بهتر است و قطور او با روغن گل سرخ جهة گرانی سامعه و با کافور جهة امراض منی و سعوط او با مرزنگوش و مانند ان جهة شقیقه و صرع و امراض دماغی و غرغره ان با رب توت و مانند ان جهة ورم گلو و با شیر جهة امراض اعصاب تناسل و تکثیر ادرار او با دو دانگ گل ارمنی و یک دانگ زعفران جهة صدمه و کسر معده با اب کاسنی و عنب الثعلب طلای او با روغن کاو جهة گزیدن عقرب و حمول او با روغن زیتون یا زنبق جهة تقطیر البول و استرخای مقعد و غمز بوط و دلوک او با عسل جهة لکنت زبان و مسح او با روغن نارجیل و مانند ان بر قضیب و انثیین و حوالی ان بجهت تحریک جماع و با اشربه مناسبه جهة ریاح نافع و مغز قردین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش در شکستگی اعضا نیم درهم است و در سایر امراض یک قیراط تا یک دانگ و بدلش قفر الیهود است و ارسطو گوید که چون مومیایی حوت را با پیه خوک غیر نمک سود در گوش اصم بچکانند ازو رفع کری میکند مومیایی انسانی در ازمنه سابقه جهة حفظ جسد میت از تعفن بر عسل و مومیایی و قفر و امثال ان طلا می نموده اند و چون اکثر و جمعهای بلاد مغرب را اب بحر محیط گرفته هر چه از احیا و اعضای موتی را امواج بساحل رسانیده و میرسانند از اجهال بجای مومیایی صرف نموده و مینمایند و از دو حد الاقالیم بلیناس نقل میشود که حد معموری طرف مغرب جزایر خالدات بوده و الحال بیابان مغرب است و چندین دیه معموره در اب معمور است و افریقی در کتاب اعتماد نقل نموده که مومیایی دو قسم است یکی از حیوان و یکی از قبور موتی که بجهت حفظ جسد ران طلا میکرده اند و ان غیر اعضای انسانیست اگرچه در جبر کسر نفع میکند لکن شرب او حرام و مورث کوری و فساد بدن و مفرتهای بی غایت است موز موز از اسم هندی است و عربی طلح نامند درخت او شبیه بنبات فرزه و مربع و ساق او مانند نی و میشود و برگش دراز و عریض و تا بقدر دو ذرع و ثمرش سبز بقدر خیار کوچکی و نارس او را چیده در مکان گاه میگذارند تا رسیده و شیرین کردد و ثمرش تا هشتاد روز میرسد و موقوف نر ماتی و مغلی میت و رطوبت بماد او لزج و شیرین و مانند عسل است و در خلاصه مذکور است که چون دانه خرما را در قلقاس غرس نموده تنقیه کنند و سرگین اسب

مومیای انسانی

موز موز

در محل عرق النسا بریزند درخت موزی شود و او در گرمی معتدل و در دوم تر و مسمن بدن و مرطب معده و ملین
سینه و بعد از هضم کثیر الغذا و مولد خون و قولنج و سده و جهة لاغری کرده و سرفه و خشونت حلق
و طلای او با سرکه و آب لیمو جهة کلف و بهق و جرب و حکه و با آب تخم خربزه جهة کلف و نیکو کردن رخسار
و خاکستر پوست او و پوست درختان جهة التیام زخمها و رفع نزف الدم و ضماد برگش جهة تحلیل
اورام نافع و مولد ریاح و سدد و مصلحش عسل و شکر و مربای زنجبیل است مولونزاما
مرداسنگ سفید کرده است موقوطس بلغة عراقی [illegible] است موم اسم فارسی شمع است موقد النار کبریت است
موربون نوعی از برنج است که برگش سفید و شبیه ببرگ چغندر است موریقی یونانی طرخان است موغانی
یونانی [illegible] است مولیقون رومی آبار است مولی یونانی حرمل عربی است مون و میون [illegible] است
مورد العرم آس بری است و گویند اسم فارسی [illegible] است مورابان پرسیاوشان است موقنون نوعی
از سموم [illegible] است مورد اسم فارسی آس است موش بفارسی فاره است موش کور بفارسی
خلد است مویز بفارسی زبیب است موم عسلی اسم فارسی [illegible] است مویزک و مویز کوهی اسم
فارسی مویزج است موماهی کوهی حجر الیهود است مورچه بفارسی نمل است موسیر اسم فارسی بصل
الزیر است موش دشتی بفارسی یربوع است موپه بلغة یونانی [illegible] است و بهندی سعد است
موچرس بهندی شکوفه [illegible] است موتمه بهندی سعد است موته بهندی نخل است موتی بهندی
لؤلؤ است موت بهندی ماش هندی است موساکنی بهندی آذان الفار است مور بهندی توتیا است
مویزنی بهندی گاوزبان است مونک بهندی ماش است مها بفتح اول و با الف آخر و به دستور
بلاد [illegible] اسم [illegible] سنگی است که از نواحی روم و صعید مصر خیزد سفید و شفاف مانند بلور و بسیار صلب
و مثل سنگ آتش زنه که آتش از او ظاهر میگردد و در خون گرم حل میشود و در جایی که معدنیا هم میرسد
او نیز یافت میشود و قسمی از آن غیر شفاف و از او صلبتر و شبیه بنمک سنگی می باشد و از او کوبیده
ظروف میسازند و او [illegible] سلوان است در دوم سرد و خشک و با مروارید و شکر [illegible]
[illegible] است [illegible] و حبه از او با نمک و نوشادر و زعفران و سرکه و عسل رافع ثقل زبان و از [illegible]
دانسته اند و مفتت حصاة و مدر بول و تعلیق او بر ران راست جهة عسر ولادت و در اطفال جهة از خواب
جستن ایشان و رفع دیدن خوابهای پریشان و داشتن او در دست راست جهة قضای حاجت و [illegible]

بایشان

بر پستان جهة زیاده کردن شیر و رفع آنچه از آن مفید است مهلبه بفارسی فرنی نامند از جملهٔ اغذیهٔ لذیذ است
که از آرد برنج و شیر و شکر ترتیب دهند و او را [illegible] بابلی جهة [illegible] این [illegible] اختراع نموده بجهة رفع
[illegible] طعام که از ریختن سودا بمعده [illegible] شده بوده گرم و تر و جهة [illegible] و جنون و درد سر [illegible] و فربه کردن
بدن و تولید خون صالح مؤثر است مهل ارزن است مهلی و هلوکی اسم هندی سوس است مهار
اسم هندی [illegible] است مهور اسم هندی [illegible] است مهندی اسم هندی حنا است مه بهندی عسل است
مهرگیاه اسم هندی یبروح الصنم است مهره مار اسم فارسی حجر الحیه است میس اسم عربی است و بیونانی
لوطوس نامند و در حقیقت [illegible] بجوز رومی و برگش باریکتر و دندانه دارتر و شبیه ببرگ کرفس و چوبش
مایل بسیاهی و سرخی و صلب و خوش بو و دانه او سیاه و از کنار کوچکتر و با تندی در دوم گرم
و خشک و مقوی معده و گرده و منقی رطوبات و حقنه با نشاره چوب او جهة [illegible] و قرحهٔ امعا و ضماد او جهة
داء الفیل و تحلیل اورام از مجربات دانسته اند و طبیخ او جهة استحکام موی و دانه اش جهة سرفه
نافع و [illegible] شاخ او را چون سه روز را در سرکه بخیسانند و هر روز تجدید نمایند و در روغن [illegible]
میعه سائله اسم عربی صمغ درختیست بسیار خوشبو و آنچه از درخت تراوش کند اشرف و مایل بزردی و بقوام
عسل میباشد و بهترین اقسام است و هرچه از افشردن اجزای درخت حاصل میشود مایل بسرخی و غلیظ
تر است و آنچه آب او را بطبخ غلیظ سازند سیاه و ثقیل و مسمی بمیعه یابسه است و مولف کتاب [illegible] گوید
بعضی او سفید میباشد و بعضی سرخ و محمد بن زکریا گوید که آن صمغ درختیست مسمی [illegible] و در بلاد شام [illegible]
درخت به و قوتش تا ده سال باقی است در سیم گرم و در دوم خشک و محلل ریاح و ملین و منضج و مدر
بول و حیض و مقوی اعضای باطنی و سه درهم او با جلاب و [illegible] گرم مسهل قوی بلغم و جهة جذام و سرفه و نزله
و زکام و درد سینه و ربو و استسقا و سپرز و گرده و مثانه و درد کمر و [illegible] و گرفتگی آواز و طلای
مطبوخ او با روغن زیتون جهة [illegible] و گزش رتیلای بارده و خنازیر و [illegible] از مجربات و بخور او جهة [illegible]
و نزلات و زکام و جذام و [illegible] او جهة امراض گوش و ریاح غلیظه و فرزجه و بخور او جهة احتباس حیض و طلای
او جهة جرب و بهترین ادویه و ضمادات نقرس و مفاصل و مقوی [illegible] است و مضر ریه و مصلحش [illegible] و قدر شربتش
از یک مثقال تا سه درهم و بدلش روغن یاسمین و [illegible] و نزد بعضی [illegible] قطران و دهن او زفت رطب است
میعه یابسه نزد بعضی ثقل اجزای درخت او است که سائله را از آن افشرده باشند و نزد بعضی آب مطبوخ

ان وگرمی وخشکی او زیاده در همه افعال مانند سائله وبا قوة قابضه وحمول او مدر حیض ومسقط جنین وجهت رفع اختناق رحم وملازمت او بخور پس جهة رطوبات دماغ ولقوه ورفع ضرر هوائی ووبائی مؤثر ومصلحش ملطفی رازیانه وبدلش مامیثا وزن وربع تا دو مثقال است میفختج مرسا ازی کخته فارسی است وعربی عقید العنب نامند وان انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث بسوزد وغلیظ کرده وان مایل ترشی میباشد ودر گیلان دوشاب ترش گویند وچون با خاک دوشاب جوشانند شیرین شود وازاد دوشاب گویند ومذکور شد در دوم گرم ودر اول خشک ومحرک باه وملین طبع وموافق سینه وشش والبه وحصبه ودر محرورین اکثار مولد صفرا غلیظ ومصلحش اب میوهای سرد وتر وبدلش دوشاب انگوری است میلیون نوعی از زید البحر است وبفارسی کرم اویب نامند جهة احتباس حیض وحصاه ودرد گرده وسبزرد ومقعد نافع ودر سایر منافع مانند زید البحر است میه اسم فارسی شربتی است که با شراب وبا انگور ودوشاب انگوری ترتیب دهند میفختج مرّی کخته است که با شکر وعسل باز دیگر جوشانیده باشند میفختج مقوه‌ای کخته است که در ان مثل جوز بوا وقرنفل وامثال اضافه کرده باشند مویزج زبیب الجبل است میجوشش اسم فارسی شرابست که با سنبل رومی وسنبل هندی ترتیب داده باشند ملیطوس معرب است میغوتون شوکران است میوس شراب سوس است میشهار آردن است ونزد بعضی اقحوان است مینک اسم فارسی قرنفل است میمون اسم فارسی قرد است میهل هندی جوز الکوثل است میسی هندی جلیه است حرف النون ناگخواه اسم فارسی است در میان بزر نامند وعربی کمون ملوکی گویند ونزد بعضی او تخم صعتر است شبیه بانیسون واز ان کوچکتر واشعر مایل بزردی وتند بوی وبا حرافت وتندی طعم وقوتش تا چهار سال باقی است در اول سیم گرم وخشک ومجفف ومدر بول وحیض وعرق وتریاق سموم ومحلل ریاح ورافع قولنج ورطوبات لزجه ودرد سینه وصلابت جگر وسپرز ومعقی ریگ وانچه بسبب دوای مسهل باشد ومنقی جرک ولذوعات سینه وجهة رفع عادت افیون ومعز ان وعسر بول وحصاه وقی وفتیان وارتعاج مربوی وتخمه وفساد اشتها وتنهای مزمنه حمیر خنازیر وسردی اشا وبهق وبرص وباعسل جهة احتباس بول مبرودین وکرم معده وحب القرع وبا سکنجبین جهة فروزین وجهة جمیع امراض رحم وکسی که اطعمه غرالقة او لذیذ بیاید نافع ومضاد او با عینذی تخم تره جهة ناف برآمده مجرب وباعسل جهة درد جمیع انعقاد وتحلیل ورم اق وازفربات حصر صابطین ... بیادیستور در رفع خون

مفنج

میلیون

میه

میفختج مرّی
میفختج مقوه
مویزج

میجوشش ملیطوس

میغوتون میوس میشهار

مینک میمون میهل میسی

ناگخواه

منجمد تحت جلد سبد بیل وبادو وبه برص وامثار مقوی فعل ان وباره وتنها جهة شور لینه وبانمک وترمس وزعفران جهة ورم انثیان ونطول اب او جهة رفع درد کردن عقرب سریع الاثر وقطور او جهة کرانی سامعه وبخور وفرزجه او جهة تنقیه رحم از رطوبات مدبوی نافع وخوردن وطلا نمودن بربدن بالیمه مورث زردی جلد وشرب سه مثقال او که در یک رطل شیر جوشانیده باشند وبصفت رسیده باشند بایکوقیه شکر که بر بالای طعام خورده شود باعث فربهی بافراط کرده وناشتا خوردن بهم سراغ سنگ گرده ومثانه واز مجربات ومصلح محرورین ومصلحش کشنیز ومقلل شیر ومفتو ومصلحان ترمس ومقدار شربتش تا نه درهم وبدلش در عبر نسیمین شونیز است وعرق ناگخواه جهة فالج ورعشه وامراض عصبانی معده وعسر نفس را در حال رفع میکند وچون با دارچینی وگاوزبان عرق کشند در تفریح نایب مناب خمر است ورو غن او که بطبخ گرفته باشند بهترین ادویه ریاح ودردهای مزمن واورام بارده است وچون در اب لیمو بقدر یک انگشت او را بجوشانند بخیسانند وخشک کنند وتا هفت بار تکرار نمایند جهة اعاده اشتهای مایوسین مجربست نارجیل او را جوز هندی نامند درختش مانند درخت خرما وبعد از هفت سال بار میدهد وتا صد سال عمر میکند ودر او آبی میباشد مانند شیر ولذیذ وچون در اول طلوع ثمر او شاخ از او یا ثمر او در اریده کوزه بران نصب کنند اب در ان ظرف از یک رطل تا پنج رطل جمع میشود واو را سندی نامند وحلاوت او تا یکروز باقی است ودر تکرار وتقویه باه بهتر از خمر است وبعد از یکروز مانند سرکه ترش میشود وابی که از شاخ نارجیل بی بار که قسم تراوست باین قسم گرفته باشند طاری نامند ولیف درخت او بهتنها فاسد ومنذرس نمیگردد وظرفی که از ان ترتیب دهند حیوانات موذی پیرامون مظروف ان نمیگردند ونارجیل در اخر دوم ودر اول ان خشک ومشکوه ان بسیار گرم وخشک ومغز نارجیل مولد منی ومحن کرده وکمر وسمن بدن مبرودین ومدر خون وجهة تقطیر البول وسردی مثانه ودرد مفاصل مزمن وخوشبو دان ورفع مواد بارده بلغمی وسوداوی ومانند فالج وجنون وامثال ان وضعف جگر وقروح باطنی ودوا البسیر وبا شکر جهة تولید خون صالح وتقویه حرارت غریزی نافع وجرم او دیرهضم ومولد خلط غلیظ ومصلحان شکر ونبات ومغز محرورین ومصلحش میوهای ترش ولیمو وفاسد مشکوه ان مورث غثیان وعطش است ومقدار شربت او از جرم او تا سه مثقال واز اب او سه وقیه وشراب او

نارجیل

جهة جنون و مالیخولیا و تقویة باه و سرکه او مسهل کرم شکم و حب القرع و جهة تقویة باه و ضمه و مهرا کردن بلغم
موثر و خاکستر پوست او جالی و مزیل کلف و نیکو کننده رخسار و رافع نمش و جرب و حکه و با حنا مقوی
موی و روغن او که کوبیده و جوشانیده و از آن اخراج کنند شربا و ضمادا جهة تقویة معده و تولید منی
و رفع درد مثانه و ریاح آن و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه مفید و شربتش تا سه مثقال است

نارجیل بحری ثمری است غلاف دار مانند غلاف نارجیل و بقدر خربزه و طولانی میباشد و منبت او
معلوم نیست و از روی دریا اخذ میکنند مغزش سفید مایل بزردی و عطر و بسیار صلب و پوست او تیره
مایل بسرخی مانند نارجیل و غلافش سیاه و خوردن آب از غلاف او رافع سموم و مضرت ابها است
و آن مقوی و یک قیراط او که بر روی سنگ سابیده باشند در رفع سم هوام و افعی و امثال آن
مجرب و قویتر از تریاق کبیر و علامت خلاصی از سم رفع قی است و تا قی کند باید مکرر داد و ضماد او
بر موضع گزیدهٔ عقرب و زنبور و هوام رافع الم آنست در ساعت و بقدر یک برنج که در هفته یک
دو بار با گلاب بنوشند حافظ صحت و رافع لرز تبهای مرکبه و بارده و وجع مفاصل است بقی و رافع
مضرت هوای وبائی و اختلاف ابها است و جاذب اخلاط ردیه از عمق بدن و رافع اوست بکار رفته
و چون در بدن خلطی نباشد تحریک قی نکند و گویند زیاده او قتال است **نارنج** معرب از نارنگ
فارسی است ریشه و پوست درخت و پوست نارنج و شکوفه و تخم او در دوم گرم و خشک و ترشی او
در آخر دوم سرد و خشک و با لزوجتی که موافق سینه و نزلات و سرفه حاره است و در برگ و پوست
او تریاقیت عظیم و جمیع اجزای او در همه امور بهتر از ترنج و ضماد پوست او با سرکه جهة درد سر مجرب و شربتش
یکدرهم و تخم او که خشک کرده باشند با آب گرم جهة تحلیل و اخراج کرم شکم و قی و غثیان از تجربیات
است و ضماد تخم مهرای نارنج تمامه جهة جرب و حکه و جوششهای سر و نرم کردن موی و جلد و مدمن
بوییدن او و برگ آن رافع طاعون و فساد هوا و آب جوشانیده پوست و شکوفه آن جهة عسر ولادت
مجرب و حمول آن مدر حیض و شربت او رافع سم عقرب و هوام و ترشی او با شکر مسهل صفرا و مدر
و رافع خمار و امراض حاره عصب غیر صحیح و اکثار او مضعف جگر و مصلحش عسل و شکر و دو درهم
مقشر آن تریاق گزیدن جانوران و بدستور شرب ریشهای باریک درخت او با شراب بیش اثر
دارد و در سایر منافع مانند ترنج و لیموست و جز نارنج با عصاب کمتر است و روغن نارنج که

نارجیل بحری

نارنج

پوست او را با شکوفه در روغن کنجد سه هفته در آفتاب گذاشته باشند در جمیع افعال قویتر از روغن
باردین و دو مثقال او پادزهر سموم بارده حیوانی است و بوییدن شکوفه او مقوی دماغ و محلل
زکام و عرق او که مسمی ببرگ بهار است در دوم گرم و خشک و جهة ضعف دماغ و تفریح و تقویة اشتها
و باه و سده مصفاة و نزلات و درد سینه و قولنج ریحی و تحلیل و خفقان و غشی و مداومت از هفت تا
ده روز هر روز دو وقیه با شکر و ربع درهم مرجان جهة رفع سنگ از غرابات و با آب کرفس جهة اخراج سنگ
مثانه و گرده و شرب یاد شتا جهة قطع اسهال رطوبی نافع و حمول آن با پنبه جهة اصلاح رحم و با شیر
ادیان جهة اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند و اکثار او مورث نخوای و هوا معتدل مضرت بهار است
و مصلحش گلاب و قوتش در ظرف مس تا هفت سال باقی است و در شیشه تا یکسال **نارقیصر** اختلاف
عظیم در ماهیت او است و انطاکی گوید نباتیست باریک ساق و بسیار سرخ و گلش مایل بزردی
و خوشبوی و از روم آرند و در مصر او را ساق الحمام گویند و آنچه از کتب هنود معلوم میگردد و حتمی از
فاریقون را که رازی رومی گوید بلغة ایشان ناگیسر نامند و او مفرح و مقوی اعضا و با منافع بسیار است
چنانکه در هوفاریقون مذکور میشود و ظاهر آنست که معرب از ناگیسر هندی باشد و بجهت سرخی ساق
نارقیصر و در مصر ساق الحمام نامند **نارمشک** اسم فارسی شکوفه نباتیست سرخ مایل بزردی و از نخود
بزرگتر و در شکل شبیه بانار کوچکی که گلنار نکرده باشد و در خراسان کثیر الوجود است و درخت او
بقدر درخت انار و جنبری و نزد بعضی او و نارقیصر یکی است چه از وان املی مذاره در منافع ارسطو هر دو
مذکور شده و آن در اول گرم و خشک و مانع صعود بخارات بدماغ و مقوی دل و جگر و معده و امعا
و مطلق اخلاط و مانع تحلیل ارواح و جهة مالیخولیا و اسهال و نزف الدم و ضمادا و جهة رفع عرق و تحفیف
زخمهای نافع و مضر مثانه و مورث زردی رخسار و مصلحش روغن بادام و کاسنی و قدر شربتش دو
مثقال و بدلش نیم وزن او پوست پسته و نیم وزن او زنجبیل و سدس او سنبل الطیب است
ناطف بفارسی حلوای مشبک نامند کثیر الغذا و موافق سینه و ریه و سرفه و خلط بلغمی و سمن بدن
و جهة التهاب سودا معده و نافع و مضر گرده و مصلحش ترشیها است **نار فارسی** ابن جزله گوید
چون مرا با بثورات مغشوش کنند باین اسم مسمی است و بغدادی نار را بمعنی انار فارسی که رمان است
حمل کرده و وجه تسمیه را نه سنیده حکی است که بمعنی آتش باشد چه مغز مغشوش به بثورات

نارقیصر

نارمشک

ناطف

نار فارسی

ناقوع
ناعیت ناعت نارس ناردین بری
ناردین ناردین اقلیطی
ناغمه نافه نارکیوا
ناک کپیر ناکیسر لا ناریل
ناکیسر ناکدون ناخن پریان
نان کلاغ نان سنگک نان کماج
نان روغنی نان سبوس دار نان بی سبوس
نان کسمه نان ساجی نان گاج
نارو نارکیل نبیذ

از جمله سموم و در احراق خلط مانند آتش است چنانکه نار فارسی اسم مرض جاری است ناقوع بلغت بغداد
اسم بیخ دلبوث است ناعیت ناعت اسم یونانی نار مشک است ناموس بق است ناردین بری
شامل اسارون و فو است ناردین اسم یونانی مطلق سنبل است ناردین اقلیطی سنبل رومی است
ناغمه بلغت اندلس لسان الایل است نافه بلغت اهل اکسیر زیبق است نارکیوا نارکیوا است
و نزد ابن بیطار دو چیز اند و از تعریف او ظاهر میشود که دو چیز باشند و نزد بعضی ختخاش زبدی است
ناک کپیر اسم هندی کبابه است ناکیسر بلغت هندی قسمی از هوفاریقون است نا ریل بلغت هندی
نارجیل است ناکیسر هندی تنبع است ناکدون هندی عود الحیه است ناخن پریان و ناخن دو اسم فارسی
اظفار الطیب است نان کلاغ اسم فارسی خبازی است نان سنگک بفارسی خبز الملة است نان کماج
بفارسی خبز الکعک است نان روغنی خبز القطائف است نان سبوس دار خشکار است نان بی سبوس
خبز الحواری است نان کسمه خبز الطابون است نان ساجی خبز الطابق است نان گاج خبز الرزی است
نارو اسم فارسی مستوریدار است نارکیل نارجیل است نبیذ اسم عربی جمیع مسکرات است
نبیذ تمر و هر یک مثای مخصوص و قسمی از او است که از آب انار و سایر میوه ها و حبوب ترتیب
دهند و آن مقدار نگذارند که بجوشد و مسکر گردد و هرگاه مدتی بگذارند از امضغ نامند و از جمله نبیذ است
و بجهت نبیذ محرق خون و مهیج و مضعف دماغ و مکدر حواس باشند و اقسام او از مویز و خرما و عسل و دوشاب
و شکر و برنج و ذرت و ارزن و سجد و امثال آن ساخته میشود و طریق عمل آن نزد متقدمین آنست که هر چه
از مویز و خرما و سجد و اثمار باشد الخیر را در ده مثل آن آب یکشبانه روز خیسانیده بجوشانند
تا بنصف رسد پس صاف او را بجوشانند تا ثلث او بسوزد و بعد از آن در ظروف کرده سر آن را محکم
نموده تا پنج شش ماه بگذارند و نزد متاخرین آب و پنج مثل آن در جوشانیدن بعد از نصف است و هر چه
از حبوبات سازند باید بمقدار بجوشانند که با آب یکسان گردد و با سه مثل آن شیرینی که خواهند مثل
شکر و عسل و نبات آمیخته بعد از یک هفته صاف کنند و بعضی بجهت تقویه و اصلاح آن از مفرحات و مقویات
مانند جوز بوا و دارچینی و زعفران و عود و غیره از هر یک پنج درهم بازای هر ده رطل در پارچه بسته از
اول جوشیدن تا آخر صاف کردن آن اضافه مینمایند و هر چه از عسل و شکر و امثال آن ترتیب یابد باید
مثل او آب بجوشانند تا ثلث یا نصف او بسوزد و هر چه آب نیشکر و امثال آن باشند بدون آب بجوشانند

نبیذ الذهبی
نبیذ العسل
نبیذ السکر
نبیذ التمر
نبیذ الدبس والسلاق
نبیذ الارز
نبیذ الفواکه
نیق

تا ثلث بسوزد و بدستور جهت تقویه آن اگر خواهند بدستور مذکور ادویه مناسبه اضافه کنند
نبیذ الذهبی بفارسی مویز آب نامند در دوم گرم و در اول تر و مقوی خون متین و مفرح مبدد
ریاح و مسمن بدن و مقوی معده است و چون قدری عسل اضافه نمایند مدر بول و محلل ریاح
و محرک باه و منقی سینه و ریه و مسخن گرده و مثانه و سریع الاستحاله بسودا و مفسد دماغ و مخلط
اخلاط و مولد استسقا است و چون حماما در حین جوش اضافه نمایند جهت جرب تقری و تقویه
بدن و دماغ مفید است نبیذ العسل شراب عسل است در سیم گرم و در دوم خشک و محلل
اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحت مبرودین و مقوی حواس و جهت امراض بارده
مثل فالج و رعشه نافع است و چون بطریقی که مذکور میشود ساخته شود افضل از خمر و انسب است
عسل ده جزو نان خشک یک جزو جوز بوا عشر آن لسان و قرنفل از هر یک نصف عشر آن زعفران
سدس عشر مجموع را در آب بجوشانند تا اثری از آن نماند پس صاف نموده بقدر عشر آن عسل
تازه اضافه کرده بجوشانند تا ثلث او بسوزد نبیذ السکر شراب شکری است لطیفتر از
مویز آب و بگرمی او مثبت و موافق ناهقین و سوداوی است و آنچه از آب نیشکر سازند
محرق اخلاط و مولد صفرای کراثی و زنگاری دانسته اند نبیذ التمر شراب خرمائی نامند گرم
و خشک تر از مویزی و مولد سودا و جذام و خنازیر و سرطان و موافق پیر است و هر چه از بسر
و بلح سازند در اول گرم و در دوم خشک و بهتر از خرمائی و قابض و مقوی معده و مدر بول و بعد از مویز
آب بهتر از سایر نبیذها است نبیذ الدبس والسلاق شراب دوشابیست که از شیره خرما سازند
و در افعال مثل شراب خرمائیست نبیذ الارز بفارسی بوزه نامند و در مصر مرز گویند و آن شامل نبیذ
ذرت و ارزن و جو و گندم و سایر حبوب است و آن حابس طبع است و نیکو کننده رخسار و مهیج
اشتها و بسیار مست کننده و قاطع باه و چون عسل اضافه نمایند محرک آنست و مورث سل و
ضعیف الابدان و مصلحش ماهی تازه است و آنچه از جو ترتیب دهند نفاخ و بی تفریح و مسهل و مدر
و مفسد باه و هاضمه است و بوزه ارزن و ذرت نیز مانند اوست نبیذ الفواکه شرابی است که
از آب میوه ها عمل آرند مثل توت شیرین و سیب شیرین و امثال آن بهتر از نبیذ حبوب و مسکر
و سریع الفساد و نفاخ و مصلحش عسل و ادویه حاره خوشبوی است نیق بار درخت سدر است

دو مذکور شد و بفارسی کتار نامند بنات الملکه راسن است بنات الرعد قطر است بنات
الذئب سنیه است نبات اسم فارسی فاینذ است نجم و نجیل اسم ثیل است و هر گیاه
که بی ساق باشد بعربی نجم نامند نجیب اسم حبش پوست نباتات است و اسم مخصوص بلیخه
نجناق اسم هندی تتم از میوه است نحاس بفارسی مس نامند و نوعی که در معدن متکون میشود مس
رست گویند و رومی عبارت از اوست و بعربی صفر و بیونانی طالیقون نامند و او زرد و درخشنده است
و در طالیقون مذکور شد و نوعی که از گداختن سنگ خاص بهم رسد بعضی از آن مایل بزردی و اکثر
ان سرخ میباشد و از نحاس مراد همین نوع است و چون او را با عشر آن روی توتیا گداخته زرد
میشود و بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع گویند و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابراین مصنوع او را
باین اسم شایع کرده اند و چون مس را با قلعی که از نه بفارسی سفید روی و سفیدروی نامند و چون با روی
توتیا و قلعی ممزوج کرده مسمی بجام است و او در سیم گرم و خشک و محلول او مسهل تا و اصفر و طلای
او جهت جرب و حکه و سستی بدن و درد ماندگی و تحلیل اورام نافع و چون در سرکه چند روز نگذارند
و حاران سرکه ضماد نماید در دفع زلات و سرفه و منع ریختن موی مجرب دانسته اند و خوردن غذا
از ظرف مس که تقلیع سفید نکرده باشند ان بسیار بد است خصوصا ترشیها و لبنیات و در ظرفی
دار واکه انتن مدتی غذای گرم جایز نیست و انچه مس را سفید پاک کنند تا فتن صیقل رقیق او
و در ترشیها مکرر اندافتن خصوصا اب سماق و سرکه و پاشیدن شوره بعد از گداز او رافع مخلوقات
الست و تخم بادنجان باعث زرد گداختن او نحاس چینی طالیقون مصنوع است نحاس قبرسی
مس سرخ مایل بزردی است نحاس محرق روسختج است نخام نحاس نوعی از طیور ابیت
و بترکی و فارسی القو نامند از غاز کوچکتر است و از او ردک بزرگتر و ابلق از سفیدی و سیاهی
و سرخی مایل بزردی و بسیار فربه میباشد گرم و تر و دهنیت او غالب و مولد خون متین
و محرک باه و مقوی بدن و مغز خوردن و دیر هضم و مصلحش در سرکه پختن و خاییدن بعد از و تناول الموذت
نحل زنبور عسل است در سیم گرم و خشک و طلای رطوبت ان رافع درد گزیدن زنبور و محلل اورام
است و چون بچه بر نیاورده او را در سایه خشک کنند و نکد بهم ان را با لوده خوردن که دو مثقال
و شکر پنج مثقال باشد بنوشند در اندک زمانی مدت را فربه کند و مجرب است نخاله سبوس جو است

بنات الملکه — بنات الرعد — بنات الذئب — نبات — نجم و نجیل — نجیب — نجناق — نحاس — نحاس چینی — نحاس قبرسی — نحاس محرق — نخام نحاس — نحل — در بعضی ... است

وازمطلق اورا

وازمطلق او مراد سبوس گندم و ارد از گندم خشک تر و حرارتش کمتر و جالی و ملین طبع و اب
مطبوخ او با شکر و عسل جهت سرفه و ربو و خشونت سینه و تغذیه نافع و ضماد او قابض و مخفف
رطوبت معده و ضماد مطبوخ او در شراب و امثال ان جهت تسکین درد پستان و ورم انکه از انعقاد
شیر باشد و با نمک گرم جهت گزیدن افعی و تحلیل ریاح اعضا و مطبوخ او در سرکه جهت نمله ساعیه و جرب
متقرح و اورام حاره و با روغن زیتون و سرکه جهت حرارت مفاصل و مطبوخ او در اب برگ ترب جهت
درد گزیدن عقرب و بخور ضماد سبوس نخاله او در سرکه جهت زکام نافع و نطول نخاله جو جهت حکه و بخور نخاله
عدس جهت رفع قمل و رشک و بخور نخاله باقلا جهت منع ریختن شکوفه درختان ازموده است
نخاع بفارسی مغز حرام نامند در جمیع اطفال قریب به بیاض و ملین صلابات است و در حوک اوردن از تنها
سعد بیل نخود اسم فارسی حمص است نخود الهندی لعبت اصفهانی زراوند مدحرج است بفارسی کشته نامند
و مخترع آن بختیشوع ابن داود مقوی دل و حواس و محرک باه و معطر هوای دیاری و رافع زکام است نخود او
سر با و ضماد او طریق عمل او در دستور اول مذکور است نخ معصفر بری است نذی کاکیرا اسم هندی
سرطان نهری است نزوک اسم فارسی حشیشه شبیه بلعبه بربری و از آن بزرگتر و سفید و از گیاه تیز
تیزد و امین الدوله گوید که خبر داد مرا من حبرزاده که در جبال کرمان خصوصا جایی که پلنگ بسیار میباشد
در اول بهار نباتی میروید برگش شبیه برگ خرزه و چون بعد از شبری شود شکل برگ منقلب میگردد
و بیاران در آن وقتان مکا از انسان می گستند و بعد از خشکی گیاه و رسیدن برگ او بان نشان میجویند
و بیخ را قلع مینماید و علامت خوبی ان آنست که چون بر بالای دیگ جوشان بگذارند در ساعت
از جوشیدن باز ایستد و چون در تنور اندازند نانها از تنور بریزد و از خواص اوست که چون پلنگ
از زاییدن بسیار ازار میکشد هرگاه از آن بخورد دیگر حامله نمیگردد و هرچه را پلنگ جسته و خورده باشد
باز سال دیگر از آن مکان بیخ آن میروید و باز سبز میشود بخلاف انکه پلنگ او را نیافته باشد که
ضعیف است و در سرگین پلنگ هم گاهی یافت میشود و بدستور مدحرج در رحم ان چون از دو شعیر
اورا با یکطیحو از ان بخورد یا فرزجه نماید یا تعلیق کند هرگز آبستن نشود و اگر مرد تعلیق کند و مباشرت
نماید بدستور مانع حمل است و در زور تعلیق او را جهت رفع خنازیر و ریح الشوکه مجرب دانسته اند
و زیاده از یکطیحو از مورث لاغری و فراطاست و در دست داشتن ان باعث سرعت

نخاع — نخود — نخود الهندی — نخ — نذی کاکیرا — نزوک

ولادت است و چون بر ناصور بندند تخم او زیاده شده ناصور کمتر میشود و کهنه بد او رفع ناصور
بالکلیه مینماید **نرجس** معرب از نرگس فارسی است قدحی راری و مضاعف را بستانی نامند چون
پیاز او را بشکل صلیب شق کرده غرس نمایند قدحی مضاعف گردد و در سیم گرم و خشک و گفته اند
و در دوم گرم و در اول تر و قوتش تا سه سال باقی است جالی و جاذب و کشنده اقسام کرم شکم
و محلل قوی و شرب بیخ مطبوخ آن بغایت منقی حصوصا با عسل و منقی رحم و مسقط جنین زنده و مرده
و مخرج هرچه در معده جمع شده باشد و التیام دهنده زخمهای ظاهری و باطنی و ضماد بیخ آن جهت التیام
جراحات عظیمه و وتر و رباط و عصب مقطوع و بدیل و سحوق او با عسل جهت دردهای مزمنه مفاصل و نقرس
و با کرسنه و عسل جهت تنقیه قروح و گشودن دبیله و شوار نضج و با آرد کندم جهت اخراج پیکان و امثال
آن از بدن و با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و آثار جلد و تنهایی جهت قوی کردن قضیب و بر بادوق
اعلیل جهت رفع غشه از بچه باتت سری که او را سه روز در شیر خیسانیده خشک کنند و ضماد او جهت
سعفه و منع نزلات نزلات و شکستگی اعضا نافع و رز رو را و قاطع خون جراحات و التیام دهنده
آن و رافع سبل و ناخنه و بوییدن او جهت درد سر بارده و گشودن سده دماغ معتد چنانکه
جبرئیل بن بختیشوع گفته که هر که خواهد در زمستان زکام بهم نرسد مداومت بوی نرگس کند
و معزمحرورین و مصلحش بنفشه و کافور و در سایر افعال گل او مانند بیخ است و شربتش یکمثقال و تخم
او بقدر نیم مثقال محرک باه مایوسین و با سرکه رافع نمش و آثار و فرزجه پیاز او مدر حیض و مخرج
جنین و منقی رحم و روغن نرگس که مکرر گل او را در روغن کنجد کنجد کرده باشند محلل و مسکن دردسر سوداوی
و رکی و مفتح فم رحم و رافع دردهای آن و موافق امراض عصب است **نرقیس** لولس گوید نباتیست
مانند حنظل جوف او تخم دارد و با حرارت و بسیار خشک و عفص و مالیدن او با روغنها مدر عرق و ضماد او با شراب
جهت گزیدن افعی و سعوط آن جهت مدبوبی منی و قطع رعاف بسیار نافع و مغز او قاطع اسهال است **نرد**
درخت غار است **نرسی** بهندی عدد است **نرم آهن** اسم فارسی حدید است **نرسک** اسم فارسی
عدس است **نسرین** گل سفیدی است کوچک و مضاعف و درخت او بقدر درخت گل سرخ و بسیار
خوشبو و او را گل مشکی و در بعضی بلاد گل عنبرین نامند و در دشت و کوه میباشد و در بلاد حاره ما
اول اسد دوام میکند و عرق او بوی ندارد چه از لطافت آتش ارخم آن میکند معتدل الحرارت

(Marginalia: نرجس — نرقیس — نرسی نرم آهن نرسک — نسرین)

Catchword: و نزد بعضی در دوم

و نزد بعضی در دوم گرم و خشک است و بوی او مقوی دل و دماغ و حواس و سایده او در لخلخه
باعث خوشبویی آن و مدر حیض و مسهل بلغم و سودا و منقی سینه و عطسه آرنده و مفتح سده دماغی و محلل ریاح
و موافق جگر و جهت قولنج و غثیان و یرقان و قوابی و ضماد آن جهت کلف و آثار و مدبوبی عرق و رفع بوی
نورة و سعوط دانه او با سیر و منع استعداد داء الفیل و با حنا جهت تقویه موی و قطور او با روغن زیتون جهت کرم
گوش و ریاح آن و سنون و مضمضه آن جهت درد دندان نافع و از یکدرهم تا چهار درهم برگ او مسهل قوی
و مداومت نیم مثقال او تا یک مثقال او را از اول حمل تا یک سال مانع سفید شدن موی و آبستنی
و انطاکی تجربه این امر هر روزه دو مثقال هر بای شکری او را از کتاب تجربه بیان نموده و روغن او که بدستور
روغن نرگس گیرند مسخن باعتدال و مقوی دماغ و باه و رافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی و قدر
شربتش یک اوقیه است **نسر** بفارسی کرکس نامند و بترکی قجیر از سباع طیور و بزرگ جثه و در رنگ
قریب بعقاب و مایل بسرخی است و گویند در یک روز زیاده بر ده هزار فرسخ قطع میکند مدلسل آنکه
بچه او را از عزان الوند دان کان یرقان کرده در یک روز سنگ یرقان را از سراندیب آورده ساعت
آن در رفتن و آمدن زیاده بر ده هزار فرسخ میشود و از خواص اوست که بچه حواست در وقت خواب
بکچیم را می پوشد و تا هزار سال عمر میکند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه نمیکند در سیم گرم و خشک
و گوشت او محلل ریاح غلیظ و مصلحش دارچینی و شرب پیه او جهت سرفه و ضمادش جهت مفاصل و قطور او جهت
کری قدیم گوش و خون و زهره او قالع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سرگین او
جالی کلف و خاکستر موی او رافع جرب و حکه و قروح است و محمد بن زکریا گوید که طلای پیه او در عوض
سه روز بسیار مقوی قضیب است و مهرارس گوید که سعوط دماغ و زهره او از هر یک بقدر نیم دانک
و مثل آن قطران در روغن زیتون رافع جنون و جذام است و از مجربات شمرده اند **نسج العنکبوت**
بفارسی دام عنکبوت نامند و در حرف عین گذشت **نسرین البساتین** گل علیق العدس است **نسوت**
بهندی ترید است **نسوی** بهندی نبات است **نسورا** بهندی سپستان است **نسترن سفید** اسم فارسی
ورد ابیض است و در افعال بیشتر از تریج و تقویه دل مانند نسرین است **نسترن زرد** ورد اصفر بری است
نشا بفارسی نشاسته و بیونانی امولوس نامند و او را از گندم خیسانیده که بحد تعفن رسد و بعد
او را بنشور و از پوست جدا کرده صاف نموده خشک میکنند و در اجزا اول سرد و خشک و نزد بعضی

(Marginalia: نسر — نسج العنکبوت — نسرین البساتین — نسوت — نسوی — نسورا — نسترن سفید — نسترن زرد — نش)

سرد و تر است و مجزی در اربعه رقابض و موافق امعا و مصلح ادویه تند و حابس اسهال و خون خصوصاً بو داده ان و با شکر و روغن بادام که بسیار گرم نبوشند جهة خشونت حلق و سرفه و در دسینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض و هریسه او با پیه بز جهة سحج و رفع افراط عمل دوای مسهل و حقنه او جهة قرحه امعا و طلای او با زعفران جهة کلف و با سرکه جهة خناق و اورام حاره و اکتحال او جهة دمعه و قرحه و جرب و منع ریختن مژه و بجهة جرب با شیر زنان و با سفیدی تخم مرغ جهة خشونت پلک و حرارت رمد نافع و مقلل منی و مسدد و در هضم و مصلحش شیر مهیا و کرفس و قرنفل و بدلش برنج مغسول و غبار الرحی و شربتش از یکمثقال تا پانزده مثقال است **نشاره** اسم الجبریست که از اسبخ رلوبان و سا بیدن جدا گردد و با سبب گرم زدن غباری از او بهم رسد خشکی او نسبت با صل ان چوب بیشتر و همه ان قابض و جالی و منقی زخم اند و ضماد عرق مجمع ان که با وزن او ابیون سوده باشند با سرکه مانع زیاد شدن قروح ساعیه و اکله و التیام زخمهاست و عرب شمرده اند و هریک در اصل ان مذکور است **نشف** اسم عربی بابونج مرجانست و گویند غیر اوست و ان سنگیست سبک و پر سوراخ مانند آشیان زنبور و بهم رسد از ساحل دریای جده نواحی مکه معظمه قیز و خشک تر از سبد و در الهام زخمها و با شب در قطع خون قوی تر از اقاقیا و در سایر افعال مانند اوست **نشابه** اسم عربی اسفنج است **نشاسته** اسم عربی نشا است **دشتی** **نسیج** معرب اوست **نضار** اسم زهب است و درختی که کوی را تیز نامند **نطرون** بورق احمر است **نعامه** بفارسی شتر مرغ نامند و معروفست در اخر سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح و بلغم و سودا و رافع لقوه و فالج و درد مفاصل و امثال آن و مقوی و استسقاست و جمیع امراض بارده و بطی الهضم و مغز محرورین و مصلحش سرکه و روغن و طلای پیه او محلل اورام مزمنه و استسقا و تشنج اطراف و رافع سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال و چون زهره او را مجالسه اقسام مارازان نخهی بگریزند و اگر نزدیک او شوند بحس گردند و شرب او باعث زود تکلم کردن اطفال و سرگین او رافع کلف و آثار و خاکستر موی او رافع اکله و از خواص اوست که از بلع کردن اخگر و آهن تفته متضرر نگردد **نعنع** معروفست و لطیف ترین نباتات و در همه افعال قویتر از پودنه و در آخر دوم گرم و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قوت ماسکه و با حمه و رفع معده و مفتح و مرقق خون غلیظ و محلل مواد بارده و ریاح معده و محرک باه و ارفق و کشنده اقسام کرم شکم و آب او با سرکه قاطع نفث الدم و شرب دو درشاخ او با آب انار ترش مسکن فواق

نشاره

نشف

نشابه نشاسته نسیج

نضار نطرون

نعامه

نعنع

و غثیان و قی و تیغ بلغمی و مسکن درد معده و خفقان معدی و وجع الفواد و جهة درد سینه و پهلو و نفخ رطوبات و قصبه ریه و سینه و تنقیه ان معینه خصوصاً چون با برگ سیاه دانه بجوشانند و چون دو سه شاخ او در شیر بمالند مانع انجماد و با سرکه و شربتش رافع ضرر آنست با عصاب و با لبنیات رفع مضرت ان میکند و ضماد ان مقوی معده و با آرد جو جهة جراحات و ادرار شیر مودن شیر مجمد پستان و نفخ دمل و با نمک جهة گزیدن سگ دیوانه و ممضوغ او جهة گزیدن عقرب و تنهائی جهة بواسیر بغایت نافع و رافع درد سر بارد و با مویز جهة ورم انثیان و درد ان و حمول او قبل از جماع مانع حمل و قطور او با عسل جهة درد گوش و سقوط یکدانگ از عصاره او با روغن گل سرخ تا سه دفعه جهة خنازیر کبار کردن ظاهر کرده بغایت مؤثر و گویند مولد ریاح است و مصلحش کرفس و بدلش پونه نهری و شربتش تا دو مثقال است **نغر** بضم اول و فتح غین اسم جنس عصفور است و نزد بعضی مخصوص گنجشکی است سیاه لون و بسیار کوچک و دنباله او بسیار کوتاه و دایم الحرکت و کثیر الصوت و در تنکابن حجر نامند گرم و خشک و نمک سود کرده او جهة اسهال و غیر نمک سود جهة عسر البول و سنگ گرده و مثانه بغایت نافع است **نفط** روغنیست که در بعضی زمینها می جوشد و سفید و سیاه میباشد سفید او لطیفتر و گرم تر و سیاه او منقطع سفید میشود و در چهارم گرم و خشک و قوی تر از اکثر روغنها و مفتح و سریع النفوذ و مدر حیض و مخرج جنین و جهة جمیع امراض بارده شرب و طلای او نافع خصوصاً جهة فالج و لقوه و رعشه و کزاز و عقد عصب و سستی ان و بواسیر و یرقان و سبز زور بود و سرفه کهنه و حصاة و اخراج کرم معده و مقعد و رفع سموم و تحلیل ریاح و اوجاع و حبس و درد مفاصل و اکتحال او جهة نزول آب و بیاض و قطور ان جهة گرانی گوش و فرزجه و بخور او جهة سردی رحم و اختناق ان مفید و مضر محرورین و مصلحش خشخاش و سرکه و مغز ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربت از سفید او دو دانگ تا نیم مثقال و از سیاه تا یکمثقال و بدلش مثل او سیه و نزد بعضی قطران است و خوردن سیاه او با لی صبیه مسمن بدن و قوی الاثر بدلست **نفل** نباتیست و در عربستان کثیر الوجود شبیه بیونجه و با گرهی مانند خار خشک اما بخار است و با سرخی و بنفشی و زرد شبیه شکوفه سبد گرم و خشک و تخم و گل او مدر بول و رافع سبز رطبخ او و در افعال ضعیف است **نقل** اعرابیض است **نقعاین** حب الکاکنج است **نقره** اسم فارسی فضه است **نقل فاجه** اسم فارسی حب السمنه است **نلک** زعرور است و نزد بعضی قراصیا **نمام** سوسنبر است **و نمام الملک** و تماما نیز نامند

نعش

نفط

نفل

نقل نقعاین نقره نقل فاجه

نلک نمام نمام الملک

نمقولس نمارق نمسیقن
نمك نمشك نمور
نمیس نملولان نمل

نمقولس یونانی قسمی از قوتیای معدنی است نمارق بنابل قدح و یاسمین سفید است نمسیقن کر
کرسنه است نمك اسم فارسی ملح است نمشك بلغة اصفهان اسم روغن تازه است نمور اسم عربی
ارنب بری است نمیس اسم هندی جاموس است نملولان بهندی حب البان است نمل بلغة
فارسی مورچه نامند و بترکی قارنجه و انواع مختلف میباشد و بزرگ و سیاه را ری و کوچک
را بلدی و کبار را بزه را طیار و سیاه دست و پا بلند را نمل فارس نامند و همه ان با سمیة و در سیم
گرم و خشك و قوة شامه او غالب بر جمیع حیوانات است و طلای مسحوق او مانع رویدن موی چون
موی اول قلع کرده باشند یکبار مالیدن منع رویدن میکند و اگر موی او دیگر قلع کرده باشند محتاج
بتکرار طلای اوست و چون صد عدد مورچه مقابر را در یک دقیه روغن زیت تا در روغن زنبق کرده سه هفته
در افتاب بگذارند طلای ان بر قضیب و حوالی ان بغایت محرك باه با یوسین و رافع عنین و مورث صلابت
و بزرگی قضیب و از مجربات دانسته اند و خوردن او موجب تجشی و کرب و مغلی عمل است و از
خواص اوست که اطعمه و عزان و شیر و ما را که در جائی گذارند و در حین گذاشتن ضبط نفس کشیدن کنند
مادام که دست کسی بان نرسد مورچه بر امور ان نگردد و مهرایس گوید که چون مور را در روغن
زیتون جوشانیده در گوش بچکانند منع کری نماید و طبخ در پایه رافع نماید و طلای مور مقابر را با برگ
رازیانه خار زیره ضماد تخم او را با بهه روغنها مسقط موی و مانع رامدن ان دانسته است و گویند چون از
تخم ان بخورند باعث تحریك شکم بطرف اسفل یکدی میکرد و که ضبط نتوان نمود و زیرا گرمانی را رنج
الست نموس جمع نمس و ان حیوانیست بقدر مثقال و صورت او شبیه مرلق و رنگش مایل بزردی
و با خطوط سیاه مانند ببر و مرتع و موش صید میکند و در حین مستی آواز او مانند گربه و در عزان
و قت تنبیه دیگر است و ترکان ماوراء النهر او را الاکجه گویند و در بلاد مرو نیز یافت میشود و مراد
کم موی و بسیار چرب و مطنه ان میشود که تدهین کرده باشند و بلمونه که علتی است در سر جابر
بترك این صفت مسمی باین اسم است جالینوس گوید طلای بیه او و دیستور موی سوخته او
با روغن رازقی بهی سیاه و خوب است و ارسطو فرموده که چون افتاب در بیت حوت باید در شب
باشد چشم راست او را گرفته با خرقه کتان بر صاحب تب ربع بیاویزند منع تب او میشود و اگر چشم
چپ او را ببندند تب عود نموده مفارقت نمیکند و بقراطیس گوید طلای سرگین او با خردل

نمش

نموس

رانج دار الثعلب

رانج دار الثعلب است و مهرایس گوید که طلای زهره او با سفیدی تخم مرغ رافع دمعه و سعوط
خون او بقدر یکقیراط با شیر زنان رافع جنون است نمر بفارسی پلنگ و بترکی قپلان نامند گوشت او
گرم و خشك و هیچ حیوانی گوشت او را نمیخورند و تصریح نموده اند که او کثیر الحیاة است و زهره او سم القتال
و درود نمك در سه ساعت هلاك میسازد و خون او رافع کلف و بهق و اثار است و مهرایس طلای
خون او را رافع جمیع علل چشم دانسته و چون پیه و گوشت او را با روغن زیتون مهرا کنند طلای ان
در ازاله شرا و زخمها و خنازیر سعید بیل و نقوم و مغز سر او با روغن جوز و زنبق در احلیل مقوی و محرك جماع
و حمول آن و دیسقوریدس مغز سر او با روغن جوز و زنبق در احلیل مقوی و محرك جماع و حمول ان و دیسقوریدس
حمول مغز استخوان او رافع درد رحم و نزد اکثر اطبا پیه او بهترین اطلیه فالج و مفاصل و امراض بارده است
و جلوس بر جلد او مانع گزیدن هوام و مسکن بواسیر است و از خواص اوست که چون کسی بر تمام جسد
خود پیه کفتار بمالد پلنگ قصد او نمیکند یکدی که تواند او را بدست گرفت و او را بسیار محب خمر است
و چون به بیند رسد تا یا بنوشد و بتجربه رسیده که چون بر زخم دار پلنگ موش بول کند نجات
یابد و لهذا در بلاد گیلان زخم دار پلنگ را در جائی و امیدارند که اطراف ان مکان اب باشد و موش
نتواند که گذر نمود نوشادر بلغة فارسی است و او معدنی و نباتی زیاده و مصنوعی میباشد و معدنی او در بلاد حاره
مثل حبشه قطعه آن مانند شوره یافت میشود و نباتی و مصنوعی میباشد و معدنی او در بلاد حاره مثل حبشه
قطعات ان مانند شوره یافت میشود و نباتی او از آبیست که چون بشدت حرکت بسیار دهند کف میکند
و از جوشانیدن اب ان قطعات سفید بر روی او بسته میشود و انطاکی گوید در نواحی اصفهان اب مذکور
موجود است و گویند در جبال خراسان نیز میباشد و معدنی و نباتی عزیز الوجود است و مصنوعی او از دود
های کثیف حمام بهم میرسد و رنگ او او لا اغبر است و از دو تصعید سفید میگردد و چون سفید صاف
او را با مثل او زاج رز و لاری و عشر او زنگار تصعید کنند سرخ میشود و در اخر سیم گرم و در اول ان خشك
و ملطف و جاذب و ساز عمق بدن بظاهر و مجفف قروح و قاطع خون جاری و حابس و مفتح سدد و التیام
دهنده زخمهای باهتی و رافع حرکت سینه و صلابت سپرز و طلای او جهة خناق و با روغن تخم مرغ
جهة برص و با عسل جهة دار الثعلب و حیه و سعفه و با روغن گل جهة جرب و غرغره او با اب بداب
جهة زلوی که در حلق مانده باشد و اکتحال او جهة التیام قرحه و منع بیاض و دمعه بارده مفید و در خواص

نوشادر

جبالها

مکتوم مذکور است که چون اورا مثل او فضله انسان تصفیه کنند شرب یکمثقال او در رفع مطلق
سم مجرب است و پاشیدن محلول او که در جای نمناک گذاشته حل کنند و بدستور بجز او باعث
گریختن هوام است از ان مکان و چون محلول او بر کاغذی نقش کرده در اطراف خود گذارند هوام
بیرا مون ان نگردد و سه درهم او قاتل است به تقطیع احشا **نوارس** اسم یونانی نوعی از قتاد است
شاخهای او دراز و باریک و تا بقدر سه ذرع و برگش ریزه و مستدیر و در جمیع اجزای او زغب شبیه بپشم
و گلش زرد و خوشبو و طعمش تند و خار او مانند سوزن و صمغ او مانند سعیدی و سرخی و در دوم
و حلب کثیر الوجود است و صمغ او در افعال قریب بکثیرا و تخمش در دوم گرم و خشک و بیخ او در سیم
و قوی ترین اجزای اوست مجفف و قابض و در التیام عصب از مجربات و از این جهة اورا شجرة
العصب نامند و طبیخ شکوفه و ساییده ان و بدستور صمغ او در التیام عصب منفعتر از بیخ او و از تنز
ضماد او جهت درد عصب و کوفتگی اعضا و از جای بیرون رفتن و شکستگی ان و قطع نزف الدم موثر
و عصاره او جهة قرحه قصبه ریه و ذات الجنب بیعدیل و تخم او رافع سموم و او مضر گرده است و مصلحش
فندق و شربتش یکمثقال است **نوزه** کلس حجری است و کلس مذکور شد **نوفلن** اسم یونانی از خود است
نوق شتر ماده است **نوز** بلغة اکیران زیبق است و بفتح اول و سکون واو اسم معنی شکوفه و گلهاست
نور القندول شکوفه درخت شیشان است **نواة** بعربی دانه اثمار است و از مطلق او مراد دانه خرماست
خصوصا درا اوزان **نول** بهندی ان عوس است **نوخ** لبلاب است **نهنا** اسم نبطی درختیست
کوهی ساقش سرخ و بقدر قامتی و بازغبی مایل بزردی و شکوفه بعضی مایل بسفیدی و از بعضی مایل بسرخی
و عمیق و سماقی و با عطریه و برگ بعضی مستدیر و از بعضی دراز و بی ثمر در دوم گرم و خشک و بوییدن او
جهة زکام و ضماد او جهة اورام بارده و قطع عرق و منع تولد قمل و تقویه موی و بجلس جهة داء الثعلب
نافع و شراب او در حیض و حزن و یا تریاق در رفع خفقان و با سرکه تریاق همه سموم و ضماد ساییدن او با مویز
و حوزرو ان بعد از ان با بادام سمن بدن و فرزجه او منقی رحم و خوشبو کننده انست و از خواص
اوست که چون بگیرد هم او را با هفت عدد دانه کشنیز در پارچه کبودی بسته در چاه بیندازند
در تابستان باد سرد بوزیدن اید و چون در حریر سرخ پیچیده بر بازوی چپ به بندند رفع سحر
و چشم بد کند **نهق** قرة العین است و نزد بعضی جرجیر بری است **نهشل** اسم عربی شقاقل است

نوارس
نوزه نوفلن
نوق نوز
نور القندول نواة
نول نوخ نهنا
نهق نهشل

نهشک اسم فارسی تمساح است **نیلوفر** اسم فارسی است و کرنب الماء عبارت از اوست بیخش
مانند زردک و ساقش نرم و طولش بقدر عمق اب و برگش قریب بسطح اب و ثمرش بقدر
سیبی شبیه بغلاف خشخاش و در ان تخمهای عریض سیاه و با لزوجة و گلش بیرون اب و اکثر ان
کبود و بعضی سرخ و ان هندی است و بعضی مایل بزردی و تیرگی و بعضی گویند که بری او نیز میباشد
جمیع اجزای او در دوم سرد و تر بغیر بیخ او که گرم و خشک است و تخم او که سرد و خشک است و مراد
از مطلق او گل نوع کبود اوست و نیلوفر زرد گرم و خشک است و کبود او لطیفتر و مقوی دل و مسکن
حرارت ان و تبهای حاره و تشنگی و منوم و مانع احتلام و جهة درد سر و قروح ظاهری و باطنی و خشکی
دماغ و خشونت سینه و سرفه حاره و نزله و با زعفران و دارچینی جهة تقویه دل و خفقان مفید و مضر مثانه
و مصلحش نبات و مفرباه و مصلح ان لبوبات و قدر شربت از جرم او سه درهم و در مطبوخ تا هفت
مثقال و بدلش بنفشه و خطمی است و بیخ او جهة سپرز و اسهال مزمن و قروح امعا و سیلان منی و ضماد بیخش
جهة درد مثانه و معده و با صبر جهة بهق و با زفت جهة داء الثعلب نافع و اکثار او و شرب تخمش مضعف
قضیب و مجفف کننده منی و شربتش از هر دو درهم و تخم او رافع ادرار حیض و نزف الدم و درد
مثانه است و روغن نیلوفر که مانند روغن بنفشه عمل ارند سرد و تر و در افعال مانند روغن بنفشه و در
تسکین درد سر حار قوی تر از انست **نیل** نزد بعضی عبارت از وسمه است و ظاهر انست که او غیر اوباشد
و در کتب مذکور شده و ممکن است که از یک جنس باشند و مستعمل هندی اوست و ان بری و بستانی
میباشد نبات بستانی شبیه بکتان و ساقش سه شعبه باریک و برگش شبیه ببرگ کبر و تخمش ریزه
و مایل بسرخی مانند تخم خرنوب و از ان ریزه تر و بری او مانند بستانی و با خشونت زیاده و سیاه
تر از ان و بی تخم است و دیسقوریدوس و جالینوس فرموده اند که نباتش شبیه بنبات بارتنگ
و بسیار سیاه و ساقش زیاده بر زرعی و برگ بری او مانند برگ کاهو و بر شاخ و شاخ او مایل بسرخی
و در اطراف ان غلافها مانند زبان و در ان تخمهای ریزه میباشد در اخر اول گرم و در دوم خشک
و نزد بعضی معتدل است و محلل و رادع ابتدا اورام و قابض و رافع نفث الدم و نزف الدم
و شرب او بقدر چهار شعیر باب سرد مسکن هیجان اورام و مانع خروج دبل و جهة سرفه رشدید
اطفال و درد سینه و گرده و ریاح غلیظ و با سکنجبین جهة سپرز و با ادویه مناسبه جهة قرحه ریه

نهشک نیلوفر
نیل

وذات الجنب سوداوی و یک درهم او با یک وقیه کلقند جهة ریه و وحشه و هموم و خفقان و با خیارشنبر
جهة استسقا و ضماد او جهة سعفه و تقشر جلد و قروح خبیثه و باد سرخ و التیام جراحات و رفع کلف
و سوختهٔ نار او جهة داء الثعلب و با نیم وزن او مرداسنگ و قدری روغن گل سرخ و موم جهة
اکله از مجربات است و باید قبل از طلا موضع را با آب بار تنک و عسل بشوید و با سرکه
جهة قروح سر و خنازیر متقرح مصدیل و مصدع ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش
بوزن او ارد جو و ثلث او مامیثا است **بیده** لغة مصر است و بفارسی بمونا منداز اغذیه
شیرین است که بدون شیرینی و روغن بعمل می آورند انطاکی گوید در اول گرم و در خشکی معتدل
و مولد خلط صالح و مسمن بدن و معدل بلغم و جهة بخار سوداوی و مالیخولیا و سرفهٔ خشک و درد سینه
معیده و در هضم و ثقیل و مسدد و اکثار او مورث سدهای مرکبه و با جیزی با گردکان و بادام جوشانیده
باشند زود هضم و مصلحش سکنجبین و کاسنی است و طریق عمل آنکه گندم را خیسانیده سبز کنند پس
شیرهٔ ریشهٔ سبز او را گرفته طبخ نمایند بسیار و بعد قدری برنج در آن اندازند تا غلیظ شود **بینبا**
ناخواه است **بیفا** اسم یونانی نیلوفر است **بنج** نیل است **نیطافوس** گویند نباتیست برگش
شبیه ببرگ صعتر و در روی زمین پهن میشود و در حوالی دربند بلاد شروان بسیار است و در حمص
او جهة بیاض چشم مجرب دانسته اند **نیطافیلی** مولف مغنی گوید که از جملهٔ یتوعات و غیر نیطا
فلس و ... است و بر شاخهای او پنج عدد برگ میباشد و نبات او شیردار و بغایت
عفص و بی لذع و بی حدت است و طبیخ او جهة درد گوش و جگر و اسهال و بواسیر و ضماد
او جهة خنازیر و عرق النسا و مفاصل و صلابات و راحس مفید و عصارهٔ بیخ او سم قتال
و قدر شربتش سه ابولوس است **نیلوفر هندی** او سعید است **نیشوق** اورک است و فرد بعضی
قراصیا بفتح اول و سکون با اسم فارسی قصب است **نانشکر** اسم فارسی قصب السکر است
نینو اسم هندی روغن تازه است **نیب** اسم هندی آزاد درخت است **نیم** اسم هندی درخت
دان بزرگ و کوچک میباشد گلش مثل خوشه که حبذین بنفشه بار او باشد و وسط گلها تر
و با عطریه و خوش منظر و در اصفهان ثمر او را سنجد گرجی گویند و در مازندران کنار تاغ گویند
و آن بقدر سنجد کوچکی است مایل بزردی و ... و در بعضی بلاد معروف بدرخت توز است

بیده — نیتب — نیفا — بنج — نیطافوس — نیطافیلی — نیلوفر هندی — نیشوق — نانشکر — نینو — نیب — نیم

ضماد برگ و گل او و غلل ورق و جهة اورام نضاجت مفید و جهة مفاصل و نقرس و درد سر نافع و در زور
خشک او جهة التیام زخمها و قطع خون او و روغنی که او را جوشانیده باشند تا جیب ... روغن ...
صحان است و شربش بقدر یکمثقال حابس اسهال مزمن و آزموده است **حرف الواو** **واق**
اسم مرغیست که در کنار آبهای باشد و تیره مایل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و پرش سیاه و در کاسه
سر او چهار عدد موی مانند گل رسته در غایت سفیدی و نرمی و قریب بشبری و ترکان از آن طلف خارج
کرده اند و بر سر ... بند و اکثر صیدهای است و در تنکابن او را آوین گویند و گوشتش از حرارت و
در دوم گرم و در اول خشک و گوشت او موافق مبرودین و در رو زیادتی و کم و روغن او جهة فالج
و احراق عصب نافع و گوشت ... و جاذب پیکان و خار از بدن و زهرهٔ او جهة بیاض چشم
و بهق مفید است **وادی** کلب بری است **واحد** لبلاب است **واقیس** یونانی کنگر زد است
وارشه اسم فارسی صعتر است **وارمرک** بلغة تنکابن قنفذ است **وابلیم** بلغة تنکابن کرمی بری است
والان بزرگ بهندی رازیانه است **والان کوچک** شبت است **ور الارض** فطر است **ورق** بفارسی
پشم نرم نامند و گویند مخصوص بپشم شتر است و خواص صوف مذکور شد **ورد** ثمار مثلثه اسم عربی ورد
ابیض است **ورج** بفارسی اگیر ترکی نامند و از بیخ نباتیست که در آبها میروید و بفارسی سوسن زرد نامند
و برگش از برگ نرگس درازتر و عریض تر و با خشونت و انبوه و ساقش طیبه و گلش شبیه بسوسن
آزاد که زنبق باشد و زرد و مایل بسرخی و بیخش گره دار و بیخی پیچیده و کج و ما بین سفیدی و سرخی
و تند طعم و مایل بعطر و در اول سیم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقی است قاطع بلغم و تریاق
سم هوام و مقوی معده و جگر و باحمه و قوت حافظه و منقی دماغ و مینی و مجفف رطوبات مفاصل
و مدر بول و حیض و محلل ریاح معده و امعاء و جهة درد سینه و سرفه و پهلو و جگر و معی و درد سپرز
و شکافتگی عضل و تغییر بول و حصاة و لکنت زبان و نیکو کردن رنگ رخسار و تحلیل کوده و ضماد
او جهة مفاصل و اورام بلغمی و در نقع تحت سپرز و بهق و برص و تشنج و فالج و فتق و قیله و فرزجهٔ او
با شیر مادیان و زعفران جهة اعانهٔ حمل و اکتحال او جهة بیاض و غایدن او جهة ثقل زبان مجدیل و جهة
درد دندان مفید و جلوس در طبیخ او جهة درد رحم نافع و مصدع و مضر مثانه و مصلحش رازیانه و عرق خون محرور
و مصلحش سکنجبین و شربتش یکمثقال و بدلش مثل او دربه و ثلث او زراوند طویل است **وجه** بلغة ...

واق — وادی — واحد — واقیس — وارشه — وارمرک — وابلیم — والان بزرگ — والان کوچک — ور الارض — ورق — ورد — ورج

ماریز بون سیاه است دخیزک و خیزق بکاف اخر و بقاف تخم اسپناج و در منه ترکی عبارت از آن
درمنه بعضی درمنه خراسانی است دروج از جملهٔ اصداف و علزون است و بهندی کوڑی و در دیلم کلاک
و در اصفهان کس کره نامند پوست او زیاده از سایر اصداف و مدرّ مائیه و جالی و جهة عسر البول و حصاة نافع
و ضماد محلول آن در آب لیمو با قدری نشادر برای قلع جمیع آثار جلد و جرب و حرق آتش و در همه افعال مانند
ودع و محرق آن جهة مغزریه و محلّش عسل و شربتش نیم مثقال است ددود اسم حیوانی بلبسکی است دوین بیونانی کاه است
ودع رومانی رطب است ورد اسم جنس گلهای اشجار است و از مطلق او مراد ورد احمر بستانی است
و اقسام ورد سفید و زرد و سرخ می باشد و یکی از آن بری و بستانی و هر یکی بنامی مخصوص اند و بستانی
اقسام و مضاعف و بری هر یک غیر مضاعف اند ورد ابیض بری بفارسی او را نسترن سفید نامند و نه کور شده
ورد ابیض بستانی بزرگتر از نسترن و مضاعف و بعد از گل سرخ و در حرارت او بی خار است و رنگش سفید
و گرم و خشک و در افعال ضعیف تر از نسترن است ورد اصفر بری نسترن زرد است در حرارت او خار دار
و گلش زرد و غیر مضاعف و در قوت مانند نسترن سفید ورد اصفر بستانی در حرارت او بیخار و بعد از زرد
گل سرخ و گلش مضاعف و بزرگ و رنگش صندلی و در قوت مانند گل سفید بستانی است ورد احمر بری
در حرارت او و لیک است گلش سرخ و غیر مضاعف و مذکور شد ورد احمر بستانی بفارسی گل سرخ نامند
و بهترین او تمام شکفته است و آن مرکب القوی و نزد اکثر در اول سرد و در دوم خشک و نزد جمعی گرم
و تر و نزد بعضی معتدل و مفرح و مقوی دل و اعضا و مسهل صفرا و بلغم رقیق و با قوت قابضه و خشک آورد
قیض زیاده و مفتح ناسور و جهة ضعف معده و جگر و گرده و خفقان حار و غشی و جهة ریه و رحم و مقعده و ملطف
او مطبوخ عصاره آن جهة درد سر و چشم و گوش و مقعده او جهة تقویت لثه و ضماد کوبیدهٔ او جهة اورام حار
و رطوبت معده و ساییدهٔ او جهة تحلیل و رنج علیه که بسبب حرکت بهم رسد و رویانیدن گوشت زخم
زخمهای عمیق و ضماد تازهٔ او جهة اعانه بر اخراج پیکان و خار از بدن و ذرور خشک او جهة جوششها
و التیام زخمها و قلاع و زخم امعاء و سیلان رحم و جوشش و کردن آن و با برگ درخت او جهة تواتر
و اورام حاره و ورم مقعده و شکستگی اعضا مفید و تخم گل سرخ که عبارت از ثمر اوست در افعال مانند
گل است که او عبارت از ثمر گل سرخ بری باشد و مذکور شد و آنچه در میان گل شبیه به تخم و زرد است
ارا از زر ورد گویند در رحم او با آب رافع اسهال عسر العلاج و رافع نفث الدم و سیلان خون است

وخیزک وخیزق

ودع

ودع پسح ... شد بجز ... [illegible]

دده ودین

ودع ورد

ورد ابیض

ورد ابیض بستانی

ورد اصفر بری

ورد اصفر بستانی

ورد احمر بری

ورد احمر بستانی

اول دوم

خصوصاً چون با اقماع

خصوصاً چون با اقماع گل ساییده و حمول آن مقوی رحم و رافع رطوبه و مضیق فرج است و بوییدن
گل مهیج زکام و عطسه و باشری در بعضی امزجه و در بعضی مسکن آن و مصلحش کافور و مغز ها و مورث
تشنگی و مصلحش افیون و قدر شربتش از تازهٔ او تا ده درهم و از خشک او تا چهار درهم و از آب او
تا هشت درهم و بدلش مثل آن بنفشه و ربع آن مرزنگوش است و گویند ده درهم غنچهٔ تازهٔ او در
بار عمل مغز آید و روغن گل که گل با اقماع را در روغن کنجد کرده در آفتاب بگذارند و بعد از سفید شدن آن
گل کهنه بدان تا هفت مرتبه گذشته و با آب افشرده تازهٔ او را با مثل آن روغن کنجد یا زیتون بجوشانند
تا روغن تنها بماند و روغن مذکور مرکب القوی و رادع و قابض و محلل و موافق مواد حاره و بارده و با قوه مسهله
و مسکن التهاب معده و رویانیدن گوشت زخمهای عمیق و تجفیف رطوبات آن و رافع مواد منصبه
او و حقنهٔ او رافع قرحهٔ امعاء و سقعهٔ او مسکن درد دندان و نطول او مقوی دماغ و حابس اسهال مرار
و مسهل ماده لزجه و مقوی اعضاء و محلل مواد فاسده و در تسکین درد با عجیب الاثر و طلای او با سرکه
و لعاب او با سرکه و گلاب مسکن اعضا و درد سر و رادع بخارات دماغ و موافق اورام آن و رافع زحیر
و درد امعاء و حرب کردن ادویه حابس اسهال با او مقوی فعل آن و قطور آن جهة درد گوش و تدهین او
با سرکه و آب مورد رافع عرق و با ورد هر قروح و جوششهای حاره و شراب او رافع مضرّ خوردن آب
و رد ... [illegible] و امثال آن و بدلش نیم وزن او روغن بنفشه و نیم وزن او روغن ... [illegible]
و قدر شربتش تا یک وقیه است و گلاب نیز مرکب القوی و مایل بسردی و با حرارت لطیفه و مایل
بر طوبات و قوت قابضه است و بعضی سردی و خشکی او را بسیار غالب دانسته اند و او مقوی دماغ
و فم معده و قوتهای بدنی و تخم گرم او جهة نفث الدم و خشونت سینه و عوارض زحیر و درد معده و
و مغص بارد و حار و درد جگر و سرد او جهة خفقان حار و تقویه بدن و با شراب جهة زیادتی تفریح و
بوییدن و طلا کردن او جهة درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهة بارد آن و لخلخه آن جهة تقویه دل
و رفع غشی و بیهوشی و تقویه دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس و رفع خمار مفید و بالخاصیه مغزّی
و باعث سفیدی موی و مصلحش جلاب و نبات و قدر شربتش تا بیست مثقال و گلاب و نبات
مکرر و قدر دو وقیه آن مسهل است ورد منتن دریاس است ورد الحماق بفارسی گل رعنا نامند
اندرون او سرخ و بیرون زرد و بد بوی و از اقسام ورد منتن است گرم و خشک و مرخی او طلا قو

ورد ورد الحماق

وبسیار گرم و در اطلیه استعمال او اولی است ورد ابانج گل علیق الکلب است ورد صینی نسرین است
ورد الفجار و ورد النجاب و ورد الحمار ورد الحاق است ورد الحمیر نزد بعضی گل خطمی است و بلغت مغرب
گل خاوانیاست ورد الزواتی بلغت مغربی گل خطمی است ورد قنزا شقایق النعمان است ورد الجب
ن کیکل است ورل ماتی سقنقور است ورد جانور فاشر است ورطوری سیلاحیس است ورق السینی
وسمه است ورق الزیتون هندی طالیقون است ورده بلغت مازندران سماهیت است ورک بلغت
قزوین جز نوب نیلی است ورطیتا عتم است ورد عنب مذکور شد ورل بفارسی و ترکی زرجه
نامند و آن حیوانیست بزرگتر از سوسمار و دنباله او دراز و جلد او سیاه و درشت و ابلق از خطوط
زرد و در اخر سیم گرم و خشک و قایم مقام سقنقور است و در همه افعال مسمن و محلل ریاح و ضماد گوشت
او جاذب پیکان و خار از بدن و جاذب سم گزنده حیوانات گزنده و جاذب خون بظاهر جلد و باعث
فربهی عضوی که بر آن بندند و طلای روغن زیتون که ورل را در او جوشانیده باشند و مهرا شده رافع آثار جلد
و کلف و حکه و داء الثعلب و قوبا و سرگین او قالع بیاض چشم و طلای بیه او عظیم کننده قضیب و طلای
خاکستر او موجب نحیی ثالیل است ورشان از جنس کبوتر صحرائیست و از آن بزرگتر است و طوق دارد
و سبزی آن فاختیه نامند در خواص مانند کبوتر صحرائیست و از آن بهتر است و چون در روغن زیتون بپزند
کنند طلای او در افعال مانند پیه شتر مرغ و مداومت خوردن او مورث مرض خفقان و مصنع و مخلّص
سرکه است ورس بار نباتیست مانند نبات پنبه و مخصوص بلاد یمن است و نبات او تا بیست سال
گل و ثمر میدهد و ثمرش مانند کنجد و بعد از رسیدن شق شده شبیه موی زرد و مایل بسرخی مانند زعفران
میشود و او را سائیده جامه ها را رنگ میکنند و بهترین او زرد مایل بسرخی است و قسم سیاه او که حبشی نامند
و سحیق … و هندی گویند زبون تر و نزد بعضی گرکم پنج آن نبات است و او در دوم گرم و خشک و قوتش
تا چهار سال باقی است مقوی معده و باه و تفریح عظیم و رافع خفقان و ریاح غلیظه و حصاة و جالی و شراب او
رافع بهق و برص سفید و طلای او رافع کلف و نمش … مورث لاغری و مقرر به و معطش
مصطکی و کثیرا و شربتش تا یک مثقال و بدلش مثل او زعفران و نصف او سالخ است ورغ اسم عربی
سام ابرص است و بفارسی ضفدع را باین نام خوانند ورق بفتح اول و ثانی برگ نباتات و بضم
اول و سکون ثانی اسم طیور است و بفتح اول و کسر را اسم فضه است ورنج بفارسی جرک گویند

و از مطلق او مراد چرک انسانست و طلای چرک گوش جهة شقاق لب و کزیدن افعی و چرک بدن
جهة بواسیر و شقاق مقعد و ورم انثیین با موم و روغن جهة تحلیل اورام نافع است وسمه کتم است و کذا
وسخ کوار النحل بفارسی زموم نامند و در علکیر گذشت وشیح اسم عربی نباتیست که در جبال آذربایجان
میروید و در بوی شبیه ببوی لیموست و چوب او بسیار صلب و از آن نیزه میسازند برگش شبیه برگ گشنیز
و شاخهای او باریک و بیخ او گره دار و شبیه بسعد در اخر دوم سرد و خشک و رادع و مقوی اعضا و نیم مثقال
سائیده او با تخم ترب جهة شکستگی اعضا و ضربه و سقطه و ملوس در طبیخ آن جهة سیلان رحم و نواصیر
مقعده مفید است وشق حیوانیست بسیار کوچکتر از پلنگ و در رنگ و شکل مثل آن و دنباله او کمتر از شبری
و در تنکابن پلنگ موش نامند در خواص مانند پلنگ و لباس پوست او مسمن باه و مقوی گرده … و بیخ
بواسیر و موی سوخته او جهة جراحات مزمنه نافع است وشیح اشق است وشع بسکون ثانی اعز
لطیس است وشم بضم اول و ثانی بلغت تنکابن و دیلم اسم سماقیست وصیف الاسود بر سیاوشانست وطواط
خفاش است وعل نوعی از ابل است و ترکی جرب و در دیلم شوکا نامند و در ابل مذکور شد وعد بعین معجمه
اسم عربی بادنجان است وقل اسم عربی ثمر خشک درخت مقل است وکر آشیان طیور است ولیع
طلع است ولب نوعی از توت هاست عقدر رنگی و برگش ریزه و با خشونت و شیر دار و در بعضی اماکن شبیه
برگ درخت نارون و از بعضی شبیه برگ مورد و او غیر ثمرة الراس و با هر دو انه است و او مقوی قوی
مسهل است و گویند چون او را از جهة اعلی قطع کنند مقی و از جهة اسفل مسهل و از هر دو جانب قی و اسهال
و مسقط کرم شکم و زیاده او قاتل و مورث عنی و … معیان سیب … شربتش تا نیم درهم و بدلش للالاست
ولکام بلغت تنکابن اسم حمضرم است وین انگور سیاه است هوف الهابال فاخته صغار است هامه حفدات
هالوک رشک است و بلغت مصر اسم جفیل است هادی اسم تریاق فاروق است هالیوخس الکلیل الملک
هارزهات اسم هندی اخوانست هاق هندی مینا است هانس هندی اوز است هامیوما بلغت یونانی
اسم نباتیست شبیه مانند سلجم و سیاه و هر چند در زمین فرو رود باریک میگردد تا بقدر موی رسد و خام و پخته
او ماکول و لذیذ و مایل بتندی و ساقش با رطوبت لزجه و زغب دار و در شاخهای او برگهای ریزه مانند خار
کوچکی و برگ … ملاصق بدون میلی … در دوم گرم و در اول خشک و نزد بعضی گرم و تر و ملطف اخلاط
غلیظ و ریاح و مقوی دل و حافظ صحت و جهة سرفه و درد سینه و سبز و گرده و مثانه نافع گویند خوردن

او با تی مینه باعث تولید پسر است و نطفه منعقده مقبول صورت انوثی منکینه و نطول او جهت عسرت
حرکت اطفال مؤثر و تعلیق او در پارچه سبز قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه رافع بحر چشم مدات
هبید دانه حنظل است **هاجری** بهندی اسم کف مریم است **هبه** در صفاهان جز غذا و بر پا مند و آن حیوانی
بقدر با قلی خاکستری رنگ و زیر شکم او سفید و پاهای او بقدر سر سوزنی و کثیر العدد و در دوم سرد و تر
و شرب او با شراب رافع عسر البول و یرقان و طلای او جهت خناق و سقوط لهات و مطبوخ آن در روغن
انار که بار و غن گل سرخ بجوشانند و نیم گرم او را در گوش چکانند رافع کری قدیم و درد گوش است
و چون در کوزه نو سفال بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از او قیه تا دو اوقیه بنوشند جهت عسر النفس
مجرب دانسته اند و تعلیق او با پارچه کتان و امثال آن رافع تب ربع و قطور رطوبت آن در احلیل رافع
حرقة البول است **هدهد** معروف است و او را مرغ سلیمان نامند در دوم گرم و خشک و مهرۀ گردن
او با ثبت جهت تحیش و قولنج و سدۀ روغن محمد حصاۀ گرده و مثانه و زهره و خون او جهت بیاض چشم و بهق
و سحق و استخوان او جهت تب ربع نافع و تعلیق پر و زبان او مورث جاه و دوستی مردم و بدستور تعلیق
لمه اسفل او در این امور مؤثر و تعلیق استخوان بال چپ او جهت بستن زنان بد گویان و دوستی دشمنان
و با خود داشتن چشم او جهت تقویه حافظه و بیاد آمدن فراموش شده و امثال از خدام و او بخیتن بذوج او با تمام
در دروازه خانه جهت سرقه و بحر چشم مدوام الصبیان و بخور پر او جهت زحمتها و سحر و جنون و بلع کردن دل او با رزی
آن جهت قوت حافظه بغایت مؤثر و ناخن و پر او در حریر زرد بسته در زیر سر دو حصم که انهن
حبت الفت و محبت ایشان حصوصا و روفتی که قمر در سنبله و نظر دوستی باز هره داشته باشد و نگاه
داشتن پر او جهت معرفت رحم مؤثر است **هدل** حضض است **هریسه** از اغذیه مشهوره است بهترین
حبوب و لحوم که از آن ترتیب دهند گندم و گوشت مرغ است گرم و تر و کثیر الغذا و مسمن بدن و گرده
و مقوی عصب و باه و موافق سرفه و خشونت سینه و یابس المزاج است و در هضم و مسده و مصلحش دارچینی
سکنجبین و در مبرورین انگور و باقی صفه الکنند ن قدری از انگور در یک هریسه مرفق قوام او است **هرچی**
بلغة هندی ناجی است و در جبال کشمیر کثیر الوجود است و قسمی سیاه و قسمی سفید مایل بزردی و طولانی
و عرض خود و در حجم مقابل سه عدد و عدد وار میشود و نیم نخود او کافی است با سهال و قی عنیف و باقی صفه مقام
سم اقسام بیش و سایر سموم است **هرد** نزد بعضی ثمر درخت عود است از فلفل کوچکتر و با اندک

هبیه · هاجری · هبه · هدهد · هدل · هریسه · هرچی · هرد

زردی و تمرش تند و بوی عود از آن می آید و از حوالی بحر و عمان خیزد و مرکب القوی و در دوم گرم و در خشکی
معتدل و مقوی احشا و محلل ریاح و حصاۀ و با تفریح و مدر بول و ملین طبع و مسخن گرده و مثانه و محرک باه و معین
هضم و خوابیدن او بهترین انواع استعمال اوست و بخور او مانع زکام و نزله و کذا انهن در میان متاع
و جامه مانع کرم زدن او و پنج آورا چون چهل روز در میان شراب بابرکه نارس بگذارند بسیار سیاه
میشود و از عود قماری فرق نتوان نمود و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش قاقله است **هرطمان** دانه ای است
شبیه بخلر و نزد بعضی او قلر است و رازی گوید قلی است و اظهر آنست که قسمی از قلر باشد چنانکه اطبای
او را اسلیه دانسته حبه آن زرد تر از آن و سرخ مایل بسیاهی است و نباتش مانند گندم و ثمرش در غلافی
منقسم به دو نصف و در ربوبت معتدل و با قبض و مطبوخ او با روغن مغز فایض و موافق سرفه و در سایر افعال
مانند قلر است **هرقولیون** غام است **هرشفه** اسفنج است **هرد** اسم عربی عروق الصفر است و نزد بعضی
ابو قلسا و نزد بعضی ترصعته **هرجان** لوز البربر است **هرقلوه** و **هرقلوس** نوعی از هندبای بری است و نزد بعضی
ابو قلسا است و نزد بعضی ترصعته است **هرازه** مرانیه است **هرتال** بهندی زرنیخ است **هرن** بهندی اسم
اهوست **هرباتوته** بهندی توتیای هندی است **هرتالا** بهندی ابلیلج است **هری** بهندی خرنوع است **هزار
جشان** و **هزار فشان** بفارسی فاشرا است **هت کند** بهندی لوف است **هشفیل** انقاقل است **هشت
دهان** اسم فارسی نوعی از عود است **هشو مور** اسم سریانی افتیمون است **هکل** فقح است **هلیم** اسم عربی
کل لاصق شیء است و بفارسی عبارت از مرق گوشت و گندم مهرا آمیخته است و در افعال مانند حریسه
هلام نوعی از اغذیه است که گوشت گاو و گوساله و امثال او را بعد از پختن با آب و نمک در جایی گذارند
تا آب او چکیده رفع گردد و بحسب احتیاج بقول حاره یا بارده با سرکه بجنبه گوشت مذکور را در آن سرکه
اندازند و بقول را بر دارند و اگر با بقول بجوشانند قسمی از قرص خواهد بود در افعال مشابه مزاج بقول
مطبوخه است **هلیون** بفارسی مارچوبه نامند ساقش و برگش شبیه ببرگ کبر و با شیر قلیلی و گلش مایل بسفیدی
و تخمش از حرطم کوچکتر و با صلابه در دوم گرم و در اول تر و تخمش در دوم گرم و بیخش در دوم خشک و در
اول برای او را خشکی غالب تر و هلیون مفتح سده جگر و مدر بول و مبهی و محلل ریاح و غذائیه او غالب
و با حمص و میویز رایحه بول و عرق و مفتت حصاۀ و جهت درد سینه و ظلمه بصر و درد رحم و استسقاء و تخمش
ملین طبع رافع درد امعا و با شراب جهت سم رتیلا و تقطیر البول و مضمضه او جهت درد دندان نافع

هرطمان · هرقولیون · هرشفه · هرد · هرجان · هرقلوه و هرقلوس · هرازه · هرتال · هرن · هرباتوته · هری دماد · هری · هزار جشان و هزار فشان · هت کند · هشفیل · هشت دهان · هشو مور · هکل · هلیم · هلام · هلیون

وبداومت او مهیج درد مفاصل و معقد طعام و مشهی و مصلحش عسل و گویند او کشنده سگ است
وتخمش مفتح سده و سبزتر و با عسل و روغن ملسان مخرج حصاه و فرزجه او مدر حیض و دراد رار قوی
تر از بلیون و قدر شربتش تا دو مثقال و مضر سر و مصلحش عسل است و تخمش مسکن درد دندان و طبیخ
او به تنهائی و با عسل و تخم خربزه منقی گرده و مثانه و مجاری بول و مخرج سنگ و ریگ آن و مضر به
محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا سه درهم است و در فلاحت مذکور است که چون
شاخ حیوانات را دفن کرده مکرر آب دهند بلیون میروید از مجربات است بلبلو زعرور است بلفیقا هندبا است
ریالبلبلا البلبلا است بلیانه شاهترج است بلک قردن السنبل است و نزد انطاکی ریح الفار بلموت و بلمو
سلق جبلی است بلد اسم هندی عروق الصفر است بج نوعی ارز آب و مشهور بگربکس است
ایران است هنک بهندی حلتیت است هندوا بهندی نحو از مس است هن کن بهندی ماهیز هرج است
هکا چهار بهندی حیا لبوس است هندبا بفارسی کاسنی نامند و او بستانی و بری میباشد و بستانی او
دو قسم است یکی را برگ بزرگ و دراز و با خشونت و مایل بتلخی و گلش کبود و بزرگ و او را هندبای
شامی نامند و بتر یه و برطیب او زیاده از قسم صغیر است و یکی را برگ کوچک و باریک و گلش کبود
و ریزه و تلخی او غالب و او را هندبار البقل نامند هر دو قسم در اول سرد و تر و با اجزای حاره لطیفه که از شستن
رفع کرده و از جهة لطافت مفرط بحسب اختلاف هوا و زمان و مکان تغییر طعم و رنگ و طبع او میشود و او
مفتح سده و مقوی جگر و مسکن حرارت خون و تشنگی صفرا و التهاب معده و موافق جگر حاره و بارده و درانشان
سده آن و منقی مجاری بول و گرده و آب برگ او یا آب ریشه او بهترین ادویه یرقان سددی است و چون
آب او را بجوشانند و کف گرفته با سکنجبین بنوشند جهة تبهای کهنه و تقویه معده و رفع تعفن رطوبات
و با گلقند جهة تب ربع نافع و چون با قدری رازیانه و کشوث بجوشانند تفتیح و اسهال او زیاده میشود و طلای
آب او جهة اورام حاره و درد چشم و با سرب سائیده و روغن گل سرخ جهة سرطان متقرح سجیل و خوره
او با خیارشنبر جهة ابتدای ورم حلق و خناق و ضماد کوبیده برگ او جهة زهر مار عقرب خصوصاً با ریشه
بنفشه و آرد جو و سرکه جهة مفاصل و نقرس حار و اورام حاره سجیل و قدر شربتش از آب او تا نیم
رطل است و مضر صاحب سرفه و مصلحش شکر است و تخم کاسنی در دوم خشک و مایل بحرارت
و با اجزای بارده و جهة تبهای صفراوی و سددی و یرقان و خفقان و صداع و اوراض جگر و با مطبوخ

بلهو زمخشک است بلفیقا
بلیلج بلیانه بلک بلموت و بلمو
بلد بج
هنک هندوا هن کن
هکا چهار هندبا

صندل و راز یانه جهة رفع سموم و ضعف گرده و سپرز و قطع نفث الدم و تحریک اشتها موثر
و بعیز از ترتیب در سایر افعال نایب مناب برگ کاسنی و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم است
و او مغثی و کریه الطعم و مصلحش سکنجبین و ادویه خوشبوی موافق آن و بیخ کاسنی در اول گرم و در
دوم خشک و بغایت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول و جهة تبهای مرکبه و مزمنه و تنقیه
خون و رفع ورم احشا و درد مفاصل و استسقا و نفخ و تحلیل مواد نافع و قدر شربتش از سائیده او یکدرهم
تا چهار درهم است و در مطبوخ از پنج درهم تا پانزده درهم و عرق کاسنی لطیف تر از آب او و بسیار ضعیف تر است
هندباربری جز هندبا بری است نباتش مانند بستانی و گلش کبود و طعمش بسیار تلخ و برگش درشت و تجارت
او را بقله یهودیه نامند و اجزا اول سرد و خشک و در تریه زیاده بر بستانی و قابض طبع و مقوی معده
و در جمیع افعال تسفر ترطب قوی تر از بستانی و قاطع نفث الدم و آب او با روغن زیتون رافع
اکثر هوام و سموم سمیه مشروبه و مدر شیر و محمول عصاره او رافع ورم حاره فرج و ضماد بیخ او جهة گزیدن عقرب
و زنبور و مار معتد و با آرد جو جهة باد سرخ و با سفیداب و سرکه جهة سوختگی آتش و التهاب اعضا نافع و تخم
و بیخ او در افعال قوی تر از بستانی است و هر یک بدل دیگر هندبای شمیه و هندبای شامیه نوع بزرگ
ورق بستانیست هندبار البقل نوع ریزه برگ کاسنی بستانیست هوم لغت ترک نباتیست شاخهای او
بی گره و بارش شبیه بعنب الثعلب و لیکن از آن بسیار مخروط است و بی برگ و بابیخ و رشتهای او ضعیف
عیز فاید و از سموم قتاله و چون بیکاز آب آن آلوده خشک کنند زخمش کشنده است هوم المجوس گیاهی است
ساقش بکعید و با ریک و صلب و گلش ریزه و تیره و شبیه بیاسمین و برگش ریزه است و ظاهر از جنس ار
غوان ریزه و بانمد و تیره و بعضی بحوز مریم است در اول سوم گرم و خشک و جالی و مفتح سده و با صدمت
و بسیار عفیف و طبیخ گل او جهة حصاة مثانه و احتباس بول بسیار مفید و زرور گل او جالب خون حواجات
و قدر شربتش یکمثقال و زیاده از دو مثقال او کشنده بجهت قوی است هوفاریقون هو سیاز
او فاریقون یونانی است و آن سه قسم میباشد و هر سه قسم را ثمر مانند جو است قسمی را ساق یکذرعی
بیشتر و زیاده و برگش مانند برگ سداب بسیار سرخ و گلش سفید و شبیه بگل شبو و در بوی شبیه
ببوی صنوبر و تخمش سیاه و دراز و بد و مانند جو و منبتش زمینهای سخت در اول سیوم گرم و خوشبوی
سال باقی است و مجفف و ملطف و مدر بول و حیض و مخرج جنین و محلل ریاح و مفتح سده و جهة درد ورک

هندباربری
هندبای شمیه هندبای شامیه
هندبار البقل هوم
هوم المجوس
هوفاریقون

نافع و برگش جهة التیام جراحات و شقیقه و زخمهای متعفنه و رافع سوختگی آتش و عصاره و طبیخ او جهة قروح خبیثه و معدیل
و مداومت شرب تخم او را هر روز نیم درهم با ماء العسل جهة عرق النسا مجرب دانسته اند و جهت ربع تا یکم
وزن او سداب بدستور مجرب شمرده اند و بدلش تخم شبت و انیسون است و صنف دوم بری کبیرتر از او
و برگش بقدر برگ تفاح و بر شبیه و شعبهای مستقیم و ساقش سرخ و گلش زرد و تخمش در غلافی مانند خشخاش
و با خطوط و در بوی شبیه با تیتاج در آخر دوم گرم و خشک و دو درهم از تخمش مسهل صفرای غلیظ و خوردن
آب برد معین عمل او است و در سایر افعال مانند قسم اول و چون در شراب بجوشانند طلای او رافع جراحات
عظیمه است و صنف دیگر که رازی رومی عبارت از او است نباتش بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی
و بسیار سرخ و پر شاخ تر و برگش مانند برگ سداب و گلش زرد و در بوی مانند قسم اول و گرمتر از اول
و مسهل رطوبات معده و محقق آن و در جمیع افعال قویتر از اول و ثانی و بیخ گیرنده رعاف و مقوی
معده و رافع فالج و عرق النسا و عسر بول و حصاة و مسقط جنین و مدر حیض و مقاوم سموم و جهة استسقا و قولنج
و تب ربع نافع و طلای او جهة بهق و آثار و بواسیر و عرق النسا و مفاصل و التیام قروح نافع و مصلحش محرور
سکنجبین و قدر شربتش یکدرهم و اقسام او بدل یکدیگرند و بدل همه آن بوزن او ازخر است و صنف ان
پنج کیر است و مؤلف اختیار است مذهبی گوید که تخم او فاریقون شبیه بسماق است و این قول
لغت قول جمهور حذاق است و نزد حقیر مراد از تاکیر هندی قسم اخیر است اگرچه ابن جزله و حکمای هند
هوفاریقون است و رازی رومی را کلی دانسته و تاکیر را عبارت از آن و از اقسام آن مرزو کابل
مراد ایشان است **هوقسطیداس** طرثوثی است که در تحت لحیة التیس میباشد و آنچه او در لحیة التیس است
مذکور شد **هوحیره و هوقصیداس** مر ماء الراعی است **هوجوبیه و هوملیوس** ابوخلسا است **هوراسیون**
اسم مغربی فنجنگ است **هوبره** اسم فارسی خیار است **هوبیر** هندی اسم اهل است **هوا** نسبت با بدن
افضل عناصر و نسبت بروح حیوانی و ترویح آن چون نسبت بروح طبیعی و تغذیه او و نفوذ هوا در اجسام بکوچکترت
لبدت و صنعت است بروح یک از آن عالی و عاری نخواهند بود و فساد او باعث فساد موالید ثلثه است
بعد از احتیاج هریک بان و تغیرات او بسبب لطافت از هر چیزی صورت پذیر است و از اسباب
اجرام علوی و جبال و اقسام سفلی و تدبیر هوا در کلیات فن طب مبین است و ایراد آن در اینجا لزوم ندارد
بلکه ایراد مصلحات آن بقدری و چیزی مطلوب است چه تجزیه او بالکلیه از حالت صحت موجب وبا و امراض

هوقسطیداس
هوحیره و هوقصیداس هوجوبیه و هوملیوس
هوبره هوبیر هوا
هوراسیون

از مجربات

بی شمار است و علما معدلات آواز و اجات و مجربین تصریح نموده اند که بخور دروبخ و طرفا از مجربات
و بخور کردن و بوییدن عنزرولادن و قطران و طین مختوم و امثال آن و فادزهر معدنی و خوردن و بوییدن ترنج
و نارنج و سرکه و مورد و پیاز و تفاح برفع ضرر هوای وبائی مسکنه و آزموده است **هیل وا** قاقله است **هیردن** نوع
از جوز ماست و گویند مراد از او حب است **هیشز** کنگر است اسم عربی عین حوشف است و نزد بعضی مخصوص برا
هیفمان اسم عربی مخ ربوی است **هیزار** اسم فارسی تفاح است **هیری** هندی اسم طلا است **هیرا** اسم هندی
الماس است **هیراده کهن** اسم هندی دم الاخوین است **حرف الیا** **یاقوت** یاقوت بهترین او سرخ مشعشع
گلناری است که بهرمانی و رمانی نامند و بعد از آن عمری پس وردی و بعض اقسام سرخ اوست و بعد از صنف
سرخ او زرد و نارنجی است پس زعفرانی پس لیمویی و بعد از زرد کبود و آسمانی گونه است پس کحلی پس لا
جوردی پس نیلی پس زیتی و بعد از همه سفید آن و غیر سرخ رمانی اقسام دیگر تاب آتش ندارند و سرخ او از آتش
رنگین تر گردد و گویند چون با سفید او شایبه سرخی باشد از آتش مستحیل که او را بر روی مغالی گذارند
تمام رنگ میگردد و یاقوت صلب تر از همه احجار است بغیر الماس در آتش گرمیه و دود و عرق معدن اوست
و ما لمدن او بخش سوخته و آب نشیاره باعث طلای او و یاقوت سرخ در حرارت معتدل و در زرد او در دوم گرم و خشک
و کبود او در اول دوم و سفید در اول خشکی و بهمه غالب است و او مقوی دل و دماغ و معنی و شرب یکدرهم او تریاق
سموم و تعلیق او بالای سینه جهة رفع طاعون و تغیر هوا و وسواس و صرع و خفقان و رفع انکاه و جنون و نزف الدم
و انگشتر او جهة قضای حاجات و دفع ضرر صاعقه و غرق و طاعون و در دهان داشتن او جهة رفع تشنگی و بدبوی
دهان موثر و قدر شربتش از یک قیراط تا یک دانگ است **یاسمین** بری و بستانی میباشد بری او را اطان
نامند و فارسی یاس سفید مذکور شد و بستانی میباشد و چنبلی است که یاسمین هندی باشد و آن زرد و سفید
و ابن الدوله گویند عراقی نیز میباشد و سفید او نیز و اطبا مسمی بزنبق است و بعضی از او را مخصوص سفید
دانسته اند و سوسن سفید نزد اکثر ایشان مفقود الخاصیت است و این از جمله اشتباهات است که در سوسن مذکور شد و جمهور
اطبا تعریف یاسمین نموده اند که درختان مانند درخت مورد و امثال آن و برگش نرم تر و پهن تر و بسطبری از برگ مورد
و درخت قسم سفید ضعیف تر و گلش سفید و با شایبه سرخی و بسیار خوشبوی و از وقت شکفتن نرگس تا اول خجر
گل میدهد و در بلاد حاره همیشه و درخت نوع زرد او عظیم و چتری و مانند درخت مور است و نوعی بعضی قسم زرد او سی
بزنبق است و آن در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع سدد و ریاح غلیظ و فالج و مفاصل و امثال

هیل وا هیردن
هیشز
هیفمان هیزار هیری هیرا
هیراده کهن
یاقوت
یاسمین

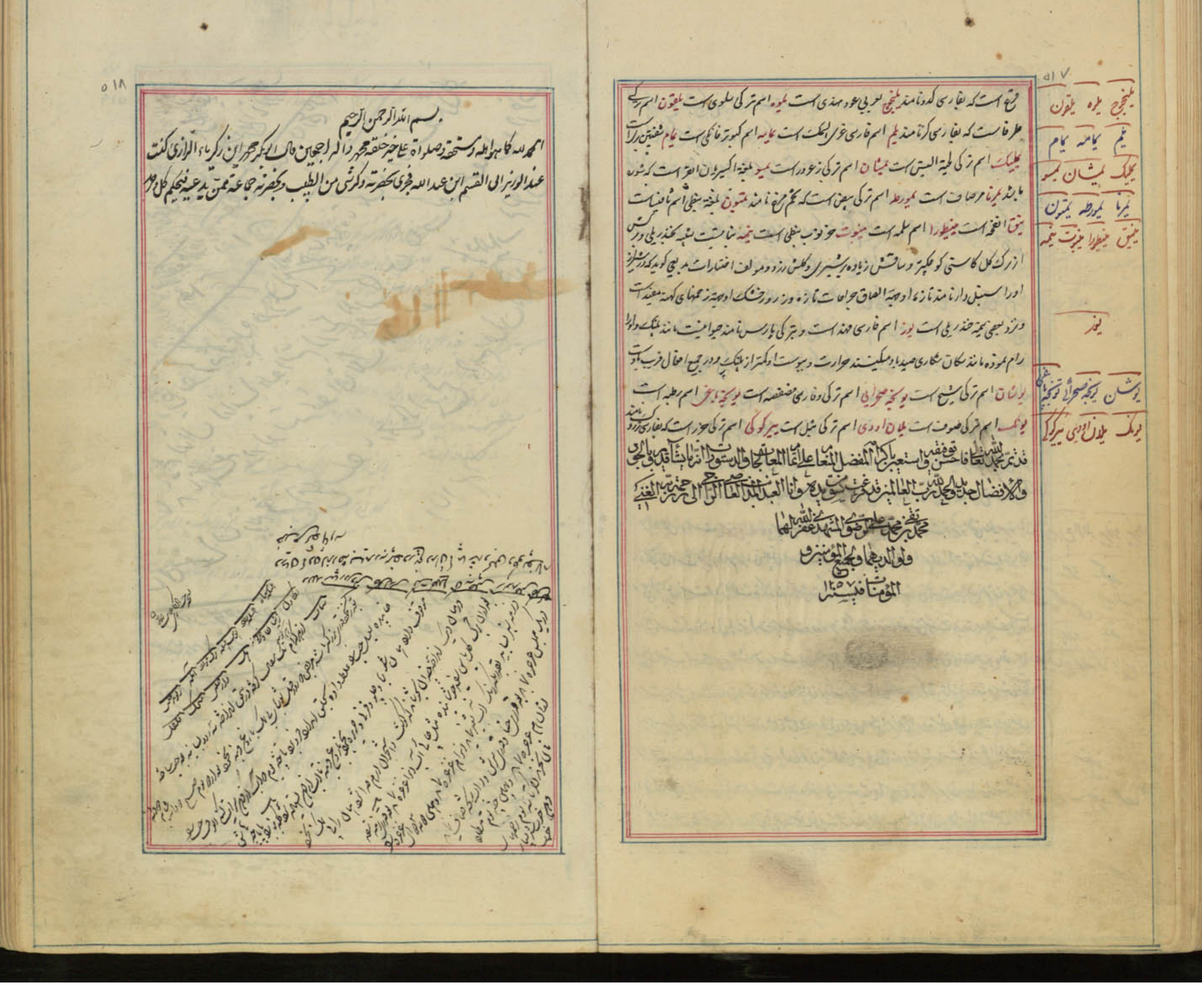
ان و مقام و سموم و مفرح و محرک باه و مدر حیض و مخرج فضول کرم شکم و بوییدن آن جهة درد سرد و تقویه و رفع ریاح دماغ و نطول طبیخ او
جهة دردهای بارده و صداع و ضماد او جهة کلف و سرخ کردن رخسار و بزرگ کردن قضیب و اعانه بر نعوظ و سفید کردن موی سیاه موثر و
مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و گل سرخ و سرکه و قدر شربت از جرم او سه درم و از آب او تا ده درم و بدلش یاسمین زرد و بدل او
یاسمین بری است و روغن یاسمین به دستور مفتح و محلل و در جمیع افعال مذکوره قوی الاثر است و قدر شربتش سه درم تا نیم درهم و بدلش
زرد در همه اکثر او بجوات و چنین او را در حنظل سبز مجوف گذاشته یکدرهم او را بیکوقیه عسل خیسانده به دستور مداومت نمایند جهة استسقاء و درد کمر و مفاصل
مجرب بیان نموده اند یاسمن سفید اسم فارسی یاسمین بری است یاسمین بری عشبة النار است یاپوشیقان اسم ترکی غور الملک است
یاربوز اسم ترکی فودنج است یارطاش اسم ترکی حجر العاج است یالغ اسم ترکی ذهب است یبروح لغة سریانی و بمعنی مصور است و اسم جنسی هر نوعی شامل
بیخ لفاح جبلی و بری است چنانچه لفاح شامل ثمر اقسام اوست و از مطلق او مراد قسم جبلی است و چون بعضی از انواع لفاح که بزرگ باشد
شکافته و شبیه مرد و صورت انسان مشاهده کرده و او را از این جهة بدین اسم نامیده اند و بیخ لفاح جبلی او را مشابهتی
بصورت انسان دارد بخلاف بری او که بسیار مشابه است یبروح الصنم بیخ لفاح بری شکل دو انسان که
روبروی یکدیگر گذاشته باشند و او را مهر گیاه و سگ کن نامند چه در میان عوام مشهور است که هر که او را
قلع کند باعث هلاک اوست لهذا اطراف او را خالی کرده اطراف بیخ او سگی را بان می بندند تا از حرکت سگ
منقطع گردد و این معنی اصلی ندارد و از خواص ان اعدی بیان نموده اند نبات مذبور شبیه بعیلیق که بزرگی بکوبد
نکن نامند و قدر زرعی و برگش شبیه برگ انجیر و بار کبیر از آن و زرش سرخ و قدر زیتونی و در بوی شبیه بسیب بالمه
و طعمش بعینه و گویند در شب میدرخشد و بیخش بصورت دو انسان مواجه و مستور بلیفهای اشتر شبیه بموی کلاف است
سایر اقسام بیخ لفاح که لیفهای مذکور را ندارند و ما دامیکه برای صورت رامید انگیخته قوتش تا شصت سال باقی است
در اول سیم سرد و در اواخران خشک و قدر درهم نیم ماه او روانی همان عضو مردان و از قسم نر او دوای زنان
و شرب او با زعفران جهة مفاصل و عرق النسا و نقرس و با مقل جهة بواسیر و با سکنجبین جهة خفقان و با کاسنی جهة
حرقة البول و در زر و بیخ ان و قرآن جهة اکله و قروح خبیثه نافع و مغلظ خون و مسلید تام و مصلحش روغنها و قدر
شربتش چهار قیراط است و در بیخ نجات و اعمال غریبه بغایت موثر و از هر کس نقل نموده اند بهترین زمان
قلع ان انست که بیخ ور قانه شرف ماه در خطی از خطوط شرف و متصل بسعدین یا یکی از سعدین با قمر در یک
برج باشند و در روز سه شنبه وقت طلوع افتاب بهتر از سایر اوقات است چون عضوی از اعضای او را با انکه
از نر او و شبیلی روغن بان یا زنبق یا روغن غلاف ترم سایده ضمادی و جسمها و روی را بان تدهین نمایند

نزد ملوک

یاسمن سفید یاسمین بری یاپوشیقان
یاربوز یارطاش یالغ یبروح
یبروح الصنم

نزد ملوک بغایت مکرم و معزز باشند و هر حاجتی که روی دهد روا گردد و چون مجموع او را یا عضوی را از آن شکسته
و با آلتی قطع نکنند و بر بازو ببندند یا بگردن او بزنند از کل آفات و غرق و حرق و صاعقه و دراه زنان و دزدان
محفوظ باشند و تعلیق او جهة رفع صرع و تسکین غضب ملوک بغایت موثر و بعضی شرط دانسته اند که در اول
ماه باید تعلیق نمایند و بخور او جهة دور شدن شیاطین و جن و رفع فساد عقل و جنون موثر است و چون ثمر نا
رسیده او را با روغن گل سرخ سایده بر زن حامله بر کمر و شکم طلا کنند از اسقاط جنین ایمن باشد و چون بکوبند
گل ناشکفته او را کوبیده و در روغن زیتون بجوشانند طلای ان رافع عسر ولادت است و هر گاه بکوبند گل شکفته
او را در کتان بریسمان ابریشم که هفت رنگ باشد پیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع او گردد یتوع اسم جنس
جمیع نبات شیردار است و گویند از مطلق او مراد لاعیه است که آن بهترین اقسام اوست چون هر قسم اسم
مخصوص داشته باشد مذکور گردید لهذا در اینجا ذکر خواص کلیه ان بیان میشود و جمیع یتوعات در غایت گرمی
و خشکی و اکثر ان در مرتبه چهارم و با سمیه اند و جراحت کننده جلد و مسهل قوی در همه امزجه و مورث اسهال
دموی و قرحه امعا و زحیر و تجشی و غشیان و انقلاب معده و قلق و عرق و غشی و استعمال از او در خارج بدن
جایز داشته اند و اگر خوردن بعضی از ان احتیاج افتد زیاده از ده یا دوازده قطره از شیر او بدوغ معلی نباید
خورد و مصلحات ان نشاسته و آرد جو و روغن بادام و گل سرخ و رب سوس و کتیرا است و دفع ضرر کردن مضرتم
امزاده عمل او است یبروح الوقاد یبروح الصنم است یبروزه علقه جاذبه است و نزد بعضی رجله یبرو با
بادنجان است یبرد اسم سریانی بغل است که بفارسی استر گویند یحمور اسم حمار الوحش است و نزد اطبا
نوعی از ایل است و در الف مذکور شد یحنیفیس گرمی بزرگ برگ بستانی است ید الله حزن بر چهار
ساله است که در اول پاییز گرفته باشند و در حاء مذکور شد یرزه قنوس است یذقه درخت بل است
یساع مغث است یرمه عشبة النار است یرنا اسم عربی حنا است یرابیح بلبون است یربوع بفارسی
موش دشتی است و ان مانند موش و از ان بزرگتر و دستهای او بسیار کوتاه تر از پا و دنباله اش بلند است
در سیم گرم و خشک و کثیر الغذاء و ملین طبع و مدر بول و حیض و جهة امراض بارده مثل فالج و رعشه و مفاصل
و اخراج سنگ گرده و مثانه نافع و محرق خون و مصلحش میوه های تازه و ترشیهات یشقه قر الشیف است
و مذکور شد یعقوب کبک نر است یعضید هندربا است یعیمیا بیش اسم سریانی ریباس است یقطین
اسم جنس کل نباتیست که بر ساق نابسته مثل نبات خربزه و لبلاب و امثال ان و عوام را از مطلق او مراد

یتوع
یبروح الوقاد یبروزه یبرو با
یبرد یحمور
یحنیفیس ید الله
یرزه یذقه
یساع یرمه یرنا یرابیح یربوع
یشقه
یعقوب یعضید یعیمیا یقطین



مرغ است که بفارسی کدو نامند بلنجج بعربی عود هندی است بلوه اسم ترکی سلوی است بلیقون اسم ترکی
ملرفاست که بفارسی کرنا مند یلم اسم فارسی غزل الملک است یامه اسم کبوتر خانگی است یمام شفنین را است
یلیک اسم ترکی لحیة التیس است یمشان اسم ترکی زعرور است یمیو بلغة الکیرولن الفرا است که شوره
باشد یرنا مرجان است یموطه اسم ترکی بیض است که تخم مرغ نامند یمتون بلغة بنطی اسم نافسات
ینق النعمه است ینبلوزا اسم بلمه است ینبوت خرنوب نبطی است یمه نبات شبه بحندریلی و رکس
از رگ گل کاستی کو مکیز و ساقش زیاده بر شبر ری و گلش زرد و مولف اختیارات بدیع گوید که در شیراز
او را سنبل دارنامند تازه او جهة الصاق جراحات تازه و زرورخشک او جهة زخمهای کهنه مفید است
و نزد بعضی یمه خندریلی است یوز اسم فارسی فهد است و بترکی پارس نامند حیوانیست مانند پلنگ و او را
رام نموده مانند سگان شکاری صید بدو میکنند حرارت و یبوست او کمتر از پلنگ و در جمیع احوال قریب بدو است
یوشان اسم ترکی شیح است یوکچه صحرایی اسم ترکی و فارسی مضعفه است یوکچه باغی اسم رطبه است
یوتمه اسم ترکی صوف است یلان اودی اسم ترکی شبل است یبرکوکی اسم ترکی جزر است که بفارسی زردک نامند

قد تم بحمد الله تعالی فاحسن توفیقه واستعین بالکرام المفضل المنعام علی اتمام المعانی الجاف والدستور انه ما یشا قدیر و بالجود و الافضال جدید و الحمد لله رب العالمین قد تحریر یکوید و انا العبد المذنب العاصی الراجی الی رحمة ربه الغنی

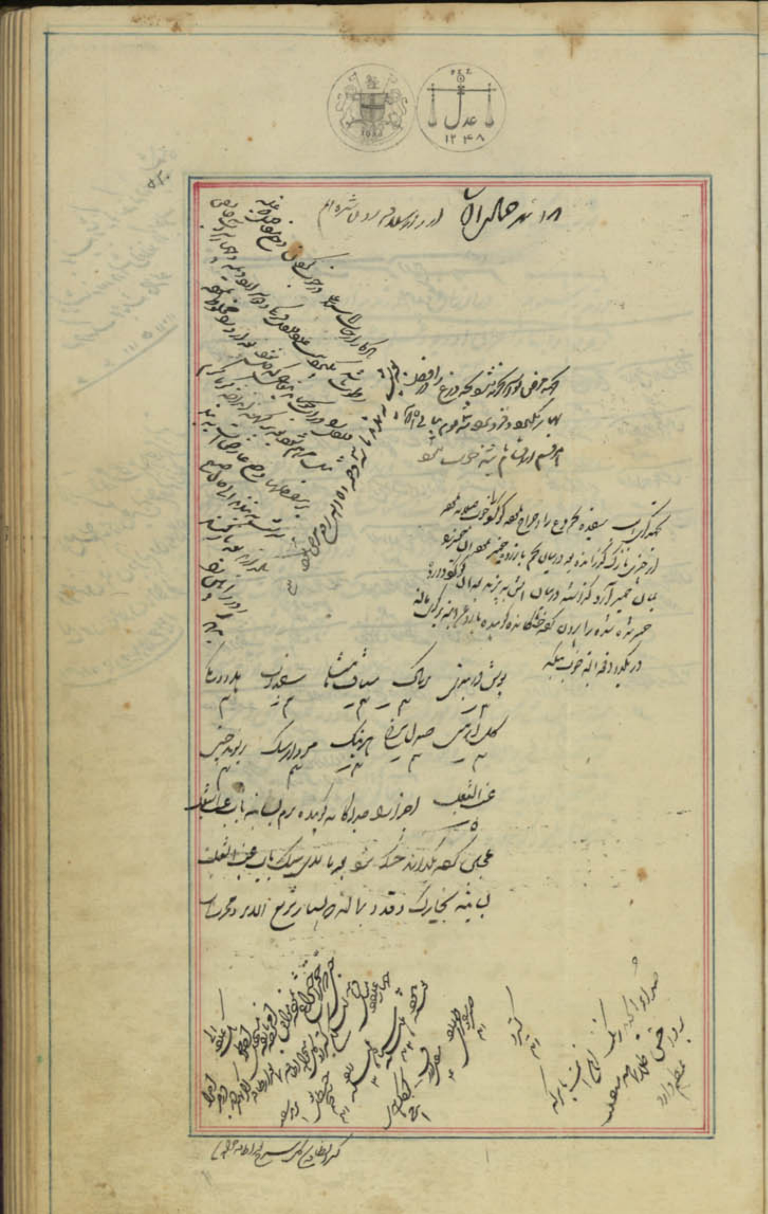
محمد تقی بن محمد علی الرضوی المشهدی غفر الله لهما

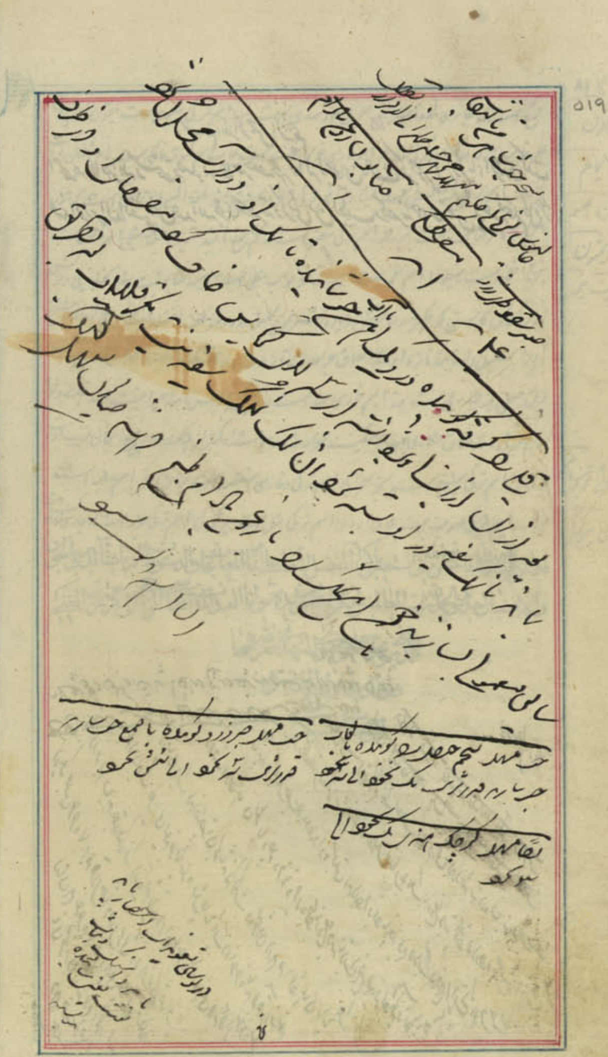
ولوالدیهما و لجمیع المومنین و

المومنات فی سنة ۱۲۵۷

بسم الله الرحمن الرحیم

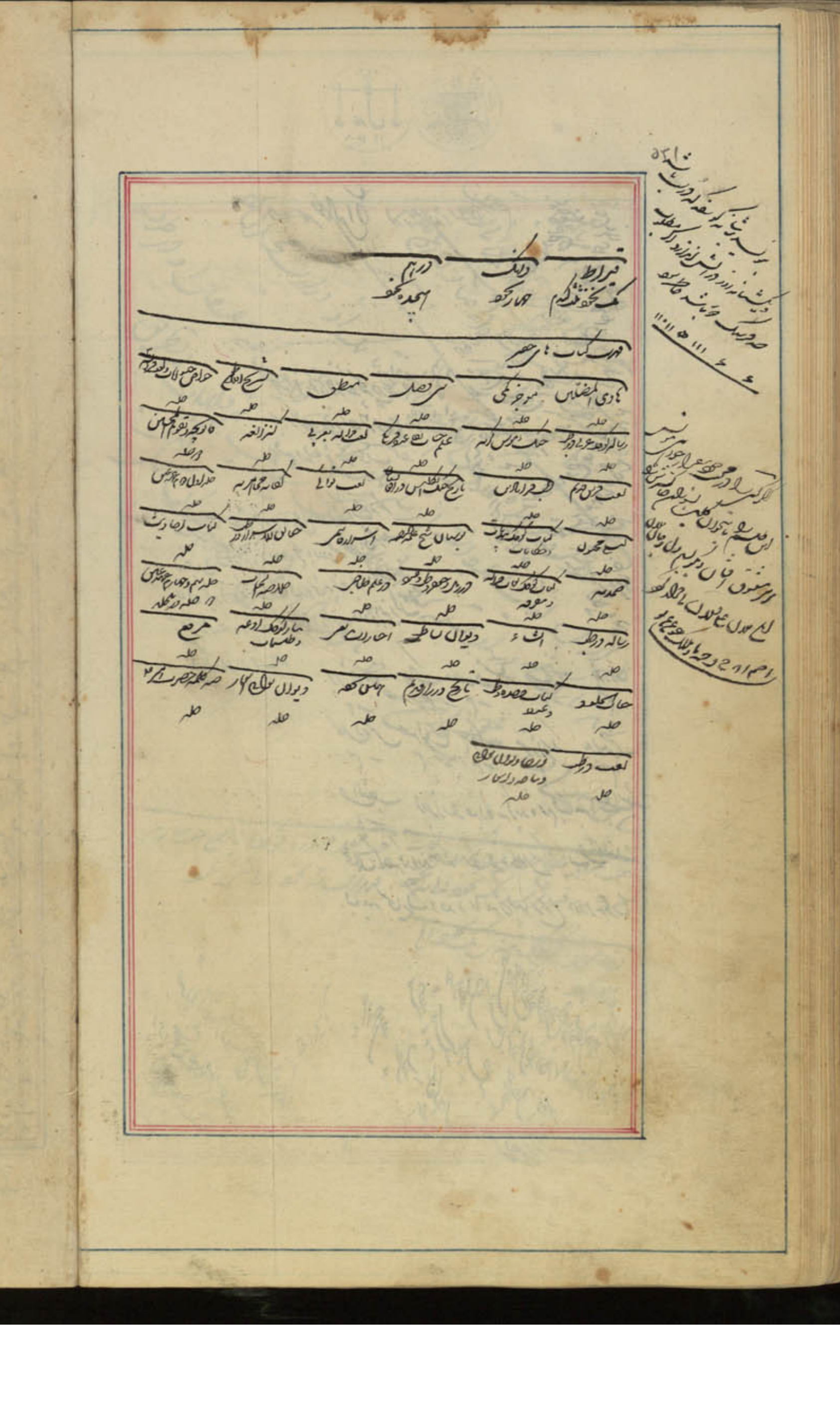
الحمد لله کما هو اهله و مستحقه و صلواته علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین قال ابو بکر محمد بن زکریا الرازی کنت
عند الوزیر ابی القسم ابن عبد الله فجری بحضرته و کر شیء من الطب و بحضرته جماعة ممن یدعیه فیحکم کل واحد





فهرست مرکبات

در تدبیر سموم ۱ در اوزان در تدبیر ادویه مفرده ۹ شش حرف حلبی
دعوتها و ابها و اجرای ادویه و عمل صناعت و عمل مروارید و سایر...
در معاجین و تریاقات ۳۴ مفرحات و جوارشات در ذکر حبوب ۵۶
در ذکر اقراص ۶۴ در سفوفات ۶۵ در اشربه و ربوب ۶۸ در مربیات ۷۴
و حلویات در لعوقات ۷۶ در ذکر مطبوخات و نقوعات و ماء
الاصول و منضجات و مقیئات و مسکنات قی در سنون و مضمضه و غرغره ۸۹
در اکحال و شیاف ۹۲ در ذکر ادهان ۹۵ در ذکر مراهم و ذرور ۹۸
در ذکر ضمادات و کمادات و قطورات و نطولات ۹۱ در سعوطات و نشوقات ۹۵
عطوسات و نفوخات و شمومات و بخورات و لخالخ ۹۹ در حقنها و فتایل و شیافها ۹۶
و فرزجات و حمولات در جرابات و آنچه تعلق بود دار در غسولات و منقیات ۱۰۲
بشره و مجرات و مسمنات و مهزلات در ادویه کلف و بهق و غیره ۱۰۳
در مصفیات فرج و مطیبات و ملذذات و مسوکات در خواص عجیبه ۱۰۶
در بعضی ادویه معمول هندی در معالجه چهارپایان ۱۰۹ در قلع آثار ... ۱۱۱
در معالجه طیور که بر ذره نامند ... ۱۱۲



وبه | بسم الله الرحمن الرحیم | نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلواة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین

اما بعد این تلخیص باب رابع است از کتاب تحفة المؤمنین در مداوای سموم و این مشتمل است بر پنج فصل
فصل اول در تدبیر سموم و احتراز از ان فصل دوم در تدبیر مشترکه سموم فصل سوم
در تدبیر سموم مشروبه فصل چهارم در تدبیر سموم ملذوعه فصل پنجم در بیان انکه حشرات
از آن گریزند فصل اول در مدابیر منع تاثیر سموم و احتراز از ان از جمله مجربات که چون طفل را
در روز ولادت قبل از انکه شیر دهند قدر حبه از اسنگ چشم گاو کوهی که در تقعیر تحت چشم او منجمد میگردد
و مسمی به تریاک گاو کوهی است و در اوایل مذکور شد بر کام طفل بمالند و در ایام حیات از سموم
مشروبه و ملذوعه متضرر نگردد و بدستور در ان وقت از فادزهر معدنی بر کامش بمالند و سه روز
متوالی هر روز بقدر برنجی با شیر بدهند همین اثر دارد و از جمله شرب نارجیل بحری است که در ماهی دو بار
بقدر برنجی با گلاب سائیده بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود و بدستور شرب فادزهر
معدنی در هر ماهی دو سه بار بقدر قیراطی تاکید الحفظ همین اثر دارد و از این جمله شرب تخم ملخ است
که در اول تحویل شمس بحمل سه روز روزی یک مثقال از ان تناول نمایند مجربین را اعتقاد است که تا یکسال
از مطلق سموم متضرر نگردند و بعضی مخصوص سم هوام دانسته اند نه مطلق سموم و متفق علیه اطباء است
که چون حمل را کیک در شیر خیسانیده بنوشند مدت العمر هیچ سمی در او اثر نمیکند اما احتراز
از سموم منوط بر انست که از اطعمه و اشربه که بد بو یا [illegible] در مواضع مظنونه وجود هوام گذارند
اجتناب نمایند بدستور از چشیدن چیزی که مجهول الخاصیه و غیر معروف باشد و بدست گرفتن
حیوانیکه معلوم نباشد هرچند که [illegible] نماید و خوابیدن در مواضع قریب باشیان هوام و خرابها
و [illegible] شاخ گاو کوهی و امثال آن و خوردن ریشه‌ها که مدتی در ظرف مس بی قلعی مانده باشد
و گوشتیکه گرم بوده بنجی پوشانیده باشد که منفذی بجهة خروج بخار نداشته باشد المقدار بماند
که سرد گردد و خوردن اکثر میوهای بدون اب کشیدن ان خصوصا انگور پوشیده نماند که تاثیر
سم در جمیع امزجه یکسان نمیباشد چه یابس المزاج و معتادین افیون در سمومات کمتر متضرر میگردند
بلکه بعضی اصلا متضرر نشوند چنانکه مشاهده شده که عقرب معتاد افیون را گزیده و عقرب در ساعت

هلاک

هلاک گشت و اشخص متضرر نشد و ادراک الم نیز چنان ننمود و بدستور معتادین شرب تریاقات
نیز همین خاصیت است و در خانها نگاه داشتن مرغ و طاوس و گربه و مرغابی و مرغ خانگی [illegible]
و امثال ان که حشرات را طعمه کنند بغایت مستحسن است و باخود داشتن شاخ گاو کوهی و فادزهر
معدنی و حیوانی و مهرهٔ مار و خاک [illegible] و خاک داغستان که کمتر از طین مختوم نیست و نارجیل
بحری از ضرر [illegible] و در منع گزیدن هوام دارد و هذه اشیاء مذکوره سابقا از مجربات و خصوصیات ان
جهة مداوی سموم مشروبه قایم مقام تریاق اکبر خصوصا مسافرین را داشتن یکی از ان ۴ از واجبات است
فصل دوم در تدابیر مشترکه سموم باید دانست که تاثیر سموم بدل که منبع روح حیوانی است رسیده
باعث هلاک میگردد پس در جمیع سموم مشروبه و ملذوعه مراعات دل باید نمود و تاثیر سموم
یا بسبب حرارت مفرطه محرقه و معفنه است یا بجهة برودت مفرطه که روح حیوانی را از حرکت باز دارد
و یبوست و ثقل مفرطیکه باعث سده طرق او گردد و صورت نوعیه که از اثر منضاد روح حیوانی باشد
و انچه بحسب اقتضای صورت نوعیه باشد در نهایت مرتبه سمیه است پس تدبیر در تشدید ان باشیای قویه
مفرح الخاصیه بحسب کیفیت و کمیت زیاده باید کرد و در حاره ان تبرید دل بضمادات بارده خوشبوی
مانند گلاب و صندل و کافور و روغن بنفشه و امثال ان و در بارده تسخین باشیاء عطریه حاره و در
افراط یبوست ترطیب بمثل شیر و [illegible] نهری و انچه در تمام ان بالخاصیه نافع است فادزهر و تریاق
فاروق و نارجیل بحری است و منع خواب تا یکروز لازم است و تدبیر عضویکه اولا سموم باو رسیده لازمست
چه از او سرایت بمجاور او کرده بتدریج بدل نرسد پس اگر سم از جمله مشروبه باشد در قی مبالغه
نمایند و اگر ملذوعه باشد در بستن محکم ان عضو سعی کنند و مکیدن ان و ریختن ابست دهان و باید انشخص
ناشتا باشد و الا مضمضه بروغن گل سرخ و روغن زیتون و یا [illegible] اب کرده و بعد از ان بمکد و اب دهان
بریزد و یا ادویه تریاقیه را او نیز و امثال ان مضغ نمایند و بدستور موضع گزیده را حجامت کنند باعث جذب
سم گردد و ادویه جاذبه ضماد نمایند مثل سرگین کبوتر و پودنه و زفت و سرگین بز و سیر و کوکرد و امثال ان
با بول و روغن زیتون و عسل هر یک که حاضر باشد و مهره مار در این باب عجیب الجذب است و باید
بعد از چسبیدن مهره بشیر پرورده شود تا تاثیر [illegible] تکرار ریختن ان نمود و چون تأثیر منجمد گردد و مهره نچسبد
علامت نجات است و در بعضی قطع ان عضو لازم است و اگر عضوی محل القطع باشد مانند دست و اطراف

بدن و داغ کردن موضع گزیده بسیار نافع است و نیز بر سموم مشروبه باشد در حالتیکه اندک تغیر
ظاهر گردد باب گرم و روغن گل سرخ یا روغن گاو و مطبوخ شبت و اب نمک و عسل و بوره مکرر قی کنند
و اگر با غشی و خفقان و اختلاط عقل گردد حقنه کنند و ادویه تریاقیه انچه معتدل باشد بدهند
و هرگاه با التهاب و حرارت و تشنگی مفرط بوده باشد علامات حرارت سم است و در این صورت
روغن گل سرخ و روغن بنفشه و لعاب بزرقطونا و شیر تازه و مرغ و ماء الشعیر با شکر و قرص کافور و امثال
و امثال ان از مبردات شربا و ضمادا نافع است و مکرر باید بر موضع درد مالک و ضماد دل صندل و کافور
و کاهو و خیار و طحلب را سرد کرده ضماد نمایند و اگر علامات برودت ظاهر گردد مثل بی حسی اعضا
و سردی بدن و عرق سرد و تشویش عقل و تیره گی رخسار مثرودیطوس و تریاقات حاره و باز و سیر
و جنطیانا و حلتیت و جدوار و امثال ان باید داد و نطلهای حاره مانند عرق فتنه و عرق بهار
و جند و امثال ان استعمال نمود و حقنه با وجود خشکی طبع بمطبوخ فودنج و شیر و ترکیبی و بوره ازینی
و روغنهای حاره باید کرد و اگر علامات ثقل و یبوست ظاهر گردد مثل برامدگی شکم و درد مغاوص و احتباس
بول و طبع و تهوع و خشکی دهن در این صورت حقنه مسهلا قوی مثل سنا و کل و اسفناج و لعاب حلبه و شیر تازه
با حلتیت و مقل و سکبینج و شکر سرخ و بوره و امثال ان باید نمود و اگر قدرت بر شرب داشته باشد
ادویه مسهله و بعد از ان ادویه تریاقیه بدهند مانند شیر و شکر و کرفس و انچه که ادویه مناسبه بان
طبع نافع باشد و اگر قوتش ساقط شده با غشی و بیهوشی و عرق سرد و گشتن سیاهی چشم باشد
فم معده او را بقوه تمام بمالند و باد بدنش بدهند و ادویه قلبیه بر روی سینه او مکرر طلا کنند
و انچه در علاج غشی مذکور است بعمل آورند و اگر باسهال مفرط و حیض باشد تدبیران بدلوک روغنها
کنند و بعد از ان ادویه قلبیه و تریاقات را با اب میوه ای قابض و رب به و سیب و لیمو و حماض
داخل کرده و امثال ان باید داد و هرگاه سم مذکور ملدوغ باشد بدستوریکه گذشت بعد از لیتی
انموضع و حجامت و مکیدن از تریاقات مذکوره بدهند و دو مثقال تخم بادرنج که مقشر کرده باشند
و تخم لیمو و تخم ترنج بغایت معتدل است و این دوا که بسموم مشروبه و ملدوغه مشترک النفع است
مؤثر گردکان سی مثقال نمک و برگ سداب خشک از هر یک پنج مثقال دانه ترنج مقشر ده مثقال
انجیر کوبیده بقدریکه اجزا را تخمیر کند قدر شربتش یک مثقال باده درهمست **تریاق الطین** که بدستور

مشترک النفع است باین صفت است طین مختوم و اگر نباشد خاک صوفیه و خاک دغستان
بسا وی ان حب الغار بروغن گاو چرب کرده بوزن ادویه عسل سرشته و دو درهم او را
بخورانند و هرگاه علامات زیادتی خون در سموم ظاهر شده فصد بغایت نافع است و سایر
ادویه مشترک النفع که سابقا مذکور شد **فصل بیست و دویم در مداوای سموم مشروبه** که معروف باشد
و در این فصل بیان مداوای بعضی از ان که اشهر ند ذکر کرده می شود و غیر مشهور را استنباط مزاج ان از تشخیص
ثالث باید و بحسب اعراض و علامات هر یک بمداوای مشهوره ان عمل کرد چه اکثر از اعلاج
بکلطرقی است **بیش** قدر جنه او در عرض دو ساعت مهلک است و او را سریع الاثر تر از سم افعی
دانسته اند و علامت او ورم زبان و سدر و دوار و درد سر و برامدگی حدقه و غشی بود در ابتدا
و علاج ان قی مکرر است بمطبوخ تخم شلغم و روغن گاو و اگر نارجیل بحری بهم رسد بهتر از همه معینات است
و بعد از ان شرب فادزهر سبز و زرد خالص است برای محمد ابن زکریا و اکثر اطبا تخم کبر را فادزهر
او دانسته و دوا المسک حار را در این باب قوی تر از تریاق فاروق میدانند و جدوار را
اثر عظیم است **قرون السنبل** از لوازم شرب ان بول الدم و سیاهی زبان و اعراض سرسام است
و در غایت حرارت و مداوی او بعد از قی شرب یکمثقال کافور و شامیدن دماغ سرد سرد کرده
و اب میوهای سرد است مثل انار و سیب ترش و اب خیار و ماء الشعیر و اب عنب الثعلب و امثال
ان با جلاب و ضمادات بارده مثل صندلین و کافور و شیاف ابیضا و گل ارمنی و اب خیار
و کدو و کاسنی و امثال ان **مرارة النمر** زهره پلنگ است تا سه ساعت کشنده است بقی سبز و از
سمومات حاره و مداوای ان بدستور قرون السنبل است و چیزیکه ابهر از تریاق او دانسته اند
نه کافور را **مرارة الافعی** در کیفیت مانند بیش است و مداوای او بدستوران و با روغن قی مکرر کردن
انفع است و شربا و کرفشاب مرغ با قدری مشک مفید است و ادویه مشترک النفع که قبل از ان
مذکور شد در جمیع سموم نافعند **مرارة کلب الماء** قدر کمیدس ان بعد از هفت روز کشنده است
و تریاق او بشیر مایه خرگوش است و روغن گاو با جنطیانا و دارچینی **دنباله گاو کوهی** موجب
غشی شدید و کربت و تریاق ان بعد از قی کردن با روغن گاو و اب نیم گرم تریاقات
مشترک النفع مذکوره و فندق و پسته و فلفل نبرح است که در یک روز چهار مرتبه هر مرتبه یکمثقال

به هند عرق الدابه مورث ورم روی و سرخی آن و خناق و عرق بسیار و به بولی نیست دوای ان
بعد از قی کردن با ماء العسل شربی بخته و روغن گل سرخ است که مکرر بنوشند و تریاق الطین مذکور شد
ابن مجری از سموم حاره و اگر بکشد مورث سل است و اعراض آن درد معده و ضیق النفس و قی مفرط و حصر البول و
عرق بدبوی و نفث الدم است و مداوای ان با آب خیار و شیر الاغ و زنان و آب برگ خطمی و سرطان
نهریست و بعد از تسکین عوارض خوردن جرم ابی تسیا و غاریقون و کثیرا و رب السوس با البوتیه بقدر درهمی
با جلاب ذراریح که بترکیه الاکلک نامند از سموم حاره و علامات او مانند اعراض ابن مجری
و با التهاب و اختلاط عقل است و مداوای او مانند ابن مجری و قی کردن با آب گرم و روغن گل سرخ
و شرب بزره تخم خرفه و خیار و لعابها و شیر زنان و در جهه احتباس بول جلوس در مطبوخ خطمی و بچکاندن روغن گل
با سفیدی تخم مرغ در احلیل و تغذیه بروغن بادام و نان میده و پالوده و انجیر خشک و هریره از آرد گندم
و شکر و روغن بادام و مداوای آن خوردن وزغه و حرباد و تخم او با بدستور مذکور است و تریاقات مذکوره
و دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق اربعه نافعند بلادر و حب البلاد و امثال ان مورث احراق و جنون
و وسواس و التهاب معده و تشنگی مفرط اند و مداوای ان شرب شیر و مرغ و کوشتابهای چرب و مزه
تخمهای سرد مثل خرفه و استنشاق روغن کدو و بنفشه و چرب کردن سر بروغنهای مرطبه و مثل گردکان فادزهر
بلادر است خوردن خون گاو و بستگی شیر در معده مورث کرب و اضطراب شدید و غشیان عنیف
و درد حشا و عسر النفس و کزاز و احتباس بول و طبع است و مداوای او قی و شرب شیر مایه حیوانات
با سرکه و حلتیث و بوره و فلفل بار که تا رفع ان جامد آن نماید و در این قسم مواد قی جایز نیست مگر
بشیر فاسد و جوارش عود و صمغ مصطکی و ماء العسل در این باب مفید است [illegible] و امثال ان
ارواد و یه حاره مسهله مورث التهاب و غثیان و اطلاق بسیار و زحیر است و مداوای ان دوغ و اشیای
بارده قابضه است بعد از قی و در معالجات کلیه مذکور شد مانند روغنها و لعابها و ربوب قابضه
اما اشیاء بارده مخدره مثل افیون و بزر البنج و شوکران و لفاح و تاتوره و امثال ان مورث
خارش و بدن و ظلمت بصر و سدر و دوار و سردی دست و پا و بی حسی اعضا و سستی است و چون بحد عرق
سرد و خشکی اعضا و نبات مفرط رسد علاج ندارد و مداوای ان قی کردن با ماء العسل و نمک
و بوره و سکنجبین و روغنها و شرب شراب با حلتیث و دارچینی و فلفل و جند بیدستر و طبیخ نانخواه و نارجیل دریائی

وتریاق کبیر و حقنهای تند و حرکه با صعتر و افسنتین و روغن گل سرخ و شرب شیر و گردکان و تدهین بدن و دماغ
بروغنهای حار مانند ناردین و سوسن و استنشاق جند و حلتیث نافع است و اگر مساوی افیون مشروب جند
شود در دفع مضرت افیون از مجربات است و مداوای خوردن بزرقطونا کوفته و آب کشنیز بعد از قی حلتیث و شراب
و شربت افسنتین کافی است و در مداوای فطر و کماة و امثال ان مانند ماهی سرد شده که در سر منع لمکان مانده باشد
بعد از قی معاجین حاره مثل فلافلی و کمونی و زراوند و صعتر و امثال ان مفید است اما اشیاء مدده ثقیله مانند مرداسنگ
و اجزا معادن مثل مرداسنگ و موش و شنجرف و زیبق و امثال ان مورث احتباس طبع و نفخ شکم و درد حشا
و در بعضی بول الدم و در اکثر احتباس بول و ورم عانه و قرحه امعاء است و گاه است که باعث اطلاق مفرط
گردد و مداوای ان قی و با وجود احتباس طبع حقنهاست و ناردین با سرکه کبوتر و شراب لعابیت نافع است
و طبیخ انجیر و تخم کرفس و زوفا و افسنتین و ترکنین و مسهلات و کوشتابهای چرب باید داد و در زیبق مغزول
و مصعد بعد از حقنه و مسهل و شرب ماء العسل مداوای تلخ باید نمود زنگ نحاس و آهک و زرنیخ و صابون و امثال ان مورث
قرحه امعاء و پیچش و خشکی دهان و بول الدم و درد معده و گاه است که آهک بول دفع شده و مداوای ان بعد از
قی خوردن جلاب و آب گرم و شرب طبیخ تخم کتان و خبازی و تخم مرو و تخم تره تیزک است و به دستور است
برنج و شیر و کوشتابهای چرب و آنچه در ابن مجری مذکور شد نافع است شوای مغموم که کوشتهای
پخته و کباب را در حین گرمی مغطا ان بپوشانند که بخاران دفع نشده سرد گردد و اکل ان باعث سدر
و دوار و ایضه و بیهوشی میگردد و مداوای ان قی و بعد از ان سکنجبین مفرط و شراب و مقویات معده است
و منع خواب تمام لازم است و هرگاه باعث قی و غثیان شدید و اسهال مفرط گردد بعلاج ایضه مبادرت
کنند زاج و شب یمانی تلخ و شوره و امثال ان مورث سرفه شدید و عطش و سل است و مداوای
ان بروغن تازه و شکر و لعابها و شیر و امثال است سفیداب جبنین و گچ و امثال ان
مورث قولنج قوی و خناق و خشکی دهان و برآمدگی شکم است و مداوای ان شرب ماء العسل با آب خطمی
تازه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغن بادام و اسهال ممحون بدو و دهک محموده با جلاب و سویق مسهلات
و هرگاه منجر بسبیح گردد بعلاج ان مبادرت نمایند و در جمیع سموم آنچه در کلیه ان مذکور شد مراعات
باید نمود و میل هر یک بر جهتی که باشد بان جهت دفع باید کرد و اماله ان از عضو شریف بعضو خسیس کرد
فصل چهارم در سموم مرکبه و غیر فتاحه و جراحات الات مسمومه باید دانست که سموم حیوانات بدستور سموم مشروبه

قوتی وضعیف میباشند وقواعد مذکور شد و در این مکان بعضی از مشهوران مذکور میگردد تا غیر مذکور شده هم بان
طریق مداوا نمایند **حیات** اقسام مار بسیار است مجموع ان از سه مرتبه بیرون نمیشوند یکی انکه مهلت
بمداوا ندهد یکی ضعیف که قتال نباشد و یکی قتال و مهلت در تدبیر او باشد و از کیفیه پیش گذرد و
و از قسم اول ماری میباشد در بلاد ترک از یک شبر تا سه شبر مایل بسیاهی و زردی و چشمش سرخ و سرش باریک
و بران تاجی و سری بشکل و ناظر میشود گویند چه دیده او بهر حیوانی که افتد هلاک میگردد و هر چند که در بیشه
و وحوش و طیور از او خائفند و در حوالی مکان او گیاه نمیروید و وقتی از ان بقدر سه زرع تا پنج زرع و چشم
درخشنده و گزیده او در عرض ساعت هلاک میشود و قسمی از ان شاخ دار میباشد و قسمی از ان قسمی افعی است
و صفت ان در حرف الف مذکور شد و علامات گزیدن او انست که از ان موضع اولاً خون روان گردد
و بعد از ان زرد اب و پس از ان برنگ زنگی و زنگاری و تدبیر او بدستوری است که در قواعد کلیه گذشت
و شرب تریاق اکبر و روغن کهنه و عسل و سیر دیگر و شراب کهنه و کراث و تریاق و در شغال و حلتیت و با شراب و شرب
ساینده گشنار و بستن ان بر موضع گزیده و پنیر مایه خرگوش و غیران که تازه باشد با سرکه ممزوج با ب
و کشنیز و اسپند و تخم بوتجه و بیخ عرطنیثا و بیخ کاشم و زراوند مدحرج و طویل و کرفس کوهی و تغذیه و سرطان
نهری و نخیل با شراب ان و الاغ مفید است و این دوا را در سم افعی مانند تریاق اکبر دانسته اند و اینون
ده درهم فلفل سه درهم و نصف زراوند مدحرج و جند بیدستر از هر یک یکدرهم پخته سرشته بقدر جوزی استعمال کنند
و خوردن اب نیل را که ان نیلان ادوی گویند و ان گیاهی است بند یند و در باغها و اکثر مواضع بسیار است
تا بقدر یک رطل و بستن جرم ان از مجربات است **حیات متعطشه و امثال ان و تنین** و هر یک بالوان مختلفه و بزرگ
و کوچک میباشند و تنین که بفارسی اژدها نامند نوع عظیم است و کوچکتر از پنج زرع نیست و زیاده
بر سی زرع میباشد و چشمش گشاد بزرگ و در تحت فک زیرین او تقعیری مانند ذقن و دندان او
بسیار و بعضی از ان یال دار مانند یال شتر و علاج عض اژدر مانند مداوای افعی است و علاج زخم
گزیده اژدر و سایران با ادویه اکله و قروح خبیثه باید کرد و ضماد نمودن با دروج و بدستور بر صاص بالخاصیه مفید است
عقارب بفارسی کژدم نامند و ان هم میباشد و گویند سه قسم است و زبون ترین او سیاه و جراره
و اسلم او طیار است و گزیدن او باعث درد شدید و سردی اعضا و کزاز و اختلاط عقل و انچه قتال باشد
موجب ضرر و غشی و عرق سرد و انغلاق فکین و ورم قضیب و بدن منعقد میگردد و اگر بر زبان گزد موجب

غشی

غشی و رعشه باعث تشنج و ورم موجب عفونت خون که در تجاویف رگهاست و مداوای ان بلوزجی
که در قواعد و ادویه مشترک النفع کلیه گذشت باید نمود و شرب سیر و ضماد ان و شراب کهنه و رته و دینار و
و عاقرقرحا و برگ سداب و پیاز عنصل و تخم بوتجه صحرائیه و قیصوم و بیخ حنظل و غاریقون و اسپند و تره تیزک و تخم
ان و جاوشیر و سطاریون که در اصفهان گل عقرب نامند از مجربات است و ضماد او بغایت مسکن درد و بدستور
ضماد جند بیدستر پخته و طلای گوگرد با اسپیداج و بدستور عسل بلادر با روغن گردکان همین اثر دارد و تدهین
بروغن زیتون گرم در تسکین درد گزیدن عقرب سریع الاثر است و عقرب جراره بسیار کوچک میباشد
و دنباله را در حین حرکت میکشد و مانند سایر عقارب بلند نمیدارد و در روز اول چندان ضرری از او ظاهر نمیگردد
و در روز دویم و سیم اعراض هولناک بهم میرسد مثل غشی و خفقان و بول الدم و ورم زبان و تحبس عظیم و مداوای
او بعد از مکیدن و داغ کردن موضع شرب [illegible] ترشش است و بالخاصیه [illegible] تریاق اوست و قرص کافور
و دوغ و شیره تخم خرفه و امثال ان با سکنجبین مفید و هرگاه باعث ورم گردد فصد کنند و در ورم زبان رگ زیر زبان
بگشایند و در احتباس طبع حقنه و در سحج امعاء روغن گل سرخ بزنند و تریاق عسکری در این باب قوی
الاثر است و این سفوف را از مجربات دانسته اند طرخشقوق خشک برگ درخت سیب ترش کشنیز خشک بالسویه قدر
شربتش سه مثقال است و علاج موضع جراحت را بدوای مثنه باید کرد و حوالی از گل ارمنی و سرکه و مرداسنگ
طلا کنند و تغذیه با اب غوره و جو و اشیای بارده موافق است **رتیلا و شبث و عنکبوت** و اقسام رتیلا که بیدستش
صنف است یکی پردار مانند پر مورچه و یکی سیاه و یکی عنبیه که بفارسی انگورک نامند و یکی سرخ و یکی زرد و ان
ذهبیه بسیار زرد و بعضی مایل بزردی میباشد و زغب دار مانند پشم و یکی کوکبیه و در پشت او خطهای
براق و همه ان در شکل شبیه بعنکبوت اند و اعراض بدن رتیلا ورم موضع لسع او و درد معده و خارش
بدن و اطلاق طبع است و در بعضی بیحسی بدن و برامدگی شکم و عرق معتدل و رعشه و درد سر و کزاز و تمدد
و رعشه و تب دایم و در بعضی درد و رمی و خروج بادها از مقعد و اضطراب عظیم و ثبات مهلک میباشد و مداوای
او بدستور استعمال ادویه مشترک النفع مذکوره و انچه در عقرب بیان شد و تدبیر موضع لسع و جلوس در اب گرم
چه اب گرم باعث تسکین درد و استراحت بقدر ساعتی میگردد و باید بعد از تسکین موضع را با ب نمک تند
نطول نمود و ان بسیار گرم باشد و حمام دایم و تعریق تا چند یوم بغایت نافع است و موضع گزیده با خاکستر
چوب انجیر و آهک و قلیا که با اب گرم سرشته باشند ضماد نمایند و در زهر سم نیز بالخاصیه تریاق اوست

وجمیع ادویه که بجهت عقرب نافع باشد دراو موثر است و برگ درخت چنار و جوز السرو و دار چینی و ثمر الطرفا
و تخم شبت و بلوط با شراب نافع است و حنا و برگ درخت توت سیاه بجهت گزیدن انواع هوام خصوصا رتیلا
و اقسام ان بسیار نافع است و این معجون جهت رتیلا و سایر هوام مفید است **تریاق رشید** شونیز ده درهم
مرتو زیره کرمانی هریک پنج درهم اصل و جوز السرو هریک سه درهم سنبل الطیب حب الغار و زراوند مدحرج
و دار چینی و حنطیانا و تخم ترنجه و تخم کرفس و تخم شبت هریک دو درهم با عسل دو وزن ادویه سرشته قدر
شربتش تا سه مثقال است و شبث از نوع عنکبوت پاهای او دراز است و از گزیدن او بدستور عنکبوت
در معده و عسر بول و حبس طبع و سردی دست و پا حادث میکردد و مداوای ان بدستور رتیلا است **قمله النسر**
از جمله هوام و بقدر قمل و از اصناف کنه است و بفارسی دوده نامند و از گزیدن او خون از همه مسامات
تراوش میکند مثل رگهای مقعد و بن دندان و از سینه و معده و مجرای بول و رعاف و مداوای
او مالیدن موضع بعد از شیر استبداد و صندل سرخ و اب کاهو و حی العالم و طحلب و امثال انست و شراب کدو و خیار
و کاسنی و کل ارمنی و طین مختوم و انچه در سموم حاره مذکور شد **زنبور و مکس عسل و عقرب پرنده و امثال ان**
مداوای گزیدن همه ان مانند سموم حاره است و تبرید دران شرط است شربا و ضمادا و چون مکس سوزش کند
تمه ان را بر موضع گزیده مذکور اگر بمالند در دم او در ساعت ساکن گردد و بدستور گل ارمنی با سرکه و برگ بادروج
و امثال ان نافعند **سام ابرص و عضایه** بفارسی سوسمار است و بطای مجمه سالار انامند و از گزیدن انها
دندان ایشان در موضع گزیده میماند و مادام که اخراج ان نشود درد ساکن نشود و مداوای ان دراب
گرم گذاشتن عضو و مالیدن انست بر روغن و خاکستر تا دندان بیرون اید و بعد از ان خاکستر با روغن خمیر کرده
بر بندد **سگ دیوانه و سایر سباع دیوانه** و انسانی که از گزیدن ان دیوانه شود و هر حیوانی و گویند
الاغ و اشتر از گزیدن حیوان دیوانه نمی شوند و گاه هست که بعضی مانند سایر حیوانات دیوانه شوند
و سگ و سایر حیوانات دیوانه گزیده اولا تا چند روز پی عوارض سینه و بعد از ان دراو فکرها
و وسواس و خوابهای هولناک و کم فهمی و از خلوت نشینی و خوف و غم و گریه عارض میگردد و از اب
خوف میکند و چون در اب و ایینه و امثال ان صورت النجران در نظرش می اید با ان اب نمی خورد
و چون اعراض قوی تر گردد باعث تشنج و کزاز و ادرار منی بی شهوت و گریه از زردی و جنون
سبعی و زیاده کوون مانند سگ و حمله نمودن بر اشنا و بیگانه میکردد و متقدمین اطبا متفقند که بول از

خوف از اب و از دیدن ان و لرزیدن ممکن العلاج نیست و متاخرین ایشان اکثر از اقابل علاج میدانند
علی الخصوص که بنهایت مرتبه جنون رسیده باشد و اکثر از بحران و طغیان و نقصان تا چهل روز است و میشود
که زیاده و کمتر از ان نیز باشد چه بحسب مزاج است در یابس المزاج بعد از یکهفته و دو هفته و چهل روز خوف او
از اب بهم میرسد و در مزاج مرطوب تا چهار ماه و شش ماه و بعضی تا یکسال و زیاده از ان نیز گفته اند
و بتجربه بحد یقین رسیده که گزیده اول بار او با خطر است و در سایر مخاطره کمتر **اما علامت دیوانگی سگ**
یکی انکه ترک منزل خود کند و بر امون اهل ان خانه نمی گردد و چیزی نمیخورد و از اب میگریزد و دیگر انکه چشم
وی برون امده و زبانش بیرون افتاده و که حرکتش ان جمله کند و حرکت پی ملتفت و شبیه بحرکت مستان و حمله کردن بر جمله
چیز و دیگر انکه سگان از او و در حین ملاقات او عجز کردن ایشان **اما علامت زخم او و اکنون انکه سگ غیر دیوانه**
که حالت سگ مشتبه باشد و دیوانگی ان شخص معلوم نباشد باید پارچه نانی را بخون زخم ان الوده پس به سگ
غیر دیوانه اندازند هرگاه نان را نخورد علامت زخم سگ دیوانه است و اگر بخورد غیر دیوانه خواهد بود
العلاج اول موضع زخم را حجامت کرده مبالغه در کشیدن و جذب سمیت و اخراج ان باید نمود
و تنقیه ان باشیاف نمود که زخم وسیع گشته بسته نشود مثل پیاز و تره تیزک و چغندر پخته در روغن و سایر ادویه
اکاله و اگر داغ کنند و در دفع چرک ان مبالغه نمایند بغایت نافع است تا بعد از سه روز اثر نفعی
ندارد چه سمیت او سرایت کرده در این صورت بر زخم ان جاذب سموم و امثال ان جاذب سم باید بست
مانند نطرون با بول انسان و خاکستر تاک با سرکه و تره تیزک با روغن و مکرر ارشتن در ان شیر ماهی
نافع دانسته اند و در ترتیب و تقویت اعضاء رئیسه باید کوشید و معالجه او بدستور مالیخولیا و جنون
باید نمود و از جماع و خوردن ترشیها و هوای سرد اجتناب بسیار لازم است و تنقیه سودا و منضج و مسهل
مکرر باید کرد و این دوا را جالینوس فرموده که بهر کس داده شد خوف از اب نکرد و نجات یافت
دوا السرطان سرطان زنده را در ظرف مس سرخ جدری باید برشته کرد که توان ساید و ده جزو
از ان با حطیانا پنج جزو و کندر یکجزو نرم سائیده در تلاقی که روز مسهل نباشد با اب سرد در هر
صبح و در هر شب تناول نمایند و در تفریح و ترتیب و نشاط طبع سعی کنند و حقنه بماء الشعیر و روغن
گل سرخ و اب برگ خرفه و لعاب بزر قطونا و امثال ان بسیار مفید است و اب سرد در ظرف لوله دار
بند بسته که ان را نبینند و چون طرف اب پوست کشیده باشد از خوردن ان اجتناب میکنند و دوای

ودر آب گرم نشستن و بول دران کردن بغایت مفید است و از غذاها گوشتهای لطیف مثل مرغ پرواری و بره
و زغاله و فربه و روغن گره و شیره و پالوده و حلوای نشسته و امثال ان تناول نمایند و شراب ممزوج
باب بسیار بغایت نافع است و تدهین سر و بدن بروغنهای رطبه مثل روغن بنفشه نافع و استراحت و خواب بسیار
مفید است و خوردن آب پودنه نهری روزی صد مثقال بر سه چهار دفعه از بهر سه روز تا یکهفته از مجربات است
و آب پیاز بدستور نه روز روزی صد مثقال لیته چهار دفعه بنوشند بی عدیل دانسته اند و آب
نیل از مجربات است و چون سانه را که بسته که بلیدجین مانند تمامه کباب کنند و بخورند و چیزی از او
طرح کنند بالخاصیه مجرب دانسته اند و بدستور کباب جگر سگ دیوانه که او را گزیده باشد نافع یافته اند
و بستن ان نیز بر موضع جراحت بسیار موثر است و دواء الزراریح بالخاصیه رافع جمیع مضرات و از
مجربات جمیع اطبا است و چون از ان بنوشند جای بابول دفع میشود و شبیه بحیوان بسیار کوچک و موج
کمان میشود که بچهای سگ است **دواء الزراریح** زراریح بزرگ فربه را که مسته که الا کو لنگ نامند
سر و بال و پا دور انداخته یکجزو عدس مقشر یکجزو فلفل و قرنفل و دارچینی و سنبل الطیب و زعفران هر یک سدس
جزو مجموع را سائیده با آب قرص بسته و هر روز یک دانگ با آب گرم بنوشند **قسم دیگر**
زراریح را سر و بال و پا انداخته سه شبانه روز در دوغ خیسانیده بعد از هر یک شبانه روز
تجدید دوغ نموده پس خشک کنند و بعد از ان مانند او عدس مقشر سائیده با آب قرص ساخته بقدر
دو دانگ هر روز با آب گرم بدهند **مداوای زخم سباع و زخم سگ دیوانه و بوزینه و امثال ان**
یک شبانه روز پیاز و عسل و نمک را با یکدیگر مخلوط کرده بر زخم بندند پس مرهم اسود ضماد نمایند
و مرهم مذکور جهت زخمهائیکه از کوفتگی اعضا و سقطه بهم رسد بدستور نافع است **مرهم اسود**
قند روغن زیتون و موم و پیه بالسویه استعمال نمایند و موضع گزیده **پلنگ و شیر و یوز** را
باد و تیر جذاب ضماد کنند مانند سرکه و خاکستر و پیاز و عسل و بعد از ان با سرکه و نمک
بشویند پس بمرهم اسود معالجه کنند و بستن با قطعه تازه که دو نیم کرده باشند بغایت جاذب
زخم سگ و امثال اوست و دردو با قطعه ابر که بدستور موثر و جاذب است و جهت زخم
دندان انسان نیز مفید و شب محرق و بدستور کنند با روغن زیتون و شراب جهت گزیدن
انسان نافع است و هرگاه موضع زخم حیوانات ورم کند طلای مرداسنگ رافع انست **موغالی**

نزد بعضی

نزد بعضی عنز تریش خرما است و گویند که حکما از ابن عرس و خاکستری رنگ و دندانش سه طبقه
بر بالای که یکدیگر رسته و چون بر حیوانی که مسلط گردد بر حقیقه ان می پیچد و گزیدن او باعث درد
شدید و ابله کردن حوالی ان و گاه است که مورث درد امعاء و عسر بول گردد و مداوای او بستن
فته ما سرکه و بدستور سیر و عاقرقرحا و تخم تره تیزک و امثال انست و اگر ورم بهم رسد پوست
انار شیرین را بمرهم آمیخته ضماد نمایند مداوای **زخم آلات زهر داده** بدستوری است که در سموم مذکور
گذشت و زرور مغناطیس عجیب الاثر است و اصل دران ضماد جاذب سم است و بکفتن زخم تا
رفع سمیت ان بالکلیه نشود شرب تریاق کبیر و فادزهر و خوردن مکرر ان موضع را با آب خاکستر چوب
انجیر و نمک و حجامت کردن ان و بستن ماهی تازه که شکم او در شکافته باشند و حلزونات و گوشت
سلحفات و امثال ان **فصل پنجم** در بیان ادویه که حشرات از او گریزند **مار** انواع
او از دود شاخ گوزن میگریزند و بدستور بخور سم بز و گوگرد و موی انسان و زفت و مقل و سکبینج
و چوب انار و قنه همین اثر دارد و پاشیدن آبی که نوشادر دران حل کرده باشند و چون در سوراخ مار
بریزند باعث هلاک اوست و فرش کردن برگ سعف بسیار آزموده است و طبیخ حسک را بر موضعی بپاشند
مار در انجا مکان نکند و چون ریسمانی را قطرون آلوده بر دور خود حلقه کنند هوام داخل ان حلقه نمیگردند
و از دور رنده زمرد افعی گریزان است و چون چشم او بر زمرد افتد بعمان باعث جستنش از حدقه رفع میشود
و انچه در فصل احتراز از سموم مذکور گردید با خود داشتن هر یک از ان و پیاز عنصل باعث حفظ اذیت جمیع
حشرات است **عقرب** از دود کبریت و انچه مار از او گریزد عقرب نیز موثر است و سوزانیدن
چند عدد ان در مکانی باعث گریختن سایر میگردد و چون چراغ بسیار روشن در جائیکه از حشرات متوجه
انجا میشوند و مکان بعید از چراغ محفوظ میماند و بدستوری که مولف امان الاخطار فی الاسفار
ذکر نموده و در گریزانیدن هوام و پشه بی عدیل است **ذلج سفید نبوزه پیکنج مقل سمر بز**
بالسویه کوفته جهابی رنند و در مکان مکرر کنند و پاشیدن آب طبیخ بابونه و حنظل و اسپند
و سیر و تحیکنت بغایت موثر است و طبیخ پیاز عنصل از مجربات است **پشه** طلای روغن بادام
لیمو دفع اذیت گزیدن پشه کند و مجرب دانسته اند و چون زرنیخ و نوشادر را با پیه گاو چند روزی
در مکانی بخور کنند منع تولد پشه کند مجرب است **کیک** پاشیدن طبیخ حسک را جهت کشتن کیک

از مجربات دانسته اند و بدستور طبیخ حنظل و افسنتین و شونیز و کیکواش از جمله ادویه مشهوره است

قمل طلا کردن مولود در روز ولادت بآب زیره باعث عدم تکون قمل در تمامی عمر است

دیگر زیبق را چون بر بدن یا بر جامه بمالند بسرعت دفع ان میکند و از مجربات است **ذباب** چون صورت

مگسی از زرنیخ و کندش بر لب زنند یا چون بدل کنند مگس کشته و در جائیکه ارند مگس از ان مکان گریزان

شود و بطبیخ حربق سیاه کشنده اوست و چون زرنیخ را در شیر حل کنند مگس از عبور بر ان هلاک گردد

و بوی پیاز عنصل کشنده اقسام مگس است و بخور از کافور و روغن زیتون و زرنیخ میگریزد **ساس و دیگر جنه**

پاشیدن اب مطبوخ خرزهره و کشتن کیک ساس و ارضه از مجربات است **جعل** اب مطبوخ شکوفه

درخت چنار و بخور او کشنده جعل است **فاره** چون موش را خایه کنده یا دنباله او را بریده

سر دهند جمیع موشان ان خانه را او بر طرف میکند و چون پوست روی او را کنده سر دهند

سایر موشان میگریزند و بدستور از بخور زاج گریزانست و پیاز عنصل کشنده اوست در کیاعت **مورچه**

از حلتیت میگریزد و از ریسمان الوده بقطران گذر نمیکند و چون خریزه و سایر اشیا را در مکانی گذارند

و در وقت گذاشتن ضبط نفس کشیدن کنند مادامیکه و ساعدی بان چیز نرسد مورچه پیرامون

ان نگردد و از مجربات شمرده اند و در جائیکه زرنباد بخور کنند مورچه هرگز در ان جا نمیاید و از مجربات

دانسته اند و داشتن پیاز عنصل موجب هرب سباع و هوام و مار و عقرب و مورچه و مگس است والله

ولی التوفیق والاعانه **تنقیح بحر در اوزان** و ان مشتمل است بر سه فصل **فصل اول** در اوزان

صغار **فصل دویم** در اوزان کبار **فصل سیم** در تحویل بعضی از اوزان ببعضی **فصل اول در اوزان صغار**

پوشیده نماند که نزد اطباء هر چه کمتر از رطل باشد معروف باوزان صغار و مافوق ان موسوم

بکبار است و کیل که عبارت از پیمانه باشد از جمله قسم ثانی است و اختلاف در هر یک از اوزان

صغار و کبار بحسب امکنه و ازمنه و مصطلحات واقع شده و در این مقام هر چه بحسب کتب معتبره

طب و فقه و لغات معتبره دانسته اشاره بان میشود و باید دانست که حبه و طسوج و قیراط و دانگ

بحسب درهم فضی و مثقال ذهبی مختلف میباشد چه اجزای مذکوره از درهم کمتر از اجزای مثقال

و نزد اهل تجربه ثابت شده که قدری از فضه که در مقدار مثل وی با ذهب داشته باشد وزن

ذهب سه سبع زیاده بر وزن فضه میباشد و اکثر اطبا بر انند که در زمان قدیم و جدید

فصل اول در اوزان

قدر درهم مختلف بوده بخلاف مثقال که در اختلاف ان قلیلا قائلند و اختلاف هر یک در محل تحریر ان مذکور

میگردد **ارزه** که بفارسی برنج نامند مراد از و وزن دو دانه خردل بریست **شعیر** دو ارزه است

حبه از درهم عبارت از سدس ثمن او است که یکجزو از چهل هشت جزو درهم باشد و از مثقال عبارت

از دو شعیره است که چهار ارزه باشد **طسوج** از درهم دو حبه است و از مثقال دو حبه و نیم که ده ارزه

باشد **قیراط** از درهم دو طسوج است که شانزده ارزه باشد و از مثقال دو طسوج نیم که بیست

ارزه باشد **دانق** بفارسی دانگ گویند و ان از درهم دو قیراط است که سی و دو ارزه باشد

و از مثقال سه قیراط و یک حبه که چهل ارزه باشد **نومسه** دو قیراط مثقال است **نواة** دو دانگ مثقال است

و نزد بعضی نیم درهم فضی است **غراما** بغین معجمه از کیل انگ نیم تا دو دانگ است **عرمی** بعین مهمله

هفت و نیم است **کرمه شامیه** نزد بعضی یک غراما و نیم است و نزد بعضی سه قیراط و یک حبه **خرنوب**

از مطلق او مراد یکقیراط است **خرنوب شامیه** چهار حبه فضی است و سه حبه ذهبی **باقلا** از مطلق او

و از باقلاء یونانیه مراد نیم درهم است **باقلاء اسکندرانیه** نه قیراط است **باقلاء مصریه** چهل و هشت جو

متوسط است که یکدرهم باشد **اوبولس** نزد بعضی یکدانگ مثقال است و نزد بعضی یکدانگ درهم

و یوحنا ابن سرابیون گوید سه قیراط است **اکونافن** از مطلق او مراد هشت قیراط است و بکره

در روغن مذکور کرده مراد شانزده درخمی است و از شراب هجده مثقال نیم و از عسل سه و قبر و ربع

و ثمن وقیه **درخمی** نزد اکثر یکمثقال است و نزد قلیلی یکدرهم و درهم را معرب از ان دانسته اند

جوزه از مطلق او مراد نه درخمی است **جوزه نبطیه** یکمثقال است **جوزه مکیه** شش درخمی است

بندقه یکدرهم است و نزد بعضی یکمثقال است **ملعقه** در ادویه مراد از یکمثقال است و در عسل

چهار مثقال **سامونا** بسین مهمله یک غراما و نیم است **اوبفوس** و اودوس دیگر قیه اند **قیاثوس** و ادون

هفت مثقالند **فلنجیارین** بقول دیسقوریدوس یکدرخمی و نیم است **بردادن** مانند ملعقه از عسل

چهار مثقال است و از ادویه یکمثقال است **بردان صغیر** یکدرهم است **جرجم** بجیم و راء مهمله دو ثلث

مثقال است و نزد بعضی یک ثلث **حامای صغیر** بحای مهمله دو مثقال است **حامای کبیر** سه مثقال است

حمصه سه درهم **خرمه** بخاء معجمه و زای معجمه قریب شش مثقال است و گویند قدری است

که کف دست سو ملو سازد **خرما** بخای معجمه یکدانگ نیم مثقال است **دمناد** یکمثقال ثلث است

کف شش مثقال است وان را بپشتر قبضه گویند یمینا سه ربع اوقیه است وسبعون دو مثقال
نیم است اوقیه که وقیه نیز نامند هفت مثقال نیم است استار چهار مثقال نیم است و نزد قلیطی
چهار مثقال و جمندی گوید که حذاق اطبا چهار مثقال دانسته اند ناطل وسطل دو استار است و نزد جمندی
دو وقیه و در مفتاح الطب هفت مثقال سکرجه از مطلق او مراد شش استار و چهار دانگ استار است
سکرجه کبیره نه اوقیه است سکرجه صغیره سه اوقیه است صدفه بوزن سکرجه کبیره است طولو
سه مثقال نیم است سه قیراط نسطوس کبیر سه درم است نسطوس صغیر بوزن جوزه ملکیه است که شش
درهمی باشد قوانوس از روغن دوازده درهمی است و از شراب یک وقیه و نیم درهمی و ثلث ان
درهم تام در قدیم هشت دانگ بوده و در زمان جدید شش دانگی است که ده اصغر قیراط فضی باشد
و یطسوج بیست و چهار حبه و یکصد و چهل هشت حبه است و ان نود و شش شعیره است و یکصد و نود و دو ارزه میشود
درهم ناقص که از درهم طبی مراد اوست عبارتست از چهار دانگ نیم مثقال حرفی مثقال صیرفی
عبارت از درهم تام جد مراد است مثقال طبی یک درهم ناقص و سه سبع درهم است و ان شش دانگ است
که دویست و چهل ارزه باشد و صد و بیست شعیره و شصت حبه و بیست و چهار طسوج و بیست قیراط
مثقال شرعی عبارت از درهم ناقص طبی است و چهار دانگ نیم باشد و ان موافق وزن اشرفی
دو متی و امثال انست درهم شرعی بقدر سه سبع از مثقال شرعی کمتر است فصل دویم از ارکان رطل
مراد از مطلق ان رطل بغدادی است که نود مثقال باشد و بدرهم صد و بیست هشت درهم و چهار
سبع درهم که دوازده اوقیه باشد و ابن سرابیون گوید که رطل عسل نسبت برطل شراب بقدر
ربع زیاده است و رطل یکصد مثقال و مدنی صد و بیست مثقال است من از مطلق او مراد رطل است
که بوزن ذهب یکصد هشتاد مثقال باشد و بوزن فضه دویست پنجاه هفت درهم و سبع درهم است
من مکی یکصد و شصت مثقال است من رومی بیست اوقیه است که صد و پنجاه مثقال باشد
من مصری و انطالیقی شانزده اوقیه است که یکصد و بیست مثقال باشد من اسکندرانی سی اوقیه است
من طبری بیست دو اوقیه است و نزد شیخ الرئیس یکصد و هشتاد مثقال است قسط
در کتاب شاهی مذکور است که از روغن هجده اوقیه است و از شراب هشتاد رطل و از عسل یکصد و هشت
رطل قسط رومی صد و پنجاه مثقال است قسط انطالیقی یکصد و سی و پنج مثقال است

قوانوس

جوهین

جوهین شش قسط است بر قسط رومی که نهصد مثقال باشد ذو نقا انطالیقی هشت جوهین است که یک
هزار و دویست مثقال باشد ذو ذوق مطلق سه رطل است اناب از عسل دو رطل نیم است و از روغن
یک من نیم قوطولی هشتاد وقیه است ابریق دو من است و نزد بعضی پنج رطل طالی طلون
صد و بیست و پنج رطل است جره مطلق او بیست و چهار قسط است و نزد اسرائیل چهل و شش قسط
جره صغیره چهار قسط است جره انطالیقی چهل و هشت قسط است جودق و جوسقا هر یک
سه رطل اند قفیز پیمانه ایست که بیست و پنج من باشد و گویند بیست و چهار کیلجه است کیلجه
یک من هفت ثمن من است کیل سی و شش من است کیله سیصد درهم و کسری است مشربه
شش استار ربع استار است مکوک سه کیلجه است قنطار یکهزار و دویست اوقیه است و گویند
بمقدار طلا است که پوست گاو از ان پر شود مد پیمانه ایست بوزن دو رطل و ربع که دویست مثقال
نیم باشد صاع چهار مد است و برطل نه رطل است اما اوزانی که در بلاد عجم مشهور است و در دستورات
کاهی بان رجوع میشود یکی من شاهی وان یکهزار و دویست مثقال است و من تبریزی ششصد مثقال است
سیر نزد اهل خراسان پانزده مثقال است وسیه عبارت از شانزده یک من است
پنجاه عبارت از ثمن یک من پانزده نصف سیه است و او را در اصفهان ده نار گویند فصل سیم
در کوایل اوزان بعضی ببعضی تحویل درهم بمثقال طریق انست که از درهم نصف و خمس را جمع نماید
وان عدد مثاقیل است مثالش خواستیم که دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف
گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس ان ده و مجموع سی و پنج پس دانستیم که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است
تحویل مثقال بدرهم بر عدد مثقال ثلاثه اسباع افزوده شود مراد حاصل میگردد و مثالش خواستیم
دانسته شود که چهل دو مثقال چند درهم است پس می افزاییم هجده که سه سبع چهل و دو است
بر عدد مثقال مذکور و میدانیم که چهل دو مثقال شصت درهم است طریق دیگر اگر عدد گویا باشد و ان
درهم بماند و ان مثقال باید بحبه در آورد و ثمن ان را انداخت پس انچه بماند حبات مثقال خواهد بود
مثالش هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال میشود باید بحبه حساب نمود وان سی و دو حبه
محسوب میگردد و چون ثمن را وضع کنند بیست هشت حبه بوزن مثقال میماند وان نه قیراط
و حبه از مثقال است تحویل ماده مثقال بماده درهم چون بدستور مذکور بحبه در آورند در ان سبع ان

فزایند مجموع ان جات در هم خواهد بود شاکش چون پرسند که ده قیراط نیم مثقال چه مقدار در هم
باید بجبه دراورد و ان سی و دو حبه و نیم میشود و چون سبع او را که چهار حبه و نیم است بران افزایند
سی و شش حبه در همی خواهد بود و ان چهار دانک نیم در هم است

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم اول از دستور جامع موسوم بتحفة المؤمنین در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مفرده
و ان مشتمل است بر پنج طریق **طریق اول** در تدبیر ادویه مفرده مخصوصه **طریق دوم** در بیان
دستور استعمال بعضی از ادویه مثل چوب چینی و عشبه و مانند ان **طریق سیم** در گرفتن عرقها
وابها و ما یتعلق بها **طریق چهارم** در بیان ساختن کل حکمت و شنجرف و سایر ادویه مفرده
مصنوعه و انچه تعلق بان دارد **طریق پنجم** در اعمال قریبه و اصول کلیه صناعت **طریق اول**
در تدبیر ادویه مفرده و ان مشتمل است بر پنج فصل **فصل اول** در دستور احراق ادویه معینه **فصل دوم**
در تشویه و تحمیص و تقلیه **فصل سیوم** در غسل ادویه **فصل چهارم** در بیان دستور اتخاذ بعضی
از ادویه **فصل پنجم** در بیان اصلاح بعضی از ادویه بطریق مخصوص و حفظ بعضی از ان
فصل اول در دستور احراق ادویه معینه باید دانست که احراق بجهة انتقال طبیعت است پس
اگر جسم بنهجی باشد که اعراض مدرکه حسیه را اصلاح ترک کند هر ایه منکسر الطبع خواهد بود و اگر
مفارقت کند پس اگر سخیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق میل برودت میکند و از غایت
احراق که بحد رمادیه رسد بالکلیه حدتش زایل میگردد و اگر کثیف الجسم و غیر متخلخل باشد
از برودت میل بحرارت می نماید و احتیاج باحراق یا بجهة کسر حدت اجزا است مثل زاج
یا بجهة تلطیف او است مثل نمک و یا بجهة تقویت و سد منافذ است یا بجهة شدت نفوذ
و در احراق اشیا شرط است که دو جنس مختلف را با هم نسوزانند مثل نمک و بوره و احتیاط
مبالغه در احراق کنند بدون نباتات و حیوانات و حریر و مجموع را اولی احراق کاغذ است
و هرگاه مطلب تبرید جسم محرق باشد باید بعد از احراق اب رشست و الا بدون شستن
استعمال نمایند و تکلیس مشتق از کلس است و ان اسم اهک است و اهک سریع السحق است
پس هر جسم صلبی که قابل سائیدن باشد و بسبب احراق مانند اهک قابل سحق گردد

او را مکلس گویند پس تکلیس اعم از انست که با احراق باشد یا بدون دیگر **احراق زر و نقره** باید زر و نقره را بقدر نخود
ریزه کرده و در کوزه که بگل حکمت گرفته باشند گذاشته سوراخ سهلی در سر کوزه بگذارند که بخار بیرون رود
و در اتش گذارند تا انکه دود سیاه برطرف شده سفید نماید پس از اتش بر ارند **احراق زاجات**
بعد از انکه زاجات را نرم صلایه کرده باشد در کوزه نوی سطین بطین حکمه کرده یا در بوته زرگری گذاشته
سر ان را استحکام نموده در اتش تند چندان گذارند که سوخته و رنگش سرخ گردد **احراق بسد و مرجان و کهربا و امثال ان**
هر یک را باید بقدر باقلا ریزه کرده و در کوزه سطین بگل حکمت گذاشته مکیف در تون یا در تنور حمامی داده روزی
دیگر بر ارند **احراق عقیق و یاقوت و زبرجد و سایر احجار** هر یک را بقدر نخودی ریزه کرده در سفال نو یا بوطه گذارند و روی
او را سفال یا ظرف دیگر پوشانیده سوراخی بجهة اخراج بخار بگذارند و در اتش تند بقدر سرخ شدن گذاشته
بیرون اورده در اب اندازند و مکرر همین عمل کنند تا بحدی رسد که زود از هم ریزد **احراق قلعی و سرب**
بعد از انکه رصاصین را بسیار پهن و صفحهای باریک کرده باشند بر بالای هم چیده بر روی هر صفحه قدری
گوگرد بپاشند و بقدر گوگرد باید بازای هر صد مثقال پنج دانگ زرنیخ باشد پس باتش ملتهب کرده
و با پارچه اهنی بر هم زنند تا خاکستر شده چیزی از سرب و قلعی نماند و از بخارات محترز باشند که باعث
غشی و هلاک میگردد و بعضی بجای گوگرد سیماب کرده اند **احراق صدف و شبح و امثال ان**
در ظرف مطین کرده در تون یا تنور بگذارند تا سفید گردد و از هم ریخته شود **احراق نمک** باید یکبار تر نموده
و خشک کرده در دیگی گذاشته چندین اتش دهند که از جستن و حرکت باز ایستد و اگر نمک را خمیر گرفته
در اتش چندان گذارند که خمیر بسوزد بدستور خوبست **احراق فولاد و اهن و مس** هلیله و بلیله و امله را
با سوته بجوشانند و اب ان را در ظرف مس کرده بر روی اتش نرمی بگذارند و فولاد و اهن و امثال ان را
صفحهای بسیار باریک کرده و در اتش سرخ نموده در اب هلیله جات فرو برند تا چند دفعه و کیبار و هر چه
از نقل ان در ته اب نشیند برداشته استعمال کنند و در احراق اهن بجای اب هلیله جات بول گاو
باید کرد و اگر اشیای مذکوره و سرب و قلعی را بدستور مذبور چند دفعه در اب هلیله جات و چند بار دیگر
در بول گاو طفیه نمایند بهتر است **احراق نقره** باید نقره را با سوهان ریزه کرده با اب نمک در
ظرف اهنی با اتش تند بسوزانند و هرگاه خوب سوخته نشود قدری گوگرد بر او بپاشند و بسوزانند
و گویند چون نقره را در بوطه که رایحه قلعی داشته باشد مکرر گذارند بحدی برسد که ساینده شود و تکلیس ان

بطریق حکمای هند آنست که چند بار صفایح رقیقه او را بگوگرد و سرکه آلوده بآتش تابند و سرد کنند و چند
بار دیگر در بوطه سفیداب قلعی آلوده بگذارند پس سوهان کرده در ظرف آهنی با نمک آب بسیار بجوشانند
تا نمک آب بتحلیل رود پس قدری گوگرد پاشیده برهم زنند تا کلس گردد **تکلیس طلاء** طریق حکمای
هند که بجهت تناول بکلس میکنند چند بار سرب را گداخته در آب نوشادر ریخته صاف نمایند و طلای
بی غش را چند دفعه گداخته در آب ریخته پس صفحهای باریک کرده براج سیاه در سرکه آغشته در آتش گداخته
با نمک آب بشویند و با ربع او سرب سوهان زده در بوطه مرداسنگ آلوده بگذارند پس با ثلثا او زیبق
در ظرف چینی یا زجاج بسیار سایند و برروی آتش گذاشته برهم زنند تا زیبق از او مفارقت کند آنگاه
برروی سنگ ساق بگدی بسایند که چون اندکی از آن برروی آب بپاشند مدتی در ته آب نرود و حد
سائیدن جمیع احجار و فلزات جهت تناول بنحو همین مرتبه است و کمتر از این مرتبه جایز نیست چه نفعی
مقصور نخواهد بود و حرز مظنون است **طریق دیگر** که از سایر طرق بهتر و بعد از غسل جزیی باو [illegible]
که نتوان تناول نمود مقبض از ضاعت است با آهک و آب قلی و آب ملح الطعام را بجبر علقه ساف کنند
و هر یک را علیحده بجوشانند تا منعقد گردد پس جزو معقود آهک نیم جزو از ملح معقود و نیم جزو قلی معقود و
یک جزو نمس براده کرده را با یکدیگر بسیار بسایند و باید در ظرف مرجح و برروی آتش سحق کنند و [illegible]
خوب گرم شده باشد و سحق باشد سه روز در جای نمناک بگذارند تا قدری نم بردارد پس بدستور
تشویه و سحق کنند و باز بجای نمناک اعاده نمایند تا سه چهار مرتبه آنگاه در بوطه کرده بگدی آتش
دهند که بوطه سرخ شود پس بعد از سرد شدن بسایند و باب گرم مکرر بجوشانند و بشویند تا سایر
اجزا از نمس زایل گردد و در آن وقت خشک کرده سحق و استعمال کنند و جبر را مظنون آنست که اگر در حین
تشویه و سحق لتیعه بعرق گوگرد و آبهای تند کنند سریع الاثر گردد **احراق بورق** در ظرف بیه سفال
کرده برروی اخگر گذارند تا بسوزد **احراق اقلیمیا** در کوزه مطین یکشب در تنور یا در تون گذارند
احراق خبث الحدید ریم آهن را در آتش سرخ کرده تا هفت مرتبه در سرکه تطفیه کرده پس خشک نموده
سحق نمایند **احراق سرمه** سرمه را اصلاً به مغز پیه تازه خمیر کرده برروی اخگر چندان بگذارند
تا شعله و دخان برطرف شود **تکلیس پوست تخم مرغ و امثال آن** پوست تخم مرغ را با آب نمک مکرر
بشویند و پردهای درون او را جدا کنند و نرم کوبیده در کوزه مطین کرده در کوزه گری و امثال

ازا

ازا نیز احراق چندان بگذارند که مانند آهک نرم و سفید گردد و کف دریا و سنگ گچ و امثال آن را
نیز احراق باین دستور است مگر آنکه محتاج بشستن آب نمک نمیشوند و پوست تخم مرغ که جوجه برآورده باشند
جهت ادویه عین بهتر است **احراق عود** باید عود را سوهان کرده در ظرف سفال چندان در آتش گذارند
که زغال گردد **احراق ابریشم و پشم و موی** بعد از ریزه کردن از سابق مقراض در ظرف سفال با آهن کرده بر
آتش گذاشته چندان برهم زنند که قابل سحق گردد و پشم و موی سر را شرط است که شسته و شانه کرده
آنگاه ریزه کنند **احراق پوست کتان و چیزهای دیگر** بدستور ابریشم و هرگاه که خواهند که خاکستر آنها استعمال
نمایند بیشتر باید آتش داد و تا خاکستر گردد **احراق سلحفات** سنگ پشت را شکافته حشای آن را
بیرون کرده در کوزه مطین جای داده چندان در تون یا در تنور بگذارند که سفید گردد **احراق خطاطیف**
بچهای پرستوک را بعد از ذبح از موی و حشا پاک کرده در کوزه مطین با آتش تون و تنور بسوزانند
احراق عقرب عقرب نر که علامت آن لاغری و ضعیفی است در شیشه مطین یا در ظرف مس کرده
و در آتش معتدل تون یا تنور یکشب بگذارند **احراق ذنب** جهت سنگ مثانه بدستور احراق خطاطیف است
احراق حیه که جهت خنازیر معمول است مار خانگی سیاه را زنده در کوزه مطین کرده در تون یا تنور
بگذارند که سوخته اصلاً رطوبتی باو نماند و قابل سائیدن گردد **احراق سرطان** سرطان ماده نهری را
سر و اطراف جدا کرده حشا را اخراج نموده شکم او را با آب خاکستر چوب تاک و نمک بشویند و با آب صاف
مغسول نموده در کوزه مطین یکشب در تون معتدل بگذارند که خاکستر گردد و علامت ماده که جوف است
که چون در پشت او سوزنی فرو برند رطوبت سفیدی ظاهر گردد و هرگاه سرطان را در ظرف مس یا قلعی
در وقتی که آفتاب در برج اسد باشد بسوزانند جهت گزیدن سگ دیوانه از مجربات دانسته اند
احراق سرطان بحری بدستور نهری است **احراق قطران** جهت سنونات در قدح مطین بطین
الحکمه کرده چندان در آتش بگذارند که بنصف رسد پس کوب باریکی آغشته در هوا آنگاه دارند تا خشک
گردد و الا باز اعاده آتش کنند **احراق زجاج** یک جزو قلی را در چهار جزو آب حل کنند و شیشه
سفید صاف را برروی آتش بدارند تا سرخ شود و در آب قلی فرو برند و مکرر همین عمل کنند تا شیشه
ریزه شده از سوراخهای کفگیر داخل آب گردد و اگر بیرون کفگیر نیز گردد باب قلی فرو برند
بگدی که ریزه شود خوب است **فصل دویم** در دستور تشویه و تحمیص و تقلیه اگرچه الفاظ مذکوره

تراوقند اما چنین معلوم میگردد که اگر اجزا گرمجبر با گل گرفته و یا در جوف چیزی گذاشته در آتش دفن کنند او را تشویه
گویند و هر چه بر روغن و امثال ان و یا قرصها زیاده برشته کنند تقلیه نامند و انچه از کل آتش دهند یا در ظرف
گرم کرده او را بو دهند تحمیص گویند تشویه املح و تشویه بیض و ثمرة الطرفا جهت سحوقات و غیرها باید اجزا را با عسل برشته
در لته بسته لته را بگل گرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند تشویه اسقیل پیاز عنصل را بخمیر گرفته در تنور بر بالای
اجری بگذارند تا خمیر برشته شود تشویه سقمونیا محموده را در جوف به و سیب یا در پوست تخم مرغ که آب بر
و امثال ان کرده باشند و اگر متعذر باشد بتنهایی در پوست تخم گذاشته و بخمیر گرفته بر روی اجری در آتش نهند
تا سقمونیا جوشیده مشوی گردد تشویه جابل که بلغت هندی اسم حب الملوک و طریق حکمای هند بعد از مغز او کشیدن
ان و بیرون اوردن پرده درون قدری گل سرخ و کتیرا بالسویه ربع او اضافه نموده در لته تر بسته لته را
بخمیر بگیرند و به دستور در آتش تشویه نمایند و بکتیرا نباید استعمال نمود تشویه انزروت با شیر الاغ یا دختر خمیر
نموده بر شاخهای چوب گز تازه الوده در تنور معتدل یا در زند تا خشک شود و اگر بار دیگر ساینده با سفیدی
تخم مرغ سرشته با چوب گز تشویه نمایند باعتدال قریب تر میگردد تدبیر نشمیج جهت ادویه عین و
جراحات چشک را در کیسه کرده با سرگین الاغ و اندکی گشنیز خشک و رازیانه در آب بجوشانند تا پخته شود
پس بیرون آورده مقشر کنند و اگر در جوف پیاز به دستور سقمونیا مشوی نمایند باعث زیادتی نفوس
و تحلیل و میگردد تقلیه هلیله جهت سفوفات و غیرها دانه او را بیرون کرده بکوبند و با آب بجوشانند
تا آنرا جذب نماید پس با روغن زیتون چرب نموده برشته کنند که بسوزد تقلیه عفص و امثال ان
باید بروغن زیتون چندان برشته کنند که مازو نرم شود بلوط و عیره را بقدری که رنگ ان
تغیر نماید تحمیص بن و در ادویه جهت قبض عبارت از بو دادن انجرات باید ظرف سفال
یا سنگ را در آتش خوب گرم کرده از سر آتش برداشته و دوای مخصوص را در ان ظرف کرده بر هم
زنند بحدیکه رایحه ان ظاهر شود فصل سیم در غسل ادویه که تغسیل عبارت از انست و غسل جهت بر طرف
یا تعدیل یا تنظیف یا رفع حرارت مکتسبه ناریه اشیا محرقه غسل ادویه حجریه مانند یاقوت
و شادنج و شبیه با حجار مانند راسخت و اقلیمیا و شنجرف و امثال ان باید ان چیز را بسیار نرم
ساینده در هاون و امثال ان کرده آب بر او ریخته با انگشت بر هم زند تا هر چه مثل غبار باشد
با آب مخلوط گشته در ظرف دیگر ریزد و بعد از ان روی ان ظرف را بپوشانند تا غباری داخل نشود

و ته نشین گردد پس ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند غسل لک رنگ لاک را از چوب
و خاشاک پاک کرده بر بیند و بریوند و اجزا را ساینده از آب او اندک داخل لاک در چینی ساینده
کرده از و الا بیرون کنند و هر چه بماند به دستور با آب مذکور ساینده همان عمل کنند و هر چه از و الا
گذشته در آب ته نشین شده باشد خشک نموده استعمال کنند غسل موم و ادهان و زفت و امثال ان
که در آتش گداخته شود باید چند بار گداخت و در آب صاف نیم گرم ریخت تا کدورات ان ته نشین
گردد و انچه بر روی آب ایستد بردارند و چون خواهند که روغن کهنه و متکرج که طعم ان تند شده باشد
تازه کنند و از انظریه گویند باید روغن را در ظرفی کرده با یخ چندان بر هم زنند که یخ آب شود
پس از روی آب بردارند و با گلاب نیز همین اثر است و هر گاه یخ و گلاب هر دو باشد اقوی است
غسل صبر سنبل الطیب حب بلسان زریره عود بلسان دارچینی اسارون مصطکی حب بلسان و سلیخه
و بسباسه فقاح اذخر بیخ اذخر جوز بوا هر کدام در هم نیم کوب کرده در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف
رسد پس صاف نموده یک رطل صبر را نرم ساینده با آب مذکور از و الا گذرانند و ثفل او را جدا کرده
هر چه در ته آب نشیند خشک نموده استعمال کنند و بعضی افتیمون بقدر ربع صبر اضافه ادویه کرده اند و هر گاه
صبر را بدستور اقلیمیا مکرر بشویند رفع حرارت و بالکلیه میشود غسل املیان هر گلی را که خواهند در
آب بقدری که او را بپوشانند خیسانیده پس بر هم زده از کرباس بگذرانند و ته نشین او را خشک
نمایند غسل نوره آهک را در ظرفی کرده آب بر او ریخته بر هم زنند تا ته نشین شود پس آب صاف را
ریخته تا هفت بار تجدید آب کنند انگاه خشک نمایند غسل مرداسنگ جهت امراض حاره مرداسنگ را با مثل
او نمک نرم ساینده بمقدار آب بر او ریزند که چهار انگشت بر روی آب بایستد و هر روز سه بار
بر هم زنند تا یک هفته پس تجدید آب کنند بدستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل یوم بگذرد بعد از ان خشک
کرده استعمال نمایند غسل شیرج روغن کنجد را با آب نمک بسیار بر هم زده با آتش نرم بجوشانند
پس از آب نمک جدا کرده با آب صاف بسیار بر هم زده بجوشانند و آب را از او جدا کنند غسا
غسل سویق آرد جو و امثال انرا که خواهند در معده ترش نشود و نفخ او زایل گردد باید آب جوشان
بر او ریزند و بگذارند تا بر آید پس آب سرد بر او ریخته بردارند غسل لاجورد جهت ادویه عین و کحلها
و نقاشی اما جهت ادویه عین بدستور احجار که مذکور است و جهت شاییدن متقدمین شرط ندانسته اند بلکه

بلکه باعث ضعف عمل میشوند لاجرم کتابت و مهاتان باید سنگ لاجورد را سابیده و تسفیه باب مازو
نموده جوشانیده و اندک روغن زیتون اضافه کرده و بدستور اجار غسل داده و مکرر اعاده طبخ و غسل
کنند تا مثل غبار گردد با ادویه دیگر بیشتر میشود **فصل چهارم** در طرق اتخاذ و اعمال اوردن بعضی
از ادویه **گرفتن یدالله** که بسبب شدت تاثیر در علاج سنگ مثانه ذکر کرده باین اسم نامیده اند **بز**
نری که چهار ساله باشد باید در فصلی که اول رنگ گرفتن انگور باشد ذبح نموده خون اول و اخر او را
گذاشته خون وسط را در دیگ و ظرف سنگی گرفته واگذاشت تا منجمد گردد پس ریزه کرده بر پارچه [illegible]
و روی او را از غبار بپوشند مثل حریر و در افتاب خشک کنند و قدری یک مثقال و را با اب کرفس کوهی یا شراب
و امثال ان استعمال نمایند هرگاه ظرف سنگی بهم نرسد سفال نیز جایز است **تدبیر ذراریح** که ترکی [illegible]
و قسمی از این بلغت اصفهان [illegible] باید چند عدد او را زنده در کوزه کرده سر کوزه را بلته کتان ببستند
منکوس بر بالای بخار سرکه که باتش جوشد دارند و ذراریح کشته و پرورده گردد انگاه سابیده استعمال
نمایند **تدبیر سلاخه** که ان بول بز کوهی است که در سنگ و جمع میشود باید او را در ظرف نوی کرده
از اب حار و خشک و بول کاه دانقدار بریزند که او را که پوشانند و در افتاب یا اتش گرم کرده دست مالیده
صاف او را در ظرف کنند و یک روز در افتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد **اتخاذ ماء الزجاج**
زجاج شامی و قطرا بالسویه در بوته که حشر سر دکنند و انچه مانند کف بر روی او باشد بردارند
عمل عود مطر که تطریه گویند عود قماری را ریزه کرده در گلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود
پس بگذارند تا رطوبت ان کم شود بعد از ان مشک و عنبر [illegible] را نرم سابیده عود را بان
چند بار اغشته کنند تا خشک گردد **اتخاذ لبن شبرم** هرگاه تازه او بهم نرسد که شیر از ان گرفته
شود بدستور سایر تبوعات باید پوست تازه او را بشویند و خشک او را در اب گرم بخیسانند
و در افتاب گذارند تا اب غلیظ و لزج گردد پس اب او را جدا کرده خشک نمایند **اتخاذ دخان الکندر**
جهت رویانیدن موی مجرب است و سایر ادخنه و دوده باید پاره‌های کندر و امثال ان را در زیر فتیله
چراغ بر روی هم گذاشته فتیله را بر فروزند و ظرفی مثل قدح یا طشت بر بالای ان منکوس نصب کنند و هر
دودی که در ان جمع شود بردارند و بدستور تخم کتان و امثال ان را بسوزانند و دوده بگیرند یا اگر روغن
انها را با فتیله سوخته دخان جمع و ضبط **اتخاذ سرکه هندی** که بلغت هندی کانجی نامند برنج را شسته

بجوشانند

بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده در شیشه کرده چهل روز در افتاب یا بزیر زمین [illegible] ترش شود و بهمین طریق
از سایر حبوب سرکه میتوان گرفت **و قسم دیگر** انست که برنج را سابیده و جو را و را با گجر و برگ
ترب کوبیده و در دیگ سفالی با چهار مثل ان اب کرده دهن دیگ را با اهک معجون بشیر مسدود نموده
در تنور معتدل باشد پس صاف او را بردارند و باز اب اضافه نموده روز دیگر بدستور بردارند و گویند
تا یکسال سرکه از ان میتوان برداشت **اتخاذ رب هلیله و تربد و امثال ان** که [illegible]
باید هلیله و امثال او را کوبیده در اب گرم خیسانیده و بعد از بیست روز فشرده صاف او را در [illegible]
خشک نموده و مادامیکه در جرم او طعمی باشد باز باب گرم تازه خیسانیده بدستور صاف کرد تا طعم در او
ان نماند **دستور محلول کردن طلق** باید در اتش سرخ کرده در اب منطفی نموده بکوبند تا ریزه شود پس در
کیسه کرباس مستحکم کرده سنگ ریزها بقدر [illegible] اضافه نمایند و کیسه را بقوت تمام بدست مالند در اب
گرم یا اب طبخ باقلا بفشارند تا مثل شیر از کیسه تراوش کند انگاه ته نشین او را خشک کرده استعمال نمایند **دستور**
حل طلق باید رطب را سوراخ کرده مثل انبوبه جوف او را خالی و از طلق محلول مملو ساخته و دهن انبوبه را
با پاره‌های رطب مسدود کنند و در زیر سرگین تازه شتر [illegible] گذارند بعد از سه روز محلول و اب سفید [illegible]
میشود و از مجربات است **اتخاذ رب بنفشه** جهت اصلاح پوستافیون وغیره افعال باید اب معصور تازه او را
در سایه خشک کنند و بدستور هرگاه تازه او نباشد بنفشه خشک را خیسانیده چنانکه مذکور شد اب
او را خشک کنند و همچنین است **اتخاذ رب گل سرخ و امثال ان** و این تصرفات مجربات و در غایت خوبی
عمل و اثار و قلت مقدار رب است و نظیر ندارد **فصل پنجم** در اصلاح بعضی ادویه و حفظ
بعضی از ان **اصلاح دبق** بعد از انکه دانه او را بیرون کرده باشند در هاون با قدری روغن زیتون
و امثال او مخلوط نموده سایر ادویه را اضافه نمایند و باین دستور است اصلاح مجموع ادویه شیره دار
جهنده و هرگاه با دوا [illegible] او را ترکیب کنند مغزها داشته باشد با مغزها کوبند بهترین مغزها جهت دبق
مغز دانه بید انجر است **اصلاح بلادر** باید ته بلادر را قطع نموده و با نیزه اهنی بسیار گرم او را
بیفشارند تا عسل او جدا شود و با روغن گردکان یا روغن گاو بجوشانند و استعمال کنند
و در دوا السنه وغیره که پوست بلادر داخل میشود باید جهت اخراج عسل ان مبالغه نموده دست را
بر روغن گردکان چرب کنند تا دست را جراحت کنند **اصلاح ماذریون** تازه برگ [illegible]

او را در شبانه روز در سه کرت بخیسانند و هر کرت آب را تغییر دهند تا سه مرتبه بعد از آن با بسته در سایه خشک کنند
و در حین استعمال مبالغه در سحق نباید کرد و با کشنیز و روغن بادام شیرین استعمال نمایند اصلاح [illegible]
باید کوبیده یک شبانه روز در شیر بخیسانند و در عرض آن سه بار شیر را تغییر داده خشک نموده و هر گاه
جهت اورام و سده و احشاء و ما صفرا و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز
دیگر در آب کاسنی و آب حب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و با قوابض صرف استعمال جایز
نیست اصلاح ادویه نشاط مانند بیخ شیبی و بیخ شوکران و امثال آن که در غایت یبوست
و سمیت باشند باید بعد از نیم کوب کردن سه شبانه روز در شیر خیسانیده و مکرر بدین نهج خشک
کرده در روغن بادام و روغن تخم کدو و روغن پسته کهنه پرورده و اگر اجزا حار باشند در روغنهای
بارد و با درد روغنهای حار پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند طریق دیگر که معمول
حضرت و مبالغه مشاهده نموده است که ادویه یکمقدار را بعد از آنکه سه روز در آب یا عرقهای
مناسب خیسانیده باشند بجوشانند و آب او را جهت معاجین تا عسل بجوشانند تا بقوام رسیده و
ادویه آن مخلوط باو سرشند و هر گاه در حبوب استعمال کنند باید بعضی از ادویه آن که از جوشیدن
رفع قوت آن نگردد بجوشانند تا جوهر آنها را جذب کند آنگاه با سایر ادویه سرشته حب سازند
دستور حفظ زهره حیوانات که تازه باشد باید محل قطع و مجرای او را بخیاطه محکم بست و در شیشه
که عسل او را بپوشاند انداخته نگاه داشت دستور حفظ انفحه و مغزهای حیوانات که متعفن نگردد
و باید بعسل چند روز انداخت و بعد از آن شسته خشک کرده در لته کتان پیچیده در سایه آویخت
و بدستور هر گاه در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن نمیگردد دستور حفظ سایر ادویه بعضی را با هم
جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور و فلفل و برادهٔ آهن با آهن ربا و تخم مرغ را
با نمک و [illegible] با زنجبیل و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات و صموغ را در ظرف
قلعی و نقره نگاه دارند و عرقها و میاه حاده را در شیشه باید یا ظرف برنج ضبط کنند و مجموع
اوراق و بیخها و گلها را از جای نمناک و آفتاب تند دور باید داشت و ظرف قلعی جهت روغنها
و اکثر ادویه مرکبه و مفرده بهتر است طریق دوم در دستور استعمال بعضی ادویه طریق استعمال
چوب چینی و آن بچندین نهج است که بالعرق و در امراض مزمنه و تحلیل ریاح و مواد غلیظ

مستعمل است

مستعمل است دیگر بطرق متعدده و این در اکثر امزجه موافق و مبالغه است و در هیچ مزاجی مضرتی دیگر بوقوع
و طلا و سفوف ادویه است هر یک مذکور میشود مخفی نماند که آنچه بتجربه رسیده دوای مفردی در هیچ باب
بنفع چوب چینی مشاهده نگشته چه چیز بدیده که قسمی از اقسام آن موافق حالی از احوال نباشد و اینکه
در بعضی مزاج و برخی امراض مضر دانسته از راه عدم مراعات نهج مناسب آن علت خواهد بود چه کف
د محرور المزاج را العرق و استعمال شربتها و ادویه حاره مضر است و مبرود را بترم و کثرت آن با قلت
مقدار چوب چینی و صاحب سده اختیار اجرام آن و خوردن نمک از دو جهت پسندیده نیست و چه ترک
عادت غیر مضاده و احتیاط غیر معتاد مثل شیرینی و ادویه حاره بافراط را لازم دارد پس اگر امراض
مزمنه باشند ترک نمک اولیست والا تقلیل باید نمود اما دستور استعمال آن بطریق [illegible] آنست که بعد از
تنقیه بدن هر روز هشت مثقال تا ده مثقال او را بسیار باریک ورق کرده با یکمن و نیم آب بوزن شاه
که هزار و ششصد مثقال باشد در دیگ سنگ یا سفال یا مس بسیار قلعی که دهن او را خمیر گرفته باشند با آتش
نرم بجوشانند تا بنصف رسد پس بر روی کرسی نشسته اطراف خود را بلحاف پوشیده و دیگ را
در زیر کرسی دهن گشایند تا بخار او ببدن برسد و محل تنفس باید بیرون لحاف باشد تا باعث
غشی و خفقان و کرب نگردد و دو دسته پیاله از آن آب او در آن وقت بهمان گرمی بنوشند پس خود را
بلباس پیچیده استراحت کنند تا عرق خشک شود و احتیاط از هوا بسیار باید نمود و مجموع آب چینی
در عرض شبانه روزی صرف کنند بعضی را گرم با نبات و [illegible] نبات و قدری را سرد بجای آب و
قدری را طعام با او طبخ نمایند و باید اصلا آب در وقت خوردن چینی میل کنند بعد از فراق بجای آب
باید چند روز عرق بید مشک و گلاب و عرق گاوزبان و عرق رازیانه بحسب هر مزاجی بنوشند
و قبل از یکهفته البته آب نباید خورد و بحمام نباید رفت و در اثنای خوردن چینی بجهت ضرورت
حمام جایز است بشرط رعایت [illegible] و هر چند ایام خوردن آب زیاده باشد بهتر است و در [illegible]
مراعات بنیه و حالات شرط است بعضی را هر روز جایز است و بعضی را وقتی در وقتی و هر گاه
علت در عضوی بوده شامل تمام بدن نباشد هر روز همان عضو را به بخار چینی بدارند و چون
خواهند که معلوم کنند که آب بنصف رسیده است یا نه باید نقبه در وسط سرپوش دیگ کرده
بخمیر مسدود کنند و نصف آب مقرر را با چوب چینی در دیگ ریخته چوبی باریک را اندازه گرفته

موضع اندازه رالته چیده بعد ازان لصف یک اب را بریزند و بعد از جوشیدن بقدری که بوقت
امتحان رسد ان چوب را از نقبه سر پوش فرو برده ملاحظه لته چیده بمقدار رطوبت و عدم رطوبت
لته مشخص نمایند و بتجربه رسیده که چون بکوبند هیمه خشک بقدر چراغی بسوزانند اب بنصف میرسد
و باید هر روز یک چوب چینی را از بالای درد مطبوخ سابق او پاک کرده هر چه مضمحل شده رنگش بسیار سیاه
شده باشد اضافه چوب چینی لاحق نمایند که باعث قوت ان میگردد و بعضی فرموده اند که باید
یکبار جوشیده او را هر روز خشک کرده بار دیگر بدستور سابق جوشانیده بنوشند و باعتقاد حقیر
اگر انسب بعد از فراق خوردن چینی بجوشانند بجای اب و عرقها مدتی بنوشند در بعضی امراض مستحکمه
بغایت نافع و بهتر از گلاب و سایر عرقهاست و مدت پرهیز اقل او دو ماه و اکثر یکسال و متوسط
شش ماه باید و در ایام پرهیز اجتناب از لینات سوای روغن و از جمیع ترشیها و سبزیها و میوهها
تازه لازم است و شیر چینی با فراط نیز خوب نیست تا چهل یوم جماع نباید کرد و اعراض نفسانی
مثل هم و غم و غضب مفرط بغایت مضرت دارد انچه بخاطر ناقص میرسد انست که پرهیز باید موافق
علت و مزاج باشد چه محرور المزاج را از شربت لازم است و بعضی از بقول بارده و ترشیهای خفیف
داده و اصلا ضرری مشاهده ننموده بلکه باعث تعدیل گشته و بهترین اوقات استعمال ان مبرود
المزاج را فصل بهار و محرور را وسط پائیز است و سایر خواص و افعال چوب چینی در مفردات مذکور شد
دستور شاهی به چینی بطریق قهوه جوشانیدن او بموجبی است که مذکور شد و مقدار او تا هفت مثقال
که در ظرفی اب و تا [?]صد مثقال که بنصف رسد و هیمه تا پنج چهار یک بتر اب را بنصف میرسانند
و شروط بدستوریست که مذکور گردید و از خوردن اب و نرفتن حمام و نکردن جماع و امثال ان
و در این دستور اصلا ضرری در هیچ مزاج مظنون میگردد و قلت مقدار و کثرت و کمی و زیادتی
اب بحسب هر مزاج و هر علتی متفاوت است و کلیت باید در ایام شرب اب اصلا نخورد پس اگر اب زیاده
میل شود زیاده باید کرد و اگر کمتر خواهش کنند هیمه سوز زیاده بسوزانند تا اب کمتر از نصف بماند
و قوتش قوی تر گردد و اگر مطلب یکی قوت و کثرت شربت باشد کمتر بجوشانند تا اب بیشتر بماند
و قوتش کمتر باشد و این قاعده عظیمی است بجهت توافق امزجه **دستور نقوع چینی** که جهة محرور
المزاج و خفقان و ناصحین و تقویت اعضای قوی و امزجه اطفال نافع است و در فصل گرمی هوا [?]

چوب چینی را از یک مثقال تا هفت مثقال باید سوهان نمود و در ظرفهای مناسبه و ادویه موافقه شبانه روز
در شیشه و امثال ان باید خیسانیده و مکرر برهم زد پس صاف نموده بنوشند هر گاه جهة خفقان حار و امزجه
و امراض حاره باشد با صندل سفید و کشنیز خشک و گل سرخ بالسویه بقدر چینی در گلاب یا عرق نیلوفر یا عرق
بید مشک و عرق گاوزبان از چهل پنج مثقال تا نود مثقال بخیسانند و هر گاه جهة مبرود المزاج باشد با عود
و بادرنجبویه و زرنباد و امثال ان در عرق رازیانه و عرق بهار و عرق اذخر و مانند ان باید خیسانیده و با
اشربه مناسبه در هر امری بنوشند و همچنین هر گاه بجهة علت عضوی دهند با دوای مناسب ان عضو
بخیسانند و هر چه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم او را در اب یا عرق مناسب بقدر ضرورت
خیسانیده بجای اب در ایام شرب نقوع بنوشند و قدر چوب چینی بجهة اطفال از یک مثقال تا چهار مثقال
و غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت مثقال باشد **دستور استعمال نمودن چوب چینی** چوب چینی را از تافته
کد زهنیده با نشاسته یا بنره برنج و شکر و روغن تازه حلوا ترتیب دهند و اگر تسخین مطلب باشد دار چینی و زرنباد
و تخم فرنجمشک و امثال ان قدری اضافه کنند و باید از جرم چینی قدر هر شربتی زیاده از سه مثقال نباشد
و استعمال جرم او جهة صاحب سده احشا مضرت است و نفعی که در چینی متصور است با اب و نیست و لهذا است
که قدری معتد به او را کوبیده سه روز خیسانیده بجوشانند و حلوا را با اب او ترتیب دهند و در معاجین
عسل ان معجون را با اب او بقوام آورده جرم او را استعمال ننمایند و حقیر مشاهده نموده که جمعی بجهة نفع
عاجل از جرم او استعمال نموده بقدری منتفع شدند که از احداث سده غافل و بعد از مدتی بکلال ان رسیدند
و سوء قنیه جهة رطوبت مفرط معده و اسهال بلغمی نافع است **دستور شاهی به عشبه** در تشخیصات مذکور شده
که عشبه النار یاسمین بریست و چون معرب ان قوی تر است لهذا در این زمان اشامیدن ان بطریق قسیم
مخصوص متعارف شده است و یاسمین بری این بلاد نیز همین اثر دارد اما بان مرتبه نیست موافق
بارد المزاج و مرطوبین و جهة امراض بارده نافع است و مضر محرورین است و طریق استعمال ان که هر روز
پنج مثقال را بقدر جوی ریزه کرده با گلاب و عرق بید مشک و عرق رازیانه هر یک نود مثقال یک شب خیسانیده
بطریق چوب چینی بجوشانند تا ابها بثلث رسد پس صاف نموده سه حصه کرده صبح و ظهر و شام با قدری
نبات نیم گرم کرده بنوشند و تا دوازده روز همین نهج بیاشامند و بعضی زیاده از این تجویز کرده اند
و پرهیز بدستوری است که در چوب چینی مذکور شد و اگر عضو علیل را به بخار او بدارند نافع است و تنقیه

قبل از شروع از لوازم است و بعضی شصت مثقال و را جوشانیده صاف نموده در عرض دوازده روز مینوشند و بعضی قدر سه روزه را یکدفعه جوشانیده سه حصه کرده سه روز می نوشند و حقیر را مظنون است که هر جب فاسد ان کردد و هر روز جوشانیده را که سه روز جنبانیده باشد بهتر میدانند و موافق قاعده کلیه سلف است **دستور تنقیه** در قسم ثانی دستورات در باب مطبوخات مذکور میشود و قواعد کلیه مجملا دران باب مسطور است **دستور استعمال فادزهر** باید که ماه اول جار خورده شود و اول میزان نیز جایز است و تنقیه بمسهلات و منقیات لازم است و چند روز باید نخود آب خورد و بغذای لطیف اکتفا نموده روزیکه فادزهر تناول مینمایند باید معده ممتلی نباشد و در سال اول یکدانگ فادزهر حیوانی را باداروی که مذکور شد حب نموده سه حصه کرده سه روز بنوشند و قدری ترنجبین باید مشک باشد و هرسال قدری اضافه نمایند تا قدر او بیک مثقال و یکمثقال نیم برسد و بعضی تا دو مثقال سه جایز داشته اند و هرسال بقدر نیم دانگ و در مرطوب المزاج یکدانگ زیاد کنند و قبل از سن چهل سالگی جایز نیست بلکه قبل از پنجاه و پنج و شصت سالگی نباید خورد و دو روز قبل و یکهفته بعد از خوردن ان از جماع و حمام و اعراض نفسانی و حرکات عنیفه و ترشیها و نبز نیها اجتناب نمایند و دهایش و تفریح را لازم دانند و فادزهر و مروارید و ابریشم ساقی لب اینند و باین نسخه حب سازند طباشیر مروارید هر یک نیم مثقال عود قماری دو دانگ صندل سرخ و سفید هر یک چهار دانگ مصطکی یکدانگ عنبر اشهب مشک هر یک نیم دانگ ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد بانبات بقوام آورده بسرشند و نزد حقیر اولی انست که فادزهر را با معاجین مناسب ترکیب کرده کاهی بقدر حاجت تناول نمایند و شرب مقدار کثیر را در دفعه واحده باعث احتراق مفرط اخلاط دانسته‌اند والله اعلم بالصواب **دستور استعمال ماء الجبن شیر بز** جهت مواد محترقه سوداوی و حدت صفرا و تنقیه کرده و تفتیح مراره و سده و اسهال بمواد محترقه و ترطیب اعضاء و امراض سوداوی مستعمل است برسم رایج چشم که از ولادت او یکماه گذشته باشد تعلیف باسفناج و کاهو و شاه تره و جارزی و حضیض و بقول بارده کرده هر روز در صدد سیر او را که دو رطل باشد در دیک پاکی جوشانیده در اثنای جوشیدن پانزده مثقال سکنجبین ساده و یکمثقال سرکه دران ریخته با چوب انجیر که پوست انرا باز کرده باشند برهم زنند تا شیر بریده شود انگاه از پنیر صاف نموده شب در جایی بگذارند که ته نشین گردد و روز دیگر نود مثقال صاف او را با سکنجبین افیمون ده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده نیم گرم بسه دفعه بنوشند و فاصله ما بین هر دو

دفعه

دفعه نیم ساعت باید تا یکساعت و غذا را بعد از چهار پنج ساعت تناول نمایند و سفوف سوداکه در باب مذکور است و در امراض سوداوی هر روز بان استعمال کنند و در رفع سده و امراض صفراوی باد و به مناسب ان و بعد از هر سه چهار روز از حب مسهله مواققه بنوشند و روز مسهل و روز قبل ان نخود آب و سایر ایام چینه شوربا و شله و پلاو و امثال ان تناول نمایند و بعضی از اطبا را دستور است که بعد از صاف کردن ماء الجبن با نیم مثقال نمک جوشانیده کف کرفته استعمال نمایند و جهت ته نشین شب نباید که اشت و دستور اول بهتر است و سکنجبین افیمون در باب اشربه مذکور است و هر کاه جهت امراض صفراوی و سده استعمال کنند بجای سکنجبین افیمون سکنجبین بزوری بارده و معتدله باید کرد و اجتناب از لبنیات و غذاهای غلیظ و منجمد و حلویات و ترشیها و شیرینی بحو حمه لازم است و هر کاه ترطیب محض مقصود باشد شیر را با پنیر مایه دلمه ترتیب داده اب او را بدون جوشانیدن با اشربه مواققه بنوشند و هر کاه شیر بز بهم نرسد از شیر کاو هم جایز داشته اند و هر کاه افیمون با تمر هندی بالسویه و در ماء الجبن خیسانیده بنوشند در اسهال سودا بعدیل است **دستور استعمال شیر شتر و بادیان** در تشخیصات در طی ذکر لبن مجملا مذکور شد و شیر شتر در استسقای زقی و طبلی با بول او بغایت نافع و مسهل زرد اب و مفتح سده جگر و سپرز و رافع ضیق النفس بارده است و نزد جمعی حاره ان نیز بعدیل است چون باقر تصهاد شیر نیم بارده و معتدل بنوشند اول ربع رطل بیاشامند و هر روز ده درم اضافه نمایند تا انکه کسانی که طبع کران نیابد زیاده کنند تا بجاوز از یک رطل کرده بدو رطل باشد و هر کاه طبع مجیب نباشد تا بقدر نیم وزن شیر بول شتر مخلوط باید کرد و مادامی که بول صاحب امراض بقدر شیر و زیاده در وزن و رفع نفخ و زهد متحدر کردد و اطلاق فرماید و در ادرار و رفع طعم شیر ظاهر کردد و در معده ترشی نشود علامت موافقت و عدم تجبن است و چون تجبن ظاهر کردد ترک باید کرد و جهت رفع تجبن دو دانگ سکنجبین تناول نمایند و اگر اقتصار غذا و اب باو کنند و غذای دیگر و اب نخورند بهتر است و اگر اطلاق زیاد کند و باعث ضعف شود یکروز بنوشند و در روز ترک کنند و مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرص زرشک قابض و امثال ان اضافه نمایند و جهت تعلیف شتر کجهت تربیه کاسنی و ارد جو و نیل و کشوث و امثال ان نمایند و جهت تسخین قافله که شتر را سنبل و کنکر و درمنه و کرفس و علف ارانیه و شبت و ماننداان **دستور استعمال شیر تازه** هر کاه جهت مواد سوداوی باشد با سکنجبین افیمون و حب مسهله ان بنوشند و جهت تفتیح سده و تصفیه خون با سکنجبین بزوری ساده و شربت عناب و امثال ان استعمال کنند و ترنجبین و شیرخشت و کاسنی خیارشنبر و کلقند افتابه و مربای بنفشه که بقدر حاجت

در هر صورتی اضافه کنند شاهتره را باید کوبیده آب او را صاف نمایند و با جوزی پوست هلیله زرد جهت دفع
حرارت ... ترکیب کند هفته روز دیگر صاف او را بقدر سی مثقال تا شصت پنج مثقال با ادویه مذکوره بنوشند و جوب
مسهله را قبل از او بردارند عتیه میل کنند و اگر خواهند اجزای مسهله را مثل هلیله جات و افتیمون و تربد و غاریقون
و امثال آن شب در آب و جوشانیده صاف نموده بنوشند و غذا نخود آب و آش جو با شکر یا با تمر ... حاجت
تناول نمایند **دستور شامیدن آب کاسنی** جهت بیماری دموی و صفراوی و تفتیح سده جگر و عروق باید سبز نو
شاهتره و آب برگ او را نشسته کرده پر جهت پرستن قوت او را کم میکند و شب که هفته روز دیگر صاف او را از چهل
مثقال تا هشتاد مثقال با ترنجبین و شیرخشت و امثال آنها میل شامید و جهت تفتیح ادویه مفتحه مثل سکنجبین بزوری
ساده و جهت اخراج صفرا ادویه مسهله مثل هلیله جات اضافه کنند و صاحب ... آب کاسنی را صرفه ... هر گاه
برگ کاسنی تازه بهم نرسد و ترید مطلب ... پوست بیخ تازه او را مثل خیاطه ریزه کرده تا بیست مثقال
او را در عرق کاسنی و امثال آن جوشانیده با ادویه مزبوره بنوشند و چون آب کاسنی تازه را جوشانند کف کرده
با کاغذ و سکنجبین بنوشند جهت تب ربع که از احتراق صفرا باشد مجرب **دستور شامیدن آب انار [illegible]**
که معمول ... و جهت مواد بلغمی و سوداوی و صفراوی و دموی و تفتیح سده و تقویت معده و آلات
تنفس نافع دانسته اند و بهتر از آب کاسنی و آب شاهتره در مواد مرکبه است و صاحب ... نیز نافع ...
و جهت ... اکثر مواد تجربه نموده برگ بید را کوبیده و آب او را شب که هفته روز دیگر از بیست مثقال تا سی مثقال
او را با جنس او شکر بنوشند **دستور شامیدن آب کدو** جهت بیماری دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه
حاره و ترطیب مزاج و رفع عطش نافع است کدو را بخمیر آرد جو گرفته شب در تنور یا تون بگذارند و روز
دیگر ته کدو را سوراخ کرده فشرده آب او را بگیرند و از چهل و پنج تا نود مثقال او با ترنجبین و شیرخشت
و فلوس خیارشنبر و کلفه افزایند و سکنجبین و تمر هندی و هلیله جات و امثال آن بحسب احتیاج بنوشند
و چون از جهت لطافت در امراضی که صفرای محترقه بسیار غالب باشد مستحیل بصفرا میگردد بنا علیه در ... گرمان
مزاج با ملطفات و ترشیها باید استعمال نمود **دستور شامیدن آب خیار** که در منافع مانند آب کدو است
و مستحیل بصفرا نمی شود خیار تازه را بدستور آب کدو بعمل آورند و آب خیار رسیده زرد و ترش نشده
تا هفتاد مثقال جهت اطفای حرارت خون و صفرا تنها و با شکر و شربت مناسبه بنوشند و جهت اسهال
نمودن با ادویه مناسبه آن **دستور شامیدن کشوث** که در اصفهان متعارف است و آن قسمی از زرنب دیار

و سرکه که در آن قسمی از سکنجبین بزوری است و جهت تقویت معده و جگر و رحم و رفع استسقا و جهت سده و حیات
و تبهای مرکبه بغایت نافع است و نسخه معمول مرحوم حکیم محمد شفیع اصفهانی که مجرب تجربه نموده و تحریر یافته پوست
بیخ رازیانه و افسنتین تخم کاسنی بیخ کاسنی رازیانه تخم خیار زه که بلغت اصفهان تخم کاو ونده نامند تخم کشوث گل
کشوث تخم خربزه کرمک از هر یک شش مثقال بغیر تخم کشوث و گل آن سایر اجزا را نیم کوب کرده در آب بخیسانند
در روز دیگر جوشانیده آب او را با شکر نود مثقال بقوام آورند و هر روز تا ده مثقال او را با شربت تخم خربزه
و تخم کاسنی و امثال آن بنوشند و بعد از هر ... یوم مسهل موافق علت حضر ... مسهله تناول نمایند
و در ایام شرب این شربت و چند یوم بعد او برنج و نان اجتناب را واجب دانند و هر گاه جهت ...
باشد تخم کرفس شش مثقال اضافه اجزا کنند و با شیره رازیانه و امثال آن بنوشند هر گاه بسرکه که ترتیب دهند
اجزا را در نود مثقال سرکه و صد و شصت مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس با شکر بقوام آورند
و هر گاه با قرصهای مناسبه استعمال نمایند اسرع التاثیر است **طریق سیوم** در گرفتن عرقها و ابهاء و دهنها
دستور گرفتن عرق کوکرد که اهل صناعت ماء الکبریت نامند و در غایت حرارت و یبوست و نفوذ
اعضا و شدید النفوذ و جالی و مفتح و جهت برودت و مرطوبین نافع و در تحلیل و تلطیف غلیظ قوی الاثر است
قندیل شیشه دهن فراخ باین صورت ۹ که چراغدان محاذی لب و باشد معکوس نصب نمایند و در زیر
چراغدان ظرفی بگذارند که قطرات و زیاده از قطر دهن قندیل باشد تا هر عرقی که از لب قندیل بچکد در آن ظرف ...
و باید آن ظرف چینی یا مرحج باشد و قندیل را اندک منحرف با وزنی تا از یک طرف آن عرق بچکد و در چراغدان
بجای پیه کوکرد فارسی با کوکرد شفاف کرده برافروزند تا دود کوکرد بقندیل پیچیده مستحیل بعرق گردد و میباید شعله
آن بدرون قندیل نرسد و پیوسته کوکرد در چراغ داخل کنند که منطفی نگردد و در زمان هوای خنک تمام باید نمود که از
خارج داخل قندیل نشود و قندیل را اصلا حرکت نباید داد و ما بین پایه چراغدان و ظرف تحتانی چیزی باید گذاشت
که با بنیاد او بعرق جمع گشته ملاقات نماید مثل سکنجبین حلب و شیشه و نعلبکی چینی که معکوس گذارند و هر گاه قندیل
شیشه بهم نرسد کاسه چینی از گیلان تعبیه نمود و اگر قندیل ضخامت داشته باشد تاب شعله نیارد و بدرون او را بگل
حکمت باید گرفت و چون عرق مجتمع مخلوط بدوده میگردد هر گاه خواهند که رفع سیاهی آن شود عرق مذکور را در
قرع کرده موافق مقدار عرق که ثلث و ربع او را مملو سازد باید کرد و انبیق را مستحکم نموده با آتش ملایم ... بسیار نرمی
تقطیر کنند و این از اقربات مجربات است **دستور گرفتن عرقی که مسمی بماء الحیوة** از مخترعات مجربات و در جمیع

منافع بهتر از شراب است و مسکر نیست که چه در ترکیب ان مراعات بلیغ شده که مانند شراب تغذیه و تقویت باه و قوت اعضاء رئیسه و قوه نامیه و سایر قوتهای طبیعی و حیوانی و نفسانی نماید و با قوت تریاقیه باشد و مفتح و مفرح و مدر و جالی و ملطف و منوم و مشتهی و مسکن عطش بالخاصیه در جمیع امزجه اشد بحرارت و یبوست شراب نیست و در دفع اکثر علل حشاء و بعید و قوی التاثیر است و برداشتمان امزجه و خواص ادویه و قدرشناسان مقدار اثر بابت اجزای ان و حسن ترکیب و مستخرجان ارواح لطیفه عقاقیر از اجساد کثیفه و دانایان مصلحات بعضی ترتیب اثار مذکوره ان مخفی نخواهد بود دستور زردک هر یک دو من شاه بعد از طبخ بلیغ با دو من شکر و صندل سفید رنده کرده گل گاوزبان بادرنجبویه رازیانه دارچینی کبابه سعد که بترکی تیلاق گویند بهار نارنج گل سرخ هر یک صد و پنجاه مثقال برگ و پوست ترنج اگر نباشد نارنگی شیرازی و الا برگ و پوست نارنج سیصد مثقال جوزبوا هل سنبل الطیب بسباسه مو کر ریشه و الا کو بیند هر یک هفتاد و پنج مثقال نیم کوب کرده اضافه نمایند سوای برگ نارنج و ترنج که روزی که عرق کشند باید کوبیده مخلوط نمود مع علف هندی از چهل مثقال تا هفتاد مثقال و مجموع اب تا شش من باید انچه زردک را جوشانند تا ترش و متعفن نشود پس در خمی کرده هر روز دو کرّه برهم زنند تا مانع جوشانیدن ان گردد و در هوای گرم هفت روز بگذارند و در هوای سرد تا ده یوم هر چند کم اب تر باشد قوی تر میباشد پس بدستور گلاب عرق کشند و اگر عود و عنبر بر دهن نیچه بندند بهتر است و روغن این عرق در غایت خوبی و عطریت مشاهده شده و چون بعد از عرق کشیدن ثفل او را با یکمن نیم شکر مخلوط نموده بعد از سه چهار یوم با اضافه پوست ترنج یا نارنج یا برگ نارنج یا نارنگی بقدر ثمین بار دیگر عرق کشند همان اثار بر او مترتب است **عرق چوب چینی** جهته تقویت اعضاء و قوتها و تفریح و تلطیف اخلاط غلیظه قاعده کلیه است که او را با دو مثل او از مجموع گل گاوزبان و بادرنجبویه و گل سرخ و دارچینی در گلاب و امثال ان در هفت مثل مجموع جوشانیده عرق بکشند و ثفل او را دیگر در عرق رازیانه و عرق بهار نارنج بجوشانند و بدستور تقطیر نمایند و عرق رازیانه و بهار چهار مثقال مقابل ثقل میباید **دستور گرفتن عرق نمک** گرم و خشک و لطیف و محلل و ملطف و مجفف رطوبات و در ترشی و تندی کمتر از عرق کو کرد و جالی و مفتح و مدر است و باعث لاغری بدن است نمک طعام را کوبیده در قرع مطین بقدر نصف او کرده با انبیق تقطیر نمایند و قواعد قرع و انبیق و کوره و سایر احکام ان در طریق پنجم مذکور است و ماء الملح مقطر در بعضی اعمال ان طریق معمول است **دستور گرفتن روغن اجر**

و خواص ان در ادویه مفرده مذکور است و بالجمله در غایت لطافت و محلل و جهته نزول اب و علل بارده بعد از اجر سرخ اب ندیده را بقدر درهمی ریزه کرده در اتش سرخ کنند و در روغن زیتون انداز[ند] تا روغن بجوشو جذب کند پس از روغن بیرون اورده نرم کوبیده قرع مطین را پر کنند و گلوی قرع را بلیف خرما و امثال ان مملو سازند تا در حین منکوس کردن اجر کوبیده از قرع بیرون نیاید و کوزه در طبقه ترتیب دهند باین صورت که وسط طبقه بالا نقبه داشته باشد بقدری که گلوی قرع منکوس از ان بیرون امده قابله که در طبقه تحتانیست بدهن ان رود پس قرع را منکوس در طبقه بالا نصب کنند و با بر گلین گاو و امثال ان قرع را بپوشانند و اتش بهمه اطراف برافروزند تا روغن از قرع بقابله چکد **دستور گرفتن روغن نی** که جهته درد مفاصل و التیام زخمها بعدیل و در امور غریبه بغایت دخیل است نی زرد شده را که تمام خشک نشده باشد بند بند جدا کنند و در روغن زیتون یا کنجد چند روز بگذارند تا قدر جذب اخذ کند پس بطریق روغن با قرع منکوس تقطیر نمایند **دستور گرفتن روغن حبوبات** مثل گندم و جو و شونیز و حلبه و نخود و امثال ان باید بعد از کوبیدن حبوبات بدون بکوب بدستور مذکور در قرع مطین کرده منکوس نصب نمود **دستور گرفتن روغن عود و صندل و امثال ان** بعد از انکه خشب را ریزه کرده در گلاب و امثال ان مانند روغنها که مقصود باشد مثل روغن بادام و پسته و بان خیسانده باشند در قرع بدستور مذکور منکوس تقطیر نمایند هرگاه در اب و گلاب و امثال ان خیسانیده یکشبانه روز کافی است و در روغنها باید بیست روز باشد بهتر است و چون روغنهای مذکور خواهند که سیاهی و بوی دخان ان زایل گردد و باز او هر رطلی رطل اب صاف یکوقیه نمک کرده کان دیم وقیه نمک که با هم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا اب بنصف رسد پس سرد کرده روغن را از اب جدا کنند و باز بدستور عمل نمایند تا سه دفعه و زیاده بران **دستور گرفتن روغنهای خوشبو** مانند بنفشه و بهار نارنج و سایر گلها باید بادام را مقشر نموده با بنفشه و بید مشک و مانند ان در کیسه کرباس کرده بدست مالیده و بعد از جذب رطوبت بادام را باید خشک نمود و باز تازه انها بدستور بدست مالیده و تکرار عمل کرد تا انکه چون بادام را ریزه کنند اثر رنگ یا بوی انها در جوف ان ظاهر گردد بعد از ان خشک کرده بکوبند و اندک اب پاشیده گرم کرده بفشارند تا روغن جدا شود و هرگاه با گل سرخ بدستور این عمل نمایند بغایت روغن معطر شود و همچنین با صندل و امثال ان میتوان ترتیب داد و بجای بادام کنجد مقشر و پسته و فندق و امثال ان میتوان کرد **دستور گرفتن روغن عنبر و جند اللبان** که بفارسی حسن لبه گویند و روغن مصطکی و حل جمیع صموغ و امثال ...

جوزبوا
القاقله
طرخ[illegible]
فلفل دارچینی[?]
صندل و عود را
خشبان را که ذکر شد
کوفته و بیخته با گلاب مخلوط
نموده و شبانه روز
گذاشته با قرع و انبیق
تقطیر نمایند

دیگر
از دهن نیان
معطر مانده باشد با بر
رغ ... و دانه
الیاف جمع نمود
استعمال نمایند
و بهمین طریق
روغن حسن لبه را
اخذ میتوان نمود
صحیح کرده شد

بقدر مضاعف میشود و ان عبارتست از پیاله که بکاب داشته باشند و بر روی اتش باشد تا اب
در او جوش شود و دیگری در میان اب بوده دوای مقصود در او داشته باشند تا از حرارت اب جوشناک
ان دوا در روغنی که در ان پیاله است حل شود و همچنین است حل نفت و مومیایی و امثال ان پس عنبر و امثال
ان را در ان ریزه کرده با روغنی که خواهند مخلوط نموده در پیاله چینی و مانند او کذاشته پیاله را در اب جوشناک
کذارند و بر هم زنند تا همه حل گردد و هرگاه حل فقط و سیلان عنبر و نفت و غیره مطلب باشد بدون روغن
در پیاله مضاعف کذارند تا سایل گردد **دستور کرفتن روغن تخم مرغ** بدستوریست که زرده تخم پخته را در تابه
بکدی بر هم زنند که قریب بسوختن شود پس افشرده روغن بکیرند و طریقه دیگر بقرع و انبیق گرفته میشود در طریق
پنجم مذکور است **دستور کرفتن روغن کوکرد** جهت درد مفاصل و مواد بارده نافع و محلل و ملطف قوی است
و سایغ سطح ظاهر اول است بلون رابع و گویند در اعمال طریق پنجم دخل عظیم دارد کوگرد صاف شفاف
نرم ساییده و در قدح مطین کرده بر روی اتش نرمی که نهشته بشیر تازه تسقیه کنند تا چندان
او را جذب کند پس در کفچه اهنی لوله دار کرده برافروزند و اندک کج نگاه دارند تا روغن از لوله کفچه
داخل ظرف دیگر گردد و باید بعد از بر فروختن کوگرد کفچه را بر روی شعله بدارند تا اسان بچکد **عرق قنینه**
جهت تحلیل ریاح و تقویت اعضای رئیسه و معده نافع و از عطریات مشهور است بهار نارنج بهار سنجد نارنگ

دوایه صندل سفید زرنبه والا حسن لبه سنبل الطیب بیخ سنبل سعد که طیلاق گویند
١٥٣ ٦ ١٥ ١٥ ١٥ ٧٠ ٧٠ ٧٠ ٧٠

عود قماری میعه سایله بهار انگور علف هندی سوسنبر برت نافه سنگ بقدر یکه مقدور
٢ ١٥ ٧٠ ٧٠ ٧٠

باشد در عرق بهار و گلاب و عرق صندل و امثال ان بقدر یکه چهار انگشت بر براید خیسانیده عرق
بکشند و بر دهن پنجه عنبر بندند و بر قابله سنگ قدری بابشند **دستور کرفتن تیزاب فاروقی** که مستعمل
ضرابانست و جدا کننده طلا و نقره است که با هم مخلوط شده باشد چون گداخته در او ریزند باید
مغشوش باشد و در زجاج مطین با اتش نرم کوبنشانند پس قطعه مس در ان اندازند نقره از طلا جدا شده
بر بالا امده بر مس ملصق میگردد و طلای خالص ته نشین میشود در امور معالجات جهت بردن گوشت زیاد
و بهق و کلف و جرب غیر متقرح و رفع اثار جلد مستعمل است و در بعضی اعمال طریق پنجم بغایت موثر دانسته اند ٥
زاج لاری که زاج سیاه گویند و ان چون اشیا را سیاه میکند از این جهت باین اسم میخوانند و الا رنگ
او مایل بزردی و سبزی و بعضی بسرخی است هر جزو او را با یک جزو شوره صاف بسیار نرم ساییده بقرع مطین

وانبیق تقطیر کنند و یا در دیگ ریگ و خاکستر با قرع غیر مطین بعمل اورند و گویند چون در قرع زیبق
ریخته ازین اب بقدر ثلث اضافه نمایند و تقطیر کنند زیبق را مکلس میسازد و مجربست **دهن الشعر**
ی دستور کرفتن در غایت جلا و انضباع و مفتح و محلل و بغایت سریع النفوذ و جهت رویانیدن موی نافع
و در اصلاح معادن و نباتات رواج بی‌بدیل دانسته اند و طریق اخذ او را مختلف باین نحو اند و حقیر دو قسم او
که مسحوق و دیگری را محلول است ایراد نمود اما مسحوق را دستور اینست که موی سر جوانان را با صابون و اشنان
شسته از چرک پاک سازند و باب سرد تطهیر دهند و بعد از خشک بمقراض بسیار ریزه کنند که شبیه بابریشم متوحش
گردد و یک جزو او را با یک جزو کبریت صاف زرد و یک جزو شنجرف سحق بلیغ بر روی سنگ صلایه نموده با عرق گوگرد و نمک
ساخته با قرع انبیق تقطیر نموده مقطر را تا سه بار ثفل او ساییده تقطیر نمایند تا برنگ عقیق مشاهده گردد
پس مقطر و ثفل هر یک را بجای شیئی استعمال نمایند و بعضی تقطیر او را تا هفت بار فرموده اند
دستور دهن المغث از محلول او گرفته میشود اهک اب ندیده صد و بیست مثقال با ملح القلی چندان او
ساییده در یک ارد و صد مثقال بیست دفعه بر ریزند و در افتاب یا در خاکستر گرم بگذارند و بعد از هر دوازده
ساعت بجز علقه صاف نموده حصه دیگر را بر ریزند و هر حصه پنجاه سه مثقال است اگاه در نهایت احتیاط بجز علقه
صاف کنند که اصلا جرم در ان نماند و این اب مسمی بماء الراس است پس از شعر مقراض معمول و لس
و نوشادر مصعد اف بالسویه با هم ترکیب بند و بوزن اشیا ثلثه از ان اب اضافه کرده در شیشه جای
ریشته را با گل الکام فرموده هفته در سرگین تازه اب ذوب کنند تا اجزا و مع شعر حل گشته اثری از شعر
نماند بعد از ان بدستور معمول تقطیر نمایند و بعضی تکرار تقطیر را با ثفل او موثر دانسته اند و اقل تکرار سه و زیادت
و اکثر هفت بار و ترتیب ملح القلی و امثال ان در طریق پنجم مذکور است **طریق چهارم** در ساختن گل حکمت
و ادویه مصنوعه **نسخه دیگر** جهت استحکام ظروف که تاب اتش ارند گل کوزه گری را که خاک رست
گویند باید از ریگ پاک کرده در اب حل کنند تا رقیق القوام گردد و این اجزا را بقدر نصف گل اضافه
نموده تا سه چهار روز مکرر بر هم زنند اجو کوبیده پخته سرگین پخته اب جوش الکد بیر پخته گل خطمی موی بز
مقراض کرده با اب نمک طعام بر شند **نسخه دیگر** که مولف تذکره بهترین اقسام دانسته است
موی مقراض نمک طعام زغال خطمی جوش الکد بیر برت تخم مرغ مکلس هر یک یک جزو گل پاکیزه دو جزو **نسخه**
دیگر که هر جزو دیگر را تاثیر است و مکرر به تجربه رسیده خاک کوزه گری یا قدری کاه کوبیده و نمک سوده

و خاکستر پخته با آب خمیر کرده استعمال نمایند **صاروج الحکمة** جهت شد وصل وغیره بغایت مستحکم است و مؤلف کتاب
هیکل که حاکم بامر الله باشد مستحکم ترین چیزها دانسته است جهت الحاق بورق را با الماس صفوه با جزای کاسه فغفوری شکسته استعمال
نمایند و خمیر کاهی خون گوسفند سفیدی تخم مرغ وگاهی آب سرش کرده وگاهی شیر و بغایت مستحکم مشاهده
نموده است و دو رشته وصل قرصین و قرع و انبیق نمک سحوق با سفیدی تخم مرغ و گچ پخته با آب سرش و بدستور
با سفیدی تخم مرغ بسیار آزموده است و بدستور با آهک آب ندیده با زرده تخم مرغ مستحکم ترین اشیا است جهت وصل
چون آهک را با قدری پنبه کهنه نرم کوبیده و بجای سفیدی تخم مرغ زرده آن و پنیر در جمیع مذکورات بدل نمود
و ابریشم پنیر در اتصال چینی شکسته وغیره مکسورات از احجار و زجاج وغیرها بمرتبه ایست که هرگاه صدمه بان جز
رسد موضع دیگر شکسته مکان موصول آن شکسته نمیگردد **عمل شنجرف** زیبق پاک هشت جزو کوگرد دو جزو با هم
ساییده در شیشه مطین بطین الحکمة سه مرتبه مطین کرده باشد بقدری که نصف شیشه را ممتلی کند باید کرد
و دهن شیشه سوراخ باروح الحکمة سه مرتبه مسدود نموده بعد از آن بگل حکمت نیز بگیرند و در دیگ ریگ یا خاکستر
تا گردن پنهان نموده آتش تیزی بقدر روزی شبانه روز زیاده از آن تا پنج روز در تحت دیگ برافروزند و بعد از
سرد شدن دیگ و کوزه شیشه را بیرون آورند و این را شنجرف مصری خوانند **شنجرف هندی**
سیماب و کوگرد مساویست و چون تا سی مرتبه و زیاده از آن سحق و اعاده آتش کنند در هر دفعه زمان آتش
بقدری بیفزایند تا بچهار پنج روز رسد ثابت گردد و از اسرار مکتومه است **شنجرف سرخ** سیماب دوازده جزو
کوگرد هشت جزو باهم بسایند و پنج جزو زرنیخ سرخ اضافه نمایند و بدستوری که مذکور شد معمول دارند **شنجرف
ریحانی** سیماب را با مثل او زرنیخ ساییده بدستور بعمل آورند **عمل زنجار** اصل آن از زنجار مس و سرکه است
که صفایح مس را در سرکه تند گذارند و باید که … بسایند تا بتدریج مس از تندی سرکه حل کرده و با صفایح
را سرکه پاشیده در مکان نمناک دفن کنند **زنجار الصناع عتیق** یک جزو براده مس را با شب یمانی و بوره …
و نمک بالسویه بقدر عشر او پیوسته در ظرف مس با سرکه تند بسایند و هر چند خشک شود باز سرکه تر کنند **قسم
دیگر** که الطف است … مغسول با مثل او نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از امتزاج نقرات
سرکه بسیار تند بر او چکانیده سحق کنند تا مثل خمیر گردد پس روی او را با پارچه نازک پوشیده در آفتاب
خشک کنند و باز بدستور سابق با سرکه بسایند و تکرار عمل نمایند تا همه آن زنگار گردد **عمل اسفیداج**
که عبارت از مس سوخته است و روسختج نامند و کیفیت آن در فصل احراق مذکور شد و دستور دیگر آنکه

مس را

مس را صفایح بسیار رقیق کرده در دیگ بر روی هم چیده و بقدر عشر آن گوگرد و نمک بالمناصفه بر صفایح
و مابین آن پاشیده و دهن دیگ را مستحکم کرده یکهفته در تون بگذارند تا مجموع سوخته شود و هرگاه زود
خواهند باید مس را گداخته و کبریت و امثال او را بران پاشیده در سرکه تطفیه نمود و بدستور تکرار عمل نمایند
تا سوخته گردد **عمل اسفیداج** با احراق و به تعفین میشود **اما احراق** باید قلعی یا سرب را صفایح کرده در ظرف
سفالین مطین در تنور یا تون احراق نمایند **و بطنتو** سرب را در ظرف سفال گداخته با کفچه آهن بر هم زنند
تا مانند خاکستر گردد پس در دیگ یا کوزه سفال مطین کرده یک روز آتش در تحت آن کنند تا سفید شود و گاه
باشد که خوب سفید نشود باید قدری سرکه کهنه بران بپاشند و یکهفته بگذارند و اما تعفین باید بر صفایح
قلعی و سرب و انگور را با دانه او کوبیده مالید و در ظرفی کرده در مکان نمناک گذاشته تا همه آن حل گردد یا
صفحه او را سوراخی کرده و با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه رفع
نگردد و هر چند یوم آنچه از سطح ظاهر او برخیزد باید گرفت و باز گذاشت تا همه آن اسفیداب گردد و در تحت قطعات
او در خم سرکه ظرفی نصب نمایند تا هر چه از او ریخته شود در آن ظرف جمع گردد طریق دیگر آنکه قلعی را در ظرف مشبک
سفالین گذاشته آن ظرف را در ظرفی که سرکه بسیار تند کرده باشند بگذارند و دهن ظرف سرکه را بسیار مستحکم
کنند که مانع نفوذ بخار باشد تا قلعی بتدریج ریزه شده از ظرف مشبک بظرف سرکه نشیند پس از سرکه
جدا کرده در آفتاب خشک نموده بسایند و هر چه در ظرف سفال باشد و ساییده نشده باز باید تکرار عمل نمود **عمل اسرب**
و آن سرب با کبریت سوخته است و در احراق مذکور شد **عمل اسرنج** و آن از سوختن رصاص و هم از اسفیداب
محرق حاصل میگردد و طریق عمل آنکه اسفیداب قلعی یا قلعی سرب را در تابه سفالین بر روی کوره آتش نهند و خاک
گذاشته و قدری نمک بران پاشیده با آهن و کفچه آهنی بر هم زنند تا سرخ شود و هر چند آتش بیشتر دهند سرخ تر
میشود و چون بعد از اندک سرخی او را در دیگ کرده بر روی کوره گذارند و آتش در تحت و اطراف او افروزند
بغایت رنگین میگردد **عمل زعفران الحدید** آهن سوهان کرده را که در غایت ریزه گی باشد باید چند بار
با آب نمک شست تا سیاهی آن زایل گردد پس با آب صاف غسل داده خشک کنند و با ربع او نوشادر
سحق بلیغ کرده بر روی لته یا ظرف سفال پهن نموده در مکان نمناک دفن کنند تا ده دوازده یوم
زرد مایل بسرخی و قابل سحق گردد **قسم دیگر** که معمول بعضی از اهل صناعت است صد مثقال براده حدید
بدستور مذکور شسته در قرع مطین کرده مساوی او تیزاب فاروقی اندک اندک در او ریزند و هرگاه دود

ازاو ظاهر گردد اذکه بول بچکانند با جوش او فرو نشیند پس ابیق را وصل کرده باتش بسیار نرمی تقطیر
نمایند و چون مجموع بتراب متقطر گردد اتش را تند کنند تا براده مکلس در عفرانی رنگ گردد **عمل سلیمانی**
که معروف بلدوالشفاهاست و بفارسی دار اشکسته مانند زیبق پاک نود مثقال سم الفار ده مثقال نیم
مبالغه در سائیدن ان نموده بدستور شنجرف تصعید در شیشه مطین نمایند **عمل مداد** که بفارسی مرکب
گویند یکجزو مازو را کوبیده در اب خیسانیده بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده یکجزو زاج سیاه
دو جزو دوده روغن کتان و مساوی مجموع صمغ عربی اضافه نموده بجوشانند تا یکسان گردد و بسیار باید
برهم زد بحدیکه بسیار غلیظ گردد پس بقدر احتیاج باب رقیق کنند و اگر با مازو بجوشانند و بعد از انکه
بحد لایق رسد صاف نمایند بهتر است و دوده روغن تخم کتان و نفط و روغن بید انجیر و امثال ان
بدل یکدیگرند **وطریق گرفتن دودها** در فصل چهارم مذکور شد و باید دودها را در کیسه کاغذی پیش تو بر تو
کرده کیسه را بخمیر گرفته در تنور خبازی یا در زیر خاکستر گرم گذارند تا خمیر پخته شود و بعد نیم سوز رسد و چربی
دوده در کاغذ نفوذ نموده خالص گردد چه با اندک چربی معقد مداد است **قسم دیگر** صد مثقال مازوی
سبز را بسیار نرم سائیده در آب بجوشانند تا مهرا شود و بقوام رسد و بگذارند تا نیم گرم شود و ده مثقال
زاج سیاه را کوبیده در لته بسته دران اب بدست مالیده لته را بعد از ان برارند و از صد مثقال تا دویست مثقال
صمغ عربی دران حل و صاف کنند و دویست مثقال دوده چرب گرفته را در ظرفی کرده قطره قطره از ان
در او ریخته برهم زنند و روز در افتاب بگذارند و هر چند مبالغه در برهم زدن ان کنند بهتر است و قدر صمغ
هر چندان مازو باشد اصول است و اگر خواهند براق گردد ده مثقال نبات اضافه کنند **مداد یابس**
یکجزو دوده روغن گرفته را با هر چندان او زاج و مازو و بوزن مجموع ان صمغ عربی کوبند تا یکسان گردد
و هر چند مبالغه در کوفتن ان کنند بهتر است و در وقت احتیاج قدری را در اب حل نموده استعمال نمایند
عمل رامک ازمنه معتبر چهل مثقال مازوی سبز بیست مثقال عوزه خرما ربع جزو و اگر نباشد خرما خرک
ده مثقال پوست انار ده مثقال مجموع را نرم کوبیده سه روز باب بجوشانند و برهم زنند تا یک ان
گردد پس زاج سفید و صمغ هر یک ثمن جزو عسل کف گرفته یکجزو نیم اضافه کرده قرص بسته زنند خشک
کرده استعمال نمایند **مسک** عمل سک مثل عمل رامک است بدون املج و چون دو دانگ مشک
اضافه نمایند سک المسک نامند **عمل تنکار** قسمی از ان را با بول اطفال قریب البلوغ ترتیب میدهند

و طریق انست که بول را در ظرف مس یا برنج مس در افتاب چندان برهم زنند که منعقد گردد و قسم دیگر انکه
بوره سرخ سه جزو نمک طعام و نمک قلی هر یک یکجزو نرم سائیده با شیر گاو میش بجوشانند تا منعقد گردد
پس در ظرف زجاج کرده در افتاب سرطان تا اخر سرطان بگذارند و بعضی افتاب را شرط ندانسته اند
و قسم اول از مکتومات و قسم اخیر مشهور و معمول است **عمل سریشم چینی** که جوهر الصنایع نامند از خواص او انست
که چیزها را بان وصل نمایند و با ابا او بر شوند از اب و اتش منفصل نگردد و در اسرار مکتومه است چینی تازه
ورق ورق رقیق کرده بر روی سنگ پهنی املس اب ندیده پهن کرده فرش نمایند و اوراق را پهلوی هم بچینند بر روی
اوراق نیز اهک بپاشند بقدر یکه اوراق را بپوشد و سنگ مسطح دیگر بر روی ان گذارند و ده روز فوق
باشند و باید سنگ اعلای بسیار ثقیل باشد تا دهنیه او بحد کمال افشرده شده مخلوط باهک گردد پس
باب شسته بدستور فرش و لحاف از نمک سائیده کرده یک هفته در زیر سنگ بگذارند پس رطوبتی
که داشته باشد رفع و چون در افتاب گذارند و چربی از او ظاهر گردد باز باب نمک و اهک بجوشانند
و بحدی رسد که اصلا چربی و حمرة دران نماند و کمال او در عدم چربی و سرخی است پس مانند سریشم سائیده
در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را باب سفیدی تخم مرغ که در شیشه بسیار برهم زده کف
او را گرفته باشند قطره قطره برروی سنگ لب بند تا وقتی که سنگ بالا سنگ زیرین بچسبد مانع انفصال
گردد پس قطره قطره اب اهک صاف بقدر روان شدن ان اضافه نمایند و باید باب اهک بعد از آن
روان کنند که چون چیزی را بان الصاق نمایند در اندک زمانی خشک شود از خواص اوست که هر چیز را بو
الصاق باید از اب و اتش باز نشود و از جهت صلابت چیزی در او کار گر نباشد و از این اعمال
غریبه و اثار عجیبه اید و از اسرار مکتومه است **دستور ساختن مرداسنگ** سرب را بگدازند و تبخ
یا سرب سوخته کوزنداو دهند تا هر دو خوب ممتزج شوند و در ظرفی بریزند و در سرکه اندازند و هر چه
سوخته باشد جدا نموده با جو در اب بجوشانند بحدیکه جو مهرا گردد و متشقق شود پس از جو جدا کنند
با هم وزن او نمک سائیده و در اب خیسانیده هر روز برهم زنند و هر روز تغییر اب دهند تا چهار
روز که خوب صاف شود و اجزای خام دران نماند پس بشویند و استعمال نمایند و چون خواهند
سفید کنند باید او را در پشم سفید پیچیده با قلی بجوشانند و بعد از مهرا شدن با قلی و سیاه
شدن پشم تجدید پشم و قلی کنند تا مردهنگ بحد سفیدی رسد و این قسم سفید کرده او مستعمل

اطبات جهت قطع رایحه کریهه زیر بغل و سایر اعضا و منع عرق و سایر افعال **دستور ساختن عمل کشنه که بعربی ند**

نامند بجز و شراب او مقوی دل و دماغ و حواس معتدل هوای و بایه و محرک باه است کل سرخ پوست

ترنج صندل سفید عود هندی حس لبه بالسویه نبات وزن همه با قلیل مشک قرصها سازند **غالیه** طریق آن

در باب نوزدهم دستور نامه مذکور است **صفت عمل عبیر** صندل سفید سه جزو ریشه والا بنج سنبله کل سرخ

سنبل الطیب بنج سوسن کبود بهار نارنج کل سنجد سعد بارنگ شیرازی از هر یک یکجزو مشک قدر قلیل بسایر

نرم سایند و استعمال نمایند **عمل بن ملکی** که در بخور بهتر از نشه است **عود قمادی** صندل سفید هر یک یکجز

حس لبه ۲ جزو و نبات ۲ وزن مجموع ادویه رز قوام نبات اجزا اضافه نماینه

بسم الله الرحمن الرحیم

طریق پنجم در اصول صناعت و امور غریبه بدانکه علم صناعت عملیست تبدیل قوای اجرام معدنی

بعضی ببعضی تا حاصل شود ذهب و فضه از سایر فلزات و از اکیمیا نامند و علم طلسمات که بان دانسته شود

کیفیت ترتیب قوای فاعله عالیه با مفعول سافله تا فعل غریب از دن حادث گردد و از الیمیا نامند و سیمیا

علم تسخیرات است و ان معرفه احوال سبعه سیاره است از حیثیت تصرف ایشان که فواعل علوی اند در قوابل

سفلی و دعوات و عزایم تحریرات ایشان و تسخیرات روحانیه و عزایم جنیان و معرفة ارواح

و مناول و مثل ان و سیمیا علم خیالات است که بان تصرف در خیال مقید کنند تا احداث مثلات خیالیه کنند

در خارج موجود نباشد و ریمیا علم شعبده است و ان معرفت قوای جواهر ارضیه است در امتزاج ان بیکدیگر از ان فن نه

حاصل شود که از ان قوه فعل غریب صدور یابد پوشیده نماند که اکسیر نزد بعضی ممتنع الوجود است و از علم قب

موهبت میدانند و نزد بعضی از متبحرین علوم ممکن الحصول و از عالم تبدیل صورت نوعیه است نه قلب ماهیت

چه ذهب را نسبت بانواع فلزات صحیح المزاج دانسته اند و سایر را مریض و بجهته اصلاح علل هر یک تدابیری

چند مقرر ساخته اند و کون مرتبه را از کلوخ مشاهده نموده اند و تصریح کرده اند که مکرر دیده ام که نصف کلوخ بیغ

اعضای مرتبه صورة بسته بود و نصف دیگر بشکل خود باقیه بود و شیخ الرئیس طاب ثراه در اوایل حال

باینه این علم بوده و در اخر رساله در حقیت ان انشا فرموده اند و بعضی را اعتقاد انکه جز تلطیف و ترکیب

صورت نه ندارد و خالص نمی تواند بود و این عمل بدیایستان است و صاحب معرفت ازان بری اند و ظاهر آن است

که این فن را اصل اصیل باشد اما بدون زهد و قناعت با قل و اهال اکثر مستعین و سالکین و انصاف

بعضی

بصفات قدسیه و تخلق باخلاق اولیاء الله و اکرام مفضل منعام جل شانه صورت نه بندد و اگر بندد

بالاخره باعث موارد و هلاکت ان شخص گردد چه این علم کلید خزانه از خزاین ملک الملوک است بندرت

اگر بیگانه بارگاه عزت بدان مطلع گردد دزدی دارد که کلید خزانه بر باید و عاقبت حال سارق

چنین درگاه معلوم و اهای اگاه خواهد بود و بمجرد ملاحظه نسخهای متداوله بدون استاد ماهر براهین

این عمل کردن محض سودای خام پختن است چه مدار در این فن باعمال متنوعه و افعال مشکله است و نسخ آن

ان ممکن التصویر بر تسطیر نیست و فی الواقع اگر نسخ ان از تالیفات عالم با عمل باشد امکان ندارد و چه اگر

رموز جمیع این اهل علم بیک نسق می بود هر اینه رمزی نبود و بلکه اصطلاح خاص بدان صادق می آید و اگر

رساله از تالیفات غیر عالم عامل باشد بدیهی البطلان خواهد بود و بلکه شرط اعظم مشاهده اعمال مخصوص است

از صاحبان فن و تکرار عمل در خدمت عارفان و انکه این بی بضاعت با عدم اطلاع بدان ارتکاب ترقیم

اصول کلیه نموده سبب انست که اکثر اعمال اهل صناعت طبیب را در بعضی او ان ضرور میشود و تدابیر بعضی از ادویه

باعمال مخصوصه با حسن وجوه ممکن است و چون در طی تالیف تحفة المؤمنین مطالعه اکثر رسایل معتبره این فن شده

و بعضی ادویه را تدبیر بطریق اهل این فن نموده بود و بناء علیه بقدر امکان در بیان اصول کلیه و الات مخصوصه

این فن کوشیده تا اخوان عالم امکان را بدون تحصیل کتب متعدده علم و اصطلاحات این فن درکرده حاصل

گردد و اگر طالب اعمال جزئیه باشند در تحصیل عالم ان سعی کنند و در مطالعه این مجموعه تو انند مدعی لاف در کرفع

از مرده بغریب مهر که او ایان بساط تدلیس سرمایه معیشت خود را سوخته **این طریق مشتمل است**

بر پنج حل و سه عقد و خاتمه حل اول در بیان حجر اصطلاحی این فرقه و بعضی اصطلاحات ایشان

حل چهارم در قواعد گرفتن بعضی از اوهاد و تکلیس و تبییض و سایر تدبیرات اجزا **حل پنجم** در بیان

بعضی از خواص فلزات و اصلاح ان و انچه بان متعلق است **عقد اول** در قواعد قمریه **عقد ثانی**

در قواعد شمسیه **عقد ثالث** در قواعد عمل مروارید و اعمال متفرقه **خاتمه** در خطوط مرموزه

حل اول در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت **حجر** عبارت از جزو اعظم اکسیرات

و اختلاف بسیار در ان واقع شده چه هر یک از مهره این فن چیزی را در مطلوب خود جزو اعظم

دانسته تدبیر ان نموده اند تا بحد جریان و نفوذ و الصباغ رسیده و قایم النار گشته و نزد بعضی حجر عبارت

از شعر انسانیست بر اکثر اهل صناعت در ان متفق اند و نزد برخی عبارت از زیبق و نزد بعضی کنایه

حل دوم در بیان الات مخصوصه عمل صناعت حل سیوم در بیان تقطیر و تصعید و تکلیس و مانند ان حل ...

ازکبریت است وبتحقیق پیوسته که مدبر تبییض این دو اصل را فعل تبییض و محمر را عمل تحمیر است و شک نیست که هرگاه
اصل بارد قایم النار و گداز نده کرده و قبول صبغ کند و اصل حار را رفع اشتعال و تسوید شود رابع علل
منطرقات میکردند لهذا جهت اصطلاح ان و ترتب اثار مذکوره هر یک از اهل این فن ابداع و اخفاء و صبغ مخفی اند
و طرق تدبیری بیان کرده **روح** عبارتست از اجزاء لطیفه اجسام که حامل قوه بوده نفوذ و صعود
و غوص و غیره اثار از او اید مثل احراق و تجمید و تلیین و تصلیب و مانند ان و هر چه دران اجزای لطیفه بسیار غالب
باشد نزد ایشان مسمی بروح است مانند جوهر زیبق و کبریت و جوهر زرنیخ و املاح و شبوب و امثال ان
جسد عبارتست از اجزای کثیفه اجسام که قابل وقوع اثار روح باشد و هر جسمی که اجزای ارضیه بحد
افراط در او غالب باشد مسمی بجسد است مانند منطرقات **نفس** عبارتست از جسمی که بسبب لطافت و کثافت
حد وسط بوده مابه الارتباط روح و جسد تواند شد و واسطه جریان اجزای لطیفه صابغه در اجزای کثیفه قابله
جسد تواند گشت **کبریت احمر** عبارت از اکسیر شیئی است چه در رنگ سرخ میباشد و از علامات خاصه اوست
و **تقطیر الطبع** موی کرسان است **اصل بارد** زیبق است **اصل حار** کبریت است و اول را انثی
ثانی را ذکر نامند **قمر** کنایه از فضه است و اول او نیز گویند **عطارد** عبارتست از روی توتیا
که شبه باشد ثالث کنایه از اوست و بعضی سیماب را نیز عطارد نامیده اند **زهره** نحاس است
و ثالث عبارتست از ان **شمس** ذهب است و رابع کنایه از ان **مریخ** حدید است و خامس نیز
گویند **مشتری** قلعی است که رصاص ابیض باشد و سادس کنایه از انست **زحل** سرب است و از
سابع مراد اوست **عقاب** نوشادر است **علم** زرنیخ است **عروس** کبریت است **املاح**
عبارت از اقسام نمک معدنی و صناعی و تنکار و شوره و بوره و نوشادر است **نوشادر افتابی**
عبارت از نوشادریست که باب سحق نموده در افتاب گذارند تا اجزای لطیفه او صعود نموده بر اطراف
ظرف نشینند **ارض** عبارت از ماله اکسیر است که سحق و تشقیه و تشویه و غیره اعمال بر او جاری سازند
حجر اسود مری سرب است **صراف** نمک تلخ است **یمو** شوره است **حل و عقد** در قواعد
تقطیر و تصعید و امثال ان **تقطیر** عبارتست از اخراج مایه لطیفه اشیاء و تصفیه ان اعم از اکثر تجربه
باشد باید دستور قرع و انبیق تا اجزا علقه است که از پشم فتیله مستی ساخته یک طرف او را در ظرفی ماییعات
گذارند و طرف دیگر را در ظرف خالی بنحی که طرف ماییعات بر طرف خالی مشرف باشد تا صاف او بسر

فتیله

فتیله جذب کرده بطرف خالی ارد اما دستور قرع و انبیق انست که اجزای مسحوق را در قرع مطین کرده
انبیق را بران وصل در غایت استحکام نموده بر کوره نصب کنند و لب کوره را با قرع بگل حکمت اندوده سد
منافذ شعله نمایند که بر اطراف قرع که خارج کوره باشد از شعله نرسد و قرع را مایل و غیر مستقیم باید نصب
نمود و اتش در زیر قرع برافروخت یا اگر قرع را در دیگ خاکستر یا ریگ نصب نمایند و در تحت دیگ اتش
افروزند در اینصورت اگر قرع مطین نباشد قصوری ندارد چه ریگ و خاکستر مانند گل حکمت مانع شکستن قرع
و زبانه بر خروش نباشد و اتش را در اخر تند کنند و دیگر اگر مادیکه رطوبت کم قرع را با کوره اندود
باشد رفع نگردد اتش کند و قابل را با انبوبه انبیق محکم نموده قابل را در ظرفی که اب داشته باشد بگذارند تا
از تندی متقطر نشکند و علامت انتهای تقطیر رفع بخار انبیق است و در تقطیر ماییعات حاره باید که مایع
مزبور زبانه بر ربع قرع نباشد و اتش ان در غایت نرمی شرط است که بجد جوش یدن نرسد بلکه باید کلوی قرع تا
در دست کسی باشد هر گاه شروع بجوشیدن کند از سر خاکستر گرم توان برداشت و بعد از رفع جوش باز گذاشت
و طریق قرع معکوس در باب عمل روغن اجر مذکور شد **تصعید** از شروط ان توافق قدحین است و اگر
لب هر دو مساوی نباشد باید لب قدح اعلا حاوی لب قدح اسفل باشد و در شد وصل مبالغه باید نمود
و اگر در شیشه تصعید کنند هر چند گلوی شیشه بلند تر باشد بهتر است و در استحکام دهان ان بذل جهد باید کرد
و باید کوره در بلندی و پستی متوسط بوده سه زواید قریب لب او باشد مانند سه پیخی تا تحت قدح واقع
بران زبانه نشیند و ثقل قدح باعث باز شدن شد وصل و نگردد و شرط دیگر مراعات اتش است که بتدریج
زبانه کنند و بجد افراط نرسد مگر در تصعید زرنیخ که اتش نرم دوری از شرط دانسته اند چه افراط اتش باعث
احتراق اکثر ارواح صاعده است و در تصعید زیبق شرط است که بموضع وصل قدحین شعله نرسد تا موجب
نفوذ او نگردد و جمیع اهل این فن بخلاف ان ذکر کرده اند و این سریست که حقیر اطلاع بران حاصل نموده وجه
ان ظاهر است و در غیر زیبق اگر بموضع وصل اتش و شعله نرسد بهتر است و باید بعد از سرد شدن کوره
و قدح وصل را بگشایند و از بخار حاره ان اجتناب نمایند و شرط دیگر مبالغه در سحق ارض است و اگر در تحت ارض
طرف اسفل سطح و اعلا محروطی باشد انسب است چنانکه شکل ان ملحق از انست **تشویه** قسمی از ان عبارت
از تخنیق است و دمس نیز گویند میباید که اتش ان بحد تصعید نباشد و اجزای لطیفه از کثیفه جدا نگردد بلکه
بلکه بقدر امتزاج و طبخ باشد مثل عمل شنجرف و قسمی از ان عبارت از تقلیه است که بعد از سحق ارض

وتسقیه بآبهای مخصوصه قدح تشویه را بگل حکمت اندوده در خاکستر گرم گذارند و چندان سعی نمایند که رطوبت
آن بتدریج زایل گردد و شرط است که حرارت آتش بحدی باشد که از حد درنگذرد و قسمی تشویه در حرارت
و قسمی در زبل و مثال آن و در جمیع مراعات باید نمود که بحد تصعید نرسد **تشمیع** عبارت است از تدبیر
اجزای اکسیر بحدی که مانند موم بگدازد و بر روی صفحه تفته منبسط گشته دود نکند و شروط آن تکرار تسقیه و تشویه
و سحق بلیغ است با آتش معتدل **تکلیس** عبارت است از سهولت تفریق اجزا به تدابیر مخصوصه که قابل سحق
و نفوذ و سایر اعمال گردد و اکثر آن از آتش میشود و اختلاف شروط آن باختلاف جسم مکلس است چه بعضی محتاجند
با آتش تندی که چند روز مستمر باشد مانند قشر البیض و بعضی را احتیاج بحد افراط نیست **حل** عبارت است از
سیلان اجزای جامده و آن بتفاوت بهوای رطبه مستمره صورت پذیر است مانند حل نوشادر یا بآبهای تند
مانند ماء الفاروق و عرق کوکرد **عقد** عبارت است از جمعیت و اتصال اجزاء و آن ضد حل است
و به یبوست و حرارت و باید برودت و یبوست صورت پذیر است **تعفین** عبارت است از تدقیق
اجزا در حل و مثال آن و شرط است که وسعت چاه تعفین بحدی باشد که اطراف ظرف تعفین زبله از یک
شبر حایل گردد و باید بعد از هر هفته تجدید زبل کنند و نهایت آن تا چهل روز است و باید پیش از قبل
گذاشتن ظرف تعفین چاه او را از زبل مملو سازند تا چاه گرم شود و روز دیگر ظرف را بگذارند و اگر دو چاه
نزدیک دیگر ترتیب دهند بهتر است تا در وقت تغییر زبل باید دا نقل بچاه دیگر کنند تا ظرف مذکور سرد نشود
قاعده حل اکاسیر یکی آنست که به تعفین محلول گردد و چنانکه صاحب هیکل و اکثر مجربین ذکر نموده اند باید اجزای
اکسیر را در هاون برنج سحق بلیغ نمود و از آبهای مخصوص هر یک از اکاسیر اضافه کرده تا بقوام عسل
غلیظ شود و بر روی آتش خاکستر تا در شبانه روز که گرمی خاکستر یک قرار باشد باید سحق نمود و تا بون
کشش نقره برهم نشود و هر چند خشک شود از آن آب قطرات بران ریخت تا ربع اجزا از آن تسقیه شود و در
تشویه و سحق خشک شود پس مثل غبار سائیده در شیشه غیر مطین کرده در ... و همان شیشه سر
بمهدی بر بندند و در چاه تعفین تا چهل روز بگذارند بعد از هر هفته و ده یوم تغییر زبل دهند و علامت خوب
حل آنست که محلول شفاف و بیجرم مشاهده گردد و خلاف آن دلالت بر نقصان تدبیر اجزا خواهد
داشت و دیگر حل بتفاوت که شیشه مذکور را در دیگ دو طبقه گذارند که تحت دیگ اعلی سوراخها
داشته مملو از سرگین کبوتر باشد و قرع حل تا انتهای گردن در آن پنهان بوده دهان او باز باشد

و باید که سرگین همیشه نمی داشته باشد و هرگاه خشک شود آب بران بپاشند و دیگ اسفل پرآب و لب او
متصل بتحت دیگ اعلا بوده انبوبه از نزد دهن آن مابین هر دو دیگ تعبیه کرده بگل حکمت شده وصل هر دو دیگ
نمایند و آتش نرمی در تحت دیگ اسفل برافروزند که پیوسته بخار آب از سوراخهای دیگ اعلا بسرگین
کبوتر رسد و هرگاه آب کم شود از سوراخ انبوبه بریزند و دهان انبوبه را مسدود کنند تا مانع خروج بخار
آب باشد در این صورت تا سه هفته حل میشود و آنچه حقیر تجربه نموده است که اجزای حاره یابس از هوای
بارد رطب حل میگردد نه از هوای حار رطب مگر آنکه بدون شیشه در ظرفی گذارند که رطوبت در آن تاثیر
تواند نمود چنانکه در حل نوشادر مشاهده نموده است و طریق آنست که نوشادر را با ادویه مخصوصه یا تنهایی [illegible]
بر روی سنگ سطحی یا کاسه برنج سطح منبسط کنند و در زیر زمین نم دار و سرداب جا گذارند و روی آن را
بدستاری بپوشانند که چیزی داخل نشود و در این صورت در اندک زمانی محلول میگردد و دستور دیگر آنکه
در ظرف سطح برنج منبسط نموده مجموع ظرف را بهیئت کله قند به نمد سنگی پوشیده در چاه تعفین یا در
دیگ زبل طبقه یا در خزانه حمام یا در حمام ماریه گذارند تا از منافذ نمد رطوبت و حرارت لطیفه
در آن تاثیر تواند نمود **قاعده عقد** آنست که محلول را در قرع بلند گلو کرده بر دهن قرع پاره از شیشه
شکسته که مساوی لب قرع باشد یا چینی شکسته نصب کرده با آهک آب ندیده و نمک مکلس بالسویه
که بسفیدی تخم مرغ سرشته باشند محکم کنند در دیگ خاکستر گذارند و باید بقدر چهار انگشت خاکستر
بر تحت قرع باشد و اطراف آن بدستور و آتش زبل در تحت دیگ بهم برافروزند که ملایم باشد
و گرمی خاکستر بقدری باشد که در گلوی قرع عرق محلول مشاهده گردد و چون عرق بر طرف شد علامت
عقد است پس شیشه را شکسته معقود شبیه به رب غلیظی ملاحظه میگردد و چون در ظرف چینی گذاشته بحجر ناری که
بپوشانند و در آفتاب بگذارند بادک نسیمی منجمد میشود **حل سیتوس** در بیان بعضی آلات مخصوصه
اهل صناعه **صفت حمام ماریه** دیگ عمیق برکوره نصب نموده سه پایه از چوب در او گذاشته ظرف
مخصوص حل را بر سه پایه نصب کنند و آب بقدری در دیگ بریزند که چهار انگشت فاصله او تا تحت
آن ظرف بماند و سرپوش دیگ سوراخ دار و خمیر مستحکم کنند تا بخار آب بیرون نیاید و آتش نرمی از
سرگین و امثال آن برافروزند بحدیکه آب را بجوش نیاورده بخار کند و هر روز یکبار باید در روزی
یکبار سرپوش سوراخ داشته آب گرم بقدری که تحلیل رفته باشد اضافه نموده بدستور سرپوش نصب نمایند

وسنگ گرانی بر روی سر پوش بگذارند یا در عرض و رسته بهشته حل شود **صفت تیزاب** بر روی زمین مغاک بقدر
نصف کوید بشکل بوطه حفر کنند و از خاک سیاه که ان عبارت از گرد یست که بر روی کوزهای وشن کوزه کری
می نشیند بعد از تر کردن مغاک بکنک ان بمالند و هر چند بیشتر بمالند حفظ مسبوک بهتر میکند و طول وارتفاع
و وسعت مغاک باید هر چندان قدر مسبوک باشد ولب مغاک باید بقدری از زمین مرتفع باشد تا کشادات
روی مسبوک با التاء اهنی توان جدا نمود و بعد انبوبه اهنی که یکطرف وسیع و یکطرف تنگ و سرکج باشد
باین شکل در کنار مغاک بدستوری نصب کنند که طرف باریک انبوبه تا بانگشت از وسط ان مرتفع
و محاذی حاق وسط باشد و دو عدد دم صدادی بر طرف وسیع انبوبه نصب باید نمود که پیوسته بلا فاصله
هوای شدید وارد وسط مغاک از فوق تواند شد و چوب بید خشک در جوانب مغاک چیده برافروزند
تا شعله از خارج مغاک بسبب دمیدن داخل مغاک مذکوره گردد و انچه در مغاک بریزند گداخته شود و سربه کم
بچکه صاف کرده نقره داخل میکنند باید سه حصه نمود و یکحصه سوخته که اختن نقره باید اولا اضافه کرد و بعد از
گداز رسته وضعه غلطیدن ثلثا ورا اضافه نمایند و بعد از ساعتی تتمه را و ان مقدار صبر کنند که از غلطیدن
و چرخ زدن بایستد و کثافات روی او را بدفعات رفع نمایند و سکون مسبوک علامت پاکی و صیانت
و عدم کثافات و عدم امتزاج و عدم گداز نقره را با سرب علامت بدی جوهر نقره دانند **صفت**
خلاص اجر اجر هشت جزو زاج زرد که بطریق توتیای مغسول نمره صاف ورا باتش منعقد کرده باشند
و دو جزو گل توز که باتش بسیار دیده باشد دو جزو گل سرشوی چهار جزو نمک طعام چهار جزو مجموع را نرم
سائیده با اب خمیر کنند و کوزه را تا نصف از ان ریخته طلای مغشوش را ریزه کرده دران گل فرو
برده هر تری از ان گل بر روی او بریزند و سرپوش کوزه را با گل حکمت مستحکم نموده مجموع کوزه را بگل گرفته بعد از
خشک شدن گل در کوره کوزه گری یا اجر پزی یا کاشی پزی بگذارند و هر گاه تا صاف برون اید
عمل را مکرر کنند تا بجهت نرمی و رنگینی که مطلوب باشد و شکننده گی و نا صلاحی رفع گردد **صفت قالب**
کلس البیض را چون بسرکه حل و خمیر کرده هر نقش که کنند زایل نگردد مگر انکه باز در سرکه گذارند و در
زبل حل کنند **تخلیص ذهب مغشوش** قرعه را تا بنصف لبطری انگشتی با گل حکمت بگیرند و طلای مغشوش
حوزد کرده با سه وزن ان تیزاب فاروقی در قرعه مذکور کرده بر روی اتش زغال بجوشانند تا رنگ
ان از سیاهی بسفیدی رسد پس در ظرف مرجی ریخته صفایح مس دران افکنند در اینوقت انچه از نقره

باد مخلوط باشد بر روی تیزاب امده بر مس ملاحق میگردد و طلای صاف در تحت ظرف جمع میشود و هر چه
از سایر مطرقات باد مخلوط باشد تحلیل میرود و تیزاب فاروقی در دستور سیم مذکور شد **حل چهارم**
در گرفتن بعضی از ابهاو تدبیر اجزاو تبییض و تحمیر بعضی از ان **صفت میاه** از ان جمله ابی است که رفع شعله
کبریت کند و غایص گرداند و در عمل شنجرف جزو اعظم است و باعث جریان او و ارض هارب را عقد کند
و معقود را جاری سازد و تشمیع نماید و از کتاب تجربه نقل شده و از مجربات دانسته اند برگ و گل دفلا را
با موی سر بالسویه تقطیر کنند و بان تسقیه شنجرف نمایند و بدستور ملح القلی و نوشادر و زرنیخ از هر یک
یکجزو در سرکه حل نمایند و دفلا و حنظل تر و مورد تازه از هر یک ده جزو با سرکه مذکور سائیده تقطیر کنند
و با مقطر ان اجزا ثلثه را مجدد اسحق نموده اعاده تقطیر نمایند تا چند دفعه در عقد ارض هارب و تشمیع و جریان بعدیل
دانسته اند **آب دیکر** که تسقیه ان شنجرف را حل کند و در نقل مشتری بمرتبه اعلا از مجربات شمرده اند از
براده حدید و براده نحاس که ممزوج با یکدیگر نموده زعفران ترتیب دهند و ان زعفران را با سرکه تقطیر کنند و چند
بار رد متقطر نموده مکرر تقطیر کنند و نزد اکثر مقطر مکرر زعفران الحدید با سرکه ناقل مشتری است **اب دیکر** زاج زرد را
با سه چندان او سرکه تقطیر کنند بجهة تکلیس کبریت و زیبق و رصاص بعد تشمیع بعدیل است و باید مکرر بان تسقیه
و سحق نمایند **آب دیکر** .لوزه از مینی و بوره سرخ را با سفیدی تخم مرغ سرشته و در کوزه سفال بسوزانند و تا نه مرتبه
اعاده عمل نمایند پس با حنظل بالسویه تقطیر کنند متقطر مجمع حب در ا حل کند و در تنقیه او ساخ معادن و الحاق
وصبغ ان بنزیف از مجربات دانسته اند **ایضا** کبریت را با ده وزن او اب اثل تسقیه نموده هفت بار تقطیر کنند
اول در الیون رابع سازد **ایضا** پوست بیخ لفاح ده جزو پوست انار و مورد از هر یک یکجزو تقطیر نمایند
عقد هارب نماید **ایضا** گوشت حلزون را با مثل او نوشادر و نصف او کبریت و سدس او نمک سحق بلیغ نموده
تقطیر کنند در عقد زیبق و انفعال اعز مبدر مشتری از مجربات دانسته اند **دهن البیض** چون قلعی را در سرکه حل
نموده بجز علقه صاف کرده باتش عقد نمایند و معقود را با زرده تخم بجهه مرغ مرفوع کرده با زای هر عددی سه درهم
نوشادر اضافه نمایند پس افشرده روغن بگیرند و در تطهیر حب داو نقل معادن بعدیل و چون اصل حار را بان
حل کنند اصل بارد را ثابت کند و اگر نوشادر ثابت باشد قوی تر است **اب دیکر** چون بید انجیر سوخته
با جزول سرخ و سیر و طلق محلوب تقطیر کنند سادس را بمرتبه اول رسانند و مجرب شمرده اند **آب دیکر**
مسمی بماء الاحمر است و در تحمیر اکاسیر مستعمل است شراوقه زاج زرد لاری را نرم سائیده با دویست درهم

تحجیر اربعه از عنفوان بنشه بکبریت احمر .. اثبرو و زر فاروق سرنج بهی

سرکهٔ بسیار تند در شیشه یا در ظرف سطین مزجج کرده بر روی آتش بسیار نرم می گذارند تا سرکه رنگین شود پس بجز
علقه صاف منعقد با چندر هم زنجار و بچندر هم زعفران الحدید و در درهم شب یمانی و بکدرهم شنجرف در ظرف
مذکور کرده در افتاب بسیار کرم یا در خاکستر کرم بگذارند تمام کذاشته پس بجز علقه صاف منعقد استعمال کنند
اب دیکر مسمی بماء الملح است و لتیغه ان باعث سفیدی کبریت و زرنیخ است و موجب جریان و تکلیس
طلق و زیبق دانسته اند نمک طعام شب یمانی نوشادر بالسویه ساینده تقطیر نمایند **اب دیکر** مسمی بماء
الملح است و لتیغه ان باعث سفیدی کبریت و زرنیخ است و موجب جریان و تکلیس طلق و زیبق دانسته اند نمک
طعام شب یمانی نوشادر بالسویه ساینده تقطیر نمایند **اب دیکر** مسمی بماء الریح است لتیغه ان تا ده بار
ده وزن ان عبد صعد را ثابت و جاری کند و چون زیبق عبیط را بان طبخ دهند عقد نماید بجز و زعفران
الحدید را با جزو نوشادر نیم جزو ملح القلی و نیم جزو زاج زرد محلول در سرکه صافی ان را باتش منعقد کرده باشند
مجموع را با سرکه تند بوزن مجموع سحق نموده تقطیر کنند **اب دیکر** مسمی بماء لا یحترق است و در تشمیع اجزا و اجساد
و ثبات ارواح بعدیل و در عمل قمری و شمسی مستعمل است کلس البیض را با دو وزن او نوشادر سطین معقود سحق
بلیغ کرده در ظرف مزجج سطین کرده و صل نموده با شند یک شبانه روز در آتش زبل گذارند یا سرکه که نیم کرم
کرده در ظرفی کنند که چون سر بپوشند فضایی در ان نماند و مصعد نشود و وصل را محکم کرده بر آتش
گذارند بکه یک ظرف در سه ساعت سرخ شود پس اخراج نموده بوزن در آورده هر چه کم شده باشد نوشادر
اضافه نمایند و به دستور در آتش گذارند تا سه بار و اگر بجای آتش زبل در تون حمام گذارند جایز است بعد از ان
نرم ساینده به نداوت مکان نمناک حل کنند و محلول را تقطیر نموده ثفل او را بقدر نصف او نوشادر اضافه نموده
باز با آتش گذاشته پس سحق نموده به دستور حل کنند و تقطیر نمایند بعد از ان ثفل را با مقطر اول و ثالث
ساینده بار سیم حل کنند و محلول را تقطیر نمایند تا تمام مقطر گردد **تدابیر جاجات** زاجات را چون خواهند
تصفیه کنند باید در آب حل نموده و صاف او را بجز علقه جدا کرده بجوشانند تا غلیظ و منجمد گردد یا در افتاب
منجمد سازند و شبوب و املاح را نیز تصفیه به دستور مذکور کنند **تدبیر نوشادر** جهت عمل قمری با لسویه با املاح
مانند ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند و در عمل شمسی با زعفران الحدید یا زنجار و انچه او را محمر کند
تدبیر ثبات ملح نمک طعام را ساینده در کوزه کرده در کوره کوزه گری بگذارند و ما دامیکه بوزن در ان
نقصان در و باشد باید اعاده آتش بسیار تند کنند و علامت ثبات آن دانست که نقصان در وزن او

مجوس نکرده و احراق او چنان است که چندان آتش در تحت دیگ کنند که نمک از جستن باز ایستد **تدابیر
حل املاح** و شبوب و بوره و تنکار و شوره و زبرجد و زاجات باید نرم ساینده در مثانه گاو یا در روده
کرده در مکان نمناک گذارند تا در دیگ آب گرم آویخته به بخار آب حل نمایند **تدبیر ثبات نوشادر**
پنج جزو ملح القلی را با یک جزو نوشادر در مصعد ساینده با آتش نرم تشویه کنند و در حین تشویه سحق بلیغ نمایند
و به دستور یک جزو دیگر نوشادر را اضافه نموده اعاده تشویه نمایند تا مساوی ملح نوشادر مخارج گردد پس به نداوت
حل کنند و بعد از حل چون منجمد شود ساینده استعمال نمایند در این وقت در حل طلق و سایر اعمال عجیب الاثر است
و چون عقاب با بچه محرور در علقه طبخ دهند ثابت گردد **تحمیر نوشادر** چون نوشادر صاف سفید را با مثل
او زاج زرد لاری و عشر ان زنگار تصعید کنند محمر گردد **تدبیر سیماب** زیبق را با عشر ان ملح القلی با قطرات
سرکه بسایند تا نابدید گردد و ظرف او را بر روی خاکستر گرم که در دیگ باشد یا آهک که در ملتان دیگ آتش
کرده تا از گرمی باز نماند باید گذاشت تا رطوبت سرکه رفع شود و با انگشت حرکت دهند تا عبد متفرق جمع گردد پس
با آب شسته با عشر ان شوره به دستور با سرکه ساینده شوره را با شستن از ان رفع نمایند و این را تحفه گویند
و این عمل باعث پاکی و رفع سیاهی عبد میگردد پس با نصف او نوشادر و نصف ان ملح القلی سحق بلیغ نموده از
نمک مکلس فرش و لحاف نموده تصعید کنند و مصعد او را به دستور با اجزای مذکوره ساینده اعاده تصعید
نمایند تا سه بار تا مانند الماس معقود گردد و اکثر تصعید تا هفت مرتبه است که باشیاء مخصوصه جهت ثبات تدبیر نمایند
و تصعید سه مرتبه جهت مازجت با سایر ارکان در اکثر امور قمری کافی است تا تحمیر عبد چنان است که مصعد مرتبه
ثالث را با نصفان کبریت اصفر و ربع زاج زرد معقود مصفی و ثمن او نوشادر در محر سحق بلیغ نموده با فرش
نمک مکلس بدون لحاف سه بار دیگر تصعید کنند و هر تصعید تجدید اجزای مذکوره نمایند تا عبد مانند شنجرف
سرخ گردد و این در امور شمسی شرط است و آتش این تصعیدات نرم تر باید تا باعث احراق و سیاهی کبریت نشود
اما تدبیر تکلیس زیبق است که بعد از تصفیه ان در قرع مطین کنند و یک وزن و نیم ان تیزاب فاروقی که در
طریق تعلیم مذکور شد به تدریج در قرع ریزند که تا عبد گشته قرع گردد و هرگاه زیبق از ان بجوش آید
و دود ظاهر گردد قطرات بول تا بقدر ده مثقال بریزند که از جوش باز ایستد پس انبیق بر آن استوار نموده
بر خاکستر گرم چنانکه در قاعده تقطیر مایعات جاده مذکور شد تقطیر نمایند و چون تیزاب تمام مقطر گردد
عبد را مکلس مشاهده کنند و این امر که به سهولت تصعید است پس مکلس را با اجزای مخصوصه تصعید

نمایند و نیز از نقط بجهت عمل قسی از زعفران الحدید بغایت موثر است و دستور است که براده حدید را بعد از شستن
باب نمک چندین مرتبه که سیاهی آن زایل گردد در قرع مطین کرده هم وزن تیزاب مذکور را بتدریج ریخته
در فع دود و جوش آن را بقطرات بول کنند و بدستور تقطیر تمامی تیزاب نمایند و بعد از آن باتش تند براده
زعفران میشود و تا تمام منعقد فرا دانست که آب صاف و آب لیموی تند را بالمناصفه در مغرفه آهنی کرده یکجزو عنبر
و در آن انداخته بجوشانند و چهار جزو توتیای هندی را نرم سائیده سه دفعه بریزند و هر دفعه تا دو ساعت بجوشانند
و چون خواهد از جوشیدن لبریز رود بانگشت بران پوف کنند و بعد از شش هفت ساعت که جوشیده باشد ته نشین
او را در لته ریخته مکرر باب بشویند و منعقد او را در ظرف کرده نوشادر را در آب حل نموده چند جوش داده از آن
بقدر یکدو دو ساعت بران ریخته در آفتاب یا خاکستر گرم بگذارند تا هر چه از توتیا باو مخلوط شده باشد به
تدریج رفع گردد و مادامیکه آب نوشادر سرخ و کبود شود باید تجدید نمود و این عمل مجرب است **عقد دیگر**
قرار مصعی را در بوطه کنند و فرش و لحاف آن عمو نیا باشد و سر بوطه را در غایت استحکام بسته وصل نموده
در آتش گذارند بدستور که تمامی بوطه در آتش پنهان شود و در اندک وقتی منعقد میگردد و مجرب است و اگر
بوطه آهنی باشد انسب است خصوصا هرگاه اندرون را بگل بوطه اندوده باشند **عقد دیگر** زرنیخ
و پیه او را کوبیده زعفران الحدید را با آب معصور آن بساینده تا خوب حل شود پس قرار مصعی را در بوطه
با آهنی کرده از این محلول در او ریزند و سر وصل بوطه نموده در آتش نرم طبخ نمایند یا در تنور گرم گذارند تا منعقد
گردد و از آنجا که عقد قرار نماید مذکور شد و چون نقره را با کبریت گداخته در مکلس کنند یکجزو آن کوکرد او را مکلس نموده جزو
و قرار را منعقد نماید و مجرب دانسته اند و چون زرنیخ و شنگرف و سم الفار را بالسویه با هم چندان هر یک حسب حکم سرخ معین
سحق بلیغ کنند و بعد از آن اندکی زرنیخ الحاق نمایند قرار زنده گردد و با عدم انعقاد قایم النار شود **تدبیر**
کبریت لا تبییض آن نهجی است که یکجزو کبریت را با هشت جزو روغن کنجد باتش نرم در قرع مطین بجوشانند تا
کبریت حل شده روغن سرخ گردد و نه مثل کبریت زرد در ساینده بدفعات بر روی آتش لتیغه بروغن مزبور
کنند و سه بار بطریق زرنیخ تصعید نماید **طریق دیگر** جزو نوشادر را با یکجزو کبریت سحق نموده با آب
تر کرده به سحق بلیغ خشک کنند و در ظرف مطین تا شش ساعت در آتش مثل آتش تون گذاشته پس بشویند
و با نوشادر جدید اعاده عمل نمایند تا بحدیکه بر صفحه تفته حک کنند و آنچه بالا رفته و هر بار نمک سفید کنند غرض سیاه شد
طریق دیگر شب یمانی ساینده در جوف بادنجان ریخته در مکان نمناک حل کنند و با آب محلول کبریت سفید

آب بند سفید و ثابت میکند و بدستور نوشادر محلول در بادنجان نیز همین اثر دارد **تدبیر زرنیخ**
زرنیخ ورقی براق را یکجزو با ربع آن نمک مشوی نرم بسایند و صابون خشک عرانیه بقدر نیم وزن
زرنیخ ورق کرده و ربع آن سرکه و نیم وزن او روغن کنجد با پیه تازه که بر روی آتش گداخته باشند حل نمایند
و زرنیخ و نمک مسحوق را اضافه کرده جوش دهند تا زرنیخ منعقد و سیاه شود و بچوب حرکت دهند تا رفع روغن
و صابون شده زرنیخ منعقد بماند و آتش او نرم باشد تا احتراق در جوهر زرنیخ واقع نشود پس منعقد را کوبیده
در ظرفی کرده در آتش زبل طرف را پنهان کنند که بتدریج دود میکرده رفع چربی او شود و باید در نرمی آتش تنور
مراعات کنند که مصعد نگردد و بعد از چربی زرنیخ صلایه نموده در سرکه و ملح القلی طبخ دهند تا بقیه چربی زایل گردد و آنگاه
مثل غبار ساینده و با قرع مطین با قرع بلند کلوی مطین تصعید باتش بسیار تند که در روز استمرار داشته باشد
باید که تا جوهر او مانند برف سفید گردد و اگر در جوهر او سیاهی باشد باید باعشر او نمک ساینده و بروغن کنجد
یا پیه سرشته بدستور تشویه باتش نرم کنند و بعد از تشویه با آب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند تا رفع نمک شود
و اگر با موم بالسویه چند بار تشویه کرده با آب ملح القلی طبخ داده بشویند رفع سیاهی او میشود و علامت تصفیه او
محو نگردیدن او در آتش است و تقریع نمودن که تنها یا یکجزو او بر بیست جزو زهره منقی طرح میشود و از تکرار سبک و زرنیخ
نقصان نمی پذیرد **حل زرنیخ و خواص فلزات و اعمال آن** در شفیقه قرحی بهتر از نمک تلخ نیست و بوره تابش است
ذوب اوست و باذهبیت باطنی است و خالص تکلیس او با اجزاء مناسب اکسیر با جن و مبدل زهره و مریخ و مشتری است
و بهترین اقسام تکلیس او آنست که براده یا ورق او را در تیزاب فاروقی اندازند تا حل شود پس از تیزاب جدا کرده
با اندکی رطوبت تیزابیه که با او باشد با مثل او نمک اندرانی بسایند و در بوطه باتش نقال سرخ کنند و هر چند
آتش را دوام بیشتر باشد بهتر است و بتر حلی که بجد ذوب نرسد پس با آب صاف بشویند تا نمک زایل گردد و از
خواص خاص اوست که یکجزو آن با سه جزو قرار ممزوج ساینده ملغمه میشود و چون ملغمه را بر زهره که گرم کرده باشند
طلا کنند و باتش گرم گذارند تا رفع قرار شود مفضض کنند و مجرب است و ملغمه غیر متطرق او که متطرق گرداند
کرشت علیواح و سایر لحوم است که از او با بوره مدبر کرده باشند پس غیر متطرق او را کوبیده و هر مرتبه بران بپاشند
سریع الذوب و بغایت نرم کند و در حدید نیز بغایت موثر است و مس را نیز قریب بنقره مشتری سازد
و ملح القلی و زاج سفید و نمک را مع سواد قمر هر کاه بر او مالند و در آب بجوشانند **ادویه طارح**
از خواص اوست که چون یکجزو کبریتی از او در رفع شود مس را باول رسانند و مبیض او بقدر جزوی ملح جزو سابع

بمرتبه سادس ارد تر بر مبیض است که سابنده و در کفچه اهنی با روغن شیر بجت بقدر یکه چهار انکشت بر روی
ایستد بریزند و بجوشانند تا روغن بانها رسد پس اتش را تند کرده دهنیت را بالتمام بسوزانند و مانند
خاک سیاهی کرد و پس باب اهک گرم بشویند بعد از رفع دهنیت بالسویه با نمک طعام بسایند و در کوزه
سطین یکشبانه روز در باد در اتش شبیه بان بگذارند پس باب گرم بشویند تا نمک زایل شود بعد از ان با اتش
خشک کرده بدستور با مثل او نمک بسایند و یکشبانه روز در اتش گذاشته بشویند و تکرار عمل نمایند مانند
برف سفید شود و هرگاه در کوره کوزه گری و یا در اتش شبیه بان که تند باشد گذارند و سه مرتبه سفید میشود
و از خواص مجربات است که جزوی سی جزو اطل را برابع رساند و خمیر او با ماء الاحمر بدستوری است که عطای
ملبیض را با ان بر دفعه قدر مبیض لسقیه بر روی اتش نرمی کنند تا خشک شود پس سابنده و در ظرف مزجج
سطین یکشبانه روز بمثل اتش ثمن تشویه نمایند تا ده دوازده مرتبه و چون رنکنا و عنابدیره کرده
علامت کمال است **زهره** کل رشتی و مجمع قوابض مانند سرکه و سماق منقی زهره اند و رفع حمرت
او میکند بعد از انکه صفایح او را تافته مکرر دران اندازند و چون ابکینه و کلس البیض و نمک را بالسویه بسایند
بسفیدی تخم حمیز کرده بر صفحه ان طلای غلیظ کرده بعد از خشکی ان بگذارند رفع مواد و حمره ان بالکلیه
میشود و چون شب یمانی و نمک اندرانی و نوشادر را بالسویه در نیم مثل ان سرکه تند حل کنند و زهره
تا چهار بار گداخته دران ریزند یا صفایح از انکه تابیده دران فرو برند بکدیگر سرکه سیاه شود کمال
تنقیه او است و چون با مغز کردکان او را بکوبند یا مغز کردکان را کوبیده بران بمالند مقتدی است
و تخم بادنجان باعث سرعت ذوب ان و شوره نافع مخلطات او است چون بعد از گداز بران افشانه
نمایند و بدستور غالیس که در طبرستان برساسم نامند و اب قثاء الحمار جهه تنقیه جمیع معادن
بنهایت موثر و مبیض است و طرطیر را چون با ملح القلی و شب یمانی سابنده در سرکه حل نمایند و زهره بدان
صفایح تفته او را دران اندازند و در ازاله سرخی ان مجرب دانسته اند و چون کانس مذاب را العلیم
به فلفل کنند سفید کرده و چون طرطیر را با شوره سفید کنند در رفع سرخی مس و اصلاح نقره بعید الست
و اب حرنوب نبطی با اب مورد منقی جمیع اجساد و ساترکننده صاعدات است **شمس** چون از عجائب
جزوی و از ملح اندرانی دو جزو و نمش و لاف صفایح بسیار رقیق ان نمره صفایح را بر روی هم چیده کلامی
زند در مرتبه اول نقصان در وزن انمس بهم میرسد و چون هشت بار و زیاده بران تکرار عمل نمایند یکی

برده از قمر دو و هر چند تکرار کنند تا پنجاه و شصت دفعه در هر مرتبه افزاید تا بمرتبه عظیم رسد و از نحس
مکلس نیز همین اثر دارد و چون سرب را با اتش تند بسوزانند که برنج شود و از لسقیه با اب زاج
دلفردن کنند و بر صفایح نحس طلا کرده مکرر تابند باعث تکلیس او شود و مجربین تصریح نموده اند که جزو
براده نحس را چون با نه جزو معطر شوره سه بار تقطیر نمایند مکلس گردد و بهترین انچه او را بمرتبه رفیع
رساند لسقیه و تشویه براده او است با زاج و شوره از هر یک جزو و شب و ملح هر یک جزوی که با اب
اب مورد و دفلا بالسویه سحق و تقطیر کرده باشند و تکرار تشویه و لسقیه و در سی یکشبانه روز در اتش
شرط است و نخاله بالخاصیه حفظ رنکنا و میکند و مکان نمک مقصد رنگنا است **مریخ** چون
بر صفایح رقیق او یا براده او در بیخ الفار یا علم یا مرقشیشا پاشیده بگذارند یا براده او را با ملح القلی یا زرنیخ
با بیخ ب بسایند قریب الذوب مانند رصاص گردد و چون مکرر گداخته در چاهی که از هلیله زرد و زبد البحر
و پوست انار اضافه نموده در روغن بید انجیر با اب بقله الحمقا اطفا نمایند بغایت نرم و گداز روزم
گردد و بدستور چون با مس بگدازند و شوره بر گداخته ان زنند با مس از ان رفع شود در نرمی قریب بمشتری
شود و گویند و گویند برنج را باطن قمر و ظاهر نحس است و صنع او را از نحس قوی تر دانسته اند و چون زعفران
او با ابهای تند حل شود و عقد کنند اول را رنگ رابع دهد و چون یک جزو براده او را با سه جزو مسکی از نیم
و نه جزو زحل با ان ذوب نمایند و بر ده با مس برنج سرخ بماند و چون زعفران ان را با زنکار و دار فلفل
و شنجرف و برنج در روغن تخم مرغ و زیت الشعر و نوشادر سحق و لسقیه و تشویه نمایند مشمع گردد و چون
زجاج و نوشادر را بالسویه با روغن زیتون رشته در چین ذوب بکور دا و دهند سواد نحس بالتمام
زایل گردد و چون در سرکه و نوشادر حل کنند و ۱۲ مرتبه لسقیه شنجرف ملازم کنند مشمع گردد و یا بمرتبت
از اول رود و گویند چون با اب معصور پوست انار تب ندا و را حل میکنند بشرطیکه مدتی در افتاب کنارند
و چون با حلول او عقد ضرار نمایند از طیران باز دارد و ثابت کرداند **مشتری** مبیض و منقی و نمک
و نوشادر و زرنیخ و بوره است که بالسویه در اب حل کرده مذاب او را مکرر دران ریزند و کلس البیض
و نوشادر منقی او است و بدستور طلق مطهر او است چه با عمال مخصوصه با ان بگدازند و چون با فیروزه بگدازند
او بغایت صلب گشته و بدستور هر چه نرم باشد صلب گشته و مرقشیشای ذهبی مبیض را رفع صرصر و سواد
و نرمی او است فافهم و چون صفایح او را در دیگ سفال و مانند ان چیده بملح ثابت و کلس البیض

وکلس استخوان و زجاج شامی تلحیف کنند بنحوی که ان ظرف مملو گردد و سر پوش او را مستحکم نموده یکشبانه روز
در آتش بسیار تند بگدازند در این وقت بطریق سواد و بیاض سرخ و دیر گداز گردد و چون سه جزو براده حدید
با یکجزو زرنیخ ساینده بگدازند سیاهی او را باب نمک زایل کنند و یکجزو او را با ده جزو مشتری مدبر
مذکور بگدازند در بیاض و رونق مانند قرص سپیده نماید **نحل** منقیات و مبیضات او مانند
مشتری است و چون اعف بار گداخته در بول حمار تطفیه کنند صاف و مستحکم گردد و چون تنکار را سه روز
با سفیدی تخم سحق متواتر کرده جمیع ساخته زحل را گداخته مکرر بر او طرح کنند سفید و دیر گداز گردد و بدستور
یکجزو کبریت مصعد را النه جزو زحل را سفید و مستحکم میکند و بدستور هر گاه عقاب را مکرر بر او طرح کنند لعاب
سفید شده و با بادی او قرا میرش کنند و مجرب دانسته املاً تجیر او چنان است که ده جزو خاص منقی او را
با مثل آن ریخت در بوطه فرش و لحاف نموده بگدازند و سه بار بتجدید فرش و لحاف بدستور بوزن آن گفته را ب
نماید و چون مجمر مذکور را در رو با سی بگوزرد و وزن او قمر دهند صبغ بابع دهد **طلق** محلول او را
با مثل او ملح القلی و نوشادر مدبر ثابت که مذکور شد با عسل و روغن تازه گاوی بالسویه بقدر سرشتن
خمیر کرده در بوطه با آتش تند بگدازند که از معقود او مایل بزردی و ناصاف میباشد چون او را با مثل آن
زیبق و ابی که عبارت از جوهر صاعد است بگدازند یکجزو او بر پنجاه جزو مشتری منقی رود و هر گاه
محلول با و او در کوزه مطین کرده در کوره کوزه گری و مانند آن چندان بگدازند که مانند سفیداب
گردد پس ساینده در حل زبل چهل روز گذاشته بعد از آن یکشبانه روز در تنور خبازی بیاویزند
محلول مذکور شبیه بشیر و صاف تر از سیماب محلول گردد و باید دهن ظرف را بگل فوز مسدود
نموده در تنور بیاویزند و گویند چون نوشادر مدبر را با طلق محلول بالسویه سه بار تصعید کنند منعقد
گردد و سادس عشر آن باول ملحق سازد **عقد اوّل** در قواعد قمری مجربین تفریح مختصر اند که مجمع الاکسیر
تبیض مشمع مخصوص قمری است مانند جوهر زرنیخ و کبریت تبیض و طلق محلول و فرار مصعد و فضه
مکلس و قاعده کلیه در امتزاج ارکان است که بعد از ثبات وزن هر یک مجموع را با ابهای مخصوص
تنزیه و تسقیه بنحوی نمایند که مشمع گردد پس مشمع را حل و عقد نمایند و مراتب حل و عقد هر چند
زیاده باشد در مرتبه طرح ادنی افزاید و بر ضعف مرتبه سابق میرود از الجمله سه جزو عبد مصعد و یکجزو
قمر مکلس و یکجزو جوهر علم را باید با یکجزو دهن لا یحترق تا سه ساعت در ظرف تنزیه ساینده و یک ساعت

تنزیه باتش بسیار نرم نمود و چون بخار از ان ظاهر شود از سر آتش بردارند که باعث احتراق آن شود و چو
دهکو کنند و بعد از خشکی و سردی آن باز یکجزو دیگر از دهن مذکور اضافه نمایند تا مساوی ارکان از دهن
تسقیه شود پس امتحان بر روی صفحه تافته زهره نمایند هر گاه مانند موم گداخته صفحه را سفید سازد و
دهکو کنند کال ادت و نیز بعضی میزان ارکان بالسویه است پس کل بروه عقد کنند و بعد از آن معقود را
مثل غبار ساینده مشتری منقی را گداخته یکجزو بر بیست جزو آن طرح نمایند و بدون حل و عقد بر ده جزو باید
در حین تنزیه بلافاصله بر هم زد و ما در تنزیه تمام اجزاء ان وی داشته باعث تنزیه و تسقیه بعضی اجزا او دون
بعضی گردد **طریق دیگر** ده جزو سیماب را با آب سیر بسایند تا مانند عسل غلیظ گردد پس شش جزو عبد
با دو جزو براده قمر طلقه کرده اضافه نموده با سرکه بسیار تند بسایند تا بند بگردد و با شش جزو عقاب
صلایه نموده در ظرف آهنی کرده بظرف مس ضخیمی پوشیده وصل در غایت مبالغه نموده در آتش
زبل گوسفند و گاو تمام ظرف را پنهان کنند و باید آتش بمرتبه تصعید نباشد بلکه بقدر امتزاج کافی است
و معقود مذکور یکی بر نه از زهره منقی رود و چون بار دیگر سحق نموده با آب سیر در کره تسقیه و تنزیه کنند و گر از
عمل نمایند ثابت گردد و مطروح او در رو باصی شود و اگر از عبد ثابت و نوشادر مدبر و براده مکلس ترکیب
دهند یکی بر سی جزو طرح شود **ایضا** کبریت مبیض چون با نوشادر محلول غوص شده اکسیر بیاض کاسی
منقی و مشتری منقی است جزوی بر پنج جزو **طریق زاد المسافرین** مشتری مطهر را با عبد بالسویه ملغمه نمایند
و نیم اوقیه ربح و نیم اوقیه شوره سحق بلیغ کرده با بیاض البیض سرشته بند قها ترتیب دهند و خشک
کنند و زهره منقی را گداخته بازای هر پنج جزو مذاب یکجزو بند قه اضافه نمایند با چوبها بر هم زنند
و در رابطه ریزند **عقد دوم** در قواعد شمسیه شمس مکلس و توتیای محمر از هر یک جزوی با شش جزو زیبق
محمر با ماء الاحمر و سایر میاه حمره تسقیه و تنزیه کنند تا گوزن ان بر دو حل و عقد کنند و یکجزو بر صد
جزو قمر فا طرح کنند **قاعده دیگر** شنجرف هندی معلوم را با ابهای که زعفران الحدید و سایر اجزا
تقطیر کرده باشند بدستور تسقیه و تنزیه نمایند تا مشمع گردد و یکی بر صد از فاطرح نمایند
قاعده دیگر حجر اسود معقول بضعف متعرض را بقدر رطل و زیاده از ان یکروز در تیزاب فاروقی یا
در تقاطر زعفران الحدید مذکور بقدر حجر و کمتر از آن که او را فرو گیرد حل کنند باید کرد تا حجر مضمحل گردد
پس بوزن حجر کلس البیض و مثل ان نوشادر مصعد سحق بلیغ نموده در زبل و امثال ان حل کرده تقطیر

کنند و نوشادری که در انبیق جمع شود ضبط نمایند و شنجرف را ساینده با قدر ثلث او منعقد مذکور
باتش نرم بجوشانند و سحق کنند و اگر او را با نوشادر انبیقی ساینده بعد از آن در ظرف تشویه آب
قطره قطره تقطیر کنند بهتر است و در ظرف سر و دهن آن منفذ یکشب در آتش بسیار نرم گذارند و باز
دستور اعاده عمل کنند تا شنجرف شمع گردد آنگاه یکی بر صد از قمر و صد و پنجاه از شرق و حی سیت
از مل مشتری طرح میرود **قاعده دیگر** عبد عبیط یا مصعد را در مغرفه آهنی بر آتش بگدازند و چون خواهد
متفرق شود قطرات از این مقطر مذکور بر آن بریزند که او را بپوشاند و تشویه نمایند تا منعقد و شبیه
بخاک سرخی گردد و از آن معقود یکی بر صد از قمر یا نحاس یا ارزیز طرح کنند و اگر حل و عقد نمایند یکی
بر ضعف اول در هر حل و عقدی بر ضعف سابق رود و هر گاه حل و عقد او بهفت مرتبه رسد تصریح
نموده اند که یکی بر غیر متناهی طرح میشود **عقد سیم** در عمل مروارید و اعمال متفرقه **عمل مروارید**
مروارید یا صدف سفید صاف را بعد از شستن کوبیده در شیشه کرده آب لیمو یا آب ترنج صاف قدری
که او را بپوشاند اضافه نموده چهارده روز نهایت تا بیست روز در سرگین نمدار بگذارند تا حل شود و قوام
خمیر کرده فرا مصعد از نمک و زاج بالمناصفه را بقدر مروارید اضافه کرده دست کش حریر در دست کرده
در کف دست بر روی حریر مدور کنند و باید دست خالی باو نرسد و باید میل نقره بسیار باریک یا موی
خوک که چرب کرده باشند در حین رطوبت آن سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آورند و بعد
هر دانه هزار عدد و پنبه دانه در کیسه کرده دانهای خشک شده را تا تمام روز بدست بمالند تا جلا بردارد
پس هر عدد را بخمیر آرد میده گرفته بخورد مرغی دهند و بعد از یکساعت مرغ را جدا نموده خسته کرده
ذبح نمایند و در تنور بریان کرده حوصله او را شکافته دانه را بیرون آورند و اگر دانهای خمیر کرده شده
در شکم ماهی که فاله از حشا کرده باشند گذاشته در تنور بریان کنند و دانه را اخراج نمایند بغایت آبدار
و اگر مروارید محلول را با ابریشم خیر حباب سازند بعد از خشکی آن بمشقت نیز میتوان سوراخ کرد و با سنباده
جلا داد **عمل جلاء لؤلؤ** چون مروارید زرد شود یا ناصاف باشد در آب ترنج بجوشانند و با سنباده
نرمی بمالند و از اسرار است و از خواص مروارید محلول است تخلیص کبریت و عقد فرار مجربست **عمل شادنج**
عدسی شادانه سفید و غیر احمر او را بادم الاخوین قرمزی مثل غبار ساینده با ابریشم خیر سرشته بقالب
شبیه بعدس دانها بسازند و در مکتوماتست **عمل دانهای رنگین** صدف با دبهره را که قسمی از حلزونی است

باید

باید ساینده و رشته و جهته سبزی زنگار صفی و جهته سرخی شنجرف و جهته زردی زرنیخ و جهته سایر الوان
و آنچه مناسب باشد اضافه صدف مغسول نموده و چندان سحق باید کرد که در صلایه خشک شود پس با ابریشم
خیر سرشته هرچند خواهند ترتیب دهند و بعد از سه چهار یوم که در غایت استحکام شده باشد با چرخ
هموار کرده بروغن زیتون چرب نمایند و با پنبه دانه در کیسه کرده سه روز بمالند تا جلا گیرد **عمل**
رنگ احجار مثل یاقوت و احجاری که قبل جمله تاب آتش داشته باشند قلقطار سیاه زاج سفید زاج
زرد و سحاله فولاد و دم الاخوین از هر یک جزو تلخ بالسویه با سرکه و بول اطفال گیرند تمام بسایند و بعد از
خشک شدن در شیشه مطین و امثال آن کرده تا سه هفته در زبل تازه گذارند تا حل شود و محلول شبیه
بخون گردد پس یاقوت سفید و امثال او را در قرع زجاجی مطین کرده با آب مذکور غرقه در آتش گذارند
و قدحی بر سر قرع نصب کنند و چون آتش دهد تا رنگ گیرد **دستور نوشتن عقیق** ملح القلی برکشند و حجر
عرعر بالسویه ساینده با سرکه سرشته با آن هرچه خواهند بعقیق بر نویسند یا نقش کنند و بعد از خشکی آن
زمانی در آتش نرم گذارند تا خوب گرم شود پس سرد کرده بدست جلا دهند آنچه نقش کرده باشند دیگر زایل
نمیگردد **رنگ کردن استخوانها** عاج و امثال او را در ماست ترش یا شیر یک شبانه روز بگذارند تا نرم شود
و جهته سبزی در هر صد و پنجاه مثقال شیر هفت مثقال نیم زنگار هر روز اضافه نموده بر هم زنند اقلاً تا
ده یوم و اکثر تا چهل یوم و باید در ظرف مس گذارند و اگر سرخ خواهند استخوان را ده روز در شیر بخیسانند
تا بسیار نرم شود پس بیرون آورده سه روز در رنگ لاک بگذارند و اگر لاجوردی خواهند تا ده روز
هر روز اضافه ماست و شیر کنند و اگر زرد مطلب باشد هر روز چهار مثقال زردچوبه اضافه نمایند
و تا چهل یوم تدبیر کنند و چون استخوان را با پوست بیخ لعاج تا شش ساعت بجوشانند بغایت مطیع گردد
و از مجربات است **عمل ذهب فرعونی** که در رنگ فرقی از ذهب ندارد و سوای آنکه در آتش سیاه
میشود و اگر اصلاح آن توانند نمود کمال است براده حدید را با زرنیخ بسیار بسایند و با آب تشویه
تا رفع زرنیخ بقدری شود آنگاه در بوطه گذارند و چون نزدیک بذوب رسد بقدر نه مثل او نحاس
اضافه کرده بگدازند **عمل برنج دمشقی** که او را روی سبز گویند رنگین تر از اقسام برنجها و شبیه
بذهب میباشد مس را صفحه بسیار رقیق کرده بقدر درهمی ریزه کنند و ربع آن روی توتیا ارزیز
ساینده با نیره موی سرشته قرص سازند و بر روی سفال آب ندیده گذاشته آتش در زیر آن کنند

تا سوخته و سیاه و صلب گردد پس بار دیگر ساینده با ثلث ان زجاج سحوق امیخته ریزهای مس را با او تجفیف

نموده با تش بسیار تند بگدازند **عمل تذهیب** که مطلا عبارت از انست صفایح رقیق ذهب را بمعر اهن ریزه

کرده با ثلث ان زیبق ملغمه کنند پس مس و نقره و برنج را بتمرهندی مالیده و چرکنا و ازایل نمایند

و برروی اتش نرمی گرم کرده ملغمه را بان بمالند و برروی اتش اندک زمانه بگذارند تا رفع سیاب شده

رنگ ذهب ظاهر گردد و اگر قبل از تطلیه یکجزو روی توتیا را با پنج جزو سیاب ساینده ملغمه کنند و بر سطح

اشیا مذکوره مالیده باتش رفع سیاب نمایند بایست مثانت تطلیه ذهب است پس اگر بعد ازان تطلیه

بملغمه ذهب کنند بسیار رنگین شود و چون یکجزو نقره قطاد خالص از دو ریسته جزو عبد ما بالند حل شود و بنور

مطلا معصفر کنند **عمل زرنشان** که محتاج که بالات باشد و باید سطح اهن و فولاد و امثال او را

صیقل کرده با اینکه مذکور شد بقلم نقاشی هر نقشی که خواهند کنند و بعد از خشک ان در اتش بتابند تا اجزا

دران نفوذ کنند پس جلا دهند و از اسرار مجربات ورق طلا زعفران اکه ید بالسویه سحق بلیغ نموده با ب

صمغ بقدریکه توان استعمال نمود سرشته بکار برند **عمل نقاشی** طلق محلوب را با نمک شل غبار ساینده

بغسل مکرر رفع نمک نمایند و باب صمغ عربی حل نموده نقاشی بان کنند و رنمود بهتر از ورق محلول است

و چون زعفران اضافه نمایند ناب متناسب تذهیب بورق طلا است و بار نکار زرد دی و نیم عصفر

فستقی میشود **عمل کتابت** چون نیج و سمه را بهرا بخته با صمغ عربی استعمال کنند قائم مقام مداد است

بدل شنجرف در کتابت و نقشها بهتر از شنجرف است اشنان سبز را کنبانه روز بخیسانند پس اندک

اضافه نموده باتش نرم بجوشانند تا درد و صاف شود و جدا نموده اب اشنان سرخی و درخشنده نگه هر سند

پس صاف لطیف او را با صمغ عربی جمع نموده استعمال کنند **تدبیر اهن** که مانند اهن ربا اهن

رباید اهنی را در روغن کنجد المغا نمایند و بار دیگر تفته اطفای ان باب کنند **حفظ الالات** که هر گز

زنگ نگیرد دقیق راجب کرده که نخشته تا رنگ بگردد اسم رساند و ازان روغن و چربه رنگ کرده بالات

حدیدی هر گاه بمالند دیگر زنگ نگیرد **خاتمه** در خطوط مرموزه و اقسام مشهور ان **قلم هندی**

ایقغ بکر جلش دمت هنت وسخ زعلی حفص

۱:۱۰:۱ ۲:۲۰۲ ۳:۳۰۳ ۴ ۴۰ ۴: ۵ ۵: ۵: ۶ ۶: ۶: ۷ ۷: ۷: ۸ ۸: ۸:

طضظ **حساب هندی** که اعاد بخط نرسد و عشرات متصل بخط میشود و مات از خط یکدرد

۹ ۹: ۹:

دالوف بعد از گذشتن از خط زیلی میسدارد **احاد** ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

عشرات ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ **مئات** ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

الوف ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ **قلم برناوی** پنج قسم است و اختلاف حروف در تحت هر یک

نوشته میشود بترتیب حروف [illegible]

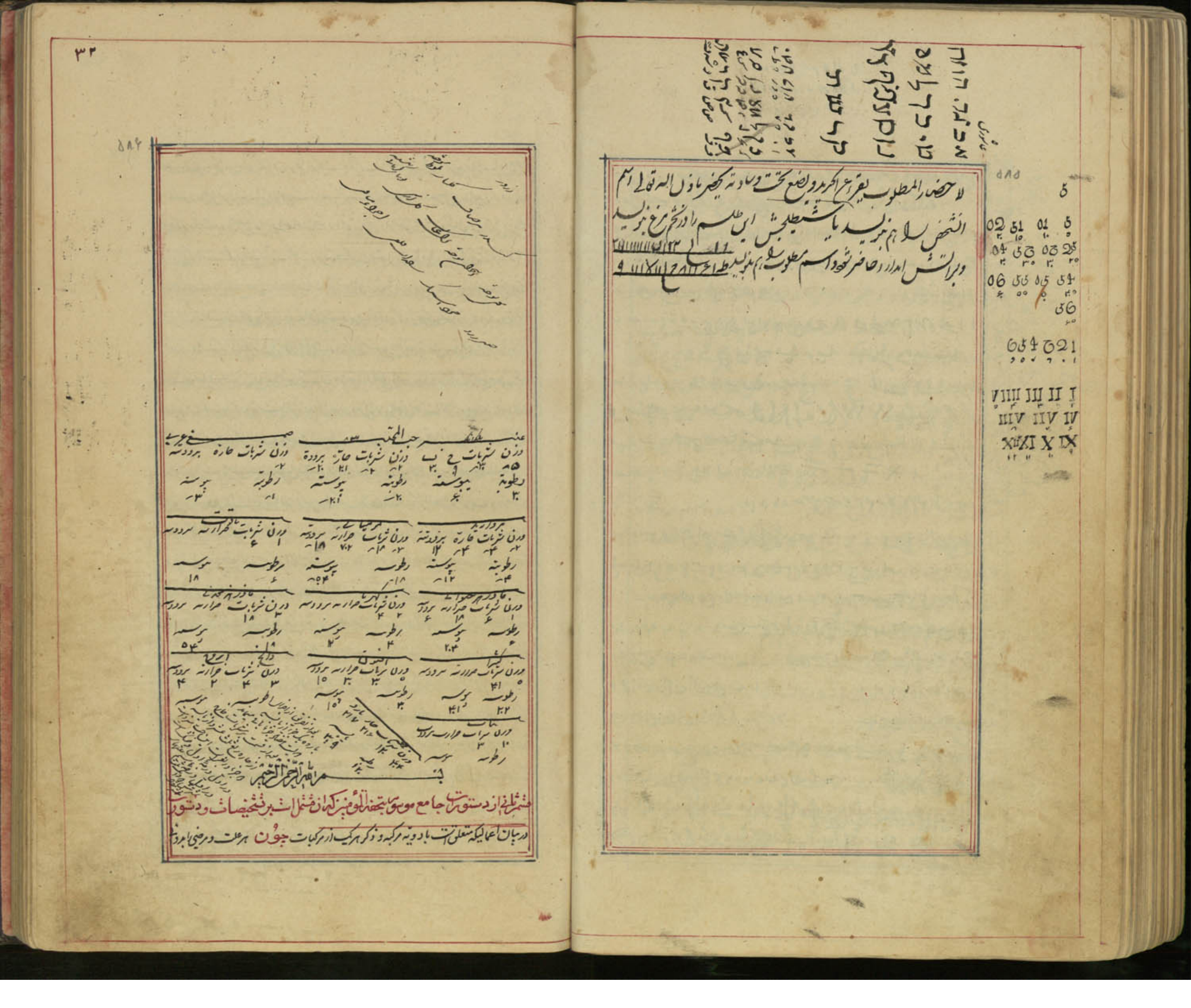
[illegible]

وزدج ث ط ش رت دبع ح لا ع ح ى

س ض ل ن م ن ك ن ص اط

ع ح ج س ذ و ب ث ش ف ت ى خ ذ ال ه

مرض ق ط ه ص ن د ظ ر



لاحضار المطلوب یقرأ عن الکریدون ضع تحت وسادته یحضر باذن الله تعالی اسم
الشخص ... باشد ... این طلسم را در ... بنویسد
و ... حاضر شود و اسم مطلوب ... بنویسد

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم ثالث از دستور ... جامع موسوم بتحفة المؤمنین که مشتمل است بر تشخیصات و دستور
در بیان اعمالیکه متعلق است بادویه مرکبه و ذکر هر یک از مرکبات چون هر علت و مرضی را بر ...

مفرده و مداوا نمیتوان شود بنابراین مراقب هر یک باید ترکیب از مفردات کرد و هر چند از مرکب قلیل الاجزاء
مقصود حاصل شود بهتر از کثیر الاجزاست و سبب کثرت اجزا بسیاری باشد مثل ادخال چیزی که جزو قوه دوا
مقصود باشد و یا مصلح گردد و یا معاون شود تا تقویه و نفوذ او منظور باشد و مثال ان از مایحتاج الیه
از رفع کراهت طعم و حفظ قوت و کیفیت و اختلاف کیفیت استعمال ان **باید** در مرکبات اجزائی که اصل
و عمده باشد و از کبار ادویه باشد حذف نکنند مثل قرص افعی از تریاق کبیر و هر چند مقصد ان باشد داخل نمایند
مثل بلادر که مقصد قرص افعی و اکثر ادویه تریاق است و هر چه از ادویه که از هر یک ضد دیگری باشد در قدر نسبت
مساوی نکنند که فعل یکدیگر را مانع شوند مثل تساوی اجزای مسهل با اجزای قابض و باید طبیعت علل و طبیعت
اعضای معلوله و طبیعت ادویه و خصوصیت ان بهر عضوی و خلطی و خلط و مکانه و عادیه و سنی منظور باشد
وچون بعضی از ادویه شدید القوة اند مثل افیون و فرفیون و بعضی ضعیف القوة و بعضی ضد فعل دوای
شدید القوة و بعضی کثیر المنفعه و با منفعت خاص اند مانند غاریقون و بعضی قلیل المنفعة که زیاده از یک منفعت
نداشته باشد و بعضی شریف الفعل و بعضی خسیس و بعضی مشترک النفع اند با یکدیگر دیگری و بعضی در منافع متفرد
و بعضی ضعیف قوت ادویه نافعه اند پس در تراکیب شرط است که از کثیر المنفعه و شریف و از ضعیف
القوة کثیر المنفعه قدری زیاده داخل کنند و از قوی القوه و قلیل المنفعه کمتر و از انچه در منافع متفرد بوده و از
هر چه شریف الفعل قلیل المنفعه باشد بقدر مقصود کنند و از انچه قوة دوای نافع را ضعیف کند بقدر فرد
و از دوای قوی کثیر المنفعت و از ضعیف قلیل المنفعت قدر متوسط کنند و بدستور در مراعات عضو علیل
قلت و کثرت مقدار ادویه مختلفه میشود چه هرگاه عضو بعید باشد از دوای کثیر المنفعه شریفه ضعیف القوة
قدر را زیاده باید کرد و هرگاه عضو قریب باشد مثل معده و مری بقدر اعتدال کنند و اگر با کثرت منافع
قوی القوة باشد از مقدار معتدل نیز کمتر باید کرد **اما طریق دانستن درجه مرکبات** انست که اجزاء حاره و بارده
و رطبه و یابسه هر یک از مفردات ان ترکیب را از قرار قدر نسبت ان حساب نمایند و اقل را از اکثر
وضع نموده باقی را بر سی عدد ادویه که عبارت از عدد نسبت هر یک قسمت کنند و خارج را مزاج مرکب دانند
مثل شراب مرکبی از زنجبیل که در سیم گرم و در اول خشک است و کندر که در سیم گرم و خشک است و بنفشه که
در اول سرد و در دوم تر است هرگاه از زنجبیل دو نسبت باشد و از کندر و بنفشه یک نسبت اجزای
حاره این مرکب یازده و بارده شش و یابسه مثل حاره و رطبه مانند حاره   بارده

	زنجبیل	کندر	بنفشه
حراره	۶	۴	۱
برودة	۲	۱	۳
رطوبة	۲	۱	۳
یبوسة	۶	۴	۱

رطبه یابسه زنجبیل   کندر   بنفشه
اجزاء حاره   یابسه   حاره   کندر یابسه
اجزای حاره   یابسه   بارده   رطبه
بارده کندر   رطبه   بارده   رطبه

پس چون اقل که اجزای بارده و رطبه است از اکثر که حاره و یابسه است کم شود پنج جزو
از حاره پنج جزو از یابسه الخ باقی میماند و چون پنج را بر سی عدد ادویه که بحسب عدد نسبت
چهار است قسمت کنند خارج قسمت یکربع است پس مزاج مرکب مذکور در اوایل درجه دوم گرم و خشک
خواهد بود و علی هذا القیاس **اما طریق دانستن قدر شربت مرکبات** انست که بعد از تحقیق وزن عدد نسبت
مفرده ان جزوی از مرکب اخذ نمائیم که نسبت ان بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد
نسبت مثلا وزن مجموع او سی درم باشد و عدد نسبت مفردات ده چون واحد را نسبت بده
که عدد نسبت است نسبت عشر است پس از سی که وزن مرکب است عشر اخذ نمودیم که سه درم است
و اگر فرضا عدد نسبت سی باشد و وزن مرکب ده شربت ان مرکب ثلث درم خواهد بود زیرا
که نسبت ثلث بده چون نسبت واحد است بعدد نسبت که سی باشد و مرکبات مبنی است بر ترتیب
چهار باب **باب اول** در ذکر معاجین کبار و صغار و تریاقات و ایارجات و مفرحات
و جوارشات **باب دویم** در ذکر حبوب **باب سیوم** در ذکر اقراص **باب چهارم** در ذکر سفوفات
باب پنجم در ذکر اشربه و ربوب **باب ششم** در ذکر مربیات و بعضی از حلویات **باب هفتم**
در ذکر لعوقات **باب هشتم** در ذکر مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول و منقیات و مسکنات
قی **باب نهم** در سنونات و مضمضه و غرغره **باب دهم** در اکحال و شیافات و ادویه عین
باب یازدهم در ذکر ادهان و انچه بدان متعلق است **باب دوازدهم** در ذکر مرهمها و ذرورات
و ما یتعلق بها **باب سیزدهم** در ذکر ضمادات و کمادات و نطولات و قطورات **باب
چهاردهم** در ذکر سعوطات و نشوقات و عطوسات و نفوخات و شمومات و بخورات
و لخالخ **باب پانزدهم** در ذکر حقنها و فتایل مسهله و فرزجات و حمولات **باب شانزدهم**
در خضابات و انچه موی را دراز کند و برویاند و نرم کند و بسترد و انچه بان متعلق باشد **باب هفدهم**

در غسولات و منقیات بشره محمرات و مسمنات بدن و مهزلات باب هجدهم در ادویه کلف و بهق و برص
و وسم و نمش و برش و خیلان و قطع آثار جلد باب نوزدهم در ذکر مضیقات و مطیبات فرج و لذت
جماع و آنچه مخصوص است بزنان و مسوحات قضیب باب بیستم در ذکر خواص غریبه و آثار عجیبه و بعضی از ادویه
که از اسرار حکمای ما تقدم است باب بیست و یکم در ذکر بعضی ادویه معمول حکمای هند که بلغت ایشان
رساین نامند و آنچه بدان مناسب است باب بیست و دوم در ذکر بعضی ادویه که مخصوص معالجه چهارپایان
و از کتب بیطره نقل شده باب بیست و سوم در ذکر قلع آثار رنگها از لباس و رفع چربی و امثال آن و آنچه
بدو متعلق است باب بیست و چهارم در بیان دستور معالجه طیور که بزوره نامند باب اول از قسم ثانی در دستورات
در معاجین و آن مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در تریاقات فصل دوم در ایارجات فصل سوم
در جوارشات فصل چهارم در معاجین کبار و صغار و باهیه و مسهله فصل پنجم در مفرحات فصل اول
در تریاقات تریاق کبیر و او را تریاق فاروق و تریاق اکبر و تریاق هادی نامند و اندروماخس قدیم
تالیف نموده و بعد از هزار و صد و پنجاه سال اندروماخس ثانی تکمیل آن نموده و اجزای آن هفتاد رسید بغیر اقراص
و جالینوس ده جزو را کم نموده و آن حب الغار و شیخ جبلی و مصطکی و سنبل و عود بلسان و عود هندی
و فیستون و اشق و سورنجان و بیخ کبر و شیخ الرئیس تجویز نموده خصوصا داخل کردن حب الغار را
و شصت جزو دیگر مع حب الغار و اقراص و وزن آن که صحیح ترین نسخهاست مذکور میشود و متاخرین این
هشت جزو را که عود هندی و فیستون و اشق و سورنجان و بیخ کبر و مصطکی و سنبل زرق است داخل کرده اند
و هر یک تصرف نموده اند در اوزان بعضی تغییر داده و مرحوم حکیم محمد باقر طاب ثراه بنفشه و حاشا اضافه شصت
و سه جزو و بجای شراب عرق مخلصه و بجای عسل جاشانه و تغییر اوزان و تبدیل بعضی نیز هست که از نسخه آن
آن مبرور و مغفور ظاهر میگردد و تریاق اکبر تا سی سال قوی الحراره است مثل سن جوانی و تا شصت سال مثل سن
کهولت و بعد از آن مثل سن پیری و از او مثل سایر معاجین است و قبل از شانزده ماه نباید استعمال نمود
و اگر بعد از هفت سال که حکم سن اطفال دارد استعمال کنند بهتر است و باید جنب و حایض مس ظرف او
نکنند و آن مفتح سده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و باد زهر جمیع سموم و مقوی جمیع اعضا و مانع
عفونت اخلاط و دافع آن و مفرح و منوم و منقی و جاذب و محلل و مخرج جنین است و طریق امتحان و کمیت
و استعمال او و قدر شربت آن بجهت امراض مذکور میشود صفت آن قرص اسقیل چهل و هشت مثقال قرص

انجی

افعی قرص اندروخون فلفل اسود افیون از هر یک بیست و چهار مثقال دارچینی ورد احمر تخم شلغم بری
اسقوردیون و اصل سوسن اسابکونه غاریقون رب السوس دهن بلسان از هر یک دوازده مثقال زعفران
زنجبیل راوند سیلطامن فو بیخ فراسیون اسطوخودوس قسط فلفل ابیض دار فلفل [illegible]
کندر فقاح اذخر فطراسالیون صمغ البطم سلیخه سیاه حب الغار سنبل الطیب جعده از هر یک
شش مثقال لبنی برز کرفس سیسالیوس حوف نانخواه کمادریوس کمافیطوس عصاره هیو
قسطیداس سنبل رومی ساذج هندی حنطیانا رازیانج طین مختوم قلقدیس
محرق حماما دوج حب بلسان عصاره لحیة التیس هیوفاریقون صمغ عربی قردمانا انیسون
موفواقاقیا سکبینج از هر یک چهار مثقال دوقو قنه قفر الیهود جاوشیر قنطوریون
دقیق زراوند طویل جندبیدستر از هر یک دو مثقال و اوزان بند دوای دیگر که در نسخه اندروماخس
ثانی است بر وجهی است که مذکور شد و عدد اجزا بغیر اقراص هفتاد میشود اما طریق ساختن آنست که هر چه
چوب و بیخ و برگ و شکوفه و تخم و قرص باشد علیحده نهجی بسایند که غبار او بیرون نرود و از پرویزن
بسیار باریک مثل غبار بیرون کنند و بعد از آن هر یک را بوزن در آورند و هر چه صموغ و ربوب و عصارات است
نیم کوب کرده سه شبانه روز در شراب جمهوری یا مثلث یا عسل بخیسانند تا خوب حل شود و هر چه
مایع است مثل عسل و شراب و روغن بلسان باید در وقت ساختن همه را بر روی آتش نرم بعد از قوام
عسل مخلوط کنند و هر چه از عصارات تازه باشد و محتاج بخیسانیدن نباشد در روز ترکیب داخل
کنند و باید هر یک از ادویه تازه و از مکان مخصوص او باشد و دو وزن ادویه عسل بقوام آورده
کف گرفته را با دو وزن ادویه مثلث یا شراب جمهوری یا مطبوخ عقیق ریحانی اضافه نموده مخلوط کنند
و اول ادویه یابسه را در مقابل آفتاب در عسل بریزند و بعد از آن محلول را در کفچه معجون سازی بر دهن لب [illegible]
کنند و هر روز بر روی خاکستر گرم گذاشته تا دویست بار بر هم زده بگذارند و روی او را پارچه نازکی بپوشانند
تا چهل روز و بعضی گویند که بعد از هر چهار روز باید بر هم زد تا دو ماه پس در ظرف طلا یا نقره یا چینی
یا قلعی کنند بقدری که محل تنفس بخار باشد و بعد از هر یک ماه سرپوش را بردارند و یک روز بگذارند تا ترویح او شود
روز دیگر باز مستحکم کنند اما امتحان او چنان است که شخصی دوای مسهلی مثل محموده داده در حین عمل او از تریاق
بقدر باقلائی بدهند اگر در حال منع عمل مسهل نماید خوب است و دستور حیوان یابس المزاج را از تریاق بدهند

بعد از آن افعی او را بگزد زهر در او اثر کند و بدستور خروسی را با جوان دیگر را دوای قتال داده بعد از آن تریاق بر هند آن جوان بمیرد و بدستور او دانه منجمد نماید و بدستور در دهن افعی از آن تریاق بچه تازه

جوان بمیرد و مار کشند از آن بکند **اما طریق استعمال** و قدر شربتش تا سی سالها در ادرار دوای سموم از هر یک

بندقه تا یکمثقال باید داد و از سی ساله تا شصت ساله را از یکمثقال تا سه مثقال استعمال نموده بحسب قوه

وضعف سموم و ما دوای که از سی سال نگذشته باشد و در امراض نباید استعمال نمود اگر کنند اقل بقدر شربت

جایز است **جهة جذام و برص** و اختلاط عقد و فالج و لقوه و تشنج و اختلاج و صرع و رفع هم بعد از منقیه

با ماء الاصول بقدر بندقه و تا نیم مثقال و تا چهل و زهر و زبان سعوط نمایند و طلا کنند و جهة اختناق رحم

و اخراج جنین مرده یک باقلا با طبوخ سداب و سکنجبین و اشباه آن و جلاب جهة گزیدن افعی از یک

مثقال تا دو مثقال با شراب یا مطبوخ و جهة دوای سمی مثل افیون و فرفیون و زراریح از نیم مثقال تا یکمثقال

با یکباد قیمه سرکه و جهة گزیدن سگ دیوانه و امثال آن یکمثقال و زیاده از آن با خاکستر سرطان نهری و جهة

عقرب بیندازم با شراب و پند زبیب و جهة زنبور نیم مثقال با سرکه و ضماد نیز با سرکه کنند و جهة سرفه

و درد سینه و پهلو یک ترمس با عسل و جهة نفخ معده و امعا تا دو دانگ با آب زیره و جهة جوع کلبی بقدر

بندقه با شراب ممزوج با آب و جهة لرزیدن تبهای بارده دو دانگ تا نیم مثقال با آب کرم و جهة

باقری مثل ازرق و جهة قولنج با طبیخ رازیانه و کرفس و روغن خروع و اصل سوس و عناب و سپستان

بقدر بندقه و جهة استسقا و امراض جگر با ادویه مخصوصه آن بقدر یکدانگ تا دو دانگ و از کهنه او تا یکمثقال

و جهة نفث الدم تا چهار دانگ با روغن گاو و آب و جهة قرحه امعا و اسهال نیم مثقال با آب ساق و آب

و جهة سنگ مثانه و گرده تا چهار دانگ با طبیخ کرفس و در اورام باطنی و عسر البول تا نیم مثقال با سکنجبین

عنصل و جهة بیکوله رحار بقدر یک باقلا با طبیخ افسنتین و جهة بیرزیک باقلا با سکنجبین و جهة کرم

معده تا نیم مثقال با عسل و جهة هر یک از امراض بارده عموما با ادویه مخصوصه آن استعمال نمایند

نسخه تریاق اعظم که حقیر در مقابل تریاق کبیر تالیف نموده و آنچه ادویه مشتبهه که در هیئت آن اختلاف

شده بدل کرده و غیر مشتبهه را بعینه داخل نموده و بدل قرص افعی قرص حلال ترکیب کرده

چه تصریح نموده اند که لحوم با عث فساد ترکیب است و حرمت لحم افعی بلا شبهه و چون جدوار در همه

ابواب بهتر از آن است و فاد زهر معدنی که عبارت از حجر التیس باشد در جمیع خواص او اولی تر از آن است و فروزه

و نارجیل بحری در رفع سموم اقوی است از قرص حلال را از اجزای مذبوره ترکیب داده **بدین صفت** جدوار

خطائی فادزهر معدنی نارجیل بحری فیروزه بث بوری که مجموع ترکیب سی مثقال باشد با مثل آن

سرشند و قرص مذبور در وسط سیم حار و در اخر سیم یابس است و قرص اندرون خزروان بابن

ترتیب یافته : دار شیشعان : حب البلذریه : عود بلسان : جده : سلیخه : مصطکی

بیخ سنبله که خوت است هر یک یکمثقال و نیم فقاح : اذخر : زعفران : هر یک سه مثقال دار چینی

حماما : مر صاف هر یک شش مثقال افوان پنج مثقال : سنبل الطیب چهار مثقال با شلث قرص

بسرشند و وزن مجموع این ترکیب چهل و پنج مثقال است و عدد ادویه پانزده و قرص اسقیل باین صفت

ترتیب یافته : پیاز عنصل بعیف هر جزو : ارد کرسنه یک جزو با شلث بسرشند اما ادویه غیر مشتبهه فلفل سیاه

افیون خشک کهنه : قرص اندرون : حزول هر یک بیست و چهار مثقال : قرص اسقیل چهل و هشت مثقال

و قرص حلال سی مثقال : گل سرخ بزر شلجم بری : اسقوریون : بیخ سوس اسمانجونی : غاریقون سفید

رب سوس : دار چینی هر یک دوازده مثقال زعفران : زنجبیل : ریوند : وج : اسطوخودوس

قسط تلخ : دار فلفل : مسکطرامشیع کندر : فقاح اذخر : فطراسالیون : صمغ البطم : سلیخه سنبل الطیب

جده : حب الغار : هر یک شش مثقال : میعه سائله : سلیخه مقشر حرف بانخواه : ناردین

جنطیانا : رازیانه : وج : صمغ عربی : قردمانا : امیون : و که پنج سنبل الطیب که ریشه و الا

اقیا : شیح جبلی : سکبینج : عود هندی : مصطکی : هر یک چهار مثقال پنج کبر : دوقو : قنه

منقل ازرق : جاوشیر : قنطوریون دقیق : زراوند طویل هر یک سه مثقال الا ادویه که بدل او

داخل در ترکیب نموده بادرنجبویه شش مثقال بدل سنطافلن اسارون بدل فراسیون بورید

بدل کاذریوس افسنتین رومی بدل کافی طوس : طین ارمنی بدل طین مختوم سوسنبر بدل

بدل حماما سعد بدل حب بلسان تخم مخلصه بدل غاریقون شب یمانی بدل قلقدیس محرق است الا ادویه

که بدل را اول داشته زیره کرمانی شش مثقال بدل فلفل سفید روغن ترب مثقال بدل روغن بلسان

بزر جند قوقا چهار مثقال بدل بزر الکرفس ماثا چهار مثقال بدل اسیتون : عصاره هشت مثقال

سل زرشتی که بترکیه بیلان اول نامند بدل عصاره لحیة التیس چهار مثقال مومیائی مثقال بدل قفر

صمغ کوله بر مثقال که حلیت طیب است بدل جند در وخ مثقال عقربه بدل سوریکان زراوند

مدحرج دو مثقال دبل انق رزنباد دو مثقال دبل عنصلان جميع ادويه با اقراص هفتاد و سه است و وزن ان
با نصد و شش مثقال بلیو و لا طریق ساختن انست که عسل کف گرفته را بقدر دو وزن مثلث بقوام اورند و صموغ
و افیون را در ثلث حل کرده بسرشند تا جمل روز صبح و شام برروی خاکستر گرم گذاشته تا سیصد شماره بر بار
برهم زنند و چون قوام لبند شود و نتوان برهم زد بجهت رقت قوام بقدر احتیاج اب انگور برروی خاکستر گرم
کد خسته بخورداده دهند پس در ظرفی کرده تا شش ماه اقلّا سر او نباید گشود و استعمال و بعد از یکسال جایز است و اگر
ادویه را با عسل کف گرفته سرشته مثلث را بدون قوام اوردن اضافه نمایند در اینوقت محتاج باد خال اب
انگور جهت ترقیق قوام نخواهد شد لا طریق استعمال او بدستور تریاق اکبر باید در هر مرضی با دویه موافق ان مرض
بهتر است واولا بهمانها نیز اثار او ظاهر گردد و این ترکیب در جمیع امور قوی تر و سریع الاثر تر از تریاق فروق است
و در رفع سم لبش مجرب است بخلاف تریاق معروف و در امراض متضاده بتجربه رسیده و در رفع سم افعی هوام
و سموم نباتیه و معدنیه و سگ دیوانه گزیده عجیب الاثر است و قدر شربتش از یک دانگ تا یک مثقال است با دویه
مناسبه و ضماد او بر موضع گزیده هوام دافع الم ان و مانع ورم عضو و انتشار سموم است بسایر اعضا والحمد لله
الذی هدانا لهذا **شرودیطوس** اندروماخس گوید که مولف ان اقلیمون است بجهت یکی از ملوک رومیه که متهابهی
السم بوده ترکیب نموده و از تریاق اکبر بسیار مقدم است و در رفع سموم مانند مشابه تریاق فاروق است
و در رفع علل بهتر از تریاق فاروق دانسته اند و در جمیع خواص مذکوره در تریاق مثل اوست و در تحلیل سده و ادرار
صلبه و بلغم در مفاصل باشد و تحریک باه قوی تر از او است و بجز لات اوست و وقتا او تا دوازده سال باقی است
و طریق ساختن و استعمال و قدر شربتش مثل تریاق اکبر است **صفت ان** که موافق نسخه قرماست و حقیر
بهتر از سایر نسخها میداند و اثار عجیبه از او مشاهده نموده مر صافی زعفران غاریقون رزنجبیل
دارچینی فلک البطم کتیرا از هر یک ده مثقال سنبل الطیب کندر خردل سفید عود بلسان
اسطوخودوس اذخر قسط نرن سیالوس کافیطوس قنه راتینج دار فلفل عصاره
لحیة التیس جند بادستر ساذج میعه سایله از هر یک هشت مثقال سلیخه فلفل سیاه و سفید سرکان
جعده ثوم بری دوقو اکلیل الملک حلتیت روغن بلسان حب البلسان فرتس قوفرن
مقل ازرق از هر یک هفت مثقال تخم سداب شش مثقال انق ناردین مصطکی صمغ عربی
فطراسالیون قردمانا افیون رازیانه کل سرخ بنفشه سکنگبین از هر یک پنج مثقال

اقاقیا ناف سقنقور هیوفاریقون از هر یک چهار مثقال بنج انیسون وج فو مر پنج
اسارون از هر یک سه مثقال صموغ را در سرکه یا در شراب یا در مثلث حل نموده و با سه وزن ادویه
عسل بسرشند و قدر مثلث این قدر باشد که صموغ را بپوشاند و بدل سقنقور ماهی روبیان بوزن او با
سکه صیدا کنند و حقیر قرص افعی را بهتر میداند و بدستور تیز مایه نشتر را بعد از شش ماه استعمال نمایند و چون
حب البلسان و عود و روغن سقنقور الوجود ند بدل حب هم وزن او حب الغار و بدل عود او هم وزن او
زراوند طویل و بدل سقنقور سکه صیدا و بدل روغن بلسان روغن ترب کرده و بغایت موثر یافته است
نسخه دیگر که معمول حکیم مسعود عماد الدین محمود است و با نسخه کامل الصناعه اختلاف بسیار دارد
مر صافی کتیرا زعفران زنجبیل دارچینی از هر یک پنج درهم سنبل الطیب کندر خردل
ابیض اذخر عود بلسان صمغ البطم قسط تلخ اسطوخودوس سیالوس دار فلفل
عصاره قوفسطیداس که لحیة التیس است میعه یابسه جاوشیر ساذج هندی از هر یک
هشت درم سلیخه فلفل سیاه و سفید اکلیل الملک جعده ثوم بری دوقو تخم جزر بری
روغن بلسان قوفرن مقل از هر یک شش درم انق ناردین تخم کرفس جبلی مصطکی فطراسالیون
افیون رازیانه کل سرخ حلتیت سکنگبین از هر یک چهار درم **صفت تریاق الافاعی**
که رفع سمیت هوام میکند و اطباء اتفاق اجماع نموده اند که هر که در وبا در بعضی اوقات بقدر نیم مثقال
با گلاب و یا شراب و قایم مقام ان تناول نمایند به شک و شبهه رفع اذیت وبا و تب میکند
مجرب دانسته اند و از جالینوس منقول است که در زمان او ان عصر هر که استعمال نموده سالم ماند صبر زرد و جند
مر صافی و زعفران از هر یک یک جزو **تریاق اربعه** اول ترکیبی است در تریاقات در سیم گرم و در دوم
خشک محلل ریاح غلیظه و مصلح جگر و سپرز و مفتح سده و مدر فضلات و انچه از جهت برودت محتبس شده
باشد و تریاق سم مار و عقرب و مورث صداع و دمعه و مصلحش زیره و خرفه و قدر شربتش تا یک مثقال و
قوتش تا دو سال باقی است و بدلش نصف وزنش مرو دیطوس است **صفت ان** حلتیت و حب الغار
مر صافی زراوند طویل بالسویه عسل سه وزن ان **تریاق معروف بکشف الهموم** منقول از تذکره معتدل
مایل بحرارت و قوتش تا هفت سال باقی است و شربتش از یک مثقال تا سه مثقال منقی دماغ و با دزهر
سموم و مقوی باه و جهت حزن و صرع و مالیخولیا با اب مرزنجوش استعمال نمایند و جهت لقوه و فالج

دامراض بارده دماغی وعسر بول وسنگ مثانه باب کرفس ویا باب رتب وجهة ضیق النفس ورفع ونفث
الدم وخفقان وضعف معده که از حرارت باشد باب کاسنی واگر از برودت باشد باکلاب وجهة استسقا
ویرقان وقولنج باب افتیمون وجهة بواسیر وامراض معده بباب عناب وجهة مفاصل ونقرس باب
بیخ کبر ورازیانه وجهة سموم وبدام باشیر تازه وشیره وجهة برص وبهق باماء العسل بنوشند وطلای او در
امراض مذکوره وجهة اورام نافع است **صفت ان** پوست ترنج وتخم ان وبرگ او از هریک ده مثقال
حب الغار جنطیانا سنبل الطیب مرمکی از هریک هفت مثقال زرنب درونج اطریلال بهمن
سرخ وسفید افتیمون از هریک سه مثقال زرد کهربا از هریک دو مثقال عود هندی هفت مثقال
پادزهر معدنی سیزده دانگ مروارید چهار مثقال عود را در بیست شش مثقال گلاب بسایند و پادزهر
در او حل کنند وهشت روز بگذارند تا حل شود وبعد از حل شدن با عود وفادزهر محلول مخلوط سازند
وسه وزن ادویه عسل بقوام اورده را باتش نرمی بگذارند ومحلول را کم کم در او ریخته برهم زنند وبعد از ان
ادویه را اضافه کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند واشل او را باید بقدری باشد که بجوشش نیاید واگر
فادزهر معدنی بهم نرسد فادزهر حیوانی بدل او سیزده قیراط کنند **ترياق ابو ماهر** در معالجات مذکور است

فصل دویم در ایارجات **ایارج لوغاذیا** ایارج از تالیف فیلغوریس است ولغت یونانی بمعنی دواء
الهی ومراد انا او سیط است که بمشیت الله تعالی عرض او در عروق میشود وتنقیه خلطی نماید ومتقدمین
شرط دانسته اند که اتش باو نرسد وعسل شهد رشته شود وقوتش تا چهار سال باقی است وگویند
باقی است وقدر شربتش تا چهار مثقال با ابی که در او لسفایج وزوفا وافتیمون وهلیله کابلی وگل گاوزبان
واسطوخودوس از هریک بقدر حاجت جوشانیده باشند بایکدیگر بهم بلع لعقی استعمال نمایند گرم
وخشک وجهة جذام وبرص وبهق وصرع وجنون وداء الثعلب وداء الحیه وعسر نفس واحتباس حیض
وداء الفیل ودرد معده وجگر وگرده ومفاصل وعرق النسا ونقرس وفالج وتشنج ورعشه ولقوه
وجرب بلغمی ودرد مثانه وقروح او وثقل سامعه ودرد سر مزمن نافع ومسهل خلط محترق وبلغم ومواد
بلغمی وسوداوی را مفید است وانچه در بعضی در تحت هریک نوشته شده موافق نسخه کامل ودر بعضی
نسخ هست وحب الغار ندارد **صفت ان** شحم حنظل غاریقون اشق حرف سیاه
سقمونیا صبر غاریقون از هریک ده مثقال افتیمون لسفایج مقل صبر کاوزبان

فراسیون ۲م سلیخه ۱م از هریک هشت مثقال دار فلفل فلفل سیاه وسفید ۲م دارچینی زعفران جاوشیر
سکبینج جند بیدستر فطراسالیون زراوند طویل از هریک چهار مثقال با عسل بسرشند وبعد از شش ماه استعمال
نمایند ودر بعضی نسخه عصاره افسنتین حب الغار از هریک دو مثقال ثوم بری فرفیون سادج
اسقیل مشوی جعده ترصاف سنبل هندی جنطیانا اسطوخودوس زنجبیل حماما مات از هریک
دو مثقال اضافه نموده اند **ایارج ثیادریطوس الاکبر** که از زمان جالینوس تالیف یافته مسمی باسم پادشاه
ان عصر وقوی تر از سایر ایارجات واعدل از ایارج لوغاذیا وقدر شربتش تا چهار مثقال با مطبوخ غاریقون
وسایر ادویه مناسبه هر علتی واو مسهل ونافع است از برای سوء المزاج بارد وواوجاع کبد ومعده وطحال
وگرده ومثانه واحتباس حیض وقولنج وامراض عتیقه وجهة دفع فضول غلیظه وازجه ونسیان وظلمت
بصر وعسر نفس وجهة تنقیه بدن از اخلاط فاسده وتسخین وتقویت وتعدیل ان ازموده وجهة تحلیل ریاح
وسده جگر وسپرز ودرد سینه وپهلو وجشاء حامض واستسقاء که از ضعف وبرودت جگر باشد ودر جمیع
گرده وجمیع انواع درد سر وجذام وبرص وخناق بلغمی ولقوه ورعشه وفالج وتقویت حرارت غریزیه
نافع ولعابیت ضعفا او را مانع ودافع سودای سوخته وبلغم متعفن فاسد وگذازنده اخلاط غلیظه از
رگها وجهة نیکو کردن رنگ رخسار که از نقصان خون باشد واحتباس خون که از سرما در عروق بهم رسد
وجهة اصحا وتقویت بدن انها مفید ومرکب است از ادویه کبار ومختاران وسعوطا وبقدر عدسی ان
برای صرع ولقوه با اب شاه دانه بیعدیل است وانچه موافق نسخه کامل ودر بعضی نوشته شده با افعال
سرمان یکمثقال **صفت ان** صبر سقوطری غاریقون ابیض ۲م زعفران دارچینی وج مصطکی
دهن البلسان از هریک ۲م فرفیون ۲م دار فلفل ۲م فلفل ابیض واسود جنطیانا ۲م تقفاح اذخر مکی
قنطاریون ۲م کمادریوس افسنتین مکی ۴م اسارون سلیخه عود البلسان حب البلسان مکی ۲م
زراوند ۴م ونصف سقمونیا ۶م سنبل الطیب ونصف حماما مکی درم با عسل بسرشند
وبعد از شش ماه استعمال نمایند ودر مختار ابن هبل بر بجای مو واقع شده **ایارج فیقرا** بلغت یونانی
فیقرا بمعنی تلخ است واز تالیفات بقراط ونافع است در امراض سر ودافع ابخره دماغ است ومنقی معده
ومواد بلغمی ومادّه جوب سالهٔ وگویند مضر گرده ومصلحش عناب وقدر شربتش تا دو مثقال وقوتش تا
باقیست **صفت ان** گل سرخ مصطکی سنبل الطیب عود بلسان حب بلسان سلیخه دارچینی ۲م از ان

رز هر یک یکجزو صبر زرد دو چندان مجموع کوفته و بیخته اگر تنها یاد استعمال نمایند با عسل نهند بسرشند و اگر
ماده جرب کنند بدون غسل استعمال نمایند **ایارج جالینوس** منافع ان مثل منافع جالینوس ایارج لوغاذیا است
و بجهته قولنج و استرخاء سلس البول و تقطیر البول انفع از ادست و در بقاء قوت و قدر شربت و طریق
استعمال او بدستور ایارج لوغاذیا است **صفت ان** موافق کامل شحم حنظل غاریقون بیاز عنصل
مشوی اشق سقمونیا حربق اسود هیوفاریقون فرفیون از هر یک شانزده مثقال لبفایج افتیمون مقل
ازرق کمادریوس سلیخه فراسیون از هر یک نه مثقال مرصاف سکبینج زراوند طویل فلفل اسود
وابیض دار فلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون از هر یک چهار مثقال و در بعضی نسخ
زعفران و صبر را چهار مثقال اضافه نموده اند با سه وزن عسل سرشته مطبوخ موافق میل نمایند **ایارج**
ارکاغانیس داود ملیکا جهة امراض رطوبیه و دشواری نفس و دوار و مره سوداء و لجوه که از رطوبت
باشد و درد کلو و تشنج و فواق و وجع مفاصل و زرد آب و قروح ریه و حکه و گزیدن سگ دیوانه
تا از آب نترسد باید با سرطان محرق داد و هر گاه از آب ترسد مخلوط سازند با شربتی از عصاره قثاء
الحمار و عصاره حنظل وزن چهار قیراط جند بیدستر و جهته درد کرده با آب کرفس و در سایر علل با طبیخ
افتیمون و مویز دانه بیرون کرده و قدر شربتش و مدت مزاج بدستور ایارج سابق است **صفت ان** شحم حنظل
بیست درهم فراسیون اسطوخودوس خربق اسود کمادریوس سقمونیا فلفل از هر یک ده اوقیه
و در مختار ابن هبل چهار اوقیه است بصل الفار مشوی فراسیون صبر زعفران جنطیانا فطراسالیون اشق
جاوشیر از هر یک یک اوقیه جعده دارچینی سکبینج مرصاف سنبل اذخر فودنج زراوند مدحرج ملکه درهم
با عسل بسرشند و بقدر حاجت استعمال نمایند **ایارج روفس** موافق نسخه کامل الصناعه بسرخی
قیدشده جهة دفع سوداء و بلغم و داء الثعلب و امراض بارده دماغی و عصبانی باطبوخی که در ایارج
لوغاذیا مذکور است با بلع نفطی استعمال نمایند و مجموع را در شراب باینلت بکلیانند و قدر شربت و مدت
مزاج بدستور سابق است **صفت ان** شحم حنظل بیست مثقال صبر چهل درهم خولنجان ده درم کمادریوس
بیست مثقال سکبینج جاوشیر هشت مثقال زراوند مدحرج فطراسالیون فلفل ابیض و اسود
پنج مثقال سنبل سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل مرصاف جعده یکدرم مثقال
و در بعضی نسخه کمافیطوس فراسیون غاریقون از هر یک ده مثقال زیاده نموده اند بقدر حاجت

با عسل سرشته استعمال نمایند **ایارج بقراط و ایارج موقراطس** مانند جهة رطوبت معده و درد سر
که از بخار فاسد متولد شده باشد و جهة غم و خوف و سایر علل سوداوی و بلغمی نافع و قدر شربت
و مدت مزاج بدستور ایارج سابق است **صفت ان** جنطیانا سنبل زراوند مدحرج سلیخه دارچینی
از هر یک پنج درم فطراسالیون کمادریوس اسطوخودوس فلفل مو به کبابه از هر یک یکدرهم
مرصاف چهار مثقال حب البلسان زعفران از هر یک یکدرهم نیم صبر هجده مثقال نیم شحم حنظل
شش مثقال با عسل بقدر حاجت بسرشند **ایارج اندروماخس** جهة امراض بارده دماغ و معده و مفاصل
و تشنج و صدمه و ضربه و شکستگی اعضا و درد پهلو و معده و نفث الدم و در هیچگاه نافع است قدر شربت
از یک مثقال تا چهار مثقال در اورام صلبه با سکنجبین بنوشند و ضماد کنند و جهته ورم چشم با آب عنب الثعلب
و جهته ورم معده با روغن گل سرخ و جهة قروح سرگشتان با سرکه ضماد کنند و در امراض دهان غرغره کنند و
طریق شربت و مدت مزاج بدستور ایارجات سابق **صفت ان** دارچینی سلیخه سایه قصب الذریره عید
البلسان فقاح اذخر قنور الطلع سه اوقیه و نصف کوبیده و در دیگ سفالین کرده با آب باران شصت
دورق که هر دورقی سیصد مثقال است بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده نگاه دارند و صبر سقوطری
یکرطل را با آب باران در آفتاب سایند و بشویند و چندان در آفتاب بسایند که خشک شود و بعد از ان
با آب ادویه سابقه بدستور در آفتاب صبر را بسایند تا مجموع آبها را جذب کند و در سائیدن این خشک شود
پس بار دیگر او را با زعفران و مر و کبر از هر یک سه اوقیه را در بعضی نسخه یک اوقیه سائیده در ظرف شیشه
نگاه دارد و قدر شربت یکدرم است **نسخه دیگر ایارج اندروماخس** که ابن هبل در مختار ذکر کرده **صفت ان**
شحم حنظل پنج مثقال بصل الفار مشوی سقمونیا غاریقون خربق اسود اشق اسقوردیون چهار مثقال
در بعضی نسخه دو درم و نیم کمادریوس افتیمون مقل صبر سقوطری سه مثقال حاشا هیوفاریقون سادج
فراسیون جعده سلیخه فلفل اسود زعفران دارچینی دار فلفل لبفایج جاوشیر سکبینج جند بیدستر
فطراسالیون زراوند طویل از هر یک چهار مثقال با عسل بسرشند قدر شربت از یک مثقال تا چهار مثقال
فصل بیستم در جوارشنات جوارش معرب از گوارش فارسی است بمعنی گوارنده از اختراعات حکمای فرس است
و او عبارت است از ترکیبی که مقوی معده و محلل ریاح و مصلح اغذیه باشد و بعد از رشتن ادویه با شکر
و امثال ان در صحن پهن کرده پاره پاره کنند و مدتیه جهة مزاج او منظور نیست و متاخرین بعضی از معاجین

سهیله را در تحت جوارشات ذکر کرده اند و ظاهراً موافق قانون نباشد جوارش الملوک کرد و السفت
و جوارش اسکندر نامند و مذکور میشود جوارش لؤلؤی مقوی اعضای رئیسه و معده و مصلح حال رحم است
و در حفظ جنین از اسقاط بغایت مجرب است لؤلؤ عاقرقرحا از هر یک یکدرم زنجبیل مصطکی
از هر یک چهار مثقال زرنباد درونج تخم کرفس شیطرج قاقله جوزبوا بسباسه قرفه از هر یک
ده مثقال بهمن سرخ و سفید فلفل دارفلفل از هر یک سه مثقال دارچینی بجدزم شکر سلیمانی
مثل همه ادویه قدر شربتش یک ملعقه و در حفظ اسقاط جنین مداومت شرط است جوارش عود
جهة تقویت معده و تجفیف رطوبات و خفقان و ضعف جگر و هاضمه نافع است صفت ان عود هندی
سنبل الطیب سنبل رومی مصطکی قرنفل دانه هیل جوزبوا از هر یک ده جزو هلیله کابلی قرفه تخم کرفس
انیسون زرنباد پوست ترنج بادرنجبویه از هر یک یکجزو زعفران بسباسه زنجبیل از هر یک نیم جزو
مشک بازاء هر سی مثقال از ادویه نیم مثقال با یکوزن و نیم ادویه شکر بقوام اورده بسرشند
شربتی تا ده مثقال جوارش دزعوطی معظم الطیب تخم هلیون شقاقل تودری ناف سقنقور لسان العصافیر
از هر یک مثقال زنجبیل تخم شلغم تخم گزر تخم بنگ تخم تره تیزک تخم جرجیر است تخم پیاز تخم کندنا خولنجان
جوز الطیب دارچینی دارفلفل بوزیدان از هر یک سه مثقال تخم انجره ده مثقال بافانید بسرشند
و مقدار شربت از یکمثقال تا ده مثقال و این بدزعونه نزدیک است بجوارش سقنقور و اگر ناف سقنقور
بهم نرسد بدل ان ده وزن ان خصیة الثعلب باقری خورد الکند بغایت نافع است جهة تقویه معده و باه
و اعضاء رئیسه و گرده و کمر و الات بول جوارش التفاح جهة تقویه معده و احشا و دماغ و هاضمه مفید است
صفت ان یک رطل سیب شیرین را از پوست و تخم پاک کرده با شراب ریحانی بجوشانند تا مهرا شود و از
پرویزن بردارند با نیم رطل شکر سفید و نیم رطل عسل بقوام اورده و فلفل و دارفلفل و قرنفل
از هر یک ده مثقال زنجبیل چهار مثقال زعفران پنج مثقال عود هندی پنج مثقال کوفته و بیخته بسرشند
جوارش بلادر جهة ریاح بواسیر و تقویه باه و هضم طعام بغایت نافع است و موافق مبرودین است
زنجبیل ده استار شیطرج هندی ده استار شقاقل پنج استار دارفلفل سه استار فانید چهار صد
پنجاه مثقال مغز گردکان سفید کرده کنجد از هر یک ده مثقال ده عدد بلادر را کوبیده در سه اوقیه
روغن کنجد مغسول بیده و دست مالیده ادویه را بان چرب کنند و یکوزن نیم فانید بقوام اورده بسرشند

جوارش سکی جهة تسخین معده و تقویه هاضمه و رفع بلغم و رطوبات نافع است صفت ان کبابه قاقله
کبار و صغار قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران از هر یک یکمثقال عود و فلفل از هر یک نیم مثقال
شکر سفید پنجاه مثقال شکر سفید را بقوام اورده بسرشند جوارش کمونی جهة ضعف معده و هاضمه و بلغم
غلیظ و خفقان نافع است صفت ان زنجبیل دارفلفل فلفل دارچینی قرفه سادج هندی سنبل الطیب جوزبوا
صندل زرد عود بلسان بسباسه قرنفل نارمشک طالیسفر سعد طباشیر عود هندی از هر یک سه مثقال
کافور مشک از هر یک یکمثقال نیم تود مثقال قند را بقوام اورده بسرشند جوارش خوزی جهة اسهال مزمن
و تقویه معده و رفع رطوبات معده و امعا نافع و موافق امزجه اطفال و زلق الامعاء بغایت مفید است
از تراکیب محمد زکریا صفت ان دانه انگور که از شرکه اخراج کرده باشند بوداده و مثل سرمه صلایه کرده
سی و پنج مثقال تخم مورد شصت مثقال خرنوب نبطی گلنار و جوزبوا جزماز از هر یک ده مثقال کندر
نانخواه سعد مصطکی سنبل الطیب از هر یک پنج مثقال با شکر عسل قوام اورده در وزن ادویه بسرشند
شربتی تا سه مثقال جوارش مفرح تالیف کندی جهة دفع حزن و تقویه معده و نیکو کردن رنگ رخسار
و بوی دهان و عرق بغایت موثر است گل سرخ ... سعد پنج مثقال قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون
از هر یک ده مثقال قرفه زرنب از هر یک ده مثقال بسباسه جوزبوا قاقله کبار و صغار هر یک
یکمثقال بوزن ادویه امله مقشر را در سه رطل اب بجوشانند تا بثلث رسد و از پرویزن برون کرده با یک رطل
شکر سفید بقوام اورده بسرشند و این نسخه بعینه نسخه نوشداروی هندی است اگر در وزن امله جوارش جل
بدستور جوارش تفاح است و در تقویت معده ابلغ از ان و طریق ساختن در جوارش تفاح مذکور است کاهی
بر بیرون باید کرد فصل چهارم در معاجین کبار و صغار و باتیه و مسهله هر چه متضمن تعدیل و تلطیف و تقطیع
و تفتیح و تسمین و جلا و حفظ صحت و تحلیل باشد از معاجین نامند و هر چه از انجمله مشتمل بر ادویه قوی
الترکیب و ذو الخاصیه باشد و مدت بعید از مزاج بعید او را کبار نامند و عکس او را صغار و انچه متضمن توران
حرارت غریزی و قوی و ارواح باشد که باعث سرور نما از افرح خوانند و شرط ترکیب معاجین بنحوی است که در تریاق
مذکور شد و باید عسل سرشته شود و در فصل زمستان عسل را سه وزن ادویه و در تابستان دو وزن ادویه
فرموده اند و کمتر از دو وزن را جایز داشته اند و بعضی بوزن ادویه و در بعضی تراکیب قایل شده اند و اکثر در
همه فصول سه وزن قایلند خصوصاً معاجین کبار را چه غلبه عسل مانع تعفن و موجب امتزاج و نفوذ قوت

ادویه در اعضا و قبول طبیعت و حافظ قوه اوست و سبب آنکه کیفیت عسل را در مزاج تراکیب اعتبار کرده اند
ظاهر این است و نزد دیگر اولی در مزاج مرکب شبه اعتبار است **معجون سقراط** جهة امراض بلغمی و سل و سرفه
قدیم و دق و سوداوی و از برای صداع و ضعف دماغ و ضعف گرده و جنون و ضعف بدن و نسیان
و وسواس و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر و یرقان و سپرز و مالیخولیا و زحیر و قوه باه مفید است
صفت آن جنطیانا و فودمانا و مشک تخم کنگشت حب الغار زراوند طویل افیمون جند بیدستر حب بلسان
اسارون سلیخه از هر یک یکمثقال مرصاف یکمثقال و دو دانگ اکیر ترکی یکمثقال و چهار دانگ درونج و زرنباد
تخم کرفس از هر یک یکمثقال و چهار دانگ زعفران دارچینی لک مغسول صبر سقوطری تربد سفید عود جوزبوا
قاقله شنه بسباسه سنبل الطیب گل سرخ سعد حب المحلب بلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر از هر یک چهار مثقال
کندر انگشت تخم جرجیر تخم پیاز تخم کتان از هر یک یکمثقال و یک دانگ زرنب شیطرج پیاز عنصل مشوی اعلیخه از هر یک ... مثقال
نرم صلایه کرده بروغن بادام چرب نموده باشد وزن عسل سرشند و در جوش ماه که گذشته و بعد از آن استعمال نمایند
شربتی از ... مثقال تا چهار مثقال **معجون سل** جهة سل و درد شکم و دردهای مختلفه و ربع و ربع و قولنج و درد
رحم مفید است **صفت آن** فربیون افیون سلیخه زعفران حماما اقاقیا قسط المر سنبل صمغ عربی تخم جند بیدستر
تخم انجره حب الخروع المقشر مقل ازرق لبان سماق بسباسه کبریت اصفر میعه یابسه فلفل ابیض از هر یک شش مثقال
گل سرخ عاقرقرحا تخم عرطنیثا تخم سداب تخم کرفس از هر یک چهار مثقال بزرالبنج حب الآس نانخواه تخم ...
ده مثقال تخم بادروج یکمثقال قرطم زنجبیل از هر یک دو مثقال و بعضی اطبا فلفل سیاه را در دو مثقال
چهار دانگ میکنند صموغ را در شراب ریحان یا جمهوری یا مثلث یا مفید زبیب و عسل حل نموده و با شراب
و غیره مذکورات مخمر نرمی نمایند و سه روز گذارند و روغن لبان یک کف در او مخلوط نموده حرکت دهند تا
خوب ممزوج شود و پس بعد از دو سه جوش از آتش بردارند و در ظرف شیشه گذاشته بعد از شش ماه استعمال نمایند
معجون کاکنج جهة درد گرده و مثانه و بول الدم مفید است تخم کرفس رازیانج از هر یک هشت مثقال تخم خیار
مقشر ... مثقال تخم شوکران تخم حماض بری افیون مغز صنوبر مقشر مقلوسه درم زعفران بندق مشوی
مقشر بادام تلخ مقشر مقلوسه مثقال نیم حب الکاکنج الجبلی الکبار بیست و پنج عدد با مثلث قوام بسرشند
شربت یکمثقال **معجون الاسطمیقون** جهة فساد مزاج و ضعف و برودت معده قسط المر حماما سنبل الطیب سلیخه
مصطکی دوازده مثقال زراوند طویل هلیله سیاه تخم شبت تخم انجره تخم کرفس انیسون نانخواه کمون کرمانی

دوقو فطراسالیون کاشم اسارون افسنتین انجدان سیاه فودنج بری نعناع چهار مثقال با سه وزن ادویه
عسل بسرشند **معجون قباد الملک** جهة وجع مفاصل و نقرس و تسکین دردها و جهة منع حادث شدن درد مفاصل
و نقرس و جهة سپرز و بادهای غلیظ و تبهای کهنه و درد قولنج و گشودن سده و گداختن سنگ گرده و مثانه
و جهة عسر النفس و سرفه و قروح امعا و تاریکی چشم و درد گلو هر گاه در روز بنوشند و نافع است جهة حفظ صحت بدن
و مانع است از حادث شدن بسیاری از امراض **صفت آن** تخم سداب بری فاوانیون انیسون اسقولوقندریون
کافیطوس جاوشیر جنطیانا رومی اسطوخودوس فودمانا میعه سائله از هر یک پنج مثقال قسط المر زعفران
فلفل ابیض اذخر مرصاف سنبل الطیب فربیون قشور اصل اللفاح اشق فودنج جبلی تخم رازیانج تخم جرجیر
گل سرخ ناردین اقلیطی که سنبل رومی است حب البلسان از هر یک سه مثقال دارچینی هشت مثقال سلیخه
شانزده مثقال عصاره غافث کاشم بزر جند قوقه فنه صمغ اللوز از هر یک چهار مثقال افیون بزرالبنج
الابیض از هر یک شش مثقال ادویه را کوفته و بیخته و آنچه حل شدنیست در شراب ریحانی یا جمهوری یا مفید زبیب و عسل
حل نموده باشد وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و استعمال نمایند و در وقت حاجت بعد از شش ماه قدر شربت
او یک درهم است با آب گرم و جهة سنگ مثانه و گرده با آب کرفس و رازیانج و جهة درد معده و کبد بماء الاصول
و جهة نقرس و درد مفاصل بقدر یک نخود هر روز قبل از طعام با آب گرم **سنجرنیا** معجونی کثیر النفع است جهة درد
معده که از برودت باشد و سوء الهضم و درد قولنج و عسر البول و مرضهای بلغمی و بادهای غلیظ و از برای صحت بدن
از علل بسیار بی عدیل است **صفت آن** جند بیدستر افیون دارچینی از هر یک یکمثقال مر فلفل دار فلفل قسط
فقط از هر یک شش مثقال زعفران یکمثقال و در بعضی نسخه شش قیراط تا نیم مثقال است مرقوم دوا
اسارون از هر یک یکمثقال ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند و بعضی اطبا با عسل یک سکر به مثلث
داخل میکنند قدر شربت از یکدانگ تا دو مثقال بقدر حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند **دواء الکبریت**
جهة تبهای بالغ و سرمای بلغمی و سوداوی کهنه و سرفه کهنه که از ماده برودت و رطوبت باشد و دردهای مزمن
و کهنه نافع است جهة گزیدن مار و عقرب و ادرار بول و ریختن سنگ گرده و مثانه و فعل او نزدیک بفعل تریاق است
صفت آن فلفل ابیض شش درم بزرالبنج فودمانا لبان ذکر مرصاف از هر یک دوازده درم ...
افیون زعفران از هر یک ده درم و در بعضی نسخه سلیخه و ورق سداب از هر یک ده درم کبریت اصفر
خام دار فلفل قسط مر زراوند طویل قشور اصل اللفاح فربیون از هر یک سه درم ادویه را کوفته و بیخته صمغ را

در شراب کهنه یا جمهوری حل نماینده و بابسته وزن ادویه عسل کف گرفته برشند و در وقت حاجت استعمال
نمایند قدر شربت یکدرم با آب نیم گرم و با آب کرفس و رازیانج و در حمیات سوداوی و بلغمی **نسخه دیگر**
که مسمی بتریاق المعده که حقیر تالیف و ترکیب جهة تقویه معده و جگر و احشا و ضعف بدن و تشنج و فالج و نسیان
و لقوه و تقویه باه و رفع زهرها و حفظ حرارت غریزی و تحلیل ریاح و درد احشا معتدل است در اول ستیم گرم
و موافق مبرودین و قدر شربتش از نیم درم تا یکمثقال است قسط تلخ سنبل الطیب سلیخه مصطکی جالغار زنجبیل قرنفل
لسان کبیر از هر یک ده مثقال زراوند طویل فلفل سیاه بزر کرفس انیسون نانخواه زیره کرمانی فطراسالیون
اسارون کبریت زرد اگیران پودنه نعناع بزر انجره کندر از هر یک چهار مثقال دوقو شقاع اذخر مرصاف
ایرون از هر یک سه مثقال عود هندی فلفل سفید از هر یک پنج مثقال زعفران یکمثقال نیم سنگ فرفیون
از هر یک یکمثقال با سه وزن ادویه عسل کف گرفته برشند **دواء اللک الاکبر** جهة ضعف جگر و ابتداء استسقا
و برهوت معده و تفتیح سده و ادرار بول و ریختن سنگ مثانه و گرده بهترین دواها است از برای جگر
صفت آن لک منقی هشت اوقیه بادام تلخ مقشر دارچینی قرنفل از هر یک پنج اوقیه کافیطوس موقو
مرزنجوش خشک از هر یک چهار اوقیه دوقو فطراسالیون زیره کرمانی زنجبیل از هر یک هشت اوقیه
سنبل الطیب یک رطل حبطیانا رومی زراوند مدحرج از هر یک یک اوقیه صبر سقوطری چهار اوقیه زعفران دو اوقیه
اسارون هفت اوقیه فوه عیدان البلسان از هر یک پانزده اوقیه حب بلسان سلیخه مصطکی قصب الذریره
سنبل ازرق از هر یک هفت اوقیه رب السوس یک رطل و نیم راوند چینی جعده اذخر از هر یک دو اوقیه فلفل سیاه
قسط تلخ از هر یک ده اوقیه سیسالیوس سه اوقیه و نیم روغن بلسان سه اوقیه ادویه را کوفته و بیخته و با
روغن بلسان چرب نموده با سه وزن عسل کف گرفته برشند و در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند
دواء اللک الاصغر منافع این قریب بمنافع اول است **صفت آن** ریوند چینی یک اوقیه و نیم لک
منقی قسط المر و فقاح اذخر و جالغار و درس و جلبه و فلفل سیاه از هر یک اوقیه ادویه را کوفته
و بیخته و با سه وزن عسل کف گرفته برشند و در وقت حاجت استعمال نمایند **امروسیا**
بلغت یونانی بمعنی حابس اللعاد است از تالیف بقراط جهة درد معده که از ماده بارده باشد و هضم
طعام کند و جهة تحلیل ریاح و درد جگر و سپرز و ضعف بدن **صفت آن** تخم جزر بری زیره کرمانی عیدان البلسان
سلیخه قردمانا فقاح اذخر تخم کرفس از هر یک یکدرم دار فلفل قسط تلخ فلفل ابیض از هر یک نیم درم

مرصاف سه درم جالغار ده عدد و نیم زعفران از هر یک دو درم با عسل کف گرفته برشند و قدر شربت
بقدر بندقه با آب نیم گرم و بماء الاصول **دواء السنه** که بجهة اسکندر ترتیب یافته چون در تمام سال استعمال
میشود لهذا باین اسم مسمی گشته منقول از ذخیره و سایر کتب و از خواص او بیان نموده اند که چون گیاه خورند موی
سفید شده سیاه میگردد و چون تمام سال ملازمت کنند جهة تقویت معده و باصره و رفع لکنت زبان و
برودت اعضا و عروق و تقویت گرده و مثانه و باه و قوه حافظه در رفع امراض بلغمی و سوداوی و جذام و بهق و برص
و بواسیر و حفظ حرارت غریزی معتدل است **صفت آن** پوست هلیله کابلی (۳۰ درم) هلیله سیاه (۲۰ درم) املج مقشر (۲۰ درم)
پوست هلیله زرد (۲۴) پوست بلیله (۲۴) شونیز (۲۴) فلفل سیاه (۲۲) دار فلفل (۲۲) زنجبیل (۲۲) فلفل مویه (۲) نارمشک قاقله صغار (۲۲، ۲۱)
کبابه (۶) بلادر منقی (۱۶) از حشل برغنج انجدان (۲۲) مویز منقی (۱۷) مغز تخم خیار (۷) نبات (۵۵) ادویه را از حریر گذرانیده
با نبات سرشته سیصد و شصت و پنج قسمت نموده قرص سازند و در روزی یکعدد تناول نمایند و در نسخه ذخیره
هلیله زرد و بلیله و برغنج و مویز و تخم خیار مفقود است و در بعضی نسخ انجدان و شونیز بنظر رسیده و بعضی سعد
و انیسون رومی افزوده اند **دواء الخطاطیف** جهة درد گلو و انواع خناق و ورم سینه و شش که از رطوبت باشد
صفت آن انیسون تخم کرفس نانخواه اذخر بیخ اذخر بیخ سوسن اسمانجونی بسپایانه تخم مرفه اصل السوس حماما
سلیخه دارچینی مرصاف زراوند طویل از هر یک دو اوقیه اقراص اقرد قوقعما و ردیا بس منزوع الاقماع از
هر یک دو اوقیه قسط المر رماد الخطاطیف تازه از هر یک سه اوقیه زعفران یک اوقیه نشسته گندم
سنبل الطیب از هر یک نیم اوقیه مازوی پاک تازه ده عدد ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته برشند
قدر شربت بقدر مازو دیه با ماء العسل یا ماء الشعیر یا اینکه بپخته باشند در و عدس و گل سرخ و اصل السوس طلا نمایند
یا بر بیخ از داخل سه مرتبه یا چهار مرتبه در روزی و بدستور روزی سه چهار غرغره با بهای مذکور
باید کرد و قرص اقرد قوقعما را اقراص مذکور بشود **دواء الکرکم الکبیر** از مرکبات جالینوس است
جهة دردهای غلیظ کهنه جگر و سپرز و برودت و غلظت آن و مسکن است جمیع آلات غذا را و بیرون کننده
میکند بادهای غلیظ را و ادرار میکند بول را و جهة جمیع دردهای مثانه و گرده و رحم که از مواد غلیظ
باشد و از برای صلابت رحم و مثانه و جهة استسقا و غیر آن نافع است **صفت آن** زعفران فوه مر سنبل
الطیب انیسون دوقو اسارون راوند فطراسالیون قسط شیرین سلیخه فقاح اذخر حب بلسان
رب السوس عصاره غافت اقحوان قندرون جعده روغن بلسان نیم اوقیه مرصاف کرکم رومی با عسل سرشته

قدر شربت کیدرهم با شراب عسل **دواء الکرکم صغیر** موافق نسخه کامل جهة درد جگر و سپرز و ضعف معده
و امراض شکم و زرداب نافع است و رنگ رخسار را نیکو کند سنبل الطیب راوند زعفران سلیخه
از هر یک ۵ درم دارچینی مرصاف قسط تخم فقاع اذخر از هر یک یکدرم ادویه را کوفته بیخته باشد
عسل کف گرفته بقوام اورده بسرشند و در وقت حاجت استعمال و در اکثر نسخ اجزای مذبوره مساوی اند
و مر را در مثلث باید خیسانید **انقردیا** و او معجون بلادری است جهة استرخای عصب و دوار و نسیان
و خیالات و صرع و درد سرد درد معده و درد سینه و جمیع دردهای بارده **صفت ان** سنبل الطیب
ساذج هندی ترمثلیه سلیخه زعفران و بعضی اطبا شیح ترکی و در بعضی نسخه قدیم شیح رومی
اضافه نموده اند افتیمون اذخر ریوند چینی حب البان المقشر قرنفل از هر یک یک اوقیه مصطکی و عسل
انقردیا که از بلادر باشد از هر یک ۵ مثقال حب بلسان زنجبیل صبر سقوطری از هر یک یک اوقیه غاریقون هشت
درم اصل السوس اسمانجونی دو اوقیه پوست بیخ رازیانه که او را سه روز در سرکه سه رطل خمر سه قسط
که دو من نیم باشد ادویه یابسه را کوفته و بیخته غیر از بیخ رازیانه که او را سه روز در سرکه خیسانیده باشند
بعد از ان در دیک پاکیزه کرده و سه جوش داده از اتش بگیرند و صاف کنند و باز در دیک ... رطل
عسل بادو ریخته باتش نرمی بپزند تا بقوام غلیظ رسد پس ادویه مسحوقه را باو ریخته مخلوط سازند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند و قدر شربت یکدرم با اب نیم گرم و جهة فالج و لقوه و استرخا با اب شبت بنوشند
دحمرثا جهة سده کبد و سپرز و برودت رحم و ادرار حیض و بول و تحلیل بادهای غلیظ که در شکم
متولد شده باشد و جهة بلغمهایکه از ماده بارده باشد مثل ربع و مراطبه و سرفه که از رطوبت باشد
و درستی اعضا و انقطاع نفس **صفت ان** تخم حرمل تخم نیم لسان ذکر ده درم ریوند چینی زراوند طویل
و مدحرج از هر یک بیست درم زرنباد درونج از هر یک چهار درم مصطکی حب بلسان زعفران اکلیل الملک
سنبل الطیب از هر یک ده درم افیون زنجبیل قسط مر سلیخه از هر یک سه اساتیر قرنفل شش درم
جوزبوا ابیض ورد احمر شونیز از هر یک شش اساتیر صبر سقوطری چهار ده قرنفل سیاه ده درم ادویه را کوفته
کوفته و بیخته با عسل کف گرفته سه وزن ادویه بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند **دحمرثا لولوی**
منافع این مثل منافع اول است **صفت ان** زرنباد درونج افیون جندبیدستر فلفل دارفلفل سلیخه ...
الجوس بزرالبنج قسط حلو سنبل الطیب جاوشیر از هر یک شش مثقال حلبه ۵ مثقال مروارید ناسفته

د مثقال میعه زعفران از هر یک شش مثقال قند مرصاف از هر یک دوازده مثقال ادویه را کوفته و بیخته
باسه وزن ادویه عسل بسرشند **اثاناسیا المعمول لتکبیل الذانس** نافع است مرضهای جگر و قروح امعا و سپرز
و درد عصب را و جهة حذر هرگاه طلا کنند بر بدن مثل مرهم و جهة درد گرده و عسر النفس و سرفه که از
کثرت رطوبت مجتمعه و درد سینه باشد و قطع بحش و نزف الدم کند و نفث الدم کند و بهم می اورد
قطع عروق جگر را که عبارت از او رده است و نافع است جهة ناصور هرگاه طلا کنند باو مثل مرهم
و جهة سموم شرو به بانیش بنوشند و این مرکب از جهة ان مسمی باین اسم است که اثاسیدان ان دور میکند
شارب او را از امراض باذن الله تعالی و قوتش بعد از چهار سال ضعیف میشود **صفت ان** مرصاف
زعفران افیون جندبیدستر ابنج قسط المر فوذنج ماناثم خشخاش سیاه سنبل الطیب اصل الغافث باعصاره
غافث جگر کرکس شاخ سوخته راست بز هر یک یک جزو ادویه را کوفته و بیخته انچه خیسانیدنیست با شراب
جید انگوری یا با جهوری یا با مثلث یا با نبیذ زبیب و عسل خیسانیده باسه وزن ادویه عسل کف گرفته
بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت از ربع مثقال تا نیم مثقال **اثاناسیا الصغری**
جهة درد جگر و سرفه و درد معده و بادها و قروح امعا و قروح سینه و شش و برای سموم هوام بسیار نافع است
صفت ان میعه سائله یا یابسه زعفران قسط المر سنبل الطیب مرصاف عیدان البلسان افیون قسط
سلیخه از هر یک چهار درم عصاره غافث هشت درم اصل السوس مخلوک الفه درم ادویه را
کوفته و بیخته باسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند **العنقطاریغان**
الاکبر وهی الضعیفه جهة سقوط جنین و وجع النسا و جمیع امراض بارده نافع است و این دوای ...
افیون چهار استار و چهار دنگ فربیون شش درم اقاقیا پنج استار و چهار دنگ حماما چهار استار
چهار دنگ عاقرقرحا شش درم فاشرا که هزارچشان است فاشرسیتین که شش بند است از هر یک
چهار درم ابریشم مقرض ۵ استار نقره محرق شش درم تخم سداب و نانخواه شکوفه کرفس از هر یک چهار درم
گل سرخ مشک اصل السوس کاکنج از هر یک شش تخم کرفس مقل ازرق حب البان حب الغزیره
سلیخه زرنباد درونج شیطرج هندی از هر یک ۵ استار بزر البنج ابیض ۵ استار و دو درم بیخ کرفس
سه استار و ۵ درم تخم خرفه ده استار حب الخروع هشت استار کبریت اصفر پنج استار صمغ عربی میعه
سائله از هر یک سه استار و ۵ درم کندر ذکر پنج استار چهار دنگ دهن البلسان سه استار

دو درم جند بیدستر نه استار و دو درم و چهار دانگ دبق منقی پنج استار و چهار دانگ قردمانا شش استار
سا بنج هندی سه استار و چهار دانگ قاقله کبار پانصد دینار قرنفل ذکر پنج استار قرنفل انثی سه استار
افرو دیکان دو استار و دو درم قرفه دو استار چهار درم مروارید ناسفته جدوار بدام استار دیکر درم
رزنو فراو مرارة البقر از هر یک ده درم زراوند طویل نه استار تیز زنجبیل فلفل ابیض از هر یک پنج استار اسطوخ
و بعضی گفته اند که او کثمکثت برزیدان از هر یک پنج درم سورنجان زوفا نارمشک است پنج استار و دو درم
و چهار دانگ بهمن سرخ و سفید از هر یک دو استار چهار دانگ مرارة الذئب مرارة الدب مرارة الغراب
از هر یک مثقال ادویه را نیم کوب ساخته صمغ را در شراب خوب حل سازند تا هفت روز و بعد از آن
ادویه نیم کوب مذکوره را بجهت براو بریزند تا همچون لعوق شود در دیک سنگ پاکیزه بعد از پنج شش جوش از بالای
آتش بردارند و سرد کنند **طبیخ الضبع العرجاء** بگیرند کفتار لنگ ماده بیرزنده را و بند از دست و پای او
بعضی بعضی جدا سازند در دیک مس و بریزند بالای او ترمس البیض و شبت از هر یک یک کف و آب
شیرین بقدر حاجت و سر دیک را بپوشانند و باتش نرم بپزند تا مهرا شود و بعد از آن از آتش فرود آورده
کنند و شوربای او را از پوست و استخوان و موی او پاک نمایند و باز شوربا را در دیک پاکیزه تا ثلثش
باقی بماند بعد از او عسل بقدر شوربا را او ریخته بپزند تا آنکه قوامش همچون قوام عسل غلیظ گردد پس بریزند براو
ادویه معجون را و از آتش برداشته در ظرف شیشه نگاهدارند وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند و قبل از
شش ماه اگر استعمال کنند هلاک خواهد بود **قفطرغان الاصغر** حب البلسان شحم کندش حماما پوست
بیخ لفاح اشنه سلیخه انیسون لسان ذکر اصل السوس مکرک عید لسان شحم حنظل زنجبیل بسکنج جاوشیر دار چینی
جند بیدستر هزارچشان شبنبدان شیطرج هندی تخم اترج کرویا زراوند مدحرج قاتل ابیه و سرطان
الغار دم الاخوین از هر یک ده درم فربیون اعنث درم بزرالجمل قرنفل سا بنج هندی شحم الکرکدن
خربق ابیض مرارة الفیل قسط المر از هر یک چهار درم طلا و نقره سائیده از هر یک دو دانگ زرنباد
درونج کافور از هر یک سه درم سنبل الطیب هشت درم مشک دو دانگ افیون پانزده درم ابرش
خام بلح هندی لسان ذکر کبریت بحری سوخته قنه خیارشنبر که پاک کرده باشند از دانه و چوب قرنفل
وطالیسفر بنجشاه دانه و برنج کابلی نانخواه صعتر فارسی پنج زوفا راجب الکبر از هر یک یک درم ادویه را
کوفته و بیخته صمغ را در شراب ریحانی کهنه حل سائیده باشد وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از

بشش ماه استعمال نمایند **اصفر سلیم** جهت مره سودا و وجع الصبیان و درد رحم **صفت آن** فلفل ابیض
زنجبیل بلح هندی قسط المر از هر یک شش درم افیون و فربیون جند بیدستر زعفران قرنفل عاقرقرحا
از هر یک پنج مثقال سعد هزارچشان ناشر ستین که شش بندان است زرنباد درونج زراوند طویل
از هر یک دو درم دهن البلسان و ماء الکافور چرب نمو باشد وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند
و در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند و سعوطا مثل عدسی با آب مرزنجوش نافع است **کالکلانج**
الاکبر و این معجون هندی است جهت درد معده و تبهای کهنه و غشی و عسر البول و برص و تبه و سرفه
رطب و قروح شش و عطش و زهرها و برودت بدن و بواسیر و درد سپرز و دملها و قولنج و زردآب
و امراض زنهای و اشتهای طعام نافع و قوتش تا پنج سال باقی است **صفت آن** هلیلج سیاه
بلیلج شیرابلج دانه بیرون کرده و ابرنج و فلفلمویه و تخم کرفس شیطرج هندی و فلفل و لسان العصافیر
و زیره کرمانی که شونیز است شقیقل بعضی گفته اند که شقاقل است ملح اندرانی و هندی ملح سیاه و سرخ
و جنبین نانخواه از هر یک سه درم تربد سفید کرطل ادویه را کوفته و بیخته شیرابلج دانه بیرون کرده
سه رطل در بیست و چهار رطل آب شیرین باتش معتدل بپزند تا ثلثش باقی بماند و از آتش فرو گیرند
و صاف کنند و ثفلش را بیندازند و شکر سفید چهار رطل با او ریخته باتش بگذارند و باتش هموار
بپزند و حرکت دهند تا با آب ممزوج شود از آتش شکر گداخته شود و غلیظ شود مثل عسل و روغن
شیرج تازه تا سه رطل براو ریخته حرکت دهند تا با آب ممزوج شود از آتش گرفته ادویه کوفته شده
براو بپاشند بهم زنند تا ممزوج شود و در ظرف چینی نگاهدارند وقت حاجت استعمال نمایند
و قدر شربت از سه مثقال تا چهار مثقال است **کالکلانج الاصغر** منافعش مثل منافع اکبر است
صفت آن هلیلج هندی بلیلج شیرابلج دانه بیرون کرده فلفل دار فلفل شیطرج هندی صبر زنجبیل
حب النیل ابرنج تخم گشنیز خشک نانخواه فلفل مویه تخم کرفس لسان العصافیر زیره کرمانی اسطوخ
از هر یک پنج مثقال خیارشنبر از دانه بیرون کرده ملح هندی قرنفل سا بنج هندی و هلیل دوا کرده
شو شمیر است و اگر یافت نشود عوض او قاقله کبار است جهت السوداء از هر یک سه درم تربد
سفید روغن شیرج از هر یک بیست استار شکر سفید صد و بیست استار مویز دانه بیرون کرده
در بیست و پنج استار آب بلع در رطل **صفت ماء الاملج** شیرابلج دانه بیرون کرده شش من مویز

وانه بیرون کرده شش من با چهل رطل آب بپزند تا ربعش بماند و آتش را صاف نموده در دیگ پاکیزه ریزند
و شکر را برآن انداخته با آتش نرم بپزند تا شکر گداخته شود و مثل عسل غلیظ شود پس ادویه مسحوق را برابر
ریخته بر بالای آتش حرکت دهند بعد از آن روغن شیرج را نیز ریخته بهم زنند تا خوب ممزوج شود و مثل خمیر گردد
و از آتش گرفته سرد کنند و در ظرف شیشه یا چینی کرده نگاه دارند وقت حاجت استعمال نمایند **معجون هندی**
از کتب هنود نقل شده جهت لکنت زبان و رطوبت دماغ مجرب است و جهت اکثر امراض بارده و رطبه دماغی
معدیل است **صفت آن** زیره کرمانی فلفل سیاه و ریشه عاقرقرحا فلفل سفید عاقرقرحا نمک هندی و قند سفید
بیست هشت مثقال با ده وزن عسل بسرشند قدر شربت ده مثقال **معجون ثلیثا** جهت صرع و سکته و فالج و لقوه
و تشنج و نسیان و رعشه و خوف و جنبش نبض و خفقان و خیال فاسد و تغیر عقل و درد اندرون و تشنجهای
غلیظ و درد مفاصل و نقرس و درد رحم و درد [illegible] و سقوط جنین و جهت نگاه داشتن جنین در شکم امهات
و سقوط او صداع و درد شقیقه را بسیار نافع است و این معجون را حلیه ذهبیه نامند **صفت آن** مشک خالص
حماما عود البلسان و فرفیون و اشنان بلخی و تخم کرفس و تخم سداب و اشنه و کبریت اصفر و اقاقیا [illegible] جبلی
و کافور حرمل ابیض و سیاه میعه سائله سعد مامیران چینی و تخم بیلون و بلسان که کف الکلب است و اصابع
صفر و بیخ کاسنی و حب المحلب کندر [illegible] ابیض از هر یک پنج درم مروارید ناسفته زعفران سادج هندی
سلیخه دبق غیر مقشر جوزبوا اقحوان الاذخر جند بیدستر تخم جرجیر تخم [illegible] از هر یک ده درم طلا و نقره ساییده
زرنب حب بلسان شونیز زراوند [illegible] خصی الثعلب و پوست بیخ کبر از هر یک یک درم ابریشم مقرض محرق فلفل
سفید زنجبیل بیخ بست خطیانا [illegible] العصافیر ملح هندی صعتر فارسی عاقرقرحا زراوند مدحرج بندق هندی
ابهل [illegible] و بزر [illegible] که [illegible] است از هر یک چهار درم قرنفل سنبل الطیب قسط تلخ حرمل عود هندی
[illegible] قاقله از هر یک سه درم بیخ سوسن [illegible] خاک چهار [illegible] السوس [illegible]
از هر یک یک درم مصطکی سه درم فقاح بیست عدد تخم رازیانه روفای خشک از هر یک شش درم فلفل سیاه
دار فلفل بزر البنج الابیض زراوند طویل افیون از هر یک بیست درم اکلیل الملک چهار درم نیم بزر قطونا
[illegible] از هر یک چهار درم و [illegible] ادویه را کوفته و بیخته [illegible] بر آب
ریحان کهنه یا با آنچه قایم مقام او باشد و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف کرده نگاه داشته
بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت مثل فندقی با آب بیخ رازیانه و بیخ کرفس و سعوط [illegible] بقدر حبه

بابر

با آب شاهبانج یا آب مرزنجوش و وقت آنکه داد و هنگام طلوع شعری یمانیه است که عبارت از کلب
الجبار است **کاسکینج** و این معجون فارسی است نافع است جهت امراض بسیار خصوصاً امراض اطفال
و صبیان که ایشان را عارض شود صرع و لقوه و فالج و تشنج و جهت حفظ جنین در شکم مادر و اصلاح رحم
و درد رحم را بسیار مفید است و سقوط کرده میشود با این جهت جمیع آن چیزها که سقوط به ثلیثا کرده میشد
صفت آن سلیخه جعده [illegible] پوست بیخ لفاح تخم رازیانه [illegible] حب الاهل زراوند طویل و مدحرج مشک
عنبر حب البلسان از هر یک چهار درم قرنفل اذخر [illegible] از هر یک بیست چهار درم ابهل چهارده درم
قسط المر جوزبوا بلیله اسقولوفندریون از هر یک هشت درم قرفه زرنیخ اصفر شونیز تخم جرجیر زرد از هر یک
ده درم و نیم سکبینج زرنباد درونج میعه سائله [illegible] از هر یک پنج درم سعد بسباسه زعفران [illegible] مشک
حب المیثت حب الغار از هر یک ده درم مغاث بیروج صمغ از هر یک یازده درم مر و اسقوم [illegible]
اس از هر یک سه درم ادویه را کوفته و بیخته و با سه وزن ادویه عسل بسرشند و در ظرف کرده نگاه دارند
وقت حاجت استعمال نمایند بعد از شش ماه قدر شربت یک درم تا یک مثقال **صفت جزئیاکه موصوف است**
در کاسکینج حب لذریره اظفار الطیب لسان [illegible] از هر یک چهار درم اشنه و قرفه زعفران
مشک عود هندی از هر یک نیم درم ادویه را کوفته و بیخته و با شراب ریحانی خمیر نموده قرصها سازند و نگاه دارند
تا که خشک شود و در وقت حاجت استعمال نمایند **معجون المثات** جهت درد جگر و ضعف معده و برودت
آن و بفتح سدها و تحلیل بادهای غلیظ **صفت آن** مشک و سلیخه و سنبل الطیب سادج هندی
پاک کرده ریوند چینی خطیانای هندی از هر یک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی از هر یک
سه درم عود هندی قرنفل [illegible] از هر یک نیم درم ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته
بقوام آورده بسرشند قدر شربت مثل یک باقلا با آب گرم **معجون خطیانا** جهت صلابت جگر و سپرز
و سدها و درد معده و گرده و مثانه و تبهای که بطول کشد و جمیع زهرهای گزنده را نافع است **صفت آن**
خطیانای رومی فلفل سیاه از هر یک ده درم قسط مر سادج هندی زراوند مدحرج ریوند چینی از
هر یک یک اوقیه ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت یک درم با آب
سداب **معجون مفرح** جهت درد معده و جگر بارده و قشعریره و تبهای بلغمی و تب ربع **صفت آن**
[illegible] بیخ جبلی و نهری و فطراسالیون [illegible] از هر یک [illegible] درم تخم رازیانه بابونج تخم کرفس

حاشا از هر یک چهار درم کاشم پانزده درم فلفل سیاه چهل چهار درم ادویه را کوفته بیخته با سه وزن
ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت از یکدرم تا دو درم باب گرم **معجون تمری** جهت عسر البول و قولنج
نافع است و با شتها اسهال میکند و در هر وقت از زمستان و تابستان **صفت آن** خرمای هرین یا تمر هندی
دانه برون کرده مقشر پنجاه درم را یک شبانه روز در خل خمر خیسانیده پس بهر وزن فراخی بپزند بعد از آن
سقمونیا و سداب خشک از هر یک هفت منقال فلفل سیاه صد دانه زنجبیل سه منقال بورق ارمنی یک
منقال بادام شیرین مقشر از هر دو پوست سی عدد کوفته و بیخته با تمر کوفته و بیخته مرفوع نمخه با سه وزن ادویه
عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت چهار منقال باب گرم **معجون زبیب** جهت صرع نافع است و مایل باعتدال
و مداومت او در رفع امراض عصب و صرع مجرب است و حقیر تجربه نموده **صفت آن** هلیله کابلی هلیله زرد هلیله
اسطوخودوس از هر یک ده درم عود الصلیب چهار درم عاقرقرحا سه درم کوفته و بیخته و با مویز دانه برون
کرده بوزن آن بسرشند قدر شربت از نیم منقال تا یکمنقال و نیم است **معجون خالص السوداء** جهت امراض بلغمی و سوداوی
و ریاح و سده جگر و برودت گرده و مثانه و اصلاح حال بدن نافع است **صفت آن** فلفل سفید
هیل و قسط بحری سنبل الطیب عود بلسان قصب الذریره تخم مورد زنجبیل سعد خولنجان قرنفل دار فلفل
دار چینی و سلیخه اسارون زعفران مصطکی با عسل معجون نمایند **نسخه دیگر** از کامل الصناعه
صفت آن فلفل سیاه و سفید حماما سادج تخم کرفس انیسون عاقرقرحا تخم انجره تخم سداب کوهی قسط
بحری سنبل الطیب قصب الذریره زعفران از هر یک پنج منقال **معجون عود مطین** از شیخ ابو علی
جهت تقویت معده که با یبوست باشد هیل زنجبیل دار چینی سلیخه زعفران فلفل سیاه و کچک
زرنباد از هر یک پنجمنقال زرنب سادج قرنفل از هر یک سه منقال عود خام هفت منقال لاجورد
دانک کافور کیدانک ترنجبین چهار منقال مشک یکمنقال با عسل و شکر یا بپزند و اگر مشک و عنبر
از هر یک نیم منقال هلیله کابلی سه منقال محمود ده منقال داخل کنند بهتر خواهد بود **معجون عود**
غیر مسلین عود مشک عنبر جدوار دار چینی مصطکی فلفل قرنفل از هر یک یکمنقال نیم بادرنجبویه
گاوزبان بادیان تخم کرفس سنبل اکبر ترک پوست ترنج از هر یک دو منقال با عسل و نبات بسرشند
و در نسخه شیخ ابو علی کافور کیدانک نیم دارد و جدوار و پوست ترنج را او اضافه کرده است **معجون**
سفرجلی قابض به پاک کرده یکمن عسل یکمن فلفل دار فلفل زنجبیل پنجمنقال هیل هفت منقال

قاقله سنبل قرنفل دار چینی زعفران بدستور هفت منقال به پاک کرده از پوست و دانه آنرا
بخته از پر وزن او درشت برون کرده با عسل بقوام آورده با ادویه ترکیب نمایند مقدار شربت تا چهار
منقال است **معجون ذهب عوفی** جهت قوت گرده و جگر و باه معده و سردی او و ریگ مثانه نافع و باه را بکند
تخم کرفس بادیان تخم گزر تخم اسبست تخم تره تیزک نانخواه مغز تخم خربزه و خیار پنج کرفس از هر یک پنجمنقال
عاقرقرحا زعفران قرفه مصطکی عود از هر یک دو منقال بسباسه قرنفل فلفلمویه کبابه از هر یک سه
منقال عنبر نیم منقال با عسل بسرشند مقدار شربت تا دو منقال بعد از دو ماه بخورند **معجون ماسک البول** جهت سلس البول
و تقطیر آن نافع بلوط مقشر مقلو پانزده درم حرف مقشر صاف تخم سداب از هر یک یکدرم کندر حب الآس
جوز برا لبسباسه قرنفل هلیله اسود از هر یک دو درم سعد شونیز هیل از هر یک سه درم انجره خشک
پنجدرم با عسل بسرشند قدر شربت از سه منقال تا پنج منقال **معجون البنادیقون** جهت نفخ و برودت معده
زعفران کاشم بزر السداب تخم کرفس زنجبیل ماشا لوز الصنوبر الکبار از هر یک شش درم بادام تلخ
مقشر لبان از هر یک دو درم فلفل هشت درم با سه وزن ادویه عسل بسرشند **معجون قفی** جهت ترفع
و درد جگر و سینه و آلات نفس و معده و شوصه و صفای آواز و ادرار بول و درد سپرز مویز بیدانه
یا قشمش بیست پنج منقال زعفران سنبل الطیب سلیخه دار چینی دار شیشعان یکمنقال قصب الذریره
فقاح الاذخر علک البطم مقل ازرق دو منقال نیم مرصاف چهار منقال صمغ را در شراب یا آب مقام براب
خیسانیده با عسل بسرشند قدر شربت یکمنقال باب گرم جهت درد جگر و معده و جهت درد سینه و شش با آب
زوفا **معجون حلتیت** جهت رفع تب ربع و تفتیح سده ها و تحلیل ریاح و گرفتن جمع کزندگان حلتیت
فلفل سداب خشک با سویه بجرب بیخته بعسل بسرشند قدر شربت یکمنقال **معجون المجنب** جهت بواسیر
و ریاح آن و نیکو کردن گونه و تقویت احشاء نافع است و او را فنجوش نیز نامند هلیله سیاه بلیله
املج فلفل دار فلفل زنجبیل سعد شیطرج هندی سنبل الطیب از هر یک ده منقال تخم بشت تخم گندنا از هر یک
چهار منقال خبث الحدید مدبر مجفف بروغن بادام شیرین جوشانیده ده منقال با سه وزن ادویه
عسل بسرشند و اگر دو منقال یا یکمنقال مشک در او کنند اقوی خواهد بود **معجون القولنج الرازی**
از مجربات رکن الدین مسعود سداب خولنجان سلیخه پنج کبر سادج هفت منقال نیم مکوب
ساخته و یک شب در گلاب خیسانیده پس بجوشانند تا آنکه بنصف رسد پس صاف نمایند بعد از آن

زرنباد مصطکی نارمشک عود پوست ترنج دار فلفل کاشم تخم کرفس سادج هندی انیسون اذخر بهارون
تخم ترب زرنب صعتر فودنج دارچینی حلتیت کون کرمانی قرنفل حرف از هریک دو مثقال نیم جند نصف
وزن مذکور بجز برجینه پس سه مثقال عسل با گلاب مذکور جینه باقی ادویه را باین عسل لبرشند و بروغن
بادام تلخ بیست مثقال اضافه کنند و اگر خواسته باشد که عملش قوی باشد اضافه کنند باو فلوس خیارشنبر
قدر یکه خواهند معجون زوفا جهة نضج مواد محتبسه در سینه مجرب مرحوم ابوی رب السوس زوفای خشک
برسیاوشان از هریک ده مثقال قردمانا فلفل از هریک یکمثقال مغز بادام تلخ پنج مثقال زراوند
مدحرج تخم انجره از هریک پنجمثقال عسل سه وزن ادویه لبرشند و هر روزه مثقال را باین مطبوخ
بنوشند انجیر زرد ده عدد تمرهندی مویز بیدانه از هریک ده مثقال حلبه تخم کرفس تخم رازیانه پرسیاوشان بیخ
اصل السوس زوفای خشک فراسیون از هریک پنج مثقال در چهار رطل اب بجوشانند تا بربع اید
پس سه حصه کنند و هر روز یکحصه را با دو مثقال معجون مذکور بخورند و چون مطبوخ اخر شود بار بهمین
دستور ترتیب دهند و هر ماه دو روز متعاقب یکدیگر باین دوا اقدام نمایند اصل السوس جزو ل رنج تخم ترب
تخم شبت جوشانیده صاف کرده با سکنجبین عسلی بنوشند و قی کنند در وقتیکه معده خالی باشد معجون
ملوکی مستعمل جهة قوه باه و اشتها و قوه مجامعت بسیار مجرب است جوز بوا قرنفل بسباسه لسان
العصافیر بیخ اذخر زنجبیل دارچینی مصطکی عود زعفران از هریک سه مثقال قاقله کبار از هریک
یکمثقال اشنه دو مثقال مشک نیم درم قند و گلاب از هریک ده مثقال قند را در گلاب حل
کرده عسل بقدر کفایت اضافه نموده ادویه را بعد از قوام لبرشند شربتی یکمثقال معجون خلال مستعمل
مستعمل جهة زیاد کردن منی و قوت مجامعت و ضعف کرده و معده و اشتها مجرب است سنبل الطیب
قرفه قرنفل دارچینی قاقله از هریک دو مثقال انیسون تخم کرفس از هریک یکمثقال زیره کرمانی مدبر
مقل مصطکی نعناع خشک عود نیم مثقال فلفل دو مثقال با یک مثقال ترنجبین دو درم نافع لبعود و جراحات
معجون الصوم مجرب از جالینوس و اسرار الاطبا نقل میشود و بتجربه رسیده است عاقرقرحا ده مثقال
صلایه نمایند و از منخل نازک بگذرانند و بعد از ان در روغن بابونه کهنه ده مثقال بسایند
و با عسل لبرشند قدر شربت دو درم با بیست درم اب گرم معجون عقرب جهة سنگ گرده و مثانه
عقرب سوخته حبطیانا سه مثقال زنجبیل یکمثقال فلفل دو مثقال دار فلفل دو مثقال کابخ

پنج مثقال جند بیدستر نیم مثقال با بیست مثقال عسل لبرشند بعد از شش ماه ببالغ دانگ و بنابالغ نیم دانگ
دهند معجون ابو ماهر مسمی به تریاق جهة قروح کرده و مثانه و مجاری بول و احتباس ان و حرقت
البول مزمن بغایت مجرب است و جهة امراض رحم بسیار نافع است و مدر حیض و مسکن دردهای
اعضاء تناسل و مانع صعود ابخره بدماغ و مقوی اعصاب است قدر شربتش در اول علت یکمثقال
با سه وقیه شیر الاغ معتدل و درم ماء العسل در مزاج بسیار حار با شربت به و رب غوره و در وسط
علت دو مثقال با بعث درم اب برگ بارتنگ مطبوخ و بحذر م ماء العسل و در اخر علت که چرک پاک شده
باشد و خون اب ابد یکمثقال ربع با شربت مورد یا رب غوره و امثال ان و جهة ادرار حیض با اب نخود
منقوع و مانند ان از ادویه مدره حبس کل مقوم تخم خطمی و خبازی تخم خرفه مغز تخم خیارین و تخم خربزه و کدوی
شیرین دم الاخوین از هریک پنج مثقال طین قبرسی پانزده ده مثقال طین ارمنی مغسول ده مثقال
و دع محرق شاخ گاو کوهی سوخته لبد مرداسنگ از هریک یکمثقال نیم عصاره لحیه التیس فطراسالیون
زوفای خشک صعتر تخم کرفس انیسون از هریک چهار مثقال صمغ الوث سه کثیرا حب القلت کرمانی
هندی است حب صنوبر کبار خرنوب نبطی مغز بادام کوهی مغز بادام شیرین مقشر از پوست از هریک هفت
مثقال سماق منقی غوره خشک طین فارسی که گل شیرازی است ریوند راسن طلق محلوب خشخاش سفید
و سیاه بزرالبنج از هریک سه مثقال حب کاکنج چهل عدد افیون رب السوس از هریک دو مثقال
عسل کف گرفته سه وزن ادویه معجون سیالیوس جهة استسقا م صرع نافع است مکرد موی ازاد
و هیج دوائی درباب قایم مقام این نمی تواند بود سیالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس
از هریک ده مثقال غاریقون پنج مثقال قردمانا حلتیت زراوند مدحرج از هریک دو مثقال
غاریقون پنج مثقال قردمانا حلتیت زراوند مدحرج از هریک دو مثقال نیم ادویه را کوفته
و اب عنصل دو چندان عسل را بقوام اورده ادویه را با و لبرشند معجون مقل جهة بواسیر
و اورام مقعد نافع است و بواسیر را بشکند و خون بواسیر باز دارد پوست هلیله کابلی پوست بلیله
امله مقشر تخم سپندان سفید تخم گندنا تخم ریحان از هریک پنج مثقال مقل را با اب گندنا حل نموده
با عسل دو وزن لبرشند و در بعضی نسخه با عسل است معجون الکمونی جهة تقویت معده و نفخ
و ریاح و رطوبات ان نافع است زیره کرمانی صد مثقال که یکشبانه روز در سرکه حلیب مانده بوداو

باشند زنجبیل بیست مثقال فلفل ده مثقال برگ سداب خشک ده مثقال بوره ارمنی ده مثقال ادویه را
بسیار نرم صلایه باید کرد و عسل سه وزن ادویه لبریز شند مقدار شربت یکمثقال **معجون جهة قطع خون بواسیر**
هلیله کابلی هلیله اهله از هریک ده مثقال لب کهربا صدف سوخته از هریک پنج مثقال شاخ کاو کوهی
سوخته پنج مثقال بزاج سعنه(?) ناکخواه از هریک ۴ مثقال مقل ازرق بیست مثقال مقل را در آب حل کرده مجموع را
با همه ادویه مثقال عسل کف گرفته لبریزشند قدر شربت ۲ مثقال **معجون اللؤلؤ** جهة تقویت اعضا و تفتیح اوعیه
منی و تقویه اعصاب و زیادتی باه و کثرت انعاظ و اعانت میکند منی را اعانت شدیده و اخراج منی میکند بلذت
شدیده و نضج منی میدهد مروارید ناسفته لب از هریک شش مثقال انیسون بهمن ابیض از هریک چهار مثقال
کاکنج اصل البلاب از هریک سه مثقال فقاح اذخر سعد کزمازج از هریک ۲ مثقال سلیخه اسارون دارچینی
مصطکی از هریک یکمثقال نیم کثیرا یکمثقال باشد وزن ادویه عسل کف گرفته لبریز شند در وقت خواب یکمثقال
باشد وزن ادویه عسل کف گرفته لبریزشند و در وقت خواب یکمثقال با آب گرم بنوشند **معجون حافظ الاجساد**
که از تالیف حضرت است جهة انواع سده های ماساریقا و جگر و ضعف و برودت جگر و امراض معده و سوء القنیه
نافع است و این معجون را خواص کثیره و منافع جلیله است و مثل این در این بابها دیده نشد دارچینی اصل الکبر
از هریک پنجمثقال زعفران دوازده مثقال قوسو(?) از هریک چهار مثقال سنبل الطیب شش مثقال انیسون
چهار مثقال دوقو چهار مثقال رب السوس عصارة الغافت جعده از هریک سه مثقال مرصاف(?) چهار مثقال
روغن بلسان چهار مثقال و اگر یافت نشود بجای او زیت کهنه کنند و با عسل لبریزشند و قدر شربت یکمثقال
نافع باشد باذن الله تعالی **معجون بزور** جهة باه مجرب است تخم زردک تخم پیاز تخم رطب(?) تخم تره تیزک
تخم بوته نوزری(?) سفید و سرخ لسان العصافیر شقاقل مغز حلغوزه قسط تربد زنجبیل بهمن سفید و سرخ فلفل
سفید دار فلفل حلتیت طیب از هریک پنجمثقال باشد وزن عسل برشته هر روز ۲ مثقال نیم صبح و مثل آن شام
تناول نمایند **معجون حب القطن** جلیل القدر و عظیم النفع است و از جالینوس است اعاده شهوت باه میکند بعد از
نومیدی و ادرار را صاف میکند و سده میکشاید و ضعف کلیه و مثانه را زایل میکند و جهة حرقة البول
نافع و سنگ مثانه و گرده میریزاند و دشواری نفس و ربو را نافع است قدر شربت ۵ مثقال و قوتش تا سه سال
باقی میماند لب حب القطن بیست مثقال دارچینی قرنفل حب الصنوبر تخم انجره از هریک پنجمثقال
شقاقل زنجبیل از هریک ده مثقال دارشیشعان نصف مثقال قسط تربد بزرکتان مقل مصطکی

از هریک

از هریک چهار مثقال باشد وزن ادویه عسل کف گرفته لبریزشند **معجون بالله(?)** جهة تفتیت حصاة بغایت
قوی است خون بز دشتی حب الله زجاج صاف سفید محرق رماد عقرب رماد بیخ کلم بوته دار که کرب است
رماد ارنب حجارة الاسفنج رماد پوست تخم مرغ که جوجه از آن بیرون آمده باشد حجر الیهود صمغ الجوز بوع از
هریک یکمثقال فطراسالیون دوقو شکاعی صمغ عربی تخم خطمی فلفل سیاه از هریک یکمثقال و نیم با عسل
سرشته از یکمثقال تا سه مثقال با آب طبیخ حسک و نخود سیاه بنوشند رماد الارنب است که خرگوش را ذبح کرده
درست در ظرف خزفی که تنها بگل حکمت گرفته در تون حمام یا تنور گرم بگذارند تا بسوزد **معجون ابن هبل**
جهة وجع الفؤاد و تقلب نفس که از برودت باشد و بسیاری مقوی معده است کل برنج فلفل زنجبیل دار فلفل
زراوند طویل دارچینی اسارون هریک ۲ جزو مصطکی زرنباد فودنج انیسون هریک یکجزو جندبیدستر نیم جزو با یکوزن
عسل و یکوزن شیره کلقند لبریزشند قدر شربت ۲ مثقال **معجون افسنتین** جهة درد معده و وجع الفؤاد که از
مواد سوداوی باشد بغایت نافع است افیون تخم کرفس افسنتین سلیخه جندبیدستر افیون عسل وزن **معجون جهة
ریاح بواسیر** و بواسیر و صداع بارد و ظلمت بصر و تقویت باه سنبل الطیب قرنفل دارچینی حب بلسان فلفل
سفید دار فلفل اسارون سلیخه قصب الذریره سعد تخم مورد زنجبیل عاقرقرحا قرفه قاقله با سه برابر عسل وزن
ادویه الشربة مثقالی **معجون دبیدالورد** معنی او آنست که مثل همه اجزاء او ورد است نافع است جهة انواع
صداع بارد و هر قسم که باشد و منع صعود ابخره میکند و جهة دوی و طنین و ضعف معده و جگر و انواع استسقا و تحلیل
سایر اورام و دبیلات و صلابات نافع و ظاهرا حار باشد در درجه اولی و قدر شربت از ۲ مثقال تا چهار مثقال
سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون قسط تربد عصاره غافت بزرالکشوث فوه
مغسول بزر هندبا بزر کرفس زراوند طویل حب بلسان قرنفل هیل عود از هریک یکجزو و ورد منزوع الاقماع
مثل الجمیع باشد وزن ادویه عسل لبریزشند **دواء المسک [illegible]** که دواء المسک حار نامند جهة خفقان و
سودا و ضعف دل و معده و بادها که زنان البتن را بهم رسیده باشد و رنگ رخسار را نیکو گرداند زرنباد
درونج از هریک یکدرم لولو کهربا لب ابریشم المقرض غیر محرق یکدرم و نیم بهمن ابیض سادج هندی سنبل الطیب
قاقله کبار قرنفل جندبیدستر اشنه از هریک چهار دانگ زنجبیل دار فلفل از هریک ۲ دانگ مشک یکدانگ نیم
با سی مثقال عسل صاف آتش ندیده لبریزشند **دواء المسک** از قرابادین حسین جهة خفقان و ورم
کلو و رطوبت معده نافع است سنبل قرنفل مسک مرتعاف سادج هندی از هریک ۵ درم زعفران

ناخواه تخم کرفس از هریک چهار درم صبر سقوطری فستق از هریک هشت درم ریوند چینی شش درم جند بیدستر
یکدرم نیم مر را در اب گرم حل کرده با بسته وزن عسل خام برشند **دواء المسک بارد** مقوی اعضاء رئیسه
و موافق محرور المزاج جهة خفقان حار و ناقهین نافع است غنچه گل سرخ طباشیر کشنیز خشک ابریشم مقرض
گل گاوزبان کهربا مروارید زرشک بیدانه بسد تخم خرفه صندل سفید از هریک پنج مثقال فوفل گل ارمنی تخم
از هریک سه مثقال نشاسته دو مثقال مشک یکمثقال عنبر اشهب دو مثقال ورق طلا یکمثقال ورق نقره
دو مثقال قند سفید دو وزن ادویه با اب سیب نود مثقال و اب انارین نود مثقال عرق بید مشک پنجاه
مثقال گلاب پنجاه مثقال بقوام اورده برشند و اگر با مشک خواهند بعنبر تنها اکتفا نمایند و حقیر دو مثقال
یاقوت اضافه نموده و اثرش را بسیار قوی یافته ام **نوشداروی لؤلؤی** منقول از خط استاد المتاخرین
حکیم محمد باقر قمی طاب ثراه که بهترین نسخهاست و مکرر تجربه شده بجهة تقویت اعضاء رئیسه و ضعف معده
و جگر و نقاهت و برانگیختن اشتها مفید است طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید
کهربا گل سرخ از هریک سه مثقال یاقوت ریوند سارون سعد عود هندی اذخر صندل سفید پوست ترنج
سابنج هندی پسته بزر تخم بادرنجبویه درونج بهیل زرشک بیدانه عنبر اشهب ورق طلا و نقره از هریک
دو مثقال مشک یکمثقال لز دو مثقال امله را مهرا طبخ نموده از پرویزن بیرون کنند و با یکوزن نیم ادویه
شکر سفید و مثل ان عسل کف گرفته برشند **نوشداروی هند** که ساده گویند جهة تقویت معده و جگر بغایت
نافع است گل سرخ شش درم سعد پنج درم قرنفل مصطکی سنبل سارون از هریک سه درم قرفه زرنب
زعفران قاقله کبابه بهیل جوزبوا از هریک دو درم بازای هر سی و شش مثقال اجزا یکرطل امله را در نه رطل
اب بجوشانند تا ثلث بماند پس از پرویزن بیرون کرده با یک رطل فانید سجزی بقوام اورده برشند قدر
شربت از یکدرم تا یکمثقال **معجون فلاسفه** و ماده الحیوة نامند از اغرر و محاسن قدیم است جهة امراض بارده
مثل مفاصل و فالج و ضعف معده و جگر و تقویت دماغ و حفظ و فهم و یرقان و قولنج و استسقا و سنگ گرده
و مثانه و تقطیر البول و امراض مثانه و مقعد نافع است و در سیم گرم و خشک و محرق اخلاط و مضر محرورین
و مصلحش شیر تازه و سکنجبین و شربتش از نیم مثقال تا چهار مثقال قوتش تا چهار سال باقیست فلفل دار فلفل
زنجبیل دارچینی کندر بلیله زرد وج صنوبر شیطرج هندی بیخ بابرنج بالسویه با بسته وزن عسل برشند
در اول حاشیه نسخه اضافه کرده و شیخ جنت المکیه کابته زرد اب و خفقان و بعضی زراوند مدحرج

وحقنة النعب بجهة نقوع و تخم انجره بجهة تصفیه منی و تخمه مقشر بجهة هزال کلیه و مثانه کبابه و جوزبوا و مویز
منقی از هریک بقدر راجزاء عشره اصل اضافه نمایند **معجون** که اشتها و خواهش گل خوردن و چیزهای بد را
قطع کند معروف بمعجون فیقرا ایارج فیقرا اهلیلج کابلی و بلیلج و املج و ملح نفطی و املج را کوفته بعسل برشند
شربت از سه درم تا چهار درم بطبیخ فودنج **معجونی** که در منفعت مثل معجون فیقرا مذکور است و بغایت
مجرب و معروف بمعجون جوزجندم هلیلج کابلی املج بلیلج جوزجندم مصطکی قاقله کبار ناخواه زنجبیل بالسویه
بعسل برشند پیش از طعام و بعد از طعام میل نمایند بقدر جوزی و بجای گل نشاسته را با نمک سوزه
کرده بخورند یا جوز جندم را شور و سوخته تناول نمایند و غذا را منحصر سازد بکباب مرغ بچه **معجون** جهة عرق
مدنی که رشته گویند منقول از خط مرحوم ابوی ام پوست هلیله کابلی پوست بلیله امله مقشر ترید سفید زنجبیل
قنبیل بالسویه با بسته وزن عسل برشند خوراک سه مثقال **اطریفل صغیر** جهة استرخاء معده و بواسیر و قوة دماغ
نافع است پوست هلیله کابلی پوست بلیله پوست هلیله زرد بلیله سیاه منقی مساوی یکدیگر کوفته بروغن بادام یا روغن
گاو چرب نموده با بسته وزن عسل برشند **اطریفل کبیر** جهة تقویت دماغ و قطع بلغم و بواسیر و نفع معده
و برص و بهق و اصلاح خلط سوداوی نافع است هلیله کابلی بلیله امله بزرالکرفس انیسون از هریک شش درم شیطرج
هندی ناخواه صعتر از هریک دو اوقیه سنبل حماما بهیل وج از هریک سه درم دار چینی فلفل ابیض و اسود
بازسنگ ملح هندی از هریک نیم اوقیه خبث الحدید سه اوقیه خولنجان یک اوقیه و نیم نوشادر نیم درم بروغن بادام
تر نموده با بسته وزن ادویه عسل برشند **اطریفل صغیر مقل** جهة بواسیر و اسهال بواسیر نافع است پوست هلیله
زرد امله منقی از هریک ده مثقال مقل سی مثقال در اب کنند تا حل نموده با شصت مثقال عسل بقوام اورده
هلیله و امله را با ان برشند **اطریفل مقل ملین** که جهة بواسیر نافع است پوست هلیله کابلی بلیله هلیله سیاه امله منقی
اسطوخودوس از هریک ده مثقال ترید سفید هشت مثقال سی مثقال فلوس خیارشنبر سی مثقال مقل
و فلوس را در اب کنند تا حل کند و بعسل بقوام اورند و ادویه را بروغن بادام چرب نموده برشند و استعمال نمایند
اطریفل کشنیزی جهة منع بخارات از دماغ و دردسر سودای سوخته معده و تقویت حواس نافع است
اجزای او اجزای اطریفل صغیر است بعینه و کشنیز خشک مثل نصف اجزا **اطریفل ماهان** جهة برص و بهق
و امراض بلغمیه بعد از تنقیه مداومت نمایند هلیله کابلی بیست مثقال بلیله امله از هریک ده مثقال برگ نفت
پنج مثقال شیطرج سعد زنجبیل از هریک سه مثقال اسارون پنج مثقال بسفایج اسطوخودوس از هریک یکمثقال

غاریقون شش مثقال قنطه سه مثقال کندر مصطکی افیمون قرنفل هلیله جوزبوا از هر یک شش مثقال فلفل دارفلفل
بازسش از هر یک چهار مثقال قدر شربت از سه درم تا چهار درم **اطریفل زمانی** تالیف حقیر که مسمی باسم
والد خود ساخته مسهل صفرا و بلغم و سودا و منقی دماغ و معده و مداومت آن جهت قطع نزلات مجرب و مانع
صعود بخارات بدماغ و چون بعد از اغذیه تناول نماید مضرت نمی‌رساند و جهت اقسام مالیخولیا خصوصاً مراقی
و قولنج رحم بغایت نافع و قوتش تا دو سال باقیست و قدر شربت جهت اسهال اخلاط از چهار مثقال تا شش مثقال
و چون مداومت نماید هر روز از یک مثقال تا دو مثقال و مراقی جمیع اجزا است هلیله زرد و کابلی و سیاه گل بنفشه
محموده مشوی از هر یک ده مثقال زنجبیل سفید خراشیده و بروغن بادام چرب کرده کشنیز خشک از هر یک بیست مثقال
پوست هلیله املج مقشر گل سرخ طباشیر گل نیلوفر از هر یک پنجمثقال صندل عود کبیر از هر یک سه مثقال
و روغن بادام شیرین سی مثقال ادویه را کوفته و بیخته عناب صد عدد سپستان صد عدد گل سرخ ده مثقال جوشانیده
صاف نموده با کوزن نیم شیره هلیله و کوزن عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند **اطریفل افتیمون** جهت مواد سوداوی
و تنقیه دماغ و مالیخولیا و جنون و امراض بارده دماغی نافع است قدر شربتش از سه مثقال تا پنج مثقال پوست
هلیله کابلی املج مقشر بلیله از هر یک ده مثقال تربد سفید افتیمون سنا مکی از هر یک پنجمثقال شیطرج بسفایج
اسطوخودوس گل سرخ از هر یک سه مثقال افیمون نمک هندی از هر یک دو مثقال عسل سه وزن ادویه بسرشند
اطریفل مسهل منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر طاب ثراه نافع جهت برص و بهق و جذام و داء الفیل
و غیره و امراض بلغمی و سوداوی هلیله کابلی املج افتیمون غاریقون صبر سقوطری ایارج فیقرا شاهتره
از هر یک دو درم بسفایج سنا مکی از هر یک هفت درم تربد سفید پانزده درم ماش سه درم اسطوخودوس
هفت درم افیون یکدرم سقونیای مشوی هفت درم با عسل معجون کنند مقدار شربت هفت درم است تا پنج مثقال **معجون
شهریاران که مسهلات** جهت برودت معده و جگر و زرداب و مرة السوداء و تحلیل قولنج زنجبیل قرنفل
دارچینی سلیخه سنبل جوزبوا هیل قاقله مصطکی حب البلسان زعفران از هر یک چهار درم نیم سقمونیا
سه درم تربد هشت درم حب النیل هشت درم شکر سلیمانی مثل جمیع با سه وزن ادویه عسل بسرشند
قدر شربت از چهار درم تا چهار مثقال و در بعضی نسخه شبرم بجای حب النیل است و این نسخه اوفق است
معجون سفرجلی جهت امراض معده و ضعف آن که از رطوبت باشد و بجهت تهوع و غثیان و انقباض
طبیعت نافع و مقوی فم معده و مانع صعود بخارات و قدر شربتش تا پنجمثقال است به شیرین پاک کرده

ازپوست

از پوست و تخم گرفته در دو رطل [illegible] بجوشانند تا مهرا شود پس بکوبند و از منخل بیرون کنند دو رطل عسل
اضافه کرده بقوام آورند و این ادویه را داخل نمایند زنجبیل دارفلفل دارچینی از هر یک [illegible] مثقال
هیل قاقله کبابه زعفران از هر یک سه مثقال مصطکی هفت درم سقمونیا ده درم تربد بروغن بادام چرب کرده
سی درم شربت پنجمثقال است تا هفت مثقال با آب گرم در نسخه دیگر زنجبیل و دارفلفل چهار درم است **معجون
بوتراشه** جهت قولنج صعب و تنقیه معده و امعاء و مسهل اقوی است و مجرب است هیل قرنفل سادج
فلفل دارفلفل زنجبیل برگ کابلی بنفشه قرنفل از هر یک یکمثقال املج مقشر تخم کرفس سنبل الطیب زعفران
مصطکی از هر یک نیم مثقال تربد سفید محموده از هر یک ده مثقال عسل سه وزن ادویه شربتی از یکمثقال
تا یکمثقال نیم **معجون مسهل** از تالیف حقیر جهت امراض حاره و مواد سوداوی بعد از نضج قدر شربت تا پنج مثقال
و جهت قولنج بسیار نافع است سنا مکی گل بنفشه از هر یک سی مثقال گل سرخ بسفایج از هر یک پنجمثقال
مغز تخم کاهو (?) هشت مثقال نشاسته محموده مشوی رب السوس از هر یک پنج مثقال هلیله سیاه پوست هلیله کابلی
روغن بادام از هر یک هشت مثقال عسل [illegible] وزن ادویه با آنکه در آن سنا و ده مثقال و گل سرخ و بنفشه و هلیله سیاه
ده مثقال هلیله کابلی هشت مثقال جوشانیده باشند بقوام آورده بسرشند **معجون مسهلی** که بجهت کرم معده
و حب القرع مجرب است ترمس ابرنج کابلی مقشر هر یک یکدرم تربد مقل از هر یک دو درم ادویه را کوفته
و بیخته با عسل بسرشند و مجموع او یک شربت است و باید که قبل از تناول این دوا یک ساعت نیم تازه بریشته
بخورد و قدری اوقیه و قبل از دوا سه روز پرهیز نماید **معجون سورنجان** جهت مفاصل حاره و بارده و اوجاع
بلغم غلیظ سورنجان ابیض هفت مثقال بوزیدان [illegible] مثقال قشر ماهیزهره [illegible] مثقال اصل الکبر کمون شیطرج
از هر یک [illegible] مثقال هلیله اصفر هفت مثقال تخم کرفس یکمثقال نیم تخم رازیانج یکمثقال نیم سنا مقشر سه مثقال
تربد ابیض سه مثقال زنجبیل سه مثقال محموده سه مثقال عسل کف گرفته سه مثل ادویه قدر شربت
پنج مثقال با آب گرم و اگر مداومت کند [illegible] مثقال نیم کافی است **معجون نجاح** مسهل سودا و بلغم
غلیظ جهت قولنج و امراض دماغی که از سودا باشد نافع است پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
املج مقشر از هر یک ده مثقال تربد هفت مثقال غاریقون بسفایج از هر یک پنج مثقال اسطوخودوس ده مثقال
محموده مشوی [illegible] مثقال گل سرخ رب السوس مصطکی از هر یک پنجمثقال عسل کف گرفته سه برابر ادویه
قدر شربت [illegible] مثقال تا سه مثقال **نسخه دیگر** از هرمس اصوب است و چنین گویند از جالینوس است

دراول کرم وتوتش تاکیک ال باید است جهت زحیر و درد معده وشقاق ومالیخولیا وجنون نافع است هلیله سیاه
بلیله از هریک ده مثقال افتیمون تربد اسطوخودوس بسفایج از هریک پنجمثقال غاریقون حجر ارمنی مغسول مرجان
کهربا مروارید از هریک یکمثقال گل سرخ زرنب بادرنجبویه حصف یکدم الاخوین از هریک نیم مثقال وشیخ از بعض
سه مثقال طباشیر اضافه نموده وبعضی کندر و مرزنجوش و هلیله کابلی از هریک سه مثقال اضافه کرده اند با سه وزن عسل
بسرشند **معجون خیارشنبر** که سمرقندی ذکر کرده جهت قولنج حار و بارد و ورم و زکام و نزله و درد سینه نافع و مقوی
معده سرد و بجهته دیر گذشتن او و مصلحش استعمال او با آب طبیخ ریزانه و خطمی و شبت و گاوزبان است و قوتش
تا دو سال است و قدر شربتش از پنج مثقال تا هفت مثقال فلوس خیارشنبر صد مثقال با صد مثقال عسل بقوام آورند
بنفشه و تربد از هریک بیست مثقال سقمونیا پانزده مثقال رب السوس دوازده مثقال ملح هندی هشت مثقال و نیم
انیسون مصطکی رازیانه از هریک پنجمثقال ادویه باقی مثقال و مغز بادام چرب نموده بسرشند و چون جوشانیدن فلوس
باعث غلظت و ضعف عمل او میشود باید بعد از قوام عسل با آن مخلوط کرده ادویه را سرشت **معجون اذاراقی** مسمی
بمبدل المزاج از تالیف حقیر جهت قطع عادت افیون بغایت مجرب است و در رفع استرخا و فالج و امراض بارده
و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول بغایت نافع است او را قیه که کچوله نامند در شیر جوشانیده پوست باید از او
بسوهان ریزه نموده بعد از آن نرم صلایه نمایند گل گاوزبان بهمن زرنباد عود هندی اسطوخودوس کثیرا
بارهنگ شقاقل صندل سفید قرنفل ابله مغز هلیله سیاه عسل سه وزن ادویه از یکمثقال تا سه مثقال
مداومت نمایند **معجون مسهل** منقول از تعریف و تذکره مسهل جمیع اخلاط حار و محترق و مواد و جذام و مادهٔ
حمیات و حطش است بنیم رطل الوبخارا و مثل آن تمر هندی و هریک از عناب و سپستان و مویز منقی سی مثقال هلیله
زرد و تخم کشوث و افتیمون بنفشه از هریک پانزده مثقال گل سرخ ده مثقال تخم خطمی و خبازی و رازیانه و صندل
زرد از هریک چهار مثقال در آب پخته صاف نمایند و با سی مثقال ترنجبین و کمون ادویه شکر بقوام آورند
و طباشیر و کتیرا و صمغ عربی و سقمونیا و نشاسته از هریک پنجمثقال اضافه کنند و اگر خواهند در اسهال
قوی تر شود ترنجبین را هم وزن ادویه سقمونیا را اضافه نمایند قدر شربتش تا هفت مثقال **معجون** منقول
از ارشاد و تذکره جهت قطع اخلاط بارده و فضلات بلغمیه و ادرار فرمودن حیض نافع و درد رحم را
و بشره را نکو گرداند و گفته اند که جهت جرب و برص مجرب است و تا سه روز باید هم تا پنج مثقال استعمال نمایند
و قطع کنند پس سه روز دیگر عود کنند و وقت ابتداء استعمال او خوب است که قمر در برج در نقصان

کرده باشد هلیله کابلی بلیله املج افتیمون دو قوا از هریک پنجمثقال قرفه دارفلفل از هریک چهار مثقال
جوزبوا عاقرقرحا شیطرج از هریک دو مثقال با عسل بسرشند **فلونیای رومی** منافعش مثل منافع فلونیای فارسی است
لیکن اقطع است از او در قولنج و عسر بول و سنگ گرده و مثانه و ضیق النفس و تشنج و سل و خوانیق و نزلات و قی
دهان و دندان و اسهال و ضعف جگر و این احر است و آن ایبس و هر دو معینه ذهن نمکر اکثار در اطعمه
حلوه و دسومه نمایند و تا حاجت نباشد استعمال ننمایند اجزای او بعینه اجزای فلونیای فارسی است با زیادتی
سلیخه و سادج هندی و روغن بلسان **فلونیای فارسی** جهت قطع خون و تقویت اعضا و حفظ جنین و صداع
و سرفه و ضعف معده و تقویت باه و قوتش تا چهار سال باقی میماند و قبل از شش ماه استعمال نباید کرد
و قدر شربت تا یکدرم فلفل ابیض بزرالبنج از هر کدام بیست و پنجدرم افیون طین مختوم فوه تخم کرفس انیسون
نانخواه رازیانه سنبل قسط بادام تلخ از هریک پانزده درم معرکم جوزبوا پنجدرم اشق سه درم با عسل و شراب
بسرشند و در بعضی نسخه زعفران پنجدرم مرصاف عاقرقرحا فرفیون از هریک دو درم زرنباد درونج لؤلؤ
مشک از هریک یکدرم کافور یکدانگ نیم و در بعضی نسخه جندبیدستر مرجان کهربا ابریشم از هریک یکدرم
برشعثا اباد برکات منقول از خط استاد ابو عالی مرحوم حکیم محمد باقر طاب ثراه و گوید بهتر از همه برشعثات است
بزرالبنج فلفل سفید از هریک بیست درم افیون ده درم زعفران پنجدرم عاقرقرحا عود سنبل الطیب سلیخه
زرنباد بهمن سرخ و سفید از هریک دو درم عود بلسان چهار درم جندبیدستر دو مثقال خشخاش فرفیون نیم مثقال
روغن بلسان پنج مثقال اگر نباشد روغن زیتون کنند **فلونیای خاصه** که حکیم محمد باقر طاب ثراه ترتیب
نموده در جمیع امزجه موافق است بزرالبنج فلفل زعفران مصطکی بیست مثقال جدوار عنبر مشک لیسب مروارید
ورق طلا یاقوت بسد لعل عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه پوست ترنج بوزیدان بهمن سفید دو قوا بادرنجبویه
کندر اگیر ترک پوست بیرون پسته از هریک دو مثقال کهربا ورق نقره زرنباد درونج بسباسه از هریک چهار مثقال
عود قماری سادج هندی اسطوخودوس قرنفل زنجبیل اسارون دارچینی اشنه حب بلسان عود بلسان
خولنجان سعد زرنب قسط بحری جوز بوا لسان العصافیر خصیة الثعلب ریوند چینی غاریقون دارفلفل سلیخه
حماما فطراسالیون مرمکی میعه سائله هل از هریک سه مثقال ابریشم صندل سفید سنبل الطیب تخم
کرفس گل سرخ خشخاش سفید مغز چلغوزه مغز بادام چهار مثقال تخم خیار مغز تخم خربزه از هریک ده درم
افیون عسل سه وزن ادویه **فلونیای مجرب** و قریب الاعتدال موافق امزجه حاره و بارده که حقیر ترتیب

داده وسی کافظ الارواح نموده بزرالبنج فلفل سفید افیون زعفران کشنیز خشک صندل سفید دارچینی
طباشیر سنبل الطیب گل سرخ خشخاش جلغوزه نارجیل زرنباد درونج گل گاوزبان بهمن
عود قماری سازج هندی حب البان عود بلسان سعد زرنب قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر
امله بشیر پرورده دارفلفل سلیخه اسارون فوفل زنجبیل رازیانه افیون قرنفل فرفیون پوست ترنج
برگ پسته ورق نقره مشک بهمن سرخ سفید بوج تخم بادرنجبویه بوزیدان عسل سه وزن ادویه وجهت
بعضی این ادویه نیز اضافه شده کهربا مروارید یاقوت لعل بسد مرجان عقیق ورق طلا عنبر اشهب
فلونیای محمودی افیون بیست درم فلفل سفید سنبل الطیب اسارون تخم کرفس بسباسه زعفران
گل سرخ مشک عنبر ورق طلا و نقره دارچینی مصطکی ریوند چینی زنجبیل فربیون از هر یک نیم مثقال **برشعثا**
ابو برکات که مرحوم ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی میفرماید که از خط ابو برکات نسخه منقول نزد حقیر تجربه
نموده بهترین نسخه است جهت دفع سمومات حیوانیه و نباتیه و جهت سدر و دوار و ظلمت بصر و آواز گوش و زکام
و نزله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهن و ذکاء قلب و قوه حفظ و رفع نسیان و کند ذهنی
بلغم و صفای صوت و جهت سهر سباتی و سبات سهری و از جهت قولنج و تخمه و برودت معده و جگر و گشودن
سده جگر و تقویت آن بر طبخ خون و نافع است جهت ربو و انواع استسقا و سستی بدن و کثرت عرق و دوی
براو و تقویت جماع و زیاد میکند حرارت را و زایل میکند کسل و تثاوب و تمطی و استرخاء و انواع اعیا را و
جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول نافع و ریگ مجمع منجذر طیبا و جهت رفع وسواس سوداوی
و وحشت و سوء مزاج بارد و درد معده و قلت هضم و دیر شدن غذا نافع و قدر شربت او غایتش یک مثقال
و اقلش یک دانگ و صاحب سل مقدار نخودی با آب گرم بناشتا وقت خواب بخورند در زمان [illegible]
بارد یازده روز و در زمان حار هر سه روز یکبار با آب گرم و بروغن بادام شیرین و نبات و حذر نماید در
مزاج خشک و سعوط از او و صاحب صداع بارد جهت آن با آب مرزنجوش کند و همچنین سعوط نماید صاحب لقوه
و درامراض حلق مقدار حبه بدهان گرفته آبش را ابتلاع نماید و در سرفه کهنه و تازه بلغمی بعصیر مرزنجوش مقدار
حبه و جهت ضیق النفس و ربو با آب زیره و اصل السوس و در وجع فواد و امعا با آب رطبه و اگر متعذر باشد
بطبیخ زیره و جهت وجع سپرز بماء الورد و خل خمر و جهت درد پهلو بشراب الاصول و جهت درد جگر با آب
و عسل هرگاه از ماده بارده باشد و اگر از سده باشد بماء الاصول و جهت مبطون بماء الآس

هرگاه منبعث شکم حزن نموده گرد و جهت در دهنی گاه بایه که گرم شده باشد در اعقاب تابستان و در زمستان
بگلاب نیم گرم و جهت تبهای بالرز هرگاه با درد وجع فواد باشد با آب و جهت تب مرکبه بطبیخ افتیمون و جهت
زحیر با آب بزر قطونا و با آب نیم گرم و جهت حصات با آب سداب یا آب ورق ترب و جهت بیماری که خواب
کند بطبیخ خشخاش و جهت بواسیر بماء الکراث و جهت نفث الدم جنبه با آب ساق و جهت عرق هم بسبب با آب
کاسنی و جهت جماع بماء الحمص المطبوخ و جهت نقرس جنبه هر روز دو زرد و جهت زنیکه برامیه و نفاس قطع شود با آب
حلبه و جهت هم با آب حرمل و جهت کسیکه افیون خورده باشد بطبیخ دارچینی و جهت کسیکه کافور خورده باشد
بطبیخ عود بماء الورد و جهت گزیدن عقرب بعسل و جهت گزیدن افاعی جنبه هر روز هر چند قی کند باز بخورند
تا قی ساکن گردد و علامت در این است که مار گزیده وقتی که یک شب از سم خواهش می برد و همچنین در سم
قتاله و جهت ماده که در گرده بهم رسیده بطبیخ نخاله و زبر و جهت دفع زایله تا خون حیض با آب ساق و جهت احتباس
خون حیض بطبیخ عناب و مویز و جهت قولنج بطبیخ اصل السوس نافع است **صفت آن** دارفلفل دارچینی
جنطیانا سلیخه جند بیدستر از هر یک چهار درم سنبل الطیب فقاح اذخر زراوند طویل از هر یک ده درم
افیون از هر یک یکمثقال و یکدانگ نیم زعفران یکدرم افیون یازده مثقال تخم کرفس بزرالبنج از هر کدام
یازده مثقال فلفل سیاه بیست و دو مثقال نیم قسط فو اسارون از هر یک ده مثقال نیم زنجبیل فو بیخ خشک
از هر یک هفت درم روغن بلسان یا روغن گل سرخ ده مثقال عسل بقدر کفایت **تریاق بی الساعه**
از املاء ظهیر الدین عماد الاسلام الفارسی شاگرد ابو برکات که مرموز نوشته و تصریح نموده که بخط مصنف
مقابله کرده ام فلفل سفید و سیاه بزرالبنج افیون زعفران فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا عسل دو وزن
ادویه تعبد از شش استعمال نمایند و طریق شرب آن در هر مرض بموجبیست که در برشعثاء سابق نوشته شده
و در بعضی نسخه فلفل منحصر در سفید است و در این صورت مایل ببرودت خواهد بود و با فلفلین مایل بحرارت
فافهم **نسخه دیگر** که از ظهیر الدین نقل شده و مکرر بتجربه حقیر رسیده است و در اکثر خواص بهتر از شرو دیطوس است
و جهت تب ربع مکرر بتجربه رسیده است میعه سائله کاذریوس مرصاف زعفران عرف جنطیانا از هر یک مثقال
طین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربی جند بیدستر غاریقون از هر یک سه مثقال اقاقیا هوفاریقون
فطراسالیون از هر یک دو مثقال قصب الذریره دارشیشعان حب الغار عصاره لحیة التیس از هر یک
پنج مثقال زراوند طویل ریوند چینی اسارون حماما جعده روغن بلسان از هر یک سه مثقال نیم و بدل

روغن بلبان رزیت العتیق است هر چند ان عسل برشند **مخلص الاکبر** که بیونانی سوطیرا و بالفعل مخلص
باشند جهت درد سر کهنه و نقرس و صرع و سودرس و فالج و بتهای که با نوبت و بیماباشد و بحبوحة الصوت و درد
جشمی که از رطوبت باشد صعود نماید ازاو و اکتحال نماید و جهت درد دندان و کرندن هوام و درد ششن
و پهلو و نزف سیف و جگر و احتباس بول و تنقیه مثانه نافع و بجهت منع نزله با ماء العسل بنوشند و درقی کردن
خون با آب بارتنگ با آب عصی الراعی و درد معده و ریاح غلیظه یا آبی که در او تخم رازیانه جوشانیده
باشند و دردهای صعب روده و ورم ان و بدی فکر و توحش سوداوی و رعشه و درد سپرز بدستور
و طلای او بر قضیب مهیج باه و مقوی قضیب و حقنه بقدر نیم درم با آب طبیخ حلبه جهت درد شکم که از برودت
باشد مفید است و اجزا او و زان برخی نوشته شده موافق مجربات ابوی رحمه است مرسیلخه فقاع اذخر
هر یک یک اوقیه و نیم جند بیدستر فطراسالیون از هر یک پانزده مثقال و در بعضی نسخ دوازده مثقال
تخم کرفس دو وقیه سیسالیوس یکمثقال قسط المر دار چینی اقراص اذرمعو میعه سایله اسارون از هر یک ... مثقال
فلفل ابیض دوازده مثقال دار فلفل چهارده مثقال افیون ده مثقال زعفران حاما از هر یک چهار مثقال
قدر شربت تا یک درم و در بعضی نسخها افیون ده مثقال دار فلفل چهار مثقال و در بعضی نسخه سنبل ... مثقالات
قرص اذرمعو در اقراص مذکور است و رازی بقدر شش مثقال ترتیب داده بی اختلاف ادویه
و اوزان قسط المر نانخواه فلفل سفید قرنفل از هر یک چهار دانق فو چهار حبه دار چینی مصطکی زعفران
از هر یک چهار دانق فو چهار حبه دار چینی مصطکی زعفران از هر یک چهار دانگ سنبل الطیب سادج از هر یک
یکمثقال مرصاف چهار دانق حاما دار شیشعان حب الزریره از هر یک ... دانق با شراب یا قائم مقام او
قرص کنند **معجون ربع** از مجربات مرحوم حکیم عماد الدین محمود که فرموده چون روز نوبه و ساعت
قبل از تب تا نخود تا نیم مثقال تناول نماید البته در سه نوبت قطع مینماید و سستی بجبت لؤلؤ جند حلیت
قرنفل دار چینی سونیز مرصاف میعه سایله از هر یک سه درم افیون سداب فلفل از هر یک یک درم
عسل بوزن جمع برشند **معجون ربع دیگر** منقول از محمد زکریا رازی و او نیز فرموده که زیاده از سه نوبت
احتیاج نمی افتد و قدر شربت بدستور معجون سابق است تریاک کهنه هشت درم زعفران قنه مر چهار درم
سلیخه حلیت از هر یک دو درم میعه جند سنبل هشت درم قسط سه درم عسل بوزن جمع برشند
نسخه دیگر از مجربات ابوی ره که در قطع تب ربع بعدیل است و وقت استعمال و قدر شربت بدستور

معجون سابق است اسارون کندر مر یکی جند میعه سایله بزر البنج افیون بالسویه بعسل کف گرفته مثل جمیع برشند
ایضا من مجربات ابوی ره کو کنار بقدر مزاج او عادت هر کس باده دانه فلفل کوبیده جوشانیده بنوشند
للربع البلغمی مجرب اهلیلج جوز از هر یک ... مثقال ثوم نصف مثقال نوکل قبل النوبه **معجون مخنوش نافع**
بجهت اسهال بواسیر مجرب است تخم حماض تخم مورد بلیله مجوع رامک و هندا امله الجبار هلیله سیاه جفت جدید
مدبر بعسل ورب به بالمناصفه دو وزن ادویه برشند شربتی ... مثقال **معجون اعظم** که اسود نیز خوانند و در
کامل الصناعه مسمی گشته است جهت زحیر و اسهال مزمن بغایت نافع است جند بیدستر افیون میعه سایله بزر البنج
مرصاف اسارون زعفران کندر نانخواه بالسویه بعسل برشند و در نسخه کامل جلنار طین ارمنی کرفس و سلیخه
اضافه است **اما معاجین باهیه** در استعمال او شرط است که اغذیه نیز مرافق باشد و تصرف بصفت بهر مزاج
در ادویه ان لابد است و انچنان نیست که در هر مزاجی هر معجون مبهی موثر باشد از ان جمله معجون منسوب از اسرار
الاطبا تالیف شمس الدین بن هلال از ریطا که بغایت مقوی باه و دل و دماغ است و رنگ رخساره را نیکو
کند و مداومت کننده او قبل از جماع و بعد از ان ایمن است از عرق النسا و نقرس و نقصان منی و امراض عصبانی
و قدر شربتش از ... مثقال تا سه مثقال است و حقیر بجهت معتادین افیون و زعفران و پنیر مایه شتر اعرابی و افیون
و بزر البنج و بدل سقنقور ماهی رو بیان کرده و بغایت موافق گشته قدر شربت از افیون داراد و نیم مثقال است
تا یکمثقال شقاقل خولنجان حصیة الثعلب بهمن سرخ و سفید بوزیدان تودری سرخ و سفید لسان العصافیر از هر یک
شش درم سره سقنقور سه درم حب بلسان فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیار کدو تخم پیاز تخم شلغم تخم تره
سفید خشخاش تخم تره تیزک تخم شبت تخم گزر شامی دان و فوت تخم بلیون حسک مربا از هر یک ده درم نارجیل
مغز بادام مغز پسته مغز جب صنوبر کبار مغز حبة الخضرا مغز دانه چلغوزه سفید مقشر هفت درم دار چینی قرنفل سنبل الطیب
اسارون بسباسه کبابه سعد قرفه دار فلفل جوزبوا مازو مشک عنبر اشهب زعفران از هر کدام یکمثقال مشک یکدانگ
زنجبیل زرنباد قسط شیرین مغز حب الزلم در دو نخ از هر یک ... درم عسل برشند مجرب و از موده است **معجون
چوب چینی** از نسخه مرحوم حکیم عماد الدین محمود جهت تقویت معده و دل و دماغ و جگر و گرده و مثانه
و باقی اعضا و تقویت باه و فربهی بدن وغیره بیخ چینی پنجاه مثقال مروارید ... مثقال سمط ... مثقال
ریوند اسطوخودوس سنبل از هر کدام سه مثقال هیل مصطکی عود قماری مایه شتر اعرابی اسارون از هر یک
سه مثقال امله بشیر پرورده ده مثقال گل مختوم سه مثقال صندل سفید و سرخ ... مثقال بکمه صید

نخود
جغرو ده بادام میرسل جراری ... معروف
الحکیم ...

...	قرفه	الله
۵	۵	۵
قد	زنجبیل	بادرنجبویه
۲۵	۵	۵

ماهی روبیان سه مثقال دارچینی قرنفل زنجبیل از هر کدام دو مثقال جوزبوا بسباسه دو مثقال برنج
زرنباد از هر کدام سه مثقال خصیة الثعلب پنج مثقال تخم جرجیر تخم شلغم تخم رتبه تخم بویجه بهمن سفید و سرخ
حب صنوبر از هر کدام سه مثقال بوزیدان سورنجان دو مثقال شقاقل ده مثقال کبابه چینی دو مثقال
خولنجان قسط شیرین دو مثقال تودری زرد و سرخ سه مثقال سعد سه مثقال ورق طلا نقره سدس اجزاء مجموع را
بسایند گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ دواله از هر کدام ده مثقال بجوشانند و صاف کنند و خشخاش سفید
تخم خربزه تخم خیارین تخم کاسنی تخم خرفه از هر کدام ده مثقال بجوشانند و صاف کنند و خشخاش سفید تخم خربزه
تخم خیارین تخم کاسنی تخم خرفه از هر کدام ده مثقال نرم کرده در آب مطبوخ بیشتر کرده اضافه نمایند آب شیرین
و انار شیرین و گلاب و قند و عسل کرده بقوام آورند مغز فندق مغز بادام مغز گردکان مغز چلغوزه مانند مرهم
کوفته در عسل حل کنند و اجزا را بآن بسرشند و حقیر ورق طلا نقره که جهت سرور است داخل نکرده و بیست مثقال چوب
چینی را جوشانیده آب آن را با عسل بقوام آورده ادویه را بسرشند و بغایت در افعال قوی تر مشاهده نموده است

معجون مبهی که جهت توالد نافع است که اگر خلطی غالب باشد اول تنقیه نماید و بعد از آن بیست یوم هر شب نیم
مثقال مرد و نیم مثقال زن تناول نمایند و از مباشرت در این ایام اجتناب کنند و از مضرات باه پرهیز
نمایند بهمن سرخ و سفید مغز چلغوزه قاقله کبار دارچینی از هر یک ده مثقال مروارید ناسفته زنجبیل قرنفل
نارجیل سکنج بدل او پنیر مایه شتر اعرابی کنند ساذج هندی برگ قرنفل نیم وزن آن قرنفل بدل میتوان
کرد و اگر ساذج نباشد منجم ورق کنند بهتر است و الا نصف ساذج و نصف قرنفل بدل کنند جوزبوا دو مثقال کم
باشد وزن عسل برخشنه سرشته بعد از چهل یوم استعمال نمایند **معجون مبهی** این جمع مؤلف ارشاد گوید که
بغایت مجرب است و محلل ریاح غلیظه و مسکن مغص و قدر شربتش تا چهار مثقال گل گاوزبان تخم تره تیزک
از هر یک یک جزو نیم سقنقور و اگر نباشد ماهی روبیان بدل کنند پنیر مایه شتر اعرابی یک جزو و سدس خصیة الثعلب
زنجبیل فلفل مغز فندق صنوبر کبار تخم رتبه شقاقل تخم شلغم از هر یک یک جزو و تخم انجره دارچینی نخود سفید مغز بادام
کنجد مقشر خشخاش سفید کندر از هر یک چهار جزو با شربت سیب دو وزن ادویه بسرشند ٤٤٤

معجون مبهی از مؤلف تذکره عجیب الفعل است در برانگیختن باه و غلظ و تقویت حرارت غریزی و فربه کردن
بدن و تولد خون صالح و اصلاح منی و رفع اذیت جماع و ضعف آن نخود سفید پوست دور کرده در آب
تره تیزک تازه سه بار خیسانیده و خشک کرده باشند و حسک خشک مسحوق در سه مثل آن آب حسک تازه

ابزر

ترتبه داده باشند از هر یک سه و قبر رکنین ده مثقال دارچینی خولنجان از هر یک شش مثقال دیگر طلا نیم
عسل با نیم رطل آب پیاز بقوام آورند و تخم رتبه و تخم جرجیر تخم انجره از هر یک یک وقیه عاقرقرحا زنجبیل
از هر یک نیم وقیه اضافه نمایند و هشت قیراط فادزهر معدنی دو زعفران و شش قیراط مشک را در گلاب حل
کرده بدان لتیقه کنند و هرگاه قوی تر خواهند مغز گردکان حب صنوبر نارجیل تخم شلغم مغز پسته بهمن سرخ و سفید
تخم رطبه تخم کتان از هر یک یک وقیه قسط شیرین افیتون قرنفل سقنقور و اگر نباشد پنیر مایه شتر اعرابی و ماهی
روبیان از هر یک سه مثقال زرده تخم مرغ مغز سر گنجشک از هر یک بیست عدد اضافه نمایند و قدر شربتش تا دو درهم است

معجون نوم از تالیف اسحق که مؤلف تذکره ذکر نموده جلیل القدر و کثیر المنافع بغایت مبهی است در مبرودین
و مرطوبین و جهت رفع رطوبت و کل امراض بارده مثل فالج و نسیان و سکته و رعشه و ضیق النفس و لکنت زبان
و سرفه رطوبی و رفع دوار و تحلیل ریاح و سدد و تقویت معده و جگر و ادرار حیض و قعد و رحم و کل اختناق رحم
و جهت احتباس حیض و بول و نیکو کردن رنگ رو و برانگیختن باه مانند این بغایت مجرب و مضر محروران و مصلحش
مزاج حار و مصلحش سکنجبین و شربت عناب و طلا کردن روغن او بر بدن جهت رفع اذیت سرما و نقاق باشند با
و قلع آثار و بر قضیب جهت تهییج باه بغایت نافع و خوردنش تا چهار ساعت و قدر شربتش تا دو مثقال و آن گرم است
در سیم و خشک است در اول یک رطل شیر گرفته را با یک رطل و نیم عسل بقوام آورند زنجبیل فلفل قرنفل دار فلفل
دارچینی کبابه جوزبوا عاقرقرحا خولنجان از هر یک دو مثقال زعفران یک مثقال روغن گل سرخ ده مثقال و اگر
اغذیه روغن او خواهند قبل از آنکه با عسل بجوشانند با روغن گل جوشانیده و روغن او را بگیرند بعد از آن با عسل
بجوشانند **معجون مبهی** منقول از مختار بن ابهل در تقویت باه و تغلیظ و تولید منی بغایت آزموده تخم تره تیزک
تخم بویجه مغز چلغوزه از هر یک ده مثقال زنجبیل شقاقل خصیة الثعلب از هر یک چهار مثقال حلتیت طیب شش
مثقال روغن نارجیل ده مثقال ادویه را با روغن نارجیل چرب کرده با شش مثقال قند معجون کنند و اگر قند
و عسل بالمناصفه باشد بهتر است قدر شربتش دو مثقال قلیه زردک و تخم نیم بخت و امثال آن تناول نمایند

معجون راح المؤمنین که تالیف حکیم است معتدل مایل برطوبت جهت تقویت باه و اشتهای طعام و تفریح
مفید و نفع میکند جهت سعال و نزله و سوء النفس و خفقان و غیره و املا او در مضرت نیست و بتجربه رسیده
لسان الثور خصیة الثعلب از هر یک پنج مثقال شقاقل تخم خربزه ده مثقال نارجیل دارچینی حب صنوبر کبار از
هر یک ده مثقال جوزبوا کثیرا اصل السوس الاسمانجونی از هر کدام چهار مثقال ادویه را کوفته پنجاه مثقال قند

خشخاش را جوشانیده صاف کرده و بیست و پنج مثقال شیره تخم خشخاش را در او کرده ثفلش را در او بیندازند
پس با عسل و آب بیرون صد مثقال و آب زردک صد و پنجاه مثقال بقوام آورند پس با ادویه سرشته و نیم مثقال
مشک بر او پاشند و اگر خواهند بدل خشخاش اصل نیلوفر که هیچ تفتی کرده باشند و با پنج و برگ شیرازی و امثال آن
بقدر لایق اضافه نمایند **معجون سرور** تالیف حقیر ملین و مشهی و هاضم و باه و مقوی احشا و مفرح
و مهیج سرور و آلات تنفس نافع و در ادرار بول و دم گرم و مایل برطوبت و موافق اکثر امزجه جوز بوا بهمنه از هر یک
شش مثقال با هم باید کوبید و با [illegible] مثقال روغن بادام زنجبیل کوبیده را چرب نمایند دارچینی اسارون
لسان العصافیر از هر یک [illegible] مثقال عود قماری قرنفل خولنجان بهمن سرخ و سفید افتیمون از هر یک یکمثقال حشیشة
الثعلب بیست [illegible] مثقال عسل کف گرفته هفتاد و پنج مثقال و شراب زردک هفتاد و پنج مثقال اگر شراب زردک
نباشد عسل را صد و ده مثقال باید کرد **معجون قرص افعی** جهة توالد و تناسل مجرب و بغایت مبهی و مقوی
و موافق بارد المزاج و پیران و حافظ صحت ایشان و جهة امراض عصبانی و رقت منی و نیکویی رنگ رخسار
و تقویت اعضاء و تفریح و رفع وحشت سوداوی نافع است حشیشة الثعلب دارچینی زنجبیل از هر کدام شش مثقال
کبابه قرنفل دار فلفل از هر کدام یکمثقال مغز فستق مغز بادام شیرین نارجیل بندق مقشر مغز [illegible]
[illegible] تخم [illegible] تخم هلیون تخم کراث تخم شلغم تخم خیار تخم قنبیط تخم جرجیر بوزیدان جدوار
جلغوزه کبار و صغار تخم ترب خولنجان قرفه تودری سرخ سفید بهمن سرخ و سفید تخم زردک مغز حب القلقل
مغز [illegible] فلفل لسان العصافیر اصل العنصل المشوی [illegible] خردل عاقرقرحا از هر یک یکمثقال قرص افعی عشر
ادویه با عسل کف گرفته دو مثل ادویه سرشته **فصل بیست و دوم در مفرحات** مفرح عبارت از آن چیزیست که مشتمل باشد
بر تقویه نفس که عبارت از روح حیوانی است و قوتهای فکر و تقویت آلات ادراک آن تا نفس مجردات
و هر چند آلات قوی باشند و از کدورات بعید و حواس ظاهری و باطنی صحیح باعث ادراک بیشتر میگردد
و این تفریح بسبب هر یک از قوتها بانفراده میشود مثل شنیدن نغمهای ملایم طبع از قوت سامعه و مجموعه [illegible]
از دواج [illegible] و هر چه نفس را از مشاغل خارجیه باز داشته مشغول بعالم تجرد خود و ادراک کمالات
گرداند مفرح حقیقی است و هر چه باعث ادراک لذات خارجی و محسوسه بسبب تقاضای هر یک از قوتها
گردد مفرح مجازی و در آن هر چند اسباب مجتمع باشد تفریح اشد خواهد بود مثل جمعیت صحت مزاج و عدم اخلاط
ردیه بدن و با شنیدن سامعه ملایمات قوه سمع و دیدن معقول با جمره و شامیدن لذیذ و اقتضا

و بوییدن

و بوییدن ملایمات شامه و احساس کیفیات معتدله لامسه و ادراک صور جزئیه ملایمه حس مشترک و خیال و
دریافت معانی جزئیه موافقه وهم و ترکیب مناسبت متخیله در آن و حفظ معانی جزئیه مانوسه حافظه و صحت قوتها
نابغه و محرکه و قوتهای غاذیه و مولده پس در تفریح مفرحات وجود امور مذکوره شرط است و تفاوت بسبب
اشخاص تقویت قوتهای بدن متفاوت لهذا مفرحات متعدده ترکیب یافته است **معجون یاقوتی شیخ ابو علی**
که در ادویه قلبیه ذکر کرده و فی الواقع ترکیب بسیار شریف است مکرر حقیر و والد مرحوم تجربه نموده و بابرکت تصرف فی
در زیادتیه و کمی موافق جمیع امزجه است جهة توحش سوداوی و انواع مالیخولیا و تفریح و نشاط و تقویت اعضاء
رئیسه و جهة ناقهین و اکثر امراض معده و خفقان بغایت نافع است قرصا و معجونا استعمال میتوان کرد
مروارید کهربا بسد یکدرم نیم ابریشم مقرض سرطان نهری محرق از هر یکدرم و یکدانگ تخالة طلا و دانگ
لسان الثور پنج درم یاقوت یکدرم تخم فرنجمشک تخم بادروج تخم بادرنجبویه از هر یک سه درم بهمن سرخ و سفید
عود هندی حجر ارمنی مغسول لاجورد مصطکی سلیخه دارچینی زعفران هیل قاقله کبار کبابه از هر کدام یکمثقال
افتیمون یکدرم نیم اسطوخودوس سه درم جدوار یکمثقال و اگر نباشد زرنباد عوض آن بقدر سه مثقال کنند
درونج رومی [illegible] مثقال تخم کاسنی پنج درم تخم خیار چهار درم ترنجبین ده درم گل سرخ چهار درم مشک نیم مثقال
کافور یکمثقال عنبر یکمثقال سنبل ساذج از هر یک دو درم این ادویه اصل و خمیره است گاه قرص کنند
جهة معتدل المزاج قرصی یکمثقال و گاه بعسل ترکیب کنند و هر نوع که سازند جهة معتدل المزاج تغییر ندهند
و اگر خواهند که بعد از تخمیر و امتزاج استعمال نمایند در او پنج مثقال افیون پنج مثقال جندبیدستر [illegible] باهم
سوده داخل معجون نمایند و این زمان البته بعد از شش ماه استعمال کنند و غرض از ادخال افیون
حفظ مزاج مرکب است و ادخال جند جهة اصلاح افیون است که بر اعتدال خود باشد و اگر کسی را سوء مزاج
حار غالب باشد علی باید که زعفران و مشک این ترکیب را نیم مثقال کنند و افیون کم کرده چهار درم
سنا و یک قیراط یکدرم شاه تره یکمثقال و نیم کنند و در این ترکیب یکدرم گل سرخ و هشت درم تخم خرفه و هشت
درم طباشیر و [illegible] درم تخم کاهو و سه درم صندل داخل سازند و باقیه ادویه را بحال خود گذارند و [illegible]
قرص سازند یا معجون نمایند و اگر کسی را سوء مزاج بارد غالب باشد واجب باشد که در این ادویه قشور
[illegible] السباسه است و قشور اترج و عود بلسان و زنجبیل و فلفل سه درم جندبیدستر [illegible] مثقال و وزن
کافور نصف مثقال کنند و اگر صاحب مزاج حار کثیر [illegible] از این ترکیب یکمثقال طباشیر و رب سیب

بجوزد و صاحب مزاج بارد شربتی از آن با طبوخی چند بجوزد کافی باشد و احتیاج به تغییر و تبدیل اصل
این نسخه نیست و مرحوم حکیم محمد باقر میگوید که من بعضی از ملوک را علاج کرده ام در مرض مالیخولیا که منجر بمانیا
شده بود باین معجون و در نسخهٔ معتدل این ترکیب یکمثقال یاقوت رمانی اضافه کرده هم نفع عظیم مشاهده
شد **مفرح حار** جهت خفقان حار و مالیخولیا و وحشت و تقویت معده و اشتها و هضم طعام نافع است
و موی را سیاه دارد و رنگ رخسار را نیکو گرداند بادرنجبویه قشور اترج قرنفل قرفه زعفران مصطکی جدوار
قاقله کبار نارمشک بهمنین زرنباد درونج تخم بادروج تخم فرنجمشک بالسویه از هر یک ده جزو مشک و عنبر
نصف جزو هلیله کابلی بیست عدد و ما در آب سه رطل بجوشانند تا یک رطل باقی ماند بعد از آن صاف نموده یک رطل
عسل بریزند و بجوشانند تا آب بسوزد و عسل بماند بعد از آن عسل با سه برابر ادویه کرده بسرشند شربتی یک
با دو درم و این نسخه انفع از نوش دارو است جهت مبرودین و مرطوبین **مفرح بارد** که مسمی بمفرح سیب است
از تالیف حقیر که جهت سدر و دوار و منع بخار بغایت مجرب است گل سرخ ده مثقال زرشک بیدانه فوفل صندل
سفید طباشیر گل ارمنی بادرنجبویه برگ بسته پوست ترنج کشنیز خشک تخم خرفه گل گاوزبان
باید مثقال شربت بسرشند شربتی ده مثقال و طلاء محلول و نقره محلول ملعقه مقشر و فادزهر معدنی عنبر از هر یک
نیم مثقال در بعضی مزاج اضافه میشود **مفرح بارد** از ادویه قلبیه شیخ الرئیس ره و حقیر مکرر تجربه نموده
جهت محرور بغایت نافع و بهمه جهته بهتر از دواء المسک بارد و یاقوتی است و جهت ناقهین و تب دق
و خفقان حاره و دفع بخار سوداء سوخته بغایت مؤثر است تخم کاهو تخم خرفه مقشر تخم کدوی مقشر
تخم خیار مقشر از هر یک سه مثقال تخم خرفه سه مثقال لؤلؤ بسد کهربا سرطان نهری محرق ابریشم القرض
از هر یک یکمثقال صندل سفید ده مثقال عود هندی درونج زرنباد بهمن ابیض از هر یک یکمثقال درونج
هیل طباشیر از هر یک دو مثقال گل سرخ پنج مثقال زعفران نیم مثقال کافور یکمثقال مشک دانگ عنبر دو دانگ
لسان الثور سه مثقال نیم رب کدو یکمثقال و اگر یاقوت نفوذ مثقال حب کدر مکان او و آلات مثقال
صندل سرخ کنند ادویه را کوفته قرص سازند و یا معجون کنند رب سیب و انار و به بالسویه بقدر الحکم
ادویه را معجون توان ساخت **مفرح سوسنبر** از حکمای فرس معرف و معقوی و مساوی است اجساد و
با ارواح او و نافع است مطلق امزجه در هر وقت و اعاده میکند قوای ساقطه را و ارواحیکه نقصان
یافته باشد بر من یا مسهل یا از سم یا غیر اینها و جهت خفقان و رعشه و استسقاء و یرقان و سوء هضم

در انگبین باه نافع و ساکن میکند درد نقرس و مفاصل را و معتدل است و بعضی میگویند گرم است در اول
و نیافته اند در وجری زرنباد درونج بهمن سرخ و سفید بادرنجبویه از هر یک ده مثقال فرنجمشک شش مثقال
وج عود قماری از هر یک پنج مثقال نعناع خشک سوسنبر دارچینی کبابه مقشر جوز بوا نقره محلول کهربا زعفران
از هر یک دو مثقال بسباسه یاقوت از هر یک یکمثقال بعد از سحق بلیغ ادویه غیر معدنی را در پانصد
مثقال مویز منقی و گلاب شانزده مثقال و عرق بیدمشک و آب سیب و آب مرزنجوش و آب
گاوزبان از هر یک شانزده مثقال در بهار یک شب بخیسانند و در زمستان دو شب و دویست و پنجاه مثقال
عسل کف گرفته که سه وزن ادویه است بوزن در آرند و بعد از آن دویست پنجاه مثقال شیر تازه را بجوزد
عسل دهند و بدستور با عنبر عسل که بیست پنج مثقال باشد و در روغن نفشه بجوشانند تا منعقد گردد بعد از آن
از سر آتش بزیر آورده ادویه را اضافه نمایند و باز در آتش گذاشته اند که بجوشانند و یک شب در پاتیل
بگذارند و اگر روز دیگر مشاهده نمایند که آب باو هست باز بگذارند با آتش نرمی که بجوشش نیامده بخار برطرف
میشود الکاه ادویه معدنی را که نقره و کهربا و یاقوت است اضافه کنند و شیخ مولف نسخه میفرماید که گاه باشد از هر
اگر معدنی باشد دو مثقال و اگر حیوانی باشد دو الف قیراط در گلاب حل نموده سقیه نمایند یک درم ادویه
و کیفیت برابری با یکی حمر مینماید با وجود سلامت حس و صحت ادراک قدر شربتش تا دو مثقال است و تا
تا بیست سال باقی است جهت حفظ صحت بستانها و ملمایند و جهت قوه باه شب و جهت سموم باب لا نابه
و جهت خفقان با عرق گاوزبان **مفرح جالینوس** معروف بطولاماس یعنی حافظ القلب جهت خفقان
حار و سعود الحزن بدماغ و سدر و دوار و صرع و شقیقه و مالیخولیا و حمی و تشنج و قطع خون و دفع
سموم نافع سرد است در درجه سیم و خشک است در اول امله در شیر تازه حلیب نیده در گلاب سه روز
گل گاوزبان تخم خرفه از هر یک بیست مثقال صندل سفید و زرد و سرخ پوست ترنج دارنا یه سنبل الطیب از
هر یک ده مثقال بهمن سفید دارچینی کشنیز خشک طباشیر پوست نارنج و ترنج ابریشم مقرض کهربا از هر یک
پنج مثقال مرجان و مروارید از هر یک سه مثقال طلای محلول نقره محلول زمرد یاقوت از هر یک یکمثقال
با شربت سیب و شربت ریباس و شربت انارین کوزن بسرشند **مفرح اعظم** معتدل است و بهترین مفرحات
و موافق و معتدل جمیع امزجه و نگذارنده تندی خون و دافع جمیع اخلاط فاسده و صاف کننده
خون و مقوی حواس و اعضای رئیسه و عبره زایل کننده فهم و حفظ و برطرف میکند اعیاد کسل از دلالت

و ترشی را دفع را تحلیل می برد و مقوی اشتها و باد و رافع جذام کرم و خفقان و مالیخولیا و سرا
و برسام بغایت عجیب الفعل و جلیل القدر است و چون اضافه کنند یاقوت و غیره احجار را نامنده
میشود معجون یاقوت مخلص از وبا و طاعون و اشامیدن و طلا نمودن او با روغن بنفشه البس
از وبا و طاعون و حقیر مکرر تجربه نموده در جمیع مراتب بعدیل و موافق اکثر امزجه و قریب لاعتدال است
صرع و جنون و ضعف دل و ترشی بغایت مجرب و مبهی و مداومت آن حافظ صحت و بهترین مفرحات
است شاهتره بادرنجبویه گل گاوزبان تنبول از هریک ده مثقال بهمن سرخ و سفید از هریک پنج مثقال
لاجورد غیر مغسول طباشیر گل مختوم و حقیر بدل آن گلی که از داغستان می آرند و مشهور است کرده و ابریشم
قوی تر از گل مختوم مشاهده نموده زعفران درونج زرنب کبابه زرنباد از هریک سه مثقال هلیله کابلی ابریشم
مقرض صندل سفید پوست بیرون پسته از هریک ۲ مثقال مرجان مروارید کهربا از هریک یکمثقال دارچینی
هیل یکمثقال عود نیم مثقال ورق طلا و نقره یاقوت سرخ از هریک ۲ مثقال و حقیر بدون طلا و نقره استعمال
نمودم ادویه را کوفته و بیخته شکر سفید صاف صد و پنجاه مثقال با آب به شیرین و شربت ریباس و آب سیب شیرین
و گلاب انار میخوش و آب ترشی ترنج و اگر باشد آب لیمو و آب زرشک از هریک بیست و سه مثقال
بقوام آورده بسرشند قدر شربت از یکمثقال تا ۲ مثقال و قوتش تا چهار سال باقیست **مفرح ملوکی**
از کتاب تحفه جهة تلطیف اخلاط و انتعاش ارواح و بسط نفس و تقویت بدن نافع و گرم و خشک است
در دوم و قوتش تا هفت سال باقیست و قدر شربتش تا ۳ مثقال بماء الورد یا آب ریباس قاقله صغار
و کبار از هریک ده مثقال زرنب زرنباد درونج قرنفل عود ناخواه نارمشک سلیخه اسارون از هریک
پنج مثقال سنبل سادج حماما دارچینی دار فلفل از هریک ۲ مثقال مروارید درشت سفید ناسفته یاقوت
سرخ ورق طلا از هریک ۲ مثقال زعفران یکدرم مصطکی یکمثقال ورق نقره نیم مثقال فلفل ابیض نیم مثقال
همه را با گلاب حل نماید و سه روز بعد از سرشتن و عسل را بالای آتش گذاشته کف او گرفته در ظرف چینی
و تمام و مرزنجوش لسقیه نماید پس از آتش گرفته با ادویه بسرشند **مفرح سهل الوجود** جهة رفع
خفقان و رعشه و سقوط قوی و صداع و سایر امراض جگر و ترشی و تبهای عفنی نافع و در این
مفرح سرور و تزکیه بسیار است و حزن را صاف میکند و کسل و بلادت را زایل میکند و قوتش تا یک
سال باقیست و شربت او یکی قیه آب شیرین ده رطل که در او اطفای آهن تافته و طلا و نقره بقدر یکی

لیمه باشد قرنفل افتیمون بسبایه قاقله کبار صندل سرخ از هریک هفت مثقال کوفته در خرقه بسته با سی درم
ابریشم خام و بگذارند در آن آب تا ده روز بماند و بجوشانند تا ربعش بماند پس صاف نموده با عسل و شکر و مثل او آب
سیب یا شربت سیب بقوام آورند و صاف کنند برادو تخم ریحان و تخم بادرنجبویه هریک ده درم و از آتش برداشته
مفرح ابریشمی جهة رفع اخلاط سوداوی و دفع لزج و تفتیح سده و تنقیه دماغ از ابخره و تقویت حواس
و زیادتی سرور و نشاط بالذات و بالعرض و تحلیل ریاح غلیظه و زیادتی هضم نافع است گرم است در اول و در یبوست
معتدل و قوتش تا سه سال باقیست و شربتش ۲ درم افتیمون اسطوخودوس حب بلسان سلیخه اسارون قرنفل
از هریک چهار مثقال زرنباد درونج مروارید درشت کهربا مرجان بهمن سرخ و سفید سادج سنبل قاقله کبار قرفه چندانه
هریک سه درم حریر محرق دو درم زنجبیل دارفلفل مشک از هریک یکدرم با عسل کف گرفته بسرشند و حقیر گویند اجزای یاقوت
مفرح را بغیر چند با مفرح سهل الوجود سابق بقدر دو وزن سرشته بارها دیده فادزهر معدنی و عنبر اشهب و ورق طلا
و نقره و در آثار بعدیل است و مسمی بمفرح ابریشم کرده در دفع مالیخولیا بشرط مداومت مجرب است و تخلف نمیکند
مفرح جاد کثیر المنافع جهة امراض بارده هر قسمی که باشد و جهة جنون و وسواس و تقویت اعضاء رئیسه و تفریح
بغایت نافع است گرم در سیم و خشک در دوم و قوتش در دو سال باقیست و شربتش تا یکمثقال اشنه اظفار الطیب
نارمشک و نخجیب بلسان قرفه قرنفل دارچینی سنبل الطیب از هریک نیم مثقال نصف اجزا مصطکی زعفران از هریک
و ثلث ربع اجزا عسل بسرشند **مفرح بارد** جهة اصلاح امراض حاره و تنقیه ابخره و تعدیل مزاج جگر کرده در سیم
سرد و قوتش تا ۲ سال باقیست و شربتش تا ۲ مثقال خشخاش سفید گشنیز خشک تخم خربزه از هریک سه مثقال طباشیر
گل سرخ لسان الثور از هریک یکمثقال و نیم عصاره زرشک طین مختوم از هریک یکمثقال با عسل کابلی بسرشند **مفرح
زمردی بارد** از اختراع حقیر جهة امزجه حاره و منع بخار سوداوی و تعدیل مزاج جگر و اعضای رئیسه و نزلات
حاره بغایت نافع است اطله که بگلاب پرورده باشند خشخاش سفید تخم خرفه گشنیز خشک از هریک پنج مثقال
مغز تخم هندوانه و تخم خیار و تخم کدو و گل مختوم و عشبانه ابریشم مقرض محرق بهمن پوست نارنج گل گاوزبان از هریک
معدنیه طباشیر از هریک یکمثقال عصاره زرشک تخم کاهو نشاسته گل سرخ و گل نیلوفر کبود هریک ده مثقال
زمرد ورق نقره از هریک ۲ مثقال مشک کافور از هریک نیم مثقال عنبر اشهب یکمثقال با شیره ترنجبین در شربت
و شربت سیب و امثال آن چهار صد مثقال بسرشند در بعضی از نسخه مروارید کهربا مرجان از هریک چهار مثقال
ورق طلا و عنبر ۲ مثقال اضافه نموده است **باب دوم در اقسام حبوب** و آن از اختراع فقیر نامنظم جمع معاجین است

وسهل نزا تا رسته ماه قوت باقیست و بعد از ان ضعیف میشود و بهی و معنی ان که مشتمل بر ادویه کبار
و ذوالخاصیه باشد یکسال و افیون در تا رسه سال و انچه مشتمل بر ادویه کبار نباشد بعد از کماه ضعیف میشود
مسهل و سریع الاثر است جهة تحلیل ریاح و تقویت معده و رفع قولنج و درد معده که از احتباس تبع باشد
لغایت مجرب است و کیفیت شربش یکبار سه‌هال میشود ماید مصطکی زنجبیل قرنفل دار چینی فلفل نارمشک از هر یک یکمثقال
و کمیات سقمونیا مشوی هفت مثقال شکر طبرزد هفت مثقال حب ریوند جهة استسقا از رقعه کبد با حرارت
باشد ریوند عصاره غافث تخم کاسنی غاریقون مازریون یک شربتش یکدرم و نیم حب الذهب
و این موسوم است بحب الصبر از تراکیب رئیس الفضلا حسین ابن عبدالله ابن سینا جهة حفظ صحت و تنقیه اخلاط
ثلثه از سر و بدن و تفتیح سدد و عسر النفس و درد پهلو و پشت با و تندی باصره و هضم طعام و ادرار و رفع کار
و بالجمله مداومتش و مغنی است از جمیع ادویه قدر شربتش تا دو مثقال صبر بیست درم هلیله کابلی ده درم کل سرخ
بجدرم سقمونیا زعفران مصطکی کترای سفید از هر یک سه درم عنبر ورق طلا از هر یک چهار قیراط مرجان یاقوت
سرخ مروارید از هر یک سه قیراط و مولف تذکره جهة لغزی و اصحاب ریاح عود سنبل الطیب اسارون از هر یک چهار
درم زیاد نموده و جهة مفاصل و عرق النسا و مثل انها غاریقون اشق زبد ازرورت عاقرقرحا سورنجان از هر یک
سه درم و جهة صفرا این با اصل نسخه هلیله زرد بنفشه از هر یک بجدرم و جهة بخار مرزنجوش و کشنیز از هر یک بجدرم
و جهة ضعف جگر طباشیر بدل مرزنجوش و کشنیز و جهة سودا با اصل نسخه لاجورد یا حجر ارمنی نیم درم کرده ادویه را
کوفته با کلاب و عرق بید و کرفس و رازیانج راجب سازند و قوتش تا ده سال باقیست حب الایارج منسوب
باین ماسویه نافع است جهة امراض دماغی حضوصا بلغمی و تنقیه دماغ کند و تندی باصره با فزاید ایارج فیقرا
شش درم هلیله زرد بجدرم تربد چهار درم افیتمون ملح هندی از هر یک درم نیم غاریقون دو درم شحم حنظل
یکدرم و در صفرا دیس سقمونیا بقدر حاجت اضافه نمایند قوتش تا ده سال باقیست قدر شربتش تا یکمثقال حب
اصطمیقون یعنی منقی اخلاط بارد است جهة تنقیه اخلاط و حفظ صحت و رفع وسواس و امراض سوداوی
و خفقان و ضعف معده و کرده نافع صبر پانزده مثقال اسطوخودوس افیتمون از هر یک شش مثقال سقمونیا غاریقون
شحم حنظل از هر یک سه مثقال سنبل سلیخه زعفران حب البلسان ملح هندی اسارون و ج عصاره افسنتین
عود مصطکی بیخ اذخر زراوند مدحرج دار چینی از هر یک یکمثقال و بعضی و قنا ایارج اضافه میکنند و در بعضی نسخه
هلیله و تربد زیاد کرده اند حب النفط منسوب بکالینوس و اوقوی الفعل است و نافع جهة هر مرض بارد

مثل

مثل فالج و لقوه و بادها و نقرس و قولنج و امراض معده و عرق النسا و مفاصل و قوتش تا ده سال باقیست و قدر
شربتش تا دو درم و رازی نقل کرده که مضر جگر است و مصلح او رب است و اسحق نقل کرده که تفتیح بواسیر میکند و
مولف برین است که این اصح است از اول و مصلح او کتیرا و ماء العناب است صبر پانزده درم هلیله اصفر تخم چهار مل
افیتمون صمغ سداب اگر یافت نشود و چندان اشق و جاوشیر مقل ازرق سکبینج شحم حنظل جند بیدستر از زراوند
از هر یک بیست درم و در بعضی نسخه تربد عوض اصل السوس از هر یک هفت درم کرده اند اگر اخلاط معتدل باشد باید که
و همچنین اگر سوداوی باشد افیتمون را داخل نمایند و اگر حلیتیت و حب الغار اضافه کنند در صورتیکه مرض
ثابت باشد جایز است ادویه را با نفط سفید حب سازند و اگر شیطرج و قاقله و بزرگ ان و سورنجان
و ایارج از هر یک بجدرم داخل نمایند جهة اوجاع بارده خصوصا نقرس نفع عظیم خواهد بود حب السعال
از صاحب تذکره است و مجرب دانسته و در دهان نگهدارند تخم کدو و تخم خربزه و تخم خیارین و تخم خشخاش از هر یک
بجدرم نشاسته صمغ عربی کتیرا رب السوس زعفران تخم خرفه بادام مقشر بادام تلخ فستق حب الصنوبر انیسون بزرکتان
از هر یک نصف جزو حب سازند پس اگر در شش و سینه قرحی باشد باید اضافه کنند تربد چهار جزو حلبه جزو
زوفا دو جزو نیم پرسیاوشان دو جزو و اگر با دو تبی باشد پس کل ارمنی و کل مختوم از هر یک سه جزو همه را مثل
وزن ادویه شکر لعاب تخم مرو و بزرقطونا و ریحان و روغن بنفشه حب سازند و اگر بعصاره کرنب معجون سازند در طبخ
طبع و صاف کردن او از ابلغ خواهد بود حبی که نافع است جهة امراض که مزمن باشد مثل جذام و داء الثعلب
و داء الحیة و اخراج فضول غلیظه و داء الفیل و قوتش تا ده سال باقیست گرم است در دوم خشک است در اول و شربت
او تا یکمثقال با آب گرم و مضر جگر و مصلحش انیسون و مضر گرده و مصلح او کتیرا است تربد نه مثقال صبر نه مثقال افیتمون
چهار مثقال اسطوخودوس سه مثقال ازرورت سه مثقال عصاره افسنتین ملح هندی شحم حنظل سقمونیا از هر یک یکدرم
با آب حب نمایند حب الدیدان الطوال برک سعتر هلیله صفرا ملح یکمثقال و نیم تربد ابیض سه مثقال
فاینده شل او دویه شربتش شش درم با آب گرم حب قوقایا مستعمل ابوی ره ایارج فیقرا شحم حنظل سقمونیا
هلیله زرد اسطوخودوس تربد سفید حب ساخته یکمثقال نیم را تناول نمایند حب قوقایا جهة تنقیه دماغ
و امراض بارده آن بغایت مجرب است و قوقا بلغت یونانی یعنی حاذق و سطا است و چون این حب جذب
مواد از انجا میکند لهذا مسمی باین اسم شده صبر افسنتین مصطکی غاریقون مالتویه شحم حنظل سقمونیا از هر یک جزو
حب ملتتن حب ضعتن جهة فالج و رعشه و امراض بلغمی بغایت نافع است ایارج فیقرا ده مثقال

شحم حنظل قنطوريون دقيق عصاره غافت والخار و فربيون جندبيدستر فلفل حلتيت سكبينج جاوشير شيطرج
جزو دل از هر يك يكمثقال صموغ را در آب سداب حل كرده حبها سازند و دو مثقال نيم قدر شربتش **حب افيمون**
جهة اخراج سوداى كيموسى كه قادر بر شرب مطبوخ نباشد افتيمون دو مثقال بسفايج غاريقون از هر يك ده مثقال
حجر ارمنى اسود ملح هندى از هر يك پنج مثقال اسطوخودوس هشت مثقال لاجورد ده مثقال شربت دو مثقال
حب النبيان اين حب را حب انبيا سازان جهة نامند كه در وقت استعمالش بنبات جهة خفقه سرد و دل
از سودا كه متولد از بلغم تربد افتيمون غاريقون اسطوخودوس هليله كابلى از هر يك جزو هيقرا يكجزو نيم عود هندى
نيم جزو شربت يكمثقال تا دو درم **نوع ديگر** جهة خفقه دماغ و قلب از هر سودا اينكه متولد از صفرا باشد تربد افتيمون
سنا مكى شاهتره از هر يك جزوى هليله زرد يكجزو دو ثلث صبر دو جزو لاجورد نصف ثلث جزو گل سرخ مثل آن مصطكى يكجزو
دو ثلث با آب سيب شيرين حبها سازند شربتش تا چهار درم **نوع ديگر** جهة خفقه دل و دماغ از سودا كه
از نفس بهم رسيده باشد هليله كابلى افتيمون از هر يك جزو هيقرا يكجزو نيم اسطوخودوس دو ثلث جزو شحم حنظل
يكجزو حجر اسود ربع جزو مصطكى عود بسفايج نيم جزو حجر ارمنى مغسول ثلث جزو با آب سيب شيرين حبها
سازند شربتش يكدرم تا يكمثقال **حب** جهة تب ربع مجرب است با ماء العسل دهند و ايشان بخورند منقول از
تذكره پوست بيخ كبر ريوند صبر زرد مرجان سوخته تخم كرفس غاريقون ملح هندى با عرق بيد حبها بسازند
قدر شربتش يكمثقال **حب المقل** از مجربات والد مرحوم حقير جهة صاحب بواسير كه از اعتقال طبيعت آزار داشته
باشد مجرب است امله مقشر پوست هليله زرد و سياه پوست هليله كابلى پوست بليله تخم گندنا از هر كدام پنج جزو مقل
ازرق چهار جزو مقل را مكوب كرده در آب گندناى نشسته كف … و در ديگر ادويه … بكوبند كه بطريق
مرهم شود ادويه مذكوران بسرشند و حبى بمقدار نخودى بسازند و هر روز در خلاء معده … تا يازده
عدد فرو برند و از غذاهاى سوداوى اجتناب نمايند **حب الفالج** از تاليف والد مرحوم جهة كسى
كه در جانب راست فالج بهم رسيده باشد و قادر بر تكلم نباشد و زبانش ثقالت بهم رسانده باشد مجرب است
تربد ابيض سورنجان حب النيل ايارج فيقرا شحم حنظل شيطرج برنيدان جوز عاقرقرحا دارفلفل
سكبينج جاوشير مقل ازرق فربيون جند ادويه را كوفته و بيخته صموغ را در آب گندنا حل كرده با ادويه
بسرشند و حبها سازند شربت سه درم با آب گرم **حب الافاويه الكبير الصبر** جهة مرة السودا و منع
دلعنم متولد و در معده و غثى كه از آن عارض شود و درجنى مصطكى الذريره حب بلسان فقاح اذخر سليخه

قرفه از هر يك ده اوقيه نيم كوب ساخته بيست و دو رطل آب باران در آن در آورند بجوشانند تا نصف بماند بعد از آن
صبر سقوطرى را يكرطل بگيرند و با اين آب بشويند و صاف كنند دو مرتبه يا سه مرتبه تا باقى نماند مگر ثفل از
صبر كه احتياج باو نباشد پس در آفتاب خشك كنند دو هر يك از زعفران و مصطكى و در صاف يكوقيه
در او ريخته مثل نخود حبها سازند بعد از آنكه با آب خمير كرده باشند قدر شربت سه درم با آب گرم **حب الشيطرج**
جهة درد مفاصل و عصب و فالج و لقوه و احتباس طمث تربد ده درم صبر ده درم زنجبيل جوز ابيض
از هر يك دو درم دار فلفل فلفل عاقرقرحا از هر كدام يكدرم شيطرج انگشت ملح اندرانى از هر كدام دو درم
چهار درم با آب كلم حبها ساخته شربتش دو درم تا سه درم با آب گرم **حب اللزيع** هليله كابلى افتيمون دو درم
عصاره غافت عصاره افسنتين از هر يك دو درم صبر يكدرم با آب كرفس يا با آب جوشانيده صاف كرده حبهاى
بزرگ سازند شربتش دو درم تا سه درم **حب عليث المربع** هليله اصفر عصاره غافت دو درم حرف درم حلتيت
نيم درم با آب حبها سازند شربتش يكدرم با آب گرم **حب اشفا** جهة اسهال صفراوى مخلوط ببلغم و زرد آب
صبر ميت دو درم افتيمون دو درم … سه درم سنبل سليخه تربد مصطكى چهار درم زعفران سه درم
غاريقون شش درم حماما يكدرم با آب حبها ساخته شربتش دو درم با آب گرم **حب السكبينج** از جالينوس
جهة امراض بارده و استسقا و قولنج و لقوه و فالج هليله جات يازده مثقال مقل چهار مثقال
زنجبيل دارچينى پنج مثقال فلفل دار فلفل اسارون سه مثقال تخم كرفس نانخواه و ج سليخه دو مثقال
شيطرج حب بلسان دو مثقال مصطكى شانزده مثقال غاريقون ده مثقال شكر طبرزد سى مثقال صبر
سقوطرى چهل مثقال مقل را گرفته در آب گندنا بر او ريخته بكوبند و باقى ادويه را با آن مخلوط ساخته
مثل فلفل حبها ساخته شربتش يكمثقال و نيم تا دو مثقال با آب نيم گرم وقت خواب و بايد قبل از استعمال و بعد از استعمال
يكروز پرهيز كند **حب قيصر** كه حب ذهب نيز گويند از معالجات بقراط جهة تنقيه معده از رطوبت
آن و چون تناول كنند بعد از طعام هر روز يكبار از رطوبات از جهة اخراج نمايد و معده را ضعيف نكند
نانخواه زيره كه بآب كرده باشند هليله اسود ملح نفطى يكدرم مصطكى دو درم صبر سقوطرى شش با آب ورق
اترج خمير كرده حبها سازند و هر حبى يك دانگ تا دو دانگ **حب الطواف حب القرع** كيل دارو فلفل
ابيض بيخ كبر كابلى مقشر قنبيل ملح هندى بجذام شش درم شحم ده درم تربد يازده درم قسط تلخ
صاف هفت درم شربتش بجذام با آب **حب الماليخوليا مجرب** ايارج فيقرا چهار درم

افسنتین چهار درم حجر لاجورد غیر مغسول غاریقون یکدرم قرنفل بحری [illegible] عدد با آب برنج حب
کرده زنجبیل هر دفعه یکمثقال **حب لعرق النسا** حقیر تجربه نموده بسیار موثر یافته و رازی میگوید که در ساعت
رفع میکند و چند نفر از پیران که یکسال این آزار را داشته اند و ممکن نبود ایشان را از جای بجای کردن
باین حب معالجه نموده ام در پنج شش بار اطلاق میفرماید و مجموع یک شربت است صبر سقوطری اهلیلج اصفر سورنجان
از هر یک یکدرم بآب حب سازند **حب** جهت حمیات و رفع صفرا بسیار نافع است منقول از حاوی کبیر
عصارة الغافث و عصارة الافسنتین و مصطکی و هلیله زرد و گل سرخ مساوی از هر یک جزوی صبر زرد
سه جزو سقمونیا ثلث جزو شربتش یکدرم و نیم تا دو درم با آب مطبوخ شاه تره و هلیله زرد **حب لاجوردی**
جهت اسهال صفراوی غلیظ و سوداوی و بلغم از مخترعات حقیر است لاجورد غیر مغسول مصطکی گل سرخ
پوست هلیله زرد بسفایج پوست هلیله کابلی غاریقون سفید تربد ملکک صبر زرد اسطوخودوس
عود قاری سنا مکی گل بنفشه افسنتین کتیرا با آب سیب حب ساخته از دو مثقال تا سه مثقال
تناول نمایند **حب چیپال** منقول از کتب هند جهت اخراج بلغم و صفرای غلیظ و قلیل سوداء
و رطوبات غلیظه از عمق بدن موثر و علاج آن بتقیه اسهال است حب السلاطین مذکور در دستور است
مذکور شده هلیله سیاه از هر یک [illegible] عدد مساوی هم آرد برنج سفید برابر هر دو نرم کوبیده و آب
لیمو با آب غوره حب سازند بقدر فندقه و یکعدد را کوبیده در دو شاب حل کرده بر بالای نخود آب و شوربای
جرب بخورند **حب قرص افعی** جهت تقویت باه خصیة الثعلب خولنجان [illegible] قرص افعی
زنجبیل خردل سرخ کشنیز خرما با گلاب حب سازند **حب منشط** از تالیفات ابوی مرحوم اسارون
سنبل الطیب زعفران مصطکی زرنباد حب الغار بزر البنج فلفل افیون فرفیون عاقرقرحا
تخم کرفس دارچینی ریوند قرنفل بسباسه صمغ عربی با گلاب حب سازند **حب نشاط** جهت سرفه
حار و نزلات و سل و قوه هاضمه و نشاط و باه محرورین و منع اسهال و تعدیل مزاج سوداوی نافع
و از تالیفات حقیر است کتیرا افیون صمغ عربی رب السوس نشاسته حب المحلب مروارید
کهربا با قوه لعاب بهدانه و مشک یکدانگ کاهی اضافه مینمود **حب نزله** از مرحوم حکیم محمد باقر
قمی طباشیر زعفران بزر البنج افیون صمغ عربی تخم کاهو تخم خشخاش رب السوس نشاسته
حب جدوار از مخترعین این زمان است در تقویت باه و هاضمه و ضعف دل و معده بسیار نافع است

جدوار

جدوار مروارید دارفلفل تخم بادرنجبویه تخم بالنگو عود قماری قرنفل کبابه قرفه فلفل
خصیة الثعلب شقاقل زعفران نرم صلایه نموده قند را بقوام آورده حب سازند قدر شربتش نیم مثقال
حب جدوار از تالیفات مرحوم ابوی [illegible] هاضمه و تقوی بدن و مجرب است جدوار عود صندل
مصطکی زعفران زرنباد قرنفل صمغ عربی درونج فلفل عاقرقرحا مشک دارچینی با آب نبات
حب سازند و اگر افیون یک مثقال اضافه نمایند جهت [illegible] تا در قوه باه ضعیف میشود **حب سعال**
که از رطوبت و برودت باشد مجرب است منقول از معالجات ایلاقی کندر میعه سایله [illegible] از هر یک
یکدرم افیون ربع درم حبها سازند بقدر نخودی **حب عطائی** جهت سرفه رطوبتی و ضیق النفس بغایت نافع و مجرب است
از تالیف جد حقیر عطاء الله ملک الاطبا میعه سایله کندر [illegible] زراوند مدحرج افیون حب سازند از دو دانگ
تا نیم مثقال تناول نمایند [illegible] سریع الاثر است **حب سعال دیگر** از تالیفات مرحوم ابوی [illegible] که با تب
باشد مجرب است تخم رازیانه تخم کرفس رب السوس پرسیاوشان بادام تلخ [illegible] با لعاب تخم کتان [illegible]
حب یا قرص سازند دو مثقال با مطبوخ مناسب بدهند **حب** جهت امساک منی بغایت مجرب است دانه
تمر هندی را سه چهار روز در آب [illegible] پوست او را گرفته مغز [illegible] حب ساخته
دو عدد که بقدر نخودی باشد استعمال کنند و گویند رفع [illegible] خوردن آب لیمو میکند **حب بواسیر**
که با خون باشد هلیله هندی و بلیله و املج از هر یک پنج درم تخم گندنا سه درم بید و کهربا و دم محرق
دو درم و نیم مقل ازرق ده درم ادویه را کوفته و بیخته و مقل را حل نماید با آب ورق سرو و ورق گندنا
و ادویه را بآن سرشته حبها سازند قدر شربتش سه درم باید که آهن تافته در آن انداخته باشند **حب جهت**
لکنت زبان در زیر زبان باید داشت و آب دهان را باید ریخت دارشیشعان گل سرخ اذخر
فرفیون قرنفل نرم سائیده با مومیایی و لادن و عنبر هر کدام که باشد برشند و حب کنند **حب [illegible]**
منقول از کامل الصناعه جهت فالج و لقوه و دردی که از بلغم باشد خربق ابیض چهار درم صبر شونیز
یکدرم [illegible] سه درم فرفیون نصف یکدرم [illegible] درم [illegible] بورق ارمنی از هر یک دو درم
جند بیدستر زعفران یکدرم نیم جاوشیر یکدرم با آب گندنا حب سازند بقدر [illegible] حب [illegible] مانند
[illegible] **حب طیب النکهة** [illegible] جوز بوا قاقله فوفل کافور قرنفل دارچینی
قرنفل خولنجان از هر یک یکدرم مشک [illegible] مشک را علیحده سائیده و باقی اجزا را بکوبند

جهات زند در دهان نگاه دارند واگر اراده کنند که معده از فضول عفنه مفسده پاک شود مخلوط با زنجبیل و مدتی
بایرج فیقرا اسارون همه را نگاه دارند بوزن نیم شربت ساق سازند قدر شربت یکمثقال **حب زیبق** جهت
رفع سرعت انزال مجرب است منقول از خط مرحوم حکیم محمد باقر زیبق بجوزمایه مرکه تنده هاون سایند
تا اکنه متحل شود وان مخلوط با زند وباد و سه مثقال ملح هندی وظرف آهنین را سرکه کرده زیبق را در درون
بجوش شده وزرد سحق سوق سه مثقال اندک اندک در او ریخته بسته هاون بساینده تا ملقمه شود پس در کاسه
سطری کرده بفشرند وانچه در کاسه مانده باشد باب سرد بشویند تا چرک او زایل شود مجموع سلوکیچ ساخته در دستمال
سوراخی باشد ریسمان پنبه از سوراخ او گذرانیده باب لیمو انداخته یکشبانه روز تا منجمد شود پس بر روغن
بابونه انداخته باتش نرمی لنفع دهند و در وقت احتیاج در دهان نگاه دارند که ریسمان او بیرون باشد و بلع
نشود و وقتیکه اراده انزال داشته باشد از دهن بیرون آورند **حب دیکی** که امساک منی بقوه
تام کند و قوی انشاد مسکر و منوم و مشتهی و حقیر او را ابو زعفر وسمی ساخته است و مجرب است زبیب صد دانه
منقی شراب سه مثقال بزر البنج سه مثقال کوفته و زبیب با انها مخلوط ساخته است در صد و پنجاه مثقال آب
بجوش شده تا آنکه آب را بتمامی جذب کند و در وقت حاجت بقدر حبه استعمال نمایند و اگر کیفیتا و سعه
قوی تر باید کوکنار شیرازی که ورقالخیال است بجوشانند **حب بدل** جهت درد سر و سرفه و ضعف معده و جگر نافع
و قاطع حادث تا افیون است تا توره سیاه زنجبیل ریوند چینی جتی بقدر نخودی با زند از یکی تا دو سه عدد
بقدر برانج هر کسی میتوان خورد **حب عنبر** مخرج حقیر جهت نفوذ مجرب است بعد از شش ساعت نفوذ می آید تا
دوازده ساعت و چون باب سرد خود را بشویند نفوذ بر طرف میشود و چون در دهان نگاه دارند در عرض
یکشبانه روز آب میشود و طعم او بسیار معطر میشود و بسیار خوش مزه است و جمعی کثیر از اطبا جهت نواب
خاقان خلد آشیان صاحبقران کتبه این امر چهار ترتیب مفصل اند هر یک بعلتی مختلف نوشته اند و بعضی
و بعضی با نمک دقتی نرم میشد و بعضی بد مزه بود و این حب بغایت مستحسن طبع شده و نوع الواقع هعدا است
پنیر مایه شتر اعرابی عنبر اشهب مشک خفیه الثعلب خولنجان مصطکی قرنفل بقدر مغز فندق حب سازند
روزی یکعدد استعمال نمایند واز عقبان شراب پاکیزه تازه یا آب تره تیزک یا آب نخود خام خیسانیده
بنوشند و از این حب تا نیم مثقال میتوان خورد و مرطوب المزاج زیاده میل میتوان کرد **حب نافع لکنت زبان**
باید در زیر زبان نگه داشت و آب دهان را ریخت دارشیشعان کل سرخ از هر یک یکجزو داد خرفرس دو جزو

قرنفل از هر یک نیم جزو بالادون اعنبر با مریایه هر کدام باشد بسرشند و حب کنند **حبی که صانع سلمی**
یک نخود زیاده از آن را قبل از شراب تناول نمایند صندل سفید تخم کاسنی تخم کاهو گل سرخ تخم کرفس
از هر یک سه مثقال کافور دانگی با گلاب حب کنند **حب جهت بواسیر** دموی و ریحی و قاطع خون
مجرب است منقول از کامل الصناعه هلیله سیاه آمله بلیله تخم مورد حب البلوط طراثیث گلنار مصطکی
جوزبوا سنبل الطیب قرنفل تخم کندنا مقل حبث الحدید مدبر برشته هلیلجات و تخم کندنا را در روغن
زیتون بجوش شده و مقل را باب برگ سرو حل کنند و ادویه را بان بسرشند و حب سازند و ده مثقال سه
باب گرم بنوشند **حب سعال** جهت ضیق النفس و سرفه دائمی سعال و لین سینه و تصفیه صوت و جهت
ربو نافع است بادام شیرین تخم کتان بریان کرده کتیرا حب صنوبر کبار صمغ انیسون اصل السوس فانید سکر طبرزد
با اندکی عسل و آب را نانه بسرشند و حب ساخته در زیر زبان نگاه دارند **باب سیم در اقراص** اقسام قرص
مثل اقسام حب است و حد وسط سفوف و معاجین اند و مخرج ادا اندر و خاص قد میت و انچه مشتمل است
بر ادویه کبار و ذوالخاصیه و افیون دارد قوتش تا چهار سال باقیست و مسهله و غیره اقسام ان در بقای قوه
مثل حبوب اند و حفظ قوت ادویه در قرص زیاده بر سفوف است **قرص افعی** در اول سیم گرم و خشک و ملطف
و مبهی و مقوی حرارت غریزی و باد زهر سموم و جهت بقایای جذام و رفع و تحلیل خلط محترق بطریق نفوذ
لطاهر جلد نافع و قوتش تا ده سال باقیست و بعد از شش ماه استعمال نمایند بعد از تحویل شمس بحمل افعی ماده
صید باید نمود و بلا فاصله ایام بعیده سر را باد نبانش بر تخته که نهشته بقدر چهار انگشت از سر و چهار انگشت
از دنبال یک ضرب قطع نمایند و جثه پوستش را بیرون کرده باب بشویند و با اندکی شبت و نمک در دیگ
سنگی یا سفالی بجوش شده تا پخته و مهرا شود پس استخوان را دور کرده گوشت آن را با ربع آن نان میده
در هاون سنگ با مرق آن بکوبند تا یکسان شود قرص بقدر یکمثقال ساز زند و در روی پر دیزن خشک کرده
در شیشه ضبط نمایند و در وقت ساختن دست را بروغن بلسان چرب کنند و اگر نباشد بروغن زیتون
کهنه و باید افعی قوی و حرکت باشد و گردنش باریک و چهار دندان داشته باشد که علامات ماده کیست
و اشقر و سیاه و سرخ و ابلق بدرنمی آید **قرص سقیل** که از اجزای تریاق فاروق است جهت سموم
و ربو و عسر النفس و جبر کسر نافع و جهت استسقا بعدیل است عنصل مشوی و خمیر سلوکوبیده و بوزن
ان ارد کرسنه با شراب معجون ساخته با روغن گل دست را چرب کرده قرص سازند و بدل شراب شلث میتوانند

بود و اغورس و جالینوس حکیم اسقیل را دو وزن دارد که سنه را کوزن کرده **قرص اندروخون** که از اجزای
تریاق فاروق است جهت گزیدن هوام و ادویه قتاله و تخفیف سموم و تنقیه اعضاء رئیسه و ضعف جگر
و استسقا و تفتیح سدد نافع است و نسخه او مختلف و بهترین نسخهها از حنین ابن اسحق است که مطابق
کامل الصناعة ترجیح داده دارشیشعان قصب الذریره اسارون عود بلسان سلیخه جعده مصطکی
فو از هر یک شش مثقال فقاح اذخر زعفران از هر یک دوازده مثقال دارچینی حماما مرصاف
از هر یک بیست و چهار مثقال اقحوان بیست مثقال سنبل الطیب شانزده مثقال با شراب یا نبید عسل
یا جمهوری قرص ساخته بزند **قرص اندروخون الملک** که مؤلف آن باسم پادشاه آن عصر تالیف کرده و جزو اعظم
تریاک عزیزه و بعضی معاجین کبار است مقوی معده و دماغ و جگر و با قوه تریاقیه و جهت علل بارده
اعضای رئیسه مفید بابونه سرخ و سفید و ساق بیدانه مرصاف اسارون افسنتین اشنه قصب الذریره
عود بلسان با ستوته با شراب یا جمهوری یا مثلث یا پخته زبیب قرص ساخته بزند **قرص لك** که از جمله
اجزای معاجین کبار است مثل فلونیا که لوف باشد یک جزو لک مغسول ۲ جزو با شراب جمهوری یا مثلث قرص
ساخته بزند **قرص اذرمعی** که از جمله اجزای مخلصه است که سوطیرا گویند ملطف و مفتح و جهت استسقا
و امراض جگر و سپرز و معده نافع و ضماد او محلل و سلام بارده و جهت درد سر عظمی و نزلات قدیم بسیار
مؤثر است حماما دارشیشعان قسط تلخ قصب الذریره فلفل سفید قرنفل نانخواه از هر یک سه مثقال
دارچینی مصطکی زعفران مرصاف از هر یک شش مثقال فو یکمثقال سنبل الطیب ساذج هندی
از هر یک هفت مثقال با شراب یا امثال آن از مذکورات قرص ساخته بزند **قرص اقروقومعا**
یعنی قرص زعفران از جمله اجزای دواء المطالیف است و در خواص مانند اذرمعی و بعضی هر دو را
باین اسم مینامند زعفران دارچینی بیخ سوسن اسمانجونی ساذج هندی از هر یک ۵ مثقال
گل سرخ حماما قسط تلخ هر یک یکمثقال مرصاف چهار مثقال با شراب و مانند آن بدستور مذکور
قرص ساخته بزند **قرص قوقیون** از اجزای مثرودیطوس است محلل و ملطف و منقی احشا و جهت امراض
بارده اعضاء رئیسه نافع و با قوه تریاقیه است مویز بیدانه چهار مثقال علک البطم چهارده مثقال
مرصاف اذخر هر یک ۶ نیم مثقال دارچینی مقل ازرق اظفار الطیب سنبل رومی سلیخه
اکلیل الملک سعد جنطیانا هر یک سه مثقال قصب الذریره نه مثقال زعفران یکمثقال فقاح ایلوه

۲ مثقال و نیم صمغ را در شراب و مثال آن حل نمایند قرص ساخته بزند و بعضی از قدما با سه وزن آن
عسل معجون کرده اند **قرص طباشیر ملین** از تالیف مرحوم میر عطاء الله جد حقیر است و بهترین نسخهها معمول
حقیر و جهت تبهای حاره و حصبه و آبله و تب دق و حرقة البول و تشنگی و تسکین التهاب اخلاط محرقه
و سعال و ذات الجنب مفید است گل سرخ طباشیر نشاسته تخم خرفه مغز تخم کدو و تخم هندوانه تخم
خیار تخم کشنیز گل بنفشه صندل سفید کتیرا ترنجبین رب السوس نیلوفر زعفران باشیره جو قرص
ساخته بزند و از یکمثقال تا ۲ مثقال بنوشند **قرص طباشیر ملین** جهت تبهای صفراوی و دموی و رفع تشنگی و تکثیف
غلیان خون نافع است طباشیر سفید گل سرخ صندل سفید سوده مغز تخم کدو مغز دانه به رب السوس
زرشک منقی صمغ عربی کتیرا ترنجبین سفید باب ترنجبین قرص ساخته بزند و اگر تلیین بیشتر خواهند ریوند چینی
غاریقون سفید اضافه کنند مقدار شربت یکمثقال **قرص طباشیر قابض** منافعش مثل منافع ملین است با لینت
طبع استعمال نمایند تخم خرفه بو داده گل سرخ صندل سفید سوده گلنار اقاقیا صمغ عربی بو داده کتیرا
بو داده نشاسته بو داده شاه بلوط بو داده رب السوس طباشیر تخم حماض بو داده زرشک منقی اجزا را نرم
صلایه نموده بیکدیگر مخلوط نمایند و بعد از آن با آب سیب یا آب به یا زرشک قرص ساخته بزند و در سایه خشک کنند
یکمثقال را بیاشامند و اگر با اسهال دغدغه کبدی باشد و خون صرف بسیار آید ریوند چینی که با تبع مرغ
سماق منقی الجبار اضافه کنند **قرص ورد قابض** جهت نزف الدم و جهت اسهال ... منقول از
قانون و مجرب است گل ارمنی طباشیر شاه بلوط تخم حماض مقشر گل سرخ صمغ مقلو بسر طانات محرقه
با لسوتیه با آب به قرص ساخته استعمال نمایند **قرص الورد لا حمر** جهت ورم معده و حمیات بلغمیه
گل سرخ شش درم عصاره افسنتین چهار درم سنبل الطیب یکدرم با سفنج بقدر یکدرم قرص ساخته بزند
قرص ماریونس جهت ابلادس و جمیع انواع نفخ سپرز نافع است تخم کرفس انیسون از هر یک هشت درم
افسنتین چهار درم فلفل ۲ درم مرصاف ۵ درم دارچینی شش درم مصطکی چهار درم افیون
یکدرم جند بیدستر ۲ درم با آب قرصها ساخته بزند بقدر یکمثقال **قرص کاکنج** جهت قروح کلیه و مثانه
و تقطیر البول و بول الدم بغایت مجرب است منقول از جامع ابن الدوله افیون تخم کرفس
بزر البنج شاهدانه از هر یک یکمثقال تخم رازیانه ۲ مثقال زعفران تخم حماض بری مغز جلغوزه
مغز بادام تلخ مقشر از هر یک سه مثقال حب کاکنج چهل بیست و هفتاد تخم خیار دوازده مثقال

مغز تخم خیار ۲

ادویه را کوفته و بیخته با سفتیح معجون ساخته قرص سازند **قرص البزور** جهة اسهال و قروح امعا و کسیکه طعام هضم
نشود و پیچش سخت و زحیر و سیلان حیض متواتر باشد حب الاس ۲ مثقال تخم رازیانه و انیسون و ناخواه و تخم
کرفس و زرابنج ۲ قو از هریک یکوقیه افیون ۲ مثقال با شراب معجون ساخته تا نیم درم قرص سازند و بعد از شش ساعت استعمال
نمایند **قرص بنکیه** جهة رفع بلغم خام و صفرای حار قوی بسیار نافع است بلیلج ابلج و برنج کابلی مقشر
از هریک یکجزو تربد ابیض خراشیده مثل همه اجزا فانیذ را در پاتیله کرده قدری آب براو ریخته بعد از
چند جوش از آتش گرفته ادویه را بر او پاشیده خوب باهم ممزوج نمایند بعد از آن بوزن هفت مثقال قرصها
ساخته قدر شربتش یک قرص با آبگرم و اگر کشنیز خشک یک شب خیسانیده و صبح صاف کرده بنوشند و این قرص
از ده بار تجاوز و از بیست بار کمتر اطلاق میفرماید و اگر احتیاج افتد که اخراج بلغم زجاجی لزج نمایند زیاده
کنند با وربع جزو بلیلج شحم حنظل را **قرص زنبلک ابی** جهة مستقی که لینت طبع داشته باشد و جهة تبهای
مرکبه و یرقان نافع است و بغایت مجرب است عصاره زرشک یا زرشک منقی لک مغسول از هریک سه مثقال
افسنتین عصاره افسنتین غافث از هریک یکمثقال سلیخه طباشیر گل سرخ سنبل الطیب اسارون
صمغ عربی بوداده گل ارمنی بوداده کتیرای بوداده نشاسته بوداده مصطکی رب السوس اذخر
زعفران ترمس بالای انیسون اقاقیا تخم مورد ریوند چینی بدستور قرص سازند و با سکنجبین بزوری
یا شربت دینار بنوشند و اگر سرفه داشته باشند با شربت مورد بنوشند **قرص افسنتین** منقول از کامل الصناعه
ترکیب چنین جهة ضعف جگر انیسون افسنتین اسارون تخم کرفس صبر عصاره غافث بادام مقشر
مصطکی سنبل الطیب سادج هندی بقدر درهمی قرص سازند **قرص [illegible]** جهة تبهای حاره
و اورام جگر حاره و تب شطر الغب و رفع تشنگی بسیار نافع است مغز تخم خربزه مقشر تخم خیارین مغز تخم
کدو رب السوس کتیرا نشاسته طباشیر تخم رازیانه گل سرخ زعفران با لعاب بزرقطونا قرص سازند
قدر شربتش یکمثقال است **قرص راوند** جهة تبهای کهنه و صلابت جگر و ورم جگر و سپرز و صفرای که واقع
شود جگر و سپرز ریوند چینی شش درم فوه عیدان بلسان لک منقی از هریک ۲ درم تخم کرفس و انیسون
و عصاره غافث یکدرم با آب قرص ساخته استعمال نمایند **قرص غافث** مجرب است جهة شطر الغب
و تبهای کهنه گل سرخ ... سنبل الطیب ۲ درم طباشیر ۲ درم عصاره غافث شش درم با آب
قرص سازند بقدر درهمی **قرص البسد** جهة اسهال دموی و قذف خون نافع است بسد ده درم

کندر

کندر اقاقیا جلنار چهار درم صمغ عربی یکدرم دارچینی نیم درم با سفیده تخم مرغ بقدر درهمی قرص
سازند **قرص طحال** گویند بسیار مجرب است بیخ سوسن اسمانجونی چهار درم فلفل ابیض سنبل اشق
۲ درم اشق را در سرکه خیسانیده بقدر مثقالی قرص سازند **قرص کافور** جهة تبهای محرقه و تشنگی
و تب دق و خفقان و گل سرخ شش درم طباشیر صمغ عربی کتیرا چهار درم تخم کدو و تخم خیار تخم خرفه
اصل السوس هشت درم نشاسته سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم بلعاب بزرقطونا بقدر درهمی
قرص ساخته با آب کاسنی گشنیز استعمال نمایند **قرص مثلث معمول** زعفران افیون مر صاف بزرالبنج
بیخ لفاح بالسویه با آب کاهو قرصهای مثلث بسازند که شبیه بقرصهای خوردنی نباشد و با سرکه و آب
گشنیز و امثال آن بر اورام حاره و اورام حار طلا کنند و در صداع بارد با آب حنا و آب نمک و
مرزنجوش و امثال آن **قرص مثلث** جهة صداع حاره و اورام حار ضماد آن نافع است مر صاف
انیسون لادن کافور بجزو درم کندر انزروت رامک گل ارمنی ده درم فرفیون ۲ درم بگلاب قرص
ساخته با سرکه حل نموده بر پیشانی طلا نمایند **قرص للدق** جهة تب دق منقول از شیخ رئیس طباشیر
چهار درم گل سرخ شش درم گل ارمنی چهار درم تخم کدو تخم خیار تخم خرفه و کهربا سه درم بقدر ۲ درم
قرص سازند و این قدر شربتش **قرص جهة اسهال دموی** از تالیفات والد مرحوم گل سرخ تخم حماض
پنج مثقال صمغ عربی نشاسته طباشیر ۲ مثقال بلعاب بزرقطونا قرص سازند قدر شربت یکمثقال **قرص
گل صغیر** جهة درد معده و تبهای بلغمی و رفع رطوبات معده مجرب است گل سرخ ۲ جزو سنبل الطیب رب السوس
از هریک جزوی قرص سازند و قدر شربت یکمثقال **قرص للدق** از مرحوم ابوی جهة تب دق و تب
مطبقه و محرقه و اسهال صفراوی و دموی که با تب باشد بغایت آزموده است تخم بادرنجبویه ریباس
کتیرا صمغ عربی گل ارمنی طباشیر خشخاش گل سرخ مغز تخم کدو و خیارین و تخم خرفه مغز دانه به
مغز تخم هندوانه رب السوس بلعاب بزرقطونا قرص سازند **بنادق البزور** جهة درد گرده و مثانه
تخم خربوزه تخم خیار تخم کدوی شیرین بزرالبنج تخم خرفه بادام مقشر کتیرا نشاسته رب السوس خشخاش
سفید ۲ درم لعاب بزرقطونا حب بقدر بندقه بسازند **قرص جهة بول الدم** و بول المدة و قروح
کلیه و مثانه مغز تخم خیار و تخم خربزه خشخاش کتیرا گل ارمنی [illegible] مغسول و اگر نباشد [illegible]
محرق مغسول رب السوس صمغ عربی بادام دم الاخوین کندر تخم کرفس افیون کاکنج مقدار شربتش [illegible]

قرص ایضاً جهة امراض مذکوره و سکن التهاب مغز تخم خیار و خربزه تخم خرفه تخم کاهو تخم هندوانه
رازیانه تخم کرفس بزرالبنج افیون گل ارمنی عصاره لحیة التیس خشخاش سفید دم الاخوین قدر شربت سه درم
قرص زرشک منقول از قانون مجرب است جهة سده جگر و سپرز که از حرارت باشد و جهة بقایای امراض حاده
حاره بعد بلیغ است زرشک بیدانه رب سوس گل سرخ تخم خیار تخم هندوانه تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک
سه مثقال ترنجبین را با آب حل کرده قرص سازند و اگر ریوند دو مثقال باشد اجود خواهد بود **قرص کاکنج**
جهة حرقة البول تخم خیار حب کاکنج مغز بادام شیرین رب سوس کتیرا گل ارمنی صمغ دم الاخوین کندر از هر یک
ده درم تخم کرفس دو مثقال افیون یکدرم تا یکمثقال و زیاده از ان قدر شربت است با شراب بنفشه و قوت تشنج(?)
ماء الرمان شربت **قرص للفواق** کندر سنبل راسن یابس سه مثقال فوذنج ورق السداب بزرالتمام(?) سه مثقال
صعتر یکدرم نانخواه یکدرم نیم قدر شربت یکمثقال بطبیخ زیره **قرص لذیابیطس** طباشیر ده درم تخم کاهو تخم
خرفه یازده درم کشنیز خشک چهار درم گل سرخ جلنار دو درم گل ارمنی چهار درم کافور نیم درم با آب انار ترش
بسرشند قدر شربت دو مثقال **قرص لادرار الحیض** ترحاف(?) سه درم ترمس چهار درم ورق سداب فوذنج
شکاعی(?) فوه حلتیت سکبینج جاوشیر دو درم با آب سداب قرص سازند قدر شربت دو درم **قرص الورد**
المسهل للصفرا مطفی للحمیات گل سرخ ده درم تخم خیار و تخم کدو چهار درم رب السوس دو درم سقمونیا یکدرم
کافور ربع درم با آب گل سرخ شش مثقال سنبل سه مثقال رب السوس چهار مثقال اکلیل الملک بابونج اذخر
سه مثقال مصطکی دو مثقال کهربا یکدرم قدر شربت یکمثقال بطبیخ انیسون جهة درد معده و با آب عنب الثعلب
جهة ورم معده **قرص الخشخاش** جهة قروح سینه و خشونت و تب عاد(?) و درد سینه و زکام گل سرخ صمغ چهار مثقال
کتیرا رب السوس دو مثقال خشخاش ابیض و اسود سه مثقال طباشیر پنج مثقال زعفران دو دانگ [illegible]
یکمثقال قرص سازند خشخاش بسرشند **قرص مبرد** از املاء مرحوم حکیم محمد باقر جهة حمیات و عطش و قائم
مقام قرص کافور است مروارید طباشیر دو مثقال صندل سرخ و سفید نیلوفر کشنیز خشک گل سرخ تخم
حماض تخم کاسنی تخم خرفه تخم کدو تخم هندوانه سه مثقال نشاسته کتیرا یکدرم بزرالبنج دو مثقال خشخاش
سفید چهار مثقال بزرقطونا را در آب حل نموده بعد صاف کنند با او قرص سازند و این قرص مانند
طبعی است که متنفر باشد از شرب کافور **قرص کافور رازی** جهة علتهای جگر و گفته است که انفع اقراص است
جهة علل جگر و حمیات و معمول حقیر است طباشیر ده مثقال گل سرخ پنج مثقال تخم کدو و تخم کاهو تخم کاسنی

تخم خرفه

تخم خرفه صندل سفید کافور یکمثقال بلعاب بزرقطونا قرص سازند و باز فرمود که اگر بزرالبنج داخل نمایند
جهة تبرید جگر و تلطیفه حرارت عجیب خواهد بود **قرص سرطان** جهة سل طین ارمنی طین مختوم طین
رومی نشاسته گل سرخ شش درم سرطان محرق ده درم کتیرا طباشیر شادنج مغسول چهار درم رب السوس سه درم
با آب لسان الحمل قرص سازند قدر شربت دو درم با شربت انار شیرین بپاشند **قرص گل کبیر** جهة تبهای
بلغمی و سوداوی و تبهای مرکبه و غیر مرکبه گل سرخ ده درم عصاره غافث یکدرم عصاره افسنتین دو درم
مصطکی دو درم و نیم سنبل اسارون عود اذخر از هر یک یکدرم قدر شربت دو درم بماء البزور و ترنجبین
قرص کهربا از نجیب الدین جهة حبس خون از هر موضعی که باشد مجرب است و آنچه بسرخی در تحت هر یک نوشته باشد
سه درم خشخاش سفید و سیاه گل مختوم گل فارسی موافق کامل است کهربا تخم خرفه لسان(?) تخم حماض شاخ گاو کوهی
سوخته پوست سوخته تخم مرغ گل ارمنی سه درم صمغ عربی بو داده تخم کشنیز جلغوزه از هر یک چهار درم دم الاخوین طباشیر
سه درم بزرالبنج لک مغسول طباشیر کتیرا نشاسته دو درم مصطکی بو داده زعفران افیون یکدرم یک
سه درم قدر شربت یکمثقال با رب به جهة نفث الدم با شراب خشخاش جهة قروح امعا **قرص شادنج** منقول از تذکره
که بهتر از اقراص کهربا است جهة تبهای مرکبه و اسهال و قطع خون از جمیع اعضاء و تجفیف قروح و بقایای
آتشک بغایت مفید است کشنیز بو داده خشخاش از هر یک شش مثقال کهربا مرجان تخم خرفه از هر یک [illegible]
گل مختوم و اگر نباشد گل ارمنی شاخ گاو کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کتیرا صمغ عربی نشاسته و دم محرق بزرالبنج
شادنج مغسول مغناطیس محرق و قدر شربت یکمثقال **قرص شادنج** از مخترعات حقیر و جهة تب دق و سل
و قطع سیلان خون هر عضو باطنی و اسهال مراری و ذوبانی و تبهای دموی و سرفه حار مجرب است
تخم خرفه کشنیز خشک خشخاش سفید نشاسته گل سرخ طباشیر طین ارمنی مغسول طین رومی طین
نیشابوری از هر یک پنج مثقال سرطان سوخته ده مثقال کتیرا رب سوس صمغ عربی شادنج مغسول اکلیل(?)
شاخ گاو کوهی سوخته هر یک سه مثقال بزرالبنج افیون زعفران هر یک یکمثقال با لعاب بزرقطونا
قرص سازند قدر شربت تا یکمثقال **قرص زرشک** منقول از نسخه مرحوم محمد باقر جهة استسقا و به تجربه
رسیده زرشک بیدانه رب سوس گل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مصطکی عصاره غافث سنبل الطیب
ریوند(?) لک مغسول عصاره افسنتین اسارون فقاح اذخر تخم شاهتره تخم کاسنی تخم کشوث
ریوند چینی زعفران طباشیر ترنجبین با آب قرص سازند **قرص گلنار** جهة اسهال مراری و [illegible]

رقیق اعم از آنکه دموی یا صفراوی باشد عفص جوز بوا بنطی کرمازج کندر گلنار مساوی افیون صمغ عربی از هر یک
نیم جزو تا دو درم قرص سازند **قرص کهربا** جهة حمی لثقه و تبهای مرکبه و تبهای کهنه مجرب است گل سرخ
رب السوس شاهتره سنبل الطیب مصطکی کهربا افیون قرص سازند **قرص جهة تبهای مرکبه** گل سرخ مصطکی سنبل الطیب
رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی عصاره غافث عصاره افسنتین طباشیر شربتش تا دو درم با گلقند و هم چنین از رازیانه
قرص جهة استسقاء الحاد منقول از مختار و مجرب است عصاره زرشک یا زرشک ده درم گل سرخ هجده درم تخم خیار
تخم خرفه تخم کشوث تخم کرفس و مصطکی و لک مغسول و ریوند چینی از هر یک یکدرم سنبل الطیب سه درم بقدر یکمثقال
قرص ساخته با چهل درم آب کاسنی و هشت درم رب عنب الثعلب و ده درم سکنجبین و هجده درم مغز تخم خیار سبز استعمال نمایند
قرص مسهل از تالیف حقیر و در امراض حاره و تبهای گرم و مرکبه و رفع قولنج نفشا بغایت نافع و سریع العمل
و بغایت بلیغ و بهترین اقسام قرصهای مسهله است بنفشه مغز تخم کدو و تخم خیار سقمونیا تخم هندوانه تخم خرفه
کشنیز خشک مصطکی افیون گل سرخ طباشیر بسبابه کتیرا حب الملوک پاک مشوی بطریق حکمای هند
که در دستور است مذکور است بالعاب بهدانه قرص ساخته از نیم مثقال تا یکمثقال با شیرخشت و آبهای مناسب استعمال
نمایند اگر حب الملوک را با کتیرا و افیون و مصطکی سائیده در سه روز در آب لیمو [illegible] کنند بهتر از تسویه است
قرص مسهل [illegible] از تالیف حقیر جهة تب دائمی [illegible] و دق و اسهال نافع است و بغایت مجرب است طباشیر
گل سرخ گل ارمنی مغز تخم کدو مغز تخم خیار صندل سفید تخم خرفه مروارید کهربا با عصاره لحیة التیس تخم بارهنگ
بارب مورد سرشته قرص [illegible] زنند یکمثقال و نیم را با شربت خشخاش و در بعضی مزاج با شیر الاغ باید داد
و در بعضی مواد سرطان محرق اضافه باید نمود و جهة تب دق کافور و زعفران اضافه کنند **قرص بنفشه**
معمول اطباء جهة امراض حاره که با یبوست طبع باشد گل سرخ بنفشه رب السوس کتیرا مصطکی
مجموده شوید تخم کاسنی مغز تخم کدو و تخم خرفه با آب ترکیب قرص زنند **قرص قابض** از تالیف حقیر
جهة اسهال دموی و صفراوی و قطع خون از هر موضعی و سرفه رطوبی و سحج و بواسیر بغایت مجرب است
طباشیر [illegible] صمغ عربی گل نار گل سرخ کتیرا زعفران افیون تخم مورد [illegible] شاخ
گاو کوهی گل ارمنی جوز بوا بنطی آرد کندر مازو تخم حماض دم الاخوین با آب بارهنگ قرص سازند
و یکمثقال او را در هر مرضی با ادویه موافق آن مرض بدهند **قرص طحال** از تالیف ابوی رحمه الله
جهة ورم و درد سپرز که با تب باشد مجرب است گل سرخ شش مثقال زرشک تخم خیارین تخم خرفه [illegible] مثقال

ریوند

ریوند یکمثقال طباشیر یکمثقال لک مغسول یکمثقال عصاره غافث نیم مثقال کافور یکدرم عصاره افسنتین
زعفران ثمرة الطرفا ایرسا سنبل الطیب یکمثقال را با سکنجبین و آب کاسنی و آب بید مصری و یا آب شاهتره
بسرشند **قرص کوکب** واضع او بلیموس است و او دعوت کوکب زحل میکرد و پیوسته متلبس بلباس آن
کوکب بوده و در آن زمان معروف و ملقب بکوکب گشته لهذا این قرص مسمی باسم کوکب شده
و سبب دیگر در این تسمیه آنکه طلق را کوکب الارض می نامند و جزو اعظم این قرص است و معتدل الحرارة
و الیبس است در اول جهة ضعف معده و دماغ و جگر و سپرز و فضول غلیظه و صداع و فواق و نزف الدم
از هر موضعی که باشد و جهة درد گوش و قرحه امعاء و مثانه و سرفه و قروح مزمنه و قولنج و درد رحم
و سموم مشروبه و ملذوعه و قوتش تا چهار سال باقی است و شربتش تا دو مثقال و منقول از تذکره است
و آنچه [illegible] از او وزن او نوشته شده موافق کامل و شفاء الاسقام است حجر [illegible] تخم کرفس
افیون بزرالبنج سبعه سائله از هر یک هشت مثقال جند بیدستر سنبل [illegible] بنج لفاح گل مختوم
[illegible] سلیخه طلق محلوب از هر یک پنج مثقال و در بعضی نسخه خشخاش شش مثقال و در بعضی نسخه
مصطکی طباشیر قسط زعفران حلتیت از هر یک یکدرم جهة قطع تبها و درد پشت و در بعضی نسخه کافور
یکدرم و در بعضی [illegible] یکدرم جهة قطع خون و حرقة البول اضافه کرده اند **قرص دیاسقوماطون**
جهة زحیر و مغص و اسهال مفرط و قروح امعاء و نزف الدم و اسهال دموی [illegible] نافع و اثرش
در حال ظاهر میگردد تخم کرفس نانخواه رازیانه افیون سنبل الطیب سلیخه افربیون با شراب ریحانی
یا قائم مقام او قرص سازند قدر شربتش تا نیم مثقال است **قرص گلنار** منقول از تذکره نافع است
جهة تبهای حاره و اسهال مزمن و نفث الدم از هر موضعی که باشد و گویند در تجفیف قروح و ابتداء نار فارسی
که معروف است بجب فرنگ نفع عجیبی میکند بشرط زیادتی مازو و [illegible] انار گل سرخ اقاقیا از هر یک هشت مثقال
افیون گل مختوم سلیخه صمغ از هر یک پنج مثقال کتیرا افیون از هر یک یکدرم با آب گرم استعمال نمایند
قدر شربتش از نیم مثقال تا دو مثقال **قرص ریوند** منسوب به شیخ رئیس ره قلیل المقدار کثیر المنافع مجرب
جهة یرقان و درد سپرز و درد سینه و معده و جگر و سپرز و بادها و تبهای مزمنه و عسر البول و سوء الهضم
و سموم و در اکثر منافع مثل قرص کوکب است و از اسرار مکتومه است و قوتش تا چهار سال باقیست ریوند
هشت مثقال روناس لک مغسول چهار مثقال تخم کرفس انیسون عصاره غافث عصاره افسنتین

از هر یک سه مثقال و اگر مریض را دردسر کهنه باشد قسط و مصطکی و تربد اضافه کنند و اگر صفرا غالب باشد
عوض قسط هلیله کابلی و اگر با تصاعد بخار باشد کشنیز خشک بجای تربد و اگر بابت باشد و قبض طبیعت
باشد اصل السوس گل سرخ طباشیر بنفشه سه مثقال و اگر عطش باشد بدل اصل السوس تخم خرفه کنند قدر
شربت **قرص گل قابض** جهت سحج و اسهال دموی بغایت نافع است منقول از اطبای گل سرخ تخم حماض بوداده
صمغ عربی کثیرا از هر یک سه بوداده با لعاب بزرقطونا قرص سازند **قرص ریوند** جهت سوء المزاج جگر و اسهال
سدی دموی بغایت آزموده است ریوند چینی عصاره زرشک تخم کاسنی بالسویه با آب برگ بارتنگ
قرص سازند و با آب بارتنگ بنوشند **قرص اندروخون** تالیف قرابادین منقول از کامل و تذکره
عجیب الفوائد است بجهت بقایای بار فارسی و آتشک و قروح مزمنه و اهل روم اورا حب گویند و اهل فرنگ
ارد گندم گوشت مثقال ورنبق نه مثقال و هر یک از افیون و عنبر و مشک نیم مثقال اضافه مینمایند
و در استعمال او در علامات شیعه جرب و برگ ترشیها و نمک و قوتش تا ده سال باقیست و بعد از چهل روز
استعمال نمایند ده مثقال او را در سه روز تناول نمایند زراوند مدحرج دو از ده مثقال کندر عفص
از هر یک هشت مثقال شب یمانی مرصاف هر یک چهار مثقال قلقدیس یکمثقال با گلاب قرص سازند
قرص سعفه در ضمادات مذکور است **قرص نزدی** از جمله ضمادات است و مذکور خواهد شد **باب**
چهارم در سفوفات و ان اقدم تراکیب است و بعد از ان معجون ترکیب یافته و دیقوریدس گوید که
مخترع ان بقراط است که از اسقلیبوس است نه بقراط طب مشهور و استعمال ان را با ضعف معده و شهوه امتلا
جایز نداشته اند مگر آنکه لطیف و سریع النفوذ و لذیذ الطعم باشد و قوتش زود ضعیف میگردد **سفوف ارسطو**
سفوف ارسطاطالیس و سفوف اسکندر نامند معده را قوت دهد و گونه را سرخ دارد و وسواس فراموشی
کاری میبرد و جهت هضم طعام و بوی دهان خوش کردن نافع است و در تفریح دل نظیر ندارد و جهت بخار
و قطع عرق باشد و بدبوی دهن نافع و این سفوف را ارسطو جهت اسکندر ترتیب داده لهذا بسفوف
اسکندر مسمی گشته و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش دو مثقال قرفه ساذج نارفقیر کم معوب
ازناگیر لغت هندی است وان دادی رومی و قسمی از بیوفاریقون است عود هیل اسارون مصطکی
هلیله کابلی و زنجبیل نارمشک زیره کرمانی دارچینی اشنه فلفل دارفلفل زنجبیل قرنفل بادرنجبویه جوز بوا
کافور فاقله هر یک جزو مشک عنبر از هر یک نیم جزو شکر تیغال چندان بخورش از طعام و بعد از طعام

از یکمثقال تا سه مثقال تناول نمایند **سفوف** جهت اسهال اطفال از مجربات ابوی رحمه الله
و غیر اطفال را نیز نافع است حب الرمان بوداده را بسیار نرم صلایه کنند طباشیر سفید صمغ عربی
کثیرا مصطکی تخم مورد گل سرخ گل ارمنی سفوف کنند و با طفال یکدرم صباح و یکدرم شب با شربت
سیب ترش بدهند **سفوف بلوط** منقول از منصوری جهت تقطیر البول و سلس مجرب است بلوط مقشر
بوداده کندر کشنیز خشک گل ارمنی صمغ عربی سفوف سازند بقدر دو درم صبح و دو درم شام
و اگر با تقطیر و سلس تشنگی شدیدی باشد که مریض هر چه بیاشامد زود دفع شود باید که ماءالشعیر
و بزرقطونا نیز بیاشامند و غذا با آب غوره و سماق با مثل ان ترتیب دهند **سفوف دیگر** جهت سلس البول
مجرب است بلوط کشنیز خشک راسن عرق بوس لسان الثور تخم خرفه افیون سنبل الطیب طباشیر
مصطکی زرورد تخم چغندر شکر شش همه وقت خواب استعمال نمایند بقدر سه مثقال **سفوف** جهت اسهال
مراری مزمنه و بواسیر و نواصیر حاره بغایت مجرب است از تالیف حجر گل ارمنی ناردان بوداده
دانه انگور که از سرکه برون آورده باشند و بوداده هر یک پنج مثقال سماق بیدانه گل سرخ صمغ عربی بوداده
هر یک سه مثقال طباشیر گل مختوم بادغستانی هر یک دو مثقال مصطکی عود قماری هر یک یکمثقال قدر
شربت دو مثقال با ربوب مناسبه **سفوف دیگر** جهت اسهال بواسیر مجرب است تیواج خطائی نیلوفر
سفوف الطین جهت سحج و اسهال صفراوی بزرقطونا تخم مورد تخم ریحان نشاسته صمغ عربی گل ارمنی
در نسخه دیگر طباشیر و بارتنگ هم کرده اند هر یک ده درم و نشاسته را نیم کوب ساخته و بزر را با تش
نرمی بوداده مخلوط کنند و در وقت استعمال بروغن گل سرخ چرب کنند با شربت به یا رب آبی
بنوشند **سفوف حب الرمان** جهت اسهال که از ضعف معده و امعا میکند ناردان بوداده
حب الاس بلوط سماق کمون در سرکه خیسیده بوداده آرد عدس ارد سنجد کشنیز خشک بوداده خرنوب
نبطی خرنوب شامی از هر یک جزو سک رامک هر یک ربع جزو نیمکوب ساخته استعمال نمایند **سفوف**
مغلیانا جهت اسهال کهنه و زحیر و ضعف معده و سردی معده و مغص و بواسیر نافع است حرف
بوداده یکرطل و نیم زیره کرمانی یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک بوداده نیم رطل تخم کتان
تخم گندنا نبطی هر یک ربعی رطل مصطکی کوفته و نیم اهلیلج سیاه بوداده زیت هر یک ربع رطل نیم
کوب ساخته استعمال نمایند **سفوف خرنوبا** جهت اسهال و سستی معده خرنوب نبطی از دانه برون

کرده زیره کرمانی یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک شده بو داده ازدبنق از هریک ۵ درم شکر طبرزد
بیست درم کوفته سفوف سازند **سفوف سماق** جهة اسهال مزمن سماق ۵ جزو حب الآس ۵ جزو حب الرمان
بو داده یکجزو خرنوب نبطی سه جزو صمغ عربی کلنار نیم درم کوفته سفوف سازند **سفوف بزوری** جهة ابا
و نفخ کرویا انیسون زیره کرمانی قاقله کبار قرفه نانخواه تخم کرفس ۵ درم قاقله صغار سه درم قرنفل
زنجبیل فلفل ۵ دانگ شکر بیست درم ترنجبین وزن ۵ درم **سفوف الحوامل** جهة دفع استفراغ
ردیه در وقت حمل و جهة تقویت معده و اشتهای طعام و نیکو کردن رنگ رخسار نافع است زرنباد
تخم کرفس ۵ درم نانخواه کندر سه درم جند بیدستر سه درم زیره کرمانی دو درم سفوف سازند
سفوف دیگر جهة حوامل بسیار نافع است و جوارش السمسم نیز گویند کنجد مقشر زیره کرمانی زنجبیل ده درم
دار فلفل فلفل ده درم دار چینی دو درم هلیل قاقله سه درم شکر طبرزد یک رطل **سفوف الاسهال**
سفوف از حنین جهة ضعف معده که با اسهال باشد و تب ربع و اشتهای طعام زیره کرمانی کمون
نبطی که یکشبانه روز هر دو در سرکه خیسانیده و خشک شده و بو داده باشند هریک سی درم حب الآس
پنجاه درم کشنیز خشک بو داده بیست درم ازدبنق ارد سفید ازد نار دان بیست درم قرظ طراثیث
ده درم سک سه درم عود هندی کاشم اوبهر وزن و سبع نفحه جهة ترنجبین سه درم با هلیله فرج
صبح و شام **سفوف للفواق** جهة فواق تشنجی که از امتلا حادث شده باشد تخم کرفس جبلی سعد
زیره کرمانی بالسویه سفوف ساخته ترنجبین یک مثقال با آب تمام **سفوف للوجع الکبد** جهة درد جگر
با شیر شتر استعمال نمایند لک مغسول سه درم طباشیر سه درم گل سرخ سه درم تخم کاسنی
تخم کشوث هریک ۵ درم سفوف ساخته قدر دو درم با پنج درم شکر سلیمانی و چهار درم شیر شتر
گرم کرده کف گرفته بنوشند **سفوف سورنجان صغیر** مجرب جهة نقرس و عرق النسا سورنجان ده درم
شکر سلیمانی پنج درم زعفران یک دانگ بقدر یک درم با آب سرد استعمال نمایند **سفوف لقطع دم البواسیر**
مجرب منقول از معالجات بقراطی عجب الفضلات جوز محرق یکجزو رازده تخم مغز سوخته یکجزو کندر
کنجد بو داده سه جزو مجموع را سائیده ۵ مثقال با شربت سیب یا آش یا ربچاس ناشتا استعمال نمایند
سفوف مغلیاثا از تالیف والد مرحوم جهة زلق الامعاء مجرب است هلیله سیاه امله بلیله بارد غنج
زیت برشته کرده هریک پنج درم زیره کرمانی یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک شده حب الآس نانخواه

بو داده

بو داده هریک هشت درم تخم کرفس و انیسون در سرکه خیسانیده خشک شده بو داده هریک چهار
درم مصطکی قرنفل قاقله عود هندی سنبل الطیب از هریک ۵ درم سعد سه درم صبح و شام ۵ درم
استعمال نمایند **سفوف** جهة اسهال بلغمی تالیف ابوبکر رازی نانخواه کندر کلنار از هریک یکجزو
دانه مورد ۵ جزو با طبیخ مسک استعمال نمایند **سفوف للحفظ** جهة تقویت دماغ و تنقیه او از
رطوبات فاسده و زایل کردن حرارت غریزی و زایل کردن نسیان نافع است کندر مصطکی دار چینی
دار فلفل عود لسان الثور بادرنجبویه کاکنج یازده دانه شکر سفید مثل همه قدر شربت ۵ درم تا ۵ مثقال
با آب گرم در تابستان یکروز میل نمایند و یکروز نه **سفوف** از تالیف حقیر جهة حرقة البول زنی
که با چرک باشد و با او تقطیر البول و سلس البول نیز باشد و نافع جهة ورم منی و ورام انثیین کند
چند مرتبه تجربه شده و بسیار موثر افتاده است بلوط بو داده ده مثقال گل ارمنی و کشنیز خشک
صمغ عربی تخم حماض بو داده کندر ذکر هریک ۵ مثقال بقدر ۵ مثقال با آب سرد استعمال نمایند و در
ایام شرب این سفوف از آب اجتناب نمایند **سفوف** جهة سنگ گرده و مثانه که با حرارت
حاره باشد مغز تخم خیار و خیارزه و هندوانه و کدو هریک چهار رازیانه حجر الیهود هریک ۵ مثقال
با سکنجبین بنوشند یا ۵ مثقال را با سکنجبین بنوشند **سفوف دیگر** ایضا جهة جراحت مغز تخم هندوانه
و خربزه و خیار و تخم بلیون و خارخسک هریک سه مثقال کاکنج رازیانه تخم کرفس هریک یکمثقال
حجر الیهود ۵ مثقال با سکنجبین و آب پرسیاوشان و شاهسفرم استعمال نمایند **سفوف دیگر**
در انواع اسهال با پیچ و مغص و حرارت باشد نافع است تخم خرفه تخم خبازی هریک پنج درم
نشاسته صمغ عربی هریک ده درم کوبیده اندکی بو داده ۵ مثقال با آب برنج بنوشند
سفوف للخفقان البارد از قرابادین مرحوم حکیم محمد باقر نعناع کهربا بریان کرده نشاسته بریان گلسرخ
هریک سه درم زرنباد و درونج عقربی زرنباد درونج نیم درم مروارید یکدرم شکر بیست درم ترنجبین ۵ درم
با طبیخ افسنتین **سفوف سورنجان** جهة مفاصل و عرق النسا مجرب است سورنجان مصری
ده درم سنا مکی هشت درم مغز بادام ۵ درم پوست هلیله زرد سه درم زعفران نیم درم قند
سفید سی درم سقمونیای مشوی یکدرم و اگر مائل بلغمی باشد بدل سقمونیا تربد پنج درم کنند ترنجبین
۵ درم با آب سرد **سفوف دیگر** جهة قطع سیلان منی و مذی و ودی مجرب است تخم کاهو

تخم سداب تخم جنگشت سه درم سعد شهد انج دو درم کلنار یکدرم شربتش سه درم با آب سرد **سفوف دیگر**
ایضاً در قطع درزی و مذی بعدیل است و مجفف مادهٔ منی و تسکین است کندر بجزو کوبیده بروغن زیتون چرب
کرده دو جزو بلوط هر روز دو مثقال مداومت کنند **سفوف** جهت قطع شهوت نسان و مردان بزر البنج
تخم خرفه تخم کاهو سبت هر یک جزو نیلوفر دو جزو شربتش سه درم با آب تخم خرفه **سفوف دیگر** که با ماء الجبن
استعمال نمایند از خط مرحوم ابوی پوست هلیله کابلی و سیاه از هر یک پنجدرم غاریقون سه درم سنبل
چهار درم افتیمون چهار درم گل گاوزبان چهار درم اسطوخودوس چهار درم نمک نفطی یکدرم لاجورد مغسول
یکدرم حجر ارمنی سیاه یکدرم شربتش دو مثقال **سفوف جهت بیمن** از مجربات مرحوم حکیم محمد باقر قتی زدغای
خشک پوست بیخ کبر عنب الثعلب پرسیاوشان تخم هنجکشت تخم سداب بالسویه دو درم با سکنجبین ناشتا
تناول نمایند **سفوف دیگر جهت بیمن** مجرب است و تا یکهفته زایل میکند منقول از تذکره مرجان سوخته
یکدرم کثیرا دو دانگ بنوشند و بدستور شکر و عرق بهار و مرجان تا یکهفته مداومت نمایند مجرب است **سفوف**
مجرب جهت حرقة البول و وجع حصن بول مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه خشخاش سفید
نشاسته کثیرا رب السوس بزر البنج سفید قند سادی همه مثقال را با جلاب ساده یا شربت بنفشه
بنوشند **سفوف نقرس** منقول از محمد ابن زکریا و معز ما یدکه مجرب است جهت رفع نقرس بارده و درد مفاصل
بارده که بالکلیه قطع میکند ناخواه ابهل ورق سداب خشک تخم کرفس را نانخواه دو قوه هر یک جزوی قوه
بادام تلخ سنبل قسط حلوزرا و ند مدحرج هر یک نیم جزو هر روز یکدرم استعمال نمایند و ابتدا از زمستان
نموده تا وسط بهار و بعد از استعمال این سفوف تا چهار ساعت چیزی میل کنند از ماکول و مشروب و بعد از
تنقیه بدن استعمال نمایند **سفوف سرطان** مستعمل مرحوم ابوی بگیرند سرطانات نهری و قطع کنند
سرها و پاهای او را و شکمش را پاک کنند چند بار خاکستر و نمک بشویند تا پاک شود و بعد از آن با آب
گرم شسته تری او را رفع کنند و در کوزه گل نهند و در کوزه را گل گرفته و در تنور معتدل انداخته یکشبانه روز
بعد از آن که سوخته باشد پس خوب کوفته و ده درم او سوا از صمغ عربی و طین قبرسی و خشخاش سیاه و سفید
پنجدرم و کثیرا سه درم کوفته سفوف سازند **سفوف** جهت کسیکه از حرارت بول بسیار کند از تالیف
مرحوم ابوی حب الحدید بیست درم کوفته بگیرند و هفت روز در سرکه خیسانیده و بعد از آن بر آن
آورده با آتش خشک کنند و بار دیگر کوفته مخلوط سازند با وقشر کندر ... که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده

فلنج

خشک کرده باشند پنجدرم طباشیر چهار درم کشنیز خشک سه درم شربتش یکمثقال با ملیسه ساده
با آب سرد صبح و شام میل نمایند **سفوف سنا** جهت عرق النسا از مجربات قرماسنا یکه ده درم
سورنجان پنجدرم شیطرج سه درم زعفران نیمدرم قرنفل سه درم با سه درم شکر **سفوف دیگر**
مستی بسیار آورد و تقویت اعضاء رئیسه میکند و فواید بسیار است عنبر اشهب جزو بنفشه خشک ده جزو
کثیرا نیم جزو مجموع سوده هر روز بمرتبه تناول نمایند بسیار نافع و مجرب است **سفوف** جهت اسهال خون بلغم
و در طباشیر نشاسته صمغ عربی کلنار گل سرخ پنجدرم رب السوس دو درم زعفران یکدرم دو مثقال را با رب تمر
بنوشند و اگر قرص کنند بهتر است **سفوف** جهت درد پشت و زرد و در بول و منی و تقویت الغاظ و سستی
آلات بول و تناسل مجرب است از حکمای هندوستان و در ترجمه با هر اثقال شده فوفل اعنت مثقال نیم را صلایه
نمیه در سفال پاک اندک بود هند و دار چینی اعنت مثقال نیم را بدستور کوفته و بیخته اضافه نمایند و بر روی
آتش نرمی گداخته با چهار سفیده و زرده تخم مرغ بقدر آنکه معجون شود آمیخته مغز پسته دو درم نیم نبات دو درم
نبات دو درم نیم کوبیده بر آن نثار کرده مجموع از اد بگیرند تناول نمایند **سفوف** تالیف حقیر جهت
تب دق و سل و سرفه که با تب باشد و جهت لینت طبع و منع نزلات حاره مجرب قدر شربتش دو مثقال
تا سه مثقال باقلا هشت درم کثیرا چهار درم نشاسته صمغ عربی چهار درم تخم خطمی مغز تخم کدو
مغز تخم هندوانه رب السوس خشخاش سفید مغز دانه به طباشیر مغز تخم خیار سرطان محرق
عصاره لحیة التیس گلنار اقاقیا گل ارمنی مغز بادام **سفوف نانخواه** از مجربات حقیر جهت ریاح
و درد معده و سپرز و تقویت هاضمه و رفع ذخر و کشف کاردات بغایت نافع است نانخواه تخم کرفس بالسویه
با مثل آن قند سفوف کنند **سفوف قابض** که مکرر حقیر تجربه نموده جهت اسهال مراری و مغص و اسهال دموی
بهترین ادویه است صمغ عربی را هر روز سه مثقال سائیده بنوشند تا سه روز را به بران و اگر اسهال
شده باشد اش میدهی پوست خشخاش که مثل غبار سائیده باشند از یکمثقال تا دو مثقال از مجربات
و اگر با صمغ مزوج کنند بدستور **سفوف** جهت جوع کلبی و فساد معده قریب با استسقاء و اشتهاء اشیاء
رديه حب البلوط افیتمون مویز بیدانه هلیله سیاه و کابلی و آمله سفوف کرده با آب آهن داغ کرده یا با
حب الحدید جوشانیده بنوشند **سفوف** جهت درد جگر که با حرارت باشد از ابوی مرحوم گل سرخ
با زرکبر که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک کرده باشند زرشک بیدانه بو داده بوزه ارمنی افسنتین

ریزند اگر نباشد بیخ کبر تخم کرفس بدل کنند ثمرة الطرفا عاریقون ترمعی ار یکمثقال نیم تا ۲ مثقال با شیر شتر یا با ماء الجبن یا آب چوب کز یا سکنجبین بنوشند **سفوف** جهت ریاح بواسیر و درد ران مراق و کال و تلخیص بلغم لسان هلیله سیاه و بلیله و آمله از هر یک ده مثقال بروغن زیتون برشته کرده با تخم کندنا بوداد حب الرشاد بو داده از هر یک پنج مثقال مصطکی جوز بوا از هر یک پنج مثقال ترنجبین ۲ مثقال آب کرم **سفوف** لاسهال الصبیان از مجربات مرحوم ابوی خشخاش حب الآس کندر سعد بالسویه کوفته با شیر مرضعه بنوشند **باب پنجم در اشربه و معجون** واضع او فیثاغورس و باعتقاد او در تفتیح سدد و امراض حاره و بارده اقسام او بهتر از سایر تراکیب است در وقس را اعتقاد آنست که زود هاضم میکردد و سریع الاستحاله است و قول هر دو حکیم امر به و امراض مختلفه حجة است و کویند سکنجبین اقدم است و شیخ الرئیس ره میفرماید که از حکمای فرس است و بیونانین رسیده و اشربه بدستور حبوب و اقراص اقسام بسیار بند و قدما بسبب ماده و زمان و اختلاف استعمال ان در امزجه مختلفه بشش صد قسم و سکنجبین را از هزار و دویست شصت قسم منحصر ساخته اند و ظاهر آنست که ترکیب اشربه بموافق امزجه و امراض مختلفه منحصر تر از ایشان بعد و مزاج اشربه زایله از یکسال باقی نمی ماند و شروط ترکیب آنست که هر چه از فواکه حبابه باشد مثل سیب و به بعد از پاک کردن از پوست و تخم و کوبیدن ان بار وزن ان آب بجوشانند تا بنصف آید پس صاف نمایند و هر چه غیر حبابه باشد مثل لیمو و ترنج و امثال ان فشرده آب او را بگیرند و هر چه کیاه و برگ خشک باشد یکشبانه روز خیسانیده بعد از آن بجوشانند و هر چه از جمله بیخها باشد زیاده از یکشبانه روز بخیسانند و هر چه برگ و شاخ و گل تازه باشد کوبیده آب او بگیرند و با شکر و عسل و دوشاب انگوری و امثال ان بقدری که مقصود باشد بقوام آورند و عطریات را مثل مشک و عنبر بعد از قوام و فرود آوردن از سر آتش داخل کنند و در ترتیب شربهای فواکه که مطلب تقویت بوده باشد شرط است که نیز منی او بقدر ثلث آب میوه ها باشد و قدما گفته اند که چون مریض را قوتها تغیر یافته و بالطبع جگر مشتاق شیرینی و جاذب آنست پس اگر شکر و امثال ان زیاده باشد بیشتر جذب میکند و بار طبیعت میشود و اگر کمتر باشد جذب او و جبا لواقع نمی شود و ادخال عسل و شکر و سایر شیرینیها در اشربه باید در دفع مزاج هر یک را از شیرینی او با آنچه ترتیب میسازند ملاحظه نموده و موافق قصد محفوظ کرد و هر گاه المی در اعضاء تنفس یا مریض صاحب سعال باشد اشربه حامضه را استعمال جایز نیست و اگر در استعمال ان لابد باشند مثل سل و دق باید که با صمغ عربی و کثیرا و غیر مغریات استعمال

نمایند **سکنجبین ساده** که عبارت از سرکه و قند است هر گاه اجزاء مساوی باشد مایل به بر دی خواهد بود مفتح سده و رافع تشنگی و قاطع صفرا و در حمیات حاره و امراض سپرز و جگر و معده مفید است و اگر سرد و تر خواهند سرکه را زیاده کنند و اگر معتدل خواهند قند را هر چند از سرکه کنند **سکنجبین دوشابی** که سرکه با دوشاب انگوری مساوی باشد معتدل است **سکنجبین عسلی** که سرکه با عسل بالسویه باشد گرم باعتدال و جهت امراض بلغمی و تفتیح سده و تقویت جگر و معده و تبهای مرکبه نافع است **سکنجبین سفرجلی** جهت تقویت معده و جگر حار و رفع غثیان و قی و اسهال صفراوی و قطع عرق نافع است آب به شیرین و ترش بالسویه ۲ جزو سرکه و قند از هر یک یکجزوی بقوام آورند و اگر با آب به شیرین ترتیب دهند قبض ان کمتر خواهد بود **سکنجبین اصولی** جهت حمیات و سدهها و عطش و جلای معده و رطوبت فم معده رطل آب شیرین بقدری که حدت سرکه را بشکند پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه از هر یک شش وقیه تخم کرفس و رازیانه انیسون از هر یک دو وقیه در سرکه مذکوره تا یکشبانه روز خیسانیده و با آتش همواری پخته تا سه حصه کم شود پس از آتش گرفته و صاف نموده بریزند بهر جزوی از این مطبوخ ۲ جزو از شکر و برهم زنند تا بقوام آید و اگر خواهند که زعفران داخل کنند سه درم زعفران را در خرقه بسته در وقت جوشیدن ان میان او بیندازند و در او صاف کنند **سکنجبین افتیمونی** با ماء الجبن استعمال نمایند افتیمون بسفایج حجر ارمنی تیاه حب بقی را نیم کوب کرده یکشبانه روز در نود مثقال سرکه بخیسانند و نود مثقال آب اضافه نمایند و با آتش نرم بجوشانند و بسفایج را کوفته در کیسه کرده در دیگ اندازند و چون آب بشور زد کیسه افتیمون را انداخته بجوش داده بعد از ان صاف نمایند و با دویست و پنجاه مثقال قند بقوام آورند و هر روز تا چهارده مثقال استعمال نمایند و در مزاج که بسیار حار بود باشد باین نسخه ترتیب دهند افتیمون بسفایج تخم کاسنی از هر یک ۱۵ مثقال تخم کرفس ۲ مثقال تخم خیار ۵ مثقال بیخ کاسنی ۲ مثقال بیخ رازیانه ۲ مثقال دو وقیه را با سرکه نود مثقال و آب نود مثقال جوشانیده افتیمون را در لته بسته در آخر کار جوش داده بعد از ان صاف نمایند و با دویست و پنجاه مثقال قند بقوام آورند **سکنجبین بزوری معتدل** جهت تبهای مرکبه و ضعف جگر و صفرای محی و استسقای حار نافع است تخم رازیانه تخم کشوث انیسون تخم کاسنی تخم خیار تخم خربزه تخم کرفس بیخ رازیانه بیخ کبر اصل السوس بیخ کاسنی عناب در سرکه و آب خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر بقوام آورند **سکنجبین انجدانی** که از تالیف حکیم

در رفع تب ربع مجرب و جهت امراض سپرز معدل است اکجران را نیمکوب کرده شب در رکه در آب حلیب بیندازند
روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن صاف نموده با شراب انگوری بقوام آورند و هر روز ده مثقال
با شربت تره یا شیره تخم کرفس و اگر حرارت غالب باشد با کاسنی و امثال آن استعمال نمایند **شربت**
ورد مکرر مسهل جهت احتراقات و جرب و حکه و امراض جگر و سده و سودای رقیق و ضعف کرده
و صفرای سوخته نافع و مورث تشنگی و مطفی تخم کاهو و طباشیر و مصطکی و انیسون از هر یک مثقال با ماء
هر یک رطل شربت ادویه مذکوره را بوزن مذکور کوفته بشربت انداخته تا بجوشند و طریق آنست که پنج رطل
آب را بجوش آورده چهار رطل برگ گل تازه را بچهار دفعه بریزند در هر دفعه که گلها آب بسوزد پس از آن
صاف کنند بدستور حصه دیگر را بریزند تا آنکه از آب ربع بماند و اگر قوی تر خواهند گل را پنج نوبت رطل میتوان
کرده و شیخ الرئیس زنانه پرنیخ را منع نموده پس باهم وزن آب صاف او شکر بقوام آورند قدر شربتش از ده مثقال
تا سی مثقال است بایخ و اگر با نصف وزن او کیچک بنوشند جهت قمع صفرا اولیست **شربت ورد قابض**
جهت امراض جگر نافع است چهار رطل گل سرخ اقماع دار را یکدفعه در ده رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و صاف
نموده باهم وزن او شکر بقوام آورند و اگر قوی تر خواهند بازاء هر یک رطل آن یک رطل از مصطکی و تخم مورد
و صندل سفید آرد کنار کشنیز خشک طباشیر یک مثقال در پارچه بسته در آن بیندازند تا بجوشد و سایر تصرف
با طلب است اگر اجزاء بارده باید اضافه کنند و اگر حاره قابض لازم باشد از آن نیز داخل کنند **جلاب**
جهت بلغم و تشنگی و حرارت معده و جگر و حصبه و آبله و تب دق و تبهای حاره که با سرفه باشد و جهت تقویت
آلات تنفس نافع و ملین و منضج و مقوی اعضا و مدر بول و عرق و جهت اورام احشا مفید است شکر سفید یکمن
آب باران سه جزو عرق بید مشک دو جزو گلاب ۲ جزو بقوام آورند و اگر سردتر خواهند عرق بید
و عرق نیلوفر از هر یک ۲ جزو اضافه کنند **نوعی دیگر** منقول از کامل و قانون شکر یکجزو آب باران دو جزو
و گلاب سه جزو بقوام آورند **شربت به لیمو** جهت تقویت حمه و تشنگی و معده و جگر حار را نافع است آب به
شیرین ۲ جزو و آب لیمو یکجزو شکر ثلث مجموع بقوام آورند **شربت لیمو** جهت غلبه صفرا و ضعف معده
و جگر حار را نافع است و دفع صفراوی و تشنگی نافع است ده رطل آب لیمو را بجوشانند تا بنصف رسد
و با پنج رطل و با پنج رطل شکر بقوام آورند **شربت بنفشه** منقول از کامل جهت تبهای حاره و سرفه
و تسکین غلیان خون نافع است ملین طبع است سه رطل بنفشه تازه بدستور شربت ورد سه دفعه

در چهار رطل

در چهار رطل آب بریزند و بجوشانند تا بربع رسد و با سه رطل شکر بقوام آورند و اگر شکر ۲ رطل کنند ملین
قوی تر خواهد بود و اگر بنفشه خشک باشد یک رطل او را جوشانیده با ۲ رطل شکر بقوام آورند **شربت نیلوفر**
موافق نسخه کامل جهت تبهای حاره و آلات تنفس و سرفه و تقویت دل و حشا نافع و با وجود تسکین تحلیل
الصفرا مینماید بخلاف سایر اشربه بریدن و طریق ساختن او مثل ساختن شربت بنفشه است و بعضی عرق نیلوفر
چهار جزو با یکجزو شکر بقوام آورند **شربت سفرجلی** منقول از کامل الصناعه جهت ضعف معده و جگر
و غثیان و قی و تشنگی به ترش از دانه و پوست پاک کرده آبش را بفشرند ۲ رطل از آن گرفته و در آب
یا جمهوری یک رطل و نعناع را یک شبانه روز در او بخیسانند و بعد از آن فشرده صاف نمایند و با آب به
بجوشانند تا بنصف رسد و با نیم رطل عسل کف گرفته بقوام آورند زنجبیل و مصطکی از هر یک دو مثقال
قاقله کبار و صغار و دارچینی و زعفران غیر مسحوق از هر یک چهار مثقال قرنفل سه مثقال در پارچه بسته
در او بجوشانند و اگر ۲ دانگ مشک نیز داخل کنند میتواند بود **شراب المخدقیقون** جهت برودت
معده و تب ربع و درد حشا نافع و مناسب پیران است عسل کف گرفته سه من شراب کهنه ریحانی یا جمهوری
ده من زنجبیل بیست درم قاقله صغار و کبار بیست درم قرنفل یکدانگ دارچینی نیم درم زعفران یکدرم دار فلفل
یکدانگ و نیم غیر از زعفران باقی را نیم کوب کرده بیندازند در شراب و عسل و در سایه سه روز بگذارند هر روز
سه بار حرکت دهند و صاف کنند و با یکدانگ مشک مطیب سازند **شراب فیمقراطیس** جهت ضعف جگر
و معده و سپرز و خفقان و مزاج بارد نافع و گفته اند که مداومت آن حفظ میکند جمیع لوازم حیات از مراض اصل
اسارون [illegible] نیم مثقال تخم رازیانه فلفل از هر یک یکدرم سلیخه چهار درم خوب سائیده با شش [illegible]
شراب کهنه ممزوج ساخته و در خانه گذاشته سر ظرف را بگل گرفته چهل روز بگذارند و بعد از غذا و قبل
از غذا میل نمایند **شربت حماض** جهت صرع مجرب و رافع درد سر مزمن و ضیق النفس و سرفه رطوبتی
و امراض بارده مانند استسقا و جنون و نسیان معدل است یک رطل اسپند را کوبیده در سی رطل
آب انگور بجوشانند تا بربع رسد و هر روز تا یازده مثقال تا سی روز بنوشند و جهت اعاده حمل میکند
در وقتی که حامله نشده باشند و بعد از آن نشو نموده روز این شربت بنوشند تخلف در حمل نمیکند ۵
شربت نعناع جهت تحریک اشتها و قی و ضعیف بمرتبه مؤثر است که جز تواند نمود و منقی معده از اخلاط سوخته
و رافع بلغم و مقوی است و چون بر اثر معجون باهیه بنوشند در رعشه اثر معدل است آب نعناع فشرده

هشت مثقال جو دل سرخ هشت مثقال شب یمانی یکمثقال نرم سائیده با نود مثقال خمیر مایه در هزار و پانصد مثقال
آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با نهصد مثقال عسل بقوام آورند **شربت بادرنجبویه** بکوفته خمیر مایه
کوبیده با آب انار بریزند و شاه ان بر شربت در جمع افعال قایم مقام خمر و از اسرار است **شربت**
اسطوخودوس جهت تقویت دماغ بارده و معده بارده اسطوخودوس زوفای خشک فاوانیا
پرسیاوشان عود قماری گل گاوزبان تخم رازیانه تخم کرفس بادرنجبویه کاشم مویز دانه بیرون
کرده اذخر افتیمون تربد ملوک بیخ سوسن اسمانجونی اصل السوس همه را بکوبند و صاف کنند
و بریزند برای صد و پنجاه مثقال عسل و شل و قند بقوام آورند و سنبل و قرنفل و دارچینی و هیل
و زنجبیل سنبل الطیب افسنتین رومی مصطکی را در خرقه بسته بلند آویزند تا بجوشند و صاف کنند
قدر شربت هر روز از ده مثقال یا پانزده مثقال **شراب ریحانی** از جمله اقسام خمرات و در خمر مذکور شد
شراب لیمو که مؤلف شفاء الاسقام و تذکره ذکر کرده اند و نایب مناب تریاق اکبر دانسته اند
جهت رفع اخلاط محترقه و تبهای دوری و ضعف دماغ و دل و قلاع و امراض اطفال و مواد سوداوی
و رفع تشنگی و گزیدن عقرب و سایر سموم نافع و حافظ صحت و رقیق کننده جمیع غلظ غلیظ و قاطع بلغم
لزج و آنچه ترشی او بسیار باشد مضر عصب و مورث سعال یابس و مضعف باه و مصلح او بادام و خشخاش است
و آنچه با آب نعناع ترتیب دهند جهت تقویت معده و رفع کثارت دماغ و خیالات انفع است و هر چه
به باشد جهت تقویت معده و رفع حرارت خفقان مجرب دانسته اند و آنچه با شیر خشت و زنجبیل ترتیب دهند
جهت ربو و سعال و ضیق النفس و درد سینه و هر چه با لعابها ساخته باشند جهت حرقة البول و درد مثانه
انفع است و طریق ساختن آنست که شکر سفید را سائیده در قدحی مدهون با آب لیمو تر کرده و روی
قدح را بگیرند پس پوشیده چهار پنج روز در آفتاب بگذارند پس شکر را در شیر تازه حل نموده و شل شراب
اضافه کرده بآتش نرم بجوشانند هر قدر شیر باید عشر شکر باشد و کف از آن بگیرند و آب لیمو تبریج
بجوش دهند تا هر رطل از شکر بقدر سه اوقیه تا چهار اوقیه آب لیمو ببرد و به لیمو است که او را جذب
آب لیمو و بهترین بجوش دهند و صمغ الکه منع عربی محلول بقدر آب لیمو تسقیه نمایند و لعاب الکه
لعاب بهدانه و لعاب تخم مرو و تخم ریحان تسقیه کنند و منع الکه نعناع تازه تسقیه نمایند و آنچه
با شیر خشت و ترکیبی ترتیب دهند طریق الکه بجای شکر ترکیبی کنند و با نصف شکر باشد و نصف دیگر

ترکنجبین تسقیه نمایند **شربت انار ساده و شربت سادهٔ امثال آن** مانند شربت ریباس و شربت حماض باید
بقدر ثلث هر یک از آبهای آن قند یا عسل یا دوشاب انگوری باشد و بعضی بالمناصفه گفته اند و شربت
انار ترش جهت تسکین صفرا و تقویت معده و قطع اسهال صفراوی و دموی نافع است و شربت انار شیرین
جهت سعال و ذات الریه و درد سینه و شربت توت سیاه جهت امراض حلق و ضعف اشتها و اسهال طبع و از توت سفید
جهت امراض آلات تنفس و ضعف اخمه و تقویت معده و شربت ریباس جهت تقویت احشا و منع صعود بخارات و اسهال
و شربت حماض جهت تقویت معده و جگر و امعا و رفع حدت صفرا و شربت ساق و سایر میوهای ترش قاطع
قابض و مقوی احشا و مسکن حرارتند و شربت میوهای شیرین بدستور آنکه هر گاه غلبهٔ صفرا باشد تسحیل باید نمود
شربت ترنج جهت خفقان حار و امراض حاره دل بغایت آزموده است ترشی ترنج را مکرر در کلاب
بشویند تا اثر ترشی در جرم آن نماند پس بازاء هر یک عدد ترنج هفتاد و پنج مثقال قند اضافه نموده بقوام آورند
شربت زوفا نافع است جهت اوجاع سینه و سرفه کهنه و نزله و دشواری نفس و صلابت معده و سدهٔ
مویز منقی و عناب سپستان انجیر خشک بیخ سوسن اصل السوس از هر یک هشت درم بیخ رازیانه بیخ
کرفس پرسیاوشان زوفای خشک از هر یک ده درم بهدانه افتیمون تخم رازیانه از هر یک پنج درم مقشر
مغز خیارین مغز تخم کدو و خربزه و مغز پسته و مغز حب صنوبر سنبل الطیب اذخر تخم خطمی تخم کتان از هر یک
سه درم اجزا را همکوب کرده بجوشانند و با چهار رطل شکر بقوام آورند و مغزها را کوبیده در آن حل کنند
نوع دیگر که مشهور است زوفای خشک پرسیاوشان از هر یک شش مثقال انجیر زرد هشت عدد عناب
سپستان از هر یک سی عدد فراسیون تخم خطمی اصل السوس بیخ سوسن از هر یک سه مثقال حلبه چهار مثقال
مویز بهدانه هشت مثقال تخم کرفس و رازیانه از هر یک دو مثقال جوشانیده آب را با دو رطل شکر بقوام
آورند **شربت گاوزبان** جهت تقویت دل و توحش سوداوی و خفقان نافع است گل گاوزبان چهل مثقال
بادرنجبویه هشت مثقال جوشانیده آب را با بیست مثقال شکر بقوام آورند **شربت انجبار**
جهت حبس خون سیلان خون از جمیع اعضا باطنی و رحم و التیام تفرق اتصال در سینه و شش
بهم رسید و لثه انجبار هشت مثقال خرنوب شامی پنج مثقال صندل سرخ و سفید سوهان کرده تخم
مورد از هر یک ده مثقال جوشانیده با یک رطل شکر بقوام آورند **شربت دینار** در تالیف بختیشوع
و چون شربتی را یکدینار طلا بیع میکرد لهذا مسمی بشربت دینار شده جهت تبها و عفونت اخلاط

کاسده از اعماق بدن و ضعف معده و جگر زرشک بیدانه تخم کاسنی از هر یک ده مثقال عود بسنج سوس از هر یک
چهار مثقال تخم کشوث گل سرخ پاک کرده قنطوریون رقیق مصطکی دارچینی زعفران فوتنج از هر یک سه درم
ادویه را کوفته اگر جهت تب باشد در آب کاسنی بخیسانند و اگر جهت خفقان باشد در آب انار انیسه و بهتر آنست که
سه روز در میان آب بخیسانند که در آن کاسنی و بادیان و رشته و گاوزبان و مویز بیدانه بالسویه از هر یک
پنج مثقال جوشانیده باشند بازاء هر یکرطل از آب آن یکمثقال ریوند و نیم مثقال اسارون اضافه نموده با دو رطل
شکر بقوام آورند و عود و زعفران را بعد از قوام اضافه کنند **شربت خشخاش** نافع است جهت نزله های
و حبس نزلات و رفع درد سینه و سرفه و درد سر و سرسام و سهر و حرارت و رفع تب و اخلاط محترقه و چون باید
ورد مکرر مزوج ساخته بعد از فصد بنوشند رفع ضعف فصد و تقویت قوتها میکند قدر شربتش تا بیست مثقال است
و قوتش تا دو سال باقی میماند صد عدد خشخاش رسیده را با تخم او کوبیده و با پوست را علیحده نیم کوب کنند و تخم را از
آب یک دبار ده مثل آن آب میان بجوشانند تا ثلث رسد و با مثل او شکر بقوام آورند **شربت عناب** منقول از تذکره
و موافق نسخه اصول التراکیب و مؤلفا و غیر این نسخه را خطا میداند جهت سینه و سعال یابس و تسکین تشنگی و اطفای
حرارت خون و آبله و حصبه نافع و مصلح حال اطفال است و قوتش تا دو ماه باقی است عناب یکرطل کشنیز خشک عدس
پنج کاسنی از هر یک ده اوقیه ده رطل آب بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده بوزن او شکر بقوام آورند
شربت عنصل نوعی که مخترع حقیر است جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و مواد سوداوی و بلغمی و سده احشا و تقویت
معده و دماغ نافع و مکرر بتجربه رسیده و مجرب است پیاز عنصل زوفای خشک اصل السوس گل گاوزبان پرسیاوشان
اسطوخودوس غاریقون سفید هر یک پانزده مثقال هل نعنای خشک رازیانه بیخ سوس کبود قردمانا هر یک
سه مثقال در صد و پنجاه مثقال سرکه و چهار صد و پنجاه مثقال آب سه شبانه روز خیسانیده بجوشانند
تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد مثقال شکر بقوام آورند و هر روز از پنج مثقال تا ده مثقال با آب
مطبوخ پرسیاوشان و امثال آن بنوشند **شراب العنصل** سکنجبین عنصل نیز نامند منقول از کامل جهت صلابت
سپرز و جگر و تفتیح سده و قطع اخلاط غلیظه و رفع ضیق النفس و سرفه کهنه که از رطوبت باشد نافع است
پیاز عنصل را یکرطل نیم با کارد چوبین ریزه کنند و با پانزده رطل سرکه بآتش نرم بجوشانند تا مهرا شود
پس صاف نموده بازاء هر رطلی یکرطل نیم شکر اضافه کنند بقوام آورده کف بگیرند و امین الدوله و جمعی
در قرابادین این ادویه را اضافه کرده اند زنجبیل ریزه کاینه عاقرقرحا بیخ الکبر زوفای خشک بودنه

نعناع

نعناع از هر یک پنج مثقال فلفل ده مثقال تخم جرجیر کاشم هر یک ۵ مثقال و نیم قردمانا [illegible] مثقال
سداب شش مثقال سانوج هندی سه مثقال با عنصل در سرکه خیسانیده بجوشانند در این صورت جهت علل
عصبانیه و امراض بارده مزمنه بغایت نافع است **شراب الکدل** و شربت کاوی نیز گویند منقول از
کامل و موافق نسخه قرابادین جامع الادویه جهت حصبه و آبله و بادسرخ و ماشرا و جمیع امراض دموی و تسکین
حرارت قویه و اخلاط محترقه که باعث حرکت دل باشد و جهت یرقان و حرارت جگر و معده و رفع تشنگی و عفونت
مزمنه اخلاط و تنگی کهن بوی دهان بغایت مؤثر است چوب کاوی یکچوب که شاخ بادیان و تخم بادیان پوست
بیخ بادیان تمر هندی عناب دانه برون کرده از هر یک رطل گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب لک دار چوب پاک کرده
هر یک چهار مثقال صندل سرخ و سفید هر یک ده مثقال یکشبانه روز در چهار مثل آن آب بخیسانند پس بجوشانند
تا بربع رسد و صاف کنند و با دو رطل سرکه و آب لیمو ترش و آب انار ترش از هر یک رطلی بجوشانند تا بقوام مایل
شود و با نیم من شکر طبرزد که دو رطل است چند جوش دهند تا بقوام آید و از سر آتش برداشته کافور و زعفران
از هر یک سه مثقال در او حل کنند قدر شربتش از ده مثقال تا هفت مثقال نیم است و جهت اطفال یکمثقال **شراب
اترجی** موافق نسخه قرابادین جهت ضعف دل و خفقان و ضعف معده بغایت نافع است برگ ترنج که بعربی
برگ درخت بالنگ است پنجاه مثقال در شراب صاف کهنه یا جمهوری بقدر پوشش هر قسطی صد و پنجاه مثقال
هفت روز بخیسانند پس صاف نموده با صد و پنجاه مثقال عسل کف گرفته بقوام آورند و بعضی از پوست ترنج
بترتیب شرح مسطور میدهند و بعضی یکرطل پوست ترنج را در [illegible] و پنجاه مثقال آب صاف خیسانیده بجوشانند
تا بثلث رسد پس صاف کرده با یکرطل عسل بقوام می آورند **شربت جعده** که از مخترعات حقیر است جهت
ادرار حیض و بول و رفع عفونت اخلاط و ریاح و تفتیح سده مجرب است شکوفه اشنع جعده دو مثقال قسط تلخ
ریوند چینی تخم بودنه ترس تخم سداب تخم کشوث تخم خربزه تخم خیار از هر یک سه مثقال ابهل تخم کرفس رازیانه
ریواس تخم کاسنی قنطوریون دقیق از هر یک ۵ مثقال مویز بیدانه انجیر زرد از هر یک ده مثقال در یکمن
بر آب صاف خیسانیده بجوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه مثقال شکر بقوام آورند و هر روز ده
مثقال از آن با آب [illegible] حیض و بول بنوشند و هر گاه طبع یابس باشد با گل سرخ و محموده مشوی با غاریقون
بنوشند **شراب اساطون** از اقسام مخترعات و جهت امراض بارده بغایت نافع و مقوی حرارت غریزی
چهار هزار مثقال آب انگور صاف را باتش نرم جوشانیده کف بگیرند و هزار مثقال عسل اضافه نمود

نموده بجوشانند تا بنصف رسد هل قافله کبار قرنفل قرفه دار فلفل از هریک پنج مثقال نرم سائیده در پارچه
بسته در اول طبخ بیندازند تا آخر بجوشانند و بعد از سرد شدن پارچه را افشرده بیندازند و سه مثقال زعفران
در او داخل کرده در شیشه‌ها کنند و سر شیشه سر محکم کرده تا چهار روز در آفتاب بگذارند و هر چه کهنه شود قوی تر
میگردد **شراب افسنتین کبیر** موافق نسخهٔ قرابادین مقوی معده و مفتح سده و مسهل صفرا و مقوی اعصاب و دماغ
و بکرات افسنتین رومی چهار مثقال غاریقون مثل آن گل سرخ هشت مثقال صبر زرد دو مثقال ماشا مثل آن مصطکی
تخم کرفس اذخر انیسون سنبل الطیب اسارون سادج هندی هریک یکمثقال نعناع اصل السوس سه مثقال
تخم کرفس بیخ رازیانه دو مثقال فودنه زعفران از هریک یکمثقال نیم در هشت رطل شراب بجوشانند
تا بنصف رسد با یک رطل نیم عسل بقوام آورند و اگر بجای شراب آب و بجای عسل شکر کنند میتوانند **بوخد بکی**
که صغیر گوینده جهت مالیخولیا مراقی و ضعف معده که از برودت باشد و سوء القنیه بغایت آزموده است افسنتین
ده مثقال گل سرخ بیست مثقال تربد چهار مثقال غاریقون چهار مثقال سنبل الطیب ... مثقال در چهار صد مثقال
آب بجوشانند تا بنصف رسد با صد و بیست مثقال شکر بقوام آورند و اگر تربد را هفت مثقال و سنبل سه
چهار درم کنند قوی تر خواهد بود **بوخد بکی** از مخترعات حقیر جهت ضعف معده و جگر که با یبوست طبع
و حرارت مزاج باشد بغایت نافع است افسنتین دو مثقال گل سرخ چهار مثقال تمر هندی ده مثقال کشنیز
سی مثقال جوشانیده صاف نموده بنوشند و مجموع یک شربت است **شربت ابریشم** جهت تقویت دل و اعضا
رئیسه و دفع خفقان بارد و باد بواسیر و توحش سوداوی و اقسام مالیخولیا نافع موافق نسخهٔ قرابادین
ابریشم خام که عبارت از و پیله است نه ابریشم متعارف که بعضی اطبا آن حریر است سیصد مثقال
روز در یک هزار و پانصد مثقال پیکه آهن تافته چند بار در او انداخته باشند بخیسانند پس بجوشانند تا
بثلث رسد و ابریشم سوا افشرده بیرون آورند و بیست و پنج مثقال گل گاوزبان و پانزده مثقال بادرنجبویه
علیحده در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند و آب او سوا اضافه آب ابریشم کنند با سیصد مثقال شکر
بقوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا از هریک یکمثقال نیم و ورق نقره مروارید مصطکی از هریک
... مثقال در آن حل کنند و بعضی بجای پیله حریر گویند و اگر پیله کنند باید شکافته و کرم ابریشم را بیرون
کرده با پیله بجوشند **شربت ابریشم** که معمول متأخرین است موافق نسخهٔ مرحوم محمد باقر قمی موافق اکثر اطبا
و در دفع مواد سوداوی و خفقان و تقویت دل و اعضاء رئیسه و معده و اقسام مالیخولیا و توحش

و هموم بغایت مؤثر است ابریشم مقرض سیصد مثقال را سه روز در عرق گاوزبان و عرق بیدمشک و عرق شاهتره
و گلاب از هریک یکمن تبریز که ششصد مثقال باشد آب سیب شیرین آب امرود شیرین آب انار شیرین آب به شیرین
هریک دویست مثقال بخیسانند و بعد از آن بجوشانند تا بربع رسد و در حین جوشانیدن مصطکی سنبل هندی
جوز بوا بسباسه زعفران هریک یکمثقال هل قرنفل عود سادج هندی هریک یکمثقال نیم دارچینی سه مثقال
همه سوده کوبیده در پارچه بسته در آن انداخته بجوشانند و بعد از آنکه آبها بربع رسد ابریشم و ادویه را افشرده
آب صاف کرده با ششصد مثقال شکر سفید دویست مثقال عسل بقوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا
از هریک یکمثقال و ورق نقره سه مثقال مشک نیم مثقال و در آن حل کنند و اگر قوی تر خواهند مصطکی زعفران
درونج بهمن قرنفل عود هیل صندل زرد از هریک نیم مثقال کوفته و بیخته اضافه نمایند و بعضی شکر را هزار و دویست
مثقال و عسل را سیصد مثقال میکنند و زعفران را نمی جوشانند بلکه بعد از قوام در او حل میکنند و این انسب است
چه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میشود **شربت فواکه معتدل** معمول متأخرین مقوی اعضا و سایر قوتها
و جهت ناخن و ضعف حس نافع است آب امرود ترش و شیرین آب به ترش و شیرین آب امرود ترش و شیرین
آب سیب ترش و شیرین از هریک یکجزو آب زغال اخته کوکچ مانند آب زرشک هریک نیم جزو با ثلث آبها
شکر سفید بقوام آورند و بعضی یکجزو آب انگور اضافه میکنند و آن انسب است و اگر آب انگور را علیحده
بجوشانند تا ثلث رفته ثلثان بماند انسب است **شربت فواکه شیرین** جهت تقویت حس و ناخن و صاحب
لینت طبع و جهت صاحب سعال موافق است آب میوهای شیرین را که مذکور شده با ثلث آن شکر بقوام
آورند **شربت فواکه ترش** قابض تر از شیرین است و در منافع مثل آن و صاحب سعال را موافق نیست
و عمل او بدستور سابق است که از آب میوهای ترش ترتیب دهند و هریک از این دو شربت را موافق احوال
هر شخص تقویه با ادویه مناسبه میتوان نمود که ادویهٔ موافقه را کوفته در پارچه بسته در آن بجوشانند
شربت میوه ترش معمول متأخرین و مقوی معده و اعضاء رئیسه و جهت رفع غثیان و بدی اشتها و حمیات
و بخارات محترقه نافع است آب سیب ترش و شیرین آب انار ترش و شیرین آب به ترش و شیرین آب لیمو
از هریک صد و پنجاه مثقال با سیصد مثقال قند بقوام آورند عود قماری صندل سفید گل سرخ قرنفل
مصطکی سنبل الطیب اسارون بسباسه بادرنجبویه سادج مشک و عنبر و ورق طلا و نقره
در آن حل کنند **شربت تریاقی** که پادزهر سموم و گزیدن افعی و جهت کرب و خفقان و غشیان

دبرانگیختن اشتها مجرب است منقول از تذکره آب زرشک آب سیب ترش هریک سیصد مثقال آب لیمو آب ترنج
هریک صد و پنجاه مثقال با ثلثان شکر بقوام آورند و مروارید که با آب ترنج حل کرده باشند شش مثقال اضافه
کنند در انوقت در اکثر امراض قائم مقام تریاق فاروق است شربت هندبی منقول از ترجمه با هرو برکت
جهة درد گرده و مثانه و رحم و جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث الدم و ربو و فواق و خفقان و قرحه
امعاء و تبهای دایره و گزیدن هوام و درد کمر و مفاصل مجرب دانسته‌اند الحزر زرد رازیانه هریک صد و پنجاه
مثقال یکشبانه روز در سه وزن آن آب بخیسانند پس بجوشانند تا بثلث رسد بعد از ان صاف نمایند
و با شیره گل سرخ تازه سیصد مثقال و قند سفید ششصد مثقال بجوشانند و بقوام سکنجبین رسد و صد و پنجاه مثقال
ریوند چینی که بگلاب تر کرده باشند و پانزده مثقال روغن گاو که چرب محفوظ در ان حل کنند و از ده
تا بیست مثقال استعمال نمایند شربت صندل جهة تقویت معده و رفع اسهال و سیلان خون و ضعف دل
و جگر حار بیست مثقال صندل سفید را نیمکوب کرده در نیم رطل گلاب یکشبانه روز خیسانیده صاف نمایند
و جرم صندل را در آب بجوشانند تا بقیه قوت سوباب دهد پس صاف نموده با گلاب سابق و یک رطل شکر بقوام
آورند اگر قابض‌تر خواهند یک اوقیه ناردان ترش را در ان خیسانیده صاف نمایند بعد از ان بقوام آرند
و اگر قسم ترش و سو خواهند بجای گلاب در سرکه و یا آب لیمو خیسانیده و در شربت صندلین صندل سرخ و سفید
بالمناصفه کنند داود قابض ترمیفه (?) شربت اجاص منقول از حاوی جهة درد سر و تبهای حاره و یرقان نافع
و مسهل صفراست آلوی بخارا در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده شکر بقدری که خوش طعم
کند اضافه نموده بقوام آورند و اگر قدری از محموده مشوی اضافه نمایند قوی الفعل میشود شربت
تمرهندی بدستور شربت اجاص است شربت مورد جهة سرفه و قرحه ریه و اسهال و اقسام نزف الدم
و قطع سیلان خون و تقویت معده و امعاء نافع است تخم مورد را با چهار رطل آب بجوشانند و بعد از
خیسانیدن نیمکوب کرده از ان بجوشانند تا بربع رسد و با وزن ان شکر بقوام آورند شربت قابض
از تالیف ابوی رحمه الله جهة اسهال و زلق الامعاء مجرب حضرت هرگاه با سفوف قابض بنوشند آب به
آب امرود آب سیب از هریک رطلی گرفته سی مثقال تخم مورد را در ان خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد
پس صاف نموده استعمال کنند و اگر با اسهال مغص باشد در حین جوشانیدن عود هندی سنبل الطیب
مصطکی سک از هریک مثقال در پارچه بسته در ان بجوشانند شربت مسهل از تالیف حقیر

جهة امراض بارده و ضعف معده و دماغ و تشنج شده و امراض سوداوی بغایت نافع است و بهترین مسهلات
گل سرخ سناء مکی هریک ده مثقال بنفشه بیست مثقال تربد سفید غاریقون افتیمون رومی هریک پنج مثقال
تخم کشوث اسطوخودوس مصطکی هریک سه مثقال سنبل الطیب چهار مثقال عناب سپستان هریک سی عدد
در چهار صد مثقال آب یکروز خیسانیده بجوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه مثقال ترنجبین و شکر بالمناصفه
بقوام آورند و از پنج مثقال تا ده مثقال استعمال کنند شربت کشوث که در اصفهان بشربت دلال (?) مشهور
سدد و ملین طبع و مقوی جگر و معده و جهة تبهای مرکبه و سوء القنیه مفید است تخم کشوث رازیانه تخم کاسنی
گل کشوث تخم خیارین تخم خربزه کرفس از هریک سه مثقال پوست بیخ کاسنی بیخ رازیانه گل سرخ انیسون
جوشانیده با شکر یا شیرخشت بقوام آورند و تا ده مثقال با شیره‌های تخم کاسنی و تخم خربزه و آب کاسنی
ان بنوشند شربت دینار معمول متاخرین جهة امراض جگر و سده ماساریقا و تبهای مرکبه نافع و قریب
الاعتدال است تخم کاسنی بیخ کاسنی گل سرخ ریوند تخم کشوث یکروز خیسانیده پس بجوشانند و با دو رطل شکر
بقوام آورند شربت غوره جهة حرارت معده و ضعف ان و رقیق صفرا المعده و دردهای گرم و رفع سموم
و تسکین تشنگی و تقویت اشتهای (?) آبستن مفید است ده رطل آب غوره را بجوشانند تا بنصف رسد
و یکشب بگذارند و روز دیگر با ده مثقال قرنفل بجوشانند تا بوی او را بر دارد و با رطل شکر بقوام آورند
شربت سلوبیه (?) از تالیف قرما مقوی معده و رافع خفقان است و منافع ان در امراض بارده بنهایت
[illegible] پوست ترنج رطلی [illegible] قرنفل ده مثقال عود یکمثقال نیمکوب کرده در پنج رطل شراب [illegible]
روز بخیسانند و با سه رطل شکر سفید و ده مثقال مصطکی و نیم مثقال زعفران و دو دانگ مشک بجوشانند
تا مایل بقوام شود پس صاف نموده استعمال کنند شربت سیب (?) جهة تقویت معده و اسهال مزمن و درد جگر
و قی و غثیان و فواق و تشنگی نافع است منقول از جامع امین الدوله آب به ترش آب سیب ترش
یک رطل بجوشانند تا غلیظ شود و کف بگیرند و عود و زعفران مصطکی بسباسه سنبل الطیب [illegible]
قرنفل جوزبوا هلیله قاقله کبابه دارچینی مشک زنجبیل [illegible] سائیده اضافه نمایند
جهة امراض بارده عصبانی و دماغ نافع و منضج بلغم غلیظ و مفتح سده است بگیرند عسل صاف [illegible] باتش
جزو با آتش نرم بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد و به ازای هر یک رطل عسل [illegible] مثقال فلفل [illegible] کوبیده
در پارچه بسته در ان بجوشانند شراب العسل جهة معده و جگر سرد و امراض عصب نافع است ده رطل

عسل را بآتش رطل آب و سنبل الطیب و مصطکی و دارچینی و قاقله و عود و بیل و قرنفل و جوزبوا و دار فلفل
هر یک ده مثقال بجوشانند تا بقوام آید پس صاف نموده استعمال کنند رب به را شرط است که آب آن چرب که
معصور باشد چندان بجوشانند که بربع و ثلث رسیده و مجموع آن قابضتر از شربت است و اگر در بعضی شیرینی
اضافه کنند باید قدر قلیل باشد **رب جوز** جهت رفع قی و غرغره او جهت خناق و درد گلو بسیار نافع است
آب و پوست گردکان تازه سوده بجوشانند تا ثلث بماند و با مثل آن عسل و جنس او مثلث بجوشانند تا ثلث
بماند و یک اوقیه زعفران و نیم وقیه زعفران و نیم وقیه شب یمانی اضافه نمایند و اگر سائله او را ترتیب دهند
مثلث منعقد کافیست **رب خشخاش** از تالیف قدماست جهت نزلات حاره بغایت نافع است دویست
عدد خشخاش را با تخم کوبیده یک شبانه روز در هفتصد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده
با صد و پنجاه درم شکر و عسل یا مثلث بقوام آورند بطریق لعوق گردد اقاقیا زعفران عفص عصاره لحیة التیس
از هر یک درهمی کوبیده و بیخته مخلوط کنند **باب ششم در مربیات** که انبجات نامند و صفت بعضی از مربیات
مربای شقاقل مبهی و مسمن بدن و مقوی اعصاب و کمرست شقاقل تازه که پوست او را خراشیده باشند
و در آب آهک صاف کرده که بقدری تندی داشته باشد که زبان را بگزد یک شبانه روز خیس کنند و با آب
بجوشانند یا بشویند تا اثر آب آهک نماند بعد از آن در آب تازه طبخ دهند تا نرم و پخته شود و عسل را
بقوام آورده شقاقل را با عسل چند جوش دهند که جذب عسل کند و عسل بمقداری باید که شقاقل را بپوشاند
و باین دستور است **مربای کدو و بوزیدان و هندوانه** و زردک و امثال آن و اگر قوی تر جهت باه خواهند در مربای
شقاقل و زردک بازای هر صد مثقال شقاقل دارچینی و زنجبیل و قرنفل و هیل جوزبوا از هر یک یک مثقال
مشک یکدانگ کوفته و بیخته اضافه نمایند **مربای سیب** مقوی معده و دل است و جهت نیکو کردن بوی
دهان مؤثر است **مربای به** در منافع مثل اوست و در تقویت معده قوی تر **مربای بالنگ** جهت تسکین
دخلق و تقویت معده مؤثرات خصوصاً جلد با پوست پرورده او ترتیب دهند و طریق ساختن هر یک
آنست که سیب و به سوا از پوست و تخم و بالنگ را از ترشی پاک کرده بقدر انگشتی ریزه کنند و طبخ نمایند
تا پخته گردد و از آب بیرون آورده عسل و شکر را با آب آن بقوام آورند و بعد از آن جرم هر یک را با آن
چندان بجوشانند که رطوبات آن در جرم آن نماند **مربای نارنج و لیمو** جهت قطع صفرا و تقویت معده
حاره و دل نافع است پوست بیرون هر یک را خراشیده با دانه کشش دانها سو بیرون آورده در آب بجوشانند

مربای زنجبیل که زنجبیل پرورده گویند جهت تقویت باه و گرده و مثانه و هضم طعام و معده بارده
و تب بلغمی و سوداوی نافع و مدر بول است زنجبیل را بیست روز در آب خیس کنند و خشک کنند با آب [illegible]
در عسل بجوشانند تا نرم شود پس ریزه کرده عسل کف گرفته چندان بریزند که او را بپوشاند و بگذارند تا مزاج بگیرد
مربای هلیله مقوی معده و هاضمه و مجفف رطوبت معده و ملین طبع و جهت ضعف جگر و دماغ و دفع
بواسیر و سوداوی که از احتراق بلغم بهم رسیده باشد نافع است صد عدد هلیله کابلی بزرگ در آب بعد از آنکه
او را بپوشاند خیس کنند و پنجاه درم خاکستر چوب تاک بران بریزند و هر شبانه روز یکبار آب خاکستر را تغییر دهند
و بعد از ده روز هلیله را بشویند و بقدری آب که او را بپوشاند و یک کف جو مقشر چندان بجوشانند
که جو پخته شود پس بیرون آورده از آب خشک کنند و از چوب پاک سازند و با سیخی ده سوراخ هر عددی سوراخ
کرده عسل کف گرفته بقدر فرو گرفتن آب در ظرفی کنند و چند روز بگذارند و عسل را تغییر دهند و چند جوش
باید داد تا خاطر جمع شود که رطوبتی که از آب برداشته بود دیگر در و نمانده است بعد از آن عسل کف گرفته
بقدری که او را بپوشاند در ظرفی نگاه دارند و اگر خواهند قوی تر گردد بازاء هر صد عدد هلیله از هر یک ادویه
که در مربای شقاقل مذکور شد یک وقیه اضافه نمایند **ورد مربا** او را بفارسی گل انگبین نامند و معرب
او جلنجبین است و شکری را بفارسی او را گلشکر و گلقند گویند و بعربی جلنجبین سکری و قوت گل انگبین
تا چهار سال و گلقند تا دو سال باقی است و عسلی در آخر دوم گرم و خشک و شکری در اول دوم گرم و در
یبوست معتدل و هر دو مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبت غریبه معده و بعد از تضاد مانع صعود بخارات
بدماغ و عسلی جهت سرد دین و فضول بارده اوفق و جهت درد مفاصل و نقرس و فالج و تفتیت سنگ
گرده و مثانه و عسر البول و باریع او در زیره جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد کمر و هضم طعام نافع و چون او را
با ترید و کرفس جوشانیده صاف نمایند و مکرر بنوشند جهت ازاله لقوه و فالج و استرخای آن
و ابتدای وسواس و جنون نافع است و چون گلقند را با مثل آن اسطوخودوس بالتویه و از مربای بنفشه نفع
گلقند مرفوع مضر مداومت نمایند جهت ازاله رمد کهن و بخار و ضعف باصره و درد سر و شقیقه و اخلاط
سوخته و دفع سده مجربست و چون با تمر هندی و عناب بجوشانند جهت ازاله سدر بغایت مفیدست
و هر دو قسم گلقند را چون بجوشانند و صاف نمایند نایب مناب شربت ورد مکرر است و گویند مضر
جگر و مورث تشنگی است و مصلح او خشخاش و مقدار شربتش در طبخ تا چهار ده درم و از جرمش چهار مثقال

و طبع او باید بانش مثل او دو ثلث باشد تا بثلث رسد و عزراو بگیر خلاف قیاس و به تجربه است صفت آن گل سرخ
از تخم و اقماع پاک کرده با دست چندان بیفشارند که خوب درهم شود و باقند بمالند تا سه روز هر روز
صبح و شام برهم زنند و بعد از آن چهار روز در آفتاب بگذارند هر گاه شکر کمی کند اضافه نمایند و باید وزن
شکر تا چهار مثل گل باشد و عسل را باید بوزن مذکور عسل کف گرفته اضافه نمایند و در آفتاب گذاشتن

مربای زردک جهت تصفیه صوت و تنقیه ریه و منع نوازل و ضعف معده و جگر و بدی هضم و استسقا
و ضعف باه بعدیل است زردک ساریزه کرده بجوشانند تا مهرا شود و عسل اضافه نموده بجوشانند تا آب بگذارد که
جوشیده بقوام رسد پس بازاء هر صد مثقال از این ادویه را کوفته و بیخته اضافه نمایند عود قماری و قرنفل
و دارچینی زنجبیل هیل جوزبوا زرنباد کبابه از هر یک نیم مثقال **مربای بنفشه** بفارسی حمیره بنفشه نامند
مسهل صفرا و ملین طبع و جهت خشونت حلق و سرفه حار و ترطیب دماغ و آلات تنفس و جهت حاره و حرقة
البول و نزلات نافع است بنفشه تازه از اقماع و ساق پاک کرده با ضعف وزن آن شکر کوبیده در آفتاب
چند روز بگذارند و هر روز با هم زنند و اگر شکر کمی کند قدری اضافه نمایند و اگر بنفشه تازه نباشد
بنفشه خشک پاک کرده را در آب که بنفشه را چند جوش داده باشند یکروز خیسانیده با مثل آن شکر مخلوط نموده
در آفتاب بگذارند قدر شربتش از پنج مثقال تا ده مثقال است و اگر گل به و بید مشک و سایر شکوفه‌ها را بدستور
مربا سازند هر یک منافع خاصیت که در اصل آن چیز مذکور است **مربای پسته** که از پوست بیرون آورده بدستور
مربای بالنگ ترتیب دهند بغایت مقوی دل و معده و جگر و دماغ است و جهت امراض بارده مزمنه
مفید است **مربای جوز** جهت تقویت باه و تجفیف رطوبت معده و جگر و تقویت آن نافع است گردکان تازه را که پوست
اندرون صلب نشده باشد از پوست بیرون پاک کنند و اگر صلب شده باشد از هر دو پوست بیرون کنند
با عسل نهند چند جوش داده بگذارند و بعد از سه روز ملاحظه کنند هر گاه رطوبت گردکان در عسل
کرده باشد عسل تازه بدستور بجوشانند **مربای بادام** که جهت سرفه و خشونت سینه نافع است بدستور مربای
جوز ترتیب دهند و بعضی بادام تازه را در روغن میجوشانند و بعد از سه روز از روغن بیرون آورده
با عسل پرورده میکنند **اما اقسام حلوای** از آرد و روغن دار مسدد و غلیظ و دیر هضم میباشد و مولد خلط
مراری و سودا و لیست خصوصا در محرورین و آنچه بی آرد و روغن باشد الطف و انفع است و قریب العهد
بانچه ازاو ترتیب دهند و تفضیل مجموع آن متعذر است و اکتفا به بعضی کرده میشود که دستوری باشد جهت

ساختن غیر مذکور **حلوای [illegible]** مولد خون متین و ملین سینه و موافق سودائی که از لعنه مسکون
شده باشد و مسمن بدن و مضر جگر حار است آرد گندم بسیار نرم را با روغن با تش نرم بریان کرده شکر سفید
بقوام آورده اندک اندک در آن ریزند و برهم زنند تا منعقد گردد **حلوای گزانگبین** مایل باعتدال و لطیف‌ترین
حلویات و جهت سرفه و خشونت حلق و یبوست طبع نافع و سریع الانحدار است سه جزو گزانگبین صاف کرده سه
با یکجزو شکر خام با قدری آب بجوشانند و کف سفیدی تخم مرغ برآورده کف بگیرند و چون بانتهای قوام رسد
قدری از کف جوده بردبرند که خوب سفید شود و بعد از قوام تام که چون اندکی از آن را سرد داده باشند بآسانی بشکنی
شکسته شود در آن وقت مغز پسته بوداده و نارجیل و خشخاش آن بقدر حاجت اضافه نمایند **حلوای سوهان** موافق
مبرودین کثیر الغذا مولد خون غلیظ و جهت درد کمر و تقویت اعصاب و باه نافع است گندم را در آب بخیسانند
چند انکه نم بردارد پس در کیسه کرده در آفتاب بگذارند و هر روز قدری آب بر او بپاشند تا شروع کند به سبز کردن
پس در آفتاب خشک کرده آرد کنند و با ضعف یا مساوی آن آرد گندم مخلوط نمایند و آب را بجوش
آورده اندک اندک ریخته برهم زنند و بجوشانند تا آرد طبخ تمام یافته بسیار غلیظ گردد پس قدری
روغن طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از جذب روغن شیره انگور یا دوشاب انگوری بقدری که مقصود
باشد اضافه نموده چندان بجوشانند که روغن جذب که شروع برفع کرده بعد از آن مغز پسته و گردکان
و نارجیل و دارچینی زنجبیل و هیل و جوزبوا و قرنفل و فلفل از هر یک بقدری اضافه نمایند که تا بدانقه
موافق آید **تر حلوای کهار نشاسته** ترتیب دهند موافق سینه و حلق و قرحه امعاء و ترتیب اعضا و جهت
سل و سرفه و تب دق نافع است نشاسته را با آب بجوشانند تا غلیظ شود و طبخ تمام یابد و شکر
صاف کرده اضافه نمایند و بعد از آن که قریب بانعقاد شود قدری روغن بادام شیرین و مغز تخم کدو و خشخاش
سفید مخلوط کنند و آنچه از خرفه ترتیب دهند جهت امراض مذکوره بدستور نافع و سردتر از قسم اول است
تخم خرفه را شیره غلیظ گرفته در نشاسته بالمناصفه بجوشانند که روغن جذب کرده شروع برفع کند و آنچه از
برنج ترتیب دهند قابض و مقوی بدن و مولد خون صالح است بجای نشاسته بیره برنج کنند یا برنج
چندان بجوشانند که حل گردد و بدستور شکر و روغن اضافه نمایند بدستور طبخ دهند تا منعقد گردد و قدری
زعفران داخل کنند و اگر در آن و در حلوای نشاسته دارچینی مخلوط نمایند مسمی بزنگ دارچینی
خواهد بود **حلوای سیب و به** مقوی معده و جگر و دل و مولد خلط صالح و معتدل الکیفیه اند هر یک از آن شد

که خواهند بعد از پاک کردن از تخم و پوست بکوبند و بطبخ دهند تا مهرا شود و آب او بسوزد و اگر قدری گلاب با آن
اضافه نمایند بهتر است و عسل کف گرفته یا شکر بقوام آورند با قدری که بهترین او مطلوب باشد اضافه نمایند
بهتر است و عسل کف گرفته یا شکر بقوام آورند با قدری که بهترین و مطلوب باشد بطبخ دهند تا منعقد گردد و مغز پسته
بو داده بقدر احتیاج مخلوط نمایند **حلوای نارنج** و حلوای بالنگ نیز گویند بهترین حلویات و مقوی احشا
و موافق محرورین است پوست بالنگ خشک کرده بعد از گرفتن پوست بریدن آن و رفع تلخی آن که قدری در آب
جوشانیده باشند نرم بکوبند و بدستور حلوای سیب با شکر بقوام آورند و قدری آب نارنج که او را ترش کند
اضافه نمایند و بعد از چند بیرون کشی مغز پسته بو داده بادام مخلوط نمایند و اگر بجای آب نارنج آب لیمو آب
ترنج کنند پسندیده است و اگر قدری از پوست نارنج کم ترین که باشند مخلوط زنند او له و نسب دانغ
خواهد بجهه و اگر بجای بالنگ زردک سوهرا بخته بدستور بعمل آورند در تقویت باه قوی تر از حلوای سیب و نارنج
و طریق بو دادن مغز پسته و بادام جهت حلویات آنست که با سبوس گندم در دیگی کرده برشته کنند و بسرعت برهم
زنند که مغز نسوزد و بو بردارد و پس از سبوس پاک کرده استعمال نمایند **فالوذج** معرب از پالوده است
از تر حلوای نشاسته اعدل و در منافع مثل آن و مضر معدا سرد و مرطوبان است نشاسته را با قدری شکر که
مایل بشیرینی گردد و چندان بجوشانند که چون سرد شود بسته گردد پس در طبقی کرده بعد از بسته شدن بکارد
ریزه کنند و با شربت قند و عسل کتب امزجه استعمال نمایند **فرنی** بعربی مهلبیه نامند کثیر الغذا
و مبهی و مسمن بدن و مقوی گرده و جهت خشونت حلق و سرفه و طول عمر و تولد منی و یبوست طبع نافع و
و سدد و مضر جگر ضعیف و در معده سرد بطئی الهضم است آرد برنج را با آب و شیر بالمناصفه چندان بجوشانند
که مهرا شود و شکر بقدر حاجت اضافه نمایند و طبخ دهند تا بسته شود **صفت حلوای** مشهور برنج در
هشت است سریع الانحدار و کثیر الغذاء و لطیف و موافق اکثر امزجه و ناقهین و ضعیف الاحشا مفید است
و بهترین حلویات است برنج کوبیده را اندک بو داده که سیر سی و هفت مثقال در باتیل کرده و هفتاد
پنج مثقال قند سفید سوده را در اندک آب حل کرده شصت مثقال آب و عرق بیدمشک و گلاب در باتیل
کرده باتش نرم بجوشانند تا بقوام پالوده شود **باب هشتم** در لعوقات لعوق مابین معجون و شربت است
که در قوام انگشت پیچ گویند اندک اندک بلیسند که چون اکثر آن مخصوص آلات تنفس است بتدریج اثر
او در حین مرور بحلق و قصبه ریه برسد و جبرئیل ابن بختیشوع گوید که از اختراع جالینوس است لا در قرابادین

یونانیین

یونانیین اعدی مشاهده نموده و از انکه معجون حب القطن را که از تالیف جالینوس است متاخرین
لعوق حب القطن نامیده باشند دلیل اختراع لعوق نمی شود که از جالینوس باشد **لعوق طباشیر**
منقول از کامل جهت سرفه و تب دق و سل صمغ عربی قاقله کبار از هر یک شش مثقال نشاسته کتیرا از
هر یک ده مثقال طباشیر چهار مثقال نبات سفید سی مثقال مغز تخم خیار حب صنوبر کبار از هر یک
هفت مثقال نرم سائیده بروغن بادام چرب کرده با مساوی ادویه عسل کف گرفته که بسیار بقوام نیاورده
باشند سرشته و با شیر الاغ استعمال نمایند **نسخه دیگر** جهت حرارت مفرط و خشونت سینه که با سل
باشد صمغ عربی نشاسته خشخاش سفید از هر یک بیست مثقال تخم خبازی تخم خطمی از هر یک سه مثقال
نرم سائیده با روغن بادام شیرین و عسل یا شراب انگوری یا شیره ترنجبین بقدر حاجت لعوق کنند
و حقیر این ادویه را اضافه نموده و انفع یافته کتیرا گل سرخ رب السوس مغز تخم هندوانه **لعوق صبیان**
جهت حرارت و خشونت گلوی اطفال و سرفه با شیر مرضعه یا شیر الاغ بنوشند رب السوس کتیرا صمغ عربی
خاییده از هر یک چهار مثقال مغز دانه بر یک مثقال با روغن بادام و جلاب لعوق سازند **لعوق صنوبری**
که حقیر مکرر تجربه نموده جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و گرفتگی آواز و خفقان رطوبی و ربو بغایت آزموده
و بی عدیل است حلبه را نیم سائیده مقشر کنند بعد از آن کوبیده شیره گرفته با شراب انگوری یا عسل نیم
بجوشانند تا غلیظ شود و مساوی حلبه مغز چلغوزه مقشر را بسیار نرم کوبیده مخلوط کرده چند جوش
داده استعمال نمایند **لعوق خشخاش** از مجربات ابوی رحمه الله علیه جهت نزلات بی عدیل است تخم
هندوانه اصل السوس را در دویست و پنجاه مثقال آب خیسانیده روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد و صد و
بیست مثقال نبات بقوام آورده خشخاش سفید و سیاه مغز دانه بر صمغ عربی کتیرا نرم صلایه نموده
مخلوط کنند **لعوق حلبه** جهت ربو و سعال یابس بغایت نافع است حلبه مویز بیدانه بنفشه
جو مقشر هندوانه گل گاو زبان جوشانیده آب او را با عسل بقوام آورند مغز تخم کدو چلغوزه تخم
رازیانه کوفته اضافه نمایند و پنج مثقال او را با ماء الشعیر بنوشند **لعوق المرمسل** جهت ضیق النفس
و سرفه رطوبی بی عدیل است تخم کتان حرمل بالسویه با عسل لعوق کنند و مداومت نمایند **لعوق
حب القطن** جهت بحوحه و رطوبت حنجره بغایت نافع است از مجربات ابوی رحمه الله مغز دانه
پنبه مغز چلغوزه حلبه تخم کتان با عسل یا شراب انگوری بقوام آورده لعوق کنند **لعوق التین**

انجیر زرد را بجوشانند تا مهرا شود آب آن را با دوشاب انگوری بقوام آورده مغز فلفوزه مغز پسته بادام تلخ مقشر
تخم انجره تخم بادیانه کرسنه حلبه مغز دانه پنبه حب القلقل نرم سائیده با روغن بادام تلخ چرب کرده
لعوق سازند در رفع ضیق النفس و سرفه کهن و ربو بلغمی بغایت نافع است **لعوق عنصل** جهت ربو و ضیق
النفس بارد و بلغم غلیظ لزج بغایت مفید است فراسیون پیاز عنصل مشوی بیخ سوسن کبود با عسل
لعوق کنند و با سکنجبین یا فودنج جبلی یا زوفا خشک جوشانیده باشند استعمال **لعوق بنفشه** جهت سرفه
و قولنج دموی و صفراوی بسیار مؤثر است بنفشه ده مثقال مویز بیدانه عناب سپستان جوشانیده
آب او را با نیم رطل شکر سفید و پنجاه مثقال لعاب خیارشنبر و سی مثقال روغن بادام شیرین بقوام آورده
سی مثقال بنفشه سائیده اضافه نمایند از پنج مثقال تا هفت مثقال استعمال نمایند **لعوق خیارشنبر** جهت ذات
الجنب و ذات الریه بغایت نافع است و بدستور جهت سرفه و نزلات مفید مغز خیارشنبر و نبات سفید را در
اندک آب حل کرده صاف نمایند و با روغن بادام ممزوج کنند و کتیرا صمغ عربی که صمغ الو بالو باشد
از دیاقلا مغز بادام شیرین اضافه نمایند **لعوق خشخاش** که متداول اطباست جهت نزلات حاره رقیقه
و خشونت حلق نافع است خشخاش سفید نشاسته کتیرا صمغ عربی مغز تخم کدو مغز دانه به با جلاب
لعوق کنند **لعوق زوفا** جهت امراض بارده سینه و امتلاء عصب و بهر بلغم لزج بسیار مؤثر است
زوفای خشک افتیمون را یا نبرسیاوشان اصل السوس بیخ سوسن کبود قرطم حلبه مویز بیدانه انجیر زرد
سفید تخم کتان در آب بقدر شش وزن ادویه بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده با شکر و عسل
بقوام آورند و علک البطم و ریاتیانج را در او حل کنند **لعوق حب القطن** جالینوس که در تقویت باه بی عدیل است
در معاجین مذکور شد **لعوق کرنب** جهت سرفه رطوبی و خشونت حلق و ریه و گرفتگی آواز و نفخه دماغ
از بلغم غلیظ نافع است و قدر شربتش سه مثقال و قوتش تا چهار سال باقیست آب کرنب را که در اصفهان
کلم قمری نامند پانزده بجوشانند تا بنصف رسد با همچندان شکر بقوام آورند و باز آب هر رطل
از شکر هر یک از مصطکی کندر صمغ عربی کتیرا ریاتیانج پنج درم در آن حل کنند **لعوق درد** منقول از
جامع امین الدوله جهت تبهای حاره و قی کردن و خون و ذات الجنب صفراوی و دموی و درد سینه
و سل و سلفه مفید است گل سرخ پاک کرده صمغ عربی نشاسته کتیرا خشخاش سفید و حقیر گل مختوم
و گاهی بدل او گل سفید داغستانی کرده و بسیار مجرب یافته طباشیر زعفران رب السوس نرم سائیده

بادرشب با کوری لعوق نمایند **لعوق** جهت منع انصباب نزله سینه بی عدیل است بزر البنج حب صنوبر
با مثلث لعوق کنند صبح و شام یک مثقال از آن بنوشند **تریاق النزله** از مخترعات حقیر در منع ریختن مواد
نزله در رفع سرفه مجرب است تخم کاهو بزر البنج پوست خشخاش از هر یک سی مثقال خشخاش سفید چهل مثقال
تخم مورد گشنیز خشک از هر یک ده مثقال اسطوخودوس پنج مثقال جوشانیده بجوشانند و با مثلث چهار صد و پنجاه مثقال
و نبات سفید سی مثقال بقوام آورده این ادویه اضافه نمایند گل سرخ گشنیز خشک رب السوس نشاسته صمغ
عربی کتیرا از هر یک پنج مثقال بسیار نرم باید سائید قدر شربت سه مثقال **لعوق مارستانی**
جهت تقویت معده و رفع قی ضعیف مجرب دانسته اند منقول از جامع مذکور گل سرخ ارد پوست بیرون
پسته انار دانه زرشک دانه در سماق نعناع تخم مورد در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند پس صاف نموده
با آب لیمو و آب غوره و آب به و آب تمر هندی و سرکه و شکر سفید بقوام آورند **باب هشتم**
در مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول و منقعات و سکنات قی اما مطبوخات مشتمل است بر منضجات
اخلاط و ملینات طبع و خلیلی که در طریق تجهیز باشد و بر مسهلات شرط است که بعد از صاف نمودن بجوشانند
و هر چه از ادویه تاب طبخ داشته باشد مثل بهمنها بیشتر بجوشانند و آنچه بخلاف او باشد در اواخر جوشیدن
اضافه نمایند مثل افتیمون و صمغ هر یک در ادویه مفرده مذکور شد و در ترتیب منضجات که مشتمل باشد
بر تفتیح و ترقیق خلط غلیظ و تفریق خلط متعفن از خلط صالح سودا و بین و صاحبان امراض مزمنه
بیشتر محتاجند و کسب هر شخص و ملتی و حفظ و سنی و بلدی ترکیب باید نمود بنا بر این نسخه چندی که سودمند
تواند بود ذکر مینمود **منضج سودا و بلغم غلیظ** مویز بیدانه گل گاوزبان بادرنجبویه شکوفه غافث بسفایج
عناب سپستان گل بابونه پوست بیخ کرفس پوست کبر پوست بیخ رازیانه شاهتره زوفای خشک
آمله مقشر سکاعی بادآورد تخم کرفس تخم رازیانه جوشانیده با گلقند افتیمون ترنجبین شیرخشت
که در آن حل و صاف کرده باشند بنوشند و باید قدر آب سفید مثقال باشد که بربع باز آید
و اگر سودای از صفرای محترقه باشد الوبخارا پوست بیخ کاسنی بنفشه عنب الثعلب برسیاوشان شاهتره
خشک شکوفه غافث عناب سپستان آمله مقشر تخم خیار تخم کاسنی گاوزبان گل سرخ در مقدار مثقال
آب بجوشانند تا بربع رسد و با ترنجبین و شیرخشت استعمال نمایند و هرگاه بلغم و صفرا مرکب
باشد زوفای خشک اصل السوس سکاعی بادآورد الوبخارا پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی

عناب سپستان گل بابونه تخم کشوث افتیمون عنب الثعلب بدستور جوشانیده با گلقند افتاب پسکنجبین ساده
بنوشند **مسهل سودا و بلغم** در منضج سودا سنا مکی برگ هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون بسفایج
تمرهندی تربد سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس اضافه نموده با فلوس خیارشنبر روغن بادام
ترنجبین لاجورد غیر مغسول شحم الحنظل ملح نفطی استعمال نمایند در اسهال سوداوی و صفراوی پوست هلیله
زرد و کابلی تمرهندی بنفشه افتیمون سنا مکی حجر ارمنی مغسول محمودوشوی خیارشنبر روغن بادام شیرخشت
کنند و در مسهل بلغم صفرا ریوند چینی سنا مکی هلیله زرد و کابلی تربد خراشیده تمرهندی آلوی بخارا
قنطوریون رقیق افسنتین رومی گل سرخ نفخ اذخر فلوس خیارشنبر روغن بادام غاریقون سفید محموده
مشوی داخل کنند **مطبوخ مسهل** سودا که حنین ابن اسحق جهت زن صاحب سودا فرموده هلیله زرد
و سیاه کابلی بسفایج با سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن سنا مکی افتیمون اضافه نموده
چند جوش داده صاف نمایند آلوی بخارا تمرهندی مویز بیدانه سه با دو رطل آب بجوشانند تا بنصف
رسد پس صاف نموده بیست پنج مثقال او را با چهل مثقال از آب صاف کرده اول و پانزده مثقال شکر
سفید بنوشند **مطبوخ خیارشنبر** جهت اخراج اخلاط حاره منقول از کامل هلیله زرد آلوی بخارا عناب مویز
بیدانه تمرهندی گل سرخ نیلوفر بنفشه در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند و فلوس خیارشنبر از ده مثقال
تا پانزده مثقال و روغن بادام شیرین ده مثقال اضافه نموده بنوشند **مطبوخ افتیمون غاریقون** منقول از کامل
جهت اخراج بلغم و سودا نافع است هلیله زرد و کابلی و سیاه پوست بلیله آمله مقشر مویز بیدانه آلوی
گل گاوزبان کبابه خاف بادرنجبویه اسطوخودوس بسفایج تربد سفید کوفته در پنج رطل آب بجوشانند
تا یک رطل و ثلث رسد پس افتیمون اضافه نموده بجوشانند تا یک رطل بماند و صاف کنند و غاریقون سفید
در آن حل کرده بنوشند و باید غاریقون سوده غربال کرده باشند و کبته صاحب جنون و مالیخولیا
صبر سقوطری خربق سیاه اضافه کنند و جهت اخراج بلغم لزج بجای صبر و خربق شحم الحنظل کنند **نوع دیگر**
که قوی تر است از جامع امین الدوله هلیله کابلی و سیاه بلیله آمله مقشر آلوی بخارا تمرهندی پاک کرده
از لیف و دانه مویز بی دانه سنا مکی گل سرخ افسنتین گیاه خاف اگر باشد شکوفه او خوب است
شکاعی بادآورد اسطوخودوس کمادریوس کمافیطوس گل گاوزبان بادرنجبویه سائج هندی
قرنفل تخم بادرنجبویه تخم خیارچنبر انیسون رازیانه بسفایج خربق سیاه تربد کوفته در شش رطل

اب بگوشانند

اب بجوشانند تا بربع رسد و افتیمون اضافه نموده بعد از سرد شدن کیسه افتیمون را بیفشارند و صاف
کنند و غاریقون و صبر زرد و نمک نفطی لاجورد غیر مغسول شحم الحنظل شکر سفید مجموع سوده کوبیده
در آن حل کنند و نیم گرم بنوشند و اگر خواهند که اخراج صفرا نیز کنند هلیله زرد داخل مطبوخ و سقمونیای
مشوی اضافه محلول نمایند **مطبوخ زوفا** جهت ربو و ضیق النفس و سرفه نافع است عناب سپستان
مویز بیدانه انجیر زرد اصل السوس کوفته از پوست پرسیاوشان تخم خطمی تخم خبازی زوفای خشک بیخ
سوسن جلبه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال او را با بنفشه
مربا یا لعوق خشخاش یا معجون قمی با اضافه روغن بادام بنوشند **نوع دیگر** جهت ذات الجنب
و ذات الریه و درد سینه و سرفه نافع است عناب سپستان انجیر زرد مویز بیدانه اصل السوس کوفته
پرسیاوشان تخم خبازی تخم خطمی جو مقشر در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده
هر روز نیم رطل را با روغن بادام بنوشند **مطبوخ اسطوخودوس** منقول از تذکره جهت اخلاط سوداوی
محترقه و صلابات و وسواس و جنون و مالیخولیا و عرق النسا و مفاصل و صاف کردن خون و کدورت فکر
نافع است بسفایج مغز دانه قطم عناب سپستان اسطوخودوس گل بابونه قنطوریون دقیق
افتیمون سورنجان سفید با سه مثقال ادویه آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بنوشند و اگر
بارد و سرد و تصاعد بخارات و یبوست دماغ باشد انجیر زرد و کتیرا و روغن بادام پرسیاوشان صعتر نیز کوفته
اضافه کنند و اگر ریاح غلیظه باشند یا ضعفی در مجاری بول کلفه بیفزایند **مطبوخ بفایع** جهت درد معده
و ریاح بواسیر و صرع و امراض سوداوی بی عدیل است هر روز از سه مثقال تا پنج مثقال جوشانیده بجوشانند
و صاف او را با فلوس خیارشنبر و روغن بادام بنوشند و بدستور با ترنجبین هم موثر است **مطبوخ دار شیشعان**
در دفع درد معده بارد مجرب است هر روز از یک مثقال تا ده مثقال او سه جوشانیده با نبات بنوشند و از نقوعات
شرط است که در آب بسیار گرم بقدری که ادویه را بپوشاند بخیسانند و روز در آفتاب گذارند و شب در
زیر سقف باشد و بعد از آن بسیار افشرده صاف نمایند و بعضی را تا سه شبانه روز باید خیسانید تا قوت
ادویه بسقف باز گردد و مخصوص محرورین و فضول حاره است **نقوع مبرد** جهت بقایای امراض حاره
و تبهای که بقیه او در بدن مانده باشد و تنقیه عروق موثر است منقول از کامل آلوی بخارا مویز بیدانه
عناب سپستان تمرهندی منقی از دانه و لیف تخم کاسنی تخم کشوث کشنیز خشک سه روز در آب گرم

جوشانیده پس صاف نموده هر روز نیم رطل را با ترنجبین یا شکر سفید در طلوع آفتاب بنوشند و اگر قبل از آن تب
صبر زرد و مامیثا و مصطکی ممزوج نموده تناول نمایند اولیت نقوع صبر جهت دردسر سوداوی و بلغمی و سایر امراض
آن نافع است افسنتین رومی اسارون قنطوریون دقیق مصطکی صبر زرد نیم کوب کرده با شش رطل آب
گرم سه روز بدستور مقرر بخیسانند پس صاف نموده هر روز ربع رطل را با روغن بادام بنوشند و اگر هر روز
بقدر ربع رطل را بر داشته تتمه را سه ماه صاف کنند اولیت نوعی دیگر جهت دوار و سدر و صرع و تقویت معده
و رفع اخلاط غلیظ مفید است هلیله کابلی بلیله آمله مقشر عود خام افسنتین شکاعی بادآورد سنبل
الطیب قرنفل حب بلسان نعناع بزر باذروج قاقله کبار گل سرخ در دو رطل آب گرم بخیسانند و بعد از
سه روز قریب بربع رطل بنوشند و اگر در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و صاف نمایند و هر روز
سی مثقال بنوشند اولیت نوعی دیگر که محمد ابن زکریا گوید بتجربه رسانیدم جهت امراض معده مفید است
دارچینی افسنتین عود بلسان گل سرخ عود و مصطکی در یک رطل نیم آب بجوشانند تا نیم رطل بماند
پس صاف نموده صبر زرد داخل کرده روزی یک وقیه بنوشند نقوع جهت ادرار حیض منقول از جامع امین الدوله
که بغایت مدر حیض است تخم خربزه پنج مثقال تخم کرفس انیسون رازیانه از هر یک ده مثقال نیم کوب کرده
در سه رطل آب شبانه روز خیسانیده روزی سی مثقال با یکمثقال روغن بادام بنوشند ماء الاصول جهت
فالج و لقوه و صرع و تشنج و سکته و سایر امراض بلغمی نافع است موافق نسخه حنین و کامل و امین الدوله و ثابت
ابن قره پوست رازیانه و بیخ کرفس اذخر از هر یک ده درم تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک چهار درم
مصطکی سنبل الطیب حنظل فقاح اذخر هر یک دو درم و نیم حب بلسان اسارون هر یک ده درم عود بلسان
سلیخه حرمل لوز بوا نانخواه هر یک سه درم مویز بیدانه بیست درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع
رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال با روغن بادام بنوشند و تبخیر در روغن بید انجیر و معاجینی که بکثرت امراض
مذکوره مناسب باشد بنوشند ماء الاصول نوعی دیگر جهت سده جگر و سپرز و بهبودی و دفع ورم معده و استسقا
و بهقهای کهن نافع است پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه اذخر و فقاح و مصطکی سنبل الطیب قوة الصبغ لک
پاک کرده عود بلسان شکاعی بادآورد گیاه غافث پوست بیخ کبر کادریوس کافیطوس افسنتین
گل سرخ انجیر زرد مویز بیدانه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و هر روز سی مثقال او را با روغن
بادام برنجی و تبخیر و دوا الکرکم و امثال آن بنوشند ماء الاصول نوعی دیگر جهت قولنج و درد کرده مفاصل

که از برودت

که از برودت باشد بغایت مجرب است پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه پوست حنظل قنطوریون دقیق
شیطرج نانخواه انیسون بوزیدان ماهی زهره در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد و روزی یک وقیه
با یکمثقال روغن بید انجیر که خروع نامند بنوشند و اگر امراض بسیار صعب باشد با روغن کلکلانج استعمال
نمایند ماء البزور که در منع ادرار عرق مجرب است کشنیز خشک سماق پاک کرده برنج سفید
بکرشته از هر یک پنجاه مثقال با سه وزن آن آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده روزی
بیست پنج مثقال بنوشند ماء الاصول مجرب ابوبکر رازی جهت ضیق النفس و گرفتگی آواز و ربو پوست بیخ کرفس
و بیخ رازیانه و انیسون تخم کرفس رازیانه مصطکی سنبل الطیب اسارون بیخ قنطوریون دقیق و غلیظ
فراسیون اصل السوس بیخ سوسن کبود انجیر زرد مویز بیدانه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد
پس سه حصه کرده هر روز یک حصه با العرق مناسب بنوشند و دقیقات را شرط است که مکرر کنند که عادت
شود و در خلای معده جایز نیست و در ماهی چهار بار مستحسن است اگر مطلب رفع صفرا باشد قبل از خوردن
سفیدی یک ساعت شوربای ترش تناول نمایند و اگر مراد رفع بلغم باشد ماهی شور برشته هرزی تناول نمایند
و بعد از قی چیزی که تقویت معده کند بپاشند و اگر مراد قی مرة السودا باشد ترشی تناول نمایند و شخصی سر
که گردن بلند و سینه تنگ باشد از قی باید منع نمود مقیئ مرة السوداء و مرة الصفرا که در تپهای ربع
و مرکبه نافع است کنگر زرد تخم تره تیزک تخم ترب جوز القی تخم شبت ملح هندی تخم اسفناج بالسویه کوبیده
بوزن آن عسل سرشته دو مثقال او سوا سه مثقال در آبی که شبت جوشانیده باشند حل نموده بنوشند
و اگر بعد حصول قی بیارد آب شبت مطبوخ را با عسل بیاشامند در این وقت به افراط خواهد شد مقیئ دیگر
جهت رفع مرة الصفرا و بلغم صفرا آمیخته بیست مثقال ترب را ریزه کرده با ده مثقال شبت تازه و پنج
مثقال نمک هندی و از تخم خربزه و تخم اسفناج هر یک چهار درم بجوشانند تا چهار رطل آب تا بثلث رسد
پس صاف نموده با سکنجبین بنوشند و قی کنند و اگر مراد رفع بلغم بیشتر باشد با عسل بنوشند مقیئ دیگر
جهت رفع رطوبات معده و مرة الصفرا و مرات السوداء ترب را بسیار ریزه کرده یکشبانه روز در سکنجبین
عسلی خیسانیده صاف نمایند و با کنگر زرد نیم مثقال بنوشند مقیئ دیگر تخم ترب تخم شبت تخم خربزه
ریشه خربزه و اصل السوس از هر یک سه مثقال جوشانیده و آب او را با کنگر زرد و سکنجبین بنوشند
مسکنات قی الا آنچه در تسکین قی صفراوی آزموده است زرشک بیدانه انار دان ترش سماق دانه

بردن کرده پوست بیرون پسته از هر یک یکجزو گل سرخ غوزه خشک از هر یک نصف جزو نرم کوبیده او را با آب
بریا آب فارین باسرنت به دهان ان بنوشند **نسخه دیگر** که مجرب حقیر است انار دانه ترش مویز دانه دار
بالسویه ریزه کرده در یکجا ان بسیار نرم کوبیده تا سه مثقال بنوشند آس کوفته قیمقی و سود داوی گل سرخ جلنار
زرشک بیدانه سه مثقال نعناع پوست بیرون پسته مصطکی عود هندی سنبل الطیب قرنفل قاقله دارچینی زیره
کرمانی سه که پرورده از هر یک ده درم دو مثقال این ها را با سکنجبین سفرجل دهتال ان بنوشند **باب
نهم** در سنونات و غرغره و مضمضه سنونات ادویه مخصوص با مراض دندان است اعم از انکه ساییده
باشند یا بچرب بسرشند یا قرص کنند و مولف تذکره گوید که سنون از مخترعات جرجیس والدیقسوغ است
و ظاهر این کلام اصلاح نداشته باشد و از قدما بودن اظهر است و در استعمال سنون شرط است که معده ممتلی باشد
و قبل از استعمال او دهن را با بهای ادویه بشویند و به سواک و شمال ان پاک کنند **سنون**
از مجربات والد حقیر جهت رفع درد دندان بغایت آزموده است سواچوبه زرد چوبه تخم ریحان سرشش پوست
بیخ درخت زرشک کتیرا بادام مقشر صمغ عربی از هر یک دانگ فوفل جهید بسیار نرم ساییده استعمال
نمایند **سنون ابیض** از معالجات بقراط جهت محکم نمودن دندان و گوشت بن دندان و رفع خون آمدن
و رم کرم خوردن و ریحهای مولد از دماغ بر بن دندان بغایت معتمد و رفع بد بوی دهان میکند و جلای
دندان میدهد و چون با روغن زیتون یا قطران آغشته بر دندان درد ناک گذارند در حال رفع الم میکند
چون با سرکه خلط کرده مضمضه نمایند دندان متحرک را مستحکم نماید و فی الواقع بهترین سنونات است عاقرقرحا
[illegible] کرمانی سعد از هر یک شش مثقال پوست انار مازوی سبز کندر کلنار گل سرخ مروارید ناسفته سفال چینی
از هر یک سه مثقال بیخ سوسن کبود چهار مثقال شاخ گاو کوهی سوخته دندان فیل دانه هلیله طباشیر
تخم خرفه فستق کتیرا کشنیز خشک بوداده عدس از هر یک هفت مثقال زبد البحر نمک صدف
حلزون سوخته نبات سیاه از هر یک یکمثقال نیم فلفل سفید مصطکی عود بلسان از هر یک یکمثقال بعد از
ساییدن اجزا دو دانگ کافور اضافه نمایند **سنون** از تالیف والد حقیر جهت رویانیدن
گوشت بن دندان و رفع بد بوی دهان بغایت نافع است دم الاخوین کرمانی انزروت جوز السرو
کندر بیخ سوسن سوخته طباشیر اقاقیا گل سرخ گلنار حب البلوط پوست انار ترش از هر یک یکجزو قسط البحر
نصف جزو در وقت خواب استعمال کنند **سنون** منقول از اختیارات ابن هبل در شفاء

الاسنان

الاسنان جهت بردن گوشت متعفن و اکله و سیلان خون لثه بغایت نافع و بی‌عدیل است زرنیخ سرخ و زرد
دانگ آب [illegible] زاج سفید مازوی سبز بالسویه قرص با سرکه بزنند دانگ را بر لثه بمالند و بعد از ساعتی
بشویند و اگر سوزش کند روغن گل سرخ مضمضه کنند **سنون دیگر** جهت تاکل و بد بوی دهان و چرک بن دندان
مازوی سبز بی سوراخ دو جزو سرصاف یکجزو با روغن گل سرخ بمالند و بسرکه عفص مضمضه کنند **سنون
مسمی بنوشیروان** منقول از کناش فاخر منسوب بابن سراپیون جهت قطع خون و تقویت لثه و دندان نافع
پوست انار سه جزو کلنار عفص نبات سیاه عاقرقرحا از هر یک جزوی ساق یکجزو نیم نمک هندی نصف جزو با سرکه
و امثال [illegible] قرص بسازند **سنون** جهت رویانیدن گوشت بن دندان مجرب است و اکثر اطبا برای اتفاق
دارند ده مثقال آرد کرسنه را با عسل سرشته بر روی آجری در تنور بگذارند تا نزدیک بسوختن رسد و دم
الاخوین هر یک پنجمثقال و زراوند مدحرج هر یک دو مثقال اضافه کرده سنون کنند **سنون**
منقول از غنی منی جهت رویانیدن گوشت لثه آزموده است پوست بیخ کبر اصل عاقرقرحا بیخ کرسنه آرد جو بالسویه
سنون از تالیف حقیر موافق اکثر از جراحت و در تسکین الام و رفع خون و رویانیدن گوشت و منع
ریحهای مواد آزموده است سعد طباشیر گل سرخ تخم مورد کلنار فوفل کات هندی کرمانی اقاقیا از هر یک
یکجزو ساق سه جزو **سنون منقول** از معالجات بقراطی و ایلاقی جهت جلای دندان و پاک کردن
ازا اوساخ و سفید کردن بسیار موثر است زبد البحر سوخته بالسویه با عسل سنون کنند **سنون دیگر**
قوی تر از ان و سریع الاثر است نمک سنگ صدف سوخته زراوند مدحرج بیخ نا سوخته جو سوخته سفال چینی
بالسویه سنون کنند سقمونیا و زجاج سحوق [illegible] در حال دندان را سفید کنند و هر گاه در زیر
دندان و بار رنگهای دیگر قوی باشد و در جوهر دندان نفوذ کرده باشد زنجار را در عسل حل نموده
بر دندان بمالند و اگر قوی تر باید قدری سقمونیا اضافه نمایند **سنون** منقول از ایلاقی جهت رفع سیاهی
دندان مجرب دانسته اند قرنفل ده درم فلفل چهار درم حماما سه درم سادج هندی حصف محرق از هر یک
دو درم **سنون** منقول از ابن هبل جهت دندان متحرک که بسبب رفتن گوشت لثه باشد بغایت
نافع است عود سوخته نبات سیاه کلنار ساق اقاقیا بالسویه استعمال نمایند و اگر سبب حرکت از زیادتی رطوبت
باشد مضمضه با آب ادویه که در مضمضه مذکور شد مضمضه کرده بعد از ان این دوا را بر دندان
متحرک بپاشند نبات سیاه سعد مصطکی خاکستر ثمره الطرفا خاکستر شاخ گاو کوهی از هر یک جزوی

نمک معجون بعسل که بعد ازان سوخته باشند سرصاف زعفران از هر یک جزوی و نصف سنبل الطیب سداب
خشک ساق از هر یک نصف جزو نرم سائیده باهم سرشته استعمال نمایند **تریاق الاسنان** از تالیف
قرمابعایت مجربست در تسکین درد دندان زنجبیل فلفل حلتیت چند بیدستر افیون بالسویه با عسل سرشته
بر دندان درد ناک هر روزی بگذارند و مؤلف شفاء الاسقام این ادویه را اضافه نموده است سرصاف
زراوند مدحرج میعه شیح از هر یک نصف جزو های ابق و انچه در تسکین درد دندان بتجربه رسیده مالیدن فلفل و عسل است
هر گاه از رطوبت و نزلات دماغی باشد و بدستور هر گاه فلفل و پوست خشخاش در گلاب بجوشانند و از بیرون
طلا کنند درد ساکن گردد و بدستور شطرح هندی سائیده در کف دست گرم کرده بگذارند جهت منع درد دندان
تکیه بان جهت کند بجهت اماله ماده بالخاصیه تسکین دهد **سنون** منقول از تذکره که در زمان هارون
الرشید تالیف یافته جهت استحکام لثه و دندان و جهت خوشبو کردن دهان و قطع رائحه کریهه و تحلیل
اورام و دفع سیلان آب دهان مفید است نمک سوخته جزوی نان جو سوخته مغث جزو حب هندی
شش جزو سک سه جزو کزمازج فلفل دار فلفل زنجبیل زبد البحر قاقله از هر یک ده جزو مابرکه و حق ساخته
خشک کنند و یکتیتع شبح ارمنی وزراوند مدحرج از هر یک نصف جزو اضافه کرده و حب بلدادعاقرقرحا
از خرا ز هر یک جزو الحاق نموده با عسل سرشته و بعضی این ادویه سوا اضافه کرده صندل عفید سعد گل
سرخ فوفل قاقله خاکستر کاه خاکستر شاخ کاو کوهی از هر یک سه جزو بوره ارمنی ده جزو دقیق مفاخر
که بهترین چیزها از برای سرشتن ادویه دندان سرکه است که در وزیره که نا تیف سائیده باشند و همچنین
مضمضه او نیز بهترین اشیاست **سنون** جهة امراض حاره منقول از کامل شامل و حاوی
اکبر و تذکره جهة رویانیدن گوشت لثه و تعفن ان و حرکت دندان بتجربه رسیده است طباشیر گل سرخ
از هر یک سه درم مروارید گل ارمنی برشته دم الاخوین هر یک ده درم مرجان سوخته صندل سرخ
سرصاف حب کاکنج کزمازج مامیران هر یک یکدرم **سنون** جهة امراض بارده عاقرقرحا فلفل
شیطرج خردل اقحوان زنجبیل بوره بالسویه با قطران تا ضیح ریزه سرشند **سنون** جهة کندن
دندان مانند مثاب کلیتین است و تغلیت ادمیکند منقول از کامل عاقرقرحا پوست حنظل پرتحب
توت شبرم مازریون پوست بیخ کبر حلتیت زرنیخ زرد بالسویه مجموع سوسائیده سه روز در سرکه
بخیسانند و حلتیت را بالنصف وزن ادمقل ازرق اول در سرکه حل نموده ادویه سو برشند و در وقت

استعمال احتیاط نمایند که بدندان صحیح نرسد بلکه دندان مجاور درد ناک را بخمیر و موم غلاف کنند **سنون**
جهة دندان مجرب حکمای هند است و دوح سوخته برنج بالسویه سنون کنند **سنون** جهة قلاع سوداوی
مویز بیدانه زیتون بالسویه با عسل سنون کنند **سنون دیگر** برگ عوسج برگ زیتون اقاقیا از هر یک جزو قلقطار
صعتر بنج بارنج سعد از هر یک خمس جزو بیخ سوسن ثلث جزو زعفران ربع جزو **سنون** جهة اقسام قلاع
عفص بالسویه سائیده سنون کنند بغایت مفید است **صفت ادویه** که کرم دندان را ساقط کنند تخم
پیاز برگ کراث بزر البنج سائیده با پیه بز سرشته حب سازند و عددی ازان در آتش انداخته نیکی را بر بدن
ملاصق کرده سر دیگر را در طرف آتش بنهی نصب کنند که دخان از راه نی بدندان برسد و اگر طرف آتش نزدیک
دور باشد بهتر است که نی بر لوله نصب شود و دهن طرف را بپوشانند تا دود از لوله داخل نی گردد و بدستور
چون پنبه بقطران مالیده بر دندان گذارند کرم را ساقط کند و مضمضه با آب برگ شفتالو و قدری زراوند
طویل بغایت ازموده است و بدستور بخور راسنج مؤثر است و چون سوراخ دندان کرم خورده بکافور
پر کنند موجب تسکین درد میگردد و بدستور حرنیق معجون بعسل بغایت مجربست و بدستور پر کردن نقبه
بمویزج و حلتیت و بوره ارمنی همین اثر دارد **ادویه** که رفع ضرس کنند و ان کندی دندان است
که از ترشی و برودت سقوط بهم رسد و چون ناق و تخم خرفه را بخایند رفع ان کند بدستور خایند جزو دن
بادام و مارچیل و فندق و خمیر نان گرم و مضمضه بشیر دختران و شیر الاغ و طلا کردن روغن زیتون
و روغن تازه مفید است **ادویه** که دندان اطفال را زود بر ویاند از ان جمله طلا کردن لثه است
بمغز سر خرگوش که پخته باشند و مالیدن روغن سوسن و طلا کردن خای بر روغن سرشته **صفت مضمضه**
وغرغرها جهة امراض دهان و غیر ان **مضمضه** جهة رطوبات بن دندان و حرکت اسنان
سنبل الطیب گل سرخ جوز السرو سعد ثمرة الطرفا بالسویه با آب جوشانیده مضمضه کنند **مضمضه مجرب**
جهة قلاع و خون بن دندان و تعفن و جوشش و رویانیدن گوشت ان توتیای مغسول سی درهم مثقال
بنفشه پانزده مثقال شکر خام یکمثقال بنفشه سوسائیده با سایر اجزا با برکه هفتاد و پنج مثقال اب غنه در شیشه
ضبط نمایند و بجهة جوشش دهان یکمثقال از که مذکور سوباهیت مثقال اب انار یا آب گشنیز مکرر مضمضه
کنند و بجهة قطع خون و رویانیدن گوشت با برکه مخلوط نمایند و هر گاه سرکه شیشه اخر نقصد بدستور سرکه
تازه اضافه نموده ضبط نمایند اگر کیال و زبالیه بران بگذرد از ان اثر یافته **مضمضه** که قبل از استعمال

سنونات باید کرد تا تأثیر ادویه دیگر در سنونات اسرع گردد و سنون از کتاب شفا خود منسوب به حنین بن
اسحق است تخم گل سرخ زرشک ثمرة الطرفا برگ صنوبر برگ زیتون از هر یک جزوی پنج بار تنک بارک ان بکوبند و نیم
جوشانیده نیم جزو شب یمانی حل کرده مضمضه نمایند **مضمضه** جهت ورم لثه و سستی ان طراسیس شب یمانی
پوست انار سماق بالسویه مضمضه کنند **مضمضه** جهت قلاع و ان جوشیدن دندان است در اوایل باب برگ علیق
و اب برگ بارتنک و اب به و سرکه که در او عدس و جفت شاخهای تازه تاک ورد جوشانیده باشند
مضمضه نمایند **مضمضه** جهت قلاع بلغمی برگ آس برگ زیتون مامیران پوست انار عفص بالسویه جوشانیده
مضمضه نمایند **غرغره** که ثقل زبان و سستی ان و تشویش کلام مفید است خردل زنجبیل فلفل عاقرقرحا نوشادر
بوره شونیز صعتر نمک بالسویه نرم سائیده با سکنجبین عنصلی یا آبی که در او مرزنجوش و امثال ان جوشانیده
باشند غرغره کنند **غرغره** جهت خناق حار اب انار ترش که با پیه او فشرده باشند یا رب توت و اب
کشنیز غرغره کنند و بدستور با اب برگ بارتنک و اب عنب الثعلب و اب سماق مطبوخ نافع است و بعد از
چند روز که نضج یافته باشد غرغره رب توت با بوره و جهت مزید مفید است **غرغره** که بعد از نضج باشد
انجیر زرد و حلبه تمر هندی اصل السوس جوشانیده با فلوس خیار شنبر غرغره کنند و اگر صاحب درد کلو تب
داشته باشد عدس تمر هندی گل سرخ تخم مرو را جوشانیده با آب سوس غرغره نمایند **غرغره** جهت خناق
بلغمی که ذبحه نامند رب کردکان که زرد آب کردکان سبز ترتیب داده باشند یا مرصاف و زعفران غرغره
کنند و بدستور اب کامه و عسل و سکنجبین عنصلی با اب رب و خردل و مویزج و عاقرقرحا غرغره کنند
غرغره جهت اوجاع حاره و بارده امراض حلق نافع است عدس گلنار گل سرخ کرمانج جوشانیده با رب
جوز مذکور غرغره نمایند **باب دهم** در اکتحال و شیافات و سایر ادویه عین **کحل** و **ذرور** عبارت
از ادویه مسحوقه از حریریست که در چشم استعمال کنند بر ورد و مرشته بجزئی و ذرور انچه بابهای مخصوص سرشته
باشند لب بند و مانند ذرور استعمال نمایند مثل توتیای عوزه و امثال ان و مخترع ان اسقلیبیوس است
و چون اول از کافور و مبردات ترتیب یافته باین اسم موسوم گشته و بعد از ان که از اطبا از ادویه
حاره ترتیب داده اند تغییر اسم نداده اند و شیاف انچه بمایعات سرشته بقاطیقی قطع کنند و در سایه خشک
نموده بمایعات حل کرده استعمال نمایند و گویند مخترع ان بقراط است و در کتب یونانی مستفاد میشود که
قبل از او نیز تالیف یافته باشد و کحل مخصوص است بانچه با میل در چشم کنند و ذرور انچه بپاشند و مخصوص تمام

ئیت بلکه مخصوص قطع نزف الدم جراحات است لهذا در باب مراهم نیز مذکور میشود و در بیان کحل اسفیوس مذکور است
که بموجب وحی ترتیب کحل شده و گویند مخترع او فیثاغورس است و شرط است که استعمال آن بعد از تنقیه باشد و صاحب
مزاج حار کحل حار را در شب و وقت صبح استعمال نمایند و اگر کحل حار باشد و مزاج مریض بارد در آخر روز در چشم کشند
و اگر هر دو بارد المزاج باشد در وسط روز و اگر سبب نزول آب و امثال آن استعمال نمایند باید مریض به پشت تکیه
کند و هرگاه عطسه در اجفان باشد باید بعد از کشیدن دارو پلک را پوشیده باد و خواب کنند و هرگاه جهت دمعه باشد
پلک را نباید پوشید و بر پا ایستاده بکشند و بدستور باید نباید در امتلاء و معده استعمال نمود **کحل روشنائی** بیای
بعد از شین و نون بعد از الف بیونانی بمعنی مقوی البصر و جابر الوهن است و مخترع او بقراط و گویند فیثاغورس است
چون جهت ضعف بصر و غشاوه و دمعه و سلاق حار و ابتدای آب و سبل و جرب و حکه و حفظ صحت عین
بغایت نافع است روسخت مقناطیس محرق که هر یک را یازده مرتبه باب گرم شسته باشند از هر یک پنج مثقال
نوشادر صبر زرد دار فلفل زعفران مروارید هر یک یکمثقال زبدالبحر هلیله کابلی زنگار هر یک نیم مثقال اقلیمیای فضی
بوره قرن اییل توتیای فضی هر یک ربع درم از تا فته بیرون کشیده استعمال نمایند و اگر با مراض مذکوره استرخا هم باشد
دو مثقال سرمه اضافه کنند و اگر با بیاض باشد ملح اندرانی دو مثقال باید کرد و اگر با ضعف اجفان باشد
سنبل الطیب یکدرم و نیم اضافه نمایند و بجهت برودت مفرط ربع درم فلفل داخل کنند **باسلیقون**
کبیر از تالیف بقراط و بیونانی بمعنی جالب السعاده است و گویند اسم پادشاه ان مصر است و بجهت
او ترتیب داده جالی و حافظ صحت عین و جهت حکه و غشاوه و سبل و چرب و دمعه و سلاق
مزمن نافع است اقلیمیای فضی زبدالبحر هر یک ده مثقال روسخت یازده مثقال سفیداب قلعی و نمک ترکی فلفل
سیاه جعده نوشادر دار فلفل هر یک دو درم نیم قرنفل اشنه هر یک یکمثقال کافور نیم مثقال ساذج هندی
یکمثقال نیم جند بیدستر سنبل الطیب سرمه هر یک دو درم **باسلیقون صغیر** منافع او مثل منافع کبیر است
اقلیمیای ذهبی ده درم کاس محرق مغسول یازده درم سفیداب قلعی نمک ترکی هر یک دو درم
نوشادر جعده فلفل سیاه اشنه هر یک یکمثقال **کحل عزیزی** از تالیف بولس است جهت حفظ صحت و قطع
دمعه و امراضیکه از رمد بهم رسد نافع و در سایر علل عین منافع باسلیقون کبیر است اقلیمیای ذهبی توبال النحاس
توتیای هندی قرنفل صبر زرد برگ فرنجمشک هر یک یکمثقال ملح هندی زبدالبحر نوشادر هر یک یکمثقال و نیم
مشک یکدانگ **کحل الاشفار** معرب از نقلیا نات که بسریانی عبارت از ملائکه باشد و در

قرا این لایانه مسطور است که بقراط در خواب باو ملهم شده و محلل و ملطف و جالی جهت امراض صعبه و اقسام رمد
نافع است انزروت مربا بشیر الاغ نشاسته شکر سفید هر یک پنجمثقال مغز تخم کیمغ یکمثقال **کحل الجواهر**
مؤلف شفاء الاسقام و صاحب تذکره گوید مجربست دخان سندروس که در چراغ با روغن گل سرخ سوزانند
باشند با قدری مشک و عنبر آمیخته در چشم احول کشند **کحل جهت بیاض** که ابتدا ناشی روز زایل میکند هر چند که
علت مایوس از علاج باشد منقول از ضایح زبد البحر بوره ارمنی سرگین سوسمار شکر سفید سحق نمایا بالسویه
یا بکر طلا اسکه مامیران و وج هر یک ده درم را بوش اینده باشند تا ربع رسیده باشد مکرر در آفتاب بایند
پس خشک کرده و از آنافته بیرون کنند و استعمال نمایند **کحل وردی** از تالیف جالینوس جهت قرحه
و ظلمت بصر و حکه و غشاوه نافع است و حافظ صحت عین است سفیداب قلعی هشت مثقال اقلیمیای فضی صمغ عربی
شادنج و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول هر یک چهار درم افیون لب سبر کاس محرق مغسول زعفران هر یک
یکمثقال کافور یک قیراط **کحل سادج** از تالیف قرماد مجب الفعدت و در دفع بیاض و غشاوه و دمعه
و حکه و استرخاء جفن و اکثر امراض چشم و جلا و حافظ صحت است و گویند چون روز شنبه و چهارشنبه با میل طلا در چشم
کشند از کوری ایمن شوند سرمه اصفهانی مرقشیشای فضی هر یک چهار درم اقلیمیای فضی لب هر یک دو درم
سادنج هندی یکدرم مروارید زعفران هر یک نیم درم سنگ چهار قیراط **کحل جهت دمعه** بغایت مجربست دار قرحات
توتیای کرمانی مغسول ده درم لب پوست هلیله زرد صبر هر یک دو درم فلفل نیم درم **کحل مقوی** از متاخرین است
و بغایت جهت ضعف باصره و غلظت روح و نزول آب و خیالات مفید است و در جمیع آثار قوی تر از مرارات است
و کیفیت تا اذیت بیست مثقال توتیای کرمانی مغسول سوده با آب مرزنجوش تر کرده یک شب او را گذارند تا نشسته باشند
تا ته نشین شود بصافی او حمیر کرده خشک کنند و بسایند در کنجبیل و دار فلفل مامیران چینی هر یک ده مثقال [illegible]
یکمثقال مجموع را کوبیده با آب رازیانه تر بسایند و خشک کنند پس با توتیای مدبر مذکور از حریر پرده کرده
استعمال نمایند **کحل الاشفار** جهت رویانیدن مژه و انبوه کردن آن بغایت موثر است دانه
خرمای سوخته پنجمثقال دخان الکندر چهار مثقال سنبل الطیب مثقال حجر لاجورد حب بلسان هر یک
یکمثقال با میل بر پلک مژه بکشند **کحل الجواهر** از اختراع متاخرین است و جهت تقویت باصره و رفع
غشاوه و تقویت طبقات عین و جفنان و دمعه و جرب و سبل رقیق و ناخنه نافع و حافظ صحت است
سرمه اصفهانی ده مثقال توتیای هندی که غیر قسم حاد است مرقشیشای ذهبی مرجان لاجورد مغسول

سانج

سادنج هندی فیروزه ورق نقره مامیران فلفل سفید اقلیمیا ذهبی توبال کاس شادنج و اگر نباشد مقناطیس محرق
مغسول هر یک چهار درم سرطان بحری شش مثقال یاقوت لب لعل زمرد زبرجد ورق طلا مروارید دار فلفل عقیق
یمنی هر یک [illegible] مثقال زعفران سه مثقال و در بعضی نسخه دهنه و نمک چهار مثقال بنظر رسیده و در بعضی سرمه
سادی سایر اجزاست صمغ عربی کثیرا مغز تخم کیمغ و صمغ الو هر یک پنجمثقال افیون سه مثقال اضافه کرده اند و حقیر دوا
حقیر این نسخه را استعمال نموده و باعتدال اقربست و طریق داخل کردن ورق طلا و نقره آنست که با صمغ عربی
یا کثیرا سرشته بر روی سنگ ساق چندان بسایند که مکلس گردد **کحل بقراطی** جهت رفع بیاض سعد یک ات
و در اندک زمانی قلع مینماید شیشه سبز محرق مغسول دو درم بوره ارمنی زبد البحر هر یک یکدرم **ذرور** جهت
سبل بغایت نافع است مراقی اختیارات ابن هبل و الیانه و شفاء الاسقام سفیداب قلعی چهار مثقال
اقلیمیای فضی صمغ عربی هر یک [illegible] مثقال کاس محرق مغسول نشاسته افیون هر یک یکمثقال با لعاب بزر قطونا
سرشته خشک کنند و ناسائیده ذرور نمایند **ذرور وردی** ایضا جهت سبل نافع و بجهت شیشه [illegible]
بورو [illegible] باین اسم شده سفیداب قلعی [illegible] مثقال و چهار دانگ صمغ عربی یکمثقال و [illegible] دانگ انزروت نیم مثقال
کاس محرق افیون هر یک دو دانگ شادنج چهار دانگ اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول بدل کنند **ذرور**
تبریزج جهت بیاض رقیق و جرب و حکه و حمره ملتحمه و بقایای رمد و حرقت و دمعه حاره نافع و حافظ
صحت و بغایت آزموده است بیست مثقال تخم کیمغ سوده بیست مثقال گیاه مامیثا کوبانند و سه روز در آن
آب گذاشته بیرون آورده خشک کنند و از مغز مقشر او ده درم صمغ ساق صمغ الو انزروت نبات هر یک
دو درم گرد بزر قطونا که در حین کوبیدن از او جدا شود بدستور [illegible] درم افیون [illegible] درم زرد ریا شش **ذرور ابیض**
بسیار لطیف و محلل و مجفف رطوبات و جهت امراض چشم اطفال بسیار نافع است انزروت تخم کیمغ
از هر یک جزوی حبه السودا نشاسته از هر یک نصف جزو سفیداب قلعی ربع جزو **ذرور اصفر**
منافع او مثل منافع ذرور ابیض است در قطع دمعه و منع نوازل مفید انزروت جزوی صبر زرد زعفران
تخم گل سرخ از هر یک [illegible] جزو افیون دو دانگ مامیثا جزوی **ذرور منصف** چون ذرور مذکور [illegible]
بالمناصفه ترکیب کنند باین اسم نامند **ذرور کافوری** جهت حرارت عین و رمد خفیف صدف محرق [illegible]
[illegible] مثقال نشاسته یکمثقال کافور دانگی **ذرور رمادی** منقول از معالجات بقراطی که جهت رفع حمره
و دمعه و درد چشم که از طغیان خون باشد نافع است نشاسته کثیرا صمغ الو از هر یک سه مثقال

صمغ عربی شیاف مامیثا یکمثقال نیم **ذرور مامیران** از معالجات بقراطی جهت اختلاج دایم و امراض
بارده و مزمنه و تقویه بصر بغایت آزموده است زنجبیل قرنفل مامیران فلفل دارفلفل توتیای کرمانی مغسول
نیم **ذرور حجر مومیای سادنج** و قرص و بثور بغایت آزموده است سفیداب قلعی اقلیمیای فضی نقوع طین
محرق مغسول صمغ عربی از هریک چهار ع نشاسته افیون کاکس محرق زعفران هریک نیم مثقال کافور
نیم دانگ **ذرور** منقول از معالجات بقراطی جهت حمره چشم و رمد و جلای آثار و طرفه بغایت آزموده است
برگ عنب الثعلب سوخته کشوث سوخته مروارید مقناطیس سوخته مغسول و بک مکه که زرکران جلای نقره با آن
میکنند بالسویه **برود** منقول از معالجات بقراطی و ایاته جهت سلاق و دمعه و جرب و سبل و ضعف بصر
و شرناق و سایر امراض نافع است توتیای کرمانی مغسول با آب غوره تازه پرورده زردچوبه از هریک ده جزو
هلیله زرد با نخم زنجبیل از هریک پنج مثقال دارفلفل مامیران از هریک نیم نمک هندی یکدرم بعد از سائیدن
تا هفت بار با آب غوره سائیده خشک کنند **توتیای غوره** توتیای کرمانی را شسته هفت بار با آب غوره سائیده
خشک کنند جهت دمعه و جرب و حکه و حرارت عین نافع است و چون با آب نارنج همین عمل کنند در اقسام
امراض عین نافع است خصوصاً جهت رمد مزمن و حکه و دمعه و سلاق و جرب و رفع نزلات و تقویت طبقات
و حفظ صحت عین و رفع تشنگی و التهاب و چون با آب افسنتین پرورده کنند جهت امراض مذکوره نافع و محلل
ورم عین و مقوی بصر است و چون با آب مرزنجوش پرورده کنند جهت حدت بصر و امراض مزمنه مفید است
و بدستور با آب رازیانه همین اثر دارد **برود نفائسین** بغایت مقوی بصر و حافظ صحت و قاطع دمعه
و جهت بیاض و حکه و جرب مزمن و تحلیل ورم نافع است و از تالیف جالینوس و مسیحی بجلا و کحل از مایین است
توتیای کرمانی سادنج کاکس محرق از هریک یکجزو صبر فلفل دارفلفل شادنج مغسول مقناطیس محرق مغسول
از هریک نصف جزو مامیثا عفص سنبل انزروت زبد البحر از هریک ربع جزو سائیده با آب بارتنگ
مرتبه پرورده در آفتاب گذارند **برود القاطع** و برود مارستانی نیز از تالیف محمد ابن زکریا است و او
در تقویت اجفان و رویانیدن مژه و رفع برص اجفان و تقویت بصر و منع نوازل مجرب دانسته است
سنبل الطیب سرمه اصفهانی از هریک یکجزو دانه خرما دانه هلیله که هر دو سوخته و کوفته باشند
از هریک نصف جزو بعد از سائیدن با آب کشنیز با آب مورد پرورده خشک کنند **برود اکبرین**
و برود احمر نیز نامند از تالیف قرمات و جهت التیام قروح و تجفیف رطوبات و رفع جرب مجرب است

شادنج چهار مثقال و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول سرمه دو مثقال توبال النحاس یک و نیم صدف سوخته
یکمثقال سفیداب قلعی مروارید از هریک نصف جزو اقلیمیای فضی صمغ عربی نشاسته از هریک جزو سائیده
با آب رازیانه تر پرورده استعمال نمایند **شیاف ابیض** از تالیف بقراط است جهت امراض حاره و تحلیل اورام
و رمد و آن عبید سفیداب قلعی پنج کثیرا صمغ عربی از هریک سه مثقال نشاسته انزروت از هریک مثقال
و چون ربع درم افیون اضافه نمایند شیاف ابیض افیونی نامند و چون دو قیراط تا نیم درم کندر اضافه کنند
کندری خوانند و کندری جهت قروح اقوی است بعد از آنکه سائیده شد با لعاب بزرقطونا شیاف ساخته **شیاف احمر لین**
جهت بقایای رمد نافع است کثیرا صمغ عربی شادنج هندی از هریک یکجزو مرصاف دم الاخوین زعفران از
هریک نصف جزو **شیاف وردی** از تالیف ابن رضوان رادع و محلل و مسکن مواد و مانع نزلات
و مقوی اعضاء عین و جهت رمد و ورد بیخ نافع و عظیم الاثر است و در امراض حاره کل سرخ بی اقماع ده درم
صندل سفید در نخ صمغ خنفس کثیرا صبر شیاف مامیثا از هریک یکجزو با گلاب شیاف سازند **شیاف مرقالیا**
یونانی بمعنی محلل است از تالیف جالینوس و حنین ابن اسحق ترجمه نموده جهت ظلمت مواد متحلبه و اوجاع و قروح مزمنه
و جرب و طول رمد و اکثر امراض بغایت نافع است اقلیمیای ذهبی توبال النحاس صمغ عربی از هریک سه جزو
مرصاف سنبل افیون زعفران سادنج هریک یکجزو فلفل سفید نه قیراط با شراب برشند و با سفیدی تخم مرغ
استعمال نمایند **شیاف اخضر** جهت سلاق و جرب و حکه و غشاوه و سبل و بیاض نافع است صمغ عربی
سفیداب قلعی اشق از هریک یکجزو زنجار شادنج نصف جزو و اگر شادنج نباشد مقناطیس محرق مغسول بدل
کنند **شیاف** جهت منع موی زاید زاج صدا الحدید از هریک جزو زنجار نوشادر توبال النحاس محرق از هریک
نصف جزو با زهره طیور هر چه باشد شیاف سازند **شیاف نارنج** از مخترعات حیرات است جهت منع نوازل
و حمره و جرب و حکه و دمعه و رمد و حفظ صحت چشم و امراض پلک مجرب است توتیای با آب نارنج پرورده
ده درم کثیرا نشاسته انزروت کل سرخ صبر زرد خنفس یکا هریک یکدرم سفیداب قلعی هلیله زرد دانه دار
دو درم افیون ربع درم **شیاف مرارات** و یونانی باسلیقون نامند بمعنی ملوک و بقراط گوید که از
تالیف اصطفیلیغان است و قوتش تا هر سه سال باقیست جهت نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبت
مفید است و سریع النفوذ است بجگر که در طبقات تاثیر میکند اقلیمیا محرق صمغ عربی مداد هندی فلفل سفید
از هریک پنج سفیداب قلعی چهار اشق سکبینج روغن بلسان جاوشیر از هریک دو مثقال ما کر

داکر روغن بلسان نباشد روغن اجرا فیون زهره کفتار زهره ماهی شبوط زهره کبک از هر یک زهره باشد
و عقاب و کاو و خرس و کرک و غراب و باز از هر یک نصف و شیخ ابو علی قدس سره میفرماید که جزوی از زهره شبوط
و کبک است و سایر مرارات بر در کار نیست حاجت باب را بانه اکتحال نمایند و از مجربین تصریح یافته که زهره هدهد
که بفارسی علیواج نامند و بوم که جغد و کبک در رفع نزول آب و غشاوه مجرب است و چون زهره علیواج را با آب
مار زیانه اکتحال کنند جهت اخراج سم مجرب دانسته اند **شیاف تفاحی** بغایت لطیف و بی غائله و جهت قروح
و ضربان و غشاوه و بثور مفید است اقلیمیای محرق سطلی در شیر الاغ با شیر دختران ۱۶ سفیداب قلعی غسول ۸
زعفران ۴ کثیرا ۲ با آب باران سرشته با سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند **شیاف سماق کبیر** جهت رطوبات و دمعه
و حکه و سلاق و جرب و بیاض رقیق و امراض حاره نافع است سماق ده جزو برگ مورد و هلیله زرد عفص
از هر یک ربع مجموع را باده چندان آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث بماند و این
ادویه را بان بسرشند و شیاف سازند شیاف مامیثا سرب توتیای کرمانی نحاس محرق سفیداب قلعی از هر یک
یک جزو اقاقیا نصف جزو کثیرا افیون نشاسته از هر یک ربع جزو **شیاف سماق صغیر** جهت رمد و حرارت
چشم و التهاب و حکه و دمعه و جرب و سبل و سقوط هدب و قرح ماق و التصاق پلک نافع است و بتجربه حقیر
رسیده سماق پیدانه ده جزو سفیداب یک جزو کثیرا نصف جزو کافور ربع جزو هرگاه سماق را بجوشانند
و آب او صاف نمایند طبخ نمایند تا غلیظ گردد پنج جزو او کافی است **شیاف غرب و ناصور** از محمد بن زکریا
جهت غرب و ناصور مجرب حقیر است صبر کندر انزروت گلنار سرمه سرب سیاه دم الاخوین بالسویه زنگار ربع
یکی با آب بسرشند **شیاف اجناس** جهت تقویت چشم و منع نزول آفات و حمره اجفان و جلاء بصر مفید است
گل سرخ صمغ الو صمغ عربی حضض اقلیمیا نقره نشاسته توتیای هندی مغسول انزروت اقاقیا با آب بسرشند
حرم المقل جهت رفع بیاض بغایت موثر است چند عدد پوست تخم مرغ خانگی دق شده را خایا کرده
آب در او ریخته در آفتاب گذارند و مکرر عمل نمایند تا هر پرده که در او باشد جدا شود و آب او نیز
متعفن گردد پس خشک کرده بسایند و چند مرتبه از آن تا قشر بر دارند کنند صدف سوخته و سرگین
خطاف و سرگین سوسمار و بوره ارمنی بالسویه مخلوط نموده با زهره بز و کلنگ سرشته شیاف ساخته
و با عسل نموده رقیق استعمال نمایند و قبل از استعمال چشم را بخار طبخ بابونج و اکلیل الملک و سداب
و حلبه بدارند و در معالجات جوامعی مذکور است که پوست تخم مرغ را برند کور را سود که حرم مقل نامند با سرگین

کبوتر و سوسمار و خطاف از ازاله بیاض چشم که از آبله بهم رسیده باشد بنماید و حرم مقل سابق قوی تر است
شیاف علاوی جهت جلای بصر و تقویت چشم و منع آفات و سبل و بیاض رقیق و دمعه و حکه نافع است توتیای
کرمانی مغسول هلیله زرد و نقره کثیرا از هر یک پنج نوشادر یک دانگ زرد چوبه سه سنبل صمغ عربی از هر یک سه مثقال
با گلاب بسرشند **شیاف جلاوه** جهت ضعف بصر رطوبی بغایت مجرب از اصناف مرارات بهتر و بی غائله است
و جهت نزول آب و خیالات بی نظیر است ورم توتیای کرمانی مغسول را با آب سرگین خوش تازه که یکشب
مانده صاف شده باشد سرشته خشک کنند و باز با سنبل فلفل دار فلفل مامیران از هر یک نصف درم مخلوط
کرده با آب رازیانه تازه سرشته شیاف سازند **شیاف ابار** جهت رفع آثار جدام قرحه مجرب است
سرب سوخته نحاس محرق سرمه توتیای غیر حار صمغ عربی کثیرا از هر یک ۸ اقلیمیا ذهبی سفیداب ۴
افیون مر صاف از هر یک نصف درم کندر چهار درم با آب بسرشند **شیاف اسود** جهت حرارت و سوزش
و شدت وجع و سبل و دمعه حاره نافع است ۴ سفیداب ۴ صمغ عربی کثیرا از هر یک ۸ اقاقیا ۹
مر صاف نصف درم سنبل افیون از هر یک چهار دانگ با آب بسرشند **شیاف اصفر** جهت ابتدای نزول
آب و غشاوه و بیاض رقیق و سحاب و دمعه و جرب و سبل مزمن نافع است انزروت شیاف مامیثا ۹
مر صاف بوره ارمنی فلفل سفید ۴ زرنیخ سرخ ۲ زعفران نیم با آب بسرشند **قطور** که در ابتدای
رمد بغایت نافع و مسکن وجع است و حقیر بتجربه نموده سپستان عناب بهدانه تخم خبازی از هر یک ده عدد نیم کوفته
کرده با آب سته نیم مثقال حضض دو دانگ با آب بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده با قدری سفیدی
تخم مرغ در شیشه کرده بر هم زنند و نیم گرم در چشم بچکانند **قطور دیگر** که در اکتحال بسیار نافع
و مسکن و محلل و مانع ظهور بثور و قرحه است قلعی را بکف دست بسیار بمالند تا دست سیاهی بسیار از او
بردارد پس با گلاب بکف دست را تر کرده سیاهی را جمع کنند و با شیر دختران بچکانند و سیاهی سرب سوخته
نیز همین خاصیت است و در تسکین وجع شدید مکرر بتجربه رسیده است که گوشت بره چربه را ورق رقیق
کرده انقدر در کف دست نگاه دارند که گرمی دست در او اثر کند پس بر پشت چشم و پیشانی به بندند در حال
درد ان تسکین کند و هیچ ضرری ازین نیست **باب یازدهم** در ذکر ادهان مخترعه ادهان قسمی
و گویند اول بقراط استخراج نموده از بزور و گلها و مانند ان ترتیب دهند مثل روغن کنجد و روغن گل و ترکیب
ذکر اصل ان در ادویه مفرده مذکور است مع خواص و افعال و مزاج ان و هر چه در حکم عطریات و اعمال



عزیمه است مثل روغن عنبر وامثال ان بدستور در علی دستور اول در طریق اول مذکور کشته وقواعد کلیه ادهان
مرکبه در این باب مذکور میشود اما طریق استخراج روغن بزور انست که ان تخم را کوبیده در ظرفی اب کرم بران
پاشیده با اتش کرم کرده بیفشارند و هرچه از او راق واغصان و ازهار خشک کیرند باید با اتش وزن
ان اب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با شیل ور روغن کنجد یا روغن زیتون وامثال ان بجوشانند تا اب
سوخته و روغن بماند وانچه از کلهای تازه وامثال ان کیرند بهتر انست که کوبیده اب انرا کرفته با شیل و روغن
مناسب بجوشانند تا روغن بماند وانچه متعارف است انست که کلها را در روغن کرده با فتاب کذارند و بعد از
هر هفته صاف نموده کل را تازه کنند تا سه مرتبه واکر زیاده تکرار عمل نمایند قوی تر میشود واین قسم متعارف
ضعیف تر از قسم اول است وطریق استخراج روغن تخم مرغ و روغن کندم وامثال ان در قسم اول دستورات
مذکور است وانکه اکثر ادهان بزور وغیران متکرج میشود مکر روغن حب البان که هر چیز را که بروغن ان ترتیب دهند
متکرج و بدبو و فاسد نمیشود وغلاف شکوفه خرما که کفری نامند بالخاصیه مانع فساد روغنهاست و هرکاه
خواهند که روغنها را سفید کنند بجهت طیوب ومفرد باید بازاء هر رطل از روغن شیل واب و یکرقیه مغز
کردکان ونیم وقیه نمک که با هم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا اب بنصف رسد پس سرد کرده
روغن را از اب جدا کنند و باز با اب بدستور بجوشانند وصاف نمایند و مکرر عمل کنند بحدیکه خواهند
دهن الناردین روغن سنبل رومی است در کل امراض بارده مثل فالج ولقوه ورعشه وقولنج وضعف معده
وجگر و کلیه ومثانه و کرانی سمع و درد رحم واحتباس حیض و درد اعضا واعصاب نافع است شربا وضمادا
واحتقانا وصفت ان قصب الذریره عود بلسان سعد ورق الغار قسط تلخ ناردین مرزنجوش قردمانا سادج اذخر
راسن اصل برگ مورد اذان الفار پانزده مثقال نیم کوب کرده با ششصد پنجاه مثقال شراب کهنه یا جوهری
با پنج وجب وعسل وده هزار ویکصد وپنجاه مثقال اب تا شش ساعت بجوشانند که بنصف رسد بعد از ان که
یک شبانه روز خیسانیده باشند پس صاف نموده با کل سرخ وحماما وسلیخه واب مورد تازه ومرصاف از هر یک
بیست سه مثقال تا سه ساعت ثانیا بجوشانند که بنصف رسد وصاف کنند با سنبل رومی وسنبل الطیب
وقرنفل ومیعه سائله و روغن بلسان واکر نباشد روغن زیتون کهنه وجوز بوا از هر یک بیست سه مثقال
روغن کنجد ششصد پنجاه مثقال با اتش نرم با رثالث بجوشانند تا اب سوخته روغن بماند انکه صاف
نموده استعمال نمایند **دهن السداب** جهت درد کمر و ورک ومثانه و کلیه وساقین وادرار بول

وحیض وتحلیل ریاح و درد کوش وصرع وصداع بارد ضمادا وشربا وقطورا واحتقانا بغایت نافع است
بازاء هر یک وقیه از سداب تازه وسه وقیه روغن زیتون یا کنجد ویکمثقال از خردل وحب الرشاد
عاقرقرحا یک رطل اب کرده بجوشانند تا روغن بماند پس صاف کرده استعمال نمایند **دهن العلقم** دهن الحنظل
ودهن قثاء الحمار نیز نامند واکثر اطبا بهترین ادهان دانسته اند خصوصا جهت تقویه باه واشتها و برودت
معده و درد مفاصل ونقرس وعرق النسا بی عدیل است وعجیب الفعل تر از روغن ناردین دانسته اند صفت ان
قثاء الحمار ده رطل میعه سائله پانزده مثقال قنطوریون شحم الحنظل زراوند مدحرج مزوفای خشک بوزیدان کوهی
دبری وبجری وسکنجبین برگ قطیفخ سوسن اسمانجونی از هر یک ده مثقال عاقرقرحا چهار مثقال اب صاف
روغن زیتون بالمناصفه پانزده رطل بعد از خیسانیدن ادویه بجوشانند تا اب سوخته روغن بماند پس صاف
نموده استعمال نمایند **دهن الکلکلانج** از حکمای هند است وجهت امراض بارده مثل فالج و درد مفاصل
واعیا وازاله اثار وتقویه موی وشرب ان جهت تقویت جگر ومعده وکلیه نافع ومدر بول وحیض است
انواع اهلیله جات وبلیله واملج فلفل دار فلفل کرفس از هر یک شش درم جاوشیر اشق سکبینج از هر یک پنج مثقال
ترید سفید چهار مثقال حنک تازه سداب از هر یک ده درم با یک رزرحبیت مثقال اب بجوشانند
تا بنصف رسد پس صاف نموده با چهار صد مثقال روغن خروع بجوشانند تا روغن بماند **دهن الزعفران** که دهن
الخلوق نامند جهت صلابات واوجاع رحم ومعده وتشنج وفادرکت رخسار ورفع بجولید وتغبیه
قروح وجروح رحم نافع است زعفران پانزده مثقال قردمانا شش مثقال قصب الذریره پنج مثقال مرمکی
یکمثقال در سفید مثقال روغن کنجد یکهفته خیسانیده هر روز بر هم زنند با صد مثقال اب بجوشانند تا روغن
بماند وصاف نمایند **دهن اللبوب بالسبعه** منقول از قرابادین بن عیسی بغایت مرطب است وجهت
امراض یابسه وازاله علل سوداوی وصداع وجذام ومالیخولیا نافع است ضمادا وشربا وسعوطا مغز فندق
وپسته وبادام شیرین وکنجد وحب الصنوبر کبار ومغز تخم کدو ومغز بادام تلخ با لسویه کوبیده کرم کرده مغز
تا روغن از او جدا شود **دهن المبارک** منقول از شفاء الاسقام ودهن اللقوه نامند جهت لقوه وفالج
وکزاز وعرق النسا و درد ان ونقرس وتحلیل ریاح وتهییج باه واشتهاء طعام نافع وقطورا وجهت کری
وکرانی سمع ودوره صماخ در روز موثر وفرزجه او جهت جمیع امراض رحم نافع است ومولف تذکره کوید
که مثبت از دواج وعادت است طلبه شونیز سبز بالسویه کوبیده تنقیه بروغن زیتون بطریق تحمیص نمایند

تا بر دیگ آتش نرم تا سر شل حفوز روغن را جذب کند پس تقطیر دهن کنند **دهن الثوم** که دهن الزاب نامند واز جهت رهبانان تالیف یافته در کل ترمن بارد مجربست واعاده باه ما یرسین میکند وجهت تعقد عصب وورد کمر و ضربه و بواسیر و تقطیر بول وسرخ کردن رنگ رخسار آزموده است وچون در زمستان استعمال نمایند محتاج به پوشش نشوند ثوم مقشر کجزو فرفیون عاقرقرحا از هریک ثلث جزو علقل سداب هریک ربع جزو باید وزن او روغن زیتون بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده استعمال نمایند **دهن الخل** معروف بدواء الهرس جهت بثوری که در اصول شعر وسام بهم رسد وجهت جمع مواد غلیظ تحت جلد وخراز وجرب وحکه نافع است سی مثقال روغن گل را با بوده مثقال سرکه بجوشانند تا روغن بماند فرفیون وشیطرج هندی کهربا راتیانج هریک دانگ کاغذ سوخته مدادچینی دانه ترنج سوخته دانه هلیله سوخته زاج هریک نیم مثقال دران حل نموده استعمال نمایند **دهن حمص** که ماء نامند از اسرار مکتومه شمرده اند در تقویت باه بعدیل است وچون با عسل بعاقرقرحا بهم طبخ دهند منافع او را الحد بر نمیتوان نمود وچون با نوشیر استخراج دهن او نمایند در جمیع اوجاع بارده بغایت موثر است واستخراج روغن نخود بعنوان مختلف است وبهترین تقطیر اوست که نخود را نیم کوفته در قرع مطین کنند بطریقی که گلوی قرع خالی باشد واز لیف دانه دان در گلوی قرع کنند تا در وقت معکوس کردن ارد نخود از شیشه بیرون نیاید وکوزه ترتیب دهند دو طبقه وگلوی قرع را از سوراخ طبقه اول بطرف اسفل کوزه بیرون کنند که شکم قرع در طبقه اول ظاهر باشد وقابله به دهن قرع وصل نمایند وبر اطراف شکم قرع آتش بر کلی بیار قابل کمی بر فروزند تا روغن از لیفهای گلوی قرع بقابله بچکد **دهن المحلل** از تالیف والد حقیر میر محمد مومن تنکابنی جهت تقویت معده به یبوست و در تحلیل ریاح معده و جگر بعدیل است مقل ازرق اسطوخودوس سنبل الطیب مصطکی علک البطم از هریک بجزو انیسون اسارون حب الغار زیره اذخر از هریک سه مثقال با روغن بابونه و روغن گل و روغن زنبق بالسویه از هریک نیم رطل مخلوط نموده در آفتاب بگذارند و هر روز بر هم زنند تا ده روز والا در خاکستر گرم بگذارند **دهن دارشیشعان** جهت اسهال وضعف معده وتحلیل ریاح نافع است دارشیشعان چهل مثقال سلیخه سنبل پنج مثقال عود بلسان بیست پنج مثقال قرنفل سی و هشت مثقال حب الغار زیره پانزده مثقال نیم کوب کرده با شصت مثقال روغن کنجد با آتش نرم بجوشانند تا ثلث بسوزد **دهن البلادر** جهت استرخاء عصب وفالج ولقوه وامراض بارده نافع وبغایت محلل ریاح است سنبل الطیب میل فلفل دارفلفل زنجبیل شیطرج راسن دارفلفل جوز ایلقی بلادر بیخ سوسن اسمانجونی رازیانه قسط تلخ زرنباد زرنباد درونج از هریک

بازده مثقال نیم کوب کرده با شیر تازه و آب از هریک پانزده مثقال و روغن کنجد دویست پنجاه مثقال بجوشانند تا آب وشیر سوخته روغن بماند **نسخه دیگر** جهت بواسیر وجمیع امراض بارده وتحلیل ریاح عظیم النفع است واز تالیف قرابادین است مقل ازرق ده مثقال میعه سائله اشق افیون سکبینج جاوشیر باررام مقل مشترک حب السعید زرنباد افلیجه شیطرج شش مثقال قرنفل جوز بوا سنبل خولنجان دارچینی بلادر جند بیدستر افسنتین کندر بلبل ابرس تخم کندنا تخم سیر تخم تره تیزک نانخواه قسط تلخ پنج مثقال سعد برگ مورد مرزنجوش طیب اسپند جند ابهل الفضراح حرمل ده مثقال اشنه بنت ده مثقال ورق الغار فوفل چهار مثقال عسل کف گرفته روغن کاو روغن یاسمین نفط قطران روغن خروع دهن الغار دوازده درم روغن زیتون شش صد دو پنجاه مثقال آب صاف هزار مثقال بجوشانند تا آب بسوزد **دهن القسط** جهت درد جگر ومعده ومفاصل وفالج وتقویت اعصاب ونیکو کردن رنگ رخسار وحفظ سیاهی موی ودر واشیدن آب نافع ونفع سرد وخشکیدن او وجهت برودت احشا موثر است قسط تلخ حب الغار زیره سنبل الطیب ابهل میعه سائله ایرسا قرفه اشنه پانزده مثقال قرنفل راسن اگر باشد وج سلیخه هفت مثقال مر صاف چهار مثقال جوز بوا ده مثقال چوب بلسان پنج مثقال کوبیده با هزار و دویست مثقال آب جوشانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده با پانصد مثقال روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد **روغن شیخ صنعان** جهت التیام زخمهای تازه مجرب است و در نسخه هندی نقل شده ومحلل اورام بارده ومقوی اعصاب است زردچوبه سی مثقال چوب رنگ که بهندی دارهلد گویند وچوب دار که چوب صنوبر است اصل السوس که بیخ مهک است چوب کز پوست خار مغیلان آب برگ نیم ابرس پنج مثقال برگ حنا مهره چوبه و دو چوب که سنبل باشد ده مثقال فتنه پنج مثقال نیم جوزبرا مردار سنگ شنجرف کات هندی بلعار برشته یک مثقال موم کافوری چهار دانگ جدوار دو دانگ روغن کنجد دویست مثقال چوبها وزردچوبه وسنبل وبرگ حنا واصل السوس وبیخ خار مغیلان را در هزار مثقال آب جوشانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده با ادویه سوده با آب نیم و روغن بجوشانند تا آب بسوزد آنگاه صاف نموده استعمال نمایند **نسخه دیگر** قلیل الاجزا که حقیر تجربه نموده در التیام زخمهای تازه بهتر از نسخه اول است وظاهرا ترکیب نسخه اول کاتب وکاف از آن باشد اصل السوس پوست درخت صنوبر مهره چوبه پوست درخت مغیلان زردچوبه بالسویه چهار صد مثقال کوبیده با روغن چراغ شش صد مثقال واز پنبه دانه وتخم کتان بگیرند و شش مرتبه آب با آتش نرم بجوشانند که کف کنند تا آب بسوزد پس صاف نموده استعمال نمایند **روغن** مانع ریختن موی

از علت آتشک مجرب حقیر است و بجهة داء الثعلب برآید استعمال این روغن موی سیاه میرویاند برگ مورد
پانزده مثقال وسمه سی مثقال در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد و بیست
مثقال روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و شش مثقال لادن دران حل کنند **روغن جهة فالج** و رعشه
و تشنج و خدر و امثال آن باید منابت اعصاب و اعضای دردناک سوبا کیسه در شب مالیده تا نرم شود
و ته هایی نموده بخوابند قسط تلخ سنبل الطیب هر یک بیست مثقال نرم کوبیده در یک رطل روغن زیتون و یک رطل
آب بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده تا سه مرتبه با ادویه مذکوره بجوشانند و صاف کنند اگر بجای
آب هر مرتبه عرق رازیانه یا عرق ریحان کنند بهتر است و بعد از آن جند و فلفل و فرفیون و میعه سائله هر یک
ده مثقال دران حل نمایند **روغنی** که موی سر بسترد زرنیخ ششصد مثقال آهک آب ندیده صد و پنج مثقال
قلیا شصت مثقال مجموع را کوبیده ده حصه کنند و ته مرتبان آب سبو جوش آورده یکحصه زرنیخ را که شصت
مثقال بوده باشد با یک حصه آهک و قلیا در آب ریخته بجوشانند تا عشر آب که سیصد و شصت مثقال است
بسوزد پس حصه دیگر سوبا بریزند تا مجموع ریخته شود و از آب عشر بماند آنگاه امتحان بپر مرغ کنند تا بمحض ملاقات
موی بسترد یا در قباب بدون جوشانیدن چند روز بگذارند تا بامتحان رسد و اگر از ملح القلی و آهک از
هر یک جزوی و از زرنیخ ده جزو باشد قوی تر است و باید بقدری آب ریخته که چهار انگشت برآید و بعد از
یکشبانه روز بدون جوشانیدن صاف کرده و سه بار بدستور اجزا را تجدید نموده صاف کرده با ربع وزن آن
روغن کنجد بجوشانند تا روغن خالص بماند **روغن بواسیر** پنجاه عدد خراطین را در روغن کنجد برشته کرده
از روغن بیرون آورده با ده درم دنباله بادنجان بسایند و در روغن سوبا موم روغن ساخته با اجزا سایند
یا میزند و بر موضع بواسیر مالند و بجهة قطع خون باندک مازو که عفص باشد استعمال نمایند **روغن
دیگر** بجهة ساقط کردن دانه بواسیر مجرب و بغایت کرد و زرنیخ را بالمناصفه سائیده بستقیه
بروغن کنجد کنند بحدیکه جذب کند و با قرع انبیق تقطیر نمایند و در حین تسقیه باید بر روی آتش نرمی
باشد **روغن قنفذ** جهة ورم مقعد و درد بواسیر بغایت آزموده است هرگاه از حرارت باشد و زعم
با پیه بز کوبیده و در آب بجوشانند تا مهترا شود و روغنیکه بر روی آب بعد از سرد شدن آب بسته
شود بردارند و اگر دنباله بادنجان سائیده اضافه کنند جهة بواسیر بارد نافع است و داغ کون ما بین
خنصر و بنصر دست چپ جهة قطع خون بواسیر و داغ مفصل ترقوه جهة ریاح بواسیر از مجربات است

روغنی که موی برویاند بغایت قوی الاثر است ذراریح را که لعبت نکابن دار سس گویند و بعث اصفهانی سین نشد
بال و سر او را قطع کرده سه درم را سائیده با یکوقیه روغن بان بجوشانند تا اندک غلیظ شود و با مشک و عنبر خوشبو کرده بمالند
تا موضع آبله کند و موی آید **باب دوازدهم** در مرهمها و ذرورات جراحات و ما یتعلق بها مخترع مرهم گویند
بقراط است و تصریح نموده اند که قوت اکثر مراهم مذکوره تا یکسال میماند و هر چه مصنوع بسیار داشته باشند تا بیست سال قوت آن
باقیست و بعضی را معتقد است که هر چه با روغن زیتون ساخته شود قوتش ساقط میگردد و آنچه با شحوم ترتیب یابد
قوتش تا یکسال باقی میماند و شرط است که موم زیاده از نصف روغن و کمتر از ربع آن نباشد بلکه ادویه بیش حرف
باشد و ضماد اعم از مرهم و مرهم مخصوص جراحات است و آنچه در قوت جرحی باشد جهة صبر جهة روغن زیتون
رسیده کنند و در غیر آن روغن زیتون نارس که زیت انفاق باشد و در مرهم بایسته روغن کنجد کنند و موم را
اولا با روغن و شحوم بگدازند و از سر آتش بزیر آورند ادویه منضمه را اول در او حل کنند پس ادویه مسحوق مخلوط
سازند و طریق حل عنبر و مصطکی و علک البطم و مومیا و سکبینج و امثال آن چنان است که در قدر مضاعف باشند یعنی
ظرفی را آب در او کرده بر آتش گذارند تا آب بجوش آید و ظرفی که در آن روغن مخصوص کمتر در میان آب ظرف
اول بگذارند تا روغن از حرارت آب گرم شود پس عنبر و امثال آن را در روغن ریزند تا حل شود و بعد از آن سایر ادویه
مخلوط نمایند **مرهم النخل** بنون و خاء معجمه و مهمله نیز خوانده میشود هر یک را وجه تسمیه گفته اند چه گلی بعضی
مواد و جهة دفع آن رسالک است چنانکه از پر و بزن مشاهده میگردد و ثانیا بمعنی اخذ عطایه کثیره است بسبب استعمال
بر او از تالیف جالینوس عظیم النفع است و بجهة جبر کسر و اصلاح عصب و گوشت فک عضو و استخوان و التحام جراحات
و تحلیل اورام و رفع جرب متقرح و حکه رطوبه و نمله و جمره و آکله مفید است یکوقیه مرداسنگ سوباه در تری سرکه انقدر
کوبیده شود بایند و در قباب گذارند تا چهار وقیه سرکه جذب کند پس بر دو وقیه روغن زیتون تسقیه
کنند و دو وقیه چربکا و صاف و ربع وقیه قلقطار را صاف نموده بر روی آتش نرم بهم زنند تا منعقد
گردد **مرهم النخل که مرهم اسود نامند** جهة شقاق و حکه رطوبه و قروح رطبه و داء الثعلب و سعفه نافع است
سرکه کهنه و روغن زیتون بالسویه مرداسنگ مسحوق ربع روغن با آتش نرم بجوشانند و پیوسته بر هم زنند که مرداسنگ
رسوب نماید تا منعقد گردد **مرهم زنجار** جهة اسقاط بواسیر و تخفیف قروح و رویانیدن گوشت جراحات
و بردن گوشت زیاد و رفع عفونات و مواد فاسده بالکلیه مفید است مرهم زفت اشق محلول با آب سداب کم
روغن زیتون با آتش نرم مجموع را حل کنند و زنجار از زرد است اضافه نمایند **مرهم داخیلون**

بلغت بریانی معنی لعابیه و از تالیف بقراطست جهة اورام حارّه و اوجاع شدیده و تعقد عصب و خراج
و صلابات بغایت مفیدست چهار وقیه مرداسنگ مسحوق را با یکرطل و نیم روغن زیتون بآتش نرم حل کنند
و تخم خطمی و بزرقطونا و تخم مرو و حلبه و تخم کتان سه مثقال جداگانه جوشانیده لعاب هریک بگیرند و از مجموع بقدر
چهار وقیه بالسویه اندک اندک بتدریج کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و هرگاه زفت و خاکستر چوب انگور
بجذام و صدا الحر بکمثقال اضافه نمایند بغایت قوی الاثر میشود مرهم زنجفر جهة تحلیل اورام عسر التحلل و خنازیر
و سرطان و ورم مزمن انثیین نافع است کندر اشق ۱۰ علک البطم ۶ مرداسنگ قنه ۵ زنجفر دیرغ ۴
موم ۱۵ روغن زیتون سفت درم مرهم حواریین و مرهم رسل و مرهم شلیخا نامند جهة اصلاح جراح و جراحات
و تنقیه و تحلیل و نضج و اندمال آن و شقاق و رفع آثار حکّه و جرب و بواسیر و ناصور و سعفه و رفع کرم نافع است
موم علک البطم ۸۴ اشق ۷ مقل مرداسنگ ۱۴ زراوند طویل کندر جاوشیر زنگار مرصاف قنه سکبینج
اشق و مقل را در سرکه حل کرده با یکرطل روغن زیتون بجوشانیده تا سرکه بسوزد پس سایر صمغ و موم را بگدازند
و ادویه یابسه سوده مخلوط سازند مرهم ابیض جهة سوختگی آتش و التهاب و جراحات و ورم مقعد حارّه
و حمره و شقاق قبل از حرارت باشد نافع است موم ۱۸ روغن کنجد یا روغن زیتون ۴۳ بعد از گداختن
موم از سر آتش بر داشته با سفیداب قلعی تخم مرغ برهم زنند و اگر ترمیم زایل خواهند بجای روغن زیتون روغن گل گیرند
کنند و حضض و سفیداب تخم مرغ اضافه نمایند و جهة تسکین درد بجای حضض افیون کنند مرهم باسلیقون
جهة جراحات مزمنه و ورم بارد نافع است و در خواص مثل مرهم نخل زفت راتینج موم هریک جزوی قنه ربع
یکی روغن زیتون دو وزن ادویه بر روی آتش نرم مخلوط سازند مرهم روغن محلل جهة تحلیل اورام و صلابات
و اقسام استسقا و صلابات تحت جلد و اخراج کرم بسرعت نافع و از مجربات دانسته اند ترس بریکی بکوتر دانه
خرما شیلم بالسویه زفت راتینج مجمع در سه برابر کداخته سایر ادویه سوده مخلوط سازند مرهم جاذب از تالیف
ابن تلمیذ منقول از کامل جهة اخراج پیکان و خار و آنچه در عضو فرو رفته باشد مجرب دانسته اند پیخ نی خشک
زراوند طویل بالسویه سائیده با عسل سرشته استعمال نمایند مرهم مسقط بواسیر گردکان سوخته دانه زردآلو
بالسویه با روغن کوهان شتر سرشته بمالند و بخور به نیم کوب هم کنند مرهم سفیداب جهة نزع حار و روغن
گرفت و رفع بثور لحجیه و امثال آن بغایت نافع است مرداسنگ بجذام ابرکه باشند و با روغن گل لتیقه
نمایند تا غلیظ گردد بجذام سفیداب قلعی و اندک کافور اضافه نمایند مرهم النوره جهة سوختگی آتش

والتهاب و قروح بغایت نافع است موم ده مثقال با روغن گل سرخ ۳ گداخته ۴ و اهک ۵ اهف بار بار آب شسته
اضافه نمایند مرهم عرق مدنی که رشته گویند پیوسته بیز مانند و از سیاه غلیظ و آهو یه کثیفه بهم میرسد
حضر مثا در بلاد لار و اکثر از مفاصل باشد خیاطه بردن می آید بعد از ورم حار و درد عظیم و هر چه بیرون آید
باید بکوب یا مانند آن هر روز بر قی پیچیده تا تمام بیرون آید و پاره نشود که هرگاه قطع شود از جای دیگر بر می آید
و این مرهم آسان میکند بیرون آمدن او و هرگاه پاره شود باید موضع را بطول شکافته و مرهم را استعمال نمود موم ۸۲
مرداسنگ خاکستر ۱۰ اهک موم را با روغن گل گداخته ادویه را مخلوط کنند و بجهة التهاب بزرقطونا با
بروغن بنفشه مخلوط کرده استعمال نمایند مرهم قیروطی عبارت از موم و روغن است و اقسام او باعتبار داخل
کردن ادویه مختلفه است که بجهة التهاب بزرقطونا را با روغن بنفشه مخلوط کرده استعمال نمایند مرهم صندل ...
عبارت از موم و روغن است و اقسام او باعتبار داخل کردن ادویه مختلفه است که بجهة التهاب سینه و ذات
الصدر و تبهای محرقه و اورام ملتهبه باید ۵ موم سفید را در روغن گل ۳ گداخته و آب خیار و کدو و آب
برگ خرفه صاف کرده لتیقه کنند و هرگاه ترتیب بیشتر خواهند بجای روغن گل روغن بنفشه کنند و آب
برگ بید و برگ جغندر آبی لتیقه کنند مرهم جهة سرطان متقرح و غیر متقرح سفیداب قلعی توتیای کلای شسته
بالسویه با روغن گل سرخ بسایند با آب برگ خرفه یا لعاب بزرقطونا یا عنب الثعلب و آب خیار و آب کدو لتیقه نمایند
مرهم السلعه جهة ارصاص ۱۰ سعد با روغن زیتون بر روی آتش مخلوط سازند و علک البطم را در آن حل کنند
مرهم جهة سفر مخون قرحه که محتاج به بیشتر نباشد خمیر مایه ۳ بوره ارمنی ۱ جاوشیر ۱ سرکین کبوتر ۱ و مرغ اوّل
مقل ۱ اهک آب ندیده ۱ صابون با روغن زیتون سرشته استعمال نمایند مرهم جهة سعفه زراوند طویل
راتینج کلنار اقاقیا بالسویه با اندک روغن گل و سرکه بسایند مرهم بواسیر در مرهم مقل نامند جهة شقاق
مقعد و درد آن نافع است موم روغن کنجد پیه مرغابی مغز ساق گاو روغن کهان شتر زرده تخم مرغ مقل بالسویه
مقل را در لعاب تخم کتان حل نموده مرهم ترتیب دهند مرهم ناصور را مانند ضربانه و غیره زنگ زرد چوبه
مرداسنگ روغن گل موم و آب خالص بقدر یکه ادویه سوده شود بآتش نرم چندان بجوشانند که مرهم شود
مرهم هوجوچیا که تنکار نامند جهة زخمها و اورام و تشنج و تمدد و جراحات نافع است هر دو چوبه سوده نرم سائیده
با روغن کنجد و موم مرهم سازند مرهم کافوری جهة کل قروح حارّه و سوختگی آتش و حمره و نمله مجرب است
چهار مثقال موم را در پانزده مثقال روغن گل گداخته با سفیداب قلعی ده مثقال کافور قیصوری یکمثقال

کیفال مرهم سازند **مرهم رال** منقول از حکمای هند است جهت جراحات مزمنه و عسر البرء بغایت مجرب است
و بجهت قروح آتشک ناسور بغایت نافع و نبت لحم و رفع وکثرت زاید و صلاح عضو ضعیف و ظاهرا عدیل
نداشته باشد و حقیر مکرر تجربه در قروح ماربین نموده است کافور قیصوری رال هندی که لعل معبر و شجره و قنفوهین
مانند کات هندی هریک چهار مثقال کوفته و بیخته و موم را با روغن گاو تازه بی نمک که مساوی مجموع باشد
در ظرف آهن گداخته اول رال را بیخته سه جوش دهند پس کات بدستور پس کافور سوده بریزند و دیگر جوش
ندهند در قروح مزمنه قدیمه ناسور روز با فتیله ای از فوفل سوخته استعمال نمایند و بعد از آن تنها **مرهم
ریحانی** از تالیف والد حقیر میر محمد ان تنکابنی رحمه الله تعالی جهت جراحات مزمنه بغایت مجرب است و در
تاثیر کمتر از مرهم رال نیست و باعتدال اقرب است انزروت کاغذ کبود سوخته برنج درخت کاج رد هر
کات هندی سفیداب مغسول کافور قیصوری با موم سفید و روغن گل سرخ مرهم سازند **مرهم آتشک**
از مجربات و از اسرار است و در یک شبانه روز رفع دانه ها و زخم آن میکند توتیای هندی شسته شنجرف کرده چوب
چینی و اگر نباشد باز موثر است بازرده تخم مرغ که در زیر خاکستر پخته باشند بقدر کفایت سرشته استعمال نمایند
اگر بجای گرد چوب چینی زیبق را مکرر از کرباس بگذرانند تا زیبق در آن ناپدید شود پس کرباس سوخته نمایند
و از خاکستر او نیم مثقال داخل کنند بعدیل است **هفت مرهم** جهت نفخ دمامیل و جراحات بغایت نافع است
کتیرا تخم مرو تخم کتان ریشه سراجو به گل بابونه گل خطمی بالسویه کوبیده با شیر پخته نیم گرم استعمال نمایند
مرهم جهت تنقیه جراحات از مجربات و جهت پاک کردن چرک و رفع ورم مجرب و آزموده است
آرد گندم را با قدری روغن گل سرخ و اگر نباشد روغن طعام و زرده تخم مرغ چندان مخلوط کرده استعمال نمایند
مرهم شقاق مجرب حقیر است و بغایت موثر علک البطم یک جزو پیه بز چهار جزو در قدر مضاعف گداخته
استعمال کنند و در بخور ناخن و تقشر آن و شقاق لب و اطراف و حکه و جرب و زخم آتشک و شقاق پاشنه پای ها
آزموده است **مرهم جذام** از مجربات والد حقیر است و در سایر قروح سوداوی و اورام بارده آزموده
سنبل الطیب حماما فرد ماما دار فلفل کبابه سلیخه قسط تلخ عاقرقرحا مصطکی سعد مر سماق جند بیدستر
اشق صبر زرد میعه سائله سلیاپوس زراوند طویل و مدحرج سعد اکلیل الملک قنفذ ار سا روغن زیتون
کهنه هریک یک اوقیه لادن زعفران نصف اوقیه علک البطم موم روغن ناردین مثل مجموع **مرهم سرطان**
که در تکمیله تحلیل سرطان و سایر صلابات کند خردل فنداکجره کبریت زبد البحر زراوند طویل اشق مقل بالسویه

هریک

هریک یک جزو روغن زیتون کهنه مثل مجموع موم سرخ ربع روغن **ذرور مرستقولون** که جراحات مزمنه را بیک هفته و
ده دفعه التحام دهد و چون بر سلعه و غدد و ماهیچه ایکنان یابس بربندند بسرعت زایل سازد و از مجربات
اسرار است کندر سرطان کلنار جفت البلوط گل ارمنی گل سرخ هریک دو ثلث از حریر گذرانیده استعمال نمایند
ذرور اعظم جهت اکله و قروح ساعیه دهان و گلو و قضیب و سایر اعضا مجرب و از تالیف حقیر است
و عدیل ندارد و سایر اسرار است و در قطع خون جراحات و در واپیدن گوشت و منع ورم قروح و انصباب
مواد آزموده است موی سوخته کلنار شاخ گاو کوهی سوخته و اگر نباشد استخوان سوخته برگ عناب گلنار منی
هریک یک جزو کندر سفیداب قلعی توتیای کرمانی شسته هریک یک جزو از حریر گذرانیده استعمال نمایند و هرگاه در غیر
گلو و دهان استعمال نمایند صبر زرد یک جزو مرداسنگ مکرر باتش سرخ کرده در سرکه انداخته و مغسول نیم دو جزو
استعمال نمایند و هرگاه خواهند که فتیله ساخته در سورنک استعمال کنند قدری از آن با افیون مخلوط کرده با سفیده
تخم مرغ سرشته فتیله بسازند و در مجرای بول بگذارند بغایت مسکن درد و در رفع سوزش نظیر ندارد
ذرور دیگر بجهت اکله و قروح ساعیه و بواسیر الانف و نواصیر مجرب حقیر است استخوان رمیم با سوخته صبر
زرد بالسویه ذرور کنند و همچنین برگ عناب خشک سوده ذرور نمایند جهت اکله بعدیل است **ذرور دیگر**
در رفع اکله و تعفین قروح از مجربات موی سوخته جزو پوست پیاز سوخته یک جزو ریگ یون بورا ده نصف جزو
کافور قیصوری ربع جزو **ذرور مصعد** از مجربات حکمای قدیم است و در اندمال جراحات عسر البرء و تعفین
آن و رفع اکله و قروح ساعیه و بردن گوشت زیاد و اسقاط بواسیر باب مناسب هم است زرنیخ سرخ و زرد
هریک دو جزو آهک ناب [illegible] زاج سفید هریک یک جزو زاج زرد و زاج سرخ هریک ربع جزو با سرکه سرشته [illegible]
روز در میان جو گذاشته پس تصعید کنند و هر چه مصعد اوست جهت اندمال جراحات و اکله و هر چه رسوب
اوست جهت اسقاط بواسیر و بردن گوشت زیاد استعمال نمایند که بهتر از برین و بغایت نافع است و اهل فرنگ
نرب او سوبیز در بعضی امور بسیار نافع دانسته اند تا خلاف واقع می نماید **ذرور مقول** از تذکره جهت تجفیف
رطوبات و بردن گوشت زیاد بسیار مجرب است پوست انار عفص دبتیانه سعد کاغذ کبود سوخته انزروت
از هریک ده درم کانس محرق چهار درم مرصاف کشند دم الاخوین سه درم **ذرور دیگر** که از اسرار
و در اندمال جراحات بغایت سریع الاثر و عظیم الفعل است صبر زرد گلنار قشار کندر بالسویه **ذرور دیگر**
جهت قروح حار المزاج و ملتهبه و متورمه بغایت موثر است و از عجایب این صنعت است صندل برنج نیلوفر

صبر زرد بالسویه زرد ورنمایند **باب سیزدهم** در ضمادات و کمادات و نطولات و قطورات
مخترع ضمادات بقراط است و اطلیه اعم از او ست **ضماد سلطانی** یعنی ترمس چون بر کنج ران ضماد نمایند
اسهال صفرا کند و بر معده اسهال بلغم نماید و بر ورکین اسهال سودا و بر پستان اسهال خون و از
اسرار شمرده اند ترمس نرم بسایند و حنظل بقدر نصف او و طلق محلوب بقدر خمس و زهره گاو بقدر
ربع و با شیر تازه در دیگ خمیر کرده بجوشانند تا ابتراع یابد **ضماد مسهل** بر معده و ناف هیچگاه ضماد نمایند
زهره گاو و عسل نیترون شحم الحنظل زرنیخ بالسویه **ضماد سلویه** مسمی باسم مرتب او ست چون بر فم
معده ضماد نمایند قی آورد و بر ناف اطلاق نماید و بر پشت صنها را در ارحین کند برگ کاهو عشر
قثاء الحمار حرابی سفید مردار سنج پیه بز روغن زیتون **ضماد بقراطی** جهت ورم و صلابات حاره بغایت
نافع است پوست انار سوق مطبوخ در سرکه ساق حی العالم بالسویه گل ارمنی آب گشنیز نصف یکی کافور بقدر
احتیاج در روغن ضماد نمایند **مفاصل حاره** و نقرس حار بغایت آزموده است صندلین اکلیل الملک
شیاف مامیثا اقاقیا زعفران افیون لعاب **ضماد فیثاغورس** جهت استسقاء و ماء اصفر و ضعف جگر و معده
ورم و غیران زوفا رطب موم زعفران پیه اردک و مرغابی و برنج صبر سقوطری سائله مقل ازرق اشق سکبینج
ضماد جهار بهاسا و ذرب و تقویت معده و جگر کعک که نان کبابات نامند پنج مثقال گل سرخ شکوفه انگور
اگر نباشد شاخ زرد بدل کنند برگ مورد چهار مثقال اقاقیا حضض عفص ساق جاورس بو داده زعفران
مصطکی دو مثقال کافور نیم مثقال با آب مورد بسرشند **ضماد جهار بهاباج** و تقویت جگر و معده کعک پنج مثقال
فقاح اذخر سوسنبر سعد چهار مثقال بنگ ممانده دم الاخوین نانخواه پوست ترنج جاورس مرتعاف کندر
... مثقال با آب مورد بسرشند و هر گاه جهت تقویت معده و جگر استعمال نمایند پنج اسهال باشد اقف
صبر کنند و بجای آب مورد با روغن گل ضماد نمایند **ضماد جهت طحال** و اورام صلبه انجیر زرد مویز دکان
ارد نخود ارد باقلا ترمس تخم کتان بالسویه اشق مقل حلبه هر یک نصف یکی سنبل الطیب اکلیل بابونه ربع
یکی با سرکه ضماد نمایند **ضماد حابس** منقول از شفاء الاسقام در قطع اسهال مجرب است جاورس کندر
گل سرخ برگ مورد کعک ارد جو با آب به یا طبیخ او بسرشند **ضماد** محلل صلابات جهت اثنیان و تعقد
عصب گل خطمی ریشه خطمی کنجد تخم کتان تخم مرو حلبه هواچ بر هر یک پنج مثقال مغز دانه کرچک زوفای
رطب از هر یک ده مثقال موم زرد مقل ازرق هشت مثقال روغن دنبه چهل مثقال با روغن کنجد گرم ضماد

ادویه نو

رود و پیه مخلوط کنند و بگرم ضماد نمایند **ضماد** جهت داحس اقاقیا حضض گل ارمنی ثن ستة شیاف مامیثا
صندل سفید افیون حجش یکی با لعاب بزرقطونا و سرکه ضماد نمایند **ضماد جالی** جهت قوبا و ثآلیل سفید و مجرب است
فرزما ماموینج ارد نخود سرکین بز اصل السوس کوکرد با سرکه و امثال آن کتب هر عنصری مبیاه جالیه بسرشند
ضماد قوبا از مجربات والد حقیر جهت قوبا و سعفه یابسه و جرب از امتحه است کوکرد صمغ عربی دنبه تازه در حمام
و بعد از حمام برد ساعت ضماد نمایند **ضماد دیگر** ایضاً از مجربات والد مرحوم جهت شقاق آزموده است
زاج صبر سیاه بالسویه با نفط سیاه بمالند و دست را نزدیک آتش بدارند **ضماد** جهت سعفه و جرب بغایت
نافع است سفال تنور جزو نمک جزوی با سرکه طلا کنند **ضماد** جهت شقاق نزمن جمیع حیوان بعید ال...
بجد زم مرداسنگ ساییده با بیست درم روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود و سه درم قند اضافه نمایند
و بلغ دهند تا غلیظ گردد و بقوام زفت سد پس موضع شقاق را با آب گرم نرم کرده دوای مذکور ...
گرم نموده در شکاف شقاق بچکانند **ضماد** جهت رفع ثاليل دقوبا جعل را با آب ساییده بمالند در روز
زایل کند **ضماد ثاليل** از مجربات والد مغفور اشق مقل نیم کوب کرده یک شبانه روز در سرکه کهنه خیسانیده
پس حل کنند و گل خطمی تخم مرو تخم کتان بابونه بنفشه اضافه نموده استعمال نمایند و باید نیم گرم باشد **ضماد**
جهت تقویت معده اطفال و غیران مزن است و رفع اسهال میکند لادن کوفته اقاقیا چهار مثقال موم ده مثقال
با روغن سوسن پنج مثقال در خلاء معده ضماد نمایند **ضماد جهت ضربه** و سقطه سنبل الطیب مغاث برگ مورد ماش
برگ گل سرخ بالسویه بازرده تخم مرغ و روغن گل سرخ که قفر الیهود در او حل کرده باشند بسرشند **ضماد دیگر**
ایضاً جهت ضربه و جبر کسر از امتحانات است مغاث گل ارمنی صبر زرد گل سرخ عدس شیاف مامیثا زفت رب ... صندل
با آب مورد مطبوخ ضماد نمایند **ضماد حابس** جوامل عدس مقشر پوست انار برگ مورد با سرکه سرشته بر پشت زهار
و کمر ضماد نمایند **ضماد نقرس** بغایت مجرب است مرزنگوش خطمی بزرقطونا آرد جو سورنجان بالسویه بازرده
تخم مرغ در روغن گل ضماد نمایند و اگر قدری زعفران و افیون اضافه کنند اثرش سریعتر میشود **ضماد طحال**
از حنین ابن اسحق بغایت آزموده است انجیر را بقدر پنجاه مثقال یک شبانه روز در سرکه خیسانیده در هاون
حل کنند و قسط بحری چهار مثقال با مغز بادام تلخ ده مثقال پنج گبر سه مثقال اشنه پنج مثقال سداب خشک
سه مثقال بوره اضافه نموده در خلای معده استعمال نمایند **ضماد فتق** از زردت ساق اقاقیا هر یک ده مثقال
سرقینشا کبریت شادنج اگر باشد مغناطیس سوخته نیم بما... کندر صدف هر یک هشت مثقال ترملف

جوز السرو هر یک یازده مثقال با موم بیست مثقال روغن مورد بیست مثقال بسرشند **لذاذ الصباغین**
جهت درد سر بر پارچه که بقدر دو دو هیجی باشد گذاشته بر شریان صدغین بندند تخم کاسنی تخم کاهو مرصاف حضض
افیون با لعاب بزرقطونا بسرشند **ضماد** برگ عناب رافع اقسام صداع و ضماد برگ کردکان و برگ حنا
رافع شقیقه و صداع باردات **ضماد منوم** که رفع بیخوابی کند از مجربات والد مغفور افیون تخم کاهو بزر البنج
بیخ لفاح بالسویه با اینکه خشخاش در او ریخته باشند استعمال نمایند **ضماد سلیمانی** جهت درد مفاصل مزمن مجرب
دارد اسکنه که سلیمانی مانند زیبق هر یک ۱۰ مثقال باهم ساییده با آب دهن ترکنند تا سیاب کشته شود
و ده مثقال صابون حلبی در آب حل کرده اضافه نمایند **ضماد دبق** جهت مفاصل بارده و قولنج و امراض
عصبانیه جمیعاً نافع و منفتح و محلل قوی و جاذب خار و پیکان از عمق بدن است و حقیر تجربه بعضی است کثر
مداومت ضماد او بر مهره‌های پشت و مفصل باعث کثافت جلدی گرچه از استرخا، و تشنج چند سال شده است
تخم انجره بوزیدان بوره نوشادر زراوند مدحرج شحم الحنظل علک البطم هر یک پنج مثقال حلبه فلفل عاقرقرحا اشق
مقل قردمانا عود بلسان کندر مرصاف ماتیانج برنج استخوان سوخته ابهل صبر زرد قسطین سعد اذخر فرفیون سورنجان
دبق موم حب السلاطین با روغن سوسن و شبت اسپند نجاه یکمثقال بسوزند که در قاعده مراهم مذکورات ترتیب باشند
و صمغ را در سرکه حل کنند و عسل بقدر سرکه اضافه نمایند **ضماد دیگر** جهت مفاصل و آنچه قریب به تحجر باشد و سکن اوجاع
بارده است و حقیر تجربه نموده مغز دانه حرمل که سیاه آجر مانند شده جوز روغن تازه کاوی عسل هر یک جزوی لاکی
بوزن عسل بعد از سحق مجموع سرگین خشک کاوی ساییده بقدری که غلیظ سازد اضافه و نیم گرم استعمال نمایند
ضماد مسکن اوجاع در لستین درد مفاصل حاره و بارده مجرب حقیر است حلبه سود باب و سرکه بالسویه طبخ نمایند
تا مهرا شود و عسل بوزن حلبه اضافه کرده بجوشانند تا غلیظ گردد و نیم گرم طلا کنند **ضماد دیگر** جهت مفاصل
بارده داء الرام مزمنه بوره دبق اشق اهک آب ندیده بالسویه با سرکه و عسل بالمناصفه طلا کنند **ضماد دیگر**
در اواخر مفاصل حار و نقرس مجرب است در رفع بقایای مواد می‌نماید صبر زرد زعفران مرصاف بالسویه با آب کلم
طلا کنند و اگر حرارت زیاد باشد با آب کاسنی **ضماد اورام حاره** و ورم فرج و کنج ران و حیض و سایر
اعضا از مجربات است پوست خشخاش مسحوق را در آب بجوشانند تا مهرا شود و بزر قطونای مسحوق بوزن کل
و روغن گل سرخ بوزن هر دو اضافه کرده استعمال نمایند **ضماد قوقح ساق** خاکستر کاه گندم نمک طعام بالسویه
با سرکه طلا نمایند **ضماد** جهت قسم استسقا بغایت مفید است سنبل الطیب صبر زرد خاکستر سرگین کاو سرگین

بزرداهو

بز داهو سعد قردمانا ایرسا قسط تلخ نوشادر اشنه حاماما سلیخه عود بلسان حب بوره صعتر نمک ترکی
حنطیانا بول شتر ضماد نمایند و طلای آب برنجین که گرم کرده باشند در اقسام بهتیج مجرب حقیر و بعید است
ضماد جهت بواسیر حار و بارد و جروح مقعد آزموده است اکلیل الملک برگ کلم را مهرا پخته زرده تخم مرغ
آرد جو سفیده آب قلعی زعفران روغن گل سرخ ترابک نیم گرم ضماد نمایند **ضماد بواسیر** و شقاق مقعد و قرح
بواسیر و نزف الدم جیض سفیداب موم سفید دابکه حضض هر یک جزوی کل خطمی مقل هر یک جزو نیم بزر کتان جزو
روغن گل پنج جزو یا زرده تخم مرغ استعمال نمایند **ضماد دیگر** جهت درد سوزش مقعد بنجد را کوبیده با روغن گل
و سفیده تخم مرغ ضماد نمایند و بدستور زرده تخم مرغ و آرد جو در روغن گل همین اثر دارد و بدستور سفیداب ۵
مردارسنگ ۵ بزر البنج ۲ با زرده تخم مرغ در روغن بنفشه استعمال نمایند و بدستور پیاز را در خاکستر گرم پخته باهم
وزن او روغن تازه کاوی ضماد کنند و بدستور برگ خطمی کل بابونه اکلیل الملک چهار مثقال حلبه کتان سه مثقال
عدس مقشر ده مجموع را پخته با زرده تخم مرغ در روغن بنفشه استعمال نمایند **ضماد** جهت کراز بارده و درد
که بجهت بار بواسیر در اعضای سر از تالیف حقیر و بغایت آزموده و مجرب است فلفل قاقله نوشادر جلبه
زنجبیل سورنجان با روغن کردکان موم زرد ضماد نمایند **ضماد** جهت خنازیر که با حرارت باشند و جهت
سلعه بغایت موثر است قنه ۵ درم حلتیت اشق هر یک بهرام جاوشیر هفت درم فرفیون سه درم
مقل ازرق چهار درم سکبینج سه درم صمغ عربی در سرکه حل نموده با آب کشنیز ضماد نمایند و بعد از سه روز
تازه باید نمود مرهم حواریون و مرهم زنجفر نیز بغایت موثر است **ضماد بواسیر بارده** و مفاصل و رباح
مجرب است سیر را کوبیده در روغن بزرک بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده روغن را طلا و سیر را
ضماد نمایند **ضماد** جهت گشودن خون بواسیر شحم الحنظل ۲ مغز بادام تلخ ۴ بزر مریم مریخ ترکیبی
قنه ۲ با زهره گاو فتیله کرده بقدر سه چهار پنج ساعت استعمال نمایند و هرگاه فتیله سود با روغن گل آلوده سازند
رفع سوزش نماید **ضماد** جهت ورم سپرز که از حرارت باشد از مجربات والد مغفور برگ درخت گز را کوبیده با آرد
جو در سرکه استعمال نمایند و بدستور سبوس گندم در سرکه پخته مندی را با آن آغشته ضماد کنند **ضماد** جهت ورم
جگر بارد و سپرز از مجربات قالس است میعه موم ۱۰ مصطکی ماما زعفران بابونج اکلیل الملک ۴ صبر زرد
راوند ۳ اذخر حب بلسان ۶ اشق ۷ با روغن سوسن و شراب یا سرکه ضماد نمایند **ضماد دیگر** جهت
ورم جگر و معده بارده و تلیین صلابات آن و درد سینه مزمن مجرب است زوفای رطب ده مثقال

با پیه اردک و پیه مرغ ده مثقال عسل مصفی نیم گرم ضماد نمایند ضماد دیگر جهت ورم انثیین تخم کشوث را با لعاب
ان را ازبا نه ساینده با گلاب و سرکه ضماد نمایند و بدستور گل خطمی آرد جو باقلا را مهرا پخته با زرده تخم مرغ
و قدری عسل طلا کنند و هرگاه ورم متحجر شده باشد زیره کرمانی ۵ مویز منقی ۲ مثقال سوکر بیده با
روغن دانه خروع ۱۰ مثقال ضماد نمایند ضماد جهت خراز که بفارسی کچل نامند بغایت آزموده است سر را
تراشیده با روغن کنجد چرب کنند و کنک سوخته و پشم سوخته و جو سوخته سواء بالسویه بپاشند ضماد ایضاً
جهت خراز مجرب است زردچوبه برگ حنا هلیله زرد عفص مردارسنگ آمله مقشر سرکه هریک جزوی روغن
گل سرخ چهار جزو ضماد جهت جراحت بینی و ناصور الانف که علوه نامند بغایت آزموده است مغز تخم هندوانه
مغز تخم کدو در جزو توتیای کرمانی مغسول جبر زرد یکجزو با روغن تازه استعمال نمایند ایضاً جهت علوه مجرب است
سفیداب بیست درم مردارسنگ مغسول شش درم قلعی سوخته شش درم با شراب و روغن مورد استعمال نمایند
و بدستور آب انار ترش و یا انار رسیده را در ظرف مس یا قلعی بجوشانند تا غلیظ شود و استعمال نمایند ضماد برص و بهق
از مجربات حقیر است و از جمله اسرار و در رفع برص حیرانات که آنرا گویند تکلف نمیکند و در رویانیدن موی
داء الثعلب و داء الحیه سریع الاثر است و بغایت حار و سریع النفوذ و زیاده از نیم ساعت نباید گذاشت و بعد
از شستن ان صندلین بجهت رفع حدت و سوزش ان طلا کنند و بر اعضاء رئیسه طلای او جایز نیست
و هرگاه مکان برص و امثال ان متعدد باشد یکبار بر همه مواضع نباید ضماد نمود بلکه بر موضع دون بعض ناهم
ضماد شود و بعد از آبله کردن مراهم مناسبه علاج کنند بیلمانه یکجزو صندل سفید سوده پنج جزو با آب سرشته
استعمال نمایند و اگر یکجزو بیلمانه را با دو جزو صندل سفید و دو جزو جیر مایه و دو جزو قسط تلخ یکجزو ازروت
ضماد نمایند اولیست و حقیر تجربه نموده ضماد دیگر جهت بهق و جمیع آثار مجرب است منقول از شفاء و ح را کوبیده
در آب لیمو بگذارند تا حل شود زرنیخ سرخ خردل سفید که حرف بابلی است تخم ترب مغز پسته مغز بادام تلخ مقشر
جیر مایه هریک شش مثقال ضماد دیگر از شیخ قرس سره جهت رفع آثار قاطعه مجرب مکرر بتجربه رسیده است
سیماب ده مثقال مغز بادام تلخ سه مثقال تخم خربزه غیر مقشر پنج مثقال هر شب طلا کنند تا یکماه رفع علت
می نماید ضماد جهت جرب رطب و یابس و مواد آتشک از مجربات است منقول از حکمای هند ده مثقال
سرب را در ظرف سفال بگذارند و سیماب و گوگرد و زرنیخ هریک ده مثقال ساییده بعد از آنکه ظرف را
از سر آتش بردارند بهوای آتش نگاه داشته باشند اضافه نموده حرکت دهند تا منعقد گردد و پس از انعقاد

چون برشته بالند هرگاه مثل غبار شود استعمال نمایند و هرگاه متحجر گردد ساییده طلا کنند و غیر متحجر
نیز آزموده است ضماد داء الثعلب و داء الحیه از مجربات حقیر و بیعدیل است کندش سنطوح (?) هریک جزوی زرنیخ
سرخ نیم جزو با روغن زیتون طلا کنند ضماد دیگر ایضاً جهت داء الثعلب مجرب است موی خار پشت سوخته صدف
سوخته گوگرد بالسویه بروغن زیتون سرشته اول موضع را با پیاز و ... یا پیاز عنصل بسیار مالیده بشویند
پس دوای مذکور را ضماد نمایند ضماد رویانیدن مژگان و منع سقوط موی مجرب است خر سوخته (?)
سنبل الطیب سرگین موش صدف سوخته فلفل هریک جزوی سرمه سه جزو قلعی سوخته مغسول شش جزو زعفران
نیم جزو ضماد شعر زاید که بعد از قلع بر چشم طلا کنند منع رویدن کند زعفران یکمثقال کافور نیم دانگ
ساییده استعمال نمایند ضماد جهت باد سرخ که حمره گویند و گل ورم حار مجرب است کچ را از ناقه بجنبد (?)
با آب کشنیز بسیار رقیق سرشته انقدر بر هم زنند که کچ سوبسته زایل شود و بکر طلا نمایند قرص نودی (?)
که در گل ورم حار آزموده است صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا سفیداب قلعی گل ارمنی بزر البنج مردار سنگ
حضض پوست در بیخ ریوند چینی هریک جزوی سیخ لعاب افیون هریک نیم جزو با آب سرشته بهیئت آنست (?)
نرد ترتیب داده با آب کشنیز و گلاب و سرکه و امثال ان طلا کنند قرص سعفه منقول از جامع امین الدوله
جهت سعفه و قوبا و اورام بارده و صداع بلغمی بغایت آزموده است زردچوبه بادام تلخ هریک جزوی مقل
ازرق دو جزو مقل را سه شبانه روز در سرکه میفرشیند (?) قرص ترتیب دهند و با آب کاسنی و روغن گل سرخ و سرکه
و امثال ان ضماد نمایند ضماد مقوی دماغ که رفع نزلات مزمنه بجبت مداومت کند و جهت درد سر مزمن
و تقویت دماغ بیعدیل است منقول از تذکره نمک سنگ نمک طعام سوخته بوره سوخته خربق سفید مریخ
شوره خردل سنج زبد البحر هریک جزوی گوگرد گل سرخ ساق برگ حنا اذخر عفص فرفیون اگر باشد قسیتین
بدل کنند صمغ عربی کندر قرنفل عود صبر زرد بیخ سوسن زرنیخ زاج سادج سنبل الطیب جوزبوا هریک نیم جزو
سرکه را بجوشانند و صابون رقی بقدر دو وزن مجموع در سرکه حل کرده بسرشند و قرص ترتیب داده
و با آب گرم ضماد نمایند ضماد سرطان متقرح و جرب حار و حکه و اورام حاره مجرب است و منع ترشح
می نماید سرب سوخته با آب کاسنی بسایند تا غلیظ شود و روغن گل با روغن بادام بالسویه ضماد نمایند و اگر
با آب کشنیز و آب بارتنگ بسایند بدستور نافع است ضماد جرب بغایت آزموده است تخم ریاس
بیست مثقال مغز دانه زردالوی تلخ زیبق هریک ده مثقال با سرکه ساییده و با روغن کنجد در حمام طلا

کنند و تشامیدن آب طبیخ برگ عناب بقدر نیم رطل با قدری شکر تا چهروز جهة دفع خارش بدن مجربست
ضماد دیگر ایضاً جهة جرب و حکه بغایت مفید است انار ترش را با پوست ریزه کرده چندان بکوبانند که مثل
شود پس بکوبند تا دانه و پوست یکسان گردد و در حمام طلا کنند و هرگاه از ماده سوداوی و صفراوی باشد
و با حدت خلط مغز دانه کدو و هندوانه را با شیره خرفه ساییده طلا کنند ضماد جهة خناق و کل ورم
حار از مجربات است و غدد و خنازیر را نافع است آرد جو با آب کشنیز و برگ و هرگاه ماده مرکب از بلغم و صفرا
باشد آرد گندم با آب کشنیز بغایت مفید است ضماد فلوس خیار شنبر با روغن بادام جهة اکثر اوجاع و اورام
مجرب است و بدستور طلا کردن عسل با شونیز و بدستور با حلبه از جمله مسکنات وجع بارد است و محلل مواد
و ضماد سفیداب قلعی با شیر تازه و طلای بزرقطونا با سرکه در تسکین اورام حاره و نقرس آزموده است
ضماد جهة جرب مجرب است گوگرد زاج سفید فلفل مازوی نیم سوخته کندر زنجبیل سفیداب قلعی مرداسنگ
با روغن تازه و نمک ضماد نمایند ضماد السنا جهة جرب و حکه مجرب است سنای مکی پوست هلیله زرد مرداسنگ
سفیداب قلعی بالسویه با روغن گل و روغن بنفشه ضماد نمایند ضماد جهة سعفه یابسه و قوبا و امثال آن
که با خارش و سوزش باشد در دو سه دفعه زایل میکند و از مخترعات حقیر و مجرب است مغز تخم کدو توتیای مغسول
شنجرف را با شیر تازه ضماد نمایند ضماد منضج دمل و سایر اورام اکلیل الملک حلبه تخم کتان
تمر هندی یا سرگین کبوتر آرد گندم بالسویه با روغن کنجد و موم ضماد نمایند و اگر احتراز با شیر و آب نخود
طلا کنند و مکرر تغییر دهند بغایت موثر است ایضاً ضماد جهة گشودن دمل از مجربات است دانه تمر هندی
کوبیده و نیم مثقال پیه چراغ در آب بر روی آتش گداخته مخلوط سازند و نیم گرم طلا کنند و چون بزرقطونا
با آب دهن تر کرده بر دمل ببندند مانع تزاید و مسکن وجع و منضج قویست ضماد جهة رعاف عدس مقشر
شیاف مامیثا صندل سفید آرد جو افیون گل ارمنی هر یک جزوی کافور نیم جزو با آب مورد و امثال آن
طلا کنند ضماد جهة دفع ادرار حیض آزموده است پوست انار ساق کلنار جفت البلوط زاج کندر
ریزه کرمانیه مورد یا با آب مورد طلا کنند و چون نعناع را که زمور نامند و مستعمل زرگران است با سفیده
تخم مرغ بر کمر و پشت زهار طلا کنند بغایت مفید است ضماد جهة رفع احتباس بول گل کافشه که
عصفر نامند در شیر پخته نیم وزن او شوره اضافه نموده ضماد نمایند ضماد زیاد کردن شیر مرضعه و رفع
ورم پستان آرد باقلا تخم بارزوج یا آب بارزوج یا آب ریحان برشند ضماد منع زیاد گردیدن شیر

بستان

پستان نان میکند و درد سوخته جزو آرد جو و جزو با سرکه سه شبانه روز ضماد نمایند ضماد جهة فتادن
ناف و برون زدن آن آرد جو کلنار عفص آرد باقلا پوست انار پوست تخم مرغ بعد از زرکیش اجزا پوست تخم را
از نافه جهة ضماد نمایند ضماد جهة منع قی گل سرخ سک صندل سرخ و سفید عود زعفران
کافور نیم جزو با آب به و سماق طلا کنند ضماد جهة کرم معده برگ شفتالو نمک شونیز بالسویه با زهره
گاو و سرکه لبریز کنند ضماد جهة کلف و آثار بغایت موثر است کرسنه پوست تخم مرغ ایرسا ملح ایلقی
که بهندی سانبهر گویند مقطر تلخ شاخ گوزن سوخته بوره ارمنی تخم خربزه زراوند طویل بادام تلخ
نشاره عاج سرگین کبوتر آرد نخود با سرکه طلا کنند ضماد جهة رفع بدبوی زیر بغل و کنج ران
برگ سوس که سرو گویند کمیقال مرداسنگ توتیای کرمانی دانگ پوست درخت کاج دو دانگ جوز السرو محرق
داخل کنند ریحان و امثال با سرکه طلا کنند ضماد جهة منع تولد قمل بورق زراوند طویل بالسویه با روغن زیتون
طلا کنند و طلای گوگرد و سیماب در مفاصل کردن قمل از مجربات است ضماد روغن ترب دافع قمل است
و بدستور صبر زرد و طلای بهمن قاتل قمل است و چون نشاره چوب گردکان را چندروز در روغن زیتون
بخیسانند تدهین آن رافع قمل و صئبان و از مجربات است و بدستور طلای بنگ میانه یا آب قاتل قمل
و صئبان است و تدهین روغن گردکان بعد از آن است ضماد جهة سکته خردل چند بیدستر بالسویه با سرکه
بر سر ضماد نمایند ضماد جهة سکته و سبات فرفیون خردل سرخ شیطرج هندی تخم انجره بالسویه با سرکه
طلا کنند اما کماد عبارت از بستن ادویه یابسه است که گرم کرده بر عضو ببندند یا ادویه مطبوخه
در مثانه گاو و امثال آن یا آب ادویه اسفنج را تر کرده بر عضو ببندند کماد جهة زکام از مجربات است
شونیز را نیم کوب کرده چند قطره آب نمک بر آن پاشیده نیم گرم بر سر ببندند و اگر بدون کوبیدن بر سبوس
گرم کرده استعمال نمایند بغایت مفید است کماد جهة تحلیل ریاح معده و طحال و تهیگاه حلبه شونیز
تخم کرفس نانخواه با آب نمک بدستور که گذشت گرم کرده ببندند و چون سرد شود تبدیل کنند کماد جهة
تحلیل مواد بارده و ریاح برگ سداب اذخر قرطم گل بابونه صعتر نمک طعام نشادر خردل سرخ بوره ارمنی
زاج سفید افسنتین رومی درمنه ترکی انجدان بالسویه بدستور استعمال نمایند کماد جهة رفع علل
بارده گوش و ریاح بابونه شبت ورق الغار مرزنگوش فودنج عاقرقرحا در آب پخته در مثانه گوسفند
گرم کرده بر بن گوش و قفا کماد نمایند کماد دیگر جهة ورم گوش آرد جو باقلا بابونه بنفشه

خطمی اکلیل الملک در آب پخته با روغن بنفشه مخلوط کرده بانشانه کماد نمایند **نطولات** عبارت از آنست که ادویه
طبخ منضج آب آنرا بر عضو بریزند و جرم آنرا ببندد و عضو را بخاران بدارند و پاشویه قسمی از آنست که بجهت
اماله ماده و تعریق معمول است و نطولات مرطبه و محلله و رادعه و مسخنه و معرقه می‌باشند و هر یک از وی آن
معلوم است و بجهت اختصار بعضی مرقوم میگردد **نطول** جهت ترطیب اعضا و رفع هیجان و صداع حاره بنفشه
برگ بید نیلوفر خبازی آرد جو تازه کدوی تازه در آب طبخ نمایند تا مهرا گردد و عضو را بخاران […]
آن عضو را بشویند و ثفل بمالند **نطول** جهت تحلیل مواد بارده و تقویه اعضاء بابونه کل بابونه افسنتین رومی
مرزنجوش اسطوخودوس سنکطرا (?) شبح عصفر حاماحاش جعده حسک اکلیل فطر اسالیون شحم الحنظل جوز السرو
کافیطوس دار شیشعان سوسنبر فودنه بدستور معلوم نطول کنند اگر جمیع یافت نشود ببعضی اکتفا جایز است
و در پاشویه بادویه مرطبه هرگاه بابونه و فودنج و امثال آن اضافه نمایند اعانت تعریق میکند **قطورات**
عبارت از چیزی است که بر عضوی بچکانند و در عرف اطبا مخصوص است بچشم و گوش و ادویه عین
باب […] مذکور شد پس قطوری اختصاص بگوش دارد اینجا […] مرقوم میگردد **قطور** جهت دوی و طنین
بغایت نافع است منقول از معالجات بقراطی چند بیدستر نطرون که بوره سرخ است حرف سیاه بالسویه
در سرکه حل کرده در گوش بچکانند و باید نیم گرم باشد **قطور ایضا** جهت دوی و طنین بغایت نافع است
منقول از معالجات بقراطی چند بیدستر نطرون که بوره سرخ است حرف سیاه **قطور** ایضا جهت دوی و […]
از اجتماع چرک و طنین نافع […] بفرس حرف است حرف سفید بوره سرخ زعفران با سرکه […]
با سرکه با یادها […] مناسبه حل […] بچکانند **قطور دیگر** که رفع علت مذکوره در ساعت کند صرصر سیاه در کوزه […]
سوراخ […] خاکستر آنرا با بول گاو یا بول خوک بچکانند صرصر را بلغت اصفهان زنجره و بلغت دیلمی […]
نامند و آن حیوانیست کوچک […] **قطور دیگر** از مجربات امیر عطاء الله جد حقیر جهت گرانی سامعه
و کری و دوی و طنین بوره ارمنی […] دانک شحم الحنظل یک چند بیدستر نیم […] مدحرج عصاره افسنتین پنج
وزن […] قسط تلخ باز هره گاو در سرکه و با روغن بادام تلخ حل کرده بچکانند و والد حقیر در اوزان آن
دانگ تصرف بدستور که در فوق هر یک قید شده نموده است **قطور** جهت کری که دفعة واقع شده باشد
طبخ افسنتین […] باز هره گاو استعمال کنند و زهره سلحفات که سنگ پشت باشد با روغن بابونه بغایت
نافع است و چکانیدن […] قطره زعفران که با نفط یا روغن قسط حل کرده باشند صبح و شام مداومت

مخون

بنرزن (?) جهت جمیع انواع درد گوش و مواد بارده مجرب است **قطور** دیگر جهت کشتن حیوانی که در گوش رود قطرات
با آب فودنج یا آب برگ شفتالو حل کرده نیم گرم کرده بچکانند دیگر که اخراج کرمهای متولد در گوش نماید
شراب کهنه عسل روغن گل سرخ سفیده تخم مرغ دو عدد […] را نیم گرم کرده در گوش بگذارند و ساعتی بهمان
جانب تکیه کرده پس یک دفعه بسرعت بیرون آورند **قطور دیگر** جهت درد گوش که از حرارت باشد […] روغن
گل سرخ را با سه جزو سرکه بجوشانند تا سرکه بسوزد پس تقطیر نمایند و بدستور شیاف ابیض با شیر و خراطه و روغن
بنفشه با کافور و آب گشنیز و بدستور آب عنب الثعلب نافع است و سفیده تخم مرغ با لخامیه از مجربات است **قطور**
که بجهت ورم بارده و ریاح نافع است زهره گاو و روغن […] با روغن […] و امثال آن بجوشانند تا رطوبت
زهره برطرف شود آنگاه استعمال نمایند **قطور دیگر** جهت چرک و درد و قرحه گوش […] زرد زعفران
با روغن بادام شیرین تقطیر نمایند و جهت تسکین درد افیون بغایت نافع است و جهت پاک کردن چرک آب برگ
زیتون با عسل نافع است و بدستور مر و […] در آب حل کرده با روغن گل قطور کنند و بدستور انزروت با ماء العسل
نافع است **قطور** که جهت رفع سیلان رطوبات گوش اطفال نافع است شب یمانی زعفران بوره سرخ از
هر یک دو […] عسل و شراب هر یک پنج مثقال قطور کنند یا […] آنچه مکرر از **قطور دیگر** که منع سیلان خون
بسبب صدمه و ضربه از گوش کند پنیر مایه خرگوش […] با سرکه حل کنند بچکانند و بدستور باقلای
پیه کرده کباب نیم پخت کرده آب آنرا افشرده در گوش بچکانند از مجربات اکثر اطبا است **باب چهاردهم**
در سعوطات و عطوسات و نشوقات و نفوخات و بخورات و دخنه آنچه عطسه آرد و نشوق آنچه به بینی
کشند و بخور و دخنه هرچه بخار و دود آنرا استنشاق نمایند و لخلخه آنچه از مایعات خوشبو در ظرفی کرده بو کنند
و نفوخ آنچه در بینی دمند **سعوط** جهت تقویت قوت حافظه و گویند مداومت آن موی سر و ریش […]
سیاه میگرداند مغز سر کلنگ و زهره آن قیراطی نرم ساییده با روغن زنبق سعوط نمایند
و ساعتی بر پشت بخوابند **سعوط** زهره خطاف را جهت […] سفید مجرب دانسته **سعوط**
جهت قطع رعاف مجرب است حضض هندی سوخته شده با آب بارتنج (?) سعوط کنند و بدستور سعوط عصیر
سرگین خر و نفوخ سرگین محرق آن بسیار قوی الاثر است و سعوط آب برف با آب کشنیز نافع است **سعوط**
دیگر که در قطع رعاف بی‌عدیل است […] دم الاخوین مازو کاغذ سوخته بالسویه با روغن
زیتون سعوط نمایند **نفوخ** بجهت رعاف بغایت نافع است مازوی سوخته در سرکه انداخته زاج

فلفطار محرق کندر بالسویه تا از دهن زنبوران سعوط نمایند، کافته دو بجهة رعاف بغایت نافع است مازوی کرمن
در سرکه وانداخته نرم سائیده نفوخ نمایند **نفوخ دیگر** کلنار کندر حب البلوط زرورد کافور افیون مازوی
سوخته باب برگ بید یا آب کاهو وامثال ان سعوط نمایند با آنها نفوخ نمایند واهک سوخته بار شسته نفوخ کنند
وقدری را با کافور بپاشند ضماد نمایند ونفوخ ان با کافور وکندر و کرد آسیا و هرگاه قدری کتیرا و افیون اضافه
این نفوخ نمایند و نفوخ ان با کافور وکندر و کرد آسیا و هرگاه قدری کتیرا و افیون در رفع رعاف مهلک که
از هیچ چیز رفع نشود مجرب است و بدستور چون خوف رعاف را در ظرف مس یا قلعی برروی آتش خشک نمایند قدری
افیون سائیده کافوری اضافه نموده نفوخ نموده فوراً حبس میسازد رعاف میکند و مجرب و از اسرار است
خوردن افیون نیز حابس رعاف و مجرب است و بدستور استخوان بلند اب و موی عانه هر کدام باکره سوخته
سائیده نفوخ نمایند بالخاصیه رفع رعاف و مجرب است و بدستور کهربای سوخته و نسوخته و شادنج و شاخ
سوخته گوزن و پر سوخته قو همین اثر دارد و مجرب است و چون این نکات را کمون رعاف بپاشند بر عرف
و نیشتد رفع رعاف کند واز موده است وکلات این است **طار طوی کور سعوط دیکی** جهة درد سر بارده و شقیقه
و بیضه و خوزه نافع است صعتر [illegible] صبر زرد حنظل کلونجی جاوشیر جند بیدستر مشک زهره کلنگ از هر
یک یک باب کرفس سرشته قدری عدسی باب مرزنجوش سعط نمایند **سعوط** جهة تحلیل ریاح دماغی و ستر
بلغمی نافع است صفت ان مومیائی [illegible] جند بیدستر مشک فرفیون بالسویه قدر یک حبه سو با روغن زنبق و امثال
ان سعوط نمایند **نفوخ** جهة سکته و سبات و ثیرغش نافع است جند حلتیت زهره کلنگ مفرد و مجموع
با آب مرزنجوش و ماء العسل نفوخ نمایند **عطوس** جهة سده دماغ و مواد بارده نافع است و دفع مواد
عطسه میکند کندش جوبی نعینه جند حوذ دل [illegible] زراوند طویل مفرده و مجموعه چون نرم سائیده بر پر مرغ
مالیده در بینی کنند باعث عطسه میگردد **عطوس** دیگر جهة فالج ولقوه و امراض دماغ صبر زرد جوبی [illegible]
نوشادر مرزنجوش بوره ارمنی شیطرج هندی مشک بالسویه استعمال نمایند **لخلخه** جهة تقویت دل
و دماغ حار کافور نیم [illegible] روغن [illegible] سیب در ظرف [illegible] بویند **لخلخه** جهة منع صعود
بخارات بدماغ و سرسام حاره و اختلاط عقل نافع است اب کشنیز اب برگ بید سرکه [illegible] روغن گل [illegible]
صندل سفید بدستور لخلخه نمایند **لخلخه دیگر** جهة ضعف دل و مواد بارده قرنفل دانک کبابه دانگ
بسبابه دانگ مشک دانگ گلاب و عرق بهار لخلخه نمایند **نشوق** جهة حرارت بینی و چرک

ان بوده خشک را نرم سائیده با شراب استنشاق نمایند و جهة پاک کردن چرک قدری انزروت اضافه نمایند
نشوق جهة تقویت دل و رفع غشی و خفقان اب مورد صندل سفید گلاب سرکه کافور عود استنشاق نمایند
نشوق جهة رفع بربرسام و سده مسامات و تحلیل مواد مجتمعه و رفع سده خیشوم منقول از کفایه سعد بیل
صبر زرد قرنفل با آب پرونه یا آب مورد سرشته در بینی کنند زرنباد **بخور** جهة تقویه دل و دماغ عود حسن لبان پوست
بیرون ترنج سائیده با گلاب مخلوط کرده در جوف به و سیب کذاشته در آتش نرم بسوزانند **بخور** جهة صداع
مزمن و شقیقه و مواد بارده دماغی از مجربات است اجراک نیزه چند عدد در آتش سرخ کرده در شراب [illegible]
سرا بخارات بدارند و اگر ماده بسیار غلیظ باشد بجای شراب اب کنند و بدستورات ممروح [illegible]
بخور جهة زکام سیاه دانه برروی سنگ تافته ریخته بخار استنشاق نمایند و جهة حبس کردن ماده زکام که قطع
سیلان رطوبات کند بخور سندروس مجرب است **بخور** جهة ثقل سامعه و دوی و طنین و ریاح بغایت نافع است
مرزنجوش سداب فنتین شیح ارمنی صعتر اهل بابونه اکلیل الملک بنفشه نیلوفر بالسویه جوشانیده در ظرف لوله دار
کرده راس ظرف [illegible] لوله در سوراخ گوش بگذارند تا بخار داخل گوش شود **بخور** جهة رفع احتباس حیض شحم الحنظل
شونیز کندش میعه ملک البطم هر یک جزوی عنبر اشهب نیم جزو مشک زعفران ربع جزو بروغن زنبق سرشته قدر
فندقی در آتش اندازند بخار او را برحم برسانند و باید آتش دان لوله داشته باشد که از ان لوله بخار برحم رفته بر کنده
نشف **بخور دیکی** جهة اختناق رحم وعسر ولادت بسیار نافع است شحم الحنظل قنه جوشیر کوکرد مر بالسویه از هره
کاو سرشته بدستور بخور کنند **بخور** جهة درد دندان و مواد نزله پوست خشخاش حب النیل گل بابونه بالسویه
بجوشانند و سر را ببخاران بدارند تا عرق بر جبین ظاهر گردد **دخنه** جهة ساقط کردن دهانهای بواسیر از تو
کوکرد بلادر اصل السوس پنج مغز برگ مورد بالسویه با روغن زنبق سرشته جهار ساخته دخنه نمایند و در اب برگ
مورد جلوس کنند و عمل را سه مکرر باید نمود **باب پانزدهم** در حقنها و فتایل و فرزجات و حمولات حقنه عبارت
از استرسال مایعات معاء مستقیم و رحم و فتیله استرسال جامدات است بموده مزبوره و در عرف شیاف نامند
و فرزجات انچه نامند از ادویه در قبل رحم بردارند و حمول اعم از فرزجه و احتمال در قبل و دبر است و واقع
حقنه بقراط است و الته حقنه باید از قبیل جلد باشد بهتر کیسه دوخته که طرف دیگر را تنگ کردن که و باشد
و از نی لوله بر طرف باریک او وصل نمایند که از اچوب کرده و در مقعد کنند و اب حقنه را در ان کیسه کرده
دهن کیسه را بهم آورده بفشارند تا آب برود و مرد باید حقنه کند برروی بخوابد تا اب حقنه [illegible]

علیا تواند رسید و علیا به قدر سابت که هر دفعه بریزند زیاده از پنجاه مثقال نباشد و بعضی را اعتقاد آنست
که کمتر از آن هم جایز نباشد و اگر اطبا صحت اعضا رئیسه را منوط دانسته اند و مراعات اعتدال آب ادویه
لازم است چه غلیظ باعث زحیر و قرحه میگردد و بسیار رقیق باعث انتشار روح دمیغه و ابار امور در ریاح
حاره و مورث غشی و کرب است و منافع حقنه بسیار است زیرا که اماله مواد و تنقیه بدماغ و اعضا عالیه و در دفع
امعا و رفع اقسام قولنج و در فتایل مسهله شرط است که طول بقدر انگشت میان شخص باشد و فرزجات زیاده
از قدر انگشت نباید بریزند با آب اول را دفع اند و قبل از حقنه با آب ادویه بادها مناسب و آب گرم حقنه کنند
حقنه جهت رطوبت حاد کرده ورم و مثانه و معروفست تحفه الاطبا روغن بادام روغن کدو کاو روغن
حب البطم از هر یک [illegible] مثقال روغن زیتون [illegible] مثقال با آب بوزن معجون بجوشانند تا نصف شود و در قبل
و دبر بجنب احتیاط حقنه کنند و هرگاه برودت غالب باشد روغن مرزنجوش و زنبق اضافه نمایند حقنه جهت
قرحه الامعا و سحج بغایت مفید است سفیداب قلعی کافور سوخته صمغ عربی به هریک یکمثقال زرده تخم مرغ پخته شده
آب برگ بارتنگ مطبوخ و جو مقشر و پیه گرده بز و روغن گل سرخ هریک ده مثقال و هرگاه بقابض محتاج باشند
روغن و پنبه باید که دکل سرخ اقاقیا [illegible] و کلنار داخل مطبوخ کنند حقنه جهت قولنج منقول از کامل الصناعه
عناب سپستان مویز منقی حلبه تخم کتان سبوس گندم گل خطمی قنطوریون دقیق تخم [illegible] برگ چغندر در چهار صد
مثقال آب بجوشانند تا ثلث بماند پس صاف نموده چهار مثقال با نبات شکر سرخ بوره ارمنی الکامه که اطبا [illegible] نامند
و آن لبیر که سیاه باشد روغن کنجد حقنه نمایند حقنه که در امراض حاره استعمال نمایند عناب سپستان بنفشه
جو مقشر خطمی سبوس گندم خشک اکلیل الملک انجیر زرد در [illegible] مثقال آب بجوشانند تا ثلث رسد و چهل مثقال از آن
با شکر سرخ روغن بادام حقنه نمایند و اگر تبرید بیشتر لازم باشد لعاب بزرقطونا و روغن تخم کدو و آب لبلاب
اضافه کنند حقنه جهت برودت رحم و احتباس حیض نافع است مقل سکبینج جاوشیر جند تخم کرفس نانخواه رازیانه
سیسالیوس بابونه حلبه سنبل با آب و شیر تازه بجوشانند تا بنصف رسد و چهل مثقال از آن با روغن تازه گاوی
و عسل کف گرفته روغن کنجد در قبل حقنه نمایند و تا ممکن باشد امساک کنند که آب حقنه رفع شود حقنه
جهت درد مفاصل و عرق النسا و امثال آن نافع است حلبه بادام تلخ مغز دانه بید انجیر تخم کتان بابونه شبت
حب الغار حسک سورنجان غاریقون سفید قنطوریون سکبینج انقل جاوشیر شحم الحنظل مقل تخم کرفس تخم شبت سداب
انجیر زرد عناب سپستان بعد از طبخ نیم رطل سه بار روغن گاو و روغن خیری حقنه نمایند حقنه جهت قرحه

امعا نافع و بغایت قابض است برنج عدس مقشر ارزن جو بو داده گلنار جفت البلوط پوست انار ترش در [illegible] گل
آب بجوشانند تا مهرا شود و سی مثقال او را با سفیداب گل قبرسی صمغ عربی اقاقیا دم الاخوین عصاره
لحیه التیس هر یک یکمثقال کافور سوخته و یکمثقال نیم تخم پخته در [illegible] روغن گل سرخ حقنه نمایند حقنه زرنیخ
جهت زحیر و اسهال و تعفن قرحه امعا مجرب فرموده اند نان کماج سوخته زرنیخ سرخ و زرد را سوخته شب یمانی
مازو سکنا آهک آب ندیده افیون اقاقیا مرطب صمغ عربی دم الاخوین نرم ساییده با آب موم رشته و روغن [illegible]
و یکمثقال از آن با آب برنج مطبوخ و روغن گل سرخ حقنه نمایند حقنه حاره جهت نقرس و امراض دماغی شحم الحنظل
قرطم اجزاء [illegible] سنگ بکر جوشانیده با روغن زیتون حقنه نمایند حقنه حاره جهت فالج و لقوه
و نقرس و امثال آن شبت بابونج حرمل قرطم حلبه تخم کتان برگ چغندر سبوس گندم شحم الحنظل دانه بید انجیر
قنطوریون دقیق از هریک یک کف انجیر زرد ۱۰ عدد جوشانیده با عسل و روغن زیتون و [illegible] که اطبا مری
گویند و روغن اکرمه مشهور است که با ترتیب [illegible] حقنه نمایند حقنه جهت عرق النسا و امثال آن که بعد از
حقنه مسهله باید حقنه نمود هرچند [illegible] بهتر است جند بیدستر مقل [illegible] جاوشیر افیون با [illegible] ده مثقال
آن را با روغن قسط و امثال آن حل کرده حقنه نمایند حقنه جهت نفخ ورم کرده و اورام رحم حلبه لعاب نافع است
لعاب خطمی لعاب تخم کتان ماء الشعیر لعاب حلبه روغن کنجد استعمال نمایند حقنه جهت اسهال صفراوی که آتشی
که با تب [illegible] باشد از مجربات است خیارشنبر بنفشه نیلوفر جو مقشر سپستان عناب ثعلب پوست هلیله زرد
تخم کدو و یکدیگر جوشانیده با لعاب بزرقطونا روغن تخم کدو و شیر خشت حقنه نمایند و آنچه از بعضی اطبا مذکور است
که مسهل [illegible] در حقنه جایز نیست احتیاط دارد چه عصر در قوت مجاری و عروق [illegible] جایز است نه در اقبیه و در
شرح اسباب در علاج سرسام صفراوی ادخال اهلیلجات در حقنه آن مذکور است حقنه معتدله که در اکثر امراض
نافع است قرطم عناب سپستان بنفشه حب النیل خیاری جو مقشر برگ چغندر سبوس گندم جوشانیده با فلوس خیار
شنبر و روغن بادام بوره ارمنی و ترنجبین بطریق معمول حقنه نمایند حقنه لینه خطمی بوره با ستوبه نرم سائیده
از حریر کهنه رانیده با شکر سرخ بقوام آورده باشند بسرشند و شافها بطریق معمول آب زنند و اگر بجای شکر ترنجبین
کنند در فعل اقوی است فتیله دیگر که قوی تر است بنفشه خطمی یک بدستور فتیله آب زنند و اگر قوی تر خواهند شحم
الحنظل و زهره گاو و بوره بقدر احتیاج اضافه کنند و در تبهای حاره ادخال ادویه مزبوره جایز نیست
و چون فلوس خیار شنبر را با ترنجبین یا با شکر بقوام آورند و مجموعه شیاف بوره خطمی شحم الحنظل و امثال آن اضافه

حقنه [illegible]
[illegible] آلوده
حول سازند

کند بسیار قوی الفعل میشود و سرگین موش بسیار تقویت می نماید **شیاف** جهت زحیر کهنه که ده باد بیاشد
از مجربات است افیون سرصاف کندر مر زعفران با آب گشنیز سرشته شیافهای باریک بسازند و در میان
اور پیسانها بکنند که سر ریسمان بیرون معقد باشد **شیاف** که در قطع خون معقد مجربست خواه بواسیر خواه
اسهال باشد با خون حرف سرصاف اقاقیا بزر البنج صمغ عربی برنج برداده بالسویه ایشان را در سرشته
شیاف بسازند **شیاف** جهت قولنج ریحی بغایت نافع است برگ سداب زیره نانخواه بوره ارمنی بالسویه
با عسل سرشته شیاف بسازند یا لته آلوده حمول نمایند **شیاف** جهت اخراج کرم معقد که ددو دانی باشد
مجرب است شحم حنظل افسنتین مرزنجوش را نرم کوبیده با روغن زیتون و قطران شیاف سازند **شیاف**
جهت عرق النسا و وجع ورک بغایت آزموده است بوره شحم حنظل سورنجان محموده نرم سائیده بوزن مجموع
شکر سرخ سرشته شیاف بسازند **فتیله** که جذب از عمق بدن نماید و محلل ریاح و مسکن درد ورک و عرق النسا
سنای مکی تخم خبازی قاریقون لبلاب ترب شحم الحنظل سرگین موش بوره نمک هندی با عسل بپخته فتیله بسازند
فتیله جهت رفع خون بواسیر مجرب قرابادینست کوبنده فتیله ساخته سه روز در سرکه بگذارند پس برگ قبیرو (?)
که برگ ورق الخیال گویند نرم سائیده بران فتیله پاشیده حمول کنند **فتیله دیگر** که در قطع بواسیر کرابطا مجرب
دانسته اند اقماع بادنجان را که بفارسی کلاه بادنجان نامند با مثل آن بادام تلخ نرم کوبیده حمول و طلا نمایند
فتیله جهت گشودن خون بواسیر هر گاه مسدود شده باشد و باعث زحمت گردد اول معقد را بروغن ارازده (?)
تخم آلوده و منوساق کاو در روغن کوهان شتر با فرزی مقل طلا کنند و لته را بان آلوده بردارند پس عرطنیثا
فتیله شحم حنظل را با زهره کاو سرشته حمول کنند و هر گاه بسبب تندی ادویه خروج معقد و وجع بهم رسد بروغن
کاو و مرغ و سرگین کبوتر و زهره کاو طلا کنند **فتیله** جهت رفع حرقة البول و قطع چرک کشان بغایت
نافع است و از مخترعات حضرت و بغایت مجرب و بدستور جهت بواسیر بدیل است چون فتیله را در سوراخ مهبل (?)
نواسیر بگذارند و در باب ذرور است اگه سیزان ره باین نسخه شده است و از اسرار میتواند بد جبر زاد توتیای
مغسول سفیداب قلعی مغسول مردارسنگ مغسول گلنار گل ارمنی موی سوخته کدوی سوخته کندر افیون نرم سائیده
از حریر گذرانیده با آب کثیرا سرشته فتیلها سازند و در سوراخ نفیث بگذارند **فرزجه** جهت حمل مجرب است
تا بید بعد از حیض سه شبانه روز متصل بردارند زهره خرگوش و سرگین او و عسل هر یک یکمثقال وزن فرباسشر (?)
استعمال نمایند **فرزجه دیگر** جهت حمل منقول از ابن سرافیون که والد حقیر مجرب دانسته زعفران حماماسنبل

الطیب اکلیل الملک از هر یک سه درم نیم سابرح قرد مانا از هر یک یک اوقیه بیه اردک زرده تخم دو اوقیه روغن نار
نیم اوقیه با لته کبود سه روز حمول نمایند و هر روز و هر شب تازه کنند و هر روز یکمثقال شاره عاج را
با عسل و نبات تناول نمایند **فرزجه** جهت گشودن حیض منقول از عمره حاکه حیض محتبس هفت سال را ادرار
نموده مرصاف بوده کوهی مرزنجوش سداب خشک ابهل زهره کاو بقدر سرشتن **فرزجه** جهت اخراج جنین
زنده و مرده و مشیمه و عسر ولادت و علت رجا بغایت موثر است و قاتل جنین جاوشیر حربق سیاه مر بالسویه
با زهره کاو سرشتند **فرزجه** جهت ادرار فرمهان حیض مجربست فرفیون نرم سائیده به شبه آلوده استعمال
نمایند **فرزجه** جهت گشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده بغایت موثر است و مجرب دانسته اند
عصارهٔ قثاء الحمار قیراط را با زهره کاو حل کرده با لته کبود بردارند **فرزجه** که در غایت جذب و تخفیف است
جهت اخراج جنین و مشیمه بعدیل است منقول از تذکره عصارهٔ قثاء الحمار سداب شحم حنظل مازریون اشق
بخور مریم مویزج با عسل فرزجه بسازند و این قاتل جنین است **فرزجه** جهت کلیل و ورم صلابه رحم بیه اردک
بیه مرغ مقل ازرق خطمی تخم کتان با عسل با فلوس خیارشنبر سرشته **فرزجه** جهت قطع خون حیض مجربست
صمغ عربی کافور گلنار گشنیز تازه با لته حمول نمایند **فرزجه** جهت اختناق رحم مجرب است تخم مرو (?)
کثیرا گل خطمی بالسویه در شیر پخته با لته حمول نمایند **فرزجه** جهت قطع خون حیض و ازاله قروح و عفونت
و رطوبات سائله رحم گلنار شب یمانی سرمه کاغذ سوخته زیره کرمانی که در سرکه خیسانیده باشند گل ارمنی
پرورده بسرکه بالسویه با آب برگ بید یا آب گشنیز یا آب مطبوخ مازو سرشته **فرزجه** که در قطع سیلان حیض
مجرب است مازوی سوخته دم الاخوین برگ مورد گل ارمنی گل سرخ بالسویه از حریر گذرانیده بوست انار ترش بو
سنکوب کرده طبیخ نمایند تا مهرا شود و قدری پشم را با آب ان تر کرده با دویه مسحوق آغشته حمول نمایند **فرزجه**
که در قطع خون حیض عدیل ندارد منقول از جامع شب یمانی بزر البنج افیون **فرزجه** که بغایت قوی است
مردارسنگ زاج گلنار گل ارمنی گل مختوم سرمه بالسویه فرزجه که اعانت بر حمل نماید و بسیار موثر است سرصاف و
آرد سرگین خرگوش و حمول زهره خرگوش از مجربات است **فرزجه** در قطع سیلان حیض برگ مورد
مازوی سوخته سرمه نشاسته زاج سوخته گل ارمنی صمغ عربی بدستور سابق استعمال نمایند و در حین استعمال
اگر زهره **فرزجه** که زرگران رموز گویند یکمثقال سائیده با زرده تخم مرغ نیم بخت تناول نمایند تخلف نمیکند
و مکرر بتجربه رسیده است و خوردن زیره بو داده و نبو داده بالسویه با آب برنج مطبوخ مهرا مجرب است

فرزجه دیگر که چون زن حمول کند هرگز حامله نشود و اگر حامله باشد ساقط کند و از مجربات است تخم بوتهٔ
صحرایی سرگین فیل خردل سرخ دانه زعرور ۲۸ [illegible] بالسویه نرم سائیده با میعه سائله سرشته بالته حمول کنند
فرزجه که در اخراج جنین و مشیمه قوی الاثر است و قاتل جنین و مدر حیض است اشنان عرطنیثا قثاء الحمار
شحم حنظل اشق قثاء الحمار حربق سیاه میویزج نشادر زراوند تخم مازریون روغن بید انجیر زهرهٔ گاو
سکبینج سرصاف سفوده و مجموعه کلا او بعضا استعمال نمایند فرزجه که حبس حیض نماید و آزموده است
و در تقویت رحم خشخاش سفید کوبیده را در شیر پخته با روغن [illegible] بعدیل است مومیائی صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین
فرزجه جهت ورم حار رحم خشخاش سفید کوبیده را در شیر پخته با روغن گل سرخ و اندکی زعفران و موم فرزجه
نمایند و بدستور مرهم داخلیون را با روغن گل [illegible] حل کرده با آب بارتنگ با شیر [illegible] ممزوج نموده
استعمال نمایند فرزجه جهت اوجاع حاره و بارده رحم مجرب است کنجد را کوفته با روغن گل سرخ
حمول نمایند و هرتری را گرم نموده ضماد نمایند و فرزجه تخم الجزر و سرصاف بالسویه بغایت مدر حیض است
فرزجه جهت رفع حکه و اختلاج فرج و ورم از مجربات است نعناع خشک ناردین گل سرخ خشک گل نیلوفر برگ
برگ سدر لاجورد بالسویه بروغن زیتون سرشته یکمثقال را فرزجه نمایند و یکمثقال را با آب برنج مطبوخ
نیز بر ناف ضماد نمایند و از آب و تراب و مدرات اجتناب لازم است باد داکت نمایند و در مهبلی که حیض
جاری باشد باید باین دو اعمال نمود فرزجه که اعاده بکارت نماید و از اسرار مکتومه است استخوان خروس
سیاه را [illegible] استعمال نمایند [illegible]
[illegible] فرزجه [illegible]
[illegible] بالته [illegible] چند روز استعمال نمایند فرزجه که باعث حکه و اختلاج گردد
بمرتبه که زن را قراری نباشد و باید تا یکهفته استعمال نمایند و در ایام استعمال اثری از حکه نخواهد یافت
و روزی که ترک فرزجه نماید ظاهر میگردد و تا مدت شش ماه اثر [illegible] باقی خواهد بود اجزای آن ابهل اشنه الکندر
برنج [illegible] فندق اشنان [illegible] بالسویه [illegible] یکمثقال [illegible]
سرشته بالته حمول نمایند همین اثر دارد و هرگاه مجموع این ادویه بهم نرسد بعضی از آن هم کافیست
و بدستور ادویه رافع این علت که مذکور شد بعضی از آن کافیست باب شانزدهم در ادویه که مستعمل است
بموی مثل خضابات و آنچه موی را سیاه برویاند و آنچه [illegible] و امثال آن بدانکه اطبا در باب [illegible] خضاب

اختلاف

اختلاف نموده اند و اکثر را اعتقاد آنست که خضابی که در فعل و بقای اثر چند ماه باقی باشد امکان ندارد
و برخی تصریح نموده اند که بحدی ثبات دارد که در هیچ وقت زایل نمیگردد و آنچه بتحقیق اقرب است آنست که چون
تکون موی از بخار دخانی غلیظ است هرگاه قوت نافذه و قوه صابغه خضاب بحدی باشد که تاثیر تام در
رطوبات تحت جلد که ماده بخار دخانی و تکون موی است تواند نمود و انتفای بیاض او کرده دوام آن
که بعد از سفیدی موی سیاه تکون نماید و الا فلا و چون خضاب جلد را سیاه کند طلای روغنهای نیم گرم رفع [illegible]
خصوصا ادهان حاره خضاب منقول از حکمای هند و درست [illegible] ترجمه با مهر تصریح شده که مجرب است
و گوینده که درش پری موی سیاه بروید سیصد و پنجاه مثقال سرکه انگوری و مثل آن شیر تازه گاو [illegible] هم
بجوشانند تا قریب بانعقاد گردد و پس که از آتش فرود آرند [illegible] هلیله سیاه هر یک سی مثقال کوفته
و بیخته اضافه نمایند و در شیشه کرده سه ماه در سرگین اسب دفن کنند پس موی را با آب شسته خضاب کنند
خضاب دیگر منقول از حکمای هند که مدعی آنند که تا آخر سال اثر آن باقیست کلاه بالجان ریشه درخت
[illegible] هلیله سیاه [illegible] مازوی سبز نخود سیاه [illegible] کوبیده بیخته باشد [illegible] سرکه و روغن کنجد
سیاه سرشته در ظرف آهنی کرده چهل روز در تراب دفن کنند پس استعمال نمایند خضاب دیگر ایضا منقول
از حکمای هند که شش ماه اثرش باقیست مانند نارجیل سوراخ کرده مغز آنرا بیرون آورده هر عدد درهم [illegible]
باهم درهم براده آهن دیگر درهم بوره نرم کوبیده درمیان نارجیل کنند و سوراخ آنرا بهمان پاره که از آن
برداشته مسدود نموده بگل حکمت گرفته یک ساعت در تنور بگذارند تا بخوبی پخته شود پس روغنی که در آن جمع
شده باشد استعمال نمایند خضاب منقول از حاوی کبیر که تصریح نموده که تا شش ماه اثرش باقی است
و مجرب داشته وسمه تازه بسیار رنگین را نرم سائیده از حریر بیخته با زاد هر بیست مثقال [illegible] مثقال
ملح اندرانی و یکمثقال زاج سیاه داخل کرده با سرکه خمیر نموده یکماه در آفتاب بگذارند پس بقدر ربع او خلط
استعمال اضافه نمایند با آب سرشته خضاب کنند و ساعتی در حمام مکث نمایند خضاب بدستور منقول
از حاوی کبیر که مجرب تر داشته است برگ حنا برگ وسمه [illegible] جدا کانه در آب صاف سائیده در آفتاب [illegible]
پس صاف نموده تا سه بار تجدید نمایند تا بسیار رنگین شود و براده آهن [illegible] در سرکه کرده بگذارند
تا بغایت سیاه گردد [illegible] سبز را سائیده در آب صاف سائیده بدستور در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد
و مردار سنگ و آهک بالمناصفه نرم سائیده با آب در آفتاب بگذارند بعد که چون [illegible]

فرو برند موی ان سیاه کند و این بعد از تکرار اعمال مردارسنگ و آهک میشود پس بگیرند از آب حنا
و آب وسمه و آب مردارسنگ و آهک هر یک جزوی و از آب مازو و سرکه آهن هر یک نیم جزو
مجموع را مخلوط نموده بوزن درازند بازاء هر رطل که نود مثقال باشد ربع زاج سیاه ملح اندرانی پوست گردکان
تازه نرم سائیده اضافه نمایند و یکماه در آفتاب گذارند و به پشم سفید آلوده امتحان رنگ کنند و انگاه
سر را با خطمی سرشته با پر مرغ یا مسواک بمالند چه انگشت را سیاه میکند و قدری از ان را بجوشانند تا غلیظ
گردد و حباب زند و در وقت احتیاج با آب حل نموده با پر مرغ بر منبت موی طلا کنند **خضاب**
ایضاً از حاوی کبیر که یکماه اثرش را باقی داشته اند برگ سرو مازو و جفت الحدید و سه دانه خرمای سوخته
زاج سیاه پوست انار را سوخته نوشادر و هلیله سیاه پنج مثقال در یک رطل سرکه و مثل ان روغن زیتون بجوشانند
تا سرکه سوخته روغن بماند و روغن نیز قریب به نصف رسد پس صاف نموده استعمال کنند و غیر صاف نیز موثر است
خضاب دیگر منقول ایضاً از حاوی کبیر و متفق علیه مجربین است هلیله سیاه جفت الحدید آمله زاج زرد
و مازو بالسویه یکماه در سرکه خیسانیده پس بجوشانند تا غلیظ گردد و حباب ساخته استعمال نمایند
خضاب دیگر منقول از مجربات زکریا که تصریح نموده که در غایت قوه است حتی آنکه هر گاه در حمام حصرم
در ان گذارند و سرکه در دهن گیرند که دندان سیاه نکند باعث تسوید موی سر و لحیه میگردد و تا ده سال
اثرش باقی داشته اند خون بز غاله سیاه که کمتر از یکماه باشد بر روی کاه ذبح کرده گذارند تا منعقد
گردد و از کاه جدا کنند و ده مثقال از و با پنج مثقال راسنج و پنج مثقال زاج سیاه و دو مثقال ملح
اندرانی نرم سائیده و از حریر بیخته با خون مخلوط کرده در شیشه کنند و شیشه را تا گلو در سرکه کهنه مدت
چهار روز بگذارند و اگر قوی تر خواهند سه روز در سرکه و سه روز در سرگین تازه اسب باید گذاشت
خضاب منقول از ابن هبل و بتجربه رسیده است مردارسنگ و آهک را با شش وزن ان آب
کف نموده و سه روز در آفتاب بگذارند و به پشم سفید تجربه نمایند هر گاه سیاه کند صاف نموده
بار دیگر مذکوران را بقدر سدس اضافه کنند تا بامتحان رسد پس صاف نموده جزو حنا جزو وسمه سه
ما و خمیر کرده قدری قرنفل اضافه نمایند و قرصها ساخته استعمال کنند **خضاب** منقول از ایلاقی
و جامع الادویه و کتب معتبره در تقویت و تسوید موی بیعدیل است آمله پنجاه درم آب مورد تازه
صد و پنجاه مثقال آب صاف سفید و پنجاه مثقال بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده

با پنجاه درم وسمه و مثل ان حنا و بیست عدد مازوی بریان کرده که بروغن زیتون آلوده باشند و پنجاه درم صمغ
عربی و ده درم زاج بجوشانند تا منعقد گردد و بمشک و قرنفل معطر ساخته استعمال نمایند از اهل تجربه مکرر تجربه
نموده و از متقدمین نیز منقول است که چون هر روز بروغن زیتون صحرائی تدهین نمایند موی سفید نگردد و بدستور
هر روز یکعدد هلیله سیاه تناول نمایند و همیشه هلیله سیاه در دهان نگاه دارند باعث سواد موی است و آنچه سفید شده
باشد بعد از مداومت یکسال شروع بسیاه شدن میکند و این از مجربات است **دوائی** که چون موی سفید شود
قلع نموده در حال بران موضع ضماد کنند سیاه بر آید و از مجربات است زهره خطاف و خون او با روغن در طلا کنند
و قدری نجبه از زهره او سعوط کنند **دوای دیگر** که صاحب جامع امین الدوله مجرب داشته و مبالغه در تاثیر ان
نموده و از عجایب اسرار شمرده است زهره گربه سیاه زهره مرغ سیاه بالسویه با روغن کنجد مخلوط نموده سر و لحیه مالند
و تا تاثیرش سیاه نمودن موی سفید است که ابدا سفید نشود **دوای دیگر** که بر موضع موی مقلوع بمالند دیگر موی سفید
بر نیاید علق سو بابر که در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسب دفن کرده استعمال نمایند **دوای دیگر** مخ البقر را بارها
بر موضع موی منظوف برص و داء الثعلب بمالند بجای موی سفید سیاه بر می آید مجرب است **خضاب** منقول از داود
که زنان طرابلس بجای او میمالند روغن مازوی کهنه هلیله سیاه نوشادر **خضاب ایضاً** منقول از ان که دست و جلد
سیاه میکند و موی سر و لحیه را سیاه کند مجرب دانسته اند برگ نام را شسته با آب بقدر معقد و تا آنکه یک بند
انگشت را بپوشاند بجوشانند تا پخته شود و قطره از آب او بر روی کارد یا صفحه آهن صیقل بریزند چون آهن سیاه
سیاه کند آنگاه صاف نمایند و ما دامی که سیاه کند باید جوشانید پس آب صاف از ان بجوشانند تا قریب الانعقاد
گردد و جرم تمام سوخته را بجبه بر سر ضماد نمایند و آب منعقد را با آب گرم حل نموده بر اصول شعر بمالند و روز دیگر
بشویند و الا در حمام با نشستن ساعت مکث نمایند **ادویه خضابیه که از اشهر است** وسمه حنا و برادات آهن و مس
و سرب و رسخت و جفت الحدید و آب پوست بلوط و آب پوست گردکان تازه و آب مورد و تخم او و برگ
چغندر و لادن و مردارسنگ و آهک و آمله و مازو و پوست انار و زاج سیاه و شقایق و قرنفل و حضض است
و محمد ابن زکریا حنا و قرنفل را بالسویه از خضابات قویه شمرده است سم سوخته الاغ سیاه را با روغن مورد
بلیغ الاثر بیان فرموده و بتجربه رسیده است که تطلیس وسمه بعد تقیید حنا اولا بعد از ان زایل میکند
مبیضات موی که چون موی سیاه بکنند و بجور نموده طلا کنند سفید گردد اندر سرگین خطاف ماش پوست ترب خشک
کرده بیخ راسن کوکرد مجموعه یا بعضی از آنها سوده بر زهره گاو موی را سفید کنند و بدستور زهره و سرگین

خلاف بازهره گاو و موی را سفید کند و بدستور ضفدع را با روغن زیبق در شیشه که چهل روز در سرگین اسب
دفن نمایند طلا آن موی سوی سفید کند دوای دیگر که از اسرار عجیبه است و ضماد آن موی سوی سفید میکرد
و چون با توتیا بشویند بار سیاه میشود طلق محلول بشد باشکر رشته طلا نمایند **محرمات** که موی را سرخ
نماید صدا و الحدید را باب زاج چون طلا کنند موی شعر مثل یک حنا دهد و بدستور مرصاف شوره بالسویه
باب خمیر کهنه یکشبانه روز بندند و بدستور زرد چوبه سود دو وقیه بابسته و وقیه ترس و نیم رطل مازو و دو وقیه
سماق در آب صنف بپزند تا ده روز بر هم زنند پس باب او موی شعر تر کنند و چون خشک شود تکرار نماید تا ده یا پانزده مرتبه
انگاه باب و صابون بشویند **ادویه‌ها که موی را بی بر نماید** شونیز را باب طلا کنند و بدستور سرکه و سم سوخته بر سیاه
و سم الفاع سیاه مغز او مجموعا با روغن زیتون استعمال نمایند و بدستور ضماد مغز سر رداه بالخاصیه عجب الفعلات است
و مؤلف هادی کبیر و حذاق اطبای متقدمین را اعتقاد آنست که چون کندش شود با روغن تخم مرغ ضماد نمایند
در همه اعضا موی میرویاند حتی در پشت دست و بدستور چون سه علق کرد و کان شود با پوستان و دانه خرما کنیقال
بسوزانند بمرتبه که توان سائید شد اگر بسیار بسوزند و با روغن زیتون با روغن گل سرخ و پانزده علق فلفل مالند
و در رویانیدن ابرو و غیره عدیل ندارد و بدستور بادام تلخ و فندق را در تابه بسوزانند و با روغن زیتون استعمال
نمایند و در باب ضمادات بعضی از ادویه مجربه در این باب مذکور شد و هر گاه از مالیدن ادویه جراحت
و آبله حادث شود مرهم اسفیداج و مرهم روغنها معالجه کنند و بدستور چون بوزه ارمنی و نشادر را سوده
با سرکه کهنه طلا نمایند موی سه در سه روز بشرط تکرار او در سه ساعت موی سر میرویاند و از موده است
ادویه‌ها که منع ریختن موی کند از الجمله این نسخه آزموده است موافق جامع و مختار و غیرهما لادن مازو و مرصاف
مصطکی قرد ماناکندر با روغن گل سرخ ضماد نمایند **نسخه دیگر** موافق مختار و از مجربات است و مانع ریختن
موی است رویانیدن نیز میشود آمله برگ شقایق برگ مورد و برسیاوشان سعد سنبل الطیب برگ سرو پوست
گردکان تر تخم چقندر تخم کرفس مرصاف بالسویه از هر یک دو درم خاکستر ریشه مرزنجوش اقاقیا مصطکی دانه خرما
سیاه سوخته هر یک یک درم با یک رطل روغن خیری و امثال آن و سه رطل آب بجوشانند تا آب سوخته روغن
بماند پس صاف نموده چهار مثقال لادن در او حل کرده استعمال کنند **نسخه دیگر** بغایت قوی است جهت دراز
کردن موی و تقویت و سیاهی او و منع تساقط و بسیار مؤثر است آمله مازو پوست هلیله تخم مورد در هشت رطل
شراب بعد از نیم کوب کردن چند روز خیسانیده بجوشانند تا به سه رطل برسد پس درو اضافه نموده بر روی ادویه

از انه

بریزند برگ مورد تخم چقندر برسیاوشان سعد کندر مصطکی تخم کتان بود داده پس سه شبانه روز بگذارند
و بعد از آن بجوشانند تا ثلث بسوزد آنگه صاف نموده با صد مثقال روغن کنجد باتش نرم بجوشانند تا روغن
بماند **نسخه دیگر** که موی بر داند و دراز کند و از ریشه شدن و ریختن نگاه دارد بطون ارنب قضیب گاو
نر خشک کرده هر دو سوده بسوزانند سه سوخته الاغ شاخ جاشیش محروق بالسویه با پیه خرس ضماد نمایند و اگر پیه
خرس بهم نرسد با روغن کنجد استعمال نمایند و هر گاه مجموع اجزا متعذر باشد بعضی کافی است **ادویه**
که منع رویانیدن موی کند از الجمله طلا کردن پیه تازه افعی است که تخلف میکند و بدستور مالیدن مغز سر کرک
و آهک موی شعر ساقط کرده دیگر نمیروید و بدستور موی شعر قلع نمایند و از مجربات است طلا کردن تخم مور هم
و بزر البنج و بزر قطونا و شب و افیون با سرکه مصعد بعد از کندن موی و بدستور بعد از نتف موی آهک سوده
در سرکه طبخ نموده مالند و بدستور خون سنگ پشت و قورباغه و زاغ و خون زلو و زلویه که در ظرف خلی خشک کرده
باشند و همچنین چون زنبور سوده با ترشی ترنج بعد از قلع موی بمالند و نوشادر در طرال بزهره گاو و برگ خشک
توت با خون وطواط بغایت مؤثر است و خون خفاش و مغز سر دکران از مؤثرات قویه است و قرابادین کرده اند
که چند مسحوق آملس در منع رویانیدن موی بعد از قلع آن مجرب است و چون جمع با روغن زیتون بعد از قلع
موی بمالند اصلا موی نروید **فاما انچه موی را مجعد بجعید کند** و برگ چقندر با مازو بست و بدستور از آن حلبه و از آن
و مر و در سنگ و سدر و آهک را همین اثر است و بدستور عفص کزمازج برگ سرو و حنا و و به دانه مرداسنگ
کتیرا آمله گل سرشوی از هر یک یک جزو آهک آب نزیده نیم جزو با آب برگ چقندر استعمال نمایند **اما انچه جعودت**
و تجعید که موی را بحال زایل کند همین است بروغن بنفشه و روغن کنجد ممزوج با آب و شستن بالعابات مثل خطمی
برگ کنجد و ریشه توت سیاه و سعنیه **ادویه که موی را بستر کند** از آن در باب دهان مذکور شد و این دوا
بغایت قوی است آهک تازه را در نیم شل و آب تا سه روز گذاشته صاف نموده بگذارند آهک سه بار کنند
پس در آب صاف کرده استعمال کنند و هر گاه بگذارند تا منعقد و خشک گردد در میان احتیاج قرص
از آن در آب و امثال آن مانند آب برنج و شیره ارد جو حل نموده طلا کنند و هر گاه خواهند که موی رقیق
گردد در توده خاکستر چوب در با بوده کنند و چون جبر اضافه کنند باعث سرعت عمل او میشود و چون
خواهند که بد بوئی او کم شود زعفران و سعد خلط نمایند و جهت رفع بد بوی بعد از نوره بالخاصیه برگ شفتالو
عجیب الفعل است و بدستور گل خوشبو و برگ زردشا سوم مسحوق ضماد گل سرخ و سعد و اذخر مؤثر است

دوای دیگر که چون بر عضوی بمالند دیگر حت مبر کنند موی آن عضو بماند قلع شود و باعث در دیگر دد
و بغایت مجرب است انتی را در سرکه حل نموده استعمال کنند و چون یک کف بید انجیر را کوبیده داخل نوره نمایند
و منع بر دن موی مینماید **باب هفدهم** در غسولات و منقیات بشره و محمرات و ما یتعلق بها و ذکر مسمنات
و مهزلات بدن **غسول** جهت صاف کردن رخسار و نشان بثور آرد باقلا ترمس نخود پوست دار مغز دانه
بر تخم خربزه تخم خیار زبد البحر گل ارمنی بالسویه با شیر تازه و قدری عسل شب طلا کنند و روز بشویند
نسخه دیگر زعفران رواس کندر مصطکی بالسویه با آب پیاز سرشته قدری از آن را با آب گرم بمالند
و بعد از سه ساعت بشویند **نسخه دیگر** روی بغایت سرخ کند و مجرب است خردل سفید زرنیخ بالسویه
با شیر تازه تا هفت روز استعمال نمایند زوفای خشک زعفران شکر سفید مثل هر را نرم کوبیده روزی
دو مثقال از آن تناول نمایند و روی با طبیخ بادام تلخ بشویند و بدستور خوردن حلتیت و سیر و آب لا نیز
سرخی رخسار میکند **غمره دیگر** که در حال گونه را سرخ کند شیطرج را در سرکه سه روز جوش داده لته را با آب او
تر کرده چند بار از پی هم بر روی بریزند **نسخه** که بشره را سفید و براق و سرخ کند و آثار کلف و نمش
و جدری و آثار جراحت و نقطهای سیاه را زایل کند و باید که نخست استعمال نخود جت مطلق مقشر پیاز عنصل و فوه
مغاث کلنار گل سرخ ریش خولنجان مویز منقی مصطکی پیاز ماکول صمغ عربی ماميران زرد چوبه نبات
نعنع خشک ارد نخود کتیرا ارد برنج پوست سبز پسته مغز هیل انبه خردل سفید از هر یک جزء با آب سبوس
گندم بنیره زعفران سفیدی تخم مرغ شیر دختر انجیر سرشته قرص ساخته بزند و در وقت احتیاج بار وده تخم
مرغ شب مالیده و روز با آب گرم و اشنان سوخته بشویند و بر دهن گل رخسار را چرب کنند **غمره**
که در سرخ کردن گونه عدیل ندارد کند ش زعفران رواس مرصاف مصطکی بالسویه با آب پیاز طلا کنند
دوای که جهت رفع زردی بشره و یرقان مجرب است برسیاوشان شیح ارمنی مرزنگوش جعده بابونه اقحوان پوست
ترشی ترنج بالسویه جوشانیده با آب آن روی را مکرر بشویند **صفت** ... که بشره را زرد و سبز برنگ کند
زیره کرمانی زرد چوبه ارد گندم که از تافته جبه باشند با آب عصفر ضماد نمایند و با طبیخ انجیر بشویند
دوای دیگر که جلد را بغایت سیاه کند و بسوراخی و سیاهی او زایل نخواهد شد و مردار سنج بالسویه با آب
چند بار طلا کنند و چون خواهند زایل گردد اشنان را در سرکه جوشانیده با آب بشویند و همچنین آرد نخود
و سرکه و ترشی ترنج رافع او می نماید **دوای که** دفع شقاق روی و لب و کف دست نماید و مجرب است

موم زرد و روغن گل سرخ زوفای تر پیه مرغ آب ... ستة کتیرا لعاب بهدانه موم سیاه در روغن و پیه گداخته
زوفا و غیره را اضافه نماید در هاون بر هم زنند یکسان گردد و نسخه مجربه در ضمادات مذکور شد و شحوف زیاده از آن
قوی در این امر است و چون پنج مثقال اضافه نماید بی عدیل است و جهت مجرب باقیمت است **نسخه دیگر** که بغایت
نافع است علک البطم زوفای تر مصطکی مقل با هم بزد و موم در قدر مضاعف حل کنند **نسخه دیگر** جهت شقاق
رخسار آزموده است لعاب حلبه لعاب بزر قطونا لعاب خطمی لعاب بهدانه با روغن گل و امثال آن چند جوش
داده استعمال نمایند و با آب گرم بشویند **نسخه دیگر** جهت شقاق پاشنه پا و کف پا بعد از آنکه موضع را در آب
گرم گذاشته باشند و بسیار نرم شده باشد ضماد نمایند و قدری را بسیار گرم لطف ... در شگافها بچکانند
مردار سنگ را در روغن زیتون بجوشانند تا بقوام زفت رسد پس استعمال نمایند و اگر قوی تر خواهند سندروس
بوزن مردار سنگ اضافه کنند و بدستور پیه بز را که اخته پنج مثقال مازوی سائیده مثل غبار را با بیست مثقال آن
مخلوط نموده و در شقاق نرم بچکانند و بدستور سرطان محرق سائیده با روغن زیتون از مجربات است و بدستور
کتیرا که ... علک البطم را با روغن بید انجیر طلا کنند و باید علک البطم را با روغن بید انجیر در ظرف ...
حل نموده و سایر اجزا را مثل غبار سائیده **گرد صبغی** که حمره سکره و برص ناخن و برص و بعضی اعضا و کودی
رنگ چشم را رنگ سیاهی دهد و از اسرار است نخود پوست دار سوخته شیطرج هر یک دانگ سر حبین حنا
هر یک دانگ نرم سائیده در شیشه کرده روغن کنجد پنج مثقال که ده مثقال بر آن ریخته در آفتاب گذاشته
مکرر بر هم زنند و امتحان رنگ او بر پشت ناخن کنند هر گاه رنگ تغییر دهد روغن سیاه صاف نموده بکوشانند
تا روغن بماند و استعمال نمایند و جهت رنگ کردن برص المقدار در آفتاب باید گذاشت که ناخن سیاه
بسیار رنگین کند و این روغن استخوان و شاخ و امثال آنها سیاه رنگ میکند **در ذکر مسمنات** یعنی آنچه
بدن سیاه فربه کند از آنجمله است اسیدن شیر و شکر و حبوب مثل مغز فندق و پسته و بادام همگی است
و تناول نمودن غذای شیرین و چرب و کثیر الغذا مثل هریسه و شیر برنج و بعد از طعام بحمام رفتن که غذا
از معده منحدر شده باشد و مالیدن بسیار که جلد بدن بحد حمرت رسد و اجتناب از ترشیهای مفرط
و شور و تند و گرم بافراط لازم است بالجمله ادویه مسمنه **سمنه** که قریب الاعتدال و بغایت
نافع است مغز بادام فندق پسته حبة الخضرا شاه دانه مغز چلغوزه بالسویه با عسل بوزن جمیع سرشته هر روز
از یازده مثقال با شش مثقال تناول نمایند و در عقب آن شراب یا قایم مقام آن بنوشند **سمنه** که در سمن

عجیب الفعل و مجرب است از زردک سه مثقال و نیم مجرالبقر سه قیراط نارجیل هفت مثقال چهار حصه کرده
چهار روز بعد از حمام که چند عدد زرده تخم نیم برشته خورده باشند تناول نمایند سمنهٔ دیگر مرافق مبرود المزاج
و بغایت قوی الاثر است و قوه این ترکیب تا سه سال باقی میماند و قدر شربتش از سه مثقال تا پنج مثقال
و باید بعد از هضم غذا تناول نمایند کنجد مقشر بادام نخود جت صنوبر کبار خشخاش سفید هر یک یک جزو مغز کردکان
آرد گندم زر نباد حبة الخضرا هر یک نیم جزو جلبه شاه دانه جت السمنه هر یک ربع جزو نرم کوبیده با شیر آن
شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و سه وزن ادویه عسل کف گرفته اضافه کنند و چون قریب الانعقاد
گردد بقدر شش جزو مجرالبقر سوده که بازر هر کادی است و گلاب مل نموده مستعمل نمایند سمنه مرافق محرور المزاج
و مقوی باه است کونوت پوست دار در شیر کاو یکشبانه روز خیسانیده بدستور بجوشیر کنند تا سه دفعه و ربع جزو نشسته
شکر سفید و خشخاش سفید و گندم و جو مقشر و بادام بری اضافه کنند و بکوبند هر روز بیست مثقال از سمن
در شیر پخته تناول نمایند و در حمام مدتی نکث سمنهٔ دیگر که بالخاصیه بغایت موثر است بچه مگس عسل که بر بنیاد
باشد در سایه خشک کرده هر روز یکمثقال او را با شکر و آرد گندم ساییده با آب مانند پالوده طبخ نموده
بنوشند و اگر او را بدون طبخ بر پالوده مزبوره پاشیده بنوشند انفع است تسمین عضو مخصوص مانند بازو
و ساعد و قضیب و غیرها باید عضو مخصوص را بشیر تازه مالید تا بحد حمرت رسد پس این دوا طلا نمایند
و بعد از یکشبانه روز با آب گرم شست و بدستور اول باز طلا کرد حرا طین را از گل شسته و خشک نموده
ساییده با روغن کنجد نیم گرم طلا کنند و بدستور علق و رگ ذلو مانند در نارجیل که در جوف او آب او باشد
بگذارند تا خشک شود پس ساییده طلا کنند و از مجربات است و هیچ دوائی جهة سطبر کردن قضیب بآن
نمیرسد و هرگاه در نارجیل آب نباشد قدری شیر در آن کنند و بدستور مالیدن عضو با شیر و بعد از آن
زفت انداختن و بعد از لحظه کندن و باز انداختن و تکرار عمل مدتی که بود باعث تسمین آن عضو میگردد و بدستور
دو درم عاقرقرحا را نرم ساییده با سه درم و نیم قرنفل پیاز عنصل خام مخلوط کرده بر قضیب و امثال
آن مکرر بمالند باعث تسمین میشود و از آزموده مجربات است ادویه که هزال آورد و آن عبارت
از لاغری است چون فربه خواهد لاغر گردد باید صبر بر جوع و عطش و قلت اکل نماید و بقول و ترشیها
و غذاهای شور و قدید تناول کنند و بیشتر غذا نان خشک و نان جو و امثال آن باشد و ریاضات
عنیفه و کثرت استفراغات و مدرات و تعرق بسیار بغایت موثر است و از مهزلات قویه شامیدن

رکه

سرکه و انگاه است که ناشتا بنوشند مهزل دیگر که بغایت موثر است نانخواه را بایند سداب زیره هر یک یک جزو
و مرزنجوش بوره ارمنی ربع جزو لک مغسول [illegible] جزو سفوف کرده هر روز یکمثقال بنوشند و عرق زیره که با نانخواه
آب استعمال نمایند در ازاله [illegible] لاغر میکند و آزموده است نسخهٔ دیگر که سریع الاثر است زراوند مدحرج قنطوریون
و دقیق جنطیانا جعده فطراسالیون ملح الافاعی هر شربتی سه درم باید نسخهٔ دیگر که بغایت سریع الاثر است تخم
سداب بستانی و شاخ تازه او را چند روز ناشتا تناول نمایند و بدستور اطریفل دکمونی و فلافلی و امثال آن نافع
هزال است دوائی که مانع بزرگ شدن پستان و خصیه اطفال گردد زیره را نرم ساییده با آب خمیر کرده
ضماد نمایند و لته را با سرکه تر کرده بران به بندند تا سه روز بگذارند پس از آن برداشته پیاز زنبق سفید
با سرکه و آب ضماد نمایند و بعد از سه روز بگشایند و باز بدستور اول عمل نمایند تا سه بار در ماهی عمل
گردد دوائی که خصیه را زبول فرماید و مانع روییدن موی پشت زهار گردد و از مجربات است جمولیا
سفیداب قلعی بالتسویه با آب بنج تازه سرشته ضماد نمایند و اگر بنج تازه نباشد بزر البنج سوده با شیره
یا با آب او استعمال نمایند و هرگاه از عضوی موی را قلع کرده باشند بدستور منع روییدن نماید و از آزموده است
باب هجدهم در ادویه کلف و بهق و برص و وشم و خیلان و نمش و برش و بادشنام و سعفه و امثال
آن چون مواد فاسده که با خون باشد و طبیعت آنرا بطرف جلد دفع کند و تحلیل نرود از آن مواد آنچه
که با خون باشد آثار در سطح جلد بهم میرسد پس آنچه رقیق و مایل بکبوده باشد او را کلف نامند و مایل
بسیاهی را برش و غلیظ و سیاه بهق سیاه و رقیق مایل بحمرت را نمش و حمره منکره غلیظه که در رخسار
و اطراف بینی بهم رسد بادشنام گویند و آنچه از مواد بسبب ضربه و سقطه در تحت جلد منجمد گردد و سمه
لبین حمله نامند آن سرخ و تیره و کبود و سبز سیاه شده و سرخ تیره و کبود را دم علیقت نیز گویند و مواد سوداوی
متفرق شبیه بنقطه ها را خیلان و بفارسی خال نامند و آنچه از مواد بلغمی باشد بهق سفید و درغو نامند
و اغلظ را برص سفید و سوداوی را برص سیاه و بثور با خارش آنرا که متفرق باشند و متقرح گردد و مایل
بسرخی باشد سعفه نامند و هرگاه چرک در آن سیلان نماید سعفه رطبه و بی سیلان سعفه یابسه
و بثور صغار سوداوی که چرک قوبا نامند و شبیه است بسعفه یابسه چه قوباء در سطح ظاهر میباشد و سعفه
غایص تر است و آنچه چرک او مجاور او را متقرح سازد ساعیه نامند و آنچه سفید و شبیه بابله باشد و با خارش
لبنیه و شهدیه و آنچه با التهاب و حرقت و وجع و قلیل العدد و زرد آب تراوش کند ملحیه و ناریه و فارسیه

واٰنچه از جلد تباکل لحم رسد جمره وانچه تباکل نرسد نمله باشند وانچه صلب ومستدیر وباجمره در باطن قرحه‌ان
دانهای شبیه بدانهای انجیر باشند تینه وبثور متقرحه که جلد را نفخه دار کند ورطوبت شبیه بگوشت آب
راوش کند جاوره باشند وبثور با قرحه که در سر بهم رسد جاخوارش باشند وپوستهای سفید ازاو جدا
کردد مثل نخوره ریزه سبوسه باشند وقسمی از کچلی است وانچه باریکتر موی سر باشند وجلد را متقرح کند
خراز وابریه گویند ومعروف بکچلی وبثور غیر متقرح هرگاه بسیار ریزه ومتصل بهم وباجمره وخوارش
باشند شری باشند وچون قطعه قطعه شد بنات الليل چه اکثر بروزن در شب وبعد از خواب پیدا شود وبفارسی
ابر دکهر خوانند وهرگاه با اتصال وخوارش وکمودت لون باشد جرب یابس گویند وچون متفرق وبرآمده
زیره رنگ باشد ثآليل گویند وان علسیه وبظمیه وخیطیه ومسماریه ومنکوسه میباشد وچون بثور سوداوی
مخصوص باوساق باشد از جنس بالله دوالی بطم باشند وبثور شبیه برهای خار بغایت کوچک وچرکنک
رفیشه وتندی ورنگ حصف گویند وشرط است در تاثیر ادویه کلف ونمش وبهق وامثال ان که بعد از حمام
یا مرضع سعوبه بخار اب گرم بدارند وبمالند تا سرخ گردد پس ادویه را ضماد کنند چون بعضی ادویه مجربه
در مواد مذکوره در باب ضمادات مذکور گشته در این باب برخی ازان مرقوم میگردد دوایی
که جهة کلف مجرب است انزروت را در سرکه زهره گاو حل نموده بمالند وبدستور تخم خربزه مغز بادام تلخ
حب المحلب خاک رزنیق با آب ترشه استعمال نمایند وبدستور جهة کلف ونمش وبهق بغایت نافع است
تقمیر ترمس وتخم ترب وتخم تره تیزک وقسط تلخ وبادام تلخ وبوره وفلفل واشق که مجموع را باب عصفر
بسرشند وبدستور ازاله کلف ونمش وامثال ان ازموده است بیخ سوسن سرگین گنجشک وقسط تلخ با آب
وسرکه طلا کنند وروز دیگر با آب سبوس گندم بشویند دوایی دیگر باقلا مقشر کرسنه ترمس تخم ترب
مغز تخم خربزه نخود پوست داده نشاسته از هر یک جزوی زرنیخ زرد وسرخ دو جزو انزروت ومصطکی
بوره یکجزو ونیم با آب پیاز وامثال ان طلا کنند دوایی که جهة خیلان ورفع اثار بغایت نافع است
انزروت نبات مغز بادام تلخ با آب صابون بمالند وبدستور اشق را در سرکه حل نموده استعمال نمایند
دوایی که اثار بادنجانیه را رفع کند ووسم را قلع نماید کندر بوره صبر زرد بالسویه با سرکه استعمال
نمایند وبدستور مرداسنگ سفید کرده سوده با پیه مرغ بمالند وهمچنین زرنیخ را با آب کشنیز طلا
کنند دوایی که جمیع اثار وخون مرده وخیلان ونمش ازموده است مغز بادام تلخ صدف

سوخته

سوخته حرف ابیض نخود مقشر کرسنه ترمس زبد البحر استخوان پوسیده انزروت نبات با آب عصفر استعمال نمایند
ایضا جهة سعفه رطبه عفص محرق وسمه با روغن دنبه بمالند وبدستور بادام تلخ مازوی سبز در سرکه ضماد کنند
وبدستور توبال نحاس مرصاف کنند ریشه پیاز زراوند طویل زاج خاکستر چوب تاک صبر زرد با روغن گل سرخ در سرکه
بمالند دوایی که جهة سعفه یابسه نافع است وبدستور جهة رطبه وخراز وجرب وقمل ونمله وقوبا ورکیتن مری وداء
الثعلب مجرب است شیاف مامیثا عفص فلفل زیره زرد چوبه بوره با روغن بادام تلخ در روغن خردل بالمنا [illegible] استعمال
نمایند دوایکه جهة بنات الليل نافع است صبر زرد مرصاف عدس با سرکه وعسل بمالند وبدستور در سرکه وبوره
ارمنی وحنا وزعفران بغایت مفید است وآشامیدن یک درهم قاقله را با آب سرد وازمجربات دانسته اند
وبدستور طلا نمودن اب هلیله زرد با صبر زرد وانچه با حرارت باشد مالیدن آرد جو با آب کاسنی وآب کشنیز
وبدستور اب برگ درخت بید با صندل وپوست در بندی ازمجربات است ودر ثالث رفع بنماید دوایکه که جهة
جرب نافع است [illegible] عجیب الاثر است آنکه غیر مقشر هلیله زرد غیر مقشر [illegible] رزنیق مغسول در روغن کنجد [illegible]
وبانقدار ان [illegible] در نزدیک آتش عفص سوده برازند و [illegible] که از حرارت آتش بلند شود باید تکرار طلا نمود وبعد از اکراه
موقوف داشته تصریح کرده اند که این تدبیر در یک شب زایل میکند وجهة حکه که از حرارت مفرط باشد طلا نمودن مغز تخم
کدو وهندوانه با شیر دختران ازمجربات است وبدستور خشخاش مسحوق با سرکه وهمچنین صبر زرد ونشاسته با آب
کاسنی وآب کرفس با سرکه بسیار مؤثر است دوای هندی که در رفع برص وبهق سفید تازه ازمجربات است
قسط تلخ شیطرج هندی زرنیخ سرخ فلفل زنگار با سرکه در ظرف مس سایند که زرد شود وبعد از یکهفته بمالند ودر آفتاب
بنشینند وبدستور طلا کردن نوشادر با روغن تخم مرغ تا باعث بار زایل میکند دوایی که برص واثار زخم بورنگ
کند شیطرج سیاه جند بیدستر زاج سیاه زنگار رسخت پوست انار شقایق بالسویه با سرکه مکرر بمالند وتجربه نموده اند
که مجرب است صمغ دیگر از بسیار منقول است که انچه قابل رفع باشد زایل میکند وانچه علاج پذیر نباشد تا [illegible]
برنگ اصل جلد میارد واز جمله اسرار است زهره گاو وسرکه سوخته کادی زعفران الحدید جند فولاد شیطرج
فارسی پوست بیخ کبر با تخم او پیاز نرگس مازوی سوخته ونوشادر از هر یک یکجزو نرم بپ ینده وخون عقاب وخون
نسر چند بار [illegible] کوزران دهند وباید در سایدن بعض اجزاء [illegible] خشک شود ومکرر با خونهای مذکوره بدستور
ترکیب ینده تا در رنگ مثل [illegible] اصفر گردد ودر وقت حاجت با سرکه خمیر کرده صبح وشام بر دون خشتی
بمالند تا سه روز پس ازان بشویند وهرگاه تغیر رنگ زیاده از حد داده باشد بروغن بنفشه تدهین

نموده بحمام روند و روغن بادنجان بشر برص و بهق سفید را رنگ میکند و حرف با خون خطاف بهقی رنگ
میکند که هرگز زایل نشود دوا اینکه جهت قوبای مقشر نافع است کندر باج کوکرد مصر از هر یک یکجزو جمع کرده جزو
با سرکه استعمال نمایند دوای دیگر که جهت قوبا بغایت نافع است شیاف مامیثا کندر زنجار کثیرا توبال
نحاس بوره زرنیخ حرمی سفید ترمس انق بالسویه با سرکه طلا کنند و بدستور خاکستر خاکستر سیر سوخته با عسل جهت
اطفال بغایت ازموده است و بدستور حب البان و سرکه بسیار موثر است دوا جهت نافع ثالیل و خیلان
مجرب است کوکرد زرد زرنیخ زرد شونیز خاکستر عقرب بالسویه با زفت یا با سرکه طلا کنند و بدستور ثمرة الطرفا
با سرکه چند بار بمالند از مجربات است و بخور برگ سفیدار از عجایب است و بدستور خاد شونیز با بول مجرب است
و بدستور با زهره بز جهت قمل رفع قمل و قمقام برگ درخت انار و برگ حنظل و برگ مورد و برگ کتان و قصب الذریره
و برگ سرو دارچینی سعوده و مجموعه با روغن قرطم و روغن زیتون نافع است و روغن ترب از مجربات است
و خاک سیماب بتعدیل و مکرر بتجربه رسیده است و بدستور سیماب کشته بغایت عجیب الفعل است دوای مجرب
کندش زرنیخ سرخ زراوند طویل قطران مرتک سیماب مقتول بالسویه با زهره گاو بمالند باب نوزدهم
در طیبات بدن و عرق و مضیقات فرج و ملذذات جماع و بیان غوالی و عطریات که بوی دهان خوش کنند
چون این باب خصوصیتی بمناکحات بیشتر دارد بنا علیه لازم است که شطری که در اصول کلیه بعضی از آن که در
توافق داشتن ان دخل عظیم دارد مذکور گردد چه مراد التذاذ عاجل و بقاء نوع در آجل است و عمده در این
مطلب توافق طرفین است و رفع منا کر بقدر وسع و مهره اطبا اتفاق نموده اند که هرگاه عنق رحم و قضیب
موافق باشد تکلف در موافقت طرفین در دوستی میکند و بدستور هرگاه علتی دیگر در طرفین باشد در توالد
نیز تکلف می نماید و این اصل عظیم و محقق است استدلال بر این معنی آنست که مردان و زنان را قضیب و عنق
رحم کمتر از مقدار شش انگشت مضمومه و بلندتر از دوازده انگشت نمی باشد و متوسط بقدر نه انگشت است بعد از
موازنه انگشتان مرد و زن موافقت و مباینت معلوم میگردد و طویل سوا با قصیر موصباینت بمرتبه ایست
که ملذذات اصلاح پذیر نیست الا مباینه قصیر و طویل با متوسط بقدری که تیسر می پذیرد در آن مطیبات و مضیقات
فرج و مسوحات قضیب و استعمال غوالی و عطریات و خوشبوئی گفته که بوی دهان است صورت پذیر میگردد و غالیه
از مخترعات جالینوس است که جهت ملکه یونان ترتیب داده و اطیاب اقسام است قسمی منحصر در عرقیات
مثل عرق فتنه و بهار و صندل و امثال ان و قسمی غالیه است که ادویه عطریه و مقویه اعضا را بروغن بان

بجوشانند

بجوشانند و بمشک و عنبر تقویت نمایند و قسمی ذرورات عطریه است مثل عبیر و امثال ان و قسمی ادهان است
مثل روغن گلاب و صندل و مانند ان و هر یک از عرقها و ادهان در قسم اول و دستورات مذکور است و بعضی
غالیه سو منحصر در سادوران و چرا از عام و روغن بان وابسته اند و ظاهر است که اقسام باشند و بجهة در اداء تم
مفرده بیان خواص ان نموده اند مخصوص سادوران و ادویه مذکوره می باشد غالیه منسوب به گلشنه
از تراکیب زینة العروس جهة تقویت بدن و خوشبو کردن ان و تحلیل ورم و اکثر امراض رحم و تفتیح سده
دماغ و صداع بارد و نزلات و حمول او جهة تقویت رحم و سیلان و نفخ ان نافع است قرنفل دارچینی
گل سرخ هر یک یکجزو سنبل الطیب ساذج عود هر یک نیم جزو ناخن بریان یکجزو نیم از جو بریجه باده وزن ادویه
گلاب کرده مجموع را باتش بسیار نرم بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده بوزن آن روغن بان و عشر او
زیاد مخلوط نموده در شیشه کرده یکهفته در سرگین تازه اسب دفن کنند تا غلیظ گردد و اگر بغلظت عسل نرسیده
باشد زیاده دفن نمایند بعد از ان بازاء هر یک درهم او یکحبه از مشک و یکحبه عنبر حل کنند غالیه دیگر
که از اسرار مخزونه است و در ذخایر خلفا یافت شده بعد از ان آثار عجیبه مشاهده نموده اند از الجمله اگر چون
مسوح و مواقعه نماید بغیر رغبت نکرده بجز ارش کرده و در هیجان شهوت طرفین و لذت جانبین بحدی که
عقل ربائید و جهة فالج و خدر و دوار و درد مفاصل کمر و جمیع امراض بارده رحم نافع است لادن چینی تبرل
کیابه فقرالیهود که در سواحل بحر یافت شود زعفران قرنفل هر یک جزو نرم سحق نموده باشد وزن ماء الخلاف سه روز
در خاکستر آتش دار طبخ دهند پس چهار روز دیگر با روغن بان بر دستور بجوشانند و زهره مرغ و زهره بز سیاه
هر یک جزو مشک عنبر و سک هر یک بازاء هر درهمی یکحبه اضافه نموده در ظرف مزجج یا نقره چهل روز بگذارند
دوائیکه رایحه بد را از عرق خوشبو کند سوسن نعناع مرزنجوش سیب بالسویه جوشانیده صاف نموده سعد برگ مورد
پوست ترنج صندل سفید اشنه نرم سائیده اضافه کنند و با روغن مورد و با روغن گل بجوشانند تا روغن
بماند ایضا جهة بدبوی زیر بغل دکنجران صندل سلیخه سنبل شب مرصاف سنگ گل سرخ هر یک سه جزو
کافور نیم جزو با گلاب قرص ساخته و استعمال نمایند دوای دیگر ایضا جهة بدبوی زیر بغل که خضاب اعیاد متحلله
معلوم است باید موضع را با تیغ حذف نموده و این دوا را مالید تا خون بقدری رفع شود و بعد از یک شبانه روز
موضع را بشوید و تریح نموده که دیگر دور نگیرد و مجرب است راس حشک محرق زراوند طویل زاج محرق
فرعونه محرق زعفران هر یک جزوی با آب برگ مورد تازه بسرشند و قرص ساخته دوائیکه که جهت رفع برص

عرق بغایت مؤثر است مردارسنگ توتیای مغسول خاکستر برگ سوس که بترکی شیرین بیان مانند مر صاف صبر زرد
گل سرخ بالسویه با گلاب و امثال آن طلا کنند در دفع بوی بد انگشتان مالیدن برگ سوس تازه از مجربات است
ادویه مجربه که قطع عرق مفرط کند از انجمله دهن سفرجل که آب سوده باشد آن روغن کنجد بجوشانند که روغن
ماند و بدستور بهدسند لکه سوده با روغن گل طلا کنند اما ادویه که باعث تضییق فرج شود از انجمله حمولیست که
جالینوس ترطیب رقه و باعث منافع دراز موجود است تضییق و تقویه عنق رحم و تسخین و ترطیب و اکثار انزال زن
و جذب مراد از قضیب و جذب منی مرد سداب سبابه مرزنجوش صعتر بری کندر را در گل سرخ پوست انار قشر اسلیخ
با روغن بان و امثال آن سرشته بالسویه اول روز حمول کنند و شب اخراج نمایند ایضا شکر قرنفل سرمه
مازو استخوان سوخته باب مورد سرشته بدستور استعمال نمایند حمول دیگر که سریع الاثر است عود سعد رامک
راسن اقاقیا قرنفل مازو و هریک یکجزو مشک عشر جزو باب برگ مورد سرشته استعمال نمایند ادویه
که چون استعمال نمایند در جماع و ولادت باعث توسیع نگردد دندان اسب پوست سفال سم بز صعتر فارسی
جوز ماثل سرطان بحری مری خرس همه سوده یا سوزانیده با روغن بان سرشته و در ماهی سه بار بقدر یک گلوله
بالسته حمول نمایند دوائیکه که چون زن منقطع الحیض استعمال نماید هرگاه حامله باشد تقویه جنین نماید و هرگاه
بسبب علتی منقطع شده باشد ادرار کند جند بیدستر وج افیون تخم کرفس بالسویه سحق نموده یکدرم هشت بار آب
ممزوج حب سازند دوائیکه که در تضییق باشد مناسب بکارت باشد مازو کندر گل انار پوست انار
دانه خرما سوخته توبال کاس صعتر بری حب البلوط دانه زعرور در شراب خشک کرده با آب مورد سرشته استعمال
نمایند و درین باب در فرزجات بعضی ادویه مجربه مذکور شد اما ادویه ملذذه جماع از انجمله این ترکیب
بغایت باعث لذات طرفین میگردد پیاز نرگس زهره گاو مرزنجوش عاقرقرحا بالسویه در وقت جماع بر قضیب طلا
کرده بعد از خشک شدن مباشرت کنند چون برهانه باشد بغایت لغو ذاورد مسوحیکه بغایت مؤثر است
بسیار باعث لذت طرفین میشود کبابه زنجبیل عاقرقرحا سعد هریک یکجزو حصی لبان که بعربی حس لبه گویند
کثیرا هریک نیم جزو با آب دهن طلا کنند و اگر نیم جزو زهره مرغ اضافه کنند بغایت لذت افزای زن میگردد
مسوح دیگر که همین اثر دارد عاقرقرحا دارچینی زنجبیل هریک یکدرم مشک یکحبه با عسل سرشته حب سازند
و در وقت حاجت در دهن حل نموده بر قضیب بمالند و بعد از جفاف مباشرت نمایند مسوحیکه که در تقویت
قضیب بعدیل است و رفع میکند پیاز عنصل پیاز نرگس از هریک وقیه باب مهنا که بیک مثقال روغن زیتون

بجوشانند تا

بجوشانند تا رفع آب شود پس صاف نموده زهره کنجشک تخم انجره عاقرقرحا خردل سرخ مومیایی سورنجان تر
صاف هریک یکمثقال اضافه نمایند و بر کنج ران و زهار و خصیه طلا کنند و قضیب مکرر بمالند ضماد ادویه که چون
مسوح که مجامعت نماید باعث بغض و نفرت گردد از طرفین سعد با افیون بیرون کعب غیر زرعی محرق با مرارة
زهره خروس دندان سوخته کلنگ شاهان بز سوخته سرگین کبوتر مجموعه در کنبه و مفرده کدام از اینها بیده با آب طلا
کنند و اگر باطن زیر ابط مردی بمالند که قدری ازین ادویه ملاحق قضیب او کرده با هر زنی که مباشرت کند
باعث نفرت زن میگردد بطوریکه دیگر بملاقات او رغبت نماید ادویه که باعث توسیع فرج گردد بطوریکه اصلا
رغبت بمباشرت او نکند اصل العنصل بسباسه چوب ابغم تخم لبستان ادوز تخم شاهسفرم تخم بادروج زهره کفتار
در روغن زیتون بالسویه با زهره گاو سرشته خشک کنند و قدری ازان در روغن زنبق حل کرده حمول نماید
و هر سه ماه یکبار استعمال نماید صفت حمولیکه که چون زن حمول نماید تا سه ماه رحم را بدبو و متعفن کرداند
و باعث نفرت مردان گردد سلیخه صبر الذریره فقاح اذخر شاهدانه قرنفل جوز با قسطیرون میعه سائله جاوشیر
با نفت سفید سرشته استعمال نمایند اما ادویه که جهت بخور دهن که بد بوی دهان است نافع باشد و
نکهت را نیکو کرداند از انجمله حب عنبر است که در باب حبوبات مذکور است و از مخترعات حقیر و عدیل طایر است
باشد دیگر این دوا است که در معالجات بالاتفاق تجربه رسیده است جوز بوا هیل فوفل کافور قرنفل دارچینی
خولنجان هریک یکدرم مشک ثلث درم بارب به سرشته حب کرده در زیر زبان نگاه دارد و بدستور خایند
پوست ترنج در مواد حاره مضغ کشنیز خشک نافع است و هرگاه خواهند که جوب معطر در دهان مدتی بماند حل
نشود باید عنبر و قدری مومیایی و حصی لبان در عسل انیزه بات در قدر مضاعف حل نموده ادویه مخصوصه با و
سرشته و اهل ... باب پنجم در ذکر خواص غریبه و اسرار مکتومه از ثابت ابن قره منقول است و تجربه
مجربین رسیده که چون مرارة [illegible] و عینین قنفذ را برروی آتش نرم جوشانیده با جزای
مناسب چشم اکتحال نمایند قوت باصره بحدی رسد که در شب اشیا را بدستور روز ببیند ایضا بدستور
و معه که [illegible] را در سایه خشک کرده اکتحال کنند مشاهده روحانیان نمایند فی الحب ایضا
منقول از اوست که چون گل سنجد را با [illegible] معجون کرده با قدری شیرینی بر [illegible] دهند
و در دوستی بحدی رسند که بی آرام کردد و بدستور هرگاه مذکور اول سوا با قطره از خون سرانگشت وسطی
و قلیلی آب دهان و اندکی عرق جبین و قطره خون [illegible] بشیرینی آمیخته اطعام [illegible] کنند در محبت بعزار

گرد و بدستور فرموده واز مجربات شمرده است که چون تخم مرغ را سوراخ کنند و بعیدی سو با التمام اخراج بعد
از ع ۱۰۵ ادخال کرده نقبه را مسدود سازند و چهل روز در سرگین اسب دفن کنند که تا چون سعیقه گردد
پس خشک کرده باشکر بسایند بناشتا بخورند ۵٫۷ دهند در محبت بحدی رسد که احدی اختیار ننماید
ایضا جهت دوستی مجرب دانسته از ناخن هدهد را با ناخنهای دست و پای خود در ظرف سفال سوزانیده
مثل غبار سائیده با شراب یا شربتی بهر که دهند مطیع و منقاد گردد و در سطر بیرون ناخن هدهد ذکر نموده است
و از جعفر طوسی منقول است که چون موی طرفین عارض و ماتحت الذقن را معه من مخه باد کندم … الطعام
زنی کنند در محبت او بی آرام گردد **ایضا** خاک کهربا راه را در ساعت سیم روز چهارشنبه بردارند جهت رفع عداوت
و تفریق مجرب دانسته اند و بخور حب الملک باعث الفت خصمین است و نگاه داشتن او بالتبه کبودی مبطل سحر **ایضا**
جهت افراط محبت از کتاب طلسمات عطارد نقل نموده اند که از لاجورد ذهبی که قسمی از لاجورد است نگینی سازند
در اول ساعت روز جمعه که قمر در میزان باشد مثال زهره بر آن نقش کنند و آن صورت زنیست که ایستاده
باشد و در دست او سیبی و در باطن نگین این حروف … ۷ … و بر انگشتری کاس احمر نصب نمایند
لابس آن تا کمال بر هر زنیکه مباشرت کند از آن اراده ری بگوید و اشخص نزد جمیع نسوان محبوب مجرب
باشد **فی البغض** منقول از کتاب طب روحانی چون کوزه خزف آب نوزیده را بوی سرنان بخور کرده
مردان و زنان آب بخورند آن مرد و آن زن بحدی نفرت نماید که هرگز با او نظر کند **فی ذهاب الغیرة
من النسوان** در کتاب اسرار بیان شده که چون مغز سر خرگوش سه با شراب بزنند دهند سلب باشد غیرت
از او سلب شود و چون قضیب کاو را در سایه خشک نموده نیم مثقال را با شراب بزنند دهند سلب شهوت جماع از شود
و بدستور چون قضیب گرگ را قبل از طلوع آفتاب یا بعد از غروب گرفته در سایه خشک کنند که آفتاب نه بیند
هر زنیکه از آن بخورد متنفر از مردان گردد و قطع خواهش از او شود و بدستور چون شنجره مریم سائیده با آب
نعناع حب سازند هر زنیکه یکدانگ از آن بخورد تا یکسال قطع شهوت او شود و در دانشنامه … همین اثر کند
بدستور مذکور است که چون در مقعد زن کرم سرخ را چنان ببندند که آن زن … در حال هیجان شهوت
او در حال گردد و بدستور چون بخور ریان را با نیم جوزنت در جوشانیده با آن هر زنیکه استنجا کند طالب جماع
گردد **فی العقد** از ثابت ابن قره منقول است که چون موی سرکه … زن شانه فرو ریزد بسوزانند و مرد احلیل
بخاکستر آن انباشته جماع با آن زن کند دیگر قادر بر مباشرت آن زن نباشد و آن زن بغیر از آن

مرد دیگری رغبت کند و در حیوة الحیوان مذکور است که چون مرد احلیل را بخون شقایق بری آغشته با هر زنیکه مباشرت
کند احدی قادر بر جماع آن زن نگردد و آن با دیگری انس نگیرد و در اسرار الاطباء مرقوم است که هرگاه مرد قضیب
خود را با زهره گرگ آلوده مباشرت کند احدی با آن زن نتواند مقاربت نمود و بدستور زهره کفتار و زهره خطاف
و خون خطاف و خون غراب همین اثر دارد **لترک شرب الشراب** چون یکدانگ بیضه … در شراب حل
کرده بنوشند بحدی که متنفر گردند که هرگز خواهش آن نکنند **فی امتحان الحامل والبکر** حنین بن اسحق تصریح نموده
چون یکدانه سیر قشر کرده با بوزن سو را ضما کرده زن حمول نماید هرگاه صباح آن شب رایحه سیر از دهان
او ظاهر گردد حامله والا نخواهد بود و چون بوره سرخ را با صدف بالسویه بسایند و در بینی او نفخ سعوط کنند
هرگاه عطسه آرد باکره است والا فلا و به تجربه مجربین رسیده که هرگاه چون کف های دست حامله املس و صاف
باشد حمل او مذکر خواهد بود و هرگاه مایل بسبزی باشد مؤنث و بدستور نقطه طرف راست دلالت بر ولادت پسر
و در طرف چپ بر دختر و چون در اول حمل قدر باقلانه از زهره خرس نر با شراب ممزوج بنوشند پسر تولد کند
بعد از طهر و در صباح طعم او سو با بیدان را فرزند خواهد شد والا عاقر ابدی خواهد بود **فی سرعة الحبل و عدمه**
چون نافجه ارنب و سرگین او و عسل بالسویه سه روز و سه شب حمول کنند و هر روز یک مثقال نشاره عاج
سائیده ناشتا بنوشند در سرعت حمل از مجربات است و بدستور حمول بول اشتر حبل و شراب همین اثر دارد و چون یکدرهم
قندری بول استر بنوشند حامله نگردد و چون بول کبش باشامد هرگز حامله نگردد و بدستور نوشیدن حیض با بول
ناقه همین اثر دارد **سرعة …** از جعفر طوسی منقول است که چون زبان ضفدع بر زن در حین خواب بر دل زن
بگذارند و مادر … او را بخورند بجزوی از اجزای ضفدع کند آن زن هرچه در روز کرده باشد بیان کند **ما یسهل
خروج من الاسفل** جزو … جوز بوا محرق برگ خشک سرو ناخواه محرق برگ سیر تخم بلیون ابیل کندان محرق
محروق … اذریون مجموعه و مفرده چون سائیده یکدرهم با ماکولات طعام کسی کنند در خواب و بیداری
ضبط خروج ریح نتواند نمود و اگر مجموع را با چهار رطل ان آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده مثل آن روغن
بجوشانند تا آب بسوزد و بر شکم بمالند اثر او در اخراج ریح بقدر نصف اثر اکل دو ویه مذکوره است و در این
تخم مورچه از مجربات است و رافع آن خوردن ریزه کرمانی است **صنعت عملی که بیهوشی آورد** گوشت
با چربی … سالمه نمو شلیما را ببذر البنج سائیده پر کرده در کوزه سفال گذاشته در سرگین اسب دفن کنند تا کرم
شود پس کرمها را در شیشه کرده بگذارند تا خشک گردد و در وقت استعمال … جزو … افیون سائیده

دیگی در بینی هر که بو سند بیهوش گردد و چون خواهند بهوش آید چند قطره سرکه را با پنجه در بینی شخص بو فشاند

گردد و دستور چند بیدستر و فیون زنجبیل بابوته بنفشه نمایند یا سرکه مخلوط کرده استنشاق فرمایند عطسه کند

دوای دیگر که بغایت مجرب الاثر است افیون بزر البنج پوست بیخ لفاح جوز ماثل کرنا نوزه مانند تخم کاهو بالسویه

نیم کوب کرده بجوشانند و صاف کنند و گندم بقدری که خیسیده شود در آن ریخته بگذارند که خشک شود پس بدستور

ادویه مزبوره را جوشانیده تسقیه نمایند تا پنج مرتبه آنگاه گندم را بعد از خشک شدن در شیشه ضبط کنند و در وقت

حاجت از یکدانگ تا دو دانگ او را سائیده بیاشامند و تدبیر رفع آن بدستوری است که مذکور شد **در خواص**

بعضی کلمات مجربه خوردن ۵۳۱۳۴ ۵۱۸۵۱ بی شبهه جذام آورد ۴۱۹۷ ۵۱۳۱۲

او مداومت مورث کوری است چون تخم خربزه را در ۵۳۲۴۳ ۵۱۸۵۱ که آن تخم را بدماغ

الوده باشند از خام ملوث خشه غرس نموده و بطریق معمول آب دهند تا خربزه ببار آید هر که ۴ ۴ ۴ ۴

از آن تناول نماید و نور عقل و ذکاوت و صحت حدس و علم با مور خفیه بمرتبه قصوی رسد و ظنون و در دماغ او تکلف

نورزد و قوت حافظه بغایت قوی گردد و چون تخم خربزه سود در کاسه سر ۲۱۴۸ ۴۲۴ که تخم را بمغز سر

الاغ الوده غرس کرده باشند خوردن ثمر او بلادت و حمق و جهل آورد ۴۱۹۷ ۵۲۶۵ الکحال

۴۱۸۳۴ مورث ۵۲۴۲ است بدون المی و سوختن او نیز همین اثر دارد بخور مغز سنور وحشی دافع

مجمع نطفه بسته در رحم است **سر دیگر** شرب او در هم مغز سر رخمه باعث جنون و بلاهت است

۵۱ ۵۵۴ ۲۴۳ ۴۶۴ مورث جنان و قطور آب بوده در بیخ رافع آن و رافع مستی آن

چون نوشت در راحل کرده کاغذ را بان نقشها منحصر در اطراف خود بگذارد هوام پیرامون آنکس نگردد و از

مجربات است چون احتق ضفدع سار در زیر طاس مس سرخ حبس کنند باعث برودت هوای حار و باران

میگردد **باب بیست و یکم** در بیان بعضی از رسایل حکمای هند باصطلاح هنود رسایین یعنی کیمیای

بدن است و آن مخصوص است بادویه و تراکیبی که باعث حفظ صحت و طول عمر و تقویه قوی و اعضای

رئیسه باشد و اکثر تراکیب و تدابیر این در اهل سکان اقلیم ثالث و رابع و خامس موافقت ندارد

بناء علیه در اقالیم مذکوره متداول نشده و طریق بنا این بسبب مناسبت مناط اعتبار گشته و حقیر آنچه اقل قلیله

دانسته بتحریر مبادرت نماید از آنجمله رسائن گندمیک است که عبارت از گوگرد باشد و اولا احاد اشاره

باو است و طریق آنست که گوگرد دستدروسی را نرم کوبیده در مغرفه آهنین بروغن گاو بقدری که او

بیرشد

بیرشد نر با آتش نرم گداخته و از خرقه که بر کاسه شیر تازه گاوی بسته باشند صاف نمایند تا مصفای او

داخل شیر گردیده منعقد و مشابه سنگ زعفران رنگ شفاف صاف گردد پس خشک نموده ضبط کنند و این

سمی است بکنند هیئت منقی و بچند نوع قسم مستعمل میگردد **اول آنکه** هر روز یکدانگ آنرا و سوسانیده با یکوقیه

شیر گاو تازه ممزوج نموده بخشند با شستا بنوشند و تصریح کرده اند که چون بیست روز مداومت کنند ابق و جرب

و قروح زایل نماید و در دو ماه تعدیل طبع و حفظ صحت بحدی نماید که هرگز تغیر مزاج و مرضی بر او طاری نگردد

و در سه ماه صحت و تقویه قوی و حواس و ذکا بحد قصوی احداث کند و در یکسال ضعف بنیه و پیری زایل گردد

دیگر آنکه هر روز یکدانگ آنرا او را با یکدرهم از هلیله جات نرم سائیده بروغن بادنجان که از تخم او گرفته

باشند چرب نموده ناشتا تناول نماید و تا چهار ساعت غذا یا کم میل کند و بعد از آن از اغذیه لطیف تناول نمایند

تا شش ماه باینطریق سلوک نمایند موی سفید را سیاه گرداند بنهجی که دیگر سفید نشود و جذام و فالج و تشنج و سل

و سعال قدیم و بواسیر را رفع نماید و حدت بصر و قوت سمع و حواس بغایت قصوی **دیگر آنکه** هر روز یکدانگ

او را با یکدانگ طلق سیاه محلوب محکلس سائیده با روغن تازه گاوی حب کرده استعمال نمایند تا یکماه بدستور

منافع مذکوره مشاهده نمایند و در زمان استعمال جمیع رسائن آنست که اول تنقیه نمایند و در ایام استعمال

از ترشیها و لبنیات و آنچه در او حرارت غالب باشد و از سبزیها و جماع و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی اجتناب

کنند چه هر گاه بشروط مزبوره عمل ننمایند باعث هلاک و امراض مهلکه و صعبه میگردد **دیگر رسایین بلادت**

و آن عبارت از هلیله جات است و طریق آنست که سیصد و شصت عدد هلیله کابلی بزرگ را در ظرف سفال

مانند کوزه کرده بول گاو و ماده بر آن بریزند که بقدر چهار انگشت او سو بپوشاند و سر کوزه را محکم نموده در زمین باکی

دفن کنند بنهجی که سر کوزه بیرون باشد تا قریب بدو هفته بگذارند و هر روز ملاحظه نمایند و هر چه از بول

کم شده باشد اضافه کنند تا هلیله جات نرم شود پس هر یک سه نیم کرده دانه او سوا اخراج نمایند و در نیق

منقی سو که ابوالارواح عبارت از اوست با گوگرد منقی مزبور بالسویه از هر یک نود درهم بسایند تا یکسان

گردد و در قدری گل حکمت گرفته کرده در دیگ بر ریگ یا خاکستر با آتش نرم بگذارند تا منعقد گردد پس بسایر

نرم سائیده در جوف هر هلیله نیم در هم گذاشته نصفین هر هلیله را بریسمان پنبه مستحکم نمایند و هلیله ها سو

در ظرف پاک کرده عسل کف گرفته بر آن ریزند بقدری که او سو بپوشاند و ظرف سو در زمین تا یکماه دفن کنند

بعد از آن چون بیرون آورند حب و مزبوره سو در اجرام هلیله جات عرض نموده اثری از آن نماند هلیله جات

مربی شده باشد هر روز یکعدد را تناول نمایند و تا چهار ساعت از خوردن غذا تاخیر کنند و بعد از ان نیز تازه کاری
و اطعمه لطیفه فان و شکر و گوشتهای لطیف تناول نمایند و چون یکسال مداومت کنند بدستوریکه مذکور شد جمیع منافع
مزبوره و سابقه از سیاه کردیدن موی سفید و زیادتی عمر و تقویت قوتها و رفع ضعف پیری و اعادهٔ شباب
و صحت ارواح و مزاج و حرارت غریزی مشاهده کنند **صفت خبث منقی** زیبق را در هاون سنگ یا زجاج یا مزج
با آب کیاه بید الخرب بسایند تا جرم و سیاهی او زایل کردد پس با آب کیاه عنب الثعلب بدستور سحق نمایند و مرتبه سیم
با آب نقیع اهلیله بسایند بعد از ان مغسول کرده هفتاد مثقال او را با بوزن در آب خالص در دیک سنگ باتش نرم
بجوشانند و هرچند آب بتحلیل رود تا کرم [illegible] دیگر بتدریج بر او بیفزایند تا مجموع صد و هشتاد مثقال اب بتحلیل رود
پس برداشته ضبط کنند و این مستی است برای ابوالارواح منقی **اما** استعمال سایر رسایل که مشتمل بود بر ادویه
سمیه و تدابیر ان چون خطرناک دانست بعید بحر کردید و او مشتمل بر ورس که عبارت از دوای چینی است و مهارس که
عبارت از دوای چینی مزبور با جا سبعه است و امثال ان از ادویه بلادری و زرنیخ و غیرها **اما تدبیر** معادن
و تکلیس و تصعید و احراق و تصویر و سایران در دستور اول این کتاب مذکور است مع منافع هریک **صفت تلیین کرم**
احتباس بول و حرارت جگر و سل و دق و تنقیه معده و تعدیل نافع و از مجربات حکماء هند است قلعی را در ظرف سفال
یا ظرف آهن کداخته چند بار زر و چوبه ساینده یا با نخواه سحوق قدری با برادتجه با آلت آهنین برهم زده سر ظرف
بپوشانند تا مانع صعود بخار کردد بحدیکه رنک او سفید شود پس با آرد برنج حبها بقدر نخودی ساخته از یک عدد تا دو
عدد استعمال نمایند و هرگاه مطلب تلیین طبیعت بوده باشد قدری از دن [illegible] مسهل با آب لیمو خمیر کرده در بوطه
بدمند و بار دیگر بر وغن کرده کان خمیرکرده در بوطه کذاشته چندان بدمند که مایل بسرخی کردد و در این وقت یکعدد
از این حب مسهل قوی الفعل است و منع افراط اسهال از حب سفید اول بکنند **باب بیست و دویم در ذکر بعضی**
عروق که مخصوص حجامت یا فصد است و از کتب بسطره نقل شده مخفی نماند که عروقی که فصد ان در امراض ابدان حاجت
می افتد بیست رگ است با این تفصیل عرقین که در زیر هریک پهلوی کوش است و فصد ان جهت تحکیک سر و کرانی
خیزی و جرب نافع است عرقین منخرین در هریک یکی است و جهت امراض چشم و بینی و کوش و دهان مفید است
عرقین را حبین در دو طرف کردن است جهت حکه و جرب و برص در رکتین مری و امراض حاره و نزلات
نافع است **اذرعان** از حوالی لثه علیا از دو طرف کشیده است تا باطن دماغ و جهت درد دستها و مقله
و ظفره و رکام نزدیک زدن نافع است **صافنات** چهار عرق است در طرف وحشی دستها و پاها جهت ریختن موی

که جود کوینده مع ضعف قوایم و زحمت بار کران و جراحت تشم **اخرسان** دو عرق است از دو طرف کتف کشیده
بر پانه جهت امراض پشت و کمر و صعوبت خوابیدن و برخواستن و تشنج و بری شتوار فصد ان نافع است **عرق**
ذنب رکیست در زیر دم جهت امراض جسم و حفیته و قلت شیر و بد هضم فصد کنند **عروق چشمان**
چهار عدد است در باطن دستها و پاها و مقابل صافنات جهت امراض قوایم و سینه کیری و حرارت مفرط
باید فصد کنند **صفن عین** دو عدد است در تحت زبان جهت بری شتوار و سیلان کف دهن و ورم
کلو فصد کنند **اما طریق معالجات** انست که در امراض حاره علفهای سرد مثل حصیل و اسفناج و کاسنی
و کاهو و غیران دهند و در امراض بارده یونجه و علفهای کرم و بکای جو خود و پنبه دانه و عدس و امثال ان
پس ادویه مخصوصه هر علت بدستور استعمال نمایند **امراض راس** یکی انست که در ابتدا اسراع حرکت دهد با سیلان
رطوبت بینی و قلت اکل و بعد از ان ورم مستطیل در عقب کوش بهم رسد **علاج** کشودن رک بازین است
پس طلا مغلوث نفل تخم کتان که روغن او را افشرده باشند با بابونه و بزر قطونا و هرگاه منفجر کردد علاج
قرحه باید کرد **دیکر یا لحناث** که بترکی [illegible] کویند علامتش تنکی نفس و بر آمدن غضروف بینی و سرپیش افکندن
و عدم اکل است **علاج** قطع یا بستره و اخراج غضروف و فصد عرقین منخرین و سقوط [illegible] و زرنیخ
و مرهم زنگار و استعمال معطسات **[illegible]** که مانع لجام و باعث قلت اکل و دشوار است **علاج**
قلع ربالیدن موضع نزفت و حلیت که هر دو را در روغن زیتون جوشانیده باشند و ستون مغسول بشب
یمانه و شونیز **دیکر صفدع است** و ان ظهور ورم و رکهای سبز در زیر زبان است **علاج کشودن** صفدع علی
و تقیه [illegible] تا یکه در برق صفدع بطبیخ مغه باشند اکل ان **دیکر نایش هواست** علامتش بهم امدن چشم و بر پیش
افکندن و همین وا افکند که سینه و برخواستن مری وست **علاج** آرد جو را با ربع وزن ان ریوند
چینی با جرجیر مرفوع که برروی یخ سرد شده بخورانند و بان حقنه کنند و هرگاه از برودت هوا باشد شبت
و حلبه از هریک چهل مثقال نیم کوب کرده با جو تا سه روز بدهند **امراض عین** مثل ظفره و امثال ان
و بیاض و غیره **علاج** همه بدستور معالجه انسان است مگر انکه در بهایم ادویه قویتر انها را باید استعمال
نمود **امراض [illegible]** احشا از انجمله سعال است هرگاه بعد از اکل عارض کردد از ضعف ریه خواهد بود
و الا از دماغ **علاج** حاره او را تخم مرغ خام بلع کنند [illegible] در سرکه چند روز بگذارند تا پوست تخم نرم
کردد و انکاه بدهند و بدستور دادن شیر بز و اسفناج و علف خبازی و خطمی و آب طبیخ حلبه مع خبازی

بسیار نافع است و حقیر حب السعال ترکیب داده ز وحدت که طلا مجرب مفید است و بارده راجب عطایه و حب منعیه
داده در تسی بارده تصریح مفید که این دوا مجرب است راز باینه شوتیز قند سیر مقشر هر یک سه مثقال روغن
دنبه تازه هفتاد مثقال نیم گرم کرده بدهند هر روز بدستور تا سه یوم باید داد و اگر اثری باقی ماند سه
روز دیگر از بینی چهار بار بریزند و گویند اگر در سالی یکبار این دوا را بدهند هیچ مرضی در آن سال مبتلا نگردد
و بعضی فرمودند سیر منقه و بدستور روغن قسط بازیت با آب گرم دهند هیچ مرضی در آن سال مبتلا نگردد از مجربات
شمرده اند و این دو دوا نیز بغایت مجرب است سیر مویز زیره نانخواه زراوند مدحرج هر یک سه مثقال حب نشنه صاف
مقشر یا بست مثقال عسل بدهند و در شدت سعال و ضیق و دوا چین را نافع دانسته اند و داغ مراقی دستور مقون
بار و روغن زیت بغایت موثر است **دیکر در قولنج است** علامتش احتباس زبل است و بی آرامی و برآمدن شکم **علاج**
تخم کافشه که عبارت از قرطم است پنجاه مثقال او را در آب پخته جرم او را بخورانند و آب او را حقنه کرده
بگذارند تا اطلاق واقع شود شیاف شحم حنظل با مویز و صابون از مجربات خصوصا با قدری زهره گاو و چند
نیم مثقال زهره خرس جهت درد شکم و درد جگر و سده آن مجرب است و بدستور شیاف از حلتیت و اشق و شحم حنظل
کردن و خورانیدن آب بذر در سرکین کبوتر و زیت جمیل است **و دیگر احتباس بول است** علاج شراب و روغن
گاو هر یک نیم مثقال نیم گرم بدهند و حقیر این دوا را مجرب یافته است شوره صاف را از پنج مثقال تا هفت مثقال
در ساعت حل کرده بدهند در حال رفع علت کند و باید بعد از دادن دوا از چوبهای کم عرض بجهانند و چون
دهند فرست در چشم کنند بالخاصیه در ساعت ادرار مینماید و مجرب است **جو کیری و سینه کیری** هر گاه سینه کیری
از جو کیری حادث شده باشد در روز اول که جا باید داد و بعد از آن بتدریج علف سبز دهند و اگر
هیچ قسم علف سبز دهند و اگر هیچ قسم علف سبز نباشد کاه جو سود در آب و قدری شیر پخته بدهند و در آب
سرد حرکت بسیار باید داد و هر گاه سینه کیری از جو نباشد فصد عروق و وحشیات دست و فصد از ران
کنند و تخم مرغ خام چند عدد در شکسته در گلو اندازند و بجای جو خلر و عدس و حب البقر و مثال آن دهند
و گندم در شیر پخته نافع است و سیر سوده در روغن دنبه جوشانیده بر سینه گرم کرده بقوت بمالند و پوست تازه
گوسفند بپوشانند **امراض قوایم** یکی قصر حرکت است و آن وقتی عارض میشود که عرق داشته دفعة سرد شود
و مانع حرکت گردد و گردن کردد بخلاف تشنج که شامل جمیع اعصاب است **علاج** بارشانیدن بسیار و دود
بهروزه ارمنی و روغن گل سرخ و بخور و نطول کردن بطبوخ درمنه ترکی و برنج اسف دکنند و بمالند و هر گاه

زایل نشود داغ مفصل سر و گردن و بیخ دم باید کرد **جرب** علتی است که با سستی قوایم موی از مثل داء الثعلب
بریزد **علاج** مرضع را با نشتره چند جا بشکافند تا خون بقدری دفع شود بعد از آن مفصل مالیده بروغن گرمان نیز
و روغن حب الغار و شونیز و نفل تخم کتان تضمید نمایند **جمود** علتی است که بسبب کثرت شرب بعد از اکل
عارض میشود علامتش دیر کام برداشتن و گرانی سینه و خشکی اعضا و تشنج قوایم است **علاج** فصد بازرین
طرف هم یا در زیر سم است و سعوط کردن بگلاب و کافور و نطول بطبیخ ادویه حاره مثل جاشا و بابونه
و برگ آسف و شستن **تعقد** علتی است که بسبب حمل گران و حرکت بسیار و سیر سنگلاخ در میان بر بالای شوخ
برآمده که بهم رسد **علاج** بملینات و محللات مثل مویز و زعفران و اجخر و تخم کتان و شونیز و عسل تضمید نمایند
ورم مفاصل و جراح و سعطری یکی از قوایم بجد داء العفید از ریختن مواد غلیظه است **علاج** تضمید موضع است
به حنظل تازه و مقل و اشق و سیر و عذره انسان از مجربات است و بدستور معیه بازیت و خورانیدن ریوند
چینی با دنبه و شیر و نطول به بابونه و نخاله و اکلیل الملک و امثال آن **طباق** علتی است که باعث ورم حوالی
سم گردد با خشونت و شکافها و شقاق **علاج** بر میان موضع داغ کردن است با نشتره یا نشتر پیه کرده
و اجزای آنچه شبیه بر انهای اکحل باشد و بعد از آن استعمال بخون قطران و مراهم مناسبه **و تحرض جاق**
که از میخ بهم رسد **علاج** کشیدن میخ و چکانیدن روغن چراغ و روغن شیخ صنعان و امثال است
که مکرر با آب گرم بشویند بلکه مدتی در آب گرم بگذارند پس سم را خشک کنند این دوا را گرم مخصوصا در شکافها بچکانند
هلک البطم را در پیه در قدر مضاعف بگدازند و برنج اضافه نموده استعمال نمایند و این از مجربات حقیر است
و بعضی بالیدن مغز سر گوسفند و کنجد محلول و زرده تخم مرغ و سفیداب و زعفران را مدح نموده اند و داغ هنا
خطی بالای سم و ساق بسیار نافع است **امراض جلد** از آنجمله جرب است **علاج** انست که نمک و زرنیخ
با ملنا صعفه در روغن گاو و جوت مینده طلا کنند و در آفتاب ببندند و تا سه روز تکرار نمایند و آنچه حقیر
تجربه نموده این دوا است که گوگرد دو جزو سیاب یکجزو مغز بادام تلخ یکجزو بعد از سحق بلیغ با روغن تازه مساوی
مجموع مخلوط کرده مواضع جرب را بعد از شستن با آب گرم و صابون طلا نمایند **شی بنج و نفاخات** و آن
علتی است که از جلد رطوبات تراوش کند و با خارش باشد **علاج** تضمید اوست بصابون و سرکه و سرب
و بدستور خودل یا بات نافع است و سیاب و زاج و خاکستر چوب تاک با سرکه و روغن گل از مجربات حقیر است
حکه علاج خارش مثل جرب و شربنج و در ادویه آن شراب و سرکه سریع التاثیر است و هر گاه تب

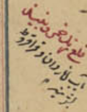
شقاق طرف علاج او زیست

خارش ریگین دم حادث شود که جذر را سوزانیده با ابشا و مخلوط کرده دم او را بشوید که بهفته همین عمل کنند **برص**
که بزنگ الله کرمنه حقیر انچه بتجربه منهم صادق است که در باب طلیه برص مذکور است باید موضع را با آب اشنان شسته ضماد
نمود و چون پوست پوسته کند اثری باقی مانده تکرار نمایند و الا فلا **کوکب** علتی است که بسبب اکل مفرط مواد دهنیه
در کتف جمع گردد و برون کند **علاج** تضمید اوست با حنه و سرگین کبوتر بار و غنها و بعد از ان لخلخه و معالجه
جراحت کردن داد و تیه جراحت در باب مراهم مذکور است احتیاج به تکرار نیست **امراض مفاصل** علامتش ضعف حرکت
عضو مخصوص است و چون دست بران مفصل که نشترانف رنم معلوم گردد **علاج** ضمه قوایم و تضمید بر تحلیل و نفط
و سیر و سرکه داد و تیه مخلقه است و داغ مفصل معلوم و در خلع مهرها و مفاصل نیز داغ نافع است و التصاق زفت
و تدبیر بر وغنهای حار و نفط **اورام** انچه در ران و ساق و یا تا زانو باشد ریح بکمال مانند **علاج**
تضمید بعذره ازاد و تیه مجرب است و بدستور جاورس و سبوس گندم ضماد نمایند و سایر اورام را بدستور انسان معالجه
نمایند و علاج ورم پشت که از کوفتگی بار و تکلف باشد نمک سود در شیر گاو جوشانیده نمد را با و تر کرده دو سه روز مکرر
بگذارند و ورم محل تنگ را با صبر و سرکه ضماد کنند و نمدی سود باو تر کرده بگذارند و تنگ را بر روی ان ببندند و اورام
حاره را اولا برادع مثل گل ارمنی و طحلب و بزرقطونا و آرد جو با آب کاسنی و آب کشنیز و سرکه طلا کنند و بعد ازان
بمحللات و اورام حاره و بارده و مزمنه سود در ابتدا و انتها بمحللات تضمید نمایند مثل مغز دانه بیدانجیر و سرگین کاو
و زوفای تر و مر صاف و اشق و دبق و اهک و امثال ان **جراحات** علاج ان بذرورات و مراهم مذکوره
در ابواب بقره نماینده و انچه مخصوص بجراحات پشت دواب است سرگین خشک الاغ و خاکستر قنبا کو است که بعد از شستن
باب گرم هر روز تجدید کنند **امراض عامه** از انجمله اعیاست که مانده گی باشد **علاج** شکر و آرد جو را با آب
باب ممزوج کرده بدهند و بعد از لحظه اندک بگردانند و یکبار دیگر ازان داده عیتی حرکت نفرموده پس در زهراب
دستها و پاها را با دم و مقعد و زهار و دهان بشویند پس خشک که بروغن گاوی و نمک و شراب زانو ها را تا سم
تطلیه نمایند و اگر ماندگی او دویدن بسیار باشد سینه اش سوخته باشد بجهت مجمعال روغن کنجد یا روغن تازه
حقنه نمایند و یکبار دیگر با آب سرد حقنه کنند **تشنج** علامتش عسر نفس و فرو رفتن اضلاع است **علاج**
داغ تهیگاه است که هر طرف سه داغ مثلث کنند و یکی زیر ناف **دبیبه** علتی است که با کثرت تشنگی و بازار می
و نفس بسیار زدن و اضطراب حرکات **علاج** تبرید بماء الشعیر و تعلیف بکدوی تازه و هندوانه
و دوغ آب و فصد عروق و حشیشات و تضمید جراده کدو و خیار و امثال ان و یخ بسیار دادن و سعوط

کون

کردن بکافور و آب کشنیز و سرکه و حقنه با شیر تازه و آب ولمه کنند چون ابهام را خواهند که تغییر رنگ موی
او شود باید خاکستر حجیه را با آب خمیر کرد و بقوت تمام مالید تا چرک زایل شود و باب گرم بشویند پس موضع
بشت یمانه بقوت تمام مالند و بجهت سیاه گون لعنم را با آب نیل بخته بمالند سیاه گردد و جهت سرخ کردن
بعنم را با آب بلع الفا بخته ضماد نمایند و جهت کبودی نیل را اکثر از بعنم کنند و جهت سفیدی گون بروغن زنخ
تر جهین نمایند و ان در طبیعیات موی مذکور شد اکتحال عسل بلادر سرت سرمه چشم حیوانات است و اکتحال
حرابی رافع ان و در زهره لات سعوط اب بودنه در دماغ شتر رافع مستی ان و مجرب است **باب بیست و دوم**
در قلع اثار لباس و جامه و امثال ان قلع رنگ سیاهی و دو جزو اشنان و یکجزو اناردان را با سرکه و آب بجوشانند
و ان چنان گرم بوده موضع سیاهی جامه دران بگذارند بحدی که دست تاب گرمی ان آرد پس دست بمالند
و هرگاه اثری بماند باب و صابون بشویند و تصریح کرده اند که هر اثری که باب و صابون زایل نگردد باین عمل رفع
شود و بدستور چون اشنان را با سرکه بجوشانند و هر سیاهی و الوان مختلف را با و بشویند و بعد ازان باب
و صابون رفع آثار می نماید **اثر مداد** شیر تازه با نمک بکوفته مخلوط که بان بشویند پس ازان بصابون و اشنان
منفق علیه است که ترشی ترنج رفع رنگ مداد و سایر آثاری می نماید **اثر سیاهی بوستان افروز** و سایر آثار سیاه موضع
بو کرده دود کنند و سرگین کبوتر مالیده بشوید **رنگ دوده** موضع را بخمیر آرد برنج مالیده بصابون و آب
گرم بشویند و بدستور ترشی ترنج و لیمو رافع اوست **قلع جمیع الوان** اول باب قلی شسته با بقیه نما کی دور کرده دهند اجتناب
در این باب مجرب دانسته اند موضع را به سرگین مرغ طلا کرده در آفتاب خشک کنند پس بصابون بشویند **قلع
رنگ خون** در حاوی ابن تلمیذ مذکور است که ترشی ترنج با نمک زایل کند جمیع الوان خونها است مگر خون بکارت
و این فرق غریب است و بدستور چون موضع را بخاکستر آلوده باب اشنان بشویند رفع از خونها میکند و بدستور
انچه سود در آب بجوشانند تا رنگ بر دارد چون سرگین کبوتر سائیده بجوشانند و باب او بشویند از مجربات است
قلع رنگ زعفران چند بار بقند ساییده دلک کنند دفع میکند و بدستور شستن جامه بوره و صابون همین
اثر دارد **قلع اثر بقم** لیمو را پاک کرده در مات بیفشاند و موضع را بان آلوده بعد از سه ساعت بدست
مالیده بیفشارد و بصابون و آب گرم بشویند **قلع رنگ نیل** ماست ترش بجوشانند و موضع را بان
فرو برده بعد از دو ساعت باب و صابون بشویند **قلع رنگ شکوفها** و میوها اشنان و انزکی بوره را
بسیار بجوشانند و بدستور قدری اشنان را با حنظل و بوره بجوشانند و موضع را عیتی در ان آب مکرر

بگذارند پس با آب و صابون بگوشانند قلع رنگ آلو بالو برگ آلو بالو سوخته بسوزانیده خاکستر او را با آب بر آن
موضع را طلا کنند و بعد از دو روز با آب و صابون بشویند قلع رنگ توت اثر توت سیاه را با آب ترت
سفید بشویند و بدستور هرگاه بگوگرد دود کنند زایل میگردد قلع رنگ انار اشنان را با صمغ عربی و تخت یمانی
بجوشانند و بآن طلا کنند و چون خشک شود دست مالیده از موضع بیفشارند و با آب بشویند و بدستور شستن
آن بصمغ عربی و اشنان همین اثر دارد و گویند اثر پوست گردکان تر را بروغن و صابون بشویند و بعد از آن
بصابون و گویند چون بگوگرد دود کنند زایل گردد و بدستور اشنان و سرکه و ترشی ترنج از مجربات است
شستن جامهای رنگین که تغییر نیابد قطعه‌ای در آب جوشانیده لباس صابون بشویند و جهت ثبات رنگ
جامها خرنوب نبطی سوده کوبیده بجوشانند و جامه را بآن تر کرده بعد از آن هر رنگی که کنند دیگر زایل نمیگردد
قلع آثار زهری منها ارد جو را بروغن آمیخته بآن بشویند تا ازاله چربی شود و چون لباس پشم سفید بروغن آلوده
باشد مرصاف سوده بعد از تر کردن موضع بر آن بپاشند و بسیار بدست مالیده با آب سرد و صابون بشویند
و هرگاه پوست بچربی آلوده باشد نخاله گندم سوخته بار بر آن ریخته بدست مالند و بیفشارند و تصریح
نموده اند که چون بزهره گوسفند و بز طلا کرده با آب اشنان و قلیا بشویند از جمیع ادهان و اقسام آن همه
زایل کردانند و هرگاه خواهند [illegible] زایل شود آهک و نمک سوده بیده بر موضع بپاشند و جز سرگین بر آن
گذارند و بعد از مدتی بیفشارند و در قلع روغن بزرک و روغن چراغ گفته اند که چون لباس ابریشمین بآن
آلوده باشند سبوس گندم را جوشانیده موضع را با آب آن تر کرده بگوگرد بخور کنند و در خواص الاشیا ازاله
آن از جامه پشمین نیز بدستور مذکور است و چون لباس رنگین باشد اول بخطمی بشویند پس با آب اشنان
و صابون قلع آثار نفط سیاه و سفید اول بدوشاب بشویند پس آب باقلا گرم کرده باشند و جهت رفع بوی آن
اول بسرکه و بعد از آن بصابون بشویند و آب هشنج باقلا را جمیع مهره مجرب دانسته و بدستور چون
سیر کوفته و نمک بمکوب بر موضع بسیار بقوت بمالند و بعد از آن بشویند زایل گردانند و گویند بروغن
زیتون نیز رفع اثر نفط میشود قلع رنگ غالیه و طیوب سرگین کبوتر را با آب جوشانیده جامه را بآن بشویند
پس بصابون و ازاله اثر عرق چهارپایان و اثر پوست سیاه بدستوری است که در قلع رنگهای سیاه مذکور شد
قلع رنگ عنبها ازاد و دار کنار هفت درهم استخوان سوخته سوشل غبار بیند و باده درهم نبات بیکدرم
نبات بسیار نرم سحق کرده بر اوراق پاشیده سنگ گران بر بالای آن شب تا صباح گذاشته پس اوراق



بیفشانند

بیفشانند و همچنین گل نشاسته بوری و آهک و نمک و شوره همین فعل میکند قلع رنگ شرابها برگ را با روغن زیتون
و اندکی بوره ارمنی و شب یمانی سائیده در رشته جات مالید پس رفع آن میشود و همین عمل در بردن چرک
جامه نیز بسیار مفید است در قلع موم و عسل را گرم کرده بر موضع ریزند و بمالند تا موم و عسل با پنیر و پس عسل
برداشته موضع را با آب گرم بشویند ایضا جامه را در روغن شیر پخته جوشانیده گذارند پس بصابون و آب گرم
بشویند ایضا ببوره و صابون و آب گرم رفع نمایند قلع قیر و زفت و قطران و مومیایی و امثال آن
ارد نخود را با آب آمیخته استعمال کنند و بدستور بروغن زیتون گرم کرده و صابون ازاله نمایند و روغن
زیتون را در رفع اشیاء مذکوره و اشیاء چسبنده مثل دبق از مجربات دانسته اند اقسام شستن جامه‌ها
لباس زربفت را چیزی بهتر از گل و بوره و آهک نیست و پشمین را گل و ابریشمی و صوف و سقرلات و لسنده
و امثال از اجو بک و نمک و جامه ابریشمی را که بصابون پاک میکرد با پشم گوسفند نیز بشویند پاک میشود و الوان
مختلف سرگین کبوتر از آنها چرک میکند و جامه سفید هر رنگ که آلوده گردد چون یک شب در بول شتر گذارند
و روزی دیگر بصابون و آهک بشویند رفع آن میشود و بول اطفال نیز همین اثر است باب بیست و چهارم در دستور
معالجات طیور که عبارت از آنست پوشیده نماند که علما این صناعت و فضلاء این علم بسیار
قلیلند و بهترین ایشان قسطوس رومی و ابن العوام و ادهم و قطریف و سومارس و ابن جالس است و اول
کسیکه صید باین و باز کرده و ایشان را شکار آموخته قسطون پادشاه روم است و صید باشه اختراع
کسری است و شکار بحری و چرغ را نسبت به بهرام داده اند و طریق اصطیاد و بیان نیک و بد و سایر
حالات طیور سباع که جوارح نامند با کتابهای مختلف تحریر کرده اند که چون امور معالجات این امراض آن
مناسبت الحاق این مجموعه داشت بنا علیه اکتفا به بیان آن نمود و آنچه از متقدمین بنظر رسیده ترجمه نمود
و تصریح کرده اند که نبض طیور در مفصل ثانی بال محسوس میگردد و حرکت ریه ما بین مقعد و انتهای استخوان
سینه که عظم الوز نورقیت و از جهت عدم عظم و تری که در سایر حیوانات قاعده دماغ است و محل
وقوف مواد غلیظه و نزول در کامه سرد مرجع سر صداع عارض میگردد و بهمین سبب بخارات ملتبس
نمیشود و مهره های گردن و پشت طیور اساس نمیباشد و آن عبارت از برآمدگیهای طرف پردن مهره هاست
و درد های این جنس مستقیم است بخلاف سایر بهایم که ملفوف و مجوف است و فالج و عرق النسا نیز طاری
نمیگردد علامت علت صحت و مرض چون هر صبح بعد از خواب شب بال و پر خود را بمنقار سازد و بال

فتد یا کند و سر دمک دیده او صاف و نورانی و نظر باطراف ارزد و جستجوی چیزی کند و از نشاط پرواز نماید
با خواهش صید و فضله اش معتدل القوام و سفید دسولت و دفع شود علامت صحت است و با این اوصاف هرگاه
در حین پرواز بسرعت و قوت زند و کثیر الحرکة باشد دلالت بر حرارت و یبوست مزاج او دارد و ضد آن بر
برودت و رطوبت و اضداد صفات مذکوره علامت عدم صحت است پس اگر سر او حرکت بیجا دهد دلالت بر آفت
دماغ کند اعم از آنکه در اصل دماغ باشد یا بمشارکت عضوی و اگر مکرر چشم را بپوشد و رطوبت از او سیلان نماید
دلالت بر طرفه و آفت چشم کند و هرگاه دهانش بعد از زیادتی سفید گردد دلالت بر آکله کند و اگر بال سو بتمامه
جمع ننماید دلیل است بر غلبه رطوبت غریبه و چون باد جعطان هر دم بپای نشیند و در حین دفع فضله بدشواری
اخراج نماید دلیل است بر بواسیر و آفت روده و شقاق پا و ورم کف دلیل حرارت غریبه و لرزیدن پا دلیل نقرس و مفاصل
و ورم فوق زانو است و کشیدن موی خود بمنقار دلیل کرم معده و قمل است و کاهیدن بال است و منقار
دلیل ضعف جگر و خارش منی بجهت افراط دلیل اکله و صدای جوف دلیل ریاح غلیظه و میل بطعمه نه نمودن دلیل تخمه
و افتادن از نشیمن و تشنج مفرط دلیل مرگ است امراض راس دکه علتی است که سر را بسیار حرکت دهند
منکوس کند و گاه مرتفع دارد پس اگر گردن داشتن سر زائله مرتفع باشد و تغیر در چشم و جسم نرسد از اصل دماغ
خواهد بود و الا بمشارکت اعضا است علاج آنچه از اصل دماغ باشد در مواد حاره باب کشنیز و سفیداب تطلیه
نمایند و سعوط کنند و تنقیه بگلاب نمایند و در بارد تنقیه بگلاب که مرزنگوش در آن خیسانیده باشند
باید کرد و تقطیر برنجکوش مطبوخ و آنچه بمشارکت باشد علاج آن عضو کنند مرض هقد علتی که مرغی است سینه
و مخلب که عبارت از ناخن است کج و سست بحدی گردد که ضبط طعمه نتواند نمود علاج هرگاه زمستان باشد
در پیش آتش و الا آفتاب بدارند و نطول مطبوخ بابونه و تنقیه باب نرگس و آب مورد کنند تقلیص
علتی است از پیش دماغ که حرکت دشوار گشته علاج نطول باب شبت و روغن کنجد و تنقیه شیره نیم گرم ذرت
کنند و بدستور آب عناب و بنفشه نیز مفید است امراض عین غشاش کوری است و بقول بعضی آن که غیر
آن آن و بورینه و مرغ خانگی و کبوتر باید جمیع حیوانات اشیا را در شب نه بیند و عدم ابصار جوارح بسبب بخار
غلیظ است علاج منع لحومات و اقتصار بکبوب و تقطیر گلاب و شکر نمایند و علاج غشاوه و بیاض تقطیر
زهرها و شکر و مروارید کنند اتساع و نزول آب علتی است که در روز ابصار کنند هلاکش وسیع شده
مردمک است دارد در چه طیور را در صحت بصر سوای شب و برودت مفرط هوا مردمک وسیع میگردد علاج تقطیر

زهرها است

زهرها است ناعبل علاج سیلان رطوبات بتقطیر آب مورد کنند و او هم آب مورد را با توتیای مغسول
تجویز کرده است و علاج سطبری پلک چشم و بهم آمدن و بعد از حک آن شکر طبرزد با [illegible] بغایت
آزموده است و بدستور جهة طرفه و اکثر امراض چشم مفید است جلادی و آن حدوث نقطهای سرخ مدور است
در پلک چشم علاج مرهم مرغ را سیر باشد و بعد از آن خاکستر برگ زیتون بپاشند علاج سلاق که سرخی پلک
است با صلابت و بی جوشش تقطیر گلاب و روغن پسته کنند و علاج جرب که خشونت و سرخی پلک است بطور شراب
و سفیداب و سماق منقوع در گلاب کنند و علاج نزله که عرب آن سیلان است بطور روغن گل سرخ در آب
باید کرد و در دموع که کثرت اشک است هرگاه از گرمی آتش باشد بروغن بنفشه مخلوط بشیر دختران تقطیر نمایند
امراض منقار و مخلب منقار عبارتی منقار و مخلب چنگال گویند از جمله امراض آن یکی تقشر است که عبارت
از ریزه شدن پوست از آن ناخن باشد علاج تعدیل [illegible] مفید این دو است تازه شاخ بزو در آب سو در روغن
بید انجیر جوشانیده استعمال نمایند و سطبری منقار و ناخن که از صدمه و اسباب خارج بهم رسیده باشد
تنقیه باب مورد و لادن نمایند و آنچه بسبب انصباب مواد باشد بروغن بادام و تخم کبوتر و مغز پسته تطلیه
نمایند و التوا که کجی و پیچیدگی است تنقیه بسرکه و شب کنند و تطبیق را که بهم برآمدن و باز نشدن
مخلب و منقار است مداومت بتنقیه روغن کنجد و روغن تازه سعوط نیز از آن نمایند و طعمه بزرده خام تخم
مرغ باید کرد و ثالیل را که ترکی زگیل گویند و آن در چنگال و انگشتان حادث میشود باین دوا مکرر تطلیه نمایند
که زنجار و زرنیخ [illegible] هر یک جزو نیم کوب کرده یکشبانه روز در سرکه کهنه خیسانیده پس بروغن
حل کنند و گل خطمی جزو تخم مرو تخم کتان بنفشه بابونه هر یک یکجز اضافه نموده استعمال نمایند و علاج ریش کون
چنگال و منقار بجوش آوردن موضع بناخنان باید کرد و تنقیه برار [illegible] و امثال آن باید نمود و اوشام
حاره تازه [illegible] بگل ارمنی و صندل سرخ و کافور و زعفران بابر که کنند و بارده مرهم [illegible] تطلیه
مرهم داخلیون و دبق و مومیای عسل و سایر محللات نمایند امراض دهان و زبان و حنجره و آلات تنفس
علاج خشونت دهان که مانع خوردن طعمه گردد بهدانه و یا طبیعه سو در گلاب خیسانیده تنقیه بان کنند
و کنجد طعمه دهند و بیشیدن کتیرا و نشاسته بسیار مفید است و تشنج عضلات حنجره را که مانع فرو بردن
طعمه میشود تنقیه بآب طبیخ انجیر و مویز و تقمید بروغن گردکان کنند و ورم کنج دهان تنقیه بآب گرم
ممزوج بلعاب بزرقطونا و تقمید بانجیر [illegible] با قرص یا سر نمایند و چون منفجر گردد چرک او را پاک کرده برگ [illegible]

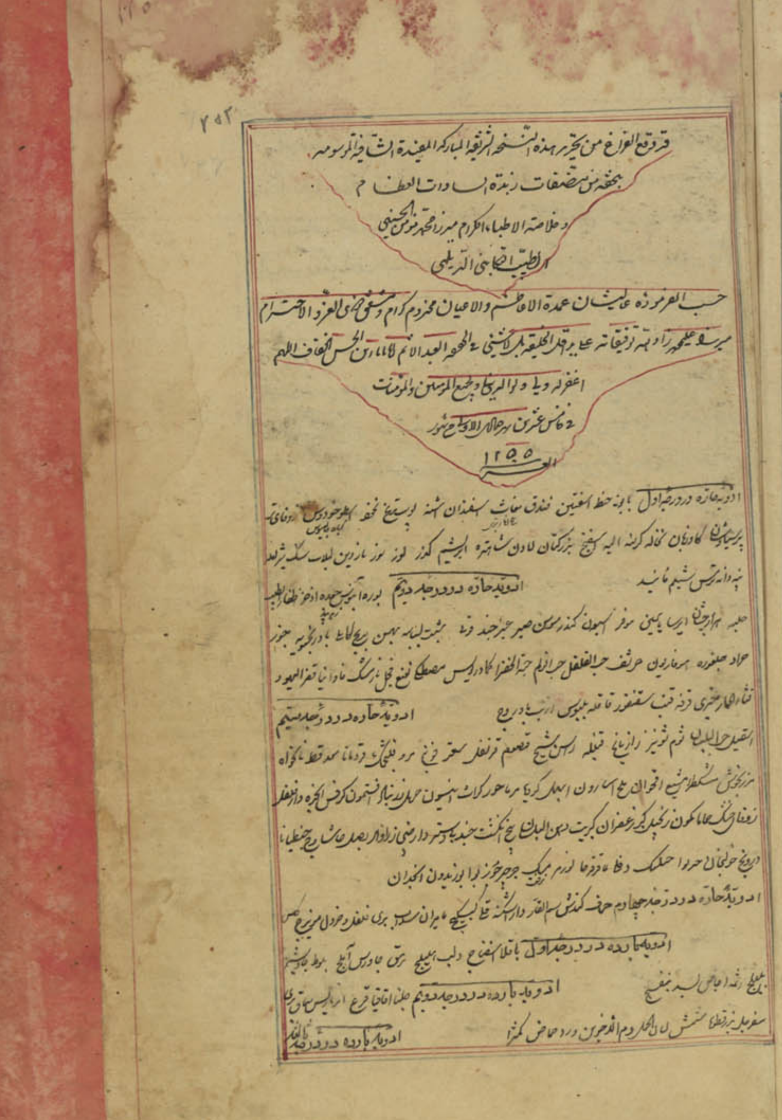
شش غبار ساینده بپاشند سعال و ضیق نفس را علامت تواتر نفس و باز داشتن دهان و ضعف حرکت است هرگاه
این علت از حرارت مزاج دماغ پیدا باشند و یا شدت تعب باشد میل به آب میکنند و نفس سریع و کف با کرم سیاه است
و آنچه بسبب بخار و دخان باشد این اعراض با دمیدن باشد و علاج ان لسقیه بروغن کنجد با قدری صمغ عربی
و لعاب به دانه و گل ارمنی است و چون با حرارت لاغری عارض گردد لسقیه بشیر الاغ و کتیرا و ماء الشعیر با قدری
آب کدو باید کرد و بر روی اسفناج و کشنیز و برگ بید و امثال ان خاباندن و داغ طرفین منقار و بینی را که
بچوب مورد کنند بسیار نافع دانسته اند و هرگاه از برودت باشد علامتش حرکت سر و سیلان رطوبات غلیظ
از دهان است علاج لسقیه بشیر الاغ که قدری سرگین موش حل کرده باشند باید کرد و روغن زیت را از مجربات
شمرده اند و ملیث را بعضی تجویز نموده اند خفقان را علامت تواتر نفس و صدای منخرین و حرکت پی ملتهای عظم
زور است که با حرکت حرکتی این عوارض محسوس گردد علاج لسقیه بگلاب و گل مختوم و لعاب تخم ریحان و آب
انجبار و گل ارمنی کنند و بر روی برگها و علفهای سرد بخوابانند و طعمه از زرده تخم خام و جو جبر بر نیاورد
دهند و گرفتگی آواز را علاج بدادن طبیخ انجبار زرد و خطمی و زوفا و عسل کنند و خناق و دشواری نفس است
این دو را علاج نافع است پوست پخته تخم مرغ را نرم ساییده با مویز جدا کرده بدهند و لسقیه با آب کلم بر تر
دار سازند و اگر حرارت غالب باشد لسقیه بروغن بنفشه و گلاب و آب کاهو و روغن گل سرخ کنند **امراض**
حوصله که زهرکش عبارت از آنست **تخمه** سبب ان کثرت اکل و طعمه بی وقت و عدم هضم است علامتش
تنگ کردن و سستی بال و سر و بر خاک غلطیدن و بر نشیمن قرار نگرفتن و باز کردن و سیلان رطوبات است
علاج گرسنگی بر وی داشتن و فرهان و طعمه از برنج و ذرت و حبوبات دادن است و در روز نسیم
کنجشک طعمه کنند و این دوا را در گوشت پیچیده بدهند زنجبیل مصطکی گروی دار چینی فلفل هر یک یکجزو قرص
امیض ربع جزو با شکر حب بقدر فلفل ساخته استعمال نمایند و جهت رفع رطوبات غلیظ مویزج را از
مجربات دانسته اند و قدر شربت از رشته ملح تا [illegible] عدد است و سوماقش [illegible] دادن هم لسقیه طبیخ مصطکی
و قرنفل ستوده اند و بر روی نعناع تازه و پودنه و سداب که سرکه بران پاشیده باشند بخوابانند
و در زیر نشیمن بگسترند و با جماع رسیده است که از انسان و طیور و وحوش سه صنف اند که تخمه نمی شوند
از انسان حکیم و راهب و مسافر و از وحوش شیر و پلنگ و آهو و از طیور کلنگ و شترمرغ و قطاة
که بعبارتی سنگ شکنک گویند **دیاح** علامتش قراقر و ظهور نفخ و قلت اکل است علاج طعمه از مغ

وخطاف

و خطاف و خرگوش کنند و جبنی که مکرر شده بسیار نافع است و حقنه طبیخ رازیانه و کرفس و بیخ کاسنی بروغن تازه
و فلفل کنند و جگر گوسفند با شیر الاغ و هلیله زرد بدستور تخم سنگ پشت با شکر بغایت مسهلات نافعند و شیاف
شکر و انزروت و عسل و نمک بسیار مفید است و شیاف پیه خوک سود مخصوص باز بچگان نموده اند و هرگاه حرارت ظاهر
باشد بجای نمک در مسهلات و شیافات و حقنه‌ها هلیله زرد کنند و به چرخ و شاهین و بحری جهت اسهال مقدار
قدری نوشادر با شکر در روغن تازه دادن بسیار نافع است چه اولاً بقی دفع فضلات ثانیاً با طلاق رفع مواد
می نماید **دود** علامت کرمی که در زهرکش جمع شود منکوس داشتن سر و کشوده داشتن دهان و لاغر شدن است
و علامت کرم مقعد خروج و ظهور اوست **علاج** آب برگ شفتالو با گوشت یا آب چقندر و عسل نیم گرم دهند
و بدستور قنبیل و برگ کاه با مقشر و اگر نرسد و تربد سفید را با لسویه ساییده بعسل حب کرده باید داد **بواسیر**
علامتش ظهور خون با فضله و فساد هضم طعمه و سقوط قوه و رفع شدن فضله و دشواری و قلت مقدار ان و کثرت
مرات است علاج حقنه طبیخ تخم کتان و روغن ان و روغن گردکان و روغن نارجیل کنند و حقنه‌ها چون قدری
از گردکان سوخته اضافه کرده باشند و خروج مقعد و شقاق او سوخته بروغن وسمه و کوهان شتر و روغن حب البلسم کنند
امراض حلق علامت بسته و ورم ان و تشنگی مفرط و حس نقل در اعضای تحت استخوان سینه است **علاج**
لسقیه با آب طبیخ بیخ زرشک و طبیخ بیخ ملیق که بترکی بوزتکن نامند باید کرد و کک معسول رب و هم چینی گل سرخ
بیخ کاسنی با لسویه جو ساییده آب او سوبه دهند و طعمه از زرده تخم مرغ خام و آرد عدس با شکر و گاهی از لحوم لطیفه
با آب طبیخ عدس کنند و موهای تحت استخوان سینه سوسترده با آب بار دجو و صندلین و مصطکی و سرکه
مکرر تضمید نمایند و زلو دادن موضع مزبور نافع است **قولنج** علامتش خشکی فضله و سینه بر خاک نهادن است
و بد آوازی است علاج لسقیه با آب طبیخ حلبه و شبت با عسل کنند و آب لیمو و آب ترنج و عرق بهار نارنج
که حلبه در ان خیسانیده باشند نافع است و حقنه بمیاه مزبوره با روغن تخم کتان و بابونه و امثال ان بغایت
مفید است **امراض مفاصل و رجلین** علامتش ظهور برامدگی مفصل و عدم ضبط طعمه بچنگال و عدم قیام است علاج اگر
حرارت ملمس باشد موضع را زلو دهند و بگل ارمنی و گلاب و حضض و پوست انار بندی و نشاسته و سرکه و قدری
سورنجان و زعفران ضماد نمایند و لسقیه با آب عناب و روغن بنفشه کنند و هرگاه بی حرارت باشد روغن
گردکان و نارجیل و بید انجیر دهند و زعفران بسیار مفید است و گوشت کنجشک با روغن بادام تلخ و شکر نافع است
و حرمل را در سرکه جوشانیده لته را بان تر کرده بر موضع ببندند و این را از مجربات شمرده اند و داد

عسل بقدری یکدانک عجیب الاثر است **صدف** که میکنگ مانند زبون ترین امراض و ز مواد محترقه حار میباشند **علاج** پوست خشخاش سوکوبیده و در سر که بجنه برزن او بزر قطونای کوفته و قدری از روغن گل سرخ اضافه نموده نیم گرم ضماد نمایند و طلا کردن آنچه در علاج ثالیل مذکور شد بغایت نافع است و هر گاه منجر گردد بزخم کافوری معالجه کنند **امراض بیدبال موی** از انجمله ضعیف بر آمدن و بجید کیت پس اگر باوجه آن لاغر گردد سبب قلت ماده غذائی خواهد بود در اینصورت لحوم لطیفه باید داد و تقویت اعضا با ادویه که در امراض جوصله مذکور شد باید نمود و اگر بدون لاغری باشد سبب آن مواد فاسده است و بدستور دیر بر آمدن و ریختن و ریزه شدن و اصلا نروئیدن از احتراق مواد و یبس خواهد بود **علاج** بمسهلات مذکوره کنند و بعضی دادن صبر زرد را بسیار نافع دانسته اند از کیمیا تا دانگ و بروغن حب الغار و کدو زرد قرنفل و به تازه و خاکستر علیق و خاکستر پرسیاوشان تقمیده نمایند و طبیخ شلغم و برگ کجد مکرر بشویند هر گاه موی تر شده و بریزد و عسل آن با به مانند تدهین بروغن مورد و روغن و سمه و قدری لاذن کنند و چون مگس عسل جدا کرده در روغن کدو کن حل نموده بلند عجیب الاثر است **قراع** ریختن موهای ریزه سر است **علاج** تنقیه بماء الشعیر و تطلیه با آب کدو و روغن بنفشه و آب کشنیز و خاکستر پرسیاوشان و دانه خرمای سوخته کنند **جرب** ریختن جمیع موی سر است با وجود پوسته و خارش **علاج** با آب خرزهره و آب چغندر و جلبه بشویند و روغن بادام با عسل بمالند و روغن تازه با شکر طعمه دهند **قمل** بفارسی شپش گویند علامتش فرو رفتن چشم و پوسته شدن و داشتن بال و خاریدن بمنقار و مخلب و حرکت بسیار کردن است **علاج** بخور دهد طرح کنند و ازا بفارسی در رتو نامند و مستعمل صباغان است و بدستور زرنیخ بزر البنج و زراوند طویل و مویزج طلا کرده و طبیخ شحم الحنظل و دیوارست و چوب گز و آب نعناع بشویند و مجربین قاطبه تصریح کرده اند که آب نعناع کشنده جمیع هوام است مار و موش و خاریدن بمنقار و مخلب و حرکت بسیار کردن است و پر معتدل است و طلا کردن زیبق مقتول با سرکه و آب دهن رافع قمل جمیع حیوانات است و چیزی تجربه یافته است **اطعام صید طیور** طیور چون گندم را بکف دهان شتر مست یا بعرق او تر کنند از خوردن آن طیور بیهوش گردند و چون دبق را با عسل و تیزاب طبیخ بلیغ داده مانند ریسمان بر روی اشجار و حیران کذارند طیوری که بران نشینند پای بسته گردند و چون ورق عنب الثعلب با چون ارنب کوبیده بر زنند و بر سیانا بسته در آب اندازند جمیع ماهیان بر آب جمع آیند

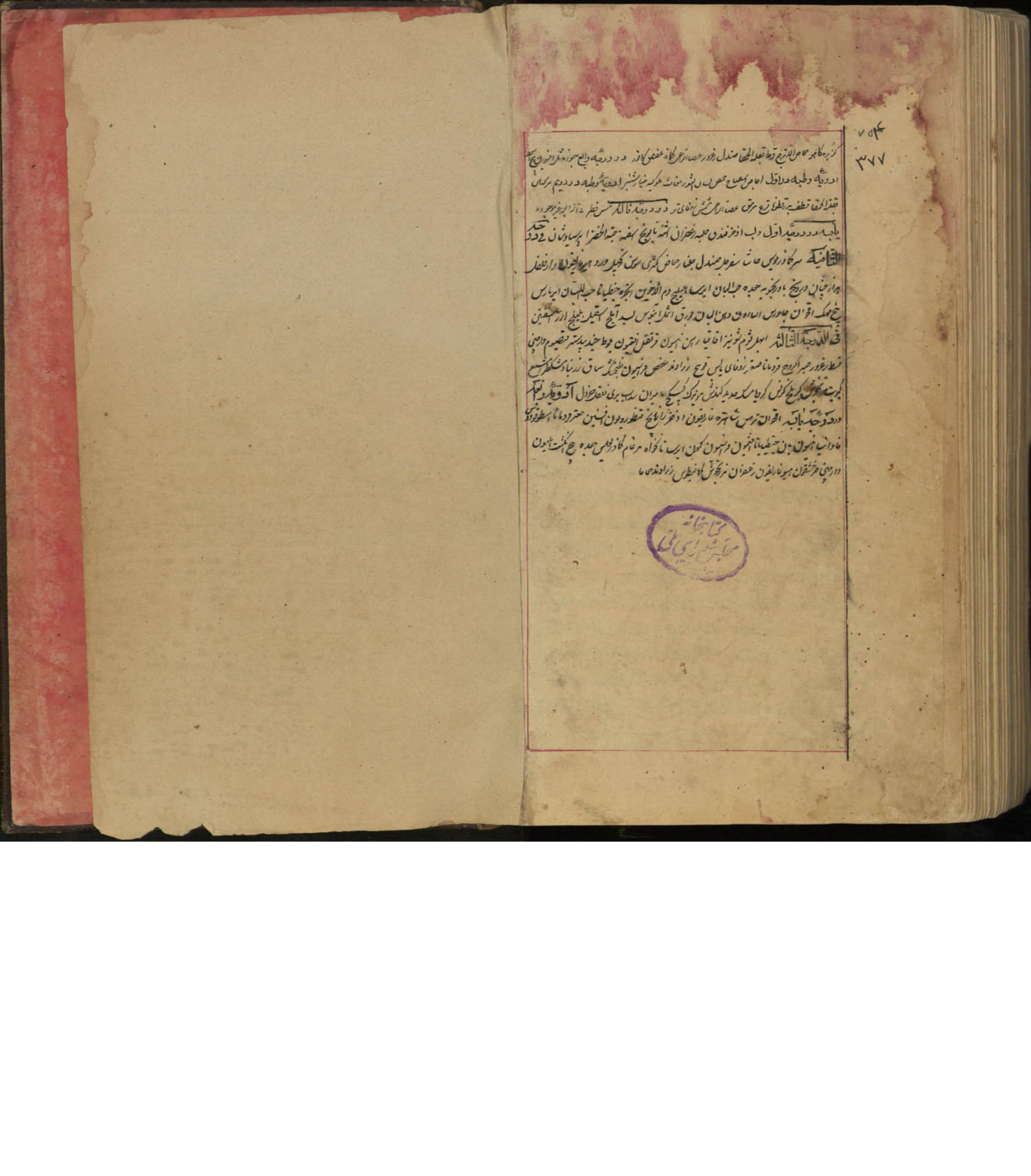
والسلام علی من اتبع الهدی



قد وقع الفراغ من تحریر هذه النسخة الشریفة المبارکة المفیدة الشافیة الموسومة
بتحفه من مصنفات زبدة السادات العظام
و خلاصة الاطباء الکرام میرزا محمد مؤمن الحسینی
الطبیب التنکابنی الدیلمی

حسب الفرموده عالیشان عمدة الاعاظم والاعیان مخدوم کرام و مشفق ذوی العز و الاحترام
میرزا علی محمد زاد به توفیقاته علی ید اقل الخلیقة ... العبد الاثم ... ابن الحسن الخفاف اللهم
اغفر له ولوالدیه ولجمیع المؤمنین والمؤمنات
فی خامس عشرین شهر جمادی الاولی من شهور
١٢٥٥

ادویه حاره در درجه اول بابونه حنظ الغتین فندق حاشا سفیدان شهد بوستیغ نخود اطریخود دوس روفای پرسیاوشان گاوزبان نخاله گرنه الیه کنجد بزرکتان لادن شاهتره ابریشم کندر لوز نوز بادرین لباب سنگ ثرغد تخم دانه ترس شبم مانند
ادویه حاره در درجه دویم بوره ابونس جوده اذخر اظفار الطیب حلبه بهار جنانا ابرسا یاسمین سوفر ایسون کندر سکن صبر حبر جند فوه بشت لباب بهمن ربع کانا بادرنجبویه جوز حماد جلغوزه بهرمادیون حرشف حب الفلفل حب الرشم حب الخضرا کادرانس مصطکی نعنع نجل بارنگ ماوانیا قمز الیهود نشا الحار خیری فزه قنب سقنقور قاقله بلبوس ارنب بادرنج
ادویه حاره در درجه سیم القبل حب البلسان ثوم ثونیز رازیانج قبلنه راس شیح قیصوم قرنفل سعتر نونخ مرو فلفل قرد مانا سعد قطاوکاه مرزنجوش سکلامشیه افحوان ملح اشق رون ابهل کرنبا مر ماحور کرات اسیون حبلان بابار افتیمون کرفس الکره دار فلفل زعفران حک ماکمون زنجبیل کبر زعفران کبریت دهن البلسان نخ انکشت جند بادستر دار صینی زراوند جاوشیر جندیانا دروغ خولنجان حرفا حلتیت دفلی ماقرقرحا نرم میک جرجیر جوز بوا بوزیدان الجدان
ادویه حاره در درجه چهارم حرف کندش سم الفار دار شکنه تقاضبیکج نیران سکر بری نفط خردل مرزنجوش
ادویه بارده در درجه اول باقلا نمغ دلب هلیلج رتق جادرس آجی بوط بادنشم بلیلج زند اجاص اسید بنفش
ادویه بارده در درجه دویم جلنار اقاقیا قرع اریاسن ساق ربل سفوجل بزر قطونا شش لسان الحمل دم الاخوین ورد حماض کمثرا
ادویه بارده در درجه ثالثه



زبر مکانهو حامض الاترج قطعة تعلق الحمق صندل زغور حصا ازخر کاه عفص کافور د د د درجه رابع سوزنش افیون ایخ

ادویه رطبه در اول اجاص اسفاج حمص لبن لسنور سبات ملوکیه خیار شنبر ادویه رطبه د د درجه دوم برکهان

بقلة الحمقا قطف برقطونا ترع رتق عصا اراعی تخم خس نیلوفر د د د درجه ثالثه حس قطر ... ازاد جوز موجود

یابسه د د د درجه اول دلب اذخر فندق حلبه زعفران اشنه بابونج لفه حبة الخضرا اسپاوشان و د د

الثانیه سرکا زریس حاشا سفرجل صندل جفت رحاض کبری سرین کجیل ورد هیوفاریقون دار فلفل

هزار چشان دریخ بادرنجویه جده جبلبان ایرسا بلیلج دم الاخوین انجره خطیا نا جبلبان ایرسا بس

یخ مهک اقحوان جاورس اساروق دهن البان ورق اشق انیسون لبه آملج اهلیلج بلیلج ارز افسنتین

فی الدرجة الثالثه اسطوخودوس نیز اقاقیا راسن ایرسان فرفل اقحوان بوطه خند بیدستر قیصوم حاشی

قسطار غور حب الزوج قردمانا صعتر زوفای یابس قوبع زراوند عفص فراسیون بلنجاسف ساذج زرنباد شکاع

کبریت ابن روش کرنج کرفس کرسنه مصطکی صویدیکندش مرزنجوش کیکج ملیلوط بستان نیل خردل آذریون و

در درجه رابعه اقحوان بیرس شاهتره غاریقون اذخر زرادیخ قنطوریون قسنین حنطه داما اسطوخودوس

فادانیا هیوفاریقون حنطیانا افیون فراسیون کمون ایرسا ناخواه مرغام کاذبلین جده جگ انگشت ابیون

دار صینی حرشقون هیوفاریقون زعفران مرزنجوش کمافیطوس زراوند جمیعا



